Supplément Persan 288

Volume de 393 Feuillets
16 Avril 1874.

Akbal namah Djehanguire

histoire de Djehanguir.

20. r.

histoire

fond gentil
n.° 24

[illegible]

1

Aqbâl nâmeh Djihânguyry histoire des grands moghols depuis Tymour jusqu'à ~~l'an de l'hégire~~ l'année 22 du regne de Djihânguyr, laquelle correspond à l'an 1037 de l'hégire. ce ms. a été copié en l'an 1057 de l'hégire.

[illegible]

بتاریخ ششم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۷۷

یوم خمیسه در بلده لکهنو عوض دو روپیه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

منتهاي نامتناهي خداراي بي همتا كه مارا خلعت وجود كرامت فرمود ودر عهد بادشاه عادل كامل حليم كريم
كه روزكار را وعروسي را پايدار آرسته وچار چمن ملك بنوبهار عدالت او پيراسته ودرود نامحدود
بر سپه سالار جهان هستي كه مارا از پستي جهالت بعز ايمان آورده وسلام اخلاص انجام بر آل واصحاب
او اجمعين اما بعد بر دانشوران حقيقت كزين وسخن سنجان معني آفرين پوشيده نماند كه بموجب
حكم قاخان كيتي ستان فرمان رواي عالم وعالميان شاهنشاه خدا اكاه جلال الدين محمد اكبر بادشاه
علامي شيخ ابو الفضل سوانح ووقايع زمان دولت وسلطنت آنحضرت را از مبداء جلوس جهان افروز
تا انتهاي مدت حيات خويش در سلك تحرير كشيده به اكبرنامه موسوم ساخته وآنرا سه مجلد برداخته
جلد اول مجملي از احوال آباي عظام واجداد كرام آنحضرت جلد دوم واقعات زمان دولت ابد قرين
از آغاز فرمان رواي تا سنه چهل وهفت آلهي آنرا دو دفتر ساخته اول سوانح بكقرن از ابتداي جلوس
دفتر دوم از آغاز سنه سي ويك تا چهل وهفت كه فوت شده وجلد سيوم مشتمل بر ضوابط وقوانين
وليكن جلد اول ودفتر اول از جلد دوم بزبان متعارف حال نوشته ودفتر دوم از جلد دوم وجلد سيوم را
قصد كرده كه بزبان فرس قديم نويسد وسخن ناكوار وبيكانه بكوش ميخورد وعوام الناس را خواندن
وفهميدن آن بغايت دشوار معه هذا چون در عهد دولت آنحضرت نوشته متصدي تكلفات وتعرفات شده
واز جاده دعانويسي وشاه راه مقصود بيرون رفته وخواجه نظام الدين احمد بخشي كه تاريخ سلاطين هند
بطريق مجمل جمع نموده وطبقات اكبري نام كرده سوانح ووقايع مدت سي وهفت سال از عهد دولت
حضرت خاقاني بر سبيل اجمال واختصار دران تاليف داخل است وخواجه عطابيك قزويني نيز شطري
از احوال سلطنت آنحضرت رابقدر استعداد خويش تاليفي برداخته وتوفيق بر اتمام آن نيافته
لاجرم اين ذره بي وجود شكسته زبان اين دوست محمد شريف المخاطب بمعتمد خان كه به بخشيگري

این درگاه والاشرف اختصاص دارد وحقوق ترتیب ونوازش آنحضرت برذمت اخلاص این فدای
ثابت وازعنفوان زمان آگاهی الی یومنا هذا به تتبع تاریخ واستحضار براحوال سلف خصوص ضبط
سوانح ووقایع این دودمان رفیع الشان خلاصه اوقات مصروف داشته وسرمایه هوش درگرد
این کارکرده خواست که واقعات زمان دولت ابد پیوند را تالیفی پرداز وساده از تکلفات
وتصنعات بعبارت روزمره که فیض آن نسبت بعموم خلایق یکسان باشد وسالها این آرزو برای
خاطر را فروگرفته بود ومصالح آنرا بجای کارمی آوردم ودرتحقیق سوانح وتصحیح وقایع شرایط احتیاط
بواجبی رعایت میکردم وآنچه رای العین مشاهده افتاده بود بی زیادت ونقصان مسوده می نمودم
وآنچه پیش اززمان آگاهی این حقیر گذشته بود تحقیقات شیخ را با نوشته خواجه نظام الدین احمد
وخواجه عطابیک مقابله نموده بتصحیح مردم ثقه وکهن سالان راست قول رسانیده درسلک
تحریر میکشیدم لیکن از دوام خدمت وکثرت اشتغال نظر ثانی وترتیب آن درگرد
فرصت بود تا آنکه تاریخ هزار وبیست ونه هجری که پانزده سال شمسی از عهد دولت جهانگیری
منقضی شده بود درنزهت سرای خطه دلپذیر کشمیر مسودات را به بیاض بردم وحق نعمت
رسید کی بجای آوردم وامروز نقد این مراد که سالها در گنجینه خاطر مخزون بود بعیار کامل
رسید امید که رایج روزگار گردد واین تاریخ را سه مجلد پرداخته ام جلد اول احوال اجداد حضرت
خاقان گیتی ستان باندک تصرفی از آنچه شیخ نوشته جلد دوم سوانح زمان دولت خاقان
گیتی ستان از آغاز جلوس بر سریر فرمان روائی تا زمان تسنقار شدن آنحضرت جلد سیوم واقعات
عهد سلطنت وایام خلافت شهنشاه عدالت آیین شهریار حقیقت گزین چراغ افروزدوده
صاحب قرانی دانای رموز آسمانی جوانبخت روشن ضمیر جهاندار جهانبخش جهانگیر صاحب صلح
کل بخشنده عزت وذل بادشاه ممالک ستان نور افزای سواد اعظیم هندوستان شاه
سوار عرصه سرفرازی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد الله تعالی ظلال خلافته الی یوم القیام
وچون این تالیف بنام نامی آنحضرت زیب وزینت یافته به اقبالنامه جهانگیری موسوم گشت
ودرین تاریخ مراد از حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه است واز جنت آشیانی نصیرالدین
محمد همایون بادشاه واز خاقان گیتی ستان جلال الدین محمد اکبر بادشاه وحضرت شاهنشاهی
عبارت از نورالدین محمد جهانگیر بادشاه امید که ذیل این سلسله علیه باغاز صبح نشور پیوسته باد

جلد اول در ذکر اجداد خاقان گیتی ستان

طلوع کوکب جهان افروز یعنی ولادت باسعادت حضرت
خاقانی از بطن مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب مستوره مهجر حلیم وحیا مخدره مقنعه عزت وکبریا
حمیده بانو بیگم نقد پاک یکتا نشین مسند توحید سبک خرام مرحله تجرید زبده اولیای کرام قطب فلک

مقام زنده پیل احمد جام انار الله برهانه بتاریخ شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هجری بعد از
گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از افق سعادت اتفاق افتاد وجود جهان افروز آنحضرت قدم اقبال
توام بعرصه عالم نهاد مولانا نور الدین ترخان تاریخ ولادت اشرف چنین در سلک نظم کشید **رباعی**
چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ** آیات ابد را همه تفسیر نوشت ** از بهر ولادت شهنشاه جهان
تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت ** و این تاریخ نیز از غرایب است که یکی از فضلای عصر گفته **قطعه** حمد الله که اندر وجود
آنکه از کون و مکان منتخب است ** پادشاهی که ز شاهان جهان ** اکبرش نام و جلالش لقب است **
شب و روز و مه و سال میلاد ** شب یکشنبه پنج رجب است ** زایچه طالع آنحضرت از حکمای دانش
اساس و منجمان کواکب شناس بسیار نوشته اند اما چون غرض ازین مختصر بیان احوال سعادت مآل آنحضرت
است و بدیگر مطالب پرداختن سررشته از دست میرود شروع دران ننمود چه زایچه طالع اشرف از کارنامهای
اقبال روزافزون که در ملک ستانی و جهان داری لمعه ظهور دارد محتاج به بیان نیست تعداد القاب آبای
کرام و اجداد عظام حضرت شاهنشاهی برین ترتیب است **نظم** ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه
بن نصیر الدین محمد همایون بادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید
میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور صاحبقران بن امیر ترغای بن امیر برکل
بن ایلنگیر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن بن ایردمچی برلاس بن قا
جولی بهادر بن تومنه خان بن باسنقر خان بن قایدو خان بن دوتومنن خان بن بوقا
قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا انبت جوبینه دا دو ختر یلدوز خان بن منکلی خواجه بن تمر
تاش که از نسل ترک بن یافث بن نوح بود چون احوال اجداد خاقان گیتی ستان از النقوا تا
امیر صاحب قران در تواریخ مبسوط و مشروح مرقوم است شروع در ضبط آن نمی نماید و از امیر صاحبقران
بجهت سیرابی سخن مجملی نگاشته کلک وقایع رقم میگردد **صاحبقران اعظم امیر تیمور گورکان** آن شهسوار
دولت بیدار روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان هفتصد و سی و شش هجری بطالع جدی در خطه دلکش کش که بشهر سبز
مشهور است از حجره مطهره عصمت الدنیا والدین تکینه خاتون در عرصه وجود قدم اقبال و ورود نهاد و چون
انوار دولت و فروغ جهانگیری از جبین اقبال نشین آنحضرت بدور و نزدیک پرتو می افکند در اندک فرصتی لشکر
بیشمار در ظل رایات اقتدارش مجتمع گشته انتظار طلوع کوکب مراد داشتند و بهر جانب که رخش همت
جولان میداد پیکر مراد به استقبال می شتافت و بهر طرف که روی توجه می نهاد شاهد مقصود هم آغوشش
می یافت و از صغر سن تا عنوان شباب همواره برسم شکار و آیین رزم و پیکار مشق جهانگیری میفرمود
در بیست و پنج سالگی پدر والا قدر آنحضرت امیر ترغای بعالم جاودانی انتقال فرمود و ازو چهار پسر و دو
دختر ماند امیر تیمور بیگ و عالم شیخ بیگ و سیورغتمش و جوکی و قتلق ترکان آغا و شیرین بیکی آغا و چون عمر

آنحضرت بسی و چهار سال شمسی رسید بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یک هجری در خطهٔ
بلخ افسر جهانگیری بر فرق دولت نهاده سریر آرای سلطنت گردید و در مدت سی و شش سال ولایت ماوراءالنهر
و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان
و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و هندوستان بحیطهٔ تصرف در آورد و پادشاهان ربع مسکون
غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداری او را آرایش دوش عزت خود ساختند و در هفتصد و هشتاد و نه بجهت فتنه
و فسادی که از مردم اصفهان بظهور پیوست حکم بر قتل عام شد و از آنجا عنان عزیمت بدار الملک فارس معطوف
ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان حاکم دشت قبچاق که از تربیت یافتهای
آنحضرت بود بمسامع علیه رسید دو نوبت لشکر بر سر او کشیده لوای فتح و ظفر برافراخت و در الوس جوجی خان
تاخت و تاراج و اسیر فراوان کرده مراجعت فرمود دشت قبچاق را که طولش هزار فرسخ و عرضش ششصد
فرسخ است بذات اقدس سیر کرده از آشوب گردنکشان پاک ساخت و نوبت دیگر به ایران نهضت نموده در
هفتصد و نود و پنج شاه منصور را که دم از مخالفت میزد بقتل آورده آل مظفر را برانداخت و بهمت جهان
کشا رزمهای پادشاهانه کرده دار الملک فارس را بجهت آرامش اولیای دولت قاهره گلزار
بی خس و خار ساخت آنگاه به نیروی اقبال فتح بغداد نمود و چون از اهل شهر بی اعتدالیها بظهور آمده
بود بقتل عام فرمان داد و در دوازدهم محرم سال هشتصد و یک دریای سند را جسر بسته با سپاه
نصرت لوا عبور دولت فرمود و بعنایت ایزد سبحانه فتح هندوستان نموده در هشتصد و سه عنان مراجعت
معطوف ساخت و رایات جهانگشای بجانب شام برافراخت و ابواب فتوحات بر چهرهٔ مراد آنحضرت
گشاده آمد و شهر حلب مفتوح شد پس از آن بدمشق لشکر کشیده و امرای شام را که اسیر سرپنجهٔ قدرت
بودند حکم بقتل فرموده با سلطان فرخ شاه مصر رزم عظیم نموده لوای ظفر برافراشت و سال دیگر
در حدود انگوریه با ایلدرم بایزید قیصر روم مصاف پادشاهانه فرمود و از دیوان قضا فتحی که طغرای
فتح نامهای روزگار تواند شد بنام نامی آنحضرت رقم زدهٔ کلک تقدیر گردید و قیصر اسیر سرپنجهٔ اقبال گشت و بحسب
سرنوشت آسمانی محبوس زندان عدم شد و آنحضرت ممالک روم را به پسر قیصر مرحمت نموده بجانب آذر
بایجان نهضت فرمود و یکسال و شش ماه در آن حدود بشوکت هرچه تمامتر گذرانید و بر منابر حرمین
و سایر اماکن متبرکه خطبهٔ دولت بنام نامی و القاب گرامی حضرت صاحبقرانی خوانده شد و چهرهٔ زر
بسکهٔ عدالت زینت ابد یافت و در هشتصد و شش بگرجستان در آمده بسیاری از قلاع و بلاد کفار را بحیز
تسخیر در آورد و در اوایل فصل بهار رایات اقبال بصوب خراسان برافراشته در اثنای راه عنان اقبال
بفیروزه کوه تافته آن حصن حصین را در روز اول فتح نمود و در غرهٔ شهر محرم الحرام هشتصد و هفت هجری
از راه نیشابور بماوراءالنهر نهضت فرموده در پایهٔ سریر خلافت مصیر طوی بزرگ و جشن عالی ترتیب داد

دنیا پرخود را بایکدیگر تزوی فرمود و بعد از فراغ این جشن تسخیر ممالک خطا را پیش نهاد همت جهانگشا ساخت
پای دولت در رکاب سعادت نهاد و بمقتضای ایزد سبحانه در شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفت
در موضع اترار از ولایت ترکستان که از سمرقند هشتاد و شش فرسنگ است رخش حیات بوسعت آباد جهان
باقی تاخت و منشی قضا بزبان حال این بیت خواند بیت برخیز و بعزم آن جهان جولان کن کین وسعت
دهر در خور عزم تو نیست و این رباعی از تاریخ ولادت و جلوس و وفات خبر میدهد رباعی سلطان تمر
آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود صاحبقران را چهار پسر والاقدر بود نخست غیاث الدین جهانگیر
میرزا که در ابتدای سلطنت پدر عالیقدر در هفتصد و هشتاد و شش رحلت نمود و از وی دو پسر ماند
نخستین محمد سلطان که صاحب قران او را ولیعهد ساخته بود و بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد
و چهار بسوری حصار روم وفات یافت دوم میرزا پیر محمد که بعد از رحلت برادر او را بولیعهدی بلند
مرتبه ساختند و در هنگام وصیت نیز امرای و نوئینان را با طاعت او امر فرمودند و او دران زمان حکومت
غزنه و هند داشت و بحسب تقدیر پیرعلی تاز که وکیل و بیدار علیه میرزا بود از شقاوت و حرام نمکی وی را شهید
ساخت و داغ لعنت ابد بر پیشانی آن مردود دلها ماند فرزند دوم صاحبقرانی عمر شیخ میرزا است اول
حکومت فرغانه و اخسی به او تفویض فرموده بودند و بعد ازان بحکومت فارس شرف امتیاز یافت و بسال
هفتصد و نود و هجری در پای قلعه خرما تو بدرجه شهادت رسید سیوم جلال الدین میرانشاه که ذکر مجملی از احوال
سعادت مال آنحضرت بجای خود مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ که همواره مانند اقبال در رکاب پدر
والاقدر روزگار همیون میگذرانید و چون صاحبقران گیتی ستان بعالم جاودان انتقال فرمود فرمان روائی
به استقلال شد و ممالکی که در تصرف آنحضرت بود تا آخر عمر در ضبط داشت و چهل و سه سال سلطنت نمود و بسال
جد ششم حضرت جلال الدین میرانشاه شنقار شد و در هشتصد و پنجاه ولادت یافت هفتصد و هفتاد و نه
خاقانیت ولادت آنحضرت در هفتصد و شصت و نه بود و به امر صاحبقرانی حکومت عراقین و آذربایجان و
بکروشام داشت روزی در شکار سر قوچ صحرایی را در تاختن بر گرفت و اسپ رم کرد و میرزا از خانه زین
بر زمین افتاد و آسیب عظیم بسر ردی آنحضرت رسید اگرچه اطبای حاذق معالجات موافق بکار بردند و صحت
یافت لیکن مزاج گرامی قدری از منهج اعتدال انحراف نمود و بعد از شنقار شدن صاحب قرانی ابابکر میرزا
که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرده اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و در بیست و
چهارم ذی قعده سنه اه هشتصد و ده با قرا یوسف ترکمان محاربه نمود و در حوالی تبریز شربت شهادت
چشید و آنحضرت را هشت پسر بود ابابکر میرزا و النکر میرزا و عثمان چلبی و میرزا عمر و میرزا خلیل و
سلطان محمد میرزا و ایجل میرزا و سیورغتمش میرزا سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه است

والده ماجده اش مهرنوش نام داشت واز قوم فولادقیا بود وهمواره با برادر خود میرزا خلیل سلطان در سمرقند بسر میبرد
وچون میرزا خلیل به عراق متوجه شد ومیرزا شاهرخ حکومت ماوراءالنهر را بفرزند دانشمند خود میرزا الغ بیک تفویض
فرمود سلطان محمد میرزا در صحبت میرزا الغ بیک باعزاز واحترام میگذرانید واین میرزا دو فرزند بود سلطان ابوسعید میرزا
ومنوچهر میرزا در هنگام بیماری که ازین عالم رحلت میفرمود ومیرزا الغ بیک بپرستش آمده بود فرزند خود سلطان ابوسعید را
سفارش بسیار کرد سلطان در سایه عاطفت میرزا بدولت وعزت میگذرانید وشکوه سلطنت وجهانداری
از ناصیه اقبالش لامع بود روزی یکی از مقربان آنحضرت بعرض رسانید که این ابن عم شما عجب خدمت بجد میکند
میرزا فرمودند که او درین لباس کسب آداب جهانبانی وگیتی ستانی مینماید **سلطان ابوسعید میرزا** سعادت ولادتش
بهشتصد وسی بوده ودر بیست وپنج سالگی سریرآرای سلطنت گردید ومدت هژده سال بدولت واقبال گذرانیده حکومت
ترکستان وماوراءالنهر وبدخشان وکابل وغزنین وقندهار وحدود هندوستان من حیث الاستقلال داشت در آخر
عمر عراق نیز داخل قلمرو آنحضرت شد در هشتصد وهفتاد ودو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان بدفع
اوزن حسن آق قویونلو رفته از غایت بی تدبیری در جنگ بقتل رسید وسلطان لشکر بر سر اوزن حسن کشید او
هرچند ملایمت وعجز پیش آورد مقبول نیفتاد ناگزیر راه‌ها را از آمد وشد آذوقه محافظت نمود در اردوی سلطان
قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند واز محنت قحط سپاهی پراکنده شد واوزن حسن
در میدان نیز غالب آمد وبتاریخ دوم رجب سنه ۸۷۳ بتقدیر ایزدی سلطان بقید اوزن حسن درآمد وبعد از سه روز
بیادگار محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا حواله نمود وآن بی حقیقت چنان پادشاه بزرگ را بهانه
خون گوهرشاد بیگم که از حرمان شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانید ومقتل سلطان ابوسعید تاریخ این
واقعه است **عمر شیخ میرزا** پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است سلطان احمد میرزا وسلطان محمد میرزا وسلطان محمود
میرزا ازو مهتر واز سلطان مراد میرزا وسلطان ولد میرزا والغ بیک میرزا وابابکر میرزا وسلطان خلیل
میرزا وشاهرخ میرزا کلانتر ولادت آنحضرت در سمرقند بتاریخ هشتصد وشصت بود سلطان ابوسعید میرزا
اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیق کرده بود بجهت طوی از دره گز گردانیده بعد از طوی ولایت
اندجان وخجند واورکنج را بایشان ارزانی داشت وامرا ونواب مقرر فرموده تیمور تاش بیک را اتالیق
ساخته به آنملک فرستاد میرزا بغایت معدلت پیشه وخداترس بود وبه اهل فضل توجه بسیار داشت گاهی
مصرعی واحیانا بیتی هم میفرمود عدالتش بمرتبه بود که یک بار کاروان ختایی در طرف کوهستان شرقی
اندجان فرود آمده بود برف عظیم بارید وتمام کاروان را زیر گرد وغیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این
خبر بسمع میرزا رسید آن عالی همت خداترس با وجود وفور اموال واسباب ونهایت بی سامانی سرکار اصلا
التفات بدان ننموده ارباب امانت ودیانت تعین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده به اصحاب ثقات
سپردند تا جمیع وارثان از وطن اصلی گرد آورده حقوق هرکدام را از روی تحقیق واصل ساختند وبعد از

السلطان محمود میرزا

ات

شدن پدر عالیقدر در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است بر سریر سلطنت نشست تاشکند و شاهرخیه و سیرام
در تصرف داشت و چند نوبت بسمرقند لشکر کشید و مکرر یونس خان را که در یورت جغتای خان الوس مغل بود و نسبت
قرابت داشت استدعا نموده آورد و هر بار که می آورد ولایتی عطا می فرمود و بی حصول مقصود بمغولستان معاودت
می نمود و در نوبت آخر تاشکند را باو داد تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند با سلطان
محمود خان پسر کلان یونس خان که خانی الوس مغل باو متعلق بود اتفاق نموده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب
خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد درین اثنا عمر شیخ میرزا شنقار شد تفصیلش آنکه
اخسی که پای تخت میرزا بود بر جری عظیم آباد شده و اکثر عمارتش بر فراز جر اساس یافته اتفاقاً روز دوشنبه
چهارم رمضان ۸۹۹ در حوالی کبوترخانه که بر فراز یکی از آن عمارات بود نشسته تماشای کبوتر میکردند شخصی از آستانها
ی بارگاه حضور از گسستن جر خبر داد میرزا فی الفور برخاسته یکپای در کفش آورده و هنوز پای دیگر در کفش ننهاده
بود که آن جر از هم فرو ریخت و میرزا از اوج حیات بحضیض ممات قرار گرفت از ایشان سه پسر و پنج دختر ماند
بزرگترین پسران حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بود و از ایشان بدو سال
خورد جهانگیر میرزا و سیوم ناصر میرزا بدو سال از جهانگیر میرزا خوردتر ولادت مقدس بادشاه بلند همت شیردل
اقلیم شکار هزبر صولت کوه وقار مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی **ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی** در ششم محرم
هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مطهر قتلق نگار خانم وقوع یافت و آن عصمت قباب دختر دوم یونس خان و
خواهر بزرگ سلطان محمود خان والجه خان بود مولانا حسام قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته **بیت**
چون در شش محرم زاد آن شه کرم تاریخ مولدش هم آمد شش محرم هر چند این تاریخ از غرایب اتفاقات است
اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و نقط شش حرف و
نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میگردد و یکی از غرایب آنکه آحاد و عشرات و مات
این در یک مرتبه واقع شده و قدوهٔ اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی بظهیر الدین
محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب باسانی جاری نمی شد بابر نامی آنحضرت قرار یافت
و آنحضرت ارشد اولاد عمر شیخ میرزاست بلکه ارشد اولاد سلطان ابوسعید در دوازده سالگی روز سه شنبه
پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطهٔ دلکشای اندجان بر سریر سلطنت نشستند دلیری و دلاوری و توکل
و تحمل آنحضرت در معارک و مهالک قدرت بشریت و آن مایه رنج و تردد که ایشان را در تسخیر ممالک پیش آمده کم
بادشاهی را روی نموده باشد در وقتی که واقعهٔ ناگزیر عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت فردوس
مکانی در چهارباغ اندجان کامیاب عیش بودند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانگاه باندجان
آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعهٔ اندجان شدند و چون بدروازه رسیدند شیرم طغای جلو آنحضرت
را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزکند و دامن کوه ببرد مطلبش آنکه سلطان احمد میرزا

ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی

با قندار و شوکت تمام می آید مبادا اعذری نسبت با نحضرت اندیشد و ولایت برو مسلم گردد و از حرام نمکی مردم
اگر ولایت از دست رود باری وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایان خود الچه خان
یا سلطان محمود خان تشریف برند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان عمر شیخ
میرزا بود فرستادند که دغدغه و توهمی که بخاطر دولتخواهان آنحضرت رسیده رفع سازد و در نمازگاه خواجه محمد
برکاب بوس مشرف شد و بمقدمات معقوله خیر اندیشان آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان عزیمت بجانب
قلعه منعطف گردانیدند چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی
مشرف شده بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان
اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند درینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد بتوفیق ایزدی جمیع
ارکان دولت از خورد و بزرگ بیکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده در نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردند
سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان را که از ولایت فرغانه است گرفته بچار کروهی اندجان فرود آمد
امرا هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد اما چون تایید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است
از وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و امتداد محاصره در اردوی میرزا وبا بهم رسید و چارپایان
بسیار سقط شد از نشستن به تنگ آمده صلح گونه کرده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان
متوجه شده بود و اخسی را قبل نموده جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش در آنجا بودند خان
چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی بمدافعه همت گماشته ترددات پسندیده کردند خان نیز کاری نساخته
از بیماری که عارض او شد ترک این اراده نموده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع
ارجمند مظفر و منصور شدند و فردوس مکانی را مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتای و ازبک نبردهای
عظیم روی داده سه نوبت بشعشعه تیغ صاعقه آثار فتح سمرقند فرمودند فتح اول در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا
پسر سلطان محمود میرزا فتح دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش اما چون مشیت الهی در اظهار گوهر
یکتای حضرت خاقانی بود و میخواست که اقلیم هندوستان به پرتو اقبال جهانتاب آنحضرت مشرق دولت گردد و آن
ملک فتح البابی درخور همت آنحضرت نشد ناگزیر با معدودی از مخلصان فدائی متوجه بدخشان و کابل شدند چون به
بدخشان رسیدند تمام مردم خسروشاه که حاکم آنجا بود بخدمت شتافته غاشیه بندگی بر دوش سعادت گرفتند خسروشاه
نیز بیچاره شده بملازمت پیوست با وجود آنکه این بیدولت مصدر انواع جرایم گشته بود مثل کشتن میرزا بایسنغر و مکحول
ساختن میرزا سلطان مسعود که بنی عم حضرت فردوس مکانی میشدند و با آنحضرت نیز در هنگام قزاقی اقسام نامردمی
و بی اتفاقی بظهور آورده بود از کمال همت و فرط فتوت در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود هر قدر که
تواند برگرفته بخراسان رود او پنج شش قطار خچر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس بار کرده بجانب
خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آن

محمد مقیم پسر ذو النون ارغون کابل را از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا عم
زاده آنحضرت گرفته بود از طنطنهٔ رایات اقبال متحصن شده و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب به قندهار
نزد برادر خود شاه بیگ شتافت و کابل در اواخر ماه ربیع الآخر سنهٔ نهصد و ده به تسخیر اولیای دولت ابد پیوند در
آمد و در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلعهٔ قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت
مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده بر سمت جنوب آن توجه نمودند و قبایل افغانان سوالک و الایاغ تاخته بکابل
مراجعت اتفاق افتاد در مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد چنانچه فصیلهای قلعه و اکثر
منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پغمان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید و
تا یکماه شب و روز دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم انهدام یافت و در میان پغمان
و بیک توت پارچه زمینی که عرض او شصت ذرع باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و در آن زمین چشمها
پدید آمد و از استرغ تا میدان که قریب شش فرسنگ باشد زمین مقدار قامت فیلی پست و بلند شده بود
و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد بادها برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم شد
و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ تسخیر خراسان نمود و سلطان حسین
میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر سلطان علی خواب بین را باستدعای
قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک ایشان عزیمت خراسان
نمودند و در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید و آنحضرت رفتن حال را بهتر از سابق دانسته
برخلاف کنکاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و بیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسید امرای ارکوته
اندیشی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بپادشاهی برداشته بودند
آنحضرت را در مرغاب با میرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند
اما چون در میرزایان آثار رشد و دولت نیافتند معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در ششم
شعبان سال مذکور متوجه دار الملک کابل گشتند و در کوههای هزاره جات خبر رسید که محمد حسین میرزای دغلت
و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بخود متفق ساخته خان میرزا را به بزرگی برداشته
کابل را قبل دارند و در میان عوام خبر انداخته اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت به آنحضرت غدری
اندیشیده اند و ملا بابای پشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر قاسم کوکه برو احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل
بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه جهانگیر میرزا را که قدری
بیماری داشت در اغرق گذاشته با معدودی از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشتند سحری بی
سابقهٔ خبر بظاهر کابل رسیدند مخالفان از صولت قدوم موکب عالی دست و پای ناشناخته هر کدام بگوشهٔ اختفا
خزیدند آنحضرت از گرد راه پیش شاه بیگم مادر کلان نسبی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود رسیده

زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمودند و بتمکین و وقار از راه عرفان بحسن اداء لطف سخن عرض نمودند
که اگر مادری با فرزندی شفقت خود را خاص کند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن است و سر در کنار بیگم نهاده
فرمودند که کوفت راه دارم و خواب آلوده ام و هنوز خواب بتر بوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت است
آمده ایشان بسرعت تمام برخاسته به بیگم ملاقاتها فرمودند و مقارن این حال محمد حسین میرزا را گرفته آوردند
و از فرط مروت و کمال فتوت جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند آنگاه خانزاده خان میرزا را گرفته حاضر
ساختند و گفتند که جان مادر برادر گناه کار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت میرزا را در کنار مرحمت کشیده
انواع نوازش فرمودند در بودن و رفتن مختار ساختند خان میرزا از غایت شرمندگی رخصت قندهار گرفت
و سال دیگر موکب عالی متوجه تسخیر قندهار شد و شاه بیگ ولد ذو النون ارغون که حکومت آنجا داشت محاربه
عظیم نموده رایت فتح و ظفر برافراشت و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت آنحضرت قندهار را بناصر
میرزا برادر خورد جهانگیر میرزا عنایت فرموده بکابل معاودت نمودند و از کابل خان میرزا را به بدخشان رخصت
دادند و بعد از سرگذشت بسیار راعی گشته شد و بدخشان بتصرف او درآمد و همواره اطاعت آنحضرت را سرمایه
سعادت خود دانسته فرمان برداری می نمود در سال نهصد و شانزده عرضه داشت بدرگاه والا فرستاد
که شاه بیگخان در محاربه شاه اسمعیل صفوی بقتل رسید اگر باین جانب نهضت فرمایند تسخیر ممالک توران است
به آسانی میسر میشود لهذا در شوال سال مذکوره نهضت عالی بدان صوب اتفاق افتاد و با اوزبکان محاربات
عظیم روی داد و ابواب فتوحات بر چهره مراد آنحضرت گشاده شد و سمرقند به تسخیر اولیای دولت درآمد و هشت
ماه در ان مملکت بسلطنت گذرانیده در صفر نهصد و هژده بعبید الله خان در کول ملک جنگ عظیم روی نمود
با آنکه فتح شده بود بتقدیر ایزدی چشم زخم رسید و عنان عزیمت بجانب حصار منعطف ساختند و بار دیگر با اتفاق
نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبکیه مصاف عظیم واقع شد و نجم بیگ کشته گردید و آنحضرت بصوب کابل
عنان توجه معطوف داشتند و ازین تاریخ قطع نظر از ما وراء النهر نموده تسخیر وسعت آباد هندوستان پیش نهاد
همت عالی ساختند و چهار نوبت بجانب هندوستان عزیمت فرمود بجهت بعضی موانع مراجعت روی
داد بار اول در شعبان نهصد و دوازده ~~912~~ براه باد ام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم رود نزول اجلال فرمودند
در واقعات بابری که آنحضرت خود بزبان ترکی مرقوم قلم صدق رقم فرموده اند و بی تکلف داعراق حاکیست
شایسته کلام بادشاهانست نوشته اند بنظر در آمده که چون از کابل شش منزل کرده به ادینه پور رسیده
شد عالم دیگر بنظر در آمد گیاه و درخت بروش دیگر و حوش و طیور بطرز دیگر راه و رسم ایل الوس بوضع
دیگر نمود و ناصر میرزا درین منزل سعادت ملازمت دریافت کنگاس طلبیدند که سپاه اقبال از دریای
سند بکدام گذر بگذرد هر کس فراخور آگاهی و همت خود سخنی گفت بسومی باقی جغانیان گذشتن در
توقف افتاد و بجانب کهت توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنکس و بنو هم بی سپر معسکر اقبال گردید.

انگاه به عیسی خیل رفته بدر بیله که قصبه ایست از توابع هستان عبور فرموده از حدود دکسی کذشته بزنین
تشریف بردند وازانجا بکابل رایات اقبال برافراشتند و بار دویم در جمادی الاول نهصد و سیزده از راه خورد
کابل متوجه فتح هندوستان شدند و از بی اتفاقی همراهان درین مرتبه نیز جمال مقصود از پرده تقدیر چهره نکشود
وبراه بادیج مراجعت فرموده ظلال اقبال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بالای بادیج نمودارست
تاریخ این عبور بفرموده انحضرت کنده اند و هنوز آن نقش دولت ظاهر است و تا این زمان اولاد حضرت
صاحبقرانی را میرزا میکفتند ازین تاریخ حکم شد که انحضرت را بادشاه کویند در سه شنبه چهارم ماه
ذی قعده این سال همایون فال در ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جنت آشیانی اتفاق افتاد
مرتبه سوم غره محرم نهصد و بیست و پنج بجانب بجور نهضت فرمودند و دران راه زلزله عظیم شد و امتداد
ان به نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت
ملازمت فایض کشت و قلعه بجور بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در امد و حکومت انرا بخواجه کلان بیک
مرحمت فرموده تسخیر ولایت سواد و تادیب یوسف زیی پیش نهاد همت عالی ساختند طاوس خان
برادر خورد شاه منصور کلانتر خیل یوسف زیی دختر او را اورده عجز و خاکساری را شفیع ساخت
چون بعد و عسرتی از رهکذر اذوقه و غله در اردوی ظفر قرین بهم رسید و در اصل تسخیر هندوستان پیش نهاد
خاطر اشرف بود همت جهانکشا رخصت نمیداد که باین مطالب پشت فرصت از دست رود با انکه امرا به
یورش هندوستان راضی نبودند تکیه بعنایت ایزد سبحانه کرده بیدرنگ همت رایات اقبال بصوب
ممالک هندوستان برافراشتند و چون نزدیکی بهیره رسیدند عبد الرحیم شقاول را پیشتر فرستادند که مردم
بهیره را دلاسا نماید و از درازدستی و بی اعتدالی شهر را محافظت کند و اخرهای روز خود بدولت در سمت
شرقی بهیره بر کنار اب بهت نزول اجلال فرمودند و چهار صد هزار شاهرخی مال امان از بهیره کرفته بهندو بیک
عنایت کردند و حکومت انجا بشان الیه تفویض یافت و خوشاب را بشاه حسین بیرده کوکه هندو بیک ساختند
و ملا مرشد کتاب دار را برسالت نزد سلطان ابراهیم بن سکندر لودی فرستادند و دولتخان حاکم لاهور
او را اجازت پیش رفتن نداد و از لاهور بازکردانید و درین هنکام خبر تولد فرزند سعادت پیوند رسید
چون متوجه تسخیر هندوستان بودند باین مناسبت تفاول کرفته هندال نام کردند هندو بیک را به بهیره
کذاشته خود بصوب کابل مراجعت فرمودند هندو بیک نتوانست در بهیره بود متعاقب انحضرت بکابل آمد
نوبت چهارم در نهصد و سی نهضت عالی اتفاق افتاد و لاهور و دیالپور و دیکر بلاد بتصرف اولیای دولت
درامد وازانجا عنان مراجعت بصوب کابل معطوف داشته در نهصد و سی و دو بسر انجام این یورش بر
اجلال فرموده بتایید دولت و راهنمونی اقبال روز جمعه غره صفر که نیر اعظم در برج قوس افاضه انوار
می نمود بپای سعادت پا در رکاب توکل اورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران حسب الحکم

درقندهار ماندند و حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه از بدخشان با لشکر خود آمده در باغ
وفا بعز بساط بوس مشرف گردید خواجه کلان بیگ هم از غزنین آمده درین روز آستان بوسی نمود در
غره ربیع الاول این سال از آب سند گذشته سان لشکر دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر
وغیره بقلم درآمد روز جمعه چهاردهم ربیع الاول در حوالی سیالکوت نزول اجلال فرمودند و از سیالکوت به
کلانور تشریف بردند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان آنحضرت که بحراست لاهور مقرر بودند
در کلانور زمین بوس نمودند چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بتسخیر اولیای دولت درآمد غنیمت فراوان نصیب سپاه
منصور شد کتابهای غازی خان که دران قلعه بود بسرکار خاصه ضبط فرموده بعضی ازان بجنت آشیانی عنایت
کردند و چندی را بمیرزا کامران فرستادند درین هنگام بعرض اشرف رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه
قدم جلادت پیش نهاده است خود بدولت و اقبال از انباله کوچ نموده حضرت جنت آشیانی را بدفع او
تعین فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر
محب علی خلیفه و دیگر امرا که در هندوستان گذاشته بودند چون هندو بیگ و محمد علی جنگ جنگ وغیره
در ملازمت آنحضرت مقرر شدند درین روز بین افغان که از امرای معتبر هندوستان بود سعادت رکاب
بوس دریافت حضرت جنت آشیانی بدستیاری اقبال فتح کرده بموکب عالی پیوستند و حصار فیروزه با
توابع که یک کرور حاصل داشت بجلدوی این فتح عنایت شد و یک کرور نقد هم انعام فرمودند و بدولت و
اقبال رایت جهانگشا بتسخیر دهلی برافراشته کوچ بر کوچ متوجه پیش شدند از پرگنه سرساوه حیدر علی
ملازم خواجه کلان بیگ را بزبان گیری فرستادند او آمده بعرض رسانید که داود خان و حاتم خان با
پنج شش هزار سوار از لشکر سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابران چین تیمور سلطان و محمد سلطان
میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان را بتمام مردم جوانغار و از برانغار سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین
و قتلق قدم وغیره و از غول یونس علی و عبد الله کتابدار و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر دستوری یافتند
گرم و جسان شتافته دست برد شایسته با جماعه خون گرفته نمایند لشکر منصور حسب الحکم رزم خاطر خواه نموده
فتح کردند و جمع کثیر بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر ساخته بدرگاه فرستادند
و اینها نیز در اردو بقصاص رسیدند به استاد علی قلی میر آتش حکم شد که به قانون غزوات روم گرد
دنها سامان نماید و ارابها را بزنجیر خام گاو مانند ارغمچی ساخته با یکدیگر اتصال دهد و در میان هر دو
ارابه شش هفت تورقعه کنند که تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در عرض پنج شش
روز این حکم صورت اتمام یافت و روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخر بشهر پانی پت رایت فتح برافراشته
ترتیب صفوف فرمودند ارابها و تورهها را در پیش غول بازداشتند برانغار در محلات شهر واقع شد
جوانغار بخندق و درختان استحکام گرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در شش گروهی پانی پت

هر روز آمده مذکور میشد که یک لک سوار و هزار فیل همراه دارد یکدفعه لشکرها در برابر هم نشسته دلیران عرصه
نبرد از جانبین برآمده رزمهای مردانه میکردند و اکثر اوقات بهادران لشکر منصور بر افغانان غالب می آمدند
تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر فراوان متوجه سپاه ظفر پناه شد و آنحضرت نیز به اقتضای حمیت
الهی پای توکل در رکاب اقبال نهاده صفوف مقابله آنچنان موشکاف و ابجیان فولاد پیکر استحکام
بخشیدند **جنگ حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه با سلطان ابراهیم لودی** حضرت فردوس مکانی
با وجود کثرت مخالف و قلت هواخواه بمعنانی اقبال و تایید ایزد ذو الجلال بترتیب صفوف کارزار
اهتمام تمام بکار بردند غول بوجود اشرف شایستگی یافت و بر دست راست قول که ترکان انرا اونک غول
نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر
درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار رزم آرا گردیدند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند
امیر خلیفه و خواجه میر میران و احمدی پروانچی و امیر تردی بیک برادر قوچ بیک و محمد علی خلیفه و میرزا بیک ترخان
قرار گرفتند برانغار بکوکبه اقبال حضرت جنت آشیانی زینت پذیرفت و امیر خواجه کلان بیک و سلطان محمد
دولدی و امیر هندو بیک و ولی خان و پیر قلی سیستانی بسعادت همراهی ایشان ممتاز گشتند و در جوانغار
محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق
قدم و امیر جان بیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران مقرر شدند و در هراول خسرو کوکلتاش و محمد جنگ
جنگ پای ثبات افشردند و امیر عبد العزیز را طرح فرمودند و در اوج برانغار ولی و سرپل و ملک قاسم بابا
قشقه با مغولانش تولقمه مقرر شدند و در اوج جوانغار قراقوزی و ابو محمد نیزه باز و شیخ جمال و تنگری
قلی مغول به تولقمه صف آرا گشتند و بهادران عرصه اقبال با دل قوی بهمت رزم جویی پای ثبات
محکم داشته هرکدام بجای خود نصرت طلب گردیدند و بخدنگ جان ستان و تیغ خون فشان داد شجاعت
و دلیری دادند سلطان ابراهیم نیز میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته رزم طلب گشت و از جانبین
کشش و کوشش عظیم پدید آمد چون تایید غیبی همعنان موکب عالی بود نسیم فتح بر پرچم علم اقبال وزید
و شکست غریب بر سپاه افغان افتاد چون سلطان ابراهیم بقتل رسید جمعی کثیر از افغانان علف
تیغ بیدریغ گشتند و بر گرد پیش سلطان ابراهیم قریب پنج شش هزار سوار کشته افتاده بود بالجمله از طلوع
آفتاب تا نصف النهار عرصه نبرد آتش افروز بود و از هوا خون میریخت و پیوند حیات می گسیخت **مثنوی**
چو دریای خون شد همه دشت و راغ ٭ جهان چون شب و تیغ همچون چراغ ٭ ز نالیدن کوس با کرنای ٭
همی آسمان اندر آمد ز جای ٭ گرفتند شمشیر هندی بجنگ ٭ فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ ٭ بی اغراق سخن
لهذی این کارنامه شجاعت که از دلاوران سپاه منصور بظهور پیوست قدرت بشر نیست فی الواقع
... دوازده هزار سوار اهالی استعداد از کابل بدهلی آمده با یک لک سوار نازده رو در رستند و هزار فیل

8

مصاف نموده بضرب دست و قوت دل فتح کنند از غرایب وقایع است و بغیر از تایید ایزد سبحانه بهیچ حساب
راست نمی آید القصه بعد از فتح حکم شد که در ملازمت حضرت جنت آشیانی امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش
و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد الله کتابدار و امیر ولی خازن یلغار نموده خود را به اگره که پای
تخت سلطان ابراهیم است رسانند و محافظت خزاین و سایر اسباب دولت نموده شهر را از تظلم و بیداد
مردم محفوظ دارند و نوید معدلت را بلند آوازه سازند و مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم را بدهلی تعیین فرمودند که خزاین آنجای و سکنه آن نواحی را محافظت
نمایند و دست تطاول بی اعتدالان را از دامن رعایا و متوطنان آن مرز و بوم کوتاه دارند و در همان روز
فتح نامها بکابل و بدخشان و قندهار و دیگر ممالک فرستادند و روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب دار الملک
دهلی بفروغ دولت و شکوه اقبال نورانی شد و سادات و موالی و اهالی مراسم استقبال بتقدیم رسانیده مواد
سعادت دوجهانی اقتباس نمودند و در بیست و یکم شهر مذکور دار السلطنه اگره بپایه چتر جهانبانی زیب آرایش
یافت اکابر و اهالی سایر ممالک هندوستان و رعایا و زیردستان ادراک سعادت آستان بوسی
نموده بنوازشهای خسروانی مطمئن خاطر گشتند علی الخصوص از زنان سلطان ابراهیم که اموال فراوان
و نفایس گمشته در ایام سلطنت افاغنه گرد آوری نموده ازانجمله بوالده سلطان ابراهیم داد لا هفت
لک تنکه بوجه معیشت عنایت فرموده اموال و اسبابی که داشتند همه را بخشیدند و از غنیمتهای این فتح که بدست
جنت آشیانی افتاد الماس بود بوزن هفت مثقال و چنین گویند که سلطان علاء الدین از بکرماجیت راجه
گوالیار گرفته بود جنت آشیانی آنرا بآنحضرت فردوس مکانی پیشکش کردند و ایشان بجهة استرضاء خاطر
فرزند گرامی قبول فرموده باز بخشیدند چون جوهرشناسان روزگار مثل آن جوهری ندیده بودند در تعیین
قیمت آن بعجز اعتراف نمودند آنگاه درهای خزاین اگره که چندین سلاطین والا شکوه بر هم افزوده بودند
بکلید همت گشوده هفتاد لک تنکه سکندری با یک خانه خزینه نشمرده بجنت آشیانی کرامت فرمودند و مبلغ
امرا در خور حالت از دو لک تا پنج لک تنکه نقد مواجبهای مناسب مرحمت فرمودند و کیسهای بادشاهی
و سایر ملازمان بانعام زر و نقد و ازدیاد علوفه سرافراز گشتند و هر که دران ایام داخل اغرق همایون بود
حتی اردو بازاری بی نصیب و محروم نماند بعد ازان بمیرزایان عالیقدر و مخدرات سراپرده عصمت و امرا و
سایر ملازمان درگاه که در ممالک کابل و بدخشان و غیر ذلک گذاشته بودند علی تفاوت مراتبهم از
نقد و جنس حصه مرحمت فرمودند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنکه بمحمد زمان میرزا پانزده لک تنکه و
بعسکری میرزا و هندال میرزا بهمین دستور و جمیع منتسبان این دودمان عالیشان که در ماوراء النهر و
خراسان و کاشغر انتظار این لطیفه غیبی می بردند انعامات وافر فرستادند و هدایا و نذور بعتبات
بعتبات قدسه و مزارات متبرکه ارسال فرمودند مقرر شد که بسیار متوطنان کابل و بدخشان از مرد و زن

بر حال و عمل خود رسانید و فا او بود و در جهاد
ازانکه عادت معهود بود او و معاش او را داد

و خورد و کلان بر سر نعوزی یک شاهرخی برسانیدند القصه هیچکس نماند که از رشحات مکرمت فیض مستوفی
نیافت مثنوی ز افشاندن دست گوهر نثار بساطی نو انگیخت در روزگار خوش است ارمغانی که
آید ز دور که مه بر زمین ریزد از چرخ نور اگرچه به تایید ایزد سبحانه چنین فتحی عظیم روی نمود و انوار
معدلت خورشید صفت زمین و زمان را فرو گرفت و خبر سخاوت و زرافشانی بگوش اقاصی و ادانی
رسید اما امرای هندوستان بنا بر عدم جنسیت بدریافت ملازمت دلیری نمی نمودند و رعایا از لشکر
ترکان مهیب در بیم و هراس بوده بجمعیت خاطر اطاعت نمیکردند و با آنکه دهلی و آگره که پای تخت هندوستان
است بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود لیکن سایر بلاد و جمیع قلاع دور و نزدیک را امرای افغنه
در تصرف داشتند از آنجمله قلعه بیانه را نظام خان و سنبل را قاسم سنبلی و میوات را حسن خان میواتی و دهولپور
را محمد زیتون و قلعه گوالیار را تاتار خان سارنگخانی و رابری را حسین خان نوحانی و کالپی را عالم خان
و اتاوه را قطب خان و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم داشت و همین
طور قنوج و دیگر بلاد که آن طرف دریای گنگ واقع است در تصرف نصیر خان نوحانی و معروف فرملی بود که
اطاعت سلطان ابراهیم نیز چنانچه باید نمیکردند و چون سلطان ابراهیم بقتل رسید بهار خان پسر دریا خان
را بپادشاهی برداشته سلطان محمد خطاب دادند و قدم جلادت پیش نهاده بسیاری از ولایت را
بقید ضبط در آوردند القصه در نواحی دار الخلافه غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و راه ها از آمد و شد
غله باز ماند و عسرت و گرانی در لشکر ظفر اثر پدید آمد و مع هذا موسم تابستان نیز رسید و چون مزاج
ملازمان پادشاهی بهوای کابل و سردسیر عادت داشت اکثری بیمار شدند و بعضی رخت هستی بر بستند
و ازین توهم بسیاری از امرا اراده رخصت کابل پیش نهاد همت گردانیدند و سایر مردم قرار بر
فرار داده چون جوق جوق باهم اتفاق نموده میرفتند و حضرت گیتی ستانی از کمال بردباری و وثوق توکل
باین سوانح التفات نفرموده همگی همت علیا بانتظام ممالک مفتوحه مصروف میداشتند تا آنکه از مقربان
درگاه مثل احمدی پروانچی و ولی خازن و از اعاظم امرا خواجه کلان بیک که در اعتماد عدیل و نظیر خود نداشت
بیشتر از همه سعی در رخصت کابل نمودند آنحضرت از دوربینی و کارآگاهی ارکان دولت و اعیان مملکت
را طلب داشته بنصایح ارجمند و مقدمات خردپسند اطمینان خاطر فرمودند و بوجوه معقول ازین رای
باطل باز گردانیدند اما خواجه کلان بیک بصلا بودن راضی نمی شد آنحضرت از فرط مروت و مردمی
گشاده پیشانی رخصت فرمودند و سوغاتی که جهت شاهزادها و دیگر خاصان درگاه جدا ساخته بودند بخواجه
کلان بیک حواله شد و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعود در جاگیرش مرحمت نمودند چون تایید
غیبی همواره رفیق حال آن پادشاه فلک بارگاه بود در اندک فرصتی اکثر سرکشان و اعیان ممالک
هندوستان بشرف خدمت سرافراز شده در سلک سایر ملازمان سعادت پذیر گشتند از جمله شیخ

سلطان

کهورن چون بدولت استانبوس عز امتیاز یافت جمعی کثیر را دسیله سعادت شده بعتبه علیه آورد و
4
فیروزخان و شیخ بایزید فرملی و محمود خان نوحانی و قاضی جیا که از امرای سلطان ابراهیم بودند زمین
بوس سربلندی یافتند فیروزخان از جونپور یک کروه تنکه کسری جاگیر مقرر شد و به شیخ بایزید از ولایت اوده
یک کرور تنکه مرحمت کردند و به محمود خان از غازی پور نود لک تنکه و قاضی جیا از سرکار جونپور بیست لک تنکه
تنخواه فرمودند و بعنایت ایزد سبحانه در اندک زمانی امنیت و جمعیت تمام پدید آمد و انحضرت بعد از عید شوال
در منازل ابراهیم جشن بادشاهانه ترتیب فرموده داد کامروای و کام بخشی دادند و میرزایان عالیقدر
و امراء رفیع الشان را بازدیاد جاگیر و اقطاع سربلندی بخشیدند ولایت سنبهل در وجه جاگیر حضرت جنت
آشیانی تفویض فرموده اضافه سرکار حصار فیروزه که سابق بجلدوی انحضرت مرحمت شده بود مقرر ساختند و امیر
هندو بیک را بوکالت انحضرت شرف امتیاز بخشیدند و بحکومت الخد و رخصت نمودند و امیر مذکور با کته بیک
ملک قاسم بابا قشقه و شیخ کهورن و سپاهیان میان دوآب سنبهل رفته با بن افغان که قلعه سنبل را محاصره
داشت جنگ صف کرده مخالفان را شکست داد و چون ان حرام نمک قبل ازین سعادت ملازمت دریافته از
بدنهادی گریخته بود دیگر روی بهبود ندید

نهضت موکب منصور جنت آشیانی بضبط ولایت شرقیه بحکم حضرت فردوس مکانی و شرح سوانحی که دران یورش روی نمود بیامن اقبال همایون

چون خاطر اولیای دولت از سرانجام ممالک مفتوحه واپرداخت و موسم باران که مانع سفر و تردد است به آخر رسید
و سپاه اقبال روزی چند در جاگیرهای خود بسر برده نفسی راست کردند وقت آن شد که سرحدهای ممالک
هندوستان را از تعرف مخالفان برآرند بعد از کنکاش رای عالم آرا برین قرار گرفت که حضرت جنت آشیانی
متوجه بلاد شرقی گشته آن سرحد را از فتنه و فساد خودسران تیره رای پاک سازند و چون مذکور میشود که را
نا سانکا بقوت و قدرت تمام قدم جلادت پیش نهاده قلعه کهنداررا بتصرف خود در آورده جرات و جسارت
ظاهر میسازد اگر نموده واقع باشد حضرت فردوس مکانی خود متوجه دفع ان کافر مقهور شوند بنا برین
رای صواب نمای تاریخ روز پنجشنبه ذی قعده جنت آشیانی بضبط ولایت شرقیه رخصت یافتند و عادل
سلطان و محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیگ
و پیر قلی و امیر شاه حسین که به تسخیر دهولپور روانه و تعیین شده بودند حکم شد که در خدمت انحضرت باشند
و سزاولان تعین شدند که امرای مذکور را در چندوار که بر سر راه واقع است بعسکر عالی ملحق سازند و
سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد
العزیز میر آخور با سایر عساکر اقبال که در حدود اتاوه بدفع قطب خان افغان متعین بودند نیز بسبب
همراهی انحضرت مقرر شدند متقارن اینحال خبر رسید که قریب پنجاه هزار سوار از افغانان نوحانی در
حوالی قنوج شورش انداخته قدم جرات پیش نهاده اند انحضرت به اقتضاء اعتصام توکل همعنان نصرت

واقبال یکوج متواتر متوجه کردیدند هر چند رایات کشورکشا بیشتر نهضت میفرمود ابواب فتوحات برروی روزگار

آنحضرت کشوده تر میکشت نصیرخان که در جاجمو بود از قرب رایات اقبال فرار اختیار نموده راه سلامت پیش

کرفت واز کنک کذشته بولایت خریه درامد موکب اقبال نیز بحرید روی توجه آورده ضبط آنملک فرموده از آنجا

عنان عزیمت بجونپور معطوف داشته آنحدود را دار الامن ساختند و بنور عقل پیر و بخت جوان سرانجام

ممالک مفتوحه بروجه دلخواه فرموده رایت مراجعت برافراشتند و نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای

معتبر افغانان بود و پدرش خطاب اعظم همایون از سلطان اسکندر داشت بسعادت ملازمت امتیاز یافت

داورا مصحوب سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا روانه درکاه کیتی پناه ساختند و چون بسعادت زمین بوس

سرافراز کشت عنایت والتفات که در مخیله او نکذشته بود ظاهر ساخته به اسب و خلعت ممتاز فرمودند و جاکیری

که پدرش داشت با و مرحمت نموده یک کرور و شش لک تنکه دیکر بران افزودند و بخطاب خانجهانی تشرف

امتیاز بخشیدند و اورا رخصت جاکیر داده پسرش محمود خان را بخدمت حضور نکاه داشتند و درین هنکام

خبر بهجت اثر رسید که در کابل از مهد علیای ماهم بیکم والده ماجده حضرت جنت آشیانی فرزند کرامی تشرف

ولادت یافته آنحضرت محمد فاروق نام کردند ولادتش در نهصد و سی و دو بود و پیش از آنکه بنظر سعادت

اثر درآید در شهور سنه نهصد و سی و چهار در بلده کابل رحلت نمود ذکر بعضی از سوانح این سال و خبر طغیان

رانا سانکا و رسیدن حضرت جنت آشیانی بملازمت پدر عالیقدر

درین سال فرخنده فال

نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت امیر رفیع الدین صفوی که از اعاظم سادات عالی درجات بود سعادت

آستان بوس دریافت و قلعه بیانه را باولیای دولت ابد پیوند سپرد و تاتارخان نیز قلعه کوالیار را

بندهای بادشاهی حواله نموده بملازمت آمد و محمد زیتون نیز بلده دهلپور را بملازمان عتبه خلافت واکذاشته

در سلک سایر بندها منتظم کردید و هر کدام فراخور اخلاص و حالت خود مشمول الطاف بادشاهی شده

از صدمات افواج قاهره مطمئن کشتند و در خلال این احوال خبر طغیان رانا سانکا بتواتر رسید که او

لشکری کران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جلادت پیش نهاده است و جمیع راجها و زمینداران

دور و نزدیک را با خود متفق ساخته سر شورش دارد بنا علیه روز چهارشنبه چهارم صفر فرمان طلب

بحضرت جنت آشیانی مصحوب محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار ارسال یافت مضمون آنکه جونپور را

بانجه و دراهر که مناسب دانند سپرده برجناح استعجال متوجه ملازمت شوند و از غرایب وقایع آنکه در

شانزدهم ربیع الاول بوا نام مادر سلطان ابراهیم که باجودی که مشمول انواع مراحم و عواطف

بادشاهی شده قصد آنحضرت کرد و با یکی از باورچیان سلطان ابراهیم که در مطبخ معموره در

سلک باورچیان خاصه انتظام داشت اتفاق نموده زهر در طعام انداخت اکرچه بقدر ملالی در مزاج

عارض طبیعت اعتدال سرشت کردید اما بخیر کذشت و آن کروه بداندیش بسزای اعمال خود رسیدند

بود از در سلطان ابراهیم را مصحوب یکی از معتمدان درگاه بکابل روانه گردانیدند و در وقتی که از آب
سند میگذرانیدند محافظانرا غافل ساخته خود را بدریا انداخت چون فرمان عاطفت بحضرت جنت آشیانی
رسید شاه حسین و امیر سلطان جنید برلاس را که مدتی بجونپور وا گذاشته قاضی جیا را که از امرای هند
بمزید توجه و التفات پادشاهی ممتاز بود بکومک امرا مقرر داشتند و شیخ بایزید را به اوده تعیین نموده متوجه
ملازمت شدند و چون هنوز کالپی در تصرف عالمخان افغان بود از آن راه مراجعت فرموده بمقدمات امید
و بیم او را در سلک سایر دولتخواهان منتظم ساخته همراه بدرگاه گیتی پناه آوردند در یکشنبه سوم شهر ربیع
الثانی در چهار باغ آگره که بهشت بهشت موسوم است دولت ملازمت بدرعالیقدر دریافتند و هم دران روز
خواجه دوست خاوند از کابل آمده بشرف آستانبوس مستسعد گشت **مصاف حضرت فردوس مکانی با رانا**
سانگا و نصرت غازیان اسلام بتایید ملک اعلام چون رانا سانگا لشکر عظیم فراهم آورده بجمعیت
و شجاعت خود مغرور گشت قدم جلادت و بیباکی پیش نهاد حضرت فردوس مکانی باقتضای عنایت ایزد
سبحانه متوجه دفع آن مغرور شده روز دوشنبه نهم جمادی الاول بعنان فتح و فیروزی از دار الخلافه آگره
کوچ فرمودند درین اثنا بتواتر خبر رسید که رانا با لشکران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی که از قلعه قدم
جلادت بیرون نهاده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته بقلعه در آمده اند و سنکرخان جنجوهه بشهادت رسید
و امیر کته بیگ زخمی است آنحضرت درین منزل چهار روز بجهت سامان لشکر توقف فرموده روز پنجم متوجه پیش شدند
و در موضع مندهاکر که از آگره پنج کروه است نزول اجلال اتفاق افتاد بخاطر الهام ماثر چنین پرتو انداخت
که چون درین نزدیکی آبی بلشکر منصور وفا کند غیر از قصبه سیکری که الحال بیمن دولت حضرت خاقانی
بفتح پور سمت اشتهار یافته نشان نمیدهند صواب آنکه پیش از رسیدن مخالف تیزدستی نموده آن آب
را باید گرفت لهذا روز دیگر از منزل مندهاکر نهضت فرموده در نواحی آن کول رایات اقبال برافراشتند
و از آنجا بطلب مهدی خواجه و سایر امرای پادشاهی که در بیانه بودند کس تعیین شد و بیگ میرک ملازم
حضرت جنت آشیانی و جمعی از نوکران خاصه را بجهت زبان گیری فرستادند آنها مراجعت نموده بموقف
عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بسنه باور یک کروه پیشتر فرود آمده که مسافت ما بین هژده کروه باشد
و در همین روز مهدی خواجه و سایر امرا بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند و هر روز میان قراولان
جنگلشها میشد و اکثری بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه روز سه شنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و
سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه رانا سانگا آمده رزم طلب گشت آنحضرت در واقعات
خود نوشته اند که در آن هنگام بضابطه هندوستان یک لک را صد سوار و یک کرور را ده هزار اعتبار
میکردند و ولایت رانا به ده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از راجها و زمین
داران که در هیچ معرکه با او موافقت نکرده بودند درین لشکر همراه آمدند و اسامی آنها برین موجب است

سلهدی حاکم رائسین و سارنکپور و غیران با سی هزار سوار در اول اودی سنکه باکری با دوازده هزار
سوار و حسن خان میواتی نیز دوازده هزار سوار و بهار مهل ایدری چهار هزار سوار و نربت هادا هفت
هزار سوار و ستردی کیچی حاکم چیلمبر شش هزار سوار و دهرم دیو حاکم میرته چهار هزار و برسنکدیو چوهان چهار
هزار سوار و محمود خان ولد سکندر افغان اگرچه ولایتی نداشت اما بامید سلطنت موهوم ده هزار سوار
با خود سرگردان ساخته بود که به این حساب مجموع گروه مخالف بد دو لک و یک هزار سوار میرسید و دریک لک
سوار هیچ سخن نیست چون هجوم مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب افواج منصور پرداخته غول را بوجود اشرف
میمنت بخشیدند و بر دست راست غول چین تیمور سلطان و میرزا سلطان و خواجه دوست خاوند و یونس علی
و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای
عظام مقرر شدند و بر دست چپ غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی
ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیر افکن ولد قوچ بیک و آرایش خان و خواجه حسین
و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت قرار گرفتند و جوانغار موکب اقبال حضرت جنت آشیانی رونق پذیرفت
و در میمنه قرین آنحضرت قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیک قوچین و خسرو
کوکلتاش و قوام بیک اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی
و عبدالله بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تعین شدند و در برانغار نصرت آثار آنحضرت
میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار مقرر گشتند و در برانغار ظفر نگار امرای هندوستان
مثل خانخانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن خدمت طلب گردیدند و در هراول سید
مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میراخور و محمد علی
جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین یاریکی و جان بیک اتکه و از امرای هندوستان جلال
خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی از
غازیان هژبر صولت و بهادران بلند همت رزم آرا گردیدند و در تولقمه برانغار تردی بیک یکه و ملک
قاسم برادر بابا قشقه و جمعی از مغولان قدم جلادت پیش نهادند و در تولقمه جوانغار مومن اتکه و رستم
ترکمان با جندی از خاصان بادشاهی پای ثبات افشردند و بقانون غزات روم در پیش صف ارابها
ترتیب نموده بزنجیر اتصال دادند که توپچیان در پناه آن محفوظ بوده توپ اندازی کنند و این خدمت
بنظام الدین علی خلیفه مقرر شد و چون صفوف نبرد بر نهج شایسته ترتیب یافت حکم فرمودند که بهادران
لشکر منصور تیز جلوی نموده هر کدام بجای خود قدم همت مضبوط دارند و از پاس اول روز شروع در زد
و خورد و کشش و کوشش شد مثنوی دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه ؛ سواران ترکان و هندی گروه
درخشیدن تیغ و زوبین و خشت ؛ تو گفتی که شب در هوا لاله کشت ؛ ز خون رود گفتی میستان شدست

زنبرهٔ هوا چون نیستان شده بت لخت جوانغار مخالف بر برانغار لشکر منصور حمله آورده جنگ بخسرو
کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه افتاد آنحضرت چین تیمور سلطان را بکومک تعین فرمودند او دلیرانه
و شیرمردانه تیزدستی نموده مخالفان را برداشته تا عقب قول ایشان دوانید و جلدوی این فتح
بنام او مقرر شد مصطفی رومی از غول حضرت جنت آشیانی ارابها پیش برده بضرب توپ و تفنگ صفهای
مخالفان را درهم شکست و بسیاری از مقهوران بگرداب فنا رفت چون اعدای دولت فوج فوج
و جوق جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند حضرت فردوس مکانی نیز از امرای رزم آرا و شیران بیشهٔ وغا
مرتبه بمرتبه و دفعه بدفعه از پی هم میفرستادند یکبار قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیک را
حکم شد نوبت دیگر هندو بیک قوچین مامور گشت دفعه دیگر محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد را فرمان رسید
بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس ایشان دوست ایشک
آقا و محمد خلیل اخته بیگی تعین شدند برانغار مخالف کرات و مرات بر جوانغار سپاه ظفر لوا حمله آورد و
هر بار دلیران نبرد آزما بخدنگ جان ستان و تیغ آتش فشان کافران سیاه بخت را بجهنم میفرستادند
آنگاه حکم شد که مومن اتکه و رستم ترکمان از عقب سپاه کفار ظلمت شعار درآمدند و ملا محمود و علی اتکه با
ملازمان خواجه خلیل بکومک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم
قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یاربیگی مغول غانچی دست بآلت قتال برده داد مردانگی دادند
و خواجگی حسین با جماعه دیوانیان بکومک ایشان شتافت و چون هنگام کشش و کوشش امتداد یافت
به بندهای خاص که در پس ارابه شیر صفت بزنجیر بودند حکم شد که تفنگچیان را درمیان گذاشته از جپ و راست
برآمده کارزار نمایند بفرمان اشرف بهادران شیر دل شیران زنجیر گسل کامیاب گشته کارنامه رستم
و افراسیاب را منسوخ ساختند و نادره العصری استاد علی قلی در پیش غول استاده به انداختن توپ تفنگ
گرم اهتمام شد مقارن این حال آتش غضب بادشاهی زبانه کشید و باستاد علی قلی حکم رسید که ارابها
پیش برده خود باعتصام حبل المتین توکل تکاور اقبال را گرم رفتار ساختند و از مشاهده اینحال
دلاوران عرصه اقبال بجوش و خروش درآمده یکبارگی بصفوف اعدای دولت حمله آوردند و نایرهٔ
قتال بمرتبه اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه اسلام پناه جپ و راست لشکر ادبار آثار کفار را بر
داشته بر قلب تیره بختان زده و کفار ظلمت شعار تیز دست از جان برگرفته و هجوم عام نموده بغول بادشاهی
فرو ریختند و غازیان یکدل ثبات قدم ورزیده اصلا از جای خود حرکت نکردند و از جان با کفار در
آویختند که برداشتن دست و انداختن زخم متعذر می نمود آخرهای روز که هنگام آخر کار کفار بود بفرمان
کردگار نسیم فتح بر اعلام اسلام وزید و غنچهای مراد در گلبن اقبال شگفت مخالفان را مجال فرار نماند
ولی اختیار عنان ثبات از دست گذاشته رو بگریز نهادند حسن خان میواتی و راول اودی سنکه و مانکچند

چوهان و رای چند ربهان و دیست رای کنکو و کرمسنک و دیگری از اعیان لشکر مخالف رخت هستی بسیل
فنا دادند و حساب سایر کشته ها از قید ضبط بر دنست و زخمی را خود شماری نیست آنحضرت خود تا یک کروه تعاقب
مقهوران سیاه روزکار نموده لوای ظفر برافراشته به اردوی اقبال مراجعت فرمودند و محمدی کوکلتاش
و عبد العزیز میرآخور و علیخان و جمعی از امرا تعیین شدند که از پی کریختکان شتابند شاید رانا اسیر سرپنجه تقدیر
کردد چون شب درمیان حایل آن سیاه بختان در آمد تحمل که از تعاقب کنند تیز اهتمام شایسته بفعل نیاورده با
بصد فلاکت جانی بسلامت بیرون برد آنحضرت میفرموده اند که وقت نازک بود با میدکسی نکذاشته مارا خود بایستی
تعاقب نمود تاریخ این فتحنامه شیخ زین صدر که از افاضل کرامی بود فتح پادشاه اسلام یافته و میر کیسوی نیز
توارد روده از کابل همین تاریخ را نوشته بدرکاه ارسال داشته بود حضرت فردوس مکانی بعد از فراغ فتح
لوازم شکر ایزدی بتقدیم رسانیده بتسخیر ولایت میوات رایات جهانکشا برافراختند و محمد علی جنک جنک
و شیخ کهورن و عبد الملک قورچی را با فوج مستعد بتادیب الیاس خان که در میان دو آب فتنه انکیزی سروع
کرده قصبه کول را کرفته کچک علی حاکم آنجا را مقید ساخته بود نامزد فرمودند آن بخت برکشته تاب مقاومت
نیاورده آواره صحرای ادبار شد و حضرت فردوس مکانی خود بصوب میوات نهضت فرموده آن ولایت
را بحیز تسخیر در آوردند و خزاین الور را بانعام حضرت جهانبانی جنت آشیانی مرحمت نموده بمستقر سریر خلافت
کوس مراجعت بلند آوازه ساختند و جمعی که بر سر الیاس خان تعیین شده بودند او را کرفته در دار الخلافه آکره
آوردند در آنجا حسب الحکم بیاسا رسید

رخصت فرمودن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحکومت کابل و بدخشان

چون انتظام ولایت کابل و بدخشان و استحکام ممالک موروثی از نوامیس سلطنت بود و بی وجود یکی از شاهزادهای
والا مرتبت ضبط آن مملکت خاطرخواه صورت نمی بست لاجرم به الهام آسمانی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد
همایون را بتاریخ نهم رجب این سال همایون فال از کردهی برکنه الور بدان صوب شرف رخصت ارزانی
داشتند و هم درین روز قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و چندی
از امرای هندوستان مثل علی خان فرملی و ملک داد کرانی و تاتار خان خانجهان را بهمراهی محمد سلطان میرزا
بدفع بین افغان که در زمان آشوب رانا صوبه لکهنور را متصرف شده بود تعیین نمودند چون او تاب
صدمه افواج قاهره نداشت اسباب و اشیای خود را کذاشته جانی بسلامت بیرون برد حضرت فردوس
مکانی از راه باری و فتح پور سیر و شکار کرده بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند و در نهصد و سی و چهار
بسیر کول جلالی تشریف برده از آنجا بعزم سنبل نهضت عالی اتفاق افتاد و در آن کوهستان شکار خاطر
خواه کرده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه ساختند و درین هنگام متواتر خبر رسید که میدنی
رای حاکم چندیری جمعیت میکند و رانای مقهور نیز باستعداد لشکر اهتمام دارد بنابرین متوجه تسخیر
چندیری شده از حدود کالپی شش هزار سوار کار طلب همراه چین تیمور سلطان بطریق منقلا بر سر

چندیری فرستادند هفتم جمادی الاول این سال فتح چندیری بیمن اقبال روزافزون صورت
بست و فتح دار الحرب تاریخ شد و آنحضرت چندیری را باحمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین مکرمت فرمود
عنان مراجعت معطوف داشتند و درین هنگام دولت فرجام خبر فوت رانا رسید و مجمل ازین تاریخ
عبرت افزا آنکه پیش از نهضت رایات اقبال بصوب چندیری رانا لشکر تازه نو فراهم آورده از چنج
راکه آفاق نام غلام آنحضرت داشت محاصره باز داشته بهمان حال مراجعت نمود و در اثنای راه به اجل
طبیعی مسافر ملک عدم شد قرار داد اولیای دولت چنین بود که عساکر فیروزی مآثر از آب دهولپور عبور
نماید چون بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید و جماعه افغانان در صوبه قنوج سر شورش برداشته اند
و ملازمان بادشاهی قنوج را گذاشته بقصبه رابری که در حوالی دار الخلافه واقعست آمده اند و قلعه
شمس آباد را نیز مخالفان از ابو المحمد نیزه باز بزور گرفته اند لاجرم ترک آن عزیمت فرموده عنان مراجعت
بمستقر خلافت معطوف داشتند و فوجی از بهادران نصرت قرین را پیشتر از موکب عالی رخصت نمودند بمجرد
رسیدن سپاه منصور و قرب موکب بادشاهی مخالفان تاب مقاومت نیاورده از آب گنگ گذشتند و رایات
جهانگشا بکوچ متواتر نهضت فرمود و درین هنگام میرزا عسکری از کابل آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت
و بیست و پنجم محرم دار الخلافه بمقدم گرامی رونق پذیرفت و عرایض حضرت جنت آشیانی از بدخشان رسید
مرقوم بود که از صبیه قدسیه یادگار طغای فرزندی کرامت شده نام او را الامان نهاده ایم چون این لفظ در زبانها
طوری جاری میشد ولی استرضای پدر بزرگوار نام فرزند نهادن از ادب دور بود بسند خاطر اشرف نیفتاد و هم
بزودی ازین عالم درگذشت و بصلاح دولتخواهان مقرر شد که پیش از توجه رایات اقبال میرزا عسکری را با لشکر
شایسته بدفع مخالفان رخصت فرمایند و امرای آنصوب بکومک میرزا تعیین شدند و خود بعزیمت شکار جانب
دهولپور توجه نمودند درین اثنا خبر آمد که محمود خان پسر سکندر بهار را بتصرف درآورده سر شورش دارد آن
حضرت شکار دلخواه فرموده رایت مراجعت بدار الخلافه برافراشتند و قرار یافت که خود بدولت و سعادت
متوجه آنصوب شوند مقارن اینحال بعرض رسید که حضرت جنت آشیانی جمعیت نیک فراهم آورده سلطان
ویس را با خود متفق ساخته با سی چهل هزار کس عزیمت رفتن سمرقند دارند و حرف صلح نیز در میان است
در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از صلح نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان
صلح گونه نمایند و نیز در فرمان طلب میرزا هندال و خالصه ساختن کابل مندرج بود و قلمی فرموده بودند
که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است به انجام رسید مخلصان کاردان هواخواه را
با جمعیت لایق گذاشته خود بسعادت متوجه تسخیر ولایت موروثی خواهم شد باید که استعداد این یورش را جمیع
بندگان آنحدود بر وجه اتم نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و پنجشنبه هفدهم شهر جمادی الاول از آب جون
عبور فرموده متوجه ممالک شرقیه شدند و درین روز ایلچیان نصرت شاه حاکم بنگاله با عرضه داشت و پیشکش آمده

زمین بوس نمودند و مشمول الطاف بیکران گردیدند و نوزدهم جمادی الاخر بر کنار آب گنگ میرزا عسکری سعادت
ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با افواج خود ازان طرف آب میرفته باشند و در نزدیکی گره خبر ویران شدن
محمود خان بمسامع علیه رسید و تا بهوج پور دبیه تنبیه [illegible] برده ولایت بهار را بمیرزا محمد زمان مکرمت فرمودند
و ازانجا بجهت دفع فتنه بین و بایزید بجانب سرور نهضت عالی اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ
کرده شکست یافتند و انحضرت سیر خرید و سکندر پور فرموده عنان اقبال بدار الخلافه اگره معطوف داشتند چون
حضرت جنت آشیانی مدت یکسال در بدخشان گذرانیدند و ضبط و نسق آن ممالک حسب المرضی دو لتخواهان
سرانجام یافت از فرط اشتیاق به ادراک سعادت ملازمت بدر عالیقدر بدخشان را بمیر سلطان ویس
سپرده بسرعت تمام متوجه ملازمت بشدند و ازانجا در یک روز بکابل رسیدند و از کابل میرزا هندال را بحراست
بدخشان رخصت فرموده خود بعزم قدم بوسی روانه دار الخلافه گشته در اندک فرصتی ادراک آن سعادت
عظمی نمودند و از غرایب اتفاقات انکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با والده ماجده انحضرت نشسته
بذکر ایشان خوش وقت بودند که بیخبر از در دولتخانه در آمدند و حضرت فردوس مکانی را از مشاهده جمال
فرخ فال انحضرت غریب حالتی دست داد بی اختیار در اغوش عزت گرفته برین مصرع مترنم گشتند مصرع انکه می بینم
به بیداریست یارب یا بخواب و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی مرقوم نموده که در سال نهصد و سی و پنج انحضرت بموجب
حکم فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و العلم عند الله و درین مرتبه انحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک
فرمودند و مکرر بر زبان الهام بیان ایشان گذشت که همایون مصاحب بی بدلست و لی اغراق انحضرت از
جمیع فضایل و کمالات بهره وافی و نصیبه کافی داشتند بالجمله چون حضرت جنت آشیانی از بدخشان متوجه
هندوستان شدند سلطان سعید خان که نسبت خویشی به این سلسله علیه داشت و مع هذا بملازمت حضرت
فردوس مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بود بطلب سلطان اویس و امرای بدخشان رشید خان را در بار
کشغر گذاشته ببدخشان آمد و قلعه ظفر را محاصره نمود چون پیش از رسیدن او میرزا هندال بقلعه در آمده بود
مدت سه ماه بر گرد قلعه نشست و نتوانست کاری از پیش برد ناکام از گرد قلعه برخاسته مراجعت نمود و این قضیه
در هندوستان چنان بموقف عرض رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند بنا برین رای
صواب نما تقاضا فرمود که میر نظام الدین علی خلیفه را بضبط بدخشان رخصت باید کرد او بجهت نرفتن عذرها
خواست ناگزیر بحضرت جنت آشیانی فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینند ایشان عرض کردند که به اختیار
خود از سعادت ملازمت محروم نمی شوم اما از حکم چاره نیست انگاه میرزا سلیمان را رخصت بدخشان نمودند
و به سلطان سعید خان نوشتند که با وجود چندین حقوق ظهور این اراده مستبعد نمود اکنون میرزا هندال را
طلبیده ایم و میرزا سلیمان را بدانجانب فرستاده ایم لایق انکه میراث را بوارث گذاشته دست از بدخشان
باز دارند بحسب اتفاق پیش از رسیدن میرزا سلیمان چنانچه گذارش رفت سلطان سعید خان از بدخشان

رفته بود چون میرزا سلیمان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را باو ارزانی داشته متوجه ملازمت
شد آنحضرت جنت آشیانی را چندگاه در خدمت خود نگاه داشته سنبل که در وجه جاگیر ایشان مقرر بود رخصت
فرمودند مدت شش ماه در سنبل بعیش و شکار گذرانیدند تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال سرشت ایشان طاری شد
ضعف بامتداد انجامید و چون این خبر وحشت اثر بعرض حضرت فردوس مکانی رسید فرمودند که از راه دهلی بر
کشتی نشسته روانهٔ حضور شوند که اطبای حاذق در ملازمت اند بصلاح یکدیگر معالجه نمایند حسب الحکم به دار الخلافه
تشریف آوردند هرچند تدبیر در معالجات بکار رفت مزاج بحالت اصلی رجوع نکرد و مرض مزمن گشت روز بروز
میر ابو البقای صدر که از افاضل روزگار بود بعرض رسانیدند که بتجربه پیوسته که در امثال این امور که اطبای
ظاهری از معالجه عاجز آیند بهترین اشیا را تصدق باید نمود و از شفاخانهٔ غیب امیدوار صحت باید بود آنحضرت
فرمودند عزیزترین چیزها نزد همایون منم بهتر آنکه خود را فدای او سازم مقربان بساط عزت بعرض رسانیدند
که حق تعالی ایشان را شفای عاجل کرامت خواهد فرمود و در سایهٔ تربیت و ظل رافت شما بعمر طبیعی کامیاب
خواهد شد چون قرارداد سلف چنین است که بهترین اموال دنیا تصدق باید کرد لایق آنکه همان الماس
بی بها که در جنگ ابراهیم به ایشان بخشیده اند تصدق نمایند فرمودند که سنگریزه را در جنب این جوهر شریف
چه قدر و قیمت است خود را فدای همایون میکنم و بیش ازین تاب محنت و رنج او ندارم آنگاه بخلوت خاص
در آمده شغلی که در سلسلهٔ قدسیهٔ خواجهای نقشبند رضوان الله علیهم اجمعین مقرر است بجای آورده سه بار برگرد
فرزند سعادت پیوند خود گردیدند فرمودند که برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریب عارض بدن ایشان
شد و حضرت جهانبانی قدری از آن گرانی سبکبار گردیدند و بحسب تقدیر در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود
و بیماری حضرت فردوس مکانی اشتداد یافت چون آثار انتقال و ارتحال از وجنات احوال هویدا گشت.
ارکان دولت و اعیان مملکت را حاضر ساخته بنصایح سودمند و وصایای ارجمند که سرمایهٔ سعادت ابدی
و پیرایهٔ دولت سرمدی است گوش هوش حضرت جنت آشیانی را گرانبار دانش ساخته ولی عهد و جانشین
خود فرمودند آنگاه امرا به متابعت و فرمان پذیری ایشان رهنمون سعادت گشته آنحضرت را بر تخت
سلطنت اجلاس دادند و خود نزدیک به تخت ایشان صاحب فراش گشتند و بر زبان الهام بیان گذشت که
خلاصهٔ وصایای ما آنست که زنهار قصد برادران مکنید هرچند سزاوار آن شوند الحق پاس آن سخن بود که
چندین جفا و آزار از برادران کشیده در مقام انتقام نشدند و این معنی بجای خود رقمزدهٔ کلک وقایع
نگار خواهد گشت و در هنگام اشتداد مرض میر خلیفه از کوتاه اندیشیها بخاطر آورده بود که مهدی خواجه
را بسلطنت بردارد و او نیز بطمع خام جمعی از عوام با خود متفق ساخته هر روز بدربار آمده منتظر فرصت
می بود تا آخر الامر بعضی از مخلصان صواب اندیش میر خلیفه را برین رای مطلع ساختند و
میر خلیفه متنبه گشته بمهدی خواجه پیغام فرستاد که بعد ازین بدربار حاضر نشود و منادی کردند که هیچ کس

بخانه او نرود تا ابواب فتنه مسدود گردد و بتایید الهی حق بمرکز خود قرار گیرد و بتاریخ ششم جمادی الاول

نهصد وسی و هفت در چهار باغ اگره برحمت ایزدی پیوستند و مولانا شهاب معمای این مصرع را تاریخ یافته

مصرع همایون بود وارث ملک وی آن پادشاه صورت و معنی با وفور شجاعت و سخاوت و عدالت در

فضل و کمالات ذاتی و صفاتی عدیل نظیر خود نداشته و در نظم و نثر ترکی و فارسی عالی پایه بود و دیوان

اشعار ترکی و کتاب مثنوی مبین نام در علم فقه که از واردات طبع فیاض ایشان است در اقطار و امصار

شهرتی تمام دارد و رساله والدیه خواجه احرار را که دردانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند

و واقعات خود را از طلوع کوکب سلطنت تا آخر عمر بقلم صدق رقم بی شایبه تکلف و اغراق بزبان ترکی

نوشته اند و بحکم اشرف حضرت خاقانی میرزا خان خانخانان ابن بیرامخان از آن بفارسی ترجمه

نموده تا عموم طبقات نیز از آن فیض خاص بهره بردارد و همچنین بزبان فارسی اشعار گهربار گفته اند

و این رباعی از واردات طبع فیاض ایشانست رباعی درویشان را اگر نه از خویشانیم لیک از

دل و جان معتقدایشانیم دور است مگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم

و این دو مطلع نیز از آنحضرت هلاک میکندم فرقت تو دانستم وگرنه رفتن ازین شهری توانستم

تا بزلف سیهش دل بستم از پریشانی عالم رستم و ایشان را در فنون موسیقی نیز مهارت تمام

بوده و در عروض هم رسایل تصنیف فرموده اند و از آنجمله کتابیست مفصل نام و از فردوس مکانی چهار

فرزند گرامی و سه صبیه قدسیه ماند نخستین نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم میرزا کامران سیوم

میرزا عسکری چهارم میرزا هندال و گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و این هر سه صبیه از یک

والده اند و از اجله ارباب سعادت و اصحاب کمال که در صحبت فیض منقبت آنحضرت می بوده اند یکی میر

ابو البقاست که در علوم معقول و منقول پایه بلند داشت دیگر شیخ زین الدین خوافی که در علوم متعارفه

و حدت طبع از اقران ممتاز بوده و در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمرتبه امارت هم رسید

و این لطیفه از بدیهیات طبع وقاد آن افادت پناه شهرت گرفته در هنگامی که سنین عمر ایشان

بسی و هشت رسیده بود عزیزی پرسیده که سن شریف چند است فرموده اند که پیش ازین به پنج سال

چهل بودم و اکنون چهلم و بعد ازین بدو سال چهل خواهم شد دیگر شیخ ابو الواجد فارغی خال شیخ زین

و او نیز بغایت لطیف طبع و خوش صحبت بود و شعر را هموار میگفت دیگر سلطان محمد کوسه از مصاحبان

میر علی شیر مردی سخن شناس خجسته فهم بود دیگر مولانا شهاب معمایی حقیری تخلص و او از علم و فضل و

شعر و معما و تاریخ بهره وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب فرموده بودند

در مکارم اخلاق و یمن قدم از حکمای زمان علم امتیاز می افراخت دیگر شیخ داعی کهنه ساغری تعین

بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر مولانا بقایی شاعر که در زمین مخزن مثنوی بنام نامی آنحضرت

شیخ زین صدر تربتی

گفته دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر بی نظیر بود .
از فضایل و کمالات خصوصاً علم طب نصیبه وافی داشت دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور حضرت
خواجه عبید الله احرار در خوشی صحبتی و فضیلت ممتاز بود و در ملازمت آنحضرت بمرتبه اعتبار تصاعد نمود
دیگر خواند میر مورخ که از مشاهیر روزگار است و تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره
از تصانیف اوست دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ بزم نشین بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضایل
رتبه عالی داشت و برادرش کهک خواجه مهردار و معتمد خاص و از اهل نشست بود بالجمله اگر احوال امرای بزرگ
و ارکان دولت آنحضرت مفصلاً نوشته آید کلام بطول می انجامد لاجرم شروع در ذکر احوال حضرت جنت آشیانی
و شمه از وقایع ایشان می نماید **حضرت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی** شهریار دانش
اساس حق گزین حقیقت شناس مسند نشین عدالت آیین جمن پیرای دین و دولت انجمن آرای ملک و ملت
عالی فطرت والا گوهر مشرق سعد اکبر همای اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه
بیان کمالات آنحضرت از احصای سخن بیرونست ولادت باسعادت ایشان شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده
نهصد و سیزده در ارک بلده کابل از بطن مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب ماهم بیگم اتفاق افتاد
و آن عصمت پناه از دودمان اعیان خراسان است مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان
همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز تاریخ میشود و خواجه کلان سامانی گفته

قطعه
سال مولود همایونش هست ؛ زادک الله تعالی قدراً ؛ برده ام یک الف از تاریخش ؛ تا کشم
میل در چشم بدرا ؛ و جلوس آنحضرت بر سریر فرمان دهی در دار الخلافت آگره لمع ظهور یافته
خیر الملوک تاریخ آن سال است و از بدایت حال تا هنگام سریر آرایی که سن شریف آنحضرت به بیست و چهار
رسیده بود آثار دولت و بختیاری و انوار سلطنت و کامگاری از جبین اقبال قرین ایشان می تافت
و چون بر تخت فرمان روای کامیاب و مراد بخش گردیدند بعد از چند روز سیر دریا توجه نموده یک
کشتی پر از زر انعام فرمودند و به این موج بخشش اهل امید را سیر آب ساخته گنجینه مراد در دامن
روزگار ریختند و یکی از فضلا کشتی زر تاریخ این مکرمت یافته و چون بر تخت سلطنت جلوس فرمودند خلاصه
همت بضبط ممالک و رفاهیت رعایا و خاطر جویی برادران و رعایت ملازمان مصروف داشته موجب
و مناصب هر کدام را افزا خور شایستگی اضافه نمودند کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران مقرر شد و سرکار
سنبهل بمیرزا عسکری و سرکار الور بمیرزا هندال و بدخشان را بمیرزا سلیمان مسلم داشتند و محمد زمان
ابن سلطان حسین میرزا که به نسبت دامادی حضرت فردوس مکانی شرف اختصاص داشت و آثار
منازعت از اطوار او لایح بود در اوایل جلوس کمر خدمت بر میان جان بست و بالجمله بعد از پنج شش
ماه رایات اقبال به تسخیر کالنجر برافراشته آن قلعه را محاصره فرمودند و به اندک فرصتی کار بر اهل

جنت

نهم جمادی الاول نهصد و سی

میرزا [illegible] میرزا

کالنجر

قلعه تنگ شده ناگزیر حاکم کالینجر از راه عجز در آمده دوازده من طلا با دیگر اجناس پیشکش فرستاده اظهار
اطاعت و فرمان برداری نمود و آنحضرت از فرط عاطفت و کمال همت قلعه را به او بخشیدند و از آنجا بقصد تسخیر
قلعه چناده توجه فرمودند و این قلعه در تصرف سلطان ابراهیم بوده و جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی حراست
آن مینموده و بعد از قضیه سلطان ابراهیم بهانه عمر جمال خان نیز از بد اندیشی پسر نابرخوردار او بسر شد و بجز
که ابتدای خروج و فتنه انگیزی او بود بعنون وف نه لاد ملک نام کوچ جمالی را که در صورت و سیرت امتیاز
تمام داشت بزنی خواست و به این حیله قلعه را در تصرف خود آورد القصه چون شیرخان از عزیمت آنحضرت اطلاع یافت
جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در قلعه گذاشته خود بر آمده و ایلچیان کاردان بملازمت فرستاده
التماس نمود که اگر حضرت از سر این قلعه بگذرند یکی از فرزندان خود را بخدمت میفرستم که همواره در ملازمت
باشد آنحضرت صلاح وقت درین دیده ملتمس او را بعز قبول مقرون داشتند و او عبدالرشید نام پسر خود را
بخدمت فرستاد این پسر پیوسته در ملازمت بسری برد و در هنگامی که رایات جهانگشا بمالوه نهضت فرمود
و با سلطان بهادر مبارزت روی داد آن بی سعادت از موکب همایون فرار نموده نزد پدر رفت و در نهصد و سی و
نه بین و بایزید از گروه افغانان در جونپور سر فتنه و آشوب برداشتند و آنحضرت رایات اقبال بدفع اشرار افراشته
بایزید در عرصه مبارزت بقتل رسید و بین با بقیة السیف راه فرار پیش گرفت و جونپور معه توابع بسلطان
جنید برلاس مرحمت فرموده عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و در نهصد و چهل سلطان
بهادر پادشاه گجرات تحف و هدایا مصحوب ایلچیان کاردان بدرگاه معلی فرستاده سلسله جنبان اخلاص
و یکجهتی شد و آنحضرت بارسال منشور محبت و دوستی خاطر او را مطمئن ساختند و همدرین سال متصل دهلی
بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده دین پناه نام نهادند و یکی از فضلا تاریخ آن را شهر پادشاه دین پناه
یافته و درین هنگام محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی پیش نهاد خاطر حق
ناشناس ساختند و حضرت جنت آشیانی بدان صوب نهضت فرموده بر کنار گنگ و نواحی بهوجپور رایات
اقبال برافراشتند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانیده بمقابل اشان فرستادند و بتایید ایزد
تعالی سپاه نصرت پناه ظفر یافت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا هر دو بدست افتادند و آنحضرت
محمد زمان میرزا را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستادند و دو کس را میل در چشم کشیدند و محمد زمان
میرزا فرمانی در لباس ساخته بمحافظان خود نموده از قلعه بر آمده گریخته نزد سلطان بهادر بگجرات
رفت و بتایید ایزدی در اندک مدتی اکثر ممالک معموره هندوستان که حضرت فردوس مکانی از عدم
فرصت در حیطه تصرف نیاورده بودند داخل قلمرو شد

آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون خبر شتقار شدن حضرت فردوس مکانی بمیرزا کامران رسید قندهار را بمیرزا عسکری سپرده
روی توجه بهندوستان نهاد که شاید بدست و پا زده کاری تواند ساخت در آن ایام حکومت پنجاب

میر یونس علی داشت دولتخواهان میرزا کنکاش نمودند که بضرب راست قلعه را از جنگ میر بر آوردن خالی از صعوبت

نیست دام ذهبی تربیت داده با قراجه بیگ شبی اعراض کرده او شب دیگر با سپاهیان خود ازار دوی میرزا
گریخته بلاهور رفت میر یونس علی مردمی نموده نزدیک بخود جای داد و اکثر اوقات در منزل خود مطلبید و
با هم صحبت میداشتند و قراجه بیگ منتظر فرصت می بود تا انکه شبی در صحبت شراب میرا زنتا باده سر بر بستر غفلت
نهاد و قراجه بیگ فرصت یافته میر را در قید کشید و دروازهای قلعه لاهور را بمردم خود سپرده بتعجیل تمام کسان
بطلب میرزا فرستاد میرزا که انتظار این خبر داشت فوز عظیم دانسته بیلغار خود را رسانیدند و شهر را متصرف شد
و میر یونس علی را از بند بر آورده معذرت خواست و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور بهمان دستور تعلق
بشما دارد میر رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کسان خود را به پرگنات پنجاب تعیین نموده
تا کنار آب ستلج که بدریای لودیانه شهرت یافته متصرف گشت و عریضه بدرگاه معلی ارسال داشته استدعا و
التماس صوبه پنجاب نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و پاس نصایح حضرت فردوس مکانی مملکت پنجاب را بر دسلم
داشتند میرزا ازین مژده بغایت خوش وقت گشته شکرگذاریها کرده پیشکشهای لایق بملازمت فرستاده پیوسته
ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته غزلها در مدح آنحضرت گفته مرقوم قلم اخلاص رقم می نمود از جمله یکدفعه این
غزل بخدمت نوشته بود غزل حسن تو دمبدم افزون بادا ٭ طالعت فرخ و میمون بادا ٭ هر غباری که
ز راهت خیزد ٭ نور چشم من محزون بادا ٭ گرد کان از ره لیلی اید ٭ جای او دیده مجنون بادا ٭ هر که گرد
تو چو پرگار نگشت ٭ او ازین دایره بیرون بادا ٭ کامران تا که جهان راست بقا ٭ خسرو و مهر همایون بادا ٭
آنحضرت بجایزه این غزل حصار فیروزه را مرحمت فرموده نشان عالی فرستادند در نهصد و سی و نه
میرزا عسکری بکابل می آمد در راه بهزاره جنگ کرده شکست خورد میرزا کامران را نا خوش آمد و قندهار
را از و تغیر کرده بخواجه کلان بیگ دادند و دران ایام که خواجه کلان بیگ در قندهار بود سام میرزای
برادر شاه مغفرت پناه شاه طهماسب باغوای اغزوارخان که اتالیق و سپه سالار او بود بر سر قندهار لشکر
کشید و خواجه کلان بیگ باستحکام قلعه همت گماشته متحصن شد کامران میرزا از لاهور بعزم رزم قزلباش
شتافته در نواحی قندهار جنگ رستمانه کرده اغزوارخان در معرکه نبرد اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل رسید

سام میرزا شکست خورده بحال تباه بخدمت شاه رفت نهضت موکب اقبال به تسخیر بنگاله و مراجعت بمستقر ۹۴۰
چون خاطر اقدس از تنسیق و ضبط ممالک محروسه فراغ یافت در نهصد و چهل و یک به تسخیر ولایت بنگاله نهضت
عالی فرمودند و چون بحدود کالپی در قصبه کنار نزول سعادت اتفاق افتاد بمسامع علیه رسید که سلطان
بهادر محاصره قلعه چیتور نموده و جمعی کثیر بسرداری تاتارخان بحدود ممالک محروسه فرستاده و اندیشهای
تباه در سر دارد آنحضرت به استظهار بخت بیدار و صلاح دولتخواهان خدمت گذار کوس مراجعت بجانب
دار الخلافت بلند آوازه ساختند مجملا سلطان بهادر بنابر غرور اسباب شوکت و کثرت سپاه و غرور

شجاعت بمحض سلطنت گجرات تسلی نمیشد و غافل از آنکه زاغ و زغن در جنب همای دولت همایون نشاید همواره
آرزوی پای تخت دهلی داشت درین ولا که تاتارخان او را دید و بمقدمات باطله سلسله جنبان خیالات
فاسده او شد با خود اندیشید که لشکر گجرات تاب صدمه بهادران سپاه منصور ندارد بهتر آنکه به تطمیع
و زربخشی مغلان را بجانب خود بکشم و به این اندیشه ناصواب ابواب خزاین مفتوح ساخته دام فریب
طرح افگند و قریب ده هزار کس از گرسنه چشمان بی وفا را ملازم خود ساخت درین اثنا محمد زمان
میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند از بندیخانه بیانه برآمده بگجرات رفت
و سلطان بهادر آمدن میرزا را از اتفاقات حسنه شمرده نهایت خوب پیش آمده و در مقام تیمار احوال او شد
حضرت جنت آشیانی مکتوبی بسلطان بهادر نوشتند که چون قبل ازین خود سلسله جنبان اخلاص و دوستی
شده ارکان یکجهتی و اتفاق را بعهد و میثاق مضبوط ساخته اند مناسب آنکه جمعی حق ناشناسان که از خدمت
گریخته بدانجانب رفته اند روانه حضور نمایند والا از قلمرو خود اخراج فرمایند سلطان بهادر در جواب
نوشت که اگر بزرگزاده به اینجانب پناه آرد و بقدر رعایتی باید به نسبت محبت و اخلاص منافاتی ندارد و خاطر نخ
در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر غایت اتحاد و ارتباط بود سلطان
علاءالدین برادر سلطان سکندر و جمعی دیگر از قوام او بتقریبات ازو رنجیده بگجرات آمدند و سلطان
مظفر مراعات احوال آنها نموده مردمی بجای آورد و این معنی اصلا باعث فتور مواد مودت نگشت مرتبه
دیگر حضرت جنت آشیانی مکتوبی بهمان مضمون موکد فرمودند و این دو بیت دران منشور سعادت مرقوم شد

قطعه
ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقی است ∴ طوبی لک ار زبان تو با دل موافق است ∴ درخت دوستی
بنشان که کام دل ببار آرد ∴ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ∴ خلاصه مقال آنکه مخذولان را بملازمت
فرستند یا دست رعایت و تربیت از احوال آنها کوتاه داشته در ممالک خود جای ندهند و از جراید تواریخ
معلوم شده باشد که چون ایلدرم بایزید بجنگ فرنگ اشتغال داشت حضرت صاحبقرانی بالطبع مایل
مبارزت او نبودند اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش قیصر روم رفتند آنحضرت
مکرر منشور عاطفت ارسال داشته از رعایت آنها منع فرمودند چون قیصر بفرموده آنحضرت سعادت پذیر نشد
آنچه مقدر همت بود بظهور پیوست لیکن از آنجا که سلطان بهادر اندیشهای تباه و خیالات بی راه در
سر داشت جواب را بغایت درشت و بی ادبانه نوشت و بنابر تحریک و فتنه انگیزی تاتارخان در مقام سامان
لشکر شده هشت کرور زر قدیم گجرات که چهل کرور معمول دهلی باشد به تاتارخان همراه ساخته بقلعه
رنتبور فرستاد که حسب الصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نو خرج کرده شود و سلطان علاءالدین
لودی پدر تاتارخان را با فوج اعظم بجانب کالنجر فرستاد که در آن صوب رفته شورش اندازد
و برهان الملک ملتانی و طایفه از گجراتیان را بجانب ناگور تعیین فرمود که از آن راه به پنجاب رفته

فتنه انگیزی نمایند و باین خیال محال که در لشکر ظفر اثر سراسیمگی بهم رسد جمعیت خود را متفرق ساخت هرچند
جمعی از دولتخواهان صواب اندیش گفتند که لشکر خود را پریشان ساختن صلاح نیست و تمامی سپاه خود را
همراه گرفته یکبار رفتن این هوشمندیست سودمند نیفتاد و خود بعزیمت تسخیر قلعه چتور متوجه شد که هم کومک لشکر
پیش باشد و هم درین ضمن قلعه را مفتوح سازد مجملی از احوال سلطان علاء الدین آنکه او برادر سلطان سکندر
لودی و عم سلطان ابراهیم است و عالم خان نام داشت بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت
نموده در حدود سرهند خود را السلطان علاء الدین مخاطب ساخته دعوی سلطنت کرد با جمعی از افغانان
دافع طلب متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم نیز بقصد پیکار بر آمده قریب هودل تلاقی فریقین اتفاق افتاد
چون سلطان علاء الدین تاب مقاومت جنگ صف نداشت شبخون آورده معه هذا کاری نساخت و ناکام باز
گردیده بکابل رفت و تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر تربیت حال او نمود و علاء الدین در ملازمت
حضرت فردوس مکانی بهندوستان آمد و در جنگ ابراهیم همراه بود و بعد از فتح هندوستان حضرت فردوس
مکانی برنجش باطن علاء الدین آگاهی یافته ببدخشان فرستادند و بدستیاری افغانان سوداگر از قلعه
ظفر گریخته بافغانستان آمد و از آنجا ببلوچستان پیوست و از بلوچستان بگجرات رفت القصه چون سلطان
بهادر افواج را روانه ساخت تاتارخان در خزانه گشوده باجتماع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار
از افغان و غیره ملازم ساخته قدم جرات بر حد ممالک محروسه نهاده و بیانه را متصرف شد چون در نواحی کالپی
این خبر بعرض همایون رسید آنحضرت عنان مراجعت معطوف داشته بدفع اعدا پرداختند و چون بدار الخلافه
آگره نزول اجلال اتفاق افتاد میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر
علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدافعه و مقاتله تاتارخان تعیین فرمودند و همین که لشکر
ظفر اثر با فوج غنیم نزدیک رسید جمعی که تازه ملازم او شده زرها گرفته بودند جدایی اختیار کرده راه سلامت
پیش گرفتند چنانچه در اندک فرصتی اکثری گریختند و رفته رفته لشکر مخالف به هزار سوار کشید چون تاتارخان
به ابرام تمام داد طلبیده متوجه این امر خطیر شده مبلغی کثیر خرج کرده بود و روی بازگردیدن نداشت ناگزیر
دست از جان شسته در صدد رای معرکه نبرد آراسته چندانکه قدرت داشت تردد نمود تا اکثری از مردم
او کشته شدند و آخر خود نیز بقتل رسید و بقیة السیف بهزار جان کندن گریختند و از شکست این لشکر آن دو
نوع دیگر خود بخود پراکنده شدند

ارتفاع رایات اقبال بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک تا دریای شور

چون سلطان بهادر نقض عهد و میثاق نموده قدم جرات و جسارت از حد اعتدال بیرون نهاده به اطراف
ممالک محروسه افواج تعیین فرموده شورش انداخت حضرت جنت آشیانی در ماه جمادی الاول نهصد و
چهل و یک عنان اقبال بتسخیر ممالک گجرات معطوف داشته با سپاه منصور از راه مالوه متوجه گردیدند و چون
قریب بقلعه رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرضه داشت فرستادند که ما بندهای بادشاهیم

هرگاه کار سلطان ساخته شود قلعه به آنحضرت تعلق دارد الحق چون مقصد ازین عالی تر بود و محاصره قلعه پرداختن
فرصت از دست میرفت ملتمس انها را بدرجه قبول مبذول فرموده متوجه ولایت مالوه شدند در ینوقت سلطان
بهادر قلعه چیتور را محاصره داشت ازین خبر متلاشی سراسیمه شده بصلاح دولتخواهان خود خواست که ترک محاصره
نموده از گرد قلعه برخیزد صدرخان که از اعاظم امرای او بود و بمزید عقل و فضل از دیگران امتیاز داشت
بعرض رسانید که چون فتح قلعه نزدیک میسر است و این همه محنت کشیده ایم مناسب انست که قلعه را مفتوح ساخته
ازینجا متوجه شویم و مکتوبی به بادشاه بنویسیم که در آیین اسلام روا نباشد که در چنین وقت که به استیصال
کفار و غزات اشرار مقید باشیم شما که بادشاه مسلمانید و دم از خدا ترسی و رواج شرع محمدی میزنید و در مقام
تزلزل و تذبذب ما در آیید و معهذا اگر بادشاه بر سر ما بیاید در ترک غزا و جنگ با ایشان معذور خواهیم
بود این رای پسند خاطر سلطان آمد و از کمال استقلال ثبات قدم ورزیده مکتوبی به همین مضمون مرسل
داشت آنحضرت از وفور همت و فرط قدرت ملتمس سلطان را مقبول شمرده در جواب مرقوم فرمودند
که بخاطر جمع متوجه کار خود بوده ازینجانب اصلا تفرقه و دغدغه بخیال خود راه ندهد که تا قلعه را مفتوح نسازد بعزم
رزم او مبادرت نخواهیم فرمود و خود بسعادت و اقبال در کمال آرامیده گی و آهستگی تا اجین تشریف بردند
چون بتاریخ سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان بهادر قلعه چیتور را مفتوح ساخت و از ان
کار خاطر وا پرداخت بعزم مبارزت متوجه لشکر منصور گردید و آنحضرت نیز با افواج گیتی کشا قدم همت ب[illegible]
نهادند و در نواحی پرگنه مندسور که از مضافات ولایت مالوه است در کنار کولی که از کلانی و پهناوری در وسعت
دریای داشت هر دو جانب لشکرها فرود آمد و هراولان از جانبین هنگامه کشش و کوشش گرم ساختند بلکه بهادر
و چندی از هراولان بادشاهی با سید علی خان و خراسان خان که سرآمد هراول سلطان بهادر بودند
در آویخته از جانبین داد مردانگی دادند و چون اقبال هم عنان سپاه منصور بود شکست بر مخالفان افتاد
تاج خان و صدر خان که از اعاظم امرای سلطان بهادر بودند کنکاش چنین دیدند که چون بتازگی فتح
چیتور کرده ایم و مردم ما دلیر شده اند توقف ناکرده بجنگ باید پرداخت رومی خان میر آتش سلطان و
جمعی دیگر صلاح درین دیدند که با وجود توپخانه عظیم و استعداد آتش بازی خود را به تیغ زدن از حزم
و احتیاط دور است مناسب آنکه حصار ارابه بر گرد لشکر کرده پیرامون ارابه خندق زده اول با سلاح
دور دست لشکر بادشاهی ایشان سازیم بعد از ان جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر بهمین قرار یافت
ایستادند در روزی چند برین وطیره گذشت اما همواره دلیران عرصه نبرد از جانبین بر آمده کارزار مینمودند
و اکثری شکست بر مخالفان می افتاد چنانچه روزی جمعی از بهادران دیگر جوانان بادشاهی گرم [illegible]
و هر کدام در خور ظرف و حوصله خود سخن از سرگذشتگی و جرات میراندند از ان میان دیوانه دلی
بحکایت در آمد که از گذشته گفتن سخن فردست نقد حال بر عیان همت باید زد ازین حرف

محال چون جرا نماند قریب دویست کس که درین بزم حاضر بودند همه مسلح گشته متوجه اردوی غنیم شدند یکی از امرای
سلطان بهادر با قریب چهار هزار کس بیرون اردو مستعد استاده طلایه لشکر میداشت بمجرد رسیدن این قوم
عرصه نبرد آتش افروز شد و بهادران لشکر منصور دست از جان شسته بتعصب یکدیگر کار پردازیها
کردند و گجراتیان تاب نیاورده روی بگریز نهادند تا میانه ارابه عنان باز نکشیدند و این سرمستان
باده شجاعت مظفر و منصور معاودت نموده بجای خود آمدند و بهمان دستور بزم آرای نشاط گشته از ساغر
فتح و نصرت سرخوش نشستند و ازین دست برد خشم گجراتیان بنوعی رسید که قدم از ارابه بیرون نمی نهادند حضرت
جنت آشیانی افواج به اطراف تعین فرمودند که راه آمد شد غله مسدود سازند و از دفعه به اردوی سلطان
نرسد در اندک فرصتی قحط عظیم بدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس پای جرات
پیش نهاده از حصار ارابه بر آمد و از لشکر منصور نیز جمعی قدم جلادت در عرصه همت گذاشته رزم آرا گردید.
دو سه مرتبه گجراتیان تیر انداخته گریختند و به این حیله لشکر پادشاهی را برابر مجرای توپخانه کشیدند و توپهارا
آتش در دادند دران روز بعضی از سپاهیان را چشم زخم رسید و در شاهراه اخلاص جان نثار
گردیدند آنحضرت که بر آثار و ادوار فلکی آگاهی تمام داشتند روز مقدم ساعت اختیار فرمودند که بر اردوی
سلطان بهادر رفته جنگ سلطانی کنند و تا آن روز آناً فآناً خاطر دولتخواهان قوی تر میگشت و بیم و هراس
بر گجراتیان غالب می آمد تا آنکه بتایید غیبی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر خود بخود
دیران شده فرمود که تمام توپها و دیگها را بر دارد گرده آتش دادند و درهم شکستند و چون شب در آمد
خود با میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس و پنج شش نفر دیگر از فرجه سراپرده بر آمده بجهت بی غلط
کردن بجانب آگره روانه شده راه مندو پیش گرفت و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو
باتفاق یکدیگر با بیست هزار سوار از راه راست بمندو شتافتند و محمد زمان میرزا منکوب و مقهور
جمعی را همراه گرفته بصوب لاهور متوجه شد که شاید دران حدود هنگامه فتنه و آشوبی گرم تواند ساخت
دران روز از لشکر گجراتیان غریب وحشتی و غوغای برخاست و مع ذلک مدتی حقیقت حال معلوم اولیای
دولت نبود حضرت جنت آشیانی با جمیع سپاه نصرت اعتصام مسلح و مکمل تمام شب استاده انتظار
طلوع نیر اقبال داشتند چون نیر اعظم روشنی بخش عالم ظلمت زدای گشت بر منتظران صبح سعادت روشن
شد که نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت حضرت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزیده و سلطان بهادر با دل
صد جا شکسته فرار نموده راه مندو پیش گرفته است بهادران عرصه فیروزی به اردوی سلطان
درآمده دست بغارت گشودند و غنیمت فراوان از نقد و جنس و فیل و اسپ بتصرف اولیای دولت
درآمد و خداوند خان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد حضرت جنت آشیانی
او را بنوازشهای پادشاهانه شرف اختصاص بخشیده در خدمت خود نگاه داشتند یادگار ناصر

مانڈو

میرزا و قاسم حسین سلطان و هندو بیک را بتعاقب تعین فرمودند صدر خان و عماد الملک از راه
راست بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده بقلعه مندو در آمدند و سلطان بهادر روز چهارم از راه
نا متعارف و بیغولهای صعب بهزار دشواری خود را به قلعه مندو رسانید و از طرف دروازه
میسره به قلعه بر آمد و حضرت جهانبانی نیز گرم و تیز شتافته مقارن عساکر فیروزی ماثر که بتعاقب تعین شده
بودند رسیدند و خود بسعادت در قلعه نزول اجلال فرمودند و رومی خان از لشکر سلطان بهادر گریخته
سرفراز گشت و بخلعت و نوازشات ممتاز گردید و مشهور چنان است که چون سلطان بهادر محاصره قلعه
پرداخت رومی خان را که در فنون قلعه گیری و توپ اندازی ید طولی داشت امیدوار ساخته بود که
اگر قلعه بحسن سعی و اهتمام تو مفتوح گردد به انعام تو مقرر باشد و او به این امید سر گرم خدمت بوده در
قلعه گیری از ساباط و نقب و غیره نهایت جد و اهتمام بکار می برد و بعد از فتح سلطان خواست که بوعده وفا
لیکن ارکان دولت صلاح درین ندیدند اگر چه سلطان به انواع و اقسام رعایت تدارک و دلجوی او نمود
غایتا ازین معنی آزرده خاطر گشته کمر کینه بر میان جان بست و پنهانی عرایض بخدمت جنت آشیانی فرستاد
بجنگ سلطان بهادر ترغیب و تحریص نمود و بعد از تلاقی فریقین پیوسته آنحضرت را از احوال لشکر آگاه می ساخت
و چون سلطان از بر و اعتماد تمام بود بصلاح او کار میکرد و در آنچه بهبود لشکر منصور و خرابی مردم گجرات بود
رهنونی میفرمود القصه حکم شد که لشکر بر دور قلعه فرود آید لیکن چون قلعه مندو بغایت وسیع و مسافت دور
چندین کروهست چنانچه باید احاطه نشد مع هذا سلطان حرف صلح درمیان آورده پیغام فرستاد که گجرات
و چیتور که الحال بدست آمده از من باشد و مندو با ولایت مالوه بملازمان ایشان قرار گیرد و بنا برین از جانب
حضرت بادشاه مولانا پیر علی و از طرف سلطان بهادر صدر خان بیکجا نشسته با هم قرار دادند که
ارکان صلح معهد و پیمان مضبوط شود و حضرت بادشاه از گرد قلعه برخاسته بسیر خلافت تشریف ارزانی
فرمایند و سلطان بهادر بگجرات رود در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بخواب غفلت
افتادند و جمعی از بهادران لشکر منصور قابو یافته نردبانها نهاده طنابها مضبوط ساخته قریب دویست نفر
بقلعه بر آمدند و دروازه قلعه را که در آن سمت بود گشودند و اسپان را در آورده سوار شدند درین اثنا
از سپاهیان خبر یافته از راه دروازه بقلعه در آمدند صاحب اهتمام آن مورچل که ملو خان نام داشت و خطاب
قادر شاهی یافته بود آگاه شده خود را بر اسپ گرفته تاخته بملازمت سلطان رفت سلطان در خواب بود
آواز قادر شاه بیدار گشته سراسیمه رو بگریز نهاد و در اثنای راه بهوپت و لد سلهدی که از مجلسیان او
با بیست سوار ملحق شد چون بدروازه سر میدان رسید از سپاهیان ظفر قرین قریب دویست سوار
سلطان خود اول بر آنها تاخت و چندی را توفیق همراهی شد و فوج را شکافته با قادر شاه و یک ملازم
دیگر بدر رفت و به قلعه سونگر که در میان قلعه مندو واقع است بر آمده اسپ از به طناب بسته پایان فرستاد

دوخود

و خود نیز بهزار محنت فرود آمده راه گجرات پیش گرفت قاسم حسین سلطان در نواحی قلعه با مردم خود سوار
استاده بود لودی نام یکی از ملازمان سلطان که دران تازگی نوکر قاسم حسین شده بود سلطان را شناخته
بجان گفت که سلطان میرود و او را توفیق یاوری نکرد و از کینه فعلکی اغماض عین نمود و سلطان نیم جانی بسلامت
برده تا قلعه جانپانیر عنان مسارعت باز نکشید درین راه هزار و پانصد کس باشد با سلطان پیوستند چون
به قلعه در آمد از خزاین و نفایس آنچه توانست به بندر دیب فرستاد القصه چون بهادران لشکر منصور تیز دستی
نموده بر فراز قلعه شدند و بر آمدند از ان سحر خبر متخلص بردن نیامد بعد از دو ساعت روز مژده در آمدن جنود اقبال
بدرون قلعه و فتح آن بموقف عرض رسید آنحضرت کامروای دولت شده از دروازه دهلی بقلعه در آمدند صدر خان
با آنکه زخمی شده بود همچنان با تمام مردم خود بر در خانه پای جبالت افشرده تلاشی میکرد آخر مردم عنانش را
گرفته بجانب سونگر بردند و کس بسیاری بجانب او شتافت و در سونگر تحصن جست و سلطان عالم نیز با او
اتفاق نموده بدانجا رفت و افواج جهان کشا سه شبان روز درون قلعه را تاراج کردند بعد از ان حکم فرمودند
که جار زده مردم را مانع آیند و از مخلصان کاردان نزد صدر خان و سلطان عالم فرستاده بنصایح نجات
بخش خاطرهای متوهم ایشان را اطمینان بخشیده بملازمت آوردند چون سلطان عالم چند دفعه مصدر فتنه
و فساد شده بود او را ابکم کرده مطلق العنان ساختند و صدر خان را بنوازش خسروانه شرف امتیاز
بخشیده مرحمت بسیار فرمودند بعد از سه روز از قلعه فرود آمده با ده هزار سوار کار طلب مستعد بطریق ایلغار
متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشد چون
موکب اقبال بجانپانیر رسید قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دور است و بجانب دروازه پیلی
واقعست استاده ترتیب افواج فرمودند از استماع این خبر سلطان بهادر قلعه را مضبوط ساخته
خود از دروازه دیگر که بجانب سرکتلاوست بر آمده راه سلامت پیش گرفت و بجانب کنبایت روان
شد و در شهر به اشارت او آتش زدند آنگاه حضرت جهانبانی تشریف برده حکم فرمودند که آتش ها
را به آب رحمت فرو نشانند و تبیک را با اکثری از سپاه در حدود جانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار
بخود همراه گرفته به تعاقب سلطان بهادر ایلغار کردند سلطان بکنبایت رسیده صد غراب جنگی را که
بخیال مبارزت با فرنگ ساخته بود آتش زده راه دیب پیش گرفت که مبادا عساکر فیروزی مآثر
بران غرابها سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز حضرت جنت آشیانی بکنبایت رسیدند و
در ساحل دریای شور مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا جمعی را بتعاقب سلطان روانه ساختند چون
سلطان بسرعت تمام بدیب در آمد بهادران نصرت قرین از حوالی دیب با غنیمت فراوان مراجعت
نموده بکنبایت آمدند و تایید کردگار فتوحات بیشمار قرین روزگار خجسته آثار آن پادشاه جم اقتدار
گردید و بهمین دولت روز افزون و اقبال همایون ولایت مالوه و ملک گجرات به تسخیر اولیای دولت

و هم هزار و

ابدی اتصال درآمد بالجمله چون حضرت جنت آشیانی بطریق یلغار در حدود کنبایت رایت اقتدار
برافراشتند ملک احمد لاد و رکن داد از امرای سلطان بهادر که در میان کولیان ببری [بردند]
با جماعه کولیان و گواران آن سرزمین قرار دادند که چون در رکاب آنحضرت کس کم رسیده فرصت را
غنیمت شمرده شبخون باید آورد اما دولتی را که حفظ الهی نگاهبان باشد و بخت بیدار پاسبان
ازین بداندیشیها چه نقصان القصه پیرزنی از حقیقت حال آگاه شده خود را بجوالی سراپرده دولت
رسانید و بیکی از باریافتگان درگاه بمبالغه بسیار گفت که عرضی دارم و میخواهم بی واسطه بمسامع جلال
رسد چون بموقف عرض رسید رخصت باریافت پیرزن قرارداد شبخون را معروض داشت آنحضرت
فرمودند که این دولتخواهی از کجا بخاطر تو رسیده عرض کرد که پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب سعادت
است خواستم که بجایزه این خدمت او را از بند خلاص نمایم اگر دروغ باشد مرا با پسر من سیاست فرمایند
حسب الحکم پسر او را پیدا ساخته هردو را بیکی از معتمدان سپردند بنابر احتیاط سپاه نصرت پناه را مستعد فرمودند
خود بدولت بیرون اردو در گوشه ایستادند آخرهای شب قریب بسحر پنج شش هزار بهیل و کولی بر سر اردوی
دولت ریختند آنحضرت بالای بلندی ایستاده بودند گواران اردو را تاراج کرده اکثر کتابهای نفیس
که همواره در مجلس بهشت آیین می بود و بی تکلف مصاحب معنوی عبارت از آنهاست دران شب تلف
شد از آن جمله تیمورنامه بخط مولانا سلطان علی با تصویر استاد بهزاد بود و اکنون در کتابخانه حضرت [خلیفه الهی]
موجود است چون صبح دولت از مطلع اقبال دمید بهادران لشکر منصور بران بی اعتدالان حمله آوردند
بشیوه تیر همه را منهزم و متفرق گردانیدند و آتش قهرمان پادشاهی زبانه کشید و حکم سوختن و غارت کردن
کنبایت شد و آن پیرزن را کامروا ساخته با پسرش گذاشتند و بعد از دو روز عنان مراجعت بصوب چانپانیر
معطوف داشته تا چهار ماه محاصره آن قلعه پرداختند و اختیارخان که از قاضی زادهای قصبه نریاد بود در
ملازمان سلطان بزرگ شد و کاردانی اعتبار تمام داشت در محارست قلعه سعی موفور بظهور آورد با آنکه محاصره
قلعه از روی احتیاط شده بود از درهای کوه که بنابر کثرت درخت و انبوهی خار گذار پیاده بصعوبت میسر میشد
چه جای سوار جمعی از هیزم کشان و مزدوران بجهت نفع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن در پای
قلعه می بردند و اهل قلعه طنابها فرو هشته زر بایشان میفرستادند و اجناس میکشیدند چون محاصره بامتداد
انجامید روزی حضرت جهانبانی سوار دولت شده برگرد قلعه سیر میفرمودند و جای که در ادعا اگر ممکن باشد
میجستند ناگاه از طرف ها بول که باغستان بود جمعی که غله و روغن فروخته برگشته بودند بنظر اشرف درآمدند
حکم شد که تحقیق احوال اینها نمایند گفتند که هیزم کشیم چون تبر و تیشه که از لوازم این کار است با خود نداشتند
آنحضرت بتفرس دریافتند که سخن ایشان مقرون بصدق نیست درین مرتبه بتاکید فرمودند که تا راست نگویند
از سیاست پادشاهی نجات ممکن نیست ناگزیر اقرار کردند که صورت حال اینست حکم شد که پیش باشید

وان

دران جا رانمایند چون به آنجا رسیدند و مراتب از آن خوب بنظر در آوردند معلوم شد که قریب هفتاد گز ارتفاع دارد
و بغایت ناهموار و از آن راه برآمدن دشوار بحکم عالی هفتاد هشتاد میخ آهنین حاضر ساخته بفاصلهٔ یک گز جب
در است در دیوار فرو کوفتند و اشارت رفت که بهادران بلند همت دست زده بر آیند سی و نه نفر بر آمده بودند
که آنحضرت خود اراده بر آمدن فرمودند بیرام خان التماس نمود که این مقدار تحمل فرمایند که جوانان از میان راه
بالا تر روند این گفت و خود قدم جلادت پیش نهاد و از عقب بیرام خان حضرت جنت آشیانی خود برین معارج عزیمت
صعود فرمودند و آنحضرت در شمار ظاهری چهل و هفتم بودند آنگاه خود ایستاده قریب سیصد جوان را از این راه
بالا کرفتند و حکم شد که بمرحله خبر کنند که لشکر نصرت قرین از همه جانب بقلعه حمله آورده جنگ اندازند مردم درون
غافل از این بدافعهٔ عساکر فیروزی ماثر رو نهادند که یکبار سیصد جوان از عقب ایشان در آمده شمشیر تیز کرفتند
چون اهل قلعه را معلوم شد که حضرت جهانبانی خود بر معارج اقبال و مدارج فتح تصاعد نموده اند دل از دست داده
دست از کار مانده هر یک بسوراخی فرو رفتند و اختیار خان بر سر کوهچه که در میان قلعه واقع بود و آن را موليه
میکفتند بر آمده متحصن شد روز دیگر امان طلبیده بملازمت شتافت و در بنا مکرمت آنحضرت از آشوب حوادث
نجات یافت او با وجود شایستگی دولت و سربراهی امور سلطنت از جمیع علوم خصوص هندسه و ریاضیات
و هیات نصیبهٔ وافی داشت و از شعر و معما و دیگر جزویات بهره مند بود و در جرکهٔ مجلسیان و مصاحبان به نشستن
شرف امتیاز یافت و از مقربان بساط عزت شد یکی از فضلا تاریخ این فتح را اول هفتهٔ ماه صفر یافته چون ولایت
کجرات تا آب مهندری بتصرف اولیای دولت در آمد و در آن طرف از امرای بادشاهی ملازمان سلطان بهادر
هیچکس نبود رعایای آنحدود بسلطان عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده اگر عاملی از درگاه تعیین
شود ادای مال واجبی نمائیم سلطان هر کدام از ملازمان خود که اظهار این مقدمه فرمود جواب صاحب همتانه
نشنید عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بشرطی که بمقتضای کارکذاری و صلاح وقت
هر جا هر قدر از ولایت بهر کس دهد در ثانی الحال باز پرس نباشد آنگاه با دویست سوار متوجه احمدآباد گشت
و درین راه هر کس هرچه تسلی میشد بی مضایقه میداد و به این تدبیر تا رسیدن احمدآباد ده هزار سوار
برکرد او فراهم آمد هر که دو اسب داشت یک لک تنکه کجراتی مواجب میکرد و در اندک فرصت جمعیت او بسی
هزار سوار رسید و مجاهد خان حاکم جوناکره با ده هزار سوار بدو پیوست و حضرت جنت آشیانی از استماع این
خبر تردی بیک خان را در قلعه چانپانیر کذاشته خود بدولت و اقبال متوجه احمدآباد شدند چون بر لب
آب مهندری نزول اجلال اتفاق افتاد عماد الملک نیز قدم جلادت پیش نهاده هر یک کوچ موکب معلی او نیز
کوچ میکرد و میان قصبهٔ نریاد و محمودآباد با میرزا عسکری که هراول بود و منزلی چند پیش میرفت رو برو شده
جنگ عظیم کرد و در وقتی که کار بر میرزا تنگ ساخته بود یادکار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیک
و جمعی کثیر رسیدند و هم در رسیدن اینها و طنطنهٔ وصول موکب جهانکشای بادشاهی مخالفان را پای

ثبات از جای رفت و مع هذا حرکت المذبوحی کرده رو دیگر بر نهادند چون یادگار ناصر میرزا از همه در پیش بود جنگ
بر سر او آمد و عالم خان لودی و چندی دیگر از مخالفان ترددات نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد
از لشکر منصور درویش محمد بدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید اما قریب چهارصد کس از مخالفان
در عرصهٔ نبرد افتادند حضرت جنت آشیانی از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده یا نی او عرض کرد
که اگر آن غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده دیگر احتمال ندارد و اگر او خود نبوده جنگ دیگر
هم محتمل است بعد از زمانی از هم کشته های که زخمی افتاده بودند به تحقیق پیوست که این فوج بسرکردگی عماد الملک
بوده روز دیگر کوچ فرموده بر کنار حوض کاکریه رایات اقبال برافراشتند میرزا عسکری بعرض رسانید که
اگر تمام اردو بشهر در آید بعموم خلایق آسیب خواهد رسید حکم شد که یساولان بر دروازها شهر ایستاده غیر از
میرزا عسکری و مردم او دیگری را اندرون نگذارند و خود بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکیج که معموره ایست
دلکش فرود آمدند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر تشریف بردند آنگاه در تنسیق مهمات گجرات
توجه فرموده میرزا عسکری را در احمد آباد گذاشتند و هندو بیگ با جمعی بکومک مقرر شد و پتن را بیادگار ناصر
میرزا مکرمت نمودند و بروج و نوساری و بندر سورت بقاسم حسین و کنبایت و برودهٔ بدوست بیگ ایشک آقا
و محمود آباد بمیر کوچک بهادر لطف فرمودند و خاطر قدسی مآثر از سرانجام ولایت گجرات و بندوبست آن وا پرداخته
متوجه بندر دیب شدند در اثنای راه عرایض دولتخواهان از مستقر خلافت رسید که چون رایات عالی
بممالک دور دست نهضت فرموده متمردان این نواحی سر تمرد و بغی برداشته دست فتنه و فساد دراز ساخته اند
و از مالوه نیز خبر آمد که سکندرخان و ملوخان خروج کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه رفتند و او عنان
خود را گردانیده به اجین آمد و جمیع سپاهیان که درین ولایت جا بجا تعین بودند جاگیرها و تهانهای خود را
گذاشته در اجین فراهم آمدند و ارباب فساد با جمعیت انبوه اجین را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار
حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان امان طلبیده دیدند. رای جهان آرا چنان تقاضا فرمود
که میرزا عسکری را با سایر کومکیان در گجرات گذاشته چندگاه مالوه را مستقر خلافت سازند که هم آن
ملک از آشوب فتنه پاک شود و هم ولایت گجرات که مجدداً مفتوح شده بتقید ضبط در آید و هم شورش
نواحی دار الخلافت از صیت موکب بادشاهی فرو نشیند بنابرین عنان معاودت معطوف داشته
بکنبایت نزول اجلال فرمودند و از انجا به بروده و بروج عبور دولت نموده بجانب سورت تشریف بردند
و ازان راه بسیر آسیر و برهانپور متوجه شدند و هفت روز در برهانپور توقف کرده رایات اقبال بصوب
مندو برافراشتند و از وصول موکب منصور روزگینه گذار سنگ تفرقه در جمعیت اهل ادبار انداخت
و خاک هزیمت بر فرق عزیمت خویش بیخته هر کدام بگوشهٔ خزیدند و ازانجا که ولایت مالوه گلذاریست
همیشه بهار آب و هوای آن ملک مطبوع مزاج اعتدال سرشت افتاده و اکثر ملازمان رکاب دولت

دران

20 ١٩

دران حدود جاگیر مرحمت فرموده ابواب کامرانی و کامبخشی بر روی روزگار گشادند **گذاشتن میرزا عسکری
گجرات را** چون میرزا عسکری مدت سه ماه در ولایت گجرات بکامرانی و استقلال گذرانیده بضبط ملک کمتر
پرداخت و امرای کج سرشت آن بدگوهران بنفاق و کافر نعمتی مجبول بوده یکبارگی سررشته یکجهتی از دست
داده در مقام ناسازگاری و خودرای درآمدند مخالفان برین معنی آگاهی یافته نفاق امرا را از
اتفاقات غیبی شمرده نخست خانجهان شیرازی و رومی خان که صفر نام داشت و قلعه صورت بنا کرده اوست
باهم متفق گشته ولایت نوساری را از تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان و دوست بیگ برآوردند
عبدالله خان آن نواحی را گذاشته به بروج آمد و مقارن اینحال بندر صورت را گرفتند خانجهان از
راه خشکی و رومی خان با غرابهای جنگی از راه دریا به بروج رسیدند و قاسم حسین خان تاب مقاومت
نیاورده از راه جانپانیر به احمداباد نزد میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کومک گیرد و سید اسحاق که
از سلطان بهادر خطاب شتاب خانی داشت کنبایت را متصرف در آورد و درین اثنا یادگار ناصر
میرزا الطلب میرزا عسکری از پتن به احمداباد رفت دریاخان و محافظ خان که از راه سین برآمده پیش
سلطان بدیب میرفتند پتن را خالی یافته متصرف شدند و از بی اتفاقی و بی تدبیری امرا کار بانجا کشید درین
اثنا غضنفر نامی از ملازمان میرزا عسکری با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و سبب جدائی
آنکه شبی میرزا عسکری در مجلس شراب از روی مستی بتقریبی بر زبان راند که ما پادشاه و ظل اللهیم غضنفر
که کوکلتاش میرزا و برادر مهدی قاسم خان بود آهسته گفت که هستی اما خوش نیستی نزدیک نشینان او خنده
کردند و میرزا از حقیقت خنده آگاهی یافته برآشفت و او را محبوس گردانید و بعد از روزی چند از آن حبس
نجات یافته نزد سلطان بهادر شتافت و او را به آمدن احمداباد ترغیب و تحریص نمود و نوشتهای
دولتخواهان سلطان نیز بهم رسید که وقت آمدنست سلطان دلیر شده متوجه احمداباد گشت و چون نزدیک
بسرکهیج فرود آمد میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان با قریب بیست هزار سوار
عقب اساول روبروی سلطان رفته نشستند و از عدم اتفاق و کوتاه اندیشی و کم فکری جنگ ناکرده
بجانب جانپانیر روان شدند سلطان بهادر در پی گشته بتعاقب شتافت سید مبارک بخاری هراول
سلطان بلشکر پادشاهی رسید و یادگار ناصر میرزا که چنداول بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از
مردم هراول سلطان به قتل رسیدند و دست میرزا زخمی شد و غنیم بمحموداباد ایستاد و میرزا مراجعت
نموده بلشکر ملحق شد چون میرزا عسکری دل از پای داده بود از آب مهندری بی محابا گذشت و بسیاری اسباب را
رخت حیات بسیل فنا رفت سلطان نیز تا کنار آب آمده عنان باز کشید میرزا چون بجانپانیر رسید تردی
بیگ خان برآمده لوازم مهمانداری بجای آورد روز دیگر میرزایان به تردی بیگ خان پیغام فرستادند
که ما پریشان حال آمده ایم و لشکر پریشان تر از ماست مبلغی برسم مساعدت بوزیر گرلشکر داده و نفس راحت

ساخته بدفع خصم مبادرت نمایم وازینجا نامند ودر عرض شش روز قاصد میرسد حقیقت را بدرگاه عرضه داشت
میکنم هرچه حکم شود تردی بیک خان قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین قلعه
متصرف شوند وسلطنت بنام میرزا عسکری مقرر کردند اگر چه بهادر غالب امدیم بهتر والا چون حضرت جنت آشیانی
را آب وهوای مالوه خوش آمده وحدود دار الخلافه خالیست با این خزاین وجمعیت به انصوب رفته
کاری از پیش بریم تردی بیک خان از قلعه برامده نزد میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر به او
برگشته بقلعه شتافت وبمیرزایان پیغام فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند
که ما هم اراده رفتن داریم شما اینجا بیایید که انچه گفتنی باشد بایکدیگر گفته ومصلحت کرده از شما رخصت شویم تردی بیک
که از فکر باطل میرزایان اگاهی یافته بود بجواب ملتفت نشده توپ انداخت میرزایان ناکام ازانجا کوچ
کرده بخیالات فاسد متوجه دار الخلافه گردیدند تا لشکر فیروزی اثر در حدود چانپانیر بود سلطان ازاب
مهندری که در یازده کروهی چانپانیر است جرات برگذشتن نیارست کرد وچون خبر برگشتن میرزایان و

قلعه در احکام لوازم ...

رفتن ایشان بصوب اگره شنید ازاب گذشته بر سر چانپانیر امد تردی بیک خان با وجود استحکام قلعه
داری آن همه خزاین را گذاشته برآمد ودر مندو بملازمت مستسعد گشته صورت ارادهای میرزایان را بموقف
عرض رسانید حضرت جنت اشیانی بملاحظه انکه مبادا میرزایان بیشتر بدار الخلافت رسیده غبار فتنه برانگیزند
ازراه چیتور به اگره نهضت فرمودند ودرین راه لشکر پادشاهی صعوبت بسیار کشیده در نهایت پریشانی
وسراسیمگی از عقبه گهاتی چاند اگذشت بحسب اتفاق میرزایان در نواحی چیتور باردوی معلی ملحق شده
ناچار ملازمت نمودند وانحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی نظر بر اعمال ناپسندیده ایشان نیفکنده بعنایات
خسروانه امتیاز بخشیدند ونیز از ناسازگاریهای روزگار که باعث توجه انحضرت بدار الخلافت دگرگشتن
چنان ملکی شد آن بود که محمد سلطان میرزا والغ میرزا اولاد که قبل ازین طریق بغی سپرده بودند
همانا جمعی را که بجهت نابینا ساختن انها مقرر فرموده بودند شرایط احتیاط بتقدیم نرسانیده یا اغماض عین
کرده بودند درینولا باز از کنج خمول برامده سورش افزا گشتند وپرگنه بلگرام را تاخته بقنوج رفتند وپسران
خسرو کوکلتاش که دران جا بودند امان طلبیده قنوج را بانها سپردند میرزا هندال از اگره بدفع ان
ناحق شناسان برامده در حدود بلگرام ازاب گنگ گذشته جنگ کرده شکست داد ولشکر منصور انها
را تعاقب نموده تا اوده شتافت ودرانجا یار الغ بیگ میرزا وپسران او جمع شده اماده پیکار گشتند
درین اثنا جز وصول موکب اقبال بدار الخلافت رسید مخالفان بمرتبه دیگر جنگ کرده شکست یافتند
ومیرزا هندال مظفر ومنصور مراجعت نموده بشرف استلام عتبه والا سربلند گردید چون موکب عالی
باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگره قلعه مندو را خالی یافته درامده وقادر شاه نیز متعاقب او بمندو
رفت ومیران محمد فاروقی نیز از برهانپور رسید وسلطان بهادر قریب دو هفته در چانپانیر بوده باز

بدیع سانحات از غرایب وقایع آنکه در هنگامی که سلطان بهادر شکست خورده بدیو رفت ایلچی با تحف و هدایا
نزد وزرای فرنگ که امیر الامرای بنادر بود فرستاده استدعای کومک نموده بود و در هنولا که میرزا عسکری گجرات
را گذاشته رفت و سلطان از جانپانیر بدیو آمد وزری با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیو
رسید و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون سلطان از مدد ما مستغنی شده مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید
خود را مریض وانموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون صحتی روی دهد بخدمت میرسم
سلطان از شاه راه احتیاط برآمده در سیوم رمضان نهصد و چهل و سه آخرهای روز با معدودی بر غراب سوار
شده بپرسش وزری رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان گشته فی الحال برخاست فرنگیان
بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در دام افتاده اگر بند رحبند از دکمبریم وقت وزری سر راه گرفته
التماس نمود که لحظه توقف فرمایند که بعضی تحف بنظر در آید سلطان بحرف او مقید نشده گفت که از دنبال خواهد
فرستاد و مضطربانه متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ پیش آمده خواست که بتحکم نگاه دارد سلطان از آشوب غیرت
و حمیت شمشیر کشیده و او را ابد و نیم زده بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند
نزدیک شده غراب سلطان را در میان گرفتند و جنگ در پیوست سلطان بهادر و رومی خان خود را در
میان آب افکندند رومی خان را یکی از فرنگیان که آشنای او بود دست گرفته بجانب خود کشید و سلطان
غریق بحر فنا گردید و همراهان سلطان نیز در بحر هلاکت افتادند و تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادرکس
یافته اند و بعضی میگویند سری برآورده بساحل نجات افتاد چنانچه مدتی در گجرات و دکن هرچند گاه آوازه
ظهور او در میان مردم می افتاد یکمرتبه در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او سلطان بهادر است
و با او چوگان باخت و از و جام برگرداند شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده خواست قصد او کند او
همان شب از سراپرده نظام الملک غایب گردید مردم خرم گردند که نظام الملک او را ضایع ساخت میر ابو تراب
که از اهالی شیراز و اکابر گجرات بود نقل میکرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان داشت
دران ایام در دکن می بود بقسم موکد ساخته میگفت که او جزم و تحقیق سلطان بهادر بود و بعضی سخنان که
میان من و او گذشته بود و غیر از و کسی نمیدانست مذکور ساخت نقش نهاد درست آمد القصه چون سلطان
دران روز به آب فرو رفت و متعلقان او بجای نشستند محمد زمان میرزا در لباس زراقی جامه کبود
بمصیبت سلطان پوشیده و با مادر سلطان نسبت فرزندی درست کرد و از خزاین گجرات پاره بدست
میرزا محمد زمان افتاد و بعضی بتصرف فرنگیان در آمد و جزوی بغارت رفت میرزا گاهی با فرنگان
دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر پوشیده و پنهان بدیشان میفرستاد که بجویز خطبه
بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام ان بیوفا خوانده شد و مدتی بلوندی همانجا بسر برد
بعد از ان عماد الملک لشکر بر سر او کشیده هزیمت در داد آنگاه بیچاره و خجلت زده روی نیاز به استان

حضرت جهانبانی نهاد چنانچه مجمل در جای خود گذارش خواهد یافت نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی
بصوب بنگاله و فتح آن ملک و مراجعت بمستقر خلافت و سوانحی که درین میان روی نمود

چون آنحضرت بدار الخلافت نزول اجلال فرمودند جمعی که در اطراف و نواحی سر تمرد و عصیان برداشته
هنگامهٔ فتنه و آشوب گرم داشتند به پاداش اعمال رسیده در خور کردار خود تنبیه و تادیب یافتند و بتارکی
اطراف و اکناف ممالک محروسه برفاهیت و امنیت و استقامت آراسته شد رای جهان آرای جهان
اقتضا نمود که بازعنان مراجعت بصوب ممالک گجرات معطوف داشته درین مرتبه آن ولایت وسیع را
بجمعی از دولتخواهان کاردان و بهادران جان فشان سپرده خاطر از تنظیم و تنسیق آنجا مطمئن ساخته
بمستقر خلافت معاودت فرمایند درین اثنا چون خبر خروج شیرخان افغان و فتنه انگیزی او بحدود شرق
معروض ایستادگان بساط دولت گردید صورت تسخیر ممالک بنگاله که قبل از عزیمت گجرات بر مرآت
خاطر جهان نما پرتو اقبال می انگند از سر توجیه نما شد و حکم عالی به استعداد یورش بنگاله شرف نفاذ یافت
اکنون ذکر مجملی از احوال شیرخان و بیان خروج او بجهت ضبط مراتب سخن لازم وقت نام شیرشاه فرید است
و پدرش حسن بن ابراهیم شیراخیل از افغانان قوم سور بود و ابراهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد در
موضع سلا از اعمال نارنول توطن داشت و حسن بقدر رسدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهی گری آمد
و مدتی پیش رایمل جد رایسال درباری که اکنون در خدمت حضرت خاقانی بمدارج اعتبار و اعتماد مرتقی
گشته نوکری میکرد و از آنجا بموضع سهسرام رفته نزد نصیرخان نوحانی که از امرای سلطان سکندر لودی بود
ملازم شد و برشد و کاردانی از امثال و اقران خود پیش رفت و چون نصیرخان فوت کرد پیش دولت خان
برادر نصیرخان نوکر شد و از آنجا در سلک ملازمان بین که از امرای سکندر بود در آمد و رفته رفته از عمدها گردید
و فرید پسر او از پدر رنجیده جدائی اختیار کرده مدتی نوکر تاج خان لودی بود و چندگاه در اوده ملازم قاسم
حسین خان اوزبک شد و بعد از آن نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید بتقریبی او را با
دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بخدمت حضرت فردوس مکانی برده بود آنحضرت بفراست باطن ملکامن
ضمیر او را دریافته بسلطان جنید فرمودند که از چشم این افغان یعنی فرید فتنه انگیزی ظاهر میشود او را مقید
باید ساخت و آن دو افغان دیگر را تربیت باید نمود فرید نیز از نگاه حضرت فردوس مکانی توهمی بخود راه داده
پیش از آنکه سلطان جنید برلاس بمردم خود بسپارد فرار نموده پیش پدر رفت درین اثنا پدرش را اجل
در رسید و اموال و اقربت او افتاد و در حدود سهسرام میان جنگلستان چوند که پرگنه ایست از رهتاس
راه زنی و سرهنگی آغاز نهاد و رفته رفته بر سر او جمعیت شد و هر روز بر پرگنه می تاخت و راهی میزد چنانچه
سلطان بهادر گجراتی ازین معنی آگاهی یافته مبلغی معتدبه بجهت خرج راه فرستاده او را نزد خود طلبید
او آن زر را متصرف شده خرج سپاه و سامان لشکر نموده بسلطان عذر گونه نوشته دفع الوقت کرد

ودر

و در اندک فرصتی بسیار از مردم رنود و اوباش برکرد او فراهم امدند و بحسب اتفاق حاکم بهار که از امرای
نوحانی بود درخت هستی بربست و کسی که ضبط انملک نماید و حکومت را شاید در میان نبود شیرخان با مردم
خود ایلغار نموده به بهار درآمد و اموال و اسباب فراوان بتصرف آورده باز بجای خود معاودت نمود
درین مرتبه بیشتر قوت گرفته بر سر الغ بیک میرزا که نزدیک دریای سرو جاگیر داشت بیخبر ریخته برد و غالب امد
و از انجا شهر بنارس را تاخت چون جمعیت و سامان خوب بهم رسانیده بود باز به سر رفته ملک بهار را متصرف
شد و در سورج گره که سرحد ملک بنگاله است با لشکر انجا جنگ نموده فتح کرد و انجد و در اینز متصرف گشته یکسال
با نصیب شاه حاکم بنگاله جنگ و جدل میمود و مدتی مدید بمحاصره کور برداخت و از غرایب سوانح انکه شیرخان
تعریف منجمی شنید که نزد راجه اودیسه است کس فرستاده او را طلبید که از احوال اینده وی را اگاهی بخشد.
راجه رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال تراب بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی
یافت و دران روز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد و قضا را چنانچه ان دانا نوشته بود
بظهور امد و درین ایام که حضرت جهانبانی جنت اشیانی بفتح مالوه تسخیر گجرات توجه داشتند شیرشاه را فرصت
خوش بدست افتاد و تا رسیدن موکب جهانگشا اسباب حشمت و ملک گیری فراهم آورده جمعیت نیک
بهم رسانید مجملی از مبادی احوال شیرخان بنوعیت که نگاشته کلک وقایع رقم گردید و تتمه احوال او
درجای خود گذارش خواهد یافت القصه چون به استعداد یورش بنگاله حکم شد میر فقرعلی که از امرای
حضرت فردوس مکانی بود بضبط دهلی قرار گرفت و حکومت دار الخلافت اگره بمیر محمد بدخشی مفوض شد
و یادگار ناصر میرزا ابن عم انحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم
همشیره انحضرت در حباله عقد او بود و سلیمه سلطان بیگم صبیه ایشان است حسب الحکم بحراست قنوج تعین کردند
و در ساعتی که منجمان اخترشناس جهة توجه ان بادشاه فلک کریاس اختیار نموده بودند به تسخیر ولایت
بنگاله و دفع شورش شیرخان نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد و با اهل حرم و ارباب خدم برکشتی نشسته
از راه دریا متوجه شدند و میرزا عسکری و میرزا هندال بسعادت همراهی رخصت یافتند و از امرای
عالیقدر میر ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوج بیگ
خان اتاوه و بیرامخان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و
بیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و توب بیگ و روشن بیگ و نهال بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر بدولت
ملازمت سرافرازی داشتند و عساکر فیروزی ماثر از راه بحر و بر فوج فوج و جوق جوق طی مسافت
مینمود و انحضرت گاهی برکشتی و گاهی بر اسپ سوار تا قلعه چناده که شیرخان در انجا بود تشریف بردند و
چون در اگره معصومه سلطان بیگم همشیره انحضرت که کوچ میرزا محمد زمان باشد درخواست گناه میرزا
نموده فرمان استمالت بگجرات فرستاده بود درین هنگام میرزا با کمال خجالت و نهایت ندامت

رسید آنحضرت از عواطف ذاتی رقم عفو بر جراید جرائم میرزا کشیده جمعی از امرای معتبر را باستقبال
فرستادند و چون مسافت قریب شد بموجب حکم میرزا عسکری و میرزا هندال نیز باستقبال شتافته
میرزا عسکری دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال دست تسلیم تا سر برده دریافتند و از راه احترام
و عزت به اردوی معلی آوردند آن روز بموجب حکم در خیمه خود قرار گرفته روز دیگر شرف زمین بوسی
دریافت و بنوازش خسروانه ممتاز گشت و در یک مجلس دو مرتبه بخلعت خاصه و کمر و شمشیر و اسب میرزا
مفتخر گشت القصه شیرخان پیش از رسیدن رایات نصرت آیات قلعه چناده را به پسر خود قطب خان
سپرده و استحکام داده متوجه بنگاله شده بود و بجدال و قتال آن ملک را بدست آورده اموال بی پایان
و اسباب فراوان متصرف گشته بود و چون موکب عالی بحدود چناده رسید همت جهانگشا به تسخیر آن
قلعه قرار گرفت و رومی خان میر آتش که بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان
درگاه انتظام یافته بود و درین فن عدیل و نظیر خود نداشت بر کشتیها ترتیب ساباط نموده و در خشکی نقبها
فرو برده آتش در داد و چون در ارکان قلعه تزلزل تمام راه یافت قطب خان پسر شیرخان شاه از آنجا
فرار نمود و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه مفتوح شد اگرچه آنحضرت قول رومی خان را معتبر داشته
گناه اهل قلعه را که قریب ده هزار کس باشند بخشیده بودند اما موید بیگ دولدی که بساط عزت ابتدا
داشت فرمود که دستهای آنها بریدند و چنان نمود که حکم پادشاهی است و این معنی بسند خاطر اشرف
نیفتاد و او را ملامت بسیار فرمودند و رومی خان بمراحم خسروانی اختصاص یافت و قلعه چناده را
بجلدوی او مکرمت نمودند و پایه اعتبار او بمرتبه بلندی گرفت که در اندک روزی محسود اهل درگاه
شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر اشرف از مهم قلعه فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت
جهانگشا گردید و درین وقت نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان استغاثه
نمود و شهریار معدلت آثار آن ستم رسیده را بتفقدات خسروانه امیدوار ساخته بنوید حکومت بنگاله
مستمال گردانیدند و این معنی بیشتر باعث تسخیر و تصمیم عزیمت بنگاله شد و چون بلده تبنیه مضرب خیام
گردون قباب گردید دولتخواهان بعرض رسانیدند که موسم باران نزدیک رسیده است و دران ملک
از افزونی آب و طغیان سیلاب عبور بغایت دشوار است اگر از روی حزم و احتیاط روزی
چند درین نواحی توقف شود صلاح دولت دران خواهد بود نصیب شاه والی بنگاله نظر بر اغراض خود
افکنده معروض داشت که تا شیرخان خود را دران ملک جمع نساخته بر سر او رفتن بهتر است که دفع او
بسهولت میسر خواهد شد آنحضرت جهت مراعات خاطر آن ستم رسیده وجه از روی این کنکاش
معقول نموده رایات جهانگشا برافراشته متوجه بهاگلپور گشتند و از آنجا میرزا هندال را با پنج شش هزار
از آب گذرانیدند که از آنطرف آب میرفته باشد و در نواحی منگیر منهیان اخبار بعرض رسانیدند

بقرب

که چیا

که جلال خان پسر شیر خان را که بعد از پدر خود را سلیم شاه نام کرده بود باتفاق خواص خان و برمزید و سرمست خان
و حبیب خان و بهار خان آمده قصبه گرهی را که بمثابه دروازه بنگاله است مضبوط ساخته و حقیقت معامله آنکه
شیر خان به استماع توجه رایات منصور صلاح کار در آن وقت در آن دید که چون موکب عالی بولایت
بنگاله در آید او از راه جهارکند بولایت بهار رفته اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد که هم خزاین بنگاله
بامنی رسد و هم اولیای دولت را تفرقه خاطر و دل نگرانی باشد و جلال را بگرهی فرستاد که مردم بادشاهی
را روزی چند معطل دارد تا خود بفراغت بدر رود و بجلال خان تاکید نموده بود که زنهار اگر افواج بادشاهی
بکده گرهی رسند تا تمکن و مقدور باشد بر محاربه اقدام نماید و سعی در آن کند که بهر حال خود را بمن
ملحق سازد القصه چون این اخبار بسامع جلال رسید ابراهیم بیک چابوق و جهانگیر قلی بیک و بیرام خان
و نهال بیک و درویش بیک و کرک علی و بمکه بهادر را با پنج شش هزار کس یتیق فرمودند و جلال خان بخلاف
گنگاش پدر بمبارزت مبادرت نموده و مردم بادشاهی چون ترتیب افواج و استعداد جنگ نکرده بودند منقطع
گسسته عنان ثبات از دست دادند اما بیرام خان مکرر بر سپاه دشمن تاخته جنگهای مردانه کرد لیکن چون
از غفلت و غرور به ترتیب افواج نپرداخته بودند سلسله انتظام و استحکام از هم گسیخته چشم زخمی بسپاه
منصور رسید و علیخان مهادنی و حیدر رحتی و جندی دیگر از اعیان لشکر درجه شهادت یافتند و از استماع
این خبر وحشت افزا آنحضرت خود بسرعت تمام نهضت فرمودند و درین هنگام کشتی لجرا که بجهت سواری خاصه
ترتیب یافته بود در گنگا غرق شد بمجرد آنکه افواج گیتی کشای به افغانان نزدیک رسید جلال خان
فرار نموده جانی بسلامت بدر برد و آنحضرت میرزا هندال را به ترهت و پرنیه که جاگیر او مقرر بود رخصت
فرمودند که آنجا رفته سامان مردم خود نماید و از آن راه بنگاله در آید و خود بدولت اقبال کوچ بکوچ متوجه
دار الملک تانده شدند و بتایید ایزد سبحانه در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله روی نمود شیر خان با سایر
افغان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود رهتاس آمد و به نیرنگ و تدبیر قلعه رهتاس را
متصرف شد و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه ایست وسیع در غایت متانت و استحکام رسید
براجه چتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده طرح یکجهتی انداخت و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده
و مقصد عالی در پیش دارم اگر از روی مردمی اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه خود جای دهد که بخاطر
جمع توانم تردد نمود هر آینه مرهون احسان او خواهم بود القصه بچاپلوسی راجه ساده لوح را فریب داد
و بعد از قبول ششصد دولی مهیا ساخت و در هر دولی دو جوان مسلح نشانیده باطراف دولی کنیزان
گماشت و به این تدبیر هزار و دویست مرد مسلح بقلعه در آورده قلعه را متصرف شد و اهل و عیال خود را
و سپاهیان را با احمال و اثقال و اموالی که از بنگاله آورده بود در آنجا گذاشت و خاطر از آن مهم واپرداخته
با لشکر فراوان بملک گیری و لوازم دارایی کمر همت بست و تخت راه بنگاله را از آمد و شد مسدود

ساخته و حضرت جنت آشیانی هوای بنگاله را خوش کرده بر مسند عیش و شادمانی قرار گرفتند و امرا را بجاگیرهای
خاطرخواه کامیاب ساخته رخصت فرمودند و معموری برکات و فزونی نعمت و کثرت اسباب فراغت باعث
غفلت شده اسباب بی پروای سرانجام یافت و غنیم را وقعی ننهاده در کمال استغنا و فراغ بال هر کدام بگوشه
فرو کش کردید مع هذا میرزا هندال بتحریک اصحاب نفاق و اهل فتنه اندیشههای باطل بخود راه داده بحکم
جاگیر خود متوجه دار الخلافت آگره شد و هر چند منشور نصیحت فرستاده مانع آمدند عنان عزیمت بر نتافته
بدار الخلافت رفته اراده بغی بظهور آورد و شیرخان وقت را غنیمت شمرده به بنارس رفت و از آنجا
منصرف گشته میر فضلی حاکم بنارس را کشت و از آنجا بجونپور شتافت و بابا بیگ جلایر بدر شاهم خان
در استحکام قلعه جونپور کوشید اتفاقاً یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق که از اوده بقصد ملازمت جنت
آشیانی میرفت در جونپور ببابا بیگ پیوسته همواره در اطراف جونپور رنتاولی میکنند جلال خان با دو سه
هزار کس ایلغار کرده خود را باو رسانید و او نیز مستعد جنگ شده و کثرت مخالف را بنظر در نیاورده
مردانه جنگید و شربت واپسین در کشید روز دیگر مخالفان آمده جونپور را محاصره کردند و بابا بیگ جلایر
در نگاهبانی قلعه داد مردانگی داده حقیقت حال بمیرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر بدرگاه فرستاد
میر فخر علی از دهلی به آگره آمده بنصایح ارجمند میرزا هندال را از آگره بجانب جونپور متوجه ساخت و محمد بخشی را
بران داشت که انچه در وقت گنجد امداد مردم میرزا نماید و خود بجانب کالپی روانه شد که یادگار ناصر میرزا
را ملحق سازد و در حدود کره میرزایان باهم اتفاق نموده بدفع مخالفان متوجه شدند و در خلال این حال
خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از بنگاله گریخته بمیرزا نورالدین
محمد که در قنوج بود پیوستند و مشار الیه آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان
نمود میرزا هندال نوشتهای التفات آمیز مصحوب محمد غازی توغبائی فرستاد و شرح آمدن امرا بیادگار
ناصر میرزا و میر فخر علی نیز نوشت امرا پیش از رسیدن کس میرزا بکول جلالی رفته بودند فرستاده میرزا
از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت حرام نمکان فتنه انگیز بصریح گفتند که ما دیگر روی ملازمت بادشاه
نداریم اگر شما خطبه بنام خود میخوانید بملازمت پیوسته خدمت شایسته میکنیم و اگرنه بخدمت میرزا کامران
میرویم محمد غازی توغبائی آمده پیغام امرا بنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناگزیر وقت است یا خطبه
بنام خود خوانده امرا را باید نواخت یا همه ایشان را گرفته مقید ساخت میرزا هندال که همواره این
خیال محال در دل داشت فرصت غنیمت شمرده آن حرام نمکان بخت برگشته را به این عزم باطل طلب نمود و چون
[illegible] بنارس و جونپور و حقیقت شورش میرزا هندال بعرض اقدس رسید شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ
هندوستان بمزید توجه خاطر قدسی مظاهر امتیاز داشت رخصت فرمودند که میرزا هندال را بنصایح سعادت
پیوند از خیالات فاسد باز دارد و به استیصال افغانان رهنمون دولت گردد چون شیخ به آگره رسید.

میرزا

میرزا استقبال نموده شیخ را بمنزل خود آورد شیخ بحرفهای معقول و سخنان خیراندیشانه میرزا را از آن داعیه
باز داشته بر امضاء عزیمتی که متوجه شده بود دلالت فرمود روز دیگر محمد بخشی را طلبیده گفت که آنچه از نقد و جنس
میسر باشد سامان لشکر و تهیه سفر میرزا نماید محمد بخشی نمود که اگرچه نقد میسر نیست اما از اسباب و اجناس فراوانست
ان شاء الله خاطرخواه سامان خواهد نمود و چون قضای ایزدی برخلاف این تدبیرات رفته بود اتفاقاً در همان
سه چهار روز میرزا نورالدین محمد از قنوج به آگره آمد و آنچه مقصد و مطلب امرای بخت برگشته بود و میرزا با سلطنت
خواهان آن با حسن وجه در مرآت ضمیر میرزا منقش گردانیدند لاجرم بار دیگر محمد نوغبائی را نزد امرا فرستاده
استمالت فرمود و امرا از بخت برگشتگی و بیدولتی پیغام فرستادند که اگر برین عزیمت ثابت قدم اید شیخ بهلول
را که فرستاده بادشاه است علانیه بقتل رسانند تا بر خاص و عام مشخص شود که اراده جهت آنکه ما نیز
جمع آمده ملازمت بکنیم و میرزا نورالدین محمد برخصت میرزا هندال شیخ را در ریگستانی که نزدیک بباغ بادشاهی
است از شربت شهادت سیراب ساخت بعد از آن امرای مخذول العاقبت آمده میرزا را دیدند و در ساعت
نامبارک و زمان نامسعود خطبه بنام میرزا هندال خواندند و هرچند عصمت قباب دلدار آغا والده میرزا هندال
و دیگر بیگمان نصیحت کردند سود نداد و بعد ازین سانحه چون میرزا نزد والده ماجده خود رفت دید که جامه کبود
در بر دارند میرزا گفته باشند که درین طوی شادی این چه رنگ جامه است آن عاقله از روی دوربینی فرمود
که تو از خردسالی و نادانی بتحریک جمعی از حرامخوران بیدولت چنین غلطی کرده خود را در ورطه هلاک انداختی
این لباس ماتم و جامه مصیبت است که پوشیده ام درینوقت محمد بخشی آمده گفت که شیخ را خود کشتند در باره
من چه تامل است میرزا او را دلاسا نموده همراه گرفت چون بیادگار ناصر میرزا و میر فخر علی این خبر کلفت
اثر رسید از حدود کالپی برسم استعجال خود را بدهلی رسانیدند و در استحکام قلعه و محافظت شهر کوشیدند میرزا
هندال این خبر شنید و به آگره کس نهاده متوجه دهلی شد اکثری جاگیرداران از اطراف آمده میرزا را دیدند
و کوچ متواتر بدهلی رفته بلوازم محاصره پرداخت و یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی در شرایط قلعه داری جد و اهتمام
نموده صورت واقعه را بمیرزا کامران عرضه داشت کردند و التماس توجه بدفع این فتنه و آشوب نمودند میرزا
کامران از لاهور متوجه شده چون بقصبه سنپت رسیدند میرزا کار ناساخته بجانب آگره شتافت و میر فخر علی
رفته میرزا کامران را ملازمت نمود و یادگار ناصر بهمان دستور در قلعه ماند و میر فخر علی بمقدمات معقول میرزا
را بجانب آگره روانه ساخت و میرزا هندال آگره را گذاشته بصوب الور رفت و میرزا کامران به آگره در
آمده بر سریر جاه و جلال قرار گرفت و از دلدار بیگم التماس نمود که میرزا هندال را از الور دلاسا
کرده بیارد تا حجاب از میان برداشته شود آن عصمت قباب میرزا را از الور آورده و فوطه در
گردن انداخته بمیرزا کامران ملاقات فرمود و میرزا از روی عاطفت پیش آمد و روز دیگر گناه امرا را
بخشیده کورنش داد آنگاه میرزایان باتفاق یکدیگر بقصد دفع فتنه شیرشاه از آب جون عبور کردند

اما توفیق اتمام این خدمت نیافتند القصه چون ولایت بنگاله مستقر موکب جهانگشا گردید وآب وهوای
آنملک ملایم طبع اشرف افتاد وامرا ووزرا از کمال غفلت به امور ملکی کمتر پرداختند دران ایام مزاج
آنحضرت چنان نازک شده بود که هیچکس حرف ناملایم در مجلس بهشت آیین بکنایه وصریح مذکور نمی
کرد بلکه امرا از راه کورنش وملازمت احیانا میرسیدند واز فتنه انگیزی شیرشاه وبرهم خوردگی هندوستان
چون راه مسدود بود اخبار از قرار واقع باردوی همایون نمیرسید واگر احیانا میرسید از قرار واقع
عرض نمیکردند چون کار بدشواری کشید بعضی از دولتخواهان صورت حال را موافق نفس الامر معروض
داشتند آنحضرت بصلاح ارکان دولت واعیان سلطنت باوجود موسم باران وکثرت آبها وطغیان سیلابها
عزیمت مراجعت بصوب دار الخلافت آگره مصمم ساختند واراده فرمودند که حکومت ودارای ملک بنگاله
را بزاهد بیگ عنایت فرمایند او به این معنی راضی نشد وارادهای دور از کار پیش آورد واز بیدولتی
فرار نموده نزد میرزا هندال رفت آنحضرت حکومت بنگاله را بجهانگیر قلی بیگ مرحمت فرمود علم ونقاره داده وجا
گیر عنایت نموده حکم فرمودند که اگر احیانا ضرورت افتد آنچه از لوازم سلطنت است ترتیب نماید وجمعی کثیر از
امرای عالیقدر را بکومک او گذاشته عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند وشیرشاه چون
نهضت موکب معلی وروان شدن میرزایان از دار الخلافت آگره شنیده ترک محاصره جونپور نموده متوجه
رهتاس شده چنین قرار داد که اگر رایات عالیات بدفع او متوجه شود بجنگ مقید ناشده از راه جهار
کند باز به بنگاله برود واگر آنحضرت متوجه دار الخلافت باشند در اثنای راه هرجا قابو یابد خود را بر اردوی
معلی رسانیده شبخون آرد چون موکب عالی به زهن رسید شیرشاه کمی لشکر وبی استعدادی اردو
اردوی معلی معلوم نموده شیرک شده به استعداد تمام ولشکر فراوان دلیرانه قدم جلادت پیش
نهاده نزدیک بلشکر پادشاهی رسیده قابو طلب گشت که هرگاه موقت باشد وقابو داند شبخون اردو جون
ابن علی قراول بیکی بوسیله میرزا محمد زمان صورت واقعه را معروض داشت باآنکه موکب عالی از آب گنگ
عبور نموده بود دولتخواهان بنابر بی سامانی لشکر وزبونی چاروا صلاح در جنگ نمی دیدند ومکرر بعرض رسانیدند
که مصلحت وقت درینست که بمستقر خلافت تشریف برده روزی چند از محنت سفر براسایند آنگاه باسپاه
تازه رو متوجه دفع اعدای دولت باید شد آنحضرت از سطوت غضب وشدت قهر بمصلحت وقت وآئین
سپاهگری ملتفت ناشده وکثرت مخالف بنظر همت در نیاورده عنان توجه بجانب او منعطف داشتند
چون امری در ازل رقم زده کلک تقدیر گشته ناگزیر در وقتش از پرده قضا بعالم ظهور پرتوی افکند و
دفع آن سعی وتدبیر نتیجه نمیدهد بالجمله باوجود صیانت رای آن پادشاه جهان آرا وصواب دید اولیای دولت
بصلاح وقت ملتفت نشده بجانب مخالفان توجه فرمودند ودرین طور وقتی از برادران آنحضرت که هرگز
آنقدر جمعیت وقدرت داشتند که براسه دفع اعدای دولت نمایند از نفاق وکوتاه اندیشی توفیق هم

نیافتند و هرچند آنحضرت بمنا شیر سعادت رهنمونی فرمودند در برعذرهای دور از نوشته به این سعادت
فایض نشدند و در موضع بیه از مضافات بهوج پور با شیرخان تقابل افتاد و آب کرمناس میان دو
لشکر واقع شد آنحضرت پل بسته از آب عبور فرمودند با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف همواره قراولان
لشکر منصور جنگ انداخته غالب می آمدند و افغانان بقتل میرسیدند چون مدت تقابل به امتداد انجامید
شیرشاه دام فریبی ترتیب داده اردوی خود را با اسباب و برتال و جمعی از پیاده ها و چارواهای بار
دار و آتش بازی روبرو گذاشته خود با مردم سپاهی مستعد شده لختی عقب رفته نشست و لشکر پادشاهی
ازین فریب اصلا آگاهی نیافتند تا آنکه شبی خا[illegible]سته شبگیر کرده هنگام صبح که مردم پادشاهی در نهایت
غفلت بودند از عقب اردو پیدا شد لشکر خود را سه توپ کرده بود یکی خود و دیگری جلال خان و دیگری خواص
خان و مردم پادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جبه پوشیدن نشد آنحضرت از نیرنگی تقدیر و
نشستن چنین نقشی در ششدر حیرت افتادند چون فرصت تدبیر و سررشته علاج از دست رفته بود حیرت
افزود درین اثنا بابا بیک جلایر و تردی بیک و قوچ بیک بملازمت رسیدند و آنحضرت خود بجرأت سوار
شده به اینها فرمودند که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند چون بر در سراپرده عصمت رسیدند از هجوم
افغانان جنگ درگرفت تا رمقی داشتند مردانه جنگیده شربت خوشگوار شهادت چشیدند و میر پهلوان
بلخی نیز با جمعی در گرد سراپرده توفیق جان نثاری یافت جمعی از مخلصان صلاح اندیش جلو آنحضرت را
گرفته برآوردند و درین وقت هرچند از مردم شیرشاه تلاش رخصت تعاقب نمودند او به این ادای
راضی نشد و خود سواره بر در سراپرده آمده ایستاد و جمعی به اطراف جهت محافظت تعین کرد که بی
اعتدالان قدم گستاخی پیش ننهند و بحسب سرنوشت آسمانی و حوادث زمانی تا در آنجا بودند شیرشاه
خدمت ایشان را سرمایه سعادت خود دانسته به ادب و عزت سلوک مینمود و بعد از شکست دو دم که آنحضرت
بولایت که میر تشریف بردند در کمال صیانت و پرده پوشی خادمان محل را بر محفها سوار کرده از آب
گذرانید القصه چون آنحضرت به پل رسیدند پل را شکسته یافتند ناچار سوار بر در با زدند قضا را درین
حال از اسپ جدا میشوند و نظام نام سقای بدستیاری شناوری آنحضرت را به ساحل نجات میرساند
ازو پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام بهمین اسم تفاؤل گرفته فرمودند که اگر درین مرتبه
باز بکام رسم حضرت ذوالجلال و چراغ افروزی اقبال مسندآرای دولت شوم و بجزیت بر تخت نشینم به
صلهٔ این خدمت تا نیم روز ترا به پادشاهی بلند مرتبه فرمایم و این چشم زخم در نهم صفر نهصد و چهل و
شش بر ساحل آب گنگ در گذر چوسا از ممکن تقدیر روی نمود و میرزا محمد زمان و مولانا محمد فرغلی و
مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و حضرت جنت
آشیانی با میرزا عسکری و معدودی چند ایلغار کرده بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا

کامران بشرف ملازمت مستعد گشت و بعد از روزی چند میرزا هندال بوسیلهٔ ایشان و ولده ماجده او
فرق خدمت بر زمین و عرق خجلت بر جبین از او را امده استانبوس نمود و الحضرت بمقتضای عواطف
ذاتی و اصلاح وقت از تقصیرات گذشته او بازپرس نفرمودند و بتفقدات بی اندازه تسلی بخش خاطر
رمیده او شدند اما اگر گناه بخشند شرمساری هست   بالجمله چون بحسب تقدیر چنین امری که در مخیلهٔ هیچکس
نگذشته بود از پردهٔ قضا چهره نمای ناکامی گردید الحضرت همواره در فکر سامان اسباب تدارک و بپیوسته
در اندیشهٔ سرانجام لوازم تلافی ان می اشی بودند درین وقت آن سقا به امید وعده در پای تخت
خاطر امد چون نظر دوربین ان سرپرای مروت و احسان بر سقای بی نوا افتاد خود از تخت فرود
آمده و سقا را مخلع ساخته تا نیم روز بر فراز تخت مسندنشین فرمودند و پایهٔ عزت او را با ملک نیم روز برا
ساختند و بحکم رانی فرمان دادند انگاه چهرهٔ مراد او را از غبار احتیاج پاک ساخته از نقد و جنس و
مدد معاش زیاده بر حوصلهٔ او مرحمت شد القصه چون حضرت جنت اشیانی بدار الخلافه تشریف اورده در
مقام جمعیت و اصلاح سکنگیاشدند شیرشاه از همانجا مراجعت نموده به قصد بنگاله شتافت و در بنگاله
با جهانگیر قلی بیگ جنگ کرده غالب آمد و جهانگیر قلی بیگ زیاده از مقدور سعی و تردد نموده داد شجاعت
و مردانگی داد چون کار از چاره گذشت بر زمین داران پناه برد و شیرشاه بعهد و پیمان او را طلب
داشته با جمعی کثیر بقتل رسانیدند و املک را متصرف شد و قطب خان که بسرخورداد بود با جمعیت
فراوان در صوبهٔ کالپی و اتاوه شورش انداخت الحضرت یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان او
و سکندر سلطان ملازم میرزا کامران که هم در انحدود بودند بدفع افغانان تعین فرمودند قطب خان
در برابر امده هنگامه نبرد ارست دلاوران لشکر منصور جنگ عظیم کرده بتاییدات غیبی فتح نمودند
قطب خان با بسیاری از افغانان در عرصهٔ نبرد بقتل رسید حضرت جنت اشیانی درین مدت که در اگره
تشریف داشتند هرچند بمیرزا کامران نصایح ارجمند فرمودند و بوجوه معقول در یکرنگی و یک جهتی و اتفاق
ترغیب نمودند درچنین وقتی که باوجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولت بود بموافقت
راضی نشد و با هشت هزار سوار خوب از سعادت همراهی پهلوتهی کرده به اظهار تمارض اراده
رفتن لاهور نموده با صاحب و ولی نعمت و برادر کلان که بمنزلهٔ پدر است درین طور وقتی جدایی
اختیار کرد و خواجه کلان بیگ را پیش از خود با جمع کثیر بلاهور فرستاد چون فال بد بخود زده بود بهار
مزمن نصیب میرزا شد و متعاقب خواجه کلان بیگ خود هم روانهٔ لاهور گشت و عزیب تر انکه میرزا
حیدر بن محمد حسین کورگان را که خاله زادهٔ حضرت فردوس مکانی است و تاریخ رشیدی مرقوم کلک
صداقت رقم ایشان است و دران وقت از عمدهای این دولت بود ترغیب همراهی خود نمود
میرزا حیدر نیز بمبازی میرزا کامران را بهانه ساخت از ان حضرت التماس رخصت کرده و الحضرت

ازدی

از روی مردمی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر باعث محبت و اخلاص
است این خود نسبت با بیشتر ظاهر میساختند و قطع نظر از همه درین وقت که تلاش ناموس و عزت در میان
است و بار بسر غنیم میرویم و روز بازار جوهر مردانگی است جدا شدن از امثال شما عزیزان و خویشان دور
مینماید و انکه میرزا کامران لاهور را امنی تصور کرده اندیشهٔ ناصواب بر گرد خاطر او گشته چه اگر درین مرتبه
بازامری سانح شود که خلاف مراد باشد در تمام هندوستان کنج سلامت یافته نخواهد شد چه جای انکه شیرشاه
ایشانرا در لاهور بگذارد و اگر فتح از جانب ما باشد شمایان را دیگر چه روی انکه در برابر توانید امد مردن
بران زیستن شرف دارد و هر کس این کنکاش بمیرزا کامران داده یا خیانت نموده یا از خبط دماغ غلط
کرده الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار سعادت همراهی انحضرت اختیار نموده ثبات قدم ورزید
و میرزا کامران سه هزار کس از مردم خود بیاشلیغی میرزا عبد الله مغل در خدمت انحضرت مقرر فرموده توفیق
همراهی نیافته متوجه لاهور شد **ذکر محاربه جنت اشیانی بار دوم با شیرخان و حادثه که بحسب تقدیر روی نمود**
درین مدت که حضرت جنت اشیانی در دار الخلافت اگره تشریف داشتند همواره در مقام جمعیت مردم و اصلاح
شکستگیها و سامان لشکر بوده همگی همت مصروف تلافی و تدارک آن چشم زخم میفرمودند لیکن چون برادران
از حسن اتفاق و اخلاص نصیبهٔ نداشتند در چنین وقتی با جمعیت خود از سعادت همراهی باز ماندند و حضرت
جنت اشیانی با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف متوجه جنگ شیرشاه شدند چون به بهوج پور رسیدند شیرخان
با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ بتقابل سپاه منصور آمده نشست انحضرت در اندک فرصتی بر دریای
ذخار بهوج پور پل بسته ارادهٔ عبور فرمودند جمعی از یکه جوانان قریب صد و پنجاه نفر تیز جلوی نموده بر اسبان
بی زین سوار شده خود را بدریا زدند و چون نهنگان دریا نورد از آب گذشته بر صف مخالف تاختند و بسیاری
از اعدای دولت را باتش کارزار سوخته و بقیة السیف را منهزم ساخته خواستند که از راه پل مراجعت
نمایند چون قریب به پل رسیدند فوجی از افغانان فیل گرد بازنامی که در جنگ جوسا گرفته بودند بر سر
پل رسانیده بشکستن پل سر دادند درین اثنا از اردوی بادشاهی توپی انداختند که قوایم فیل را در
هم شکست و فیل العور لشکر غنیم هزیمت یافت و آن جوانان نبرد آزمای داد مردانگی داده بسلامت باز
آمدند اولیای دولت چنین صلاح دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند و کوچ بکوچ متوجه شدند
و در اثنای راه چون کشتیهای مخالفان نمودار شد توپی بجانب آنها انداختند و کشتی کلان افغانان
درهم شکست القصه مدت یکماه در نواحی قنوج تقابل صفین اتفاق افتاد در اواخر حال محمد سلطان
میرزا و پسران او الغ میرزا و شاه میرزا که قبل ازین سالک مسالک بغی گشته بودند و انحضرت بمراحم
ذاتی رقم عفو بر جرایم آن ناسپاسان کشیده بودند چنانچه مجمل ازان گذارش یافته درین وقت باز از
بیدولتی فرار نموده راهنمای بسیاری از گمراهان شدند رای مصلحت اندیش انحضرت چنین اقتضا نمود

که از آب عبور فرموده بهر حال جنگ باید انداخت تا بدانچه رقم زدهٔ کلک تقدیر باشد بظهور رسد لهذا آنحضرت
از آب گذشتند و در پیش لشکر خندق حفر نموده ارابهای توپخانه را در برابر گذاشتند و مورچلها قسمت یافت
و شیرخان نیز در برابر خندق زده نشست و هر روز جوانان کار طلب از جانبین برآمده چپقلشهای مردانه میکردند
درین اثنا تحویل سرطان شد و از کثرت باران سرزمینی که مضرب خیام فلک احتشام بود بنابر فزونی لای و
گل حرکت دران زمین متعذر نمود لاجرم اولیای دولت چنین صلاح دیدند که بفضای مرتفع که از لای و گل
محفوظ باشد نقل مکان باید فرمود و قرار یافت که صبح روز دیگر که عاشوراست افواج را ترتیب داده بر
ایستند اگر غنیم از خندق برآید بجنگ بردارند و الا بجایی که قرار یافته نزول نمایند دهم محرم نهصد و چهل و هفت
به این عزیمت سوار شدند محمد خان رومی و پسران استاد علی و استاد احمد رومی و حسین خلفات که متصدیان
سرانجام توپخانه بودند ارابها را بقانون مقرر زنجیر کشیده در پیش داشتند قول بوجود شریف آنحضرت زینت
یافت و میرزا هندال در پیش استاد و میرزا عسکری برانغار شد و یادگار ناصر میرزا جوانغار و میرزا حیدر
در تاریخ خود نوشته که دران روز حضرت جنت آشیانی مرا جانب چپ خود جای داده بودند و از بنده تا حد
جوانغار قول بیست و هفت امرای توقدار ایستاده بودند و شیرخان نیز لشکر خود را پنج توپ ساخته برآمد
دو جوق که در کمیت فزونی داشتند درون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان
و تمام نیازیان روی بروی میرزا هندال آمدند و مبارزخان و بهادرخان و رای حسین جلوانی موجه
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان شدند و خواص خان و برمزید گور و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری آمدند
اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و چپقلشهای عظیم شد چنانچه جلال خان از اسب
بر زمین آمد و جوانغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر قوس زد شیرخان از مشاهدهٔ اینحال خود با لشکر
فراوان جلوریز متوجه کارزار گردید و از صولت حملهٔ او فاعنهٔ اکثرهٔ امرا دست بکار نبرده رو بگریز نهادند
و آنحضرت بذات اقدس دو مرتبه بر لشکر غنیم تاخته تردد نمایان کردند چنانچه دو نیزه بدست ایشان شکست
چون کار از دست رفته بود بعضی از دولتخواهان بجلو آنحضرت آویخته بزور برآوردند و جمعی از کافر نعمتان
حق ناشناس که بنامردمی و بیدلی جنگ نکرده از معرکه روگردان شده بودند تا کنار آب گنگ که تخمینا
یک فرسخ باشد جلو باز نکشیدند و چون دل بای داده بودند بی محابا خود را بدریا زدند و اکثری غریق
بحر بی آبروئی شدند و آنحضرت فیل سوار از آب گذشتند و در کنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه میفرمودند
و چون کنار بلند بود برآمدن متعذر مینمود یکی از سپاهیان دران جا رسیده دست آنحضرت را گرفته بالا
کشید آنحضرت نام و مولد او را پرسیدند بعرض رسانیدند که نام شمس الدین محمد است و تولد از غزنی
و ملازم میرزا کامرانم آنحضرت او را بوعدهای نوازش سرافراز ساختند درین اثنا مقدم بیگ که از اعیان
امرای میرزا کامران بود پادشاه را شناخته اسب خود را کشید و آنحضرت سوار شده بجانب آگره روان

گردیدند

گردیدند در اثنای راه میرزایان همراه شدند چون بجد دو موضع بهکنانور رسیدند مردم آن قصبه در مقام بی ادبی
در آمده هر کس از مردم پادشاهی را می یافتند قصد اذی می نمودند چون حقیقت بسمع اشرف رسید بمیرزا عسکری و
یادگار ناصر میرزا و هندال حکم شد که بر سر آن حرام خوران رفته تادیب نمایند و میرزا عسکری در رفتن استاد
و یادگار ناصر میرزا قمچی بر اسب او انداخته درشت پیش آمد و گفت که از بی اتفاقی شما کار به اینجا رسیده هنوز متنبه
نشوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان پذیر گردیده متوجه این جماعت گردیدند و گواران قریب سی
هزار کس بودند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از گواران به قتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت فرمودند
معهذا میرزا عسکری از یادگار ناصر میرزا شکایت آورد چون صورت واقعه بعرض رسید معاتب شد و آنحضرت
ایلغار نموده به آگره نزول اجلال فرمودند و روز دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سادات صفوی
بکمال عقل و دیانت منفرد بود تشریف برده مشورت فرمودند میر معروض داشت که چهرهٔ حال در آئینهٔ خیال بر خلاف مقصود
جلوه میکند روزی چند بنا بر هموار رهیادر و زکار ناسازکاریهای فلک دوار باید ساخت که فرصت تنگ
شد بعد از گفت و شنود رای صواب نمای بران قرار گرفت که بجانب لاهور نهضت فرمایند اگر میرزا کامران با وجود
اینحال از خواب غفلت بیدار شده بسعادت موافقت کمر همت بندد تلافی و تدارک بوجه احسن میسر است و بر این
عزیمت متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل و میرزا هندال به الور که جاگیر آنها بود رفتند چون موکب عالی بدهلی
رسید قاسم حسین سلطان و بیگ میرک سعادت رکاب بوس دریافتند و جمعیت نیک در ملازمت آنحضرت فراهم
آمد در هشتم شهر مذکور از دهلی گذشته بیست و دوم قصبهٔ رهتک میرزا هندال و میرزا حیدر همراه شدند اهل قلعهٔ رهتک
دروازه شهر را بروی مردم پادشاهی بستند و بحکم آنحضرت در اندک زمانی بتنبیه و تادیب رسیدند در هفدهم
شهر صفر بسرهند نزول اجلال اتفاق افتاد و میر فخر علی بتاریخ بیستم شهر مذکور مسافر ملک بقا شد و چون موکب عالی
زیب بلاهور در حوالی برائی و دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت نمود و در باغ خواجه
دوست منشی که دلکشترین منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند میرزا هندال در باغ خواجه غازی
دیوان میرزا کامران منزل گزید و متعاقب آنحضرت میرزا عسکری از سنبل آمده در خانه امیر ولی بیگ
نشست درینوقت سعادت مند دولت پیوند شمس الدین محمد غزنوی که بر کنار دریا دست آنحضرت
گرفته بود سعادت آستانبوس دریافت و مورد الطاف بیغایت گردید و تا در لاهور تشریف داشتند
همواره برادران و امرا بخدمت آنحضرت جمع آمده سخن از کنکاش و صلاح وقت مذکور می ساختند و
با وجود اسباب آگاهی تنبیهات آسمانی و یاداش بی اتفاقی از اوضاع نامستحسن باز نمی آمدند و آگاه
نمی شدند و از صمیم قلب دل بر یکجهتی و موافقت نمی نهادند و در هر چند گاه مجلس کنکاش منعقد می
شد و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان موکد می ساختند و چون دل با زبان موافقت نداشت بجائی
نمیرسید در اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابو البقا و سایر اکابر و اعیان

دولت گواهی خود را بر آن سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر به اختتام رسید شروع در کنگاش
شد و آنحضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند فرموده بر زبان گوهر بار گذشت که تا ازکی آنچه از بی اتفاقی
برادران سلطان حسین میرزا گذشته باعث کمال آگاهی و عبرت است که با جهان دولتی مستقل و اقسام جمعیت
معموره خراسان را بشومی نفاق و بی اتفاقی از دست دادند بجز بدیع الزمان میرزا که فرار نموده بروم
رفت همه فرزندان میرزا را شاهی بیک خان بخواری و زاری کشت حیف باشد که وسعت آباد هندوستان
را که حضرت فردوس مکانی بهزار محنت و تردد تسخیر کرده باشند از بی اتفاقی تمامی آن بتصرف افغانان در آید
و تا ابد مطعون ارباب فطرت شوید اکنون درین باب فکر صایب کرده بنوعی که مستحسن باشد عمل باید آورد و
معه بذاشته نگشته میرزا کامران گفت آنچه بخاطر میرسد اینست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در
سعادت جبال و کریوهای مستحکم بسر برند و اهل عیال را من همراه گرفته بکابل برم و بجامنی رسانیده مراجعت
نمایم آنگاه باتفاق آنچه صلاح باشد از قوت بفعل آید میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا نمودند که با فعل جنگ
با افغانان از حساب دور است مناسب آنکه بجد و جهد رفته آن ملک را بدست آوریم و خود را استوار کرده
به تسخیر گجرات متوجه شویم و چون این دو ملک بدست آید و استعداد بهم رسید تسخیر هندوستان با حسن وجهی
میسر خواهد شد و میرزا حیدر گفت که از کوه سرهند تا کوه سارنگ دامنها را محکم ساخته بنشینند و من متعهد که بانک
نوی در دو ماه کشمیر را بدست آرم چون کشمیر بتصرف در آید متعلقان را بدانجا فرستند که مامنی بهتر از آن نمی باشد
و مدت چهار ماه می باید که شیرخان به اینجا برسد و با گرد و نهاد فریب زنها که اعتقاد محاربه او دست بکوهستان نمی
تواند در آمد و باندک فرصتی ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافقت نداشت سخن تمام نا شده
مجلس تمام شد و هر چند ازین مقوله مقدمات مذکور میشد بجایی نمیرسید و میرزا کامران که همگی خواهش او مصروف
این بود که هر کدام بطرفی ویران شده بروند و خود بکابل رفته گوشه عافیت را غنیمت شمارد و بزبان موافقت
میکرد و بباطن بر امون صلاح نمیگشت تا آنکه قاضی عبدالله صدر خود را بپنهانی نزد شیرشاه فرستاد که رابطه
محبت را استحکام داده بعهد و پیمان موکد سازد و کام خود را از مرد دشمن جوید خلاصه مضمون مکتوب آنکه تجاب
را ایمن دانگاز اید مرا از خود دانید تا با هم اتفاق کرده پادشاه را از هندوستان بر آریم شیرشاه بدهلی
رسیده در پیش رفتن تامل داشت که چون برادران یکجا شده لشکر عظیم فراهم آورده اند مبادا در پیش
رفتن باعث پس افتادن کار ما شود درین اثنا عبدالله رسید شیرشاه او را اکرم دریافته از مژده بی اتفاقی
قوی دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا گفت و حیله سازی را از جانب خود همراه ساخته نزد میرزا
فرستاد تا بر حقیقت معامله و کمیت و کیفیت لشکر آگاهی یافته باز گردد و خود نیز دلیر شده عزیمت پیش نمود میرزا
کامران فرستاده شیرشاه را در باغ لاهور دید و در آن روز مجلس آراست و حضرت جهانبانی را نیز به تکلف
آورد بار دیگر میرزای حق ناشناس کوتاه فکر از خام طمعی همان بی سعادت را پیش شیرشاه فرستاد و ا

شیرشاه را

خبر شاه را در کنار دریای سلطان پور دیده برگذشتن آب دیر رساخت منظفر ترکمان که بجهت قراولی تعین شده
بود از نواحی سلطان پور آمده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از آب عبور نمود و جلیده بیک برادرزاده
من به قتل رسید چون اراده عذر میرزا کامران و نفاق سایر برادران معلوم آنحضرت شده بود ناگزیر از آب
لاهور عبور نموده کوچ بکوچ تا کنار آب جناب شتافتند و میرزایان نیز همراه شدند و چون آنحضرت را داعیه
کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته ایشان را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند چه دران
هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را الحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال
ماکری و ریکی چک و جمعی از امرای کشمیر با حاکم آنجا مخالفت نموده بجد و دلاهور آمده بودند که به اسنای میرزا حیدر
از میرزا کامران لشکری گرفته تسخیر کشمیر نمایند و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نبست در وقتی
که میرزا کامران بجهت فتنه انگیزی میرزا هندال به آگره رفته بود میرزا حیدر سعی بسیار از دار الخلافت لشکری
بیاشلیغی بابا جوجک که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که باتفاق امرای کشمیر که اسامی
ایشان ذکر یافته کشمیر را بتصرف آورند بابا جوجک در رفتن بعذر مس حمله کرد تا آنکه شکست گذر جوسا کر چشم زخم
دولت ابد پیوند بود بر زمان بنها افتاد مشار الیه فتح عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب
جبال روزگار میگذرانیدند و از ایشان پیوسته نوشتها میرزا حیدر می آید مبنی بر ترغیب تسخیر کشمیر و میران
خطوط را آنحضرت جنت آشیانی مینمود و خاطر فیض مآثر آنحضرت را به کشمیر شوق می افزود درین ولا میرزا
حیدر رخصت یافت که تا حدود نوشهر شتابد اگر امرای کشمیر آمده به بیند سکندر توبچی را که جاگیرداران حوالی است
بکومک خود گرفته پیشتر روان شود و چون بکوهای متصل کشمیر رسید امیر خواجه کلان بیک خود را بکومک رسانند
و هرگاه خبر ملحق شدن خواجه کلان بیک بعرض رسد آنحضرت خود بدولت روان شوند و حضرت جنت
آشیانی در کنار دریای جناب تشریف داشتند که میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبد الحق و خواجه
خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان خبر کلفت اثر
شنیده در کنار دریای سند بمیرزا کامران همراه گشتند میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
بعرض اشرف رسانیدند که در پنجاب بسر بردن و انتظار خبر میرزا حیدر داشتن از احتیاط دور است چه غنیم با
لشکر قریب رسیده و مردم ما بغایت کم و شکسته دل اند صلاح درینست که بجانب سند متوجه باید شد القصه
ابرام و مبالغه بسیار آنحضرت را بجانب شد بردند خواجه کلان بیک از سیالکوت جدا شده متعاقب میرزا
کامران روان شد و سکندر توبچی نیز همراهی میرزا حیدر اختیار نکرده خود را بکوه سارنگ کشیده دور رجب
سنه و چهل و هفت که آنحضرت بسعی میرزایان بجانب سند متوجه گشتند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر
میرزا به اغوای بیک میرک راه مخالفت سپرده جدا شدند درین اثنا قاضی عبد الله با چندی از افغانان رسید
قراولان میرزا هندال ایشانرا گرفته پیش میرزا بردند و افغانان تمام به قتل رسیدند و عبد الله تیره روزگار

بشفاعت میربابا دوست از سیاست نجات یافت میرزایان تا بیست روز در تیه حیرت سرگردان بودند و هیچ
نمیدانستند چکار کنند و کجا روند و حضرت جنت آشیانی از راه دشت عزیمت بکر داشتند و بتخمین و
قیاس مسافت میشد و میرشاه خواص خان غلام خود را با لشکر عظیم متعاقب آنحضرت تعین نموده بود و با وجود
کمال استعداد انبوهی لشکر بجنگ دلیری نمی نمود و از هر منزل که آنحضرت کوچ میفرمودند او فرود می آمد و در بین
اثنا آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که میرزایان در دو سه کروهی طی مسافت می نمایند میر ابو البقا
که از میرزا کامران جدا شده درین سفر بسعادت ملازمت مشرف بود عرض نموده آنحضرت نزد میرزایان ساخت
که بنصایح ارجمند میرزایان را سعادت پذیر ساخته بملازمت آورد میر بموجب حکم میرزایان را راه
نمون دولت گردیده همراه اردو در آورد چه سید محمد باقر حسنی که از مصاحبان مجلس عالی بود بجوار رحمت
حق پیوست و بر خاطر حق شناس آنحضرت بغایت گران آمد و چون قریب بوطن بخشوی لنگاه که از زمین داران
معتبر بود اتفاق افتاد فرمان استمالت و خلعت مصحوب بیگ محمد بکاذل و کچک بیگ فرستاده او را بخطاب
خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته درباب فرستادن غله باردوی معلی و لوازم خدمتکاری امر فرمودند
موی الیه استقبال فرستادها نموده برجوع خدمات اظهار سرافرازی کرد اگرچه بدریافت سعادت آستانبوسی
کم همت بست اما در آنچه حکم شده بود فرمان برداری نموده پیشکش لایق بدرگاه ارسال داشت و سوداگران را سر براه ساخت که غله و اقسام اجناس بعسکر اقبال آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که
مردم بادشاهی از آب عبور نموده متوجه بکر شدند در بیست هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات
عالیات بجدد بکر رسید و در قصبه لوهری که روبروی قلعه بکر واقعست خود بسعادت فرود آمدند و
میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته منزل گزید و یادگار ناصر میرزا نیز در آنجانب آب دایره کرد سلطان
محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین ارغوان بود ولایت بکر را ویران ساخته بقلعه در آمد و کشتیها
بپای قلعه کشید و باستحکام قلعه داری کوشید میرزا شاه حسین ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون
حضرت فردوس مکانی قندهار را از ذکر فتند او بجدود تته آن ملک را در تصرف آورد و حضرت جنت
آشیانی از قصبه لهری فرمان استمالت سلطان محمود فرستاده بسعادت آستانبوسی رهنمونی فرمود
او در جواب عرضه داشت نمود که من ملازم میرزا شاه حسینم تا او بملازمت نیاید آمدن من در این
نوکری و نمک خوردن لایق نیست و امثال این ضعیف تأنی ها نمود آنحضرت نیز عذرهای او را بعز قبول
مقرون داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را که از ملازمان معتمد بودند نزد میرزا شاه حسین به تته
فرستادند میرزا فرستادها را به آداب اخلاص دریافت و شیخ میرک از اولاد شیخ پوران که پیش او
از عمدها بود برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه داشت نمود که ولایت
بکر محصول کم دارد مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بصوب ولایت گجرات که در معموری گذشت

از اول

زراعت و وسعت جا ممتاز است معطوف داشته آن جا را بتصرف در آرند که هم من بخدمت نزدیک میشوم
و هم لشکر بادشاهی روزی چند بفراغت میگذرانند و چون حضرت به آنجا تشریف فرما شدند من هم بملازمت
سرفراز خواهم شد و بعد از آن به ادنی توجهی ملک گجرات بحوزه تصرف اولیای دولت خواهد در آمد و هرگاه
چنین شود فتح ممالک هندوستان نیز بر وفق دلخواه صورت خواهد بست حضرت جنت آشیانی ازین مقدمات
دریافتند که میرزا شاه حسین در مقام مکر و فند است و سخن او از فروغ صدق بی نور میرزا هندال را بجدو
مار تعین فرمودند تا پنج شش ماه خود بسعادت در لهری بسر برند که شاید حاکم تته سعادت پذیر گردد و
کاری از پیش رود و درین اثنا خود بدولت بجانب ماترو یورت میرزا هندال تشریف فرمودند و هم در آنجا
بتاریخ نهصد و چهل و هشت مهد علیا مریم مکانی را در حباله عقد در آوردند وقت آن شد که نیر مراد از مطلع سعادت
طلوع کند و سواد اعظم هندوستان از وجود فیض ورود آنحضرت مشرق دولت و اقبال گردد القصه چون مدتی
در نواحی بکر گذرانیدند رفته رفته گرانی غله بهم رسید و زمین داران از رسانیدن آذوقه دست کوتاه داشتند
میرزا هندال به کنکاش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود طلب اعلام بخشید بنا برین حضرت جنت
آشیانی خود بسعادت بمنزل میرزا هو ابتقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و به اعزاز تمام میر آتش یادگار
ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که بنصایح اقبال میرزا را از رفتن باز آرد و میرزا از آب گذشته نزد
یادگار ناصر میرزا رفت و بمقدمات معقول میرزا را از آن اراده باز داشت و قرار داد که بعد ازین ترک
ارادهای باطل نموده در مقام اخلاص خدمت کاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکه چون هندوستان
فتح شود از سه حصه یک حصه از میرزا باشد و اگر بکابل تشریف فرمایند غزنین و چرخ و مواضع لوه گره به ایشان
تعلق گیرد در حینی که میر ادای رسالت نموده برگشته بملازمت می آید مردم قلعه بکر واقف شده جمعی را بر
کشتی میر فرستادند بر میر تیرباران کردند زخمی چند نیز رسید و روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست
آنحضرت ازین واقعه کلفت بسیار کشیدند و فرمودند که جمیع محنت های سابق و لاحق یک طرف و قضیه میر یک طرف
بلکه هنوز از آن زیادتی میکند بعد از پنج شش روز یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت
ملازمت دریافت و درین اثنا شیخ میرک را که از پیش حاکم تته آمده بود رخصت فرمودند و بمیرزا شاه حسین
فرمان نوشته شد که اگر از روی صدق و خیر اندیشی بملازمت آمده خدمات پسندیده بتقدیم رسانی آنچه نوشته
قبول داریم چون مقصد میرزا شاه حسین وقت گذرانیدن و ربودن رنگ بود پرتو صدق از ناصیه گفتار او
ظاهر نشد آنحضرت ولایت بکر را با کمال معموری و آبادانی که محصول بلب و دهن نزدیک شده بود و تسخیر قلعات
درجه اعلی داشت بیادگار ناصر میرزا مرحمت نموده خود بجانب تته نهضت فرمودند قریب بقلعه سهوان فضیل بیگ
برادر منعم خان و ترس بیگ برادر بزرگ شاهم خان و چندی دیگر با بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمعی
از قلعه بر آمدند چندی از مردم بادشاهی نیز با ایشان درون قلعه رفتند و چون از کومک پشت گرمی نداشتند

دست بردی نموده به اردوی معلی باز گردیدند انحضرت قلعه سهوان را محاصره فرمودند و حاکم تته براطراف ارد
و مردم تعین نمود که سد ابواب در امد غله و اذوقه نمایند و نگذارند که غله به اردوی معلی رسد چون مدت محاصره
بطول کشید از ممر تنقیص غله و گرانی اذوقه مردم را پای ثبات از جای رفت اکثر راه گریز پیش گرفتند تا
انکه از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی راه بی حقیقی سپرده پیش
میرزا شاه حسین رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی ولد فخر علی بیک و خواجه محب علی بخشی نزد یادگار
ناصر میرزا شتافتند و نیز بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضل بیک و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند خود را
بگوشه سلامت رسانند انحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده انها بود مقید ساختند و مجملی از
احوال یادگار ناصر میرزا انکه چون حضرت جنت اشیانی او را در بکر و لهری گذاشتند دو مرتبه مردم قلعه غافل
بر سر میرزا ریختند و از جانب میرزا مردانگیهای نمایان بظهور پیوست محمد علی قابوجی و شیر دل هر دو مردانه
شربت شهادت چشیدند بار سیوم مردم بکر از کشتیها برآمده ضرب راست در میدان جنگ صف کردند و درین
مرتبه از مردم تته قریب سیصد کس بقتل رسید چون میرزا شاه حسین دانست که بر دو رسی نمی آید از راه فریب
در امده بشتال در کار میرزا کرده بابر قلی مهردار خود را پیش میرزا فرستاده پیغام داد که من پیر شده ام و فرزندی
جانشین ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و این ملک ا باخر این بتوارزانی میدارم و چون عمر به اخر رسیده به
اتفاق شما متوجه گجرات شده انملک را نیز بدست می اریم میرزا از ساده لوحی به این حرفهای دروغ از جا رفت
و در چنین وقتی با برادر کلان و ولی نعمت خود طرح بیوفائی افکند القصه چون عسرت تمام در اردوی معلی بهم رسید
انحضرت کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را برسر لشکر حاکم تته که سر راه گرفته برسانند تا مردم بادشاهی
از تنگنای برایند اگرچه باطن میرزا بدرنگی و نفاق زنگ الوده بود مع هذا پاس ظاهر داشته یا درین ضمن مصلحتی
انگاشته پیشخانه به انجانب براورد لیکن بهمان خیال تعلل و اهمال می نمود حضرت جنت اشیانی شیخ عبد الغفور
نامی را که از نسل مشایخ ترکستان بود و در خدمت انحضرت منصب میر مال داشت نزد میرزا فرستادند کا اتمام
نموده میرزا را بزودی بیارد ان بی سعادت رفته بخلاف مقصود بیشتر سلسله جنبان خبث باطن میرزا ادا رای
باطل او شد و چندان مقدمات ناسایست خاطر نشان میرزا نمود که در ارکان ظاهر او نیز خلل تمام راه یافت
و پیشخانه را برگردانیدند و عذرهای ناموجه گفته فرستاد حضرت جنت اشیانی بباطن حق شناس دریافتند
که روزگار همچنان برسر ناسازگاریست و کاری از پیش نمیرود توقف در خوانی قلعه صلاح وقت نیافته بتاریخ
هفدهم ذی قعده بجانب لهری و بکر مراجعت فرمودند و در خلال انحال از افعال ناشایسته یادگار ناصر میرزا
آن بود که کندم و غله نام که از زمینداران در تنخواه بودند در کشتی بهم رسانیدن و غیران خدمات پسندیده
بتقدیم میرسانیدند گرفته پیش حاکم تته فرستادند تا انها را به قتل رسانند و با وجود چندین اعمال نامرضیه که
از میرزا بظهور میرسید انحضرت همواره مدارا می فرمودند که شاید ندامت گزیده در مقام تدارک درایند چون

مو کبر عالی

موکب عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا اردو از رزم از میان برگرفته با جمعیت خود بقصد صید پیکار برآمد هاشم بیگ
که از معتمدان صلاح اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع اطلاع یافته خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا را گرفته انواع
سرزنش و نکوهش کرد و بمقدمات معقول میرزا را برگردانیده به بندر بوهری آورد درین وقت قاسم حسین سلطان
و جمعی راه بی حقیقتی سپرده نزد یادگار ناصر میرزا رفتند چون تقدیر الهی برین بود که روزی چند چهره مقصود در پرده
اختفا بوده باشد درین ملک کاری از پیش نرفت و با وجود این همه شلاق که از روزگار رسید برادران و
خویشان و امرا متنبه نشدند و ترک نفاق و بدنیتی نکردند و بعضی از بندهای آنحضرت که بهمه حال از خدمت همراهی چاره
و گزیری نداشتند بعرض رسانیدند که چون پیوسته از جانب رای مالدیو عرایض اخلاص و عبودیت میرسید
صلاح درین است که بجانب او نهضت فرموده یک چندی در حدود متعلقه او بسر برند ممکن که او را توفیق نیکوخدمتی
نصیب شود و قدوم آنحضرت را سرمایه سعادت جاوید دانسته مصدر خدمات لایق گردد و بتدریج آنچه مکنون خاطر
دولتخواهان است از حیز قوت بمنصه ظهور رسد بنابرین عنان عزیمت بآن صوب معطوف داشته منشور عاطفت
مصحوب ابراهیم ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید از افعال شنیعه خود نادم گشته بهمراهی سعادت
بهره‌ور شود و این بیت در آن منشور هدایت ثبت فرمودند **بیت** ای بر رخسار جوهر چشم و چراغ دگران ۞
سوختم چند شوی مرهم و داغ دگران ۞ با وجود این میرزای سنگدل طریق بیوفایی سپرده و بفریب میرزا
شاه حسین خام طمع شده در لهری ماند و از سعادت مرافقت آنحضرت حرمان اختیار نمود ناگزیر بتاریخ بیست و یکم
محرم نهصد و چهل و نه بجانب اوچه نهضت همایون اتفاق افتاد و از آنجا بصوب ولایت رای مالدیو عنان عزیمت
معطوف داشتند و چون موکب همایون بحدود دیکانیر پیوست بعضی از دولتخواهان دوراندیش بعرض
رسانیدند که هرچند مالدیو اظهار اخلاص و بندگی مینماید اما آداب حزم و احتیاط از دست نباید داد مبادا
بدی ازو بظهور رسد لاجرم میر سمندر را پیش مالدیو فرستادند که بر مکنونات ضمیر و منویات خاطر او
اطلاع یافته معاودت نماید میر مشار الیه مراجعت نموده بعرض رسانید که هرچند دم از اخلاص و خدمتکاری
میزند اما ظاهر درین است که بصدق مقرون نباشد درین وقت سنکاری ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان
سوداگری در اردوی معلی آمده الماس گرانبها را که در فتح سلطان ابراهیم بدست آنحضرت افتاده بود
در مقام خریداری شد حضرت جنت آشیانی فرمودند که به این مشتری خاطرنشان کنند که امثال این جواهرهای
گرانبها بخریدن کی بهم رسد یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد یا بعنایت پادشاهان عالی همت میسر گردد. با جمله
چون از روش این مزور بوی چیزی نمی آمد بر دریافت سمندر تحسینها فرمودند و بازار روی حزم و احتیاط
حکم شد که رایمل سونی به ارزدکی از ملازمت جدا شده بآنجا برود و آنچه بغرابت دریابد عرضه داشت نماید اگر
نوشتن راست نیاید باشارات اعلام کند اشارت اخلاص و اتفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را
باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی کروهی

جون بهور وطن مالدیو است دو سه منزل گذشته در کنار کول جوکی نزول سعادت فرموده بودند که قاصد ایلچی
رسید و انگشت خنصر را گرفته و ازین اشارت بیقین پیوست که قصد آن تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی را به استقبال
آنحضرت تعیین کرده خیالات فاسد در سر دارد ناگزیر آنحضرت عنان عزیمت بصوب بهلودی معطوف داشتند
القصه درین ایام ناکامی بهر اراده که پیش نهاد دولتخواهان میشد بر عکس نتیجه میداد و هر نقشی که بر صفحه
خاطر بجهت نظام کار میکشیدند برخلاف مقصود چهره می نمود و چون بد اندیشی و غدر رای مالدیو خاطرنشان
دولتخواهان شد تردی بیک خان و منعم خان و جمعی از ملازمان را حکم فرمودند که پیشتر رفته سر راه آن بد
اندیش را گرفته نگذارند که پای جرات پیش نهند و اگر قابو دانند دست بردی هم نمایند و آنحضرت با معدودی
از جان سپاران حقیقت گذار و مخدران سرادق عصمت از عقب روان شدند از سپاهیان ظفر بیک و شیخ علی بیک
جلایر و ترسون بیک ولد بابا جلایر و فضیل بیک و چندی دیگر که مجموع عدد ایشان به بیست نفر میکشید و بعضی از
غلامان و شاگرد پیشهای و قاکیش و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب سعادت
حاضر بودند چون موکب عالی از بهلودی گذشته به نلمیر رسید فوج از مردم مالدیو نمودار شدند و امرایی
که بدفع این مقهوران تعیین شده بودند راه گم کرده بطرف دیگر افتادند آنحضرت پای ثبات افشرده و تکیه
بعون الهی نموده اکثری از خادمان محل را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سر فوج ترتیب فرمودند
شیخ علی بیک با سه چهار دیگر از برای آن خود پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنایی در آمده بود تاختند
همان بود و برداشتن همان و جمعی از مخالفان به قتل رسیدند و بتایید ایزدی فتح شد و آنحضرت بعد از ادای
مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند و درین منزل امرا که راه گم کرده بودند سعادت ملازمت دریافتند رای
جیسلمیر که لون کرن نام داشت از بی دولتی در مقام منازعت و مخالفت در آمد و کول آب را محافظت نمود
که چاروا های اردوی معلی که محنت طول کشیده و تشنه لب رسیده اند از بی آبی هلاک شوند بهادران جان سپار
تیز جلوی نموده آن بخت برگشتهارا بضرب دست از کنار کول برداشته متفرق ساختند و از آنجا متوجه
حصار امرکوت گشتند دهم جمادی الاول بعد از عسرت معیشت و تنگی آب به آن حصن حصین که مطلع نیر جلال
و مشرق کوکب اقبال بود شرف نزول اتفاق افتاد حاکم قلعه که رانا پرساد نام داشت گرد موکب عالی را افسر
فرق عزت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و چون آنحضرت داعیه پیش رفتن داشتند و زمان
تولد خاقان اکبر و ظهور صاحب قران دادگستر قریب شده بود و نقل و تحویل هودج سعادت متعذر بود
خود بدولت کوچ فرموده محل عزت مریم مکانی را با بعضی از قدیمان جان سپار در آن حصار اقبال آثار گذاشته
بکردگار کریم سپردند درین هنگام که خاطر غم پرور دولتخواهان آبله زده محنتهای گوناگون بود و چشم امید
حضرت جنت آشیانی منتظر قدوم دولت لزوم حضرت خاقانی شرف ولادت آن برگزیده درگاه ربانی روی
نمود و چنانچه در دیباچه این اقبال نامه رقم زده کلک وقایع نگار شده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه

آنحضرت قدم اقبال

آنحضرت قدم اقبال توام بعرصه عالم نهادند و شب بخت را آفتاب دولت از مشرق مراد سر بر کرد و حضرت جنت آشیانی
مرتبه دیگر متوجه ولایت ... اندیشیدند که شاید درین دفعه تدارک تقصیرات گذشته بایدان دیوبیرت درین مرتبه هم
مخلصانه پیش نیامدند ناگزیر آنحضرت بالتماس دولتخواهان متوجه ولایت سند شدند چون موکب عالی نزدیک الحدود
رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون جمعیت نموده اراده مقابله و محاربه دارند آنحضرت شیخ علی بیگ جلایر
را با چندی از بهادران جان نثار پیشتر فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند شیخ علی بیگ با معدودی
بهر که نبرد در آمده داد جلادت و مردانگی داده جمعیت آن حق ناشناسان را متفرق و منهزم گردانیدند و در
قصبه جون هودج عزت از حصار امرکوت رسید و چشم امید حضرت جنت آشیانی بدیدار آن نور پرورد آلهی
منور گردید چون این قصبه بر کنار آب سند واقع است و در نزهت و لطافت و اشجار و فواکه و اثمار از دیگر قصبات
امتیاز داشت روزی چند در آنجا طرح اقامت افتاد اما مدتی که در آنجا تشریف داشتند همواره با ارغونیان جنگ
بشد و با وجود کمی دولتخواهان و کثرت مخالفان اکثری شکست بر آنهامی افتاد شیخ علی بیگ جلایر و شیخ تاج الدین
لاری دران ایام بشهادت رسیدند و حضرت جنت آشیانی ازین وقایع بغایت آزرده خاطر گشته رایات اقبال
بصوب ولایت قندهار برافراشتند و در خلال احوال بیرامخان از حدود گجرات آمده بسعادت ملازمت سرفراز گشت
و بقدر تدارک آزردگیهای خاطر اشرف شد و از مصاحبان و مخاطبان مجلس بهشت آیین گردید و از غرایب
وقایع آنکه چون قریب به اردوی معلی رسید دولتخواهان آنحضرت در عین جنگ بودند بیرامخان ملازمت نا
نموده خود را بمعرکه نبرد رسانیده با مخالفان گرم پیکار شد سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که آیا این کیست و از کجا
رسیده و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از دولتخواهان برخاست و باعث انبساط خاطر اشرف گشت و مجملی از
احوال بیرامخان آنکه در قضیه نامرضیه قنوج جان سپاری بیا نموده بچنگ سنبل افتاد و در قصبه لکهنو رمیتر سین که از زمینداران
معتبر آنحدود بود او را آنجا برد و مدتی در حمایت او بسر برد شیرخان ازین معنی آگاهی یافته کس بطلب او فرستاد راجه
بیچاره شد خان را پیش شیرخان روان نمود در راه مالوه بشیرخان رسید در مجلس اول شیرخان برخاسته بیرام خان
را در یافت و بجهت صید خاطر او دام فریب افگنده سخنان دل نشین گفت در اثنای محاوره بتقریبی اظهار نمود
که هر کس اخلاص دارد خطا نخواهد کرد چون شیرخان بحوالی برهانپور رسید بیرامخان قابو یافته باتفاق ابوالقاسم
حاکم گوالیار فرار نموده بسمت ولایت گجرات روانه شد در راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد خبر فرار بیرام خان
یافته ابوالقاسم را که جثه نمودی داشت بیرام خان پنداشته گرفت بیرام خان از جوانمردی و مروت بیباکانه گفت
که بیرام خان منم ابوالقاسم نیز مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست میخواهد به این بهانه خود را فدای من
سازد القصه بیرام خان نجات یافته بگجرات نزد سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند
او را بشهادت رسانیدند و شیرخان بارها میگفت که در مجلس اول که بیرام خان گفت که هر که اخلاص دارد خطا نخواهد
کرد فهمیده بودیم که با ما بسازکاری ندارد سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف نمود که بیرامخان را نگاه بدارد

قبول نکرده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از انجا بولایت هر دو ار ستافت و به آن راه خود را بخدمت

صاحب و ولی نعمت خود رسانید **توجه حضرت جنت آشیانی از راه قندهار بسفر عراق**

چون خاطر قدسی مظاهر جنت آشیانی از حوادث گوناگون و تفرقهای روز افزون آزرده گشت و از دستهای

روزگار کج‌اندیش کشید و در خور همت و طلب آنحضرت در هند و فتح البابی نشد رای صواب‌نمای چنین تقاضا فرمود

که بصوب قندهار نهضت فرمایند و حضرت شاهنشاهی را در آنجا بصیانت ایزدی سپرده قدم درشاهراه تجرید

نهاده بزیارت حرمین شریفین توجه نمایند چون حاکم تته از اراده آنحضرت آگاهی یافت این معنی را از اتفا

قات حسنه دانسته عرضه داشت مشتمل بر اظهار معذرت و ندامت با پیشکس لایق ارسال داشت و بتاریخ

هفتم ربیع الاخر سال مذکور از قصبه جون کوچ فرموده براه سیوی متوجه قندهار شدند میرزا عسکری خبر توجه

آنحضرت شنیده بتحریک میرزا کامران و بد اندیشهای خود استحکام قلعه نموده با اندیشه نادرست متوجه

اردوی معلی شد که بپای مردی شقاوت شاید دستگیر کند چون موکب عالی بجدو دسالکه از قندهار قریب

سه فرسخ است رسید جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و در آن حدود جاگیر داشت بزبان

کیری کسان گذاشته بود از مردم پادشاهی دو کس را که پیشتر بسرچشمه رسیدند دستگیر گردند یکی از آن

دو نفر فرصت یافته خود را از چنگ آنها خلاص ساخت و بملازمت شتافته حقیقت آن بداندیشان را که

شنیده و فهمیده بود بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بمقتضای صلاح وقت فسخ عزیمت قندهار

نموده بجانب شنگ عنان عزیمت معطوف داشتند و منشور عاطفت بخط خاص مصحوب بابشده محمد ولی بمیرزا

عسکری به این مضمون قلمی شد که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید و بمقتضای وقت از مواعظ و نصایح

مرقوم فرمودند اما میرزای حق ناشناس سنگدل همه را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام عناد

و ستیزه در آمد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا هر چند منع

این اراده باطل نمودند سودمند نیفتاد و بتحریک بعضی از فتنه انگیزان خانه برانداز صبح آن روز که

شام او بار میرزا بود قدم در راه شقاوت نهاده متوجه شنگ شد یک دو گروه رفته از ملازمان خود پرسید

که این راه را که دیده است جی بهادر اوزبک گفت که من این راه را بواقعی میدانم دیگر را مد شد کردم

فرمودند که پیشتر میرفته باش در راه سرکین او اظهار نمود که اسب من زبون است میرزا بجانب ترسون

برلاس اشارت فرمودند که اسب خود را به او بدهد ترسون بقدر تعلل نمود آخر کار به درشتی رسانید

اسب را داد جی که سابقا در هندوستان از بندهای پادشاهی بود برهنمونی سعادت پاره راه

اسب را تیز تر راند و جلو ریز خود را بخیمه بیرام خان رسانیده برده از روی کار برداشت بیرم خان

باتفاق او بملازمت حضرت جنت آشیانی آمده از عزم نادرست آن کافر نعمتان حق ناشناس مطلع

ساخت حضرت جنت آشیانی کسان پیش تردی بیگ خان و جمعی دیگر فرستاده اسپی چند طلبیدند آن

تنگ‌چشمان از اول طبیعت از ادراک این سعادت تقاعد نموده عذر آوردند و در چنین وقتی از قبله و ولی نعمت خود
اسب دریغ داشتند حضرت جنت آشیانی خواستند که خود بدولت سوار شده اشرار را تادیب نمایند بیرام خان بعرض رسانید
که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کار کافر نعمتان بمنتقم حقیقی حواله فرموده سخن در راه باید گفت آنحضرت
با معدودی از مخلصان جان سپار سوار شده راه دشت پیش گرفتند و متوجه عراق شدند و بخواجه معظم و ندیم کوکلتاش
و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر حکم شد که حضرت خاقانی در مهد حمایت و حراست الهی است غبار آسیبی بر دامن اقبالش
نمی نشیند بهر طور که ممکن باشد هودج عزت مریم مکانی را بموکب عالی رسانند این سعادتمندان کمر شتافته
خدمت بسته بدو بجای آوردند چون شب درآمد بیرام خان بعرض رسانید که تعلق میرزا عسکری بزر و اسباب
و محبت او بدنیای دنی معلوم حضرت است درین وقت که میرزا با دو سه نویسنده بغفلت تمام در خیمه نشسته ضبط
اموال و اسبابی نماید مناسب وقت چنانست که تکیه بعون الهی کرده ناگهانی خود را بسران خیمه برسانیم و کار
او را بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پروردۀ این درگاه اند بغیر از ملازمت و خدمت
چاره ندارند آنحضرت بر کنگاش بیرام خان تحسین فرمودند و به او گفتند که اگرچه در عالم سپاهیگری بسیار خوب یافته
اما چون مطلب دیگر پیش نهاد همت شده و به این جزویات پرداختن فرصت از دست میرود فسخ عزیمت
نمودند و بمدرقه توفیق ایزدی بعنان توکل متوجه پیش شده جلال الدین محمد اکبر را بصیانت الهی امانت سپرده
کافر نعمتان را بجزای اعمال ناشایست ایشان حواله نمایم میرزا عسکری که قریب مشنگ رسید میر ابوالحسن صدر
را پیشتر فرستاد که اگر حضرت جهانبانی داعیه رفتن داشته باشند حرف و حکایت نگاه دارد میر در وقت سواری
برسد و میخواهد از جانب میرزا پیغامی چند بگذارد و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم عقل خداداد بحرف و اهمه او
نپرداخته متوجه پیش میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جنت
آشیانی از میر ابوالحسن بتفصیل معلوم کرده بشاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر را بمحافظت اردو تعیین فرمودند و تردی بیگ خان
و سایر بی حقیقتان آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمعتمدان خود سپرده چون میر غزنوی آمده میرزا را ملازمت
کرد میرزا گفت که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجاست میر
غزنوی گفت در منزل اند میرزا یک شتر میوه از رکابخانه خود بجهت حضرت خاقانی فرستاد و گفت اینک
من هم بدیدن ایشان می آیم شب با یکدو نویسنده در خیمه نشسته اسباب سرکار را میدید و مینوشت و صورت حال
چنانچه بیرام خان بتفرس دریافته بود بوقوع یافت و صباح آن روز میرزا از منزل خود سوار شده بر در دولتخانه حضرت
جنت آشیانی آمده و جمیع مردم را از خورد و بزرگ یک یک گیرانده تردی بیگ خان را بشاه ولد برده بقندهار
فرستاد و اکثری را بعقوبت و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی بیگ خان گرفت و همه بی حقیقتان حرام نمک
بپاداش اعمال خود گرفتار شدند دران زمان که میرزا عسکری بر در دولتخانه رسید میر غزنوی و با هم انکه حضرت
خاقانی را بر دوش گرفته پیش میرزا آوردند و میرزا هر چند توجه بجانب آنحضرت کرده در مقام شگفتگی آمد آنحضرت

با وجود صغر سن اصلا شکفته نشدند میرزا طرق گشته گفت میدانم فرزند کیست با ما چگونه شکفته شود بعد از زمانی انگشتری
میرزا که در گردن حایل بود و علاقه گلگون داشت آنحضرت دست رسانیده بجانب خود کشیدند میرزا از گردن خود برآورده
بآنحضرت داد بالجمله میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را با جوقچه بقندهار بردند در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکری بود
نزدیک محل آمده به میر غزنوی گفت که اگر میرزا را اذن دهند بحضرت بادشاه برسانم میر غزنوی در جواب گفت که بی حکم آن
حضرت برین دلیری اقدام نمی توانم نمود بهادر التماس کرد که چون عزم ملازمت آنحضرت مصمم ساخته ام و میخواهم در چنین
سوی سعادت خدمت سرافراز باشم نشانی از میرزا این عنایت نمایند که رفته بخدمت حضرت بگذرانم و مژده سلامتی
میرزا برسانم میر شمس الدین محمد غزنوی طاقیه حضرت خاقانی را که اکلیل فرق اقبال بوده به بهادر داد و بهادر بدین سعادت
سربلندی یافته متوجه ملازمت آنحضرت گشت و میرزا عسکری هژدهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار آمده در
بالای ارک بجهت میرزا نشیمنی مقرر ساخت ماهم انکه و جیجی انکه و میر غزنوی بدوام خدمت سعادت ابدی
اندوختند و میرزا عسکری شاهزاده را که در ظل حمایت ایزدی تعالی تربیت می یافت بسلطانم بیگم کوچ
خود سپرد و آن نیک سرشت بقدر این نعمت رسیده در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود چون عمر
گرامی آنحضرت بیک سال و سه ماه رسید ماهم انکه بمیرزا عسکری معروض داشت که رسم ترکانست که چون فرزند
بحدی رسد که تواند پا گشت پدر یا پدر کلان یا شخصی که بمنزل اینها باشد دستار خویش را از سر برداشته
در وقت رفتن فرزند بزند چنانچه آن طفل بزمین افتد چون حضرت جنت آشیانی بسعادت تشریف ندارند
و شما بجای ایشانید اگر این رسم بفعل آید از مهربانی های شما دور نخواهد بود حضرت خاقانی میفرمودند که این
حرف بعینه در خاطر منست که میرزا عسکری دستار خود را برداشته بر من انداخت و من بزمین افتادم و نیز
در خاطر هست که در همان ایام بجهت ستردن موی سر مرا بمزار بابا حسن ابدال برده بودند و این مراتب را
مشخص در نظر دارم بی اغراق از آن مظهر الهی امثال این امور بدیع نیست چون سخن به اینجا کشید ناگزیر از
بقیه سرگذشت شیر شاه و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و درآمدن میرزا کامران بکابل و سوانح میرزا هندال که بقندهار
شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر ماند باید نوشت پوشیده نماند که چون شیر شاه از آب سلطان پور گذشت
به آهستگی قدم پیش نهاد و با وفور جمعیت و اسباب سلطنت هراس تمام داشت که مبادا بهادران موکب بادشاهی
از جانبی در آمده داد انتقام بدهند و جمعی را پیشتر از خود روانه ساخته غایت احتیاط مرعی میداشت چون
بی اتفاقی بمیرزا کامران و مخالفت سایر برادران شایع شد بلاهور در آمد و از آنجا تا خوشاب رفت و در
شهره و آنجا روزی چند بود دو کس بطلب سلطان سارنگ و سلطان آدم گکر که از زمینداران معتبر
آنجا بودند فرستاد چون پرورده نعمت حضرت فردوس مکانی بودند عذرها آورده پیش او نرفتند شیر شاه
از آنجا به هتیا نام موضعی که از محال منسوب گکرانست شتافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران
داد مردانگی دادند افغانان را شکست افتاد و فراوان اسیر شده بسوخت رفتند شیر شاه خواست که خود

ایشان

بر سر ایشان برود و دولتخواهان او در آن صلاح دیدند که چون این جماعه گویا دزمینهای قلب دارند بتدبیر دیگر
کار اینها را باید ساخت مناسب آنست که لشکری گران در نیجود گذاشته شود که هم از در آمد مردم بادشاهی
آگاهی داشته باشند و هم درین ملک تاخت و تاراج کنند و قلعه مستحکم بجهت این مردم باید ساخت تا بروی
گران از تنگنای خود به تنگ آمده اطاعت اختیار نمایند و خود مراجعت نموده بسرانجام وسعت آباد هندوستان
باید پرداخت بنابرین صلاح دید قلعه رهتاس را بنا نهاد و جمعیت فراوان در آنجا گذاشته کوچ بکوچ برگشته
باگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار شتافت میر ابو القاسم چون سامان قلعه داری نداشت بیچاره شده آمده
دید شیرشاه ضبط ممالک هندوستان پیش نهاد همت ساخته تمام ولایت را سوای بنگاله بچهل و هفت
اقطاع قسمت نمود و داغ اسپ سپاهی پیدا کرد و از تدبیرهای سلطان علاء الدین که در تاریخ فیروزشاهی مثبت
است شنیده آنچه توانست بعمل آورد و از آنجا بر سر راجه پورنمل و راجه رایسین و چندیری رفته بعهد و پیمان
از قلعه برآورد و بسعی فقیهان و فتوای ایشان نقض عهد نموده قصد او کرد و از آنجا به آگره مراجعت فرمود
و در جمیع طرق و مسالک سراها بمسافت یک کروه بنا کرده اسپان داکچوکی نگاه داشت که وقت فرد رسد اخبار
سرحد و واقعات ممالک دو دو دست بطریق روزنامچه بعرض رسد چنانچه امروز در زمان دولت خاقانی
همان ضابطه مرعی و مسلوک است و در هر سر شحنه تعیین فرمود که از کیفیت آینده و رونده خبردار بوده محافظت
حال مسافران نمایند و در ضبط ممالک و جمعیت سپاه سعی موفور بجای آورد و شیرشاه پیوسته با مخصوصان
خود میگفت که افسوس افسوس که من آخرهای روز بر سر کار آمده ام یعنی در کبر سن بسلطنت رسیده ام و الا
معلوم که توسع عرصه دنیا در جنب همت ارباب فطرت چه مقدار است مجملا در آگره بیماری صعب کشیده چون
صحت یافت بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور بود لشکر کشیده آنجد و دیار او در قید ضبط آورد و از آنجا به قلعه چیتور و
رنتهنبور شتافت محافظان قلعه کلید را فرستادند شیرشاه جمعی را گذاشته بولایت و هندیره در آمد و
از آن راه بقلعه کالینجر رفته محاصره کرد و ساباطها ترتیب نموده نقبها زد دهم محرم نهصد و پنجاه و دو از
آتشی که در نقب زده بود بسوخت و در آن حال که قطع طمع از حیات نموده بود به امرای خود گفت که در
تسخیر قلعه بیشتر از بیشتر سعی نمایند که تا از حیات من رمقی باقی است مفتوح خواهد شد و بعد از آن ممکن نیست
و هنوز جانش از قالب بدن بر نیامده بود که قلعه کالنجر فتح شد و تاریخ فوت شیرشاه از آتش مرد ثبت
کردند پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت هندوستان کرد بعد از وی بهشت روز جلال خان پسر خورد او
جانشین پدر شد باسلام خان خود را مخاطب ساخت و او هم مثل پدر خود بود و ولایاتی که پدرش در تصرف
داشت تمام را در حیط ضبط در آورده مدت هشت سال و کسری در هندوستان سلطنت کرد و صورت
حال میرزا حیدر آنکه چون بتایید حضرت جهانبانی متوجه کشمیر شد و بنوشهر در آمد امرای کشمیر که اسامی اینها
در جای خود گذارش یافته مخلصانه آمده دیدند و روش گرفتن کشمیر و تسخیر آنملک را بواجبی خاطرنشان

او نمودند میرزا به اعتضاد ایزدی قدم همت در عقبات کشمیر نهاد درین اثنا حسب تقدیر مردم پادشاهی
حوادثی که نوشته شده روی داد خواجه کلان بیگ فسخ آن عزیمت نموده نزد میرزا کامران شتافت
و مظفر توبچی خود را بکوه سارنک کشید بغیر از جمعی که حضرت جهانبانی بکومک میرزا مقرر فرموده بودند جندی
از ملازمان قدیم میرزا هیچکس همراه نشد اما چون در کشمیر اختلال و اختلاف عظیم بود در بیست و دوم رجب
نهصد و چهل و هفت از راه پنوج در آمد بی جنگ و جدل و محنت و تردد تسخیر کشمیر تیسیر پذیرفت چه دران ایام
کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرا آنملک بتغلب در تصرف خود داشتند و نازک شاه نام شخصی را که
نسبتی بحکام کشمیر درست میکرد بسلطنت برداشته و بهمین اسمی او را خرسند ساخته خود ها کامرانی میکردند
و مدعی حکومت با انها بود مع هذا با یکدیگر در کمال نفاق بسر برده از جوهر تدبیر و عقل بهره نداشتند چون میرزا
حیدر را استقلال تمام در حکومت کشمیر پیدا گردد کاجی چک که بانی و باعث این کار بود و از تسخیر کشمیر کامروائیها در
نظر داشت و شاهد این مقصود چنانچه مطمح نظر او بود چهره نمی نمود از کشمیر بر آمده پیش شیر شاه رفت و خواهر
محمد شاه را بشیر شاه داد و به این وسیله رابطه درست ساخت محرکات و مرغبات در گرفتن کشمیر پیش آورد
و علاول خان و حسین خان سروانی را با مقدار دو هزار کس همراه گرفته بکشمیر آمد درین اثنا ابدال ماکری که
استظهار او بود بعلت استسقا فوت شد و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول که استحکام تمام دارد گذاشته
متحصن شد مردم کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا کس کم ماند مدت سه ماه در شعاب جبال بسر برد تا انکه در روز
دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتایید ایزدی میرزا فتح کرد و با انکه افغانان
و کشمیریان قریب پنج هزار کس بودند چنین شکستی خوردند و جمع کثیر از انها بقتل رسید و بسیاری دستگیر شدند
و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا در آمد و ملا جلال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ یافته اگرچه تکرار فتح
در همین رفتن میرزا صورت دارد میرزا در تاریخ خود اشارت به ان نموده که یک مرتبه بفرموده سعید خان حاکم
کاشغر از دره لاهور بکشمیر آمده در چهارم شعبان نهصد و سی و نه کشمیر را بتصرف در آورده و در سلخ شوال
سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت داشت صلح کونه کرده دختر محمد شاه را برای سکندر سلطان
بسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت نمود چون درین دفعه بتایید غیبی فتح کشمیر میسر شد مدت ده سال
در انتظام ان ولایت سعی بلیغ بجای آورده عرصه دلپذیر کشمیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید
و اقسام محترفه و ارباب صنایع از هر جا طلب فرموده در مقام رونق و رواج آنملک کمر جد و اهتمام بست علی
الخصوص موسیقی را بازار گرم شد و انواع ساز درمیان آمد مجملا صورت ظاهری او حسن معنوی
یافت اما بواسطه تعصبهای خشک بی نمک میرزا که مطلب اظهار دین داری و خود نمایی است کشمیریان بعالم
تقلید افتادند تا امروز بوی تعصب از مردم آن شهر می آید که صحبت را تاثیر عظیم است و از غرایب انکه مردم کشمیر
دو فرقه شده اند سوداگر و اهل حرفه از اهل سنت و جماعت سپاهی در کل شیعه و دهقان بعضی سنی و بعضی

بسو

شیوه واز سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و میمنت نداشت ان بود که با وجود فتح چنین خطبه وسکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر ساخت هم حق نمک حضرت جنت آشیانی ادا نکرد و هم پست فطرتی ظاهر نمود همانا که بمقتضای
وقت مدارای میکرد و چون فتح کابل شد خطبه را بنام نامی حضرت جنت آشیانی سربلندی بخشید و بتاریخ نهصد و
پنجاه و هشت هجری در شبخونی که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک هستی گردید و مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین
عدالت که نگاهبان دولتست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست شروع کرد و هشیاری و بردباری که
دو بازوی دولت و بختیاری است از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده
بود باز قوت گرفت و در لباس دوستی کار دشمنی بنیاد نهادند و نخست تدبیری که بکار بردند آن بود که لشکر میرزا را
بحیلها از وجدا ساختند و مردم کارآمدنی از و متفرق شدند جمعی را بجانب تبت و برخی را بصوب پکلی و چندی
را بطرف اجوری فرستادند و ایدی رینا و حسین ماکری و پسر ابدال ماکری و خواجه حاجی بقال را که حل و عقد میرزا
در قبضه اقتدار او بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعیت کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملک
دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب خان پور که ما بین هیره پور و شهر واقعست بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا
نزدیک خانه خواجه حاجی رفته بود که قرابها در را از بند خلاص سازد ناگاه کمال دوبی نام کشمیری زخمی انداخت
و بعضی میگویند که تیری ملازمان میرزا نادانسته بمیرزا رسید و بهمان زخم شربت خوشگوار شهادت چشید چون
مجملی از حال میرزا حیدر رقم زده کلک وقایع نگار گردید اکنون شمه از احوال میرزا کامران ناگزیر دستگاه
سخن است میرزا کامران که با اقبال بخت خود ناسازگاری نموده بصوب کابل روان شد در حوالی خوشاب
خطبه بنام خود خواند و بر کنار آب سند محمد سلطان میرزا و الغ میرزا از ملتان آمده ملحق گشتند و مدتی در آنجا
بودند چون عسرت غله بکمال رسید پل بسته از آب گذشت و بکابل رفته ابواب عیش و کامرانی بر روی روزگار
خود گشود و غزنین و آن سرزمین را بمیرزا عسکری داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش میرزا سلیمان
فرستاده بمتابعت خود تکلیف نمود که خطبه و سکه بنام او کند میرزا سلیمان قبول این معنی نکرد میرزا کامران
لشکر ببدخشان کشید و در نواحی ناری میان فریقین جنگ پیوست چون میرزا سلیمان تاب مقاومت نداشت
کس فرستاده در آشتی زد خطبه و سکه بنام او ساخت میرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از میرزا سلیمان
جدا ساخته بمردم خود جاگیر کرد و کامروا گردیده مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را
متصرف شد میرزا کامران لشکری فراهم آورده متوجه قندهار گردید و تا شش ماه قلعه را محاصره نموده چون از قلعه
گم شد و امید کومک از هیچ جانب نداشت میرزا هندال امان طلبیده برآمده دید میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری
میرزا داده و میرزا هندال را همراه گرفته بکابل عنان مراجعت تافت و روزی چند میرزا هندال را در محنت
داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق جوی شاهی را که اکنون به نسبت نام جلالت انتظام
خاقان گیتی ستان بجلال آباد سمت اشتهار دارد بمیرزا در خلال اینحال میرزا سلیمان نقض عهد نموده انچه میرزا
داده

کامران از بدخشان بمردم خود جاگیر کرده بود بتصرف خود در اورد میرزا کامران بار دوم لشکر به انصوب کشید
و در حدود اندراب جنگ شد و میرزا سلیمان باز شکست خورده به قلعه ظفر متحصن گردید میرزا کامران قلعه
ظفر را محاصره نمود و در اهارا از امد شد اذوقه مسدود ساخت مردم میرزا سلیمان اکثری بر امده میرزا
کامران را دیدند چون محنت بی اذوقی به افراط کشید و مردم او اکثری بیوفایی ظاهر ساختند ناگزیر خود
هم بر آمده دید میرزا کامران محمد قاسم برلاس و میرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری
قاسم برلاس در بدخشان گذاشته مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه
جمادی الثانی یافته بود میرزا کامران میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را در قید نگاه میداشت و
چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آیین بسته کامیاب نشست و روزگاری در کمال غفلت و فراغ خاطر
میگذرانید تا انکه کوکب اقبال حضرت جنت اشیانی از مطلع سعادت طلوع کرد و بدولت تشریف آورده بزای
کردار ناهنجار روزگار را او نهادند و مجملی از ماجرای میرزا هندال انکه چون از ملازمت حضرت جنت
اشیانی جدایی اختیار کرده در خیال وقتی راه بی حقیقی و بی ازرمی پیش گرفت و مصدر چندین فتنه و فساد
و افعال ناشایست شد در حینی که قراجه خان از جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت بصوب قندهار
متوجه گشت قراجه خان آمدن میرزا را شنیده از قلعه برامد و باحترام تمام ملازمت نمود و آن ملک را بمیرزا
ارزانی داشت روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران رفته محاصره کرد و قندهار را بتصرف آورده
بمیرزا عسکری داد چنانچه مجملی گذارش یافت و یادگار ناصر میرزا که بفریب حاکم تته در بهری ماند و قریب دو ماه
در انجا بود مفهوم او شد که مقدمات حاکم تته از شایبه صدق فروغی ندارد و بنا بر مصلحت حیله و فریبی میکرد
ناچار از ان داعیه واهیه باز امده بصوب قندهار روانه شد هر چند هاشم بیک که از دولتخواهان راست قول بود
نصیحت نمود که درینوقت از ملازمت حضرت جنت اشیانی جدا شدن و پیش میرزا کامران رفتن پسندیده نیست
گوش بصلاح دید او نکرده از بی توفیقی متوجه قندهار شد در زمانی که میرزا کامران قندهار را محاصره داشت
رسید و بهمراهی میرزا بکابل رفت میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم
و ولد ایشان سنجر میرزا را که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در بکر مانده اند روانه اینجانب نمایند حاکم تته
ایشان را با جمعی کثیر که از ملازمت حضرت بادشاه محروم شده دران حدود مانده بودند به آیین لایق
روان ساخت و عمدا یا سهوا از راه بیابان بی آب علف فرستاد و دران راه کس بسیار تلف شد و چون
بموضع سال رسیدند درین مردم تبی افتاد و بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار ادمی که درین قافله
بودند معدودی جان بسلامت برده بقندهار رسیدند **ذکر سوانحی که در سفر عراق روی نمود** چون حضرت جنت
اشیانی برهنمونی توفیق و بدرقه توکل قدم همت در راه جول نهادند جمعی از ملازمان وفاکیش که درین راه
قرین رکاب سعادت بودند بخطاب جولی شرف امتیاز یافتند ملک هاتی بلوچ که سرآمد راه زنان این بادیه بود

سعادت

سعادت خدمت دریافته انحضرت را در منزل خود فرود آورد و در لوازم بندگی و مهمانداری کوشیده ازان
وادی هولناک راه بری نموده بولایت کرمیر رسانید و میر عبد الحی که کلانتر آن ولایت بود اگرچه بلا خطها
واندیشهای زمین دارانه سعادت ملازمت دریافت لیکن در اداب خدمتگاری و لوازم مهمانداری بتقصیر از
خود راضی نشد و دران ایام خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری بجهت تحصیل اموال آمده بود
حضرت جنت اشیانی بابا دوست بخشی را باستمالت او فرستاده تکلیف ملازمت فرمودند مومی الیه این معنی را
دولت عظیم دانسته بملازمت شتافت وانچه از نقد و جنس در بساط داشت نثار موکب عالی ساخت انحضرت نیز
نوازش بسیار فرموده او را بمنصب میرسامانی سرکار خاصه امتیاز بخشیدند و روزی چند دران سرزمین بودند
مکتوبی از شاه غفران پناه شاه طهماسپ رقم زده کلک محبت و اخلاص فرموده در غره شوال نهصد و پنجاه
مصحوب چولی بهادر ارسال داشتند و مضمون مکتوب انکه بحکم کارفرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کار
ودیعت نهاده اند سببی روی داده که عنقریب صورت ملاقات گرامی چهره کشای مراد خواهد شد و مجملی از
سوانح و حوادث روزگار اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم شد بیت بگذشت از سر ما انچه گذشت
چه بد و چه نیکبار و چه دشت و قرار داد خاطر فیض ماثر چنین بود که مکتوب محبت اسلوب ارسال داشته
روزی چند دران حدود توقف فرمایند اگر از حضرت شاه انچه شیمه اخلاص و مردمی باشد بظهور رسد
هرانینه عنان عزیمت بدانصوب معطوف دارند و الا کعبه انزوا اختیار فرموده قطع تعلق از سلطنت صوری
نموده قدم همت در راه بنهند میر عبد الحی کرمیری عرضه داشت فرستاد که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری
جمعی کثیر از خود جدا ساخته مبادا به اینحدود برسند و علاج اینها بدشواری صورت بندد اگر انحضرت به الکای
سیستان که بحاکم ایران تعلق دارد تشریف فرمایند صلاح وقت در نیست حضرت جنت اشیانی نیز توقف
دران حدود از شیوه حزم و احتیاط دور دانسته بجانب سیستان توجه فرمودند و از آب هلمند گذشته
بکنار کولی که این آب در انجا میریزد نزول دولت ارزانی داشتند احمد سلطان شاملو حاکم سیستان غبار
موکب همایون را توتیای دیده عزت خود دانسته خدمتگارانه پیش آمد و در آداب ضیافت و لوازم پیشکش
زیاده از مقدور سعی بکار برد روزی چند دران سرزمین عشرت قرا بشکار قشقلداغ خوش وقت گشته از انجا
بسیستان تشریف فرمودند احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی فرستاده جمیع اموال
خود را از نقد و جنس پیشکش نمود و انحضرت قلیلی از انها بجهت تسلی خاطر او قبول فرموده تتمه را بر گردانیدند
دورین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود که از ایشان
اجازت گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساطبوس مشرف شد انحضرت بتقریبی در باب مذهب و ملت از و
سخنان پرسیدند بعرض رسانید که مدتهاست که در معتقدات شیعه و سنی به امعان نظر غور کرده میشود
و کتب فریقین بمطالعه میرسد اعتقاد اهل شیعه انست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است

الله الكمايي

ومعتقد سبیان آنکه سب اصحاب کبار است بعد از تامل وتفکر خاطر بران قرار گرفته که بکمان ثواب کافر نمی توان شد
آنحضرت ازین سخن بغایت خوش وقت گشته اظهار التفات وتوجه خاطر بسیار فرموده تکلیف ملازمت نمودند
جون سفر در پیش داشت واحرام زیارت خانه مبارک بسته بود از احراز این سعادت متقاعد گشت ودرین مقام
حاجی محمد بابا قشقه وحسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند وصلاح وقت چنان اتفاق کردند که
عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیک حاکم انجا وجلیه بیک حاکم قلعه بست بملازمت خواهند
پیوست وهم بزودی اکثری از ملازمان میرزا عسکری جدا شده بخدمت خواهند امد ودرین صورت قندهار
وان ملک بی محنت وصعوبت بتصرف اولیای دولت خواهد درامد جون احمد سلطان شنود که این اراده خاطر
دولتخواهان آنحضرت میرسد وباعث فسخ عزیمت سفر عراق میشود بملازمت آمده از روی صدق واخلاص معروض
داشت که جمعی ازین مقوله مقدمات در مجلس بهشت آیین مذکور میسازند ومانع عزیمت سفر عراق اند بغیر از
غدر وخدیعت مطلبی ندارند یا از نارسایی وکوتاه اندیشی به این مقاصد است پرداخته فرصت از
دست میدهند این بنده از فرط اخلاص وخیراندیشی گستاخی مینماید که توجه بصوب دار الملک عراق و
ملاقات پادشاه بر ذمت همت لازم داشته بدیگر مطالب مترددخاطر نشوند جون التماس اولی مشتمل بر
غرض بود وصورت معقول داشت بر گنکاش او تحسین فرموده متوجه عراق شدند وبه این تقریب روزی
چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب سعادت گشته میخواست که از راه سیستان کیکلی
بدرفقه باشد ازانجا که هوای سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اذنک توجه فرمودند جون
مکتوب محبت اسلوب آنحضرت بشاه رسید ازین مژده بغایت خوش وقت گردیده مقدم گرامی را نعمت
غیر مترقب شناخته از افراط نشاط فرمودند که تا سه روز در قزوین که پای تخت ایشان بود نقاره شادمانی
نواختند ومکتوبی درجواب نوشته استدعای تشریف حضور علی اسرع حال نموده تحف وهدایا مصحوب مقربان
خاص ارسال داشتند واین بیت برعنوان مکتوب مرقوم بود **بیت** همای اوج سعادت بدام ما افتد **ـا**
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد **ـا** واظهار شوق وشغف بیش نموده جلایل تعظیم واحترام بجای آورده بحکام
ولایات وبلدان فرامین نوشتند که در هر شهر ومنزلی که موکب همایون نزول سعادت فرماید حکام واکابر
واهالی ان دیار بتشریف استقبال شتافته لوازم خدمت ومراسم پیشکش بتقدیم رسانیده سعادت خدمت آن
حضرت را شرف روزگار خود دانستند ومنشوری که بمحمد خان نوشته بودند بجنس درسلک تحریر
آورد تا دستور العمل اهل دولت ودرایت گردد حق شناسی وقدردانی ومروت ومردمی شاه مرحوم
مغفور ازین منشور اقبال ظاهر است **نقل فرمان شاه طهماسب که بمحمد خان حاکم هری نوشته**
فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایالة والاقبال محمدخان شرف
الدین اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد وحاکم دار السلطنت هرات میر دیوان بانواع اعطاف

والطاف

والطاف شاهی سرفراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که در مینو لا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیک
برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو پروانه درگاه دولت پناه نموده بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید
و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر آگاه
خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز
ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت
گل نصفت پادشاه بربین و بحرین نیر عالم تاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه
قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب بخت سروری پادشاه
والاحسب ملک عدل گستری خاقان سکندر شان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب
هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج
زرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی عزه حسب
الامال نوشته بودند چه گوید که چه مقدار بهر پرور و حضور روی نمود رباعی مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست
خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست ٭ باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم ٭ بنشینیم بمراد دل خود
همدم دوست ٭ اقدام بی ملال توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که بتعلیق آن
فرخجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای ئیل توشقان بسلطان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه
وزیر خود را بدانجا فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب
لشکر ظفر اثر و جهت مهمات خود صرف نمایند و بدستوری که در نشان مذکور شده فصل بفصل و روز
بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و با نهصد کس از مردم عاقل روز دیده که یک اسب کتل و استر
رکاب و یراق در خوران داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد
راس اسب بد که از درگاه اعلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد آن ایالت پناه نیز از طوایل خود
شش راس اسب بد و آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار عرصه دولت و کامکاری بوده
باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عبابیهای زربافت و زردوز که لایق اسبان سواری
آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای اسبان مذکور نهاده هر اسب را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند
دیگر خنجر شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام بنواب همایون
رسیده بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر خنجر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه
سکندر آیین فرستاده شد و مواری چهار صد توب مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد دست
جامه جهت خاصه آنحضرت است و تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل دو خوابه
طلاباف و نمد تکیه گراکی آستر اطلس و سه جوج قالین دوازده ذرعی کوکلانی خوش قماش دوازده چادر

کارم

قرمزی و سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رسانیده و روز بروز از اشربه لذیذ بر راه نموده با نانهای سفید که
با روغن و شیر خمیر کرده باشند و از نانه دختی اس درشته باشند کمل نموده جهت انحضرت میفرستاده باشند و جهت
مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فراداً فراداً ارسال مینموده باشند و انجنان قرار دهد که فردا در هر منزل و مقامی که نزول
نمایند امروز جادرهای بصفای لطیف سفید منقش و سایبانهای اطلس و مخمل درکانجا و مطبخ و جمیع کارخانهای
ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری ان مهیا باشد و چون ایشان بدولت و اقبال نزول
فرمایند شربت گلاب و اب لیموی خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب
تمکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی نمایند که
اشربه تمامی در نظر ان سلطنت پناه در اید و گلاب و عبیر اشبب و اخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام
الوان با اشربه مقرر دارد که میکشیده باشند و ایالت پناه ورافع سلطان و امارت پناه ابی جعفر سلطان فرزندان
و اقوام خود را با هزار کس بعد از سه روز که ان پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و ان سه روز امرای
و لشکریان مذکور رنگ برنگ بنظر در آورند و اسبان توبچاق تازی مقرر دارد که ملازمان خود بدهند که هیچ بی‌بخت
سپاهی را از اسب خوب بهتر نیست و سروپای ان هزار کس نیز زرکین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند
که چون این امرا بملازمت انحضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یکیک خدمت نمایند و تاکید
کنند که در سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان انحضرت گفت و گوی و رفع نشود و بهیچ وجه من الوجوه
ارزدگی بنوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از کجد در و در فوج بسته خدمت کنند و نوبت
کنگ هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محل که قرار یافته باشد ترد و نمایند و کنگ خدمت دررد
گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و انچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته
بعمل اورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی ان ولایت نموده مقرر دارند که ان امیر خدمت نماید و
مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوت و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و
ملازمت ان سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق به ان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت
رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی ان پادشاه
گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه اسب خاصه انحضرت باشد
و دیگر به امیر معظم محمد بیرام خان داده شود و پنج دیگر برای مخصوص هر کس لایق باشد بدهند و نه اسب تمامی
را از نظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته
باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که ان حکایت هر چند بدنماست لایق خواهد بود و بدنخواهد نمود
بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مرور دارند و انچه نهایت غمخواری و یکجهتی
باشد بظهور آورند و خاطر انجاعت را که از گردش روزگار نا هموار بقدر غباری دارد بدلداری و غم

غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوش‌نمایست مرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور
رسند بعد ازان انچه لایق باشد از جانبها معمول خواهد گشت بعد از طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و
نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته قطایف خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب مخلوط باشد بمجلس برند
و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره مردم ان ولایت را جمع نموده تا بدار السلطنه هرات رفیق خدمت
و ملازمت بوده باشد و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکور رسند
ان ایالت پناه یکی از ایماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت
ان فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار کس که شمار
صحیح رسد از ملازمان کوچکی ان ایالت پناه انرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری
از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه از دوی ارایشته بنظر سعادت اثر ان پادشاه در اید و چون بملازمت انحضرت
سرفراز گردد پیش از جمیع حکایات از جانب ما دعای بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد به توزک
و قاعده لشکر [illegible] نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت استاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز مقام کنند
روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و درامیهای مشهدی و خوافی باشد
خلع سازد و مجموع را بالاپوش مخملی بدهد و هر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و
طعامهای الوان بدستوری که مقرر شد سرانجام نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زیبا و نمکین آن گویا باشد و از [illegible]
بکورنش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از
تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و انچه نهایت
بندگی و خدمت باشد منت بجان داشته بظهور اورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار منزل بیایند و هر روز مهمانی
طعام بدستور روز اول بکشند باید که در هر مهمانی اولاد عظام ان ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت
بمیان جان بسته اداب خدمت بعمل اورند و شکرانکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای الهی مهمان
باشد در خدمت و ملازمت انچه نهایت تردد باشد بجای اورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری
و خون گرمی بجای آورند بسنده نخواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون باغ
عیدگاه سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طلبی و بالا منقالی اصفهانی که درین ایام
انعام داده عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر انحضرت مسرور باشد و در هر محل
زمینی که در نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت انحضرت دست ادب ملازم
وار بر سینه نهاده پیش رود و عرض نماید که آن اردو و اسباب و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود در
راه در کوچ و مقام خاطر اشرف را بهمزبانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل
مذکور که فردا بشهر خواهند امد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعز ارشد را

بعزیمت استقبال از منزل برون آورده و سرو پای که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم
بپوشانند و یکی از ریش سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور
گذاشته فرزند مذکور سوار کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و
چادر و شتر و اسب گذارند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو پیشتر کوچ کنند و ایالت پناه مشار الیه
بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر برون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان ان مقرر سوار شده متوجه
استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر
پرتاب بوده باشد ان ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند اگر قبول
کنند در ساعت باز گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته و تعجیل روانه گشته رکاب
آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور باشد بظهور آورند
و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت
کنند و اول انحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را متوجه سواری سازند و بعد
سوار گردانیده و متوجه اردوی خود و مقام و منزل مقرر شوند و ان ایالت پناه خود نزدیک فرزند
مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند اعزاز ارشد استفسار نمایند
و ان فرزند بواسطه حجاب جواب ان چنانکه باید نتواند و ادا ان ایالت پناه جواب لایق عرض نماید
و در منزل مذکور ان فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول فرمایند
فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ما حضر بمجلس بهشت آیین آورند و بین الصلواتین یکهزار و دویست
طبق طعام الوان بر طبقهای بنگری که مشهور است بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوشهای
طلا و نقره بر روی ان خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد از ان مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و
پالوده بکشند پس هفت راس اسب لایق رعنا از طوایل ان فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس
پوشانیده و تنگ قصب مانی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل
سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاف و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنای و حافظ دوست محمد
خالی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشد همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه
خواهند بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته انحضرت را خوش وقت سازند و هر کس که قابل المجلس تواند بود در
خدمت از دور و نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع
که بتوانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و جره و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار
فرزند و ان ایالت پناه و اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام حلقهای ابریشمی
از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخور انکس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلاباف

بپوشانید

بهوسانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند
بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا اسب و اسب فراخور
هر کس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی
و یزدی و بافته شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه قماش مذکور کنند
و بلغاری بهر نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان و گازرگاه سیر نموده
باشند و درین سه روز در چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که
بحرف اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین ببندند و بهر صنعت گری یکی از امرای مذکور را شریک سازند
تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون پادشاه آن مرز و بوم را
بقدوم فرخنده لزوم مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم عالمیان است بوجود خود از امشرف خواهند
ساخت آن بلده معموره خواهد بودی باید که بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در
شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سیوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ
فراغ خاطر روی نموده باشد چهار جیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار
زنند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دوکان و بازاری که آیین بسته قالی
و پلاس فرش انداخته باشند عورات و بیکبار بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر است عورات باینده و دونده
در مقام شیرین کاری و سرین گوی در آیند و از هر محله و کوچه چاهپان نغمه برون می آمده باشند که در بلاد
عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای
دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش
باشد براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارات
و منازل و بساتین هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر در آیند چهارباغ
را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام شکون نواب همایون مادران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق
و خواندن تعمیر یافته بود الحال مشهور است بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چهارباغ و حمامات دیگر را
سفید سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند طعام
و از مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدان دستور تمهید مهمانی
کند که مذکور خواهد شد و چون بشهر در آیند همان روز عرضه داشت کنند و روانه درگاه گردانند مقرر شد که
عز الدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روز ورود
که آن پانصد کس باستقبال شتابند تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته به ثبت مهر
مهران ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس بهشت آیین گذرد بقلم گرفته

بدست معتمدان روانه درگاه معلی گردانیده که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن
ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور
بدین دستور سر براه نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ اکبیه که جهت خاصه ترتیب نموده
عرض کرده بود باید دوازده زوج قالی و دوازده ذرعی ~~ده ذرعی~~ هفت زوج قالی پنج ذرعی و نه
قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید
قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و قطار اشتر و دو تنقوز در روز مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور را
امر شده بود که مهمانی نمایند بر این طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق کشند و سه اسب و یک
قطار استر و یک قطار استر کران ایالت پناه روز اول دیده و پسندیده باشند پیشکش نمایند و حاکم
غوریانی و فوشنج و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی کند و حاکم خواف و تربت
و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند تا اینجا نقل فرمان شاه طهماسب است

چون موکب معلی بنواحی فراه نزول سعادت فرمود ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جنت آشیانی نیز درین حدود
رسید و اظهار اشتیاق و کرم خوبهای شاه مرحوم مغفور نمود این عزیمت مصمم گشت و خاطر ملازمان رکاب سعادت
از تردد و تفرقه جمعیت دار امیدگی قرین گردید و بعزم جزم متوجه هرات شدند و درین راه اکثری از اعیان
و مشاهیر خراسان باستقبال شتافته بعبارت مقربان درگاه ادراک سعادت ملازمت می نمودند و از
اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین مردم بهرات جمع آمده انتظار مقدم عالی داشتند و چون
محمد خان از خبر وصول موکب اقبال بنواحی زیارتگاه اطلاع یافت با اعیان امرا مثل ویس سلطان و شاه
قلی سلطان و یادگار سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلای و سایر اهالی و موالی بشرف
استقبال شتافته در سر پل مالان که پیشگاه مقرر هرات است بعز رکاب بوس مفتخر گشتند و محمد خان از جانب شاه
دعای شوق آمیز رسانیده لوازم ادب و مراسم خدمت بتقدیم رسانید مقرر شده بود که پل مالان تا باغ جهان
آرا را انهار آب و جاروب کشیده بزرگان مع ظرفای شهر از هر دو طرف به ایستند چون رایات بادشاهی
بمنزل گرندی قرار رسید سلطان محمد میرزا باستقبال آمده آداب اعزاز و احترام ظاهر ساخت و به آیین که مقرر
بودند شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا ملازمت نموده اند و از زیارتگاه تا پل مالان و
از آنجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسنگ مسافت است مردم شهر و قصبات تمام دشت و کوه را فرا گرفته
تماشای بودند غره ذی قعده نهصد و پنجاه در باغ جهان آرا نزول فیض ورود اتفاق افتاد محمد خان جشن
بادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای لایق گذرانیدند و در مجلس اول حافظ صابر قاق که خواننده بی عدیل و نظیر
بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند و سخت مناسب و موثر افتاد مطلعش اینست فرد مبارک منزلی
کان خانه را ماهی چنین باشد ※ همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد ※ و چون به این بیت

رسید که

رسید که «بیت» ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم «بیت» که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد «بیت» حضرت
جنت آشیانی رفته‌اند فرمودند و اثر تمام ظاهر شد و انعامهای پادشاهانه در دامن امید او ریختند و چون در
بیرگاه او نهایت خوش آمده بود و جشن نوروز نزدیک رسیده روزی چند در آنجا توقف اتفاق افتاد هرگاه
آنحضرت بسیر و سواری میل میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده لوازم خدمتکاری بتقدیم میرسانید و زرها
نثار میکرد گاه بتماشای کازرگاه تشریف میفرمودند و گاه بباغ جهان‌نما و باغ زاغان و باغ سفید و در هر گل
زمین صحبتها میداشتند و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری
قدس سره فرمودند هر جا تعریف درویشی و گوشه نشینی می‌شنیدند نیز از صحبت فیض منقبت او مستفید میگشتند
و همچنین فضلا و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب عزت همواره در مجلس بهشت آیین فراهم آمده از انعامات
و ادرارات آنحضرت بهره وافی و نصیبه کافی میربودند و بعد از نوروز از راه جام بجانب مشهد نهضت
عالی اتفاق افتاد و درین روز احمد سلطان حاکم سیستان که بدوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول
الطاف پادشاهی شده رخصت انعطاف یافت و پنجم ذی حجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت
زنده پیل احمد جام قدس سره العزیز فرمودند و چون نزدیک بمشهد نزول اجلال واقع شد شاه قلی سلطان
استجلو که حکومت آن ملک داشت با نقبا و سادات و اکابر و اهالی بدولت استقبال مشرف گردیدند و یازدهم
محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علیه التحیة والسلام فایز گشتند و چند روز
در حوالی آن بقعه متبرکه اقامت فرموده متوجه نیشابور شدند میر شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو
مفوض بود با اهالی و موالی به استقبال آمده انواع خدمات بتقدیم رسانید و التماس ضیافت نموده خود را
به این سعادت سربلند گردانید از مردم صحیح القول استماع افتاده که در روز ضیافت از جمله اطعمه هزار
کاسه ماهیچه حاضر ساخته بود آنحضرت از روی استبعاد و غرابت استفسار فرمودند که در یک روز این
همه آش چون سامان شد او بعرض رسانید که درین شهر از اقربا و خویشان بنده هزار خانه بیش است
هرکدام یک کاسه آش سامان نموده آورده‌اند مجملا سیر کان فیروزه فرمودند از آنجا بسبزوار و از سبزوار
بدامغان رسیدند و از غرایب روزگار در آنجا چشمه ایست که در سوالف ایام طلسمی تعبیه کرده‌اند که هرگاه
نجاستی در آن چشمه می‌افتد طوفان حادث میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد این چشمه را
نیز تماشا فرموده از دامغان به بسطام تشریف بردند و با آنکه روضه مقدسه شیخ بایزید بسطامی در سر راه نبود
عنان دولت منعطف ساخته زیارت نمودند و از آنجا بسمنان شتافته در صوفیاباد که مرقد شیخ علاءالدوله
سمنانیست ادراک انوار حضور فرمودند و آن پادشاه صورت و معنی پیوسته در سفر و حضر بزیارت اهل باطن
توسل جسته دریوزه از دلهای خداآگاه مینمودند منزل بمنزل و شهر بشهر حکام و اکابر آنجای بسعادت ملازمت
شتافته در لوازم مهمانداری و آداب خدمتکاری اهتمام بجای آوردند و همواره از جانب شاه مراسلات

و مکاتبات مبنی بر اظهار شوق و خاطرجویی میرسید و از نفایس و لطایف بتقریبات ارسال میداشتند چون
دار الملک ری مخیم سرادقات عزت گردید حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق
کوچ نمودند و حضرت جنت آشیانی در قزوین که پای تخت شاه بود نزول فرمودند و اکابر و اهالی آنجا بشرف
استقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و آنحضرت در خانهای خواجه عبد الغنی که کلانتران شهر بود د
در اوایل شاه در ان منازل می بودند فرود آمدند و بیرام خان را پیش شاه فرستادند شاه بمقصد قریب رسیده
بود که بیرام خان بملازمت مستعد گشته از همان منزل رخصت معاودت یافت و آنحضرت از قزوین کوچ فرموده
بسلطانیه تشریف بردند و حضرت شاه میان ابهر و سلطانیه تشریف داشتند چون موکب عالی به آن حوالی رسید
اول اکابر امرا طبقه بسعادت استقبال فایض گردیدند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی
شاه تشریف آوردند و در جمادی الاول نهصد و پنجاه یک شاه خود استقبال فرموده شرایط محبت و اخلاص و
ضوابط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و به انواع مهربانی پرسش و خاطرجویی فرمودند و در عمارتی بغایت
عالی که مدت مدید مصوران سحرنگار و نقاشان نادرکار در آنجا کار کرده بودند بزم یکجهتی آراسته مجلس پادشاهانه
داشتند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی خود که بنام شاه در سلک نظم کشیده شهنشاه نامه
موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهریار چنین گفته مثنوی دو صاحب قران در یکی بزمگاه
قران کرده باهم چو خورشید و ماه ** دو نور بصر چشم اقبال را ** دو عید مبارک مه و سال را ** دو کوکب
گزیشان فلک راست زین ** بهم در یکی عرصه چون فرقدین ** دو چشم جهانی بهم همعنان ** بهم چون دو ابرو
تواضع کنان ** دو سعد فلک را یکی برج جای ** دو والا گهر را یکی درج جای ** شاه فرمودند که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی را که فتح هندوستان میسر شده به نیروی شمشیر جهانگشای تنها بود و در بیولا
چشم زخمی که بحسب سرنوشت نصیب شد از ناساعدی برادران بی اخلاص و امرای حق ناشناس بود در
عالم اسباب موافقت برادران بغایت مهم است مصرع آری باتفاق جهان میتوان گرفت ** خصوص در
جهانگیری و ملک گشایی اکنون مارا برادر موافق خود تصور فرموده ممد و معین دانند که منت بر جان
داشته و آنچه شرایط امداد و لوازم اعانت بوده باشد بر وجه دلخواه صورت خواهد بست و سوابق حقوق
را منظور داشته آن قدر کومک که درکار باشد سرانجام نموده خواهد شد و اگر مارا خود باید رفت بطریق
کومک همراه خواهیم بود ازین قسم مقدمات در خاطرجویی آنحضرت بسیار فرمودند و چند روز جشن خسروانه
داشته حضرت شاه هر روز خود بهمه کارها رسیده مجلس غیر مکرر می آراستند و در اظهار تکلفات در
عرض تجمل افراط تمام بکار می نمودند و از اسپان عراقی و استران بردعی با زینهای مرصع و مطلا و سراپرده
زرمایه با پوششهای فاخر و چندین کمر شمشیر و کمر خنجر مکلف بجواهر نفیس و قماشهای لطیف و پوستینها
کیش و جلقاده و لباسهای فاخر از اقسام اقمشه نادره و آلات و ادوات طلا و نقره و خرگاهای عالی

مستعد

طبقه

وفرشها

و فرشهای لایق و سایر اسباب سلطنت درخور سرکار آنحضرت بنظر اشرف گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب سعادت
را درخور حالت از نقد و جنس رعایتها فرمودند و حضرت جنت آشیانی الماسی که در فتح هندوستان بدست
افتاده بود با دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی گذرانیدند اگرچه از جانب حضرت شاه در هیچ مرتبه
از مراتب ضیافت و تکلفات ذره کوتاه دستی نشد و چنانچه باید و شاید مراعات رسم و عادت بفعل آمد
اما از تاریخی که موکب عالی به آنملک درآمد تا هنگام مراجعت آنچه از سرکار حضرت شاه و منتسبان ایشان خرج
شده بود از جانب آنحضرت زیاده بران باضعاف مضاعف باداش شد بالجمله از آنجا متوجه سلطانیه گردیدند
و همواره بعیش و کامیابی گذرانیده بزمهای بادشاهانه میداشتند اگرچه روزی چند باغوای بعضی از اهل
فتنه غبار خاطر از جانبین طاری شده بود اما به امتداد نکشید بصیقل دانش آن دو بزرگ صورت
و معنی صفا یافت حضرت شاهی بجهت مشغولی و انبساط خاطر آنحضرت طرح شکار قمرغه افکنده از ده روزه راه
جانوران صحرایی رانده در زمینی که بابادوق ییلاق مشهور است مجتمع ساختند نخست حضرت شاه و حضرت جنت
آشیانی باهم در شکارگاه درآمده خوبها شکار کردند و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و
حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه امرای آنحضرت را رخصت کردند و از امرای
شاهی مثل عبدالله خان استجلو که بدامادی شاه والاشکوه شاه اسماعیل شرف اختصاص داشت
و ابوالقاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندی دیگر بموجب حکم در آن
قمرغه درآمدند و بعد از لحظه رخصت عام شد در اثنای شکار بهرام میرزا که با خلفا نقار خاطری داشت
در هجوم عام تیری بروز دو مهمان تیر صید اجل شد و بملاحظه خاطر میرزا هیچکس بشاه این حرف نگفت بعد از آن
حکم شد که سپاه نصرت پناه قریب حوض سلیمان بار دیگر قمرغه رانند چون جرگه بهم آمد در آنجا نیز شکار
خاطرخواه فرموده در همین منزل چوگان بازیها و قبق اندازیها نیز شد و امرای جغتای خوبها قبق زدند
و درین روز بجلدوی تیراندازی بیرام خان بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرفراز شد و در
آن مجلس طومار دوازده هزار سوار بسرداری فرزند ارجمند میرزا مراد که بکومک آنحضرت قرار یافته
بود با طومار اسباب کارخانها بنظر حضرت جهانبانی درآوردند اسامی امرای شاهی که بکومک مقرر شده بودند
برین تفصیل است میرزا مراد فرزند سعادتمند شاه و بداق خان قاجار الله میرزا شاه قلی سلطان
افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه شجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو
سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا انفای سلطان محمد خدابنده
سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو سلطان تهمن میرزا
ولد دیو سلطان حیدر سلطان شیبانی علی قلی و بهادر برادران مشار الیه مقصود میرزا اخینه بیکی ولد
زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهان شاه میرزای مشهور شاه بردی بیک کچل استجلو علی

سلطان جلاق خواهرزاده محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو
احمد سلطان الاس اغلی استجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه و ملوعلی بیک ذوالقدر کرش
محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی خاصه با سامان شایسته نیز تعیین شدند و مرتبه سوم دران
زیارت که آخرین منزل سلاق سرلق است شکار قمرغه فرمودند و در مقام میانه که بلطافت آب و هوا مشهور
آفاق است شاه جم جاه بمنزل حضرت پادشاه بطریق متابعت تشریف آورده وداع کردند و حضرت جنت
آشیانی بقصد سیر و زیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز و اردبیل شده هودج عزت حضرت مریم مکانی را با بار
ملازمان بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را بخدمت مریم مکانی مقرر داشته سرداران مردم
کردند و دوازده هزار سوار کومکی را بجهت سامان و تهیه سفر رخصت فرمودند که چون رایات اقبال بآب هیلمند
رسد شاهزاده مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت اول بسیر تبریز عنان توجه معطوف داشتند و چون
بحوالی تبریز رسیدند حکام و اکابر آنجا تا سدیاک میرزا امیرانشاه سبته باستقبال آمده غبا طوبوس دریافتند
حاکم شهر بموجب حکم شاهی شهر را آیین بسته لوازم خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیدند و کرگ دوانی و چوگان
بازی پیاده که در تبریز متعارفست و دران وقت از اندیشه شورش و بی اعتدالی مردم منع شده بود بجهت
انبساط خاطر بظهور آمد حضرت جنت آشیانی سرکارهای تبریز و عمارات عالیه آن شهر را که از آثار سلاطین
ماضی است تماشا فرمودند و ملا قطب الدین چلپی بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مستسعد گشته
تا مشهد مقدسه رضویه ملازم رکاب عالی بود و خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین شهر بملازمت مشرف گشت
تصویر خواجه و کارپردازیهای او بغایت پسند خاطر اشرف افتاد و لیکن بجهت بعضی تقیدات دران وقت
نتوانست سعادت همراهی اختیار نمود و از بدایع اتفاقات آنکه چون توجه خاطر اقدس به اسطرلاب و کره
و سایر آلات رصدی درجه کمال داشت به بیک محمد اخته بیکی حکم شد که درین شهر تفحص نماید آن سادهٔ
لوح کره چند را با مادیانها آورده گذرانید آنحضرت انبساط تمام فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز
فارغ شده بصوب اردبیل عطف عنان نمودند و چون موکب معلی بقصبه شماسی رسید جمیع خویشاوندان
که نسبت خویشی بشاه داشتند با سایر اکابر و اشراف آنجا آمده ادراک ملازمت نمودند یک هفته در
اردبیل توقف فرموده از آنجا بخلخال و از خلخال بطارم و از طارم [illegible] بجرزبیل رسیدند و چون هوا
و میوه آنجا بغایت مطبوع بود سه روز توقف نموده در سبزوار به اردوی معلی ملحق گشتند درین منزل
از حضرت مریم مکانی صبیه متولد شد و مجددا امیر شمس الدین علی سلطان خدمات شایسته بجای آورد
مهمانداریهای لایق کرد و چون موکب جهانگشا بمشهد مقدس رسید بجهت جمع شدن لشکر شاهی روزی
چند توقف فرمودند و ازین نواحی عبد الفتاح کرک یراق را بجهت طلب سادری که بهرات رقم شده بود
فرستادند او در وقت مراجعت بعالم بقا پیوست و ازینجا مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی اراستگی داشتند فرستادند
وان دو عزیز در کابل آمده بشرف ملازمت مستسعد گردیدند و درین مدت که در مشهد مقدس تشریف داشتند
همواره با فضلا و فصحا صحبت بادشاهانه میداشتند روزی مولانا حیرتی این غزل خود بنظر اصلاح آنحضرت
در آورد رباعی که دل از عشق تبان که جگرم میسوزد ۵ عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ۵ همچو پروانه بشمعی نرو کار
است مرا ۵ که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ۵ آنحضرت در خور سخن فهمی و همت خود تصرف فرمودند ۵
هر دم پیش اگر بال و پرم میسوزد ۵ مولانا از کمال انصاف سجده اخلاص بجای آورد و موکب عالی از مشهد
بسبزوار نزول اجلال فرموده در رنجید و شاهزاده و امرای شاهی ملازمان آنحضرت بوسیدند و از انجا کلا
بامیر ورود اقبال اتفاق افتاد میر عبدالحی کرمیری از قلعه بکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته آستان
بوسی نمود و عذر تقصیرات گذشته و خجالت سابق که در وقت رفتن از دریافت ملازمت تقاعد نموده
بود بزبان عجز و انکسار اظهار کرد از انجا که خطا پوشی شیمه کریمه بادشاهان والا شکوه است معذرتهای
او را بسمع رضا التقا فرموده بعنایات بادشاهی مشمول ساختند چون سخن باینجا رسید اسامی جمعی که درین عزیمت
ملازم رکاب دولت بودند نوشته میشود سر حلقه حقیقت گذاران و فاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب
آنحضرت بود بیرام خان است دیگر خواجه معظم که نسبت اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال جوانی
از شورش دماغ و گرمی مزاج بنوعی رفته با فراط کشید چنانچه خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل
سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال [illegible]
خدمت اشتغال داشت در اواخر بحرمان ملازمت انتقال نمود دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکیست که از امرای
عظام حضرت فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه والاجاه مکرر میفرمودند که بادشاهان
را اینطور خدمتکاری باید در روز قبق اندازی قبق را زده از شاه جلدو گرفت و مشهور است که روزی شاه
با جنت آشیانی در شکارگاه تشریف داشتند بحسب اتفاق فرود آمده اراده نشستن فرمودند و از فراشان
بکارشاهی قالیچه بشت نه در زیر شاه گذاشت و چون فرش دیگر حاضر نبود که جنت آشیانی بنشیند در لحظه حاجی
محمد کوکی قربان خود را از میان خاک زده فرش ساخت و این چسپانی خدمت او سخت مستحسن افتاد و بی تکلف
خونش بموقع جنید ملک کار دست بسته کرده دیگر روشن کوکه کوکلتاش آنحضرت دیگر حسن بیگ برادر محرم کوکه
کوکلتاش میرزا کامران بود دیگر خواجه مقصود هروی که پیوسته بخدمت هودج حضرت مریم مکانی شرف اختصاص
داشت و مردی پاکیزه روزگار نیک نهاد بود دو فرزند او سیف خان و زین خان نسبت کوکلتاشی حضرت
خاقانی سعادت پذیر گشته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا فرمودند سیف خان در جنگ گجرات شربت شهادت
چشید و زین خان مدتها در خدمت آنحضرت بوده بمرتبه امیر الامرای رسید دیگر خواجه غازی تبریزی که بمنصب
اشراف دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندهای زبردست بود و خط

شکسته بغایت خوش می نوشت و در زمان دولت ابد پیوند خاقان گیتی ستان بخطاب خواجه جهانی و عالی مرتبه
وکالت سربلندی یافت دیگر یادگار دوست بخشی او نیز اهل قلم و ارباب سیاق بود دیگر درویش مقصود مکانی
او از زیارتگاه هری است مرد درویش نهاد از خود گذشته بود و آنحضرت توجه خاص نسبت به او داشتند دیگر
حسن علی ایشک آقا دیگر شیخ یوسف خوبی و شیخ بهلول از خدمتگاران شایسته بودند دیگر مولانا نور الدین
که از علم هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت و از مجلسیان آنحضرت بود و در زمان دولت جاوید طراز
خاقان گیتی ستانی بمنصب ترخانی اختصاص یافت دیگر محمد قاسم موجی که در بدخشان خدمت جاله بانی داشت
و در بندگی حضرت خاقانی میر بحر شد دیگر حیدر محمد اخته بیگی و سید محمد پکنه که جوان شجاع صاحب قبضه بود دیگر
سید محمد قالی که منصب میر عالی داشت و از اهل نشست بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه دو بیت خوش میخواند
و در لباس تجرد ملازمت نموده بود و باغی که در بلده سرهند واقعست بحسن تربیت او صورت انجام یافته دیگر
میرزا بیگ بلوچ و میر حسین که از بندها روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از مقربان خلوت سرای
عزت بود و بیمن تربیت و قدر دانی حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلند پایگی یافت دیگر عارف توشکچی آنحضرت
بهار خانی او را امتیاز بخشیدند و از بندهای وفادار و غلامان خاص مهتر خان خزانه دار و مهتر جاکر توشکچی و
که بخطاب
ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش
و سلطان محمد قراول بیگی و عبد الله صاحب تیاق و جبانی بهادر و تونک یاتش نویس این سعادت مندان
در جان سپری خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوختند مراجعت موکب اقبال از عراق و عرض بعضی از
وقایع چون صیت مراجعت موکب جهانگشای حضرت جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال
میرزا کامران و سایر بداندیشان راه یافت نخست برادر حفظ خان هزاره و قربان قراول بیگی را میرزا
کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند میرزا عسکری درین باب با دولت
خواهان خود کنکاش نمود جمعی که عقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند که موکب عالی قریب رسیده مناسب
انست که ایشانرا به اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده شفیع تقصیرات گذشته سازند
و در مقام خدمت و معذرت درآیند و بعضی از فتنه پردازان گفتند که چون شما را دیگر روی دیدن آنحضرت
نمانده بهتر انست که خاطر میرزا کامران از دست ندهید و ایشانرا نزد میرزا کامران بکابل فرستید چون این
شق ناصواب موافق طبع میرزا عسکری بود در عین زمستان و شدت برف و باران آنحضرت را روانه
کابل ساخت همشیره آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم انکه
والده ادهم خان و جیجی انگه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران را همراه
نموده چون بکابل رسیدند میرزا کامران آن نونهال حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم
حضرت فردوس مکانی فرود آورده و به ایشان سپرده روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت

را درآغا

را در انجا دید و از غرایب اتفاقات انکه دران مجلس نقاره منقش بجهت میرزا ابراهیم فرزندش تقریب شب
برات خانجه متعارفست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمقتضای صغر سن و بمناسبت انکه
نقاره دولت و کوس جهانگیری بنام نامی انحضرت بلند آوازه خواهد شد بدان میل فرمودند میرزای حق
ناشناس بتصور انکه میرزا ابراهیم بسال ازان حضرت کلانتر و بقوت ظاهری بیشتر است گرفتن نقاره
را مشروط بکشتی داشت که هر کس غالب اید نقاره ازو باشد و درین صورت خفتی و زاری به انحضرت
رسد لیکن ازانجا که ذات اقدس حضرت شاهنشاهی موید بتاییدات الهی بود کلان عالی میرزا ابراهیم را بنظر
در نیاورده بی محابا قدم پیش نهادند و به اندک تلاشی میرزا را از جا بر داشته بزمین زدند که غریو از اهل مجلس
برخواست و میرزا کامران که این کشتی را بجهت امتحان مال کار خود با حضرت جنت اشیانی فال گرفته بود از
مشاهده این حال شکون را بد دریافته بخود فرو رفت و هوا خواهان انحضرت باغ باغ شکفته فالها نیک
زدند و بی منت و مردی میرزا نقاره دولت را بزور بازوی همت گرفتند رسیدن موکب منصور بولایت گرمسیر و فتح قلعه بست
بر بر ضمیر اخبار پوشیده نماند که چون رایات عالی بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از جوانان کار طلب
بجهت تسخیر قلعه بست تعین فرمودند شاهم جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج که دران حدود از جانب میرزا کامران
تعین بودند قلعه را استحکام دادند و فوج بادشاهی قلعه را محاصره نموده بحسب تقدیر تفنگی از بالای قلعه بعلی
سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله را بجای پدر بکلانی برداشته در اتمام قلعه
گیری پایسته سعی نمودند و حقیقت کشته شدن علی سلطان و بر داشتن پسر او را بجای پدر بخدمت شاه مفتوت
پناه عرضه داشت کردند و بعد از چند گاه در امضای این ملتمس نشان شاهی رسید و رفته رفته کار بر
اهل قلعه تنگ شده متحصنان فریاد الامان بر آورده در تفرع و زاری گشودند بمقتضای عواطف خسروانه
امان یافته قلعه را سپردند و شاهم علی جلایر و میر خلج ترکشها بگردن انداخته سعادت زمین بوس در
یافتند و انحضرت جرایم ایشانرا بخشیده در سلک بندهای درگاه منتظم ساختند در همین منزل اشتهار یافت
که میرزا عسکری خزاین و اسباب خود را گرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه
بجد شده رخصت گونه گرفتند که خود را بمیرزا رسانیده دستگیر سازند و هر چند کذب این خبر در رسوخ عزم
میرزا عسکری بر قلعه داری بوسیله منهیان راست قول متیقن انحضرت بود اما معقول ایشان نشد و رخصت گرفته
بر جلوی نموده خود را بجو اشی قندهار رسانیدند و درین اثنا خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی از
قلعه بر امده جنگ کردند و ضرب زن ها و توپها را از بالا سر دادند چون پی توزک رفته بودند جمعی کثیر از
قزلباشیه وغیره بگرداب فنا افتادند و بعضی زخمی شدند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه
و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش داد مردانگی
دادند غنیم را برداشته بقلعه در آوردند هر چند جمیل بیک که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا

خود را بکومک رسانند که چون این مردم را بر داشتیم کار برما آسان خواهد شد میرزا گوش سخن او نکرده پیغام کرد

فرستاد که ایشان کمیت و کیفیت لشکر ما را نیک میدانند و جمعیت ایشان منحصر درهمین مردم نیست بلکه کومک ایشان

در جای پنهان خواهد بود ما بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنک را بر آمدن میرزا کامران موقوف

داشت چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت قرین بود بیرون آمدن میرزا صورت نیست و فتحی

چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روزی نمود و دران روز بابای سرهندی که از منتسبان میرزا

کامران بود بقتل رسید **رسیدن موکب منصور بقندهار و محاصره نمودن و فتح کردن** چون فتح قلعه بست چهره

کشای مراد کردید حضرت جنت آشیانی این فتح را تفاول فتوحات عظیم که پیش نهاد همت جهانکشا بود

دانسته سپاس بی قیاس بتقدیم رسانیدند و بعد از پنج روز ازین قضیه روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه

و دو در ساعت مسعود سوار دولت شده با افواج کیتی ستانی متوجه حصار قندهار کردیدند و در ضلع

دروازه ماشور در باغ قاضی شمس الدین علی خود بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند و مورچلها تقسیم

یافت و صاحب اهتمامان جا بجا تعین شدند و همواره جوانان کار طلب از جانبین بر آمده کارزار میکردند

روزی حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته

تا مزارات نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بردند و شمشیرها نمایان زدند از غرایب آنکه بابا دوست یساول با

جمعی در مزارات استاده تیراندازی میکرد حیدر سلطان خواست که نیزه کار او را تمام کند دست برداشتن

همان بود و تیر رسیدن با وی همان اسماعیل سلطان جامی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج ارک

پیش میرزا عسکری استاده تماشای جنک میکرد با وجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بمیرزا

عسکری کفت این مرد که نیزه از دست او افتاد دور نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین در هنکامی که

با عبد الله خان بشهر طوس رفته بودیم من و حیدر سلطان همراه تاختیم و این دو انکشت من ازانجا افتاده

از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از لحظه که آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود مستمعان این

قول بر قیاس اسماعیل سلطان آفرین کردند و درین جنک اکثر مردم زخمی شدند خواجه معظم از همه بیشتر زخم

برداشت و در رضان سلامت مراجعت نموده مقارن اینحال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور

عقب کوهی که در کنار ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره نکدری نشسته بیرام خان و محمدی میرزای آخته

بیکی و الدین سلطان شاملو را با جمعی کثیر بر سر ایشان تعین فرمودند قدری جنک شد و به اقبال روز افزون

رفیع کوکه کرفتار کردید و غنیمت فراوان از نقد و جنس و چهارپا بدست اولیای دولت افتاد و بقدر عسرتی که در

اردوی ظفر قرین بهم رسیده بود به وسعت مبدل کشت چون میرزا عسکری راه اوبار پیش کرفته بپشت

کرمی میرزا کامران در مخاصمت و منازعت اهتمام داشت بخاطر صلاح اندیش چنین رسید که منشور نصایح شاهی

را با فرمان عاطفت بنیان خود نزد میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه دولت

بخشی کرد

بیش کرده بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات گذشته نماید و بی جهت باعث هلاکت چندین کس نشود بنابرین
داعیه بیرام خان را برسم رسالت روانه کابل فرمودند چون بکتل روغنی و آب استاده که مابین قندهار
وغزنین است رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند اخرهای روز جنگ در پیوست و اولیای دولت قاهره
هزارهای بیدولت را تادیب و تنبیه نموده بسیاران را بقتل رسانیده بیشتر شتافتند چون بیرام خان نزدیک
بکابل رسید بابوس و چندی باستقبال آمده بیرام خان را بردند میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان
را طلبید بخاطر صواب اندیش او چنین رسید که این مثال عزت را بمیرزا که نشسته باشد دادن از ادب
دور است و انکه استاده و تعظیم بجای آورد و بغایت بعید بنابرین مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش اورد و میرزا
بجهت تعظیم مصحف راست ایستاد درین اثنا ان دو مثال اقبال را گذرانید و تدبیر موافق تقدیر افتاد
و بعد از ان تحف و هدایا را بنظر در آورد و با میرزا بشیوه سخنان راست درست که خیریت حال و مال میرزا
دران باشد معروض داشت میگویند که شاه غفران پناه شاه طهماسب صفوی این بیت را بمیرزا
کامران نوشته بودند بیت کامران خارجیت میگویند ٭ خارجی کامران نخواهد شد ٭ در اخر مجلس رخصت
ملازمت حضرت خاقانی و دیدن میرزا هندال و میرزا اسلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا
گرفت میرزا اجازت فرموده بابوس بیگ را مقرر داشتند که در دیدنها همراه باشد بیرام خان اول بملازمت
حضرت خاقانی رفته در باغ مکتب بسعادت ملازمت سربلند گشت بعد از ان میرزا هندال و میرزا اسلیمان و جمیع
میرزایان را ملازمت کرده تبلیغ رسالت و ادای امانت نموده بعواطف و مراحم پادشاهی امیدوار ساخت
رخصت انصراف ارزانی فرمود و سبب ظاهری انکه میرزا عسکری را که بگفته من نیت نصیحت نماید و قندهار
را از و گرفته بملازمان حضرت پادشاه سپارد و مقصد اصلی انکه اگر اولیای دولت قلعه را مفتوح سازند
و میرزا عسکری بدست افتد بیگم بجهت استخلاص و استشفاع او بکار اید اگرچه قلعه قندهار از گل است اما بغایت
مستحکم و قلعه وقع ان از محالات عرض دیواران شصت ذرع است و میرزا عسکری در استحکام ان سعی موفور
بکار برده مبانی قلعه را بتوپ و تفنگ و سایر الات حرب مضبوط ساخته بوفور جمعیت خود و امید کومک
میرزا کامران مغرور بود چون ایام محاصره به امتداد انجامید قزلباشیه افسرده خاطر شده دغدغه مراجعت
بخاطر راه دادند حضرت جنت اشیانی این معنی را از روزنامچه احوال انها خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر
توجه فرمودند و از مورچلی که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه که
انرا چهار دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند صبح ان ترکمانان نیز ازین معنی اگاه شده دل در گرفتن
قلعه بستند و مورچلهای خود را پیش بردند و دایره را تنگ تر کردند میرزا عسکری از غایت اضطرار عرضه داشت
بمصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت فرستاده اظهار عجز و زاری نمود که چون حضرت بیگم
تشریف می آورند تا رسیدن ایشان مرا مهلت دهد که بوسیله ایشان خاطر جمع نموده بشرف ملازمت

میرزا کامران قریب یکماه دیگر بیرام خان را بخود در صحبت نگاه داشت و بعد از یکماه خانزاده بیگم را همراه ساختند ص

مستعد کردم انحضرت از کمال مروت و فتوت ملتمس او را بسمع قبول اصغا فرموده روزی چند در تسخیر قلعه
مدارا بکار بردند چون حضرت بیکم و بیرام خان رسیدند میرزا از ماجرای کذشته خود را بیکانه دانموده
در استحکام قلعه بیشتر از پیشتر سعی بکار برد هر چند بیکم بمقدمات معقول رهنمای سعادت او شد میرزا از
اندیشه ناصواب باز نیامد و همچنان در مقام خشونت و سرکشی استاد و بیکم را در قلعه نکاه داشته رخصت
معاودت نداد انحضرت بتایید عنایت ایزدی در تسخیر قلعه اهتمام بیش از مقدور پیش نهاد همت جهانکشا
ساختند از اتفاقات حسنه انکه درین وقت الغ میرزا ابن سلطان محمد میرزا که از نبایر سلطان حسین
میرزا بود و شیر افکن ولد قوج بیک و فضل بیک برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان و جمعی دیکر را
همایون بخت بیدار از کابل امده ادراک زمین بوس نمودند و سبب امدن ایشان انکه میرزا کامران
الغ میرزا را در قید نکاه میداشت و بجهت احتیاط هر هفته بیکی از امرای خود می سپرد چون نوبت بشیر
افکن رسیده او هم از میرزا ازرده خاطر بود و هراس تمام داشت با این جماعه اتفاق نموده میرزا را
کرفته بر امد حضرت جنت اشیانی همه را بعواطف بیدریغ و خلعت امتیاز بخشیده زمین داور را بمیرزا
مقرر داشتند قاسم حسین سلطان نیز اکرچه بهمراهی این جماعه بر امده بود اما شبی راه کم کرده در میان
هزارها افتاد بعد از چند روز غارت زده پیاده و پای ابله کرده رسید انحضرت فرمودند که ظاهرا هنوز
در اخلاص تو نقصانی بود که راه کم کرده بچندین محنت مبتلا شدی و بعد از ان دده بیک هزاره با خیل و
حشم خود امد عرایض اعیان کابل نیز رسیدن کرفت از امدن این جماعه و رسیدن عرایض کابلیان
انبساط تمام در اردوی معلی پیدا شد و تزلزل عظیم در ارکان قلعه راه یافت اهل قلعه روز بروز
احوال میرزا عسکری را نوشته از سر دیوار قلعه برون می انداختند که کار بر اهل قلعه تنک شده بزودی
فتح خواهد شد باید که دست از اهتمام باز ندارند اخر کار بجایی رسید که اهل قلعه خود را از دیوار بپایان
می انداختند و به احراز دولت زمین بوس می شتافتند و از اعیان لشکر میرزا خضر خواجه خان نزدیک
بمورچلی که مخیم اقبال بود خود را از قلعه انداخت و کریبان عجز کرفته استان بوس نمود و همچنان بوداغ
بیک و اسماعیل بیک و ابو الحسن بیک برادر زاده قراجه خان و منور بیک پسر نور بیک ریسمان بسته
فرود امدند و چون کار بر متحصنان قلعه تنک شد میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار کشته سراسیمه و مضطرب
التماس نمود که قندهار به اولیای دولت می سپارم مرا راه بدهند که بکابل روم انحضرت راضی نشدند
تا کز بر بیکم را بحضور فرستاد تا استعفای جرایم او نمایند و بوسیله ان عفت قباب رقم عفو بر جراید
جرایم او کشیدند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر سال مسطور میرزا عسکری از قلعه بر امده بملازمت
شتافت حضرت جنت اشیانی در دیوان خانه عالی نشسته امرای جغتای و قزلباشیه در خور مرتبه و
پایه خود صف زدند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در کردن انداخته بملازمت

خود

اوردند

آوردند آنحضرت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا برداشتند و حکم نشستن شد
بعد از آن محمد خان جلایر و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی را با سی کس شمشیر در گردن انداخته
بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان و شاه سیستان را حکم شد که زنجیر در پا و تخته در گردن انگنده نگاه
دارند و آن مجلس از اول شب تا صبح منعقد بود و در اثنای صحبت نوشته میرزا عسکری که در حین توجه آنحضرت
براه جول به احشام بلوچان فرستاده بود بجنس حاضر ساخته بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند و زندگانی
بر میرزا تلخ شد آخر بمقتضای صلاح وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند روز دیگر
رایات اقبال برافراشته به درون ارک تشریف بردند و تا سه روز بدولت و سعادت در آنجا بوده روز
چهارم شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت نموده خود بچهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغنداب واقعست
نزول اجلال فرمودند ارکان دولت تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران بود بنظر
فیض مظاهر در آوردند آنحضرت بچشم اعتبار در نیاورده به بهادران لشکر منصور قسمت فرمودند چون خبر
فتح قندهار و توجه موکب اقبال به تسخیر کابل معلوم میرزا کامران شد میرزا متوهم و متذبذب گشته حضرت خاقانی
را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود برده بیگه کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور
بانکه خان را مقید ساخت و در باب میرزا سلیمان از امرای خود کنکاش طلبید ملا عبد الخالق آخوند میرزا
و بابوس بیگ که وکیل نفس بود و چنین صلاح دیدند که میرزا را دلاسا نموده به بدخشان باید فرستاد تا در وقت
کار امداد نماید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان اگر چند روز پیش ازین میر نظر علی و میر هزاره بیشکانی و
نبر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق نموده قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با چندی دیگر مقید ساخته بمیرزا
کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را بفرستید بدخشان را به ایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم را
که گرفته ایم بقتل رسانیده ملک بدخشان را باوزبک میدهیم بنا برین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرم بیگم
را رخصت بدخشان دادند چون میرزا سلیمان بموضع پای منار رسید میرزا کامران از رخصت پشیمان شده
کس بطلب فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان نغمه است دریافت که
ازین طلب بوی خیری نمی آید معذرت نامه نوشته ارسال داشت که چون در ساعت نیک بر آمده ام مراجعت
شگون ندارد امید که آنچه بخاطر صلاح اندیش رسیده باشد قلمی فرمایند که موجب آن عمل نماید و از آنجا بسرعت
متوجه بدخشان شد بعد رسیدن نقض عهد و پیمان نمود و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا گریخته
بصوب بدخشان رفت چون ایام ادبار میرزا نزدیک رسیده بود از هر طرف اسباب ناکامی آماده میگشت از
میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرد او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب
یادگار ناصر میرزا نماید و بوعده موکده قرار داد که هر چه امروز در تصرف منست و همچنین آنچه بعد ازین هم بتصرف در آید
سوم حصه از تو باشد میرزا هندال که از بد سلوکی او به تنگ آمده بود این منوبه را فوز عظیم دانسته بر آمده

پای مبارک گذاشته بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کامران از حدوث این سانحه سررشته
تدبیر و صلاح گم کرده هر کاری که بجهت بهبود خود نقش می بست بخلاف مقصود چهره می نمود و از مردم او کسی را
یارای آن نبود که سخن نفس الامر تواند گفت بنابرین غلط بر غلط میکرد

نهضت موکب منصور به تسخیر کابل و فتح آن ملک

چون تسخیر ولایت قندهار سرآغاز فتوحات بیشمار گردید عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت جهانگشا شد درین
وقت قزلباشیه از امتداد سفر به تنگ آمده پاره بی رخصتی و پاره به ابرام رخصت گرفته جدا شدند بداغ خان
و جمعی که در ملازمت سلطان مراد میرزا بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام
دراز کردند و وضیع و شریف شهر همواره داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلی می رسیدند و حضرت
جنت آشیانی بجهت مراعات خاطر شاه و مقتضی وقت اغماض عین فرموده به آیین عدالت عمل
نمیکردند و چاره این کار بوقتش موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم گشت بجهت اقامت بعضی
از بردگیان و یراق عقب و نگاه داشتن احمال و اثقال منزلی چند از بداغ خان خواستند و فرمودند
که ما بر طبق قول خود قندهار را بشما دادیم اما جایی که مردم را گذاشته بخاطر جمع متوجه فتح کابل شویم
ناگزیر است بداغ خان از معامله نافهمی امتثال حکم ننمود امرای عظام که در ملازمت آنحضرت بودند بعرض
رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم تا قندهار در تصرف نباشد که مردم عیال خود را گذاشته در
ملازمت متوجه شوند صورت ندارد مع هذا آنحضرت نظر بر مردمی های حضرت شاه فرموده نمی خواستند
که خاطر آن جماعت غبار آلود کدورت شود درین اثنا پسر شاه طایر ریاض رحمت گردید مقربان
بساط عزت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال و بنه و اثقال را درین
کوهستان همراه بردن دشوار بل محال مینماید و پسر شاه نیز بجوار رحمت پیوسته قندهار را بتر
کمانان گذاشتن مناسب دولت نیست خصوص چنین جمعی خود سر بیداد با آنکه شاه مقرر فرموده بود
که این جماعه نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم رکاب عالی باشند از حکم صاحب خود ان
حراف ورزیده درین ملک فزونکش کرده دست تعدی دراز ساخته اند و در تخریب مبانی ولایت
ذره کوتاه دستی نمی نمایند لایق دولت و صلاح وقت انست که عجزه و مساکین این ملک را از تعدی
و بیداد ترکمانان نجات بخشیده اهل و عیال و احمال و اثقال را در قندهار گذاشته بجمعیت خاطر متوجه
فتح کابل باید شد و معذرت نامه بهمین مضمون بحضرت شاه باید نوشت و چون شاه والا جاه معدن
دانش و انصاف اند اینمعنی بر خاطر مبارک ایشان گران نخواهد آمد بلکه از مستحسنات خواهند
شمرد و بداغ خان پیغام باید فرستاد که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر استادگی کند
بمحاصره و زور استخلاص باید فرمود حضرت جنت آشیانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و
کار بمجادله و مقاتله رسانیدن خالی از سماجت و بیرویی نیست اگرچه اینها از منهج اعتدال عدول

ورزیده اند

ورزیده اند اما این بی مروتی را به بندگان درگاه تجویز نمی نماییم چه درین صورت مردم بداغ خان
ضایع خواهند شد و ظهور این معنی در نظر اهل روزگار بدنمایی است همان بهتر که تدبیری بکار برده بی جنگ
و جدل قلعه را متصرف شویم لهذا کسی نزد بداغ خان فرستادند که چون به تسخیر کابل متوجه شده ایم صلاح
حال در آن است که میرزا عسکری را از دست شما در قلعه گذاشته رایات عزیمت برافرازیم بداغ خان قبول
این معنی نمود مقرر شد که بهادران لشکر منصور بجد در قلعه رفته در کمین باشند و بیجر خود را بدرون رسانیده
قلعه را بدست آورند بیرام خان با جمعی بطرف دروازه کندکان مقرر شد الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب
دروازه ماشور تعیین یافتند موید بیگ با چندی بجد در دروازه نوکین کمین گاه ساخت وقت طلوع صبح صادق
حاجی محمد خود را از همه پیشتر بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف بار درون قلعه می رفته اند
خود را در پناه شتران در آورده شیرمردانه بدرون دروازه داخل شد دربانان آگاهی یافته در مقام
منع و دفع در آمدند حاجی محمد جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که در
قلعه نگاه داریم دربان به این حرف ملتفت نشده در مقام بستن دروازه در آمد حاجی محمد دربان را به شمشیر دو
نیم ساخت و درین وقت چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشیه که در آن نزدیکی بودند بجنگ
پیش آمدند و بیرام خان خود را از دروازه کندکان بدرون انداخت و بهمین طور از اطراف بهادران
نصرت قرین قدم جلادت پیش نهاده بدرون قلعه در آمدند و قزلباشان بی دست و دل شده فرار نموده
و به ارک تحصن جستند نیم روزی حضرت جنت آشیانی سوار دولت شده از دروازه کندکان در آمده
ببرج اوج صعود و سعادت فرمودند بداغ خان بوسیله حیدر سلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجای آورد
آنحضرت از روی عاطفت و مرحمت کورنش داده رخصت انصراف فرمودند و شهر را به بیرام خان عنایت
کردند مکتوب معذرت امیز بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از همراهی تقاعد
جست قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم و بدستور معهود تعلق بملازمان ایشان دارد و درین
هنگام میرزا عسکری قدر جان بخشی و مرحمت پادشاهی نشناخته فرار نمود و بعد از چند روز اتفاقی
آمده خبر کردند که میرزا در خانه ایست کس تعیین شود که گرفته بملازمت آورد و آنحضرت شاه میرزا و عنبر
ناظر را به این خدمت مقرر فرمودند فرستادها بخانه آن افغان رفته میرزا را از زیر گلیم برآورده بملازمت
رسانیدند بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ٭ به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد ٭ حضرت جنت
آشیانی بمقتضای عطوفت و شفقت ذاتی و مهر برادری پاس وصیت حضرت فردوس مکانی داشته
از جرایم و زلات او تبازکی در گذشتند و میرزا را به ندیم کوکلتاش که از معتمدان درگاه بود حواله
فرمودند و ولایت قندهار را به اولیای دولت تقسیم نموده هودج عزت حضرت مریم مکانی را در
قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت عالی فرمودند و ولایت بتری به الغ میرزا مقرر شد

و برکنات لهور در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور به اسماعیل بیک و قلات بشیر افکن
و شال بحیدر سلطان عنایت کردند و همچنین جمیع امرا و بندهای پادشاهی در خور شایستگی خدمت
بجاگیرهای خاطرخواه کامیاب گشتند و چون خاطر فیض مظاهر از تنسیق آن ملک فراغ یافت بساعت مسعود
پای اقبال در رکاب دولت نهاده متوجه کابل شدند از اتفاقات حسنه و نعم غیر مترقبه آنکه قافله
عظیم از هندوستان بقندهار آمده سوداگران دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند درین
وقت قافله باشی با سوداگران عمده بملازمت آمده معروض داشتند که اگر اسپان ما را سرکار گرفته
امرا قسمت نمایند و بهای آن را بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند اشد رضا داریم و این خدمت را
سرمایه سعادت جاوید میدانیم حضرت جنت آشیانی این معنی را از تائیدات آسمانی دانسته حکم فرمودند
که اسپان را بقیمت دلخواه ابتیاع نمایند و تمسکات نوشته بایشان سپارند و خود بسعادت بر پشته کوهی که
نزدیک بابا حسن ابدال است برآمده بابغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمد اخته بیگی حکم فرمودند که
اول بجهت اصطبل خاصه اسب انتخاب نماید و بعد از آن بر امرا و بندهای درگاه بحصه و رسد قسمت کنند چون
و ده بیک هزاره میخواست که بخدمت جانی و مالی در امثال و اقران خود را سرفراز نماید بجانب قلعه تیری که حشم
او در آنجا بود راه سر کرد و چون موکب عالی بآن حوالی رسید احسام اسب و گوسفند بقدر حال پیشکش گذرانیدند
و روزی چند دران سرزمین که النکهای دلکش داشت اقامت فرمودند و مهد علیا خان زاده بیگم را
درین مقام بیماری طاری شد و برحمت حق پیوست و بعد از ادای رسوم عزاداری و خیرات و میرات
ازین منزل کوچ فرموده برهنمونی اقبال متوجه دار السلطنه کابل شدند میرزا هندال در نزدیکی قندهار
آمده سعادت زمین بوس دریافت و آنحضرت او را بنوازشها بیکران شرف اختصاص بخشیدند و از
رسیدن میرزا بغایت خوشوقت شدند و آمدن میرزا را انهای بیشماری از اهل سعادت گشت و مردم
اعیان جوق جوق بملازمت شتافتند اما بواسطه اختلاف هوا و امتزاج فصلین وبای دراردو
معلی بهم رسید و جمعی کثیر بسفر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود و چون مخالفت هوا
به اشتداد و امتداد انجامید و در اصل جمعیت خوب نیز همراه نبود میرزا هندال بموقف عرض رسانید
که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار رسان
لایق فرموده متوجه تسخیر کابل باید شد آنحضرت اگرچه مواجه بجواب این حروف التفات نفرمودند اما چون
مجلس به آخر رسید بوسیله میر سید برکه پیغام فرستادند که باوجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار
ناصر میرزا خبر نداشتیم توکل بکرم آلهی نموده متوجه تسخیر کابل شده بودیم الحال که شما پیش آمده باشید
جمعیت روزافزون باشد سبب توقف چیست و اگر بجهت محنت و صعوبت مردم خود این معنی بخاطر آورده
زمین داور و قندهار را بشما ارزانی داشتیم درین زمستان به آنجا رفته آسوده حال باشند و چون

عنده یادگار

عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهند پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل و نادم شده معذرت خواست
و انحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده متوجه پیش شدند در اثنای راه جمیل بیگ
برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را اتالیق آق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته
بود آمده به استان بوس سرافراز گشت و استعفای جرایم بابوس نمود و بعز قبول مقرون گردید چون موکب
عالی بیورت شیخ علی که در نواحی لمغان دار عندی واقعست رسید میرزا کامران از استماع توجه رایات
جهانگشا پراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص ترتبی را که میر آتش بود
فرمود که صح
توپخانه را جلکه که نزدیک خانه بابوس بیگ است تعبیه نمایند و عیال مردم را که در بیرون قلعه کابل بودند
اهتمام نموده بدرون برند و بعد از استحکام مبانی قلعه از روی غفلت و غرور با مردم خود برامده قریب
بیورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تنسیق صفوف اهتمام نموده قاسم برلاس را با جمعی
هراول ساخت و از سپاه منصور خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافگن پیشتر شتافته بودند در موضع
نکنه خار تلاقی فریقین دست داد و امرای بادشاهی توفیق خدمت یافته دست بردی شایسته نمودند
بتایید الهی قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهاد و چون فوج بادشاهی قریب رسید
میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت و موکب اقبال از تنگی خواجه پسته گذشته
در نواحی ارغندی رسیده بود که بابوس و جمیل با جمعیت خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش
در تیول او متعلق بود آمده بسعادت زمین بوس فایض گشتند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان
بیگ با بسیاری از مردم رسیده مشمول عنایات بیکران گردید درین وقت بابوس معروض داشت که
وقت توقف نیست بدولت متوجه باید شد که همه مردم ریزکرده می ایند انحضرت بادپای اقبال را جولان
در آوردند و علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند ازان لباس برآورده
ملبس ساخته بعنایات خسروانه شرف امتیاز بخشیدند بعد از زمانی قراچه خان دولت زمین بوسی
دریافت چون میرزا کامران از صفحه احوال خود صورت ادبار مشاهده نمود خواجه خاوند محمود
و خواجه عبد الخالق را جهت استعفای جرایم خود بملازمت اشرف فرستاد و بعضی ملتمسات معروض
داشت نیم گرده فاصله میان افواج مانده بود که خواجها ادراک سعادت ملازمت نموده و انحضرت ملتمسات میرزا
را بدریافت ملازمت موقوف داشته مواعید دیگر عنایات مزیدان فرمودند و خواجها را به احترام تمام رخصت
سعادت شد و از فرط مروت و مردمی تا رسیدن جواب درنگ نمودند غرض میرزا از فرستادن
خواجها تعطیل و فرصت یافتن بود و انتظار سیاهی شب داشت تا در حجاب ظلمت خود را بگوشه سلامت
رساند و چون شام ادبار میرزا که صبح اقبال اولیای دولت بود پرده ظلمانی فرو هشت بسرعت هرچه تمام
تر خود را به ارک کابل رسانیده میرزا ابراهیم را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار بجانب

عزنین شتافت و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید آنحضرت بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند
که رعیت را از آسیب سپاهی و درازدستی اوشان بی اعتدالی محافظت نمایند و میرزا هندال را با جمعی
متعاقب میرزا کامران رخصت فرمودند و خود بسعادت و اقبال سوار دولت شده متوجه کابل شدند و در
سیزدهم آذرماه جلالی موافق چهارشنبه دوازدهم رمضان نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که فتح
الفتوحات توان گفت قرین روزگار خجسته آثار گردید مولانا نویدی تاریخ این فتح را کابل گرفت یافت و دیگری
این مصراع گفت مصرع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی ؟ با آنکه چنین فتحی نصیب اولیای دولت ابد پیوند گشت اما
شوق دیدار مسرت آثار حضرت خاقانی نه بمرتبه هجوم داشت که نشاط کابل و شکست میرزا کامران در خاطر
راه یابد بالجمله در زمان مسعود و ساعت محمود آن نوباوه گلشن اقبال را که عمر طبعی ایشان دو سال و ده
ماه و بیست روز بود بقدم بوسی پدر بزرگوار آوردند و دیده انتظار کشیده حضرت جنت آشیانی بنور جبهه
عالم افروز آن خجسته منظر منور گردید و روز دیگر بر تخت دولت و اقبال صعود فرموده جهانیان را بنوید معدلت
کامیاب ساختند درین ولا بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ اراده نموده که گریخته
خود را بمیرزا کامران رسانند این معنی بخاطر اشرف گران آمد و مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند
خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند **جشن ختنه حضرت خاقانی** درین هنگام که سپهر دولت
و اورنگ اقبال بوجود اشرف اقدس حضرت جنت آشیانی رونق جاودانی یافت و جهانیان را بنوید
معدلت کامیاب حضور ساختند جشن ختنه سور حضرت خاقانی چهره نشاط افروخت و ابواب عیش و عشرت بر
روزگار گشود حکم اشرف عز صدور یافت که کارفرمایان بیوتات خاصه و حضرات عالیات بیگمان ارتفاع
را که بنهایت نزل دلکش و سرزمین بهوات آیین بندی کنند و امرا و اعیان شهر چارباغ را زینت افزایند
و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار آنچه باید و شاید ذره کوتاهی
ننمایند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که حیرت افزای اهل بصیرت گردید حضرت جنت آشیانی
هر روز در کل زمینی بزم نشاط آراسته با امرا و مخصوصان مجلس پادشاهانه داشته طوایف انام
را در خور حالت و رتبت بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند بیشتر از انعقاد این مجلس عالی قراچه خان
و مصاحب بیگ را که به آوردن هودج عزت حضرت مریم مکانی بقندهار فرستاده بودند رسیدند حضرت
جنت آشیانی دران روز جشن عالی ترتیب داده جمیع مخدرات سرادق عفت را در بارگاه دولت حاضر
ساختند و حضرت مریم مکانی را در سلک سایر مقدسات بی تشخیص و تعیین حکم نشستن شد و حضرت خاقانی
را در بر گرفته بآن محفل عزت در آوردند و بجهت عیار گرفتن جوهر دانش آن نونهال گلشن اقبال آثار
بشارت بخش پادشاهی بران تافت که والده ماجده خود را از میان چندین عورت بشناسد آنحضرت
بدریافت ازلی بی مزاحمت سهو و خطا بجانب حضرت مریم مکانی توجه فرموده در آغوش آن صدرنشین محفل

عصمت

مصحف جا گرفتند و از مشاهدهٔ این امر غریب عزّ و نواز خاقان بساط قرب برآمده معلوم همگنان شد که این
بالغ نظر به ادراک حواس جسمانی در نیافته ملک بمحض تقدیس روحانی و تعلّم ربّانی پرده کشای مقام
ایزدی گردیده آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمی‌شود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمی‌گردد
بالجمله جشن ختنهٔ پسوران برگزیدهٔ ظاهر و باطن به این شایسته آراسته گشت و خلایق از مواهب عالم پادشاهی
کامروا شدند و هم درین ایام نشاط افزا یادگار ناصر میرزا به سعادت ملازمت شرف امتیاز یافت و مجملی از
احوال او آنکه چون از میرزا کامران جدا شده بصوب بدخشان رفت و در آنجا کاری نساخته متوجه ملازمت
حضرت جنت آشیانی گردید و در حینی که آنحضرت به تسخیر کابل توجه داشتند محنت بسیار کشیده خود را به قندهار
رسانید بیرام خان کمال مردمی و مهمان داری ظاهر ساخته بموجب حکم عالی با سامان شایسته
روانهٔ درگاه گیتی پناه نمود و آنحضرت در گرد آوری خاطر میرزا توجه فرموده بمراحم پادشاهانه شرف اختصاص
بخشیدند و در ایام آیین بندی یک روز بخواجه ریگ روان که از سیرگاههای مقرر کابل است تشریف برده مجلس
پادشاهانه داشتند و حکم شد که امرا با یکدیگر کشتی بگیرند و خود بدولت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا
هندال و یادگار ناصر میرزا را با هم کشتی فرمودند و از آنجا بپیر ارغوان بخواجه سیاران عنان توجه معطوف
داشتند و در آنجا نیز داد خوشدلی و عشرت داده بشهر مراجعت فرمودند و درین ولا ایلچیان شاه مغفرت
پناه شاه طهماسپ بمبارکبادی فتح رسیدند و از جانب شاه تحف و هدایای لایق آوردند و عمدهٔ
ایشان ولد بیگ بود و در خلال این حال شاه قاسم طغایی از جانب میرزا سلیمان بطریق رسالت با عرضه داشت
با پیشکش بسعادت زمین بوس دریافت و عذری که میرزا در نیامدن خود عرضه داشت نموده بود مقرون بقبول
نشد و حکم عالی شرف صدور یافت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را بدریافت ملازمت منحصر دانند و در اواخر
ایام آیین بندی میر سید علی که از زمینداران معتبر ولایت افغانستان و بلوچستان بود و در قرب موضع
دوکی از اعمال سیند اقامت داشت بوفور اخلاص شتافته سعادت آستان بوس دریافت و مشمول
عواطف خسروانه گردید و موضع دوکی را به او مکرمت فرمودند و هم دران نزدیکی لومک بلوچ که از اعیان
طوایف خود بود با برادران و اقوام آمده آستانبوس نمود و ولایت شال و مستنگ به او مرحمت شد و از
سوانح این ایام آنکه یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و خبث باطن حقوق سابق و لاحق را بر طاق نسیان گذاشته
برهنمونی جمعی از کوته اندیشان سیاه بخت که عمدهٔ ایشان مظفر کوکهٔ میرزا عسکری بود خیالات فاسد بخود راه
داده ارادهٔ بغی و کافر نعمتی پیش نهاد خاطر حق ناشناس ساخته چون این خبر متواتر معروض گردید و
از مخبران صادق بمحل ثبوت رسید علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکههای معتبر بود و از کم بختی درین
کنکاش محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت را از قرار واقع بعرض رسانید خاطر قدسی مآثر سخت
برآشفت و مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلب داشته بزبانی قراجه خان

عتاب آمیز پیغام فرمودند ما حصلش آنکه حسن ظن آن بود که درین مرتبه که بتازگی از عظایم جرایم تو گذشته بعواطف
بیکران مخصوص ساخته ایم از گذشتها عبرت گرفته در مقام تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق باشی و
کفران نعمت را هم حدی و نهایتی می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت و گاهی به انکار
وقت میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات عتابی و معاتبات بادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را
فرمودند که او را مقید ساخته بالای ارک کابل نزدیک بجای که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از
جمله وقایعی که دران ایام حادث شد فوت چغتای سلطان است او جوانی بود از سلاطین مغل در حسن صورت
یگانه روزگار و بنظر تربیت و نوازش آنحضرت ملحوظ و مخصوص و گذشتن او ازین جهان فانی بر خاطر قدسی
مآثر سخت گران آمد و تاسف بسیار ظاهر ساختند و میر امانی تاریخ او بطریق تعمیه چنین یافته قطعه

سلطان چغتی بود گل گلشن خوبی ... تا که اجلش سوی جنان راه نمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ... دلها زغمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ... در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب اقبال به تسخیر بدخشان و شکست میرزا سلیمان و فتح آنملک بتایید ملک منان

چون بصحت پیوست که میرزا سلیمان سر از ربقهٔ اطاعت پیچیده بسری و سروری خود در ارجه میدارد حضرت
جنت آشیانی در اوایل نهصد و پنجاه و پنج عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف داشتند و از جمله
اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود بیکی از ملازمان درگاه
مرحمت شده بود و میرزا آن محال را بتصرف خود در آورد و چون از روی حساب و معامله تمام بدخشان
بمیرزا نمیرسید آنحضرت میخواستند که قندوز را از و تغیر داده بیکی از ملازمان جاگیر نمایند و برانچه
حضرت گیتی ستانی به پدر میرزا داده بودند اکتفا فرمایند و هرگاه ممالک محروسه وسعت پیدا کند باز
به او مرحمت نمایند لیکن بجهت مراعات جانب میرزا قندوز نیز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله
نافهمی با ولی نعمت خود کفران نعمت ورزیده علانیه در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت حضرت
جنت آشیانی متوجه اطفای نایره مخالفت میرزا شده حضرت خاقانی را در دار السلطنه کابل بحفظ
الهی سپردند و میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند لیکن در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه مند
بودند و چون به النگ قراباغ رسیدند رای صوابنمای چنین اقتضا فرمود که وجود فتنه سرشت او را
از شکنجه هستی نجات بخشیده عالمی را از لوث شرارت او پاک سازند و محمد علی طغای که حراست کابل داشت
حکم شد که کارش به انجام رساند مشار الیه از کمال ساده لوحی و ظاهر بینی معروض نمود که من هرگز گنجشکی
را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت بر ساده لوحی او بخشوده این خدمت را
بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند او شب بمجلس میرزا رفته بچله کمان خفه ساخت و چون رایات اقبال
بحدود اندراب رسید میرزا سلیمان از نامساعدی بخت بعزم جنگ قدم جلادت پیش نهاده در موضع

تیرکران که از مواضع اندرآبست فرود آمد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید بیشتر از آنکه خود سوار دولت
شوند میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران عرصه نبرد را روانه ساختند و میان فوج
بادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته ثبات قدم ورزید میرزا بیک
برلاس با جمعی تیراندازان از آنطرف داد مردانگی و کارداری داد میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد
چیقلشهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید و پیاده شدند و لد بیک و ابراهیم بیک و جعفر بیک
دزارجین و احمد بیک و دوغان بیک که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش سعادت
خدمت سرافرازی داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی
از فدائیان رکاب دولت مثل شیخ بهلول سلطان محمد بواق و لطفی سرهندی و سلطان حسین خان
و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده
بجانب میرزا بیک باز تاختند و بپای مردی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند غنیم تاب مقاومت نیاورده
راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد و از هر طرف دلاوران عرصه
فیروزی قدم جلادت پیش نهاده بحمله شیرانه غنیم را پراکنده ساختند حضرت جنت آشیانی هنوز بدولت
سوار نشده بودند که طنطنه فتح و نصرت بلند آوازه شد میرزا سلیمان را پای ثبات از جای رفت
و براه تاری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیک برلاس و اویس سلطان
که از نژاد سلاطین مغول بودند از میرزا سلیمان جدا شده به آستان بوس پیوستند آنحضرت خود هم
بدولت و اقبال سوار شده میرزا هندال و جمعی بهادران را بتعاقب گریختها نامزد فرمودند اسب بدخشی
بسیار بدست بهادران منصور افتاد آنحضرت از راه کتل سامان بدره خوست در آمدند میرزا سلیمان
با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سایر سپاهیان
فوج فوج و جوق جوق آمده بندگی اختیار کردند و آنحضرت هر کدام را فراخور حال شمول عواطف
خسروانی فرموده بمناصب و جاگیر اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست توقف
واقع شد و بشکار مرغابی و کبک و ماهی خوشوقت گردیدند آنگاه از راه درسنگ بکلادگان و از آنجا بکشم
تشریف بردند میرزا سلیمان بودن خود را در آن حدود صلاح ندید و با معدودی از آب مویه گذشته
روزی چند به آوارگی گذرانید و از سوانح که در کشم واقع شد آنست که خرد نامی از ملازمان فرمان
روای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جنت آشیانی آمده بود ظاهرا از و حرف نا
مناسب بنسبت شاه سرزد و دوغان بیک و حسین بیک و جعفر بیک که از قورچیان شاهی در رکاب معلی
بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخنجر ورسیده گردنش زدند آنحضرت را این خودسری د
ل باکی خوش نیامد و ایشان را گرانیده بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خطای

ایشان کشیدند و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندوز داخل در میرزا
هندال بکرمت فرمودند و اکثر ولایت بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان بتحصیل خود
مقرر شد و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای چنین اقتضا کرد که بجهت مزید انتظام
مهام بدخشان و تنسیق آن ملک در قلعه ظفر رایت نزول اجلال اتفاق افتاد مزاج صحت امتزاج از مرکز اعتدال
انحراف نمود بنابرین قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی
عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام افتاد و مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدند و میرزا
هندال باندیشه ناصواب باتفاق بعضی امرا از جاگیر خود برآمده تا پرآب کوچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان
در اطراف سر برداشتند و قراچه خان باتفاق جمعی از یکجهتان بر درگاه عالی آمده خرگاه زده نشست و میرزا
عسکری را که نقش فساد از لوح پیشانی او خوانده میشد مقید ساخته در خرگاه خود نگاه داشت و خود فرش آستان
بوده در لوازم خدمتکاری و بیمار داری اهتمام نمود و در حضور اشرف بغیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین
دیگری نمیرفت روز پنجم که عنوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش رفته از برهمزدگی روزگار
و استقامت قراچه خان شمه بعرض رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و از
خدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت بنام نامی شاهزاده جوان بخت رقم زده
التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبرهای ناخوش موجب برهم خوردگی خاطر
آن نونهال بوستان اقبال شود و تفرقه عظیم در حال دولتخواهان راه یابد و از اتفاقات حسنه آنکه
همان شب که خبر اندوه افزای آنحضرت بکابل رسید صبح آن فضیل بیگ مژده صحت رسانید و خاطرهای
برهم خورده اطمینان یافت و باعث انتظام و استقامت احوال دولتخواهان شد و نایره فتنه داخلی
فرونشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هرکس بجاگیر خود معاودت نمود و از سوانح
این سال کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین واقعه
آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباشان آشفته دماغ بجهت تعصب مذهب و ملت که قبیح ترین اوصاف
است در شب بیست و یکم رمضان بمنزل خواجه مذکور درآمده وقت افطار روزه از آب شمشیر بیباک
شربت شهادت چشانیده و از قهر پادشاهی که نمونه ایست از عقوبات آلهی هراسیده راه فرار
اختیار نموده و چون این خبر بمسامع جلال رسید جمعی را بگرفتن آن بی اعتدالان تعیین فرمودند
و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات کابل که مفوض بدان اختران بود صادر شد محمد علی طغائی و
فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت خاقانی بودند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه
معظم و همراهان او را گرفته مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وهاج
آنحضرت ظاهر شد در محفه نشسته متوجه قلعه ظفر گشتند مولانا بایزید که از طبابت بهره وافی داشت

در قشلاق واقع شود ابتدا عزیمت متوجه این حدود شدند چون بموضع شاخدان که نام یکی [illegible] قلعه ظفر

دراین

درین بیماری خدمات شایسته و تدبیرات پسندیده بتقدیم رسانیده و چون بقلعه ظفر نزول دولت اتفاق
افتاد در اندک فرصتی مزاج اشرف باعتدال طبیعی رسید و حبیب الحکم خانه کان تعمیر یافت و اکثر اوقات
دران منزل دلکش و کامروا بوده بجلیهای بادشاهانه رسیده اشتند و ازانجا شیرافکن ولد قوچ بیگ را کهمرد
و ضحاک و بامیان عنایت نموده رخصت فرمودند و نیز بر زبان اقدس گذشت که چون موکب عالی بکابل
نزول اقبال فرماید غوربند در اضافه جاگیر تو مرحمت خواهد شد مجملی از احوال میرزا کامران و در آمدن او
بر قلعه کابل

درین هنگام که حضرت جنت آشیانی را چنین عارضه روی داد و مدتی در ولایت بدخشان بجهت ضبط و تنسیق
آنملک وقفه اقامت اتفاق افتاد میرزا کامران فرصت یافته جمعی از اوباشان را فراهم آورده برهنمونی
خاطر شورش طلب ناگهان بکابل درآمده حصار را متصرف شد و شیرافکن حرام نمکی نموده پیش میرزا رفت از
استماع این خبر موحش خاطر قدسی مآثر آنحضرت برآشفت و همت عالی بر اطفای نایره این فتنه مصروف
داشته متوجه کابل شدند چون سررشته سخن به اینجا رسید ناگزیر مجملی از احوال میرزا کامران مرقوم کلک وقایع
رقم میگردد و عنان قلم از طول کلام بازکشیده بعرض می‌رساند چون موکب عالی فتح قندهار نموده بنواحی
کابل رسید تمامی لشکر و حشم آنملک از قدوم میمنت بخش خوشوقت شده از میرزا جدایی اختیار نمودند و فوج
فوج و جوق جوق بملازمت سعادت پذیر گردیدند میرزا مضطرب و متاسل گشته سر بوادی ناکامی نهاد
و حضرت جنت آشیانی میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر را بتعاقب تعین فرمودند چنانچه در مبادی
فتح کابل معروض شد و چون اثری از میرزا نیافتند بموجب امتثال امر عالی تعاقب کنندها مراجعت نموده
بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آنجا بخت یاوری را
کرده قلعه را مضبوط ساختند هرچند میرزا تدبیرات بکار برد بجایی نرسید و بهزار ناکامی از گرد قلعه برخاسته
بخانه خضرخان هزاره شتافت خضرخان آداب مهمانداری بجای آورده میرزا را از راه تیری بزمین
داور برد و حسام الدین علی خلیفه از وفور شجاعت قلعه را می‌محافظت نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید
غزنین بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور مع توابع بجاگیر میرزا الغ بیگ مقرر شد و به علم و
نقاره و تومن توغ ممتاز ساخته او را بزمین داور رخصت فرمودند و فرمان بنام بیرام خان صادر شد
که چون یادگار ناصر میرزا از روی دولتخواهی به آنجا آمده او را همراه گرفته میرزا الغ بیگ بر سر میرزا
کامران فرستد و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع شورش
میرزا کامران نماید و تلافی تقصیرات گذشته کند میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند
و از خبر وصول عساکر منصور هزارها پراکنده شده آواره کوه و دشت گردیدند میرزا بجانب تته شتافته
بشاه حسین ارغون التجا برد میرزا الغ بجاگیر خود قرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احرام سعادت ملازمت
بسته در دارالسلطنه کابل بشرف زمین بوس مستعد گشت و میرزا کامران دختر حاکم تته را که بخطبه نامزد

او شده بود در انعقاد خویش اورده روزی چند دران جا بسر برد و منتظر فرصت نشست و چون خبر شد ضعف

حضرت آشیانی با دیگر اخبار ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته عزیمت کابل پیش

نهاد خود ساخت حاکم تته نیز این معنی را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا تعین نمود بعضی برین

شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان بکابل متوجه باید شد چون قندهار باهتمام بیرام خان

استحکام داشت بسهولت میسر نمی شد بصوب کابل روان گردید و در حدود قلات بجمعی از افغانان

سوداگر که اسب می بردند رسیده اسپان سوداگرانرا کشیده بمردم خود قسمت نمود و ازانجا بصوب غزنین

شتافت و بیخبر بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت مستی میگذرانید

و بیخبر دران شب که میرزا بغزنین امد زاهد مست طاقچ بود عبد الرحمن قصاب جمعی میرزا را بکمند

بالا گرفتند و قلعه بدست میرزا افتاد و زاهد بیگ راست در حضور میرزا آوردند در عین مستی او را از

باده فنا پیاخت انگاه میرزا دولت سلطان داماد خود را با جمعی از مردم بکر پسر کردکی ملک محمد که از

معتبران حاکم تته بود در غزنین گذاشته خود بسرعت هرچه تمامتر روانه کابل شد و بی بفه خبر

بکابل رسیده اول بدروازه طاقیه درون آمد و از محمد علی که حکومت کابل داشت خبر یافت که در حمام

همانا که او نیز از نشاء بدمستی بخار غفلت افتاده باشد علی قلی لعلی را که یکی از قورچیان میرزا بود

بدرون حمام فرستاده محمد علی را برهنه از حمام بیرون کشیده به اب تیغ غسلش داده متوجه درون

قلعه شد پهلوان اشتر که دروازه آهنین باهتمام او مقرر بود بموجب قرارداد دروازه را گشود و میرزا

بدرون شتافته شهر را متصرف شد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید

میرزا گفت که چون رفتیم و چون امدیم او جواب داد که شام رفتید و صبح آمدید میرزا در بالای ارک نشیمن

ساخت و شمس الدین اتکه حضرت خاقانی را به این لایق پیشکش میرزا آورد و میرزا آن نور دیده را

در اغوش عزت گرفته اظهار انواع مهربانی و کرمی فرموده انگاه از کوتاه بینی و بداندیشی بمردم خود برد

و چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود اورد انواع تحکم و تعدی پیش گرفت و در انتزاع مال مردم

و ریختن خون ناحق دست تطاول دراز کردن مهتر واصل و مهتر وکیل را که از غلامان خاص بادشاه

بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه را که جاگیر او به الغ میرزا انتقال یافته بود حکم

حضرت از جاگیر خود بکابل آمده متوجه ملازمت بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای محسنه او را قطع

کرده بنا خوشترین وضعی مسافر ملک عدم ساخت و چولی بهادر که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود نیز بقتل

رسید و خواجه معظم و بهادرخان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از مقربان بساط قرب را محبوس ساخت

و پیوسته به ارتکاب تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد ازانجمله شیر افگن را بجداع او ردو حسن بیگ کوکه دبلطان

محمد بخشی را بتذویر صدا ساخت و بی حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله به اندک گمان فایده خاک

جنت

شتافت

ني جمعي

بی جهتی درکار روزگار خود افکنده راه بی حقیقی پیمودن گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی
مردم و غفلت اینها شد چه دران زمان حکومت کابل محمد علی طغایی مفوض بود و او در نهایت غفلت و مستی میگذرانید
و اصلا حزم و احتیاط مرعی نمی داشت القصه میرزا در مقام جمعیت سپاهی و سرانجام لشکر و تهیه اسباب شورش و فتنه در
آمد روزی بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعی از قورچیان شاهی که از ملازمت حضرت رخصت
یافته عازم عراق بود ند بدیدن میرزا آمدند دران ساعت حضرت خاقانی نیز پیش میرزا تشریف داشتند و اکثر
معتقدان و مخلصان میرزا در پی اخذ و جر شتافته قلیلی حاضر بود ند ابو القاسم را اینکه خدمتی بخاطر رسید و بولد بیگ
آهسته گفت که شرط نمک خوردن انست که ما سی جوان یکدل شده کار میرزا بپا زیم و این نونهال گلشن اقبال
را بسلطنت برداریم و ولد بیگ که مرد نبرد و حریف این کار نبود ازین اندیشه تقاعد نموده گفت که ما مردم مسافریم
ما را به این فضولی چه نسبت چون سررشته هر کار بوقتش بازبسته است چه امکان که بیشتر از وقت بظهور رسد

ارتفاع رایات جهانگشا از بدخشان بدفع شورش و فتنه میرزا کامران و محاصره نمودن کابل

چون خبر شورش میرزا کامران و تسخیر کابل بمسامع اقبال رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران
داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند و تخت منتوره طفت بمیرزا
سلیمان فرستاده تقصرات او را بخشیدند و آن حیرت زده تیه ادبار را بتازگی و جاگیر کرامت فرموده
همان محال که حضرت فردوس مکانی بوالد میرزا مرحمت نموده بودند عنایت کردند و اندرآب و خوست و
کهمرد و غوری و اکثر دیگر جاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بعد رفته توفیقات آلهی در ساعت مسعود عنان عزیمت
بصوب کابل معطوف داشتند و بنابر تواتر و توالی برف و باران روزی چند در طالقان مقام شد
و بعد از تخفیف برف و باران از طالقان متوجه قندز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت
و بجهت مراعات خاطر میرزا در نواحی قندز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان
از قندز کوچ فرموده براه کوتل شیر در خواجه سیاران نزول اقبال اتفاق افتاد و شیر علی که خود را از
معتمدان میرزا میگرفت تنگی آب دره را سخت محکم ساخته بود اما زور ظاهر نتابید باطن چه پا زد آخر کار
از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و بعد از آنکه اردوی معلی عبور فرمود از عقب در آمده بر بنگاه و بر
نال دست تطاول دراز ساخت و چون موضع چاریکان مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمع کثیر حقوق
نعمت سابقه و لاحقه را بر طاق نسیان گذاشته از بخت برگشتگی جدا شده نزد میرزا کامران رفتند و بدرجات
زقی که فی الحقیقه درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید
برلاس خواهرزاده حضرت فردوس مکانی و آنحضرت در حدود ذمه توقف فرموده خواطر متذبذب جمعی مصالح
نافهم بی حقیقت را به پیمان و عهود اطمینان بخشیدند بعد از فراهم آوردن خاطرهای پریشان مجلس کنکاش
منعقد شد رخصت با قتضای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران متحصن شده است لایق

انست که از کابل گذشته بجدو دبوری و خواجه بسته نزول اقبال واقع شود تا از دق بعسکر
فیروزی میرسیده باشد رای همبرین قرار گرفت و از ذمه سوار دولت شدند اندک راهی طی شده
بود که بخاطر الهام ماثر انحضرت چنین رسید که بجانب خواجه بسته رفتن مناسب نیست چه اکثر مردم عیال در
شهر دارند بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته
لائق دولت انست که بهمت گماشته شهر بند را متصرف شویم چه درینصورت هم مردم از ما جدا نخواهند شد
و هم از سبب بارندگی بقدر رفاهی حاصل میشود و اگر میرزا بجنگ مبادرت نماید عین صلاحست هر انچه
رقم زده کلک تقدیر گشته نقش تدبیر خواهد شد لهذا حاجی محمد خان را طلب داشته مکنون خاطر را باو
درمیان نهادند او برین رای صایب آفرینها کرد و بهمین اندیشه قرار یافت حاجی محمد خان و جمعی براه
کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال بجدو دیه افغانان
نزدیک روضه باباشتیشر رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کاردانی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد
چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد اکثر مردم بادشاهی را قدم تمکین و ثبات برجای نماند و میرزا
هندال درمیان نبردگاه ایستاده داد شجاعت و دلیری داد و چون این معنی مکشوف خاطر اشرف شد
قراجه خان و میر برکه و جمعی دیگر مثل شاه قلی نارنجی و امثال انرا حکم فرمودند که بکومک رفته مخالفان را تنبیه
نمایند این جماعه متوجه عرصه نبرد شدند میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر
ازان راه رخصت یافته بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد شیر افکن را دستگیر کرده
بملازمت آوردند و انحضرت از فراخ حوصلگی خواستند که روزی چند اورا در بند و زندان بند پذیر ساخته
در سلک دولتخواهان انتظام بخشند لیکن بموجب التماس قراجه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از رفته
در ان
برداز پیهای او خونها در جگر داشتند بهانجا بسیاست رسید و انحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و بها
تیز جلو تعاقب گریختها نموده بدروازه آهنین خود در اسپانیدند میرزا خضرخان و ارغونیان راه هزاره جات
پیش گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد و آن روز در باغ قراجه خان نزول اجلال اتفاق
افتاد و بسیاری از مفسدان بدفرجام که در جنگ گاه بدست اولیای دولت در آمده بودند بیاسا رسیدند
علی خود را بقلعه انداخت و مضطربان قلعه را اطمینان خاطر حاصل شد حضرت جنت آشیانی سیر باغ دیوانخانه
دارند باغ نموده بکوه عقابین که برقلعه مشرفست نزول اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده سر میدادند
و هر روز از مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند مهدی خان و چلمه بیک خویش او بابا سعید
قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلای اوجی و چندی دیگر از بخت برگشتها پیش میرزا کامران رفتند حضرت
جنت آشیانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روبروی دروازه مارک جای اردوی
معلی اختیار کنند و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده مرچلها قسمت کرده کار بر اهل قلعه تنگ ساختند فرستادند

در نقص جای بودند که سی چهل کس از دروازه بارک برآمده ایستادند و چون حاجی محمد خان بجانب الجماعه تاخت تاب
مقاومت نیاورده بقلعه پناه بردند درین اثنا شیر علی از قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کرده بدست
راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید و مع هذا مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را اندرون قلعه گریزانیدند
و حاجی محمد خان را برداشته بخانه آوردند مدتی بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است آنحضرت
کس پیش او فرستادند که سوار شده خود را بسر چلپها نماید بموجب اشارت سوار شد و بازار شماتت اعدا کساد یافت
روزی میرزا ابراهیم پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت چون اسپ شیخ
جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد بهادران عرصه نبرد او را دستگیر ساخته بحضور اشرف آوردند آنحضرت
جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستادند و محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادها پهلوان میر دوست میر برکه الحال
هر کدام در خور استعداد خود تربیت یافته از امرای عظام این دولت ابد پیوند اند بدستیاری بخت بیدار از برج
کمان دروازه آهن و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بزمین بوس شرف امتیاز یافتند
و مشمول عنایت بی‌غایت گشتند و در اثنای محاصره قافله کلانی از ولایت بجارکان آمد و اسب بسیاری در آن
قافله بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر تعیین نمود که آن اسپان را متصرف در آرد هر چند تردی محمد جنگ جنگ
که از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت که اگر حضرت پادشاه خبردار شوند و مردم فرستاده سر راه ما بگیرند
ونگذارند
که بقلعه ملحق شویم بغیر از خرابی و ادبار که چه نتیجه دارد میرزا که چشم طمع بر اموال مردم دوخته بود به این حرف
التفات ننموده جمعی را همراه کرده شیر علی نامزد ساخت فی الفور این خبر بعرض اشرف رسید و حاجی محمد خان
مقرر شد که آن طایفه را از تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض رسانید که آن جماعه شباشب رفته اند و کار
خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و به ایشان نرسیم از دست خواهند رفت صلاح در اینست که مورچلها را استحکام
داده سر راه بگیریم و نگذاریم که بقلعه درآیند آخر رای بهمین قرار یافت شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم
که بسوداگر رسیدند اسباب انبار ابزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت
نموده خواستند که بقلعه درآیند از استحکام راهها و مورچلها قدم پیش نیارستند نهاد تردی محمد با شیر علی گفت
که آنچه سخن من پیش آمد هر چند سعی نمودند که بقلعه درآیند میسر نشد ناچار خود را بکناری کشیده در کمین
فرصت نشستند روزی باقی صالح که از یکه جوانان مردانه بود بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنین آورده
بلاف گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه بدرون می آریم چون دروازه گشود جمعی از دلیران میرزا
قدم جلادت پیش نهادند محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ که در آن مورچل بودند حاضر شده
داد شجاعت و دلیری دادند بنبل خان با شصت هفتاد غلام پادشاهی در بندوق اندازی کار پردازیها
کرد جمیل بیگ بشهادت رسید و باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش در خرمن حیات او
افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و بسیاری از مردم میرزا زخمی شدند

و باز بقلعه درآمده دروازه را مضبوط ساختند شیرعلی از درامدن مایوس شده بجانب غزنین شتافت حضرت جنت اشیانی خضر خواجه خان و مصاحب بیک و اسمعیل بیک دولدی و جمعی کثیر را تعین فرمودند که گرم و جسپان شتافته ان بیدولتان را دستگیر نمایند فرستادها در کوتل سنجاد ند بشیرعلی رسیدند و جنگ سخت در پیوست و بهادران لشکر منصور نصرت یافته غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اوردند و جمعی کثیر اسیر شدند و شیرعلی با معدودی بجانب هزاره جات رفته بخانه خضرخان پناه برده مردم بادشاهی مظفر و منصور مراجعت نموده سالما و غانما بملازمت رسیدند و حکم شد که سوداگران تاراج خورده هرکدام اسب و اسباب خود را بشناسند بگیرند اکثری بحق خود رسیدند و باعث ازدیاد معدلت و مرحمت ان بادشاه حقیقت اگاه شده باغبان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون قصاص فرمودند میرزا کامران چون از همه جا ناامید شد و از هیچ طرف فتح الباب نیافت طریق کشته همت ناقص خود را بر کشتن طفلان معصوم و خوردسالان بیگناه و بر انداختن ناموس مردم مصروف داشته زن و پوس را به اهل بازار سپرد و سه پسر آدرا که یکی هفت ساله و دویم پنج ساله و سیوم سه ساله بعذاب تمام کشت و نزدیک بمورچل قراجه بیک و مصاحب بیک انداخت و سردار بیک پسر قراجه بیک و خداد و ست پسر مصاحب بیک را بکنگرهای قلعه بسته اویخت و پیغام فرستاد که امده مرا به بیند یا راه بدهید که بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید والا پسران شما را هم مثل پسران پابوس خواهم کشت قراجه خان که دران زمان وکیل مطلق العنان بود او از بلند ساخته گفت که حضرت سلامت باشند جان و مال و فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف اند چه بهتر ازین که در راه صاحب و ولی نعمت بکار ایند فرزندان ما چه باشند جان ما فدای انحضرت است شما از اندیشهای ناصواب بگذرید و از راه معذرت و شرمساری درامده ملازمت نمایید که بغیر ازین علاجی نیست و از راه دیگر نجات ممکن نی الحال در هرچه بهبود شما باشد و از دست ما اید خواهیم کوشید و ما را از کشتن فرزندان چه می ترسانید اگر فرزندان ما را امیری واقع شود عوض آن بسهولت میسر است حضرت جنت اشیانی قراجه خان و مصاحب بیک را طلب داشته به لطفهای بیشمار خوشوقت ساختند میرزا در عوض و ناموس مردم دست زده بی ازرمی و خیره چشمی شعار خود ساخته نون محمد قاسم موجی را به پستان بسته اویخت و این بی اعتدالیها بیشتر باعث وبال و خسران حال میرزا گشت و از سوانح که باعث اگاهی بر حقایق رموز الهی و ظهور کرامت حضرت خاقانی شد ان بود که میرزا کامران از کوتاهی خرد و بداندیشی ذات نونهال بوستان سلطنت یعنی انحضرت را در برابر توپ آورده نگاه داشت چون حراست و حمایت ایزد تعالی حافظ و ناصر ذات برگزیده خویش باشد هر اینه از بداندیشی و بدسگالی ستمکاران حق ناشناس غبار آسیبی بر دامن بقای او نرسد بلکه این اراده باطل موجب ازدیاد اخلاص و اعتقاد اهل بصیرت و باعث خسران حال جمعی کور باطن بیتمیز میگردد با لجمله چون انحضرت را در برابر توپ داشتند فی الفور دست قادر انداز ان موشکاف در لرزه شد و فتیلهای تفنگ افسرده گشت و هر چند

تدبیر بکار بردند رنجک در نگرفت سنبل خان میر آتش ازین رهگذر در حیرت فرو شد و چون نظر بر مجرای توپ
انداخت حضرت خاقانی را شناخت نزدیک بود که قالب تهی کند در ساعت دست از کار باز داشت و آن
سیاه دل چند زمانی به این وسیله از بلیه نجات یافت و چون حقیقت حال بعرض حضرت جنت آشیانی رسید سجدات
شکر این موهبت بجای آوردند و موجب قرب زوال اهل قلعه شد درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم
حسین خان سیپانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرام خان خویشی
داشت از قندهار و جمعی دیگر از بدخشان بملازمت رسیدند آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازه یارک
حکم فرمودند و کار بر میرزا تنگ تر شد چون اکثر اندیشهای او باطل گردید از راه چاپلوسی و تملق در آمده بوسیله
قراجه خان معروض داشت که از گذشته پشیمانم و قرار داده ام که بسعادت خدمت شتافته تلافی و تدارک تقصیرات
سابق و لاحق نمایم و بخدمات شایسته دل آنحضرت را بخود مهربان سازم التماس آنکه بر جان و مال من بخشیده
در سایه مرحمت خویش جای دهند آنحضرت بمقتضای بزرگی و بلند همتی ملتمس او را بعز قبول مقرون داشتند
لیکن چون میرزا هندال و قراجه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر از مشرب عذب اخلاص بهره وافی
و نصیبه کافی نداشتند خواستند که گرمی هنگامه انتقام افسردگی نه پذیرد لهذا به آمدن میرزا راضی نشدند و کس نهانی
نزد میرزا فرستادند و گفته فرستادند که بچه امید در قلعه می باشی و بکدام چشم داشت ملازمت می آیی روز
بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میگردد زودتر خود را از طرف مورچل حسن علی آغا بیرون انداخته راه
سلامت پیش گیرد میرزا به اشاره این جماعه شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار از همانجا که نشان داده
بودند راه بدخشان پیش گرفت که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن میسر نشود به امداد ازبکیه کاری تواند
ساخت آنحضرت حاجی محمد خان و جمعی را به تعاقب میرزا تعین فرمودند و خود بدولت دار السلطنه
کابل را که وحشت سرای دیو ساران شده بود بنور قدوم گرامی عشرت خانه انس گردانیدند و بدیدار
فیض آثار شاهزاده عالی مقدار کامیاب حضور گشتند و سجدات شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسید حاجی
محمد خان و جمعی که بتعاقب میرزا تعین شده بودند اگر چه باو رسیدند اما بمکنکاش سپاهیان کهنه فعله عمل نموده
اغماض عین کردند و میرزا جانی بسلامت بدر برد اما آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند
و چون شده عدالت حاضر ساختند هر کدام فراخور جرایم خویش بسزای کردار گرفتار آمدند از انجمله سلطان
قلی انکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی برغود و مولانا قدم ارباب بیاسا رسیدند
و میرزا کامران از راه سنجد دره متوجه بدخشان شد میرزا بیگ و شیر علی که از معتبران میرزا بودند با چندی
در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق گشتند و چون بغوری رسیدند بمیرزا بیگ برلاس که حاکم غوری بود پیغام فرستادند
که آمده به بین او در جواب گفت که از من حرام نمکی که شعار بد گوهر انست نمی آید میرزا خواست که از غوری
بگذرد یکی از قلقچیان بمردم میرزا دشنام داد و اشارت بجانب میرزا کرد که همراه این مرد چه میروید که

اگر ذره از حمیت و غیرت حضرت فردوس مکانی درین بودی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نکذشتی
میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بی حرفه گوی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی اعتمادی شمایان جنین بی
میگذرم اگر از شما قدرت جنگ و استقامت حال می فهمیدم جنین نمیگذشتم ان دیوانه باز سخنان درشت
در برابر گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب مردم غوری افتاد و غوری بدست میرزا
در امد و میرزا را بقدر سامانی بهم رسید و شیر علی را انجا گذاشته خود به بدخشان متوجه شد و کس نزد میرزا
سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر انها باعانت و امداد کمر موافقت بربندند ایشان برهنمونی عقل صائب
و دولتخواهی بادشاه از دست نداوند و خود را از معاونت میرزا نگاه داشتند میرزا کامران بیدر رفته ادم
باطله متوجه بلخ شد که شاید به امداد پیر محمد خان بدخشان را تواند گرفت حضرت جنت آشیانی قراجه خان
را ببدخشانات تعین فرمودند که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته
میرزا کامران را بدست اورند یا ازان ملک بهم اواره بسازند قراجه خان ببدخشان رسیده باتفاق
میرزایان متوجه قلعه غوری شد و در انجا با شیر علی و مردم میرزا کامران که متحصن بودند جنگهای مردانه
کردند و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از انجمله خواجه نور و ملا میر کتابدار که از بهادران و منظوران
میرزا هندال بودند بدرجه شهادت رسیدند اخر محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست
اولیای دولت درآمد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار
جنگ نداده بشعاب جبال بازگردیدند حضرت جنت آشیانی هرج و مرج بدخشان را استماع فرموده عنان
عزیمت بصوب بدخشان منعطف داشتند در غوربند قراجه خان آمده ملازمت نموده و جون اسباب
قراجه خان در هنگام مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت کابل یافت که زود سامان نموده
خود را بموکب عالی رساند و رایات اقبال از غوربند کوچ نموده بموضع گلبهار نزول اجلال فرمودند
که تا آمدن قراجه خان روزی جند بسیر و شکار گذرانیده جون قراجه خان بملازمت رسید متوجه پیش
شدند اگرچه وقت گذشته بود مع هذا آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده رایات اقبال بصوب
بدخشان برافراشتند و جون مشیت ایزدی برین نرفته بود برف کوتل هندوکوه سد راه شد و شورش
غریبی دران کوتل پدید امد که عبور دشوار نمود بمقتضای صلاح وقت عنان مراجعت معطوف داشته
متوجه کابل شدند که در موسم بهار عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف دارند

ذکر مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و شرح دیگر سوانح و وقایع

جون از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی جهار سال و جهار ماه و جهار روز گذشت
بضابطه اهل ظاهر پاس رسم و عادت داشته ان دانای رموز الهی و گنجور فتوحات نامتناهی را بمکتب
درآوردند و مولانا عصام الدین ابراهیم بشرف اخوندی آنحضرت خلعت امتیاز پوشید لیکن جون تقدیر
ایزدی برین رفته بود که ان برگزیده درگاه الهی بی اکتساب علوم ظاهری مورد فیوضات نامتناهی باشند

هم جند

هر چند حضرت جنت آشیانی در تحصیل علوم ظاهری سعی فرمودند نتیجه بران مترتب نشد روزی چند ملا عصام الدین
ابراهیم معلم آنحضرت بود و بعد ازان حمل بر عدم کوشش مشار الیه فرموده مولانا بایزید را به این خدمت مقرر داشتند
و همین طور چند معلم تغیر و تبدیل یافت و حضرت خاقانی اصلا التفات نمی فرمودند ظاهرا حکمت درین بود که بر جهانیان
ظاهر شود که دانش این بادشاه خدا آگاه قسم موهبتی است نه از جنس کسبی بالجمله حضرت جنت آشیانی درین ایام
که بکابل تشریف داشتند همواره متوجه سامان یورش بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران می بودند چون میرزا
کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ناامید شده روانه بلخ گردید که به امداد و کومک پیر محمد خان بدخشان را
بتصرف در آورد از موضع ایبک حقیقت حال را به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را گرامی داشته مردم
معتبر خود را به استقبال فرستاد و میرزا را به احترام تمام بخانه برده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید آنگاه خود
همراه شده به بدخشان آمد میرزایان تاب مقاومت نیاورده بشعاب جبال پناه بردند و اکثر بدخشان بتصرف
میرزا کامران در آمد پیر محمد خان جمعی را بکومک میرزا کامران گذاشته خود مراجعت نمود میرزا به کشم
و طالقان آمده رفیق کوکه و خالق بردی را با جمعی از چغتای و اوزبک بر دستاق تعیین کرد میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم جمعیت تنک در کولاب بهم رسانیده بر دستاق آمدند و با رفیق کوکه و دیگران جنگ مردانه
کرده بسر نوشت آسمانی شکست یافتند و ناگزیر باز خود را بحدود کوهستان کشیدند و از سوانح این ایام آنکه چون
قراچه خان مصدر خدمت شایسته گشته مورد عنایات بغایت شد و پایه اقتدارش بمعالی مرتبه اعتبار رسید
ارادهای زیاده از حساب نوکری و صاحبی پیش گرفت و مطالب دراز کار صدر نشین خاطر بهم رسانیده
استدعا نمود که او را بسته پیش من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولچی عنایت فرمایند و خاطر
حق شناس آنحضرت به این قسم ارادهای باطل او توجه نفرمود قراچه خان از برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه
برده بجانب بدخشان روان شده بابوس بیک و مصاحب بیک و اسماعیل بیک دولدی و علی قلی اندرابی و
حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از قریب ادهای
او بودند نیز براه کوتل منار بادیه پیمای ضلالت گشتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که خود بنفس نفیس
تعاقب این بیدولتان نموده تادیب فرمایند بملاحظه ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده جمعی از ملازمان
درگاه اقبال را بتعاقب ایشان تعیین فرمودند و همچنان هر کس از بندهای با اخلاص که حاضر میشد دفعه دفعه روانه
می ساختند چنانچه تردی بیک خان و منعم خان و محمد قلی خان برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان متعاقب
هم شتافتند و قریب به نیم روز که ساعت مسعود بود آنحضرت خود بدولت و اقبال سوار بادپای نصرت شدند از یکه
جوانان که پیشتر شتافته بودند در حوالی قراباغ بجنداول آن بیدولتان رسیده دست برد نمایان ظاهر ساختند
و آخرهای روز در سر جوی موری بقراچه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب بمیان جان آن تاریک
دلان در آمد و از پل غوربند گذشته پل را ویران ساختند و تعاقب کنندها مراجعت نموده در قراباغ بشرف

جنت م

خود رخصت و قدم از جاده
اعتبار بیرون نهاد از
جمله دولتخواه غازی بیدان که از
حسن کفایت و درایت منظور
نظر اشرف بود رنقار خاطر م

[illegible]

ملازمت استسعاد یافته رای جهان آرا بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید و از انجا حدود بوده
از اخبار کابل میرسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شد روز دیگر حضرت
جنت آشیانی مراجعت نموده بکابل تشریف ارزانی فرمودند جمعی از کافر نعمتان که حقوق را بعقوق مبدل ساخته
بودند لقمهای مناسب حال نهادند چنانچه قراجه خان و اسماعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس دیوس و سایر
اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان شرف صدور یافت که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و حاجی
محمد فرمان شد که از غزنین خود را زود بعتبهٔ دار الخلافت رساند و درین ایام که همواره همت جهانگشا
تهیه یورش بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران بود و اکثر اوقات از ارکان دولت و اعیان خلافت
کنگاش میخواستند جمعی که از جوهر شجاعت و سرمایه خرد بی بهره بودند برفتن قندهار ترغیب می نمودند و بعضی که دل
قوی و همت کار طلب داشتند موافق رای جهان آرا برفتن بدخشان اهتمام میفرمودند روزی از سلطان
محمد پرسیدند که توجه میکوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان معذور شده است
احتمال غالب اولیای دولت است والا نعوذ بالله نقش طور دیگر خواهد نشست آنحضرت بر کنکاش او تحسین
ها کرده فرمودند که اگر او معذور هست ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این بیت بر زبان حقیقت ترجمان گذشت
مبادا کس بزور خویش مغرور ** که مغروری کلاه از سر کند دور ** و گفتند که توقف ما چه صورت دارد ان شاء
الله درین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود

نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی ببدخشان و شکست دادن میرزا کامران و همعنان فتح و فیروزی مراجعت بکابل

چون همت جهانگشا به تسخیر بدخشان و تسکین شورش
میرزا کامران تصمیم یافته بود در روز دوشنبه پنجم جمادی الاول نهصد و پنجاه و پنج اختیار ساعت فرموده بیدرقه
توفیق پای همت در رکاب توکل آورده بان صوب نهضت فرمودند و اولنگ چالاک مخیم بارگاه اقبال
شد و بعد از سه روز از انجا بقراباغ نزول اجلال اتفاق افتاد و تا دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی
دران منزل توقف روی داد حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفایی او اشتهار یافته بود هوا
خواهانه بشرف ملازمت سعادت پذیر شد و قاسم حسین خان نیز از حدود پنکش بخدمت رسید و در همین
منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب دولت از بدخشان الغار کرده بسعادت بساط بوس دریافت و
انوار عنایات خاص بر جبهات احوال او تافت و از غرایب وقایع که نوید بخش فتح و فیروزی شده
بود که هما مرغ سفید پرواز کرده بر کتف ما برآید و از کندش ان فتح و اقبال است بمجرد خطور این
نیت مرغ مبارک بال پرواز کرده همای وار بر کتف عز و شرف نشست و آنحضرت انبساط تمام یافتند
میرزا بجهت احتیاط ملک علی بنجهزی را همراه گرفت که بملازمت سربلند سازد و ان دولتخواه ساده
لوح تفکر ناقص زمین دارانه بهمراهی میرزا تقاعد جسته جرات بر اقدام ان سعادت ننمود و بعد از
بجنگ پیش آمد میرزا با انکه معدودی همراه داشت دست برد عظیم نموده جریده خود را به استانبوس

ازین بود که چون میرزا ابراهیم ...
شنقاری بسر راه میرزا گرفت ملک علی
بنجهزی با قوم و قبیله خود سعادت ...
با تیمور شنقاری جنگ مردانه کرده ...

... کار او تمام ... کرده

با مادان و میرزا کامران
شایسته متوجه بدخشان
شوند قراچه خان
تمر علی شغالی را که
وکیل او بود به خبر
گذاشته که در آن حدود

آنکه مستعد دستی نموده
متوجه این حدود شود
اگر موکب پادشاهی
پیشتر از او از کوتل
هندوکوه بگذرد فتح از آن
اولیای دولت است

چون موکب عالیه قریب
بولایت بدخشان رسید
روزی آنحضرت بآفتابچی خانه
در آمده و متصور بود که
مرغ سفید بر دستار ... ناظر
فیض باز خطور گرد که اگر
این مرغ سفید بر دستار ...

رسانیده روز دیگر ملک علی بنجهری برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت خواست و سر
تمرتشال را به درگاه معلی فرستاد و آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت انعطاف
ارزانی داشتند و منشور استمالت بتشریف لایق بملک علی بنجهری مکرمت شد و در فرمان مرقوم گردید
که میرزا را نشناخت و دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات اقبال به آن حدود در رسد
بمراحم بادشاهی عز امتیاز خواهی یافت و میرزا ابرهیم را بعنایت خاص شرف اختصاص بخشیده فرزند
دلبند [margin: خواهد رسید]
و جلایل اشفاق خسروانه شامل حال او داشتند رخصت پیش فرمودند که خود را بمیرزا سلیمان رسانیده
بجمع لشکر و سرانجام اسباب نبرد اهتمام نماید و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم سرادقات فتح
و فیروزی خواهد شد چون بحدود طالقان نزول اجلال اتفاق افتد به استلام عتبه عالی مبادرت نماید
و حضرت خاقانی و مهد علیای مریم مکانی را از موضع کلبهار بدار السلطنت کابل رخصت فرمودند و محمد قاسم
توجی بداروغگی کابل مقرر گشت و چون از نواحی موضع بازارک حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و
تردی بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و میر لطیف و حیدر محمد جولی برسم منقلای رخصت یافتند بمجرد
آنکه امرا از کوتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و جمعی که در قلعه اندراب بودند رو
بگریز نهادند و بموجب حکم اشرف تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخوست شتافتند که اهل و عیال این جماعه
تیره روزگار که فرار نموده اند بدست آورند میرزا کامران پیرست باده غرور در حدود قلعه ظفر بوده از آمدن
آنحضرت اطلاع یافت
قرار نموده هرچند در حفظ ممالک و صد طرق بمیرزا اهتمام می نمودند بجای نمیرسید و ملا خرد زرگر که بخدمت
میرزا کمال قرب داشت همواره از قلابی ذات و ناپاکی طبعت آتش افروز فتنه و فساد بود درین
باب هرچند کوشش نمود سود نداشت آخر قراجه خان و آن حرام نمکان پیش دستی نموده مصاحب بیگ را
فرستادند که اهل و عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل در رسد و ابنها اسیر شوند
مقارن اینحال تردی بیگ و محمد قلی برلاس بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ زمانی پیشتر عیال را برداشته
بطالقان برده بود همانا که از فرستادها مساهله و اغماض نیز شده باشد و چون رایات عالی قریب به اندراب
رسید میرزا هندال از قندوز آمده شرف ملازمت دریافت و شیر علی را مقید بنظر در آورد و آنحضرت میرزا
را بتفقدات بیکران مفتخر ساختند از آنجمله حکم شد که سواره از دولت ملازمت نماید و مجمل ازین سرگذشت
آنکه پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیر علی
اعتبار تمام یافت و از کمال غرور بد مستی بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب گرفتن قندوز و برادر
میرزا هندال اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال بیمن اقبال بادشاهی او را
دستگیر ساخت سرگذشت آنکه پیاده بسیار از لشکر قندوز فراهم آمده شبی خانه او را گرفتند و او گریخته خود را

خود را در جوی آب انداخته و کیدست او شکست و کمند کید خود دستگیر شد چون میرزا هندال او را بملازمت
اورد حضرت جنت آشیانی نظر بر اعمال ناشایست او نیفکنده رقم عفو بر جرایم او کشیدند و بخلعت خاص
شرف امتیاز بخشیده غوری را نامزد او فرمودند و از آنجا که در ذات او جوهر مردانگی و سر براهی یافته
بودند از چندین تقصیرات عظیم که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته بچنین نوازشی اختصاص بخشیدند
بعد از آنکه میرزا هندال بوفور مراحم پادشاهی مفتخر و مباهی گردید حکم فرمودند که حاجی محمد خان و جمعی
دیگر در ملازمت میرزا برسم منقلای شتابند و امرا از صلاح میرزا و فرموده ایشان عدول ننمایند و
در لوازم خدمت بتقصیر از خود راضی نشوند و اواسط جمادی الاخری سنه نهصد و پنجاه و پنج الکه قاضیان
که از مواضع اندرابست مخیم سرادقات اقبال گشت و قاضی اندراب و مردم توقبای و پاینچی و تلوخی و
جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیک سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف
پادشاهی گردیدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت عالی بطالقان روی نمود و اکثری از مردودان درگاه پادشاهی
و جمعی کثیر از ملازمان قدیم میرزا کامران با میرزا عبد الله در آنجا متحصن بودند میرزا هندال و اعیان لشکر حکم
شد که از آب و تنگی گذشته دشت بردی را مشایسه نمایند و در منوفت میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و
کشم خود را بایلغار رسانیده با این گروه و خیم العاقبت ملحق گشت روز شنبه پانزدهم جمادی الاخر در
بلندی که از اجلیان میگویند تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم درگرفت هنوز موکب پادشاهی
از آب نگذشته بود و بقدر فاصله درمیان هراول و قول بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی
روگردان شده از آب گذشت و سپاه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند میرزا کامران با معدودی تکا
از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق معروض داشتند که در پیش آب چمچه بست بنم کرده بالا تر اسپ
است و آن زمین سنگ لاخ است از آنجا عبور بسهولت میسر خواهد شد لاجرم بدولت و اقبال متوجه آن سمت
گشتند و چون نزدیک به آسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند و جمعی که
در سر جلو آنحضرت میرفتند حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند چندان بمشت و لگد زدند که بر نظارگیان
متیقن شد که قالب تهی ساخت بعد از آن اسمعیل بیک دولدی را دستگیر کرده بحضور اشرف اوردند
آنحضرت بشفاعت منعم خان رقم عفو بر جرایم او کشیده جان بخشی فرمودند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا
بود شدند و فتح الله بیک برادر روشن کوکه هراول ساخته با جمعی از فدائیان پیشتر فرستادند و جنگ مردانه
در پیوست و فتح الله بیک از اسپ جدا شد و مقارن این حال کوکبه اقبال که مقدمه جهانگشایی و طلیعه کشورستانیست
جلوه گر گردید میرزا تاب مقاومت نیاورده ~~تیارازاه~~ بجانب قلعه طالقان راه گریز سپرد و در استحکام مبانی
قلعه کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و ~~تاراج~~ و تاراج شد و بر سر اسباب کار قلعگیان بزاع

بر بر بالای بلندی ایستاده
تماشا میکرد در این آب
موکب پادشاهی بر کنار
آب رسید و آنحضرت
خواستند که رود بر دو

انجامید

۶۶

اتجا مید آنحضرت حکم نزول فرمودند یعنی هرچه بدست هرکس در آمده باشد دیگری طمع دران نکند و درین
فتح هیچکس از بندهای بادشاهی را سرموی آسیب نرسید مگر علی قلی خان که زخمی شد و اسحاق بیک سلطان و تردی
بیک ولد بیک میرک و باباجوجک و جمعی کثیر از لشکر مخالف که بتعاقب سپاه منصور شتافته بودند دستگیر شدند و میرزا
هندال و حاجی محمد اینها را گرفته بملازمت آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور حال هرکس بلطف و قهر
اختصاص بخشیده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند انگاه بمحاصرهٔ قلعهٔ طالقان همت جهانگشا معروف داشته مرچلها
قسمت فرمودند روزی از مرچلی که بمنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بندوق و سهام
قلعه‌ی انداختند بندوقی بمبارزبیک رسید و قالب تهی ساخت حضرت جنت آشیانی از کمال مرحمت و قدردانی تاسف
عظیم خوردند و بر زبان اقدس گذشت که کاش مصاحب بیک برادر او بجای او کشته میشد و در خلال عواطف بمقتضای
ذاتی و صلهٔ رحم فرمانی بمیرزا کامران قلمی فرمودند و بعد از ارقام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور شد که ای برادر
بدخوی گلا عزیز جنگ جو این کار که باعث شورش و خرابی بسیار و موجب هلاکت و آزار بیشمار است باز آی و بر مردم
شهری و لشکری رحم نمای و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت ارسال داشتند چون میرزا مست غفلت
و مغرور شجاعت و جمعیت خود بود به این نصایح اقبال سعادت پذیر نشد و از بیخردی و ستیزه کاری این بیت
در جواب نوشت بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ؛ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ؛ نصیب رمال حقیقت
ادبار میرزا بمسامع علیه رسانیدند و حکم بضبط مرچلها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام
به استلام عتبهٔ علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه ممتاز گشتند و جاکیر خان ولد ویس قبچاق با
مردم کولاب نیز آمده ضمیمهٔ عسکر اقبال شدند و در مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای
دولت گشوده تر میگشت و کار بر اهل قلعه تنگ تر میشد تا آنکه از اقسام حیله و تدبیر قطع امید نمود و از کومک
پیرمحمد خان اوزبک که مدتی چشم انتظار در راه داشت مایوس گشت و بی اختیار دست بفتراک اطاعت و
انقیاد زده عجز و شکستگی را وسیلهٔ نجات خود ساخت و انواع الحاح و استغفار پیش آورد روزی رقعه
بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه
دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبهٔ معظمه رخصت فرمایند تا خود را از لوث معصیت بغی و
کافر نعمتی پاک ساخته بملازمت رسانم و تدارک تقصیرات نمایم امید از اشفاق و اعطاف آنحضرت جنات
که این ملتمس من بوسیلهٔ میر عرب مکی چهره گشای مراد گردد میر از جملهٔ سیاحان روزگار در صدق و صفا
امتیاز داشت و بکیمیاگری مخصوص و منسوب بود و حضرت جنت آشیانی باو توجه تمام داشتند و درین یورش
زین رکاب نصرت اعتصام گشته پر حلقهٔ لشکر دعا بود و چون عرضه داشت میرزا بمسامع عز و جلال رسید آن
حضرت میر را طلب داشته درین باب مطارحه فرمودند میر عرض کرد که جواب در دامن نوشته درون قلعه
بفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص والسلام فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی

این حال

یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلام بر کسی که راه راست را اختیار
نماید و میرزا کامران بر مضمون نوشته اطلاع یافته باز بطریق نوشت که از آنچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهم
نمود و حضرت جنت آشیانی که معدن مروت و کرم بودند میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته لوازم نصیحت
حق نمود و مقدمات معقول بتصریح و تلویح گفت و از هر باب سرزنش که میکرد میرزا سر تسلیم پیش انداخته تقصیر
تقصیر میگفت آخر مجلس میر فرمودند که اکنون چاره کار انست که برخیزید و اخلاص را بیشتر ساخته از در نیاز
مندی و عذرخواهی همراه فقیر سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی یا بمصلحت بینی روان شد و چون
نزدیک بدر قلعه رسید میرزا المزاج فهمی روزگار دریافت که این رفتن اصلی ندارد و بهر حال همین قدر اطاعت
در عالم ظاهر کافیست استاد و بپیر گفت که چون شما بعزم دریافت ملازمت قدم پیش نهاده اید از بغی و عصیان
نجات یافتید اکنون لایق انست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود در مینی خطبه بنام
نامی و القاب گرامی آنحضرت خوانده رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک بگیرند میرزا همه را قبول نمود
مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که پابوس را بهمراهی من رخصت فرمایند که از قدیمان منت میخواهم
که تلافی آنچه با او کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد حقیقت حال بموقف عرض
رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات میرزا را بخشیده بدانچه
میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند و روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج مولانا عبدالباقی صدر
درون قلعه خطبه بنام نامی حضرت جنت آشیانی خواندند و آنحضرت در جایی که فرود آمده بودند سوار شده
بباغ که دران نزدیک بود نزول اجلال فرمودند و مورچلها برطرف شد و حکم عالی عز نفاذ یافت که حاجی محمد
و جمعی واقف باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده از قلعه بدر رود و نیز تا برآمدن از قلعه رو حافظ خود از
ممالک بادم باشند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد پکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سرهندی
و جمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را دست و گردن بسته بدرگاه
حاضر سازند بموجب قرار داد میرزا از قلعه برآمد در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسب خود را شناخت
که خدمتگار میرزا سواره میرفت و بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کس فرستاد خواهی ناخواهی آن اسب را کشیده
برد چون حقیقت بعرض اشرف رسید از ناهنجاری و بی ردی میرزا ابراهیم بر خاطر حق شناس آنحضرت گران
آمد و اعراض فرمودند میرزا ابراهیم از خجالت و بی ظرفی رخصت ناگرفته بجد دو گشتم رفت و حاجی محمد نیز
معاتب گشت که چون بدانستگی تو این بی عزتی بملازمان میرزا رسید و فرمانی متضمن معذرت با خلعت و
اسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند و همان شب در دیوانخانه عالی مجلس بادشاهانه
ترتیب فرموده بار عالم دادند اول قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل
رسید آتش غضب به آب رحمت فرو نشست و حکم فرمودند که شمشیر از گردن او بردارند که گناه بخشیده شد

دیزی

کشته عالم سیاه کری است امثال این خطاها شده آمده است و در پایان دست تردی بیک خان حکم استادن
شد بعد از ان مصاحب بیک را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند و حکم فرمودند آوردن شمشیر شد انگاه سردار
ولد قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانان است خوردان چه گناه دارند همچنین سایر امرا نوبت
نوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند اخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بوفور خجالت و
سر افکندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که تراچه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی او بترکی جواب
داد که روی جمع را که دست قدرت الهی سیاه کرده باشد از اینجا چه باید رسید حسن قلی سلطان مهردار
که همه وقت راه سخن داشت این بیت دران مجلس خواند ب چراغی را که ایزد بر فروزد :: هر انکو پف کند
ریشش بسوزد :: تمامی امرا خصوص قراچه خان که ریش دراز داشت شرمندگی بسیار کشیده روز دیگر
ازانجا بدولت کوچ فرموده در کنار آب طالقان که النگ دلکش بود نزول اجلال اتفاق افتاد و
روز چهارشنبه هفدهم رجب بیدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بعز بساط بوس استسعاد
یافت و شرح این واقعه انکه چون میرزا کامران بحوالی بادام دره رسید در برابر میرزا عبدالله را
مخاطب ساخته از هر جا سخن میکرد و زبان را بشکر موهبت انحضرت الله اذ میداد از تقصیرات خود و
مرحمتهای پادشاهی مذکور میساخت میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان تمامی بودند چه میکردید گفت
ازمن گذشتن نمی امد میرزا عبدالله در جواب نمود که هنوز فرصت با داشتن ان در دست است اگر بجای
آورید افسوسی در دل نخواهید داشت میرزا فرمودند که ان کدام است گفت امروز بجایی رسیده ایم که دست ایشان
بما میرسد مناسب انست که با معدودی الغار کرده بی سابقه خود را بملازمت رسانیم و فرق نیاز بر زمین ادب
نهاده عذر گناهان بخواهیم و بخدمات شایسته تدارک تقصیرات گذشته نماییم میرزا کامران قبول این معنی کرد
با معدودی روان شد و چون بنواحی اردوی معلی رسید بابوس را بملازمت فرستاد و از امدن
خود معروض داشت انحضرت از روش آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی
بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بابوس بیک توالجی بیکی و تاخی بیک و جمعی دیگر باستقبال
بروند و بعد از ان قاسم حسین سلطان و خواجه خضر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر
رخصت یافتند و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان را حکم شد که پیش روند و در
همین روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند میرزایان و امرا بموجب حکم رفته لوازم اعزاز
و احترام بجای آوردند و حضرت جنت آشیانی بر مسند جهانبانی نشسته بار عام دادند میرزا کامران
بملازمت رسیده سعادت بساط بوس دریافت انحضرت از روی مهربانی ذکر میفرمودند که دیدن توره
بجای اوردن حال بساط برادرانه در یابیم و میرزا را در بر گرفته گریه زار زار کردند چنانچه تمام اهل مجلس را
حال متغیر شد انگاه در جوانغار جای نشستن فرموده بترکی گفتند که نزدیکتر بنشینند و بمیرزا سلیمان در بر

انغار حکم نشستن شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش در جوانغار و برانغار نشستند و
بعضی از مقربان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر محمود منشی و حیدر محمد و مقصود بیک اخته در دنگل جا
یافتند و مجلس عالی مرتب گشت و از اهل نغمه قاسم چنگی و کوچک نجکی و مخلص قنبری و حافظ سلطان محمد رخنه
و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری وغیره نزدیک نقوز نشسته نغمه پردازی و هوش ربایی کردند و از
یکهای پادشاهی کاکر علی و شاهم بیک جلایر و تولک قوچین و جمعی دیگر عقب قور بحکم عالی نشستند و از
اطعمه و اشربه و فواکه چندانکه باید و شاید کشیدند درین مجلس حسن قلی سلطان مهردار از میرزا کامران پرسید
که شنیده ام که بیرم محمد خان در حضور شما میگفته که هر کس یک تاریخ بغض مرتضی علی در دل ندارد او را مسلمان
نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا را بنده باشد که برابر هند دانه بغض داشته باشد میرزا بسیار
متغیر و درهم شد و گفت بس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت و تا آخر روز
این مجلس منعقد بود وقت برخاستن میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند چون
میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه استاده شد روز دیگر در باب رفتن
بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و تدبیر خود حرفی در میان آوردند آنحضرت فرمودند
که چون موکب منصور بموضع تاری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید تاری موضعیست از بدخشان که
یک راه ببلخ و یک راه بکابل دارد روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان پیر چشمه بند
کش که نزدیک اشکمش است نزول اقبال واقع شد قبل ازین در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
بآن سر منزل دلکش رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت برخط فرمان جنت آشیانی نهاده اند
تاریخ رسیدن آنجا و اطاعت برادران بر تخته سنگی نقش فرموده اند چون حضرت جنت آشیانی باین سر منزل
رسیدند بهمان دستور تاریخ آمدن خود و ملازمت نمودن میرزا کامران و اجتماع برادران نیز ثبت فرمودند
این هر دو تاریخ ازان دو پادشاه بزرگ بر لوح سنگی یادگار مانده و چون بموضع تاری ورود سعادت
اتفاق افتاد روزی چند بجهت سرانجام ولایت بدخشان درین منزل توقف روی داد ختلان را
که مشهور بکولابست تا سرحد موکب و قراتکین بمیرزا کامران مقرر داشتند و چاکر خان را مدار علیه سرکار
میرزا ساخته همراه کردند و قراتکین را جاگیر میرزا عسکری مرحمت نموده رخصت فرمودند اگرچه میرزا کامران
باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه وقت چندان مضایقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا
سلیمان و میرزا ابراهیم عنایت شد و قندوز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و تاری را بمیرزا هندال
مکرمت فرموده شیر علی را بمیرزا همراه ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را بتفقدات
گوناگون شرف اختصاص بخشیده خود بدار الملک کابل متوجه گردیدند در مجلس فرخنده عهود و مواثیق که از
لوازم اسباب سلطنت است در میان آمد آنگاه پیاله شربتی طلب داشته اندکی ازان خود نوش جان فرمو

بمیرزا کامران مرحمت نمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه مرعی داشته الوش بادشاهی را بخورند میرزا
کامران میرزا سلیمان و میرزا هندال نقاره و طومن طوغ عنایت شد و بدیگر میرزایان علم و نقاره و عبور
موکب عالی از راه خوست بقلعه بربان اتفاق افتاد و این قلعه ایست که حضرت صاحبقران بعد از تادیب کافران
کنور اینجا پس فرموده اند و چون بمرور ایام انهدام پذیرفته بود به پهلوان دوست میر حکم شد که شکست و
ریخت از اتعمیر نماید و همگی توجه بر اتمام ان مصروف داشته آنکهارا بامرا قسمت فرمودند که بتعصب یکدیگر کار را
باهتمام بجای آوردند چنانچه در عرض یکهفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز حسن راستیکی یافت
و بیک میرک را بحراست انجا اختصاص بخشیده از راه کوتل اشترگرام در اوایل زمستان عرصه حدود دار الملک
کابل مضرب خیام نصرت اعتصام شد و بجهت انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف روی
نمود و شاهزاده بلند اختر یعنی خاقان اکبر بسعادت استقبال شتافته انگه خان و سایر پرستاران
بدولت ملازمت مشرف شدند و انحضرت بدیدار قرة العین خلافت که سعادت کونین از ناصیه اقبالش پرتو
می افگند جان جهان بر خود بالیدند و سجدات شکر الهی بجای آورده در ساعت مسعود مختار بشهر داخل شدند
و از اطراف ممالک عرایض مبارکباد رسید حضور رسمند نامی عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشها و نفایس
کشمیر بدرگاه معلی آورد میرزا در عرضه داشت خود تعریف و توصیف آب و هوا و طراوت بهار و لطافت خزان
و نفایت کلها و عذوبت میوها بعبارت دلکش معروضه داشت التماس سیران عرصه دلکش بمبالغه نوشته و در
باب تسخیر ممالک هندوستان مقدمات معقول و کنکاشهای درست مرقوم نموده بود و انحضرت نیز از فرط التفات
منشور عاطفت مشتمل بر مژده فتح و نصرت ارسال فرموده توجه باطن که به تسخیر هندوستان تصمیم داشت اظهار فرمودند
از سوانح انکه چون قراچه خان و مصاحب همواره کافر نعمتی نموده قدر عاطفت و مرحمت بادشاهی نمی
شناختند و مستوجب انواع سیاست شده بودند بخاطر صواب اندیش جهان رسید که اشعار رخصت سفر حجاز
و زیارت خانه مبارک باید فرمود که هم در ایام غربت که سوهان ناهمواریهای نفس است اصلاح احوال خود
نمایند و هم گناهان خود را پاک ساخته بملازمت ایند حسب الحکم رخصت شده از غایت دل نگرانی روزی
چند در میان هزارجات توقف نمودند تا انکه دریای مکرمت باز بجوش آمد و بر تضرع و زاری ان حق ناشناسان
رحم فرموده بدرگاه طلب داشتند و در همین ایام بنابر تجدید مراسم محبت و تاکید مبانی مودت خواجه جلال
الدین محمود برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق شد و از وقایعی که درین سال روی نمود شهادت
میرزا الغ بیگ ولد میرزا محمد سلطان است و مجملی ازین سرگذشت انکه میرزا به اراده ملازمت حضرت جنت
اشیانی بجانب بدخشان میرفت خواجه معظم نیز به اراده عتبه بوسی و تدارک تقصیرات همراه میرزا شد چون
نزدیک بزمین رسیدند خواجه معظم بحد شده میرزا را با پسر هزاره ها بر دکش بد تاخت و تاراج چیزی بدست
آورد و از بی تدبیری و غرور جوانی و جنون بی حزم و احتیاط نموده سخت بی روش و بی توزک جنگ

متوجه شد و هزار با هجوم آورده کار برانجا تنگ ساختند تجب سرنوشت میرزا بدرجه شهادت رسید و انحضرت

تردی محمد خانرا اعتبار افزوده زمین داور را بجهت او در اجاگیر او مقرر فرمودند اتفاق افتاد از انطرف آب

شخصی فریاد کرده گفت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر بادشاه هست جون این او از بسمع انحضرت

و بجهت انتظام و استحکام انجا دو رخصت یافت و درهمین سال ایلچیان عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان

حاکم کاشغر با تحف و هدایا امده سعادت ملازمت دریافتند و بزودی مشمول عواطف بیکران گشته عنان مراجعت

معطوف داشتند و مقارن این ایام عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود بدریافت استان

بوس استسعاد پذیرفت و منظور نظر تربیت گشته بمراتب عالی سرافراز شد و بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیره

خورد انحضرت بود عقد ازدواج بستند و نیز از وقایع این سال شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا

الغ بیگ است مجملی انکه از اشترگرام که بجاگیر او بود عزیمت استانبوس نمود و جون بکوتل منار رسید شاه

محمد برادر حاجی محمد خان بانتقام انکه در هندوستان کوکی عم او را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده

در سران کوتل تیری زد بهمان زخم درگذشت نهضت موکب اقبال بتسخیر بلخ و مراجعت بی نیل مقصود هر چند تسخیر

هندوستان و تقدیم این عزیمت بر جمیع مقاصد از نوامیس دولت و لوازم سلطنت بود لیکن یورش بلخ

که سابقا تصمیم یافته و تهیه ان فرموده بودند پیش نهاد همت نموده تسخیر هندوستان را روزی چند

موقوف داشتند و در اویل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا روی به اعتدال آورده بود بالتونبیک

را پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد متوجه تسخیر بلخ شده ایم باید که اتفاق

و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاویده دانسته مستعد همراهی شده تدارک

تقصیرات گذشته باشد که جون رایات اقبال بحدود بدخشان رسد با جمعیت خود قرین موکب عالی گردد

نیز فرامین مطاع بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا ابراهیم درین باب مرقوم شد و بدولت و اقبال

رایات جهانگشا برافراشته قریب یکماه در یورت چالاک بجهت تنسیق امور ملکی و انتظار امدن میرزا کامران

از غزنین توقف اتفاق افتاد و از ین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را

به اردوی معلی ملحق سازد و در ینولا خواجه قاسم بیوتات که سابق منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ

که دیوان حال بود و از بی رشدی او خواجه غازی جمیع مهمات را از پیش خود گرفته بود و خواجه مقصود علی

میرزا کامران و جندی دیگر بوسیله میرزا بیگ تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند حسین قلی سلطان مهردار

خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تمیز این معامله مقرر شدند بعد از

تحقیق جون تغلب و تصرف خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای بیوتات ثبوت پیوست حسین قلی

سلطان گیرانیدند که ضبط اموال انها نماید و خواجه سلطان علی که بخطاب افضل خانی شرف امتیاز داشت

از مشرفی بیوتات بوالا منصب دیوانی مرتقی گشت و درین منزل میرزا ابراهیم برسم ایلغار رسید و ا

سعادت دار

سعادت ملازمت نمود و بعد از فراغ مهمات ضروری کوچ فرموده به استالیف نزول اجلال اتفاق افتاد
و از ین منزل عباس سلطان اوزبک راه بی حقیقی سپرده قرار داد و آنحضرت بتقریب رسیدن میرزایان
استه میرفتند و چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع علیه رسید از راه بخبر
عنان عزیمت معطوف ساخته به اندراب نزول سعادت فرمودند و در منزلی که حضرت صاحبقرانی اساس
نهاده اند سه روز مقام نموده جشنهای پادشاهانه داشتند و از آنجا بناری تشریف بردند و از کوتل ناری
گذشته بروت نیل برکه بهاران گل زمین در بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و دران نواحی
میرزا هندال و میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که محافظت ولایت نماید و لشکر را جمع کرده
زود فرستد و از نواحی بغلان میرزا سلیمان و میرزا هندال و حاجی محمد خان حکم فرمودند که بیشتر شتافته ایبک
را که نزدیک بلخ است و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از تصرف اوزبکان مستخلص
سازند و در اثنای راه سید محمد بکنه که یکی از پهلوانان پادشاهی بود پلنگی را به تیر زده بملازمت آورد
حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در پیش لشکر زدن پلنگ را خوب نمی شمارند و معروض داشت که چون
پیرام اغلن مقید ساخته پیش پیر محمد خان حاکم بلخ آورد او در چنگتو و میمنه استعداد رفتن هری مینمود شخصی
پلنگ زده آورد و بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت ملتفت این سخن نشدند و بهمان عزیمت مصمم بوده دل
همت را غبار آلود تفرقه نساختند روز دیگر لشکر پیش خود را به ایبک رسانیدند پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه
باقی اتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنی مثل ابل میرزا و حسین سعید بی و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا
را بجهت احتیاط به ایبک فرستاده بود در رسیدن رایات نصرت قرین مقارن واقع شد امرای اوزبکیه بغیر آن
در آمدن به قلعه و استحکام آن چاره نیافتند آنحضرت همت جهانگشا بر تسخیر قلعه مصروف داشته مرحلها قسمت نمودند
در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستان بوس رسیدند و ایبک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
حضرت جنت آشیانی مجلس عالی ترتیب فرموده امرا را بملازمت حاضر ساختند در باب تسخیر ماوراء النهر از اتالیق
کنگاش طلبیدند اتالیق معروض داشت که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که چون
آثار راستی و انوار صدق از ناصیه حال تو پیداست بنابران پرسیده میشود بی ملاحظه و مضایقه بعرض رسان
اتالیق عرض کرد که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند بی تامل و تفکر مجموع را از صفحه ملک عدم باید
ساخت و بفتح و فیروزی قدم در رکاب همت نهاده متوجه پیش باید شد که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطه تصرف
و قبضه اقتدار شما خواهد درآمد اگرچه کنگاش او بسیار پسندیده و معقول بود ولیکن از آنجایی که مروت و فتوت حضرت
جنت آشیانی درجه کمال داشت نقض عهد ناپسند نموده بهمه که این جماعه را امان داده بملازمت آورده ایم خلاف
قول در آیین معدلت لایق نیست اتالیق معروض داشت که اگر حضرت به این کنگاش عمل نمیفرمایند پس اینها را
در قید نگاه داشته مصالحه نمایند که از حلم آنجانب بلازمان درگاه مقرر باشد و هرگاه به تسخیر هندوستان

برقرار ۳

توجه فرمایند بر محمد خان کومک تعیین کنند تا فتح شدن در خدمت بوده باشند چون مشیت ایزدی بر خلاف اینها
دوشق بود هیچ یک بعمل نیامد در روزی چند بجهت آمدن میرزا کامران در ایبک توقف فرمودند و این توقف
باعث آن شد که عبد العزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه خود را بکومک پیر محمد خان رسانیدند و مع هذا کامران
میرزا اتفاق جبلی را بکار برده خود را بملازمت نرسانید ناگزیر آنحضرت امرای پیر محمد خان را مصحوب خواجه قاسم
مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند اتالیق را همراه گرفته از راه خلم متوجه بلخ شدند و از
دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال اتفاق افتاد روز دیگر نزدیک استانه که سر منزل منهو
معسکر اقبال گشت قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکیه بسرکردگی وقاص سلطان و شاه محمد سلطان
حصاری بر آمده اند آنحضرت فوجها آراسته سوار شدند و در میان قراولان بغدر جنگی شد در وقت فرود
آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و بهادران کار طلب
مثل کابلی خان برادر محمد قاسم خان موجی و سید محمد بکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه جنگیده ترددات
نمایان ظاهر ساختند چنانچه کابلی خان افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و اوکمن
اغلان را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند محمد خان ترکمان و سید محمد بکنه با
هم مناقشه داشتند و هر دو مدعی این دست برد بودند آنحضرت حقیقت حال از آن اوزبک استفسار
فرمودند تا که فرود آورد و او اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن حواله کرد از هول شمشیر این مرد
از اسب جدا شدم و چون خود را راست گرفته استادم این مرد دیگر که سید محمد بکنه باشد شمشیر بر روی من
انداخت حضرت بسید محمد بکنه اعراض فرمودند که او انداخته محمد خان است از تو بی مروتی بظهور آمده
که بر صید دیگری شمشیر انداخته و جلدو بمحمد خان عنایت فرموده اوکمن را به پیر محمد اخته بردند که تیمار احوال
او نماید با وجود آثار فتح و فیروزی امرای نفاق پرست بی اخلاص همواره اظهار بیدلی می نمودند و از
جانب میرزا کامران اخبار موحش که اصلا بصدق مقرون نبود مذکور میساختند و چون میرزا ماده قابل
بود هر چند فروغ صدق نداشت اما باعث توضع خاطر میگشت القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده اماده جنگ
و مستعد پیش دستی شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان در غول استاد و پیر محمد خان در برانغار و
سلطانان حصار در جوانغار و آنحضرت نیز ترتیب افواج فرموده غول را بوجود اشرف آراستگی
بخشیدند میرزا سلیمان در برانغار و میرزا هندال در جوانغار قرار گرفتند قراجه خان و حاجی محمد خان
و تردی بیک خان و منعم خان و سلطان حسین بیک جلایر با برادران در هراول تعیین شدند و بعد از
نیم روز صفوف ترتیب شایسته یافت و تا شام جنگ عظیم در کار بود و بهادران عرصه همت داد دلیری
و جانفشانی داده هراول مخالف را برداشته میدان راندند و از جوی بار باگذرانیدند رفیقان کوتاه
همت و نفاق اندیش به این معنی راضی نشدند و بر خلاف صواب مقدمات دور از حساب پیش آوردند

و دوستان نادان کم فکر نیز بصوب مطالب ان بی دولتان گرده گاه از کمی لشکر خود و کثرت مخالف و گاه از رفتن
میرزا کامران بکابل و اسیر ساختن اهل و عیال سپاهی و امثال این اندیشهای نا راست پیش نهاد خاطر ساخته
نقیض مراجعت نموده‌اند و آخر به این قرار داده‌اند که بجانب دره گز که از جاهای محکم است شتافته روزی چند در آنجا
توقف فرمایید تا ایماقات الجه و دو جمعی دیگر از سپاهی تازه زور فراهم آورده متوجه این کار شویم و در این
توقف خبر رفتن میرزا کامران بکابل مشخص خواهد شد و بر تقدیر وقوع مارا به او زنکان گفتن صلاح وقت
نیست و بعد از جمعیت خاطر تسخیر بلخ و فتح ماوراء النهر بسهولت میسر خواهد شد و الحمد الله فتح کونه هم شده است بهمه
حال دست از جنگ باز داشت بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاه داشت خاطر جمهور ناچار
بآن صوب توجه فرمودند و بلخ بدست آمده را از بی همتی و نفاق همراهان گذاشتند و شیخ بهلول را بجهت برگردانیدن
هراول که اوزبک را رانده بشهر در آورده بود فرستادند و میرزا سلیمان را با جمعی چنداول ساختند چون
دره گز جانب کابل بود در السنه عوام چنین شهرت گرفت که آنحضرت بکابل مراجعت فرموده‌اند و درین راه
مردم پریشانی بسیار کشیده بودند هر کدام بطرفی شتافته متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی در گرد آوردن
خاطرها توجه بکار بردند و حسن قلی سلطان مهردار را بجهت دلاسای سپاهی و برگردانیدن ......
مردم فرستادند نتیجه بران مترتب نشد چون مشیت ایزدی برین رفته بود که سواد اعظم هندوستان از انوار
ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان مشرف دولت گردد در آن صوب فتح البالی نشد بالجمله بر محمد خان
داود زنکه از این قضیه نامرضیه آگاهی یافته به تعاقب در آمدند و آنحضرت درین راه بنفس نفیس مبارز تنهای
بادشاهانه و جیقلشهای مردانه ظاهر ساختند چنانچه اسب سواری خاصه که فیرانی ظرین نام داشت و محمد خان
حاکم هری پیشکش کرده بود بر زخم تیر افتاد و چون محمد اخته اسب سواری خود را گذرانیده به این خدمت دولت
جاوید اندوخت و حمایت ایزدی که همواره قرین روزگار آن بادشاه نیز شکار بود محافظ و معاون گشته
بامن رسانید تفصیل عمده‌های موکب عالی برین نهج است میرزا هندال میرزا سلیمان قراچه خان حاجی
محمد خان تردی بیک خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلی جلایر اسکندر خان سلطان حسین
بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ شاهم بیک جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف
الله سرهندی عبد الوهاب رومی باقی محمد بردانجی خالدین و بعد از سه روز بر سرخ چهار چشمه رسیدند
از ین منزل فرمان بنام نامی حضرت خاقانی و مخدرات تتق عصمت نوشته مصحوب بیگ محمد اخته بیگی بکابل ارسال
داشتند و برشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان اخلاص و دوستی بود مکتوب نوشتند که برادر بدنسبت
محمد کامران بمقتضای طبیعت قبیح نفاق را بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی را در کل
فرو گذاشت و مع هذا بسیاری از همراهان را همت یاوری نکرد لاجرم این سفر خاطر خواه احبای دولت میسر نشد
بلکه باعث مزید ملال و کدورت گردید و از آنجانب درمیان بنور ربند نزول اجلال اتفاق افتاد و روز دیگر

بخواجه سیاران رسیده ازانجا بقراباغ و از قراباغ بمعموره کابل تشریف ارزانی داشتند و آن نونهال گلشن
اقبال درین منزل ادراک سعادت ملازمت نموده میرزا سلیمان از راه رخصت بدخشان یافت و میرزا
هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمد و امرا متعاقب یکدیگر بکابل رسیدند و شاه
بداغ که درین لشکر داد جلادت و مردانگی داده بود بقید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی
مستوفی و میر محمود کاشی و میرجان بیک داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ انیز همین حال پیش آمد دیگر
ملازمان رکاب عالی در حفظ حمایت الهی بکابل رسیدند اتالیق و جمعی اوزبکیه را که در اینک افتاده بودند
حکم اطلاق شد چون آنها بوطن خود رسیدند از عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان نیز ملازمان
پادشاهی را بسلوک ادمیانه روانه کابل ساخت پیش ازین سفر خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت
پیش شاه مغفرت پناه شاه طهماسب فرستاده بودند خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده
بود درین وقت حکم شد که فسخ آن عزیمت کرده بدرگاه بیاید خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر
نقاشی یگانه آفاق و نادره روزگار بودند بهمراهی خواجه آمده سعادت استانبوس دریافته مشمول انواع
مرحمت و عنایت گردیدند ماجرای میرزا کامران آنکه چون حضرت جنت آشیانی از تقصیرات عظیمه میرزا آنکه
مجدداً کولاب را بتیول ایشان مرحمت فرمودند و چاکر بیک کولابی و ولد سلطان ویس بیک را بهمراه ساختند
در اندک فرصتی میرزا با چاکر بیک سلوک ناملایم پیش گرفته از حد و متعلقه خویش اخراج نمود و حقوق الطاف و
اشفاق آنحضرت را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه و فکرهای باطل بخاطر خود راه داده مترصد فرصت
نشست و تا آنحضرت در کابل تشریف داشتند همواره بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت و
چون نهضت اقبال بتسخیر بلخ اتفاق افتاد میرزا فرصت را غنیمت شمرده عزیمت کابل بخاطر حق ناشناس خود
مصمم ساخت و بتحریک جمعی از ارباب فساد که پیوسته قرین صحبت میرزا بودند اراده بغی و شورش نمود و چنانچه
بشنوی این اخبار بلخ گرفته را گذاشته مراجعت واقع شد و چون آنحضرت بسرعت هر چه تمامتر ظل همای معدلت
بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان
شد میرزا سلیمان که از پریشانی سفر هنوز خود را جمع نساخته بود بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا
کامران طالقان را بپاپوس بیک سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب مقاومت
نیاورده اسحاق سلطان را بقلعه ظفر گذاشته خود را بتنگ بدخشان کشیده در انتظار فرصت نشستند میرزا
کامران از میرزا سلیمان خاطر جمع ساخته متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال از راه دوستی درآمده حرفهای که
دام فریب تواند شد درمیان آورد چون میرزا هندال بسخنان او از جای نرفت و بر ثبات خود ایستاد
میرزا کامران باستعداد تمام محاصره قندوز نمود و میرزا هندال در مراسم جنگ لوازم قلعه داری دقیقه
فرو نگذاشت و چون میرزا کامران کاری نتوانست ساخت به اوزبکیه توپچی چند از ایشان کومک خواست

وازبکیه

و اوزبکان بکومک آمده نیز شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال مخالفان تدبیری پسندیده انگیخت و
خطی از طرف میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد و فریب دادن اوزبکیه و بردستی نجیبه کاران
از نوع نامه را بقاصدی داد که عمدا خود را بدست اوزبکیه انداخت و چون تفحص کردند خطی ظاهر شد از
مضمون آن یقین گردید که میرزایان با هم اتفاق نموده عذری اندیشیده اند و ما را هدف تیر بلا خواهند ساخت
اوزبکیه بر هم خورده از گرد قلعه برخاستند و هر کدام بوطن خود شتافتند و کار قلعه ناپاخته ماند و مقارن
این خبر رسید که چاکر بیک کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده بقلعه در آمده است و میرزا سلیمان
با اسحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده بعد از گرفتن قلعه اسحق سلطان را مقید ساخته
میرزا کامران ازین اخبار موحش سراسیمه گشته از گرد قلعه برخاست و پس دولت و بابوس را با جمعی بر سر
میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و در کولاب شتافت چاکر بیک خود را بکنار کشید میرزا عسکری از قلعه بر آمده میرزا
کامران را دید و میرزایان باتفاق متوجه دفع میرزا سلیمان شدند میرزا سلیمان و میرزا هندال نزدیک بروستاق
زود آمده بودند که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید نامی به بزنادلی آمده بودند گذر ایشان برار دوی میرزایان
افتاد و تمام بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید
مذکور چون از صورت حال آگاهی یافت اغرق را با عزاز و احترام مصحوب معتمدان خود نزد میرزایان فرستاد
و اسباب که بتاراج رفته بود فراهم آوردن آن از محالات دانسته معذرت خواست و خود را بکومک قرار داد
میرزا سلیمان و میرزا هندال غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران و میرزا عسکری شدند میرزا کامران در
طالقان نیز خود را جمع نتوانست کرد بلکه در بدخشان بودن خود را اصلاح ندیده بجهت متوجه شد که از راه ضحاک
و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از آنجا بر حقیقت کابل اطلاع گرفته آمدن بکابل یا رفتن بجد و دیگر قرار
دهد امرای نفاق پیشه حضرت جنت آشیانی پیوسته میرزا را بتحریص آمدن کابل میکردند میرزا از راه فریب
و افسون ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده معروض داشت که مقصد من از آمدن آنست که عذر تقصیرات گذشته خواهم
و بسعادت خدمت مستعد گردم امید که از حجاب تقصیرات گذشته برآورده چهره غبار آلود مرا به آبیاری سحاب
عفو شست و شو بخشند و این بیت در آن عریضه مرقوم بود بیت باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم ⁂ گر طاعتی قضا
شده باشد ادا کنم ⁂ آنحضرت مجددا از صفای باطن مس زر اندود میرزا بعیار زر خالص خریداری فرمود
مشمول عواطف بیکران ساختند

ذکر محاربه حضرت جنت آشیانی با میرزا کامران و شرح حادثه که بجهت تقدیر روی نمود

چون میرزا کامران بجد و در کابل نزدیک شد دولتخواهان صلاح اندیش بعرض رسانیدند که حسن ظن را حدی
و نهایتی میباشد هر گاه مکر و تدبیر و عذر و تزویر میرزای حق ناشناس مکرر بعیار تجربه رسیده لایق
دولت آنست که طریقه حزم و احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت
قرین بدفع اهل غدر و کین برافرازند و چون اندیشه این کار بر اصل کرده شود از غدر و فریب اعدای

دولت ایمن خواهیم بود فی الواقع اگر میرزا کامران از کردهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بصدق
اخلاص و نیک اندیشی بملازمت اید هر اینه بفنون عواطف و مراحم بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین
مرتبه نیز بخیالات فاسد اراده فتنه و تشویر داشته باشد باری مراتب حزم و احتیاط از دست نداده باشیم چون
این کنگاش صورت معقول داشت بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود رایات اقبال برافراشته شد و حضرت
خاقانی را در کابل بحراست یزدانی سپردند و محمد قاسم خان برلاس بخدمت آنحضرت سرافرازی یافت قراچه خان
و مصاحب بیک و جمعی از تیره رایان حق ناشناس که همواره ماده فتنه و فساد بود اسباب شورش
سرانجام میدادند از آمدن میرزا کامران خوش دل گشته بمقدمات تحریص امیر میرزا را به آمدن کابل بخدمت
نوشتند که چون شما نزدیک شوید بایان با جمع کثیر آمده شما را می بینیم و بندهای یکجهت بادشاهی را نیز به اندک
ناصواب جدا خواهیم ساخت درین مرتبه بسهولت هرچه تمام تر ملک کابل بدست شما خواهد آمد القصه بمقتضای تقدیر
اسمانی از کابل کوچ فرموده در قراباغ فرود آمدند و از انجا بچاریکاران و از انجا به آب باران نزول دولت
اتفاق افتاد درین منزل جوی ابی بود انحضرت سواره خود را به آب زدند و جمعی از ملازمان که همراه بودند
ملاحظه نموده بالای ابی بایان اب هرجا گذر یافتند گذشتند و این خویشتن داری بر خاطر قدسی مظاهر بسندیده
نیفتاد دربحت سرزنش ان طایفه شرح اخلاص جانبازی فدائیان شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز
کوه اسمانی ارتفاع بگرفتن رویا کی بزمین انداخته جان نثار شده بودند بر زبان اقدس گذشت سبحان الله
حسن ظن انحضرت از بندگان خود دران مرتبه و خویشتن داری ان حق ناشناسان درین درجه القصه
قراچه قراچه و مصاحب منافق و جمعی دیگر که شعله افروز شرارت و فتنه بودند بعرض رسانیدند که معامله کوه
درمیان است استحکام و قلبی راه معلوم و میرزا با معدودی امده صلاح انست که دو سه هزار جان سپار را براههای
مختلف تعین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی اندیشه ان بدسگالان انکه لشکر را متفرق سازند
تا میرزا کامران از روی قدرت جنگ تواند کرد انحضرت از حسن ظن خود تدبیر اکرام مکان را صواب
پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و حاجی بیک
و محمد خان بیک ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان
فرستادند منعم خان و جمعی کثیر را براه سال اولنگ تعین فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیک و قاسم حسین
سلطان و جمعی در ملازمت اشرف ماندند و این فتنه پردازان دافعه طلب روزنامچه احوال اقبال قرین
بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته بعرض انحضرت میرسانیدند که درین
مرتبه بجز رسوخ اخلاص و صدق نیت از فحوای عزیمت میرزا ظاهر نیست و میرزا که حیرت زده دشت ادبار بود
و نمی دانست که بکجا میرود و چه میشود از تحریک این بدسگالان دلیر شده از راه ضحاک و بامیان بجانب
دره قبچاق شتافت و بیس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخته و خود غول شده مجموع مردم

خود را او در

خود را در توپ قرار داد که درین وقت یکی از رعایای الخد و بخدمت آمده از رسیدن میرزا کامران و بدانیشی
او معروض داشت قراچه که سرخیل ارباب فساد بود که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و درا
جیف رارات انگاشتن موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و باعث توهم باطن انجماعت میشود و همین که قصد جنگ
داستعداد نبرد نموده شود و این خبر بمیرزا رسد از عزم ملازمت تقاعد خواهد نمود درین گفت و گو خبر آمدن میرزا
و اراده عذر او بتواتر پیوست و مخالفت باطن او ظاهر شد و حکم عالی عز نفاذ یافت که جمعی که همراه اند سوار
شوند و خود بدولت پای همت در رکاب توکل نهادند و به اندک فرصتی هنگامه کشش و کوشش گرم بدرفت
بر محمد اخته بسیاری از اعدای دولت را بر خاک هلاک انداخته در راه اخلاص جان نثار گردید و میرزا بطل
نبرد شیر مردانه جنبیده و مار از روزگار زمره بیدولتان برآورد و در ازدحام زخمی از اسپ جدا شد پیرش
دوست ادرا انجام دشمن نیارست و بر دوی تا بانه تاخت و هنوز رمقی از بدرش باقی بود که کار غنیم ادا
تمام ساخت دانمقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم افتاد حضرت جنت آشیانی بر بلندی ایستاده تماشای
کارگاه تقدیر میمودند تا آنکه مشاهده افتاد که حرام نمکان توپ توپ بجانب مخالف روان شدند آتش
قهرمان بادشاهی بجوش آمده خود بجانب مخالف تاختند و فوج را شکافته در آمدند درین اثنا تیری بر اسپ
خاصه رسید و بابا بیک کولابی دانسته از عقب آنحضرت رسیده شمشیر انداخت و آنحضرت از روی غضب و صورت
نگاه تیز قهرآلود بجانب او کردند و بهمان نگاه دست از باخطا کرد و فی الفور مهتر شقاقی که بفرحت خان مشهور است
آمده آن بیدولت را از هم گذرانیدند و میرزا نجات از اسپ ابلقی که سوار بود فرود آمد پیشکش کرد آنحضرت
بران رخش دولت سوار شده اسب سواری خاصه را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درینوقت عبدالله توشک
کار از سیاولان معتبر بود خود را رسانیده شرح رفتن امرا و پیوستن بمیرزا کامران معروض داشت و جلو خاصه
را گرفت که چه وقت تاختن است جزای اعمال بداندیشان را بعدالت منتقم حقیقی حواله فرموده در تدبیر
منسوبه دیگر باید بود القصه آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص نهاد را به الغوی فرستاده
بودند متوجه شدند عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سید لقمان و جندی دیگر در رکاب نصرت اعتصام
سعادت پذیر بودند بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که جنداولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف تردد
و اسپ زخم جیبه را برادرد و بسید لقمان سپردند و از غایت اضطراب جیبه خاصه را انداخت روز
دیگر بسیاری از امرا آمده سعادت ملازمت دریافتند شاه بداغ خان و تولک قوچی و مجنون قاقشال
که مجموع آن ده نفر بودند بزبان گیری کابل رد به فرستادند و بغیر از تولک قوچی هیچ یک برنگشتند او دران
روز مشمول عنایت بادشاهی گشته بمنصب قورسکی شرف امتیاز یافت و چون نقش چنین نشست جمعی از
معتبران را طلب داشته کنکاش خواستند حاجی محمد خان که عزیمت جاگیر او بود و نفاق را بخته تر از دیگران
بکار می برد رفتن قندهار را اصلاح دید و بعز قبول مقرون نشد و جمعی از راست اندیشان مستقیم الرای که دل

که از فدویان درگاه بود و محمد خان جلایر
و جمعی دیگر از نمک حلالان بسیار بیشتر
روانه شدند به محمد اخته ٥

که دل با ما نداده بودند رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا هندال را همراه گرفتن و مجدد
سرانجام لشکر دینه انتقام نموده متوجه کابل شدن مصلحت دیدند طایفه از انها در ان جان سپار و دلیران عزم
بکار به نیروی شجاعت و دلاوری معروض داشتند امروز که میرزا کامران مست باده غرور و مدهوش نشاء غفلت
لایق انکه جمعی ار فدائیان عرصه حقیقت که در ملازمت حضرت بالتمام همه یکدل و یکجهت در رکاب ظفر اعتصام متوجه
کابل شویم امید است که نقش مراد بر وفق خواهش اولیای دولت نشیند در بر رفتن بدخشان حاجت نیفتد و کار
میرزا کامران با سایر منافقان حق ناشناس ساخته و پرداخته اید لیکن چون فریب و نفاق امرا ناباز کی ظاهر
شده بود اعتماد برین رای نفرموده مراعات حزم و احتیاط صلاح وقت دانسته از راه سپالی اولنگ بجوب
بدخشان نهضت اقبال اتفاق افتاد حاجی محمد خان شاه محمد برادر خود را درچنین وقتی رخصت گرفته نزدیکی
فرستاد و انحضرت بخط خاص از سلامتی احوال خود بحضرت خاقانی نوشته به او سپردند که بهر وضع که توانند ودانند
بملازمت ایشان رسانیده خاطر دولتخواهانرا بنزدیک وصول موکب عالی اطمینان بخشد که عنقریب سزای بد اندیشان
در دامن روزگار ایشان نهاده خواهد شد حکم فرمودند که بزودی خود را بعز حضرت رسانیده تا هنگام
درنگاه داشت عزیمت ساعی جمید بتقدیم رساند هرچند مخلصان صادق معروض داشتند که در چنین وقتی
اهل نفاق را از ملازمت جدا ساختن خلاف ایین احتیاط است و غرض حاجی محمد از فرستادن برادر انست
که او خود را بمیرزا کامران رساند و خود جاسوس درخانه بوده از فریب و نفاق انچه داند و تواند بکار برد
انحضرت ملتفت این مقدمات نشده شاه محمد را رخصت فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف
داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شده راه کابل پیش گرفتند مگر جمعی از اهل اخلاص که خود را
لوازم همت مردی را بجمیع مطالب و مقاصد مقدم داشته در ملازمت ماندند و کمر خدمت از روی صدق
بر میان جان بسته از سعادت همراهی اختیار نکردند بعد از سه روز کلان تران ایماق تولکچی و ساتعاقچی
که دران راه توطن داشتند بملازمت شتافته از اسب و گوسفند حتی المقدور پیشکش آوردند و خدمت انها در
چنین وقتی پسندیده افتاد شب در حوالی یورت انزدم منزل فرمود و صباح ان بدولت کوچ کردند و در راه خبر امد
که کاروان عظیم از جانب عراق بسرکردگی میر سید علی سبزواری رسیده سوداگران از اسب و اسباب فراوان
همراه دارند و اراده سفر هندوستان بخاطر آورده اند اخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب
دولت سرافراز شدند و سوداگران معاونت و امداد ملازمان درگاه سرمایه سعادت روزگار خود دانسته مجموع
اسب و اسباب را پیشکش نمودند انحضرت این لطیفه غیبی را از تاییدات اسمانی شمرده انچه از اسب و اسباب
بجهت سرکار خاصه درکار بود بقیمت دلخواه خریده بعد از ان حصه میرزایان جدا ساختند و تتمه را بملازمان
رکاب دولت و بساط عزت قسمت فرمودند و انچه ازین مردم ماند بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود بهر جا
خواهند ببرند روز دیگر کهمرد مخیم موکب اقبال شد طاهر محمد پسر میر خورد که انجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخت

جدا از

بحضرت

بخدمت شتافت اما از خستی که داشت یا سامانی که نداشت در لوازم ضیافت کوتاه دستی نموده عرق خجالت
از ناصیه خدمت پاک نتوانست کرد و ازانجا شب در میان کنار آب تنگی نزول دولت اتفاق افتاد از انطرف
آب شخصی فریاد کرده گفت که ای کاردانان در میان شما هیچ خبر پادشاه است چون این او از بسمع اشرف رسید
فرمودند که هیچ از ما خبر بگویید او را بپرسید که توجه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما از پادشاه خبر جست
او جواب داد که من فرستاده نظری سالی انکم و مرا جهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان ما خبر
چنین است که پادشاه زخمی از معرکه برامدند و دیگر کس ایشان را ندید و مردم میرزا کامران جبه خاصه پادشاهی
که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند و میرزا ازین واقعه خرمیها کرده حضرت او را بحضور
طلب داشته فرمودند که می شناسی او بعرض رسانید که فرازدی پوشیده نمی ماند کفتند برو و بنظری خبر
خوش رسان و بگو که مستعد و اماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم
رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوری چنجان نزول اقبال اتفاق افتاد درین منزل میرزا
هندال بسعادت ملازمت استسعاد یافت و مراسم پیشکش و لوازم خدمت بتقدیم رسانید و ازینجا به اندراب
تشریف بردند میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین منزل ادراک زمین بوس نمودند چون سر رشته سخن
به اینجا کشید ناگزیر بجهت ضبط وقایع و سیر ابی سخن لختی از احوال خسران مال میرزا کامران مرقوم
کلک وقایع رقم میگردد بالجمله چون حضرت جنت اشیانی بسعی بعضی از مخلصان جان سپار از عرصه
کارزار برامده متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این واقعه غریب که در مخیله او
نگذشته بود متعجب گردید اهل نفاق توب توب و جوق جوق آمده بمیرزا کامران میپیوستند و ان معامله
نافهم تنگ ظرف از آمدن این منافقان بیوفا خوشوقت و کامیاب شده در پوست نمی گنجید
دران زمان بابا سعید قراجه قرالخت را زخمی پیش میرزا اورد و میرزا ابقراجه کرم پیش آمده از حقیقت
حال او پرسید جواب داد که بابا دوست یساول و جمعی دیگر حسین قلی سلطان مهردار انحضرت را که
از مخلصان نیک اعتقاد بود گرفته آوردند میرزای حق ناشناس خود شمشیری بر وانداخت و فرمود
که در حضور پاره پاره کردند وان مخلص فدای در راه ولی نعمت خود جان نثار شد و حیات ابد به نقد
دنا فریدانگاه تاجی بیک را که از امرای معتبر جغتای در زمره فدایان پادشاهی بود اوردند او را نیز
بتیغ بیدریغ برخاک هلاک انداخت درینوقت بیک بابای کولابی امده حقیقت زخمی شدن انحضرت
تقریر نمود میرزا از غایت بداندیشی و تنگ حوصلگی اظهار شگفتگی و انتعاش بسیار نمود و بیسن دولت
و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد و قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی دران روز داده
بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامن گیر است پناه بدامنه کوه برده استاده از غایت سراسیمگی نه روی بودن و نه رای گریختن داشت میرزا کامران جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا اورد انگاه

صفحه‌ای از نسخه غرض میرزا اوراد ارشد ثبت
ونقطها مت سلی کرد معبران ما

میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد درینجا شخص چند خاصهٔ انحضرت را پیش میرزا آورد میرزا
از آوردن چند اندیشهای تباه بخاطر راه داده ازانجا کوچ نموده بکابل آمد و قلعه را محاصره کرد قاسم
خان برلاس در ملازمت حضرت خاقانی بوده در استحکام مبانی قلعه و اهتمام قلعه داری و لوازم جانسپاری
دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشت و هرچند میرزا ابواب وعید بیم و امید فریب میداد و نطاق اخلاص و نیکو خدمتی
بمیان جان بسته دامن همت غبار آلود تفرقه نمی ساخت تا آنکه اراجیف جانکاه در السنهٔ عوام بسمت
اشتهار یافت و خاطرهای امیدواران بجراحت یاس آزرده گردید میرزا چند خاصهٔ انحضرت را اندرون
قلعه فرستاده اهل قلعه را شکسته دل ساخت و به افسون دیوساری قلعه را گرفت و آن نونهال گلبن
اقبال یعنی حضرت خاقانی را از کم فرصتی و کوتاه بینی مقید ساخت اما برگزیده درگاه ایزدی را که همواره
در حمایت و حراست خویش دارد از بد اندیشی حق ناشناسان کور باطن چه آسیب بالجمله چون میرزا کامران
از مهم قلعه خاطر واپرداخته بسرانجام لشکر و انتظام ملک همت گماشت میرزا عسکری را بجوی شاهی که اکنون
بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی شرف اشتهار یافته بجلال آباد معروف و مذکور است فرستاده
غزنین را که در ابتدا بقراچه خان داد و غوربند را با توابع بویس دولت مقرر ساخت و همچنین تمام مردم
خود جاگیر و علوفه تقسیم نمود و جمعی که گمان دولتخواهی انحضرت داشت در مقام گرفت و گیر و انواع محن
و اقسام آزار در آمد خواجه سلطان علی دیوان را گیرانده دست تطاول دراز ساخته بزور و زجر از نقد
و جنس آنچه توانست ازین مردم گرفت و مدار مهمات خود را بر قراچه خان و خواجه قاسم بیوتات گذاشته
مدت سه ماه برین وطیره گذرانید و آنچه از هرکس بهر جهت و بهر روش توانست تصرف کرد و بظلم و تعدی مبلغها
از نقد و جنس اندوخت تا آنکه طنطنهٔ وصول موکب عالی آرام ربای خواطر اهل ضلالت گردید میرزا بجمع سپاه
و تهیهٔ لشکر اهتمام فرموده از سپاهی مواجب خوار و زمین دار و غیره که پیش بسیار فراهم آورده به استعداد هرچه
تمامتر روان شد بابا جوجک و ملا شغای را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که فروغ دولت
و انوار جهانگیری از ناصیهٔ سعادتش هویدا بود همراه گرفت

معاودت موکب منصور از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح و نصرت نزول اقبال بدار الملک کابل

چون عرصهٔ اندراب
مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و میرزایان برهنمونی طالع ارجمند سعادت ملازمت دریافتند همت عالی
به استعداد لشکر و جمع سپاه مصروف داشته در اندک فرصتی لشکر شایسته در ظل رایات عالیات فراهم
آمد و از راه کوتل هندو کوه کوس مراجعت بلند آوازه شد چون گروهی از منافقان کور باطن قرین رکاب
سعادت بودند انحضرت بجهت انتظام خواطر و مراعات حزم و احتیاط چنین صلاح دیدند که بندهای درگاه
در یکجهتی و دولتخواهی و استقامت رای و ثبات اعتقاد سوگند دهند درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که به
عقل ادب شناس و به دل اخلاص گزین داشت عرض کرد که بطوری که حکم میشود همه سوگند میخورند لیکن التماس

انست که حضرت

آن که حضرت نیز قسم یاد فرمایند که در آنچه دولتخواهان صلاح دولت دانسته بعرض رسانند آنحضرت نیز بسمع رضا
مقرون داشته بعمل آورند و میرزا هندال که از سرمایه اخلاص نصیبه وافر و از توره دانی بهره داشت گفت این چه طرز
سخن کردن و در پیش حرف زدن است برگزیدها بصاحب دولتان و پادشاه چنین پیش آمده اند و ازین عالم جرأت
کرده اند آنحضرت از کمال مروت و وسعت حوصله و صلاح وقت فرمودند که همچنین باشد بهر طور که خاطر حاجی محمد خواهد
چنان کنم و هرگاه بنده از عالم دولتخواهی سخنی بعرض رسانند یقین که بعز قبول مقرون خواهد شد بالجمله بعد از
تشیید مبانی عهد و سوگند از آن منزل کوچ فرموده نزدیک پنج اشتر گرام نزول اقبال واقع شد میرزا کامران
با لشکر بسنجد به تقابل آنحضرت شتافت و چون مسافت قریب شد آنحضرت بموجب عواطف ذاتیه و مراحم پادشاهانه
میرزا شاه حسین خویش میر برکه را که از اجله سادات ترمذ بود نزد میرزا فرستاده بنصایح ارجمند و مواعظ بلند
رهنمونی فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور است
حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع واقع شود و حقوق قدیم و جدید را مرعی داشته طریق مصالحت و سبیل مصاحبت
پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزیند میر مذکور آداب رسالت بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را
قرارداد اما باین شرط که چنانچه قندهار با آنحضرت متعلق است کابل از من باشد و هرگاه چنین مقرر شود در ملازمت
آنحضرت متوجه تسخیر هندوستان میشوم چون همگی نیت آنحضرت مصروف بر رفاهیت خلق و امنیت عالم بود در جواب
فرمودند که اگر از صمیم قلب سلسله جنبان اخلاص شده از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده و به این اراده راسخ
الاعتقاد ثابت قدمست صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت خاقانی درآرد تا کابل
را به انها عنایت فرموده ما و تو از روی وفاق و اتفاق متوجه تسخیر هندوستان شویم و در اینصورت هم کابل از
ما و تو باشد و هم وسعت آباد هندوستان بحیطه تصرف درآید مولانا عبد الباقی صدر به این خدمت رخصت یافت
که نزد میرزا رفته پیغام گذارد قراچه قرابت که حل و عقد مهمات میرزا برای ناقص او مفوض بود قبول این معنی
نکرد و گفت سرما و کابل قضا را در آن روز سکیلدوز مقابل میرزا بود که به اعتقاد دانایان اخترشناس
در چنین روزی جنگ کردن نحوست عظیم دارد بنابرین میرزا بلطایف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت
و اولیای دولت خواهان جنگ بودند لیکن حاجی محمد خان نمی خواست که آن روز جنگ شود حضرت جنت آشیانی
مراعات خاطر او مینمودند درین اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق بدام میرزا کامران افتاده بودند
فرصت غنیمت شمرده بملازمت پیوستند و برهم خوردگی لشکر مخالف و تذبذب احوال ایشان بموقف عرض رسانیدند
نیمی از روز گذشته بود که قدم همت در رکاب توکل نهاده به تسویه صفوف توجه فرمودند غول بوجود اشرف
آراستگی یافت و برانغار بشهامت میرزا سلیمان رونق گرفت و جوانغار میرزا هندال مقرر شد و هراول
بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم انتظام پذیرفت و در التمش حاجی محمد و جمعی دیگر از بهادران رزم
طلب گشتند و از آنجانب در قلب میرزا کامران و میمنه میرزا عسکری و میسره قاسم سلطان و هراول قراچه خان

سر قراچه را فراخت بریده
پیش رخش جهانبانی آوردند
و بندهای خدا از شر او رست
ص

شد و افواج طرفین مانند دو دریای آتش روی بهم آوردند و مستر سیاکه و جمعی از بندهای پادشاهی که بنفرت
همراهی اختیار کرده بودند درین وقت جلوریز بملازمت آمدند و نزدیک جوی موری تلاقی فریقین اتفاق افتاد
اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نموده دلاوران جان سپار و مردان کارزار جانبین هم
آویخته داد مردی دادند درین اثنا آسوده خاطر گشتند و حکم شد که سر این حرام نمک را از دروازه آهنین
کابل بیاویزند سبحان الله اگر او بزبان خود فال زده بود که سر ماست و کابل فی الفور همچنان شد
جواهر خبر میکشت ان فال شد راست   میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده قرار بر فرار داد و از راه
کوتل تادوخ بجانب افغانستان روی هزیمت نهاد و سپاه ظفر پناه دست یغما دراز ساخته اموال و اسباب
فراوان تاراج کردند و بسیاری از اعدای دولت اسیر و قتیل سرپنجه مکافات گردیدند و بعضی روی نیاز
بر آستان ملایک آشیان نهاده کرم عذر پذیر آنحضرت را شفیع جرایم خود ساختند و در زمره اولیای دولت
انسلاک یافتند میرزا عسکری بدست سپاه در آن عرصه فیروزی افتاد و خواجه قاسم میر بیوتات که از سرآمد فتنه انگیز
و زان بود جان را با مالکان جهنم سپرده چنین فتحی که مقدمه فتوحات عظیم است از پرده قضا و قدر چهره افروز
نشاط گشت اما خاطر قدسی مظاهر از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری و اختر برج اقبال و بختیاری یعنی حضرت
خاقانی بغایت نگرانی داشت تا آنکه حسن اختر ان نوباوه بوستان اقبال را بنظر اقدس در آوردند باعث هزار
گونه خوشحالی و انبساط خاطر اشرف شد سجدات شکر بر سلامت حال ان نونهال اقبال بجای آورده در آغوش
عزت خویش جای دادند و بتصدقات و خیرات غبار احتیاج از چهره بینوایان و محتاجان روزگار پاک ساختند
و از این تاریخ بر خود واجب و لازم داشتند که دیگر در هیچ سفری و یورشی حضرت خاقانی را از خود جدا نسازند
و پایه اعتبار بندهای جان سپار که درین لشکر ترددات نمایان کرده بودند بتفقدات خسروانه افزودند و از غرایب
وقایع آنکه در جنگگاه دو شتر صندوق باربی ساربان به نظر اشرف در آمد مهار شتران را بدست مبارک
گرفته فرمودند که اولی یا همین باشد و چون شتران را نشانیده صندوقها را فرود آوردند و در صندوقها
را کشودند مجموعه کتب پادشاهی که در جنگ قبچاق بدست میرزا افتاده بود از این صندوقها برآمد باعث انبساط
خاطر اشرف شد در آن روز بباغ چهار یاران نزول اقبال فرموده مجلس آرای نشاط گردیدند و روز دیگر بساعت
مسعود پای سعادت در رکاب دولت نهاده بدار السلطنت کابل در آمدند بیدار بیگ و حیدر دوست مغل عالی
دست علی قورچی را که بکرات و مرات ازانها حرام نمکی ظاهر شده بود بیاسا رسانیدند و میرزا سلیمان مشمول
عواطف خسروانی گشته رخصت بدخشان یافت و میرزا ابراهیم را بجهت مزید عنایت و مرحمت خاص روزی چند
نگاه داشته بنسبت مواصلت عفت قباب بخشی بانو بیگم صبیه قدسیه آنحضرت اختصاص بخشیده رخصت انعطاف
فرمودند و مقرر شد که سامان اینطوی نموده در ساعت مسعود مراسم انعقاد و ازدواج بظهور آید و همت جهانگشا
بتمشیت و انتظام مهام ملکی مصروف داشته جمیع ملازمان درگاه و متوطنان بارگاه را بزیادتی مناصب و اعتبار

سرافراز

سرافراز ساختند و موضع جرخ از تومن لهوکر بجهت خرج بیوتات حضرت خاقانی مقرر شد و منصب وکالت در خانه بحاجی محمدخان تفویض یافت اما او از تنک ظرفی و غرور شجاعت همواره اندیشهای باطل بخاطر کذرانیده خودرا بهتر از کار پیش نهاد خودی ساخت و حضرت جنت آشیانی از علو همت و فراخی حوصله که مخصوص سلاطین والا شکوه است از اعمال ناشایست و اندیشهای نابایست او اغماض عین کرده به انواع مراحم و اقسام عواطف صید خاطر رمیده او میفرمودند بالجمله چون میرزا کامران شکست خورده از موضع اشترکرام ببدترین حالی با هشت نوکر و قورچی باشند راه فرار پیش گرفته از جانب دیه سبز خود را سراسیمه میان افغان کشیده و میرزا هندال و حاجی محمدخان و خواجه خضرخان و جمعی که متعاقب شتافته بودند اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه میرزا را گرفته تاراج کردند میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی بشناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوری که از ارباب معتبر مبخانت رسانید و او پاس حقوق لازم داشته در مقام خدمتکاری و مهمانداری شد و جمعی از سپاهیان واقعه طلب برگرد میرزا فراهم آمدند و این خبر در اردوی معلی شایع شد و بازار هنگامه اهل نفاق و فتنه اندوزان گرمی پذیرفت و در چنین وقتی حاجی محمدخان بی رخصت برخاسته بغزنین رفت و آنحضرت این حرکت شنیع او را مطلقا بخاطر نیاوردند و اصلا به آن التفات نفرمودند و بجهت دفع شورش میرزا جمعی از مخلصان وفاکیش مثل بهادرخان و محمد قلی برلاس و قیذوق سلطان و غیره تعین فرمودند و چون عساکر فیروزی مآثر نزدیک رسید میرزا خود را بسر درهای علنگار و علیشنگ کشید و امرا متعاقب شتافتند و میرزا انجه دود را کذاشته به افغانان خلیل و مهمند پناه برده و بیرشان روزگاری چند که برگرد او فراهم آمده بودند از هم پاشیدند و افواج قاهره از موضع عرود شمیدان بفتح و نصرت مراجعت نمودند و میرزای فلک زده آواره دشت ادبار شد و چون خاطر قدسی مظاهر از شور و شغب میرزا بقدر اطمینان یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت قباب بی بی فاطمه را بجهت خواستکاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند و میرزا عسکری را که ادبیر دند و حکم شد که از راه بلخ بجانب خانه مبارک روانه کنند میرزا سلیمان مقدم فرستادهای گرامی را داشته بموجب حکم میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت و میرزا از آن راه متوجه سفر حجاز گشت و در سال نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر میرزا پر شد و میرزا سلیمان نسبت را به تشریف آوردن بیکمان و ارکان دولت و کلان سال شدن آن عفت قباب قرار داده عرضه داشتی مشتمل بر کمال اخلاص و بندگی مصحوب ایلچیان بسده علیه ارسال داشت **ارتفاع رایات جلال بدفع فتنه و شورش میرزا کامران** ازانجا که عادت را طبیعت خامسه سازد ممکن نیست که از افعال قبیحه و اعمال شنیعه بازآمده شاهراه سلامت پیش گیرد و مصداق این مقال صورت حال خسران مآل میرزا کامرانست که باوجود چندین شلاق و اسباب آکاهی اصلا متنبه نشد و مجددا جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباشان واقعه طلب را فراهم آورده بتاخت و تاراج دراز دستی نمود حضرت جنت آشیانی هم رفاهیت حال رعایا و هم صلاح دولت منظور داشته رایات عزیمت بدفع شورش این حق ناشناس برافراشتند

کر آقه سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و ترتاش اتکه و قتلق قدم و علی محمد و جوجی خان و ابدال و مقصود م

سخنا مذکور ... بیرون ... م

وخواجه اختیار و میر عبدالحی که از مقربان بساط عزت بتوجه خاص ممتاز بودند نزد حاجی محمد خان نیز فرستادند
فرمان عاطفت بنیان نیز بجهت استمالت او عز صدور یافت که فرستاده تسلی او نموده بدرگاه سپهر بارگاه بیارند
و درین وقت بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران بحوالی جلال آباد آمده قلعه را که نزدیک بچهار باغ است محاصره
کرده آنحضرت برسیدن حاجی محمد خان مقید ناشده برجناح استعجال متوجه آنصوب گردیدند میرزا کامران
از نهیب افواج قاهره تاب مقاومت نیاورده باز خود را بدرهای کوه کشیده و از راه بنگش و گردیز بجانب حاجی
محمد خان روان شد که شاید او را با خود همراه ساخته کاری از پیش تواند برد و ماجرای حاجی محمد خان آنکه
چون خواجه اختیار و میر عبدالحی نزد او رسیدند روزی چند ایشان را بوعدهای دروغ و مقدمات ناراست نگاه
داشته محرمی نزد میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه و دشت آواره و سرگردان میگردید خود را زود باین
حدود رسانید که باتفاق مهم ساخته شود قضا را بیرام خان از قندهار بقصد ملازمت می آمد چون بغزنین رسید
حاجی محمد باستقبال برآمده اظهار چاپلوسی و گرمی بسیار نمود و خواست که ببهانه ضیافتی درون قلعه برده
خان را مقید سازد میر حبش که با حاجی محمد همراه بود با خان نسبت اخلاص درست داشت و اشارتی متضمن بر
عناد و کید حاجی محمد بجانب خان کرد بیرام خان از اصل معامله آگاه شده فسخ رفتن قلعه نمود و بیرون شهر بر
چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطایف الحیل مطمئن خاطر ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشتی مشتمل بر
خود آوردن حاجی محمد بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و چون بعرض رسیده بود که میرزا کامران بجانب
کابل شتافته بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران در حوالی کابل از رسیدن خان خانان و آوردن حاجی
محمد خان اطلاع یافته ناکام بازگردیده بجانب ملتان رفت روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین بکابل
در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت دارالملک برای رزین او مفوض بود مانع آمد و سخنان درشت
پیغام داد حاجی محمد که از خبث باطن و کردار ناهنجار خود توهم عظیم داشت ببهانه شکار قراباغ روان
شده از کوتل منار گذشته بابا قوچقار رفت و از دامن کوه بیزادی دللند بطریق یلغار خود را بغزنین رسانید
و چون رایات نصرت اعتصام بسیاه سنگ نزول اجلال فرمود بیرام خان بحضور بساط بوس سربلندی یافت
رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که بشهر درنیامده باز تعاقب میرزا باید کرد و خلق را یکبارگی از تفرقه و محنت
هر روزه خلاص باید ساخت لیکن دولتخواهان بعرض رسانیدند که چون خاطر از حاجی محمد جمع نیست
اول کار او را ساخته بعد از آن تعاقب میرزا باید شتافت بنابرین بشهر درآمده بیرام خان را برای
حاجی محمد خان تعین فرمودند و مقرر شد که تا این مهم بدارا ساخته شود پرده از روی کار او نباید گرفت بیرام
که هم رای صایب و هم اخلاص درست داشت بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت بعهد و سوگند تسلی د
تسلی خاطر او کرده با خود همراه آورد و استعفای جرایم او نموده بزمین بوس بلند مرتبه ساخت و بعد از
روزی چند بجانب ملغانات که گریزگاه میرزا کامران بود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون رایات

فسخ

اقبال

اقبال بجلال اباد رسید بیرام خان را با جمع کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا تاب مقاومت نیاورده
ازان تنگناها برآمده بجانب نیلاب شتافت و بیرام خان مراجعت نموده در دکه بشرف طابوس مفتخر
گردید و با وجود چندین تقصیرات حاجی محمد که انحضرت بفراخی حوصله و بزرگی ذات اغماض نظر فرموده
گذرانیده بودند او اصلا در مقام خدمت و تدارک تقصیرات نشده و پیوسته باراده‌های دور از حساب
در حرکات زشت خاطر اشرف را با خود گران ترمی ساخت چون مدارا از حد گذشت و آن بدسرشت قدر مکرمت
انحضرت ندانست حاجی محمد و شاه محمد برادرش هر دو را مقید ساختند انگاه حکم شد که خدمات انها را که در مدت
ملازمت کرده اند مجموع در طوماری و گناهها را نیز در طوماری علیحده ثبت نمایند تا بمیزان عدالت سنجیده شود
و حقیقت حال بر اهل عالم ظاهر گردد خدمت خود معلوم اما گناهان انها که در محضر تحریر یافت بصد و دو گناه برسید
که هریک مستوجب بستن و کشتن و بی ناموس کردن باشد نوشته اند و بعد از تحقیق حکم شد که عالم را از لوث
وجود ان دو بدسرشت پاک ساختند و غزنین را به بهادر خان مرحمت فرمودند و تتمه جاگیر او بدیگر ملازمان در
کاه قسمت یافت و دار الملک کابل از غبار فتنه و اشوب میرزا کامران و سایر منافقان حق ناشناس پاک شد
بیرام خان را بانتظام مهمات قندهار رخصت فرمودند و خواجه غازی را با تحف و هدایا بهمراهی بیرام خان برسالت
بدرگاه معدلت پناه شاه طهماسپ فرستادند و درین ایام بوسیله خواجه عبد السمیع شاه ابو المعالی بملازمت
استسعاد یافت و در زمره مجلسیان بزم بهشت مثال داخل شد شاه ابو المعالی از سادات ترمذ است و حسن
صورت و نشاء سیرت کله گوشه امتیاز کج می نهاد لیکن خالی از بی باکی طبیعت و خبث باطن نبود اگرچه در مبادی
حال منظور نظر تربیت و عاطفت شده بخطاب مستطاب فرزندی سربلندی یافت اما در اواخر حال قبایح افعال
و مکاره اعمال او از پرده بیرون افتاد و کارش ببغی و کافر نعمتی کشید احوال خسران مال او در جای خود
رقم زده کلک بیان خواهد شد **نهضت موکب جهانگشا بار دیگر باطفای نایره فتنه میرزا کامران و شهادت میرزا هندال [illegible]**
میرزا کامران چندی در زاویه خمول و گمنامی بسر برده روزگاری بناکامی و بی ارامی
گذرانید و چون طینتش بشورش و فساد مجبول بود درینولا باز جمعی از اوباشان و مردم واقعه طلب فراهم
اورده از نواحی نیلاب مراجعت نموده در حدود جوی شاهی اعلام فتنه و اشوب مرتفع ساخت چون
این خبر بمسامع عز و جلال رسید میرزا هندال را از غزنین طلب داشته بعزیمت اطفای نایره فتنه میرزا کامران
نهضت فرمودند میرزا کامران از صیت توجه رایات عالی تاب مقاومت نیاورده بهزار حسرت و ناکامی خود
را باز بگوشه خمول و گمنامی کشید و موکب جهانگشا همعنان فتح و نصرت بسرخاب نزول اقبال فرمود
حیدر محمد اخته بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آبی که میان سرخاب
و گندمک است فرود آمد درین منزل میرزا کامران که از عدم قدرت سر بصحرای آوارگی نهاده بود تاب
مقاومت و مبارزت بادشاه منصور نداشت شبخون آورد و حیدر محمد اخته داد مردانگی و سرداری داد

بپای ثبات افشرده وزخمهای نمایان که طغرای سرخروی صوری ومعنوی باشد برداشت اگرچه بسیاری
از اسباب بتاراج رفت اما میرزا کاری ناخته بازگشت وبعد از چند روز که موضع چرباغ که از تومن
نیک نهار است مضرب خیام دولت شد بنابر احتیاط مرچلها قسمت فرموده خندقی و دیوار بستی مرتب ساختند
آخرهای روز افغانان خبر آوردند که امشب باز میرزا کامران با گروه انبوه افغانان تیره رای قصد شبخون
دارد آنحضرت اهتمام فرموده جابجا مردم تعین نمودند شب یکشنبه بیست ویکم ذی قعده نهصد وپنجاه هشت
ربعی از شب گذشته بود که میرزا بر اردوی ظفر قرین ریخت آنحضرت با قرة العین خلافت بر بلندی
که عقب دولتخانه بود سوار شده ایستادند امرا هر کدام در مورچل خود قرار گرفته داد شجاعت وثبات
قدمی دادند عبد الوهاب یساول در مرچلها گشته اهتمام میکرد ناگاه تیری باو رسید و شهید شد چون
ماهتاب نور افروز گردید وشب را مانند روز دولت نورانی ساخت سپاه مخالف هزیمت غنیمت شمرده هر کدام
بگوشه بدر رفتند واولیای دولت رایات فتح وفیروزی بر افراشتند درین وقت خبر ناخوشی شهادت
میرزا هندال بعرض همایون رسید خاطر قدردان ودل مهربان آنحضرت بغایت آزرده ومکدر گردید
وشرح این واقعه چنان است که میرزا هندال از شنیدن خبر شبخون اهتمام مرچلها کرده سر بر بستر استراحت
نهاده بود که غوغای افغانان برخاست در هر مرچل انقدر افغانان پیاده هجوم آوردند که در عرصه
سخن نگنجد جمعی کثیر بمرچل میرزا در آمدند ومیرزا سراسیمه از خواب جسته بدفع آن سیاه بختان توجه
فرمود چون شب تاریک بود وهر کس بخود گرفتار افغانی رو بروی میرزا شد بوزم کوکه ودیگر ملازمان میرزا
را توفیق همراهی نشد وخجلت زده نامردی وبی آزرمی گشتند میرزا خود بدفع او همت گماشت ودر زد
بازوی شجاعت ودلیری کار او را ساخت درین حال فرزند نام از برادران او خود را رسانیده
میرزا را شهید ساخت دستهای میرزا گرفته نزد میرزا کامران برد خالی ذهن از آنکه شصت ادبیر میرزا
هندال است چون نظر میرزا کامران بران شصتها افتاد دانست که حادثه چیست بی اختیار دستار خود
را بر زمین زد ویقین دانست که میرزا هندال بشهادت رسیده است القصه دران شب میرزا چندان
سعی در ایکان خود را ضایع ساخت وقالیش افتاده بود که خواجه ابراهیم بدخشی یکی از ملازمان
میرزا دید که شخصی افتاده وقلماقی سیاهی در بر اورد واز غایت اضطراب ودهشت مقید ناشده

قلچاقی

گذشت باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بودند مبادا این قضیه روی داده باشد
برگردیده چون نیک توجه نمود میرزا را شناخت وبه آهستگی وبردباری که شعار خردمندانست میرزا
را برداشته بجایگاه ایشان در آورد وبدربان گفت که میرزا تردد بسیار کرده اند وزخمی اند زنهار
کسی را بدرون نگذارد که لحظه بیاسایند وخود بملازمت حضرت جنت آشیانی رفته از جانب میرزا
مبارک باد فتح رسانید وتا آنکه بعد از تسکین غوغا ومتفرق شدن افغانان حقیقت معروض شد

عزم

عزت کردید فوت میرزا بر خاطر قدرشناس آنحضرت سخت گرانی کرد پیکر میرزا را در رجوی شاهی امانت
سپرده بعد از چندگاه بکابل در مزار فایض الانوار حضرت فردوس مکانی مدفون ساختند ملا خورد زرگر
که از مصاحبان و مجلسیان میرزا بود در مرثیه ایشان قصیده گفته مطلعش اینست قطعه شبی خون جگر
مردم چشم شبخون زد ٭ سپاه دیده از آمد شد خون خیمه برون زد ٭ و این تاریخ نیز از دست
هندال محمد سه فرخنده لقب ٭ ناگه ز قضا شهید شد در دل شب ٭ شبخون شهادتش چو کردند طلب ٭ تاریخ
شهادتش ز شبخون بطلب ٭ و میر ابانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته مصرع سروی از بوستان دولت
رفت ٭ و حضرت جنت آشیانی روز دیگر سهو و نزول اقبال فرمودند که خاطر از فتنه میرزا یکبارگی جمع ساخته
بدار الملک کابل مراجعت فرمایند

لطف نمودن غزنین بشاهزاده والا گوهر و دیگر سوانح

درینولا که میرزا هندال بعالم جاودانی رحلت فرمود فردوس شریف آن بالغ نظر کامل فطرت یعنی قطره
یعنی حضرت خاقانی بده رسیده بود جمیع ملازمان و منتسبان میرزا بخدمت آنحضرت سربلند ساخته محال جا-
ایشان را از غزنین و غیره بهمان دستور بحضرت خاقانی مقرر فرمودند و از غرایب آنکه روزی چند پیش
ازین سانحه در اثنای سواری و ازدحام که آنحضرت در ملازمت پدر عالی قدر سواره میرفتند دستار
از ایشان جدا شد میرزا هندال آگاه شده دستار خود را از سر برگرفته بر فرق فرقدسای آنحضرت
نهاد و از ظهور این واقعه رموزدانان کارخانه تقدیر شگون گرفتند و بحسب سرنوشت در عرض دو سه روز
نتیجه آن ظاهر شد اسامی ملازمان عمده میرزا که بسعادت ملازمت حضرت خاقانی بشرف امتیاز و افتخار
یافتند بدین تفصیل است محب علیخان ناصرقلی خواجه ابراهیم مولانا عبدالله ادینه توقبای
سمائی فرغانچی جان محمد توقبای تاج الدین محمود باربیکی تیمور تاش مولانا ثانی کتابی الحال
به ثانی خانی سرفراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا با او توجه تمام داشتند و میر جمال که او نیز از نظر
کردهای میرزا بود و دیگر خالدین و دوست بزرداری و بابا دوست هم اگرچه از ملازمان میرزا بود لیکن چون
خبث طینت و فتنه انگیزی ایشان مکرر ظاهر شده بود شایسته خدمت آن نور دیده خلافت ندانسته
بملازمت خود نگاه داشتند بالجمله چون موضع بهود مخیم سرادقات اقبال شد درینجا قلعه مستحکم اساس
نهاده روزی چند طرح اقامت انداختند و حضرت خاقانی را بجهت ضبط و تنسیق دار الملک کابل رخصت
فرمودند و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود و همواره متفحص احوال میرزا کامران
میگشتند و میرزا از کمال بی استعدادی و پریشانی هر روز بمهمانی قبیله میشد و هر چندگاه بزمین داری
پناه میبرد درینولا که حضرت خاقانی در کابل عشرت سرای بودند پیوسته بشیر و شکار و چوگان بازی و تیراندازی
مشغول بوده به اکتساب علوم ظاهری کمتر توجه میفرمودند لهذا بعضی از دولتخواهان عرضه داشتی که امیر

بحضرت جنت آشیانی نوشته فرستادند و آنحضرت منشور نصیحت بان نور دیدهٔ خلافت ارسال داشتند این بیت
شیخ نظامی دران صحیفهٔ سعادت اندراج یافت   غافل منشین نه وقت بازیست   وقت هنر است
و کارسازیست   و بی توجهی آنحضرت را بر عدم سعی محمول داشته ملازاده عصام الدین و ملا بایزید را انداختند
تا نقش دولت بنام هر کس بر آید او باین خدمت سربلند گردد قضا را قرعه بنام مولانا عبد القادر افتاد و فرمان
بر عزل ملا بایزید و نصب مولانا عبد القادر شرف صدور یافت لیکن چون تقدیر ایزدی برین رفته بود که آن
رموز دان کارخانهٔ الٰهی بی اکتساب علوم از اشراقات الهام ربانی دانای کل علوم و عالم جمیع فنون گردد
هر چند سعی بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی شد **نهضت موکب عالی از بهسود بر سر قبایل افغانان که کمین گاه**
میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان چون بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران در میان قبایل افغان
بهزار ناکامی و سرگردانی میگذراند و موسم زمستان باخر رسید و شدت سرما روی بتنزل نهاد رای جهان آرا
چنین اقتضا فرمود که بجانب قبایل افغانان نهضت فرموده تاخت و تاراج کرده شود و کار میرزا کامران نیز
یکبارگی ساخته و پرداخته آید بنابرین صلاح و صواب یورش عالی بدان صوب اتفاق افتاد و چون قبایل افغانان
جابجا پراکنده فرود آمده بودند معلوم نمی شد که میرزا در کدام قبیله است در اثنای سواری هاشم علی و بابا قرار
که از جانب میرزا پیش ملک محمد مندراوری میرفتند بدست بهادران لشکر منصور افتادند و از احوال میرزا
استفسار نمودند که در کدام قبیله است هاشم علی بی غلط انداخته در قبیله که آنجا نبود نشان داد دیگری گفت
که او از کمال بیم و هراس نمیداند چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من راه سر کرده می برم اول صبح صادق
لشکر منصور بنواحی قبیله که میرزا در آنجا بود رسید و بتاخت و تاراج پرداخته بسیاری از افغانان سیاه بخت
بخاک هلاک انداختند و در خیمه که میرزا در آنجا بخواب بود چندی از بهادران دو کس را دران خیمه یافتند
چون تاریک بود یکی بدست افتاد و دیگری که میرزا باشد خود را بصد فلاکت بیرون انداخت و بعد از طلوع
صبح روشن شد که بدست افتاده بیگ ملوک است که میرزا را باو نسبت تعلق خاطر بوده مجملا درین وقت اکثر از
روسای افغانان مثل شیخ یوسف کرانی و ملک سنگی و چندی دیگر با گروه انبوه از روی ضلالت و جهالت بجنگ
مبادرت نمودند بهادران عساکر منصور بزور بازوی همت شلاق بست او را پا زده از پیش راندند و
اموال و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد پیش از رسیدن رایات اقبال چنین فتحی روی داد
و میرزا بعد ازین بودن خود را دران نواحی صلاح ندیده با دل صد جا شکسته و طالع خسته متوجه هندوستان
شد و چون خاطر قدسی مظاهر از تنبیه و تادیب افغانان و فتنهٔ میرزا کامران بالکلیه اطمینان یافت رایات
مراجعت بدار المستقر کابل برافراشتند و بخوشترین ساعتی و مسعودترین زمانی نزول اجلال بدار السلطنه
کابل اتفاق افتاد **توجه خاقان گیتی ستان بغزنین و آن سرزمین بحکم حضرت جنت آشیانی**

را ازین خدمت معزول فرمودند و ملا بایزید را بتعلیم ایشان اعز اختصاص بخشیدند و در ثانی الحال قرعه میان ملا عبد القادر و ملازاده عصام الدین ...

درین ایام که خاطر اولیای دولت از تفرقه و آشوب به امنیت و جمعیت گرایید و ممالک محروسه دار الامن
شد رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که حضرت خاقانی را بغزنین و آن سرزمین که در وجه جاگیر ملازمان آن
حضرت است رخصت فرمایند که روزی چند محلا بالطبع سیر و شکار و آداب جهانگیری و رسوم ملک داری
بپردازند بنابرین اندیشه صایب در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی آنحضرت را بغزنین فرستادند و اتکه
خان و خواجه جلال الدین محمود با جمیع نوکران میرزا هندال درین یورش مسعود ملازم رکاب دولت بودند و سررشته
مهمات برای رزین خواجه جلال الدین محمود تفویض یافت و مدت شش ماه دران ولایت بکامرانی و کام بخشی
خوش وقت گشته پیوسته در طلب درویشان و گوشه نشینان اوقات گرامی مصروف داشته در یوزه معرفت
از دلهای حقیقت آگاه میفرمودند دران ایام بابا بلاس نام مجذوبی حق شناس در غزنین بسر می برد و آنحضرت
گرد بدان مستغرق بحر شهود تشریف برده در استرضای خاطر او توجه میفرمودند و آن رموزدان حقایق
معارف بشارتها طول بقا و مژدهای علو مراتب جهانگیری بگوش هوش اهل اخلاص میرسانید درین مدت
که آنحضرت در غزنین تشریف داشتند حضرت جنت آشیانی در کابل بعیش و عشرت و سیر و شکار خوش بودند روزی
بکده ذمه که موضعی است از مواضع دلگشای کابل برسم شکار تشریف داشتند قضارا از اسپ جدا شدند و
عنصر مقدس آزردگی تمام یافت و در ساعت منشور طلب بنام نامی حضرت خاقانی ارسال فرمودند و بقدوم میمنت
لزوم آنحضرت صحت کامل روی نمود و مدت ایام مفارقت به شش ماه کشید توجه حضرت جنت آشیانی به تنبیه و
تادیب متمردان بنگش و بدست آمدن میرزا کامران بحسب تقدیر و مراجعت بکابل در زمستان نهصد و پنجاه و نه نهضت
عالی بصوب بنگش اتفاق افتاد که هم الحد و نسبت بکابل قشلاغی است و هم درین ضمن تنبیه سرکشان و تادیب فتنه
پردازان آن دیار صورت خواهد بست و قرة العین سلطنت را اقبال اساس قرین سعادت و همعنان دولت ساخته
بجانب بنگش و گردیز نهضت فرمودند و قبایل افغانان تنبیه و تادیب شایسته یافتند و درین تاخت و تاراج
غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت ابدی اتصال افتاد اول قبیله که تاخت رفت قبیله عبد الرحمانی و آخر
برمزیدی بود و فتح شاه افغان که از حماقت و جهالت تهمت دانایی بر خود بسته در اضلال گمراهان سعی داشت
از صدمات افواج قاهره فرار نمود با جمعیت و قبیله خود بدر رفت در اثنای راه بخیر بمنعم خان و جمعی که از جلال آباد
متوجه ملازمت بودند دوچار شد و جمیع اموال و اسباب خود را گذاشته زخمی بحال تباه گریخت درین هنگام دست
زرجام عرضه داشت سلطان آدم گکر که سرخیل و سردار طایفه گکران بود بدرگاه گیتی پناه رسید خلاصه مضمون
آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان به اینجدود آمده است و بنده که از هواخواهان و خیراندیشان این
دودمان عالیست لایق نمیداند که میرزا بحال تباه در آوارگی اوقات بسر برد اگر موکب عالی به اینجدود نزدیکتر
شود او را بشرف بساط بوس سرافراز ساخته بتدارک جرایم سابق لاحق ملازم عتبه دولت سازم و خود نیز شرایط
خدمت و لوازم بندگی بتقدیم رسانم پوشیده نماند که گکران را طوایف بسیار است و در مابین آب بهت و سند توطن

دارند و در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کذ نام از امرای غزنین که حاکم کابل نسبت داشت آمده بتغرب دست
این جا را از تصرف کشمیریان براورد و بعد از ملک کلان پسر او جانشین شد و بعد از و پسر او بیر نام کلانی الوس خود
یافت و بعد از و تتار حاکم شد و او را با شیرشاه و سلیم شاه منازعت عظیم روی داد و در زمانی که حضرت فردوس مکانی
به تسخیر هندوستان متوجه بودند در ملازمت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید علی الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی
ظاهر ساخت و خود را از منتسبان این دودمان عالیشان می شمرد و از و دو پسر ماند سلطان سارنگ و سلطان ادم اول
سارنگ کلانتر قبایل خود شد بعد از سارنگ کلانی به ادم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان متابعت نفاق
میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان ادم گکر جوکی خان که از خدمتکاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نمود
و عرضه داشت میرزا مشتمل بر ملایمت و اظهار خجالت گذرانید بنابران مقرر شد که تا ولایت گکران نهضت فرمود
میرزا کامران را بدست بیارند و مجملی از سرگذشت میرزا کامران انکه چون در تاخت بتس بلاغ بصد دشواری دخوار
از جنگ هزبران بیشه همت خلاصی یافته نیم جانی بدر برد دیگر دران حدود قرار بودن بخود نداده بهزار نا
کامی متوجه هندوستان شد که از سلیم خان پسر شیرخان کومک گرفته اسباب ادبار خود اماده سازد هیهات هیهات
این چه مایه غفلت و بی خردیست که بدشمن خانه ان خود پناه می برد تا بدوست جانی و ولی نعمت حقیقی آسیب رساند مجملا با قوا
جمعی از مفسدان خانه برانداز متوجه هندوستان شد و از نواحی چنبر شاه بداغ خان را پیش سلیم شاه فرستاد و او
در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بسلیم شاه رسید سلیم شاه بچرب زبانی پیش امده چیزی خرجی مصحوب او روان
ساخت و قرار داد که شما در همان حدود باشید که کومک از دنبال میفرستم و خزینه تعیین میکنم هنوز شاه بداغ خان
بمیرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم شاه روانه ساخت بعد از درازی سخن که کوتاهی ازان لایق چون
میرزا بچار کردهی اردوی سلیم شاه رسید پسر خود اوز خان و مولانا عبد الله سلطان پوری و جمعی از امرا را
باستقبال فرستاد و بروشی که لایق دشمنان این دودمان والا باشد ملاقات داد اسامی جمعی که در ایام .....
رفیق میرزا بودند بدین تفصیل است بابا جوجک ملا شفائی بابا سعید قبچاق شاه بداغ خان عالم شاه
رحمان قلی صالح دیوانه حاجی یوسف علی محمد اسپ ترتاش غالب خان ابدال کوکه و میرزا همراه او
از بد سلوکی این مردم توضع خاطر و زخمهای درونی داشت خصوص از شاه بداغ خان که ترغیب و تحریص
این سفر بیشتر از دیگران نموده بود پیوسته شکایت و سرزنش میکرد بالجمله سلیم شاه روزگاری بوعده و
عید و جبر زمانی میگذرانید تا انکه خاطر از مهمات انصوبه مطمین ساخته بجانب دهلی روان شد
میرزا را همراه گرفته چشم بند داشت و مقصدش انکه بهندوستان برده در یکی از قلاع مستحکم مقید سازد
و از حرم خود کنیزی بمیرزا داد و بان کنیز ساخت که جاسوس احوال میرزا بوده از مصوبات ضمیر او اگاه
سازد چون کنیز بمنزل میرزا امد و صحبت او با میرزا خوب نشست از قرار داد سلیم خان میرزا را مطلع گردانید
او نسبت بشما چنین اراده در خاطر دارد و میرزا به این مصلحت فرستاده و شما را برده زنگ می برد میرزا که از طرز سلوک او

بدگمان شده

بدگمان شده بود یقین دانست که حقیقت حال چیست، در فکر گریختن و خلاصی خود شد و جوکی خان را
پیش راجه بکهو که در دوازده کروهی ماچیواره بورت داشت فرستاده بجهت استخلاص خود
استعانت از و خواست راجه فرستاده را بشایستگی دریافته مأمنی بجهت میرزا قرار
داده اعلام نمود و روزی که سلیم شاه از آب ماچیواره گذشت میرزا در جامه خواب خود یوسف
آفتابچی را گذاشته بیا با سعید فرار و او که تا زمان دراز کتاب میخوانده باشد که مردم را تصور آن شود که میرزا
در خواب است و خود برقع بر رو افکنده از سرخ سراپرده بدر رفته بجامن مقرر شتافت و ملازمان میرزا نیز هر کدام از راهی بدر زدند
سلیم شاه ازین واقعه آگاه شده جمعی کثیر به تفحص میرزا تعین کرد و چون راجه از تعین لشکر سلیم شاه اطلاع یافت میرزا را
پیش راجه کپور که در آن نواحی محکم ترین جاها بود فرستاد و او نیز از بیم و هراس بدرقه داده بجانب جمو روان
ساخت و راجه جمو از دور اندیشیهای که لازمه زمین داران است میرزا در ولایت خود نگذاشت که در آید ناگزیر
سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد و نزدیک بود که در آنجا گرفتار شود بهزار زحمت تغیر وضع کرده بلباس
زنان در آمده و برفاقت افغانی است جلاب راه کابل پیش گرفت و به اندیشهای ناصواب و تدبیرهای باطل سلطان
آدم گکر را دید که شاید آن جماعه را با خود متفق ساخته با امدادی از آنها گرفته کاری از پیش تواند برد و سلطان آدم گکر
دولتخواهی مورثی منظور داشته بلطایف الحیل میرزا را نزد خود نگاهداشت و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده
از صورت حال آگاه ساخت و میرزا نیز نقوش نومیدی از صفحه پیشانی او خوانده عرضه داشتی مصحوب کس خود جداگانه
گزارش یافت بملازمت ارسال نمود و در مدتی که آنجا بود هر چند دست و بازو و تدبیرها بر انگیخت که شاید گکران را
با خود متفق تواند ساخت صورت نبست و از چنگ آنها بر آمدن نیز امکان عقل نداشت القصه چون ایلچی سلطان آدم
حقیقت حال را بعرض منهیان بساط عزت رسانید عزیمت آن صوب مصمم شد و حضرت خاقانی را از قرین موکب اقبال
ساخته همراه گرفتند و خواجه جلال الدین محمود را بحکومت و حراست کابل رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون
اعلام نصرت انتقام بحوالی سند رسید قاضی حامد را که قاضی معسکر بود برسالت نزد سلطان آدم فرستادند که پایه قدر
او را بادراک بساط بوس سربلند سازد و میرزا را دلاسا نموده همراه بیارد و چون رایات اقبال از آب سند عبور نموده
و اثری از آمدن سلطان آدم ظاهر نشد منعم خان را باز پیش او فرستادند که بمقدمات معقول تسلی خاطر او نموده بملازمت
آورد منعم خان رفته بسخنان دل نشین سلطان آدم را به آمدن راسخ قدم ساخت و دلاسای میرزا نیز نموده همراه
بملازمت آورد و در نواحی پرهاله بشرف زمین بوس مستسعد گردیدند آنحضرت مجلس عالی زینت داده بروش لایق دریافتند
میرزا کامران با وجود چندین جرایم که هر یک مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول انواع التفات شد لیکن جمیع
دولتخواهان و امرا اتفاق نموده بموقف عرض رسانیدند که بد اندیشی و کافر نعمتی را حدی و اندازه می باشد اگر چه آنحضرت
رأفت جبلی و عطوفت ذاتی بکار برده سیاه نامه اعمال میرزا را به آب رحمت پاک می سازند اما بندهای
خدا را زیاده برین طاقت محنت و شلاق نمانده و از تیغ کین میرزا زخمهای ناسور در دل داریم بلکه عالمی از شرارت

وفا و ادبار الو و محنت است اگر درین مرتبه نیز حضرت از جرایم او گذشته سلامت میگذارند این [illegible]
ملازمت نموده بلباس درویشی در آمده خود را از آسیب او محفوظ میدارند و در ساعت شمشیرها و اگر ده پیش نهاد
دیگران و دیگر زبان شده بی پرده سخن کردند چه مدتها بود که از آشوب و فتنه میرزا اموال خلایق در معرض نهب و غارت
بود و ناموس مردم بباد فنا میرفت و در هر جنگ چندین کس کشته میشد مع هذا آنحضرت بخود قرار این معنی نمی توانستند
داد تا آنکه امرا سجل بخط و مهر اکابر دین و اعاظم دولت مرتب ساخته بنظر اشرف در آوردند و حضرت جنت آشیانی
از ایشان میرزا فرستادند میرزا چون محضر مکافات اعمال خود را مطالعه نمود گفت فرستاد جمعی که امروز برین سجل مهر
کرده اند آنحضرت را بر قتل من ترغیب و تحریص مینمایند ایشان مرا باین روز نشانیده اند آنحضرت با وجود هجوم عام
و شدت امرا بقتل میرزا راضی نشده بجهت صلاح وقت و اتفاق جمهور حکم فرمودند که جهان بین میرزا را بی فروغ سازند
که مکافات اعمال خود بچشم خود به بیند و باین خدمت علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشتی مقرر شدند
چون اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می آیند بی محابا از جا بر جسته ممانعت کشیده و علی دوست
گفت میرزا آهسته باشید که حکم بقتل نشده است اضطراب چیست اما بجهت دفع شر فرموده اند که شما را نابینا
سازیم میرزا حکم آنحضرت را بدیده قبول کرده تن در داد تا آنکه میل کشیدند و خاطر مهربان آنحضرت از وقوع این سانحه
بغایت گرانی کشید و رقتها فرمودند این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد فرخودی تاریخ
این چشم زخم میرزا را نیشتر یافته و میرزا همان روز بمنعم خان پیغام فرستاد که بیک ملک را بجهت خدمت من
از حضرت پادشاه التماس نمای چون خواهش میرزا منعم خان معروض کرد بیک ملک را بخدمت میرزا تعین فرمودند و میرزا
از فرط توجه و محبتی که به او داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاده این بیت خواند

هرچند که چشم رخت پرده کشیدست ** بیناست بچشمی که بسی روی تو دیدست

و حضرت جهانبانی
بعد ازین سانحه کوچ فرموده به تنبیه طایفه جنوه که راه ضلالت گمراهی سپرده سکر کرده بودند رایات اقبال بر افراشتند
و آن بیدولتان دست از جان شسته به بهادران نصرت قرین کارزار نمودند و بسیاری از آنها علف تیغ بیدریغ
شدند و از عساکر اقبال خواجه قاسم مشهدی و چندی دیگر بعالی مرتبه شهادت تقاعد نمودند و چون خاطر ازین حدود
جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق پذیر بود تصمیم یافت اما امرا بنا بر صلاح وقت باین عزیمت راضی
نبودند و کشمیر را بچاه و زندان تشبیه داده در مذمت آن مقدمات بعرض میرسانیدند که خاطر قدسی مظاهر ازان
عزیمت متنفر شود و نیز بعرض میرسید که سلیم شاه از حیث عساکر کیهان شکوه با لشکر فراوان متوجه حدود پنجاب است
و اولیای دولت را امروز استعداد جنگ افغانان چنانچه باید نیست اگر موکب اقبال بکوهستان کشمیر در آید
و افغانان آمده سر راه را مضبوط سازند چه صورت دارد و چون خواهد شد لایق دولت آنکه درین مرتبه فسخ
آن عزیمت نموده عنان مراجعت بمستقر کابل معطوف دارند و چون خاطر از اهل نفاق اطمینان یافته استعداد
بر احوال نموده لشکر تازه زور فراهم آورده متوجه تسخیر هندوستان شوند که به نیروی اقبال روز افزون دیار از

روزگار افغانان باسانی برآورده خواهد شد انشاء الله تعالی اما آنحضرت از غایت شوق و رعایت میرزا حیدر
املا به این مقدمات التفات نفرموده رایات جهان کشا بصوب کشمیر برافراشتند و حضرت خاقانی را اجازت
و حکومت کابل تعین فرمودند درین وقت اکثر ملازمان و سپاهیان امرای رخصت از همراهان خود جدا شده همراه اردوی
حضرت خاقانی متوجه کابل شدند و در خدمت آنحضرت غیر از سرداران کم کسی ماند و ازین رهگذر شورش عظیمی وارد
مزاج اشرف گشت و حکم فرمودند که جمعی از معتمدان اهتمام نموده مردم را بصوب شلاق بگردانند و اگر بکشتن هم
احتیاج شود اصلا استادگی نکنند و انتظار حکم نبرند و در باب رفتن کشمیر بقران حمید مجید تفاول جستند قصه یوسف
برآمد رخصت یافتهای سخن هرکدام فراخور دریافت خود تعبیری کردند خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب
کشمیر مذکور میشد که حکم چاه و زندان دارد موافق قصه یوسف است لاجرم فسخ عزیمت کشمیر فرموده متوجه کابل گردیدند
و چون کنار آب دریای سند مخیم سرادقات اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود و از آنجا
که خشنودی و استرضای خاطر میرزا مطلوب بود بی مضایقه رخصت دادند و شبی که رخصت میکردند خود بوداع
میرزا تشریف برده کلبه تاریک میرزا را بنور حضور منور ساختند و بعد از لوازم تعظیم و احترام میرزا این بیت خواند بیت
کلاه گوشه درویش بر فلک ساید ۞ که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او ۞ و بعد از لفظ این بیت بر زبان میرزا رفت بیت
بر حالم از تو هرچه رسد جای منت است ۞ گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم ۞ اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن
شناس دقیقه رس دریابد که از شکایت لبریز است آنحضرت از غایت نرم دلی و قدردانی رقتها فرمودند و بزبان
الهام بیان گذشت که عالم السر و الخفیات شاهد حال است که این کار نه باختیار و رضای من شده است و مع هذا از
کرده خویش نهایت انفعال و خجالت دارم کاشکی این ادا از شما نسبت بمن پیشتر بفعل می آمد میرزا آنحضرت
را دعا کرده از جای یوسف رسید که درین جا [illegible] چه کسانند او حاضران را شمرد که تردی بیگخان و منعم خان و بابوس بیگ
و خواجه حسین مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران گواه باشید که من اگر
نور این چشم را دانستمی در چنین وقتی بحل کردمی اما یقین دارم که مرا استحقاق بهلاکت بوده و آنحضرت جان بخشی
نموده رخصت سفر حجاز میدهند بر تفضل و تلطف آنحضرت هزار شکر بجای می آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من
مکافات نفرموده اند مصراع من در خور خود کردم و او در خور خویش ۞ آنگاه بسفارش فرزندان پرداخت
و حضرت جنت آشیانی بگشاده رویی قبول نمودند و میرزا را مشمول عواطف خسروانه ساخته وداع کردند و چون قرار یافته
بود که میرزا در حضور اظهار رقت و بی طاقتی نکند خود را احتفاظ میکرد و همین که آنحضرت متوجه دولت خانه شدند
بهای های گریست روز دیگر حکم شد که از ملازمان میرزا هر کس اراده همراهی داشته باشد مانع نیست هیچکس که همت نداشت
آنانکه لاف دوستی و یکرنگی میزدند ترک آشنائی کردند چلمه کوکه که از حقیقت و نیکوخدمتی بدولت حضرت خاقانی
بخطاب خان عالم شرف اختصاص یافته حیات مستعار خود را فدای خدمت صاحب ساخت چنانچه شرح آن
در جای خود گذارش یابد درین وقت سفرچی حضرت جهانبانی بود از او پرسیدند که چلمه کوکه تو میبردی یا در ملازمت

فسخ

مي باشد او با وجود سبق خدمت وقبول نظر انحضرت طريق وفاداري بر لذات صوري مقدم شناخته معروض
داشت كه لايق بحال خود جان مي بينم كه درين تاريك روزهاي بينوايي وتيره شبهاي تنهايي در خدمت ميرزا باشم
انحضرت كه محك آدم شناسي وميزان حقيقت سنجي بودند اراده او را مستحسن شمرده كشاده پيشاني رخصت دادند
وآنچه از نقد وجنس جهت اخراجات سفر ميرزا قرار يافته بود حواله او فرمودند وبيك ملوك با همه نسبت توجه
وتعلق خاطر ميرزا از چند منزل برگشته بملازمت رسيد وبر خاطر حقيقت شناس بغايت ناپسنديده آمد وبا
قبول صورتي كه داشت مردود نظر ناشد وميرزا از درياي سند به تته رفت وازانجا بمقصد شتافت وسعادت
حج دريافت ودر پانزدهم ذي الحجه نهصد وشصت وچار لبيك گويان اجابت دعوت حق نموده بمحل
عدم شتافت بالجمله چون موضع بكرام كه به پشاور مشهور است مضرب خيام گيتي ستان گشت سهلوان دوست
مير بر حكم شد كه قلعه را كه افغانان خراب ساخته اند تعمير نمايد ودر اندك فرصتي مرحلها قسمت نموده تعمير
شايسته يافت وسكندر خان را با جمعي از دولتخواهان جهت محافظت قلعه گذاشته رايات عزيمت بجانب كابل
برافراشتند وبعد از تشريف بردن انحضرت افغانان هجوم آوردند وسكندر خان داد مردانگي وقلعه داري داده
افغانان را پريشان ومنهزم ساخت وچون موكب جهانگشا بكابل نزول اجلال فرمود شب چهارشنبه پانزدهم
جمادي الاول نهصد وشصت ويك بطالع قوس از ستر ماه جوجك بيكم فرزند گرامي متولد شد انحضرت نام او را
محمد حكيم نهادند چون ابو الفضايل تاريخ سال ميشد كنيت قرار يافت ودر همان نزديكي از مقدسه دودمان عصمت
صبيه يوجوق ميرزاي خوارزمي فرزندي بوجود آمد نام او سلطان ابراهيم نهادند وهم بزودي آهنگ
عالم قدس نموده بيت بود برقي ز آسمان كرم شد ز آمدن ورفتنش بهم نزديك ارتفاع رايات اقبال
بقندهار ومراجعت بمستقر خلافت چون جمعي از فتنه جويان وافعه طلب مقدمات بغير واقع از جانب بيرام خان بموقف
عرض رسانيدند در عنفوان زمستان اين سال همايون فال نهضت عالي بصوب قندهار اتفاق افتاد
حكومت كابل بمنعم خان تفويض يافت وقرت العين خلافت را تا غزنين كه جاگير ملازمان ايشان
مقرر بود همراه برده از آنجا بمستقر خلافت رخصت معاودت فرموده خود متوجه قندهار شدند بيرام خان كه
خلعت قابليتش بطراز اخلاص آراستگي داشت مقدم گرامي را از سعادتهاي عظمي ودولتهاي كبري شمرده
تا ده فرسخي قندهار باستقبال موكب عالي از سر قدم ساخته رسيد ومتيقن انحضرت شد كه در حق او آنچه گفتند
افترا بوده در ساعت مسعود بقندهار درآمده ابواب كامراني وكام بخشي بر روي روزگار گشادند واز مشاهير
ملازمان ركاب عالي ابو المعالي ومنعم خان وخضر خواجه خان ومحب علي خان ومير خليفه واسماعيل دولدي ومحمد
اخته بيگي وخواجه حسين مردي ومولانا عبد الباقي صدر وبعضي ديگر سعادت حضور داشتند بيرام خان در اداي
خدمت وبندگي ولوازم نثار وايثار دقيقه نامرعي نگذاشت وتمام زمستان در قندهار بعيش وعشرت
گذشت ودر بنيدت آنچه جهت سركار خاصه دركار شد همه را بيرام خان سرانجام نمود وجميع امرا وبندهاي بادشاهي را

مثال ۲

در منازل ملازمان خود فرود آورده مهمانی ایشان را بطباخان خانه مقرر فرمود و آنحضرت همواره بعزت و کامرانی
خوش وقت بوده جشنهای پادشاهانه میداشتند و پیوسته بصحبت درویشان گوشه نشین و مجردان بهای
عزلت گزین تشریف می بردند خصوص از صحبت فیض منقبت مولانا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان
نفس اماره بود التذاذ میگرفتند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و بر حصول مقاصد و عروج دولت و فتوحات
آسمانی اشارت و بشارت می یافتند و خواجه غازی که برسم رسالت پیش شاه مغفرت پناه طهماسپ رفته
بود پیش از رسیدن موکب عالی بقندهار آمده بود سعادت زمین بوس دریافت و از نیکوخدمتی بمنصب اشراف
دیوانی خلعت امتیاز پوشید دران ایام معظم سلطان از زمین داور آمده بسعادت خدمت سرافراز گردید محمد خان
حاکم هرات مصحوب مهتر قرا که از معتمدان او بود پیشکشهای لایق و عریضه اخلاص بدرگاه فرستاده مشمول
عواطف بیکران گردید و بجهت انبساط خاطر شکار قمرغه طرح افکنده در نواحی سور اندام شکار خاطر خواه فرمودند
و از قضایای نا ملایم که در قندهار روی داد کشته شدن شیرعلی بیگ بوده به تیغ بی باکی شاه ابو المعالی و مجملی از این
سانحه آنکه شیرعلی بیگ پدر بیگ ایک میرشکاری رخصت از خدمت شاه آمده سعادت ملازمت دریافت شاه
ابو المعالی که مست باده غرور و تغرب بود از تعصب خنک اهل خروج کمر رد در مجلس بهشت آیین ملکیت که من این
رافضی را خواهم کشت و آنحضرت از فرط توجهی که به او داشتند این حرف را بمطایبه حمل فرموده التفات
نکردند تا آنکه شبی در کمین کین نشسته خون آن نامراد در آنجا که ریخت و بر خاطر حقیقت شناس آنحضرت سخت گران آمد
لیکن از فرط محبتی که با او داشتند سزای کردار او چنانچه باید نفرمودند چون حسن اخلاص و نیکو خدمتی بیرام خان
بمرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت قندهار را بدستور قدیم بجاگیر مشار الیه مقرر داشتند و زمین داور
از معظم سلطان تغیر داده ببهادر خان برادر علیقلی خان مرحمت شد و چون تسخیر هندوستان پیش نهاد همت
جهانگشا بود بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودی خود را بملازمت رساند و بیگی:
و حاجی محمد سیستانی را که بعضی مقدمات از ایشان بعرض رسیده بود قرین رکاب دولت ساخته متوجه کابل شدند
و حضرت خاقانی تا غزنین باستقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و محمد قلی خان برلاس و اتکه خان و جمعی
دیگر در خدمت ایشان شرف زمین بوس مستسعد گردیدند و اواخر سال نهصد و شصت و یک دار الملک کابل بفر قدوم
میمنت لزوم رونق آسمانی گرفت و دران ایام منعم خان را بسعادت اتالیقی حضرت خاقانی بلند مرتبه ساختند
و منعم خان آداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند و درین سال همایون الغ بیگ
بن خلیل سلطان از جانب شاه طهماسپ برسم رسالت آمده تحف و هدایای لایق بنظر اشرف گذرانید و باعث
مزید انبساط خاطر فیض مآثر شد و چون یورش هندوستان مکنون ضمیر منیر مهر تنویر بود همواره بسرانجام این
سزد فراهم آوردن لشکر توجه میفرمودند در روز دوم عید رمضان بیرام خان از قندهار با جمعیت شایسته آمده
سعادت آستان بوس دریافت و آنحضرت بجهت انبساط خاطر و فرط عنایتی که با او داشتند عید را اعاده فرمودند

حسن بادشاهانه ترتیب دادند و به قبق اندازی و چوگان بازی حکم شد و ان شهسوار میدان اقبال و نونهال
گلبن جاه و جلال یعنی حضرت خاقانی رخصت گرفته بر بادهٔ جهان نورد سوار دولت شدند و به تیر اول قبق را
انطور زدند که غریو از مردم برخاست و حیرت افزای قادر اندازان موشکاف شد و برام خان در تعریف قبق
اندازی انحضرت قصیده در سلک نظم کشیده و این مطلع ان قصیده است بیت عقد قبق ربود خدنگ تو از نگاه
گرد از هلال صورت پروین شهاب حک ه و دران ایام عشرت فرجام که همگی خاطر اشرف متوجه تسخیر هندوستان
و سامان این یورش بود پیوسته خبر برهم خوردگی انملک و مردن سلیم شاه و هرج و مرج هندوستان از
عرایض بعضی دولتخواهان و منتظران صبح اقبال بمسامع عز و جلال میرسید خصوصا مولانا عبدالله سلطانپوری
که بیمن عاطفت و ذره پروری انحضرت بخطاب مخدوم الملکی مشهور آفاق شده از لاهور مصحوب حاجی براجه یک
جفت موزه و قمچی بخدمت انحضرت فرستاد و اشارت به سواری و لشکرکشی نمود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین
موزه تفاول بفتح هندوستان گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان
پاست و این تفاول مثل ان تفاولیست که حضرت صاحبقرانی گرفته اند و انچنان بوده که در سالی که از ماوراءالنهر
خراسان متوجه شده اند در اندخود بدیدن شیخی اتا نام درویشی صاحب ریاضتی که به صفای باطن و خوارق
عادت اشتهار داشت تشریف بردند و ریش سینه گوسفندی برسم ماحضر پیش آورد انحضرت بمقربان بساط
حضور فرمودند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان سینه روی زمین است و ان شاء الله تعالی
این تفاول نیز مثل ان تفاول حضرت صاحبقرانی خواهد شد **مجملی از احوال سلیم خان ولد شیرشاه افغان
و انچه بعد از و تا درآمدن حضرت جنت آشیانی بهندوستان واقع شد** چون شیرخان هندوستان را بتصرف در اورد
و پنج سال و دو ماه سیزده روز حکومت باستقلال کرده رخت هستی به اتش فنا داد پسر خورد او سلیم شاه بعد از
بیست روز جانشین گشت و مدت هشت سال و دو ماه و هشت روز سلطنت کرد اما درین مدت هرگز از جنگ و نزاع
نیاسود لختی از اوقات بجنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان غلام شیرشاه پرداخت و منهزم ساخت
و چندی با افغانان نیازی که ایالت پنجاب داشتند و سرکردهٔ آنها هیبت خان بود مجادله و مقابله نمود و آنها
نیز مغلوب شده بشعاب جبال کشمیر پناه برده در انجا نیست و نابود شدند و مدتی به نزاع طایفه گکران اشتغال
داشت و چون این مردم دم از دولتخواهی دودمان عالیشان میزدند کاری نساخت و دست قدرت بر انها
نیافت و قلعه رهتاس را که شیرشاه اساس فرموده بود باتمام رسانید و در میان کوه سوالک مأمنی بجهت
خود انگاشته قلعه مانکوت بنا نهاد و چون با افاغنه و سپاهی بدمعاشی پیش گرفته بود و همواره در بیم و هراس
میگذرانید و اکثر در قلعه گوالیار بسر می برد اگرچه با رعیت نیک سلوک میکرد اما سپاهی یک قلم ازو رنجیده
بودند و از بیچارگی مدارای میکردند و انتظار فرصت و قابو داشتند قضارا اقبال خان نام خواص او که
به قبول حسن و تعلق خاطر تربیت یافته بمرتبه امارت رسیده بود یکی از اوباش نژاد بن داشت که هرگاه

قابو یابد

که هرگاه تا بو یابد کار سلیم خان شاه به انجام رساند و در هنگامی که بدیدن عمارات قلعه مانکوت میرفت و پیرامن
چاه زانو نشسته بود برسم دادخواهان از یک جانب در آمده شمشیری انداخت بمجرد رسیدن شمشیر سلیم خان شاه
از پشت زین چپ و چابک جسته آن سرگشته را در زیر گرفت و بعد از آن حکم به قتل و فرمود هرچند مقربان او
مبالغه نمودند که تحقیق باید کرد که بتحریک کدام سیاه بخت این بی اعتدالی ازو بظهور آمده سلیم شاه بنابر
مصلحت وقت قبول این معنی ننمود و پیش از آنکه تفتیش احوال کند به قتل رسانید و چون متیقن بود که این جرأت
به اغوای اقبال خان واقع شده اقبال را از نظر انداخته چشم و همت او را بالقید ضبط آورده محبوس ساخت
و بتاریخ بیست و دویم ذی قعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت
هستی بربست و بوصیت او فیروز خان نام پسرش که خردسال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارز خان
خالوی فیروز خان آن بیگناه را بنهانخانه عدم فرستاده مدعی حکومت شد و خود را محمد عادل ملقب ساخت او پسر
نظام خان برادر خورد شیر شاه است و از غرایب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بسلطنت رسید و شوهر
آن سه دختر نیز بنوعی مرتبه سلطنت تصاعد فرمودند یکی از دامادان او سلیم شاه مذکور بود و دیگری سکندر
سور و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو کس برسم اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که ببدگوئی و فتنه جوئی از حضیض
افتقار به اوج اعتبار رسیده بود وکیل مبارز خان شد و چون او پیوسته بارتکاب شرف و تمتعات نفسانی
پرداخته از احوال رعایا و زیردستان غافل زیست میکرد استقلال هیمو بدرجه رسید که جز اسم پادشاهی و سرداری
بمبارز خان نماند و شورشی غریب در جهان پدید آمد اکنون مجملی از احوال خسران مال هیمو مرقوم کلک صداقت نشان
رقم میگردد این سفله با کراهت منظر از حسب و نسب بهره بود و در قصبه ریواری از توابع میوات در زمره طایفه بقال
دهوسر که زبون ترین ذات بقالان است انسلاک داشت و در پس کوچها بعد بی نمکی نمک شور میفروخت تا آنکه
بلطایف الحیل خود را داخل بقالان سرکار سلیم شاه ساخت و از بدگوئی و عیب جوئی و کفایت اندیشی روشناس شد
و پیوسته بر مردم ابواب تقریبی نوشت و عمال سرکار او را میگرایند و مردم را بلایی انداخت و قصد عرض و
ناموس خلق میکرد و سلیم شاه نیز او را راه سخن داده بود چه برای دانستن احوال مخفیه مردم و جهت سزای بدکرداران
بالکل این بد نهاد و چرب زبانی و بدگوئی اعتبار یافت و چون پیمانه عمر سلیم شاه لبریز گردید و نوبت ریاست بمبارز خان مذکور
که برادر زن سلیم شاه بود رسید در خدمت او وکیل مستقل و صاحب اختیار شد و مدار عزل و نصب و داد و ستد
از پیش خود گرفت و خزاین شیر شاه و سلیم شاه و فیلخانه آنها بدست آورده بی محابا بداد و دهش پرداخت
و در اندک فرصتی بزر پاشی صید دلها نمود و کار او مرتبه بروان گرفت که افغانان بطوع و رغبت خدمت او میکردند روزی چند
بکتاب نعمت رای کلاه گوشه نخوت کج نهاد و برین هم اکتفا ننموده خود را راجه بکرماجیت گویانید و درین مدت محاربات
عظیم کرده مخالفان را از پای انداخت و کارنامها و شجاعت ازو بظهور آمده و رفته رفته کار او مرتبه بالا گرفت که افواج

ترتیب داده روی جرات وجلادت بمبارزت خاقان گیتی ستان نهاد جون انوار ذات مقدس الحضرت

ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شد اول فتحی که در مفرس اولیای دولت ابد پیوند در الفیب شد فتح هیمو بود دو دران

جنگ بزخم کاری جان ایمان الکان جهنم سپرد جنانچه در جای خود عنقریب گذارش خواهد یافت ان الله تعالی اکنون شرح

تتمه از احوال هندوستان می پردازد وخلاصه کلام انکه جون سلیم شاه فوت کرد مبارز خان مدعی حکومت شد احمد خان

سور نبیره سلیم شاه که از اعظم امرای پنجاب بود خود را اسکندر نام نهاده داعیه سلطنت کرد ومحمد خان نیز

که قرابت قریب بشیر شاه داشت وحکومت بنگاله به او مفوض بود خواهش عروس سلطنت هم اغوش

خاطر ساخت وابراهیم خان سور نیز به نسبت قرابت ووفور جمعیت ایالت هندوستان را در تلاش شد وسجا

که در السنه عوام شجاول خان اشتهار دارد در مالوه بجا رسیده دم از استقلال زد ومجملا اعاظم این دولت

باهم در افتاده سر شورش واشوب برداشتند ودر هندوستان ملوک طوایف شد اسکندر لشکر پنجاب را

فراهم اورده قصد دار الخلافت اگره کرد وجون بدهلی رسید خطبه بنام خود خواند ومبارز خان وابراهیم

نیز به همین اراده بر آمدند اخر به تدبیر وکنکاش هیمو مبارز خان شرق رویه شتافت چه خزاین شیر شاه اکثر

در قلعه چناره بود وبیرون اگره در موضع فرح میان ابراهیم واسکندر جنگ شد وابراهیم شکست یافته بکوشه

بدر رفت وغازی خان بدر ابراهیم خان بقلعه بیانه شتافته متحصن شد وکار اسکندر بصورت بلندی گرفت

واز دریای سند تا دریای گنگ بی رقیب وشریک در حیطه تصرف سکندر در آمد ولشکر فراوان فراهم اورده

اراده رزم مبارز خان پیش نهاد همت ساخت وارزوی ان داشت که تمام هندوستان مستقلا ازو باشد

درین وقت طنطنه نهضت رایات جهانگشای حضرت جنت اشیانی به تسخیر هندوستان بلند اوازه شد تاتار خان

وحبیب خان وجمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین فرمود ومحمد خان حاکم بنگاله بقصد دفع مبارز خان ودیار

مخالفان متوجه گشت ومبارز خان وهیمو در حدود جیرکته محاربه عظیم نمودند قضا را محمد خان دران جنگ کشته

گردید وخزاین شیر شاه وسلیم شاه تمام بدست هیمو افتاده وجون سواری اسپ خوب نمیدانست همیشه

بر صندوق فیل نشسته تردد میکرد اما از کمال جرات وجارتی که داشت وزرهای بدریغ که بر دم میداد

در محاربات مبارزات غالب وفیروز جنگ می آمد وعقدهای عظیم که در اندیشه اهل روزگار نگنجد بکلید همت

میگشود وبعد از تنظیم وتنسیق ولایت جونپور وبهار متوجه بنگاله شد خضر خان ولد محمد خان در بنگاله بجای بدر نشسته

خود را سلطان جلال الدین ملقب ساخته بود ودر اثنای ان عزیمت صیت نهضت موکب اقبال به تسخیر هندوستان

بلند اوازه شد وهیمو صلاح در رفتن بنگاله ندانسته عنان معاودت معطوف داشت نهضت موکب منصور حضرت

جنت اشیانی به تسخیر سواد اعظم هندوستان جون حقیقت هرج ومرج هندوستان بمسامع عز وجلال رسید

عزیمت آنصوب که در مکامن ضمیر اشراق تنویر تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته رایات اقبال

برافراشتند وجمیع مخدرات تتق عصمت را در کابل گذاشته بحمایت وحراست ایزدی سپردند وشاه ولی بیکاولان

را انکه میرزا محمد حکیم ساخته حل و عقد مهمات برای ازین منعم خان تفویض یافت در اواسط ذی الحجه نهصد
و شصت و یک بساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک وان افتخار نماید عنان عزیمت بصوب صواب
ممالک هندوستان معطوف فرمودند و قرة العین سلطنت یعنی حضرت خاقانی را که عمر طبعی ایشان بدوازده
سال و هشت ماه رسیده بود مقدمة الجیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال را جولان در آوردند
و همان روز بدیوان لسان الغیب تفاول جسته به این غزل بشارت فتح و فیروزی یافتند بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او ؛ زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود ؛

آنحضرت انتقام بعروة الوثقی عنایت ربانی و استمسک بحبل المتین بشارت آسمانی فرموده باندک لشکری بمجاهدت
بسیاری از جنود دینی منصف فرمودند سه هزار کس بقلم آمد بیرام خان بجهت استحکام بعضی مهمات بادشاهی
و سامان یراق خود روزی چند در کابل ماند و آنحضرت از جلال آباد بجاله سوار شده از آب گذشتند سلخ
محرم نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال گشت سکندر خان که با اعانه مبارزتها کرده خدمات
نمایسته تبقدیم رسانیده بود مورد الطاف بغایت شده بخطاب خانی سربلندی یافت و چون کنار دریای
سند که بنیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت گردید بجهت گذشتن سپاه و تزیال سه روز در آنجا توقف
نمودند و بیرام خان آمده بسعادت عتبه بوسی سرافراز گشت و درین منزل مبشران اقبال نوید فتح فیروزی
آوردند که تاتار خان کاسی که با لشکر گران بحراست قلعه رهتاس متعین بود با وجود استعداد قلعه داری
و استحکام قلعه بمجرد طنطنهٔ ارتفاع رایات اقبال تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار نموده است آنحضرت نظر
بنیکو خدمتهای سابق و لاحق نموده فرمان عاطفت بنیان بسلطان آدم گکر فرستاده بزمین بوس استحضار
فرمودند اما ازانجا که طالع بلند نداشت عذر زمین دارانه آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است
و برادرزاده لشکری نام همراه خود برده اگر مرا بسعادت ملازمت فایض گردم هم نقض عهد میشود و هم پسر برادرم هلاکت
است بعضی از اولیای دولت معروض داشتند که صلاح وقت در آنست که او را از میان برداشته قدم پیشتر
باید نهاد آنحضرت نظر بخدمات گذشته او فرموده ملتفت این حرف نشدند و چون موکب عالی از دریای سند
عبور نمود افغانان اتوزی که در حدود رهتاس مجتمع شده بودند پریشان گشته هر کدام بگوشه بدر رفتند
چون سررشته سخن باینجا کشید پیش از عرض دیگر سوانح اسامی جمعی از مردم روشناس که درین فتح بسعادت خدمت
سرافراز بودند نوشته میشود

بیرام خان ، شاه ابوالمعالی ، خضر خواجه خان ، تردی بیگ خان ، سکندر خان
خضر خان هزاره ، عبدالله خان اوزبک ، میرزا عبدالله ، مصاحب بیگ ، علی قلی شیبانی ، محمد قلی برلاس
خواجه معظم ، علیقلی اندرابی ، حیدر محمد آخته بیگی ، بابوس بیگ ، اسمعیل بیگ دولدی ، میرزا حسن خان ، میرزا نجات خان
محمد خان جلایر ، سلطان حسن خان ، قرموق سلطان ، محمد قلی دیوانه ، شاه قلی نارنجی ، تولک خان ، کاکر علی خان
باقی بیگ توسکی ، لعل خان بدخشی ، بیگ محمد آخته بیگی ، خواجه بادشاه مرغنی ، بلک خواجه ، خواجه عبدالباری ، خواجه عبدالصمد

میر معین میر غنی شاه فخر الدین میر حسن دانی خواجه حسین مروی میر عبد الحی میر عبد الله قانونی خنجر بیگ
عارف بیگ خواجه عبد الصمد شیرین قلم میر سید علی مصور ملا عبد القادر مولانا الیاس اردبیلی ابو القاسم جرجانی
مولانا عبد الباقی افضل خان میر بخشی خواجه عبد المجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطاء الله دیوان بیوتات
خواجه ابو القاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه امین الدین محمود ملک مختار وچون موکب عالی
بحدود قصبه کلانور نزول اقبال فرمود شهاب الدین احمد خان واشرف خان وفرحت خان خاصه خیل را پیش از وصول موکب
جهانگشا بلاهور فرستادند که بعروس منابر و وجوه دنانیر را بنام نامی القاب گرامی فروغ جاوید بخشند ومتوطنان شهر را
از دست اندازی واشوب مردم محافظت نمایند بیرام خان وتردی بیگ خان وسکندر خان وخضر خان هزاره واسمعیل بیگ
دولدی وجمعی کثیر بر سر نصیب خان پنج بهیه که در قصبه هریانه پای ثبات افشرده بود تعیین شدند ورایات اقبال
بجانب دار الفتح لاهور بر افراشتند واعیان ان دیار بشرف استقبال شتافته زبان دعا بشکر این موهبت عظمی
گشودند وضع شریف فراخور رتبه وحالت مشمول مراحم پادشاهی گردیدند دوم ربیع الثانی این سال فرخنده فال بلده فاخره
لاهور بقدوم دولت لزوم فروغ اسمانی ورونق جاودانی پذیرفت وطبقات انام واصناف خلایق از زوادت
روزگار نجات ابدی یافتند اواخر این ماه خبر آمد که شهباز خان نام افغانی جمعیت انبوه فراهم اورده در دیپالپور
سر شورش برداشته است حضرت جنت اشیانی شاه ابو المعالی وعلیقلی سیستانی وعلیقلی اندرابی ومحمد خان جلایر
وجمعی دیگر از یکهای کارطلب را بان صوب فرستادند ولشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه گرم ساختند وبهادران
جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیده داد شجاعت وجانفشانی دادند وکار بر شاه ابو المعالی تنگ شده بود که
علیقلی خان با یکهای صف شکن تکیه بر اقبال بی زوال نموده کارنامه جرات وجلادت ظاهر ساخت وشکست بر مخالفان
افتاد واز خون افغانان تیره رای عرصه پیکار لاله زار شد واولیای دولت قرین فتح وفیروزی مراجعت نموده
سعادت آستان بوس دریافتند وبیرام خان که بر سر نصیب خان افغان رفته بود نصیب خان اندک تلاشی کرده فرار
اختیار نموده وغنیمت فراوان از نقد وجنس بدست اولیای دولت درآمد وعیال افغانان تمام اسیر پنجه تقدیر
گردید وحضرت جهانبانی نذر فرموده بودند که هرگاه فتح هندوستان شود نهب نکنند بیرام خان خود سوار شده مردم را
جمع ساخته مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد ودیگر غنایم این فتح از فیلان نامی وسایر نفایس باخر خود داشت
فتح بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت وخود با افواج ممالک کشا متوجه پیش شد وچون بجلندر رسید افغانان گریختن
را غنیمت شمرده بجهت ممانعتی که میان سرداران لشکر منصور بهم رسید اسباب واموال نفیس خود را با نقد
جان همراه بردند ومجملی ازین سرگذشت انست که تردی بیگ خان حوالت که پیشتر رفته با افغانان گریخته درست
بردی نماید بیرام خان صلاح در رفتن نپذیرد تردی بیگ خان بجهت حصول رخصت مالتوخان را پیش بیرام خان
فرستاد که بهر طریق که داند وتواند رخصت حاصل کند مالتوخان رفته شروع در مقدمات نمود خواجه معظم درست

پیش آمده دشنام چند داد با تو نیز جوابهای سخت گفت خواجه معظم شمشیری انداخت کاو انداخت که بدست با لتو رسید
وازین گفت و شنید افغانان فرصت یافته خود را بگوشه سلامت کشیدند و چون حقیقت حال بموقف عرض بادشاه
جهان پناه رسید فرمان به امرا نوشته بسیاری از نتایج سعادت افزا حواله بتقریر افضل خان شد او رفته شرایف
کلمات از زبان گوهر فشان آنحضرت به امرا تقریر نموده انجمن آرای صلح و صلاح گردید برام خان خود در جلندهر طرح اقامت
انداخته پرگنات آن نواحی را به امرا قسمت کرد سکندر خان بماچیواره رفت و ازانجا قابو دیده روانه پیشتر شده
سرهند را بتصرف خود درآورده اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد درین اثنا تاتار خان و حبیب خان
ونصیب خان و مبارک خان اینمعنی را مناسب دولت ندانسته برآشفت که بالستی سرهند را مضبوط ساخته لطلب
ککس بنوسناوی بالجمله بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام بفر اقبال ابد پیوند بادشاهی نموده از
جلندهر پیشتر روان شدند و چون بحدود ماچیواره رسیدند تردی بیگخان و اکثری صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند
و موسم باران نزدیک شده لایق دولت است که گذرها را استحکام داده همین جا توقف نمایم و بعد از تخفیف باران
و اعتدال هوا از آب بگذریم برام خان و جمعی از دلیران عرصه همت در گذشتن آب مقدمات پسندیده و دلایل
معقول گفتند و آخر بسعی ملا پیر محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو از آب عبور اتفاق افتاد
و اثر فیروزی با شرکجا رفوج منقسم شد قول بشجاعت و سرداری برام خان نظام و رونق شایسته یافت
و برانغار بحسن شوکت خضر خان هزاره آراسته گردید جوانغار بشهامت و دلیری تردی بیگخان تنسیق پذیرفت
سکندر خان با جمعی از هزبران بیشه وغا در هراول رزم طلب گشت و ازانجا که نیت شهریار جهان بر امن عبادت
و بار مرضات الهی مقصور بود روز بروز ابواب فتح و فیروزی بر روی ~~بعضی~~ روزگار اولیای دولت گشوده
بر بیگ افغانان کثرت لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکر فزون از احصای شمار ~~رغبت~~ قتال نموده خود
را به افواج قاهره رسانیدند و قریب بشام تلاقی فریقین دست داده و جنگ عظیم در پیوست و افواج جهانگشا مراسم
حزم و احتیاط مسلوک داشته نزدیک بجوی جای استادن قرار داده پای ثبات افشردند و هم یکدل و یکرو در جانسپاری
و کار پردازی دقیقه نامرعی نگذاشته تا آنکه شب درآمد و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که بطرف
فوج غنیم در دیهی آتش افتاد و بحکم ایزدی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته گردید و دلاوران عرصه
اقبال از اطراف لشکر مخالف درآمده بخدنگهای دل دوز جان ستان افغانان تیره بخت را بر خاک هلاک
افگندند و انها هیچ نمی فهمیدند که این تیرها که می اندازد از کجا می آید و دست در تاریکی می انداختند قریب سه
پهر از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار نمود و فتح عظیم که مقدمه فتوحات
بی اندازه تواند شد روی داد و فیل و اسباب فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد و نفایس غنایم با عرضه
داشت مژده فتح روانه درگاه گیتی پناه نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و در سرهند رفته طرح اقامت
افگندند علیقلی سیستانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی کثیر پیشتر فرستادند و چون سکندر خبر شکست

بالجمعیت انبوه از ولایت رسیده آمدن
اسکندر خان بودن خود را در سرهند
صلاح ندانسته بالنده شتافت بر ادا محال

خبر شکست این مردم شنیدند با هشتاد هزار سوار مسلح و مکمل و فیلان کوه پیکر متوجه عساکر فیروزی مآثر شد برام خان
در سرهند پای ثبات مستحکم داشته بلوازم قلعه داری همت گماشت و برج و باره را مضبوط ساخته حقیقت
حال بدرگاه جهان پناه عرضه داشت کرده التماس توجه رایات اقبال نمود دران چند روز عنصر مقدس
حضرت جهانبانی از عارضه قولنج گرانی داشت بمجرد رسیدن عرضه داشت برام خان حضرت شاهزاده
را که انوار دولت و فروغ جهانگشائی از ناصیه مبارک ایشان می درخشید با اکثری از امرا بطریق منقلا
روان ساختند و هنوز موکب عالی آن قرة العین خلافت از نواحی شهر نگذشته بود که صحت کامل دست داد
و خود بدولت و اقبال رایات فتح و فیروزی برافراشته فرحت خان را شقدار لاهور و بابوس بیگ
فوجدار و میرزا شاه سلطان را امین و مهتر جوهر را خزانه دار ساخته در شهر گذاشتند و شب هفتم رجب
سال مذکور در سواد قصبه سرهند نزول دولت اتفاق افتاد و امرای رزم آرا و بهادران جهانگشا سعادت
ملازمت افتخار یافته کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردانیدند و سراپرده اقبال را در کل زمینی که بعد از
فتح رشک فردوس برین شده استاده کردند ورود موکب جهانگشا مخالفان را دست و دل از کار برد
عساکر فیروزی مآثر چهار فوج تقسیم یافت یکی باسم مبارک خود و دیگری بنام نامی حضرت خاقانی و دیگری بحسن
اهتمام شاه ابوالمعالی و دیگری به انتظام برام خان و همواره از طرفین بهادران بعرصه نبرد شتافته داد کار
زار میدادند و پیوسته آثار فتح و ظفر از ناصیه اقبال و جبهه احوال ظاهر میشد و روز بروز بیم و هراس مخالفان
می افزود و مدت چهل روز افواج مقابل یکدیگر نشسته کارزار میکردند تا تاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور
که نوبت تردد ملازمان خاقان گیتی ستان بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر بعرصه رزم طلب گشتند و از آن
طرف کالا پهار برادر سکندر برآمده محاربه عظیم نمود هر چند دران روز مقرر نبود که جنگ سلطانی شود اما چون در تقدیر
رسیده بود که چنین فتحی بزرگ نصیب اولیای دولت ابد مقرون گردد در رفته بعرصه نبرد آتش افروز شدند
افواج نصرت قرین از اطراف درآمده داد شجاعت و دلیری دادند و مردانه پای ثبات در عرصه نبرد افشردند
رایات فتح و فیروزی برافراشتند و یمن اقبال روز افزون فتحی عظیم که طغرای فتح نامهای روزگار تواند بود
از پرده غیب چهره گشای شاهد مراد گردید و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از
مخالفان بعالم نیستی شتافتند و سکندر بهزار ناکامی از جنگگاه برآمده خود را بدامنه کوه پنجاب کشید و یکی از
بهادران خواجه مسافری در اثنای راه بسکندر رسید و چون باو نزدیک شد هر چند سکندر خواست که تیغ از
بدست آرد از غایت اضطراب نتوانست کشید و بعد از سعی بسیار نیم جانی از آن مهلکه بیرون برد و چون بتائید
ایزدی چنین فتحی روی داد آنحضرت بر مسند کامبخشی نشسته در خور خدمت و جانسپاری هر کدام جلدو مرحمت
فرموده به ازدیاد مناصب اعتبار بندهای جانسپار توجهات پادشاهانه مبذول داشتند و چون در روز
تردد ملازمان حضرت خاقانی فتح شده بود منشور این فتح بنام نامی و القاب مستطاب آنحضرت سمت ارتسام

یافت وازین تاریخ حضرت خاقانی فتح شده بود منشور این فتح بنام نامی والقاب مستطاب آنحضرت رانبکار حیته
توجه خاطر پیدا شد و دولی بیک بدر خانجهان جیته که در جنک با جیوا را از افغان بدست اورده بود فتح بازنام
داشت به آنحضرت پیشکش کرد و نگاهبان این جیته کردند و نام دهشتدار و دوام خدمت و ذره پروری آنحضرت
فتح خان نامور کردید واز سوانح این ایام مقید ساختن خواجه معظم است و سبب آنکه نوشته چند بخط خواجه
برامد که از کوتاه اندیشی وبیخردی بسکندر سخنان خان نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود
واین نوشته بحضرت جنت آشیانی رسید آنحضرت از خواجه استکشاف فرمودند که باعث این نادولتخواهی
چه بوده ازانجا که خواجه روی آنکاه نداشت درجواب گفت که من اینمعنی را دولتخواهی بادشاه تصور نموده
قصد آنچنان کرده ام که این نوشتها بنظر اشرف درآید و باعث مزید التفات آنحضرت شود وازین مقوله
جوابهای دوراز معقول معروض داشت بنابران او را مقید ساخته بمیرقانی سپردند بعد از تنظیم و تنسیق
مهمات الصوبه ازراه سامانه متوجه دهلی شدند چون رایات جهانگشا بسامانه رسید شاه ابوالمعالی
را با محمد قلی خان برلاس و اسمعیل بیک دولدی و مصاحب بیک و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر
بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برامده درمیان ولایت شورش اندازند ازحال
او توجه لایق نموده آید و سرداری صوبه پنجاب بمشارالیه تفویض یافت و روزی چند در سامانه
توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت گشتند و سکندر خان اوزبک که بدهلی رخصت یافته بود جمعی
ازمخالفان که دراینجا بودند تاب مقاومت نیاورده هرکدام بگوشه بدر رفتند و سکندر خان او
زبک بدهلی درامده عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس توجه رایات اعلی نمود
وآنحضرت کامیاب دولت واقبال از سامانه کوچ فرموده متوجه دهلی شدند و روز پنجشنبه غره
رمضان سال مذکور درسلیم گره که بر سمت شمالی شهر در کنار آب جون واقع است نزول اجلال اتفاق افتاد
و روز چهارم درون شهر مستقر اورنگ خلافت گردید و درین روز حضرت خاقانی نیله گاو شمشیر شکار
فرموده بخدمت پدر عالیقدر آوردند و آنحضرت که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن دهلی ترک
حیوانی فرموده بودند حکم کردند که پاره از گوشت این نیله گاو خشک ساخته نگاه دارند که چون ماه رمضان
بگذرد اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و در دار السلطنه دهلی مسندارای دولت و اقبال
گشته ممالک محروسه را بجاگیر امرا و ملازمان عتبه خلافت قسمت نمودند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان
حضرت خاقانی مقرر شد و سرکار پنجاب چنانچه سمت ذکر یافته بشاه ابوالمعالی و سرکار سرهند و دیگر پر
گنات متفرق بجاگیر خان خانان عنایت نمودند و تردی بیگ خان را بمیوات و سکندر خان را به
اگره و علیقلی خان را سنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را به بیانه تعیین فرمودند و دریولا شاه ولی
اتکه از دار الاقبال کابل آمده مژده تولد فرزند گرامی از حضرت مطهر ماه جوجک بیگم رسانید و آنحضرت

ازین بشارت دلکشا شکر ایزدی بجای آورده جشن شادمانی ترتیب دادند و نام ان نوباوهٔ
گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی بیرون را که حامل این عطیه غیبی خطاب سلطانی یافته
باتحف و هدایا رخصت کابل شد و از وقایع ان سال آمدن رستم خان افغان است و مجملی ازین
سرگذشت آنکه چون آنکه خان و دیگر ملازمان حضرت خاقانی که متوجه حصار رستم خان و تاتار خان
واحد خان و پیر محمد ... و بجلی خان و شهاب خان و تاج جان و آدم خان قیام خانی
با جمعی از افغانان برآمده رزم طلب گشتند با آنکه افغانان قریب ده هزار کس بودند و اولیای
دولت از چهار صد کس بیش نی جنگ عظیم در پیوست و بتایید غیبی فتح شد و هفت کس از مخالفان
به قتل رسیدند و رستم خان گریخته به قلعه حصار درآمد و قلعه را مضبوط ساخت و مجاهدان عرصه
اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند و چون کار بدشواری کشید قول طلبیده دید و آنکه خان
رستم خان را با نام برده با قریب هفتصد کس مصحوب علیقلی میر لطیف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه معلی
فرستاد و بعد از چندگاه حکم شد که رستم خان را جاگیر بخواه نمایند اما بشرط آنکه فرزند
خود را در ... نگاه دارد تا لوازم حزم و احتیاط بجای آمده باشد منا ... الیه ازین
شرط ابا نموده در مقام گریختن شد و چون این معنی مکشوف ضمیر اقدس گردید او را مقید ساخته بیک محمد ... افاسپرد ...
سوانح این ایام قصه قبیز دیوانه است که خالی از غرابتی نیست مجملا او از احاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی ظفر قرین بود
و در هنگامی که رایات اقبال بعد از فتح سرهند بجانب دهلی نهضت فرمود قبیز دیوانه از اردوی معلی جدا شده
جمعی از اوباش با خود فراهم اورده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد و دست بتاخت و تاراج قصبات و قریات دراز
کرده انچه از هر جا بدستش می افتاد بمردمی که در گرد اوی بودند قسمت میکرد و از نواحی سرهند تاخته بجانب سنبل رفت
و سنبل را بتصرف اورد و پیوسته عرایض بندگی بدرگاه والا فرستاده اظهار عجز و بندگی مینمود و به این وسیله
زبان مردم را از خود کوتاه میداشت و چون سنبل را متصرف پسر خود را که عارف الله نام نهاده بود به براول
فرستاد و درای حسین جلوانی که بحکومت انجا اختصاص داشت بی جنگ ویران شد و قبیز از انجا بکانت گوله رفت
و ان نواحی را نهیب غارت نموده بارکن خان که از روسای افغان بود جنگ بی تزکانه کرده شکست یافت
و برگشته به بداون درآمد اگرچه این دیوانه بظاهر عرایض فرستاده اظهار بندگی میکرد اما فعل او با قول او اصلا
موافقت نداشت و پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده مردم را منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی
تنها سودای جنون نداشت مستی دنیا نیز ضمیمه علت او شده بود مگر به آینه طرازی خانه خود را بتاراج دادی
و از نجابت همواره جمعی برگرد او بهجوم داشتند چون حقیقت احوال بتواتر مروض بساط دولت گردید فرمان قضا جریان

بمعظم خان

علیقلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه گیتی پناه فرستند و اگر سر از اطاعت حکم پیچد تنبیه لایق نماید درین
اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته به بداون آمده بود علیقلی خان از مهمات میرتهه فارغ شده بسنبل شتافت
و بعد از فراغ مهمات آنجا به بداون رفت و هر چند کس بطلب او فرستاد نزد علی قلی خان نرفت و در جواب
گفت همچنانکه تو از بندهای درگاهی من هم از غلامان آنحضرت ام و این ولایت را بزور شمشیر گرفته ام ناگزیر
علیقلی خان بجنگ پیش آمد و چون دیوانه دران نزدیکی شکست خورده پریشان خاطر شده بود قدرت جنگ در
خود ندیده بقلعه بداون رفته متحصن شد و عریضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و آنحضرت قاسم مخلص را تعیین
فرمودند که رفته او را باستمالت عنایت بادشاهی ساخته بملازمت بیارد و پیشتر از رسیدن قاسم مخلص
نقش چنان نشست که علیقلیخان او را بکشت و آنچنان بود که چون نیز قلعه را مستحکم کرد و محاصره امتداد
یافت علیقلیخان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث الدین را نزد او فرستاد که بمفاتیح سعادت پند داده او را
از قلعه برارند نیز فرستادها را مقید ساخت و انها در حالت قید جمع کثیر را نهانی با خود متفق ساختند
بفریب و فسون مردم درون قلعه را از خود کرده دیوانه را دستگیر نموده علیقلیخان را به قلعه در آوردند مشار الیه
دیوانه را کشته سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این حادثه بر خاطر عدالت مآثر سخت گران آمد و فرمان عتاب
آمیز بعلیقلیخان عز نفاذ یافت که چون او اظهار بندگی میکرد و میخواست که بملازمت شتابد چرا کار به انجا رسانیدی
چون بدست افتاد بی حکم چرا کشتی و از سوانح این سال بی اعتدالی و نافرمانی میرزا سلیمان است و شرح این
بطریق اجمال انکه چون رایات جهان کشا به تسخیر هندوستان نهضت فرمود نزدی بیگ خان که اندراب و اشکمش
بجاگیر او مقرر بود حسب الحکم همراهی گزید و مقیم خان را که نسبت قرابت با او داشت جهت انتظام جاگیر
گذاشت میرزا سلیمان فرصت را غنیمت شمرده محال جاگیر او را خواست بتصرف در آورد و تحت تسخیر بر دارد
از ترتیب مقدمات پرداخت که شاید مقیم خان از آنجانب خود گشته چون نتیجه بران مترتب نشد پرده آزرم از
از میان برداشته بمحاصره اندراب همت بست و مقیم خان تاب مقاومت نیاورده با اهل و عیال خود راه سلامت
پیش گرفت و جنگ کنان ازان مهلکه خود را برآورد و از میرزا چنین بی راهی بوقوع آمد **توجه خاقان گیتی
ستان بصوب پنجاب به امر عالی حضرت جنت آشیانی** چون شاه ابو المعالی بصوب پنجاب شتافت
خود رای و بی اعتدالی پیش نهاد خود ساخت و با آنکه اخبار ناملایم ازانجانب بعرض حضرت جنت آشیانی میرسید
چون توجه منوط باو داشتند اصلا بر خاطر قدسی مظاهر گران نمی آمد تا آنکه بعرض رسید که فرحت خان شقدار لاهور را
بحکم معزول ساخته یکی از نوکران خود را بجای او مقرر داشته و دست تصرف بخزینه بادشاهی دراز می سازد و
مقارن این حال خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی ظفر قرین شایع شد لاجرم رکن السلطنت العالیه بیرام خان را بمنصب
اتالیقی خاقان گیتی ستان بلند مرتبه ساخته صوبه پنجاب را که از اعاظم صوبهای هندوستان است بجاگیر ایشان مقرر
فرموده بالقرب رخصت نمودند و مقرر شد که سرکار حصار و الحدود بشاه ابو المعالی مرحمت فرمایند و در اثنای راه آنکه

وسایر ملازمان آنحضرت از حصار فیروزه آمده سعادت استانبوس دریافتند و جمعی از بندهای بادشاهی که بکومک میر
ابوالمعالی مقرر بودند واز صحبت وهمراهی او نهایت آزردگی و محنت داشتند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیک وخواجه جلال
الدین وفرحت خان وخواجه طاهر محمد ولد میر خورد و مهتر تیمور شربتچی نوید مقدم گرامی آنحضرت را شنیده از سر قدم ساخته
خود را بسعادت زمین بوس رسانیدند وسکندر که قدم جرات از کوه بیرون نهاده بود از طنطنه شکوه اقبال باز بکوه
درآمد و میر ابوالمعالی که بجهت دفع او از لاهور برآمده بود بارالشهر مراجعت نمود و چون خبر تشریف آوردن خاقان
گیتی ستان بنواز رسید تا کنار آب سلطانپور آمده دولت کورنش دریافت و آنحضرت باین نسبت توجه حضرت جنت
آشیانی داشته در محفل قدس حکم نشستن فرمودند و چون میر بمنزل خود شتافت از روی آزردگی پیغام فرستاد که نسبت من
بحضرت جنت آشیانی معلوم همگنان است و در خاطر اشرف خواهد بود که روزی در شکار قمرغه جوی شاهی مرا با خود در
یکطرف حکم طعام خوردن فرمودند و بشاه الوش عنایت شد و ازین عالم بسیار روی داده و با وجود این نسبت چون
که بجهت نشستن من تکیه نمد جدا انداختند و در هنگام طعام سفره علاحده قرار دادند آنحضرت در جواب فرمودند که عجب از
میر که تا حال تمیز در نسبتها نکرده اند تورۀ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر حضرت جنت آشیانی را با شما نسبت
از عالم دیگر بود آن توقع از من خود چرا

داستان شنقار شدن حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه غفر الله ذنوبه

چون موکب منصور بنواحی پرگنه هریانه رسید قاصدی از دهلی آمده بیرام خان را از شنقار شدن حضرت جنت آشیانی
آگاهی بخشید و بیرام خان صلاح در رفتن پیش ندانسته بجانب کلانور شتافت مقارن اینحال نظر شیخ جولی فرمان
آورد مضمون آنکه بتاریخ از پشت بام مسجد که متصل دولتخانه واقع است پایان می آمدیم در میان زینه آواز بانگ
نماز بگوش رسید و بجهت ادب بر سر زینه نشسته شد و چون مقری بانگ را تمام کرد در خاستیم که فرود آییم قضارا
سر عصا بدامن جامه میرسد و از آنجا خطا شده بزیر افتادیم چون زینها از سنگ بود و گوشه زینه به بنا گوش خورد و قطره
چند خون از راه گوش برآمد و طرف بیهوشی دست داد و چون افاقت روی نمود بدولتخانه آمده شد الحمد لله خیریت
اصلا توهم بخاطر راه نوهد و متعاقب او خبر شنقار شدن آنحضرت جرم رسید و حضرت خاقانی از غایت تعلق و دلگرانی
که بحضرت جنت آشیانی داشتند اشفتگی و بی تابی بیش از پیش ظاهر ساختند اهل نظم در مرثیه تاریخ شنقار شدن
آنحضرت معانی لطیف و مضامین دلکش در سلک نظم کشیده اند میر عبد الحی تاریخ را چنین یافته مصرع ای وای بادشاه
من از بام اوفتاد و مولانا مسعود حصاری چنین گفته واصل حق شد همایون بادشاه اما برسم الخطی که زمان
آنحضرت را بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی بهتر از همه گفته همایون بادشاه از بام افتاد غایت یکسال
کم است و چون سخن فهمان تفاوت یکسال را تجویز نموده اند سهلست کمالات صوری و معنوی آنحضرت زیاده
بر آنست که بتحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در فن ریاضی و همواره به ارباب
حکمت صحبت میداشتند و ممتاز دانان علم ریاضی در پایه سریر اعلی جمع شده کامیاب سعادت بودند و آنحضرت را اراده
بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات و ادوات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده

بودند

بودند توجه عالی بشعر وشعرا نیز داشتند وازانجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیم است درخلال اوقات وارادت
بیها را در سلک نظم می کشیدند ودیوان انحضرت در کتابخانه عالی موجود است واین چند رباعی ازان دیباچه کرامت
رقوم میکردد **بیت** ای انکه جفای تو بعالم علمست ∴ روزی که ستم نه بینم از تو ستم است ∴ هر غم که رسد از ستم چرخ بدل
مارا چو غم عشق تو باشد چه غم است **بیت** ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب ∴ درد دل خود مکوی با هیچ
طبیب ∴ کاری که ترا بان جفاکار افتاد ∴ بس قصه مشکلست وبس امر عجیب ∴ ای دل بحضور یار فیروزی کن ∴
در خدمت او بصدق دلسوزی کن ∴ هر شب بخیال دوست خرم بنشین ∴ هر روز بوصل یار نوروزی کن ∴

جلد دوم اقبال نامه جهانگیری در سوانح زمان دولت خاقان گیتی ستان اکبر بادشاه از اغاز جلوس بر سریر فرمان دهی تا زمان شتافتن حضرت

سلسله انتظام کارگاه افرینش که بظاهر حقیقت نمای شهود وشواهد
قدرت واجب الوجود است والسنه بفرمان روای بزرگ نهادی بابه که یار عالم وعالمیان از در بازوی تایید آگهی
بر سر تواند گرفت وکار جهان وجهانیان را بنیروی کمال اگاهی سامان وسرانجام تواند نمود شعشعه عظمت از ناصیه
اقبال او تابد وبارقه ابهت از لوحه احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت ببازوی راست او استقامت
یابد واین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر وروئیت او رونق او بها پذیرد وزرهای تاب که نقد خزانه اسمانست بسکه
عدل او کامل عیار برایید وگوهرهای شب چراغ که صیقل زده مهره انجم است تاج دولت او سربلندی بیند چار چمن خلافت
از جویبار شمشیر او اب خورد ورشش جهت مملکت از ماهچه لوای او تاب گیرد واتش فتنه باب تیغ جهانگشا بنشاندد
برق حادثه را بسحاب چتر گردون سای منطفی سازد وهمتش برابادی خراب اباد دلها مقصور بود وطبیعتش بر
تعمیت شهرستان جانها مجبول ومفطور باشد محبتش در نهانخانه ضمیر خواص وعوام وطن سازد ودعایش
بر خلوتگاه زبان صغار وکبار ارام گیرد بلکه صفوف نبات که جلوه نمایان مقام ثبات اند از چشمه سار افضال او سر
بر زد سیراب کردند واز نسیم بهارستان افاضه او نشو ونما یابند وصفوف جماد که ثابت قدمان مقام ایستادند
هم از ماثر عدالت او فیض وافی گیرند واز مکارم عنایت او نصیبه وافر بردارند **بیت** همین نه جانور از
دین وداد تاجوران ∴ به امن وعیش گراید بزیب وفر گردد ∴ بتو بهار عدالت ومدر سنگ گیاه ∴
گیاه نخل شود نخل بارور گردد ∴ فروع عدل دهد ان اثر بروی زمین ∴ که خاک سنگ شود سنگ سیم وزر گردد ∴
چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر ومعالی بود واستحقاق ان منصب عالی داشت
وتباشیر دولت وسعادت از اغاز طلوع صبح ولادت او می تافت ولوایح مشکبار جهان ارای از عنوان صحف
ازمشام جان عارفان انفس واافاق میرسید شکوه جهانبانی از لوحه پیشانی او میدرخشید وفروغ جهانگیری از
نظر دوربین او به بلندی می شتافت اثار تخت نشینی از طرز نشست او پیدا بود ورقوم فرمان روایی از خطوط
دست او خوانده میشد وزمانی که افلاک در چندین ادوار انتظار ان میبردند رسید ودوری که انجم در چندین
قرانات فرصت ان می جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسله کون ومکان ندای بشارت در دادند

ونوید رسانان سکنهٔ زمین واسمان به پیام امن وامان زبان حال برکشادند **مثنوی** کای کهر بخت نخاتم ترا ∴
دور شهنشاهی عالم ترا ∴ دوش فلک بارکش کوس تست ∴ تخت هوا خواه قدمبوس تست ∴ بر سر دل تاج سرافکنده است
خطبه خود خوان که خلافت تراست ∴ در هنگامی که سلطان چاربالش گردون به برج سعادت حوت رسیده نظر به بیت الشرف
انداخته بود که تخت چارپایه حمل را بجلوس سعادت منور سازد وغبار آلودگان خط خاک را بفیض عام تازه وتر گرداند
تا بتایید ذوالجلال واتفاق جنود دولت واقبال باعثی که بر واسمان سجود کند در عیدگاه خطهٔ دلگشای کلانور **رباعی**
که باد قبلهٔ اقبال دهر در هر دور ∴ جشن علی مجلسی والا که عشرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب داده **مثنوی**
دل افروز جشنی شد آراسته ∴ درون وبرون هر دو پیراسته ∴ نمودند در پیش این سبز کاخ ∴ بساطی چو میدان
همت فراخ ∴ سراپرده های مکلل کلاه ∴ کشیدند بر دور آن جشنگاه ∴ کران تا کران فرش آن سرزمین ∴ پرند ختا
بود و دیبای چین ∴ ز بس سایبانهای زرینه بار ∴ هوا بود چون پردهٔ زرنگار ∴ فلک را گرفتند در زرناب ∴ که زربفت
در جشن نیلی نقاب ∴ ز بس نکهت بزم جنت دور ∴ فلک نافهٔ مشک بود از بخور ∴ بزرگان درگاه برخاستند ∴
عروسانه تختی برآراستند ∴ که دوشیزهٔ سلطنت را بعقد ∴ بشاه جوانبخت بندند عقد ∴ دو عالم بیکی فراهم کنند ∴
به پیوند جاوید محکم کنند ∴ زبان میدهد پرده در پرده ساز ∴ که ای تخت با تخت دولت نیاز ∴ شهی میکند بر سر
تخت جای ∴ که خواهد شدن تخت از و دیرپای ∴ کسی می‌نشیند بر اورنگ جاه ∴ که خواهد به او تخت بردن پناه ∴
بالجمله قریب نصف النهار جمعه سیوم ربیع الثانی سال نهصد وشصت وسه هجری آن سلالهٔ دودمان تیموری ابراج
افروز خاندان سلطنت وسروری بسعادت واقبال بر تخت دولت واورنگ خلافت جلوس فرمود ونوای
مبارکباد از شش جهت بلند آوازه شد ومیر الثانی آشیان منظر نام نامی ورخطبهٔ گرامی حضرت خاقان اکبر رونق جاوید یافت

ودعای ازدیاد عمر واقبال آن مظهر جاه وجلال از جیب ورائت برخاست ودر آن روز گیتی افروز طغرای فرمان روایی صح

بخطاب مستطاب اعلیحضرت خاقانی آرایش جاوید پذیرفت ومنشور کشورکشایی بخاتم دولت زینت ا...
گرفت وسکهٔ جهانگیری در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد واقسام نقود بمعیار عدل آن حضرت رواج
یافت اعتقاد الدولة القاهره بیرام خان خانان که بشرف اتالیقی آنحضرت امتیاز داشت وکیل السلطنه
شد وحل وعقد امور خلافت برای رزین او تفویض یافت جمیع امرای والاشکوه واعیان جغتای از صمیم دل
وصدق باطن کمر خدمت ویکرنگی بر میان جان بسته بیعت کردند وفراخور حالت واستعداد بعنایات بادشاهی
ومراحم ظل الهی فرق عزت برافراختند **ذکر وضع تاریخ الهی از مبدا جلوس خاقان ممالکستان** چون حفظ سوانح
وضبط وقایع بی تعین تاریخ وتشخیص زمان صورت پذیر نیست وسلاطین سلف هر چند گاه اعظم زمان واشرف
اوقات را مبدا تاریخ ساخته بنای احکام ومعاملات را بر آن می نهاده اند لهذا تاریخ سال نهصد ونود
ودو که یکقرن از جلوس اشرف اقدس گذشته بود بالهام ربانی در خاطر فیض مآثر حضرت خاقانی پرتو افکند که جلوس
اشرف که غرهٔ وجوه اوقات ومقدمهٔ ظهور سعادت است مبدا تاریخ جدید ساخته بنای احکام واساس مطالب بر آن
نهاده شود وچون نوروز جهان افروز مقارب ومقارن جلوس اشرف بود مبدا تاریخ از نوروز که سر سال است

اعتبار نمودند

اعتبار نمودند نامهای ماه و ایام را بهمان اسامی مشهور فارسی مقرر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت
ماه الهی و غیره و نامهای ایام نیز به ترتیب معروف و چون در بعضی ماهها دو روز از سی روز زیاده بود آن دو روز را
یکی روز و دیگری شب نام کردند و بمیامن توجه حضرت خاقانی ایام مسترقه برافتاد و عمده موسسان این تاریخ ابد
قرین علامه الزمانی افلاطون الدورانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود اگرچه این تاریخ یکسال
بعد از جلوس اشرف وضع شده لیکن چون ضبط سوانح این اقبالنامه مبنی بر سنوات است ناگزیر در اول جلوس نمودار
ساخت و از غرایب اتفاقات آنکه وضع تاریخ هجری نیز در ایام خلافت فاروق شده و از ابتدای هجرت ضبط سوانح
بران تاریخ نهاده اند همچنانکه جلوس اشرف در حوت شده و ابتدای تاریخ الهی از تحویل حمل گرفته هجرت حضرت
رسالت پناه در ماه ربیع الاول شده و ابتدای تاریخ هجری از محرم فرموده اند چه در ماه ذی الحجه ایام حج و زیارت
خانه مبارک منتهی میشود و در محرم انتشار قبایل بوقوع می انجامد بنابران محرم را سر سال اعتبار کرده اند و موافقت
تاریخ الهی با تاریخ هجری درین دو چیز از اتفاقات حسنه است ذکر اعاظم امرا که در زمان جلوس ابد قرین سعادت
دولت سرافرازی داشتند ... در ابتدای جلوس اشرف که غره جاه و جلال و مطلع دولت و اقبال
بود میرزا سلیمان بن میرزا خان بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بحکومت ملک بدخشان علم امتیاز می افراخت
و منعم خان در خدمت قرة العین خلافت محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق عفت بمحافظت ولایت کابل و غزنین
و سایر آنحدود از هندوکوه تا آب سند اختصاص داشت و قندهار با توابع و لواحق بجاگیر بیرام خان مفوض بود.
و شاه محمد قلاتی از جانب او انتظام آن ولایت می نمود و در دار السلطنه دهلی تردی بیگ خان و دیگر امرا لوازم
اطاعت و خدمت بجای می آوردند و حکومت دار الخلافه آگره اسکندر خان اوزبک داشت و در سرکار سنبل علی
قلی خان سیستانی و در صوبه کالپی عبدالله خان اوزبک و در بیانه حیدر محمد خان و در کول جلالی قیا خان
ضبط ممالک می نمودند و ولایت میوات به تیول تردی بیگ خان مقرر بود و بعد از جلوس جهان آرا امنا نیز عاطفت
و فرامین مرحمت هر کدام از امرای عظام شرف صدور یافت و بنوازش خسروانه و عواطف پادشاهانه
فرامین بخشیده بمحال جاگیر بدستور قدیم مرحمت فرمودند ذکر حق ناشناسی شاه ابو المعالی و گرفتار
شدن او بزندان مکافات ... دولتی را که حق جل و علا بخشش روز افزون و طراز جاوید آراستگی
بخشد رخنه گران ملک و شورش طلبان فتنه ساز را از پا در انداخته بجزای اعمال و سزای افعال گرفتار
سازد تا جمال جهان آرای آن دولت روز افزون از آسیب چشم زخم محفوظ و مصون ماند و مصداق این مقال
صورت حال خسران مآل شاه ابو المعالیست که چون افسر اقبال از تارک عزت حضرت خاقانی اکبر گردون سای
شد شاه ابو المعالی که بخطاب مستطاب فرزندی کلاه گوشه اقتدار بفلک دوار میسود و از فرط توجه و التفات
حضرت جنت آشیانی جوهر دماغ او پریشان شده بود قدم اندیشه از مرتبت و منزلت خویش فراتر می نهاد
از اندیشهای دور از کار روزگار ناهنجار پریشان تر شد جمعی از فتنه سازان واقعه طلب بر گرد او فراهم آمده

۸

بگوش آمد گوی خانه بر انداز شدند وان سبک سر تنگ ظرف شورش جنون را فطرت نام کرده به ارادهای باطل
خود را از رده ساخت وبیهوده گوی وهرزه درای اسباب زوال ونکال خود سرانجام داد وآثار ربقی وفتنه انگیزی از وجنات احوال
او نمایان گرفت بیرام خان خانان که حل وعقد امور سلطنت بقبضه قدرت او بود وهمت بر اصلاح کار او گماشت
وشرح این ماجرا آنکه روز سیوم بعد از جلوس اشرف بشاه ابوالمعالی پیغام فرستادند که بعضی مصلحتهای ملکی در میان است ومجلس کنگاش
ترتیب یافته جمیع امرا وارکان دولت حاضر شده اند وبی وجود ایشان انتظام مهام وتدبیر مقاصد صورت پذیر نیست اگر
لطف تشریف آورند هم درین مجلس از بندگان حضرت رخصت گرفته متوجه لاهور شوند موجب صلاح وصواب خواهد بود
آن بدست باده غرور وپندار غدری چند گفته بیامدن خود گذارش نمود از جمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده ام و
تقدیر آمدن سلوک آنحضرت با من چگونه خواهد بود وجای نشست من کجا قرار یافته وامرا چه عنوان پیش خواهند آمد
غرض بدست آوردن او بود هر قسم اراده دور از حساب که پیش نهاد خود ساخت بعرض قبول مقرون گشت
حاضر شده بجانب دست راست آنحضرت نشست وبعد از تکلف وتواضع گفت وشنود وتنظیم وتنسیق مهمات
طعام در میان آمد وچون شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین که از جابک دستان قوی بازو بود
بموجب قرار داد از پس درآمده جلد وچسپان در بر گرفته هر دو دست او را به پشت محکم بست میر هرچند اضطراب کرد
فایده بران مترتب نگشت حضرت خاقانی را که جهان مردی ومروت بود شرم چشم مانع کشتن شد برخاسته بداخل
خانه تشریف بردند ودیگر حاضران بساط عزت با تولک خان موافقت کرده او را مضبوط ساختند اول صیدی که در دام
اقبال افتاد این بود اگرچه آن بی اعتدال استحقاق کشتن داشت لیکن چندین سبب مانع آمد اول نسبت سیادت
دویم مشتار محبت وتوجه حضرت جهانبانی سیوم قرب زمان جلوس بالجمله او را مسلسل ومحبوس بلاهور فرستادند وبهلوان
گل گز کوتوال لاهور سپردند واو چنانچه باید در نگاه داشت ومحافظت لوازم احتیاط بکار نبرد تا آنکه از بندگاه
فرار نمود ومیرزا شاه ومیمی که در لاهور بودند بهلوان گل گز را که مصدر چنین تقصیر شده بود مقید ساختند وبهلوان
از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی نجات داد وراقم حروف بی واسطه از خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش که در تصحیح سوانح این دولت ثقه است شنیده که شاه ابو المعالی قورچی داشت
ظاهر وباطنش در کمال حسن وجمال آراسته وسیند زاده بدام محبت او گرفتار وچون بیرام خان اراده
گرفتن او را از اعاظم مصالح دولت دانسته میخواست که آن صید وحشی را بطوری در دام کشد که غبار
بر دامن دولت ننشیند وهرچند مقدمات ترتیب میداد که او در مجلس عالی حضرت خاقانی حاضر شود صورت
نمی بست ناگزیر آن قورچی را بلطایف الحیل گریزانیده بخانه خود آورد وآن سرمست باده عشق ومحنت از
از مفارقت وجدای او سررشته صبر وشکیبایی از دست داده در ششدر اضطراب افتاد بعد از دو سه روز بیرام
پیغام فرستاد که خواص شما را یافته ایم اما از غایت بیم وهراس راضی نمیشود که بملازمت فرستیم
که هرگاه شما بملازمت حضرت خاقانی بیایید آنحضرت شفاعت گناه او فرموده در حضور شما بسپارند شاه

ازین مژده خوشوقت شده في الفور متوجه ملازمت آنحضرت گشت و چون بمجلس درآمد بجانب دست راست بموجب قرار
داد میرزا مقید ساخت چنانچه مرقوم خامه بیان گشته و چون این خبر بمنعم خان که حکومت کابل برای رزین او تفویض داشت
رسید میر هاشم برادر شاه ابوالمعالی را که کمرد و غوربند و ضحاک وغیره بجاگیر او بود بلطایف الحیل طلب داشته مقید ساخت
دهم درین ایام محمد قلی خان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا جعفر خان هزاره و میر پایوس و خواجه جلال الدین
محمود بخشی و جمعی را بکابل فرستادند که حضرات بیگمان و اهل و عیال امرا را بهندوستان بیارند چه آمدن عیال مردم باعث
آن میشود که دل نهاد هندوستان شده اندیشه رفتن ولایت که طبیعت بران مجبول است پیرامون خاطر راه ندهند و بعد از
فرستادن امرا بخدمت مرجوعه لشکرها ترتیب داده به استیصال سکندر که در کوهستان سوالک بسر می برد رایات
اقبال بر افراشتند **آغاز سال اول از جلوس اشرف مطابق سال نهصد و شصت و سه** درین هنگام که جهان پیر از دولت
بهار جوان بهار جاودانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر رونق آسمانی گرفت و اطفال نبات و کهن
سالان چمن بجشن جلوس اشرف لباس نشاط در پوشیده زبان تهنیت مبارک بادی برگشادند و نوروز عالم افروز
ردیف جشن جلوس اشرف شد و جهان از نوروز بر روز افزود **قطعه** صبا بسبزه بیاراست دار دنیی را ؛ نمونه گشت
جهان مرغزار عقبی را ؛ نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک ؛ ببرد آب همه معجزات عیسی را ؛ کجاست مجنون تا عرض
داده دریابد ؛ نگارخانه حسن و جمال لیلی را ؛ هشتم ربیع الثانی سال مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف
زیش الیمن نشاط این جلوس جهان افروز آراست و جهانیان را نوید معدلت و مژده امنیت کامیاب حضور ساخت و
سواد اعظم هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات آنحضرت مشرق اقبال و مطلع آمال گردید و درین ایام سعادت فرجام
نقاوه خاندان سیادت سلاله دودمان نقابت سر دفتر اکابر عراق و مظهر مکارم اخلاق میر عبداللطیف قزوینی از
وطن مألوف رسیده شرف ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت گردید خلف صدق ایشان میر غیاث الدین
علی از یمن تربیت و قدرشناسی حضرت خاقانی اکبر بخطاب نقیب خانی سرافراز یافته از مصاحبان و مخصوصان بساط
قرب است همراه بوده و بی اغراق از اول از منشی تا حال در علم تاریخ استحضار احوال سلف مثل نقیب خانی بعالم وجود
قدم نهاده اگرچه از علوم رسمیه نیز بهره وافی و نصیبه کافی دارد اما در علم سیر و احوال انبیا و علم تاریخ و مقامات اولیا و وقایع
ملوک و سایر طبقات کرام بنی نوع و علم اسماء الرجال و روایات حدیث عدیل و سهیم خود نداشته و ندارد و چون رایات
اقبال بحوالی قصبه مهتری رسید بهادران نصرت قرین که بسرکردگی پیر محمد خان منقلای لشکر ظفر اثر بودند در حوالی کوهستان
نیم بوستند و سکندر شکسته بال و بی طاقت مقاومت در خود ندیده و بی جنگ شکست یافته خود را بشتاب خیال انداخت
و عالم خان برخ سپه که چنداول مخالفان بود نزدیک شد که دستگیر گردد درین وقت دو فیل خزانه که همراه او بود گفت که
زمین بار اربینه وزر بار را ریختند و جمعی که پاشنه کوب رسیده بودند بزر گرفتن مقید شدند و او به این تدبیر و حیله نیم جانی
بسلامت برد و عساکر فیروزی مآثر همعنان فتح و ظفر مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافتند و بجهت مراعات
لوازم حزم و احتیاط سیوم ماه در الجنود ظل معدلت گسترده بنشاط شکار پرداختند و اکثر زمین داران آن حدود بشرف

زمین بوس شتافتند از آنجمله درمچند راجه نگرکوت که از اعاظم زمینداران هندوستان بوفور اعتبار امتیاز داشت
بدریافت سعادت آستانبوس از همراهان گوی سبقت ربوده مشمول مراحم خسروانه گردید و از سوانح که در آغاز این سال
همایون بظهور پیوست آنکه حاجی خان غلام شیرخان با جمعیت فراوان محاصره نارنول نمود راجه بارهمل کچواهه که بیمن
تربیت و جوهرشناسی خاقان گیتی ستان از اعیان سلطنت و اعاظم دولت شد و پایه قدر و اعتبار او از جمیع رایان و
راجهای هندوستان درگذشت و فرزندان و نبایر و اقوام او هرکدام بمراتب بلند و بمناصب ارجمند رسیدند چنانچه
مجملی از احوال انها بجای خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت دران ایام همراه حاجی خان بود ناگزیر مجنون قاقشال
متحصن شد و چون کار اهل قلعه بدشواری و صعوبت انجامید راجه مذکور قدم مصالحت درمیان نهاده مجنون خان را
بدرگاه روان ساخت و قلعه را بحاجی خان واگذاشت درینولا که اورنگ خلافت و اکلیل دولت بوجود حضرت
خاقانی آرایش یافت و مهمات دار السلطنت دهلی بررای رزین تردی بیگخان قرار گرفت خان بالشکر شایسته
متوجه استخلاص نارنول گردید و گرم و چسپان شتافته نارنول را مستخلص ساخت و بتعاقب او تا میوات رفت
و بسیاری از افاغنه را کشته و اسیر کرده عنان مراجعت بدار السلطنة دهلی معطوف داشت و درهمین ایام شیخ
گدایی کنبو ولد شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده سعادت آستانبوس دریافت چون در ایام غربت با بیرام خان
حسن سلوک نموده لوازم مردمی و همراهی بجای آورده بود خان در مقام تدارک شده شیخ را بمنصب صدارت اعزاز و امتیاز
بخشید و چون موسم باران رسید و لشکر افاغنه ویران شده خود را بشعاب جبال انداختند بصلاح اولیای دولت
عنان مراجعت معطوف داشته بجلندر نزول اجلال اتفاق افتاد در هنگامی که رایات اقبال حضرت جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان نهضت فرمود درآنحضرت بنابر پاس نسبتها خواجه عبدالباری نبیره خواجه احرار را نزد عبدالرشید خان
حاکم کاشغر فرستاده بودند درینولا میرزا شرف الدین حسین از جانب عبدالرشید خان بمرافقت خواجه عبدالباری
آمده هم مراسم تعزیت و هم لوازم تهنیت بتقدیم رسانید میرزا شرف الدین حسین پسر خواجه معین است و خواجه معین
پسر خواجه خاوند محمود این خواجگان خواجه است و او بیواسطه فرزند کلان خواجه احرار است قدس سره العزیز و والده
میرزا کچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و والده آن عفت قباب فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت
خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزاست و با این نجابت و اصالت جوان مستعد رشید شجاع بود و معه هذا از
دام خدمت ضمیمه دیگر شایستگیهای او شد و در اندک فرصتی از توجه و جوهرشناسی حضرت خاقانی بمراتب بلند
و مناصب ارجمند ترقی و تصاعد نموده پایه امیر الامرایی دریافت و با چندین حقوق تربیت و نوازش در آخر بی‌باکی و
نعمت مردود دلها و مطعون زبانها شد چنانچه در جای خود در موقع کلک وقایع رقم خواهد شد و هم درین ایام کمال خان
گکر پسر سلطان سارنگ برادر خورد سلطان آدم بنسبت اخلاص قدیمی و خدمت موروثی منظور داشته
بسعادت ملازمت شتافت و در قصبه جالندهر مشمول مراحم خسروانی گشته و به نظر تربیت ملحوظ و منظور گردید و از
ناسپاسی میرزا سلیمان و محاصره کابل و بی نیل مقصود مراجعت نمودن چون خبر مستقر شدن حضرت جنت آشیانی اورنگ

سمت شیوع یافت میرزا ابراهیم پسر او بر هم خوردگی روزگار وصغر سن حضرت خاقانی منظور نظر کوتاه بین
ساخته باغوای جمعی از واقعه طلبان کم فرصت وتحریض خرم بیگم حقوق عواطف ومراحم حضرت جنت آشیانی
وفردوس مکانی را بعقوقی ساخته رایات بی مروتی وبی آزرمی برافراشت واز کوهستان بدخشان لشکرهای
بی‌پایان فراهم آورده متوجه تسخیر کابل شد خرم بیگم کوچ میرزا سلیمان که بولی نعمت مشهور است در مبادی ایامی
که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بجهت مراسم تعزیت میرزا هندال وپرسش بیگمان بکابل آمده بود
ومدتی که در کابل اقامت داشت بر ظاهر وباطن احوال کابل اطلاع یافته ومداخل ومخارج آن را به تعمق نظر
فهمیده وسنجیده به بدخشان مراجعت نمود وتسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان ومیرزا ابراهیم بسهولت جلوه
وبعد از شنقار شدن حضرت جنت آشیانی قابو دانسته متوجه کابل شدند منعم خان بتقاضای صلاح وقت
جنگ صف بخود قرار نداده اسباب تحصن قلعه سرانجام فرمود ودر تعمیر شکست وریخت حصار کابل همت گماشته
حقیقت بدرگاه معلی عرضه داشت نمود ومیرزا کوچ آمده کابل را محاصره کرد وهمواره بدخشیان بدروازه
قلعه تاخته آثار جرأت وجلادت ظاهر می ساختند وکابلیان نیز در محافظت قلعه مساعی جمیله بکار برده از بالای
حصار بضرب توپ وتفنگ مدافعه بدخشیان می نمودند وبرین وطیره مدتی از جانبین زد وخورد وکشش وکوشش
بظهور میرسید چون صورت حال از عرضه داشت منعم خان بمکشوف ضمیر خورشید تنویر گردید در فرستادن کومک
ولشکر توجه فرمودند اما بعضی از دولتخواهان کاردان بعرض رسانیدند که جمعی از امرای که بجهت آوردن حضرات
عالیات بیگمان تعین شده اند بدفع شورش بدخشیان کفایت میکنند با بفعل احتیاج بکومک دیگر نیست نبایدا بردعها
هنوز امرا از نیلاب نگذشته بودند که خبر رسیدن لشکر ظفر اثر وکومک پادشاهی در کابل شیوع یافت وموجب تفرقه
وناکامی بدخشیان بیوفا گردید وباعث تقویت وکامیابی متحصنان گشت ودر خلال این احوال میرزا سلیمان
قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم وعقل امتیاز داشت برسم رسالت نزد منعم خان فرستاد که شاید بدام
زبان فریب تواند نمود مشار الیه هرچند تدبیرات وتدبرات بعمل آورد کاری از پیش نرفت ومنعم خان او را دو
روزی در قلعه نگاهداشته هر روز اطعمه واشربه وفواکه فراوان زیاده از حوصله وقت در مجلس حاضر ساخت که
باعث حیرت قاضی شد وغرضش آنکه خاطر نشان او سازد که از جانب آذوقه هیچ گونه عسرتی ومحنتی نیست
وبعنایت الهی آنقدر سامان ودستگاه هست که میرزا سلیمان را در بیرون میسر نباشد وبعد از اظهار این تنعمات
وتکلف فرستاده را رخصت داده پیغام نمود که الحمد لله پشت همت من باعتضاد دولت ابد قرین حضرت خاقانی
قوی است ودر قلعه آنقدر مردم کار آمدنی همراه دارم که در میدان با شما جنگ صف میتوانم کرد اما لوازم حزم واحتیاط
از دست نمیدهم ومع هذا کومک از درگاه گیتی پناه تعین شده است وعنقریب باستعداد هرچه تمامتر متعاقب
بکابل میرسد صلاح کار وملایم حال شما آنست که ازین اندیشه ناصواب باز آمده ترک محاصره نمایید وبیهوده خود را
انگشت نمای خاص وعام نسازید ونیل بدنامی بر رخسار دولت خود نکشید چون قاضی خان بخدمت میرزا سلیمان

مبدل م

کوچ

رسید ماجرای صحبت منعم خان و فراوانی آذوقه و جمعیت قلعه بر طبق عرض نهاد میرزا مند بذب احوال و متزلزل
خاطر گردید و از گرفتن قلعه و تسخیر کابل گسسته امل و مقطوع الطمع شده در صلح زد و قاضی خان را مرتبه دیگر بقلعه فرستاد
که ارکان صلح بعهد و پیمان و دیگر شرایط استحکام بخشد بعد از طی مقدمات منعم خان نیز بصلاح وقت راضی شد و چون
فرستاده کاردان بود از شرایط صلح اول خطبه اقرار داد که بنام آن بی مروت خوانند دوم اینکه از انطرف آب باران
تعلق به بدخشیان داشته باشد و مردم میرزا منصرف شوند منعم خان بجهت مراعات پاس ظاهر فرمود که در مسجد یکی
از مساجد یکمرتبه خطبه بنام میرزا خواندند و میرزا سلیمان ترک محاصره نموده از ظاهر قلعه برخاست و مقدم بیک را در
آب باران گذاشته مراجعت نمود و درین وقت امرای که به آوردن حضرات عالیات رفته بودند رسیدند منعم خان از دور
که مقدم بیک را از آب باران خواجه وار برآوردند و بعزت تمام از پی آقای خود شتافت و [illegible] از فتنه
و آشوب بدخشیان حق ناشناس محفوظ و مصون ماند

ذکر شورش و آشوب هیمو و نهضت موکب اقبال بدفع آن

درین هنگام که حضرت خاقانی رایات اقبال و جهانستانی به دفع سکندر برافراشته در جالندر ورود کرده نهضت قرین
فرموده بودند خبر طغیان هیموی مغرور و قدم جرأت و تهور از اندازه بیرون نهادن و بدار الملک دهلی لشکر کشیدن سمت
اشتهار و علم انتشار یافت و چون هیمو بوفور خزاین و جمعیت و اسباب شوکت و حشمت مغرور و پریشان دماغ گردیده
و با ابراهیم سور که مدعی سلطنت هندوستان بود با سلطان محمد حاکم بنگاله و رکن خان نوحانی و تاج خان کرانی
جنگهای صف کرده بر همه غالب آمده و در بیست و دو رزم که او را با مخالفان مبارز خان دست داده همه جا فیروز جنگ
و خاطر از اکثر همراهان مبارز خان و مدعیان سلطنت واپرداخت دماغ او از نشاء رعونت و پندار آشفتگی یافت و چون
هنوز خبر شنقار شدن حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرأت و جسارت او گردید و با اعتقاد اسباب شوکت از [illegible]
لشکر و فیلان جنگی مبارز خان را در قلعه چنار گذاشته خود بقصد دهلی شتافت و امرای عظام که در اطراف ممالک بودند
در دهلی مجتمع شده بسرداری تردی بیگ خان قدم همت افشردند غیر از علی قلیخان شیبانی که در حدود سنبل بدفع بعضی از افغانان
مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست به امرا ملحق شد و مجملی از احوال او آنکه شادی خان که از امرای معتبر مبارز خان
بود اکثر پرگنات سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت خان زمان بدفع او همت گماشت و جمعی از تربیت کردهای
خود مثل محبت خان و لطیف خان و غیاث الدین را با دو سه هزار کس پیشتر فرستاد که از آب گذشته منتظر آمدن او
باشند شادی خان قدم جلادت پیش نهاده با لشکر خان زمان جنگ کرد و شکست بر مردم خان زمان افتاد و لطیف خان
و بسیاری از این مردم غریق بحر فنا گردیدند و چون خبر شکست بخان زمان رسید با مهدی قاسم خان و بابا سعید خان قبچاق
و محمد امین دیوانه بعزم رزم شادی خان متوجه شد و هنوز از آب نگذشته بود که خبر رسیدن هیمو و اجتماع امرا در دهلی از
مکتوب تردی بیگ خان معلوم او گشت فسخ آن عزیمت نموده عنان معاودت بصوب دهلی معطوف داشت و پیش
از رسیدن خان زمان بموجب سرنوشت آسمانی امرا شکست یافتند و هیمو دهلی را بتصرف آورد و شرح این سانحه آنکه
هیمو با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و با لفد ضرب زن متوجه این داعیه ناصواب گشت و در تغلقاباد

در دهلی

در دهلی ثبات قدم ورزیده امرای که در اطراف ممالک بودند فراهم آورده جنگ صف بجو قرار داد تا
آنکه بیست و چهارم مهر ماه آلهی سال اول موافق روز سه شنبه غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی مقهور بظاهر
دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد امرا مجلس کنکاش ساخته بعد از گفت و شنود بجنگ صف قرار دادند و روز
از بیست و پنجم ماه مهر آلهی موافق سه شنبه دوم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها اراسته شد غول بسرداری تردی بیگخان
رونق گرفت و افضل خان و اشرف خان و ملا پیر محمد که برسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام مهام
یا بارادهٔ برهم زدن هنگامه اراسته تردی بیگخان آمده بود هم در غول بسرداری تردی بیگخان رونق گرفت و افضلخان
و اشرف خان و ملا پیر محمد ایستادند و در برانغار حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان باربیکی پای ثبات
افشردند و اسکندر خان و جمعی دیگر در جوانغار قرار گرفتند و عبد الله خان و قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر در هراول عزم
کمر بستند و مخالفان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از جانبین ترددات و کوششهای مردانه بظهور پیوست
و دلیران عرصهٔ کارزار دست از جان شسته داد مردانگی جان نثاری دادند و هراول و جوانغار عساکر اقبال
بر هراول و برانغار غنیم تاخته و از پیش برداشته بتعاقب شتافتند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد
و تا چهار صد زنجیر فیل نامی از غنایم غنایم گشت و رای حسین جلوانی که سردار کلان لشکر مخالف بود کشته شد و هموی
مقهور با سیصد زنجیر فیل و جمعی از فدایان خود که محل اعتماد او بودند در یکطرف میدان ایستاده انتظار داشت که تا آنچه
از پردهٔ تقدیر چهره گشا گردد فرا خور وقت بعمل آورد و چون عساکر اقبال مظفر و منصور شده بتعاقب گریختگان شتافتند
و جمعی بتصرف اموال و غارت اسباب پرداختند تردی بیگخان با افضلخان و اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شیروانی
و امرا و دیگر پای ثبات افشرده تماشای تقادیر ایزدی مینمودند هیمو فرصت غنیمت شمرده بر فوج تردی بیگخان تاخت
همراهان همت یاوری نکرد خصوص مولانا پیر محمد که منتظر شکست هنگامه تردی بیگخان بود بمجرد تاختن مخالف مسلک فرار اختیار نمود
و تردی بیگخان را نیز بخت همراهی نکرد که در راه اخلاص جان نثار شود و نیکنام ازلی و ابدی گردد و عار گریختن
بر خود پسندید و با وجود فتح صورت مراد برعکس جلوه نمود و از ثقات استماع افتاده که درین شکست وجود پیر محمد خان از امداد عظیم بوده
بالجمله هیمو که صورت شکست در آینه حال مشاهده مینمود و لشکر خود را برهم خورده و ابتر میدید از ظهور این واقعه
بیش دلیر و گستاخ شده بتعاقب تردی بیگخان شتافت و چون بهادران عرصه همت از تعاقب لشکر هیمو مراجعت نمودند
بمیدان کارزار آمدند حال دگرگون شده و نقش واژگون نشسته بود ناگزیر راه سلامت پیش گرفته هر کدام بجانبی
در رفتند و هیمو با کمال غرور و پندار بدهلی درآمده شهر را متصرف شد و چون این قضیهٔ نامرضیه معروض بارگاه
اقبال گردید آنحضرت بیمن همت خداداد و وسعت حوصله از جا نرفته با دل قوی و خاطر خرسند توجه بتلافی و
تدارک مصروف داشته تنبیه و تادیب آن مقهور نامستحق پیش نهاد همت جهان کشا فرمودند و یرلیغ جهان
مطاع بسرانجام لشکر و جمع سپاه عز اصدار یافت و چون خاطر اشرف هنوز از رهگذار اسکندر نگرانی داشت لشکر
نابسته به باسلیمی خواجه خضر خان که از نسل سلاطین مغل بسعادت مصاهرت این دودمان عالی اختصاص

داشت در صوبه پنجاب گذاشته رایات اقبال بدفع فتنه همویِ سیاه رو برافراشتند و فرمان قضا جریان
باسم تردي بیگخان و امرا شرف صدور یافت خلاصه مقال انکه درچنین وقایع و حوادث که بموجب سرنوشت
اسمانی از کمین بطون بعالم ظهور جلوه میکند دل از دست نباید داد و همت بر تلافی مقصور و محصور باید داشت که
عنقریب سزای ان بدکردار در دامن روزگار او نهاده خواهد شد تا موجب عبرت سایر تبه کاران زیاده
سر گردد و حکم شد که امرا در قصبه تانیسر فراهم امده مترصد موکب اقبال باشند اما پیش از رسیدن فرمان قضا
امرای انهزام یافته و علی قلیخان شیبانی بسرهند آمده بودند روز ابان ماه الهی موافق روز جمعه هژدهم
ذي الحجه عرصه بلده سرهند بخیم سرادقات دولت و اقبال گردید بندهای درگاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند
و از سوانح این ایام پیش دستی نمودن برام خان است به قتل تردي بیگخان و مجملی ازین حادثه انکه برام خان
و تردي بیگخان در امر جلیل القدر وکالت و سپاه سالاری هم چشم و همسر یکدگر بودند و پیوسته در مقام
شکست یکدیگر سعی داشته فرصت کار می جستند و مع هذا بظاهر نقیض باطن سلوک نموده یکدگر را بسبب عهد بر
را توقان میخواندند و توقان به ترکی همزاد را گویند بالجمله درینوقت که تردي بیگخان شکست خورده و خجلت
زده و ادبار یافته امد برام خان فرصت مغتنم شمرده طرح دوستی و محبت تازه ساخت و بتدبیر دستی مولانا
پیر محمد شروانی اول خود بخانه تردي بیگخان رفت و بعد ازان او را بخانه خود طلبید و بعد از اظهار لطف
و کرم خود بهانه طهارت از خرگاه بیرون شتافت و بموجب قرار داد جمعی بدرون خرگاه درآمده
کارش را تمام ساختند و از سرچشمه تیغ تلخ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و خواجه سلطان علی و میر منشی
را که از دوستان و موافقان تردي بیگخان میدانست و خنجر بیگ را که قرابت قریب با او داشت گرفته
مقید ساختند و حضرت خاقانی دران وقت بشکار یا شه خوش وقت بودند که شیوع این قضیه نامرضیه بمسامع
عز و جلال رسید اگرچه بر خاطر حقیقت گزین عدالت آیین بغایت گران امد لیکن بصلاح وقت و تقاضای
حال اصلا اظهار ناخوشی و گرانی ننمودند و چون شامگاه از شکار عنان مراجعت معطوف داشته بدولت
خانه نزول اقبال واقع شد خان خانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که درین جرات
و دلیری غیر از دولتخواهی و خیر اندیشی مطمح نظر نیست و معلوم انحضرت شده باشد که تردي بیگخان از اول مادة
مصدر نفاق و افعال ناشایست بوده خصوص درین جنگ که با وجود غلبه اولیای دولت و ارتفاع رایات
فتح و شکست مخالفان تردي بیگخان حرکت اندبوحی که از همو متهور واقع شد بی همتی نموده عار گریختن بر خود
پسندید و چنین فتحی در لباس شکست جلوه گر گشت اگر از امثال این تقصیرات تغافل ورزیده میشود مهمات کلی
که پیش نهاد همت جهانگشاست متمشی نمی شود انحضرت معذرت خان خانان را بعز قبول مقرون داشته
ملایم حال و مطابق مقام جواب فرمودند که از حسن اخلاص و دولتخواهی شما چشم داشت چنانست که انچه بظهور
رسد موافق صلاح و مطابق صواب خواهد بود تعین افواج قاهره بدفع فتنه هیمو بر سم منقلای و دستگیر شدن

چون رایات جهانگشا پرتو اقبال بر ساحت سرای کهرونده انداخت چندی از امرای والاشکوه مثل
سکندرخان و عبدالله خان اوزبک و علی قلیخان اندرابی و حیدر محمد اخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی
جولی و لعل سلطان بدخشی و مجنون خان قاقشال سرکردگی علیقلی شیبانی برسم منقلا تعیین فرمودند و بیرام خان
از ملازمان خود حسین قلی بیگ بسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و از زن بهادر
و جمعی از دلیران کارطلب همراه ساخت که هراول منقلای لشکر ظفرقرین بوده بشرایط مردانگی و لوازم جان
فشانی بظهور رسانند و افواج گیتی ستانی به ترتیب شایسته و آئین پسندیده قدم همت در راه عزم رزم
نهادند و موکب جهانکشا در کمال آرامیدگی و وقار و نهایت شوکت و اقتدار بجنبش در آمده متعاقب
افواج قاهره نهضت فرمود و هیموی مقهور که از شکست تردی بیگخان مغرور شده به اعتضاد فیلان صف
شکن و انبوه دلیران شمشیرزن و وفور اسباب سلطنت و استعداد آلات حرب و بسیاری توپخانه دماغش پریشان
شده بود از استماع نهضت موکب اقبال در مقام جمعیت سپاه و آلات قتال شده توپخانه گران خود را با سرکردگی
مبارک خان و بهادرخان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبه پانی پت فرستاد و امرای عظام که بطلایع
منقلا تعین شده بودند خبر آمدن توپخانه بقصبه پانی پت شنیده لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سانجی خان را
با جمعی از بهادران تندخو دریافتند حقیقت را به امرا نوشته ارسال داشتند علیقلی خان شیبانی تیزجلوی نموده
خود را به فوج پیش ملحق ساخت و دلاوران لشکر ظفرآئین باعتضاد دولت ابدقرین بی محابا خود را به آب
آتش زده خلاصه توپخانه را بتصرف آوردند غنیم از سطوت بهادران عرصه اقبال تاب مقاومت نیاورده بی
جنگ راه گریز پیش گرفت هیموی مقهور که به پشت گرمی توپخانه مغرور بود از شیوع این واقعه بر بع آتش در نهاد
افتاد و لشکر خود را سه فوج ترتیب داده دست راست بشادی خان کاکر و دست چپ برمیا نام خواهرزاده خود که از
دلیران بی باک بود سپرده و خود در قلب جای گرفته به استعجال هرچه تمامتر روان شد و فیلان مست کوه پیکر از دست
که هر یک برهم زدن فوجی کفایت کنند بجیم و سلاح آراسته و دشنها و جرها بر خرطوم فیلان تعبیه نموده روی
دو بار بعرصه کارزار نهاد اگرچه سی هزار سوار جوشن پوش و هزار و پانصد فیل همراه داشت اما پانصد فیل مست
که در افواج خود جا بجا مقرر نموده بر فیل یکی از فوجداران جنگ دیده کارفرما سوار ساخته بود و چون قصبه
... ب مسکر اقبال گردید خبر آمدن هیمو با استعداد و ترتیبی که نگاشته کلک بیان شد بمسامع جلال رسید و امرای
عظام اعتضاد بحبل المتین توکل و تکیه بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نموده به ترتیب افواج پرداختند
میمنه بشهامت سکندرخان و جمعی از دلیران نامور آراستگی یافت و میسره برزم جویی عبدالله خان
... و از بهادران جان بناموس ده رونق پذیرفت و غول بسرداری علیقلی خان شیبانی ترتیب شایسته
... و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و چندی از قدامان صف شکن در هراول کارطلب شدند و به آئین

تنها ره ۴

خوبی و دلیران رزم جو پیشتر فرستاد در
که خود را به پانی پت رسانیده دست برد نمایند
چون بهادران فوز جنگ لشکر غنیم درگمت
و کعبه سپش ازم

شاسته متوجه عرصه نبرد و میدان کارزار شده در سواد قصبه پانی پت تلاقی فریقین اتفاق افتاد و از جانبین
دلیران قوی دل و شیران زنجیر گسل بایکدیگر در آویخته داد شجاعت و دلاوری دادند و به تیغ جان فشان
و خدنگ جان ستان کارنامه رستم و اسفندیار از صفحه روزگار حک کردند و چهره مردی را بگلگونه خون ابر
جاوید بخشیدند اگرچه از حمله فیلان لشکر غنیم ترتیب افواج منصوره ساقط میشد اما بهادران صف شکن
محمد قاسم خان نیشابوری و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی و چندی دیگر کندلان
بخدنگ جان ربا و تیر بی خطا قوایم فیلان را مانند زنبورخانه می ساختند و دلیران خان بناموس ده
و جوانب برآمده بر افواج غنیم تاخته بضرب تیغ و خنجر حریفان را از پشت زین بر روی زمین می انداختند
علیقلی خان شیبانی که سردار افواج گیتی کشا بود جمعی کلان در پیش خود گرفته لوازم سرداری و
پای بظهور رسانید و چون دید که فیلان از و گذشتند قابوی کار یافته بر قول مخالف تاخته
و صدمات مردانه انتظام قول غنیم را پراکنده ساخت و سادی خان که سرامد امرای او بود بر خاک هلاک
و بسیاری از مردم کاری او پامال باد پابان عساکر اقبال شدند در اثنای گیر و دار تیر غضب الهی
قضا بچشم هموی مقهور رسید و از مردمک چشم او گذشته از پس سر او برآمد و بزخم تیر نتوانست در
فیل درست نشست و همانجا بجان کندن افتاد و هواداران او از مشاهده انحال دل بپای داده خاک
بر فرق روزگار خود بیخته مسلک فرار اختیار نمودند و شکست عظیم بر لشکر مخالف افتاد درین
هنگامه غنیم برهم خورده بود و بهادران لشکر منصور بتاخت و تاراج و گرفتن فیلان اهتمام داشتند
قلی محرم با چندی از بهادران فیلی که همو بران سوار بود گرد گرفته خواست بدست آورد و فیل بان
تیر بلا ساخته اراده زدن داشت فیلبان گفت مرا ضایع میسازید که مقصود شما درین فیل
زخمی برین فیل افتاده است شاه قلی محرم از مژده این عطیه غیبی ممنون طالع خود شده فیلبان
بمراحم پادشاهی امیدوار ساخته ان فیل با چند زنجیر فیل دیگر از معرکه برآورد و مخالفان تیره روز
پریشان و متفرق راه گریز پیش گرفتند و فتحی که طغرای فتوحات بی اندازه تواند بود نصیب اولیای
دولت گردید و ادلجای بسیار و غنایم بیشمار بتصرف بهادران لشکر منصور درآمد و قریب پنجهزار
از مقهوران سیاه بخت در میدان هلاک افتادند هزار و پانصد فیل از ضمایم غنایم شد و هنوز رایات
اقبال بلشکر منقلا نرسیده بود که خبر تلاقی فریقین معروض بارگاه دولت گردید و آنحضرت
بر سر جوشن حراست ایزدی در بر گرفته حکم جبه پوشیدن فرموده بعزم رزم استعجال نمودند و قدری از
طی شده بود که خبر فتح و فیروزی اولیای دولت بلند آوازه شد و طبل نصرت و ظفر باستقبال
جهانگشت شرف ارتفاع گرفت و بهادران فیروز جنگ روی عزیمت بموکب عالی نهاده متعاقب

رسید نمود و میهمان غیب زبان حال باین مقال گشادند که بیت باش تا صبح دولتت بدمد کین اثرها هنوز
از سحر است و بعد از زمانی شاه قلی محرم همو را دست و گردن بسته بملازمت آورد آنحضرت هر چند ازو سخن
پرسیدند از خجالت یا عدم قدرت سخن سرای زبان بگویای آشنا نساخت بیرم خان التماس نمود که بندگان
حضرت خود بقصد ثواب شمشیر برین مقهور سیاه بخت اندازند آنحضرت را همت رخصت نداد که تیغ جهان ستان را
بخون آن نیم جان ناپاک آلایش بخشند و هر چند درین التماس مبالغه و اغراق بکار رفت اصلا توجه نفرمودند خان
خانان خود در تحصیل این ثواب پیش دستی نموده بزخم تیغ خونریز جهان را از وجود گناه آلود او پاک ساخت و حکم شد
که سر او را بکابل و تنه او را بدهلی برده بردار کنند که باعث عبرت سایر زیاده سران روزگار گردد و سکندر خان
اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دهلی تعیین فرمودند و او مسارعت نموده بسیاری از بخت
برگشتهارا درین راه بعالم نیستی فرستاده و بشهر دهلی درآمده زیردستان را از دست اندازی اوباشان محافظت
نمود و غنایم فراوان بدست او افتاد و موکب اقبال نیز بکوچ متواتر طی مسافت فرموده در ساعت مسعود و زمان
محمود پرتو وصول بر ساحت حضرت دهلی انداخت و مجددا سواد اعظم هندوستان بفروغ دولت
روز معدلت خاقان کشورگشا رونق و بها یافت و جمعی که درین محاربه جانسپاری نموده مصدر خدمات شایسته
شده بودند بنوازشهای خسروانه سرافراز گشتند از انجمله علیقلی خان شیبانی را بخطاب خانزمانی بلند مرتبه
ساخته سرکار سنبل با سایر پرگنات میان دوآب تاکیرا او مقرر فرمودند و عبد الله خان اوزبک بخطاب شجاعت
خانی سرافرازی بخشیدند و سرکار کالپی باقطاع او مقرر گشت و اسکندر خان را خان عالم خطاب مرحمت فرمودند
و مولانا پیر محمد شروانی را بخطاب ناصر الملکی سربلند ساخته در رکاب نصرت اعتصام نگاه داشتند و قیا خان بحکومت
دار الخلافه آگره اختصاص گرفت و درینولا مجنون خان قاقشال از حسن اخلاص راجه بارهمل بعرض اشرف
رسانید و فرمان طلب عز صدور یافت و راجه مذکور با اقربا از سعادت خدمت شتافته بشرف آستان بوس دولت
پایدار رفت روزی که راجه و فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره مرحمت نموده رخصت میفرمودند آنحضرت بر فیلی
مستی سوار دولت بودند فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم از هیبت و دهشت او دور دور میگریختند
تو نهی این فیل بجانب راجپوتان دوید و ایشان با دل قوی اعتماد بر حبل المتین توکل نموده برجا ماندند و این
ثبات قدم در نظر حقیقت شناس آنحضرت مستحسن و پسندیده افتاد و بجانب راجه توجه نموده فرمودند که عنقریب انواع
مرحمت و تربیت پادشاهی سرافراز خواهی شد و از آن روز توجه به تربیت طالع راجپوتان خصوص سلسلهٔ
راجه بارهمل و توابع و لواحق او مصروف گشت و بعنوان جرأت و تهور در خاطر قدسی مظاهر قرار گرفتند
درین ایام بمسامع جلال رسید که حاجی خان غلام شیر خان افغان که بمزید شجاعت و کاردانی در لشکر سرکردن از
همسران گوی سبقت می ربود در الور و اکثر ولایت نخوت افسرده و بدرهیمو با اهل و عیال و اموال و اسباب
فراوان در آن سرکار است ناصر الملک را با بعضی از بهادران لشکر منصور باین خدمت تعیین فرمودند حاجی خان

تاب مقاومت نیاورده پیشتر از وصول افواج قاهره بصوب اجمیر شتافت و الور با تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای
دولت ابد قرین در آمد و در قصبه دیولی ما جاری که بنه و بار هیمو آنجا بود فوج پادشاهی رفته بعد از آن زد و
جنگ بسیار بدر هیمو را دستگیر ساخته نزد ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بدین اسلام دعوت نمودن بر
کبر جواب او را از زبان شمشیر حواله فرموده غنایم فراوان با پنجاه فیل همراه گرفته متوجه آستان ملایک آستان شد
و چون حاجی خان از قصبه الور برآمده بصوب اجمیر شتافت که شاید روزی چند در پناه رانای مقهور بسر برده از
صدمات افواج قاهره محفوظ ماند رانا بحاجی خان تکلیفات مالایطاق نموده چشم طمع در اموال و اسباب
او دوخت و صحبت میان این دو کس بر نیامد آخر در نواحی اجمیر با یکدیگر محاربه عظیم نمودند و اجمیر و ناگور و دیگر
بتصرف حاجی خان در آمد و بندگان حضرت از استماع استیلای حاجی خان محمد قاسم خان نیشاپوری و سید محمود
بارهه و شاه قلی خان محرم و ظاهر خان و فرخ سلطان و جمعی دیگر از بهادران لشکر منصور بجهت دفع او تعیین
فرمودند و درین سال در اکثر بلاد و امصار هندوستان گرانی عظیم پدید آمد خصوص در دهلی و نواحی آن قحطی
شد که مثل آن در هیچ عهدی نشده بود اکثر از زر بودند و قوت خود می ساختند اگرچه اثر این تا دو سال بود
غایتاً یکسال شدت تمام داشت توجه موکب اقبال خاقان گیتی ستان بدفع فتنه سکندر بصوب پنجاب و شرح دیگر حوادث
چون بمسامع جلال رسید که سکندر از کوهستان برآمده در ولایت پنجاب فتنه انداخته است و خضر خواجه خان
که بحراست لاهور تعیین بود با سکندر جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده باز بشهر در آمده است لاجرم رایات اقبال
بدفع این شورش برافراشته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد و شرح این ماجرا که سکندر شنید که امرای عظام
در نواحی دهلی با هیمو مبارزت نموده شکست خوردند و موکب جهانگشا بجهت استیصال آن سپاه تخت نهضت
فرمود سکندر شکسته بال و بر جمعی از اوباشان دافعه طلب فراهم آورده بولایت پنجاب در آمد و خضر خواجه
خان حاجی محمد سیستانی را بمحافظت شهر گذاشته بدفع آن مقهور متوجه شده و چون قریب بقصبه چاری رسید
دو سه هزار کس از لشکر خود جدا ساخته پیش فرستاد اسکندر قابو یافته بر سر آنها رانده آمد و جنگ عظیم در پیوست
و آن مردم هزیمت خوردند و خضر خواجه خان تاب مقاومت نیاورده عنان مراجعت بضبط لاهور معطوف داشت
و سکندر بقدر تعاقبی نموده جلو باز کشید و فرصت مغتنم شمرده بتحصیل ولایت پرداخت و چون حقیقت حال
بعرض اشرف رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخطاب خان عالم سرافراز ساخته بودند سیالکوت و دیگر
آن نواحی بجاگیر او مکرمت فرموده پیشتر رخصت فرمودند که بر جناح استعجال شتافته معاضدت و معاونت
خضر خواجه خان نماید و درین وقت که خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را بحراست لاهور گذاشته بود بعضی از عیب
جویان منافق غیبت ملا عبد الله سلطانپوری که از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جنت آشیانی
خطاب مخدوم الملکی یافته بود بحاجی محمد سیستانی کردند که بظاهر خود را از خیر اندیشان این دودمان عالی نموده
و بباطن سر رشته آشنایی و دولتخواهی افغانان از دست نمیدهد و باغوای او سکندر از کوهستان برآمده

داد که رشته ده سال در رشته کیش بسر برده ام
اکنون از عمر دو سه چند بیش نمانده
ترک آن چگونه کنم ناصر الملک جواب داد

تا آن مرد یافتند از علامات فتنه
خبا که من اوردم در مقام حور دون
یکدیگر شده چند با هم اتفاق
نموده یکی را بودند

فتنه ا[illegible]

فتنه در ولایت انداخته و مخدوم الملک بوفور جمعیت و زرداری نیز شهرت داشت حاجی محمد سیستانی تقرّبی بسبب
افزودن جرّ یافته او را بعقوبت و شکنجه کشیده نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرها و دفینها او را که بسالها فراهم آورده
بود گرفت اما بیرام خان از شنیدن این خبر بغایت گران خاطر شد و تلافی آن ازو کیها مخدوم الملک بوجه احسن
فرمود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت بالجمله چون نهضت رایات اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد
چندی از موزونان بساط عزت بدیوان لسان الغیب تفأل جستند قضا را این بیت برآمد بیت سکندر را نمی
بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار * و بتاریخ بیست و ششم آذر ماه آلهی موافق روز دوشنبه چهارم صفر
مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته بهمعنان دولت و اقبال و همرکاب فتح و ظفر بجانب پنجاب نهضت
فرمودند و درین راه جمعی کثیر از ترک و تاجیک از کابل و قندهار آمده شرف زمین بوس دریافتند و در سلک
بندهای درگاه منتظم گردیدند و هم درین وقت از لاهور خبر رسید که حق تعالی بیرام خان خانخانان را فرزندی
کرامت فرمود و آنحضرت نام او عبد الرحیم نهادند و این نوید مسرت را سکون فتوحات بی اندازه دانسته جشنها
آراستند و چون نواحی جالندهر مخیم اردوی معلی گشت سکندر از دهشت صدمات افواج قاهره باز خود را بکوهستان
سوالک که مفر معهود او بود کشید آغاز سال دویم الهی از جلوس اقدس حضرت خاقانی شب پنجشنبه هفتم ربیع الثانی سال
نهصد و شصت و چهار قمری بعد از ده ساعت و چهل دقیقه نیّر اعظم بخش کون و مکان گردید و سال دویم از تاریخ
الهی بمبارکی و خرّمی آغاز شد چون سکندر از طنطنهٔ نهضت موکب ظفر قرین بکوهستان سوالک در آمد رایات
جهانگشا به تعاقب او توجه فرمود از قصبه دهری ناصر الملک را با جمعی کثیر بتاخت و تاراج زمینداران آنکوه که ممد
و معاون او بودند و باعتضاد انها دست و پای میزد تعیین نمودند و بهادران نصرت قرین به نیروی تایید آلهی بسیاری
از راجهای آن کوهستان را تنبیه و تادیب فرموده اموال و اسباب انها را بنهب و غارت بردند و تفرقه در جمعیت
سکندر مقهور افتاد و بی جنگ راه فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور از پی او جلد و چسپان شتافته خود را
به اردوی او رسانیدند و سکندر از رسیدن دلاوران عرصه فیروزی وقوف یافته باضطراب و اضطرار تمام
بقلعه مانکوت در آمد و تحصن جست و عسکر اقبال اردوی او را تاراج کرده حقیقت تحصن او را بپایه سریر خلافت
عرضه داشت نمودند قلعه مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان بر فراز کوهها که متقارن یکدیگر
بودند بسنگ و ساروج ساخته و آن قلعه از دور بنظر بیننده یک حصن مینماید و بغایت جای مستحکم و مضبوط است
آبهای فراوان خوش گوار دارد و ازو چند انکه خواهند بزودی سامان میشود و دست بران یافتن بس
دشوار بل محال مقصد سلیم شاه از اساس این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته در آنجا آبادان کند و باعث
بر ویرانی لاهور آنکه چون شهریست عظیم و اقسام تجار معتبر و اصناف مردم سر براه در آن مصر جامع توطن دارند
که باندک توجهی سامان لشکرها از آنجا توان بهم رسانید و یراق فوجها مهیا توان یافت و هرگاه عساکر نصرت
قرین ازین دودمان عالیشان بآنجا رسد در اندک فرصتی از همه قسم سامان و استعداد میسر خواهد شد بنابران آنحضرت

عنه بخش کون و مکان
عالم به پرتو حضور بهجت اثر
حل انداخت و نور روز و رجهان
افروز طراوت افزای
زمین و زمان و رونق ۲

تا صواب قلعه مانکوت را اساس نهاده بود و چون نیت او مبنی بر خیر نبود پیش از آنکه اراده باطل او از قوت
بفعل آید شحنه روحش از حصار آب و گل بر آمده راه صحرای عدم پیش گرفت بالجمله چون متحصن شدن سکندر [illegible]
بارگاه اقبال گشت آنحضرت با عزمی درست و همتی جهانگشا متوجه تسخیر قلعه مانکوت شدند و پرتو مطاع از کمال
سطوت شرف ارتفاع یافت که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده افواج قاهره را باحاطه آن تعیین نمایند
و در اندک زمانی مرکزوار محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پرداختند ادهم خان که به نسبت کوکگی و قرب حضور آن
حضرت بلند مرتبه بود روز اول به پای قلعه رفته آثار جلادت و تهور ظاهر ساخت و اجمال این تفصیل آنکه
چون عساکر اقبال بپای قلعه نزول اجلال فرمودند جمعی از دلاوران لشکر افغان مغرور شجاعت از حصار برآمده
شمشیرهای خون چکان علم کرده رزم طلب گشتند ادهم خان یکه تازی کرده شیر مردانه بمیان آن فوج تاخت
و بتایید اقبال خاقان اکبر و زور بازوی شجاعت چندی را از پشت زین بر روی زمین انداخت و شمشیرهای نمایان
زده سالما و غانما مراجعت نمود و صدای تحسین و ندای آفرین از دور و نزدیک بلند آوازه شد و برین
و دیگر بهادران لشکر منصور بتعصب یکدیگر از مورچلهای خود بپای قلعه تاخته نقد جوانمردی بر عیار همت میزدند
و اهل قلعه در لوازم احتیاط و مراسم قلعه داری دقیقه نامرعی نمیداشتند و از ضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را
در حواشی قلعه مجال عبور ممکن نبود و هم در مبادی محاصره بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور
غبار فتنه و فساد برانگیخته خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بود سرمنده و سرافکنده بدرگاه گیتی پناه
آمده و چون بیرام خان خانخانان استعفای جرایم او نمود بسعادت آستان بوس بار یافت و مجمل زمین داور
آنکه در هنگامی که حضرت جنت آشیانی رایات فتح و اقبال به تسخیر هندوستان برافراشتند قندهار در وجه جاگیر
بیرام خان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل او بحکومت قندهار اختصاص داشت و زمین داور بتیول
بهادر خان مفوض بود بعد از فتح هندوستان در رونق افزای این بوستان بهادر خان از زیاده سری و
بد اندیشی خیال گرفتن قندهار بخاطر ابتر خود راه داده خواست که بمکر و فریب دست تصرف دراز سازد
و چون کفران نعمت و گستاخی با ولی نعمت میمنت ندارد سعی او بجای نرسید و همین جان کندن بر او ماند
صورت این واقعه آنکه بهادر خان با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب جانی او بود این راز
در میان نهاد و چندی از اوباشان را با یراق در خانه او پنهان ساخت که روز معهود آن جماعه بر آمده نگاهبانان
دروازه ماشوره را بقتل آورند و بهادر خان بیخبر بقلعه در آمده کار شاه محمد را باتمام سازند و قندهار متصرف
شود در روز معهود بعضی از جاسوسان خبر یافته حقیقت این غدر بکار گویان قلعه باز نمودند و در ساعت آن
بگرفتن آن خون گرفتها تعیین شدند آن جماعه ازین معنی آگاهی یافته سراسیمه بدر دروازه ماشوره شتافتند
و چون دروازه مقفل بود نتوانستند خود را بیرون انداخت حرکت مذبوحی کرده اکثری بخندق نیستی فرو رفتند
و بعضی خود را از دیوار قلعه بر خاک هلاک افکندند و چندی گریخته در بیغولها و شهر پنهان شدند و شاه محمد بعد

نفس

نقص و بیروی همه را بدست آورده بقصاص رسانید و بهادرخان ناکام و خسران زده بزمین داور شتافت و
سرانجام لشکر و استعداد رزم نموده با جمعی از اوباشان واقعه طلب رو بقندهار نهاد چون شاه محمد بنابر بعد
مسافت از کومک هندوستان مایوس بود بشاه مغفرت پناه طهماسپ ملتجی شد و عریضه نوشت که قرار داد حضرت
جنت آشیانی چنان بود که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان شاهی متعلق باشد اکنون مناسب دولت
آنست که جمعی تعین فرمایند که هم سزای این کافر نعمت داده شود و هم قندهار بتصرف اولیای دولت درآید
شاه مغفرت پناه سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فرهٔ دیگر معین بسرداری یار علی بیک افشار فرستادند
بهادرخان اصلا از آمدن این کومک آگاهی نداشت و بیخبر بر سر او ریختند و جنگ سخت در پیوست و دو بار آن
اوباش افتاده ناگزیر ادبار زده روی بگریز نهاد و سرمنده و سرافکنده بدرگاه گیتی پناه شتافت و شاه
محمد عذرها در نادادن قندهار گفته قزلباشیه را بمقدمات ملایم و تواضعات مفرط ناکام بازفرستاد چون
بهادرخان بوسیلهٔ شفاعت بیرام خان رخصت کورنش یافت و نقوش جرایم او بزلال مکرمت بادشاه صورت
معنی از صفحهٔ پیشانی زدوده گردید صوبهٔ ملتان بجاگیر او مرحمت فرمودند و محمد قلیخان برلاس که سابق ملتان
بتیول او مقرر بود صوبهٔ ناگور دوانید و عنایت شد و بهادرخان بسرداری یکی از امور جلیله اعزاز افتخار یافته
خدمات پسندیده بتقدیم رسانید القصه هرچند متحصنان قلعه در مراسم نگاهبانی جد و اهتمام می نمودند بهادران
نصرت قرین بلوازم قلعه گیری مساعی موفور بظهور میرسانیدند و سرکوبها و ساباطها تا بسرانجام داده کار بر اهل قلعه تنگ
میساختند درین هنگام نوید قدوم برکات لزوم حضرات عالیات از خطهٔ دلکشای کابل بمسامع عز و جلال رسید
آنحضرت ازین نوید دلکش و بشارت نشاط بخش خوشوقت و منبسط خاطر گشته عصمت قباب ماهم انگه والدهٔ
ادهم خان را باستقبال حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات عالیات فرستادند عفت قباب دارالسلطنت
لاهور بدریافت سعادت ملازمت حضرات مشرف شده در خدمت ایشان متوجه بارگاه اقبال گردیدند چون
بحوالی اردوی ظفر قرین رسیدند حضرت خاقانی باستقبال شتافته از سعادت ملازمت حضرت مریم مکانی بلقیس
زمانی کامیاب و خوشوقت گردیدند و دیدهٔ انتظارکشیدهٔ آن صدرنشین محفل قدس بانوار جمال جهان آرای فروغ
افزود دولت و اقبال نورانی شد و از برکات قدوم میمنت لزوم ایشان انوار فتح و فیروزی و آثار دولت و بهروزی
بر چهرهٔ احوال پرتو اقبال انداخت خانزمان را که بحدود سنبل و ضبط آن نواحی تعین شده بود باقتضای دولت این
روز افزون فتوحات عظیمه روی داد از جمله یار کن خان نوحانی که از امرای معتبر افغانان بود جنگ نموده اعلام
فتح فیروزی برافراشت و اکثر متمردان و سرکشان حدود سنبل را تنبیه و تادیب فرمود و حسن خان بچکوتی که از اعاظم
زمینداران هندوستان بوفور جمعیت امتیاز داشت با جلال خان سور که از سرداران معتبر افغان بود اتفاق
نموده قریب بیست هزار سوار فراهم آورده سر شورش و آشوب برداشت و خانزمان با چهار هزار کس باستعجال
شتافت به تایید ایزد جهان آفرین و اقتضای دولت ابد قرین در ظاهر پرگنه لکهنو جنگ عظیم کرده

ظفر یافت و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت افتاد و فیلهای خوب بدست آمد و فیل
دستکار که در صورت و سیرت و تیز روی و خوش جلوی عدیل و نظیر خود نداشت از ضمایم غنایم گشت و منظور
نظر مشکل پسند گردیده در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت و نیز از سوانح این ایام فتح قیاخان است و مجملی از این
واقعه آنکه قلعه گوالیار که از قلاع عظیمهٔ مشهور هندوستان است و در ارتفاع و استحکام بغایت بلند مرتبه
واقع شده بتصرف مبارزخان عدلی بود و از جانب او بهبل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت
و راجه رام شاه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند بارها بسیار محاصره آن نموده مستحفظان را
بتنگ آورده و قیاخان قابو دیده از آگره متوجه گوالیار شد رام شاه قلعه را گذاشته بجنگ قیاخان
پیش آمد و قیاخان داد مردانگی داده جبلتهای بهادرانه ظاهر ساخت و بتوجه حضرت خاقانی غنیم
خود را شکست داده بسیاری از راجپوتان را بخواب آباد نیستی فرستاده بعد از شکست رام شاه بکلی
گوالیار همت گماشت **فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب اقبال بلاهور و دیگر سوانح** چون محاصره قلعه مانکوت بامتداد
انجامید و اولیای دولت ابد قرین و بهادران اخلاص آیین در تسخیر آن سد سکندر مساعی پسندیده و
اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و مورچلها از اطراف پیش برده سرکوبها ترتیب دادند درین اثنا خبر فوت
عدلی اشتهار یافت و اولیای دولت را از آن جانب رفع نگرانی خاطر شد و سکندر شکسته بال و پر ازین خبر
متلاشی خاطر و مضطرب حال گردید چه همواره انتظار فتنه و شورش آدمی برد که شاید آن مقهور لشکرها را
ملک دهلی بکشد و عساکر منصوره بدفع او بر دارند و خود ازین زندان مرتبه دیگر نجات یابد اما چون تایید
غیبی همعنان این بادشاه جوان بخت بلند اقبال بود پیش از آنکه اندیشهٔ باطل او از خیز قوت بمنصه ظهور آید
خضرخان پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را بجلال الدین ملقب ساخته بانتقام پدر که در جنگ عدلی کشته شده بود
همت گماشت و با عدلی کشته شده بود همت گماشت و با عدلی جنگ عظیم نموده نصرت یافت و عدلی در آن جنگ بقتل
رسید ایام حکومت او چهار سال و کسری بود القصه چون سکندر ازین خبر ناامید و شکسته خاطر گردید زبان
زنهار برکشاده از راه عجز و زاری جمعی از معتمدان خود را فرستاده التماس نمود که بندگان حضرت یکی
از مقربان درگاه را رخصت فرمایند که بقلعه آمده تسلی بخش خاطر بیقرار من شود و بسعادت خدمت دهنا
رهنمای گردد آنحضرت از کمال مرحمت و ذره پروری اتکه خان را که بنسبت سبقت خدمت و اعتماد امتیاز
داشت نزد سکندر فرستادند و سکندر از روی خجالت و عذرخواهی اظهار نمود که چون درین مدت متعدد
بتقصیرات عظیمه شده ام و در زیر بار گناه بسیار مانده روی آن ندارم که بسجده حضور سرافراز توانم شد
اگر روزی چند از خدمت حضور معاف دارند پسر خود را به بندگی میفرستم و عهد میکنم که تا زنده باشم گردن عبودیت
از خط اطاعت بر ندارم و اتکه خان را بملامت در رسوم خدمت راضی ساخته بنا بر آنکه الملک نیز که وکیل خانی
و همراه علیه این درگاه سپهر مکان بود از نقد و جنس ارسال داشت و التماس او بوسیله خان خانان

دولت عز قبول یافت و مقرر شد که سکندر بصوب ولایت بهار دهر پدر رفته آن ممالک را متصرف شود و پسر او
در خدمت حضور سرافراز باشد و بتاریخ یازدهم امرداد ماه آلهی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان سکندر
کلید قلعه را مصحوب عبدالرحمن نام پسر خود و غازی خان سور که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل نامی و دیگر
پیشکشهای گرامی بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و عذر او پایه قبول یافت و بحکم اشرف بهادران لشکر
منصور راه دادند که از قلعه برآمده بجانب بهار شتافت و بعد از دو سال در بهار رخت از ملک هستی کشید و حضرت
ایالت قلعه مانکوت را به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی مقرر فرموده عنان بوس اقبال بدار الملک
لاهور معطوف داشتند و از سوانحی که درین راه روی داد آنست که روزی چند خانخانان بنابر عارضه
دنبل سواری اسب نمی توانست کرد و بدولتخانه بادشاهی کمتر می آمد و از شدت وجع و تعذر حرکت در خیمه خود
بسر می برد چون حضرت خاقانی توجه مفرط بجنگ فیل داشتند و اکثر اوقات فیلها را بجنگ انداخته تماشا
میفرمودند روزی در میان فیل فتوحا و فیل لکه جنگ با اشتداد و انجا میدوان ... و فیل جنگ کنان قریب بخیمه
خانخانان رسیدند و هجوم خلایق و غوغای عام باعث توهم و توحش خاطر خانخانان شد و اینهمه شورش بران داشت
که گویا به اشارت عالی بوده باشد و محتمل که بعضی از فتنه سازان نیز تقویت توهم او کرده باشند یکی از محرمان خود
را از رازها هم آنکه فرستاده پیغام داد که درین دولت خداداد امری بجز از خدمت و دولتخواهی بخاطر من
نگذشته و گمان تغیری که سبب گرانی خاطر اشرف باشد در خود نمی یابم آیا بی التفاتی حضرت نسبت به این بنده
از چه رهگذر باشد و فتنه سازان شورش طلب از من چه رسانیده مزاج گرامی را منحرف ساخته اند که باعث
اینهمه شدت و بی التفاتی شده که فیلان مست را انجا در من سر میدهند و قصد حیات و ناموس من دارند
با هم آنکه بمقدمات معقول تسلی بخش خاطر متوهم و آرام ده دل بیقرار او شد که از جانب آنحضرت بجز التفات
و مرحمت منظور نیست و آنچه بخاطر شما رسیده محض توهم است و حاشا که چنین باشد و بعد از رسیدن لاهور
خانخانان باز بر سر آن ماجرا آمده بشمس الدین محمد خان اتکه اظهار گله نمود که بی التفاتی حضرت را نسبت
بخود از نتایج غیبت و سعی اندیشی شما میدانم آیا از من چه بظهور آمده که کمر عداوت بسته تشنه خون من شده اید
و مزاج اقدس را نسبت به این دولتخواه منحرف ساخته اید و کار بجایی رسیده که قصد جان من میفرمایند
شمس الدین محمد خان از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب شده بنقد عذرها گفت و سوگندان بغلاظ و شداد
یاد کرد و روز دیگر با فرزند و خویش و پیوند نزد خانخانان رفته عهود و مواثیق را بسوگندان مغلظ مؤکد ساخت
که هرگز زبان بغیبت شما نگشوده ام و نخواهم گشود تا آنکه خاطر خانخانان بقدر اطمینان یافت و معه هذا فیلان
سرکار خاصه را به امرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود و بظاهر بهانه آنکه فیلان را به این مردم می سپارم که
بجهت آنحضرت ترتیب کنند و آسوده نگاه دارند و هرگاه بجهت جنگ یا سواری طلب شود حاضر سازند
اگرچه خاطر قدسی مظاهر آنحضرت تاب این تحکم نداشت لیکن نظر بصلاح وقت اغماض عین فرموده

کمال بردباری ظاهر ساختند سبحان الله این چه وسعت حوصله و اندازه مداراست که باوجود عنفوان شباب
وحدت طبع نظر بحکمت کار و تدبیر روزگار انداخته باری کرانبار که کوه تاب آن ندارد بزور بازوی
حوصله متحمل آن گشته در انتظار فرصت می باشند چنانچه عنقریب هریک از بداندیشان حق ناشناس
بجزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار شده حق بمرکز خود قرار خواهد گشت و از سوانح این ایام آنکه چون
قبل ازین حاجی محمد سیستانی آزار خاطر مخدوم الملک کرده و نسبت به او بی اعتدالی و بی عزتی بسیار
ظاهر ساخته بود درینولا که لاهور مستقر اورنگ خلافت گردید بیرام خان توجه تلافی و تدارک آن کرده
حاجی محمد را بخانه مخدوم الملک فرستاده معذرتها خواست و برگنه مالکتواله که یک لکه روپیه جمع داشت بآن
مخدوم تنخواه نمود و پایه عزت او را از جمیع اکابر و افاضل هندوستان مرجح داشته از اعاظم این دولت ساخت
و درین هنگام سعادت انجام سلطان آدم گکر بسعادت زمین بوس سرافراز گشت و بعواطف شاهنشاهی
عز اختصاص یافت و زیاده از آنچه خود تصور کرده بود مرحمت و عنایت شامل حال او فرموده رخصت
انعطاف ارزانی داشتند و بعد از انتظام مهام پنجاب نهضت جهانگشا بدار الخلافه دهلی اتفاق
افتاد و چون قصبه جالندر مضرب خیام فلک احتشام شد عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه رضیه میرزا
نور الدین محمد نقشبندی که همشیره حضرت جنت آشیانی در حباله نکاح ایشان بود و آنحضرت در حضور اشرف
نامزد بیرام خان فرموده بودند درین وقت خاقان گیتی ستان امضای حکم پدر عالیقدر فرموده آن
نقاب آرای محفل عصمت را به بیرام خان عقد ازدواج بستند و خانخانان جشن عالی ترتیب داده التماس
قدوم بهجت لزوم بندگان حضرت نمود و آنحضرت خانخانان را کام روای خواهش ساخته منزل او را
بفر مقدم گرامی رونق آسمانی و طراز کامرانی بخشیدند و خانخانان بلوازم پا انداز و نثار و مراسم پیشکش دادنها
اقدام نموده نقدهای مراد در دامن روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم طوی از ظاهر قصبه جالندر کوچ فرموده
رایات عزیمت بدار الملک دهلی برافراشتند آغاز سال سیوم از جلوس خاقان گیتی ستان انار الله برهانه
چون تشعشع رایت دولت و اقبال و فروغ کوکبه نصرت و جلال از مطلع پنجاب پرتو سعادت بشاه راه [illegible]
اشرف دهلی انداخت روز جمعه بیستم ماه جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج هجری بعد از گذشتن
بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم شرف خانه حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید و ظاهر
و باطن جهان را چون عهد پادشاه جوانبخت سرسبز و خرم ساخت **بیت** درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند
جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند و بعد از فراغ جشن نوروزی و انبساط فتح و فیروزی موکب
اقبال از ظاهر قصبه جالندر نهضت فرمود و چون بر دریای ستلج عبور موکب عالی اتفاق افتاد خبر آمد
که حاجی خان در تقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند پای ثبات افشرده دم از مساوات
میزند لاجرم رای صواب نما و عزم جهانگشا بران قرار گرفت که از راه حصار توجه فرموده فوجی دیگر بجنگ

استقبال

استظهار آن جماعه تعیین نمایند و باین عزیمت رایات جهان کشا بجانب حصار ارتفاع یافت و چون طنطنه
نهضت عساکر اقبال بحاجی خان رسید ارکان همتش تزلزل پذیرفت و بی جنگ راه سلامت پیش گرفته بجانب
گجرات شتافت و امرای نصرت قرین به اجمیر رفته ضبط آن حدود فرمودند و شاه قلیخان محرم و سید محمود بارهه و جمعی
از بهادران عرصه فیروزی به تسخیر قلعه جیتارن شتافته به اعتضاد دولت روزافزون آن قلعه را مسخر ساختند
و بسیاری از راجپوتان را بر خاک هلاک انداخته عرضه داشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانه درگاه
عرش اشتباه نموده در خور خدمت و جان سپاری بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند **ورود موکب**
کیهان شکوه بدار الخلافت دهلی چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آن حدود فراغ
یافت رایات جهان کشا از راه سامانه نهضت فرموده بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست
و پنجم جمادی الآخر سایه جهان پیرایه بر ساحت قدسی مساحت حضرت دهلی انداخت و اکابر و اهالی شهر سعادت
استقبال شتافته غبار موکب جهان نورد را توتیای دیده مراد خود ساختند از بدایع وقایع که درین
ایام بهمت ظهور یافت داستان عاشقی خان زمان است با ساربان پسری و تفصیل این ماجرا بطریق
اختصار آنکه شاهم بیک نام ساربان پسری بوسیله حسن صوری و قبول ظاهری در سلک قورچیان
حضرت جنت آشیانی انتظام داشت و خان زمان نسبت به او تعلق تعشق ظاهر ساخت و بعد از
رستگار شدن آنحضرت خان زمان او را بملایمت و دلاسای بسیار بجانب خود کشید و رفته رفته
نسبت محبت او با فراط و امتداد انجامید و کار بجای رسید که خان زمان با ملازمان و جمعی که برگرد
پیش آدمی بودند بطرز خیابان ما و را النهر او را بادشاه برداشته کورنش و تسلیم میکرد و با دشنام
بیگفت و قطع نظر از بیباکی بیباکانه سلوک می نمود و حفظ مراتب اخلاص و مراعات بندگی
بر طاق نسیان گذاشته سخت بی اعتدالانه روزگار میگذرانید لاجرم فرمان هدایت ترجمان متضمن
نصایح و مواعظ شرف صدور یافت که از جانب او اخبار دور از کار بمسامع عز و جلال میرسد که
ملایم حال و مناسب اوضاع او نیست و این معنی بغایت مستبعد مینماید باید که سر رشته عبودیت و فرمانبرداری
که پیرایه نجات و پیرایه حیات او است از دست ندهد و از کردار ناپسندیده ندامت و خجالت گزیده در
مقام تلافی و تدارک باشد و آن ساربان پسر را بدرگاه گیتی پناه فرستد تا خط عفو بر سواد تقصیرات او کشیده
نود و مجدداً بعواطف شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردد و اگر از بیخردی و کوتاه اندیشی سر از خط فرمان و
احکام پادشاهی که هر آینه نسخه ایست از دیباچه اوامر الهی پیچیده بهمان دستور سلوک نماید سزای کردار
ناهنجار در کنار روزگار او نهاده خواهد آمد و آن سرمست باده محبت و مدهوش نشه غفلت اصلاً متنبه نشده
و بیحساب کار خود نرفت بلکه آثار بدمستی و بی اعتدالی بیشتر از بیشتر ظاهر شدن گرفت ناگزیر توجه جهان آرا

اراده همت عقده کشا باصلاح کار او مبذول داشته پرگنه بندیله از اسماعیل بیگ پسر ابراهیم خان اوزبک گرفت
قریب بخانزمان داشت تغیر فرموده بسلطان حسین خان جلایر مکرمت شد و آن بی سعادت با سلطان حسین خان
بمنازعت پیش آمد و سلطان حسین خان بزور دست پرگنه را از وی انتزاع نمود اسماعیل بیگ پناه بخان زمان
برده لشکر بسیار بر سر او آورد و چون از منسوبان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف جنگ مردانه
کرده فیروزی یافت و شاه بداغ بداقی که از خویشان نزدیک خانزمان بود با جمعی کثیر دران جنگ بقتل رسید
و مع هذا خان زمان طریق شده میخواست که خود بر سر سلطان حسین خان لشکر کشد لیکن بعضی از دوستان
و خیراندیشان او مانع آمدند که درین صورت یکبارگی پرده از روی کار می افتد و با صاحب و قبله خود بی
ورزیدن و حرام نمکی کردن پیش نه برد و بجائی نمیرسد اگرچه خان زمان ترک آن اراده نمود اما دل بر مخالفت
سپاربان پیر نمی نهاد و هرچند خانخانان از مهربانی و دوستی بمکتوبات نوشته نصیحت میکرد سود نمیداد و چون
دانست که مزاج اشرف اقدس ازو منحرف شده حرفهای ناملایم از جانب او در مجلس بهشت آیین مذکور
میشود برج علی نام نوکر معتمد خود را بدرخانه فرستاد که شاید بحیله و تدبیر تسکین این شورش تواند نمود و
دران ایام ناصر الملک صاحب اختیار و استقلال بود و امور مالی و ملکی بصواب دید او تمشیت می یافت
روزی برج علی پیش ناصر الملک رفته بعضی مقدمات دور از جواب نامعقول و سخنان زیاده از ادب
و اندازه درمیان آورد چنانچه ناصر الملک بشورش آمده فرمود که برج علی را خوابانیده چوب زدند و
باین هم اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروزآباد دهلی سرنگون انداختند و بعد از آن خندان میگفت
که این مردک اکنون مظهر اسم خود شد اما بیرام خان ازین ادا سخت آزرده گشت و کینه او را در دل گرفته
انتقام این کار بوقت دیگر حواله نمود و از سوانح بیاسا رسیدن مصاحب بیگ است ولد خواجه کلان بیگ که
ناصر الملک و صورت این ماجرا آنکه چون طینت او بخبث و نفاق سرشته بود و در زمان حضرت جنت آشیانی ازو حرکات
ناپسندیده ازو بظهور می آمد چنانچه آنحضرت او را مصاحب منافق میخواندند درینولا که اورنگ خلافت بجلوس
خاقان گیتی ستان زیب و فر یافت چندی در صحبت شاه ابو المعالی به فتنه انگیزی و بد آموزی روزگار گذرانید
و مدتی از مصاحبان خانزمان شده پسر خود را مهردار ساخت و درینولا باندیشهای تباه بدهلی آمد و بیرام خان
او را مقید کرده مصحوب بعضی از معتمدان روانه سفر حجاز گردانید و چون از قدم گاه پیشتر روان شد ناصر الملک
بتحریک بیرام خان نمود که کشتن او از فرستادن بهتر است و قرار داد که در پارچه کاغذی اسم قتل و بر دیگری نقش
نجات نوشته زیر تکیه نهند بگذارند و یکی از آنها را برآرند تا هر آنچه از پرده غیب چهره کشاید بعمل آید حسب تقدیر نقش قتل
موافق خواهش ناصر الملک نشست و در ساعت کسان فرستاده او را بیاسا رسانیدند و از قضایای نادره
که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجملی ازین تفصیل آنکه خواجه نجابت مزاج

تنومند

تند داشت و هزل و مزاح بر طبعش مستولی بود و بیهوده ازار خاطرها میکرد و معه هذا به ارکان دولت و اعیان سلطنت اصلا ملایمت نمی نمود خصوص منعم خان که از خواجه ازردگیهای غلیظ داشت و در زمان جنت اشیانی بنا بر عدم فرصت و قدرت به انتقام نمی پرداخت درینوقت که منعم خان حاکم مستقل کابل شد و خانه بکام جاروب کشت بعضی از فتنه سازان بجهت اغراض نفسانی منعم خان را به اقدام این امر شنیع بجد ساختند و دران ایام حکومت غزنین بخواجه مقرر بود منعم خان جمعی را فرستاده بعهد و پیمان او را از کابل آورده و در کابل مقید ساخته نشتری چند بچشم خواجه زد و بعد از چند گاه که او را کور داشته دست ازو باز داشته بود خواجه بمرافقت جلال الدین محمود برادر خورد اتش به بنکش رویه شتافت که ازان راه خود را به استان اقبال رساند منعم خان ازین معنی اگاهی یافته جمعی تعین نمود که خواجه را با برادرش گرفته اوردند و روزی چند محبوس داشته شبی کسان فرستاد و خون ان بیگناه را بر خاک بیباکی ریخت درین مدت که دار الملک دهلی مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار عدل و رافت بود خاطر قدسی مظاهر بسواری فیلان مست و تماشای جنگ انها توجه مفرط داشت و در اندک مدت مهارت و قدرت انحضرت درین فن بمرتبه رسید که بر فیل مست خودسر که فیلبانان از سواری ان بعجز اعتراف مینمود بی تحاشی سوار شده بفیل دیگر جنگ می انداختند و امثال این کارنامهای تهور و جلادت که بمیزان عقل و مقیاس اندیشه در نگنجد بسیار بوقوع امده اگر بتفصیل ان پردازد سر رشته سخن بطول میکشد و حمل بر اغراق مینمود اوراق میکردد و از سوانح این ایام فتح قلعه جمونت و تفصیل این اجمال انکه چون بعرض رسید که راجه کپور چند باعتضاد کریوهای دشوار قلعه جمو را استحکام داده خواجه عبد الله خلف خواجه محمد زکریا ولد خواجه دوست خاوند که در سلک امرای عظام انتظام داشت با سایر خواجها و میرزا حسن ترمذی و قرا بهادر کاشغری به تنبیه و تادیب او رخصت یافتند و بتایید اقبال روزافزون تردداتِ شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و غنایم فراوان بتصرف بهادران عساکر منصور درامد و چون مدت شش ماه در دهلی وقفه دولت اتفاق افتاد رای جهان افروز که شعشعه ایست از نور الهی چنین تقاضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه اگره نهضت فرموده ان مصر جامع را بنور حضور رونق جاودانی بخشند لاجرم همت دریانوال بسامان کشتی و تهیه اسباب این سفر رخصت داد و کارفرمایان بیوتات عالی در کشتیها وزورقها منازل دلکش و غرفهای روح افزا مهیا ساخته درون و بیرون ان نشیمنها را بسقرلاط پرتگالی و مخمل فرنگی و دیبای رومی اراستگی بخشیدند و در ساعت مسعود خاقان دریادل بر زورق نشسته متوجه دار الخلافه اگره گردید و تمام راه بسیر و شکار داد عشرت داده هفدهم ابان ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری بدولت و اقبال بدار الخلافه اگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از وقایعی که بعد از وصول رایات اقبال بدار الخلافت اگره پرتو ظهور یافت فتح قلعه گوالیار است درشرح این برسم اجمال انکه بیشتر ازین قیاخان و فوجی از بهادران فیروزی نشان بمحاصره ان قلعه همت

گماشته بودند و چون ارتفاع و استحکام قلعه برتر از آن است که بکلید سعی فتح آن تیسر پذیرد و بکمند اهتمام دست
تصرف بر فراز آن توان یافت درین مدت سعی مبارزان عرصه همت عقده این مراد نگشوده بود و چون نهضت
موکب جهانگشا بدار الخلافه آگره بلند آوازه گردید حبیب علی خان و مقصود علی سلطان با فوج تازه زور
بکومک قیا خان بصواب دید دوستان و خیراندیشان خود دریافت که با چنین پادشاهی بزرگ مخالفت
کردن و با این دولت خداداد ستیزه پیش گرفتن تا کی و تا چند معهذا اگر از هیچ طرفی امید کومکی نبوده باشد
بعد از خرابی و بیم هلاکت نتیجه بران مترتب نخواهد شد درین صورت دست بحبل المتین عنایت بندگان حضرت
زدن و التماس عفو جرایم گذشته نمودن و خود را از محنت زندان نجات بخشیدن بصلاح اقرب است ناگزیر
عرضداشت فرستاده استعفای جرایم خود نمود و حاجی محمد خان سیستانی رخصت یافت که خاطر رمیده او را
باستمال عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورده و آن سعادتمند قلعه را به اولیای دولت ابد
بمرافقت حاجی محمد خان متوجه آستان بوس گردید و بمراحم پادشاهی خلعت امتیاز پوشیده بمنصب و جاگیر
سرافرازی یافت و از وقایع این سال فرستادن کمال خان گکر است بر سر طایفه از افغانان میانه
که در نواحی سرونج از مضافات مالوه غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند و بحکم جهان مطاع کمال خان گکر که آثار
شجاعت و سرداری از ناصیه احوال او می تافت با جمعی لایق رفته ترددات شایسته ظاهر ساخت و
قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده بسعادت آستانبوس اختصاص گرفت و هم درین ایام ادهم خان
کوکلتاش را بتسخیر بهکانت که در نواحی دار الخلافه آگره از آن محکم تر جایی نیست و بهدوریه نام قومی در آنجا
توطن دارند که بشجاعت و مردانگی از اکثر زمین داران علم امتیاز می افرازند تعیین فرمودند و گروهی از
امرای نامدار مثل بهادر خان و حسین قلیخان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق محمد خان و
اسمعیل قلیخان و خرم خان بکومک او مقرر شدند ادهم خان و سایر امرا بتایید دولت ابد پیوند مفسدان
بهدوریه را تادیب بسزا داده آن ولایت را که بجاگیر ادهم خان از دیوان اعلی مقرر گشته بود متصرف گردیدند
و نیز از وقایع این سال آنکه شاه محمد قلاتی که به نیابت بیرام خان خانخانان حکومت بلده قندهار باو متعلق
بود بسعادت آستانبوس شرف امتیاز یافت و شرح این سانحه بر وجه اجمال آنست که چون قبل ازین شاه محمد
قلاتی بجهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه شاه طهماسپ امداد و کومک خواسته وعده تسلیم
قندهار نموده بود و بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد بنابران شاه برادرزاده خود سلطان حسین میرزا ولد
بهرام میرزا را به تسخیر قندهار تعیین فرموده و لشکر بسیار همراه ساخته خواست که قهراً و قسراً بگیرد و چون سلطان
حسین میرزا بحوالی قندهار رسید شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین در لوازم قلعه داری دقیقه
فرو گذاشت نکرد و هر روز عرصه مبارزت را بلمعان تیغ همت گرم میداشت و چون ایام محاربه بامتداد
انجامید شبی از دروازه فوجی از مبارزان کارطلب بیرون فرستاد تا بر مرچل ولی خلیفه شاملو شبخون

تعیین شدن بهادر خان

ادر

اوردند و داوراز خمی پر خنه بسیاری از قزلباشیه را تعاقب رسانیدند و سلطان حسین میرزا ناکام از پای قلعه برخاست
و حاکم ایران ازین سانحه برآشفت بار دیگر میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را به تسخیر قندهار
نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز کوشش بلیغ در تسخیر قلعه نمود و شاه محمد قلاتی در مدافعه سعی موفور بظهور
میرسانید روزی در اثنای دار و گیر علی سلطان بزخم بندوق درگذشت و ازین واقعه فتوری عظیم در لشکر ایران
راه یافت و سلطان حسین میرزا بناکامی اوقات بسر می‌برد نه روی رفتن و نه رای ماندن داشت و در خلال
این وقایع شاه محمد قلاتی عرضه داشت بدرگاه آسمان جاه فرستاده بر حقیقت واقعه ایستادهای پایه سریر خلافت
مصیر را مطلع ساخت چون این معنی بوسیله امرا بعرض مقدس رسید یرلیغ جهان مطاع شرف نفاذ یافت که حضرت
جنت آشیانی مکرر میفرمودند که بعد از تسخیر ممالک هندوستان قندهار را بشاه خواهیم داد و بر ذمت همت ما
ایفای وعده ایشان لازم است مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی سپرده و عذر گستاخی‌ها خواسته متوجه آستان
بوسی گردد چون این فرمان بشاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای میرزا سپرده متوجه درگاه آسمان جاه
گردید و شرف عتبه بوسی دریافت و از غرایب سوانح که درین ایام سمت ظهور یافت آنست که بندگان حضرت بموضع
مندهاکر که در شش کروهی دار الخلافه آگره واقعست بشکار چیته تشریف برده بودند یکی از چیته‌ها را بر گله آهو گذاشتند
و آن چیته دویده آهو بره را گرفت و دیگر آهوها از چنگ او سلامت جسته روی بگریز نهادند مادر آهو بره که
بچه خود را باین حال مبتلا دید بی‌تابانه دویده خود را بچیته زد و در آن زد و خورد آهو بره از چنگ آن نهنگ
نجات یافته با مادرش بدر رفت و محرر اقبال نامه جهانگیری نقل این واقعه عجیبه بی‌واسطه از زبان معجز
بیان خاقان ممالک ستان شنیده **آغاز سال چهارم الهی از جلوس حضرت خاقانی** روز یکشنبه دوم جمادی
الاخر نهصد و شصت و شش سپهدارای هفت اورنگ بادشاه بی‌شبه و مانند بیت الشرف حمل را بنور فروز
آراستگی بخشید و زمین و زمان را طراوت و نزاهت دانی کرامت فرمود و سال چهارم از جلوس جهان افروز
حضرت خاقانی بخرمی و کامرانی آغاز شد و گلبن دولت را بهار بر بهار افزود و از سوانح که در عنوان این سال
بروز ظهور انداخت تعیین افواج قاهره است بصوب لکهنو و سایر محال متعلقه خان زمان و تغییر جاگیر او و مجملی ازین
تفصیل آنکه چون بی‌اعتدالیها و زیاده سریهای خان زمان متواتر معروض بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین
برایهای برین رفته مجددا فرمان قضا مثال از قهرمان جلال عز ورود یافت که آن ساربان بیپرا که منشا
شورش دماغ و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه گیتی پناه فرستند یا از پیش خود آواره سازند و انقیاد
حکم بادشاهی را که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح حال او خواهد بود سعادت دین و دنیای خود شمارد
که بنور عواطف و مراحم خسروانی سرافراز و ممتاز خواهد شد و چون هنوز جمعی از افغانان مغرور در جونپور
و اطراف دریای نخوت افسرده دم از مخالفت میزنند با لشکر شایسته بر سر آنها رفته تنبیه و تادیب نماید و آن
ملک اشرف شود که محال جاگیر او را بدیگر امرا عنایت فرموده ایم و حکم شده که جماعه کومک باشند تا

جلوس سبحانی

آن ملک امنصرف شود که محال جاگیر او را به دیگر امرا عنایت فرموده ایم و حکم شده که آن جماعه کومک باشند تا
آن ولایت وسیع بسهولت در تصرف اولیای دولت درآید بنابرین قیاخان گنگ و سلطان حسین جلایر و حاجی
محمد سیستانی و جلمه خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال را به این خدمت رخصت فرمودند
و مقرر شد که اگر علی قلیخان سر بر خط فرمان نهد کومک او نموده به تسخیر جونپور و دفع افغانان مقصور همت گذارند و اگر
در مقام بغی و کفران نعمت درآمده تمکین احکام پادشاهی که نمونه ایست از اوامر الهی ننماید عبدالله خان اوزبک
و هر که جاگیردار سرکار کالپی است باتفاق امرا بر سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهند تا
موجب عبرت و آگاهی سایر زیاده سران پریشان دماغ گردد و لیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از روی
کار علی قلیخان برنگرفته بود و روز ادبار او نرسیده بمضمون حکم عمل نموده سرکار لکنو و الحدود به امرا وا
گذاشت و خود کمر خدمت بر میان جان بسته به تسخیر جونپور همت گماشت و دران ایام جونپور بتصرف ابراهیم
سور بود که مجملی از احوال خسران مآل او نگاشته وقایع رقم شده خان زمان را با او محاربات عظیم روی
داده و به تایید اقبال روز افزون آن ملک وسیع را از چنگ افغانان نامستحق انتزاع نموده تا کنار دریای
جوسا بتصرف درآورد و آن ساربان بسر اگرچه بدرگاه معلی نفرستاد اما از پیش خود رانده عرایض
مشتمل بر اظهار دولتخواهی و لوازم عبودیت با پیشکش لایق روانه درگاه عرش اشتباه ساخت بجهت نقد برات
مردود و لها در ایام سرگشتگی و ادبار او اداره دشت عدم شد و مجملی ازین سانحه اقبال آنکه علی قلیخان را
آرام جان نام لولی تعلق و تعشق پیدا کرده آن کوچه گرد هرجای را عقد بسته در سلک زنان خود درآورده بود
و از کمال بی باکی و بی قیدی در مجلس خاص که با شاهم بیگ بزم شراب میداشت آن لولی را نیز حاضر میساخت
تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با آن لولی رابطه محبتی پیدا شد و چون علیقلیخان مغلوب هوا و هوس او بود
دنوکرانه با او سلوک میکرد شبی آن سفله بدبخت اظهار خواهش خود نمود و آرام جان را از علی قلی خان
طلبید و آن نامقید زن نکاحی خود را بشاهم بیگ بخشید و مدتی در خانه او بود چون عبدالرحمن ولد مؤید بیگ
نیز با شاهم اظهار تعشق می نمود و فیمابین نسبت محبت و یگانگی درجه کمال داشت روزی آن زنک را بر نهجی که
خود گرفته بعبدالرحمن بیگ بخشید و او نکاح کرده بطریق اهل ناموس در پرده احتجاب نگاه میداشت و در بین وقت
که شاهم بیگ اداره دشت ادبار گردید گذرش بقصبه سرهرپور که در جاگیر عبدالرحمن بود افتاد مهمان او شد
و در طغیان کیفیت و بیهوشی یاد آرام جان نموده و قوت شهوانی بر طبیعتش استیلا یافته اظهار بی ارادگی
کرد و از عبدالرحمن بیگ توقع سلوک علی قلی خان داشت که آرام جان را باز به او دهد عبدالرحمن بیگ چون
از زن رحمت بهره مند بود راضی نشد و هرچند مبالغه و ابرام کرد بجایی نرسید شاهم که به تحکم و سرکشی عادت
داشت حقوق آشنایی و دوستی را بر طاق نسیان گذاشته و پرده آزرم از میان برگرفته بعنف و تعدی پیش
آمد و عبدالرحمن بیگ را مقید ساخته آن لولی را از خانه او برآورده در باغی که متصل بخانه عبدالرحمن بیگ بود

مجلس

مجلس شراب در بزم وصال آراسته و چون موید بیگ برادر عبد الرحمن بیگ بر حقیقت حال وقوف یافت مسلح و
مکمل شده بر سر شاهم آمد و خواست که بدرون باغ رفته برادر خود را با رام جان خلاص سازد و مردم شاهم بیگ
در مقام مدافعه شدند و جنگ سخت در پیوست و در اثنای جنگ تیری از شست قضا هدف حیات آن سفله خون گرفته
رسید و آواره دشت عدم گردید عبد الرحمن بیگ از بند نجات یافته ره بگریز نهاد و بسرعت تمام خود را بدرگاه گیتی پناه
رسانید و به این وسیله نوازش بسیار یافت و علی قلی خان از استماع این واقعه گریبان شکیبای چاک زده
بی اختیار بتعاقب عبد الرحمن بیگ شتافت و تا کنار دریای گنگ جلو باز نکشید و چون ظاهر شد که او نیز ترک گذشت
باو بس گشته بر خاک ناکامی نشست و از سوانح عبرت بخش که درین هنگام بظهور پیوست قصه هبوط کوکب اقبال پیر محمد
خان ناصر الملک است و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون درجه اعتبار و اختیار ناصر الملک از سایر ارکان دولت دا[illegible]
سلطنت درگذشت و قدرت و مکنت او بجدی رسید که محسود همسران و هم چشمان خود شد خصوص بیرام خان که خود را
امیر الامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند میدانست از ره گذر استقلال ناصر الملک همواره گرانی خاطر داشت و منتظر
فرصت و مترصد وقتی می بود که او را از پا در اندازد در همین ولا ناصر الملک را عارضه ضعف روی داد و خانخانان
بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از نافهمیدگی و ساده لوحی گفت که لحظه توقف فرمایند تا خبر کنم خانخانان
بغایت متغیر و متوزع خاطر شد و ناصر الملک ازین معنی آگاهی یافته در ساعت برآمد و اظهار خجالت و معذرت نمود و
خانخانان را بدرون برد اما همراهان او کمتر توانستند درآمد مگر طاهر محمد سلطان میر فراغت که بزور در پهلوی خود درآ
گنجانیدند و خانخانان بتکلف لحظه نشسته از خانه او برآمد و ظهور این واقعه باعث مزید رنجش دل و نفار خاطر خانخانان
گشت و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب نیز تحریکات کردند و عمده ایشان شیخ گدایی بود و بعد از دو سه روز خانخانان
خواجه امین الدین محمود و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان خود نزد ناصر
الملک فرستاده که ما ترا از کسوت فقیر و طالب علمی بر آورده و تربیت فرموده بمرتبه امارت و وزارت رسانیده
بودیم و از تو چشم اخلاص و خدمت داشتیم لیکن چون ترا حوصله این کار نبود و ظرف تو گنجایش این همه شوکت و حشمت
نداشت خویشتن را فراموش ساخته با پس نسبت خود ناشناختی نمود و برخلاف قانون عقل و سعادتمندی
سلوک پیش گرفتی اکنون بیم آنست که مبادا وجود تو مصدر مفاسد عظیمه شود و علاج آن بدشواری کشد لاجرم ملایم
حال و مناسب احوال آنکه دست از اسباب سلطنت باز گرفته روزی چند در گوشه عزلت بنشینی و علم و نقاره و
سایر آلات تجمل و تعظیم و مواد تکبر و ترفع خود را که عاریتی پیش نیست بجمعی که فرستاده ایم حواله نمایی و لختی به اصلاح
مزاج و تدبیر علاج خود پردازی تا بعد ازین هر چه لایق باشد بعمل خواهد آمد ناصر الملک که خالی از ادبی و بی تعلق
نبود بشگفته رویی و گشاده پیشانی اسباب امارت سپرده و در عالم رضا و تسلیم گوشه عزلت و انزوا اختیار کرد
و بیرام خان به اینهم تسلی نشده پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستاد که در آنجا محبوس باشد و بعد از

روزی چند پیر محمد خان بوسیله جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حج حاصل کرده متوجه گجرات شد و چون
به راهن پور رسید فتح خان بلوچ چندگاه نگاه داشته بلوازم مهمان داری و مردمی کوشید درین
اثنا میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان مکتوبی به او نوشتند که هر جا رسیده توقف نموده منتظر سانحه
غیبی باشد تا بدانچه از پرده قضا چهره گشا گردد موافق آن عمل آید پیر محمد خان از راهن پور معاودت
نموده بنواحی رنتهنبور آمد و دره جهاین را مضبوط ساخته در آن محکمه اقامت گزید و چون صورت حال
به بیرام خان معلوم شد شاه قلیخان محرم و خرم خان را با فوجی فرستاد که او را دستگیر سازند و این مردم بر
او رفته جنگ انداختند و چون پیر محمد خان قدرت مقاومت نداشت روز دست و پا زده خود را نگاه داشت
و شب با معدودی راه سلامت پیش گرفت و اسباب و اشیای او تمام بدست این مردم افتاد و بعد از ادراک
پیر محمد خان بیرام خان منصب وکالت را بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تجویز فرمود اگرچه
بظاهر اسم وکالت به او اطلاق شد اما معنی وکالت با شیخ گدائی بود و مهمات مالی و ملکی بصلاح او فیصل
می یافت و خاقان ستوده خصال که بمقتضای حال در لباس بی توجهی بسر میفرمودند انتقام این خودرائیها
بیرام خان و مکافات آن را به منعم حقیقی باز گذاشته التفات چون و چرا نشدند و از قضایای این سال
تعیین فرمودن حبیب علی خان به تسخیر قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع مشهوره هندوستان است و با منطقة
البروج سر رفعت می ساید و شرح این داستان بر وجه اختصار آنکه سلیم شاه در ایام حکومت هندوستان
این حصین و قلعه متین را بجهار خان نام غلامی که نهایت اعتماد برو داشت سپرده بود و چون هندوستان
بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد جهار خان بر عجز خود دیده و رگشته و خود را گرفتار تصور نموده قلعه را
بدست رای سرجن فروخت و مبلغی خطیر ازو گرفته آواره صحرای بی ناموسی گردید درینولا حبیب علی خان با افواج
فیروزی نشان به تسخیر آن دستوری یافت و چنانچه شرط این کارست بلوازم محاصره پرداخت لیکن چون بتقدیر
ایزد عز سبحانه فتح این بزمان دیگر حواله بود امری چند سانح شد که سرانجام آنرا اهم دانسته تسخیر قلعه را بوقت دیگر
موقوف داشتند و از سوانح این سال بهمایون آمدن شیخ محمد غوث است از گجرات و افزایش قدر و منزلت
شیخ بیمن توجهات خاطر ملکی صفات و مجمل ازین تفصیل آنکه شیخ محمد برادر شیخ بهول است که از مصاحبان درگاه
حضرت جنت آشیانی بود و در آغاز فتور هندوستان به تیغ بی باکی میرزا هندال شربت شهادت چشید در
راه اخلاص و دولتخواهی آنحضرت سرخ روئی کونین گزید چنانچه شرح این ماجرا در اوراق گذشته نگاشته کلک
بیان گردیده و این دو برادر در طریق دعوت اسمای حسنی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله
است موسوم بجواهر خمسه مقبول اهل کمال و دستور العمل ارباب حال بالجمله چون وسعت آباد هندوستان بتصرف
افغانان در آمد شیخ محمد که از منسوبان این دودمان عالیشان بود بتوهم اسباب فغان نتوانست درین

حصن

ملک

...ک سپرده باولاد واحفاد و توابع و لواحق بجانب گجرات شتافت و مدتها در آنجا به اعزاز و اکرام گذرانیده چون
محمد اسود اعظم هندوستان بانوار دولت و اقبال حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و حق بمرکز قرار گرفت شیخ
محمد متوجه وطن مألوف شده در آگره بدست بوس حضرت ظل الهی مشرف شد و مشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدائی که
از قدیم با شیخ محمد عداوت داشت فرصت یافته بخان خانان رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده و
این نسبت مخصوص محمدی را بخود منسوب ساخته و خاطر خانخانان را از شیخ متغیر گردانید و شیخ بودن خود را در
اردوی معلی صلاح حال ندانسته بگوالیار رفته منزوی شد و در هنولا که بندگان حضرت خاقانی به تماشای قلعه
گوالیار و عزم سیر و شکار توجه نمودند روزی بمنزل شیخ محمد تشریف ارزانی فرموده بافاده و استفاده صحبت روحانی
داشتند و شیخ در خور درویشی و نامرادی خود پیشکشها گذرانید و از اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات حاضر
ساخت و چون درین ایام خاطر قدسی مظاهر بگاو گجراتی توجه مفرط داشت و شیخ از گجرات گاوان خوب آورده بود
پیشتر باعث توجه اشرف شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی پرسید که شما دست ارادت بکسی داده اید یا نی الحضرت
گردن ذوق بندگی الله داده بودند بجهت مراعات خاطر شیخ فرمودند که نی و بظاهر دست شیخ را گرفته مرتبه صوری و معنوی
شیخ را به این نسبت افزودند و تا آخر عمر در زمره اهل سعادت معزز و محترم بود و بتاریخ سوم اردی بهشت ماه الهی
سال ششم از جلوس اقدس موافق هفدهم رمضان نهصد و هشتاد هجری مسافر ملک بقا گردید و بعد از رحلت شیخ فرزندان
ایشان بمناصب عالی مدارج و الا ترقی و تصاعد نمودند و امروز شیخ عبدالله خلف شیخ محمد ترک ریاست و تعلقات ظاهری
کرده و مبادیهای کلی برسم سیورغال ایشان مقرر است و در گوالیار بفراغت و زهادت میگذرانند و سر حلقه شکر و عبادت و از
قضایای این سال فرستادن بهادرخان برادر علیقلی خان زمان است به تسخیر ولایت مالوه و شرح این ماجرا آنکه مالوه ولایتی
است وسیع بغایت خوش آب و هوا و بعد از فوت سلطان فیروزشاه که وسعت آباد هندوستان ملوک الطوایف
شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی پادشاه صاحب خطبه و سکه می بود و قریب یک لک سوار مهیا داشت با لشکر
غوری در ارکان سلطنت آنها راه یافت و سلطان بهادر گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد ازان حضرت جنت آشیانی
بحوزه تسخیر در آوردند همچنان شیرشاه و سلیم شاه نیز داشتند و سلیم شاه شجاعت خان نام امرای که عوام هندوستان
شجاول خان میگویند حکومت آنجا را داده بود و بعد از و باز بهادر پسر او حکومت مستقل یافت و خود را براسه کدخدا
سرانت در هنولا که همگی همت جهانگشا به انتظام ممالک هندوستان مصروف و معطوف است بهادرخان با لشکر
شایسته تعین شد که بمالوه شتافته آن ملک را در حوزه تسخیر و حیطه تصرف در آورد و چون قصبه سیری مورد عساکر
اقبال گشت تفرقه بیرام خان و برهم خوردگی کارهای داد بنابرین مهرعان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را بدرگاه
گیتی پناه طلب فرمودند

آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس خاقانی گیتی ستانی

بعد الحمد که بهار
دولت و خرمی طراوت و نضارت از سر گرفت و گلبن خلافت رونق و آراستگی دیگر پذیرفت و سال پنجم از جلوس
ابد قرین خاقان عدل گستر و پادشاه جهان پرور بمبارکی آغاز شد و بعد از چهار ساعت و نه دقیقه شب

دوشنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و شصت و نهفت هجری آفتاب عالمتاب پرتو سعادت و شرف بر برج
حمل انداخت و مبشران اقبال به این مقال مترنم گشتند **بیت** باز این چه جوانی و جمال است جهان را زین حال که
نوگشت زمین را و زمان را ۞ مقدار شب از روز فزون بود بدل شد ۞ ناقص همه این را شد و زاید همه آن را
خوش خوش ز نظر گشت نهان راز دل آب ۞ تا خاک همی عرضه دهد راز نهان را ۞ چنانچه در غره مبادی این
سال همایون فال تصاعد قدر و منزلت بندگان حضرت بر معارج اقبال و دولت و هبوط کوکب طالع بیرام خان
و برهم خوردگی حال او ما صدق این مقال است **نهضت موکب گردون مدار در لباس شکار بدار الملک**
دهلی و آغاز محرومی بیرام خان از سعادت ملازمت چون اقتدار و استقلال بیرام خان از مرتبه وکالت و امیر
الامرای درگذشت بعضی امور ناستحسن و سوانح ناملایم که در حوصله روزگار نگنجد بظهور آمدن گرفت و از زیادتی
ستم شریکی منصبهای موفور و جاگیرهای معمور بملازمان و تربیت کردهای خود تجویز نموده بندهای قدیم بادشاهی را که
بیا خدمت کرده بودند دلشکسته و ناکام داشته سلوک ناپسندیده پیش نهاد خود ساخت و از انکه حضرت خاقانی
در لباس بی توجهی سلوک فرموده بانتظام امور سلطنت نمی پرداختند و ممالک وسیع هندوستان را بقبضه
اقتدار خانخانان واگذاشته همواره برسم شکار و تیراندازی مشق جهانگیری میرسانیدند این معنی باعث
جرات و گستاخیهای او گردید و از معظم اموری که موجب گرانی خاطر اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت یکی
تردی بیگ خان بود بی اثبات تقصیر دوم انتزاع فیلان خاصه و سپردن بملازمان خود سیوم قتل مصاحب بیگ
بتحصیل حکم چهارم از پا انداختن پیر محمد خان و دیگر جزویات را خود شماری نیست و مع هذا آنحضرت بدانش خدادا
و القای مهمات صلاح وقت منظور داشته اصلا در مقام بازپرس و تدارک آن نشدند تا انکه در هنولا یکی از فیلان
مست بادشاهی در عین مستی و سرکشی بی اختیار فیلبان بر فیل بیرام خان اصلا مراعات ادب و توره نا کرده و
شکوه شاهنشاهی را بنظر در نیاورده آن فیلبان بی گناه را بقصاص رسانیدند و هم درین ایام روزی بیرام خان
در کشتی نشسته سیر دریای جون میکرد و یکی از فیلان بادشاهی در جوش و خروش مستی بآب در آمده بود چون
عبور کشتی قریب بعین واقع شد آن فیل مست سرکش بجانب کشتی بیرام خان دوید اگرچه فیلبان نزد رباز داد و
دست فیل را نگاه داشت اما خانخانان از استیلای توهم اضطراب بسیار کشید و چون بعرض اشرف اقدس رسید
بجهت مراعات خاطر او فیلبان را بسته نزد او فرستادند بیرام خان که ایام ادبارش نزدیک شده بود در رشته
ادب و حفظ توره از دست داده آن بی گناه را کشت و از سنوح این مکابره مزاج اعتدال سرشت آنحضرت
برآشفت و خاطر اشرف از اوضاع و اطوار ناملایم او تنفر حجت و نشاء جلالیت استیلا یافت و ترک مدارا
نموده تدبیر این کار منحصر در مفارقت او از سعادت خدمت دانستند و در لباس شکار بصوب کول جلالی
که در سی کروهی اگره واقعست با میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان و چندی از مخصوصان بساط قرب
که محرم این راز بودند نهضت عالی اتفاق افتاد و مقارن اینحال خبر ضعف مریم مکانی نیز از دهلی رسید همینکه

به چوگان بازی

دویدن آن فیل را کشت
و بیرام خان ۲

نوب ساخته عزیمت دار الخلافه دهلی پیش نهاد همت عقده کشا فرموده بر جناح استعجال متوجه آن صوب
صواب شدند و دران وقت حکومت دهلی شهاب الدین احمد خان داشت چون قریب بدهلی رسیدند او با
برادران و خویشان خود بسعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت و بتاریخ نوزدهم
روز دی ماه الهی موافق سه شنبه بیست هشتم جمادی الاخر آن شهر کرامت بهر استقرار اورنگ خلافت گشت
و غلغل شادی و مبارک بادی زمین و زمان را فرو گرفت و آنحضرت بفروغ رای جهان آرا و صلاح دولتخواهان
جانسپار مناشیر مطاع و فرامین واجب الاتباع به بندهای قدیمی و مخلصان صمیمی که در اطراف ممالک تعین
بودند شرف اصدار فرمودند که چون از بیرام خان بعضی افعال نا ملایم و اعمال ناشایست که مناسب حال
او نبود سر بر زد و یکبارگی ترک سوی ادب نموده سلوک نا هنجار پیش گرفت و بیقین پیوست که تمشیت امور سلطنت و برداشت
بار این دولت از حوصله او بیرون است ناگزیر او را ازین شغل خطیر معاف داشته سرانجام مهام سلطنت و اصلاح شکستهای
گذشته بر ذمت همت جهان آرا لازم و متحتم شمردیم چه تحمیل این بار گران بی تائید ایزدی و تقویت ازلی ممکن نیست
و چون خاطر از صحبت او ملالت یافته بود او را در اگره گذاشته بدهلی تشریف آوردیم هر که را سعادت یاورد
بی در سر باشد فی الفور متوجه درگاه خلایق پناه گردد و حصول مراد و برآمد مقصود خود را بدریافت سعادت
ملازمت منحصر داند که در خور شایستگی خدمت بمناصب بلند و مراتب ارجمند سرافرازی خواهد یافت و شمس الدین
خان اتکه که در بهره بود فرمان عالی بر صدور یافت که در لاهور میر محمد خان کلان را گذاشته با مهدی قاسم
خان متوجه درگاه عرش اشتباه شود و نیز فرمان طلب باسم منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت گردد
و چون شمس الدین محمد خان بمضمون فرمان جهان مطاع اطلاع یافت بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت رسانید
و مشمول عواطف بیکران و مراحم بی پایان گشت و علم و نقاره و تمن طوغ بیرام خان را باو مرحمت فرمودند
و حکومت پنجاب برای رزین او تفویض یافت و سایر امرا و اعیان سلطنت از اطراف و اکناف ممالک بطواف
آستان سپهر مطاف روی امید نهاده بسعادت زمین بوس مفتخر گشتند و شهاب خان بجهت احتیاط برج
و باره قلعه را تعمیر نموده بتمشیت امور ملکی و انتظام مهام سلطنت پرداخت و در اندک زمانی خبر انحراف مزاج
اشرف از بیرام خان بلند آوازه شد و جمعی که محل اعتماد و اعتضاد او بودند ترک صحبت و همراهی او نموده
متوجه ملازمت و آستان بوسی گردیدند اول کسی که از و جدا شده بملازمت آمد و از پیش قدمان شاهراه اخلاص
گشت قیا خان گنگ بود و بعد از و مردم ریزه کرده متعاقب یکدیگر رسیدند و چون بیرام خان بر حقیقت حال
وقوف یافت و بیقین او شد که این شکار بطرز شکارهای دیگر نیست و درین مرتبه شاهباز بلند پرواز همت را
بصید مراد شکار دولت رخصت فرموده اند سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه گردید و ترسون محمد خان و
حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که از نیکو خدمتی بخطاب خواجه جهانی شرف اختصاص
خواهد یافت بعتبه اقبال فرستاده اظهار عجز و نیازمندی و معذرت بسیار نمود که شاید بچرب زبانی آنحضرت را

یکجو و مهربان توانند ساخت و چون فرستادها بسعادت ملازمت سرافراز شدند کاری از پیش نرفت و رخصت معاودت
هم نشد و بیرام خان درین مرتبه بیشتر حیران کار و بار خود گشت نه روی رفتن بملازمت و نه رای بودن کار آن
میشد که تا هجوم عام نشده خود را بدهلی رسانیده علاج واقعه نماید و باز حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و دامن
نمکی سد راه او میشد و گاه بخاطرش میرسید که در لباس دوستی کار از پیش برد تا اهل ظاهر رقم بدنامی بر صفحه
احوال او نکشند و گاه چنین کنکاش میدید که چون بهادر خان به تسخیر ولایت مالوه رفته و هنوز به آن ولایت
در نیامده خود را با جمعیت نیک ببهادر خان رسانیده آن ولایت را متصرف شود و یکچندی در آنجا آرام گرفته
منتظر فرصت کار باشم و گاه رایش بران قرار میگرفت که از راه سنبل علی قلی خان را با خود متفق ساخته
در ولایت افغانان در آمده آن نواحی را بتصرف آورم و گاه آرزوی تجرد و ترک علایق و عوایق کرده میگفت
که به اماکن شریفه و عتبات علیه رفته بقیه عمر در آنجا صرف عبادت و مرضات الهی نمایم اما ولی بیک و شیخ گدای
که سر حلقه سپید و لتان بودند از سیاه دلی و حق ناشناسی سعی در آن داشتند که بیرام خان را بجانب دهلی برده
معامله را بجنگ قرار دهند و کار را یک رو سازند و داغ بغی و نیل بدنامی بر چهره روزگار او کشند اما نفس
الامر و انصاف آنکه خودش بالطبع راضی نبود که در آخر عمر بدنام ازل و ابد گردد و چون بیرام خان از ناصیه
حال مردم نقش تذبذب و تردد خواند بی شایبه کره و طوع رخصت فرمود که بملازمت حضرت روند و بهادر
خان را نیز که به تسخیر ولایت مالوه رفته بود برگردانید و روانه درگاه ساخت و مطلب اصلیش آنکه اگر این مردم
با من موافق و یکجهت خواهند بود پس بودن اینها در درگاه بجهت صلاح حال و اصلاح بعضی مقدمات بهتر است
و اگر از صحبت من متنفر شده باشند درینصورت نگاه داشتن چه نتیجه دارد و بلیک قیام مغفرت منصورست بالله
چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید ترسون محمد خان و میر حبیب الله را نزد بیرام خان فرستاده پیغام دادند که
زنهار اراده ملازمت و آمدن به اینجد و ننماید که درین مرتبه سعادت بار نخواهد یافت و او را آنچه خواهیم دید بصلاح
حال و مناسب احوال او آنکه متوجه اماکن شریفه و زیارت خانه مبارک شود که هر گاه بجزئیت از آنجا معاودت نماید
بیشتر از پیشتر مشمول عواطف و مورد عنایت خواهد شد و بدانچه مرضی او باشد سلوک خواهیم فرمود و چون بیرام خان
صورت معامله طرز دیگر یافت عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده التماس سفر حجاز نمود و بظاهر احرام خانه مبارک
بسته و بباطن اندیشهای باطل پیش نهاد خود ساخته از آگره برآمد و تخت پسر سکندر افغان را با غازی
تنور رخصت داد که بممالک محروسه در آمده غبار شورش و آشوب مرتفع سازند و خود بصوب الور شتافت
از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و چون این اراده ناصواب او بموقف اشرف رسید فرمان عالی عطوفت
امیز مشتمل بر نصایح و خیراندیشی او ارسال داشتند خلاصه مضمون آنکه شما با جمعی که باین رنجش داد از شما
مشورت نموده و بمآل حال چشم نیفگنده در مقام بر هم زدن ممالک و آنچه لازمه بغی و نادولتخواهی باشد در آمده
و پسر سکندر و غازی خان تنور را بولایت سر داده اید که شورش انداز ند و بمهدی قاسم خان نوشته اید که

لاهور

لاهور را مضبوط سازد که بانجانب میایم و مثل بدا تباتار خان و بیه وغیره مکتوب نوشته اید که در اطراف
و جوانب ممالک محروسه خلل اندازند و معهذا حسن ظن در حق شما جنانست که هنوز در ارکان اخلاص و
دولتخواهی شما قصور و فتور راه نیافته و خود بادی این امور نامستحسن نشده اید و چندی از حرام نمکان سیاه
باطن داقیه طلب باعث غوایت و ضلالت شما گشته مهمات را باینجا رسانیده اند و خود بسبر حساب رویدکه
این ارادهای باطل چه لایق حال شماست فی الواقع بعد از خدمت چهل سال که به اخلاص و دولتخواهی نیکنام
دین و دنیا شده باشید در اخر عمر به بیغی زبان زد افاق شوید و باوجود این همه رنجش و سوی مزاج نسبت
بنت خدمت منظور داشته لایق حال و مناسب اوضاع شما جنان میدانیم که بهمان نیت درست و عزیمت
راست که عرضه داشت نموده اید متوجه زیارت حرمین شریفین گردید و کسان فرستید که وجوه نذورات
که در سرهند و لاهور گذاشته اید بار کرده به ایشان رسانند و جون بهدایت توفیق دریافت آن سعادت
نصیب گردد باز عازم طواف استان ملایک مطاف گشته خود را بسعادت عتبه بوسی خوشوقت و تازه
رو سازید انشاالله تعالی بنوعی که لایق دانیم و مرضی او باشد خاطرجوئی خواهیم فرمود و بدانچه اراده
نماید بوجه احسن صورت انجام خواهد یافت و زنهار که باغوای اهل غرض خود را بدنام و ازرده نسازد
جانکه بدولت ما انتهای مقاصد دنیوی دریافته بهدایت ما نیز از کمال سعادت اخروی فیض پذیر
گردد لیکن بیرام خان مغلوب نفسانیت شده بفریب فتنه انگیزان شورش طلب راه صواب گم کرده و در
انتها خطای عظیم نمود و از احکام بادشاهی که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود تقاعد
جست و در سرانجام اسباب بغی و خرابی خود بیشتر از بیشتر اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام انکه جون
شهاب خان حل و عقد و رتق و فتق مهمات از بیش خود گرفت و خواجه جهان نیز به نیکو خدمتی در رشد
صاحب اختیار شد جمعی از ترکان ساده لوح مثل قباخان گنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه
باهم اتفاق نموده درمقام قصد شهاب خان و خواجه جهان شدند و حضرت خاقانی باتعای ملهمات ربانی
صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول ساخته بهادرخان را به این خدمت
عالی سربلند فرمودند و مقصود اصلی انکه درین صورت اطفای نایره اشوب و فتنه نشود و قیاخان را نیز بنا بر
خدمات شایسته که مجددا از وظهور یافته بود و مراعات نسبت قدیم سرکار عبرایج و انجد و در مرحمت فرموده
نیز رخصت ارزانی داشتند و سلطان حسین خان و جمعی را روزی جند مقید ساخته گذاشتند
و محمد امین دیوانه از توهم و هراس فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد و جون سنگ تفرقه در هنگامه جمعیت
اینها بر اندیشان بی باک افتاد بهادرخان را از ان منصب مستعار عزل نموده به اتاوه که در جاگیر او مقرر
شده بود رخصت فرمودند **نهضت موکب جهانگشا از دهلی بدفع فتنه بیرامخان و مراجعت بمصر خلافت**
جون بیرام خان از دار الخلافت اگره متوجه الور رشد و به بیانه رسید شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه

راکه بمظنهٔ فتنه وفساد در قلعه بیانه مقید بودند بند از اینها برداشته مطلق العنان ساخت اگرچه بظاهر
گفت که شما بدرگاه گیتی پناه روید اما مقصود اصلی آنکه شاید بنا حیثیتی شتافته هنگامهٔ شورش و آشوب
گرم سازند و چون خبر برآمدن بیرام خان از آگره معروض درگاه معلی گردید و در زبانها افتاد که اراده آن
دارد که راه غلط کرده متوجه پنجاب شود رای عالم آرای بران قرار گرفت که از دار السلطنهٔ دهلی
نهضت فرموده بصوب ناگور را نهضت و تشریف ارزانی فرمایند تا او نقش باطل بر آب نتواند زد و اگر
داعیهٔ لاهور و رفتن پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوت بفعل
آید لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردی بهشت ماه آلهی موافق جمعه بیست دوم رجب رایات اقبال از
دار الملک دهلی برافراشته از کمال مرحمت و عاطفت میر عبد اللطیف قزوینی را که سطری از مکارم ذات
و محاسن صفات او بر اوراق سابق ایراد یافته نزد بیرام خان فرستاده پیغام فرمودند که چون از مسموع بعضی امور
ناملایم خاطر ما بقدر گرانی گرفته و مقدمات در میان آمده که ملاقات شما در عقده تاخیر و حیز تعویق افتاده
لایق حال و مناسب وضع شما آنست که روزی چند خاطر از شغل دنیوی واپرداخته بعزیمت صایب احرام
دریافت سعادت حج که همواره آرزوی آن مقصد عالی پیرامون خاطر شما میگشت بر میان جان بسته بزاد و
راحلهٔ توفیق قدم در شاه راه صدق نهید و حکم فرمودیم که هرگاه اراده ملازمت نماید بی اندیشه دغدغه
متوجه درگاه شود که همان نسبت قدیم و سبقت خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او بر ذمهٔ
مروت خویش لازم خواهیم داشت و چون قصبه جهجر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابو المعالی که سرمایهٔ فتنه و
فساد بود با محمد امین دیوانه خود را بدرگاه معلی رسانید گرفت همه در لباس خدمت کاری تواند ساخت
لیکن دولتی راکه حمایت و حراست ایزدی محافظت نماید از اندیشهای باطل چه آسیب و بجهت مراعات
حزم و احتیاط او را حوالهٔ شهاب خان فرمودند که مقید نگاه دارد و اکنون مجملی از ماجرای شاه ابو المعالی گزارش
حال از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور فرار نمود تا غایت بجهت شادابی سخن و سیرابی مقصود مرقوم کلک گزارش
رقم میگردد بالجمله چون از لاهور گریخت بوسیلهٔ یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت گکران رسانید
کمال خان گکر او را مقید ساخت و بحیله سازی که داشت از قید او هم جسته بولایت نوشهره که قصبه ایست در میان بهمبر و
راجوری شتافت و چندی از امرای کشمیر که بغازی خان حاکم آنجا مخالف بودند اتفاق نموده قریب هزار سوار
فراهم آورده از راه پنج براره و بارهموله سوی بور رفت و در آن نواحی بغازی خان مذکور جنگ کرده شکست یافت
و بحال تباه معاودت نمود و نزدیک بود که درین راه بدست کشمیریان گرفتار شود یکی از بهادران جفای او از
اسب فرود آمده سر تنگی گرفته تیر اندازی کرد تا ترکش او خالی شد و کشمیریان رسیده او را از هم گذرانیدند شاه
ابو المعالی فرصت یافته جان بسلامت برده به سیالکوت آمده بتغیر وضع گرد قریه بقریه میگشت که شاید جمعی
را از راه برده اسباب فتنه و فساد سرانجام تواند داد تا آنکه بدیپالپور که دران ایام به تیول بهادر خان

برادران

برادران علی قلی خان مقرر بود رسید و بتوتک نام نوکر بهادر خان که آشنائی قدیم داشت التجا برد و مدتی
در خانهٔ او پنهان می بود و فرصت کاری می‌جست چون زن توتک از شوهر خود آزردگی داشت نزد بهادر خان
رفته حقیقت حال بر طبق عرض نهاد که شاه ابو المعالی در خانهٔ شوهر من پنهان است و ارادهٔ کشتن تو دارد
بهادر خان فی الفور سوار شده خانهٔ او را محاصره نموده شاه ابو المعالی را بدست آورد و توتک را همانجا
بقتل رسانید و شاه ابو المعالی را مقید ساخته نزد بیرام خان فرستاد و بیرام خان او را بولی بیک سپرد که از
راه بگجرات فرستاد و از آنجا روانهٔ سفر حجاز گردانند شاه ابو المعالی از ناهمواری طبیعت و شورش دماغ
در گجرات خونی کرد و از آنجا گریخته بحال تباه متوجه ولایت ترقیه شد و خود را بعلی قلی خان رسانید که شاید
از بیلان دیوانه سرکاری تواند ساخت و چون علی قلی خان میخواست که خود را سه کدخدایی باشد صلاح
در نگاهداشتن او ندانست و باز پیش بیرام خان فرستاد و در عین تذبذب حال و تفرقهٔ بیرام خان رسید خان
جهت اظهار دولتخواهی او را مسلسل و محبوس ساخته به بیانه فرستاد و درین ولا که خود بجانب لاهور شتافت
پرده از روی کار خود برگرفت و در مقام سرانجام اسباب شورش شد او را با محمد امین دیوانه از قلعهٔ بیانه
برآورده مطلق العنان ساخت و چون رایات اقبال بجهجر نزول اجلال فرمود آن شوریده دماغ پریشان
روزگار از بیدولتی و بی ادبی سواره آمده کورنش کرد حضرت ظل اللهی درین مرتبه نیز بکشتن او راضی نشدند
و او را بشهاب خان سپرانیدند تا بوقت فرصت روانهٔ سفر حجاز سازند و از سوانح این ایام آنکه پیر محمد خان که
اتکه که ارادهٔ رفتن مکه داشت در راه گجرات این خبر شنیده برسم استعجال روانهٔ بارگاه اقبال گردید و در قصبهٔ
جهجر بسعادت زمین بوس سرافراز شده بخلعت خاصه و خطاب خانی و علم و نقاره شرف اختصاص یافت و
چون در خور شکوه و علو شان آنحضرت نبود که بنفس نفیس متوجه دفع فتنهٔ بیرام خان شوند بصلاح دولت
خواهان ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون قاقشال را با
جمع کثیر تعیین فرمودند که اگر فی الواقع بیرام خان فسخ عزیمت سفر حجاز نموده در مقام بغی و کفران نعمت
در آید و باغوای اهل فساد متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره نطاق همت بسته باعتضاد اقبال بیزوال
و تایید حضرت ذو الجلال سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار او نهند بلکه اهتمام شایسته نموده
از ممالک محروسه برآرند و سرکار ناگور بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر فرمود رایت معاودت بمستقر
خلافت برافراشتند و بجهت دفع شورش پسر سکندر و غازیخان تنور که باتفاق مفسدین در صوبهٔ سنبل غبار
شورش برانگیخته بودند محمد صادق خان رخصت یافت و او درین خدمت اهتمام شایسته بکار برده تنبیه
و تادیب لایق نمود و بیرام خان بمیوات رسیده بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او منتشر شد و تفرقهٔ
عظیم بحال مردم او راه یافت و اکثری از همراهی او تقاعد جسته به استلام عتبهٔ قدسیه روی امید نهادند
بغیر از ولی بیک و حسین قلی بیک و اسماعیل قلی بیک پسران او و شاه قلی محرم و حسین خان و جندی

دیگر چون لشکر اقبال بکوچ متواتر متوجه آنصوب شد بیرام خان مشخص دانست که دیگر جای مدارا نماند و معامله

میشود ناگزیر دل از اسباب تعلق برگرفته عرضه داشتی مشتمل بر انواع ندامت و شرمساری مع تومن طوغ

علم و نقاره و چند زنجیر فیل و سایر اسباب امارت مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بخطاب خانجهانی ...

اختصاص خواهد یافت ارسال داشته التماس رخصت سفر حج نمود و به امرای که تعین شده بودند نوشته ...

که من خود از تعلقات دنیا و عواری زمان دل سرد شده ام و اسباب ریاست و لوازم امارت را بدرگاه ...

فرستاده ام شما چرا تصدیع خود میدهید امرا سخن خان را مقرون بصدق دانسته از جای که رسیده بودند ...

گشتند و حسین قلی بیگ در دهلی از سعادت آستانبوس نمود و تصمیم عزیمت بیرام خان متیقن شد و در همان

چند روز شیخ گدای خایب و خاسر بدرگاه گیتی پناه آمد و با آنکه مستوجب انواع سیاست و تادیب بود از ...

رافت و عاطفت مشمول اقسام عنایت و مرحمت گردید و مع هذا بخاطر بعضی از دور بینان بساط قرب میرسید

که شاید بیرام خان را درین ضمن فریبی مطمح نظر باشد یا پشیمان شده باز بر سر کار آید هم بزودی آوازه

انصراف او بصوب ممالک پنجاب سمت اشتهار یافت و ازین شورش واقعه طلبان را گرمی بهنگامه شد عزیمت

بیرام خان بصوب پنجاب و برداشتن پرده آزرم و حجاب

خانخانان مدتی در تدبیر رفتن و بودن متردد

خاطر بود گاهی بر اسباب تعلق پشت پا زده اظهار تجرد و آزادگی میکرد و باز بوسوسه شیطان و اغوای جمعی

فتنه انگیزان واقعه طلب که بشومی رواج کار خود سعی در بودن و نیز در زدن او داشتند ازان اراده باز

آمده در مقام شورش طبیعت و توزع خاطر میشد آخر بخود دلیس نیامد و بتحریک اهل فساد از راه رفتن ...

عطف عنان نموده بجانب پنجاب شتافت و بتصریح گفت که جمعی از منافقان که بانی و باعث انحراف

خاطر اشرف شده اند یکمرتبه تنبیه و تادیب آنها فرموده بعد ازان از بندگان حضرت رخصت گرفته متوجه

سفر حجاز خواهیم شد درینوقت رای کلیانمل که کلانتران سرزمین بود با پسر خود رای رایسنگه که الحال

در سلک فدائیان درگاه و امرای صاحب جاه انتظام دارد آمده بیرام خان را دیدند و خان که سرگشته بادیه

ادبار کی بود روزی چند در پناه او بسر برد و خود را جمع ساخته متوجه پنجاب گردید و پرده از کار خود برگرفته

صریحا بغی ورزیده و جمعی که گمان دوستی و اعتماد همراهی داشت مکتوبات نوشته تکلیف موافقت در ...

نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود را که بوسیله خدمت و حسن اخلاص بخطاب مظفر خانی شرف اختصاص خواهد

یافت نزد درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب و تربیت کردهای او بود فرستاده بحضور ...

طلب داشت چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از کمال مرحمت و عاطفت فرمانی نصیحت آمیز به بیرام خان

قلمی فرمودند و سواد آن بجنس درین اقبالنامه داخل میشود فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه بنام

خانخانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است

و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت است و حضرت بادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه

بواسطه صدق نیت و اخلاصی که ازو مشاهده نموده بودند او را ابتدای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم
القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی
رحلت فرمودند او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری بر میان بسته متعهد مهمات و کفایت
شد ما نیز ملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشیهای که بظهور رسانیده بود زمام حل و عقد امور را بقبضه
اختیار او گذاشته بودیم که مرتبه آن مقصور نتوانند بود چنانچه از نیک و بد هرچه خواهش داشت اراده کرده بعمل آورد
تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ
گدائی که با وجود دعوی آن همه زیرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل قابل صاحب حسب و نسب نجابت انتما
خود انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود و در ظهر مناشیر مهر میکرد او را از تسلیم معاف داشته
بود و بکمال جهل و نادانی در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که بنابر ملاحظه عظمت
شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دولتخواهی که بخاندان
طیبین و طاهرین میزد مذلت و خواری این طبقه شریفه را عمدا تجویزی نمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و
مطرود نظرها است برین فرقه که تربیت آلهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این بزرگان هیچگونه شرم و
آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده که با ما همواره پیش آمده مصافحه می نمود و نوکران فرد خود را که حالت
و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور ولایتها بر حاصل امتیاز داده
خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان
بر همه کس روشنست از کمال بی اعتباری بنان نان محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه انها داشت
و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها با امیدداری خدمت کرده بسیار رعایت شده بودند تجویز نمیکرد که اهل
مرتبه و وجه معیشتی داشته باشند و جمعی که در سوار سپاه و شکارها در ملازمت میگشتند و خود را ابزار مشقت و محنت قرار
بخدمت داده بودند در هر چند روز بتیغها ساخته بخون انها تشنه بود و انواع بی اعتدالی و بی اندامی مینمود
و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خونریزی یا دزدی و راهزنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد
بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع می شد بادنی
بهانه میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمی نمود و تا خبر شدن انواع جفا و بی ابروی میرسانید
و بعضی که از کمال دنائت و لئامت خود را الخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه
قلی نارنجی و محمد طاهر لنگ ساربان او از سادگی آن طایفه را راست گوی دانسته زینت مینمود و
نوبت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد
که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان در پیش جمیع الخان
حرف درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و ولی بیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار رذالت

داعتبار داشته بی شایبه خدمت واصالتی بهمین نسبت که داماد اوست او رد و بر جمیع امرای عظام گذرانیدند
حتی بر سید قلی میرزا که بجلوس سعادت وانتساب سلطنت ممتاز بوده تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت
برغی پنجه نزده در برابر اسکندر خان و عبد الله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان
داده خوانین عظام را بجاگیرهای ویران خرسند ساخت درین اوقات در اکثر مجالس از وی چندین امور
سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض ماثر ما می شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود داد را دولت
خواه پیشتر این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار نامرضی
او را عین خیر خواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات
بعرض رسید که او بسخن همین جماعه نا خیر قصد دارد که معدودی چند که با ما همراه بودند جدا ساخته ما را
تنها گذارد بملاحظه دفع این شرارت از دار الخلافه اکبر آباد متوجه دار الملک دهلی شدیم و با وجود آنکه
بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات
بملازمت تواند آمد اگرچه از وی آزاری بسیار یافته ایم اما او را هنوز بهمان دستور خانخانان میدانیم و بکمال
بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون تمشیت
مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بود مدعیاتی که داشته باشد عرضه داشت نماید
و بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم چون در بعضی اوقات عرض نمود که وقت شده است که بدولت و سعادت
بمهمات سلطنت پردازند تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ
دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته دور از حق
نعمت و تربیت خاندان والای ما که حبل بیالیست که در ذمه اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته با
بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعه مفسد متفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده
اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه
از کمال شیطنت و خباثت و خود پسندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و به ولد اسکندر
پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و تتار خان هیچ پیره را نیز کس فرستاده که او در دامن کوه
آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از آنحدود در آمد و خود خیال لاهور کرده که در آنحدود بنیاد فتنه
و فساد نموده طریق مخالفت سپرده در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را
که برافروخته نمی دانند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ٭ چون نظر بان
همه اخلاص و اعتقادی که از جبهه احوال او در فرع دلایل بود این امور مبنی بر شرور از وی در میشود و ظاهر
و باور نمی آید چراکه پرورده نعمت و تربیت کرده این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر ذات
و لازم بر سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه گذرانیده این جماعه مخذول العاقبت

فروغ ادب است و بر افراخته
دولت قدرت است و بوم
بر دل منتقی سازد به ما نا
که نزد غرور وقت دار دیده
اعتبار او را گو رسا و مه

دارا

را که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در بی بغی و عدوان او بیند مقید ساخته بدرگاه
معلی فرستند و چون ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده هیچ جز منافقت ننموده ایم و هرچه عرض کرده خواه معقول
خواه نامعقول از صواب دید او بدر نرفته ایم او هم این حکم ما را سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلف نورزد که
هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر وصاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرماییم و هر وقت
میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز خدمات
او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او سالها باخلاص و ارادت
و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و نفاق مشهور نشود و آخر عمر در زمره قراچه قراجت محشور
نگردد و بنابر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگری نکند و تعیین خود داند که اگر از روی جهل
و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار در دماغ او در ایشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد به دولت و
اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده بعنایت بی غایت الهی دمار از روزگار او
بر آوردن خواهیم آورد امید است که درین حالت که عنوان اقبال خلافت ما آغاز ادبار او است فتح عظیمی
دهد و او معلوم شد که اقبال گشته شر بسیار گرفتار گردد و هیچ دولتی ازین معنی استدلال نمی نماید که او درین
چند سال مردم خود را چگونه رعایتها کرده که بروز واقعه بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیداند که دولت داشته
بعنایت الهی است هرگاه که آن عنایت نباشد نوکر بی دولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که اینها
که فرزند و برادر و ملکیت و هرگز برایشان گمان جدایی نداشت برهنمونی سعادت اکثری جدا شدند و آنانکه مانده اند
بلکه جدا جدا شده بدرگاه معلی می آیند در رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا جویی
چیزی فایده ندارد بیت سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع ✻ که هرچه حاکم عادل کند همه داد است ✻ خانخانان را
که روز ادبار نزدیک رسیده بود ازین مقدمات بیشتر برآشفت و خود را پریشان‌تر ساخت و از پرگنه بکا
متوجه پنجاب شد و چون بقلعه بیرنده رسید که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود از نسبت خصوصیت و اعتمادی که باو
داشت عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال اثقال در آن قلعه نزد شیر محمد گذاشته بیشتر روان شد
شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بر نسبت آشنایی او ترجیح داده فرزندان او را با تمام اسباب و اشیا همراه
گرفته بملازمت بندگان حضرت آورد و درویش محمد ازبک نیز حقوق آشنایی و تربیت بیرام خان را برطاق
نسیان گذاشته خواجه مظفر علی را که بطلب او رفته بود بدرگاه معلی فرستاد و چون کوکب اقبال حضرت
خاقان اکبر درجه کمال داشت و ستاره طالع خانخانان روی بهبوط نهاده بود از هر که امید همراهی و
امدادی جست چشم دوستی و دستگیری میداشت دشمن جانش میشد آری کسی که با صاحب و ولی نعمت
خود ستیزد و روی نیاز برتابد اگر پیرهن تن خصم جانش شود دور نیست القصه چون بیرام خان بتهاره رسید
میرزا عبدالله مغل تهاره را مضبوط ساخته آماده جنگ شد ولی بیک بتهاره رفته شکست خورده با

این همه اسباب آگاهی پرده غفلت در پیش چشم حقیقت بین افگنده اصلا متنبه نشد و صلاح کار خود ندانست و
از نهاره بجانب جالندر شتافت بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با افواج قاهره بمبارزت بیرام خان و ارتفاع رایات اقبال بکومک لشکر منصور و فتح بندهای درگاه و شکست بیرام خان

چون مخالفت بیرام و عزیمت او بصوب پنجاب متحقق شد جمعی از دولتخواهان حقیقت شناس چنین لایق
دانستند که آن حضرت خود بدولت و اقبال در مستقر سریر خلافت متمکن گشته عسکر فیروزی مآثر بتنبیه
و تادیب او تعیین فرمایند و بعضی صلاح دران دیدند که افواج قاهره در ظل رایات دولت و اقبال متوجه
دفع او شوند حضرت خاقانی بتعلیم ملهمات ربانی و مطابق تقدیر آسمانی دست رد بر هیچ کدام ازین دو سخن
نهاده شق ثالث که شامل آن هر دو طریق بود اختیار فرمودند به این دستور که فوجی از مبارزان
عرصه فیروزی پیشتر متوجه شوند و متعاقب آنها موکب جهانگشا با فدائیان شیردل و شیران زنجیرگسل
نهضت فرمایند بنابرین رای صواب نمای خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه و فرزند سعادت پیوند
یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و علی قلی خان و میر لطف
حسین خان خویش شهاب خان و جمع کثیر از بهادران رزم جو و هزبران آتش خو رخصت پیش یافتند
و امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون بندگان حضرت نموده با دل قوی و عزم درست قدم همت
در شاهراه اخلاص و جانفشانی نهادند و بعد از روان شدن امرا بتاریخ بیست و یکم امرداد الهی موافق
پنجشنبه بیستم ذی قعده نهضت موکب عالی بصوب پنجاب اتفاق افتاد و خواجه عبدالمجید هروی دیوان
سرکار اعلی را بخطاب آصف خانی شرف اختصاص بخشیده بحکومت دارالملک دهلی بلند مرتبه ساختند
و چون بغی بیرامخان بتصریح انجامید حسین قلی بیگ را با دهم خان سپردند که روزی چند به احتیاط نگاه دارد
و از کمال مرحمت و ذره پروری حکم شد که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست آن از او
خواهد شد بالجمله خان اعظم با دیگر امرای معظم نطاق همت بسته تا پرگنه دگدار که میان دریای ستلج
و بیاه واقع است عنان باز کشیدند و در ظاهر موضع گوناچور که از متعلقات دگدار است سر راه بر بیرام خان
گرفتند بیرام خان در گرفتن جالندر اهتمام داشت که خبر رسیدن اتکه خان با عسکر اقبال شنید و از
کمال غرور و پنداری که در سر داشت اتکه خان را بنظر در نیاورده بسخت دلیرانه متوجه جنگ شد و مردم
خود را دو فوج ساخت ولی بیگ و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیگ و اسماعیل قلی بیگ و حسین خان
و یعقوب سلطان و سبز تلخ و جمعی را مقدمه لشکر ادبار اثر خود گردانید و فوجی دیگر بسرکردگی خویش ترتیب
کرده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و ازینجانب خان اعظم اتکه خان به اعتضاد اقبال روز
افزون صفوف نبرد را بدلاوران فیروز جنگ و بهادران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایت درست

الحضرت

انحضرت امیدوار ساخته با دل قوی و همت درست متوجه عرصه فتح و فیروزی گردید غول سپرداری او رونق
شکسته یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشابوری استحکام پذیرفت و جوانغار بشهامت مهدی
قاسم خان انتظام گرفت و علی قلی خان اندرانی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از دلیران رزم جو هراول
بوده گرم جانستانی و خونفشانی شدند و فرخ خان با جندی از مردان کارطلب در التمش قرار گرفت و یوسف
محمد خان کوکلتاش با جمعی میان غول و التمش پای بستوار افشرد و چون اتکه خان به بعضی مردم اعتماد تمام نداشت
و از نفاق و فریب انها در هراس بود مصحف مجید پیش آورده سوگند و عهد و پیمان [illegible] جمعیت خاطر بهم رسانید
اگرچه مردم بیرام خان در کمیت کمتر از بندهای پادشاهی بودند اما بحسب کیفیت افزونی داشتند مجملا
در موضع کوناجور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در اول حمله افواج غنیم دلیرانه تاخته اکثر فوجهای اتکه خان
را برهم ساختند بسیاری از مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند
اتکه خان با جمعی و یوسف محمد خان با معدودی پای عزیمت استوار داشته استمداد همت از باطن فیض
مواطن خاقان ممالک ستان مینمودند و چون بیرام خان صورت حال بر وفق دلخواه مشاهده نمود و تکبر و
نخوت تمام با فوجی که همراه داشت جلوریز رسید و چون فوج اتکه خان که در پناه پشته استاده بود بنظرش در آمد بیرام
خان فیلان نامی خود را که سرگروه انها فیل لخت روان بود پیش رو داشته بدافعه فوج اتکه خان متوجه شد درین
وقت شالی پایه پیش آمد و اکثر فیلان بیرام خان در آن جمجمه ادبار پای بند شدند و هرچند زور زدند سعی خلاصی
بیشتر گرفتار گردیدند و بهادران لشکر اقبال فیلان را بشیبه تیر گرفتند و بتایید غیبی تیری از شصت قضا بر فیلبان
لخت روان رسید و از گردن فیل اویزان شد و بیرام خان از مشاهده اینحال اراده نمود که شالی پایه را دست آویز
داده بتازد اتکه خان مطلب بیرام خان را فهمیده خواست که پیشتر از تاختن او خود بتازد یوسف محمد خان گفت که
درین وقت که اکثر مردم خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفته اند و معدودی با شما مانده
چه جای تاختن است اتکه خان جواب داد که اگر به مردم ما بحسب کمیت کمترند اما اقبال بهمعنان ماست و مع هذا راه گریز
و روی رفتن نداریم امید که اقبال انحضرت کار خود بکند یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکدل و یکجهت
پیش رو داشته در زمانیکه بیرام خان منحرف شده بود که از پهلوی شالی پایه بر آمده بتازد مبارزان عرصه فیروزی
دلیرانه تاختند و جمعی که همراه بیرام خان بودند انحراف جلو را گریختن فهمیده بر هم خوردند و فوج یوسف محمد خان
جلو دهیان رسیده غنیم را برداشت و چون جلو مخالفان ویران شده بود بیرام خان خود را نتوانست جمع
ساخت و راه فرار پیش گرفت و بتایید آلهی و اقبال شاهنشاهی چنین فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد
روی داد و مخالفان بد اندیش نکبت زده ادبار گشته هرکدام بجانبی پراکنده گشتند و بهادران عساکر
نصرت اعتصام تعاقب مدبران بد سرانجام نموده بسیاری را علف تیغ انتقام ساختند و جمعی نیم کشته و زخمی
افتادند و بقیه السیف بهزار جان کندن و حال تباه راه انهزام پیش گرفتند اسماعیل قلی بیگ زنده بدست آمد

و ولی بیک پدرش زخمی در نیشکر زاری مخفی بود او نیز گرفتار شد و حسین خان بزخم تیر کور گشت و تنگ الحفرت
کار خود کرد و یعقوب همدانی و احمد بیک و بسی از اعیان لشکر مخالف اسیر سر پنجه تقدیر گردیدند و غنیمت نامحصور
بتصرف بهادران عسکر منصور افتاد و موکب عالی بنواحی سرهند رسیده بود که مژده فتح و فیروزی و بشارت
اقبال و بهروزی مسرت افزای خواطر اولیای دولت گشت و مجدداً در دز کار بر هم خورده آرام گرفت
و سلطنت ابد قرین استقرار و استمرار شایسته یافت و خاقان ستوده خصال لوازم سپاس ایزد متعال
و مراسم شکر حضرت ذو الجلال بتقدیم رسانیده سجدات این موهبت کبری بجای آورد و چون عرصه
سرهند مخیم سرادقات اقبال گشت منعم خان با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگخان و قاسم خان
میر بحر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه مریض و مولانا عبد الباقی صدر
و مولانا خورد زر کرد یابنده محمد گشتون و فریدون طغای میرزا محمد حکیم و ابو الفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد
نیسابوری شرف آستان بوس یافتند و حضرت خاقانی آن شایسته خدمت را به انواع التفات و اقسام عنایات
کامروا فرموده بمنصب وکالت و خطاب خانخانانی عز اختصاص بخشیدند و سایر امرا مشمول مراحم خسروانی
گشته در خور حالت و مرتبه خویش سرافراز شدند و درهمین منزل شمس الدین محمد خان اتکه مظفر و منصور
مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت بغایت گردید جامه دا قود و جامه فتاحی بدان
به اتکه خان مرحمت فرموده بخطاب اعظم خانی پایه قدر او افزودند و سیدولتی چند را که دستگیر قهرمان
اقبال شده بودند چون ولی بیک پسرش اسماعیل قلی بیک و حسین خان و احمد بیک ترکمان وغیره زنجیر
در پا و غل در گردن بنظر اشرف گذرانیدند و از غنایم این فتح علمی بود مکلل بجواهر نفیس که بنذر روضه
رضیه مشهد مقدس ترتیب داده توفیق فرستادن نیافته بود آنحضرت بدست آمدن علم را نشان سربلندی
اقبال دانسته بر فتوحات بی اندازه تفاول کردند و ولی بیک که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد
و سر او را بجهت عبرت سایر زیاده سران روزگار بجانب ولایت شرقیه فرستادند و تواجی که سر او را می
برد چون به پرگنه آتاده که در جاگیر بهادر خان مقرر بود رسید بهادر خان از غایت بیدولتی و نهایت گمراهی
و دیوانه سری آن تواجی بیگناه را بشهادت رسانید و چنین بی باکی از و بظهور آمد و بعضی از دوستان
او بجهت عذر این گناه و رفع تقصیر او را بخبط دماغ و طغیان نشاء جنون شهرت دادند که شاید باین تدبیر
از آسیب قهرمان جلال محفوظ ماند و موکب گردون شکوه از سرهند برسم سیر و شکار با چندی از مقربان
بساط حضور نهضت اقبال بلاهور فرمود و حکم شد که منعم خان با عسکر فیروزی آثر در آن حدود
باشد چون دار السلطنه لاهور بفر مقدم گرامی رونق آسمانی یافت اتکه خان بشرایف ضیافت
و مراسم پیشکش پرداخته التماس قدوم برکات لزوم بمنزل خود نمود و به این سعادت بلند مرتبه
گردید و بمزید تقرب و عنایات خاص شرف یافت و صوبه پنجاب بجاگیر او و برادران و خویشان

مرحمت نمو

رحمت شد و اتکه خان نیز در لاهور گذاشته رایت اقبال معسکر جلال برافراشتند **نهضت موکب اقبال**
بجانب کوه سوالک و آمدن بیرام خان بدرگاه بادشاه جرم بخش عذر پذیر چون بمسامع علیه رسید که بیرام خان
در پناه راجه گنیش که میان کوه سوالک محکمهای صعب و تنگناهای دشوار دارد جای گرفته بنابرین هژدهم ماه
الهی موافق یکشنبه دهم محرم نهصد و شصت و هشت موکب جلال همعنان فتح و اقبال بدان صوب نهضت
نمود و چون باجواره نزول دولت اتفاق افتاد منعم خان و سایر امرا بسعادت رکاب بوس شرف افتخار
یافتند و درین راه میر منشی و خواجه سلطان علی که به نسبت آشنایی تردی بیگخان از آسیب بیرام خان (آمده / رسیده)
بعزم زیارت خانه مبارک شتافته بودند آمده فرق عزت بسجود قدسی آستان برافراختند و چون حوالی سوالک
مخیم سرادقات اقبال گردید فوجی از بهادران نصرت قرین بی تحاشی بسحاب جبال درآمده بسیاری از جنود
هنود را علف تیغ خون آشام ساختند و سلطان حسین خان جلایر درین جنگ شربت خوشگوار شهادت
چشید و به اقبال جهان گشا شکست بران سیاه بختان تیره روزگار افتاد و چون بیرام خان هیبت وصول
موکب گردون شکوه بنواحی کوهستان شنید جمالی نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات روانه
درگاه عرش اشتباه نموده معروض داشت حضرت خاقانی بمقتضای رافت و عاطفت جبلی لذت عفو را بر
ذوق انتقام ترجیح داشته مخدوم الملک را با چندی از مقربان بساط عزت رخصت فرمودند که خاطر
شکسته او را بعواطف بیکران مستظهر ساخته بملازمت آورند چون فرستادها بمقصد پیوستند بیرام خان
اگرچه بنوید عنایات خوشوقت گشت اما چنانچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت که از مکارم اخلاق و جلایل
الطاف بندگان حضرت خاطر این شکسته محزون نهایت اطمینان دارد لیکن از اعیان دولت و
بزرگان جغتای غبار هراسی بر حواشی خاطرم نشسته اگر منعم خان واسطه دریافت این سعادت شود
روی خجالت بقدسی آستان نهاده عذر گناهان خویش درخواهم و باسترضای خاطر خورشید مظاهر متوجه
زیارت اماکن شریفه گشته بتتمة العمر بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد قرین صرف نمایم خاقان وافر الاحسان
ملتمس او را حسن قبول بخشیده منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را جهت تسلی
او فرستادند چون فرستادها مضایق مختلفه آن کوهستان را طی نموده بقلعه که بیرام خان در آنجا بود رسیدند
بیرام خان پیش آمده منعم خان را دریافت و منعم خان بعهد و پیمان و سوگندان مغلظ تسلی خاطر او فرموده
متوجه آستانبوسی ساخت بابا زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان زده شروع در بیطاقتی و
گریه و زاری کردند که زنهار شما نروید که ازین بردن شما بوی غدر می آید و هرچند فرستادها دلاسا
می نمودند سود نمیداد و همانا که اینها ملاحظه خود بیشتر بود منعم خان این معنی را بتفرس دریافته گفت
که شما امشب همین جا بوده منتظر خبر باشید هرگاه خاطر شما جمع شود متوجه ملازمت گردید اینها از همراهی بیرام خان
تخلف نموده بودن خود را عین مصلحت دانستند و بیرام خان بمرافقت امرا متوجه زمین بوس گشت و

گذارش امور که بتقریب اضطرار [illegible] بوقوع آمده نهایت انفعال [illegible]
آن نمودارم که گستاخانه [illegible] امیدوارم که [illegible]
آنحضرت استغفار گناهان [illegible] خاطر محجوب
[illegible] درد [illegible] ساری [illegible]
که بدرگاه سپهر اشتباه رسید خلاصه مقصد
او را معروض داشت ع

چون به اردوی معلی رسیدند بیرام خان را رو پاک در گردن انداخته بملازمت آوردند و بیرام خان ز فرط
خاک ری بر پای فلک سای آنحضرت نهاده از سر درد بهای های بگریست و خاقان ستوده خصال از کمال
حق شناسی و بزرگ منشی سر او را در آغوش عزت گرفتند و رو پاک از گردن او برداشته اشک ندامت
و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بتفقدات گوناگون دلجوئی فرموده بدستوری که در ایام وکالت
بر دست راست می نشست حکم نشستن شد و منعم خان را در پهلوی او اشارت رفت که بنشینند و در آخر مجلس
سروپای خاصه عنایت نموده از روی خشنودی و طیب خاطر رخصت سفر حجاز سرافراز ساختند
و بجهت مراعات خرم و احتیاط ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را حکم شد که بدرقه بوده از
منازل مخوفه بسلامت گذرانند و چون از قلمرو پادشاهی برآید مراجعت نمایند ظاهرا درین راه روزی
بیرام خان حاجی محمد سیستانی را مخاطب ساخته گفته باشد که مرا از مخالفت ساخته گفته باشد که مرا از
مخالفت هیچکس اینقدر ناخوش و گران نیامد که از تو حاجی محمد در جواب گفت که هرگاه شما با آن همه حقوق
تربیت و رعایت حضرت جنت آشیانی بنی و رزیده بصاحب و ولی نعمت زادهٔ خود شمشیر کشیده باشید
اگر من ترک صحبت شما کرده بخدمت آنحضرت رفته باشم چه جای استبعاد است بیرام خان از حرف خود پشیمان
شده سر در پیش افکند و نام بردها بیرام خانرا از حدود ناگور گذرانیده مراجعت نمودند تتمهٔ احوال
بیرام خانرا از حدود ناگور گذرانیده مراجعت نمودند تتمهٔ احوال بیرام خان و رسیدن او بگجرات و
شهید شدن در جای خود گذارش خواهد یافت **نهضت موکب جهانگشای خاقان گیتی ستان بصوب**
دار الخلافه آگره و عرض وقایعی که درین راه سمت ظهور یافت چون خاطر قدسی مظاهر از شورش و فتنهٔ بیرام خان
واپرداخت و انتظام ممالک پنجاب برحسب مرام صورت انجام پذیرفت عنان عزیمت بمستقر سریر خلافت
انعطاف یافت و چون فضای دلگشای سرهند مضرب خیام سپهر احتشام گردید حکم عالی شد که اردوی
بزرگ از راه راست متوجه دار الخلافه دهلی شود و خود بدولت و اقبال بقصد شکار یوز که اهل هند
آنرا چیته خوانند بجانب حصار فیروزه توجه فرمودند و در حصار فیروزه قراولان خاصه ترتیب شکار
چیته اهتمام شایسته بکار برده گوی چند که باصطلاح اهل این فن آنرا ادی گویند مهیا ساختند و بنده کاتب حروف
بنابر شکار خود شوقت گشته چند قلاده چیته صید فرمودند اگرچه پیش ازین هم چیته بسیار در سرکار
بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس شکار کردند اینجاست و بعد از فراغ شکار عنان عزیمت بصوب دار الملک
دهلی منعطف ساختند و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت و اورنگ سلطنت بنزول شکوه حضرت
خاقانی رونق آسمانی یافت و از وقایع این ایام فرستادن ابو الفتح برادرزادهٔ منعم خان است بکابل
و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون منعم خان متوجه آستانبوس شد غنی خان پسر خود را با جمعی
محمد اخته بیکی بجهت تمشیت مهمات کابل گذاشت و میان این دو عزیز صحبت راست نیامد و ناسازگاری

انجامید

آنها باعث خرابی ولایت و توزع حال آن مردم شده رینولا عرضه داشت غنی خان مشتمل بر اظهار شکایت از
حیدر محمد اخته بیکی رسید و به استصواب منعم خان فرمان طلب بنام حیدر محمد عز صدور یافت و ابو الفتح را
با شکون بسر قراچه و درویش محمد و خواجه دولت و خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان و جمعی کثیر بکومک
غنی خان تعیین فرمودند و آنحضرت روزی چند در خطه دلکشای دهلی بسیر و شکار و انواع عشرت و خرمی گذرانیده
اعلام نصرت اعتصام بصوب دار الخلافت آگره برافراشتند و از راه دریای جون با اعظم امرا و مقربان
درگاه والا بکشتی نشسته متوجه شدند و حکم فرمودند که اردوی معلی براه خشکی می آمده باشد و چون دار الخلافت
آگره بفروغ رایات جهان افروز محسود بلاد ربع مسکون گردید درون قلعه طرح اقامت انداخته بتعمیه منازل
دلکش و عمارات روح افزا اشارت رفت و در اندک فرصتی بحسن اهتمام قاسم خان میر برکه در فن معماری ید
طولی داشت عمارات عالی اساس یافت و خانه بیرام خان که در لب آب جون واقع است بمنعم خان مرحمت شد
و سایر امرا و وزرا و مقربان بارگاه سلطنت بر کنار آب جون از دو طرف منازل دلنشین بتعصب یکدیگر ساخته
رونق افزای شهر گشتند و در خلال این حال منعم خان جشن پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات لزوم
آنحضرت نمود و منزل او بفروغ مقدم اقبال توام غیرت افزای خلد برین گردید و خانخانان نقد جان بر کف
اخلاص نهاده بلوازم نثار و پا انداز و مراسم پیشکش و نیاز پرداخت و هم درین مجلس عالی ایلچی میرزا سلیمان
با عریضه نیاز و شرح حوادثی که او را در جنگ پیر محمد خان اوزبک روی داده و کشته شدن خلف صدق میرزا
ابراهیم رسید چنانچه مشروحا مذکور میشود چون میرزایان را با اوزبکیه محاربات عظیم اتفاق افتاد و در اکثر معارک
غالب و فایق آمدند دفعه اخیر وقاص سلطان پسر عباس سلطان که پیوسته از جانب ترخان حاکم حصار که ابن
عم او بوده آمده احشام نواحی بدخشان را می تاخت و درین مرتبه مال و مواشی بسیار پیش انداخته روان
شد میرزا ابراهیم خبر یافته با جمعیت خود تعاقب نموده وقتی به او رسید که اوزبکان مواشی را پیش انداخته
می بردند و جمعیت او متفرق شده بود و خود با اندک مردمی مانده درین قابو میرزا ابراهیم گرد نا کشیده خود
را برسانند ناگزیر برگشته می ایستد و به اندک دست و پا زدن گرفتار میشود و میرزا ابراهیم حسین دست
ردی نموده او را بقلعه ظفر که میرزا سلیمان در انجا بود آورد و میرزا سلیمان کمال مردمی و مروت ظاهر فرموده
او را داماد خود ساخت و ظهور این معنی بیشتر باعث جرات و عزه میرزایان شد تا آنکه لشکر بر سر حصار
کشیده قلعه بیرونی را متصرف گشتند و ترخان در ارک حصار متحصن شده انتظار کومک اوزبکیه داشت
و چون میرزایان رسیدن کومک را قریب یافتند از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال
نهم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از ملازمان خاصه خود و جماعه ایماقات فراهم
آورده متوجه بلخ شدند جمعی از مردم کاردیده حساب دان اصلا به این یورش راضی نبودند چه لشکر بلخ
من حیث الکمیت و الکیفیت زیاده بر لشکر بدخشان بود اما میرزایان از کمال نخوت و تکبر سخن انها التفات

نموده بجانب بلخ لشکر کشیدند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت همکنان طلب

سایر سلاطین اوزبکیه تعین نموده کومک خواست و هم ایلچی نزد میرزایان فرستاده در صلح زد که باین اردو

روزی چند میرزایان را معطل دارد تا کومک برسد و اساس صلح برین قرار داد که خلم و ایبک را

بر قرار داده بما و اگذارد و ارکان صلح بعهد و سوگند موکد ساز و قطع خصومت نموده بولایت خود مراجعت

نمایم و خود بطرف بالا رویه بلخ که بر سمت خراسان واقع است متوجه شدند که اگر صلح صورت نه بندد

آن نواحی را بخود متعلق ساخته بر سر بلخ ایند و به این عزیمت نار است و تدبیر خطا دامنه کوه گرفته در بلخ را پس

بر گذاشته خراسان رویه شتافتند و ایماقات انخدود بخود همراه ساختند درین اثنا خبر آمد که خسرو سلطان

با شارت پیر محمد خان میرزا ایبک را گرفت و اینک با سلاطین اوزبکیه سر راه گرفته و لشکرها فراهم آورده

بر دست میرزایان از اعیان خود کنگاش خواستند سپاهیان کار دیده صلاح دران دانستند که ارتب شده با

یلغار خود را برباط میرزه دار باید رسانید که بر سمت بدخشان است و درین صورت اوزبک عقب می‌آید

و رو برو رفتن لایق حال و مناسب وقت نمی‌نماید میرزایان قبول این رای نموده رو برو متوجه شدند

اوزبکان به استعداد فراوان و جمعیت بیکران در کنار چشمه کازران که ما رنیج واقع شده فرود آمدند

و پیش خود را خندق زده و دیوار کرده به بند و قمی و تیرانداز استحکام دادند و میرزایان فوج راست کرده

غافل ازین استحکام رسیدند میرزا سلیمان از پایان رویه آب و میرزا ابراهیم از بالا رویه در لخت میرزا سلیمان

بغنیم مواجه شد و چون یافت که جای کار و تردد نیست و بغیر از انکه خود را و مردم خود را ضایع سازد نتیجه

مترتب نمی‌شود ناگزیر برگشته به اهتمام تمام از پهلوی غنیم گذشته بجانب دشت جوان که بدخشان رویه است

شتافت و مردم بسیار درین راه ضایع کرده خود به هزار بی ناموسی و جان کندن بر آمد و میرزا ابراهیم نزدیک

بچشمه رسیده دو سه دفعه یی تاخت اما کاری نمیتوانست ساخت عنان گرفته می ایستد و بسیاری از مردم او به تیر

و تفنگ ضایع میشود محمد علی شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست بدر شما برامده رفت میرزا از مردم خود می

پرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران قوی دل میگویند که بر آمدن بغایت مشکل است همین جا جنگ میکنیم

تا هر چه نصیب باشد محمد علی شغالی درشت پیش آمده میگوید که قرار داد سپاهیان است که هر گاه غنیم بکند کار

جدا شد دیگر پیت نمی‌آید چه ترتیب خود را هلاک میسازید و بعد از گفت و گوی بسیار جلو میرزا گرفته از معرکه برا

و بجب سرنوشت بولایت غنیم می‌افتد و میرزا مردم از خود جدا ساخته سر و ریش تراشیده با معدودی را

پیش میگیرد که شاید درین لباس خود را تواند بجا مینی رسانید و قدری راه که طی میشود اسپان زبونی میکنند

و از رفتن می‌مانند دو روز دیگر پیاده قطع مسافت می‌نمایند و بازیابوی بهم رسانیده بموضعی میرسند و نان

خوردنی میکنند درین وقت برادر کلان کاظم میرزا را شناخته باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می‌برد

و چند روز میرزا را مقید میدارند قضارا جمعی از خبایث ماوراء النهر بمناسبت طبعیت پیش میرزا آمد و رفت مینمایند

(margin:) بمیرزایان واگذارد و میرزایان نیز میرزا ایبک را ... قدیم الشان نبود بر سالت ... که اگر خلم و ایبک

دیگر

وهجوم انها باعث توهم پیر محمدخان شده در کشتن استعجال نموده میرزا را مسافر عالم اخرت میسازد چون کوراک نام
جلادی میرزا را کشته بود تاریخ این واقعه را کوراک کشت یافته اند و میرزا سلیمان کو نخل امید بدر یافته و از غرایب
وقایع انکه نخل امید بدر تاریخ تولد میرزا یافته بود و چون در بیست و شش سالگی بعالم بقا شتافت کو نخل امید بدر تاریخ
شد و بعض ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ
بر دل ٭ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ٭ بالجمله چون میرزا سلیمان براه بیابان متوجه بدخشان شد با معدودی
میان احشام هزاره جات افتاد و ترددهای نمایان کرده داد شجاعت و جلادت داد خانجه سی و دو مرتبه بر راه
بر میرزا کشند و بذات خود تاخته مردانه برآمده خود را ابدخشان رسانید و در بدخشان خبر جانکاه فرزند شنیده
اندوه و مصیبت سخت مبتلا گشت و حرم بیگم مادر میرزا در ماتم ابدا افتاد و جامهای کبود در پوشید و تا بود تغیر لباسش نکرد
یکی از فضلای عصر این رباعی را دران مصیبت گفته **رباعی** ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ٭ از سایه خورشید
درخشان رفتی ٭ در دهر چو خاتم سلیمان بودی ٭ افسوس که از دست سلیمان رفتی ٭ بالجمله چون ایلچی میرزا
سلیمان در منزل منعم خان بشرف باطبوسی شرف افتخار یافت و پریشانی حال میرزا سلیمان و خضوع و خشوع او از
مضمون عرضه داشت مفهوم شد باطن مقدس که دریای مکرمت و مروتست از شیوع این حادثه سخت گرانی کشید
باانکه در عنفوان این دولت ابد قرین از میرزایان خیان گستاخی و بی ادبی ظاهر شده بود در مقام شفقت و عاطفت
درآمده ترحم بسیار اظهار فرمودند و از سوانح این ایام آمدن حقایق معارف آگاه خواجه عبد الشهید است پسر خواجه
عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان پسر خواجه احرارند قدس سره العزیز و خواجه عبد الشهید بصفات
ظاهری و باطنی آراستگی داشتند و ولادت شریف ایشان در حضور حضرت خواجه احرار واقع شده و بنظر تربیت
آنحضرت منظور و مخصوص گشته و در وقتی که سن مبارک خواجه عبد الشهید بدو نیم سال رسید حضرت ایشان را صل
ریاض جنت گردیدند و بی اغراق ختم سلسله علیه خواجگان بوجود فایض الانوار ایشان شده چون بهندوستان
تشریف ارزانی فرمودند حضرت خاقانی از کمال قدردانی و جوهرشناسی اعزاز و احترام ایشان کما ینبغی بجای
آورده همواره از صحبت فیض منقبت ایشان کسب مراتب برخورداری مینمودند و پرگنه جاری که دو لکه روپیه
حاصل داشت برسم نیاز گذرانیده بودند و تا خواجه در هندوستان تشریف داشتند سوای دیگر نذورات و فتوحات
آن پرگنه بخادمان ایشان متعلق بود و هم درین هنگام خجسته فرجام افادت و افاضت پناه علامه ثانی مولانا سعید
ترکستانی که از اعاظم افاضل و اهالی ماوراءالنهر بود بادراک صحبت عالی مرتبت خاقانی سکندر حشمت شرف حضور یافت
و مولانا با وجود علو نسب و علوم متعارفه ظاهری از علم باطنی نیز بهره وافی و سعادت کافی داشتند و از سوانح
این ایام ارتفاع منزلت میرزا شرف الدین حسین است به اندراج یکی از بنات سرادقات سلطنت و شرح
این برسم اجمال انکه چون میرزا با وجود علو نسب و سمو حسب از سایر امرای عظام و خوانین کرام بنظر تربیت
منظور و بتوجه خاص مخصوص بود و عاطفت شاهنشاهی سر مفاخرت او را باوج علیین رسانیده بنسبت

ازدواج حضرت عصمت و عفت قباب ثمره شجره خلافت بخشی بانو بیگم که همشیره قدسیه آنحضرت بود بلند
مرتبه ساختند و بعد از فراغ این جشن عالی میرزا را بسرکار ناگور روانه کردند که در وجه جاگیر او مقرر شده بود
رخصت فرمودند و از وقایع این سال فرستادن میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر گورکانست به تسخیر کشمیر
مجملی ازین تفصیل آنکه چون شور و شغب کشمیریان و بیدادی غازیخان حاکم آنجا بمسامع عز و جلال رسید حسب
التماس میرزا قرابهادر که ماهیت دان و حقیقت شناس آن ملک بود لشکری آراسته و فوجی شایسته همراه
او نامزد فرمودند و قرابهادر که از ملازمت رخصت یافت در رفتن بغایت سست جنبید و مکث بسیار کرد و در هنگام
شدت گرما براجوری رسیده مدتی در آنجا توقف نمود اگرچه جمعی از اعیان کشمیر آمده به او ملحق شدند اما از سبب
سست جنبیدن حاکم کشمیر فرصت یافته سد مسالک نمود و چون مردم کشمیر از وخامت حال میرزا قرابهادر صورت
بهبود مشاهده ننمودند باز گریخته بکشمیر رفتند و غازیخان بعد از استحکام طرق و مضایق جمعی را بجنگ
فرستاده معرکه نبرد آراست میرزا قرابهادر بعد از جنگی کرده شکست خورد و بیماری که لازمه آب و هوای راجوری
است در میان مردم شایع شد و تب لرزه مزید علت و باعث خرابی و شکست این لشکر گشت و میرزا قرابهادر
بحال تباه مراجعت نمود و تسخیر کشمیر که بوقت دیگر موقوف بود در عقدهٔ تعویق افتاد و از سوانح این ایام شهادت
یافتن بیرام خان است در گجرات و مجملی ازین سانحه عبرت بخش آنکه چون خان مرحوم مغفور بشهر پتن که از بلاد مشهور
گجرات است و در سوالف زمان بنهرواله سمت اشتهار داشت رسید روزی چند بجهت دفع کوفت سفر در آن سواد دلکش خیمه
و خرگاه طرح اقامت انداخت و در آن ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال داشت و بسیاری
از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند مبارک نام افغانی لوحانی که پدرش در جنگ ماچیواره بدست
بیرام خان کشته شده بود و از آن ملک آواره گردیده در خدمت موسی خان فولادی بسر میبرد آن جاهل بی تمیز انتقام را
بخاطر آورده قصد بیرام خان نمود ظاهرا زن کشمیری سلیم شاه پسر شیر شاه با دختری که از او داشت درین قافله
متوجه سفر حجاز بود بیرام خان میخواست که آن دختر را بجهت پسر خود خواستگاری نماید ظهور این معنی باعث
شدت افغانان و شورش مزاج ایشان شد القصه روزی چند که بیرام خان در آنجا بود همواره بسیر منازل
دلکش و باغات روح افزا میرفت روزی بسر کولابی بزرگ نشیمنی در میان دارد بکشتی نشسته رفته بود در
هنگام مراجعت که از کشتی برآمده سوار میشد آن جاهل بی اعتدال با سی چهل افغان رسیده چنان نمود که بقصد
ملاقات آمده ام خان از روی مردمی او را پیش طلبید و چون آن بی سعادت نزدیک شد خنجر از میان
برآورده بر پشت خان زد که از سینه اش برآمد و بدولیتی دیگر شمشیری بر سر خان زد و کار تمام ساخت در آن
حال کلمه الله اکبر بر زبان آن سعادت مند عاقبت محمود جاری شد و از شربت خوشگوار شهادت که سالها در
آرزوی آن تشنه لب بود و همواره بدعای سحری استدعای آن مینمود شیرین کام گردید نقلست که روزی در ایام
حکومت و کمال استقلال یکی از سادات ساده لوح در مجلس خان برخاسته عرض کرد که به نیت شهادت آن

فاتح

نالهٔ خوانیم بیرام خان متبسم شده گفت که میرا این چه اضطراب و غم خواریست ما بشهادت میخواهیم اما نه باین
زودی القصه همراهان خان از وقوع این حادثه غریب بی دست و دل شده هرکدام بجایی متفرق گردیدند و
جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین اورا برداشته در حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت و خلفای شیخ نظام
الدین اولیا بود بخاک سپردند در روز بیست و دوم بهمن ماه آلهی موافق جمعه چهاردهم جمادی الاولی نهصد و شصت
و هشت هجری این واقعه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ او چنین گفته بیت بیرام بطوف کعبه چون بست احرام ؛
در راه شد از شهادتش کار تمام ؛ زین واقعه هاتفی پی تاریخش ؛ گفتا که شهید شد محمد بیرام ؛ و بعد ازان بسعی حسین
قلی خان خانجهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیة والسلام مدفون گشت و نفس الامر آنکه بیرام خان در
اصل ذات بغایت خجسته صفات و نیک نهاد بود لیکن از اثر صحبت بد که بدترین آفات آدمی زادست نشاء نفسانی
غالب آمد و مصدر چنان فعل ناشایست شد اما چون مرد حقیقت شناس بود زود بتنبیه آن وا رسیده در مقام
معذرت و استدعای عفو در آمده آنحضرت را بخود مهربان گردانید و تحصیل رضای پادشاه صورت و معنی را باعث
نجات دنیی و عقبی ساخته بوسیلهٔ سعادت شهادت سبکبار بدار القرار خرامید و بالجمله چون خان مظلوم مرحوم بدان
حال افتاد جمعی از اوباشان و بی اعتدالان دست تطاول و تاراج به اردوی بیرام خان دراز کرده نهب و غارت
نمودند و از هول اینحادثه تفرقه عظیم بحال مردم اردو راه یافت محمد امین دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک میرزا
عبدالرحیم خلف صدق بیرام خان را که دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان آشوب
بر آورده متوجه احمد آباد شدند و جماعه افغانان تیره روزگار خبر یافته بدنبال شتافتند و آن مصیبت زدگان
شکسته دل تمام راه جنگ کنان تا احمد آباد آمدند و مدت چهار ماه در احمد آباد توقف نمودند محمد امین دیوانه
و دیگر خیر اندیشان میرزا عبدالرحیم را گرفته روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و پیش از رسیدن این
خبر شهادت بیرام خان بعرض اشرف اقدس رسید فرمان مرحمت آمیز بطلب عبدالرحیم شرف صدور یافته بود
در حدود جالور فرمان پادشاهی بدان ماتم زدگان گسسته امید رسید و مرهم این ناسور جگر گداز گردید و چون
بسعادت آستانبوس رسید بیمن تربیت و نوازش خاقان جوهر شناس در اندک مدت بخطاب میرزا خان عز
اختصاص یافت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی و پایهٔ خان خانانی و منصب سپه سالاری بلند مرتبه گشت **آغاز سال
ششم از جلوس اشرف حضرت خاقانی و ذکر فتح ولایت مالوه بتایید سبحانی** درین ایام خجسته فرجام که موسم
بهار طراوت بخش روزگار گردید و جهان مانند دولت شهریار آفاق سکار جوان شد نیر اعظم روشنی افزای عالم
پرتو حضور و فروغ نور به بیت الشرف حمل انداخت در بیست و سیم جمادی الاخر نهصد و شصت و هشت هجری سال ششم از
جلوس جهان افروز پادشاه بحر و بر بخرمی و مبارکی آغاز شد و مبشران اقبال مژده فتوحات تازه و بشارت
بلند اندازه بلند آوازه ساختند و از اعاظم سوانح که در عنفوان این سال همایون فال سمت ظهور یافت
فتح ولایت مالوه است و مجملی ازین ماجرا آنکه چون باز بهادر حاکم مالوه که همواره در سوالف ایام جای یکی از سلاطین

صاحب شکوه بود سر از ربقهٔ طاعت و فرمان برداری خاقان اکبر شهنشاه والا گوهر پیچیده پیوسته بمستی و غرور
روزگار گذرانیده عمر گرانمایه را ببطالت و بی باکی مصروف داشتی و بترفیه حال رعایا و غور رسی مظلومان کمتر
بر ذمت همت جهانگشا واجب و لازم شد که آن بدمست بادهٔ غرور و نخوت را از گران خواب غفلت بیدار ساخته سزای
کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده آید تا باعث عبرت دیگر باده سران حق ناشناس گردد لهذا چندی از امرای
رفیع القدر مثل ادهم خان و پیر محمد خان و عبد الله خان اوزبک و قیا خان گنگ و شاه محمد قلی خان قندهاری و
عادل خان برادرش و صادق خان و محب علی خان و حیدر خان و محمد قلی توقبای و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر
و سمانجی خان و بابنده محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و مهدی علی سلدوز و میرم ارغون و شاه قبائی و دیگر بهادران
رزم دوست و مردان کارطلب بسرداری ادهم خان به تسخیر مالوه و دفع بازبهادر تعیین شدند و عساکر منصوره
به آیین شایسته قدم در راه جانفشانی نهاده گرم و گیرا شتافتند و چون بولایت مالوه در آمدند بترتیب
افواج و تنظیم صفوف پرداخته قدم بشاهراه همت گذاشته قول بسرداری ادهم خان و پیر محمد خان رونق گرفت
و برانغار بشهامت عبد الله خان و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و جوانغار بشجاعت قیا خان گنگ و بعضی بهادران
کارطلب آراستگی یافت و در هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و دیگر دلیران رزم دوست داد
همت افزودند و بازبهادر که پیوسته به ارتکاب شراب و ملعبات شباب روزگار بسر بردی و مستغرق لذات بهیمی
گشته روز از شب و شب از روز باز نشناختی و همواره بمصاحبت اهل نغمه و مجالست اناث خوش وقت بوده اصلا پروای
کار دیگر و فرصت پرداختن به امور ملکی نداشت و بسیاری از زنان صاحب جمال و دلبران با غنج و دلال در محل خود
فراهم آورده بمستلذات نفسانی و متمتعات جسمانی سرگرم بود و از اهل نغمه که بزبان هندی آن طایفه را کلاونت میگویند
قریب چهارصد نفر ملازم داشت و خود نیز در گویندگی و تصانیف بی بدل زمان بود بر یکی از حرمهای خود روپ متی
نام عاشق زار بود و در اکثر نغمهای که خود می بست یا کلاونتان بجهت او می بستند نام روپ متی لازم ملزوم نام
بهادر بود و از کثرت محبت یا از افراط مستی و بی باکی اصلا قبح آن در نظرش نمی نمود و این همه اسباب غفلت و بی [illegible]
او گشته کار بجای رسید که از آمدن افواج منصوره اصلا آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال بحوالی سارنگپور
که غفلت سرای آن بدمست بیخبر بود رسید از گران خواب نکبت قدری بیدار گشته در میان خمار و مستی از سارنگپور
برآمده سه کروه بیرون شهر منزل کرد و بترتیب صفوف پرداخته خود در قلب جای گرفت و سلیم خان خاصه خیل خود
که حاکم رایسین و چندیری بود بر دست راست داشت و ادم خان نام غلامی خود را بجانب دست چپ مقرر نمود
و تاج خان خاصه خیل و صوفی نامی را بهراول گردانید و افواج از طرفین بفاصله دو سه کروه در برابر یکدیگر نشستند
و پیوسته دلاوران از جانبین برآمده کارنامهای شجاعت بظهور میرسانیدند و امرای صاحب تدبیر افواج را
تعیین فرمودند که ابواب مداخل و مخارج را مضبوط ساخته نگذارند که از دقه و غله به اردوی غنیم رسد روزی از جانب
شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و بابنده محمد خان مغل و شاه قبائی و مهدی علی سلدوز و سمانجی خان بود

ازین کذشته متوجه انجیدمت شدند وحسب اتفاق راه غلط کرده عبور این فوج نزدیک بمنازل مخالفان افتاد و جنگ
در پیوست و جنگلهای عظیم شد وجون خبر به اردوی بزرک رسید عبدالله خان و قیاخان کنک و جمعی کثیر جلو ریز شتافتند
اگرچه مرتبه اول ادم خان نامی از اعیان لشکر مخالف جنگ رستمانه کرده فوج بادشاهی را برداشت اما صادق خان
و جمعی پای همت قایم داشتند و جیری را در پیش کرفته بضرب تیر مخالفان را برهم زدند و میان قیاخان و سلیم خان
نیز جنگ شد و قیاخان غنیم خود را برداشت و باز صادق خان و قیاخان باهم ملحق کشته بطرف بازبهادر که
فوج روبروی خود را برداشته بنخوت آرا بود تاختند و بتایید الهی و اقبال شاهنشاهی تا حصن نمان بود و برداشتن
همان یکپاس از روز کذشته نسیم فتح از مهب عنایت ذو الجلال وزیدن کرفت و غنچه مراد از کلبن امید
شکفتن اغاز کرد و باعتضاد اقبال خاقان کیتی ستان چنین فتحی عظیم که عنوان فتوحات روزکار تواند بود
چهره کشای مراد کشت و بازبهادر خایب و خاسر روی ناامیدی بجانب خاندیس و برهانپور نهاد و تمام اسباب و
اموال و حرم خانه با اکثری لولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست اولیای دولت اقبال
در هندوستان رسمیست معهود که هرگاه سرداری بجنگ متوجه شود چند از مردم اعتمادی خود بر سر زنان و فرزندان
خود تعین نماید که چون نقش برعکس مراد نشیند و راه کریز کم کرد اگر مسلمان باشد زنان او را به تیغ بیدریغ
از هم کذرانند و اگر هندو باشد در خانه کرده اتش در زنند که باک بسوزند و بنابرین بازبهادر نیز جمعی را بر سر
زنان و پاتران خود موکل داشته بود که هرگاه خبر شکست من محقق شود تمام زنان و حرمان مرا بقتل رسانید
تا بدست مردم نامحرم اسیر نشوند و چون صورت هزیمت بازبهادر معلوم انها شد فی الفور بموجب قرارداد نقش هستی ان لعبتان
بیکناه را به آب تیغ از صفحه روزکار پاک شستند و چندی زخمی و نیم جان در خاک و خون غلطیدند و بعضی را
هنوز نوبت نرسیده بود که افواج قاهره بشهر در آمد و ان تیره بختان ظالم طبیعت پراکنده شده هرکدام بجانبی کریختند
و روپمتی معشوقه بازبهادر نیم جانی داشت که مردم بادشاهی در رسیدند و ادهم خان بقصد خزاین و دفاین باز
بهادر خصوصا بشوق دلبران عشوه ساز و پاتران سحرپرداز که نغمه حسن نغز ایشان شور در عالم انداخته بود سراسیمه
خود را بدرون شهر افکند و ان مجموعه خوبی را با اسباب نشاط از نقد و جنس فراوان متصرف شد و کسان بجستجوی
روپمتی فرستاد و چون روپمتی زخم کاری داشت از ادهم خان التماس نمود که مرا در خانه شیخ عمر نگاه دارند
که اهل بیت او محافظت احوال من بواجبی نمایند و بعد از التیام جراحت و صحت یافتن بخدمت شما بیایم و این
شیخ از درویشان صاحب حال بود و روپمتی نسبت ارادت به او داشت مجملا روزی چند در میان عورات
اهل بیت او بسر برد تا انکه زخم او اندمال یافت ولیکن زخم دل ناسور کرایید و ادهم خان درین مدت پیوسته
از خبر کرفتن و انتظار صبح وصال داشتی و چون صحت کامل یافت و اب بر سر ریخت و جای عذر و بهانه نماند از ادهم خان
التماس کافور و مشک و عطریات نمود که خود را آراسته بخدمت شتابم ادهم خان فی الفور کافور و مشک و عنبر بسیار
ارسال داشت و او یک کف دست کافور خورد و دست از جان شسته و چادری بر سر کشیده بخواب رفت و از جهان رفت

که دیگر بر نگشت و چون ادهم خان کامیاب رزم و بزم گشت از وفور جمعیت و تحصیل اسباب مراد کلاه گوشه نخوت
کج نهاده دماغش از مستی دولت دنیا غرور بر بیشان شد و حقوق نعمت رسیدگی را بر طاق نسیان نهاده خودرا
فراموش کرد و هر چند پیر محمد خان بنصایح و مواعظ رهنمونی فرمود اصلا نتیجه بران مترتب نگشت ناگزیر خود در مقام
دلجوئی مردم شد و هر یک از امرای پادشاهی را بروشی خاص تسلی نموده ممالک مفتوحه را با لازمان عتبه اخلاص قسمت
فرموده سارنگپور و چند پرگنه دیگر را با ادهم خان ارزانی داشت و مندو و اجین را به تیول خود گرفت و سرکار [illegible]
را بقیا خان و مندسور را با توابع بصادق خان جاگیر کرد و عبد الله خان بکابلی که در وجه جاگیر او بود مراجعت
نمود و ادهم خان جمیع خزاین و دفاین و نفایس اشیا که گرد آورده روزگاران بود با چندین پاتران و کنیزکان
صاحب جمال بجهت خود گزیده بعیش و عشرت مشغول شد و از غنایم اقبال چند زنجیر فیل با عرضه داشت فتح روانه درگاه
عرش اشتباه ساخت و از جلایل فتوحات که درین سال همایون به اقبال روز افزون چهره مراد افروخت فیروزی
یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است در هنولا که شورش بیرام خان و توجه خاقان سپهر آستان برفع آن
اشتهار یافت جمعی از افغانان واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده پسر عدلی را شیر خان خطاب داده بسرداری گزیدند و در حدود
ولایت شرقیه شورش انداخته قرار دادند که اول بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند و چون کار خان زمان
ساخته شود دیگران را در پیش ما چه وجود کدام دفع خواهد بود و هرگاه چنین شد تمام ولایت بتصرف ما خواهد در
آمد خانزمان اراده مخالفان وخیم العاقبت را شنیده در استحکام قلعه جونپور و لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور رسانید
و امرای آن حدود را از اندیشه باطل افغانان تیره روزگار آگاهی بخشید و غیر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای آن
نواحی را مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر
و سایر جاگیرداران دور و نزدیک را نزد خود فراهم آورد و چون غنیم بجمعیت و کیفیت غالب بوده قریب بیست هزار
سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت خان زمان پیش رفتن و جنگ انداختن صلاح دولت ندید بر ابر
افغانان تیره رای فرصت مغتنم شمرده با لشکری گران و استعدادی بیکران بر سر جونپور رانده آمدند و بر کنار دریای
گودی که شهر بر ساحل آن واقع است منزل گرفتند و روز سیوم در کمال غرور و پندار از آب گذشته فوج هراول [illegible]
و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلطان
خان کهروار و جوهر خان و چندی دیگر از سرداران نامی مقرر ساخته بسمت دروازه لعل فرستادند حسن خان بچگوتی
و ادم خان پسر فتح خان را با بسیاری از بهادران لشکر خود بدست چپ مقرر نموده بجانب بند شیخ بهلول روان ساختند
و خانزمان بتوزک و با سامان لشکر منصور پرداخته آماده پیکار گردید و بهادران شیر شکار و دلاوران جان نثار
از طرفین بر آمده کارزار کردند و از جانبین جنگهای مردانه بظهور پیوست لیکن جمعی از دلاوران عرصه اقبال پیش
دستی نموده بر فوج حسن خان بچگوتی تاختند و او از حمله این شیر دلان برق شکوه بی دست و دل شده پای همت از
افشرد و عار گریختن بر خود پسندید درین وقت شیر خان با جمعی از مردم انتخابی خود مردانه تاخته فوج پادشاهی

را از جا

برداشت و با کوچهای شهر رانده اردو افغانان ادبار نشان از فتح شمرده متوجه فوج دیگر شدند درین هنگام خان
زمان جمعی از بهادران فیروز جنگ و دلیران با نام و ننگ همراه گرفته تاخت و از عقب غنیم در آمده کار بر افغانان برگشته
روزگار تنگ ساخت و چون جلو آنها پریشان شده بود دیگر نتوانستند خود را راست کرد و بحال تباه روی بگریز نهاده آواره
دشت ادبار گردیدند و بتائید الهی و اقبال پادشاهی فتحی عظیم روی نمود و اولیای دولت ابد مقرون مظفر و منصور
گشته غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس بتصرف آوردند **ایلغار موکب جهان نورد بولایت**
مالوه و انتظام ممالک مفتوحه و مراجعت بمستقر خلافت چون علیقلی خان زمان را بتائید اقبال روز افزون
چنین فتحی عظیم نصیب شد روی از منهج استقامت بر تافته در ترتیب و رعایت آنحضرت منظور نداشته حقوق نعمت
و دولت بر طاق نسیان گذاشته اسباب بی سعادتی و بی دولتی بجهت روز ادبار سامان نمود و اصلا از غنایم آن
فتح اسمای بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج افغانان باعث مزید نخوت و غرور او شد و ارکان مزاج
و اساس دماغش از تلاطم تکبر و تجبر انهدام پذیرفت رای جهان آرای و تدبیر عقده گشای آنحضرت و صواب دید
اولیای دولت چنین تقاضا فرمود که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا پرده از روی کار او برداشته تنبیه
اصلاح احوال او نموده آید لیکن چون ادهم خان از و سفیه تر و کم ظرف تر بود انتظام ولایت مالوه و تدبیر کار او بر
جمیع مطالب مقدم داشته بساعت مسعود پای دولت در رکاب سعادت نهاده بطریق یلغار متوجه آنصوب
گشتند و در اثنای راه رای سرجن حاکم قلعه رنتهنبور پیشکشها لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده اظهار اطاعت
و بندگی نمود و چون حوالی قلعه گاگرون مخیم سرادق اقبال گشت بعرض رسید که هنوز این قلعه بشرف یکی از معتمدان
و بهادران دکمند تسخیر اولیای دولت بر فراز کنگره آن نرسیده لاجرم حکم جهان آرای ممالک گشای عز صدور یافت
که نصرت قرین بر گرد آن حصن حصین دایره زده مرکز وار در میان گیرند و مورچلها قسمت نموده به تسخیر آن
همت گمارند چون حاکم قلعه دانست که روی ستیز و راه گریز ندارد و امید کومکی نیست عاقبت اندیشی و دوربینی بکار
برده کلید قلعه را وسیله نجات خود ساخته روی عجز به آستان ملایک آشیان نهاد و آنحضرت خالدین را
در آن قلعه گذاشته متوجه پیش شدند و عنان شبدیز سبک خیز نرم داشته تمام شب قطره فرمودند و هنگام طلوع صبح
که وقت انکسار ظلمت و انتشار انوار است نواحی سارنگپور بفروغ رایات جهان افروز روشنی پذیرفت و از
غرایب اتفاقات آنکه در همین روز ادهم خان بقصد تسخیر قلعه گاگرون بر آمده دو سه کروه راه قطع کرده بود
از نهضت جهان نورد اصلا آگاهی نداشت و با آنکه والده ماجده او قاصدان تیز رو فرستاده بود که از توجه آنحضرت
اطلاع یافته آماده خدمت شود اما سرعت ایلغار شهریار برق سوار نه بمرتبه بود که پیک خیال بگرد ش تواند رسید
تا به قاصد و نامه چه رسد بالجمله ادهم خان فوج آراسته می آمد که کوکبه جهانتاب نمایان شد و چندی از مردم
میرزا ادهم خان که پیش پیش فوج او می رفتند دیده بخت به انوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند و سراسیمه
فرود از اسپ انداخته جبین سعادت بر زمین ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان خود را چنان دید بگر

در شد که ایا سبب این چه باشد و چون اب را تیز تر راند نظرش بر جمال جهان آرای پادشاه دین و دنیا افتاد
وخود را ذره مثال بر زمین افکنده روی نیاز بر خاک راه نهاد و چهره دولت خود را ابروی تازه داد و
ازانجا که بنده نوازی و جرم بخشی لازمهٔ ذات قدسی صفات است آن بدمست تنگ ظرف را بنوازشهای خاص
اختصاص بخشیده ساعتی همانجا توقف فرمودند تا دیگر امرا که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریافتند
و بعد از لحظه سوار شده متوجه سارنگپور گردیدند و منزل ادهم خان را بنور مقدم اقبال دار السرور و بیت المعمور
ساختند اگرچه ادهم خان بلوازم خدمت پرداخته اجناس نفیس برسم پیشکش گذرانید لیکن چون در مبادی [illegible]
فتح سررشتهٔ حساب از دست داده قدر مرحمت و تربیت آنحضرت را نشناخته پا از گلیم ادب بیرون نهاده بود و غنایم
این فتح را باستقلال خاوندی کرده تمامی حرمان و پاتران باز بهادر را فراهم آورده و بی تحصیل حکم دست تصرف
به انها دراز ساخته بود ازین رهگذر خاطر قدسی مظاهر قدری گرانی داشت و هر چند پروانه دار بر گرد آن شمع
انجمن اقبال میگشت باطن انور که مظهر حقایق آلهی است با او شگفته نمیشد و چون از گرد راه رسیده بودند
و بجهت اتفاق تغییر لباس نفرموده ادهم خان نفایس لباس حاضر ساخت گذرانید و او را باین نوازش سربلند ساز[illegible]
لیکن از رهگذر غباری که بر حواشی ضمیر اقدس نشسته بود التفات بان نفرمودند ادهم خان ازین بی التفاتی
مضطرب و متلاشی گشته بهر یک از مقربان بساط عزت خضوع و خشوع ظاهری ساخت آنحضرت از فرط عاطفت
و ذره پروری بر حال زار او بخشوده تغییر لباس فرمودند و آن شب در منزل ادهم خان باستراحت گذرانیدند
و روز دیگر عفت قباب ماهم انکه والدهٔ او در خدمت حضرت عالیات رسید و بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخته
الحق از غنایم این فتح بدست ادهم خان افتاده بود با تمامی حرمان و پاتران بنظر اشرف گذرانید و شهریار [illegible]
ازان مجموعهٔ خوبی هرچه شایستهٔ حرم سرای عزت دانستند انتخاب فرموده تتمه را باز بادهم خان مرحمت کردند
و چهار روز در سارنگپور توقف نموده رایات مراجعت بمستقر سریر خلافت بر افراشتند و چون ظاهر قصبه [illegible]
مخیم سرا پردهٔ اقبال شد پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علیخان و سایر امرای آن صوبه که درین خدمت با ادهم
خان شریک بودند از تیول خود آمده بسعادت زمین بوس شرف اختصاص گرفتند و مورد انواع مرحمت
اقسام عاطفت گردیدند و از همین منزل ادهم خان و پیر محمد خان و سایر امرای آن صوبه بجاگیرهای خود رخصت
یافتند و موکب گردون شکوه برسم یلغار عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشت و چون از پرتو رایات
جهانات حوالی قلعه نرور منور گردید قراولان خبر آوردند که درین بیشه شیریست که همواره سر راه بر مردم گرفته
و آسیب بمترددین میرساند لاجرم شهریار شیر شکار بقصد او توجه فرمود و آن سرپنجه برآمده نمود [illegible]
حضرت خاقانی به نیروی تائیدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده تیغ همت بر افراختند و از مشاهدهٔ اقبال [illegible]
کیان غالب تهی ساختند و آن شیر بیشهٔ [illegible] دست و زور بازوی شجاعت بیک زخم کارش به انجام رسانید
و بچهای پیر را قد اسان رکاب عالی بزخم تیر و شمشیر از هم گذرانیدند و هم درین سفر محمد اصغر میرمنشی [illegible]

بمرکز امن و امان

خطوط ابعه یگانه روزگار بود بخطاب شرف خانی خلعت امتیاز پوشید بعد از طی منازل و قطع مراحل روز دوشنبه
بیست و سوم خرداد ماه آلهی موافق پنجشنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت هجری بدار الخلافه آگره نزول
اجلال اتفاق افتاد و امتداد این یورش یکماه و هشت روز کشید **یورش موکب جهانگشا بانتظام ممالک شرقیه**
و ملازمت نمودن خان زمان و مراجعت چون خاطر اولیای دولت از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار
خان زمان بقدر نگرانی داشت نهضت رایات جهانگشا بآن صوب لازم وقت دانسته چهارم امرداد آلهی موافق
یکشنبه چهارم ذی قعده نهصد و شصت و هشت قمری بمدرقه جنود تاییدات آلهی رایات اقبال بصوب ممالک
شرقیه برافراشتند و حراست دار الخلافه آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی تفویض یافت و منعم خان خواجه
جهان و اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت قرین رکاب ظفر نگار بوده نطاق خدمت بر میان جان بستند
و چون حوالی قصبه کالپی مضرب خیام سپهر احتشام شد عبد الله خان اوزبک بوسیله مقربان بساط اقدس التماس
مقدم عالی نمود و از آنجا که ذره پروری و غریب نوازی لازمه ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان بود ملتمس
او بعز قبول مقرون شد و منزل او را بانوار قدوم گرامی محسود بهشت برین ساخته پایه عزت او را به اعلا علیین رسانیدند
و عبد الله خان بسرانجام اسباب سعادت پرداخته مراسم نثار و پیشکش ظاهر ساخت و مورد انواع مراحم گردید و چون
ظاهر شهر کره که بر کنار دریای گنگ واقعست مورد عساکر کیهان شکوه گشت خان زمان و برادرش بهادر خان بزمین
بوس عتبه عرش ارتفاع شرف اختصاص یافته اقسام نفایس و فیلان مست نامی بطریق پیشکش گذرانیدند
و از جمله فیلان دلسکار و بلته و دلیل و سید لیا و حکمو هن داخل حلقه خاصه شده منظور نظر مشکل پسند گردیدند
و خاقان گیتی ستان بمقتضای عاطفت ذاتی و عفو جبلی در مقام بازپرس نیامده از تقصیرات گذشته اغماض
عین فرمودند و هم درین ولا خواجه عبد المجید آصف خان با بسیاری از مبارزان عرصه فیروزی بر سر راجه رامچند
رخصت یافت و حکم شد که اگر عاصیان تمرد جمعی از خون گرفتگان را که به پناه او درآمده اند بدرگاه معلی فرستد
نطاق خدمت و بندگی بر میان سعادت بند داورا استمال عواطف پادشاهی ساخته معاودت نمایند چون
موسم باران در میان آمد و راجه در مقام نخوت ایستادگی بدان عرصه اقبال مراجعت نموده بجاگیرهای خود
شتافتند و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره بشغل شکار پرداخته عنان معاودت بصوب مستقر خلافت
معطوف داشتند و خان زمان با برادرش تا سه منزل قرین رکاب ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت
یافتند و موکب عالی بر جناح استعجال قطع مسافت نموده در عرض ده روز بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود
و امتداد این سفر مبارک یکماه و چهارده روز کشید و هم درین ایام شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم
خانی شرف اختصاص داشت از پنجاب آمده بسعادت زمین بوس مستسعد گشت و شرایف پیشکش از نظر اشرف گذرانید
بلوازم تفقدات خسروانه خلعت امتیاز پوشید و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او مفوض شد و با هم آنکه
آئین خدمت و کاردانی خود را در معنی وکیل مستقل میدانست ازین رهگذر بقدر گران خاطر گشت و در ارکان

نسبت و استقلال منعم خان که بظاهر وکیل بود نیز تزلزل تمام راه یافت و چون اتکه خان را بغیر از خدمت و دلسوزی کار
امری مطمح نظر نبود و مهمات را بی شایبه غرض فیصل میداد و در اخلاص و بندگی بادشاه صورت و معنی یکجهت بود با
اینها یکرو ساخت و از توزع مزاج این دو کس غبار تفرقه بر دامن عزیمتش ننشست و از سوانح اقبال که درین سال یمن
ظهور یافت تسخیر قلعه چنار است و مجملی ازین سانحه انکه چون بسر عدلی او اراده داشت او بارشد قلعه چناره که مسکن و ماوای
او بود بتصرف فتو نامی از خاصه خیلان او در آمد و او فتح خان مسند عالی خطاب داشت و صاحب جمعیت و اعتبار
بود و از استحکام قلعه و لوازم قلعه داری بیجوش و خودسری روز کار بسر می برد و در هیولای مستقر او زنگ خلاف بر
نکوه جبر کردون سای رونق اسمانی یافت بخواجه عبد المجید اصف خان حکم شد که به تسخیر ان حصن حصین بنوجه
کرد و چون اصف خان بحوالی قلعه رسید فتو که از سعادت بهره و از کاردانی نصیبه داشت بعرض اولیای دولت رسانید
که این ذره غایبانه غلام و هواخواه ان درکاه است اگر شیخ محمد غوث دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رسانید
هر اینه قلعه را بدولتخواهان سپرده با دل جمع و خاطر مطمین روی سعادت به استان ملایک آشیان نهاده در سلک
فدائیان درگاه منتظم گردم چون التماس او از فروغ صدق روشنی داشت به شیخ محمد حکم شد که راه نمای سعادت
او گردد و بعد رسیدن شیخ فتو از قلعه برامده متوجه عتبه خلافت شد و بنفقدات خسروانه شرف اختصاص یافته
در سلک امرای عالیقدر منتظم گردید و حراست ان قلعه بحسن علی خان ترکمان تفویض یافت و درین هنگام که دار الخلافه
اگره مستقر سریر معدلت بود ادهم خان را از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و پیر محمد خان با
سهم و شریک حکومت مالوه بلند مرتبه گردید و ادهم خان امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده
روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و از سوانح سعادت انتما عزیمت بادشاه حقایق اگاه است بزیارت روضه منوره
خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال انکه با وجود عنفوان شباب که هنگام طغیان مواد غفلت و ابام
استلذاذ و حظوظ نفسانی است خصوص بادشاهان را که تحصیل لوازم عیش و عشرت و ترتیب اسباب مستی و غفلت
بر طبق مراد میسر است خاقان سپهر پاس و بادشاه حقایق شناس در هر لباس جویای حق و حقیقت بوده در دل طلب
از راحت ظاهری شریعت دانسته همواره از درد دلهای خدا اگاه دریوزه معرفت میفرمودند و در لباس شکار جویای
گوهر مراد بوده از تجرد گزینان وادی حقیقت و خاک نشینان راه طریقت هر جا نشان یافتی بصحبت او توسل جستی
خلاصه عمر گرامایه را بتحصیل اسباب تکمیل معروف داشته یک چشم زدن ببطالت و غفلت نمیگذرانیدند تا انکه درین هنگام
که بقصد شکار در موضع مندا کر که مابین اگره و فتحپور واقعست تشریف داشتند جمعی از نغمه سرایان هندی اشعار دل
پسند و ابیات بلند در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین چشتی که در حضرت اجمیر اسوده اند دیار ها ذکر جلایل کمالات
و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آیین شده بود به اواز خوش سامعه افروز گشتند انحضرت را
شوق زیارت مرقد منور خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده بی شایبه توقف از انجا
کاه عزیمت صید معنوی تصمیم یافت در روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمیدی الاول با معدودی

از هوا بان بساط حضور عزیمت خطهٔ اجمیر پیش نهاد همت عالی فرمودند و حکم شد که ماهم انکه محل بادشاهی را از راه
میوات باجمیر آورد و اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه قدس سره العزیز نگاشته کلک بیان میگردد
مولد ایشان سیستان است و در یازده سالگی والد بزرگوارش که حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمود از میامن
نظر درویش ابراهیم مجذوب قندوزی درد طلب دامن گیر همت خواجه شد قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند
و بخارا شتافت و چندی به اکتساب علوم رسمیه اشتغال فرمود و از انجا بخراسان رفت و در خراسان نشو و نما
یافت و در هارون که از توابع نیشابور است بصحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت
بدامن سعادت او زده بیست سال در صحبت شیخ عثمان ریاضات شاقه کشید و سفرها در نهایت پیش نهاد همت
ساخته بخدمت بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای کرام رسیده
بزور بازوی همت کمند طلب بکنگرهٔ مراد انداخت و خدمت خواجه بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد
و بهشت واسطه بابراهیم ادهم و قبل از امدن سلطان معز الدین سام در عهد رای پتهورا بر حضرت پیر خود بهند
امده در اجمیر اقامت گزیدند علوشان خواجه ازان برترست که این خاک نشین راه نیازمندی بشرح شمه
ازان تواند پرداخت و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال پانصد و بیست و دو در بغداد
بمسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان دین به ارادت خواجه

شیخ شهاب الدین سهروردی

معین الدین فایض گشتند شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب اسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ
نظام الدین اولیا بر امیر خسرو دست ارادت به شیخ فرید داده اند و سلسلهٔ چشتیه تمام بخواجه منتهی
میشود بالجمله انحضرت بجاذبهٔ شوق قدم در شاهراه طلب نهاده متوجه زیارت خواجه شدند و چون موضع
کلاولی مخیم اردوی ظفر قرین گردید جمعیتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولت خواهی راجه
بارهمل که در طایفهٔ کچواهه الوس کلان راجپوتست بعرض اشرف رسانید که ازان تاریخ که در دهلی بسعادت
استانبوس شرف امتیاز یافته همواره لوازم دولت خواهی بتقدیم رسانیده اما مدتیست که از بدسلوکی
شرف الدین حسین میرزا توهم عظیم بخاطر راه داده در شعاب جبال متحصن است اگر پرتو التفات حضرت
خاقانی سامحال او شود هر اینه سعادت زمین بوس دریافته مصدر خدمات شایسته خواهد شد و مجملی از
بدسلوکی میرزا شرف الدین حسین انکه چون سرکار میوات بجاگیر او مقرر گشت خواست که قصبهٔ انبیر را که وطن
مالوف راجه بارهمل است بتصرف خود در اورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان بارهمل بجهت
منازعت ریاست و شرارت ذاتی بمیرزا شرف الدین حسین التجا برده از غایت فتنه پردازی مقدمات
جنگ امیز درمیان آورد و اخر الامر میرزا لشکر بر سر راجپوتان کشید و چون اتش از میان خانه ایشان برخاسته
بود بصلح قرار یافت و مبلغی برسم خراج مقرر ساخته جگناته پسر راجه بارهمل و راج سنگ پسر اسکرن و کنگار پسر
جکمال برادرزادهای راجه بارهمل را گروگرفته عنان مراجعت سوی اجمیر معطوف داشت و درین

که بوسیلهٔ چغتای خان حقیقت حال بموقف عرض رسید حکم شد که چغتای خان راجه بارهمل را معه اولاد و
احفاد بملازمت آورد و چون بقصبهٔ دیوسه نزول اجلال اتفاق افتاد جیمل پسر روپسی برادر راجه بارهمل که
کلانتران سرزمین بود بوسیلهٔ میزبان درگاه معلی دولت زمین بوس دریافت آنحضرت فرمودند که آمدن این
محسوب نیست باید که روپسی خود احراز دولت عتبهٔ قدسیه نماید ناچار روپسی آمده بسجدهٔ آستان علیین بنیان
مفتخر و مباهی گردید و روز دیگر که قصبهٔ سانگانیر مضرب خیام نصرت اعتصام شد راجه بارهمل با اکثری از
فرزندان و خویشان بغیر از راجه بهگونت داس پسر کلان خود که بمحافظت اهل و عیال گذاشته بود بسجود درگاه
آستان فرق عزت برافراخت و به انواع مرحمت و اقسام شفقت تسلی خاطر او فرموده در زمرهٔ بندهای خاص
منتظم ساختند و از آنجا که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت است حسب الالتماس راجه بارهمل صبیهٔ او را داخل
پرستاران حرم سرای عزت فرمودند و به این نسبت پایهٔ قدر او را از امثال و اقران و سایر زمینداران
برافراختند و درین ایام که منزل بمنزل به نشاط شکار خوشوقت گشته متوجه اجمیر بودند یکی از جته بانان حرم
پای افزار یکی از رعایا را بزور کشیده گرفت و صاحب آن فریاد کنان بدرگاه آمد و بحسب اتفاق آواز آن
مظلوم بمسامع جلال رسید و بعد از تحقیق و تفتیش صورت حال معروض بارگاه معدلت گردید و فرمان قضا مثال
از قهرمان جلال بقطع پای او عز نفاذ یافت و این باعث آن شد که دیگر هیچ بی اعتدالی پا از اندازهٔ خود بیرون
ننهد و دست تصرف بمال مردم دراز نسازد و چون قصبهٔ سانبر مورد اردوی ظفر قرین گشت شرف الدین حسین
میرزا سعادت ملازمت دریافته پیشکشهای لایق گذرانید و حکم شد که جگناته و راجه سنک و کنکار را که میرزا
بگرو نگاه داشته حاضر سازد و از آن جا موکب اقبال بر جناح استعجال متوجه اجمیر گردید و بعد از مسعود در خطهٔ فیض
در ورود اجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد بزیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه قدس سره العزیز استسعاد اوفر
فرمودند و ساکنان حواشی آن روضهٔ مقدسه را بخیرات و نذورات کامیاب ساختند و با هم آنکه نیز محل بادشاهان
را از راه میوات بملازمت آورد و چون میرزا شرف الدین حسین بخدمت تسخیر میرته تعین بود و تا حال آن مهم
انجام نیافته بود ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر از
جاگیرداران آن نواحی را بکومک میرزا مقرر ساخته رایات مراجعت بدار الخلافه آگره معطوف داشتند و در قصبه
سانبهر جگناته و راجه سنک و کنکار را میرزا شرف الدین حسین بنظر اشرف گذرانید و از همین منزل میرزا
شرف الدین حسین را رخصت معاودت فرموده برسم یلغار متوجه دار الخلافه آگره شدند و راجه بهگونت داس
و مان سنگ پسر او که از حسن خدمت و تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند امتیاز یافته داخل
امرای عظام خواهند شد قرین رکاب سعادت ساخته راجه بارهمل را رخصت دادند که سامان نموده متعلقان
خود را بملازمت رساند و آن راه دور و دراز را بمدت سه روز قطع فرموده پنجم ماه اسفندارمز الهی موافق روز جمعه
هشتم جمادی الاخر بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد

وقایع سال هفتم از جلوس ابد قرین

درین هنگام که نوروز سلطان بعیش و کامرانی ارزانی شد و بهار جان نگار در قالب خاک روح نباتی دمید و
جهان را طراوت و نضارت تازه بخشید آفتاب عالم تاب بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه
پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه قمری بیت الشرف خویش را منور و مزین ساخت و سال هفتم از جلوس ابد قرین
خاقان روی زمین بدولت و اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال خجسته فال چهره گشای آمال
گردید فتح قلعه میرته است و مجملی ازین داستان آنکه در حین مراجعت از دار البرکه اجمیر میرزا شرف الدین حسین با
افواج ممالک گشا به تسخیر قلعه میرته تعیین شده بود و آن قلعه را رای مالدیو که از راجهای معتبر زمین داران بزرگ
هندوستان است بتصرف داشت و جگمال نام راجپوتی از معتمدان او بوفور شجاعت و کثرت اقوام حاکم آنجا
بود و دیوداس نام سرداری دیگر با پانصد سوار جرار که در جرأت و تهور گوی سبقت از امثال و اقران می ربود
بکومک جگمال تعیین نمود القصه چون عساکر نصرت قرین بحوالی قلعه رسیدند صفها آراسته و یراقها پوشیده بی محابا
از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و از اهل قلعه اصلاحتی و حرکتی ظاهر نمیشد چهار سوار که تازی تر جلوی نموده
بدر قلعه تاختند بزخم تیر و تبر آن خواب گرفتاران ادبار را بیدار ساختند و جمعی از راجپوتان بر فصیل برآمده
خشت و سنگ و تیر و تفنگ و روغن جوشان از بالا ریختند و دو سوار از لشکر اسلام مردانه شربت شهادت چشیدند و دو
سوار دیگر زخمی مراجعت نموده بافواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر اعیان لشکر صلاح دران دیدند
که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط بمحاصره باید پرداخت لهذا به استعداد مواد
این کار همت گماشته مورچلها تقسیم یافت و از اطراف نقبها زدند و اهل قلعه در مقام مدافعه بوده همواره جمعی از
جوانان کارطلب بیرون برآمده ترددات نمایان میکردند و بقدر همت و جرأت دست برد نموده باز خود را
بدرون می افگندند تا آنکه یکی از نقبها را داروپر ساخته آتش دادند برج قلعه فرو ریخت و رخنه عظیم در حصار
افتاد و بهادران عرصه اقبال راه تسخیر مفتوح یافته ویرانه تاختند و راجپوتان بمدافعه آنها هجوم آوردند و
جنگی سخت در پیوست و گروهی از مجاهدان لشکر اسلام بهشت برین و بسیاری از کفار بدرکه اسفل السافلین شتافتند
و تمام آن روز آتش اقبال در اشتعال بود و چون پرده ظلمت شب در میان جان کفار در آمد هر کس بمورچل خود
بازگشت و آن سیاه بختان فرصت یافته شباشب رخنه را مضبوط کردند و چون صبح سعادت دمید نجات خود را
منحصر در قلعه دادن یافته در صلح زدند و چندی از مردم کاردان فرستاده امان طلبیدند و میرزا شرف الدین
حسین راضی به صلح نمی شد تا آنکه قرار یافت که اسباب و اشیا و بنه و بار خود را گذاشته تنها بدر روند و بهمین قرار
و افواج منصوره دست از محاصره باز داشتند و جگمال با توابع و لواحق جانی سلامت بدر برد و دیوداس
از کمال جهالت و ضلالت دل ببردن نهاده نخست تمام اسباب و اشیای خود را پاک سوخت آنگاه مانند شعله برخود
پیچیده از قلعه برآمد با چهارصد یا پانصد راجپوت خونریز از پیش لشکر قیامت حشر در کمال تمکین و آرام روان شد
چون بعضی راجپوتان در فوج بادشاهی بودند که خصومت قدیم با او داشتند مثل لون کرن و چمل و غیره بمیرزا شرف

الدین حسین نمودند کراین مردم برخلاف عهد و پیمان اسباب خود را سوخته گستاخانه میروند چه گنجایش دارد که با

خیره کی و بی باکی از پهلوی ما گذشته جان بسلامت برند میرزا شرف الدین حسین را معقول افتاد و صفها آراسته متوجه

انهار دی نهاد و دیو داس ازین عزیمت آگاهی یافته متهورانه عطف عنان نمود و جنگی سخت در پیوست و از جانبین

مبارزتهای عظیم بظهور آمد و بهادران طرفین دست از جان شسته بزخم تیغ و خنجر داد شجاعت و دلیری دادند

و دیو داس برا سه خوبها تاخت و حملهای شیرانه و تلاشهای مردانه کرد و در آخر از اسپ خطا شده بر زمین افتاد

و سپاهیان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت بسیار در عرصه کارزار بر خاک هلاک افتادند

امرا ازین فتح و فیروزی عنان مراجعت معطوف داشته بجاگیرهای خود آمدند و بزعم بعضی آنکه دیو داس زخمی

از جنگگاه برآمده بعد از ده دوازده سال خود را بلباس جوکیان ظاهر ساخت و مدتی در حیات بود والعلم

عندالله مصاف خاقان گیتی ستان با متمردان موضع مردمکه و قتال انها

که شهریار عدالت آثار بعزم سیر و شکار از آب چون گذشته بنواحی سکیت و بهکانو که در سی کروهی دارالخلافه آگره واقع است

صید مقصود میفرمودند بر همین پو بوسیله یکی از قراولان شرح تظلم و بیدادی متمردان آن موضع بعرض رسانیدند که

مرا بی گناه کشته اموال و اسباب مرا بغارت برده اند و چون تمرد و راه زنی مردم این نواحی شهرت عظیم داشت

علی الخصوص هشت مواضع از پرگنه سکیت که باتیکنه مشهورند در سرکشی و بی باکی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد

ملازمان رکاب عالی مستعد و آماده باشند که فردا صبح متوجه تنبیه و تادیب آن گروه میشویم و بگاه که با معدودی

که قرین رکاب ظفر انتساب بود توجه فرمودند چندی را بطریق منقلا پیشتر روان ساختند و بعد از دمیدن صبح

موکب عالی بحوالی آن قریه رسید و قراولان خبر آوردند که متمردان از هیبت صیت افواج قاهره جای خود را گذاشته

فرار نموده اند لاجرم آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و حکم عالی بنفاذ پیوست که بهادران جانسپار بتعاقب

آن مفسدان سیه روزگار شتافته هرجا یابند بقصاص رسانند و از اشتداد نائره جلالیت و اشتعال آتش

غضب خود بسرعت هرچه تمامتر متعاقب روان شدند و قریب بنیم کروه بموضعی که متمردان فراهم آمده بودند رسیدند

و حکم شد که شیردلان عرصه فیروزی از اطراف دیه در آمده آن خون گرفتهارا علف تیغ بیدریغ سازند در آن

دیه مداخل و مخارج را استحکام داده بدافعه و مقابله قدم ضلالت افشردند و جنگ سخت در پیوست چون اکثری

بحث بکیت فزونی داشتند چنانچه باید کار از پیش نمیرفت و معه هذا جمعی از سپاهیان بنابر شدت گرما و کثرت

تردد بسایه درختان پناه برده طلب کار گوشه عافیت بودند و خاقان ستوده خصال ازلی طریقه انها جنگ

پوشیده دیگرانرا دلدهی میفرمودند و دران وقت خود بدولت و اقبال بر فیل دلشکار سوار بودند چون در

پیش دیه آتش زبانه میکشید و در آمدن فیل دشوار بود از جانب دیگر فیل را در آوردند چون فیل تنگنای

دیه در آمد بنظر حمایت اثر جلوه نمود که جوان جبه زردی بر بالای بامی با کجری در تلاش است دارا که رستم خان

جبه زردی پوشیده بود بخاطر مقدس گذشت که نکرا و باشد و چون پیشتر شتافتند ظاهر شد که مقبل خان است انه

کمال جرات

کمال جرأت و تهور بکبری در او بحنه میخواهد که او را از اوج حیات بحضیض نیستی اندازد و دیگر مفسدان بحمایت او هجوم
آورده اند جمعی از بهادران جانسپار اشارت شد که بر بام برآمده کومک او نمایند و از همه پیشتر بند علی قوربیکی نسیم خان
کاکامان خود را رسانیده بسیاری را از گرد پیش او رانده آن گرد بوصفت را که با مقبل خان کشتی میگرفت بر خاک
هلاک انداخت و فیل کوه شکوه پادشاهی بکوچه بند درآمده بنیان وجود بسیاری از کبران بی دین را زیر و زبر ساخت
در اطراف و جوانب تیر و چوب و سنگ و خشت باریدن گرفت و حمایت ایزدی که همه جا و همه وقت حافظ و ناصر ان بر
گزیده درگاه آلهی است نگاهبانی فرموده در اثنای این جنگ مغلوبه دست فیل پادشاهی بچاه غله فرو رفت و جهار
خان فوجدار که در عقب فیل نشسته بود بر بالای آنحضرت افتاد و بتایید کریم کارساز دست فیل ازچنان جای بسلامت
برآمد و بندگان حضرت تلاش داشتند که فیل را بحویلی که اکثر متمردان در آنجا مضبوط شده اند رسانیده در هم
نوردند بغیر از راجه بهکونت داس و راجه بدیچند هیچکس از فدائیان رکاب سعادت همراه نبود درین وقت
خون گرفته رو برو آمده شمشیری بر چهره فیل انداخت و زخم آن بر حلقه آهن که در دندان فیل بجهت
استحکام می بندند رسید و از ضرب آن شرارها جست و فیل در غایت خشم و غضب آن هندو را گرفته پایمال
قهر ساخت و ناگاه پسر پانزده ساله از بالای بام به اضطراب خود را بر فیل پادشاهی انداخت و جهار خان
خواست که او را از هم بگذراند مرحمت ذاتی و شفقت جبلی آنحضرت مانع آمد و حکم شد که او را نگاه دارند و
چون نزدیک بحویلی رسیدند فیل را بشکستن دیواری اشارت فرمودند علاء الدین فوجدار آنحضرت را نشناخته
از دور تعریف کنان فریاد میکرد که رحمت خدای بر تو باد فیل را بجای خوب رسانیده انشاء الله مجرای تو پیش
پادشاه خواهم کرد و از بس که تیر و سنگ میریخت هفت تیر بر سر فیل خاصه رسید و مقارن این حال تاتار خان
فریاد برکشید که پادشاه هم درین تیرباران کجا میروید جهار خان به اعراض گفت که چه وقت نام بردن است
بالجمله فیلهای خاصه دیوار حویلی را شکسته درآمد و چند فیل دیگر هم همراه رسیدند و جمعی کثیر از آن سرکشان سیاه بخت
بدرک الاسفل شتافتند و جمعی در خانه مضبوط شدند و بموجب حکم سقف خانه را شکافته آتش در زدند و در آنجا
قریب هزار کس بآتش قهر الهی سوخت و آن شهسوار عرصه کارزار بتایید کردگار چنین محکمه ایزدی بازوی
قدرت شگفت اینها تو کنی و از تو آید **تعین فرمودن عبد الله خان اوزبک بضبط ولایت مالوه**
چون ادهم خان به استیلام عتبه قدسیه روی خدمت نهاد و پیر محمد خان مستقلا حاکم مالوه شد باز بهادر که در ایام
غربت دادارکی بیران مبارک شاه حاکم خاندیس و برهانپور پناه برده بود درین وقت قابو دانسته و از
بیران کومک گرفته بمالوه شتافت و چون به پیر محمد خان خبر رسید که باز بهادر به اداس آمده در مقام استعداد
جمعیت است پیر محمد خان با فوجی آراسته متوجه جنگ او شد و باز بهادر نیز صفها آراسته بمقابله و مقاتله او روی
نهاد و به اندک زد و خورد شکست بر باز بهادر افتاد و عساکر منصوره قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده غنائم فراوان
بتصرف در آوردند و از آنجا پیر محمد خان به تسخیر قلعه بیجاگره که از قلاع حصین ولایت مالوه است و بتصرف اعتماد خان نام کلی

از ملازمان باز بهادر بود متوجه شد و بعد از مدت ممتد که بهادران لشکر منصور ترددات نمایان کردند و اهل حصار
در لوازم قلعه داری اهتمام شایسته بظهور آوردند سمری خسرو شاه که سرامد ملازمان پیر محمد خان بود کمندها
چند تعبیه نموده بر فراز قلعه بر امد و چون شام ادبار ان خون گرفتها نزدیک رسیده بود دستی خواب غفلت داشتند
تا انکه قریب دولت جوان کار طلب بتدریج بقلعه در امدند و بعد از دمیدن صبح مخالفان خبر یافته بجنگ مبادرت
نمودند و از طرفین ترددات شایسته بظهور پیوست و ناگزیر اهل قلعه فریاد الامان برداشته متفرق گشتند و انها
خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می آمد که تیری به او رسید و مسافر ملک نیستی گردید و بقیة السیف حرکت مذ
بوحی کرده اکثری کشته شدند و چندی امان یافته بدر رفتند و غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد قرین
افتاد و پیر محمد خان روزی چند دران قلعه طرح اقامت افگنده و خاطر از ضبط ان سرکار پرداخته متوجه سلطان
پور و نندربار گردید و به اندک ترددی سلطان پور را داخل ممالک محروسه ساخته عنان مراجعت بقلعه بجاگره
داشت و چون خبر یافت که باز بهادر بمیران مبارک شاه التجا برده و در مقام سامان لشکر است پیش دستی نموده
با هزار جوان چیده بر سر اسیر و برهانپور ایلغار فرمود و از اب نربده گذشته بیکشب چهل کروه راه در نوردید و در
پای قلعه مختصری بود در انجا نشان یک زنجیر فیل مست یافته از گرد راه جلو ریز خود را بقلعه رسانید و بر سر سواری
تسخیر نمود و ان فیل از ضمایم غنایم گشت اتفاقا میران مبارک شاه فوجی اراسته از اسیر بمحافظت ان قلعه فرستاده
بود و دران هنگام که اولیای دولت قاهره از تسخیر قلعه وا پرداخته متوجه برهانپور بودند فوج میران نمودار شد
پیر محمد خان جمعی را همراه خسرو شاه و یار علی بلوچ بدفع انجماعه تعیین فرمود و باندک ترددی سلسله جمعیت غنیم بهم
گشت و اکثر مخالفان بزخم تیغ ستیزه اواره خرابه عدم گردیدند و مقارن طلوع کوکبه صبح اعلام ظفر انجام پیر محمد خان
از مطلع برهانپور طالع گشت و بران معموره اتش نهب و تاراج زبانه کشید و انچنان شهری که نمونه از مصر جامع بود در طرفة
العین بغارت رفت و چندان ناطق و صامت بدست لشکریان افتاد که محاسب روزگار از عهده احصای ان بیرون
نتواند امد و میران مبارک شاه که ابا عن جد والی ان مملکت بود صلاح حال خود در تحصن قلعه اسیر دانسته بلوازم
قلعه داری همت گماشت و پیر محمد خان مصلحت وقت در معاودت دانسته علم مراجعت بصوب بجاگره بر افراشت و
در اثنای راه خبر رسید که باز بهادر جمعیت نیک فراهم آورده باتفاق امرای خاندیس بعزم رزم شتافته و چون غنایم
موفور و اموال غیر محصور از تاراج برهانپور بدست سپاه منصور افتاده بود و اکثر مردم بجهت گرداوری اموال و اسباب
بخود درمانده بودند پیر محمد خان از استماع این خبر موحش پریشان خاطر گشته مجلس کنکاش آراست رای جمعی بران
قرار گرفت که چون مردم متفرق شده اند جنگ را طرح داده و از اب نربده گذشته روزی چند در قصبه هندیه اوقات
بسر باید برد و ساز لشکر از سر نو نموده متوجه جنگ باید شد و ازانجا که هر طلوعی را هبوطی لازم و هر کمالی را زوالی
منحتم است پیر محمد خان سخن راست مخلصان را نشنیده بمحاربه قرار داد و چون امر دیگر رقم زده کلک تقدیر
شده بود از یاران و نوکران ترددی که توقع داشت بوقوع نیامد و پای ثبات و قرار سرداران از جای رفت

و کار بجای

وکار بجای رسید که پیر محمد خان دستگیر شود یار علی بلوچ که از کرم و سرد این بادیه خونخوار خبردار بود عنان اختیار از دست
پیر محمد خان کشیده بعنف و اکراه از جنگگاه بیرون برد و قریب شام بکنار نربده رسیده سراسیمه خود را به آب زدند
اتفاقاً از میان آب قطار استری میگذشت اسپ پیر محمد خان رم کرد و جراغ پا شده خانزاد را در آب انداخت و چون
اجل جلوگیر شده بود عنان تماسک از دست رفته غریق بحر فنا گردید و بعد از وقوع این سانحه عبرت بخش قیا خان
گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی از امرا که بکومک او جاگیردار صوبه مالوه بودند دل از دست داده بدرگاه
گیتی پناه شتافتند و مورد عنایت خطاب پادشاهی شده هر کدام درخور تقصیر سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده
دیگر باره جلوریز بمالوه درآمد و تمام آن مملکت که امنیت در آن بود متصرف شد لاجرم رای جهان آرای ممالک گشای خاقان
گیتی ستان چنان اقتضا فرمود که یکی از امرای صاحب شوکت که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف باشد بضبط آن ولایت
تعین فرماید آخر قرعه این خدمت بنام عبد الله خان اوزبک افتاد بموجب حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین احمد
فرنخودی را که از کار رسیدگان و کاردانی بخطاب خانی شرف اختصاص داشت بکومک او رخصت فرمودند و مقرر شد
که بعد از تسخیر ممالک در انتظام محال جاگیر و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ملازمت شود و عبد الله خان
بحکومت آنجا مقرر باشد و چون عبد الله خان بولایت مالوه درآمد باز بهادر تاب مقاومت نیاورده مجدداً با صد حسرت
حسرت و ناکامی دست از مالوه باز داشته روی بگریز نهاد و جمعی از بهادران کار طلب بتعاقب باز بهادر
شتافتند و بسیاری از مردم او در اثنای گریختن بقتل رسیدند و عبد الله خان در بلده مندو که پای تخت سلاطین مالوه
بود قرار گرفته قصبات و پرگنات آن مملکت را بامرا تقسیم نمود و معین الدین احمد خان بعد از ضبط ولایت و تقسیم
جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردیده بسجده سده خلافت سربلندی یافت و باز بهادر آواره دشت
ادبار گردیده روزی چند بر انا اودی سنگ التجا برده روزگاری بهزار ناکامی گذرانید و چون صلاح حال و مال
خود منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه داشت لاجرم بوسیله مقربان بارگاه عزت جبین خجلت باستان
پادشاه جرم بخش عذر پذیر نهاد چنانچه در محل خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و از غرایب وقایع آنکه
روزی که پیر محمد خان بقصد تسخیر مملکت بیجاگره و کهرگون از قلعه مندو بیرون میرفت بخدمت مجذوبی که از مقربان
رازگار بود و در دروازه مسجد جامع مندوی نشست و بکشف کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه
التماس نمود و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید که مصحف مجید همراه هست پیر محمد خان هیکل مصحف طلبیده پیش نهاد
او بطریق تفاول گشوده بدست پیر محمد خان داد اتفاقاً سطر اول صفحه نخستین این آیه کریمه برآمده بود فاغرقناآل
فرعون وانتم تنظرون پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست بآزار آن عزیز دراز کرده دو سه قمچی زد
در اندک وقتی آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده بود دیر تو ظهور افکند و از سوانح اقبال آمدن ایلچی
شاه سلطنت پناه شاه طهماسب صفوی فرمان روای ایران است چون از سوالف ایام روابط دوستی و داد
و لوازم محبت و اتحاد میان این دو دودمان عالیشان و آن سلسله رفیع مکان استحکام داشت درینولا شاه

مغفرت پناه سید بیگ ولد معصوم بیگ که ابن عم شاه بود و سالها بمنصب وکالت کلکه گوشه عزت می افراخت و حضرت
شاه او را عمو اعلی خطاب میفرمودند برسم عزا پرسی حضرت جنت آشیانی و تهنیت جلوس ابد قرین حضرت خاقانی
فرستاده از اقمشه نفیس و اسپان عراقی بدو و اقسام تحف و هدایا مصحوب مشار الیه بدرگاه سلاطین پناه ارسال
داشتند چون ایلچی مذکور بحوالی دار الخلافه آگره رسید آنحضرت بعضی امرا و اعیان سلطنت را به استقبال فرستاده بتعظیم
و احترام تمام بشهر در آوردند و مبلغ چهار ده لک دام مرادی که هزار تومان رایج عراقست با دیگر اجناس بطریق انعام
مرحمت فرمودند و بعد از چند روز که ایلچی از محنت سفر براسود مجلس عالی ترتیب داده بسعادت کورنش و ملازمت آنحضرت
بخشیدند و مکتوبی که مشتمل بر تجدید مبانی اخلاص و یکجهتی و تمهید قواعد محبت و دوستی بود با سایر تحف و هدایا ایلچی آورده
گذرانید و بعد از عرض مراسم تعزیت و لوازم تهنیت بندگان اعلی حضرت بزبان ملطف و عاطفت احوال شاه پرسیده
ایلچی را بتفقدات گوناگون نوازش فرمودند و حکم شد که امرای عظام ایلچی را ضیافتها نموده از آنچه باید دقیقه
ذره کوتاه دستی ننمایند و در عرض دو ماه که سید بیگ در درگاه گیتی پناه بود هر چند روز دو لک و سه لک از خزانه
عامره مدد خرج عنایت می فرمودند و چون رخصت انعطاف ارزانی داشتند مبلغ بیست لک دام با دیگر اجناس
که یکهزار چهار صد تومان عراقست خرج راه عنایت شد و جهت شاه از نفایس روزگار و نوادر دهر دیار
مبلغهای کلی برسم ارمغان فرستادند **شهادت یافتن اتکه خان به تیغ بی باکی ادهم خان و سیاست نمودن**
آن سفاک بی باک در پیشگاه معدلت حضرت خاقانی که بحمایت و حراست ربانی از صغر سن در دامن عصمت [illegible]
ماهم انگه تربیت یافته بودند آن بلندبخت عالی مرتبت حقوق خدمت قدیم و نسبت بندگی مستقیم به این دودمان
داشت ادهم خان پسرش از خوردی باز در ملازمت آنحضرت گستاخ بر آمده و بهمین ترتیب و قدر دانی آنحضرت
بمراتب بلند و مناصب ارجمند تصاعد نموده و به نسبت قرب خدمت والده اش مغرور گشته قدم از اندازه ادب بیرون
می نهاد و بخت بی اعتدالانه می زیست و حضرت خاقانی مراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار
و سلوک ناهموار او اغماض عین میکردند تا آنکه در ینولا که خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه از روی دلسوزی
و اخلاص به تمشیت مهمات مالی و ملکی پرداخت و حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت برای رزین او تفویض
یافت جمعی از کهنه گرگان واقعه طلب که از میان دو سنگ آرد میخواهند بنابر بغض و حسد کینه اتکه خان را در دل
گرفته بمقدمات دور از کار و سخنان فریب آمیز معقول ادهم خان ساختند که اگر او را از میان برداری مدار السلطنت
و حکومت هندوستان بر تو خواهد بود خصوص منعم خان که میخواست وکیل السلطنت باشد تحریک و تحریض آن [illegible]
باده جوانی و دولت و مد هوشی نشاء غرور و نخوت بیشتر نمود و شهاب خان نیز دامنی برین آتش زده اسباب
شورش و فتنه سر انجام یافت تا آنکه روز پنجم خرداد ماه آلهی موافق شنبه دوازدهم رمضان در سر دیوان [illegible]
و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت نشسته به انتظام مهام ملکی اشتغال
داشتند که ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از اوباش آمده در آن بارگاه دولت داخل شد و خان اعظم مجلس [illegible]

ادهم خان

ادہم خان رسید و اتکه خان بنیم قیامی کرد و ان سفاک بی باک بمجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر برده متوجه اتکه خان
شد و بخوشم اوزبک و دیگر ملازمان خود خشم الوده اشارت نمود که چه استاده اید و ظاهرا از منزل خود هم بهمین
قصد اراده بود القصه خوشم بیدولت خنجر کشیده زخم کاری بسینهٔ ان صدرنشین وساده سعادت رسانید
و اتکه خان سراسیمه و مضطرب بجانب دولت سرای بادشاهی دوید و درین اثنا خدابردی ملازم ادہم خان
زخم دیگر رسانید و شمشیر انداخت و ان رکن السلطنه در صحن دولتخانه بدرجه شهادت فایض گشت و
ازین غایله غوغای عظیم و وحشت غریب از حوالی دولت سرای اقبال برخاست و ان بی اعتدال خون

تامله م

گرفته به اندیشه تباه گستاخانه متوجه حرم سرای عالی شد و خواست که شمشیر در دست سر زده بمحل در اید خواجه
نعمت خواجه سرای درباری فی الفور در را مغفل ساخت و ان کم فرصت هرچند تلاش نمود
خواجه نعمت توفیق خدمت یافته در نکشود و حضرت خاقانی که بر بستر راحت و کامرانی تکیه فرموده بودند
ازین شورش و اشوب بیدار شده باعث غوغا پرسیدند که چیست و چون هیچ یک از بردگیان حرم سرای دولت
از صورت حال اطلاع نداشتند انحضرت خود سر از دیوار قصر بر اورده استکشاف احوال فرمودند رفیق حیا
منصب که از فدائیان درگاه بود حقیقت ماجرا معروض داشت و اشارت بقالب خون الود ان شهید سعید نمود
حضرت خاقانی بقهرمان جلال برافروخته باضطراب تمام متوجه بیرون شدند و درین وقت بی انکه طلب فرمایند
یکی از پرستاران سراپرده عزت شمشیر خاصه بدست اشرف داد و ان شیردل بزور بازوی یداللهی شمشیر گرفته
بجانب ایوانی که ادہم خان در انجا بود متوجه گردیدند و چون چشم خشم الوده شهریار عدالت اثار بران مدبر
برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده اتکه ما را چرا کشتی ان خیره چشم گستاخ پیش
دویده و هر دو دست حضرت را گرفته گفت که بادشاه غوررسی فرمایند که چه کس او را اگشته و بقدر
فلانش هم شد و حاضران بساط قرب را چه نکوهش کنم که در چنین وقتی هیچکس را توفیق یاوری نگردد که
ان سیاه بخت را از نزدیک نگذارد حضرت خاقانی بزور قدرت الهی دستهای خود را از چنگ ادہم خان خلاص
ساخته بشدت غضب مشتی بر روی او زدند که مانند کبوتر بچه معلق بر زمین افتاده از هوش رفت و از فرط
قهر و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند که این دیوانه سرگستاخ را به بندید فرحت خان خاص
خیل و سنگرام هوسناک و جمعی دیگر دویده او را بستند و حکم شد که از بالای صفه سرنگون ساخته بینداختند در
وقت انداختن چون با بهایش بزمین خورد از مردن جان برد باز حکم شد که او را ببالا اورده سرنگون انداختند
درین مرتبه بشدت تمام معلق انداختند چنانچه مغز سر او پراکنده گشت و ان سرگشته روزگار پریشان دماغ در حال
بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان و شهاب خان باعث این فتنه و اشوب شده بودند
از صورت غضب پادشاهی هراسیده راه فرار پیش گرفتند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه
جانگزای قدر وقوف نسبت ادہم اتکه را منظور نداشته ان خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت به

توقف یافته تا اتکه حسب ... کرده
سر راه بر ادہم خان و ماهم اتکه گرفت
و غافل ازینکه شهریار دولت شعار تحقیق ...

قصاص رسانیده اند و بعد از انکه حقیقت حال معلوم انها شد این سخن را از اجیف بنداشته یقین تصور نمیکردند
لاجرم حضرت خاقانی شیخ محمد غزنوی را طلب داشته ادهم خان مقتول را به او نمودند و او رفته تسلی بخش
خاطر برهم خورده انکه حسل کشت و آن همه شور و شغب فرو نشست درمان هم انکه که بر بستر بیماری افتاده بود شنید که
ادهم خان جبش بی اعتدالی کرد و بندگان حضرت او را مقید ساخته اند تعلق مادری و مهر فرزندی او را
برداشته بملازمت اشرف اورد که شاید بسر خود را خلاص تواند ساخت حضرت خاقانی ما هم انکه را دیده
فرمودند که ادهم خان انکه ما را کشت و ما هم در برابر او را قصاص فرمودیم ان عاقله روزگار معروض داشت
که خوب کردید انچه حضرت میفرمایند موافق حق و مطابق عدالت است اما هنوز با در نمیکرد که بسر را کشته باشند
بی تجشه یکی بادر دستم خان صورت واقعه پوست کنده بماهم انکه برسید که طریق کشته اند جواب داد که اثر زخم ازا
بر روی او پیداست دیگر نمیدانم و ان اثر مشت ید اللهی بود که بتائید غیبی بر روی او زده بودند چون کشته شدن
پسر متیقن ماهم انکه گردید شروع در خضوع و خشوع نمود و بیطاقتی و اضطراب بسیار اغاز نهاد و خواست که بر نعش
فرزند بجان پیوند خود رود حضرت خاقانی بجهت تسلی خاطر و اظهار ندامت و پشیمانی فرموده چندان دلاسا
او کردند که بقدر تسکین یافت و از وفور شفقت و دلداری نگذاشتند که بخانه رفته بسر خود را به ان حال به بیند و حکم
فرمودند که بزودی تجهیز و تکفین ادهم خان کرده نعش او را بدهلی روان ساختند و روز دیگر ماهم انکه بخانه خود
رفته بلوازم سوگواری و مراسم عزاداری پرداخت و چون تعلق مفرط با فرزند داشت نتوانست ضبط احوال خود
نمود و مرض او روی در تزاید اورد و ارکان عافیت تزلزل پذیرفت و بعد ازین واقعه چهل روز مسافر ملک
نیستی گردید و خاطر قدسی مظاهر انحضرت از قضیه ناگزیر ماهم انکه بغایت اشفتگی و گرانی کشیده و به اعزاز و اکرام
تمام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و خود هم قدمی چند بمشایعت نعش ان عفت سرشت رفته رقعتا فرمودند که
اشرف عمارت عالی بر سر مزار او اساس یافت و همچنین در خاطر جوئی و دلدهی فرزندان انکه خان و التیام جراحت
قلب ایشان توجهات مبذول داشتند و از سوانح دولت افزا ترتیب فرمودن اعتماد خان است و انتظام یافتن
محال خالصات بحسن تدبیر و کاردانی او چون در جنب بخشش و ریزش دل دریا نوال و دست گیتی عیال خاقان
ممالک ستان سرمایه بحر و کان بغایت مختصر و بی وقع می نمود با وجود وسعت هندوستان و فزونی حاصلات
ان درین مدت در خزانه عامره مبلغی معتدبه که بمصلحت ملک گیری و جهان کشائی وفا کند فراهم نیامده بود و
متصدیان مهمات سرکار عالی چه از کم فرصتی و چه از نارسائی در انتظام مهام خالصات و جمع خزاین نمی پرداختند
درینولا که دست تصرف حق ناشناسان متغلب از دامن دخل کوتاه شد و خواجه بهول ملک خواجه سرا که در ایام
حکومت سلیم شاه بسر شیر شاه بجوهر رشد و کاردانی خطاب محمد خانی یافته بود بر توجهات حضرت خاقانی مالک
او گشت و ان سعادتمند از روی اخلاص مصدر خدمات شایسته گردید پادشاه ذره پرور او را بخطاب اعتماد خان
ممتاز ساخته سر انجام محال خالصات که تغلب بود از انها انتزاع فرموده به اعتماد خان حواله شد و ان دولتخواه

در منزل خود

گفت و ما هم انکه برسید

در تحصیل خزانه و سرانجام مهمات عالی
اختصاص بخشیدن و حکم بر گرفتن
خالصات را در تصرف ارباب

خدمت درین باب ضوابط حسابی وقوانین سخن بسته مساعی موفور بظهور آورد و در اندک فرصتی هم خالصات
معمور و هم خزاین موفور گشت و مهمات سرکار عالی نظام و رونق دیگر یافت و از بدایع وقایع گریختن منعم خان و
گرفتار شدن اوست چون این دو قضیه عظیم در یکروز بتحریک منعم خان و فتنه سازی او حادث شد و بعلت استقلال
خود که میخواست عروس مملکت را بی زحمت رقیب در اغوش اعتبار گیرد و با وجود آن دو کس مستقلا به او نمیرسید
در مولا از روی حکومت کابل پیش نهاد همت کوتاه ساخته برافقت قاسم خان میر بحر از راه دامن کوه سوالک
بمنزلهای نامتعارف خواست که خودرا بزاویه سلامت رساند چون حقیقت حال بمسامع جلال
رسید آنحضرت از او قعی ننهاده فرمودند که منعم خان بمحض توهم دور از کار چنین اراده باطل بخاطر راه داده آخر بعید
ان رسیده و ندامت گزیده مراجعت خواهد نمود و خود را سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی نخواهد ساخت و بهره چند
از بزرگی ذات و وسعت حوصله ملتفت حرف آنها نشده فرمودند که زنهار. احدی پیرامون خانه او نگردد و فرضا
اگر منعم خان بکابل رود آنهم ملک ماست داد و بنده قدیم این دودمان رفیع است اموال و اسباب او را
از عقب او خواهیم فرستاد قضارا بعد از تکاپوی فراوان و طی کوه و بیابان در حوالی پرگنه سروت که جاگیر میر محمود
منشی مقرر بود عبور ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم میر محمود خبر یافت که دو کس از امرا سراسیمه
باینجا رسیده اند و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته
آنرا خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که بیمامن خدمت و نیروی شجاعت در جرگه امرای
عظام انتظام یافته بود در آن نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاه شده منعم خان را بخانه خود برد و وقت را
غنیمت شمرده در اداب مردمی و مهمان داری کوشید به اعزاز تمام بخدمت حضرت خاقانی آورد و آنحضرت بخلاف
اندیشه باطل او و فکرهای ناقص اهل روزگار بعواطف بیکران اختصاص بخشیده بهمان نمط منصب وکالت
و خطاب خانخانانی ارزانی داشتند و به انواع مرحمت و اقسام دلجویی خاطر برهم خورده او اطمینان یافت
و از سوانح عشرت افزا آمدن تانسین است بدرگاه گیتی پناه و شرح این داستان برسم اجمال آنکه میان تا
نسین در فنون موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف هندی سرآمد روزگار و یگانه این کار بود و در نغمه بندی
و نغمه پردازی زبان سحرآفرین داشت و از اول آفرینش تا حال در هیچ قرنی و زمانی مثل او دیگری
نگذشته و اغلب ظن آنکه بعد ازین هم در کارخانه تکوین قرین او جلوه گر نشود و در لطافت سخن و نزاکت
مضامین ید طولی داشت و همواره انوار فیوضات نامتناهی از عطاخانه الهی بر دریچه خاطر وقاد او پرتو
می افگند و به اوازش اثر غریب بود و از فیض نظر و قبول خاطر برگزیدهای درگاه ایزدی مطبوع دلها و مقبول
نظرها بود و هرچه می بست و میگفت از بس که سوز و تاثیر داشت بر زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست بالجمله
چون بیت نغمه پردازی میان تانسین بلند آوازه شد و اهل این فن که بزبان هندی اشعار اکلاونت گویند
تصانیف او را تحفه مجلس بهشت آیین ساخته مکرر در خدمت آنحضرت خواندند و بعرض رسید که او گوشه عافیت

ارباب عوض خدمت یافتن در ضبط اموال و اسباب او بطریق و کنایه عرض داشتن به آنحضرت م

القصه جلالخان قورچی میان تانسین را

در زاویه راحت خیال کرده در پیش راجه رامچند راجه بته بسر میبرد خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی از کمال جوهر
شناسی و قدردانی بطلب او توجه فرموده جلالخان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بمزید سخن فهمی و حدت طبع
امتیاز داشت نزد راجه فرستادند که او را روانه درگاه سازد و راجه خلاف حکم از حیز قدرت خویش بیرون
دانسته ناچار از روی اضطرار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده میان تانسین را با سامان شایسته و پیشکشهای
لایق از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه خواقین پناه روانه ساخت اما چه پیشکش و کدام جوهر مقدار میان تا
نسین باشد که از زمین بوس خاقان عرش آستان کامیاب صورت و معنی گردانیدند و از بس که راجه ملایمت مزاج او
میکرد وقتی که بدرگاه عالی آمد قریب صد فیل و دویست و سیصد سوار از افغانان و غیره با خود همراه داشت
و دیگر اسباب تجمل و سامان او ازین قیاس باید نمود و حضرت خاقان ممالک ستان در مجلس اول یک کرور دام که
دو لک روپیه رایج از زمان و شش هزار تومان عراقست انعام فرمودند و هرچند روز تقریبی ساخته صلات
از نقد و جنس مرحمت میفرمودند و چون جوهر قابل داشت در اندک فرصتی بمیامن توجهات صوری و معنوی و تربیت
ظاهری و باطنی آنحضرت ترقیات عظیم او را دست داد و ابواب فیوضات بر جناب خاطرش مفتوح گشت و نقد ...
بعیار کامل رسید و امروز چندین هزار نقش از تصانیف او در میان است که هر کدام دلیل اعجاز بیان اوست و اکثر
بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی آراستگی دارد

وقایع سال هشتم از مبداء جلوس خاقان ممالک ستان

درین اوان که تانسین بنغمه روح افزا بزم آرا گردید بلبلان باغ به تهنیت نوروز و جشن جهان افروز نغمه داود
بلند آوازه ساختند و عندلیبان چمن در کمال فصاحت سخن از دفتر گل و نسترن قصاید مدح پادشاه فردوس
بارگاه بصوت دلکش و آواز خوش خواندند نظم روز عیش و طرب بستان است ٭ روز بازار گل و ریحان است
تودهٔ خاک عبیر آمیز است ٭ دامن باد گلاب افشانست ٭ باز در پرده الحان بلبل ٭ مطرب بزمگه بستانست ٭ و زیب جشن
نوروزی ٭ باغ را باد صبا مهمانست ٭ نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه
پانزدهم رجب نهصد و هفتاد و شرف و سعادت ببرج حمل تحویل نمود و سال هشتم از مبداء جلوس حضرت خاقانی
بخرمی و شادمانی آغاز شد و از سوانح که در افتتاح این سال خجسته فال بظهور پیوست مفتوح شدن ولا
یت بته است به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان و شکست یافتن راجه رامچند و غازیخان تنور و شرح این کار
نامهٔ اقبال آنکه چون خواجه عبدالمجید بکارفرمای سیف و قلم در امثال و اقران علم امتیاز می افراخت در نوال
شهریار جوهرشناس او را بخطاب آصفخانی شرف اختصاص بخشیده سرکار کره را که ولایتی است بغایت
وسیع در وجه تیول او مرحمت فرموده بضبط آن ناحیت فرستادند و او بحسن تدبیر تخت در مقام تسخیر ملک بته شد
و براجه رامچند که از راجهای نامور زمین داران معتبر هندوستان است پیغام نمود که اگر فرمان برداری
و خراج گذاری قبول نماید و غازیخان تنور را که پناه به او برده بدرگاه معلی فرستد هر اینه از آسیب
افواج قاهره محفوظ و مصون خواهد بود و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید راجه از کم

از کمتی

برگشتگی سر از اطاعت ~~سرانداخت~~ برتافته در مقام جنگ و ستیز درآمد و اصف خان به اعتضاد اقبال
روزافزون افواج ترتیب داده بر سر او رفت و راجه باتفاق غازیخان تنور لشکر فراوان از
راجپوت و افغان فراهم آورده بعرصهٔ نبرد شتافت و از جانبین هنگامه کارزار و معرکه گیر و دار گرم شد
و بعد از کشش و کوشش بسیار زد و خورد بیشمار اصف خان غالب آمده و غازی تنور با بسیاری از
سرداران آن لشکر شعلهٔ تیغ صاعقه بار جان نثار گردید و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکم ترین
قلاع آن ولایت بود تحصن جست و غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون درآمد و آصف خان میخواست
که بگرد آن قلعه رفته محاصره نماید درین اثنا به استدعا و استشفاع راجهای معتبر که بسعادت خدمت حضور شرف اختصاص
داشتند فرمان جهانمطاع صادر شد که چون راجه رامچند قرار داده که دولت زمین بوس دریابد و در زمره فدائیان
درگاه منتظم گردد از سر تقصیر و گناه او گذشته ایم باید که زیاده برین در مقام خرابی او نباشد و دست تصرف از
ولایت او کوتاه دارد اصف خان بموجب فرمان جهان مطاع عنان مراجعت معطوف داشته مظفر و منصور
بجاگیر خود معاودت نمود

ذکر فرستادن منعم خان خانخانان بکابل و عرض دیگر سوانح و وقایع

درینولا بمسامع عز و جلال رسید که غنی خان ولد منعم خان که بوکالت پدر بتمشیت مهمات سرکار کابل کله گوشه نخوت
کجی نهاده از اطوار ناملایم و سلوک نامرضی او اکثر اعیان دولت میرزا باهم اتفاق نموده دست تصرف و تغلب او را
کوتاه ساخته اند و ناکام دل از ریاست و حکومت برگرفته ببدترین حالی از آن ملک برآمده است و شرح این
برسم اجمال آنکه چون غنی خان را مستی جوانی و دولت و نشهٔ غرور و نخوت پریشان دماغ ساخته بود همواره
با بی باکی و بی اعتدالی روزگار بسر میبرد و عموم خلایق از اوضاع ناملایم و اطوار ناهنجار او به تنگ آمده و اعیان
دولت از ستم شریکی و بدسلوکی او بجان رسیده پیوسته در اندیشه منصوبه می بودند یکی از حرکات ناپسندیده غنی
خان آنکه تولک خان قوچین را که نسبت سبقت خدمت به این سلسله علیه داشت بیجهتی و سببی گرفته با جمعی از خویشان
مقید ساخت و بالاخره به التماس بعضی از ارباب صلاح او را گذاشت و تولک خان بموضع ماماخاتون که در وجه
جاگیر او مقرر بود رفته پای در دامن صبر و تحمل کشید و چشم براه فرصت و قابو نهاد که در وقتش انتقام خود را از غنی
خان بکشد تا آنکه درینولا قافله از بلخ آمده بموضع چاریکاران رسید و غنی خان با معدودی از ملازمان خود
باستقبال قافله رفت و چون تولک خان ازین معنی آگاهی یافت قابو دانسته با جمعی از قرابتان و نوکران
خود ایلغار کرده نیم شب بر سر غنی خان ریخته او را دستگیر ساخت و در بند در کشید و باز جمعی از ارباب صلاح
درمیان آمده بعهد و سوگند قرار دادند که از پای منار تا ضحاک و بامیان که پنج حصه ولایت کابلست بجاگیر
تولک خان مقرر باشد و بعد ازین منازعتی و کدورتی درمیان راه نیابد و غنی خان را به این شروط خلاص
ساختند و روزی چند ازین قضیه نگذشته بود که غنی خان نقض عهد نموده لشکر خود را جمع ساخته بر سر تولک
خان روان شد و تولک خان طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته با جمعی از خویشان و قوم

خود روی امید بدرگاه خلایق پناه نهاد و غنی خان بتعاقب او شتافت و قریب بموضع ... که از گذرهای آب
غوربند است باو رسید و جنگ در پیوست و بابای قوچین و چندی دیگر از همراهان تولک خان کشته شدند
و تولک خان با اسفندیار پسرش و معدودی جان بسلامت بیرون برد و از انجا غنی خان عنان مراجعت
بکابل معطوف داشت و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان
دراز کرد و مردم از بی باکی او بجان آمدند و اکثر از اعیان خدمت میرزا حکیم با هم اتفاق نموده فضیل بیگ و پسرش ابو الفتح
را نیز با خود متفق ساخته همت بدفع او مصروف داشتند اتفاقا روزی غنیخان از شهر برآمده بسیر فالیز رفت و اینها
فرصت یافته دروازهای قلعه را کشیده برج و باره را استحکام دادند و میرزا حکیم را بالای دروازه آهنین آوردند
نقارها نواختند و همه یکدل و یکرو شده مستعد قتال و جدال گشتند غنیخان که از حقیقت حال آگاهی یافت
سراسیمه و مضطرب متوجه شهر شد و چون بکنار قلعه رسید راه مداخل مسدود یافت در کمال حیرت ...
سنگ پشت میانه زده ایستاد و خواست که برسل و رسایل و گفت و شنود تسکین این شورش نماید و کاری از پیش برد
اهل قلعه بتیر و تفنگ جواب دادند توپی بجانب او انداختند که بپشت میانه او رسید و تیر تدبیر اهل قلعه بر نشانه خورد
درین وقت جمعی از ملازمان او گریخته بشهر در آمدند چون غنیخان یافت که نقش طور دیگر نشست و نزدیک شد که از ...
گرد و ناکام دل از حکومت کابل بهزار حسرت و داغ بر کنده روی امید بدرگاه معلی نهاد و ماه چوچک بیگم
والده میرزا حکیم که عورت عاقله صاحب تدبیر بهمت بود مهمات را از پیش خود گرفته فضیل بیگ را وکیل ...
ساخت بامره او بنای نداشت ابو الفتح پسرش بنیابت پدر بتمشیت مهمات و معاملات می پرداخت و این ...
انصاف هم اکثر محال معموره کابل را بجاگیر خود و منسوبان خود گرفت و جاهای خراب را بنفقه سرکار میرزا قرار
ساخت و چون دو سه ماهی برین منوال گذشت اکثر مردم از ستم شریکی او به تنگ آمدند و والده میرزا حکیم
با شاه ولی اتکه و علی محمد است و معصوم کابلی وغیره اتفاق نموده بقصد فضیل بیگ و پسرش همت گماشتند
و شبی ابو الفتح را بدرخانه طلبیده مجلس شراب آراستند و انقدر پیاله بر وی پیمودند که مست خراب افتاده در ان
خانه میرزا بخواب رفت و جمعی بر سر او ریخته بضرب شمشیر کارش تمام ساختند و از ساغر هستی مدهوش ابد گردانیدند
و سرش را بریده بر سر نیزه کرده جسدش را از بالای قلعه بپایان افکندند و غلغله عظیم در شهر افتاد فضیل بیگ
مضطرب و سراسیمه خواست که اموال و اسباب خود را بامداد میرزا سنجر ولد خضر خان هزاره که پسر
داماد او بود بالوس هزاره رساند و باین اندیشه روان شد و جمعی از ملازمان او اطلاع یافته
بتعاقب او شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آوردند و او را نیز آواره صحرای عدم ساختند و بعد ازین
قضایا شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل شد و خود را عادل شاه خطاب کرد و حیدر قاسم
کوه بر را خانخانان ساخت و خواجه خاص ملک خواجه سرا را به اخلاص خانی ملقب گردانید و این قسم
مطایبه هرزه که مناسب حال و موافق شان او نبود از پیش گرفت و در اندک فرصتی بیگم والده میرزا

از ...

ازطرح و وضع او به تنگ آمده معه بند افهمید که قصد عذری هم بخاطر حق ناشناس او خطور میکند لاجرم پیش دستی
نموده او را بزمین ساز ملک نیستی گردانیده مدار مهمات از پیش خود گرفت بالجمله چون شرح برادر دن غنیمتان قرخای
احوال کابل بمسامع علیه رسید رای جهان آرای چنان تقاضا نمود که منعم خان که بسیار آرزوی حکومت کابل دارد
باتالیقی میرزا حکیم و ضبط الملک باید فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی
لهذا محمد قلی برلاس و حیدر محمد خان اخته بیگی و شاه حسین خان تکدری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور
خان یکه و جمعی دیگر از بهادران بکومک خانخانان مقرر داشته رخصت فرمودند و منعم خان که قدر این دولت
نشناخت و مشتاق کابل بود بمجرد رخصت بسرعت هرچه تمامتر متوجه گشت و کوچ بر کوچ خود را بجلال آباد رسانید
و اصلا انتظار کومک نکشید که امرا به او ملحق شوند و بیگم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت نیک فراهم آورده
میرزا همراه گرفته از کابل بتقابل او برآمد و قرار داد که اگر در جنگ غالب آمدیم چه بهتر و الا گریخته خود را بملازمت حضرت
حضرت خاقانی میرسانیم چه خانخانان به انتقام پسر و برادرزاده خود تمام این مردم را به سیاستهای گوناگون تنبیه
خواهد کرد و بقصد جنگ عبدی برست با بقلعه جلال آباد شنید خواجه کلان بیگ و جمعی را بر سر عبدی فرستاد و عبدی   را بمشتر فرستاد که قلعه جلال آباد را محفوظ دارد و چون منعم خان بجلال آباد آمد عبدی برست
قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد و درین اثنا خبر رسیدن میرزا و بیگم شنیده و لشکرها از طرفین مستعد قتال
و جدال شده قریب بچهار باغ در مقام خواجه رستم تلاقی فریقین اتفاق افتاد و خواجه کلان بیگ که همراه منعم خان
بود کشته شد و منعم خان تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و اکثر همراهان منعم خان گریخته بکابلیان ملحق شدند
و منعم خان بکمال تباه عنان معاودت معطوف داشت و جمیع اموال و اسباب اردوی او بتاراج رفت و غنیمت
فراوان بتصرف کابلیان درآمد و اگر مردم بتاراج نمی پرداختند لیکن ~~بعد اختند لیکن~~ که منعم خان نیز گرفتار شدی
القصه در کمال سراسیمگی و اضطراب خود را به بگرام رسانید و روزی چند در آنجا توقف نموده یاری تواجی باشی
را با عرضه داشت روانه درگاه سپهر اشتباه ساخت و التماس نمود که روی آمدن درگاه ندارم امید که برخصت
حجاز سرافراز شوم و تقصیرات خود را پاک ساخته متوجه آستان بوسی گردم و اگر این التماس معرض قبول موصول
نشود قدری جاگیر در سرکار پنجاب مرحمت فرمایند که نفسی راحت ساخته و سامان خود نموده بشرف زمین بوس
مستسعد گردم و خود نیز متعاقب بولایت گکران آمد و سلطان آدم گکر بلوازم مردمی و مهمانداری پرداخت
و چون عرضه داشت او بپایه سریر سلیمانی رسید حکم شد که جاگیرهای قدیم او بحال خود است وکلای خود را بمحال قدیم تعین
نماید و خود متوجه ملازمت شود که بیشتر مورد عنایت و شمول عواطف خواهد گشت و اصلا از هیچ رهگذر غبار تفرقه
بخاطر خود راه ندهد در سپاهگری بسیار ازین مقوله بسیار رسنده ان شاء الله تعالی بزودی تدارک شکستهای او
خواهیم فرمود و منعم خان بمراحم پادشاهی مستظهر گشته روی امید بدرگاه سپهر اقتدار نهاد و در اواسط سال
هشتم الهی بزمین بوس شرف افتخار یافت و بزلال مکرمت و سحاب مرحمت حضرت خاقانی غبار خجالت و
گرد ملالت از جبهه خاطرش پاک گشت و سرگذشت غنی خان آنکه چون بخدمت پدر رسید منعم خان او را پیش خود

راه نداده از فرزندی خود عاق کرد و از حضرت خاقانی التماس اخراج او نموده بجلای زار او را از دشنام
گردانید او نزد عادل خان حاکم بیجاپور رفته بقدر رعایتی یافت و آخر در آنجا هم بی باکی جوهر خود را ظاهر ساخت
در رفته در نظرهای وقع و خفیف نمود و مدتی بحال تباه گذرانیده در غربت و بینوایی روزگارش بسر شد

نهضت افواج قاهره بصوب طایفه گکهران و فتح آن بیامن اقبال خاقان صاحبقران

یورت طایفه گکهران مابین دریای بهت و نیلاب واقع است و همواره حکام آنجا صاحب پنج شش هزار سوار
و سی و چهل هزار پیاده می بوده اند و در وقت ضرورت بیشتر ازین هم سامان می نمودند و چون از هنگام درآمد
حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه سلطان سارنگ و سلطان آدم گکهر را به آئین دودمان
عالیشان نسبت اخلاص و رابطه بندگی استحکام یافته بود با طاعت شیرشاه راضی نشدند و سلطان سارنگ
با شیرشاه و پسرش مصافهای صعب روی داد و شیرشاه قلعه رهتاس را بجهت زبون ساختن گکهران اساس
نهاد و آخر سلطان سارنگ و پسرش کمال خان بدست افغانان افتادند و سلیم شاه سارنگ را پوست کند
و پسرش را در قلعه گوالیار محبوس داشت و معهذا آن ولایت بتصرف سلیم شاه در نیامد و بعد از سلطان سارنگ
سلطان آدم بحکومت رسید و تا بود به استقلال گذرانید و از غرایب آنکه چون سلیم شاه حکم بقتل زندانیان
قلعه گوالیار فرموده ته زندان خانه را کاواک ساخته و پر از دارو تفنگ کرده آتش در زند و بر در آتش
دارو تمام خانه بپرید و زندانیان پاک سوختند و کمال خان از آسیب چنان بلیه محفوظ ماند و در گوشه خانه
که بود آتش به آنجا نرسید و جان بسلامت برد و سلیم شاه از مشاهده این حال تعجب نموده کمال خان را از زندان
برآورده ملازم خود ساخت و چون سواد اعظم هندوستان به انوار ذات مقدس حضرت خاقانی روشنی یافت
و اورنگ سلطنت و مسند خلافت بفر جلوس ابدقرین آراستگی یافت کمال خان در سلک بندهای درگاه و امرای
صاحب جاه منتظم شده مصدر خدمات پسندیده گشت اما سلطان آدم چنانچه باید حفظ مراتب اخلاص و لوازم
بندگی ننموده و سررشته سبقت خدمت را که مجتهد بدست می افتد آسان فرو گذاشت و این معنی نسبت آن شد که
گیتی ستان کمال خان ولد سلطان سارنگ را که حکومت آنجا ارث آبا و میرسید و بعد از قضیه سلطان سارنگ سلطان
آدم بغصب حکومت آنجا را گرفته بود نوازش فرموده با تجدد و فرستادند و فرمان جهان مطاع بمیر محمد خان کلان و
مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و راجه کبور دیو و راجه رامچند و سایر امرای پنجاب عز صدور یافت که
شادابیه نموده آن ملک را از تصرف سلطان آدم برآورده بکمال خان مسلم دارند امرا بموجب حکم با افواج آراسته
متوجه تنبیه و تادیب او شدند و سلطان آدم قدم جرأت و جلادت پیش نهاده بمقابله و مدافعه گرا اقبال
و در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست اما از آنجا که همواره تائید غیبی همعنان اولیای دولت ابد قرین است
شکست بر طایفه گکهران افتاد و فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد روی داد و سلطان آدم دستگیر
گردید و لشکری پسرش که بغایت دلیر و رشید بود هزیمت گریخته بشعاب جبال کشمیر پناه برد و در اندک فرصتی او

و سلیم شاه

نیز در

تیز دستی ساخته آورده و تمامی ولایت ککران را که هیچ یک از فرمان روایان هندوستان دست تصرف بران
نیافته بودند با سهل وجوه تسخیر نموده حسب الحکم بکمال خان ککر ارزانی داشته و سلطان آدم را با پسرش پابرده بجای
خود معاودت نمودند و دولتی که هرگز در مخیله کمال خان نگذشته بود بیامن توجه اشرف نصیب شد و کمال خان
سلطان آدم را بند نهاده در قید نگاه داشت تا رخت زندگانی بعالم جاودانی کشید و از سوانح سعادت انتما آمدن
خواجه معین پدر میرزا شرف الدین حسین است از کاشغر بدرگاه عالم پناه و مجملی از احوال مشار الیه آنکه خواجه
معین پسر خواجه خاوند محمود داشت و خواجه خاوند محمود فرزند خواجه عبد الله که بخواجه کلان خواجه اشتهار دارند و
این خلف صدق ناصر الدین خواجه عبید الله احرارند و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت
کمالات و تهذیب اخلاق امتیاز داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات علوم متعارفه بقصد استکمال
قدم در وادی غربت نهاده اول بدیار خراسان شتافت و صحبت مولانا نور الدین عبد الرحمان جامی دریافته مدتی
دران دیار بسر برده از مشکوة صدور علما اقتباس انواع معارف و حکم نمود و برخصت ایشان بعراق رفته یکی
چندی در صحبت علمای کبار گذرانید و چون خورشید اعلم از مطلع شیراز طالع گشته بود بشیراز رفته در حوزه درس
علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی قرار گرفته اکتساب علوم حکمیه نمود و بعد از استکمال و اعتلا بمراتب
کمال بماوراءالنهر معاودت فرمود و مدتها در ماوراءالنهر مرجع اکابر و اهالی و ملجای افاضل و موالی بوده در فترات
ماوراءالنهر بملتان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بکابل
آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بهندوستان رسید و در دار الخلافه آگره بصحبت فیض منقبت
آن بادشاه صورت و معنی کامیاب ظاهر و باطن شده صدر نشین مجلس بهشت آیین گردید و در ایام تفرقه هندوستان
بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را دو پسر بود یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام
حیات پدر بزرگوار بکاشغر نزد عبد الرشید خان بن سلطان ابوسعید خان رفت و خان ایشان را باعزاز و اکرام
دریافته زود و خانه سنگ یشم را بخواجه تکلف نمود و چون خواجه ترغیب اعتبار و اقتدار پسر خود میرزا شرف الدین
حسین از اندازه بیرون شنیدند که بیمن تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند مرتقی گشته عزیمت
زیارت حج را وسیله طواف کعبه مقصود ساخته درین سال متوجه هندوستان گردید و چون بحدود بهنبر رسید
میرزا شرف الدین حسین از ناگور و آن حدود باستقبال پدر عالیقدر شتافته در خدمت ایشان متوجه درگاه کیوان
بارگاه گردید و چون بحوالی دار الخلافه آگره پیوست بموجب حکم اکثر امرا و اعیان دولت به استقبال خواجه رفتند
و حضرت خاقانی از غایت جوهرشناسی و قدردانی بنفس نفیس تا بیرون شهر باستقبال خواجه برآمدند و به این
عزت و مفاخرت او را باوج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری از نفایس خطا و کاشغر بطریق پیشکش گذرانیده
بقبول مقرون گشت و چندگاه پدر و پسر در ملازمت حضرت خاقانی بدولت و کامرانی گذرانیدند تا آنکه میرزا
شرف الدین حسین بسبب ظاهر نفاق باطن که مجبول طینتش بود توهمی بخاطر راه داده و حقوق تربیت و نوازش

انحضرت بر طاق نسیان نهاده به اراده بغی وکفران نعمت از درگاه اسمان جاه فرار نموده بصوب اجمیر وناکور
شتافت وچون صورت حال معروض باطعز وجلال کردید هرچند منشاء این فعل ناسپاسند از دوستان
ومصاحبان او تحقیق فرمودند بغیر از خبث باطن وتوهم باطل امری ظاهر نشد
درختی که تلخست ویرا سرشت * گرش در نشانی بباغ بهشت * ور از جوی خلدش بهنگام آب * به بیخ انگبین
ریزی وشهد ناب * سرانجام گوهر بکار آورد * همان میوه تلخ بار آورد * لاجرم حضرت خاقانی بالهام ربانی
حسین قلی بیک را بخطاب خانی شرف اختصاص بخشیده محال جاگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مرحمت
فرمودند وگوش هوش او را بنصایح بلند ومواعظ ارجمند گرانبار دولت ساخته بجانب ناکور که میرزای کوتاه
همت تنگ ظرف بود رخصت نمودند واسمعیل قلیخان برادرش ومحمد صادق خان ومحمد قلی توقبای ودیگر
بهادر وجندی دیگر از بهادران جانسپار ومخلصان خدمت گذار را بکومک او نامزد ساختند وحکم شد که
سهو وخطا لازمه بشریت است اگر میرزا از گران خواب غفلت بیدار شده وازان اراده باطل
گزیده در مقام معذرت باشد او را مشمول عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورند واگر
ترک خیالات فاسد ننماید وکافر نعمتی وبیدولتی را راسخ قدم باشد سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار
او نهند تا موجب عبرت سایر کوته اندیشان حق ناشناس گردد وحسین قلیخان با امرای کومک متوجه
ناکور شد ومیرزای مدبر قلعه اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور شتافت و
حسین قلی خان قلعه اجمیر را محاصره نموده ترخان دیوانه عاقلانه جنبیده به امرا پیغام فرستاد که اگر مرا امان
دهید بیرون آمده قلعه را سپارم حسین قلی خان عهد وشرط نمود که بآن دیوانه صاحب عقل
آسیبی نرسانند وترخان از قلعه برآمده دید وامرا خاطر از رهگذر قلعه مطمئن ساخته عنان استعجال بتعاقب
میرزا شرف الدین حسین معطوف داشتند وچون شرف الدین حسین میرزا از رسیدن افواج قاهره آگاهی
یافت طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته آواره دشت ادبار کردید وامرای نصرت قرین
بآن سرزمین درآمدند قلعه میرته را که جیل به استصواب میرزا در انجا می بود منصرف شدند وبموجب حکم
آن قلعه را بجکمال حواله نمودند وهمت به تسخیر قلعه جودهپور که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است بستند ودران
ایام رای مالدیو که از راجهای معتبر صاحب جاه وشوکت هندوستان بود ازین عالم درگذشته چندرسین
پسر خورد او جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرا بمحاصره قلعه همت گماشتند رام
رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل دولتخواهان شد وغاشیه خدمت وبندگی بر دوش عزت گرفته بآستان
عتبه قدسیه روی امید نهاد وحضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی ومظفر مغل وجمعی دیگر از
بهادران را بکومک حسین قلی خان تعین فرمودند وبتائید حضرت ذو الجلال وبیمن اقبال بی زوال در
اندک فرصتی آن قلعه مفتوح گشت چون در بنولا جوهر رشد وحسن کفایت وکاردانی خواجه مظفر علی

تربتی

زینتی درپیشگاه خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی جلوه ظهور نمود از کمال قدردانی وجوهرشناسی مایه اعتبار
واقتدار خواجه را بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سرانجام مهام مالی وملکی وحل وعقد امور سلطنت وجهانداری
بکوزه اختیار وقبضه اقتدار خواجه حواله فرمودند وخطاب مظفرخانی نیز ضمیمه آن گرامی گشت ومظفرخان این
خدمت را بسیار بشان وعزت کرد ودر لوازم کفایت ودرایت ومعموری ولایت کاربرد از سیای نمایان
بظهور آورده مورد تحسین وآفرین گردید **ذکر آمدن شاه ابو المعالی از خانه مبارک باغوای میرزا شرف الدین
حسین وغبار شورش برانگیختن وادبار دیدن** چون پادشاه جرم بخش عذرپذیر بنابر پاس نسبت حضرت جنت
آشیانی رقم عفو بر جرایم شاه ابو المعالی کشیده بزلال غفران غبار زلات وعصیان از چهره احوالش پاک
شسته رخصت سفر حجاز وزیارت خانه مبارک فرمودند دو سال در اماکن متبرکه گذرانیده درینولا متوجه زیارت
کعبه مقصود گردید وچون باطنش بصدق نیت وصفای طویت آراستگی نداشت در نواحی جالور بمیرزا
شرف الدین پیوست وقران نحسین اتفاق افتاد وآن حق ناشناس سلسله جنبان خبث باطن ومحرک
شورش خاطر لاابالی شاه ابو المعالی شده بعهد وسوگند او را با خود متفق ساخت واز ملازمان خود بابا
علی بلوچ ومیرک کولابی را با سیصد جوان مستعد همراه نمود که میان ولایت درآمده هنگامه شورش و
آشوب گرم سازد وقرار داد که اگر درین مرتبه کاری از پیش رفت من هم خود را بشما ملحق می سازم والا
بجانب کابل رفته بکمک آمدن میرزا حکیم مهمام شما منتظر فرصت وطلبکار قابو باشید شاه ابو المعالی به اغوای
شرف الدین حسین میرزا الخت به پرگنه حاجی پور که عیال حسین قلیخان وسایر امرا درانجا بود متوجه شد
وچون بحاجی پور رسید احمد بیگ واسکندر بیگ خویشان حسین قلی خان پای همت افشرده جای خود را
مضبوط ساختند وشاه ابو المعالی از حاجی پور مایوس گشته بجانب نارنول شتافت ودرین ایام نارنول
از تغیر خالصه بجاگیر شجاعت مقرر شده بود واز جانب او قویم خان ببرش حکومت انجا داشت ومیر گیسو عامل
خالصه درصدد آن بود که خزانه نارنول را گرفته بدرگاه معلی آید ناگاه شاه ابو المعالی به انجا رسید
قویم را همت یاوری نکرد واز خوردسالی وناکرده کاری دلش از جای رفت وعار گریختن بر خود
بسندید ومیر گیسو نیز نتوانست دست وپای زد وگرفتار گردید واز نقد وجنس آنچه داشت گیرانید وآن
بدولت شهر اعادت نمود وحسین قلی خان که از صورت حال اطلاع یافت صادق خان واسمعیل
قلی خان وجمعی را بدفع او روانه ساخت وفرستادها بر جناح استعجال خود را رسانیدند احمد بیگ نیز
از حاجی پور برآمده بلشکر ظفر قرین ملحق گشتند وچون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده برادر
شاه ابو المعالی که عوام الناس او را شاه توندان میگفتند از جاگیر خود برآمده نزد برادر میرفت در
راه بدام اولیای دولت افتاد وشاه ابو المعالی تاب مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته از
نارنول فرار نمود وچون بقصبه وهرسو رسید دو شتر بار زر بعنید که از عقب آن سیاه بخت می بردند بدست مردم

منصب

ادبار گشتن

اسمعیل قلی خان و احمد بیگ در آمد و میان قلی قلیجیان زر بنده بر سر آن نزاع شد و رفته رفته گفت و

شنو و بصاحبان رسید و در وقت فرود آمدن احمد بیگ و سکندر بیگ بجهت غبار خاطری که طاری

شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند و دم پیش صبح از انکه امرا کوچ نمایند اینها سوار شده الغار کردند و جمعی از

بدخشیان منافق و ما وراء النهریان تنگ چشم متفق شده اندیشه غدری با خود مخمر ساختند و ازان میان

دانه قلی نام حرام نمکی شوره پشت باستعجال خود را رساینده کیفیت حال خاطر نشان ابو المعالی نمود و ان

تیره رای در میان درخت زاری مستعد استاده طلبکار رقابو شد و بمجرد رسیدن بهادران عرصه جانسپاری

از کمین بر آمده تاخت و آن منافقان بد اندیش بموجب قرارداد بجانب ابو المعالی رفته بر روی

صاحبان خود شمشیر کشیدند و مع هذا احمد بیگ و اسکندر بیگ مردانه استاده داد شجاعت و جانسپاری

دادند و بسیاری از مخالفان را علف تیغ خون آشام ساختند و خود نیز شربت شهادت چشیده در

راه اخلاص جان نثار گردیدند و شاه ابو المعالی از صدمات عساکر ظفر لوا و رسیدن امرا اندیشه

ملک فرار اختیار نمود و چون به پرگنه حنیخون رسید تقدار انجا دروازه قلعه را بسته بجنگ پیش آمد

و فدای شاه راه خدمت و جانسپاری شد و ازانجا ابو المعالی بحصار فیروزه رفت و بایزید بیگ ملازم منعم خان

در حراست قلعه اهتمام شایسته بجای آورد و ان برگشته روزگار از همه راه نا امید گشته بجانب کابل شتافت

و در حینی که موکب جهانگشا برسم شکار در نواحی متوره تشریف داشت حقیقت فتنه انگیزی شاه ابو المعالی از عرض

مقربان پایه عزت رسید و از روی حزم و احتیاط شاه بداغ خان و تاتار خان و وردی خان و جمعی از بهادران

کار طلب را تعین فرمودند که بتعاقب آن بی سعادت شتافته یا زنده بدست آرند یا سران شوریده مغز او را

زستند نهضت موکب جلال خاقان بلند اقبال بصوب دهلی و رسیدن خار چشم زخم بکاربرگ عنصر مقدس

چون خبر فتنه انگیزی شاه ابو المعالی بمراه در شکارگاه بمسامع عز و جلال رسید حضرت خاقانی بنابر پاس حزم

و احتیاط عنان استعجال بصوب دهلی معطوف داشته بتاریخ بیست و نهم دی ماه موافق شنبه بیست و

سوم جمادی الاول دران خطه دلگشا نزول سعادت فرمودند شاه ابو المعالی از شکوه سطوت موکب

اقبال زیاده برین صلاح حال در بودن هندوستان ندیده رخت فتنه و آشوب بصوب کابل کشید از

معظم وقایع انکه دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی که انحضرت بزیارت

روضه منوره سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره العزیز توجه فرموده بودند از

انجا مراجعت نموده بدولتخانه تشریف می آوردند چون بچارسوی شهر قریب بمدرسه ماهم انکه رسیدند یکی

از خونگرفتهای سیاه بخت که به اشارت شرف الدین حسین میرزا در کمین بود از میان مغلوبه تیری کار

آن قبله روی زمین و پشت و پناه دنیا و دین انداخت و بر کتف راست حضرت خاقانی رسید و زیب بلکه

وجب فرو نشست و عز و نیاز نهاد زمین و زمان بر خاست و دلهای ارباب اخلاص شرحه شرحه

حاضران بساط قرب بر سر آن سفاک بی باک ریخته میخواستند که بعد از تشخیص احوال بیاسا رسانند حکم شد که بتحقیق
و تفتیش نپرداخته جهانرا از لوث وجود آن مردود ملعون پاک سازند که مبادا در چنین وقتی که از حیات منقطع
الطمع گشته جمعی از ارباب اخلاص و بندهای خاص را متهم سازد بموجب حکم فی الفور او را پاره پاره ساختند
و شهریار کوه وقار بجهت تسلی مخلصان جانفشان و تسکین شورش جهانبانان با دل قوی و خاطر خرسند بهمان
دستور سواره متوجه بارگاه اقبال گردیدند چون در هر حال و هر وقت حراست و حمایت ایزدی حافظ و
ناصر آن برگزیده دین و دولت است زخم کارگر نیفتاد و بتدبیر و معالجه حکمای حاذق و جراحان مبارک دست علی الخصوص
حکیم عین الملک که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که بفن تجربه از ماهران این کار بود در عرض
یک هفته آن زخم روی به التیام نهاد و صحت کامل دست داد و دلهای مجروح ارباب اخلاص بمرهم مراد
التیام یافت وجهان برهم خورده را آرامش و آسایش تازه پدید آمد ع سلامت همه آفاق در سلامت تست
اگرچه بمقتضای حزم و احتیاط به تشخیص آن خون گرفته التفات نفرمودند اما این قدر مشخص شد که قتلق
فولاد نام از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا است و داخل آن سیصد کس است که به شاه ابو المعالی
همراه ساخته بود و چون آن برگشته روزگار فرار نموده بکابل رفت این غلام داد طلبیده بدهلی آمد و خود را
هدف تیر بلا ساخت و بعد از چند روز نهضت موکب عالی بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدری
تازگی داشت و سواری اسب متعذر بود اکثر اوقات در سکهپال نشسته قطع منازل و طی مراحل فرموده در ساعت
سعود مختار سایه چتر گردون سای بر ساحت قدسی مساحت دار الخلافه آگره افگندند و ساکنان آن خطه فیض
اساس بسعادت استقبال شتافته نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم
رسانیدند و از غرایب وقایع آنکه مهوه نام سگ تازی بود که حضرت خاقانی توجه مفرط بدان داشتند و آنرا
در دار الخلافه گذاشته بودند قضا را همان تاریخ که در دهلی این خار چشم زخم بگلبرگ عنصری رسید آن سگ
در آگره ترک خورد و خواب نمود و محافظان هرچند تفحص میکردند که از چه بیماری و بچه سبب طعمه را گذاشته
معلوم نمیشد روزی که آنحضرت به آگره نزول سعادت فرموده داخل دولتخانه شدند مهوه دویده در پای آنحضرت
افتاد و آغاز لابه گری و شگفتگی نمود و طعمه را بمیل تمام خورد و چون حقیقت بعرض رسید و تاریخ را ملاحظه
فرمودند ظاهر شد که همان روز که این واقعه در دهلی روی داده آن وفادار سرشت ترک طعمه کرده

آغاز سال نهم الهی

درین ایام که روزگار افسرده از نشاط صحت ذات قدسی صفات رونق و طراوت گرفت و در غنچه
دلها چمن چمن گلهای مراد شگفت بهار عیسوی دم بنسیم روح پرور پژمردگان نبات را حیات تازه
در داد و ظاهر جهان چون باطن اهل اخلاص بخرمی و شگفتگی آراستگی یافت نوروز جهان افروز بهزاران میمنت
و مبارکی آغاز شد و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه شب شنبه بیست و هفتم رجب سال نهصد
و هفتاد و یک هجری آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خویش تحویل نمود و از جلایل مکارم و اعاظم مراحم که در

مبلغ جزیه در وسعت آباد هندوستان مبادی این سال مبارک سمت ظهور یافت بخشش جزیه است دانقلاذ گو لیکن چون پادشاه سایه خدا است بر

زیاده برانست که محاسبان روز بر همه نیک و بد خوب و زشت می افتد و فیض او همه را شاملست حکم شد که از تاریخ حال در کل قلمرو خاقان

کار از عهده ضبط آن توانند برآمد و تسلط ایشان بکابل فرستادند و میرزا محمد حکیم به اعانت عساکر منصوره بدخشیان را از کابل بیرون کرد چنانچه

شرح آن بجای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی **فتح ولایت گده به تیغ همت خواجه عبد المجید آصف خان**

خواجه عبد المجید مردی از اولاد شیخ رکن الدین خوافیست و از طبقه اهل قلم در آغاز دولت روز افزون

منصب وزارت اختصاص داشت و بجوهر رشد و کاردانی از وزارت بعالی مرتبه اشرف دیوانی تصاعد نمود چون

آثار شجاعت و امارت از چهره حالش ظاهر بود حضرت خاقانی از کمال جوهرشناسی و قدردانی خواجه را بخطاب آصف

خانی ممتاز ساخته از رتبه وزارت به اعلی درجه امارت بلند مرتبه گردانیدند اگرچه خواجه تاجیک بود اما بمبادی

اقبال روز افزون درین دولت ابد قرین توفیق خدمت پسندیده و ترددات شایسته یافت که ترکان صاحب

شمشیر پشت دست پیش او بر زمین نهادند از اعاظم ممالک که به تیغ همت آصف خان مفتوح گشت ولایت گده

کتنکه است و تفصیل این اجمال آنکه ملکیست در هندوستان که آنرا گوندوانه خوانند و طایفه گوند که از اراذل

قوم اند در ان ملک توطن دارند طول آن صد و پنجاه کروه و عرض ان هشتاد کروه باشد و این ملک

بغایت وسیع مشتمل بر چند قلعه و از ثقات صحیح القول استماع افتاد که در زمان سابق هفتاد هزار قریه درین

ملک آبادان بوده و بیشهای ان ملک مملو از فیل است و پیوسته در آنجا شکار فیل میکنند و خراج عمده ان

ولایت فیل است و از جمله گده به شهرت گلان و کتنکه نام موضعیست متصل ان و این دو اسم را مرکب ساخته گده

کتنکه میگویند و در سوالف ایام چندین رایان و راجها دران ملک وسیع جای داشته اند اگرچه سوار در آنجا

کمتر است اما پیاده جنگی از احصای شمار بیرون از ظهور اسلام تا طلوع کوکب اقبال خاقان گیتی ستان طاب

فتح هیچ یک از سلاطین ولایتگشا باوجود امتداد عهد در هوای آن ملک پر و بال مراد نگشوده در هنگامی که

آصف خان فتح ولایت پته نمود حکومت ولایت گده برانی درگاوتی نام عورتی رسیده بود و آن شیره زن در

شجاعت و سخاوت و کاردانی و تدبیر بی شبه و نظیر بود و از کمال رشد و همت تمام آن ملک را بشوکت و اقتدار

در تصرف داشت و بیست و سه هزار موضع آبادان در ایام حکومت او مال گذاری مینمودند و اکثر راجهای

اطراف حوالی و حواشی آن ملک سر اطاعت بر خط فرمان او داشتند شوهر رانی درگاوتی دلپت نام

داشته چون او رخت هستی بر بست بیر نارایان پسری پنج ساله از و ماند و بجهت صغر سن آن پسر رانی

خود متکفل اسباب سلطنت و متصدی ابواب ریاست گشت و بعقل دور اندیش و تهور پیش از پیش کار

پرداز نیای غریب ازو بظهور پیوست و او را با باز بهادر حاکم مالوه و افغانان میانه که همسایه او بودند

محاربات عظیم دست داد و در جمیع معارک غالب آمد و همواره تا بیست هزار سوار و هزار فیل نامی در

جنگها همراه میداشت و خودش تیرانداز و بندوق انداز بی خطا بود و اکثر بشکار رفتی و هرگاه

ان کرنی

از بیخبری ظاهر شدی خود دلنوازانه بندوق زدی چون آصف خان ولایت پته را مفتوح ساخت و با رانی
زبر جوار بهم رسانید راه آشنایی و دوستی گشوده به این بهانه بر مداخل و مخارج الملک وقوف حاصل
کرد و چون بر حقیقت خزاین و دفاین و اسباب شوکت و مکنت او اطلاع یافت هوای هم آغوشی عروس
آن مملکت در خاطرش جا کرد و دست هوس بدامن شاهدان ولایت دراز ساخته شروع در تاخت
و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی نمود تا درین سال بحکم اشرف که همت بتسخیر گده بسته با و
زیرخان و محب علی خان و محمد مراد خان برادرش و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمع کثیر از جاگیر
داران آن حدود قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شد و با آنکه اکثر مردم را بتدبیر از رانی
جدا کرده بود رانی از کمال تهور و جرأتی که داشت بی محابا بتقابل عساکر اقبال برآمد ادهار نام که مدار علیه
او بود از تفرقه مردم خود و ترتیب افواج قاهره چنانچه دولتخواهان گویند خاطرنشان او نمود رانی جواب
داد که هرگاه من سالها بنام و ناموس زندگانی کرده باشم درین وقت فرار بی همتی بخود دادن و داغ
لعنت ابد بر چهره غیرت نهادن حاشا که در حوصله فطرت من گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار
اگر بهار قدردان خود بودی ملازمت کردن من صورت داشت اکنون ازین مردم زبونی کشیدن چه
لایق است هرچه نصیب باشد خواهد شد القصه آصف خان تا موضع دمیوه شتافته جلو باز کشید و
رانی تا چهار منزل پیش آمده ایستاد و درین توقف آصف خان تا دو سه هزار کس بر گرد رانی فراهم
آمد دولتخواهان رانی متفق اللفظ گفتند که قرارداد جنگ مستحسن است اما سررشته تدبیر و احتیاط از دست
نباید داد روزی چند در محکمهای که متصرف داریم بسر باید برد تا تفرقه لشکر با جمعیت گراید رانی را این
رای مستحسن افتاد و متوجه جنگلستان شد و در موضع ترهی که بجانب مشرق گده است و بغایت جای مستحکم
و مضبوط است و از اطراف او کوههای رفیع سر بفلک کشیده و یک جانب او دریای ذخار نربده میرود و
در گریوهای دشوار و صعب دارد با لشکر خود آنجا درآمد و آصف خان که در دموه توقف نموده انتظار
نابود داشت که بکدام راه باید رفت و در کجا جنگ باید انداخت یکباره از رانی بیخبر شد و هرچند جاسوسان فرستاده
تفحص احوال او نمود چون ملک غریب بود اطلاع نیافت آخر خود را بگده رسانیده مواضع و قریات آن ملک
را بعمل درآورد و چون از رانی وقوف یافت جمعی را در گده گذاشته خود بتعاقب او شتافت و در رانی
آمدن آصف خان شنید اعیان لشکر خود را طلب داشته گفت که تا چند در پناه درختان و شعاب جبال
متحصن بوده بمحنت و صعوبت روزگار گذرانیم من خود قرار جنگ داده ام هرکرا توفیق همراهی نباید با من
موافقت کند و هرکس خواهد راه سلامت پیش گیرد که جنگ من شق ثالث ندارد ظفر یافتن یا بنیکنامی
شتافتن آخر جمیع مردم او که تخمیناً پنج هزار کس باشند دل بر جنگ نهادند و روز دیگر به رانی خبر رسید
که نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال آمده سر گریوه را بزور گرفتند و ارجن داس که فوجدار

فیلان بود دران جنگ برد اکلی فرد شد رانی مسلح و مکمل گشته بر فیل سوار گردید و افواج خود را مستعد ساخته
بترتیب شایسته روان شد چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد جنگی سخت در پیوست و سپاه دران طرفین دست
از جان شسته کارنامهای شجاعت بتقدیم رسانیدند و تا سیصد مغل شربت خوشگوار شهادت چشیدند
و شکست بر لشکر اسلام افتاد و عدد کشته کفار شقاوت اثار از شمار بیرونست و رانی از کریوه بر امده تعاقب
لشکر اسلام نمود و چون روز باخر رسید عنان بازکشیده سران سپاه خود را طلب داشته کنکاش خواست
و هرکس در خور همت خود سخن کرد رانی گفت مناسب انست بران لشکر شبخون آوردیم و یکباره کار انها
بسازیم و اگر به این معنی راضی نمیشوید همین جا که رسیده ایم توقف باید کرد تا صبح شود باز بر سر انها ادم
و الا اصف خان امده باز سر کریوه را مضبوط خواهد ساخت و کار اسان شده بدشواری خواهد کشید
رای همراهان بران قرار نگرفت و اخران عاقله صاحب تهور موافقت جمهور اختیار نموده ازهمان جا
برگشت و چون صبح شد بنوعی که رانی پیش بینی کرده بود اصف خان امده سر دره را استحکام داد
و افواج منصوره بکوه درامدند و اتش قتال اشتعال یافت و رانی باز به اراده جنگ بر فیل [illegible]
نام که بغایت گران دل و سبک پای بود سواره متوجه عرصه نبرد گشت و بعد از التقای فریقین کار
از تیر و تفنگ گذشته به تیغ و خنجر رسیده راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجکی برو بود حملهای مردانه
و کوششهای هنرمندانه نمود و سمش خان میانه و مبارک خان توغ دست نیز از امرای رانی داد
شجاعت و دلیری دادند و تا سه پاس روز اشتداد جنگ بود و راجه بیرساه سه دفعه فوج اصف خان
را بر داشت و در مرتبه اخر زخمی شد رانی از کمال مهربانی فرزند را به ان حال دیده بمردم اعتمادی
خود فرمود که از جنگاه برادر ده بجای رسانند و ازین رهگذر فتوری عظیم در لشکر رانی راه یافت
اکثر مردم بوسیله همراهی خود را از عرصه نبرد بدر انداختند و بیش از سیصد کس همراه رانی نماند و هم
بدان پای همت افشرده همچنان مردم خود را بجان ستانی و خون فشانی سرگرم داشته اتمام میکرد که ناگاه
تیری از شست قضا بر شقیقه راست او رسید و خود از روی جرات و تهور تیر را بزور کشیده بر اورد
اما پیکان تیر بر نیامد و مقارن ان تیری دیگر بر گردن رانی رسید و ان تیر را نیز بدست خود کشید و از
افراط درد غشی برو مستولی شد و چون بهوش امد ادهار نام وکیل خود را که به شجاعت و دلیری نشان
داشت و در پیش فیل سوار بود مخاطب ساخته بگفت که همگی مقصود از تربیت و رعایت تو ان بود که در چنین
وقایع بکار من ایی و حالا وقت ان شده است چه مغلوب جنگ گشته ام مبادا مغلوب ناموس هم گردم و بدست
مخالفان گرفتار شوم اکنون باید که ادای حق تربیت و رعایت نموده بخنجر جانستان مرا از ننگ این جهان
مستعار نجات بخشی که وقت بغایت تنگ شده است ادهار در جواب گفت که حاشا که دست من به این
جرات دراز شود فی الواقع دستی که بار عطای تو بر داشته باشد درین کار چون حرکت نماید اما چون

چون

خدمت از دست من می اید که ترا ازین معرکه جانکاه براورده بکوشه سلامت رسانم رانی در کمال خشم و غضب
بهادر دشنام داده خنجر کشید و کار خود ساخت وان شیره زن مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از کیت
جهان اواره عدم شدند و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد موءون کشت و تا هزار فیل با دیکر غنایم
زیاده از جند و جون بتصرف بهادران عرصه فیروزی درامد هم اموال نا محصور بدست افتاد و هم
ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد و مدت حکومت او شانزده سال بود و جون اصفخان خاطر از ضبط
ولایت بازپرداخت رایت همت به تسخیر قلعه جوراکره برافراخت و راجه برساه بسر رانی بلوازم قلعه داری
و مدافعه عسکر اقبال همت کماشت وان حصین مملو از خزاین و دفاین و جواهر نفیس و اجناس لطیف
بود که جمع آورده جندین راجهان وراجها که دست تصرف هیچ یک بران نرسیده بلکه هر کدام در ایام
حکومت خود مبلغها بران افزوده بودند و اصفخان بیشتر بطمع ان خزاین سعی در تسخیر قلعه نمود و باندک
زد و خوردی تمامی قلعه مفتوح کشت و راجه مردانه فرو رفت و بدستوری که مقرر اهل هند است جمعی
را تعیین نموده بود که هرکاه او کشته شود جمیع عورات را در خانه کرده بسوزند که بعد از دست نامحرمی
بدامن عصمت انها نرسد و پاک سوختند و از غرایب وقایع انکه بعد از جهار روز که اتش زده بودند
دو زن یکی کملاوتی نام خواهر رانی و دیکری دختر راجه پیراکره که بجهت راجه آورده بودند
ازان طوفان اتش بسلامت جستند و ظاهرا جوب بزرکی حایل انها شده بود القصه جون
قلعه مفتوح کشت از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع الات و جواهر نفیس و اصنام مرصع مکلل و
صورت جانوران که از طلا و نقره ساخته بودند و دیکر نفایس و اجناس زیاده از حساب و قیاس
بتصرف اصفخان درآمد و از مردم صحیح القول شنیده شد که از انجمله صد و یک صندوق پر از اشرفی
طلای بود سوای این هزار فیل از ضمایم غنایم کشت اصف خان بی مروت سررشته حساب و انصاف
از دست داده بغیر از دویست زنجیر فیل وان دو عورت نیم سوخته که بدرکاه معلی ارسال داشت تمام
اموال و اجناس را بشرحی که نوشته شد ملکت کوشه خاکبوش مداهنه نمود و حضرت خاقانی از وسعت حوصله
و علوی همت تغافل بلند فرمودند و جون رایات اقبال بتادیب علی قلی خان زمان بصوب جونپور
سعادت زمین بوس سرافراز کشت و تفصیل ان انشا الله العزیز در جای خود رقم زده کلک بیان
خواهد شد

سیاست فرمودن خواجه معظم

خواجه معظم برادر اخیافی حضرت مریم مکانی خالی
ازان جنون و اشفتکی دماغ نبود و این نسبت باعث مزید شورش مزاج وی اعتدالیهای او کشته
همواره مصدر حرکات شنیعه و اعمال قبیحه میشد جنانجه در زمان جنت اشیانی انار الله برهانه مکرر بی باکیها ازو
بظهور امد از جمله خواجه رسیدی دیوان را به تیغ بی اعتدالی شهید ساخت و انحضرت بجهت مراعات
خاطر و شفاعت بعضی از مقربان بساط عزت رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده رخصت سفر حجاز فرمودند

وباز از اماکن شریفه مراجعت نموده روی خجالت بر استان خاقان جرم بخش عذر پذیر نهاد وچون در اصل
طینتش بیباکی و بی باکی مجبول بود با انهمه سلاق روزکار رتبه نشد واز کردار ناهنجار خود باز نیامد [illegible]
در دولتخانه بادشاهی که ارکان دولت واعیان سلطنت مجتمع بودند با میرزا عبد الله مغل که در سلک
امرای عظام انتظام داشت بموجب جنگ کرد وبر بهرادو دیده بمشت ولکد کرفت وبی عزتی تمام رسانید
ودفعه دیگر به بیرام خان درشت پیش آمده کارد کشید وحضرت خاقانی ان بی اعتدال را از ممالک
محروسه اخراج فرمودند وبکجرات رفته مدتی بفلک ومحنت کذرانید ودر انجا هم نتوانست با این وضع
بسر برد وباز خجلت زده متوجه استان معلی کشت وحضرت خاقانی بجهت مراعات خاطر مریم مکانی
تقصیرات کذشته او خود را کذرانیده مجددا منصب وجاکیر مرحمت فرمودند وبوسیله انتساب این دودمان
عالی رعایتهای عظیم یافت اما ازانجا که کفته اند **بیت** خوی بد در طبیعتی که نشست ط نرود تا بروز مرگ از دست
بصد بدخوئی وبی باکی پیش روزکار کذرانیدی وانحضرت بجهت پاس نسبتها بردباری فرمودندی تا
انکه بی بی فاطمه اردو بیکی حضرت جنت اشیانی که به نسبت خدمت از پیش قدمان سرادق عصمت بود
ودختر او زهره اغا را خواجه معظم در عقد داشت وپیوسته از بدخوی او در زندان بلا بسر می برد
درینولا بخدمت بادشاه معدلت بارکاه استغاثه نمود که خواجه رخصت جاکیر یافته وعاجزه را
همراه می برد واز بدخوی او ظاهرست که قصد ان بیچاره خواهد کرد اگر عاجزه مرا از همراهی او باز
دارند باعث جان بخشی او خواهد شد حضرت خاقانی از کمال مرحمت ومهربانی فرمودند که بدولت
عزیمت شکار داریم بجهت خاطر تو از پیش خانه او کذشته واورا بملازمت طلب داشته بفهمی خواهیم
فرمود که دختر ترا درین سفر همراه نبرد مقارن الحال بدولت واقبال سوار شده بعزم
شکار از اب جون ... وپیشرو خان بسعادت حضور سرافرازی داشتند وچون بحوالی منزل خواجه
رسیدند طاهر محمد خان وپیشرو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی اکاه ساخته [illegible]
اورند ورستم خان ومقبل خان را نیز متعاقب انها رخصت فرمودند که ممد ومعاون یکدیگر بوده اگر ان
بی اعتدال در مقام سرکشی وشورش باشد دست وکردن بسته بحضور اورند وچون ان بی اعتدال
از حقیقت حال اطلاع یافت خشم الوده متوجه حرم سرای خود شد وزهره اغا را که از حمام برامده
لباس تازه می پوشید بزخم خنجر مقتول ساخت وبرکشته سر از روزن خانه براورده خنجر خون الود
پیش طاهر محمد خان وپیشرو خان انداخت که جواب سخن شما اینست وانها خنجر را برداشته [illegible]
بندکان حضرت آوردند واز ظهور این تظلم وبیداد اتش قهرمان جلال اشتعال یافت و
بی محابا بدرون خانه ان دیوانه برکشته روزکار متوجه شدند وخواجه معظم شمشیر حمایل کرده دست
بر قبضه نهاده روبرو امد وانحضرت از روی صولت وسطوت فرمودند که اگر دست از یا خطای [illegible]

خودخواهی رسید و بجا فرمان بساط قرب اشارت شد که او را مقید سازند یکی از فدائیان خواجه با شمشیر
حایل عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود حضرت خاقانی بعقلی قدم خان اشارت فرمودند که این
زیاده سر بی ادب را بزن او فی الفور تیغ کشیده بیک دستی انچنان انداخت که سرش از تن جدا شد
و زمانی ممتد قالب بی سر بر سر پا ایستاده بود و خون از عروق گردنش تیرک میزد انگاه از خواجه پرسیدند
که چرا خون این مظلومه بیگناه ریختی آن سفاک بی باک زبان بهرزه درای گشود تا انکه بضرب لکد و مشت
او را دم گیر ساختند و موی کشان بکنار دریا آورده بموجب حکم عدالت آیین غوطه بسیار دادند و بعد از ان
مویش بکشتی مستحکم بسته بهمان حال تا دولتخانه بردند و تمام این راه بذبان میگفت و بر سر و روی مشت و لکد
و چوب میخورد و با اینهمه سلاق از غایت سنگدلی و سخت جانی زنده ماند و بقبل خان یاول سپردند
که بقلعه گوالیار برده محبوس نگاه دارد و همدران حبس از زندان جسمانی نجات یافت و از سوانح اقبال
ظفر یافتن علی قلی خان زمان است در جنگ فتح خان بتنی و شرح این داستان برسم اجمال انکه فتح
خان و حسن خان برادر او ملو خان و جمعی کثیر از افغانان بریشان روزگار از قلعه رهتاس برآمده
او از خان پسر سلیم شاه را بسلطنت برداشتند و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان
را متصرف گشته هنگامه فتنه و فساد گرم ساختند خان زمان و بهادر خان برادر او و مجنون خان
قاقشال و ابراهیم خان اوزبک باطفای نایره این فتنه و اشوب متوجه شدند لیکن چون افغانان
من حیث الکمیت فزونی داشتند خان زمان صلاح در جنگ ندیده کنار دریای سون بمقام اندرباری
قلعه بنا نهاده در برابر غنیم نشست و مقارن این حال ملا علاء الدین و مولانا عبد الله سلطانپوری
و شهاب الدین احمد خان و وزیر خان از درگاه معلی رسیدند که خان زمان را بنصایح ارجمند رهنمون
سعادت شده بصراط مستقیم اخلاص ثابت قدم و راسخ الاعتقاد گردانند و چون سلیمان کرانی حاکم
بنگاله خود را از منسوبان این درگاه سپهر اشتباه ساخته بخان زمان بلجی گشته و در بنگاله خطبه بنام
نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی خوانده او را نیز مشمول عواطف و مراحم خسروانی گردانیده اگر
در وقت گنجد به استانبوس سرافراز سازند و رسیدن این مردم باعث تقویت ظاهری و باطنی خان زمان
شد قضا را روزی امرای عظام مجلس اراسته نشسته بودند که افغانان با لشکر اراسته و فیلان مست
جنگی متوجه قلعه خان زمان شدند لاجرم خان زمان نیز افواج ترتیب داده از قلعه برامد و افغانان بمجرد
رسیدن صفوف خان زمان نیز برداشته درهم نوردیدند اکثر مردم عار گریختن بر خود پسندیده متفرق گشتند
و افغانان بتاخت و تاراج منازل ایشان برداختند درین وقت که کار بر منسوبان این دولت ابد
مقرون دشوار گردیده بود اقبال روز افزون حضرت خاقانی کار خود کرد و مجملی ازین ماجرا انکه
خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه ایستاده منتظر فرصت بود که بدانچه از پرده تقدیر چهره

کش کرده فراخوران بعمل آورد حسن تبتی بر فیل بخت بلند نام سواره روبروی خانزمان پیدا شد
و مردم خانزمان تاب صدمه او نیاورده اکثر فرار اختیار نمودند و خود با معدودی پای همت افشرده
دل بر مردن نهاد و بر یکی از بروج قلعه که توپی در انجا نهاده بود برآمده خود ان توپ را جاق کرده
بر فوج حسن تبتی انداخت و بیمن اقبال بی زوال تیر فتح بر نشانه مقصود رسید و توپی که سر داده
بود بر سر همان فیل خورد و فیل بدان عظمت بضرب یک توپ بر خاک هلاک افتاد و فوج حسن تبتی
روی بگریز نهاد و در خلال اینحال کوه پاره نام فیل بهادرخان را که بر زنجیرهای مضبوط در گوشه
مسلسل ایستاده بود یکی از فیلبانان افغانان وا کرده خواست که سوار شود و چون ان فیل در
کمال مستی و سرکشی بود بقید ضبط فیلبان در نیاید و بر یکی از فیلان افغانان دویده او را در
هم نوردید و شورش غریب در افغانان افتاد ازین غوغا متوهم شدند که مبادا فوج خانزمان
رسیده باشد و افغانان که بتاخت و تاراج مشغول بود سررشته تدبیر از دست داده روی بگریز
نهادند و خانزمان از ظهور این تایید غیبی بتعاقب افغانان تیره بخت شتافته غنایم فراوان از فیلان
نامی وغیره بتصرف آورد و بمحض اقبال روز افزون فتحی عظیم روی نمود و بعد از فتح خانزمان عنان
مراجعت بجونپور معطوف داشته فرستادهای درگاه را به اعزاز و احترام تمام روانه آستان
ملایک آشیان ساخت و از سوانح این سال همایون آمدن میر مرتضی است بدرگاه افاضل پناه چون
بوفور موهبت ایزد تعالی و تقدس آستان خاقان گیتی ستان کعبه مقصود اهل روزگار و ملجا
مستعدان هر دیار است از صیت جوهرشناسی و قدردانی حضرت خاقانی همواره فوج فوج
جوق جوق از اقسام مردم روی امید به این درگاه آورده کام روای مقصود میکردیدند و ظل تربیت
و نوازش آنحضرت آسوده و فارغ بال زندگانی مینمودند و حرف منع در درین آستان بدین راه
و کوات در بنولا فهرست مجموعه سعادت و چراغ افروز دودمان سیادت صدرنشین مجموع افاضل
و عالم سید اجل امیر مرتضی که از اسباط علامه الزمانی امیر سید شریف جرجانی بود و در کسب علوم
معقوله و منقوله ید طولی داشت بشرف زیارت خانه مبارک مستعد گشته روی امید بکعبه مقصود این
آستان فیض ورود نهاد و با دراک محفل عالی معزز و مکرم گردید و بجلایل عواطف و جزایل مراحم
اختصاص یافت نهضت موکب کیهان شکوه بعزم شکار فیل بصوب مالوه و از انجا بقصد استیصال
عبد الله خان ایلغار فرمودن و همعنان فتح و فیروزی باز بشکار فیل مراجعت نمودن
چون مکرر بمسامع عز و جلال رسید که عبد الله خان حاکم مالوه سرمست نشاء دولت و نخوت گشته حقوق تربیت
و نوازش حضرت خاقانی را بعقوق مبدل ساخته لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم اخلاص و اعتقاد چنانچه
قرارداد حقیقت شناسان نیک نهاد است بجای نمی آرد بلکه از فرط دماغ و شورش مزاج آثار بغی

یعنی از جهات احوال خسران مآل او ظاهرست لاجرم شهریار فیل بند شیرشکار که در هر کار چندین حکمت و صلاح ملحوظ و منظور داشته بتنظیم و تنسیق کارخانهٔ سلطنت میفرمایند ظاهر عزیمت شکار فیل در نظر اهل روزگار جلوه داده و بباطن یورش ولایت مالوه پیش نهاد همت جهانگشا ساخته رایات اقبال برافراشتند روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق روز دوشنبه بیست و یکم ذی قعده باوجود موسم باران که دریاها و سیلابها در جوش و خروش بود خصوص زمین ولایت مالوه که در ایام برسات عبور ازان راه بغایت متعسر و دشوارست آنحضرت بنابر صلاح وقت اصلا مقید به این موانع ناشده قدم همت در رکاب دولت نهادند و چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی معلی گشت از کثرت بارندگی و طغیان آب دو هفته مقام واقع شد تا تمامی اردو بکشتی گذشت و در هنگامی که فیلان خاصه ازان دریای طوفان خیز مستانه میگذشتند فیل تکهنه که سرآمد فیلان نامی بود در عین مستی به آب فرو رفت و ازانجا ظاهر گوالیار مخیم سرادقات عزت گشت و از گوالیار بحوالی قلعهٔ نرور نزول دولت اتفاق افتاد و چون بیشه فیل ازین منزل قریب بود ترتیب لوازم شکار فرموده عساکر منصوره را چند فوج فوج تقسیم نمودند و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار و صاحب اهتمام ساخته باطراف فرستادند خود بدولت و اقبال با جمعی از خاصان بساط قرب متوجه شکار شدند و بعد از تکاپوی بسیار ده ماده فیل از دور سیاهی کرد و بدنبال آن گله شتافته یکی ازانها بفیل دیگر بستند اما در وقت بستن او هم بسر ملای گنا بدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر ما سختی یافت و اقبان و خیزان نیم جانی بسلامت برد و فردای آن روز که عید قربان بود بعد از فراغ لوازم جشن متوجه شکار شده بدستور معهود امرا به اطراف بیشه رخصت یافتند و بدرون جنگل در آمدند چند فیل از دور سیاهی کرد و ازین نشاط عید بر عید افزود و مجموع انها را شکار فرمودند و در سیوم به این مقرر به بیشه دیگر که از تراکم اشجار روشنایی اغصان عبور شمال و صبا متعذر بود به نشاط شکار خوشوقت گشتند و بیمن توجه آنحضرت گله فیلی که زیاده از هفتاد زنجیر بود ظاهر شد و از ان بزیران جان نثار بموجب حکم مجموع آن فیلان را رانده به بیشه که درختهای قوی داشت آورده هر فیلی را بدرختی مضبوط بستند و چندی از قراولان را بر هر کدام موکل داشته طنابهای ستبر مضبوط از اردوی معلا طلبیدند و شب بدولت و اقبال در همان بیشه توقف فرمودند و نجاران نادره کار و دوزان چابکدست در ساعت بجهت استراحت آنحضرت تختی عالی از چوب ساخته بسقرلاط و انواع آراستند و حضرت خاقانی بعیش و کامرانی بران اورنگ دولت مسند آرایی فرمودند و جمعی از مقربان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و خانعالم و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص یافته در حواشی آن تخت اقبال دوره نزدند و روز دیگر نیز همانجا مجلس نشاط آراسته مقربان بساط عزت را

حکم نشستن شد و بجهت انبساط خاطر از دربارخان استماع قصه امیر حمزه فرمودند و دربارخان بسر تکلتو خان
مشهور است که در خدمت شاه مغفرت پناه شاه اسمعیل صفوی ماضی بقصه خوانی شرف اختصاص داشت ا
او ملا عنایت بود از جوهر اخلاص و دوام خدمت در سلک خدمتکاران منتظم گشت و چون پیوسته در
دربار حاضر می بود بخطاب دربارخانی سرافراز شده از منظوران درگاه سپهر قرین و بزم آرایان
مجلس بهشت آیین گردید و با آنکه در فن قصه زبان سحر آفرین داشت از دیگر قابلیت ها نیز که منت انفرا
پادشاهان شود بی بهره نبود و بالجمله ازار دو فیلهای تازه زور با طنابهای استوار آورده هر یک فیل گر
رامیان دو فیل اهلی مضبوط بسته روانه معسکر اقبال ساختند و چون مقصد اصلی ازین شکار صید کردن
گرگ دیگر بود عنان همت بصوب مالوه معطوف داشتند و درین راه از امتداد باران و طغیان سیل
فرصت چشم گشودن نمی شد و تمام راه جاروها شنا کرده میرفتند و در اکثر منازل بغیر از خیمه پادشاهی
چندی از اعاظم امرا جا در هیچکس نمیرسید و عساکر منصوره بهزار صعوبت و دشواری قطع منازل و طی
مراحل می نمود و چون فضای قصبه گیر از مخیم بارگاه سپهر اشتباه گشت اردوی بزرگ را در ان منزل
گذاشته و چندین از امرای معتبر را که کشته رایات استعجال بصوب مندو که مفر ان برگشته حال خود
برافراخته همعنان دولت و اقبال ایلغار فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را بنزد
فرستادند که اگر عبد الله از توهم اعمال ناشایست خود خواهد که آواره بادیه ضلالت گردد او را ابطال
ارجمند مانع آمده نبوید مکرمت و مرحمت شاهنشاهی امیدوار ساخته بملازمت آورند و بر جناح تعجیل از
قصبه گیر ار بلده سارنگپور که بیست کروه مالوه مسافت باشد در چنین آب و گل بیک منزل قطع فرمودند
و محمد قاسم خان نیشاپوری که جاگیردار ان نواحی بود سعادت استقبال دریافته التماس نمود که کلبه ان
را بفر قدوم دولت لزوم مرتبه آسمانی بخشند و حضرت خاقانی بنده خود را سرافراز ساخته بمنزل او تشریف
بردند و او بلوازم نثار و پیشکش پرداخته بمقصد است و استر از خود و ملازمان خود پیشکش نمود و جمعی
انبار ابه امرا و ملازمان موکب عالی که درین یورش نصرت قرین بسعادت همراهی سرافراز بودند قسمت از
و هنگام دمیدن صبح پای اقبال در رکاب دولت آورده متوجه اجین شدند و چون هوای قصبه دهار بو
دو موکب جهانگشا عطرآمیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبد الله خان آمده حقیقت حال
معروض داشتند که هرچند این خیراندیشان تسلی او نمودند اصلا سعادت پذیر نشد و بنه و بار خود
از قلعه برآورده راه ادبار بیدولتی پیش گرفت مجملا عبد الله خان صورت هلاک خود در آیینه حال
نموده و از صولت غضب پادشاهی هراسیده از مندو براه لوای شتافت و حضرت خاقانی همت
تعاقب آن برگشته بخت مصروف داشته جمعی از امرا مثل میرمعز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری
و سهابجی خان و خان عالم و شاه فخر الدین و شاه قلی خان و خرم خان و قلیج خان و معصوم خان فرنخودی

ودستم خان وقتلق قدم خان واعتماد خان وجعفی خان وخواجه عبد الله ومیرزاده علی خان وسید عبد الله
خان وجندی دیگر برسم هراول پیشتر رخصت فرموده خود نیز بدولت واقبال با جمعی از مقربان رکاب ظفر
قرین جلوریز متوجه گردیدند ووقت شام بموضع نوالی نزول اجلال اتفاق افتاد ظاهر شد که ان سیاه
بخت ازینجا هم پیشتر رفته شب بدولت واقبال دران منزل توقف فرموده مجددا اعتماد خان ودریا خان را
برهنمونی آن گمراه رخصت نمودند وبعد از دمیدن صبح رایات جهانگشا متعاقب ان مدبر برافراشته گرم قصد
ودر اثنای راه فرستادها برگشته بملازمت امدند ومعروض داشتند که چون روز دولت او باخر رسیده از قبله
اقبال روی گردانیده است بیت با سیه دل چه سود گفتن وعظ ؛ نرود میخ اهنین در سنگ ؛ اتفاقا مراکب
برسم منقلا یعنی شده بودند بموضع باغ رسیدند معلوم شد که آن سرگردان بادیه ضلالت احمال واثقال
خود را پیشتر فرستاده خود درینجا توقف نموده است با انکه اکثر مردم هراول بجهت نشیب وفراز زمین
متفرق گشته معدودی مثل قاسم خان نیشابوری وخان عالم وشاه قلی خان محرم وسماعنجی خان و
خواجه عبد الله ومیرزاده علی خان وسید عبد الله خان به این بلد رسیده بودند بیمامن اقبال
روز افزون انحضرت عرصه نبرد را جولان همت اراسته غنیم را نشیبه تیر گرفتند عبد الله خان برگشته بخت
غافل از جنود تاییدات غیبی بغرور جمعیت خود وقلت اولیای دولت خیره دستاخ شده بجنگ مبادرت
نمود وبهادران جان نثار به اعتضاد دولت روزافزون پای همت افشرده داد شجاعت ودلیری
دادند وچون حقیقت حال بعرض اقدس رسید توسن اقبال به استعجال رانده گرم شتافتند ودر وقت
خاک سلطان قدم از مرتبه خود پیش نهاده گستاخانه معروض داشت که حضرت یلغار نفرمایند که جمعیت
غنیم بغایت کم است وصلاح در رفتن نیست وازین جرات فرمان بادشاهی در جوش امده دست بشمشیر کرده
بجانب او متوجه شدند واو دست ازپا خطا کرده گریخت وانحضرت از کمال غضب پیاده گشته خود را باو رسانیدند
بشمشیر انداختند وچون نفسی چند هنوز از حیاتش باقی بود شمشیر خوب نرسیده واو برخاک عجز افتاده
سر را در خضوع وخشوع نمود وحضرت برحال ان مظلوم بخشوده ضبط خود فرمودند وباز بر توسن جهان
نورد سوار دولت شده بسرعت هرچه تمامتر ظلال رایات فتح وفیروزی بر فرق جانسپاران عرصه
همت افگندند وموکب اقبال بجای رسید که تیر مخالفان سیاه بخت از گرد وپیش انحضرت میگذشت ودر آن
ایزدی که همه جا وهمه وقت ناصر ومعین خاقان ظفر قرین است سرداری میکرد درینوقت حکم شد که
نقاره فتح بلند آوازه سازند ومنعم خان خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که فرصت توقف نمی تابد
برفوج غنیم باید تاخت خانخانان از روی عجز التماس نمود که انچه بخاطر اشرف رسیده از الهامات
غیبی است اما جای یکه تازی نیست جمیع بندهای فدای یک رو ویکدل شده در خدمت انحضرت می تازیم
شکوه بادشاهی ونشه ظل اللهی پرتو التفات بحرف خانخانان نیفگنده درمقام تاختن شدند

و اعتماد خان خواست که دست تضرع بجلو آنحضرت رساند التماس اندک مدارای نماید این معنی باعث
مزید غضب و قهر شد و بی محابا بجانب فوج غنیم تاختند و مخالفان برگشته روزگار از شکوه حمله بادشاهی
وصولت قهرالهی که کوه از دهشت آن آب میشود بی دست و دل شده عنان ثبات از دست دادند و بهادران
معسکر اقبال به افواج مخالفان بدسگال خود را رسانیده اکثری از همراهان عبدالله خان را علف
تیغ خون آشام ساختند و بسیاری ازان تیره بختان بدسرانجام مثل نبات النعش از یکدیگر پاشیده
روی بگریز نهادند و چندی از مردم معتبر او را دست و گردن بسته بحضور آوردند و فتحی که طراز فتوحات
روزگار تواند شد از پرده قضا چهره مراد نمود و اسامی جمعی که درین یورش ملازم رکاب نصرت
اعتصام بودند بدین تفصیل است منعم خان خانخانان میرزا عزیز کوکلتاش سیف خان کوکلتاش مقیم خان محمد
قاسم خان نیشاپوری میر معز الملک میر علی اکبر مشهدی میر فخرالدین اشرف خان اعتماد خان وزیر خان عالم
اصفهانی لشکرخان وشاه قلیخان محرم رستم خان معصوم خان فرنخودی قلیچ خان رحمن قلی توشی
خرمخان قتلق قدم خان خواجه عبدالله حاجی محمد سیستانی عادل پسر شاه محمد قندهاری مطلب خان جنتی
خان راجه تودرمل تبرداس خاکسار وزیر جمیل مراد بیک و مجموع این بهادران من حیث الکمیت
از سیصد کس متجاوز نبودند و آن مردود سه هزار سوار همراه داشت اما جنود غیبی که همواره
قرین رکاب این بادشاه خدا آگاه است شمار آنرا که تواند کرد و در جنب اقبال آنحضرت کثرت
مخالف چه نماید القصه شهریار حقیقت شناس بعد از ادای لوازم شکر و سپاس در همان منزل توقف
فرموده محمد قاسم خان نیشاپوری را با جمعی از بهادران کارطلب بتعاقب آن آورده دشت ادبار تعین
فرمودند و چون شب باران عظیم شد فوجی که پیشتر رخصت یافته بود زیاده از پنج کروه نتوانستند
رفت و پیش از آنکه خورشید عالم افروز رایات نور بر افرازد اعلام نصرت اعتصام بتعاقب آن
بدسرانجام برافراشته مسرعی بفوج پیش فرستادند که زنهار در رفتن سعی و اهتمام نموده آن سیاه
بخت را دستگیر سازند و چون موکب عالی بموضع الی رسید راجه الی بوسیله عین الملک که نسبت آشنایی
قدیم با او داشت آمده سعادت زمین بوس دریافت و حسب الحکم مبهوج منقلا ملحق شده از دولت مندی
که داشت خود را اشرف الخدمت ساخت و موکب ظفر قرین بجهت شدت گرما لحظه در زیر درختی توقف
فرموده خوش خبرخان را پیشتر فرستادند که بزودی خبری از افواج قاهره رساند و هنوز رایات
اقبال سوار نشده بودند که خوش خبرخان مژده فتح آورد و مجملی ازین تایید غیبی آنکه اکثر زمینداران
آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته ضمیمه لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره
قریب بجاپانیر سوردن انداخته به اردوی عبدالله خان گمراه ریختند و آن بی حمیت کم دست
زن و فرزند و اسباب و دستیابی خود را گذاشته سراسیمه با یک پسر خود راه گریز پیش گرفت و میرزا ملک

اتفاق جمعی از فوج بادشاهی جدا شده تا بنج گروه دیگر بتعاقب ان بیدولت شتافت و بسیاری از
مردم او را جدا ساخته و میر باجندی دیگر زخمی شده عنان مراجعت معطوف داشت و چون هنوز
بقیهٔ از حیات ان بی سعادت باقی بود نیم جانی بهزار فلاکت بیرون برد و خود را بگجرات رسانید و
برای عظام تمامی حرمان و اهل بیت او را با مجموع فیلان و سایر اموال و اسباب او متصرف گشتند
بعد از رسیدن مژده فتح رایات اقبال برافراشته تا ان سرزمین که فتح شده بود تشریف بردند و جمع
امرا و بندهای بادشاهی که دران خدمت شریک بودند فراخور مرتبه حالت خود بنوازش خسروانه سرافرازی
یافتند و از غنایم ان فتح فیل اپ روپ و کج گنجن و سیر که در جمیع صفات تمام عیار بودند داخل حلقهٔ خاصه
ساختند و ازان منزل عنان مراجعت معطوف داشته بتاریخ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه
دوم کرم نهصد و هفتاد و دو قمری تعلو مند و صعود اقبال اتفاق افتاد و از انجا فتحنامه به اطراف ممالک
محروسه فرستاده قریب یکماه در منازل دلکشای مندو طرح اقامت انداخته بضبط ولایت و انتظام مهام
ملکی همت گماشتند و درین خدمت شایسته مقیم خان بخطاب شجاعت خانی بلندمرتبه گردید و تمامی زمینداران
و سرداران ولایت مالوه تبارک اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بعرض اشرف رسید که
عبدالله گمراه نزد چنگیزخان که دران ایام حکومت گجرات بقبضهٔ اختیار او بود رفته است حضرت حکیم الملک را
بفرمان جهانمطاع فرستاده حکم فرمودند که ان بخت برگشته را روانهٔ درگاه نماید یا ازان ملک برآورد چنگیزخان
از جانب خود نیز باستقبال فرمان بادشاهی مبادرت نموده اقسام ملایمت و چابلوسی ظاهر ساخت و
پیشکشهای لایق با عرضه داشت بدرگاه فرستاد مضمون انکه این بنده را چه حد و یارای انکه از حکم بادشاهی
تمرد نماید اما از انجا که مرحمت و مکرمت انحضرت را شامل حال خود میداند امیدوار است که گناه این بی سعادت
بخشیده حکم طلب شود که او را بدرگاه معلی فرستم و اگر این التماس بپایهٔ قبول نیاید در انصورت ناگزیر از ولایت
خود بیرون خواهم کرد و در ینولا که رایات اقبال در مندو نزول اجلال داشت بعرض مقدس رسید که خان قلی
نام یکی از خویشان عبدالله خان که در سرکار هندیه گذاشته بود از غایت شجاعت و ثبات همت هنوز در انجا است
اگر بود جانبخشی او را سرافراز ساخته در سلک فداییان درگاه منتظم سازند متوجه استان بوس شود بنا برین
فرمان عنایت از کمین الطاف عز صدور یافت و ان سعادتمند فرمان بادشاهی را حرز بازوی دولت نموده
کار خود ساخته متوجه درگاه شد و از سوانح این ایام امدن مقرب خان است بدرگاه عرش اشتباه او از امرای
دکن بود و بنابر ازردگی ترک وطن خود نموده متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید و بسعادت زمین بوس سرافراز
شده انواع مراحم شرف اختصاص یافت و سرکار هندیه را بجاگیر او عنایت فرمودند و در خلال اینحال میران مبارک
شاه حاکم خاندیس عرضه داشت مشتمل بر اظهار اخلاص و اطاعت مصحوب ایلچیان کاردان باستان خاقان گیتی
ستان فرستاده نزایف پیشکش نفایس ان دیار نثار موکب عالی ساخت و بوسیلهٔ مقربان بساط عزت و محرمان

بارکاه دولت معروض داشت که اگر یکی از عاجزهای مرا در سلک خادمان حرم سرای اقبال در آورند و بدین
این نسبت بنده را سرافراز سازند کمال ذره پروری و نهایت غریب نوازی خواهد بود حضرت خلافت
ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته اعتماد خان خواجه سرا که از معتمدان بارگاه عزت بود باین خدمت
فرمودند و چون اعتماد خان قریب بقلعه اسیر رسید میران مبارک شاه به استقبال فرمان قضا جریان
شتافته اعتماد خان را به اعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و سامان لایق نموده صبیه عفیفه خود را
با جمعی از اکابر و اعیان مصحوب اعتماد خان روانه خدمت نمود و در حینی که موکب عالی یک منزل از
در آمده بود فرستادها بدرگاه رسیده آن حجله نشین محفل عفت را با پیشکشهای لایق بنظر اقدس
گذرانیدند و مستحسن بارگاه قبول افتاد و چون موکب اقبال بقصبه نعلچه رسید قرابهادرخان را که
منصب بلند مرتبه ساخته رخصت فرمودند و بعضی از امرا کومک دستور ساخته در همان صوبه جاگیر
نمودند و خود بدولت و اقبال متوجه دار الخلافه اگره شدند و درین راه اکثر فیل سوار قطع منازل
و چون قصبه سری مورد عساکر اقبال گشت روزی چند بشکار فیل خوشوقت شدند و در خلال این
تصرف در شکار فیل بخاطر قدسی مظاهر رسید و در یک روز قریب هفتاد فیل از نر و ماده شکار
به این ترتیب که چون فیلان صحرا بنظر در امد حکم فرمودند که جمعی از سواران به اطراف گله هجوم آورده
به آواز طبل و نقاره فیلان را بجانب قلعه سیری برانند و دو فیل اهلی را فیلبانان سوار شده خود را
بشال سیاهی بپوشند چنانچه فیلان صحرای نفهمند که ادمی بر اینها سوار است و پیش پیش گله میبرده باشند
تا بقلعه در ایند و به این دستور مجموع فیلان آن گله را بحصار سیری در آوردند و فیلبانان از بامهای
خانها بر امده بعضی بپای ستبر کمندها انداخته فیلان را بستند بغیر از یک فیل که از مستی و سرکشی به بند
در نمی امد ناگزیر فیل گهاندی رای که در قوت و قدرت عدیل او بود طلب داشته با آن فیل صحرای
بجنگ انداختند و امتداد جنگ اینها قریب بیک پهر کشید و نزدیک به آن رسید که فیل گهاندی رای
غالب آید لاجرم حکم شد که مشعلها برافروخته بر سر و روی فیل گهاندی رای زدند و بزار جرثقیل از
یکدیگر جدا ساختند و فیل صحرای پاره از دیوار قلعه را انداخته راه صحرا پیش گرفت و یوسف محمد خان
کوکلتاش حکم فرمودند که چون آن فیل مانده شده از عقب رفته و فیل زن میرون را بادرسا بندکمند
اندازند القصه فیلبانان از اطراف کمندها انداخته آن صحرای بدرختی مضبوط بستند و بعد از فراغ
شکار رایات اقبال بصوب مستقر جاه و جلال بر افراشته و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند
خلافت بورود موکب جهانگشا محسود بلاد روی زمین گردید و از سوانح این سال اساس عمارت
نگرچین است چون شهریار بیشتر شکار رمنشاط چوگان بازی و قبق اندازی توجه مفرط داشتند در
موضع گگرالی که از دار الخلافه اگره مسافت سه کروه واقعست بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی عمارتی

عالی اساس یافت و ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ملازمان درگاه هر کدام فراخور قدرت
حال خویش منازل و بساتین ترتیب داده شهری آراسته شد و نام آنرا اگر چنین فرمودند یعنی شهر آرامش و
آسایش و همواره در آنجا چوگان بازی خوشوقت شده درین لباس اسپ انداز میفرمودند و از سوانح
این ایام رسیدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی است بدرگاه پادشاه سلاطین پناه و مجملی
ازین تفصیل آنکه سلطان محمود بکری عرضه داشتی بخدمت شاه نوشته با پیشکشهای لائق مصحوب یکی از مردم
ودان فرستاده التماس نمود که از خاقان گیتی ستان منصب خان خانانی که باصطلاح الوس جغتای
ان خانانی گویند بجهت این بنده بگیرند و شاه مغفرت پناه مکتوبی به آنحضرت نوشته التماس او را اهتمام
لباس خویش آراستگی بخشید اگرچه خاقان گیتی ستان پاس خاطر شاه علیین آشیان بسیار میداشتند
مراعات جانب ایشان بر وجه اتم میفرمودند اما چون کلانتران امرا درین دولت بسیار بودند و خلاف
قانون سلطنت میشد و مثل منعم خان سرداری به الخطاب مستطاب عز امتیاز داشت وجوه معقول
معذرتهای مسموع در جواب نوشته ایلچی شاه را با تحف و هدایای پادشاهانه رخصت انعطاف ارزانی
شتند **التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و عرض دیگر سوانح وقایع**
اوراق سابق سمت ذکر یافت که میرزا سلیمان اطفای نایره شورش شاه ابو المعالی نموده و کابل را
ضبط در آورده بدخشیان را بر آن ملک مسلط گردانید و همگی مطلبش آنکه بمرور ایام میرزا محمد حکیم را
بدخشان برده چشم بند نگاه دارد و کابل را بمعتمدان خود سپارد و بهمین قصد محال انقد کابل را به بدخشیان
داشته و جاهای ویران خراب را بمیرزا حکیم و کابلیان تجویز نموده به بدخشان مراجعت نمود و باز هم
ان بتدریج از مردم معتمد خود بکابل فرستادن گرفت دفعه عبد الرحمن بیک پسر میر تولک قدیمی را با جمعی
دفعه دیگر بیگی بردی قوشبیگی را با فوجی روان ساخت کابلیان نتویس باطن میرزا را از صفحه
احوال فرا گرفته در مقام تدبیر و معالجه کار شدند و عمده ارباب تدبیر خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال
تولک و علی محمد اسپ و شیر علی میدانی با سایر میدانیان و جماعه خواجه خضریان و یار محمد اخوند و فیروز
قبل و خلیفه عبد الله بودند و چون میرزا حکیم نیز بسن تمیز رسیده بود از طرز سلوک بدخشیان و
معاش ارزدگی تمام داشت لاجرم با مخلصان خود کنگاش نموده در مقام دفع بدخشان شد و غزنین
میرزا سلیمان بتراهیم و این حسین کابلی جاگیر کرده بود بغیر داده تقاسیم پروانجی مقرر فرمود و ننکش را
از امراد خواجه براورده تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد را با محال متعلقه تا نیلاب که میرزا
بقافی خان و سفید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود بخالصه خود مقرر داشت و بتدریج
تصرف بدخشیان از ملک کابل کوتاه ساخته بلطایف الحیل همه را از آنجا بر آورد و بدخشیان منکوب
ایشان نزد میرزا سلیمان رفته حقیقت حال خاطر نشان نمودند و میرزا سلیمان از بدخشان متوجه تدارک

کابلیان شد و چون میرزا حکیم هنوز خود را خوب جمع ساخته و استقلال بر کمال نگرفته بود مقابله
با میرزا سلیمان از خبر قدرت خویش بیرون یافته قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرده و جمعی را بکو
گردانیده خود بطرف جلال اباد و پشاور متوجه شد و چون میرزا سلیمان از قرارداد میرزا محمد حکیم
یافت تسخیر قلعه کابل بوقت دیگر حواله نموده از و به منار بقصد دستگیر ساختن میرزا حکیم بطرف جلال اباد
و میرزا که بدکه رسید از اراجیف شنید که میرزا سلیمان عنان از تعاقب بازکشید لاجرم مراجعت نمود
بکوهساران رفت و دختر میرزا سلیمان که بمقتضای نقصان عقل در جلال اباد توقف نموده بود
گشته بملازمت میرزا شتافت و اظهار ندامت و معذرت بسیار کرد و در همین منزل بتحقیق پیوست که
سلیمان متعاقب میرسد میرزا محمد حکیم سراسیمه تا پشاور رفته در نواحی قبیله جب منزل گزید و
ایلچی میرزا سلیمان امده خواست که بجرب زبانی و گرم نفسی دام فریبی ترتیب تواند نمود میرزا
ناشده در سر سواری رخصت فرمود و خواجه حسن را بمرافقت او نزد میرزا سلیمان فرستاد و خود
اینجد و دست میرزا محمد حکیم باستعجال تمام از اب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر سوانح
و اظهار عجز و فروتنی و التماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان
بادشاه سلاطین پناه ارسال داشته استدعاء کومک و استعانت نمود و خواجه بیگ محمود دیوان
جوهری را پیش میر محمد خان که دران ایام حاکم پنجاب بود فرستاده مدد خواست میر محمد خان
را با پیشکشهای لایق و اقسام اجناس روان ساخته دلجوی و گرم خوی بسیار اظهار نمود و همین
پنجاب درخور خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون میرزا سلیمان به پشاور رسید خبر عبور میرزا
از اب سند شنیده عنان بازکشید و در غایت مایوسی و ناکامی از راه کهربه متوجه جلال اباد شد
راه به افغانان شنواری جنگ کرده بد بختی بسیار بکشتن داد حتی که اکثر دو بازار میرزا سلیمان
رفت و هاردن شنواری که کلانتران قوم خود بود کشته شد و در جلال اباد قنبر نام ملازم خود را
متوجه کابل گشت و بمحاصره قلعه کابل همت گماشت و متحصنان بلوازم قلعه داری و استحکام برج و باره
شایسته بکار بردند و در زمانی که نگرجین بورد کوکبه اقبال قبله روی زمین بود ایلچیان میرزا محمد
بسعادت استانبوس سرافرازی یافتند و عرضه داشت میرزا بمسامع جلال رسید و حضرت خاقانی
ظاهری و باطنی شامل حال میرزا فرموده در مقام تلافی و تدارک بی اعتدالی میرزا سلیمان و اصلاح
میرزا محمد حکیم شده قطب الدین خان را اتالیق میرزا ساختند و حکم اشرف عز صدور یافت که
با امرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان
خان داماد میر محمد خان و سایر امرای انحدود بکومک میرزا شتافته دفع شورش میرزا سلیمان
و میرزا محمد حکیم را بر مسند استقرار و استقلال متمکن ساخته و قطب الدین خان را در خدمت

گذاشته امرای مذکور بجاگیرهای خود عنان معاودت معطوف دارند و خزانه معتدبه با دیگر اسباب امارت سرانجام
فرموده مصحوب ایلچیان میرزا روانه ساختند و امرای پنجاب بموجب حکم جهان مطاع کمر خدمت بر میان جان بسته
متوجه ملازمت میرزا شدند و قطب الدین محمد خان و کمال خان گکر و فاضل خان محمد قلیخان و جمعی بیشتر رفته
بمیرزا پیوستند و بیامن توجهات نامتناهی و مراحم ظل اللهی احوال میرزا رونق دیگر یافت و لشکر آراسته
متوجه کابل شد و میر محمد خان با سایر امرا در حدود پشاور بمیرزا رسیدند و جمیع امرا در خور مرتبت و منزلت
خویش پیشکشهای لایق گذرانیدند و عساکر منصوره در خدمت میرزا تا جلال آباد عنان مبادرت باز
کشیدند و قلعه جلال آباد را که میرزا سلیمان بتغنه نامی از معتبران خود سپرده بوده محاصره نمودند و میر
محمد خان ساقی ترنای و عارف بیگ را نزد او فرستاد که شاید بر جان خود بخشوده از قلعه برآید آن جاهل
خون گرفته سر از ربقه اطاعت پیچیده در مقام جهالت و ضلالت استاد و بهادران قلعه کشا نردبانها
ترتیب داده بزور بازوی قدرت بر فراز قلعه برآمدند اگر چه بدخشیان مدافعه و مقاتله داد شجاعت
و جانبازی دادند و بضرب تیر و تفنگ بسیاری از مردم ضایع شدند اما بهادران جانسپار و هنروران
عرصه کارزار تکیه بر اقبال جهانگشای آنحضرت نموده سپرها برو کشیده بی محابا درآمدند و تغنه مذکور
با سی چند جوان که همراه داشت علف تیغ سیاست گشت و دو نفر از آن اجل رسیده ها را گذاشتند که نزد
میرزا رفته این مژده را به او رسانند و سر تغنه را به ارمغانی کنگره قلعه کابل فرستادند و باقی قاقشال
و سایر اهل قلعه استمالت نامها ارسال داشته از آمدن عساکر منصوره قوی دل ساختند و چون
این بشارت جانبخش بمتحصنان کابل رسید شادیانه نشاط و نفیر شوق بلند آوازه ساخته سر تغنه را کنگره
قلعه آویختند اگر چه میرزا سلیمان یک دو روزی مردم خود را بتکذیب این خبر تسلی میداد که سخن کابلیان اصلی
ندارد و محض حیله و تزویر است اما بعد از رسیدن آن دو کس پای ثبات بدخشیان از جای رفت و دل بای داده
رشته تدبیر گسیختند ناگزیر فرار بر قرار داده بهزار ناکامی و خجالت از گرد قلعه برخاستند و نعل وارگون
زده متوجه جلال آباد شدند و شهرت دادند که بجنگ میرزا میرویم و شب از منزل خواجه ریواج بحال تباه روی
براه بصوب بدخشان نهادند و در وقتی که از آب بردان میگذشتند سیلی عظیم آمد و اکثر بر تال بدخشیان بموج
فنا و نابات رفت و میرزا سلیمان بهزار فلاکت خود را به بدخشان رسانید و نوید گریختن میرزا سلیمان بمیرزا
محمد حکیم و امرای عظام در موضع چاریکاران رسید و نقارهای شادمانی بلند آوازه ساخته در ساعت مسعود بخطه دل
کشای کابل درآمدند و متحصنان قلعه و سایر اکابر و اهالی شهر باستقبال شتافته از مضیق محنت و تنگنای
[...]رت نجات یافتند و بدعای ازدیاد دولت و دوام سلطنت حضرت خاقانی مظهر الطاف سبحانی که ابد الآباد
ظل معدلتش سایه گستر باد زبان را چاشنی بخشیدند و بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بغزنین که وطن مألوف
او بود رفته خویشان و منتسبان و سایر ساکنان آن خطه فیض اساس را بانواع تفقدات و انعامات کامیاب

ساخت و چون از انجا برگشته بملازمت میرزا آمد میر محمد خان از کوتاه اندیشی خود را بوکالت میرزا قرار داده در
کابل توقف نمود و قطب الدین خان را با بسیار امرا روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و سکینه بانو بیگم همشیره
خورد میرزا محمد حکیم بدریافت سعادت ملازمت انحضرت شتافته بعد رقه قطب الدین خان متوجه هندوستان گشت
و بعد از معاودت امرا خان کلان متکفل تمشیت مهمات کابل و سرکار میرزا شد اما اعیان دولت میرزا باین معنی
راضی نبودند و پیوسته ترتیب مقدمات نموده خاطر میرزا را از میر محمد خان گران ساخته اسباب شورش و فتنه را
سرانجام مینمودند و چون میر محمد خان خالی از حدت مزاجی نبود به اندک چیزی از جای میرفت و اصلاح را انمیکرد و
زود کار بشدت میرسانید و میرزا محمد حکیم اگرچه تبعیت کونه مینمود اما بباطن از سخن کابلیان الحطراف نداشت تا
انکه همشیره خود را که در عقد ازدواج شاه ابو المعالی بود بی استصواب میر محمد خان بخواجه حسن نقشبندی نسبت
کرد و خواجه خود را وکیل معنوی تراشیده جمیع مهمات را از پیش خود گرفت و رفته رفته خان کلان از نفوس متعلقان
و چون بحکم انحضرت حرمان ملازمت اختیار نموده در کابل مانده بود بچنین روزی نشست و لیکن از انجا که مرد دور
اندیش بود نقوش اینده را از صفحه حال خوانده در تدبیر کار خود شد و در شبی از شبهای انکه مردم وقوف یابند
از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان گردید و عرضه داشتی مشتمل بر سوانح کابل و واردات روزگار بدرگاه گیهان
بارگاه ارسال داشت و از واقعات این سال فرستادن قلیچ خان است برهتاس به استمالت فتح خان و
تفصیل این احوال انکه در صوبه بهار رهتاس نام قلعه است که در تمام روی زمین عدیل و نظیر خود ندارد و این قلعه
بالای کوهی بغایت مرتفع است و عرض و طول ان زیاده از پنج کروه است و اب فراوان دارد و چندین قریه
دارون قلعه اباد ان است و زراعت میشود و کمند تسخیر هیچ یک از فرمان روایان هندوستان بر فراز کنگره آن
نرسیده الا شیرشاه که تیز بند و بیرد و قریب جمعی از سپاهیان را در لباس زنان بر دو لیهات نشیده بر بالای
قلعه فرستاده به این حیله ان قلعه را متصرف شد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافته از ان زمان فتح خان
تبنی که از سرداران بزرگ شیرشاه و سلیم شاه بمزید اعتبار و اعتماد امتیاز داشت ضبط این قلعه مینمود و بمقتضای
اعتضاد حصانت قلعه همواره با سلیمان حاکم بنگاله دم از منازعت و مساهمت میزد و پیوسته پارسال افراختن
و اظهار بندگی خود را از منسوبان درگاه معلی ظاهر میساخت در ینولا حضرت اعلی قلیچ خان را نزد او فرستاد
که بر مستویات ضمیر او اگاهی یافته اگر بر جاده اخلاص و اعتقاد ثابت قدم و راسخ دم باشد مقرر سازد که
هرگاه رایات اقبال بجدود جونپور رسد بسعادت استانبوس شتافته دولت ملازمت دریابد قلیچ خان
برهتاس رفته بمقدمات بیم و امید رهنمون سعادت مندی او شد و حسن خان بتنی برادر خورد او را
همراه بدرگاه اورد که مشمول مراحم شاهنشاهی گشته خاطر از تو همات بر در زد و درین ایام که دار الخلافت
اگره مستقر اورنگ خلافت گشت بسعادت زمین بوس سرافراز گردید و مشمول عواطف بیکران شد و هم درین
سال حاجی بیگم منکوحه حضرت جنت اشیانی والده سببی حضرت خاقانی بطواف حرمین شریفین متوجه

گشته

کنند و بسیاری از بزرگیان حرم سرای عزت برافعت ایشان محل سعادت بستند و درین ایام نهضت
موکب اقبال بعزیمت شکار فیل بصوب نرور اتفاق افتاد و در اثنای شکار اژدهای بنظر عدالت اثر
درآمد قریب هفت گز اکبر شاهی که خیلی را گرفته بعضی از آن فرو برده ما بقی را در فرو بردن بود و شهریار
اژدها شکار قدم تهور پیش نهاده بزخم تیغ آتش ریزان موذی را از هم گذرانیدند و این چنین از
عالم گونه یا چه است اما کلانتر و هم از آن شکارگاه لشکرخان میربخشی را نزد خواجه عبدالمجید آصف خان
فرستادند که بولایت گره رفته فیلان جنگی و دیگر نفایس که در فتح رانی بدست آورده انچه لایق سرکار داند
همراه شتاب بیارد و مقرر شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان بخدمت بخشیگری سرافراز
باشد وقایع سال دهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون تحویل نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف
حمل شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و دو هجری بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه اتفاق افتاد
و سال دهم الهی از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و خرمی آغاز شد و در همان مرغزار
دلکش و جلگه روح افزا که قلم صنع قضا بنقشبندی بهار صفحه زمین را مجموعه کارنامه مانی ساخته بود جشن
نوروزی آراستگی یافت و بعد از فراغ نشاط و کام بخشی بعزیمت شکار متوجه بیشه فیل شدند و بدستور
معهود شکار خاطرخواه فرموده به اردوی ظفر قرین مراجعت نمودند و روز دیگر قراولان خبر آوردند که
درین نزدیکی گله فیلی بنظر درآمده که قریب دویست و پنجاه فیل است آنحضرت بشوق تمام پای همت در رکاب
دولت نهاده متوجه آن بیشه گردیدند و آخرهای روز بعلف جای فیلان رسیده بموجب حکم عساکر اقبال
آن گله را گرد گرفته بجانب حصار بیانوه راندند و نیمی از شب گذشته بود که گله را اندرون حصار درآوردند و
بکمندهای مستحکم و طنابهای سطبر مجموع آن فیلان را مقید ساختند و بجهت رام کردن آن عفریت پیکران و
جمعی طبیعت مدت بیست روز در حوالی گرهه توقف فرمودند چون موسم امتزاج فصلین بود و آبهای مختلف
دارد ارجه میشد اکثر اهل اردو از عارضه تب صاحب فراش گردیدند و آنحضرت بنابر عموم شفقت و وفور
رحمت رایات مراجعت بسمت دارالعافیت آگره برافراشته جمعی از مقربان بساط عزت را باچندی از
قراولان خاصه بجهت شکار بقیه فیلان آن بیشه گذاشتند و چون ظاهر گوالیار مخیم سرادقات جاه و جلال
گردید بنابر شدت گرما و تعفن هوا بقدر حرارتی در مزاج قدسی امتزاج شد و بعنایت ایزد سبحانه در اندک
زمانی صحت کامل و عافیت شامل از شفاخانه غیب قرین روزگار خجسته آثار گردید و در ساعت مسعود نزول
اجلال بدارالخلافه آگره اتفاق افتاد اساس نهادن قلعه آگره چون دارالخلافه آگره در وسط ممالک محروسه
واقعست و هوایش در نهایت اعتدال و آبش بغایت خوشگوار حضرت خاقانی آن مصر اقبال را مستقر اورنگ
خلافت ساخته توجه اکسیر تاثیر بتعمیر منازل دلکش و عمارات عالی بنا مصروف داشتند و شهری عظیم که خال رخسار
بلاد روی زمین تواند شد در اندک فرصتی بیامن توجه آنحضرت آراستگی گرفت و چون قلعه قدیم در خورسان

وسکوه این شهر عظیم نبود درین ولا حکم واجب الاتباع بتاسیس مبانی قلعه رفعت اساس وحصار گردون
کرایش شرف نفاذ یافت ومعماران هنرپیشه ومهندسان دقیق اندیشه کاربند خدمت شده قلعه مشتمل بر چهار
دروازه عالی که قبله گاه چهار رکن عالم باشد وبیست برج رفیع که با فلک البروج دعوی زیاده سری نماید
از سنگهای تراشیده نقاری نقاشی کاری اساس نهادند وبنیاد قلعه را از آب گذرانیده بعرض سی گز از سنگ
وجو به براوردند وارتفاع ان بشصت گز رسید وازروی زمین تا سر کنگره تمام از سنگ تراشیده از اسنگیهای بافت
واین سنگها را بطریقی وصل کردند که از دور بنظر بیننده چنان مینماید که گویا تمام قلعه را از یک پارچه سنگ تراشیده‌اند
وبی اغراق از سیاحان ربع مسکون که بصدق قول ایشان شبهه نبود استماع افتاده که در تمام معموره عالم
این عمارتی نیست وبا انکه هر روز سه چهار هزار استاد سنگتراش ومعمار ومزدور واهنگر ونجار درین قلعه کار
کرده وقاسم خان میر بحر با جمعی کثیر صاحب اهتمام این عمارت عالی بوده در عرض هشت سال باتمام رسیده

بیت
ز آسیب جبهٔ فلک اندر فراز او ∴ بر کنگره خمیده رود مرد پاسبان ∴ چو خشت کنگره اش
داشت رنگ فیروزه ∴ فلک بغلط خود را دران میان افکند ∴

دهم در اغاز این سال فضایل وکمالات
دستگاه حقایق معارف اگاه زایر حرمین شریفین شیخ عبد النبی بمنصب خلیل القدر صدارت خلعت
امتیاز پوشید شیخ بیک واسطه پسر شیخ عبد القدوس است که از مرتاضان صاحب حال بوده واهل
دانش وبینش به ایشان اعتقاد ولایت داشته‌اند چون شیخ عبد النبی با وجود کمالات ظاهری بصفای
صفای باطنی اراستگی داشت باین منصب عالی پایه قدر او را افزود **نهضت موکب منصور بسمت دار الملک**
جونپور ودفع شورش علی قلی خان زمان وشرح دیگر سوانح که دران یورش روی داد
اگرچه علیقلی خان زمان با وجود اصالت ونجابت به پیرایه شجاعت وسهامت اراستگی داشت ودرین دولت
ابد پیوند مصدر خدمات پسندیده وفتوحات عظیمه شده وشمشیرهای نمایان زده بسیاری از بلاد
وقلاع را داخل ممالک محروسه ساخت اما بغایت بی اعتدال وناشایسته احوال بود واز تنگ ظرفی
باده مرد افکن دولت پریشان دماغ گشته باموری ناملایم که در حوصله روزگار نگنجد وبقانون عقل وحساب
موافق نباشد از و بظهور می آمد وحضرت ظل الهی بمراحم بادشاهی ومکارم نامتناهی جرایم او را در حوالی
خاطر راه نداده ودیده پاک بین از الایش گناهان او پوشیده تغافل بلند میفرمودند که شاید از مستی غفلت
بهوش آمده قدری بر حساب کار خود رود ویکبار پرده از روی کارش بر نیفتد وبکافر نعمتی وبغی مطعون خاص
وعام نشود اما از انجا که گفته‌اند **بیت** گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ∴ باب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد ∴ هرچند
انحضرت بتغافل میگذرانیدند بی توجهی وعدم التفات باعث مزید جرات وجسارت دشمنی شد تا انکه در هنگامی
که موکب اقبال بشکار فیل متوجه سمت نرور شد بمسامع علیه رسید که اسکندر خان اوزبک بتحریک ان بر
حلقه مفتنان روزگار در مقام معنی وشورش در امده قدم از گلیم خود بیرون می نهد رای جهان ارا جنان

تقاضا

تقاضا فرمود که اشرف خان را با فرمان استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستاده او را بجلایل مراحم خسروانی
امیدوار ساخته باستان بوس هدایت نماید چون اشرف خان بنواحی اوده رسید اسکندر خان به استقبال
فرمان جهان مطاع مبادرت نموده لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و بعد از وقوف بر فحوای مضامین فرمان
بظاهر در استعداد رفتن شد و بباطن در ترتیب اسباب نفاق سوره پشتی بوده مدتی ممتد بحیله و تزویر گذرانید
و بجانب به اشرف خان صریح گفت که چون ابراهیم خان آق سقال وای ماست و جاگیر او هم درین نزدیکی است باتفاق
تا رفته او رای بنهم و برافقت او متوجه درگاه معلی میشویم بالجمله از اده بسر هر پور نزد ابراهیم خان رفتند و از انجا نزد
علی قلی خان شتافتند و بعد از گفت و شنود بسیار پرده از روی کار برداشته تصمیم عزیمت باطل خود و اظهار
نمودند و عصیان باطن حق ناشناس خود را اشکارا کردند و قرار دادند که چون موکب جهانگشا طی مسافت
بعید نموده متوجه شکار فیل است ما یان دو فوج میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکنو بقنوج شتافته دران
نواحی خلل می اندازند علی قلی خان و بهادر خان بجانب مانکپور که مجنون خان قاقشال انجاست رفته اسباب
شورش و فساد ترتیب میدهند و به این عزیمت ناهنجار روی ادبار براه عصیان نهاده دو فوج شدند و اشرف
خان را در میان خود چشم بند نگاه میداشتند و چون اراده باطل این سیاه بختان بدرد و نزدیک رسید
امرای ان سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان خالدار
و حاجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله و گدا علی توکلچی و جان قلی ساربان باشی و یوسف
و دیگر باهم اتفاق نموده سر راه بر باغیان گرفتند و در نواحی قصبه نیمکار میان دو لشکر آتش
اشتعال یافت محمد امین دیوانه بر قول سپاه اسکندر خان تاخت و چندی را بر خاک ادبار انداخت و زخمی
سکندری خورده بر زمین افتاد و مخذولان ازدحام عام نموده او را دستگیر ساختند و بهادران
در جانفشانی جنگهای نمایان کردند لیکن چون مخالفان من حیث الکثرت فزونی داشتند صلاح وقت منظور داشته
بقصبه نیمکار تحصن جستند و عرضه داشت مشتمل بر کیفیت حالات بدرگاه معلی ارسال نمودند علی قلی و بهادر بصوب
مانکپور رفته دست تطاول بنهب و غارت گشودند و مجنون خان قاقشال که کهنه سپاهی تجربه کار بود در جنگ
تاب ندیده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد اصفخان فرستاده بکومک خود طلبید و اصفخان بمجرد استماع
راجه را بحراست ولایت گذاشته با فوج مستعد شایسته خود را بکره رسانید و چون از غنایم فتح قلعه چوراگر
زر از همراه داشت بمبلغ معتد به معاونت مجنون خان نمود و زرهای خوب بسپاهیان خود قسمت کرده همواره
فوج مردم از قلعه بیرون میفرستاد که با لشکر علی قلی و بهادر مبارزتها مینمودند القصه در هنگامی که موکب منصور
از شکار فیل مراجعت فرموده بدار الخلافه اگره نزول اجلال داشت عرایض دولتخواهان متواتر یکدیگر رسید
حقیقت بغی و عصیان الکافر نعمتان حق ناشناس معروض بارگاه جلال گردید و حکم جهانمطاع به احضار افواج
امواج و اجتماع سپاه ظفرپناه عز اصدار یافت و رکن السلطنه منعم خان خانخانان را با فوج عظیم منقلای

لشکر ظفر قرین ساخته روزی چند پیشتر از نهضت رایات اقبال رخصت فرمود و در اندک فرصت لشکر بسیار
در ظل رایت عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و دو هزار فیل جنگی یا از فیلخانهٔ خاصه همراه گرفته امرای
نصرت اعتصام به دفع مدبران بدسرانجام برافراختند و حراست دار الخلافه آگره به ترسون محمد خان مقرر
داشته روز تیر سیزدهم خورداد ماه آلهی موافق پنجشنبه بیست سیوم شوال پای عزیمت در رکاب اقبال نهاده
از آب جون عبور فرمودند و درین راه به جهت شدت گرما اردوی معلی اکثری شبها کوچ میکرد تا آنکه ظاهر
بلده قنوج مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و منعم خان که بر سم منقلا پیشتر رخصت یافته بود درین منزل
بادراک سعادت زمین بوس مفتخر گشت و قیا خان که از نادانی و وسوسهٔ سلطان بجرام خواران توفیق
موافقت نموده بود بهدایت منعم خان خانخانان از آن اراده باطل ندامت و خجالت گزیده روی امید
به آستان قبله راستان نهاد و شهریار جرم بخش عذر پذیر رقم عفو بر صفحه عصیان او کشیده بوفور مراحم وی
از زیر بار خجالت بر آوردند و چون افواج بحر امواج از دریای گنگ گذشت منهیان اقبال خبر رسانیدند که
زیاده سر هنوز در لکنوست و با آنکه طنطنهٔ نهضت موکب منصور نیش بزرگ جگران بد اندیش میزند از
وبخت برگشتگی پای شقاوت افشرده است بنابرین آتش قهرمان جلال اشتعال یافت مظفر خان و مبشر
فرخودی را با جمعی دیگر از امرای بر سر اردوی معلی گذاشته و فوجی از بهادران کار طلب را قرین موکب
ساخته بطریق ایلغار متوجه تنبیه و تادیب آن برگشته روزگار شدند و یک شبانروز کار رسیدند و یک
طی مسافت فرموده وقت دمیدن صبح که شام ادبار آن نابکار بود ظاهر لکنو مورد افواج قاهره گشت
شد که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و جمعی از بهادران رزم طلب هراول بوده باشند
خان از طلوع کوکبه لشکر قیامت حشر دست و پا گم کرده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار
گرفت و حضرت خاقانی با قبال و کامرانی بلکنو در آمده فوجی از بهادران بتعاقب آن آواره دشت ادبار
تعین فرمودند و منهوران عرصه اقبال بتعاقب شتافته بسیاری از آن برگشته ایام را علف تیغ خون آشام
ساختند و اسکندر شکسته بال و پر بهزار جان کندن و خون جگر خوردن خود را بعلی قلی خان
بهادر خان رسانیدند و ایشان نیز از هول جان ترک محاصره مانکپور نموده به اضطراب تمام بجانب جونپور
شتافتند و از آنجا بنه و بار خود را گرفته از گذر نرهن گذشته به اعتضاد افغانان در لب آب فرود آمدند
و موکب جهانگشا از ظاهر لکنو کوچ فرموده رایات جلال بصوب جونپور بر افراشت و در اثنای راه
و مجنون خان و دیگر امرا بسعادت رکاب بوس سرافراز شدند و چون از غنایم فتح که به وقلو جو را گوه
دا قزلباش صفحان در آمده بود پنج هزار سوار مستعد جوشن پوش ترتیب شایسته از نظر انور
و فیلان نامی که در پیش افواج به آراستگی تمام داشته بود با اسپان عراقی بد و دیگر نفایس روزگار
هر دیار پیشکش نمود و چون ظلال شوکت و حشمت بر دار السرور جونپور افتاد اصفخان و مجنون

دلشاد

شاه محمد خان قندهاری را با فوج ظفرقرین بتعاقب علی قلی خان تعیین فرمودند که بدانچه مصلحت وقت مقتضی
زمان باشد عمل آورند علی قلی خان در آن طرف آب صفوف دولت آراسته منزل گزیده بود چون علی قلی خان
در آن ایام نسبت اتحاد و رابطه وداد با سلیمان کررانی حاکم بهار و بنگاله و فتح خان تبنی حاکم رهتاس
استحکام داده بود باعتضاد و تایید ایشان این همه جرات و گستاخی اقدام مینمود و حضرت خاقانی حاجی محمد خان
سیستانی را که مرد معقول سخن دان بود برسم رسالت نزد سلیمان فرستادند که از امداد و کومک علی قلی خان تحذیر
و تخویف نماید و از مظاهرت و معاونت او مانع آید حاجی محمد چون بنواحی رهتاس رسید جمعی از افغانان
که با علی قلی خان رابطه آشنائی و دوستی داشتند او را از رفتن مانع آمده نزد علی قلی خان فرستادند
و علی قلی خان حاجی محمد خان را نظربند نگاه داشت اما حاجی محمد بی ملاحظه و مداهنه با علی قلی خان
سخن کرد و مقدماتی که محض خیراندیشی آن بی سعادت بود بر طبق عرض نهاد و بی تکلف وجود حاجی محمد در میان
باغیان بجهت اظهار مراتب امید و بیم دخل عظیم داشت و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی
است نزد مکند رای راجه اودیسه و شرح این برسم اجمال آنکه ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه بسمت
جنوب واقع است و لوای تسخیر هیچ یک از سلاطین بر حواشی آن ولایت راه نیافته و راجه اودیسه بوفور
جمعیت و کثرت فیل از اکثر زمینداران ممتاز بود و در هنگامی که مکند رای بحکومت آن ملک کلاه گوشه اقتدار کج نهاده
ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور شده از تسلط سلیمان کررانی براجه اودیسه پناه برده در آنجا
بکرجی و جاگیر و انواع امداد او را معاضدت نموده و هرچند سلیمان کررانی سعی بجای آورده دست
تصرف و قدرت بر آن ملک نیافت در هنگامی که رای جهان آرای حضرت خاقانی بالهام ربانی چنان تقاضا
نمود که یکی از فدائیان درگاه را نزد راجه مذکور فرستاده بجلایل الطاف و اعطاف پادشاهی مستمال
منظور گردانند لاجرم حسن خان خزانچی را با مهاپاتر بادفروش که زبان دان آن قوم بود رخصت فرمودند
و فرمان جهان مطاع عز صدور یافت که چون سلیمان کررانی بمعاضدت و معاونت علی قلی حرام نمک کمر اراده
بربسته هرگاه او متوجه کومک این بی سعادت شود باید که تو بولایت بنگاله درآمده تاخت و تاراج
آن ولایت دقیقه نامرعی نگذاری و راجه بحکم پادشاهی مفتخر و مباهی شده مراسم استقبال و لوازم تعظیم
و تکریم بتقدیم رسانید و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و دیگر نفایس گرامی مصحوب حسن خان بدرگاه معلی
فرستاده عرضه داشت نمود که اگر سلیمان قدم از حد اندازه خود بیرون نهاده بکومک علی قلی خان
بشتابد من با جمعیت خود ابراهیم خان را که مدعی سلطنت است همراه گرفته بولایت بنگاله درآمده کار
بروزی بظهور رسانم که عبرت جمیع بخت برگشتهای سیاه روزگار شود و حسن خان خزانچی و مهاپاتر را
با وکیل راجه اودیسه متوجه درگاه عرش اشتباه شده در حینی که موکب جهانگشا ازین سفر فتح
و ظفر مراجعت نموده بمستقر خلافت نزول اجلال فرمود سعادت زمین بوس دریافتند و از سوانح

این ایام فرار نمودن خواجه عبد المجید اصفخان وشرح این ماجرا انکه ازان باز که اصفخان فتح ولایت کره
نموده خزاین ودفاین قلعه جوراکره بی شریک ومدعی بتصرف آورده عالم عالم زر و سامان که از حساب
شمار بیرون بود نصیب او شد دندان طمع فرو برده هیچ ازان غنایم بدرگاه گیتی پناه نفرستاد وحضرت
از کمال مروت و وسعت حوصله اصلا در مقام بازپرس نشدند اما ازانجا که گفته اند که الخاین خایف همواره ...
رهگذر در بیم و هراس می بود و ارباب کفایت و اهل غرض مقدمات ترتیب داده بعرض بندگان حضرت ...
و با انکه حضرت خاقانی ملتفت حرف انمردم کمتر میشدند لیکن چون ماجرای مجلس بهشت آیین به اصفخان ...
باعث ازدیاد توحش و تردد و موجب فزونی بیم و هراس او میشد درینولا که او را بتقابل علی قلی خان
تعیین فرمودند بسخن سرای جمعی از فتنه انگیزی ان واقعه طلب توهم عظیم بر خاطرش راه یافت و شبی با
وزیر خان و دیگر معتمدان خود از قبله دین و دولت روی تافته راه ادبار پیش گرفت و بجانب کره شتافت
و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید منعم خان خانخانان را بیاشلغی ان لشکر تعیین فرمودند و شجاعت خان
را با جندی از بهادران خدمت طلب بتعاقب اصفخان رخصت نمودند و شجاعت خان وقتی بکره رسید ...
در مقام تهیه سفر کده بود شجاعت خان خواست که بر کشتیها نشسته از آب بگذرد اصفخان اگاه در کنار آب آمد
و میان او و شجاعت خان جنگ درگرفت و تمام ان روز به تیر و تفنگ زد و خورد کردند و چون پرده ظلمت
شب درمیان امد اصفخان فرصت غنیمت شمرده براه ادبار شتافت و شجاعت خان وقت بامداد ازین ...
او اطلاع یافته بسرعت هرچه تمامتر بتعاقب او کمر همت بربست و چون اصفخان اول شب بدر رفته بود فاصله
خیلی شده نتوانست به او رسید ناگزیر عنان مراجعت معطوف داشته در جونپور بسعادت زمین بوس ...
یافت واز وقایع این ایام فرستادن قلیج خان است مرتبه دوم نزد فتح خان بقلعه رهتاس سابقا ...
کلک بیان گردید که قلیج خان نزد فتح خان بتبنی رفته قرار داده بود که چون موکب جهانگشا بجونپور نزول اقبال
فرماید فتح خان تبارک ادب شتافته فیل بخت بلند را برسم پیشکش همراه آورد درینولا که جونپور مستقر رایات
جلال شد قلیج خان را باز بهمان خدمت فرستادند که برسد او را بشاه راه سعادت هدایت نماید
و چون قلیج خان برهتاس رسید اگرچه بظاهر ملا بتهاد ولابه گریها از و بظهور آمد اما چون طینتش بشقاوت
مجبول بود بمواعید کاذبه و مقدمات باطله روز میگذرانید و قلیج خان مقاصد باطنی او را از ناصیه ...
مشانی دریافته روی مراجعت بدرگاه معلی نهاد **بخشیدن جرایم علی قلی خان زمان باستشفاع
منعم خان خانخانان** چون علی قلی خان حق نشناس مدت ممتد در برابر لشکر فیروزی اثر نشست ...
دیگر مثل سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بجانب ولایت سروار فرستاد که ازان
طرف بمیان ممالک محروسه درامده غبار فتنه و شورش برانگیزند رای جهان ارا چنان تقاضا فرمود
که فوجی از بهادران عرصه کارزار بر سر راه ان مخذولان برگشته روزگار تعیین فرمایند که از هرجا

سر شورش برارند به اطفای نایره فتنه انها همت گمارند بنا برین شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان
و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و جلمه خان و محمد امین دیوانه و بیک نوری خان
و سلیم خان و فتوی افغان و دیگر بهادران جانب سابیر کردی میر معز الملک تعین فرمودند و افواج قاهره
تا برکه خیرآباد عنان مسارعت باز کشیدند و درین وقت منعم خان با سلیقی لشکر مقرر شد علیقلی خان
این معنی را از امدادات غیبی داشته تجدید مراسم اشنای و دوستی قدیم نموده برسل و رسایل سلسله
جنبان روابط سابق و لاحق گردید و لالی سمرقند نام عورتی را که در خدمت حضرت فردوس مکانی بدوام
حضور شرف اختصاص داشت نزد منعم خان فرستاده بتذکار نسبتهای گذشته نموده و مردم کاردان متعاقب
یکدیگر روان ساخته حرف ندامت و خجالت درمیان اورد و منعم خان حقیقت حال بدرگاه بادشاه جرم
بخش عذر پذیر عرضه داشت نموده استعفای جرایم او کرده با انکه حضرت خاقانی را اشراف قلوب این
بی سعادتان بردجه اتم دست داده بود لیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان و صلاح وقت قلم رد بر التماس
او نکشیدند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را بنوید عواطف و مراحم شاهنشاهی
مستظهر گردانیده بر حقایق کار و دقایق اسرار اگاهی یافته انچه از طرح و طرز معامله دریابد عرضه
داشت نماید و چون منعم خان بقبول این ملتمس قوی دل شگفته خاطر گردید بعلی قلی خان نوشت که حصول
این مقصود به سر این مطلب بنامه و پیغام بر وفق مرام صورت پذیر نیست اگر مفاوضه را بمکالمه قرار دهند
و باهم بی پرده و حجاب سخن کنیم بصواب قریب تر خواهد بود لیکن چون در افواه شهرت داشت که عادل
ولد شاه محمد قندهاری و جمال خان بلوچ و دیگر فدائیان جان نثار از درگاه داد طلبیده امده اند که کار ان
و بد سرانجام برسانند علی قلی خان از فرط توهم بدیدن منعم خان جرات نمی نمود تا انکه مقرر شد
که از طرف منعم خان و از انجانب علی قلی خان هر کدام با دو سه کس بر کشتی نشسته درمیان دریا
یکدیگر ملاقات نمایند و در انچه باعث نجات او باشد قرار یابد علی قلی خان این مژده را فوز عظیم دانسته
با جمعیت خود و حسن خان تبتی و سلیمان منکلی و کالا پهار که از امرای افغانان بکومک او همراه بودند
بکنار دریا آمده تمام مردم را بر لب آب گذاشته خود با سه کس یکی شهریار گل دیگر سلطان محمد میراب دیگر
نورجی او که اهوی حرم نام داشت بر کشتی نشسته بمیان دریا امد و ازین طرف خانخانان با میرزا غیاث
الدین علی و بایزید بیگ و میر خان غلام سلطان محمد قبق کربش منعم خان اعتبار خان بر کشتی نشسته متوجه
گردیدند و از دو طرف دریای گنگ فوج فوج و قشون قشون صفوف اراسته تماشا میکردند و چون درمیان
دریا کشتیها بهم رسید علی قلی خان تنها از میان کشتی خود جسته بکشتی منعم خان در امد و گفت کیفیت لیق سلام
علیکم و یکدیگر را گرم در یافته نشستند و بعد از تواضعات رسمی و تکلفات عرفی سخن از مدعا درمیان امد علی
قلی خان باظهار خدمات و ترددات خود فروشیها نمود و اخر به این قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی

بدرگاه معلی رفته صورت مجلس و ملتمسات او را بعرض رسانند و خواجه جهان را که مدار العلیه امور سلطنت
است همراه آورد که خاطر رمیده او را بالکل مطمین سازد و به این قرار داد هرکدام بمنزل خود مراجعت
نمودند و خواجه غیاث الدین علی بدرگاه والا رفته ماجرای این مجلس را معروض داشت و بموجب اذن
منعم خان خواجه جهان رخصت یافت و چون به اردوی منعم خان رسید منعم خان خواست که خواجه جهان
را همراه گرفته بمنزل علی قلی خان رود و خواجه جهان از رفتن تقاعد نمود و صریح گفت که علی قلی خان از
ابتدا با من ناخوش است و خالی از بی اعتدالی و حدت طبیعت نیست مبادا امری روی دهد که باعث ندامت
باشد و اگر بسیار بجد بیاید از و گروی در عوض من بگیرند تا ما باتفاق شما برویم منعم خان ابراهیم خان
را از علی قلی خان گرو طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان به اردوی منعم خان آمد این دو که خدا بمنزل علی قلی
خان رفته صحبت ممتد داشتند و روز دیگر ابراهیم خان را نیز طلبیده در منزل ابراهیم خان صحبت منعقد
گشت و مجنون خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس واقع شدند و منعم خان ایشان را با علی قلی
خان صلح داد اما هرچند تسلی خاطر علی قلی خان نمودند که متوجه ملازمت شود بخود قرار نتوانست داد و به این
جرات قدم پیش ننهاد و التماس نمود که درین مرتبه والده خود را با ابراهیم خان بدرگاه سپهر اشتباه میفرستم
و چون خاطر از جانب مرحمت آنحضرت جمع شود و خدمتی شایسته بتقدیم رسانم که تدارک جرایم ما در
باشد متوجه زمین بوس خواهم شد و بهمین قرار داد در روز دیگر والده خود را با ابراهیم خان و فیلهای
نامی خود مثل بالسندر و اجیله و غیره برسم پیشکش روان ساخت و حاجی خان سیستانی و فیلان اشکش
همراه گرفته متوجه درگاه عرش بارگاه گردیدند و خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن افکنده بر
پای برهنه بحضور برد و در کمال عجز و زاری التماس عفو جرایم این بخت برگشته نمود و حضرت خاقانی به
الهام ربانی فرمودند که اگرچه متیقن هست که این بی سعادتان بر قرار داد خود ثابت قدم نخواهند بود
و عنقریب در ارکان اخلاص و اعتقاد اینها تزلزل راه خواهد یافت مع هذا بجهت مراعات خاطر
تو که بس عزیز میداریم رقم عفو بر جرایم جراید ایشان کشیده شد جاگیرهای سابق بهمان دستور که داشتند
مرحمت فرمودیم اما مشروط به آنکه تا رایات اقبال درین حدود سایه گستر باشد علی قلی از آب گنگ نگذرد و چون
موکب جهانگشا بمستقر خلافت نزول سعادت فرماید وکلای اینها بدیوان اعلی حاضر شده اسناد جاگیر در نامه
و بر طبق آن اسناد محال متعلقه خود را متصرف شوند خانخانان از نوید این مرحمت کله گوشه تفاخر به اوج عزت
رسانید و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان فرود آوردند و چون بحرم سرای مقدس
تشریف فرمودند والده علی قلی خان روی بر خاک عجز و زاری نهاده شروع در خضوع و خشوع کرد
شهنشاه مسیحادم آن پیرزال منحنی را که از غم فرزند بی اعتدال خود رمقی بیش نداشت بنوید امن و رحمت
عظمی زنده جاوید ساخت و در خلال اینحال خبر جنگ بهادر خان و سکندر خان با اولیای دولت موفق

و منعم خان و خواجه جهان و والده علی قلی خان و ابراهیم خان را با علی قلی سلطان
را که درین مدت نوکر ... همراه بود

بارگاه

بارگاه اقبال گردید و تفصیل این اجمال آنکه چون سکندر و بهادر باغوای علیقلی خان جانب سرور شتافته
غبار فتنه و فساد برانگیختند و بتاخت و تاراج ولایت دست گستاخی دراز ساختند فوجی عظیم بسر
کردگی میر معز الملک تعیین شد که آن حرام نمکان را تنبیه و تادیب شایسته نمایند و از رسیدن فوج بادشاهی
سکندر و بهادر قوت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته در مقام دبر و تدبیر در آمدند و بمیر معز الملک
و دیگر امرا پیغام فرستادند که مارا چه حد و یارای آنکه بتقابل افواج قاهره قدم جرات پیش نهیم استدعا آنست
که وسیله استعفای جرایم ما شده غبار خجالت از چهره احوال ما پاک سازید و مجموع فیلان نامی که باعتضاد اقبال
روز افزون بدست آورده ایم و ممکن که باعث مجرای خدمت ما شود عجالة الوقت بدرگاه میفرستیم و چون
رقم عفو بر نقوش جرایم این گناه کاران کشیده شود بملاحظه خاطر مطمئن متوجه زمین بوس میگردیم میر معز الملک که
بر قول و فعل آنها اعتماد نداشت خاطر در گرد این مقدمات باطل ننمود و بفراست دریافت که محض فریب
و دفع الوقت است و در جواب نوشت که صفحه حال شما به ارقام جرایم و آثام چنان سیاه نشده که
بآب اصلاح علاج پذیر باشد و مع هذا متیقن است که زبان شمارا با دل اصلا و قطعا آشنایی نیست
و سخن شما از فروغ راستی بهره ندارد و بعد ازین فیما بین تیر و شمشیر قاصد و پیغامست مرتبه دیگر بهادر خان
نزد میر معز الملک کس فرستاده پیغام گذارد که اگر تجویز نمایند معامله غایبانه را بمشافهه قرار داده ملاقات
کنیم و بنوعی که تشفی خاطر شما شود ارکان صلح بعهد و سوگند استحکام یابد میر معز الملک قبول نموده با معدود
از افراد خود برآمد و بهادر خان نیز از آنجانب آمده یکدیگر را دیدند و بعد از گفت و شنود بسیار میر معز الملک
بفراست دریافت که مقصد بهادر خان روز گذرانیدن است و هرگاه قابو یابد تقصیر نخواهد کرد و بهذا صلح
بذیرفت و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید لشکر خان و راجه تودرمل را رخصت فرمودند که
ضمیمه عساکر اقبال بوده اگر مصلحت وقت دانند آن بخت برگشتهارا بشاهراه سعادت هدایت نمایند
و الا سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار آنها نهاده تنبیه و تادیب بر اصل فرمایند لشکر خان
و راجه تودرمل که بعسکر فیروزی مآثر ملحق شدند از طرح و طرز کار دریافتند که قصد آن تیره بختان
همه مکر و فریب است و دوای این کار جز بنشتر ابدار صورت پذیر نی لاجرم بجنگ قرار داده
همت به ترتیب صفوف و تسویه افواج گماشتند و بعد از تعیین جوانغار و برانغار و هراول و قول
متوجه عرصه پیکار شدند و باغیان نیز سه فوج ترتیب قرار داده فوجی بسرداری بهادر خان و فوجی بسرداری
اسکندر خان و فوجی باهتمام یار محمد برادر زاده سکندر و یار محمد را هراول ساخته در برابر آمدند و
هراول طرفین یکدیگر را دریافته غنیم را برداشتند و یار محمد که آبروی لشکر حرام نمکان بود بر خاک
هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان علف تیغ خون آشام شدند و سکندر نیز تاب مقاومت نیاورده
فکر ادبار بر فرق روزگار خود ریخته راه گریز پیش گرفت و بهادر در آن عرصه اقبال بمقابله شتافته

بهر کس از گرفتار رسیدند خونش بر خاک ریختند درینوقت سپاه ابی پیش آمد و هزیمت یافتها خود را بی‌محابا
درآب زده بسیاری غریق بحر فنا گردیدند و چون اولیای دولت را فتحی چنین روی نمود سپاهی بتاخت
و تاراج مشغول شد و ازین رهگذر تفرقه در جمعیت سپاه منصور افتاد و بهادر که در کمین استاده
انتهاز فرصت داشت قابو دانسته خود را بفوج جوانغار عساکر اقبال رسانید و در عین زد و خورد
شاه بداغ خان از اسپ جدا شده بقید غنیم افتاد درین وقت بعضی از کوتاه همتان را توفیق
یاری نکرد و ناصر قلی و جمعی از منافقان کافر نعمت خاک به تحقیق بر فرق همت خود بیخته بحرام خواران
پیوستند و بهادر فوج جوانغار را درهم نوردیده خود را بقول رسانید و مردم قول سررشته ثبات از
دست داده عار بی‌همتی بر خود بستند و اکثری بی جنگ از عرصه نام و ننگ برآمدند و چنین فتحی در رنگ
شکست روی نمود در روز دیگر امرا اینجا فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شدند و عرضه داشت مشتمل بر کیفیت
حالات روانه درگاه سپهر بارگاه نمودند و چون دران چند روز بالتماس خانخانان رقم عفو بر جرایم
علی قلی خان و سایر حرام نمکان کشیده شده بود در مقام بازپرس نیامده فرمان طلب به امرا
ارسال فرمودند و از جمعی که در الخدمت کوتاهی شده بود فراخور تقصیر خود معاقب و مخاطب گردیدند
و درینوقت خاطر فیض مظاهر بسیر و تماشای قلعه چناره رغبت فرمود و اشرف خان را بحراست
جونپور گذاشته نهضت موکب عالی بدان صوب اتفاق افتاد و در نواحی قلعه چناره چند زنجیر فیل شکار
نموده و تماشای قلعه فرموده عنان مراجعت به بنارس معطوف داشتند درینوقت بمسامع جلال
رسید که موکب اقبال که بسیر قلعه چناره نهضت فرمود علی قلی سر از جاده حکم پیچیده برخلاف قرارداد
گستاخانه از آب گذشته بمحمد آباد آمد و مردم خود را به غازی پور و جونپور فرستاده لاجرم آتش
قهرمان جهانسوز اشتعال یافت و نایره غضب در جوش و خروش آمد و منعم خان را معاتب و مخاطب
ساخته فرمودند که با آنکه حقیقت بیدولتی و ناراستی او متیقن ما بود به التماس و الحاح تو از چند بار
گناه عظیم آن سیاه گلیم گذشته بودیم و مکرر بر زبان الهام بیان گذشته بود که این بی‌سعادت تنگ
حوصله بر شاه راه فرمان پذیری ثابت قدم نخواهد بود و هنوز رایات جهانگشا درین نواحی است
که بخت برگشته حق ناشناس نقض عهد نموده قدم از جاده ادب بیرون نهاده است منعم خان از انفعال سر
در پیش افگنده خواست که بزمین فرو رود بالجمله خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهلونت داس را
بمحافظت اردو گذاشته با فدائیان جان نثار بطریق الغار متوجه تنبیه و تادیب آن حق ناشناس شدند
و حکم فرمودند که اشرف خان والده علی قلی خان را در قلعه جونپور مقید نگاه دارد و در اثنای راه جعفر خان
تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی پور تعیین نمودند و چون بهادران نصرت قرین به قلعه غازی پور رسیدند
حرام خواران از برجی که متصل بدریای گنگ بود برآمده خود را به آب زدند و بمحمد آباد رفته علی قلی خان را

از فرار

ازصورت حال اگاهی بخشیدند و علی قلی خان سراسیمه و مضطرب باجمعی خودرا بکنار اب رسانیده بر کشتیهای که
بهت چنین روزی مهیا میداشت سوار شده از اب گذشت و موکب جهانگشا ان شب بسرعت هرچه تمام‌تر
مسافت نموده فیل سوار از دریای جونپور عبور فرمودند و صباح ان روز به اردوی او رسیدند و تمام
خیمه و اسباب علی قلی که گذاشته بود بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و فیل رنجیت نام که از فیلان مست
نامی بود بدست درامد و ازانجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را منقلای لشکر ظفر اثر ساخته
رخصت پیش فرمودند و هنوز فوج بادشاهی قطع مسافت مینمود که علی قلی از اب سرو گذشته خود را بساحل
سلامت رسانید و سردار خان گذشته خود را بساحل سلامت رسانید و سردار خان پسر اسلام خان و
برادر فرخ حسین بهدایت توفیق از غنیم جدا شده سعادت رکاب بوس دریافتند و فوج منقلا که
بکنار اب رسید کشتیهای مملو از اموال و اشیای علی قلی خان و مردم او بدست سپاه منصور افتاد و
ظاهرا که منعم خان پیشتر کس فرستاده علی قلی خان را از انعطاف بادشاهی اطلاع بخشیده بود که بندگان
حضرت بنفس نفیس متوجه تنبیه و تادیب تو شده اند مبادا پای ادبار قایم داشته خود را در اردو سپاه
ازل و ابد و مطعون خاص و عام سازی ان سرگشته وادی ضلالت از استماع این خبر از اب
گذشته یک جلو خود را تقلعه چلوباره رسانید و چون درین طرف کشتی نبود و ازان دریای ذخار
بی کشتی عبور دشوار مینمود انحضرت کنار دریا را گرفته تا برابر قلعه چلوباره تشریف بردند و چون فوج
غنیم نمایان شد تفنگ بسیار بدست مبارک خود انداختند و علی قلی از شکوه سطوت جلال در برابر
نتوانست استاد و کوچ کرده پیشتر روان شد و روز دیگر موکب اقبال بتعاقب او تا قصبه مونگهت
نزول فرمود و درین راه غریب درخت زاری بود و انواع سباع و وحوش از بحر و بر نمایان میشدند
و جوانان قادر انداز به تیر و تفنگ شکار میفرمودند و در حدود قصبه مو خبر امد که بهادرخان بنجرخود را
بقلعه جونپور رسانیده و چون اشرف خان در استحکام قلعه مراسم حزم و احتیاط بکار نبرده بود دزد
بانا گذاشته بدرون درامد و در قلعه را سوخت و والده خود را خلاص ساخته اشرف خان را مقید
گردانید و شهر جونپور را تاخت و تاراج نموده بعدن بنارس که بزبانه اشتهار دارد شتافت و
بگنکل که خود را باردوی مغلی رسانید دست گستاخی دراز ساز د بنابرین موکب جهانگشا از کنار
اب سر دغنان معاودت معطوف داشته متوجه اردوی ظفر قرین شد و در قصبه نظام اباد مجلس
وزن مبارک انعقاد یافت و جشن بادشاهانه ترتیب فرموده به اقسام نقود و انواع اجناس سکه
گرانبار شهریار کوه وقار را سنجیده دامن دامن زر و خرمن خرمن امتوجه اهل امیدوار باب احتیاج
قسمت نمودند و چون دارالسرور جونپور بقدوم فیض لزوم مورد امن و حضور گردید افواج قاهره
بجانب علی قلی و سایر باغیان برگشته روزگار تعیین فرمودند و حکم قضا مثال از قهرمان جلال

ترطی

عز ارتفاع یافت که تا علی قلی را دستگیر نسازند قدم همت از تعاقب او باز ندارند زندان حق ناشناس
که از شدت غضب بادشاهی آگاهی یافت یقین دانست که درین مرتبه معامله بطرز دیگرست ناگزیر میرزا میرک رضوی
را که از مصاحبان و معتبران او بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرد و بزبان بی زبانی
عذر تقصیرات خود خواسته مجددا بمنعم خان روی شفاعت آورد اما منعم خان از غایت بیم و هراس باین گستاخی
و التماس جرات و دلیری نمی نمود آخر جمعی از ارباب عزت مثل امیر مرتضی شریفی و مخدوم الملک و شیخ عبد النبی صدر
را با خود متفق ساخته در وقت مناسب بعبارات ملایم اظهار این التماس نمودند و الحاح و زاری بسیار کردند
هرچند بر خاطر اشرف مظاهر خبث باطن و ناراستی آن بی سعادتان متیقن بود و میدانستند که مقصود اصلی ایشان
بعد و لیتان وقت گذرانیدن است و بهیچ وجه ضبط احوال خود نمی توانند نمود مع هذا چون آنحضرت لذت عفو
شست و شو یافت و حکم شد که میر مرتضی و مخدوم الملک و معین خان فرنخودی نزد علی قلی خان رفته بنوید
بخشایش او را سرافراز سازند بشرطی که بعد ازین پای گستاخی از جاده ادب و شاه راه اخلاص
بیرون ننهد و در مراتب جانسپاری و خدمتگاری ثابت قدم باشد و فرستادها نزد علی قلی خان
رفته بموجبی که حکم شده بود قرار دادند و بتاریخ چهارم اسفندارمز ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم
شعبان از جونپور رایات اقبال برافراشته بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و درین
راه جند کرانی برادرزاده سلیمان کرانی حاکم بنگاله بدرگاه سلاطین پناه آمده سعادت زمین
بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی و عواطف خاقانی گردید

وقایع سال یازدهم از جلوس اشرف اکبری

درین ولا که رایات جهان آرای خاقان گیتی ستان بمستقر اورنگ خلافت ظلال دولت و اقبال
انداخت کوکبه انوار آفتاب عالمتاب نیر ببرج حمل پرتو حضور و سرور افکند و بعد از سه ساعت و
یازده دقیقه روز دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم هجری به بیت الشرف خویش تحویل
فرمود و سال یازدهم از مبدا جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و
در روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه
آگره تشریف سعادت ارزانی داشتند و روزی چند در منازل دلکشای شهر بعیش و عشرت گذرانیدند
بمعموره نگرچین که در آن تازگی عمارات عالی اساس یافته بود توجه فرمودند و منعم خان خانخانان
و مظفر خان را که بجهت انتظام مهام علیقلی خان مانده بودند بعهد و سوگند که از لوازم استحکام سلسله
ظاهرست نیز بنحوی خاطر جمع کرده متعاقب آنحضرت رسیدند و مظفر خان بنابر توهمی که از جانب منعم
خان دریافته بود از آتاوه ایلغار نموده پیشتر بسعادت آستانبوس عز امتیاز گرفت و بعضی
مقدمات که بشیوه اخلاص و راستی اندیشی منافات دارد از منعم خان و سایر امرا بموقف عرض
رسانید و بعد از و منعم خان با دیگر سران سپاه آمده دولت زمین بوس دریافتند و شکرخان را

از

از منصب بخشی گری معزول ساخته خواجه جهان را بمعاتب گردانیدند و مهر اشرف او زبک که حوالهٔ
جهان بود ازو گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان باعث عبرت و آگاهی منعم خان شد
و باز بشفاعت بعضی از مقربان بساط عزت گناه خواجه جهان را بخشیده در ملازمت نگاه داشتند و چون
در آغاز جلوس ابد پیوند که بیرام خان وکیل السلطنت بود ارباب وزارت جمع ممالک محروسه را از
روی تخمین و قیاس سرسری بسته بنا بر کثرت سپاه و تنگی ملک مناره برفی ساخته بر دم تنخواه میفزودند
درین ولا که جای چندین سلاطین والا شکوه بتصرف اولیای دولت افتاد و ممالک محروسه
توسع عظیم پیدا کرد مظفر خان که حل و عقد امور سلطنت و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او
مفوض بود حکم فرمودند که قانون گویان وجود ریان برکنات را بدرگاه گیتی پناه حاضر ساخته
و حاصل را از قرار واقع مشخص نموده جمع ولایت را از روی فهمیدگی و عدالت و نفس الامر
مقرر نمایند و کل سپاهی را سه دو ساخته تجویز علوفه فرمودند اول را چهل و هشت هزار دام
و سیوم را بیست و چهار هزار دام و به امرا درخور جاگیر مقرر شد که هر کس چند سوار موجود نگاه
دارد و مدتی این دستور العمل معمول دیوان اعلی بود تا آنکه ضابطه داغ بمیان آمد چنانچه در جای خود نگاشته
کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی و درین ایام عشرت فرجام که معموره تکرجین بنور شکوه خاقان گیتی
ستان محسود علا و هفت اقلیم بود آنحضرت همواره بنشاط چوگان بازی و دقیق اندازی در ورزش سواری
داب نازی میفرمودند و افراط ذوق چوگان بازی بحدی رسید که گوی آتشین اختراع فرموده در
شبهای تار چوگان می باختند و خلاصه اوقات سپاه نوازی صرف این شغل پسندیده ساخته بچوگان اقبال
گوی مراد از حریفان روزگاری ربودند و هم درین ایام بعرض مقدس رسید که عبد الله خان اوزبک
را بموجب قرارداد چنگیز خان از گجرات اخراج نموده و آن سرگشته بادیه ضلالت باز بصوب مالوه آمده
غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانیده و شهاب الدین احمد خان با لشکر شایسته بر سر او رفت و نزدیک
بود که دستگیر شود بهزار جان کندن خود را از چنگ نهنگان بیشه وغا خلاص ساخته نزد علی قلی خان شتافت
و در آنجا اسیر زندان فنا گردید و از سوانح این سال اقبال طراز تعین فرمودن مهدی قاسم خان است بحکومت
ولایت گده که در اوراق سابق سمت ذکر یافته که اصفخان در حینی وقتی که سردار سپاه منقلا بود بمحض تو
هم دور از کار راه فرارش گرفته بولایت گده شتافت و مدتها دران زاویه ناکامی بسر می برد تا رایت
جلال ظلال اقبال بر مستقر اورنگ خلافت افگند و مهدی قاسم خان را که از اعاظم امرا و قدیمیان درگاه
معلی بود بحکومت ولایت گده تعین فرمودند که هم ضبط آن ولایت نماید و هم اصفخان را بدست آورد و
بعد از رسیدن مهدی قاسم خان اصف خان تاب مقاومت نیاورده آواره صحرای ادبار شده به بیشهای
صعب و جنگلهای پر درخت پناه برد و مهدی قاسم خان به آن ولایت درآمده جابجا تهانها گذاشت و از

تنظیم و تنسیق آنملک نخوی خاطر وا پرداخته بتعاقب اصفهان شتافت و علی قلی که بیوسته در کمین فتنه
و ترتیب اسباب بغی و شورش بود فرصت غنیمت شمرده برسل و رسایل او را بجانب خود کشید و اصف
خان تربیت و نوازش آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده با برادر خود وزیرخان نزد علی قلی خان رفته
در جونپور او را دریافت و بجهت ترفع و تکبر علی قلی خان صحبت در میان ایشان راست نیامد چنانچه بعد از ان
او در جای خود نگاشته کلک وقایع رقم خواهد شد و از سوانح این ایام سفر گزیدن یوسف محمد خان است
به نزهت سرای جاوید او پسر شمس الدین محمد خان اتکه است و به نسبت کوکلتاش حضرت خاقانی کلاه
مفاخرت کج می نهاد و از کثرت جاه و حشمت و فراهم آمدن اسباب دولت و مکنت به باده پیمائی افتاده از
افراط شرب حرارت غریب بر مزاجش طاری شد و استیلای مرض صحت را از شهربند مزاج اخراج
نمود و روحش از تنگنای کالبد عنصری بفضای عالم قدسی شتافت و از غرایب آنکه در زنکر جشن فوت
کرد و روز دیگر که نعش او را بدار الخلافه آگره آورده بخاک سپردند هنوز بدنش گرم بود و حضرت خاقانی
از کمال مروت و قدردانی اظهار تاسف و تالم بسیار فرموده ناگزیر بدلجوئی والده ماجده و دیگر
بازماندهای او پرداختند و از وقایع این سال رفتن مهدی قاسم خانست بسفر حج زچون بمیامن
عواطف حضرت خاقانی بحکومت ولایت گده سرافرازی یافت و چنان ملک وسیعی بتصرف او در آمد
حوصله اش بانتظام آن وفا نکرد و چنانچه باید بضبط ان نتوانست پرداخت و ترک اسباب ریاست
نموده دست از کار دنیوی باز داشت و بتحصیل رضای آنحضرت که سرمایه سعادت ابدیست متوجه زیارت
خانه مبارک شد بالجمله چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید شاه قلی خان نارنجی و کاکر علی خان را
با فوجی آراسته بمحافظت آن ملک رخصت فرمودند نهضت موکب اقبال بدفع فتنه میرزا محمد حکیم و وقوع
دیگر سوانح و وقایع درینولا بمسامع جلال رسید که میرزا محمد حکیم باغوای جمعی از فتنه سازان خانه برانداز
قدم از جاده ادب بیرون نهاده متوجه لاهور است و شرح این داستان آنکه چون میرزا سلیمان دو
مرتبه بکابل آمده بی نیل مقصود مراجعت نمود و تا امرای پادشاهی در کابل بودند دست قدرت
از دامن آنملک کوتاه میداشت درین ایام که کومک پادشاهی عنان معاودت به هندوستان
معطوف داشتند قابو یافته مرتبه چهارم باز بهمان اراده باطل پیش نهاد همت نارسای خود ساخت
و چون میرزا محمد حکیم ازین معنی آگاهی یافت تاب مقاومت نیاورده قلعه کابل را بمعصوم کوکلتاش
خود سپرده با خواجه حسن نقشبندی که مدار العلیه او بود بجانب لشکر دره و غوربند شتافت و میرزا
سلیمان سخت از روی قدرت و استیلا آمده قلعه را محاصره نمود و کابلیان سر در راه اخلاص نهاده بر
قلعه داری و جان نثاری همت گماشتند چون میرزا سلیمان کمند قدرت از تسخیر ان کوتاه یافت
و شنید که میرزا محمد حکیم در غوربند است خواست که بتدبیر و تلبیس کاری از پیش برده لهذا دم مکر

ظاهر

که کلید فتح ابو

131

130

کلید عقل دوربینی جانب غوربند فرستاده بمیرزا پیغام داد که شما را از فرزند صلبی خود عزیزتر میدانیم و معه
هذا نسبت دامادی ضمیمهٔ آن شده حاشا که بغیر از خیراندیشی شما امری بر امون خاطر راه یابد و عجب که باغوای
اهل غرض و مردم فتنه انگیز خاطر خود را ازینجانب متوحش ساخته باعث سراسیمگی و تفرقهٔ احوال خود شده اید
درین مرتبه مقصد از آمدن آن بود که بنیان روابط اختصاص و اساس محبت و اخلاص استحکام داده بعهد
و پیمان جمعیت خاطر بهم رسد میرزا محمد حکیم ازین مقدمات معقول فریب خورده مقرر ساخت که در موضع قراباغ
با یکدیگر ملاقات نموده بعهد و شرط استحکام روابط یکجهتی نماید و به این عزیمت جندی از معتمدان خود را
پیشتر فرستاد که بسوگندان غلاظ و شداد خاطر از مکر و غدر یکدیگر مطمئن سازند بعد از آن میرزا آمده
با یکدیگر ملاقات نمایند و چون فرستاده‌ها از یکدیگر سوگندان مغلظ شنیدند نزد میرزا رفته قرار دادند که
در قراباغ آمده یکدیگر را ببینند و یکدیگر این معنی را از ناپیدات طالع خود داشته سریعی نزد میرزا سلیمان
فرستاد که تمام اردو را با سپاهیان که سپاهی خالی زند در گرد قلعه گذاشته خود با مردم جیده ایلغار نموده
در حوالی قراباغ منتظر فرصت باشید که چون میرزا محمد حکیم برسد از کمینگاه برآمده او را دستگیر سازند.
میرزا سلیمان از استماع این مژده شتابان خود را بحوالی قراباغ رسانیده در پس پشته منتظر کمین
نشست و فرستاده‌های میرزا از سوگندان یکدیگر فریب خورده تحریض آمدن بقراباغ نمودند و جمیع ملازمان
میرزا به این قرارداد راضی و راسخ شدند مگر باقی قاقشال که مانع رفتن بود و میگفت که ازین طرح
و طرز بوی خیر نمی آید و آثار غدر و فریب از وجنات احوال ظاهرست و یکدیگر میخواهد که شما را بدام میرزا
سلیمان اندازد و معهذا میرزا محمد حکیم متنبه نشده با جندی از مقربان و معتمدان خود روانهٔ قراباغ
شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که همراه میرزا سلیمان آمده بود ازو جدا شده خود را بمیرزا
محمد حکیم رسانید و حقیقت غدر میرزا سلیمان را ظاهر ساخته خاطرنشان نمود که در پس فلان پشته
با جمعیت خود استاده منتظر آمدن شماست و من امشب از ایشان جدا شده خود را بخدمت شما رسانیده‌ام
میرزا محمد حکیم بمجرد شنیدن این سخن عطف عنان نموده بجانب کابل شتافت و چون میرزا سلیمان
ازین معنی آگاهی یافت بتعاقب روی نهاد و جندی از همراهان میرزا رسیده دستگیر ساخت باقی
قاقشال جنداول میرزا شده با برادران خود عقب سر میرزا نگاه داشته می آمد یکبار بدخشیان زور
آورده نزدیک بمیرزا رسیدند باقی قاقشال بزور بازوی همت و پای مردی اخلاص داد مردانگی
و شجاعت داده دشمنان را نگاه داشت تا میرزا قدری راه طی نمود و به این محنت از جنگ بداندیشان
نجات یافت و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب نموده عنان بازکشید و اکثر اسباب و برتال میرزا بتصرف
بدخشیان افتاد و چون شب شد میرزا محمد حکیم در پناه دره فرود کش کرده کس نزد غوربند فرستاد که اسباب
والسپای که در آنجاست آورند و از آنجا کوچ کرده براه کوتل بولایت اوزبکان درآمد و خواجه حسن نقشبندی

وجندي چنین گذاشتند دیدند که نزد پیر محمد خان حاکم بلخ رفته واز او کومک گرفته کابل را مستخلص سازند
باقی قاقشال راضی نشد وگفت که صلاح حال در نیست که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت درینوقت خواجه
حسن نقشبندي با جندي ترک همراهي میرزا نموده ببلخ شتافت وباقی قاقشال بارای صایب واعتقاد
صادق باتفاق برادران وجمعی دیگر از فرمان بران راه اخلاص ووفا در ملازمت میرزا بیرون بند
آمدند واز راه آب دیگراو بجلال آباد واز انجا به بت دره وازینجا در بکنار آب نیلاب آمده ازدریا
گذشتند ودرینجا نفسی راست کرده عرضه داشت مشتمل بر شرح سوانح وقایع بدرگاه حوادث شاه ارسال
داشتند وآنحضرت از کمال عاطفت ومرحمت سلسله رحم منظور داشته خوش خبر خانرا که از یساولان حضور
بود با نقود فراوان واجناس بی پایان واسب وخلعت وفرمان متضمن بر انواع مرحمت ومکرمت نزد میرزا
فرستادند وحکم شد که امرای پنجاب با لشکر شایسته بکومک میرزا رفته وشورش میرزا سلیمان نمایند
وکابل را از چنگ تغلب وتصرف وی برآورده بملازمان میرزا بسپارند چون خوش خبر خان بملازمت رسید
میرزا به استقبال فرمان جهان مطاع شتافته مراسم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانید واز مضمون عاطفت
مشحونش مشمول انواع تفقدات وتلطفات گردید لیکن فریدون خال میرزا که پیش ازین بدرگاه معلی
بجهت انتظام مهام سرکار میرزا رخصت یافته بود که چون میرزا خورد سال ولی پرداخت وجمعی دار فتنه
انگیزان بداندیش برگرد او فراهم آمده اند محافظت احوال او نماید ونگذارد که این قسم مردم برگرد
پیش او راه یافته خانه برانداز دولت او گردند درینوقت آن حق ناشناس بخلاف ترتیب دادن
مقدمات لاطایل واراده‌ای باطل پیش نهاد خاطر میرزا ساخت وصورت گرفتن لاهور را در چشم
کوتاه بین میرزا به اسهل وجهی جلوه داده نخست تحریک نموده که خوش خبر خانرا مقید باید کرد اما میرزا
به این معنی راضی نشد وخوش خبر خان را رخصت فرمود که بدرگاه آسمان جاه شتابد وسلطان
علي نام نویسنده که مردود درگاه شده بکابل رفته بود واز بدکوئی وشرارت ذاتی در خدمت میرزا
راه تقرب یافته خطاب لشکر خانی داشت وحسن خان خویش شهاب خان در اشتعال نایره فتنه با
فریدون متفق گشته میرزا محمد حکیم را از راه بردند وآن کوتاه فکر حق ناشناس قدم از گلیم ادب دانا
بیرون گذاشته روی بجانب لاهور نهاد وجمعی از اوباش که همراه بودند دست تاخت وتاراج قصبات د
زبان دراز کرده تا بهیره رانده آمدند ومیر محمد خان وقطب الدین محمد خان با سایر امرای پنجاب
در مرمت حصار لاهور همت گماشته ثبات قدم ورزیدند واز استماع این خبر شورش آتش غضب
بادشاهی زبانه کشید وحکم قضا مثل از فرمان جلال باجتماع عساکر اقبال عز صدور یافت ومیرزا محمد
حکیم بظاهر دار السلطنه لاهور رسیده در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد وروز دیگر یکبار زقلعه رفته
بترتیب عساکر وتعیین مورچلها پرداخت وامرا قلعه را مستحکم ساخته بدفع اعدای دولت همت گماشتند

الغ

وبضرب توپ و تفنگ و تیر و خدنگ هیچ متنفسی را ابرامون قلعه راه ندادند و حضرت خاقانی منعم خان
خانخانان را بحکومت دار الخلافه اگره گذاشته و مظفر خان را بانتظام مهام دیوانی مقرر فرموده بتاریخ
چهارم اذر ماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و چهار رایات فتح و فیروزی بجانب
دار السلطنه لاهور برافراشتند و چون کنار دریای ستلج مخیم عساکر اقبال گردید منهیان دولت خبر آوردند
که میرزا محمد حکیم از صیت نهضت رایات جهان کشا تاب مقاومت نیاورده سراسیمه راه فرار پیش گرفته و
تا کنار آب سند عنان سرعت باز نکشیده و امرای پنجاب سعادت استقبال شتافته در حوالی لاهور
بدولت زمین بوس سرافرازی یافتند و در ساعت مسعود و زمان محمود دار الخلافه لاهور بنور موکب
گردون شکوه رونق جاوید پذیرفت و حکم شد که قطب الدین محمد خان و کمال خان گکر تعاقب کابلیان
نموده از ممالک محروسه بر آورند و عساکر اقبال کابلیان را از نیلاب گذرانیده عنان مراجعت معطوف
داشتند و میرزا کابل را از شوب بدخشیان خالی شنیده بر جناح استعجال شتافت و شرح حال میرزا سلیمان
انکه دران وقت که میرزا سلیمان انکه دران وقت که میرزا سلیمان محمد قلی شقالی را بمحاصره کابل گذاشته بقصد
دستگیر ساختن میرزا حکیم ایلغار نمود معصوم خان قابو داشته جمعی از بهادران عرصه نبرد را بیرون فرستاد که
دست بردی نمایند و کابلیان داد شجاعت و دلیری داده بدخشیان را منهزم ساختند و دست تطاول
باردوی انها گشوده غنیمت فراوان بتصرف در آوردند محمد قلی دختران میرزا سلیمان را ناچار در دیوار باغی در
در آورده استحکام داد و اهل قلعه باغ را محاصره نموده کس نزد معصوم خان فرستادند که اگر کومک
تازه زود برسد همه اینها را دستگیر سازیم او در جواب نمود که چون دختران میرزا سلیمان در آن حلقه ای
این قسم گستاخی از اینین مروت و حق شناسی دور است همین قدر دست برد کافیست سالما و غانما به
قلعه مراجعت نمایند و چون میرزا سلیمان از عذری که با میرزا حکیم اندیشیده بود ناکام باز گردید و مجدد
الموازم محاصره پرداخت معصوم خان هر روز فوجی از دلاوران بیرون فرستاده با بدخشیان
جنگ میکرد تا انکه زمستان بفریاد اهل قلعه رسید و علت وبا در اردوی بدخشیان شیوع یافت و
چهار پای بسیار ضایع شد ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده قاضی خان بدخشی را بقلعه فرستاد و
مولی الله از روی کاردانی و تدبیر مقدمات ترتیب داده باندک چیزی کرد دست او نیز مراجعت و عدم
معاودت باشد صلح نموده برگردید و میرزا سلیمان بهمین قدر تسلی شده عنان مراجعت ببدخشان معطوف
داشت و مقارن اینحال میرزا محمد حکیم بکابل رسیده از چندین حوادث و تلاطم رخت حیات بساحل نجات
کشید و چون رایات جلال ظلال معدلت در افت بر دار السلطنه لاهور افگند عرضه داشت محمد
باقی ولد میرزا عیسی ترخان حاکم ولایت تته متضمن بر اظهار اطاعت و بندگی با پیشکشهای شایسته بدرگاه
شهنشاه سلاطین پناه رسید خلاصه التماس انکه سلطان محمود خان بکری بخلاف توره و قاعده باستظهار

ا

میرزایان قندهار لشکر بولایت من کشیده بتاخت و تاراج دست تطاول دراز ساخته و چون این بنده

از منتسبان آستان ملایک آشیان است و اعتصام بحبل المتین این دولت ابد قرین دارد بکمال

من از آسیب تصرف و تسلط او محفوظ و مصون ماند و بتوجه آنحضرت خود بخود ویران شده

زده باز گردید و بعد ازین امید دارم که بمیامن توجه و حمایت آنحضرت غبار تفرقه بر ساحت جمعیت

نشیند و چون عرضه داشت او بوسیله مقربان بساط دولت معروض بارگاه عز و جلال گشت فرمان

قضا نشان باسم سلطان محمود بکری شرف نفاذ یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهد و بکمال

محمد باقی خان دست جرات و جسارت دراز نه زند و از سوانح این ایام رسیدن عرضه داشت منعم خان

خانخانان است متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد میرزا و الغ میرزا و خلاصه مضمون آنکه میرزایان

که در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان و طریق بغی سپرده قصبات حوالی و حواشی جاگیر خود را

بجانب دهلی روی ادبار نهادند و این بنده بقصد استیصال و دستگیر ساختن آنها تا دهلی آمد

بنده عنان ثبات از دست داده بجانب ولایت مالوه شتافتند و مجملی از احوال میرزایان آنکه محمد

میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزای ابن بایقرای ابن منصور بن بایقرای ابن عمر شیخ میرزا

حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانست و والده میرزای دختر سلطان حسین میرزا بود و سلطان حسین

این نبیره خود را در ظل تربیت و عاطفت خویش بمراتب ارجمند رسانید و بعد از فوت سلطان حسین

و تفرقه خراسان محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه آمده منظور نظر تربیت

و رعایت آنحضرت گشت و چون مسند خلافت بوجود فایض الجود حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه

آراستگی یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر میرزا بر وجه لایق فرموده بیشتر از بیشتر مرحمت و شفقت

بحال او داشتند و او را پسری بود الغ بیگ میرزا که در تاخت لشکر هزاره بعالم نیستی شتافت

از و دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا و حضرت جنت آشیانی نظر تربیت بر حال آنها

سکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت نمودند و بعد از جلوس

حضرت خاقانی میرزایان را به انواع مرحمت و عاطفت مخصوص داشته جاگیرهای لایق عنایت

فرمودند و چون محمد سلطان میرزا بغایت پیر و ضعیف شده بود پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل

وجه مدد خرج او مقرر نمودند که بی محنت تردد و دردسر از ممر اوقات گذرانیده آسوده حال و فارغ بال

بوده باشد و در کبر سن او را چند فرزند بهم رسید اول ابراهیم حسین میرزا دوم محمد حسین میرزا

سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و چون بسن تمیز رسیدند حضرت خاقانی از کمال

عاطفت و قدردانی هرکدام فراخور مرتبه جاگیرها و لایق مرحمت فرمودند و در اکثر یورشها همراه

موکب عالی بوده به اقسام تفقدات و تلطفات مخصوص میگشتند درینولا که نهضت رایات جهانگشای

بسمت پنجاب اتفاق افتاد میرزایان رخصت جاگیر گرفته در سرکار سنبل ماندند و از کوتاه اندیشی و کم
فرصتی وقت غنیمت شمرده الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا دست
بتاخت و تاراج ممالک محروسه دراز ساخته پرده ازرم از پیش رو برگرفته اند و نیل بغی و کافر نعمتی بر رخسار
عزت خود کشیدند و جاگیرداران اطراف و جوانب جمعیت کرده بر سر انها رفتند و چون تاب مقاومت
نداشتند خود را بجانب زمان و سکندر خان رسانیدند و در انجا هم صحبت این بیدولتان در نگرفت
دیگر باره متوجه میان دو اب شدند و چون بقصبه نیم کار رسیدند بادشاهی خواهرزاده حاجی خان
سیستانی که جاگیرداران پرگنه بود بمدافعه انها همت گماشت و بحسب سرنوشت شکست یافت و غنیمت
فراوان از نقد و جنس و اسب و فیل بدست میرزایان افتاد و تاراج کنان بحدود دهلی رفتند
و تاتارخان دهلی را مضبوط ساخت و منعم خان از اگره بمدافعه بی سعادتان بر امد و چون تاب صدمه
افواج قاهره از حیز قدرت خویش بیرون یافتند مالوه را خالی دانسته روی ادبار بان سرکار نهادند
در حدود قصبه سنبت بمیر معز الملک که متوجه ملازمت بود بیخبر رسیده اسباب و اموال او را غارت
کرده باستعجال تمام متوجه مالوه شدند و منعم خان مراجعت نموده بدار الخلافه اگره رفت و میرزایان
مالوه را بتصرف اوردند و دران وقت مالوه بجاگیر محمد قلی خان برلاس مقرر بود خود در رکاب
نصرت اعتصام سعادت حضور داشت و داماد او خواجه هادی در اجین انتظام مهام جاگیر مینمود
اگرچه خواجه هادی اجین را مضبوط ساخت اما جمعی از ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده بمیرزایان
پیوستند و اجین بتصرف ان بی باکان درامد و تمام اموال و اشیای خواجه بغارت رفت و در بندیه
قدم خان برادر مقرب خان دکهنی بود و مقرب خان خود در قلعه ستوانس اقامت داشت محمد حسین
میرزا بهندیه رفته محاصره نمود و ابراهیم حسین میرزا قلعه ستوانس را قبل کرد و حسین خان خواهرزاده
مهدی قاسم خان که از متابعت مهدی قاسم خان مراجعت نموده می امد پیش از رسیدن ابراهیم حسین
میرزا و نیز بقلعه ستوانس درامد قضارا محمد حسین میرزا بهندیه را بتصرف آورده قدم خان را کشت
و برادر او نزد برادر فرستاد مقرب خان ازین واقعه بی دست و دل شده برامده ابراهیم حسین میرزا
را دید و حسین خان نیز از روی بیچارگی نزد او رفت لیکن هرچند ابراهیم حسین میرزا تکلیف نوکری نمود
حسین خان راضی نشد و رخصت گرفته روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و چون این خبر از عرضه داشت
منعم خان بمسامع جلال رسید حکم شد که سلطان محمد میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه برده مقید نگاه دارند

وقایع سال دوازدهم از جلوس ابد قرین در همین هنگام که مصر جامع لاهور از قدوم بهجت لزوم خاقانی
بهارستان غیرت افزای بهشت برین و محسود بلاد روی زمین گردید دعاگر نشاط در عرصه دلهای صف
ارای گرد کوکبه سلطان بهار بکومک عزت خاقانی گیتی ستان در رسید و زمین زمان از طراوت و نضارت

تازه بخشید و نیز اعظم رونق افزای عالم روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری نیر
اشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال دوازدهم از جلوس اشرف بمبارکی و خرمی اغاز شد و در ابتدا
این سال فرخنده خاطر خورشید مظاهر بشکار قمرغه که بادشاه شکارهاست رغبت فرمود و حکم جهانمطاع نیز
ارتفاع یافت که امرای عظام و نیز اولان صاحب اهتمام کاربند خدمت شده از جانب شمال لاهور که زمین
آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه ترتیب نمایند و انگها به امرا تقسیم یافت و عمده صاحب اهتمام میر محمد
خان کلان بود و خلق انبوه از قصبات و قریات اطراف لاهور فراهم آورده به تنظیم و تنسیق جرگه
اهتمام شایسته فرمودند و در عرض یکماه ترتیب این شکار بر وفق مرام صورت انجام پذیرفت و در صحرا
دلکشای سواد لاهور که از شهر پنج کروه بود سرای قمرغه بهم پیوست و شهریار سپر شکار با دولت بیدار
بر توسن تیز رفتار سوار شده باطراف شکارگاه جولان فرمود و دوره قمرغه را بتعمق نظر سنجید و جمعی
را که در انتظام الکه خود اهتمام شایسته نموده بودند بنوازش خسروانه سرافراز ساخته بعد از آن
متوجه صید و شکار شده به تیر و تفنگ و تیغ و سنان جانداران بسیار شکار فرمودند روز اول دور جرگه
پنج کروه بود و در رفته رفته دایره تنگ تر شد و چون به انواع مستلذات و اقسام شکار خاطر فیض مظاهر
لب ریز نشاط گردید حکم شد که امرای عظام و مقربان رکاب سعادت بدرون عرصه در امده شکار
نمایند و به ترتیب منصب و رتبه فوج فوج و جوق جوق مردم دران فضای دلکش شکار دلخواه کردند
تا انکه حکم عام شد و جمیع افراد بنی نوعی که در اردوی معلی بودند ازین خوان یغما خط مستوفی ربودند
از سوانح این ایام رسیدن مظفرخان است بدرگاه سپهر ارتفاع و اوردن وزیرخان برادر اصفخان
واستشفاع گناه انها نمودن چون اصفخان از بخت برگشتگی ادبار دشت ادبار گردید و از ولایت گره
برامده نزد علیقلیخان رفت و بنابر تکبر و ترفع او صحبت خوب بر نیامد و معهذا علی قلی خان چشم در اموال
او دوخت و اصفخان از طرز سلوک علی قلی خان سخت ارزده می بود تا انکه او اصفخان را بتقریبی همراه
بهادرخان برادر خود بجایی فرستاده وزیرخان را نزد خود نگاه داشت و اصفخان که همواره انتظار
فرصت و قابوی جدا شدن داشت شبی وقت یافته راه مانکپور پیش گرفت و بوزیرخان برادر خود
کس فرستاد که بر جناح استعجال خود را به او رساند وزیرخان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافت
و چون بهادرخان از رفتن اصفخان اگاهی یافت بتعاقب او همت گماشت و در حوالی قلعه جاداد
به اصفخان رسید و بین الفریقین جنگ در پیوست و اصفخان شکست یافته دستگیر گردید و بهادرخان
او را بر فیل عماری دار سوار کرده روان شد و درین وقت که مردم بهادرخان به اوجه و تاراج مشغول
بودند وزیرخان در برش در رسیدند و چون مردم بهادرخان متفرق شده بودند به اندک جنگی
شکست خورده راه فرار پیش گرفت و اشارت کرد که اصفخان را بقتل رسانند شخصی که موکل اصفخان بود

لشکر ازو

شمشیر برو انداخت که بر سر و بینی او زخمی رسید و انگشت دست او نیز افتاد درینوقت وزیرخان با برادر
خود ابلیل اصفهان رسانیده او را اخلاص ساختند و باتفاق راه مانکپور پیش گرفتند و پسر وزیرخان
بجلدوی این رو و خطاب بهادرخان یافت و بی تکلف دران جنگ بهادرانه جنبیده بود آخر بعارضه
جنون مبتلا گشت و تاریخ حال که از جلوس ابد قرین نورالدین جهانگیر بادشاه چهارده سال گذشته پنجاه
و چهار سال است که در گوشه خانه خود با فرزندان بسر می برد و تمکین که سن عمرش از هشتاد متجاوز
باشد القصه اصفخان با برادر و برادرزاده خود را بکره رسانید و نفسی راست ساختند و به حساب
کار خود رفته از اعمال گذشته نادم و خجلت زده گردیدند و در مقام معذرت و اصلاح شکستهای خود در آمدند
و دانستند که آنچه میکشند و می بینند از نتایج کفران نعمت و حق ناشناسی است و ازان بار که پشت بقبله و کعبه
خود داده اند هرگز روی بهبود و عافیت ندیده اند لاجرم اصفخان برادر خود را نزد مظفرخان فرستاد
که شاید بوسیله او در حواشی بارگاه کبریا راه توانند یافت و در زمانی که مظفرخان بموجب حکم اشرف
از دارالخلافه آگره متوجه لاهور شده بدهلی رسیده بود وزیرخان به او پیوست و مظفرخان او را استمالت
عواطف خسروانی گردانیده همراه خود بدرگاه سپهر بارگاه برد و در وقت نیک تقریبات ساخته بزبان
عجز و انکسار استشفاع گناه ایشان نمود و حضرت خاقانی به اخلاص ربانی متخلق گشته رقم عفو بر جرایم جرایم
ان کشیدند و وزیرخان را کورنش داده بموجب التماس مظفرخان فرمان مرحمت آمیز به اصفخان فرستادند
که باتفاق مجنون خان قاقشال در همان صوبه بلوازم خدمات بادشاهی داد اخلاص و نیکخواهی ثابت قدم
باشند و چون موکب جهانگشا بمستقر اورنگ سلطنت نزول اجلال فرماید متوجه دریافت سعادت زمین
بوس گردیده گرد عصیان از چهره اخلاص خود پاک سازد بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار نهضت عالی
بسمت دارالخلافه لاهور اتفاق افتاد و از دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل ان واقعست با وجود
طغیان آب سواره گذشتند و جمیع ملازمان رکاب دولت برافقت آنحضرت بارگی همت برآب زده
از گرداب بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبرخان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که بقضای آسمانی غریق
گرداب فنا گردیدند و درین هنگام عرضه داشت منعم خان خانخانان نیز از دارالخلافه رسید که علی قلی
مقهور و بهادر و سکندر مردود مجددا غبار فتنه و شورش برانگیخته در مقام بغی و فساد در آمده اند
و خطبه بنام میرزا محمد حکیم خوانده اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت بخت
برگشتگی ان مقهوران از عرضه داشت منعم خان معروض بارگاه جلال گردید حکومت دارالخلافه
لاهور برای زرین میر محمد خان تفویض فرموده روز دوشنبه سیزدهم فروردین ماه الهی موافق
دوازدهم رمضان رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت برافراشتند و میرزا میرک رضوی را
که بصفت وکالت از جانب علی قلی مقهور در درگاه معلی می بود مقید ساخته حواله جان باقی فرمود

وچون رایات جلال در نواحی دار الخلافه اکره رسید منعم خان خانخانان بسعادت اقبال شتافته دولت زمین
بوس دریافت وماجرای بغی وفتنه انگیزی علی قلی مقهور مشروحا بعرض رسانید که چون رایات جهانگشا
بدفع شورش میرزا محمد حکیم نهضت فرمودند آن سیاه بخت واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه قصبه
سرپور شد وسکندر خان نیز از شهرا ووده آمده ملحق گشت وجمیع مقهوران برگشته روزگار کنکاش فراهم آورده
قرار دادند که علی قلی با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام آن ولایت را تا دریای گنگ متصرف شود وبهادر خان
کره ومانکپور رفته آصف خان ومجنون خان را از آن ملک برآرد وسکندر وابراهیم سرکار اوده وآن نواحی
را بتصرف آورند وبهمین داعیه واهیه از یکدیگر جدا شدند وچون علی قلی قریب بقنوج رسید جاگیرداران
آن حدود خود را بقنوج رسانیدند ومیرزا یوسف خان که حکومت قنوج داشت با سایر بندهای بادشاهی
قلعه شیرکره تحصن جست وتفرقه عظیم در آن ملک افتاد ارتفاع رایات اقبال از دار الخلافه اکره بجونپور
وکشته شدن خانزمان بهادر خان در عرصه کارزار چون همگی همت حق اساس خاقان حقیقت شناس مصروف
ومعطوف بر آنست که زیردستان بی راه در واز آسیب زبردستان قوی بازو در مهد امن وامان آسوده
غبار تفرقه بر دامن اهل روزگار نشیند وهمواره توجه اشرف محصور ومقصور بر سرافراختن مخلصان نیک
خدمت واز پا انداختن گردنکشان ناپسندیده خصلت است چنانچه گفته اند که پادشاه عادل حکم باغبان
دارد که چار چمن ملک را از خاربن اهل عصیان پاک سازد وشجر بارور را از جویبار تربیت بهره‌ور
دارد لاجرم چون علی قلی خان وبهادر خان برادرش قدر نعمت وحقوق دولت نشناخته
پیوسته مصدر حرکات ناشایسته گشته نیل سعی وکافر نعمتی بر چهره روزگار خود میکشیدند وهر چند حضرت
خلیفه الهی از افعال ناپسندیده آن بیدولتان اغماض نظر فرموده مکافات اعمال ایشان را بوقت دیگر حواله
مینمودند که شاید از کردار ناهنجار خویش ندامت وخجالت گزیده در مقام تدارک واصلاح تقصیرات
در آیند این معنی بیشتر موجب جرات وجسارت آن بی سعادتان میشد تا آنکه در هنگامی که رایات جلال متوجه دفع
شورش میرزا حکیم نهضت فرمود از کم فرصتی وشوره پشتی قابو خیال کرده سر شورش وفساد برداشتند و
پرده آزرم از پیش روی برگرفته در ممالک محروسه خلل انداختند وفترات عظیم در آن ملک پدید آمده وچون
موکب جهانگشا از یورش پنجاب مراجعت فرموده مسند آرای خلافت شد وحقیقت بغی وکفران نعمت
این بیدولتان از تقریر منعم خان مفصلا بعرض رسید رای جهان آرا بتنبیه یورش ممالک شرقیه رخصت
فرمود ومنعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافه اکره وتمشیت دیگر احکام سلطنت مقرر داشته روز
بیست وششم اردی بهشت موافق بیست وششم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن
خرام را بجولانگاه فتح ونصرت سبک عنان ساختند ودو هزار فیل جنگی همراه گرفته جمعی از بهادران
نامجو ودلیران تندخو مثل قیا خان ومظفر مغل ومیرزا قلی وقلیچ خان وسید محمد موجی وحاجی یوسف خان

بهادران

… معاونت میرزا یوسف خان که در قنوج متحصن است نمایند و چون موکب اقبال بقصبه
… در ود فتح و فیروزی فرمود علی قلی عنان ثبات از دست داده از حوالی قنوج روی ادبار بجانب
… پور که بهادرخان برادرش در برابر اصفخان و مجنون خان نشسته نخوت آرای میکرد تافت داود
… بوی کوچ بکوچ بکنار دریای گنگ رسیده بی توقف ازان بحر زخار عبور فرمود و چون قصبه
… مضرب خیام گردون احتشام گردید محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ
خان و عبد المطلب پسرش و حسن خان و قیاخان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث
الدین علی بخشی با فوجی از بهادران کارطلب بسرداری محمد قلیخان برلاس بر سر اسکندرخان و جمعی از
… که در طرف اوده هنگامه فتنه و شورش گرم داشتند تعین شدند و موکب اقبال بجانب مانکپور
نهضت فرمود و در قصبه رای بریلی عرایض اصفخان و مجنون قاقشال رسید که علی قلی و سایر مقهوران از
… وصول موکب جهانگشا بی دست و پا شده قرار داده اند که از آب گنگ گذشته در حدود کوالیار بسرور …
قرار نداز استماع این خبر سطوت رای عقده کشا بر ایلغار قرار گرفت اما اکثری از مقربان بساط
… در خور همت خویش بعضی امور مصلحت نظر داشته به این معنی راضی نبودند و آنحضرت برخلاف رای
… عنان بدست توکل سپرده روز یکشنبه هشتم خرداد ماه الهی موافق بیست و نهم ذی قعده برسم ایلغار
نهضت فرمودند و از تاییدات غیبی که مبشر فتح و فیروزی بود آنکه چون از زمین داران حقیقت راه پرسیدند
… رسید که اگرچه غیر راه متعارف راه دیگر هست که نسبت به آن راه نزدیکتر است اما کم آبست بلکه درین موسم
… از آب ظاهر نمیشود و دچار دوا محنت عظیم خواهد کشید و راه متعارف اگرچه بیشتر مسافت دارد اما از آب
… بیت حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که چون در همه حال عنان اختیار بدست توکل سپرده ام
… الهی که همه جا و همه وقت قرین حال ماست کار خود خواهد کرد سخن در راه باید گفت که هرچند نزدیکتر رسیم
… چون براه در آمدند انقدر آب پیش آمد که جمیع چاروا های عساکر اقبال وفا کرد و گویا یکشب پیش ازان
… از سحاب فیض فضل ایزدی باران عظیم باریده کولابها را مملو ساخته بود القصه تمام آن شب و نیم روز
… موکب جلو رانده بمانکپور رسیدند و پیش از رسیدن مانکپور اصفخان استقبال نموده بسعادت رکاب
… بوس مفتخر گردید فی الفور رخصت پیش یافت و در مانکپور رجب علی خان که جاگیردار انجا بود بلوازم خدمت
… مهمانی مستعد گشت و با آنکه عساکر فیروزی ماثر بجهت شب تار و تراکم اشجار اکثر متفرق شده بودند و قلیلی
… در ظل رایت اقبال استسعاد داشتند آنحضرت باجتماع افواج مقید ناشده متوجه پیش شدند و درین وقت
… که از قاصدان تیزرو بود خبر آورد که علی قلی و بهادر در حوالی پرگنه سنکروریل بسته اند از در
… از دریای گنگ گذشته اند و این خبر بیشتر موجب سرعت و استعجال آن شهسوار عرصه اقبال گردید و از همانجا
… به بلکونت داس و خواجه جهان حکم شد که اردوی بزرگ را در قصبه کره برده نگاه دارند و خود بفتح و

فیروزی اخرهای روز از دریای گنگ فیل سوار عبور فرمودند و با انکه اوایل موسم برشکال و طغیان آب بود
تاییدات اسمانی اکثر جا فیل با پایاب گذشت و دران وقت همگی یازده کس ملازم رکاب اقبال بودند
کوکه و سیف خان کوکه و رستم خان شجاعت خان خان عالم خواجه عبد الله در باز خان شهباز خان سر
الدین عادل خان دلاور خان و چند حلقه از فیلان خالصه نیز همراه رسیده بود و چون از اب گذشتند
فیل جدا الختی که سر حلقه فیلان خاصه بود از مستی فرود آمد و فوجداران بادشاهی را از مشاهده این
ملال غریب روی داد و شهنشاه حقیقت اگاه فال نیک زده بجهت دلاسای ظاهر فرمودند که اشباه
این فیل دلالت بران که فتح و نصرت همعنان ما بسیار است دیگر انکه چون بعضی از دولتخواهان را اعتقاد
بسیار بر مستی این فیل بود و اعتقاد قوی ای می شمردند این معنی منافی دعوی توکل است لله الحمد که
ازینجانب نیز وا پرداخت و کار ما بمحض توکل افتاد بالجمله شب از اب گذشته منزل گزیدند و مخالفان
انکه در یک کروهی بودند از مستی باده ضلالت دا دبار خبردار نشدند و انحضرت باعتضاد تایید ایزدی شب
در انجا گذرانیدند و مجنون خان و اصغی خان همان شب بموکب اقبال پیوستند و مجنون خان بعرض
رسانیدند که چون مخالفان غافل اند اگر حکم شود بر سر انها شبخون بریم اصف خان عرض کرد که اگرچه
مجنون خان موافق گنجایش سپاهی گری است اما در خورسان منسوبان این درگاه نیست و نیز در
روز مردم بشرم چشم و تعصب یکدیگر کار بیشتر خواهند کرد خاقان گیتی ستان بر صواب دید اصف
تحسین نموده اند هارا رخصت پیش فرمودند که بدستور قراولان از مخالفان خبردار بوده
بساعت حقیقت را اعلام مینموده باشند و مقهوران برگشته روزگار دران شب از فرط باده
با جوانان ساده رو گرم بازی بشکن شکن بودند و به این نوع فال بد بر خود میزدند و درین اثنا
شخصی نزدیک بخیمه ان بی سعادتان رفته فریاد برآورد که حضرت بادشاه ایلغار کرده از اب گذشته
و اینک بر سر شما می ایند و چون ساعر حیات ان بدمستان پر شده بود این حرف المحمول بر
اصف خان داشته اصلا ملتفت چون و چرا دگی و کی نشدند و هنگام طلوع صبح اقبال که در معنی شام
باران بید و لتان حرام نمک بود حضرت خاقانی مغفر تایید ربانی بر سر نهاده و درع حراست سبحانی در
برکرده سپاه ظفر پناه حکم جبه پوشیدن فرمودند و جمیع بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده
دفع اعدای دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را به انتظام شایسته اراستگی بخشیده خود بدولت
و اقبال بر فیل بالسندر سوار شدند و در مبادی طلوع نیر اعظم اعلام نصرت اعتصام به اردوی
بدسرانجام رسید و ظاهر شد که خان زمان کوچ کرده بیشتر رفته است مجنون خان قاقشال حکم
که کمتر شتافته خود را بمخالفان رساند و تا رسیدن موکب ظفر لوا معتد دارد و متعاقب مجنون خان
نیز رخصت یافت و بهادران عساکر اقبال یکبار دل بمخالفان رسیده دست بکار بردند و بقدر

دو

و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت بعید فیلان آهسته تر میرفتند شهریار شیر شکار بر باره تیز رفتار سوار شده
گرم رشتافت و تا آنکه موکب عالی متوجه متقلا بپیوست هنوز مخالفان کور باطن باور نمی داشتند که حضرت
خاقانی دران لشکر ورود اقبال دارند و این جنگ را بدستور اصفهان و مجنون خان حمل مینمودند و چون
زمان مبارزت بامتداد انجامید و دلاوران جان نثار پای همت در عرصه نبرد افشردند و فیل بسیار
بشتاب یکدیگر رسید از طرح و طرز رزم و پیکار دریافتند که این کارنامه اقبال از فر شوکت و سطوت موکب
جهان کشای خاقانی گیتی ستان است لاجرم علی قلی و بهادر دل بمرگ نهاده و ترک جان و تن داده قدم
ادبار در عرصه کارزار قایم داشتند و بازار جان ستانی و خون افشانی گرم شد و درین وقت همگی یا نصد سوار
و پانصد فیل در ظل رایت ظفر آیت مجتمع بود و علی قلی مغرور فوجها آراسته مردم را بجنگ ترغیب مینمود و بابا خان
قاقشال که سردار ادفجی بود فوج پیش غنیم را بر داشته تا جایی که آن خون گرفته ایستاده بود براند و بهادر خان
جنگ مردم خود و مدافعه بابا خان رسیده بابا خان را بر داشت و تا فوج مجنون خان راند درین وقت اسپ
بهادر زخم خورده جراغ باشد و بهادر خان را بر زمین انداخت و دلاوران عرصه اقبال بر سر او هجوم آوردند و
نظر جمیل بیشتر از همه خود را به او رسانیده گرفت و از کمال بدذاتی و نادرستی دست از و باز داشت
و مقارن این حال نظر بهادر بر نام یکی از سپاهیان مجنون خان رسیده او را دستگیر ساخت علی قلی از ظهور
لوامع اقبال بر جای خود خشک مانده نه روی ستیز و نه راه گریز یافت و بهادران عساکر اقبال یکدل دیگر
در رسیده مخالفان برگشته روزگار را از پیش برداشته متفرق ساختند و شکستی عظیم بر آن
حرام نمکان سیاه بخت افتاد و بسیاری علف تیغ خون آشام شده بقیة السیف بهزار جان کندن راه ادبار
پیش گرفتند و چون رعایا از دست تعدی و تظلم آن بی اعتدالان بجان آمده بودند سر راهها گرفته اکثری
را بقتل رسانیدند و نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزید و گلبن دولت
از خار ارباب بغی و عناد پاک شد درین وقت نظر بهادر بهادر خان را دست و گردن بسته در ردیف خود
ساخته بملازمت آورد و آنحضرت از کمال تفقد و تلطف پرسیدند که ما در حق شما چه بی التفاتی فرموده بودیم که
بعد این همه فتنه و فساد شدید او از خجالت یا دهشت بجواب جرات ننمود و چون مکرر پرسیدند بر زبان
آن خون گرفته گذشت که الحمد لله علی کل حال معه هذا آنحضرت در باب سیاست او تامل داشتند اما چندی
از اولیای دولت هجوم آورده مبالغه بسیار نمودند که چه وقت ترحم و تامل است و بشهباز خان و بینی داس
حکم شد که جهان را از لوث وجود گناه آلوده او پاک سازند و مقارن اینحال شهریار کل را که از معتبران
علی قلی در حلقه بندوستان بود مقید ساخته آوردند و او نیز به تیغ مکافات ازلی بهادر شتافت و همگی توجه اشرف
مصروف تفحص حال علی قلی خان بود و هر کس از مغروران را که اسیر ساخته می آوردند از ماجرای علی قلی
خان استفسار میفرمودند چون نابوی فوجدار او را بملازمت حاضر ساختند معروض داشت که من دیدم که

فیل یکدندان پادشاهی او را کشت و فیلبانان فیل و فیلبان را کفت و بموجب حکم اکثر فیلان را به او نمودند

نین سکه نام فیل یکدندان را شناخته عرض کرد که همین فیل علیقلی را کشته است بعد از آن حکم شد که هر کس

سر مغولی از اجرام نمکحرام بیارد یک مهر بگیرد و سر هندوستانی را یک روپیه و پیادهای لشکر بطمع زر سرها را

بسر دویدند و بر سر این زر بار بودند تا آنکه سر علی قلی را آوردند و ارزانی نام هندوی که مدار علیه سرکار

بود سران سوریده دماغ را شناخته بود از سر درون را بر داشته بر سر خود زده بهایهای گریست

در جنگ مغلوبه تیری از شصت قضا با و رسیده بود و در آن حال سوبهاکه فوجدار فیل نین سکه را بقصد او

رانده است و علی قلی بفیلبان گفته که من از اعیان این لشکرم اگر مرا زنده بملازمت آنحضرت بری

تو بهتر خواهد شد سوبهاکه بحرف او ملتفت نشده در زیر دست و پای فیل مالش فرمود و هنوز رمقی داشت

که فیل را بقصد دیگری راند و علی قلی نیم کشته در زیر درختی افتاده بود که یکی از پاجیان بر سر او رسید و

اثر فی سرش ازین جدا ساخته می آورد و در اثنای راه غلامی از جلیبای پادشاهی بزور از دست کشیده خود

آورده انعام گرفت و چون ارزانی سر او را شناخت و متحقق شد که این هر دو مقهور بمکافات بغی رسیده

پایمال توسن اقبال گشته اند آنحضرت از پشت زین بر روی زمین قرار گرفته فرق نیاز بدرگاه منتقم حقیقی

نهاده سجدات شکر بجای آوردند و سر علی قلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی بجانب

آگره فرستادند و فتحنامها باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند بی اغراق این فتح از کارنامهای

جهانستانی بود که بمحض تایید حضرت ذوالجلال و نوبت دولت و اقبال از کمین بطون بعالم ظهور

و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ شد و لفظ دو خون شد تاریخ کشته شدن آنکه خان و رادهم خانت

شده تاریخ قتل این دو برادر در همان روز بجانب پاک که بعد از آن به اله اباس معروف شد نهضت فرمودند

دو روز در آن شهر فیض اساس تشریف داشته روز سیوم رایات معدلت بصوب بنارس برافراشتند

آنجا بسیاری از مردم علی قلی و بهادر در قتل شیخ یوسف جوبی و مرتضی قلی بدست افتادند و از فرط مکارم ذاتی

و مراحم جبلی رقم عفو بر جرایم آنها کشیده در سلک سایر دولتخواهان منتظم ساختند و چون اهل بنارس

بر روی خود بسته بودند بدرخت حکم تاراج شد و به اندک دست اندازی باز دریای مرحمت بجوش آمد

فرمودند و از آنجا شهاب خان را بجانب جونپور تعیین نمودند و قلیچ خان را بسر هر پور فرستادند و سه روز در

توقف فرموده عنان توجه بجونپور معطوف داشتند و بطریق ایلغار به بلده کره که مخیم اردوی معلی بود

آوردند و درین ایلغار بیش از چهار پنج کس همراه نرسیده بود و ازینجا اکثر امرای عظام بجاگیرها

انعطاف یافتند که روزی چند باصلاح شکستگیهای خود پرداخته از محنت سفر و تردد برآسایند و جمعی

فتنه سرشت که روی اخلاص از درگاه معلی تافته در زمره حرامخواران مقهور منسلک گردیده بودند مثل شاه

نام خواجه و جانقلی اوزبک و بابا علی و خوشحال بیگ و علم شاه بدخشی و میر شاه بدخشی و بخشی و جلاله

کوکه میرزا

گو که بعزا عسکری بکمند مکافات گرفتار امده بیاسا رسیدند میرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان علی قلی
بود با کنده دو شاخه پیش فیل انداختند و بفیلبان اشارت شد که بقدر ما لشی بدهد اما قصد حیات او ننماید
و بهمین دستور تا پنج روز او را بسیاستگاه معدلت اورده پیش فیل مست می انداختند و چون عنان اختیار
بدست فیلبان بود او را بجز طوم مالشی میفرمود و از کشتن محافظت مینمود در روز پنجم به التماس بعضی از
مقربان بساط عزت و انتساب سیادت جان بخشی فرمودند و فرمان طلب باسم منعم خان شرف صدور یافت
که متوجه استانبوس گردد و هنوز موکب اقبال در نواحی کره و مانکپور بود که مانکپور روی سعادت داشت که منعم خان
از دار الخلافه اگره رسیده بادراک زمین بوس سعادت جاوید اندوخت و تمامی محال متعلقه خان زمان
و بهادر خان را تا کنار اب جوسا بجاگیر او مرحمت نموده رخصت جونپور دادند و فرمودند در روز شنبه
... ازدهم تیرماه الهی موافق بیستم ذی حجه عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشته کوچ بکوچ
شکار کنان و صید افکنان متوجه اگره شدند و در قصبه کوره که بجاگیر فرحت خان خاص خیل بود مشار الیه
التماس ضیافت نموده فرق عزت او را به این نوازش برافراختند همچنین در اتاوه شجاعت خان مجلس
مهمانانه ترتیب داده پیشکشهای لایق گذرانید در روز شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنج ورود
موکب اقبال بدار الخلافه اگره اتفاق افتاد حقیقت فوجی که بباشلیغی محمد قلی خان برلاس بتنبیه و تادیب
اسکندر خان و سایر مقهوران تعین شده بودند بر این نهج است که چون عساکر فیروزی ماثر به اوده رسید
اسکندر در قلعه اوده متحصن شد و امرای عظام بمحاصره ان همت گماشته مورچلها تقسیم نمودند و
در بیرون شهر تل بلندیست بغایت رکوب و مشرف قلعه انرا سرک دواری میگویند اسکندر و جمعی
از ازبکیان و مردم کاری خود بر ان تل باز داشته مضبوط ساخت و محمد قلیخان برلاس تخت همت
بر شکست ان بسته فوجی از بهادران جان نثار تعین نمود و بزور بازوی شجاعت انجا را بدست آوردند
و کار را تنگ تر ساختند و درین اثنا خبر قتل علی قلی و بهادر شیوع یافت سکندر شکسته بال برگردیده
از راه مکر و تزویر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود نزد امرا فرستاد که من از تقصیرات خود گذشته
نادم و پشیمانم و التماس دارم که رحمن قلی باتفاق حاجی اوغلان نزد اسکندر رفته سخن کرد و قرار
یافت که صباح روز عید قربان امرا و اسکندر خان یکجا نشسته بعهد و سوگند رفع توحش و تردد خاطر
نمایند و چون زبان او با دل موافقت نداشت و مقصد او ترتیب اسباب غفلت بود همان شب
از طرف دروازه که روی بدریا داشت برامده با اهل و عیال و احمال و اثقال برکشتیها نشسته از اب
گذشت و صبح ان اولیای دولت قاهره بشهر درامده کوس فتح و فیروزی بلند اوازه ساختند چون
مقهوران کشتیها را بانطرف اب برده بودند دو سه روز بجهت جمع ساختن کشتیها نتوانستند از اب
گذشت و تعاقب بتعویق افتاد و درین اثنا سکندر اهل و عیال خود را بمحکمه رسانیده پیغام فرستاد

که من بر همان قرار داد در اسخم و غرض از اب گذشتن آن بود که متعلقان خود را بگوشه سلامت رسانم اکنون

استدعا انکه محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته درمیان اب بیند و من نیز با چند نفر

از مردم خود امده ملاقات نمایم و خاطر برهم خورده خود را اطمینان بخشیده متوجه درگاه گیتی پناه شوم در روز دو

یکو بهمین قرار داد اسکندر امده درمیان دریا به امرا ملاقات کرد و بعد از گفت و شنود اظهار نمود که چون از

مدت مصدر تقصیرات عظیم شده ام فی الفور جرات برفتن درگاه نمی توانم نمود و اگر درین حدود بر جوه تنبیه

سرافراز شوم و یکچندی در راه اخلاص و جانسپاری خدمات پسندیده بتقدیم رسانم در انصورت متوجه

درگاه میتوانم شد و الا بکدام رو و بچه دست او نیز متصدی چنین جراتی توانم گشت چون امرا از فحوای کلام

او دریافتند که بغیر از مکر و تذویر و روزگذرانیدن مطلبی ندارد جواب نامشخص داده مراجعت نمودند

و ان بیدولت سیاه بخت برگشته روزگار متوجه سرحد افغانان شد و امرا بهمت تعاقب او بسته تا میان

ولایت افغانان راندند و چون حکم بدر امدن و لایت غنیم نبود عرضه داشتی مشتمل بر سوانح و وقایع

روانه درگاه عرش اشتباه نمودند که اسکندر مقهور بقصبه گورکپور رفته به پناه افغانان در امده است

بدانچه حکم شود کاربند خدمت شویم فرمان جهان مطاع عز ارتفاع یافت که سرکار اوده بجاگیر محمد قلی خان

برلاس مرحمت شده است باید که مشار الیه به انتظام پراگندگیهای انملک و ترفیه حال رعایا همت گمارد

و امرا متوجه درگاه آسمان جاه گردند و استیصال ان گروه مخذول العاقبه را بوقت دیگر حواله نمایند

نهضت موکب کیهان شکوه بفتح قلعه چیتور

چون همگی همت جهانکشا مصروف بر انست که ...

اعظم هندوستان و چارچمن این بوستان از خار و خس ارباب بغی و عناد پاک شده دار الامن گردد

درینولا که خاطر خورشید مظاهر از استیصال علی قلی خان و سایر مقهوران و اپرداخت و برشحات

تیغ ابدار غبار فتنه و اشوب در انملک فرونشست و از ان سفر بفتح و ظفر مراجعت نموده بدار الخلافه

اگره نزول اقبال فرمودند خبر شورش و طغیان پسران سلطان محمد میرزا بمسامع جلال رسید که بر ولایت

مالوه دست تسلط و تصرف دراز ساخته اند و جمعی از اوباش واقعه طلب برگرد انها فراهم امده هنگامه

فتنه و اشوب گرم دارند با انکه سپاه ظفر پناه از گرد راه و تردد گاه و بیگاه نیاسوده بود یورش ولایت

مالوه و اطفای نایره شورش میرزایان برگشته روزگار پیش نهاد همت کردون عیار گردید بظاهر شکار

جهته وا نموده و بباطن صید وحشی طبعان در برت مطمح نظر فرموده روز یکشنبه هژدهم شهریور

ماه الهی موافق بیست و پنجم صفر نهصد و هفتاد و پنج هجری نهضت موکب عالی بپرگنه باری اتفاق افتاد

و از پرگنه باری بجانب دهولپور و گوالیار که بر سمت ولایت مالوه واقع است عنان عزیمت

معطوف داشتند و چون دهولپور معسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت فوج فوج و جوق

جوق در ظل رایات جهانکشا فراهم امدند درینوقت روزی بر زبان معجز بیان گذشت که تا ...

اکثر زمین داران و راجهای ممالک هندوستان بسعادت آستانبوس سرافراز گشته غاشیه اطاعت بر دوش
جان گرفته اند بغیر از رانا که هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت بجنب روز ادبار سرانجام میدهد انشاءالله
العزیز بر سر او ایلغار فرموده به آواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت ادبار بیدار خواهیم
ساخت و مطلب اصلی از اظهار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار اشتهار یابد و جمعی از خوانین
گردنکه در ولایت مالوه علم شورش و فتنه برافراخته اند از نهضت موکب جهانگشا غافل شوند و بجانب سنگ
سنگه پسر رانا اودی سنگه که در سلک بندهای درگاه سعادت حضور داشت ملتفت شده فرمودند که درین
یورش باید که از تو خدمات شایسته بتقدیم رسد و او هم منافقانه تقبلات نمود و چون مجلس باخر رسید آن
بی سعادت کوتاه اندیش پیش از دریافت حقیقت کار هزل را جد انگاشته براه فرار شتافت و از ین آمد
که درگاه موکب عالی بر سر رانا ایلغار فرماید من مطعون ازل و ابد خواهم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر
پدر خود آورده و از جز گریختن او آتش فرمان جلال زبانه کشید و هزل صورت جد گرفت و همت جهانبان
کن به تنبیه و تادیب رانا مصمم گردید و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهصد و هفتاد و
پنج رایات اقبال به تسخیر ولایت رانا و سایر زمین داران که در اطراف اوی باشند و حکم بال و پر او
دارند برافراشتند و چون ظاهر قلعه سوی سوپر که از قلاع مستحکم آن ولایت است مخیم اردوی کیهان پوی
گردید ظاهر شد که قلعه خالیست و محافظان قلعه از هیبت افواج گیتی گشای راه سلامت پیش گرفته اند
حضرت خاقانی از ظهور این لطیفه آسمانی تفاول بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز در آن نواحی مقام فرمودند
و آن قلعه را سامان نموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن سرافراز ساختند و از آنجا بقصبه کوته نزول
اقبال اتفاق افتاد و حکومت آنجا دو درابشاه محمد قندهاری ارزانی داشته رایات عزیمت بصوب
قلعه گاگرون برافراشتند و شهاب الدین احمد خان را با جمعی از امرای عظام مثل شاه بداغ خان و
محمد مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی در ولایت مالوه جاگیر مرحمت نموده بدفع فتنه و شورش فرزندان
سلطان محمد میرزا رخصت فرمودند و پیشتر از وصول عساکر اقبال میرزایان خسران مآل طنطنه نهضت
موکب جلال و تعین افواج فیروزی ابتهاج شنیده طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده
راه فرار پیش گرفتند و چون بمندو رسیدند الغ میرزا که برادر کلان و سرحلقه بیدولتان بود بعالم نیستی شتافت
و دیگران روی ادبار بجانب ولایت گجرات نهاده بچنگیز خان که از ملازمان سلطان محمود بود و بعد از
فوت سلطان محمود علم استیلا و استقلال دران ملک برافراشته دعوی ریاست مینمود توسل جستند و
امرای عظام بولایت مالوه درآمده هر کدام جاگیرهای خود را متصرف شدند و عرضه داشت مشتمل بر حقایق
احوال و امنیت انحلال بدرگاه سپهر ارتفاع ارسال داشتند و چون خاطر خورشید مظاهر از شورش میرزایان
پراگنده روزگار و ضبط ولایت مالوه و آن سرکار وا پرداخت همت جهانگشا به تنبیه و تادیب رانا و تسخیر

قلاع رفیع البنیان که کمند استیلای هیچ یک از سلاطین والا شکوه بر حواشی کنگره انها نرسیده معروف داشته
تخت اصفهان دوزیرخان را به تسخیر قلعه ماندل از جانب رانا راوت بلوی سولنکی بجمعیت و استعداد تمام که
انجا تعین بود فرستادند اصفهان به اعتضاد اقبال روزافزون ان قلعه را مفتوح ساخت و موکب عالی از
ظاهر قلعه کاکرون کوچ فرموده به تسخیر قلعه چیتور علم فتح و ظفر مرتفع گردانیدند و این قلعه از جمله دو سه قلعه عظیم
هندوستان است و از قدیم حاکم نشین بوده و موطن اصلی رانا همین قلعه است و اعتضاد قوی به ان داشته
القصه درینوقت که رایات اقبال به استیصال رانای مقهور و دیگر کفار سعادت اثار توجه فرمود ان سیاه
بخت قلعه را استحکام داده و سامان از ذخیره چندین ساله نموده پنج هزار سوار چیده از راجپوتان خود را
بحراست ان قلعه اهنین حصار گذاشته خود را بشعاب جبال و کریوهای دشوار کشید و حواشی قلعه را از
غله و علف بنوعی پاک ساخت که در صحرا اثری از گیاه نماند و موکب گیتی کشا بحوالی و حواشی قلعه در ورود اقبال
فرموده بمحاصره ان همت گماشت و حکم شد که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که قلعه بر فراز ان
واقعست احاطه نمایند و در عرض یکماه محاصره خاطرخواه صورت بست و ان کوه را مرکز دار در میان گرفته
کار بر متحصنان تنگ ساختند فوجی از بهادران نصرت قرین تاخت و تاراج ولایت تعین شد تعین
شدند و اصفهان فتح ماندل نموده به تسخیر رامپور کمر خدمت بست و انرا نیز مفتوح ساخته مورد انواع
تحسین و افرین گشت و حسین قلیخان را بجانب ادیپور و کوتلمیر که مقر رانای مقهور بود فرستادند
که اگر تواند دستگیر نماید والا از ان ملک اواره سازد حسین قلیخان بشهر ادیپور که دار الملک
رانا بود رسیده از نهب و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و راجپوت بسیار کشته غنیمت فراوان بدست
اورد و چون ان سرگشته بادیه ضلالت ترک خان و مان نموده در تنگناهای کوهستان گریخته میگشت و هیچ جا
پا قایم نمیکرد بموجب حکم اشرف حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه سلیمان جاه امد
درینوقت که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه چیتور کمر همت بسته بودند عرضداشت اعتمادخان گجراتی با پیشکش
پسندیده بدرگاه خلایق پناه رسید و از جمله پیشکشهای او فیل دریایی بود که گوشهای کلان داشت و ادا
های غریب ازو سر میزد و چون بمسامع عز و جلال رسید که اعتمادخان از چنگیزخان و میرزایان شکست خورده
براجه دونگرپور پناه اورده حضرت خاقانی فرستادهای او را بتفقدات و ملطفات گوناگون سرافراز ساخته
حسن خان خزانچی را با فرمان استمالت نزد او فرستادند که رهنمای سعادت او گشته بدرگاه اورد لیکن
درین مرتبه بخت او یاوری نکرد که بدولت استانبوس بلند مرتبه گردد و حسن خان با عرضداشت
مشتمل بر معذرت مراجعت نموده در اگره بسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافت چنانچه در جای
خود نگاشته کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون ایام محاصره به امتداد انجامید و بسیاری از بهادران
عساکر اقبال مشهورانه بر قلعه تاخته داد شجاعت و مردانگی دادند و بعضی بضرب توپ و تفنگ زخم

فرمود

ودشوار شهادت چشیده سرخ روی دین و دولت گردیدند و با وجود محاصره تنگ و توجه آنحضرت درین مدت
چنانچه باید کاری از پیش نرفت حکم شد که بنایان تیزدست و نقابان قوی بازو ته برج دیوار قلعه را مجوف
ساخته و بداروی تفنگ برکرده آتش در زنند که ارکان قلعه از هم ریخته راه مداخل بهم رسد و مردان
کار طلب و بهادران جان نثار بقلعه تاخته کفار شقاوت آثار را علف تیغ آبدار سازند و از طرف دیگر
ساباط نیز ترتیب نمایند و اگرچه تمام دور قلعه را بهادران عرصه اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته بودند
اما سه مورچل عمده بود اول مورچل خاقانی که محاذی دروازه لاکهوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و
قاسم خان میر بحر سیوم مورچل آصفخان و وزیرخان و حکم شد که مورچل بادشاهی که صاحب اهتمام آن حسین
خان جغتای و رای تبرداس بودند نقب زده ته برج و دیوار قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسم
خان و راجه تودرمل ساباط ترتیب نمایند و چون دیگ کلان همراه موکب عالی نرسیده بود در حضور اشرف
دیگی نیم من غلوله ریختند و متحصنان قلعه از فرط توجه آنحضرت یقین دانستند که ازین ورطه جان بردن محالست
و زمان استیصال قریب رسیده ناگزیر دست بحیله زدند و بر زده ساندای سلاح دار و صاحب خان نامی را
رهنما ساده راه عجز و زاری پیش گرفتند و پیشکش هرساله قبول نمودند و اعیان دولت و ارکان سلطنت
که از زود رایی نیک آمده بودند زبان بشفاعت گشودند اما شکوه بادشاهی و غیرت جهانگیری دست
رد بر ملتمس ایشان نهاده حکم شد که تا رانا بملازمت مستعد نگردد امکان ندارد که متنفسی از اهل قلعه رخت حیات
بساحل نجات رساند و فرستادهای تحصیل مقصود مراجعت نموده بقلعه درآمدند و چون وقت جان کندن
بود خود را مرده انگاشته بیشتر گرم بیکار شدند و توپهای بسیار بر برج و باره قلعه بر آورده عمله و فعله ساباط
را نشانه باران کردند و کارفرمایان و صاحب اهتمامان سپرها از چرم گاو تعبیه نموده پیش رو گرفته دست از
کار باز نداشتند و با این احتیاط هر روز قریب دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید میشد و مردانه
ساباط پیش میبردند و هرکس توده خاکی میریخت دامن زری میگرفت القصه برین وطیره هم ساباط بقلعه
رسید و هم دو جا متصل یکدیگر نقب بپای حصار رسیده و زیر دیوار را مجوف ساخته در یک مجوفه صد و پنجاه
من داروی تفنگ و در دیگری هشتاد من ریختند و حکم شد که مجاهدان عرصه همت و شیران بیشه شجاعت
تمام سلاح و مکمل باشند که چون آتش در زنند و دیواره حصار از هم بپاشد تیزدستی نموده خود را بقلعه
در اندازند و بضرب تیغ خون آشام کار کفار شقاوت آثار به انجام رسانند بموجب قرار داد نقبیان آتش
دادند فتیله یک مجوفه بیشتر گرفت و برجی که محاذی آن بود از بیخ و بنیاد کنده با جمعی از کفار که در آنجا بودند
بهوا برده مانند بنات النعش از هم پاشید و فوجی از بهادران که در کمین قابو انتظار فرصت داشتند
راه یافته بی تحاشی دویدند که خود را اندرون اندازند درین وقت فتیله مجوفه دیگر درگرفت و بهادران
جان نثار با جمعی از کفار که بمدافعه ایشان استاده بودند به آتش فنا سوخته نیست و نابود شدند و غرو

از زمین و زمان برخاست و صدای مهیب تا بنجاه کروه بیشتر رسید و قریب دویست کس از عساکر اقبال به
مرتبه شهادت عروج نمودند و آنحضرت از ظهور این حادثه که موجب شماتت مخالفان کوتاه اندیش بود بیشتر
از بیشتر همت تسخیر قلعه گماشته پیوسته بنفس نفیس در مورچلها اهتمام میفرمودند و بندهای فدای راه
گرم کار داشته دلدهی مینمودند و بالای ساباط برآمده بندوق انداز میساختند و بسیاه بختان از
تیر بلا میساختند از الجمله روزی در مورچل لاکوته بندوق اندازی میفرمودند و جلال خان در خدمت
آنحضرت بود و در واسطه ایستاده سر خود را بر دیوار ساباط نهاده از زیر سر تماشا میکرد و یکی از توپچیان
قلعه که بسیاری از عمله آن ساباط را آسیب رسانیده بود جلال خان را نشانه کرده بندوق انداخت و بحکم
ایزد تعالی پوست مال گذشت و چندان آسیبی به او نرسید و حضرت خاقانی از فرط مرحمت و مهربانی بجلال
فرمودند که اگرچه آن بندوق انداز بنظر در نمی آید که انتقام ترا از و بکشیم اما از روی قیاس در زیر
در جای که سر بندوق او نمایان است بندوق می اندازم امید که تیر قضا انتقام ترا از و بکشد اتفاقا
بندوق آنحضرت از روزن گذشته را او رسید و بعد از تشخیص احوال بوضوح پیوست که آن بندوقچی
اسمعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که سخت بی خطا می انداخت و از قضاء آسمانی به تیر بندوق حضرت
خاقانی نشان بی نشانی شد و اهل آن مورچل از آسیب او نجات یافتند تا آنکه سحر روز سه شنبه بیست و دوم
اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و پنجم شعبان بزور بازوی ید الهی آن قلعه فلک ارتفاع مفتوح گشت
و شرح این لطیفه غیبی آنکه چون ساباطها بقلعه اتصال یافت در شب گذشته صبح دولت و اقبال که
روز فتح و فیروزی بود بهادران قلعه گشا از اطراف و جوانب جنگ انداختند و رخنه ها در ارکان
قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر شدن گرفت اما متحصنان دست از جان شسته هجوم آوردند
و پنبه و هیزم و روغن و داروی تفنگ بسیار بر غازیان آتش خوی میریختند و آن شیرمردان کشته
و سوخته پیش میرفتند و روی همت برنمی تافتند درین اثنا به انوار شمع اقبال و روشنی اختر بختی
بنظر دوربین آنحضرت در آمد که جبه سبز هزار میخی در بر دارد و مردم را بمدافعه و مقاتله عساکر اقبال
ترغیب و تحریص مینماید و علامت سرداری از و ظاهر است آنحضرت بندوق بجانب او انداخته بسمع
خان و راجه بهگونت داس فرمودند که از سبکی دست و نشاط خاطر چنین می یابم که غالبا بندوق
من به آن جبه پوش رسیده باشد و مقارن این حال از درون قلعه چند جا آتش برخاست راجه
بهگونت داس معروض داشت که این آتش علامت جوهر است چه رسمیست قدیم که هرگاه راجپوتان از
محافظت قلعه عاجز میشوند دست از کارباز داشته خرمن از صندل و عود و اقسام هیمه خشک در درون
مهیا ساخته معتمدان خود را با اهل و اعیال و سایر عورات می گمارند که چون شکست متیقن گردد
مردان کشته شوند عورات را اندرون خانه کرده آتش در زنند و بعد از ساعتی مشخص شد که بندوق

پادشاهی

بادشاهی که نمونه بود از غضب الهی تحمل سردار قلعه رسیده از کشته شدن او اهل قلعه دل بای داده ومرگ
خود را بچشم خود مشاهد نموده شروع در جوهر کرده اند اول در خانه حمل دیگر در خانه بتا از خویشان رانا دیگر در خانه
صاحب خان وجماعه را ستوران دیگر در خانه ایسرداس وقوم جوهانان ومجموع تا سیصد زن در آتش قهر الهی
سوختند وهنگام طلوع صبح اقبال بموجب حکم قضا مثال بهادران عساکر جلال سلح وکمل شده از اطراف
مورچلها درون قلعه درآمدند وراجپوتان حرکت المذبوحی کرده فوج فوج وجوق جوق برروی یکدیگر کشته
گردیدند انگاه حکم شد که فیلان مست نامی را از راه ساباط دراورند اول فیل گردباز وهوکرد از پس
ان مدهکر انگاه جنکیه وسبدلیه وکادره درامدند وانحضرت خود بدولت واقبال بر فیل سوار شده بدرون
قلعه شتافتند واز غرایب انکه ایسرداس جوهان خود را بفیل مدهکر رسانیده پرسید که این فیل چه نام دارد
جون فیلبان نامش گفت بی محابا بیک دست دندان فیل مستحکم گرفته بدست دیگر جمدهر بربالای خرطوم فیل زد
ودر وقتی که فیل او را از زیر کرده بود بفیلبان گفت که مجرای من پیش بادشاه قدردان جوهرشناس بگوئی
کرد وراجپوتی دیگر شمشیر بخرطوم فیل جنکیا انداخته قلم کرد واد باوجود خرطوم بریده که نیز یازده کس دیگر
را پامال قهر ساخت وفیل کادره از غریو خلایق وغوغای مردم روی بگریز نهاد ودرین دویدن جمع
کثیر از خونگرفتهارا در زیر دست وپا نیست ونابود گردانید وعظمت خان فوجدار که بر وسوار بود زخمی شده
بهمان زخم درگذشت وراجپوت دیگر بجانب فیل سبدلیه دویده شمشیر انداخت واندکی برروی او رسید سبدلیه
او را در زیر دست وپا گرفت وقدری مالش داده گذاشت او باز خود را جمع ساخته شمشیری از عقب فیل
انداخت ودرخلال اینحال راجپوتی یکی از بهادران عرصه جانفشانی را بمبارزت خود طلبید او نیز گشاده
پیشانی قدم همت پیش نهاد ودیگری از دلاوران عساکر منصوره بمدد او شتافت وان شیره مرد باهتمام
تمام منع نمود که این معنی از آیین مردی ورسم مروت بعید است وحاشا که غیرت مقتضی آن باشد که کافری
مرا بمبارزت خود طلب نماید وتو با من مرافقت کنی واین دو کس با یکدیگر کارزار نموده داد شجاعت
دادند تا انکه راجپوت کشته گردید وبعد از فتح هرچند تفحص آن نمودند اصلا اثری از و ظاهر نشد همانا
که با دیگری معانقه نموده شربت شهادت چشیده باشد ودر وقتی که انحضرت به بتخانه گوبند سیام رسیدند
یکی از فوجداران بادشاهی تیار اکه دوم جیمل بود بخرطوم فیل گرانیده اورد وبعد از زمانی درگذشت
درین قلعه قریب هشت هزار کس از راجپوت خونخوار بود واکثری مردانه کشته شدند واز بعضی خود
کارنامهای شجاعت بظهور امد واز طلوع صبح اقبال تا نصف النهار که هنگام زوال کفار حیران مال بود
قریب سی هزار کس علف تیغ قیامت اثر گردید وجمع کثیر اسیر شدند واز غرایب انکه جمعی از
بندوقچیان بکسریه که وطن ایشان درنواحی کالپی است درین قلعه بودند ودر مدت محاصره بسیاری
از بندهای کارامدنی را بزخم جانستان مسافر ملک نیستی ساخته بودند وانحضرت مکرر بزبان الهام

بیان میکرده اند که بتایید ایزد جل سبحانه چون قلعه مفتوح گردد یک بندوقچی را زنده نخواهیم گذاشت نقلا
روزی که قلعه فتح شد چندین از سرداران بندوقچی تمام بندوقچیان را که قریب هفتصد نفر بودند بند
وگردن بسته جبل کرده از دروازه قلعه براوردند و هر کس به انهامی پرسید میگفتند که بندوقچیان قلعه
را حضرت بما سپرده اند که بیرون برده محبوس داریم و چون حضرت بدولت از قلعه برایند حکمت که تمام
انهارا کشته از سرانها کله منار سازیم مجملا این حیله تمام توپچیان بسلامت از قلعه برامدند و هر چند تفحص
انها مردم تعین شدند یکی بدست نیامد و در اخر معلوم شد که باین حیله و تزویر برامدند و آنحضرت خود را
وسعادت به بتخانه های تشریف برده اکثری را ویران ساختند وجبین نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده
سجدات شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسانیدند و بعد از نیم روز باردوی کیهان پوی مراجعت
نموده تا سه روز بجهت انتظام بعضی امور ضروریه توقف فرمودند و چون در مبادی این عزیمت
نذر کرده بودند که بعد از فتح پیاده بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز
توجه فرمایند بنابر ایفای نذر که از صمیم خاطر وصدق عقیدت بود از درون قلعه پیاده به اردو تشریف
اوردند و روز فروردین نوزدهم اسفندارمز ماه آلهی موافق سه شنبه و نهم شعبان کوس مراجعت
بلند آوازه ساخته همچنان پیاده متوجه اجمیر شدند و منزل بمنزل قطع مسافت نموده تا ماندل
بردند و در ماندل شگونه قراول که پیشتر به اجمیر رفته بود بسرعت آمده عریضه خادمان آن روضه علیه
آورد که حضرت خواجه در عالم خواب نموده اند که آن پادشاه ظاهر و باطن بصفای عقیده و حسن
ظن ایفای نذر فرموده پیاده متوجه اینجانب اند زنهار که پیش ازین تصدیع بخود قرار نداده از هر جا
رسیده اند بسعادت سوار شوند که بعنایت ایزد بیچون پادشاهان ربع مسکون غاشیه عبودیت آنحضرت
را بر دوش عزت گرفته پیاده در رکاب اقبال سعادت پذیر خواهند شد چون عرایض منزویان روضه
معینیه بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را برارادهٔ خود مقدم داشته بر بارگی اقبال جهان
فرمودند و هفتم رمضان خطه فیض اساس اجمیر بورود قدوم دولت لزوم رونق پذیر گردید و از
گرد راه بروضه قدسیه تشریف برده آداب زیارت و مراسم نیاز بتقدیم رسانیده تا ده روز در ان
خطه روح افزا اقامت فرموده بزلال مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و مساکین پاک
شسته شد و از سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه ظهور یافت مصالحه منعم خان خانخانان است با سلیمان
حاکم بنگاله و آراستن خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان ممالک ستان و مجمل ازین تفصیل
انکه چون در بنگاله جلال الدین سور استقلال یافت تاج کرانی و برادرش که حکومت بهار داشتند
از نهیب جلال الدین سور اندیشیده همواره با خانزمان راه آشنایی وامد وشد مراسلات مفتوح
داشته اظهار دوستی بنفاق میکردند و به این وسیله از نهیب مصادمه جلال الدین محفوظ می‌بودند

بعد از انکه جلال الدین رخت هستی بربست تاج خان بر ولایت بنگاله استیلا یافت نیک و بها در استقلال متصرف
شد و چون او فوت کرد سلیمان برادر خورد جانشین گردید و در اندک فرصت جمعیت فراوان و سامان بی پایان
از نقود و اجناس و فیلان نامی بهم رسانید و هر جا که افغانی بود بر گرد او فراهم امد و با خانزمان رابطه
دوستی و وداد مستحکم داشته سر رشته صلاح و صواب از دست نمیداد تا انکه خان زمان به نتایج اعمال
خود گرفتار شد و حکومت جونپور و ان حدود از درگاه معلی بمنعم خان خانخانان تفویض یافت و لودی
که وکیل مطلق افغان سلیمان بود در کنار اب سون اقامت داشت مجددا با خانخانان طرح دوستی
افکنده به ارسال رسل و رسایل تحف و هدایا استحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود و چون سلیمان ا منحرت
که به استیصال راجه اودیسه و ابراهیم که مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود و از اسیب صدمات افواج قاهره
جمعیت خاطر و اطمینان باطن نداشت بوسیله لودی محرک سلسله دوستی و یک جهتی شده استدعا نمود که باهم
ملاقات کرده و در حضور بعهود و مواثیق استحکام مبانی محبت و مواد اخلاص فرموده خطبه و سکه بنام
نامی حضرت ظل الهی کرده شود و قرار یافت که خانخانان با جمعی از مردم جیده خود بمنزل سلیمان رفته
در انجا باهم ملاقات نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان صواب اندیش به این کنکاش راضی نبودند مع هذا
خانخانان با سه صد کس گزیده خود و محب علی خان پسر میر سلطان و یس قبچاق و میر هاشم برادر شاه ابو المعالی
و هاشم خان و ملازمان این امرا که مجموع هزار کس باشند متوجه پتنه شدند و اول لودی امده مراسم تعظیم و احترام
بتقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان امده لوازم اعزاز و اکرام ظاهر ساخته و چون نیم کروه به پتنه ماند
سلیمان خود به استقبال آمده مردمی و مهمان داری بجای اورد و خانخانان مجلس عالی ترتیب داده سلیمان را
بمنزل خود طلبید و روز دیگر سلیمان جشنی اراسته خانخانان را انجا برد و خطبه و سکه را بنام نامی حضرت
خاقانی رونق جاودانی بخشیده پیشکشهای لایق گذرانید در ینوقت بعضی از مفتنان واقعه طلب تحریک
گرفتن منعم خان کرده سلیمان خان نمودند که رایات جهانگشا به تسخیر جیتور متوجه است و اکثر امرای عظام
در خدمت انحضرت اند و خانخانان که چنین مفت بدام ما افتاده او را از دست دادن خلاف ایین عقل
و کنکاش سپاهی گریست و همین که او را استیصال ساختم تا پای تخت کسی که تاب مقاومت ما داشته باشد
نیست و چون لودی از حقیقت عذر و اراده باطل انها اطلاع یافت خاطرنشان سلیمان نمود که با چنان
پادشاه بزرگی طرح خصومت افکندن و بی جهت خود را در مهلکه عظیم انداختن از عقل صواب اندیش
مستبعد مینماید و بمقدمات معقول سلیمان را از ان رای خطا در راه غلط باز گردانید اما افغانان بر
جهل خود ایستاده ازین اندیشه باز نمی امدند ناگزیر منعم خان اوردوی خود را گذاشته بکنگش لودی
با معدودی جریده متوجه جونپور شد و بعد ازان که راه بسیار طی کرده بود افغانان اطلاع یافته
[illegible] زده اراده باطل خویش گردیدند و بایزید لودی خود را متعاقب خانخانان رسانیده

اظهار معذرت و ملایمت بسیار نمودند و منعم خان از آب گنگ گذشته بود که فتح نامه چیتور رسید و موجب
تقویت خاطر اولیای دولت گشت و سلیمان نیز از جانب خانخانان خاطر وا پرداخته بجانب اوده
شتافت و اوده را بفریب و تدبیر گرفته راجه انجا را بعهد عهدی گشت و ابراهیم را بقول و سوگند از
روانه ملک نیستی ساخت **آغاز دور دوم از جلوس وقایع سال سیزدهم الهی ابد پیوند** درین ا
که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در خطه فیض اساس اجمیر استفاضه انوار حقیقت در اسرار
طریقت میفرمود رایات سلطان بهار بجای چمن روزگار سایه نشاط افکند و عشرت ماثر با چمن
بتسخیر روی زمین در رسید و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از انقضای سه ساعت و نه دقیقه از نیمشب
یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج بشرف سرای حمل تحویل فرموده سال سیزدهم الهی از جلوس ابد
قرین حضرت خلافت پناهی چهره مراد نمود و بعد از فراغ جشن نوروزی لوای مراجعت بمستقر سریر
خلافت ارتفاع یافت و در اثنای راه قراولان بادشاهی خبر بیشه شیر آوردند و خاطر
قدسی مظاهر بشکار شیر توجه فرمود و چون به نیستان رسیدند تیری قوی بازو برآید دلاوران تیز دست
عنان اختیار از دست داده به تیر و شمشیر از هم گذرانیدند و این بیطاقتی و پیش دستی پسند خاطر
اشرف نیفتاد حکم شد که بعد ازین بی حکم هیچکس دست بالا نکند و درین گفت و شنود شیری دیگر عظیم تر از آن
برآمد و متوجه آنحضرت شد و بجهت پاس حکم ملتزمان رکاب اقبال قالب تهی کرده یارای آن نداشتند که
دست بکار رسانند و بندگان آنحضرت تیری از کمان قدرت برکش ساخته بجانب او انداختند و شیر زخمی
شده در کمال خشم بر بلندی برآمده نشست و آنحضرت از اسب فرود آمدند و در مقابل او ایستاد
و دلیران عرصه همت برگرد او دایره زدند و حضرت خاقانی بندوقی بجانب او انداختند که بکنج دهان
تیر رسیده از بناگوش او پوست مال گذشت و شیر بغضب تمام برخاست قابو میجستند که تیر دیگر به او
و بهر جانب که حضرت توجه میفرمودند شیر بهمان جانب میدید و قابو بدست نمی افتاد و شیخ ابوالفضل
نوشته که بی واسطه از حضرت خاقانی شنیدم که از حضرت جنت آشیانی نقل میفرمودند که تقدیر الهی
چنان رفته که جمعی که در شکار شیر باشند پیوسته نظر شیر بر شخصی می افتد که از دست او کشته
شود و هر مرتبه که بشکار شیر تشریف برده ایم این معنی که از بدایع تقدیر است مشاهده افتاده
پیوسته القصه چون قابو بدست نمی افتاد برستم خان حکم فرمودند که پیشتر قدم نهد تا شاید شیر بجانب
او مقید شود و قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد خان قندهاری که دران چند روز مصاحب
بوده بقصد مجرای خدمت پیش دستی نمود و شیر متوجه عادل شد و او درینوقت تیری انداخت
عجب سرنوشت خطا کرد و شیر آمده هر دو پنجه خود را بر وی انداخت و آن شیر دل هزبر همت
بشیر در او بخت و دست چپ خود را بدهان او داد و دست دیگر بخنجر برد و چون تقدیر

نا گز

تا کمر رفته بود خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر انداخت و بار دویم دست راست خود را بدهن شیر داد در این
اثنا دلاوران عرصه شجاعت تاب نیاورده بشمشیرهای ابدار کار او را تمام ساختند و دران معرکه عادل
نیز زخمی رسید و آن شیر شکار جان نثار مدت چهار ماه در بستر جان کندن افتاده بود و عاقبت بهمان
زخمهای جان ستان تیز زخمی رسید و آن شتافت بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار منزل بمنزل قطع مسافت
نموده روز چهارشنبه پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق پانزدهم شوال ظلال دولت و اقبال بر دار الخلافه
آگره انداختند چون موکب گردون شکوه بمستقر سریر خلافت نزول سعادت فرمود حکم شد که جمعی از امرا
و ملازمان درگاه والا که در فتح چیتور سعادت خدمت و جانفشانی سرافراز نموده اند به تسخیر قلعه رنتهنبور
که در رفعت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور است همت گماشته تلافی آن تقصیر نمایند لهذا صادق محمد
خان و بابا خان قاقشال و ساتچی خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان بهاری و دیگر بهادران
عرصه جان سپاری بسرداری اشرف خان رخصت یافتند و هنوز امرا در راه بودند که خبر شورش
و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید
و مجملی ازین سانحه آنکه چون شهاب الدین احمد خان و محمد مراد خان و شاه بداغ خان با افواج گیتی
ستان بدفع شورش آن حق ناشناسان متوجه مالوه شدند میرزایان تاب نیاورده روی ادبار
بصوب ولایت گجرات نهادند و چنگیزخان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه
چانپانیر و سورت و بروچ استیلا یافته بود توشن حشمت شده و چنگیز خان که همواره اراده گرفتن احمداباد
و استیصال اعتماد خان داشت قدوم حوادث لزوم میرزا میرزایان را از اتفاقات حسنه شمرده بجمعیت
فراوان متوجه احمداباد شد و در حوالی شهر با اعتماد خان مبارزت نموده و او را شکست داده احمداباد
را بتصرف آورده و چون دران جنگ از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده بود چنگیز خان در
مقام تدارک حال آنها در آمده بروج را با دیگر محال بجاگیر ایشان مقرر داشت و از بس که طبیعت آن بدنهادان
بفتنه و شورش مجبول بود با خود بس نیامده در آنجا نیز دست تطاول دراز ساختند و چنگیز خان لشکری
گران بمنع آن خودسران تعین فرمود تا آنکه فوج چنگیز خان را شکست دادند لیکن چون مقاومت با چنگیز
خان از حیز قدرت خویش برتر یافتند روی بولایت خاندیش نهاده از آنجا متوجه مالوه شدند و در
حوالی اوجین آمده غبار فتنه و آشوب برانگیختند و محمد مراد خان جاگیردار اوجین قلعه را استحکام داده
صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضه داشت نمود و حکم شد که افواج قاهره که به تسخیر رنتهنبور شتافته اند
اطفای نایره این فتنه را بر تسخیر قلعه رنتهنبور مقدم داشته متوجه مالوه شوند و امرا کمر خدمت بسته در
عین استعداد باران روی همت بولایت مالوه نهادند و از درگاه معلی نیز قلیج خان و خواجه غیاث
الدین علی قزوینی را که بخشی حضور بود با دیگر امرا ضمیمه عسکر اقبال ساخته رخصت فرمودند و چون

افواج گیتی کشا بسروج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار انجا بود با فوج شایسته ملحق شده در
سارنگپور شاه بداغ خان نیز بعسکر اقبال پیوست از صیت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته کار از
دل های داده راه فرار پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعه اجین بر امده با سایر امرا تعاقب شتافت
و میرزایان سراسیمه خود را به اب نربده زدند و بسیاری از اوباشان اذبار نشان را رخت هستی بموج
خیز فنا رفت و درین اثنا خبر قتل جنگیز خان و تفرقه گجرات مسموع یافت و میرزایان قابو دانسته بجانب
گجرات شتافتند و امرا تا کنار اب نربده تعاقب نموده عنان معاودت معطوف داشتند و از انها
هرکدام که جاگیردار مالوه بودند در مالوه توقف نمودند سایر امرا متوجه درگاه معلی گردیدند و میرزایان
رانده با جندی از اوباش خود را بگجرات رسانیدند و چون دران ملک حاکم مستقلی نبود قلعه جانپانیر
و سورت را بی جنگ و محنت متصرف شدند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ شتافته و رستم خان غلام
ترک که خواهر جنگیز خان در خانه او بود قلعه را استحکام داده متحصن شد و تا دو سال قلعه را نگاهداشت
و پیوسته برامده نبردهای مردانه و مصافهای رستمانه میکرد اما چون از کومک ناامید مطلق بود اخر
در صلح زده قلعه را سپرده تتمه احوال و خامت مال میرزایان برگشته حال در جای خود رقم زده کلک بیان
خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس و از سوانح این ایام رسیدن امرا اتکه خیلست از پنجاب بدرگاه خاقان
فلک جناب و شرح این بر سبیل اجمال انکه چون میر محمد خان و سایر امرای اتکه گروه مدتها در ولایت پنجاب جاگیر
داشته برفاهیت و فراغت گذرانیده بودند حکم شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت خدمت حضور بهره ور گردند
چون فرمان طلب امرای پنجاب رسید کمر خدمت برمیان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و ولایت پنجاب را
بجاگیر حسین قلیخان و اسمعیل قلیخان برادرش مرحمت فرموده سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان توفیق یافت و سرکار
مالوه بقطب الدین محمد خان عنایت شد و سرکار قنوج بشریف خان مکرمت نمودند و چون میرزا کوکه پیوسته
در خدمت حضور سعادت پذیر بود جاگیر قدیم او را که در پنجاب داشت بحال خود واگذاشتند و شهاب الدین احمد
خان از مالوه بموجب حکم اشرف امده سعادت استانبوس دریافت و مظفر خان را از کثرت اشغال مالی
و ملکی لختی سبکبار ساخته انتظام پرگنات خالصات بعهده کاردانی شهاب الدین احمد خان حواله فرمودند
او نیز اهتمام شایسته بکار برده قانون ضبط هر ساله را که متضمن تعلیق تصرف فراوان بود برطرف ساخته از
روی فهمیدگی و سنجیدگی جمیع خالصات را نسق یافت **نهضت موکب اقبال بتسخیر قلعه رنتهنبور** چون همگی همت جهانگشا
مصروف و معطوف بر انست که سواد اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم افروز روشن و منور گردد و زنگ کفر
و شرک از مرات روزگار بصیقل همت جهانگشا زدوده شود رای خورشید انجلا بتسخیر قلعه رنتهنبور که در تصرف
کفار شقاوت اثار بود اقتضا فرمود و تاریخ نهم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت موکب عالی
بدان صوب اتفاق افتاد و نخست بدار السلطنه حضرت دهلی تشریف برده بزیارت اماکن متبرکه اولیا

عظام

استفاضه انوار واستمداد همت فرموده درحوالی قصبه بالم که متصل شهر واقعست طرح شکار قمرغه
افکندند وبعد از فراغ نشاط شکار براه میوات متوجه تسخیر قلعه رنتهنبور شدند واز غرایب وقایع آنکه
چون قصبه لال سوت مخیم اردوی کیهان پوی گردید فیل منی سنگه که از فیلان نامی حلقه خاصه بود
در عین مستی وخونریزی بر فیل شیخ محمد بخاری دوید وان فیل ابد و دندان خود چنان برداشت که
حیرت افزای نظارگیان شد واثر زور بر سینه فیل منی سنگه رسید وبعد از دو روز جان تسلیم کرد وماده
فیل او ترک آب ودانه نموده تا سه روز گرد خوراک نگشت وروز سوم از پی جفت خود شتافت بالجمله بعد از طی
منازل وقطع مراحل روز شنبه بیست ویکم شعبان ظاهر قلعه رنتهنبور معسکر اقبال گردید واین قلعه بر فراز
کوهیست در غایت رفعت واستحکام واطراف آن نیز کوهاست ودران ایام رای سرجن هادا که حکومت
آن قلعه کلاه گوشه نخوت واستکبار کج می نهاد وچون از آذوقه ولوازم قلعه داری خاطر جمع داشت بمدافعه
وممانعت پیش آمد حضرت ظل الهی نیروی قدرت واعتضاد همت بمحاصره آن پرداخته یکمرتبه بذات اقدس
اطراف قلعه را سیر فرموده مداخل ومخارج آنرا بتعمق نظر فهمیده وسنجیده به بخشیان عظام حکم کردند
که مورچلها تقسیم نمایند ودر اندک فرصت محاصره خاطر خواه صورت بست ومتحصنان نیز بلوازم قلعه داری
پای ثبات افشردند وبضرب زن وتوپ واقسام آتش بازی هنگامه نبرد گرم ساختند واز سوانح
ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است از سفر حجاز دراوراق سابق نگاشته کلک بیان گردید که مهدی
قاسم خان از ولایت گده بی رخصت متوجه زیارت خانه مبارک شد وبعد از حصول مقصود عنان مراجعت
معطوف داشته از راه عراق بهند باز آمد واز آنجا متوجه زیارت کعبه مراد گردیده در ایام محاصره قلعه
رنتهنبور بسعادت استانبوس شرف اختصاص یافت واسپان عراقی با دیگر نفایس متوده بنوادر روزگار
برسم پیشکش گذرانید وآنحضرت از فرط مروت ذاتی وعفو جبلی مجددا او را مشمول مراحم خسروانه ومکارم
پادشاهانه ساخته سرکار لکهنو را جاگیر او مرحمت فرمودند

وقایع سال چهاردهم الهی از جلوس خاقان گیتی گشا

درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه رنتهنبور کمر همت بسته انتظار نصرت وفیروزی داشتند
عساکر بهجت ماثر سلطان بهار بفتح قلعه دلها روی نهاد ونسیم روح پرور از مهب عنایت ایزد داد گر
بر پرچم علم اشجار وزیدن گرفت وآفتاب عالمتاب بعد از انقضای هفت ساعت ونه دقیقه از شب
شنبه بیست ودوم رمضان نهصد وهفتاد وشش هجری پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت وسال
چهاردهم از جلوس پادشاه صورت ومعنی بمبارکی وخرمی آغاز شد وچون عروج بر معارج فتح ونصرت
بی هبوط ساباط امکان عقلی نداشت براجه تودرمل که دران ایام وزیر مطلق العنان ومدار
علیه دودمان عالیشان بود وقاسم خان میر بحر که در فنون معماری وکارگذاری ید طولی داشت حکم کردند
ارتفاع شرف نفاذ یافت که در تاسیس مبانی ساباط اهتمام شایسته فرموده بزودی سرانجام نمایند

وبموجب حکم قضا امضا از اطراف اکناف آن ملک اصناف عمله وفعله فراهم آورده در اندک زمان
ساباط عظیم ترتیب دادند وضرب زنهای کلای که هرکدام غلوله هفت جوش شصت منی وسنگ بی
منی میخورد ودر زمین سطح دوبیت جفت گاو بزنجیر ثقیل میکشید بالای ساباط برده دمدمه
زن که سرکوب قلعه بود گذاشتند وبهر آتش دادنی چندین خانه وعمارت بگرد باد فنا میرفت
را زیر وزبر میکرد ومتحصنان قلعه اگرچه از بیم جان سر از خانه نمی توانستند برآورد اما غلوله بهر خانه که
میخورد با اهل خانه نیست ونابود میکرد سرجن از مشاهده این حال بی دست ودل شده چاره بجز
قلعه سپردن نیافت لاجرم دست نیاز بدامن مقربان بساط عزت زده تخت پسران خود را دو
وبهوج بدرگاه معلی فرستاد که چون التماس عفو جرایم بمعرض قبول رسد خود بسعادت استان بوس
شتافته قلعه را بسپارد وبعد از آنکه پسران او بسعادت التماس عفو جرایم بمعرض قبول رسید خود بدین
استان بوس شتافته قلعه را بسپارد وبعد از آنکه پسران او بسعادت زمین بوس دریافتند بدستیاری
مرحمت غبار خجالت از چهره حال ایشان پاک ساخته وبنوید عفو ومژده جان بخشی مستمال گردانیده بخلعت
انعطاف ارزانی داشتند واز غرایب وقایع آنکه چون پسران سرجن را بخلعت پوشانیدن از بارگاه
اقبال بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته را بخاطر رسید که مگر ایشان را بزندان می برند
می برند پای جهالت افشرده دست بشمشیر برد وبیاکداس سکروال نوکر راجه بهگونت داس بر
نصیحت پیش آمده خواست معقول او سازد آن خون گرفته شمشیر به بیاکداس انداخت وآن نوجوان
دل پای همت برجا داشته گفت که کار من سهلست تو بغلط رفته وبهرزه خود را وصاحبان خود را
بورطه هلاک می اندازی مع هذا آن دیوانه سر شمشیر کشیده متوجه درون دولتخانه شد ودو نفر
بسرکانه شهاوت ویکدو کس دیگر را زخمی ساخت وشیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که در حوالی
دولتخانه بطور خود ایستاده تماشا میکرد بزخم شمشیر دو نیم کرد در ینوقت یکی از ملازمان مظفر خان
رسیده آن خون گرفته را بقتل آورد بالجمله چون پسران سرجن بشارت عفو ومراحم شاهنشاهی به
پدر خود رسانیدند سرجن از نوید بخشایش جان تازه یافته بجهت ازدیاد آبرو وعزت وفزونی قدر
ومنزلت التماس نمود که یکی از معتبران بارگاه اقبال سایه افتخار بر فرق عبودیت من افگنده بدولت
استان بوس بلند مرتبه گرداند آنحضرت ملتمس او را بر قبول مقرون داشته حسین قلی خان را رخصت
فرمودند وسرجن تا بیرون قلعه به استقبال شتافته حسین قلی خان را بمنزل خود برده لوازم مهمانی
وملایمتهای بافراط ظاهر ساخته بمرافقت حسین قلی خان متوجه درگاه معلی گردید ودر روز یکشنبه
دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سیوم شوال بسعادت استان بوس شرف اختصاص یافت
وپیشکشهای لایق با کلیدهای قلعه که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانیدند ومشمول جلایل مراحم

گردید

گردید انگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده واهل واعیال واحمال واثقال خود بیرون برآورده
قلعه را به بندهای درگاه سپارد و تا برامدن او پسران او در ملازمت باشند ملتمس او بپایه قبول یافت
درحین قلعه درامده تا سه روز بنه وبار خود را بیرون کشید وبعد ازان حسب الحکم قلعه را بمهترخان برده
روز دیگر حضرت خاقانی بدولت وکامرانی بر سمند فتح وجهانستانی سوار شده بتماشای قلعه تشریف بردند
وبعد از فراغ ضبط قلعه وانتظام ان ملک بزیارت روضه معینیه توجه فرمودند ودر خطه فیض اساس اجمیر
بمراسم زیارت ولوازم نیازمندی پرداخته واستمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خواجه قدس
سره العزیز فرموده عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند وچون قصبه انبیر که وطن راجه بهگونت داس
بود مخیم سرادقات جلال گردید راجه التماس ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذرانید وهم درین راه
خبر فوت دربار خان از اگره رسید وبرخاطر قدرشناس انحضرت سخت گران آمد وی بتکلف اخلاص او
نام عیار بود ودوستی پیوستگی تاسف داشت چنانچه در حالت نزع وصیت کرد که مرا در زیر پای سگ بادشاهی
مدفون سازند وبموجب وصیتش درهمان گنبد گذاشتند **تسخیر قلعه کالینجر بیامن اقبال روز افزون**
درین وقت که همت جهانگشا به تسخیر قلعه رنتهنبور لوای نصرت برافراشت فرمان قضانشان بمجنون خان
قاقشال وشاهم خان جلایر وسایر جاگیرداران ممالک شرقیه عز صدور یافت که قلعه کالنجر را بکلید
اقبال جهانگشا مفتوح سازند واین قلعه از اعاظم قلاع هندوستانست که راجه رامچند در ایام
تزلزل افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بزیور ورنگ نقد گران منداده بدست اورده بود
وازان زمان در تصرف داشت چون فرمان به امرا رسید نطاق خدمت برمیان جان بسته بمحاصره
ان پرداختند ودر اندک فرصتی کار بر متحصنان تنگ ساختند ودر خلال اینحال خبر فتح قلعه چیتور
ورنتهنبور متعاقب یکدیگر رسید وراجه رامچند که از فروغ عقل ودانایی وصلاح کاربینایی داشت
صورت نجات خود منحصر در قلعه سپردن دانسته امان طلبید وبعهد وقول از قلعه برامده کلیدهای قلعه
را با پیشکشهای مناسب مصحوب وکلای خود روانه درگاه عرش اشتباه نمود وانحضرت وکلای راجه
را به انواع نوازش سرافراز فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند وحراست قلعه بمجنون خان
قاقشال تفویض یافت **ولادت فرمانروای هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم یعنی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی**
بادشاه ملک صورت ومعنی که به نیروی همت بلند از خدا بجز خدا تمنی نکند وبخشنده بی منت اسباب کامروایی
کامروای ظاهر وباطن او را از انچه باید وشاید بی شایبه سعی وعایله طلب در دامن دولتش نهند بجهت
انتظام سلسله دینی ودنیوی خلفی شایسته از بارگاه کبریای مسالت نمود وباطن قدس مواطن مقربان
درگاه صمدیت ومقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز
بود درینولا بتقریبی شیخ محمد بخاری وحکیم عین الملک وچندی از مقربان بساط عزت معروض داشتند

که شیخ سلیم نام درویشی در قصبهٔ سیکری که از دار الخلافه اکره دوازده کروه است توطن دارد و خالی از
صفای باطنی و ریاضت ظاهری نیست و بغایت مبارک نفس و مستجاب الدعوات است لاجرم آنحضرت
خود بمنزل شیخ رفته نیازمندی را پایه برتر نهادند و چون از بشارت طلوع کوکب مراد ساعه ازدر
گردیدند پرسیدند که تا چند فرزند رقم زده کلک تقدیر است آن دانای رموز آسمانی بموجب الهام
زبانی بوجود سه فرزند گرامی بشارت بخش گشت و چنانچه بر زبان حقیقت ترجمان آن پیر روشن ضمیر
گذشته بود بمنصهٔ ظهور جلوه گر شد بالجمله رای صواب اندیش خاقان حقیقت کیش بران قرار گرفت که جمعی
از مستوران حرم سرای عصمت را در حوالی شیخ نگاه دارند و عمارتی که در خور محل پادشاهی باشد در آن
فضای فیض انتما اساس نهند تا از برکت انفاس قدسیهٔ حضرت شیخ و قرب جوار آن بزرگوار این امنیت
بحصول انجامد و باطن آن عزیز در ظهور این نیر اقبال ناظر و معین باشد چون از صدق اخلاص در رسوخ
اعتقاد تصمیم این نیت فرموده بودند در اندک مدتی کوکب مراد از مطلع امید پرتو ظهور افکند روز چهارشنبه
هفدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بطالع بیست و چهار درجه میزان گوهر یکتای
خلافت و شهریاری اختر برج اقبال و بختیاری سلالهٔ سلسلهٔ خلافت و سروری چراغ افروز دودمان
تیموری دوحهٔ ریاض سلطنت و جهانداری ثمرهٔ شجرهٔ معدلت و حق گذاری کوکب آسمان جاه و جلال
قطب سپهر دولت و اقبال از مشرق سعادت طلوع نمود و جهان را سرمایهٔ امنیت جاوید کرامت فرمود سلسلهٔ
آفرینش را سررشتهٔ انتظام ابد بدست افتاد دودمان خلافت را چراغ معدلت روشن گشت گلشن
سلطنت را بهار جان نگار چمن آرای گردید متاع دانش را مشتری جوهرشناس پدید آمد روز بازار
نشاط گرمی پذیرفت عروس ملک را خواستگار جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را صاحب قرا
دان بدست آمد دولت را ابروی تازه بهم رسید و از غرایب اتفاقات آنکه خاقان گیتی ستان در
چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق عزت نهاده مسند آرای خلافت شدند و چون از آن تاریخ چهارده
سال دیگر گذشت باز این قسم دولتی خدا داد قرین روز فرخنده آثار گردید بالجمله این نوید روح افزا
و بشارت نشاط ارا در دار الخلافه اکره بمسامع عز و علا رسید و آوازهٔ تهنیت در گنبد اطلس پیچید
بشکرانهٔ این مژدهٔ جان بخش خرمن خرمن زر و سیم نثار فرمودند و بجهت ادای شکر این موهبت عظمی
حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع محبوس آمده بودند شرف ارتفاع یافت و بمناسبت صوری و معنوی
آن سلالهٔ دودمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیم نام نهادند و چندین نظرات در وضع این
اسم مبارک ملحوظ خاطر اشرف گشت اول سلامتی ذات قدسی صفات آن چشم و چراغ دولت و اقبال
دیگر نوید سلامت آفاق بمیامن آن مولود عاقبت محمود دیگر مناسبت بهنامی آن عزیز مستجاب الدعوات
امید که در ظل عاطفت خاقان گیتی ستان کامیاب مرادات صوری و معنوی گردیده بهنامی اسم

دولت برسند اگرچه فضلا و شعرا در تاریخ ولادت اشرف اقدس مضامین غریب و معانی بدیع یافته قصاید غرا
در سلک نظم کشیده اند از جمله یکی در شعار لجه اکبر گفته و دیگری گوهر درج اکبرشاهی یافته اما خواجه حسین
مروی کمال قدرت طبع و حدت فهم ظاهر ساخته قصیده که کارنامه سخنوری توان گفت در تهنیت گذرانیده
که مصراع اول هر بیت تاریخ جلوس جهان آرای خاقان گیتی ستان است و مصراع دوم تاریخ ولادت
عالم افروز حضرت شاهنشاهی است و با وجود التزام این دو تاریخ لفظ و معنیش نیز از استگی و بر استگی
نام دارد و بیتی چند از آن قصیده درین اقبال نامه نوشته میشود قصیده بعد الحمد ازلی جاه و جلال شهریار ∴
گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار ∴ طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود ∴ کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه هنوز ندر دور چمن ∴ لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار ∴ دایه ابر بهار از مهربانیهای
نقل ∴ سبزه با گل همزبان لولو بگوهر کرده بار ∴ مهر میگوید که می زیبد که آن مه پاره را ∴ از پی زیب
جمال زهره سازم گوشوار ∴ مقدم مولودی افزود زیب مه اگر ∴ لولو لالا فزودی زیب در شاهوار ∴
شد دنیا که باز از آسمان عدل و داد ∴ باز دنیا زنده شد گز مهر ایام بهار ∴ آن هلال برج قدر و جود
و جاه آمد برون ∴ وان نهال از روی جان شاه آمد بار ∴ شاه اقلیم صفا سلطان ایوان وفا ∴ مسیح
جمع بیدلان کام دل امیدوار ∴ عادل کامل محمد اکبر صاحبقران ∴ پادشاه نامدار و کامجوی و کامکار ∴
کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر ∴ عادل اعلی قاقل بی عدل روزگار ∴ از کلام او بیان حال
معنی مستفاد ∴ و از کمال او بنای دین و دنیا استوار ∴ که به لطف اله آن لایق تاج و نگین ∴ پادشاه
دین پناه آن عادل عالم مدار ∴ بر زبانها از هجوم قهر او دالامان ∴ با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار ∴
مجلس وی را اساس چار مین وان عود سوز ∴ موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار ∴ موکب منصور
وی از انجا گر راند عالمی ∴ یمن گویند ازیمن یا بسیر دانند از یسار ∴ حکم آن کلکی که دارد حکم بر باب و ان
بر بسیط ... سپاهی سیر دو لیل و نهار ∴ ای چو صنع لایزالی آفتاب ملک دین ∴ پایه افزای معالی سایه
پروردگار ∴ والی والا علم عالم دل کیوان سریر ∴ والی والاجناب و عادل عالی تبار ∴ مالک مال
جان ای پادشاه بحر و بر ∴ با جهان مهربانی از کریمان یادگار ∴ شاه صبح عدل و داد ماه شام جاه و
زن گاه عزم و خرمی کوه گاه بردبار ∴ معدن عالی و احسان منبع لطف از کرم ∴ با بها و با دل و دین برد
بر هنرکار ∴ حامی دین نبی ای ماحی آثار بد ∴ والی والا علم کان کرم کوه وقار ∴ نیر برج وجودی گوهر
دریای جود ∴ از هوای اوج دلها شاه بازجان شکار ∴ کی بجودت ماند ابی از حیا بخش سحاب ∴ با وجود
کی زبید جود از ابر بهار ∴ پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام ∴ هدیه آن آمد کان آمد گرامی بازجو
او ولی زرکس نبارد هدیه زین به اگر دارد کسی ∴ هر که آرد گو بیا چیزی که دارد گو بیار ∴ یک سلک ابیات
را ای لبس گر بی عیب آمده ∴ هر یکی جوی زدی مقصود دریایی در بار ∴ مصرع اول زدی سال جلوس پادشاه

از دو دیم مولود نور دیده عالم مدار ٪ تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال ٪ و ان حساب از سال دا
در روز داران نامدار ٪ شاه ما با دو باقی ان شهزاده هم ٪ روزهای بیحساب و سالهای بی شمار ٪ و بعد از
انقضای دو ماه و دوازده روز از ولادت کثیر السعادت حضرت شاهنشاهی صبیه قدسیه در حرم سرای
عزت متولد شد و نام ان محفل آرای سرادقات عصمت شاهزاده خانم نهادند **پیاده رفتن خاقان گیتی
ستان از اگره بزیارت روضه فیض اقتباس خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز** در ان زمان که خاقان
ممالک ستان جویای جانشین خلف بود و همواره بجهت طلوع کوکب مراد از باطن قدسی مواطن برگزیدگان
درگاه صمدیت استمداد همت میفرمود با جانبخش جهان ازین عهد شده بود که چون شاهد مقصود از نهان
خانه امید قدم بجلوه گاه شهود نهد بشکر این موهبت عظمی از دار الخلافه اگره پیاده تا اجمیر شتافته بزیارت
روضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز ادای عبادت و ادراک سعادت فرمایند بنا بر ان
نذر روز جمعه دهم ابان ماه الهی موافق دوازدهم شعبان قدم در شاه راه همت نهاده مرحله پیمای بادیه
شوق گردیدند و مسافت منزل دوازده کروه مقرر شد و روز هفدهم بروضه منوره معینه ورود سعادت
اتفاق افتاد و جبین اخلاص بران استان ملایک مطاف نهاده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم
رسانیدند و بعد از فراغ زیارت بخیرات و مبرات پرداخته معتکفان حواشی ان روضه قدسیه
و سایر مستحقان را برشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون هر سال مبلغی گرامند برسم
نذورات مقرر بود که از خزانه عامره واصل متولیان ان روضه قدسیه شود و درین ولا بعرض
رسید که جمعی که بمنصب تولیت شرف اختصاص دارند خصوص شیخ حسین که دعوی فرزندی حضرت
خواجه مینماید اکثر ان مبلغ را خود متصرف شده بفقرا و مساکین چنانچه باید نمی برد از دمعه بعد از
تحقیق ظاهر شد که دعوی فرزندی نیز اصلی ندارد لاجرم تولیت ان استان اسمان رفعت بشیخ محمد
بخاری که از اکابر سادات هندوستان به نیک ذاتی و خوشی صفاتی اراستگی دارد تفویض یافت
که در ترویج ماثر ان بقعه متبرکه و تعمیر بنای خیر و اجرای وظایف و مراعات خاطر مستحقین و تیمار حال فقرا و
مساکین مساعی جمیله بتقدیم رسانند و در ساعت خیرات عت عنان مراجعت بدار الخلافه دهلی ان
عطاف یافت که زیارت مراقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در ان مصر سعادت اسوده اند فرموده
متوجه دار السلطنه اگره شوند **سوانح سال یازدهم الهی** چون موکب جهانگشای خاقان گیتی
ستان بدار البرکه دهلی ورود اقبال فرمود سلطان چار بالش گردون نیز با هزاران میمنت از زمین
به نزهت سرای حمل پرتو سعادت افکند در روز شنبه سیوم شوال نهصد و هفتاد و هفت هجری تحویل
شد و بعد از فراغ مراسم جشن نوروزی و زیارت مراقد متبرکه و طوف مزار فایض الانوار حضرت
جنت اشیانی انار الله برهانه نهضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و بیست و دوم اردی
الهی موافق روز سه شنبه بیست و هشتم ذی قعده بدار الخلافه اگره نزول اقبال روی داد **ولادت شاهزاده**

الٰهی موافق شب پنجشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هجری حق جل و علا فرزندی فرخنده اختر و خلفی خجسته
گوهر به بادشاه ملک صورت و معنی کرامت فرمود و گلی تازه از گلستان خلافت شگفت و حبا نیاز را
ن طاب رشت طا افزود و این مولود مسعود نیز بدار الخلافه فتحپور در حوالی منازل شیخ سلیم قدم
اقبال توام برصه وجود نهاد نام این شاهزاده عالی نژاد شاه مراد بر صحیفه دولت و اقبال
ثبت افتاد درین طوی نیز جشنهای عالی ترتیب یافت و منعم خان خانخانان را به انتظام ممالک
شرقیه رخصت انعطاف ارزانی داشتند و چون اجمیر مخیم سرادق عز و جلال گردید حکم احداث قلعه
و اساس منازل دلکش و عمارات عالی بنا شرف ارتفاع یافت و به جمیع ملازمان عتبه اقبال نیز
حکم شد که منازل مناسب بجهت خود ترتیب نمایند و در عرض سه سال حصار و دولتخانه و سایر
عمارات باتمام رسید و به اندک فرصتی شهر میر محمد خان خان کلان که جاگیردار ناگور بود سعادت
استقبال شتافته لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید درین وقت معروض بارگاه اقبال گردید که آب
این شهر معموری اینجا منحصر در دو کولابست یکی گیلانی نام و دیگری شمس تلاو که در السنه عوام بکوکرتلاو سمت
اشتهار یافته و چون بمرور ایام اکثری بخاک انباشته شده در موسم تابستان دکمی آب و باران بسیاری
از اهل شهر وطن خود را گذاشته به اطراف میروند بنابر عموم شفقت و رافت کریمه آنحضرت حکم
نمود کوکرتلاو را که فسحت عظیم و وسعت دریای دارد و آبش تمام اهل شهر کفایت میکند حفر نمایند
و کشتیان عظام و دوران را مسافت نموده به امرا و سایر ملازمان رکاب سعادت قسمت فرمودند
و در اندک فرصتی صورت آراستگی یافت و آن را شکرتلاو نام فرمودند و چون وجه تسمیه کوکرتلاو حکایتی
از غرایب نبت درین اقبالنامه مرقوم کلک بیان میگردد گویند که سوداگری صاحب ثروت و
سامان بوده و به اقتضای فلکی دولت از و روی تافته و هیچ در بساط او نمانده الا سگی و از
تنگنای مفلسی آن سگ را نزد دولتمندی گرو گذاشته قدم بوادی غربت نهاده تا مگر به تکاپوی همت
فتح البابی شود چون مدتی ممتد برین گذشت روزی آن سگ از حقیقت و وفای که داشت بر سر راه رفت
و از غرایب اتفاقات آنکه همان روز آن تاجر با کمال سامان دو سه گاه در آن سرزمین رسیده بود
همین که سگ صاحب خود را بدشناخته لابه کنان سر در قدم صاحب نهاد و بر گرد او میگشت و روی
برخاک میمالید تا جان تسلیم کرد و آن سوداگر نیز از حقیقت و مروتی که داشت در آن سرزمین کولابی عظیم
ساخته بنام آن سگ شهرت داده است بالجمله درین ایام که موکب سپهر اعتصام به انتظام ولایت ناگور توجه
داشت اکثر راجها و زمینداران آن نواحی حلقه عبودیت در گوش جان افکنده به استلام عتبه قدسیه
سعادت پذیر گردیدند و از جمله چندرسین پسر رای مالدیو از اعاظم زمینداران هندوستان بسجده گاه
سپهر ارتفاع بلند مرتبه شد و رای کلیانمل حاکم ولایت بیکانیر با پسر خود رای رایسنگ نیز بسعادت

و منعم خان خانخانان بجهت ادای تهنیت از
جونپور متوجه درگاه معلی شده بسعادت زمین بوس
دریافت و چون بادشاه حقیقت آگاه بجهت
در شاه راه حق جوئی و خدا طلبی تمام همت
زده بودند و در راه حله توفیق طی منازل تحقیق
میفرمایند و همواره روی توجه بزیارت
روضه علیه خواجه معین الحق والدین بدرگاه ... الوطن
نهاده استمداد همت از باطن قدسی مواطن
آن برگزیده درگاه ایزدی مینمایند رفتن اجمیر
درین ولا که از ریاض خلافت ...
گلی تازه شگفت و از ...
آنحضرت ... ساحل مراد ...
اسب بجهت ادای ...
و نقد ... موافق ...
سیزدهم ربیع الثانی ...
بصوب اجمیر اتفاق افتاد

استان بوس مفتخر گشت و بوسیله مقربان بساط عزت معروض داشت که ارزوی آن دارم که جبهه ارادت منش
در زمره خادمان سرادق عفت سرافراز گردد و به این نسبت کله گوشه مباهات بر افراخته کامیاب دولت
صوری و معنوی شوم ازانجا که کام بخشی شیمه کریمه خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون باد
وان عفت قباب را بحرم سرای سلطنت در آوردند و از سوانح اقبال رسیدن باز بهادر است بسعادت
استان بوس و شرح این بر سبیل اجمال انکه چون از مالوه بر آمده راه ادبار پیش گرفت مدتی در پناه بهرجو زمیندار
دار بگلانه روزگار بسر برد و لختی نزد جنگز خان گذرانید و ازانجا پیش شیرخان فولادی شتافت از
پیش شیرخان نیز بر امده بدکن رفت و به نظام الملک توسل جست و در انجا نیز صحبتش خوب نشست
مراجعت نموده نزد رانا امد و چون حقیقت پریشانی و سرگردانی او بعرض اشرف رسید از عاطفت ذاتی
و مروت جبلی بر حال او ترحم فرموده حسن خان خزانچی را فرستادند که ان اواره دشت ناکامی را بو الطف
خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بدرگاه سلاطین پناه اورد و در بینولا برهنمونی اقبال سعادت استان بوسی
دریافته مشمول انواع نوازش و مراحم گردید و بعد از فراغ انتظام مهام انصوب خاطر قدسی مظاهر بزیارت
مزار فایض الانوار شیخ فرید شکر گنج که در پتن صوبه پنجاب اسوده اند توجه فرمود کمالات شیخ از تعریف
توصیف مستغنیست و مناقب انحضرت از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست بادشاه حقیقت اگاه منزل
بمنزل بنشاط شکار ظاهری پرداخته و بباطن همت در صید مطلوب معنوی بسته توجه فرمودند و چون
تلونتی رای علاء الدین که در حوالی دریای ستلج واقعست مورد عساکر اقبال گشت قراولان خبر گله
گورخر آوردند شهریار شیر شکار با چندی از ملتزمان رکاب دولت متوجه شکار گردیدند و دران دشت
با دو سه قراول پیاده شده بندوق در دست عزم شکار فرمودند و به تیر اول یک گوره خر افتاد و از صدای
بندوق گله رم خورده بدور دست رفت وان شیردل سر در دنبال گله نهاده همان طور پیاده شتافت
تا بگله رسیده دیگری را شکار فرمود و باز گله قدری راه دوید و انحضرت باز خود را رسانیده یک یک را
به بندوق زدند چنانچه سیزده گورخر در ان روز شکار شد مرتبه که یکی را میزدند گله دورتر میرفت و خسرو
خاقانی ان دشت تفتیده را به قدم شوق طی میفرمودند و چون راه بسیار دران ریگستان پیاده رفته بودند
عطش بر مزاج اقدس غالب امد و دران دشت اثری از آب پدید نبود و ابداران خاصه بجهت ملاحظه
شکارگاه دور مانده بودند و قراولان هرچند تک و دوی نمودند راه بسرچشمه مقصود نمی بردند
و ضعف تشنگی بجای رسید که ان بحر معرفت را یارای گفتار نماند و درین وقت فیض فضل ایزد تعالی
که همواره رفیق طریق ان مسندارای ملک تحقیق است ابداران خاصه را در چنان دشت بی پایان
درین خضر راه شد و بادشاه حقیقت شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بیقیاس بتقدیم رسانیده
سجدات نیاز بجای اوردند و از سوانح این ایام کشته شدن قبول خان است به تیغ بی باکی جلال زمیندار

بهر دیگی ازین سانحه انکه قبول خان که از سپاهیان مقرر و امرای معتبر این دودمان عالی بود بنزوع تیغ
همت متمردان ان ناحیت را ضبط فرمود و جلال نام زمینداری بدوام خدمت و اظهار چاپلوسی در مزاج او
نفوذ کرده در لباس دولتخواهی بداندیشی نموده اکثر نوکران و سپاهیان معتمد او را به اطراف و جوانب
فرستاده ان ترک ساده لوح نیز سررشته حزم و احتیاط از دست داده اکثر مردم خوب خود را جدا ساخت
حتی یادگار حسین پسر خود را به نوشهره و ضبط انجا تعیین فرموده او را با زمینداران نوشهره منازعت
روی داده مخالفان سکنهای کوهستان را اگرفته جنگ عظیم کردند و کس بسیار از مردم یادگار حسین بدرجه
شهادت رسیدند و یادگار حسین نیز زخمهای عنیف برداشته نیم جان در میان کشتها افتاد و بعضی از
زمینداران ترحم بحال او کرده ازانجا برآوردند و مقارن اینحال جلال با جمعی بر سر قبول خان ریخت و
او از کمال شجاعت و عدم تدبیر کثرت غنیم بنظر همت در نیاورده تا مقدور بود دست و پا زده مردانه جان
بجان تسلیم کرد و چون حقیقت این بی اعتدالی و بی باکی زمینداران بمسامع اقبال رسید فرمان قضا نشان از
فرمان جلال بکاجحان عز ارتفاع یافت که فوجی از عساکر نصرت قرین به تنبیه و تادیب ان خون گرفتهای برگشته
روزگار تعیین نماید که خاربن ارباب عصیان و ضلالت از بیخ برکنده شود و بعد از ورود فرمان جهان مطاع
قلیچ خان فوجی شایسته از بهادران کارطلب به ان ناحیت فرستاده و دلیران عرصه کارزار گرم و جسپان
نشانه بسحاب تیغ خون فشان غبار فتنه و اشوب اهل عصیان فرو نشانیده ان سرزمین را از وجود
گناه الوده ارباب فساد پاک ساختند **وقایع سال شانزدهم از جلوس اشرف** درین هنگام که موکب
اقبال اعتصام خاقان گردون غلام در ظاهر بتن ورود سعادت داشت بهار فیض اثار ظاهر جهان را
چون باطن ارباب حال شگفتگی بخشید ابر نوروزی گرد الودگان عرصه خاک را طهارت یعنی فرمود و زمین
در زمان چون چشم و دل اهل وجد بجوشیدن و خروشیدن درامد و بعد از گذشتن بیست ساعت و دوازده
دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شهر شوال نهصد و هفتاد و هشت هجری خورشید جهانتاب به ابراج حمل
شرف تحویل اتفاق افتاد و سال شانزدهم الهی از جلوس ابد قرین خاقان سکندر ایین به
مبارکی و خرمی اغاز شد و پادشاه خدا اگاه بزیارت روضه علیه شیخ قدسی جناب فرید الاقطاب
استمداد همت نموده متوطنان ان استانه را بر شحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانید و سایر فقرا
و مساکین که باستماع نهضت موکب عالی از اطراف ممالک در حواشی ان درگاه عرش اشتباه
فراهم آمده بودند فیض مستوفی یافتند و از سوانح رفتن محب علی خان است به تسخیر تته بسعی ناهید بیگم
شرح این برسم اجمال انکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه است که از
رسوخ اعتقاد و صدق اخلاص خود را مردانه فدای انحضرت کرد و بیان این کارنامه همت انکه
در کاری که حضرت فردوس مکانی را با عبید الله خان دست داد و بمقتضای او از فلکی و ظهور مکرمات

آنحضرت بدست غنیم افتادند این جوانمرد وفاکیش خود را بغنیم رسانیده گفت که بادشاه منم شما این نوکر
مرا چرا گرفته آیید فی الفور او را زرگان دست از بادشاه باز داشته او را گرفته بقتل رسانیدند و به این نوع
جان خود را نثار شاه راه اخلاص ساخت حضرت فردوس مکانی ازان گرداب آشوب بساحل سلامت
رسیدند و اهل و عیال او را در ظلال تربیت و عاطفت خویش حراست فرموده دخترش را بحباله ازدواج
محب علی خان در آوردند اما حاجی بیگم منکوحه او که دختر مقیم پسر میر ذوالنون بود و بمیرزا حسن پیوست و
بعد از وفات او بمیرزا عیسی رسید و تا هند بیگم بقصد ملاقات والده خود رخصت گرفته متوجه تته شد اما پیش
از رسیدن او میرزا عیسی عالم بقا شتافت و محمد باقی جانشین او گشت و چون بیگم آنجا رسید [illegible]
بنامد و از قدر ناشناسی سلوک ناملایم کرد و بیگم را بغایت آزرده ساخت و در خلال اینحال جمعی از [illegible]
آن دیار که عمده آنها جان بابا و مسکین ترخان بود باتفاق بیگم قصد گرفتن محمد باقی کردند و محمد باقی از صورت
این غدر آگاهی یافته آنها را بدست آورد و جان بابا و مسکین ترخان را بدار رسانید و حاجی بیگم را محبوس
ساخت تا در همان حبس از زندان جسمانی نجات یافت و ناهید بیگم بنت بیگم بیرون دلاوری که داشت ازان ملک
براه به بکر شتافت و سلطان محمود بکری مقدمات قتال آمیز در میان آورده خاطرنشان بیگم نموده که اگر
محب علی خان و مجاهد خان پسر او با جمعی متوجه اینحدود شوند من متعهد که تته را به تسخیر اولیای دولت در
آورم چون بیگم بدرگاه آسمان جاه رسید التماس رخصت محب علی خان و پسرش نمود و درین باب الحاح و
مبالغه بسیار ظاهر ساخت و از آنحضرت رخصت گرفته متوجه تته شدند و بعد از وصول بحوالی بکر سلطان
محمود پیغام فرستاد که در آن وقت حرفی بجهت خاطرجوئی شما گفته بودم و این کار از حوصله قدرت من
بیرون است زنهار که بیشتر ازین تصدیع خود را ندهید و معاودت نمایید که اهل بر دگوفتن است
و اگر بجد آیید از راه جیسلمیر متوجه شوید محب علی خان از استماع این مقدمات برآشفت نه روی برگشتن و
رای پیش رفتن و چون همت بلند و فطرت ارجمند داشت نخست دل به تسخیر بکر و محاربه سلطان
محمود بست و در حوالی قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوستند و با آنکه بیش از دویست کس همراه این بدر دل
نبود و سلطان قریب دو هزار سوار با خود داشت بتایید ایزدی که همواره کافل مهمات دولت قرین حال
منسوبان این دولت ابد پیوند است به اندک زد و خورد مظفر و منصور شدند و سلطان محمود شکست یافته
در قلعه ماتیله تحصن جست و محب علی خان بمحاصره آن پرداخت و چون سامان قلعه داری نداشت
در اندک فرصتی امان طلبیده برآمد و آن قلعه به نیروی همت بهادران عرصه شجاعت مفتوح گردید
و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت افتاد و خاطر ازین کار پرداخته به تسخیر بکر همت بستند و
مقارن این مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود با هزار و پانصد سپاهی برآمد
محب علی خان را دید و در جمعیت اهل قلعه فتور عظیم راه یافت و اگرچه محب علی خان چشم طمع

بر اموال

او دوخته قصد حیات او نمود اما مردم او را تسلی کرده نگذاشت که متفرق شوند و به تسخیر قلعه اهتمام نمایند
بتقدیم رسانیده به تایید اقبال روزافزون و اعتضاد دولت ابدمقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جای خود نگاشته
کلک بیان کرده اند ان شاء الله تعالی و تقدس چون موکب جهانگشا از دار البرکه پتن عنان مراجعت معطوف داشت
منزل بمنزل شکارکنان بقصبه دیپالپور تشریف بردند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که جاگیردار آنجا بود
بلوازم نثار و پیشکش پرداخته التماس ضیافت نمود و بادشاه بنده نواز بقبول این ملتمس او را سرافراز
گردانیدند و خان اعظم جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و به جمیع شاهزادهای عظام
و امرای کرام و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام درخور مرتبه و شایستگی فرد فرد اقامت فرستاد
و مظفر حسین ملازم خان اعظم این مصراع تاریخ ضیافت یافت مصراع مهمانان عزیز بدند و شهزاده ها
و ازین منزل بصوب دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراشته روز ز خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه
بیست و دوم ذی حجه دران مصر جامع سعادت ورود اتفاق افتاد و حسن قلیخان حاکم لاهور لوازم
پیشکش بتقدیم رسانیده بادراک این دولت شرف استسعاد یافت و بعد از انتظام مهمات سرکار
پنجاب نهضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و از راه حصار فیروزه متوجه اگره شدند
و درین ضمن مرتبه دیگر بزیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز فایض
گردیدند و چون حوالی حصار فیروزه معسکر اقبال گردید لشکرخان میربخشی روزی مست بدرگاه معلی آمد
لوازم بدمستی و بی باکی ظاهر ساخت و چون صورت این گستاخی و بی اعتدالی بموقف عرض رسید
خاقان عدالت آیین قرب نسبت و سبقت خدمت او را وقعی ننهاده حکم فرمودند که بدم اسب بسته
در اردوی معلی بگردانند تا باعث عبرت سایر زیاده سران گستاخی گردد و معهذا مقید ساخته
مناصب او را بشهبازخان مرحمت فرمودند و اردوی کیهان پوی کوچ بکوچ متوجه اجمیر شد و
روز یکشنبه یازدهم امرداد موافق غره ربیع الاول خطه فیض اساس اجمیر بنزول موکب عالی اتفاق
افتاد و بعد از مراسم زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن قدسی مواطن آن
برگزیده درگاه ایزدی نموده عنان عزیمت بمستقر خلافت انعطاف یافت و روز پنجشنبه بیست
و هفتم امرداد ماه الهی موافق هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور بورود رایات اقبال مهبط امن
و حضور گردید و در منازل شیخ الاسلام شیخ سلیم نزول سعادت فرمودند و بجهت میمنت صوری و
معنوی دران مصر اقبال طرح اقامت انداخته حکم گیتی مطاع بتاسیس حصار پخته و عمارات دل
کش و منازل روح افزا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام و ملازمان رکاب نصرت اعتصام
درخور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و به اندک فرصتی شهری عظیم آراستگی گرفت
مساجد و خانقاه و مدارس و حمام و بقاع خیر در آسته بازار و انواع بساتین در کمال نفاست و تکلف

همه از سنگ تراشیده مرتب گشت و بمنبع نور سمت اشتهار یافت و بعد از نزول اجلال دران معرا ابنیه ارتفاع دل این نام میمنت فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید خانها هرکدام درجای خود مرقوم کلک وقایع نویس خواهد شد ان شا الله تعالی و تقدس و چون مظفرخان در اگره منازل عالی ساخته بود التماس ضیافت نمود و ازانجا که کام بخشی و بنده نوازی شیمه کریمه خاقان گیتی ستانست ملتمس اورا بعز قبول مقرون داشته از فتحپور به اگره تشریف برده منازل اورا بفر قدوم جهان افروز رونق آسمانی بخشیدند و مظفرخان برسم نثار و پیشکش برداخته سعادت جاوید اندوخت و ازانجا معاودت فرموده بمستقر خلافت تشریف آوردند **وقایع سال هفدهم از مبداء جلوس اشرف** درین هنگام که کوکب گردون شکوه بدار الخلافه فتحپور معدلت آرای بود نوروز سلطانی شد و نیر اعظم منور عالم بعد از انقضاء دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نه هجری پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال هفدهم از جلوس اشرف بمبارکی آغاز شد و از سوانح این سال آوردن منعم خان خانخانان سکندرخان اوزبک را بدرگاه خاقان آسمان جاه و استشفاع نمودن جرایم او و مجملی ازین تفصیل آنکه چون سکندرخان از آورده گریخته راه ادبار پیش گرفته نزد سلیمان حاکم بنگاله رفته به افغانان الحاق و توسل جست و روزگاری بخواری و عسرت میگذرانید تا آنکه افغانان در پی قصد او شدند و او این معنی را بتفرس دریافته بجان خانان ملتجی گشت و خانخانان بجهت استشفاع جرایم او روی امید به آستان خاقان قدیم الاحسان نهاد و بادشاه جرم بخشی عذر پذیر بموجب التماس خانخانان رقم عفو بر جرایم او کشیدند و مجدد او بمنصب لایق سرافراز ساخته سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند و خانخانان بنوازش بیکران مفتخر گردیده رخصت معاودت یافت و از سوانح این ایام رسیدن حاجی التمش ایلچی عبد الله خان بادشاه توران است بدرگاه خاقان گیتی ستان و فرستادن مکتوب محبت مآب مشتمل بر ارسال تحف و اظهار روابط سابق و بجهت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش نیز سوغات ارسال داشته بود و آنحضرت نیز از نفایس هندوستان برسم ارمغان فرستاده ایلچی را کامروا رخصت انعطاف ارزانی فرمودند **ارتفاع رایات اقبال به تسخیر ملک گجرات** چون همگی توجه جهان آرا بهمت ممالک گشا مصروف و معطوف به تسخیر اعاظم بلاد و در ضمن آن حال عباد بتحصیل انتظام سواد اعظم هندوستان و رونق افزای این بوستان است درینولا که خاطر دریا مقاطر از ضبط سایر ممالک ابر ورخت و به شعشعه تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب حق ناشناسان باطل ستیز فرونشست همت جهانگشا به تسخیر ولایت گجرات که از اعاظم بلاد هندوستان است

وبعد ازین

وعذوبت آب و لطافت هوا و نفاست امتعه و نزاهت حسن و نزاکت طبع و جمیع صفات آراستگی دارد
نصیبه یافت ازان باز که سلطان محمود والی گجرات رخت هستی بربست و سلطان احمد پسر او جانشین
شد او نیز در اندک فرصت به اغوا و بداندیشی جمعی از کافرنعمتان فتنه انگیز مسافر ملک نیستی گردید
امرای دافعه طلب خصوص سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک یکی از فرزندان سلطان احمد را
که هنوز بسن تمیز نرسیده بود اسم بی مسمای سلطنت بر او اطلاق کرده مدار حکومت و کامرانی از پیش خود
کردند و چون او نیز بحد بلوغ و مرتبه شعور رسید کارش بانجام رسانیده خورد سالی را بفرزندی
سلطان محمود شهرت داده بمظفر شاه مخاطب ساختند اما جمعی که از حقیقت معامله وقوفی داشتند
یقین میدانستند که این حرف محض افترا و دروغست و همه بداعیه قدرت و استقلال اینها روزی
چند این لفظ بی معنی در گوش و دل مردم جای گرفت و احمدآباد و کنبایت و بسیاری از ولایت را اعتماد
خان متصرف شد و سرکار پتن بموسی خان و شیرخان فولادی مقرر گشت و سورت و بروج و برودره
و چانپانیر بچنگزخان پسر عماد الملک قرار یافت و دندوقه و دولقه و غیر آن بسید حامد نبیره سید
مبارک متعین گردید و جوناگده و ولایت سورتهه به امین خان غوری رسید و این متغلبان نامستحق
روزی چند بکامروای و خودرای گذرانیده انواع تظلم و بیداد نهادند و در خرابی یکدیگر در آویخته
منازعت پیش گرفتند و درین وقت چنگزخان فوت چنگزخان فوت کرد و چون اعتماد خان مدار حکومت
بر خود نهاده بود مظفر بتحریک شیرخان فولادی از احمدآباد گریخته نزد او به پتن شتافت و شیرخان
فولادی فوجی آراسته روی باحمدآباد نهاد و اعتماد خان در قلعه احمدآباد تحصن جسته بمرزایان ملتجی
گشت و هنگامه فتنه و آشوب گرمی پذیرفت و خاقان سکندر توان بر حال رعایا و زیردستان آن
ملک بخشوده نخست فرامین به امرای سرحد ارسال داشتند که چون موکب جهانگشا بولایت و درست
نهضت فرموده در ضبط محال متعلقه خویش سعی بیش از پیش لازم شناسند در امور کلی و جزوی سر رشته
احتیاط از دست ندهند و میرزا یوسف خان و قنوی افغان و راجه بارهمل بکومک حسین قلیخان
حاکم پنجاب رخصت یافتند و فرمان بحسین قلیخان صادر شد که با افواج گیتی کشا کوهستان شرقی پنجاب
ستانند و قلعه نگرکوت را مسخر ساخته حواله راجه بارهمل نماید و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام
ممالک محروسه وا پرداخته روز سیوم تیرماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر رایات اقبال به تسخیر گجرات
برافراشتند و درین روز بابا خان قاقشال با شهبازخان که میر توزک عساکر فیروزی مآثر بود در وقت
انجام منازعت کرد و چون صورت حال بمسامع اقبال رسید بجهت ضبط افواج و نسق سپاه او را سیاست
منع فرمودند که باعث عبرت دیگران شود و سلسله ترتیب انتظام ساقط نگردد و از غرایب سوانح
آنکه چون قصبه سانگانیر مضرب خیام گردون احتشام گشت ان شا هموار عرصه کارزار ننگا

جیته توجه فرمود و جیتری نام جیته خاصه را بر اهوی که اشتند و در اثنای تک و دو جری عظیم که پهنای
ان بیست و پنج گز بوده باشد پیش آمد و اهو بقدر یک و نیم نیزه بر هوا رفته از ان جر از جست
و جیته نیز به نیروی غیرت خود را بر ان طرف جر گرفته اهو را از روی هوا در ربود و غریو از
ملازمان بساط قرب برخاست و بی اغراق ظهور این معنی از بدایع وقایع بود بالجمله چون موکب
گردون شکوه بحوالی اجمیر رسید بدستور معهود از یک منزلی پیاده شده شاهراه اخلاص مسلک
اعتقاد را به اقدام نیاز پیمودند و در اثنای راه قراولان نشان بیشه شیر آوردند که درین راه آدمی
می باشد و همواره آسیب او به مترددین میرسد و شهریار شیر شکار دفع ان موذی را از عبادات
کبری شمرده متوجه استیصال او شدند و در لحظه شکار فرموده روی نیاز بروضه قدسیه حضرت خواجه
نهادند و بعد از ادای لوازم زیارت و مراسم داد و دهش خان کلان و سید محمود باره و قلیچ خان
و صادق خان و شاه فخرالدین و حیدر محمد خان و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلی خان
و اماد خان خان کلان و مهر علی قلی سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و بهادر خان
را با فوجی از دلاوران عرصه اقبال برسم منقلا تعین فرمودند و خود بسعادت روز دوشنبه نوزدهم
شهریور ماه آلهی موافق بیست و دویم ربیع الثانی پای دولت در رکاب جهانستانی آورده از خطه فیض
اساس اجمیر متوجه به تسخیر گجرات شدند و چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید نوید ولادت از
سعادت پیوند که در معنی بشارت فتح فیروزی بود مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید

ولادت شاهزاده دانیال چون موکب جهانگشا از اجمیر نهضت اقبال فرمود یکی از پردگیان سرادق عظمت
را که حامل کوکب دولت بود بنابر تعذر نقل و حرکت در خانه شیخ دانیال که از منتسبان روضه منیفه بصلاح
ظاهری و صفای باطنی امتیاز داشت گذاشتند در حوالی ناگور نوید ولادت شاهزاده عالی نژاد بهجت
افزای خاطر قدسی مظاهر گردید که بعد از انقضای چهل و یک دقیقه از شب بیست و هفتم شهریور ماه الهی روز
چهارشنبه دوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و نه هجری قدم بعرصه وجود نهاد ان نونهال گلشن خلافت
بمناسبت همنامی شیخ دانیال بسلطان دانیال موسوم شد و ظهور این عنایت ایزدی را بفتح گجرات
تفاول گرفته اداب شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و درین ولا خبر فوت سلیمان کررانی حاکم بنگاله بمسامع
اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بقدر دریافت و مرتبه همت خویش معروض داشتند که فسخ عزیمت
گجرات نموده متوجه تسخیر ولایت بنگاله باید شد لیکن این کنگاش بپسند خاطر اشرف نیفتاد چه رایات
جهانگشا به تسخیر گجرات ارتفاع یافته و طنطنه نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسیده فسخ این
عزیمت مناسب دولت نمی نماید و نیز در حوصله همت نمی گنجد که بعد از فوت او متوجه فتح ولایت او
باید شد و امید هست که بنیروی همت اولیاء دولت بر وجه دلخواه حسن انجام پذیرد و توجه باطنی

حصول ان مطلب کفاف ما شد و در ساعت فرمان قضا نشان بمنعم خان خانخانان شرف نفاذ یافت که
باتفاق امرای انصوب متوجه تسخیر ولایت بنگاله شود و از وقایع زخمی شدن خان کلانست و شرح این سانحه
برسم اجمال انکه چون خان کلان و دیگر امرا که برسم منقلای تعیین بودند بحوالی سرد هی پیوستند رای مانسکه
دیوره راجه سردهی غدری بخاطر بد اندیش خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوت چند
برسم رسالت فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و راجپوتان نزد خان کلان شتافته اداب
رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان بضابطه اهل هند یکیک را طلب داشته بان
پیداد و رخصت میکرد از ان میان راجپوتان خود را بخان کلان رسانیده جمدر کشیده ما بین بر قوه
خان کلان زد که مقدار سه انکشت از زیر شانه سر براورد و بهادر خان نام افغانی از نوکران خان
کلان دلیرانه ان راجپوت را کرفته بر زمین زد و صادق خان و محمد قلی خان بزخم شمشیر ان سفاک بی
باک را بدرک الاسفل فرستادند و رفقای او نیز دران مغلوبه بقتل رسیدند و بهادر خان بهمین جرات
و دلیری منظور نظر جوهر شناس حضرت خاقانی کردیده در سلک قورجیان خاصه انتظام یافت و چون
اثار شجاعت و سرداری از ناصیه احوالش هویدا بود رفته رفته قوربیکی شد و بوسیله خدمت و کار
طلبی در جرکه امرای عظام منسلک کشت و مقارن اینحال موکب اقبال نیز به فوج منقلا پیوست و چون
از مردم سردهی چنین بی اعتدالی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسردهی شتافته
استیصال ان کروه برکشته روزکار نمایند و اکثر ازان متمردان اواره دشت ادبار کردیده بشعاب
جبال پناه بردند و جمعی از خون کرفتها در کرد تبخانهای ضلالت افشرده برخاک هلاک افتادند و از
سوانح این ایام امدن یار علی ترکمان ایلچی سلطان محمد خدابند فرمان روای ایران است بدرکاه پادشاه
هفت اقلیم چون نوبت سلطنت بسلطان محمد رسید بجهت تجدید مراسم محبت و نسبتهای قدیم یار علی ترکمان
ایچی را با اسپان عراقی بدو و نفایس امتعه برسم رسالت نزد اعتماد خان که پیوسته عرایض اخلاص
فرستاده التماس امدن موکب جهانکشا مینمود رخصت فرمودند و بعد از ورود بحوالی قصبه دیسه خبر رسید که
شیرخان فولادی که احمداباد را محاصره داشت از طنطنه نهضت رایات جلال ترک محاصره احمداباد نموده
بولایت سورته و جونه کده شتافت و محمد خان و بدر خان پسران خود را به پتن فرستاد که اهل و عیال او را
برادر ده بجای مستحکم رسانند و اکال پسران او اهل عیال ایشان انداخته بجانب ایدر متوجه اند و ابراهیم حسین
میرزا که بکومک اعتماد خان رفته بود بمحال متعلقه خویش مراجعت نموده و اعتماد خان عازم ملازمت
خاقان کیتی ستان راجه مانسنک را با فوجی تعیین فرمودند که خود را بفرزندان شیر خان رسانیده
دستکیر سازد اگرچه راجه به اسباب و اسپای ایشان رسیده دست بردی نمود اما پسران شیر خان پیشتر خبر یافته
خود را بشعاب جبال انداختند و بیست و ششم ابان ماه الهی موافق سه‌شنبه غره رجب بلده پتن که در سواد

ایام سپهر والاسمت استقرار داشت مخیم بارگاه اقبال گشت و طبقات انام در ظلال معدلت پادشاه سپهر بارگاه
کامیاب امن و امان شدند و ازینجا حکیم عین الملک را نیز بجهت آوردن اعتماد خان و میر ابو تراب
رخصت فرمودند و در خلال اینحال میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا از پیش قدمان شاه راه
سعادت گشته شرف استانبوس دریافت و چون بموضع جوتانه رسیدند معروض بساط اقبال گردید که مظفر
گجراتی از شیر خان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میرخان بیادل و فریدقراول
بتعاقب او شتافته دستگیر سازند و از دنبال اینها میر ابو القاسم تمکین و کرم علی نیز بهمین خدمت مقرر گردیدند
میرخان چون قدری راه طی کرد چتر و سایبان او بدست افتاد و نام بردها باتفاق یکدیگر قدم همت در تفحص
او نهادند و باندک ترددی میرخان او را در غله زاری پنهان یافته دستگیر ساخته بملازمت آنحضرت
آوردند و از فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند درینوقت سید حامد بخاری و الغ خان
حبشی با مردم خود آمده سجده عبودیت نمودند و متعاقب اینها شاه فخر الدین و حکیم عین الملک میر ابو تراب
را بملازمت آوردند معروض داشتند که اعتماد خان نطاق عبودیت بر میان جان بسته متوجه ملازمت است
پیش از رسیدن شاه فخر الدین میر ابو تراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه عرش اشتباه
نموده بود که بوفور مراحم پادشاهی خاطرها را مطمئن ساخته معاودت نمایند و شاه فخر الدین در اثنای
راه به انجاعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت و متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید و بعد از درازی
سخن جمیع امرای گجرات و اعیان آنملک از صمیم قلب اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و رؤس
منابر را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت رونق و بها بخشیدند و چون بقصبه کری رسیدند اعتماد خان
شاه فخر الدین و عین الملک را با میر ابو تراب که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت استانبوس مژده
و مفتخر سازند و دران روز خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار و گروه انبوه در سایه
عظمت و جلالت آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت زمین بوس ناصیه دولت نورانی ساخت
و بعد ازان اختیار الملک و ملک شرق و جهجار خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسجده عبودیت
سربلند گردیدند و هرکدام درخور حالت و مرتبه خویش بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان
و چندرای حکم شد که سواره نزدیک بگردند و چون بقصبه کری نزول اجلال اتفاق افتاد صادق خان
و چندی از ملتزمان رکاب نصرت قباب را بمحمود آباد فرستادند که سیف الملک حبشی و جمعی دیگر که هنوز
متوجه ملازمت نشده اند بشاه راه عبودیت راهبری نمایند و درین منزل بجهت مراعات خرم و احتیاط
و ضابط ملک ستانی و جهانداری امرای گجرات را طلب داشته فرمودند که چون این ملک را به اعتماد
خان مرحمت میفرمایم و از امرای گجرات هرکدام را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که ضامن
معتبر بدهند تا سررشته انتظام و استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضامن اعتماد خان شد بعد ازان اعظم خان

بعد ضابطه جمیع اعیان الملک نمود و بغیر از طبقه حبشیه در باب حبشیان حکم شد که چنانچه غلام سلطان
محمود بودند الحال در زمره بندهای پادشاهی اختصاص خواهند داشت و غلامان را احتیاج ضامن نیست
لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیریست هرکدام از ایشان را بیکی از امرای معتبر حواله
نمودند و روز دیگر جمعی از اوباشان آوازه انداختند که حکم تاراج اردوی گجراتیان شد و گروه انبوه
از ابطال رجال در دایره ایشان ریخته دست تطاول و تاراج دراز ساختند و فتنه عظیم قایم شد و چون حقیقت این
بی اعتدالی معروض بارگاه معدلت گردید بخشیان عظام و یساولان صاحب اهتمام تعیین فرمودند که
آنجماعه را بسیاست رسانیده نگذارند که متعرض خود را [?] رانند و تمام اموال و اشیای گجراتیان که
بتاراج رفته ضبط نموده از روی تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت و اقبال بر
مسند عدالت نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر ساخته آنجماعه را پایمال قهرمان جلال فرمودند
و در اندک فرصتی از فروغ معدلت پادشاه سکندر صولت انوار امن و امان بر وجنات حال جهانیان
تافت و نایره فتنه و آشوب فرونشست و روز آبان دهم آذر ماه الهی موافق چهاردهم رجب ظاهر
احمدآباد مستقر رایات اقبال شد و طوایف انام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سده سریر
خلافت نهاده کامیاب امن و امان گردیدند و توصیف احمدآباد و ملک گجرات محتاج بیان نیست
همانا که هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین است ملک گجرات خلاصه هندوستان
قرار یافته است از جمله معموری احمدآباد بمثابه بود که سیصد و هشتاد پوره آبادان داشت و پوره
عبارت از محله بزرگیست مشتمل بر عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس و نوادر که هرکدام در
حقیقت شهریست عظیم و بی تکلف زمین آنملک حسن خیز داشت و هوایش عشرت انگیز واقع شده
الحمد که آن مصر جامع از فروغ معدلت خاقان اقلیم کش مشرق دولت و سرور و مامن اهالی
معمور گشت و در آن روز که حضرت خاقانی ظلال اقبال بران خطه فردوس مثال افکندند جشن
وزن مبارک چهره نشاط افروخت و خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق گردون سای شد و بعد از
چند روز عرضه داشت امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم
حسین میرزا نیز عرضه داشتی از روی اضطرار با نفایس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشت و چون
از صدق اعتقاد نبود بعز قبول نرسید **اختصاص یافتن خان اعظم بحکومت ملک گجرات و توجه
آنحضرت بتماشای بندر کنبایت و دریای شور** چون بیامن همت جهانگشا فتح ممالک گجرات که اعظم بلاد
هندوستان بلکه خلاصه روی جهانست بر وفق مراد اولیای دولت تیسیر پذیرفت حکومت احمدآباد
و انتظام بلاد آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه تفویض یافت و پرگناتی که درین طرف آب مهندری
بود با کار [?] الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل برودہ و چانپانیر و سورت وغیره که میرزایان در

در تصرف داشتند با امرای گجرات که مجدداً نطاق بندگی بسته در سلک دولتخواهان انتظام یافته بودند
مرحمت فرمودند و امرای گجرات تعهد و تکفل استیصال میرزایان بر ذمت خویش گرفتند و بعد از آنکه
خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آن ملک وا پرداخت رای جهان آرای خاقان اقلیم گیر چنان اقتضا
فرمود که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر سریر خلافت بلند آوازه سازند لهذا روز دوشنبه
بیست و هفتم از ماه الهی موافق دوم شعبان نهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبایت که در
سی کروهی احمدآباد است اتفاق افتاد و امرای گجرات بهانه سرانجام سفر رخصت گرفته روزی چند
در شهر ماندند و حکیم عین الملک را که فی الجمله رابطه با آنها درست ساخته بود نیز بجهت بعضی تطارحات
و مراعات حزم و احتیاط گذاشتند که بموافقت آنها متوجه ملازمت گردد و در اثنای راه خبر رسید که
اختیار الملک مسلک بی اعتباری و بدعهدی اختیار نموده راه فرار پیش گرفت و اعتماد خان در باب
گجراتیان نیز مذبذب خاطر گشته اراده کافرنعمتی دارند و تزلزل تمام در اساس اعتقاد و اخلاص
آنها راه یافته لاجرم حکم شد که شهباز خان بسرعت شتافته آن حق ناشناسان را فرصت برآمدن
ندهد و سزا ولی نموده همراه بملازمت آورد و چون معموره بندر کنبایت مورد رایات جلال گشت
تجار روم و فرنگ و ایران و توران و سایر متوطنان آنجا بسعادت استقبال شتافته کامیاب
امنیت گردیدند و آن سرچشمه فتوحات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده بر دریا
و متعاقب شهباز خان اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و بجهت مصالح
ملکی و اقتضای قضایای سلطنت هرکدام از آن مردم را بیکی از معتمدان درگاه سپردند و مجمل از حقیقت
حال آنها آنکه چون خبر نهضت موکب شهریار اقالیم شکار در آن دیار اشتهار و انتشار یافت
گجراتیان سررشته تدبیر از دست داده اضطرار بسعادت زمین بوس شتافتند و همگی نیت آنها
مردود آن مخیل آنکه به لب بوسی و چاپلوسی حکومت ولایت گجرات بدستور سابق بر آنها مقرر
شود و آنحضرت نظر بظاهر اطوار و صورت افعال انداخته به انواع مراحم و عواطف سرافراز ساخت
و هرچند مقربان بساط حضور از نزدیک و در حقیقت ناراستی و بداندیشی آن گروه مخذول العاقبت
به ایما و تصریح معروض داشتند حضرت خاقانی از کمال مروت و فتوت ملتفت حروف دولتخواهی
صواب اندیش نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتفاع مدارج اقبال تماشای دریای شور
اتفاق افتاد از صورت مهمان سازی متیقن گجراتیان شد که آن خیالات و تخیلات بباد رفته
بوده بلکه گذاشتن مایان درین ملک از محالات است پس بهتر آنکه درچنین فرصتی خود را الگ
کشیده ابواب فتنه و آشوب مفتوح سازیم و رایت بغی و خلاف برافرازیم و به این عزیمت
وخیم العاقبت اختیار الملک پیش قدمی نموده مسلک فرار اختیار کرد و اعتماد خان و دیگران

نزد در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب ازان اراده ناصواب اطلاع یافته با حکیم عین الملک خود را
رسانیده شروع در نصیحت و موعظه نموده بحرف و حکایت زبانی ممتد نگاه داشت تا مردم بادشاهی
رسند و نزدیک بان شد که گجراتیان میر ابو تراب و حکیم عین الملک را مقید ساخته همراه ببرند که درین
اثنا شهباز خان رسید و اراده باطل ان حق ناشناسان از خیز قوت بفعل نیامد و شهباز خان بخود
اندیشید که اگر بگرفتن اختیار الملک می شتابیم انجماعه از دست میروند لهذا ترک ان عزیمت نموده
اعتماد خان و سایر گجراتیان را همراه گرفته متوجه درگاه شد و چون ضابطه سلطنت و انتظام مملکت
بیش ازین مدار ابر نمی تافت مجموع انها را مقید گردانیده به امرای معتبر سپردند و بعد از فراغ این کار
استیصال میرزایان خسران مآل پیش نهاد همت اقلیم کشا گردید اکنون مجمل از ماجرای حال ان
بد دلان مخذول العاقبت ناگزیر وقتست مجملا چون در مالوه خود را نتوانستند جمع ساخت ناکام
دل ازان ملک برگرفته روی ادبار بولایت گجرات نهادند و سرکار برده و انجه در ابراهیم حسین
میرزا منصرف شد و سورت با توابع بدست تغلب محمد حسین میرزا افتاد و جانپانیر و نواحی ان
را شاه میرزا خاوندی کرد و خاقان ممالک ستان حسن خان خزانچی را بجراست بندر کنبایت گذاشته رایات
اقبال بصوب برده برافراشتند و از نواحی برده شهباز خان و قاسم خان و بابزبهادر خان را با
فوجی از دلیران عرصه همت به تسخیر جانپانیر فرستادند و خان اعظم میرزا کوکه را به ایالت احمد اباد
رخصت فرموده گوش هوش او را بنصایح سعادت مقرون گرانبار و دانش ساختند و شاه فخر الدین
و رستم خان معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمع کثیر از بندهای اخلاص بذیر بکومک
ان رکن السلطنه تعین شدند که در حراست شهر و حمایت رعایا و تعمیر ملک همت گماشته تهانجات
مقرر نمایند و اگر میرزایان را اخذ آمده غبار فتنه بر انگیزند سزای کردار در دامن روزگار
ان سرگشتگان بادیه ادبار نهاده اید در قصبه برده خبر رسید که میرزایان قلعه سورت را استحکام
داده در حدود جانپانیر فراهم آمده اند لاجرم خان عالم و سید محمود باربه و شاه قلیخان محرم و راجه
بهگونت داس و مانسنگ و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و فوجی از عساکر فیروزی ماثر به تنبیه و
تادیب انها تعین شدند و درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا تا حال در قلعه بروج بود
و رستم خان رومی را که عزیمت استسعاد زمین بوس داشت بشهادت رسانید و خود نیز از بروچ برامده
اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اندازد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان پوی
همت اقبال ساقت با آنکه اکثری از امرای عظام و عساکر سپه احتشام پیشتر به استیصال میرزایان
تعین شده بودند و اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند آنحضرت به اعتضاد جنود
غیبی و پیش اقبال رسم الغار بر انگیخته متوجه تنبیه و تادیب او شدند ایلغار خاقان گیتی ستانی

بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست ان برگشته در عرصه وغا چون خبر جیرات و جسارت ابراهیم حسین
میرزا بمسامع عز و علا رسید که از قلعه بروج برامده علام فتنه و اشوب مرتفع گردانیده است حکم شد
که شهباز خان میربخشی بسرعت خان فته امرای عظام را که بیشتر بدفع میرزایان تعین شده
برگردانیده بموکب اقبال ملحق سازد و میر محمد خان خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و
صادق خان را بحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت و اقبال بقصد استیصال آن
شوریده حال برافراشتند و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص داشتند نوشته میشود خواجه
عبدالله جلال خان قورچی رای سال درباری اصف خان وزیر جمل بهادر خان قوردار مقبل
خان وفای جیله سرخ بدخشی مترادس بیکل آدم جابک سوار و بدلا در خان حکم شد که درحدود
اردو بوده اهتمام نماید که هیچکس بحکم از عقب نشتابد و مطلب ان شاهوار عرصه همت انکه مبادا
از کثرت مردم دل پای داده راه فرار پیش گیرد و یکمن که قلب اولیای دولت در نظر اورده
پای شقاوت قایم کند بسزای اعمال خود برسد و چون از شب دو سه ساعت ماند باعتضاد حبل
المتین توکل پای همت در رکاب دولت توسن اقبال را جولانگاه فتح و نصرت سبک عنان ساختند
و ملک شرق کرانی را که دران ملک بدره بود همراه گرفتند و از مترات غیبی که تایید بخش همت اولیای
دولت و مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید ان بود که چون صبح اقبال دمید اهوی نمودار
شد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اگر این اهو را شکار فرمایم هر اینه تفاول فتح و فیروزی
خواهد بود به این عزیمت جیته را گذاشتند و فی الفور اهو را گرفت و باعث ابتهاج و انشراح ملازمان
رکاب سعادت گردید و تا اخر روز بسرعت هر چه تمام تر راندند و اصلا نشانی از غنیم ظاهر نشد و بهانا که
صیت الغار بادشاهی شنیده بر جناح استعجال شتافته و چون از روز دو ساعت ماند برهمن از
برابر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین میرزا از دریای بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان
فرود امده است و مسافت چهار کروه خواهد بود انحضرت از فدائیان رکاب اقبال کنکاس پرسیدند جلال
خان بعرض رسانید که عساکر کیهان شکوه هنوز نرسیده و غنیم را جمعیت نشان میدهند و با معدودی
که در ظل رایات جهانگشا سعادت پذیرند جنگ روز بحساب سپاهیگری راست نمی اید و از حزم و احتیاط
بعید مینماید صلاح دولت انکه چون شب پرده ظلمت بر چهره حال مخالفان اندازد شبخون باید اورد این
کنکاش مستحسن خاطر ان مظهر جلال نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون در ناموس سلطنت
نمیگنجد و حاشا که نمک پروردهای این دولت بشبخون که منشاء عجز و زبونیست راضی باشند و بعنایت
الهی امید چنانست که دفع ان مقهور به تیغ همت معدودی که در رکاب اقبال سعادت حضور دارند
صورت بندد و احتیاج بفزونی لشکر نشود همان بهتر که کار روز را به شب نبندد اخته خود را زدد

برابر

برسر بار رسانیدند و چون قصبه سرنال بر سر تل واقعست از دور نمود و قدری راه دیگر طی فرموده در کنار آب
مندری حکم جبه پوشیدن شد و دران وقت زیاده از چهل کس همراه نبود از اتفاقات حسنه انکه همان
ساعت خبر امدن عساکر اقبال رسید و بجهت دیر امدن امرا از روی غضب حکم فرمودند که این مردم اهله
انگذارند که در جنگ شریک شوند و چون ظاهر شد که سبب دیر رسیدن غلط کردن راه بوده و مع هذا
شهباز خان هم دیرتر به ایشان خبر رسانیده و تقصیر از ممر دیگر نیست لاجرم جمعی که پیشتر امده بودند سعادت
کورنش یافتند خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه بهکونت و این و شاه قلیخان محرم و کنور
مانسنگ و بابا خان قاقشال و بهوبت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و بعد از همراه شدن
این امرا سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس کشید و در هنگام عبور از اب کنور مانسنگ التماس هراولی
نمود انحضرت فرمودند که بکدام لشکر تقسیم افواج باید کرد وقت مقتضی انست که همه یکدل و یکرو کار کنند او
عرض رسانید که در هر صورت قدمی پیشتر جان نثار شدن فرض نسبت عقیدت و اخلاص است و
انحضرت بجهت تسلی خاطر او چندی از جوانان کارطلب را همراه ساخته رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین
میرزا از سپاهی لشکر منصور که فی الحقیقه شعشعه انوار اقبال بود شکوه پادشاهی و فر ظل الهی دریافته
بمخصوصان خود گفت که همانا حضرت پادشاه اند که به این گرمی و سرعت می ایند و از بخت برگشتگی
و شقاوت قلب در ساعت باستعداد مبارزت پرداخته با جمعی از خون گرفتها بر سر بلندی توب کرده
اثنا و چون موکب اقبال از اب عبور فرمود در کنار دریا جرهای عظیم و شکستگی های غریب بود
بهادران نصرت طلب بشوق پیش دستی سررشته تدبیر از دست داده هرکدام برایی شتافتند و
ان شاهباز عرصه همت با معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجانب دوازده سرنال که مقابل
دریا بود براند و چندی از مقهوران در مقام مدافعه شدند و مقبل خان غلام قلماق بعضی از بهادران
تاخته ان خون گرفتها را بزخم تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت و انحضرت با جمعی که در رکاب سعادت
حضور داشتند بدرون شهر در امدند و از کوچهای شهر که بهجوم عام و ازدحام جاردادیرتال مملو بود
بهزار جر ثقیل گذشته خود را بمخالفان رسانیدند و بارته قتال اشتعال یافت و بابا
خان قاقشال جمعی از بهادران اوقچی را بمخالفان زور اورده بر داشتند اما دیگر دلاوران
جان نثار بای همت افشرده بسیاری از مقهوران را بخاک و خون انداختند و درین وقت اکثری
از اولیای دولت که بجهت شکستگی راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامه
دار و گیر گرمی پذیرفت و بهادران لشکر منصور کارنامهای شجاعت بظهور اوردند ازان جمله
بهوبت برادرزاده بهکونت داس داد مردانگی داده شمشیرهای نمایان زد و تا رمقی داشت
از کار باز نگرفت و پروانه صفت در شاه راه اخلاص جان نثار شد و در زمانی که

آنحضرت متوجه دفع غنیم بودند خاربست رقوم پیش آمد و سه نفر از سیاه‌بختان بجانب آنحضرت تاختند
و یکی از آنها متوجه بهگونت‌داس که در ملازمت حضرت خاقانی بود شد نیزه حواله نمود و راجه نیزه او را
رد کرده برجهی بجانب او انداخت و مقارن این حال آن دو سوار دیگر بجانب حضرت تاختند و حال
عالم و شاه‌قلی‌خان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند توفیق تاختن نیافتند و آن شیر بیشه
همت بزور بازوی یداللهی گلگون اقبال را از زخم ناز جهانیده بمدافعه مقهوران برگشته و از دو
توجه فرمودند و آن دو سیاه‌بخت تاب مقاومت نیاورده از فر عظمت و شکوه خاقان ممالک‌ستان
بیدل و دست رو به گریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا از مشاهده نیرنگی اقبال و کارنامهای دلیران
جلادت‌آثار سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیة السیف بهزار جان کندن
از آن ورطه هلاک خود را بساحل نجات رسانیدند و مبارزان جنود اقبال تعاقب نموده بسیاری را
علف تیغ آتش ریز ساختند و بیامن همت جهانگشا چنین فتحی که گلگونه رخسار فتوحات تواند شد از دو
کار خجسته آثار شهریار اقلیم شکار گردید و چون ظلمت شب در میان جان نخالفان سیاه‌بخت درآمد موکب گیهان
شکوه در قصبه سرنال وقفه اجلال فرموده شیخ بدخشی را با فتحنامه روانه اردوی معلی ساختند و روز
دیگر بهمعنان فتح و نصرت متوجه اردوی ظفرقرین شدند و شاه‌قلی‌خان محرم و صادق‌خان را با فوجی
از بهادران جلادت‌آثار بطریق منقلا بر سر قلعه صورت تعیین فرمودند و چون خبر وصول افواج
قاهره بمتحصنان قلعه رسید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا
پسر خود را همراه گرفته با چندی از معتمدان بصوب دکن شتافت و امرا هر چند سعی در تعاقب نمودند
نتوانستند رسید و آن شیرزن مردانه بدر رفت و در خلال این حال محمود پسر سکندر افغان که حواله شهباز
خان شده بود از قید او گریخته بجانب دکن شتافت و بنابرین تقصیر شهباز خان را معاتب و مخاطب
ساخته تنبیه بلیغ فرمودند که باعث عبرت و آگاهی سایر ملازمان عتبه خلافت گردد نهضت موکب اقبال
تسخیر قلعه صورت چون بموقف عرض رسید که آن بدکیشان قلعه صورت را استحکام داده بهمزبانان نام فرنگ
بادشاهی که در زمره باغیان داخل شده سپرده اند لاجرم همت جهانگشا به تسخیر آن قلعه توجه
فرمود و حکم شد که راجه تودرمل که درین فن ید طولی دارد و قلاع عظیمه به نیروی اهتمام و کاردانی
او مفتوح گردیده مداخل و مخارج آنرا بعمق نظر فهمیده و سنجیده مورچلها تقسیم نماید و شاهم خان
جلایر بحراست قلعه جانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میربحر را که در آنجا است روانه درگاه سازد که
در ساباط ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه بود و فرمان قضا نشان بخان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمدآباد و سایر بلاد همت گماشته اگر میرزایان

ادبار نشان

ادبار نهند تادیب بر اصل نماید و تنبیه نواحی بسزا ولی امرای صوبه مالوه تعیین شد که قطب الدین محمد خان و
سایر جاگیرداران آن ناحیت را بکومک خان اعظم رسانند و روز دوشنبه سیوم اردی بهشت موافق هفتم
رمضان ظاهر آن قلعه آهنی اساس مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و چون بارگاه گردون شکوه قریب
بقلعه واقع بود گلوله ضرب زنها و توپها بحوالی سراپرده دولت میرسید و صیانت الهی کار خود میکرد بنا
بران بموجب التماس اولیای دولت مخیم بارگاه جلال در حوالی کول تلاو شد اگرچه اینجا هم نزدیک قلعه
بود لیکن از تراکم اشجار و زمین پست و بلند بقدر جایی داشت و با آنکه محاصره قلعه بر وجه دلخواه صورت
بسته بود متحصنان بغروری ازدوق و بسیاری توپ و اعتماد کومک میرزایان غره شده در لوازم قلعه داری
سعی موفور بظهور میرسانیدند و پیوسته جمعی از قلعه بر آمده آثار جرات و جسارت ظاهر میساختند و باغازیان
نصرت قرین مبارزت تمام مینمودند از انجمله روزی چند از جوانان بر آمده دویدند و سیف خان کوکه مردانه
تاخته شمشیرهای نمایان زد و در وقت مراجعت بندوقی از اهل قلعه باو رسید و تا یکماه بزخم آن صاحب
فراش بود و عاقبت بخیر انجامید و از سوانح ایام محاصره بدست آمدن فیلان و اسباب میرزایانست آن
بدنهادان درین شورش و تفرقه چند زنجیر فیل با اموال و اشیای خود نزد رانا رام دیو زمیندار ایدر فرستاده
بودند که در پناه او باشند اتفاقا جمعی از عوام الناس اردو تاخت و تاراج میرفتند که در اثنای راه آن
فیلان با اسباب بدست این مردم افتاد و بدرگاه معلی آوردند مشمول انواع مراحم و نوازش گشتند و از سوانح
فرستادن امراست بدار الخلافه آگره بشرح این مقال برسم اجمال آنکه چون ابراهیم حسین میرزا شکست خورده
در صدد دیدن بمحمد حسین میرزا و شاه میرزا پیوست روزی میان برادران حرف سپاهیگری گذشت و بطریق
طعنه از شکست سرنال سخن مذکور شد و بجدل بجد کشید و کار بدرشتی انجامید و ابراهیم حسین میرزا که با کمال
شجاعت خالی از سفاهت و کم حوصلگی نبود از برادران آزرده خاطر گشته بعزیمت باطل روی شقاوت
بسوی خلافت نهاد و چون صورت حال بمسامع عز و جلال رسید سید محمود خان بارهه و شاه قلی خان محرم
و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعیین شدند که تا دار الخلافه شتافته هرجا بر دوت
ازو باز ندارند و چون مذکور شد که او بجانب کاپی رفته است بت هم خان جلایر نیز حکم فرمودند که ارجای
متوجه کاپی که در جاگیر اوست شود و بیمامن اقبال روز افزون پیش از رسیدن امرای عظام خان بدار الخلافه
گرد نایره فتنه ابراهیم حسین میرزا فرو نشسته بود لیکن چون افغانان ممالک شرقیه هنگامه شورش و فساد
گرم داشتند منعم خان خانخانان کومک خواست راجه بارهمل که متصدی مهمات دار الخلافه بود امرای
مذکور را بکومک خانخانان روان ساخت و افواج منصوره تا اتاوه رسیده بودند که شکست تفرقه در
جمعیت افغانان پریشان روزگار افتاد و امرای معاودت نموده بدار الخلافه آگره آمدند اکنون مجملی از

ماجرای ولایت شرقیه ناگزیر منصب سخن گذاریست و شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان کررانی حکومت
بنگاله داشت از دانائی و مرتبه شناسی سررشته اخلاص و روابط خدمت ظاهری بملازمان عتبه خلافت از دست
نمیداد و همواره به ارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور بارگاه اقبال ساخته از صدمات افواج
منصوره محفوظ و مصون می زیست درینولا که پیمانه هستی او لبریز شد بصواب دید افغانان بایزید
پسر کلان او جانشین گشت و از خوردسالی و بیخردی و ناتجربه کاری خطبه بنام خود خواند و نسبت بارگاه
مدارای که پدرش بدرگاه سلاطین نگاه داشت مطلقا فرو گذاشت و مع هذا با اعیان دولت پدر
عمدهای آنملک سلوک ناهنجار پیش گرفته و خاطرها از و منزجر شد و هانسوی پسر عادعم زاده او که نسبت دامادی
نیز با او داشت باغوای دیگر اهل فساد بایزید را کشت و لودی که مدار العلیه آن ملک بود باتفاق دیگر
اعیان دولت داود پسر خورد سلیمان را برگزیده و هانسوی مذکور را بدست آورده بقصاص رسانید
و گوجر کررانی که خود را همسر لودی میگرفت و در شجاعت بر همه تفوق داشت در صوبه بهار پسر بایزید را جانشین
پدر ساخته دم از مخالفت زد و لودی با لشکر فراوان متوجه بهار و دفع اعدا شد و از بی توجهی منعم خان
خانخانان لودی بچاپلوسی و سالوسی گوجر را ایل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر فوت سلیمان
بخانخانان رسید از قلعه چناره بفتح بهار روی همت نهاد و درهمین ایام سکندر اوزبک نیز درگاه
و خانخانان تنگری قلی و فرخ برغلیق و بابنده محمد بیگ بیک کش را با فوجی بر سر حاجی پور فرستاد
طالبی و میرزا علی و میرزم بیگ و جمعی را به پتنه روان ساخت گوجر تاب مقاومت از خیر قدرت خویش بیرون
دیده بارسال مکاتبات و تحف و هدایا ابواب اخلاص و یکجهتی مفتوح داشته قرار داد که در زمره
بندهای دولتخواه منتظم گردیده مقصدی فتح بنگاله و خدمات شایسته میشوم و یکی ملتمس و استدعای
این بنده آنست که گورکهپور را بجهت نگاه داشتن اهل و عیال من بدهند و صوبه بهار را به امرای
بادشاهی جاگیر کنند با آنکه حاجی پور و بهار را امسال نقرر واگذارند که حاصل از آنها برگار
عالی جواب گویم و سال دیگر بخالصه ضبط نموده جاگیر مرا در بنگاله تجویز فرمایند خانخانان به
سهسازی راضی شد که گورکهپور را بگوجر واگذارد درین اثنا لودی که مرد پر کرده صاحب
تدبیر بود رهوی کار را بدریافته باتفاق هاشم خان که خالی از نفاق نبود این مهم را برهم
زد و گوجر چون از خانخانان بر حقیقت حال وقوف یافت جان محمد بهسودی و بابنده محمد بیگ
کش و تنگری قلی را بدفع او نامزد فرمود و خود نیز از قصبه محمد آباد با محمد قلی خان برلاس
و مجنون خان قاقشال و سایر امرا روانه شد و در اثنای راه مجنون خان با دیگر قاقشالان
توهم غلطی بخودراه داده از لشکر منعم خان جدائی گزیدند و باعث این بیحوصلگی آنکه در اوائل

افغان

افغان که با باخان وجهاري ميرزا محمد خان اوزبك ابو سعيد را نزد مجنون خان فرستاده بپيغام داد
که اين خبر محض اراجيف وهذيان است سود مند نيفتاد ودرين وقت نوشتهاي باباخان وجهاري مشتمل
بر غايات روز افزون واظهار نيكو خدمتهاي خود از گجرات رسيد ومجنون خان خجلت زده دندان ندامت
گزيده متوجه لشكر خانخانان شد وخانخانان از فتح گوركهپور معاودت نموده بود که مجنون خان بتوبه
وندامت بسيار اظهار كرد وچون روز ادبار داود نزديك رسيده بود با لشكران متوجه جونپور شد
ونبيرۀ خود لودي را با مردم جيده وفيلان نامي بطريق منقلا روان ساخت وداود باستعداد فراوان
امده رهتاس را محاصره نمود ومحمد قاسم موسكي امان گرفته برامد وخانخانان نيز سرداران صاحب اهتمام
فرستاده امراي انصوبه را جمع ساخت ومحمد قليخان برلاس ومجنون خان قاقشال وقيا خان كنك
وراجه گجپتي را با فوجي بيشتر روانه فرمود وخود نيز متعاقب برامده اهسته اهسته ميرفت دران حال
ديوان لسان الغيب تفاول جست واول صفحه اين غزل برامد شعر اي پادشه خوبان داد از غم
تنهايي ⁂ دل بي تو بجان امد وقتست که باز ايي ⁂ وخانخانان حقيقت حال را بدرگاه سليمان جاه عرضداشت
نموده همين غزل را در عرضداشت نوشته استمداد همت از باطن قدسي مواطن حضرت خاقاني نموده
متوجه اطفاي اين نايره شد ولودي بعد از گرفتن زمانيه در كمال غرور ونخوت پنج شش هزار كس را
بسرداري يوسف محمد مذكور که از گوركهپور گريخته بمخالفان پيوسته بود از اب گنگ گذرانيده
بمقابل لشكر منصور تعيين نمود وميرزا حسن خان وراجه گجپتي ونظر بهادر وطاهر وتنكري قلي با فوجي
از ملازمان خانخانان تكيه بر اقبال روز افزون خاقان ربع مسكون نموده جنگ شايسته كردند وشكست
عظيم بر مخالفان افتاد وبسياري از مخالفان علف تيغ بيدريغ شدند وبقيه السيف غريق بحر فنا گرديدند
وبعد از اين فتح محمد قليخان برلاس وديگر امرا متعاقب يكديگر رسيدند ولشكري اراسته در غازي پور
فراهم امد وخانخانان نيز بلشكر منصور پيوست ولودي بعد از گرفتن زمانيه ادر... مابين درياي گنگ
وسياه اب قلعه ساخته با سپاه گران در برابر نشست وهر روز ميان بهادران لشكر منصور وافغانان
مغرور جلادتهاي نمايان ميشد وچون فوج غنيم من حيث الكميت واستعداد توپخانه وبسياري فيلان جنگي
واسباب الات حرب فزوني داشت ورايات اقبال از انتظام ولايت گجرات وتسخير قلعه سورت متوجه
دار الخلافه بود منعم خان طرح صلحي مي انگيخت ولودي از كمال غرور وپندار بمصالحه راضي نميشد درين اثنا باطن
قوي مظاهر تاييد بخش اولياي دولت گرديد وپرده از روي كار مخالفان برگرفته امد وشرح اين لطيفه
غيبي انکه چون داود در بنگاله بمسكر رسيد يوسف پسر تاج که عم زاده او بود بتوهم انکه مبادا لودي او را
برداري بردارد قصد او نموده بودي که از قديم نوكر تاج بود ودختر خود را بان پسر نامزد كرده بود
چون اين خبر شنيد از داود برگشته با منعم خان خانان سلسله وداد استحكام داد وپيشكشهاي لايق

بدرگاه سلیمان جاه فرستاده خاطر ازینجانب جمع ساخته مراجعت نمود و داود که از امدن لودی اطلاع یافت تاب مقاومت نیاورده برگشتید گدهی را مضبوط ساخته وخزاین پدر خود را به امراء سپاهی قسمت کرده به این تدبیر صید دلها نمود و در خلال این حال جلال خان شده هوری وکلا بهار که راجو نام داشت از لودی برگشته نزد او رفتند و تفرقه عظیم در جمعیت لودی افتاد ناگزیر لودی که بقصد داود میرفت عطف عنان نموده در قلعه رهتاس متحصن شد و از منعم خان کومک طلبید و عرایض نوشت که خود را از صمیم قلب در سلک بندهای دولت خواه و ملازمان درگاه منتظم ساخته ام و در این زودی بوسیله شما ادراک سعادت ابنوس خواهم نمود و منعم خان جمعی را بکومک او فرستاد و تتمه این داستان در موقع خویش نگاشته کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس مبارزت نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و ظفر یافتن از اقبال دولت ابد پیوند

جون بیامن اقبال روز افزون ابراهیم حسین میرزا از برادران ریخته سمت دار الخلافه اگره روی ادبار نهاد روزگار رنگ تفرقه در هنگامه این برادران انداخت محمد حسین میرزا با فولادیان پیمان شقاوت استحکام داده بجانب پتن شتافتند و سید احمد خان به پشت گرمی اقبال روز افزون پادشاه ربع مسکون در استحکام قلعه کمر اهتمام بست و جون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم خان شد به ترتیب افواج و جمع سپاه توجه نمود و از اتفاقات خسته انکه شیر بیک تواجی که بطلب امرای او رفته بود در جنین وقتی قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را بعساکر منصوره ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که حسب الحکم از دولتخانه عزیمت ولایت صورت داشت درین خدمت خود را شریک ساخت و خان اعظم همت به ترتیب افواج مصروف داشته خود با شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پسرش مطلب خان و جمعی از بهادران قوی دل در غول پای ثبات افشرد و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین انجو را به دایره برانغار ساخته بعضی از مردم خود را در تولقه برانغار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجی خان افغان و پسر خواص خان در انغار تعین شدند و در تولقه جوانغار شاه فخر الدین و مظفر مغول و پاینده ارجولات قرار گرفتند و رستم خان و نورنگ خان و محمد قلی توغبائی و مهر علی سلدوز در فوج هراول رزم طلب گشتند و جون زبان زد عوام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور در امده خواهند تاخت بجهت حزم و احتیاط میرزا مقیم و جرکس خان را با جمعی در عقب غول نامزد فرمودند و به انتظام سپاه متوجه پتن شدند و از انجانب مخالفان نیز در برابر عساکر منصوره امده بترتیب صفوف پرداختند شیر خان فولادی و جنید کرانی در غول لشکر نکبت اثر استادند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا در یمین سپاه شقاوت اثر

نیز

تعین شدند و محمد خان پسر کلان شیرخان و ساداتخان برادر او یار اثار مقرر گردیدند و بدرخان
پسر خورد شیرخان هراول شد و چون پسر جبار خان حبشی و بعضی از سپاه بختان رسیده بودند متهوران
درانروز بجنگ راضی نبودند بنابرین شیرخان کس نزد شیخ محمد بخاری فرستاده حرف صلح درمیان
اورد و اکثر از اعیان لشکر بکنه معامله نارسیده بمصالحه رضا دادند الا شاه بداغ خان بخان اعظم گفت
که زنهار قبول این رای نفرمایند که مقصود اینجماعه از حرف صلح وقت گذرانیدن است خان اعظم
بدریافت او تحسین فرموده در جواب انها گفت که اگر فی الواقع در اثبات این مقدمه ثابت قدم
و راسخ اعتقادند پس از جای خود عقب تر رفته فرود ایند تا ما بجای شما امده منزل کنیم چون باطن ایشان
خلاف از انوار صدق فروغی نداشت بلطف عنان راضی نشدند خان اعظم با افواج فیروزی اثار
متوجه عرصه نبرد شد و بعد از تلاقی فریقین جوانغار مخالف تیز جلوی نموده بر فوج برانغار سپاه نصرت
وا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشته راند و خان با معدودی قدم همت افشرده کمال
شجاعت و جلادت ظاهر ساخت و شمشیری بمیان دو دندان فیل غنیم رسانیدند و هراول متهوران
بر هراول لشکر ظفر قرین تاخت و درین شورش و زد و خورد خیل نور تکمان که عنوان مستی او بود
بر یکی از سوران خود دیده پامال بلا گردانید فوج هراول تاب مقاومت نیاورده روی همت بر تافت
والتمش هم شکسته شد و افغانان بیشتری بتعاقب گریختگان شتافتند و درین وقت قریب پانصد سوار رو
بروی خان اعظم امدند و بتایید اقبال روز افزون غلاق خورده برگشتند و مخالفان که هراول و التمش
را برداشته بفوج جوانغار خود در رسانیدند و بیشتری از مردم جوانغار را نیز همت همرهی نکرد
و محمد مراد خان خود دست بکار نبرده از دور تماشا مینمود و شاه محمد خان را که زخمی شده بود
نوکران او برداشته راه احمداباد پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و پسر سید بهاء الدین و سید
[illegible] رسیادت و نقابت پناه بخشی الملکی شیخ فرید بخاری با جماعه خویشان داد شجاعت و مردانگی
داده در راه اخلاص جان نثار گردیدند مخالفان صورت فتح در اینه خیال مشاهده نموده
بتاراج پرداختند و میرزایان پیر فخر الدین رسیدند و میر نعیم بر دوی کرده عنان تا تک از دست
داد و درین وقت که قطب الدین خان با معدودی مانده بود و غنیم فوج او را ویران ساخته روی
بتاراج داشت خان بپاوری همت داد شجاعت داده بعد از انکه مغلوب مطلق شده بود غالب علی
الاطلاق گشت و خان اعظم با فوج غول بکومک قطب الدین محمد خان رسید و چون اکثر مردم
غنیم بتاخت و تاراج شتافته بودند نتوانستند خود را جمع ساخت و بتایید غیبی فتح عظیم چهره گشای
مراد گردید و خان اعظم با جمعی بر بلندی امده ایستاد و درین حال باز غوغای میرزایان شد
وایشان تولقه جوانغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا اردو که رفته بودند اگر ناگاه

بمقید نیست ند و روی شقاوت بقول لشکر منصوری نهادند کار بصعوبت میکشید و اگر همان طور ملجور را
حدا باد میرفتند نیز مشکل تر میشد لیکن از میامن اقبال روز افزون عطف عنان کرده متوجه
کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای خود با قایم داشت جون میرزایان نزدیک رسیدند
شاه بداغ گفت که وقت تاختن است و خان اعظم اراده تاختن کرد اما یار محمد جلو خان را گرفت
که با وجود چندین امرا جه جای تاختن میرزاست و هنوز کار تا تاختن نرسیده بود که میرزایان خودرا
مر وصد مه این فوج نیافته جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند و به اعتقاد دولت روز افزون
فتحی چنین روی داد و از غرایب وقایع آنکه فیل مستی از فوج غنیم که قیلبان آن کشته شده بود
و خود سیر میکشت هرجا آوازه نقاره می شنود خود را به آن فوج رسانیده برهم میزد تا گزیر نقارهها
شادی که در افواج می نواختند لحظ موقوف داشتند تا شورش او فرونشست و بدست مردم شاه
بداغ خان گرفتار شد و درین جنگ کس بسیار از مقهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام
گردید و شیرخان فولادی ادبار بصوب جونه گده نهاد و میرزایان بجانب دکن شتافتند و خان
اعظم با امرا کمر همت بتعاقب آن سیاه بختان بست و جون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال رسید
بلوازم شکر و سپاس پرداخته جشن بادشاهانه ترتیب فرمودند و فرمان قضا نشان بنام خان
اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز
و جمعی دیگر را که صلاح داند بتعاقب مخالفان بسرانجام یتیمن نماید و خود بر جناح استعجال سعادت
زمین بوس دریابد و رستم خان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد و خان
اعظم بجد و جهد تمام رسیده بود که رضوی خان با فرمان آمد و امتثال حکم بادشاهی را سرنوشت سعادت
ابدی دانسته بتبارک ادب شتافت در روز دوشنبه یازدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و
شوال بدولت آستانبوس اختصاص یافته اختصاص مخصوص عواطف بیکران گردید [illegible]
ایام محاصره آمدن قوم نصاری است از بندر گوده بدرگاه بادشاه خلایق پناه درین وقت که محصوران
قلعه بجهت استخلاص خود وسیلها انگیخته اسباب ترتیب میدادند بوزبکان نوشتند که اگر خود را از دام
رسانیده قلعه را بشما سپرده رخت حیات بساحل نجات کشیم و آنها از کمال تدبیر و دانایی خود را ایلچیان
ایلچیان ساخته با نفایس روزگار و نوادر دیار خود متوجه بندر صورت شدند که اگر حصول آن
مقصد قریب الامکان باشد دست تصرف بقلعه دراز سازند و الا خود را آشنای آن کار نساخته
برسم ایلچیان سعادت زمین بوس دریابند و جون شکوه سطوت و عظمت خاقانی منصور بنظر آن
کرده درآمد از قلعه مقطوع الطمع شده خود را ایلچی وانمودند و فرق خدمت بسجود کریاس فلک اساس فلک
روشن ساخته اقسام نفایس فرنگ بطریق پیشکش گذرانیدند و مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت

انعطاف یافتند **فتح قلعه صورت بمیامن همت جهانگشا** چون عسکر فیروزی مآثر مدت یکماه و هفده روز
محاصره قلعه پرداخت نقبها بدیوار قلعه رسید و دمدمه مرتفع شد و متحصنان را از همه راه ناامیدی دست
داد و صورت هلاک خویش در آینه حال مشاهده نمودند و همزبان که حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود
مورد خود در زبان قلعه یافت زبان بتضرع و زاری گشوده ملا نظام الدین لاری را که پدر زنش بود
بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروض داشت که اگر بجان امان یابم و یکی از بندهای درگاه آمده این روسیاه
را بسجده آستان علیین آشیان روشن جبین سازد قلعه را بهر کس حکم شود حواله نمایم از آنجا که دریای مرحمت
جوش عامی داشت بر عجز و زاری متحصنان قلعه بخشوده قاسم علیخان و خواجه دولت کلانتر را حکم فرمودند که همزبان
و سایر گرفتاران زندان ادبار شقاوت را نوید اطلاق و مژده نجات مثال داده امیدوار ساخته بسعادت
آستانبوس سرافراز سازند و روز روشن هژدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال
اهل قلعه سر خجالت در پیش افکنده و خط عجز در گردن انداخته سجدات شکر بجای آوردند و از مال و جان
و ناموس برات امان یافتند الا همزبان را که پیوسته بزبان درازی و هرزه گوئی اسباب وبال خود
فراهم میداد حکم زبان بریدن شد و روز دیگر موکب اقبال بسر قلعه تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را
که هرکدام کارنامه آسمانی بود حکم انتقال بمستقر سریر خلافت فرمودند و همانا این دیگها از سلطان سلیمان
خداوندگار روم بوده و او به اراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای بزرگ را با لشکر
گران فرستاده بود و از بدمددی حکام گجرات و عسرت معیشت گجرات لشکر روم انهزام یافته مراجعت
نموده آن توپها را با خود نتوانستند همراه برد در قلعه سورت ماند و از سوانح این ایام آمدن راجه بهرجیو حاکم
بگلانه است بدرگاه خاقان سپهر بارگاه و آوردن شرف الدین حسین میرزا زنجیر در گردن پوشیده نماند که
راجه بگلانه از زمینداران معتبر هندوستان است و بگلانه ولایتی است خوش آب و هوا طول آن صد کروه
و عرض شصت کروه و پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده با او می باشند و جمع آن ملک شش و نیم کروری
دام است و هر کس حاکم آن ملک باشد او را بهرجیو نامند سالیر و مولیر نام دو قلعه سنگین بر فراز کوه دارد
و در هر دو جا شهرهای عظیم واقع است و آن ملک مابین ولایت گجرات و دکن است و از سلاطین گجرات و دکن
هرکدام صاحب اقتدار و شوکت باشد اطاعت جانب او مینماید القصه چون شرف الدین حسین میرزا
خوان تربیت و نوازش خاقان گیتی ستان را بعقوق مبدل ساخته راه ادبار پیش گرفت تخت
جالور را که بتایید اقبال روزافزون فتح نموده بود بفولادیان داده روزی چند در پناه آنها بسر برد
و از آنجا نزد چنگیزخان شتافت و چون پیمانه هستی چنگیزخان لبریز شد بمیرزایان التجا برد و در آن
وقت که حاکم خاندیس بقصد تسخیر گجرات آمده ناکام عنان عزیمت معطوف داشت بهمراهی او رفت و
در آنجا نیز کاری نساخته بحال تباه برگشت و بمحمد حسین میرزا پیوست و درین هنگام که شعشعه تیغ جهان فروز

رنگ زدای سواد اعظم گجرات شد و سنگ تفرقه در هنگامه میرزایان برگشته روزگار افتاد خواجه زادی
او بار بصوب دکن نهاد و چون بحدود ولایت بگلانه رسید راجه مذکور بقصد مجرا و اظهار خدمت خود او را
مقید ساخته اسباب و اشیای او را غارت کرد و مقارن این حال اهل و عیال ابراهیم حسین میرزا بدست
افتاد و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که میرخان بساول نزد بهرجی رفته مشمول عواطف بیکران
سازد و او را با گرفتاران بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید که محمد خان حاکم خاندیس برادر خود راجه
علی خان را با تحف و هدایا روانه درگاه سلاطین پناه ساخته و او بحدود نذربار و سلطانپور رسیده
بمقتضای اندیشهای زمینداراﻧﻪ توقف نموده است بمیرخان حکم فرمودند که او را نیز مطمئن خاطر کرده
همراه آرد و بعد از روزی چند جونکراو وجهی باشی و بلبدر برهمن نیز متعاقب میرخان تعین شدند که
راجه مذکور را باقسام نوازش و انواع مراحم امیدوار ساخته بزودی متوجه دریافت سعادت زمین بوس
گردانیدند و فرستادها کاربند خدمت گشته بهرجی را با گرفتاران بدرگاه کیوان بارگاه آوردند و حضرت
خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی معصومه ابراهیم حسین میرزا را با دامان حرم سرای عزت سپردند و خواجه
زاده را مکرر در پیش فیل مستی که بعهده ضبط فیلبانان بود انداخته تنبیه و تادیب توبیخ فرمودند و با آنکه از
سیاستهای عظیم بود از کمال رافت و مرحمت بقتل او راضی نشده بزندان ادب سپردند و راجه بهرجی به انعام
عنایت و انواع سرافرازی شرف اختصاص گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیدن
زخم است بدست دریا نوال آن شیر بیشه اقبال و شرح این کارنامه شجاعت برسم اجمال آنکه شبی در بزم
بهشت آیین که خاقان روشن جبین بتجرع اقداح روح افزا سرخوش بود سخن از شجاعت راجپوتان در میان
شد که جان در پیش آن گروه قدری و قیمتی ندارد چنانچه بعضی از راجپوتان برچه را که هر دو سر دارد بدست
یکی میدهند که مضبوط گرفته می ایستد و دو مردانه که هم چشم یکدیگرند سرهای برچه را محاذی سینه خود داشته
رو برو میدوند که سنانهای برچه از پشت هر دو میگذرد و بیکدیگر رسیده تلاش میکنند و آن خدیو جم
صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده و نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود هم مردم
چشم نداریم که بر دوش راجپوتان بعمل آوریم بنابر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران
بساط عزت را عرق خجالت دست داد و کس را قدرت حرف گفتن و نه یارای دم زدن درینوقت راجه مانسنگ
بپای مردی اخلاص و دست بر همت و دیده جهان دستی بر شمشیر خاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت
دور افتاده و قدری مابین انگشت نر و سبابه خاقان ممالک ستان بریده شد و آن حضرت بخشم تمام مانسنگ
را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عبدالله خان گستاخانه خواست که مانسنگ را از چنگ
آن شیر بیشه الهی متخلص سازد و دست مجروح آنحضرت را تاب داده او را اخلاص گردانیدند و درین تلاش
زخم بیشتر شد لیکن بعنایت حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی کامل التفاق افتاد و چون خاطر قدسی مظاهر از

انتظام

استحکام ممالک مفتوحه فراغ یافت حکومت این قلمرو را بقلیچ خان تفویض فرموده بیست و نهم اسفندارمذ
ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی قعده رایات مراجعت بصوب احمداباد معطوف داشتند و هم درین منزل
راجه علی خان بسعادت استانبوس عز افتخار یافت **آغاز سال هژدهم الهی** درین هنگام که خاطر
همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر قلعه سورت و ضبط الکه وا پرداخت و رایات مراجعت بمصر
جامع احمداباد برافراخت فراش بهار در عرصه گرد الود زمین بساط سبزه و ریاحین گسترده ظاهر
جهان چون باطن اولیای دولت طراوت و نضارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از گذشتن بیست
و هفت دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ذی قعده سنه نهصد و هشتاد هجری ظل شرف ببرج حمل انداخت
و سال هژدهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و دولت روزافزون اغاز شد و از
سوانحهای که در عنوان این سال بظهور پیوست سیاست فرمودن جهجهار خان حبشی است که از امرای
معتبر گجرات بود و مجملی ازین تفصیل انکه چون رایات اقبال سایه معدلت بجد و در بروج افکند والده
چنگیز خان به استغاثه و دادخواهی بدرگاه معدلت بارگاه معدلت جهجهار خان حبشی در لباس دوستی فرزند
مرا غافل ساخته کشته است هرچند وقوع این معنی از اثبات مستغنی بود معه هذا انحضرت بجهت احتیاط
حکم فرمودند که چندی از اهل دیانت و اعتماد یکجا نشسته و جهجهار خان را حاضر ساخته غور عظیم در تشخیص
و تحقیق این معامله نمایند و خلاصه مطلب را بعرض اشرف رسانند که بدانچه مقتضی عدالت باشد حکم شود
القصه بعد از تمیز و تشخیص متیقن گشت که جهجهار خان مصدر چنین خون ناحقی شده و حکم قضا امضا از قهرمان
جلال شرف ارتفاع یافت او را در زیر فیل مست انداخته بقصاص رسانیدند و ان عاجزه مظلومه بمراد
دل خود رسید و بیست و چهارم فروردین ماه الهی مطابق جمعه بیست و نهم ذی قعده ظاهر احمداباد مخیم بارگاه
معدلت و داد گردید و مجدداً به انتظام ممالک مفتوحه توجه عالی مصروف داشته حکومت گجرات ان ملک را
بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن بمیر محمد خان کلان که عم خان اعظم است
مرحمت شد و سرکار بروچ و الکه دو بقطب الدین محمد خان عنایت نمودند و دولقه و دندوقه بسید حامد بخاری
مقرر گشت و همچنین سایر محال گجرات به امرای عظام تقسیم فرموده بعد از فراغ بتنظیم و تنسیق انملک رایات
مراجعت بصوب مستقر خلافت برافراشتند **مراجعت موکب اقبال از ولایت گجرات بدار الخلافت
اگره و بیان بعضی از وقایع** چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک مفتوحه فراغ یافت روز اردی بهشت
ماه الهی موافق دوشنبه دهم ذی حجه بعد از ترتیب لوازم حسن عهد نهضت موکب جهانگشا از راه پتن
و جالور بصوب دار الخلافه اگره اتفاق افتاد و خان اعظم را با سایر امرا عظام که بحکومت
گجرات انملک مقرر فرموده بودند بخلاع تشریفات و جلایل نوازشات سرافراز ساخته از حدود
سدپور رخصت انعطاف ارزانی داشتند و راجه علی خان نیز بعنایات خسروانه شرف اختصاص یافته.

بجانب پس مراجعت نمود مظفر خان را بحکومت ولایت مالوه عز امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و حکم شد
که کنور مانسنگ و شاه قلی خان محرم و مراد خان و محمد قلی خان برلاس و سید عبد الله خان و جگنه
و راجه گوپال و بهار خان و لشکر خان و جلال خان و رای بهوج با فوج شایسته از راه ایدر بر دنگرپور
و آن حدود شتابند اگر رانا و سایر زمینداران آن ملک نطاق خدمت و بندگی بر میان بندند مشمول عواطف
بادشاهانه ساخته همراه بدرگاه آورند و الا هر که سر از طاعت پیچد سزای لایق از گران خواب ادبار
بیدار ساخته ملک او را پامال عسکر اقبال نمایند و چون موکب کیهان شکوه بسروهی ورود سعادت
فرمود مادهو سنگ را بجهت آوردن شاهزاده دانیال فرستادند که از اینجا به اجمیر رسانند
در سروهی عرضه داشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم حسین میرزا منزل بمنزل غبار فتنه برانگیخته تا
آمد و در انجا بصدمات افواج قاهره مبتلا گردید اسیر سرپنجه مکافات شد و عالمی از شراره آشوب او
یافتند و مجملی ازین لطیفه غیبی آنکه چون دست قضا سنگ تفرقه در جمعیت میرزایان بی دولت افکند
و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین برادر خورد خود روی ادبار بدار الخلافه آگره نهاد نخست بناگور
رسید و فرخ خان پسر خان کلان که حکومت آنجا داشت صلاح وقت در تحصن دانسته قلعه را مضبوط
ساخت و آن اوباش طبعت شهر را غارت نموده بمحاصره قلعه پرداخت درینوقت رای رایسنگ و میرکی
کولابی و محمد حسین شیخ با فوجی که حضرت خاقانی از دوربینی و غیب دانی در هنگام عزیمت تسخیر گجرات
در حدود جودهپور گذاشته بودند با نقیب خان و جمعی که بقصد ملازمت می شتافتند اتفاق نموده به اطفای
نایره فتنه او متوجه شدند و رای رام پسر رای مالدیو که جاگیرداران نواحی بود نیز به امرا ملحق گشت و
چون بهادران نصرت قرین نزدیک رسیدند آن بی سعادت تاب مقاومت نیاورده از گرد قلعه برخاسته
بسرعت روان شد و امرا بناگور رسیده بسعی رای رایسنگ همت بر تعاقب او بستند و فرخ نیز با جمعی
خود از قلعه برآمده ضمیمه عسکر اقبال شد و بسرعت هرچه تمام تر رانده آخرهای روز دیگر در حدود موضع
کنسولی از مضافات ناگور به آن گم کرده راه رسیدند و شب جهت احتیاط افواج ترتیب داده جا بجا
ایستادند و صباح آن ابراهیم حسین میرزا مردم خود را سه توپ کرده بر لشکر منصور حمله آورد و بهادران
عرصه اقبال داد شجاعت و دلیری داده خوبها تاختند خصوصا میرکی خان کولابی که در آن روز سخن مردانه
چنید و رای رایسنگ لوازم سرداری چنانچه باید بجای آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدمه افواج
قاهره نیاورده روی بگریز نهاد و بغیر از نقیب خان که زخم تیری خورده بخیر انجامید دیگر آسیبی بهیچ یک از
بندهای درگاه نرسید و چون شب بمیان جان مقهوران درآمد امرا در میدان فتح ایستاده بتعاقب نشتافتند
و میرزا بحال تباه راه فرار پیش گرفت و چون اسپش بزخم تیر افتاده بود از هول جان قدری راه
پیاده طی کرد تا آنکه یکی از ملازمانش او را اشناخته اسپ خود را کشید و بران اسپ سوار شده با معدودی

[illegible]

رخت حیات از ورطه هلاک بر آورده و امرا بهمین فتح خرسند گشته هر کدام بمحال جاگیر خود معاودت نمودند
و بهزاری فلک زده از انجا متوجه دهلی شد راجه بارهمل که بحراست دار الخلافه اگره بشرف اختصاص داشت
نگار و جمعی را بمحافظت دهلی و مدافعه ان مغرور تعین فرمود و اکثر جاگیرداران انجا و در دهلی فراهم امدند
و بهزار ناکامی فسخ این عزیمت نموده بجانب سنبل شتافت و در ان ولایت بدست انداز قریات
و قصبات بقدر رسا مالی بهم رسانید و حسین خان جاگیردار [illegible] با سایر جاگیرداران آن
[illegible] شده بدافع او کمر همت بستند و مقارن ان حال خبر فتح صورت و تعین افواج گیهان شکوه بتعاقب
ان برگشته روزگار سمت اشتهار یافت و چون خانجهان با اکثر امرای صوبه پنجاب به تسخیر قلعه نگرکوت
اهتمام داشتند قابو دانسته به اندیشه ناصواب وی او بار بدار الملک پنجاب نهاد که شاید در انجا
کاری تواند ساخت و الا دست بردی نموده از راه سند باز خود را بگجرات اندازد القصه خان جهان
تسخیر قلعه نگرکوت را بنهایت نزدیک رسانیده بود از استماع این خبر وحشت اثر متوزع خاطر گردیده
[illegible] امرا کنکاش خواست محب علی خان و میرزا یوسف خان و خرم خان و جمعی صلاح وقت دران دیدند که
[illegible] مهم قلعه را بصلح قرار داده ازین کوهستان بمیان ولایت باید شتافت و پیش از رسیدن ان برگشته
روزگار در اطفای نایره فتنه و اشوب و ترتیب اسباب باید فرمود لیکن خانجهان با جندی از مخصوصان
[illegible] تسلی نمیشدند و بعد از گفت و شنود بسیار هجوم امرا خانجهان گفت که بشرطی صلح میکنم که جمیع اعاظم این
لشکر [illegible] نوشته بمهر خود رسانند که اگر این صلح مرضی خاطر اشرف نباشد امرا از عهده جواب بر ایند تا آنکه
[illegible] بمهر دند راجه نگرکوت حدوث این واقعه را فوز عظیم دانسته بدرگاه اولیای دولت تکلیف نمودند
[illegible] برجان نهاد و ارکان صلح بچهار شرط استحکام یافت اول انکه راجه دختر خود را بخدمت حرم سرای
[illegible] روانه گرداند دوم انکه پیشکش لایق ترتیب نماید سیوم انکه یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را
[illegible] فرستد که اگر ارکان دولت بصلح راضی نشوند تا بیرون قلعه در گرو بوده باشد چهارم انکه چون [illegible]
[illegible] راجه بمرحمت شده مبلغی گرامند به او رسانند راجه بقبول هر چهار شرط دست منت بر سینه نهاد
[illegible] خانجهان پیغام نمود که شروط وقتی است که راجه خود امده به بیند و برای تسلی خاطر او مقرر شد که جندی از
[illegible] دران میرزا یوسف خان بدرون قلعه رفته تا برگشتن راجه در انجا بوده باشند راجه از روی اومیت قرار داشتها
همراه گرفته به اردو امد و با خانجهان ملاقات نموده برگردید و بعد از زمانی باز راجه برگشته امد و [illegible]
[illegible] خانجهان نمود که در بیوقت که شما بسر غنیم میروید عیب باشد که ترک رفاقت شما نمایم و بر همولی همت ضمیمه عسا[illegible]
[illegible] شد و چون میرزا اجد ود دیبالپور رسید از صیت نهضت افواج قاهره عنان ثبات از دست داده
[illegible] ملتان شتافت و امرای عظام احمال و اثقال اردو را گذاشته جریده روی همت بتعاقب
استیصال او نهادند و چون قریب قصبه تلنبه از مضافات صوبه ملتان پیوستند معلوم شد که میرزا گذشته

به این قصبه آمده و امروز مقام کرده است لاجرم امرا بترتیب افواج پرداخته خان جهان و اسمعیل قلی خان
وجمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و محب علی خان و میرزا یوسف خان در برانغار خرم خان و در
خان سارنگ و شاه غازیخان قزوینی در جوانغار و جعفر خان و قنو و جندی از دلیران کار طلب در هراول رزم طلب
گردیدند به این ترتیب و تنسیق روی همت به استیصال مقهور نهادند و دران روز ابراهیم حسین میرزا
با جندی از مخصوصان خود بشکار رفته بود و مسعود حسین میرزا از حال اگاهی یافته با جمعی از خون گرفتها
داشت مستعد جنگ شد و کس بطلب میرزا فرستاد و میرزا نیز بقدم سرعت شتافته خود را بوقت کار رسانید
و قدری بتوزک فوج پرداخته بمقاتله و مدافعه پیش امد و به اندک زد و خوردی که با فوج هراول و جوانغار شد
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزیدن و درین وقت حسین خان که از حدود سنبل متعاقب لشکر را نده می
خود را رسانیده شریک جنگ ساخت و مسعود حسین میرزا بکمند همت اولیای دولت اسیر شد و بسیاری
از مقهوران خون گرفته علف تیغ مکافات گردیدند و ابراهیم حسین میرزا بحال تباه راه فرار پیش گرفته
ملتان اواره شد و امرا عرصه فتح را بتشفی همت اراستگی بخشیده عنان تعاقب باز کشیدند و مکتوبی بسعید
حاکم ملتان نوشتند که ما ازین حدود او را اواره بمحال جاگیر خود شتافتیم اکنون نوبت تمامت بازوی
اخلاص و کار طلبی در جست و جوی او کمر همت بسته تا بدست نیارند از خود تسلی نشوند و چون ابراهیم حسین
میرزا بحدود ملتان رسید جماعه بلوچان سر راه گرفته کار بر وی تنگ ساخته اند و بقیة السیفی که همراه داشت
بکشتن داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان حدود شتافته او را بدست اورده
را بدرگاه سلیمان جاه عرضه داشت نمود و پیش از رسیدن فرمان طلب بهمان زخم قالب تهی ساخت و در
این حال در ورود موکب اقبال بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم زیارت و نیاز مندی
و نذرات و میرات پرداخته رایات عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و در ساعت مسعود
دار السرور فتح پور بورود موکب منصور رونق اسمانی یافت وصول موکب گیهان شکوه به دار
چون دار الخلافت فتح پور مقر رایات جلال گردید چشم باطن بین انحضرت بنور جمال جهان ارای
قرة العین خلافت روشنی پذیرفت و امرای عظام و سایر طبقات انام از اطراف بلاد و ممالک
روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاده سعادت جاوید اندوختند از انجمله حسین قلی خان حاکم لاهور
اکثری از امرای انجدود بسجده کریاس فلک اساس فرق عزت برافراخت و مسعود حسین میرزا
با سایر اسیران سلسل و محبوس در پوست های گاو که سر شاخها ازان جدا ساخته بودند گرفته بحضور
اوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و مهربانی بر حال ان سیاه بختان بخشوده هر کدام را بیکی
معتمدان درگاه حواله فرمودند و حسین قلی خان بصله این خدمت بخطاب خانجهان خلعت امتیاز پوشید
و متعاقب این ایام کنور مانسنگ و دیگر امرا از ایدر امده شرف بساط بوس دریافته و تفصیل

اجمال آنکه چون افواج قاهره بحدود دونگرپور رسید زمین داران آنجا قدم شقاوت پیش نهاده بمبارزت
مبادرت نمودند و مجاهدان عرصهٔ فیروزی داد شجاعت و جلادت داده بسیاری از کافران را به
تیغ خونریز بر خاک هلاک انداختند و حدود دونگرپور را پی سر عساکر اقبال ساخته بتاخت و تاراج
نهبات و قریات برداختند و چون مانسنگه بنواحی اودیپور رسید رانا مراسم استقبال بتقدیم رسانیده
خلعت بادشاهی را به ادب عبودیت پوشیده و او را بمنزل خود برده در لوازم ضیافت و مهمانداری کوشید
و از دریافت آستانبوس تقاعد جسته عذرها پیش آورد و کنور مانسنگه بمقتضای صلاح وقت عذرهای
ناممسموع او را بسمع رضا اصغا فرموده متوجه درگاه معلی گردید و از سوانح این ایام تعیین فرمودن افواج
گیهان شکوه به تسخیر صوبه بنک و بهار چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق ولایت گجرات وا پرداخت
نهار همت گیتی شکار بهوای تسخیر بنک و بهار بال مراد گشود و نخست خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد
خان فرنخودی و قاسم علی خان و میرزا علی و جمعی از بهادران عرصهٔ فیروزی تعیین شدند و فرمان قضا
مطاع بنام منعم خان شرف ارتفاع یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره متوجه تسخیر آن بلاد شود و متعاقب
راجه تودرمل نیز کاربند خدمت شد که برکیفیت و کمیت لشکر فیروزی اطلاع و وقوف یافته و بنقد مهمات
زبانی بخانخانان و دیگر امرا رساند و راجه برجناح استعجال شتافته و دقایق آن کار را بتعمق نظر
سنجیده و تفهیم معاودت نمود **انعطاف فرمودن خاقان گیتی ستان بصوب گجرات و قرین فتح و فیروزی**
چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحهٔ گجرات رایات مراجعت بمستقر خلافت بر
افراشت و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بجراست احمدآباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت و بخان اعظم
خبر رسید که اختیار الملک در حدود ایدر باتفاق رای نرابن زمیندار آنجا سر بشورش و فساد برداشتند
و پسران شیرخان فولادی نیز با او یکجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمدآباد ندانسته بدفع مخالفان
عطف عنان نمود و میرزا مقیم که جاگیردار انحدود بود از کثرت مقهوران جای را که داشت بجان اعظم
پیوست و در خلال این حال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بنیاد زکی سمت اشتهار یافت و شرح
این سانحه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولتاباد خبر نهضت موکب اقبال برای
الخلافه آگره شنید قابو داشته بحدود قلعهٔ سورت آمد و قلیج خان در قلعه متحصن شده لوازم
قلعه‌داری و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانید و چون آن بی سیرت بنظر بصیرت دریافت که فتح
سورت پذیرنیست به بروج رفت و آنجا را از بی همتی و بی حقیقتی ملازمان قطب الدین محمد خان بجبر
و قهر از بروج بکنبایت شتافته آنرا نیز از زبونی و بیخبری حسن خان خزانچی متصرف گشت و حسن خان
بصد جان کندن خود را به احمدآباد رسانید و خان اعظم و سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد
بخاری و جمعی را بکومک قطب الدین محمد خان فرستاد و درین حال اختیار الملک با دیگر مقهوران که از

مستقر خلافت

شعاب جبال مختفي بودند قوي بودند قوي دل شده قدم پیش نهادند و خان اعظم از شورش طرف
جاي مستحکمي را پناه خود ساخته نشست چنانکه مخالفان نتوانستند دست برد یافت ناگزیر با هم قرار
دادند که خود را به احمداباد رسانند اگر خان اعظم ازان محکمه براید جنگ کنیم و الا احمداباد را متصرف
شوم و چون حقیقت رفتن ان بداندیشان بصوب احمداباد بخان اعظم رسید شباشب یلغار کرده بهنگام
طلوع صبح بشهر درامد و از اتفاقات حسنه انکه درهمین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست خورده
به اینجا رسیده بود از انجا که جمعیت نیک نداشت از فوج خان اعظم دورتر گذشته به اختیار الملک
ملحق گشت اما اکثر مال و اسباب او بتصرف مبارزان عرصه اقبال درآمد و شرح این عطیه غیبی انکه
چون قطب الدین خان و سید حامد بخاري و نورنگخان با فوجي از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند
ان زیاده سرها بعدم جمعیت و استعداد دربرابر امده پیش از مقدور دست و پا زده شکست یافت
و بر سید بهاء الدین درین جنگ داد تهور و شجاعت داده جان نثار گردید و امرا بهمین فتح
شده کمر همت بتعاقب ان بی عاقبت نبستند الا بعجب ظن انکه به اندک سعی گرفتار شدی با جمله
محمد حسین میرزا به اختیار الملک و جماعه گجراتیان پیوست سعی تمام در آمدن احمداباد نمود لیکن گرانی
بنا بر انقلاب راي تا سه روز رد و بدل میکردند و این از نتایج اقبال روز افزون بود که خان اعظم
فرصت یافته مداخل و مخارج قلعه را استحکام داد و امرا که بکنبایت رفته بودند به او پیوستند
محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فولادیان و سایر گجراتیان امده محاصره احمداباد بر داختند
هر روز بهادران کار طلب از قلعه برامده جنگهاي نمایان میکردند و اگرچه جمعیت دولتخواهان انقدر
بود که از روي قدرت با مخالفان جنگ صف توانند نمود لیکن چون خان اعظم بر ملازمان خود
و مردم قطب الدین خان اعتماد نداشت بجهت مراعات حزم و احتیاط درین کار جرات و جسارت
نمي بود روزي از دروازه خان پور برامده مبارزت طلبید وجهي از مخالفان بر سر او
هجوم اوردند و فاضل خان مردانه تاخته انها را بر داشت اما زخم کاري به او رسید و ان
زخم ودیعت حیات سپرد و چون دولتخواهان را صلاح در جنگ صف نبود خان اعظم
داستي مشتمل بر سوانح و وقایع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلي فرستاده استمداد توجه خاطر
و باطني نمود و چون خواجه بعتبه قدسیه رسید و حقیقت شورش و اشوب ارباب فتنه
و جهالت معروض بارگاه اقبال گردید اتش غضب از قهرمان جلال زبانه کشید و ناموس
سلطنت اقتضاي ان کرد که بر سم یلغار نهضت فرموده سزاي این جرات و گستاخی در دامن روزگار
کاران بی اعتدالان تبه کار نهاده اید و چون وقت تنگ بود و فرصت درنگ بر نمی یافت از خزانه
معموره مبلغهاي گرانمند برسم انعام و مدد خرج العساکر فیروزي اثر مرحمت شد و جمعی از امرا

شجاعت خان و راجه بهکونت داس و سید محمود بارهه و رای رایسنگ وغیره با چندی از خادمان
حرم سرای عزت رخصت پیش یافتند و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت
احتیاط پیشتر رخصت فرموده ایم اما چنان مینماید که پیشتر از ما هیچکس بر سر ایشان نخواهد رسید و خانجهان
و سید خان با دیگر امرا بجراست ولایت پنجاب تعین شدند و از جاگیرداران پنجاب میرزا یوسف خان
و مخصوص خان بسعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفر خان سایر جاگیرداران ولایت
مالوه را همراه گرفته از راه خود را بگجرات رسانند و کنور مانسنگ جاگیرداران کچیواره و انحدود
را از هم آورده بملازمت رساند و راجه بارهمل شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و جمعی از
بندهای با اخلاص در خدمت شاهزادهای عالی نژاد بحراست دار الخلافه مقرر گردیدند و چون خاطر
قدسی مظاهر از انتظام مهمات و ضبط ولایت واپرداخته دهم شهریور ماه الٰهی موافق یکشنبه بیست
و چهارم ربیع الآخر بهمونی دولت و اقبال و بدرقه تایید حضرت ذو الجلال با فدائیان جان
نثار جمازه سوار یلغار فرمودند شعر یلان بر شتر ترکش اندر کمر ؛ شتر چون شترمرغ در زیر پر
و چاشت روز سه شنبه در خطه فیض اساس اجمیر ورود موکب اقبال اتفاق افتاد و بعد از فراغ
لوازم زیارت و نیازمندی اخرهای روز بر توسن جهان نورد سوار شده گرم شتافتند و صبح چهار
شنبه در حدود میرته شاه قلی خان محرم و سید محمود بارهه و محمد قلی خان توقبائی که پیشتر رخصت شده
بودند سعادت رکاب بوس دریافتند و پاسی از روز گذشته بود که قصبه جیتارن معبر رایات اقبال
گردید و اخرهای روز در سر راه آهوی سیاه نمایان شد و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگر چیته
نامدار آهو شکار شد باعث انشراح و انبساط ملازمان موکب فتح و فیروزی گشت و در وسط شب
بکنتبو حت رسیده تا هنگام طلوع صبح استراحه فرمودند و در وقت سواری بعرض رسید که بعضی
از بندهای با فوج گیهان شکوه که پیشتر روانه شده بودند در قصبه پالی فرود آمده اند حکم شد که ملازمان
رکاب اقبال بدستور میرفته باشند و خود با معدودی متوجه اردو گردیدند و چون قدری از راه طی شد
بظهور پیوست کاین خبر اراجیف بوده لاجرم عطف عنان فرمود براه راست در آمدند و رای جهان آرا
چنین تقاضا کرد که موکب گیتی کشا از راه سروهی که قدری قرب مسافت دارد متوجه مقصد شوند اما جمعی
از اولیای دولت بعرض رسانیدند که چون دران راه ارباب تمرد و عصیان بسیارند و در رکاب
نصرت قرین مردم کم رسیده اند مبادا تاخیری در حصول مقصد شود و آن شهسوار عرصه همت که عنان بدست
توکل سپرده بود بحرف ارباب ظاهر التفات نفرموده بشگونه قراول حکم شد که بسمت سروهی راهبری نمایند
و مهذاد و لشکرخان بنا بر پاس حزم و احتیاط بشگونه درساخته قرار دادند که چون شب است راه سروهی
را گذاشته باین راه در آمده اند آنحضرت بر ملازمان رکاب عزت غضب فرموده لحظه در انجا توقف نمودند

[illegible]

وجمع جمعه شیری از دست چپ نمایان گشت وسیف خان کوکه و میرزاده علی خان تبکاران کمر همت بستند حضرت
خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی سوگند بخاک پای خود داده منع این جرات فرمودند که چون مطلبی در پیش
و فرصت بغایت عزیز مبادا بیکی ازین جوانان گزندی رسد و در چنین وقتی از سعادت ملازمت محروم مانند
و بالجمله دو پهر از روز گذشته بپور رسیدند و امرای عظام که پیش از نهضت موکب اقبال در خدمت بردگیان
حرم سرای عزت روانه گردیده بودند درینجا بسعادت زمین بوس عز افتخار یافتند و حکم شد که اعیان از
هر دو کدام از ملتزمان رکاب نصرت قباب را بمنزل خود برده مهمانی کنند و خود بدولت و سعادت بدرون
محل تشریف برده لحظه استراحت فرمودند و اخرهای روز برامده کورنش دادند و چون سوداگران اسپ بسیار
بهمراهی اورده بودند تمام را ببهای دلخواه خریده به امرا و سایر سپاهیان قسمت نمودند و شهباز خان
را باجمال بنوازخان جالوری بهمراهی اردوی بزرگ گذاشته با دیگر بهادران کار طلب بر جناح تعجیل
شتافتند و تا اخرهای روز یکشنبه متصل و احد رانده اول شب دوشنبه بقصبه دیسه که بیست کروهی پتن است
عبور توسن جهان نورد اتفاق افتاد و ازینجا خواجه غیاث الدین اصفهانی رخصت پتن یافت که خان کلان
و وزیرخان و دیگر امرای عظام را بموکب اقبال ملحق سازد و چاشت روز دوشنبه قصبه بالی ساز که نه
کروهی پتن است مورد عساکر اقبال گردید و خان کلان و وزیرخان و شاه فخر الدین و طیب خان و
کهکار و دیگر امرا از پتن رسیده سعادت زمین بوس دریافتند افواج کیهان شکوه بترتیب سابقه
انتظام یافت در قول که جای قورچیان خاصه است میرزا خان خلف بیرام خان و شجاعت خان و سید
محمود خان بارهه و صادق خان پای همت افشردند و در برانغار خان کلان و دیگر بهادران صف
ارا شدند و در جوانغار وزیرخان و جمعی از دلیران کار طلب گردیدند و در هراول محمد قلی توقبای و ترخان
دیوانه و بعضی از دلاوران قدم جلادت پیش نهادند و ان شهسوار عرصه فیروزی خود با صد سوار
که هرکدام فوجی را کفایت کنند طرح شدند و اخرهای روز دوشنبه افواج بحر امواج از قصبه بالی
در حرکت امد و شکوه قراول به احمداباد رخصت یافت که متحصنان را بنوید قدوم نصرت لزوم مستمال
ساخته اماده خدمت گردانند که چون موکب گردون شکوه نزدیک رسد از قلعه برامده بعساکر اقبال
ملحق گردند و چون پاسی از روز سه شنبه گذشت ورود جنود فیروزی بموضع جوتانه که از مضافات
کریت اتفاق افتاد و بعرض رسید که راولیا نام ملازم شیرخان فولادی با جمعی از مقهوران قلعه کانرا
را استحکام داده اماده جان دادن است و گمان انکه کمر خان کلان فوجی بر سر کری فرستاده از قلعه
برامده اظهار جرات و جلادت می نماید لاجرم جمعی از دلاوران تیزدست و بهادران گران رکاب بتعجیل
و تادیب ان خون گرفتها اجازت یافتند و در اندک زمانی جمع کثیر علف تیغ بیدریغ گشته بقیت السیف
بهزار جانکندن خود را بدرون قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره نموده به تسخیر ان همت

گما

گاسنده مقارن اینحال موکب اقبال ازلی رسید و رای ممالک کشا بران قرار گرفت که چون مهم عظیم در پیش است
و این جزویات فرصت از دست دادن خلاف آیین سپاهی گریست و هرگاه کار سرداران ساخته
شود علاج اینها بی زحمتی و تعبی میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بر سر راه واقعست از آمد و شد افواج
قاهره این بیدولتان خود بخود ویران میشوند و قلعه بی سعی و ترددی مفتوح میگردد و قضا را چنان
شد که بخاطر الهام مآثر پرتو انداخته بود القصه چون موکب اقبال از قلعه گذشته عزیمت پیش فرمود دو شب
دیگر میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا متعاقب مشعلها در رسیدند متحصنان قلعه فوج
خاصه پادشاهی خیال کرده بی جنگ آواره دشت ادبار گردیدند و سحر روز چهارشنبه که در معنی صبح
دولت و اقبال بود در سه کروهی احمدآباد عبور عساکر فیروزی مآثر اتفاق افتاد و آصف خان دستوری
یافت که بدرون قلعه رفته میرزا کوکه و سایر امرا را با افواج آراسته عازم ملازمت سازد و اسامی
جمعی از بندهای اخلاص گزین و امرای شجاعت آیین که درین یورش اقبال قرین موکب منصور بودند
برین تفصیل است میرزا خان خلف صدق بیرام خان سیف خان کوکه زین خان کوکه حسین خان
خواجه عبدالله جگناته رای ل حمس حکال نوازخان خواجه غیاث الدین علی آصف خان راجه بیر
بر راو دبیچند محبوله نقیب محمد زمان بهادرخان مانسنگ درباری دفای خاصه خیل سید خواجه شیخ
عبدالرحیم رام داس کچواهه رامچند بهادرخان قوردار رسانوله داس جادون کانه درباری شیخ
رخشی دوار سلاهدی داس گرگ براق تاراچند خواص لال کلاونت و چون رایات فیروزی
بنزدیک رسید حکم جیبه پوشیدن شد و بعد از فراغ جیبه پوشیدن بر اسب بوزینه سوار شده
برفع اعدای دولت روی همت نهادند و چون قدری از راه طی شده اسپ کور در اثنای سواری
گشت و راجه بهگونت داس پیش آمده تهنیت فتح رسانید و معروض داشت که امروز سه شگون
فتح بظهور آمده که هرکدام نزد دانایان تجربه کار دلیل فتح و ظفر است اول نشستن اسب سردار
دوم وزیدن باد از عقب عساکر سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که اینک فوج همراه اند درود

موکب اقبال بظاهر احمدآباد و مبارزت بهادران لشکر منصور با میرزایان و شکست یافتن اشقیا

بیان کارنامه اقبال و جهانستانی و شرح داستانهای شجاعت و رزم آرای آن شهسوار
عرصه دولت و شیر بیشه همت از مقیاس اندیشه و ضبط سخن بیرون است این بی مایه معنی اگر از عهده
وقایع نویسی و عرض سوانح برآمده باشد به سخن طرازی و عبارت آرای از متمکنات مشاطگی عروس
سخن منصب واقعه نویس نیست درین راه قدم از جاده مدعا مقصود بیرون نمی نهد و سر رشته بیان
از دست نمی دهد و مستمعان انتظار هرزه نمی فرماید والله الحمد که بدایع اقبال و غرایب احوال
آنحضرت را در ملک ستانی و اقلیم گشایی دست داده از تعریف و توصیف مستغنی است بالجمله

ان هزبر بیشه توکل چنین مسافت بعید که قافله را بدو ماه قطع آن میسر نیست با جتماع سپاه التفات
نفرموده با معدودی از ملتزمان رکاب نصرت قباب در عرض نه روز طی نموده و کثرت مخالفان
که زیاده از بیست هزار بود بنظر همت در نیاورده چهره مبارزت را گلگون فتح زیور بخشید
شرح این داستان بدیع و کارنامه غریب برسم اجمال آنکه چون موکب اقبال قریب بمقصد رسید
بعضی از دولتخواهان ظاهربین کثرت مخالف و قلت اولیای دولت بنظر در آورده معروض داشتند
که در لشکر مقهوران هنوز خبر آمدن موکب ظفر طراز نیست اگر حکم شود بر مخالفان شبخون زنیم لیکن
چون ناموس سلطنت مقتضی آن نبود پسند خاطر قدسی ماثر نیفتاد و حضرت خاقانی دل بتایید ربانی
بسته برهنمونی نصرت و دل دهی همت و اعتضاد جنود غیبی متوجه عرصه رزم گردیدند و حکم نقاره
نواختن و سورن انداختن شد و سورن آنحضرت یا معین بود و مخالفان برگشته روزگار می
را تنگ ساخته انتظار آمدن شیرخان فولادی داشتند که درین وقت رایات اقبال قریب دریای سا
متی که متصل شهر است رسید و حکم فرمودند که افواج کیهان شکوه بترتیبی که قرار یافته از آب بگذرند
مقارن آنحال قریب سیصد سوار گجراتی که از سرکیچ می آمدند نمودار گردیدند و به بند وقچیان خاصه
تنبل سالباهن و نادر قلی و رن جیت و غیره که خطا در تیر انداز راه نیافته بود حکم شد دق انداز
شد و بمجرد سر دادن بندوق آن خون گرفتگان گریخته بر جلوخود پناه بردند و از غریو کوس و صدای
کرنا بعضی از مخالفان را گمان آنکه مگر شیرخان فولادی می آید و جمعی بر آن قیاس که خان کلان بفر
کومک خان اعظم میرسد محمد حسین میرزا سراسیمه وار خود برسم قراولی بر آمد و از سبحان قلی ترک و چند
که پیشتر از موکب جلال یکبار دریا رسیده بودند تفحص حال نمود و سبحان قلی ترک بقصد آنکه رعب در غنیم
پدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت ایشان افتد جواب داد که ای بیخبر خون گرفته اینک حضرت بادشاه خود
بدولت و اقبال با سپاه گران رسیدند چه وقت ایستادن و سخن پرسیدن است آن سپاه بخت
جواب گفت که این چه حرف است و از کی میگویی و چه میترسانی اگر در واقع راست است از فیلان
بادشاهی و عساکر نامتناهی آگاهی بخش و حال آنکه امروز چارده روز است که قاصدان ما بادشاه
را در فتحپور گذاشته آمده اند سبحان قلی نمود که همین دم معلوم تو خواهد شد بر در راه سلامت پیش گیر
رحمی بر حال زار خود کن که حضرت خاقانی در عرض نه روز طی این مسافت بعید نموده با فدائیان جان
نثار رسیده اند و از تکرار این حرف محمد حسین میرزا را دل از جای رفت و صدق خبر در خاطرش
نقش بست و برگشته بجانب اردوی خود تاخت و بتسویه صفوف و ترتیب افواج نامبارک پر
داخت و چون بعرض اشرف رسید که غنیم از آمدن موکب کیهان شکوه آگاهی یافته در مقام
جبه پوشیدن است حکم شد که فوجها از آب بگذرند و هر چند امرای عظام خصوص خان کلان متو

معروض داشتند که صلاح وقت در آنست که تا رسیدن لشکر گجرات درین طرف آب باید بود مقبول خاطر اشرف
نیفتاد و بزبان حقیقت ترجمان گذشت که اعتقاد ما بر تایید ایزد تعالی است نه اعتماد بر لشکر گجرات اگر این
امور مطمح نظر بودی چنین جریده بشتابی متوجه نشدی اکنون که غنیم در استعداد جنگ است ایستادن و انتظار
کومک کشیدن چه لایق و دیگر بحرف معتقد ناشده با جمعی از دلاوران آتش خوی که در فوج طرح قرین
موکب اقبال بودند سمند همت بدریای جلادت در زده بر بهنونی توکل از آب گذشتند و درین وقت
خود خاصه را براجه دیپچند مجهوله سپردند که همراه داشته باشد و دران طرف آب حاضر سازد که
برزق مبارک بنهم قضا را در تیز رویها و اضطراب بنیی و بلهو افتاد و چون از آب گذشتند راجه دیپچند
سر خجالت در پیش افکنده بزبان بی زبانی اظهار این تقصیر نمود اگرچه از مشاهده این حال خاطر بعضی
از مخلصان خیراندیش قدری گرانی پذیرفت اما حضرت خاقانی بالهام ربانی فال نیک زده فرمودند
که شگون ما بغایت خوب شده و پیش روی ما کشادگی یافت و متقارن این حال یکی از بهادران تیزدست
سر مهوری بریده بنظر اشرف در آوردن نیز مبشر فتح و فیروزی گردید و آن شهسوار عرصه همت
برسیدن افواج معتقد ناشده بارهٔ جهان نورد برانگیخت و امرای عظام متعاقب آنحضرت از آب
گذشتند و محمد حسین میرزا افواج ترتیب داده در برابر آمد ولی خان پسر جهار خان حبشی را که نمک
دولت حضرت خاقانی در پرورش اول گجرات بپایه رسیده بود سردار دست راست گردانیده و جمعی
زادان از حبشی و گجراتی را همراه او ساخت و محمد خان پسر شیر خان را با فوجی از افغانان دست چپ
باز داشت و شاه میرزا و بسیاری از ماوراء النهری و بدخشی که مغز استخوان شان بجرام نمکی پرورش
یافته بود همراه گرفته روی ادبار بعرصه کارزار آورد و خاقان گیتی ستان یک کروه از دریا گذشته
بر بلندی بر آمده عروج بر مدارج فتح و ظفر نمودند و درین وقت اصفهان که بدلدهی و جانبخشی
خان اعظم میرزا کوکه رفته بود آمده معروض داشت که تا حالا میرزا کوکه از وصول رایات اقبال اطلاع نیافته است
اکنون ازین بشارت جان بخش حیات تازه یافته در استعداد برآمدن است در اصفهان در سخن بود
که از گمکت آثار غنیم سیاهی گرد و حضرت خاقانی بتایید آسمانی روی همت بدفع اعدای دولت نهاده
با دل قوی و عزم درست همعنان فتح و نصرت بارهٔ جهان نورد برانگیختند و محمد و محمد قلی خان توقبائی
و ترخان دیوانه و چندی از بهادران تیزدست که قبچی پیش غول بودند بر فوج غنیم تاخته دست بکار
رسانیدند و چون غنیم زور آورد عنان تاب باز گردیدند و آن شیر بیشه شجاعت کوه صفت پای همت
قایم داشته براجه بهگونت داس و سایر امرا خطاب فرمود که اگرچه غنیم بحسب کمیت فزونی دارد اما
این نیازمند درگاه ایزدی را اعتقاد بحبل المتین توکل زیاده از آنست که کثرت مخالف بنظر همت
در آید و در جنب جنود تایید غیبی فزونی دهد امارین نیازمند درگاه ایزدی را اعتقاد کثرت لشکر

مخالف را چه قدر و اندازه اکنون وظیفه ملازمان رکاب فیروزی آنکه سوایب تزلزل و تذبذب
در خاطر راه نداده همه یکدل و یک جهت روی همت بدفع این گروه حق ناشناس سازند و خود را
جمع ساخته بر فوجی که بیرقهای سرخ دارد و همانا که نشان محمد حسین میرزاست بتازند که هرگاه این
فوج را برداشتیم دفع دیگر خون گرفتها بسهولت میسر خواهد شد درین وقت محمد حسین میرزا با جمعی از
مقهوران بی باک قدم جلادت پیش نهاده از افواج دیگر مقهوران تیزتر خود را رسانید شاه قلی خان
محرم و حسین خان و بعضی از بهادران تیز جلو بعرض رسانیدند که وقت تاختن است تا این زیاده
سر بنزای خود رسد حضرت خاقانی از کمال بردباری و کاردانی فرمودند که هنوز بله دور است
و بهادران موکب عالی بحسب کمیت بغایت کم مبادا مسلک احتیاط از دست رود و در جمعیت پراکندگی
راه یابد و هر چند نزدیکتر شوم تازه زور و قوت خواهیم رسید و بمقدمات معقول دلدهی بهادران
نصرت قرین فرموده قدم شمرده پیش می نهادند تا آنکه فوجها بیکدیگر نزدیک رسیدند با جارن مرد فر
داشت که حالا وقت تاختن است و هنوز سخن تمام نکرده بود که آن تایید یافته ایزدی با شیران نخچیر
گسل کلمه الله اکبر بر زبان رانده و سورن انداخته بر مقهوران ناشناس تاخت اگرچه فوج برانغار
تاب مقهوران نیاورده به اندک زد و خوردی عنان ثبات از دست داده روی گردان شد
اما آن شهسوار عرصه کارزار بمجرد تاختن فوج دست راست غنیم را درهم نوردیده از پیش برداشت
و محمد حسین میرزا فوج جانب چپ را بکمیدان راه رانده چون عنان بازکشید اثری از عساکر
ادبار مآثر ندید و از لطایف غیبی آنکه در هنگامی که فوج خاصه بر مقهوران بدسرانجام تاخت
و جمعی از بهادران جوانغار و قول جلوریز رسیده داد شجاعت و مردانگی دادند از جانب مخالفان
بان بسیاری بجانب افواج ظفر نگار سر دادند یکی از آنها در رقوم زاری بجیده غریو در زمین در انداختنی
افکند و فیلی که سرحلقه فیلان غنیم بود از مهیب صدای آن روی گردان شده فوج خود را درهم نوردید
دیده و این تفرقه نیز ضمیمه تایید ایزدی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند که
کار آن حق ناشناسان باطل ستیز بانجام رسید چون حضرت خاقانی عنان همت بازکشیدند از بهادران
فوج طرح که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از تاراجند خواص و خان جلادل و دیگری حاضر نبود
نیافتند آنحضرت بظاهر تنها و بباطن با جنود اقبال استاده تماشای بدایع آسمانی مینمودند آنکه درین
بحضور اشرف با غنیم کارزار کرده غالب آمد و راکهو داس کچهواهه که بی سلاح تاخته بود در لوازم
حقیقی جان نثار گردید و مترو قاخاص خیل داد شجاعت داده زخمی از اسب افتاد و کرن نیز بالدیو
نیز در برابر آنحضرت شمشیر نمایان زد و اگرچه این مردم در پیش آن غبار سینه همت کارستانها بظهور
آوردند اما در آن روز اکثری از بهادران نصرت قرین خوبها تاختند اما هنوز محمد حسین میرزا

حرکت

حرکت المذبوحی میکرد درین اثنا یکی از بخت برگشتهای سیاه باطن تاخته رسید شمشیری بر سر و دست
آنحضرت انداخت و اسب جراغ پای شده بود کران شهسوار عرصه جلادت بدست چپ گردن اسب را
گرفته از افتادن باز داشتند و خود را جمع ساخته برچه حواله آن مردود ازل و ابد نمودند و برچه از
علاج او گذشته فرو نشست خواستند که برچه را بر آورده دفعه دیگر کار فرمایند قضارا اسپ برچه
سکت و آن خون گرفته روی بگریز نهاد و مقارن اینحال دیگری آمده شمشیر بر ران آنحضرت انداخت
و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال است آسیبی نرسید و از فر شکوه پادشاهی عنان تاب
باز گردید و درین وقت یکی از مقهوران آمده نیزه حواله کرد چیته بدکو جر بزخم برچه کار او ساخت و چون
مرغ بدبختی زخمی خود را بقتول رسانیده خبر ناگزیر ناخوش از جانب آن انتظام بخش سلسله ظاهری
و باطنی مذکور ساخته اضطراب در خاطرها راه یافته بود حضرت خاقانی بجهت دلدهی مردم متوجه قول
شده فرمودند که عنان سبک دارند و کرم نزنشابند که بعنایت الهی غنیم لی باشد و یک حمله دیگر کار
باز بر سر شجاعت خان و جنیدی از بهادران کارطلب ما تتباع او از آنحضرت قوی دل گشته جلو ریز
متوجه دفع مقهوران سیاه بخت شدند و پیش ازین سید محمود خان و رای رایسنگ و زحمت کمان
و جمعی از دلیران فوج غول عنان صبر از دست داده تاخته بودند بمجرد تاختن این مردم محمد حسین میرزا
در بگر خون گرفتها که در معرکه ایستاده حرکت المذبوحی میکردند تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند
و نسایم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزید و فتحی که دیباچه فتحهای باستانی تواند شد از کمین
عطوف بعالم ظهور جلوه نمود و خاقان گیتی ستان لوازم سپاس و مراسم نیازمندی بتقدیم رسانیده
متوجه احمدآباد شدند لیکن از دیر رسیدن میرزا کوکه در لشکرگاه گجرات قدری خاطر نگرانی بود که در همین وقت
الامان کلانت معروض داشت که سیف خان کوکه مبارزت نموده جان نثار گردید و بعد از تحقیق بوضوح پیوست
که در تاختن اول حقیقتش نمایان کرده غنیم خود را منهزم ساخته دید و زخم نمایان که بر روی داشت
بدار الملک بقا شتافته و در معنی حیات جاوید یافت و زین خان برادر خورد او شمشیرهای نمایان زده
و کس از مخالفان را فرود آورده و سبحان قلی ترک را در رزمگاه مانده بود همراه برداشته بلازمت
شهریار قدرشناس در رود و از ظهور واقعه برادر مجروح خاطر گردیده سررشته شکیبایی از دست
داد لیکن بدلدهی خسرو آفاق ضبط احوال خود نمود و بعبد الرحمن موید بیگ حکم شد که درین اشتو
نگاه دارد که بر می فطرت او نماید بالجمله چون خاطر قدسی مظاهر از رهگذر دیر رسیدن میرزا کوکه
و از گذشتن سیف خان کوکه نگرانی و گرانی داشت مبشران غیبی بجهت تدارک آن مژده گرفتاری محمد حسین
میرزا بمسامع قدسیه رسانیدند و مقارن اینحال آن مردود ازل و ابد را دست و گردن بسته بحضور
آوردند چنان نمودند که از زخمی که بر روی او رسیده بود راه گریز پیشش گرفت و پای اسپش بخار بست

زقوم سجده بر خاک مذلت افتاد کدا علی نام از یکهای بادشاهی خود را رسانیده گفت بیا که تر از این
سوکه برادرم وجون تن در داد بیش است خویش سوار ساخته بملازمت اورد و در وقت سوار کردن
یکی از ملازمان خان کلان همراه شد و بتلاشش جلد و هر دو مدعی گرفتن او بودند و بعد از استفسار
حرف راست بر زبان ان برگشته روزکار گذشت که مرا نگ بادشاه گرفته است با لجمله باد جود چنین
جرایم عظیمه که استحقاق اقسام سیاست و تعذیب داشت حضرت خاقانی از کمال رافت و مهربانی
حکم فرمودند که دستهای او را از بس کشاده در بیش ببندند و بما نسنک درباری حواله شد که
محافظت او نماید و مقارن این حال شاه مدت را که کوکه میرزا و در سید ولی از بیش قدمان
او بود گرفته اوردند و الله منظهر جلال بیک ضرب برجه او را بتیغ نیستی فرستاد و از عالم
مراحم حضرت ظل الهی که درچنین وقت بر تو ظهور افکنده انست که محمد حسین میرزا از مانسنک
درباری اب خواست و فرحت خان جیله هر دو دست بر سر او زده گفت که بچنین حرامخور بی
آب دادن حیف است بلکه خاک در کاسه سرش باید افکندان سرچشمه فیوضات الهی از
استماع این ماجرا بفرحت خان اعراض فرموده و اب خاصه طلب داشته ان بزمرده کیاه
دشت ادبار را سیراب مرحمت و مردمی گردانید نباز م وسعت حوصله و بردباشت و مرتبه قدر
دانی و جوهر شناسی و بایه جرم بخشی و مجرم نوازی را و شرح شمایل کمالات و بزرگی ذات ان
منظهر صفات ربانی در فضای بیان و عرصه تقریر نگنجد اینها تو کنی و از تو اید سخن مختصر چون میرزا
کوکه هنوز بالشکر گجرات نرسیده بود مدتی دران عرصه فتح و فیروزی توقف فرموده نا گزیر با بی
دهستکی متوجه بیش شدند و محمد حسین میرزا را برای رایسنک سپردند که بر فیل انداخته همراه
اورد درین زمان که اکثری از بهادران نصرت قرین و دلا دران شجاعت ایین از محنت تردد
و قطره هرکدام خود را بکوشه کشیده بودند و همگی قریب صد کس در موکب اقبال سعادت حضور
داشتند فوجی از بیش سیاهی کرد و بقیاس و تخمین زیاده از بنج هزار کس بنظر در امد بعضی از ملاز
رکاب نصرت قباب را چنین بخاطر گذشت که شاید میرزا کوکه با لشکر گجرات می امده باشد و جمعی
بران رفتند که شاه میرزاست و غافل از انکه او در مبادی بیکار گریخته بجانب محمود اباد رفته است
و اخر مشخص شد که اختیار الملک است که فوج بسته می اید و ازین رهگذر جوها طار ارباب ظاهر
بشورش گرایید و ان شهوار عرصه همت اضطراب باطن انها را از نقوش بیشانی دریافته دلاوری
فرمود و مقدمات همت بخش بر زبان معجز بیان رانده حکم نقاره نواختن و کرنا کشیدن شد
اما نقارچی را دهشت جنان فرو گرفته بود که دستش قدرت حرکت نداشت اخر بتهدید برچه بیش
امد و شجاعت خان و راجه بهکونت داس و بعضی از بها دران نیز دست قدمی جند بیش نهاده

دران وقت

دلیراندازی کردند و بر زبان الهام بیان گذشت که زنهار بی‌جلوی نکنید که عنقریب سر این آشفته
دماغ برگشته روزگار پامال عساکر اقبال خواهد شد و درین وقت بسعی راجه بهگونت داس محمد حسین
میرزا که سرحلقهٔ اهل اختیار الملک فوج خود را بی‌نسق دیده با معدودی جدا شده خواست که بسرعت
خود را از ورطهٔ هلاک بساحل نجات رساند پای اسپش بخاربست زقوم پیچید و از پشت زین بروی
زمین افتاد و سهراب ترکمان که از یکه‌های بادشاهی بود از راه دور قصد کرده سر در دنبال او
داشت بمجرد افتادن رسیده بهرش را سبک بربود و بتایید ایزد سبحانه چنین فتحی مجدد چهره‌گشای
مراد گردید و دران عرصهٔ فیروزی یکهزار و دویست نفر بشمار آمد که از مخالفان بقتل رسیده بودند و
زخمی را خود شمار نیست و از افواج فیروزی نشان قریب صد کس شربت خوشگوار شهادت چشیده
حیات جاوید یافتند و از نبرد مردم سیف خان کوکه و سهراب خالزاده صادق خان و راکهو داس و
ترعلی جلایر از مردم بروشناس بودند چون موکب اقبال قدری راه پیشتر شتافت فوجی آراسته
ظاهر شد و شیخ محمد غزنوی بسرعت خود را رسانید معروض داشت که میرزا کوکه است و حضرت
خاقانی از آمدن میرزا کوکه نهایت انبساط و شگفتگی فرمودند و آن سعادتمند را در کنار عاطفت
و مهربانی گرفته انواع مراحم و اقسام تفقدات ظاهر ساختند و بعد ازان قطب الدین محمد خان و
سایر امرای گجرات بسعادت کورنش و زمین بوس شرف اختصاص یافتند و درین حال سهراب
ترکمان سر اختیار الملک را آورد و مورد تحسین و آفرین گردید و بجهت عبرت سایر حرامخوران حکم
فرمودند که مناری از سر باغیان ترتیب نمایند و اخرهای روز بمنازل درون قلعهٔ احمدآباد که از آساس
نهادهٔ سلاطین گجرات است ورود مقدم اقبال توام خاقان ممالک ستان رونق آسمانی یافت و
نقاره‌ها مصحوب مژده‌رسان باطراف ممالک و اکناف بلاد ارسال داشتند و جمعی از امرای عظام و
بهادران نصرت انجام که درین یلغار بسعادت ملازمت اشرف اختصاص داشتند و در نظر همت بخش
الکبرت شمشیرهای مردانه زده و ترددات نمایان کرده بودند فراخور خدمت و شایستگی بنوازشات
خسروانه فرق عزت برافراختند و مجدداً همت جهانگشا بانتظام ولایت گجرات مصروف داشته
قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی از امرا را بصوب بروچ که متوطن شاه میرزا بود تعیین فرمودند
و شاه قلی خان محرم و لشکر خان و فوجی دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا و سایر زمین
داران آنحدود را بقید ضبط درآورده مطیع و منقاد سازند و حکومت شهر پتن بدستور سابق بخان
کلان مقرر شد و دندوقه و دولقه و آن نواحی به تیول وزیر خان مرحمت فرمودند و درین ایام روزی
شجاعت خان در مجلس بهشت آیین حرف ناشایست نسبت بمنعم خان بر زبان راند و ملاحظهٔ ادب
و مراعات تورهٔ بادشاهی نکرد و بادشاه معدلت بارگاه بجهت حفظ مراتب و تادیب او را

مصحوب قاسم علی خان نزد خان خانان فرستادند تا موجب عبرت و آگاهی سایر زیاده سران گردد

ارتفاع رایات فتح و نصرت بمستقر خلافت خاقان ممالک ستان مدت یازده روز با اقبال
فیروز در مسجد جامع احمدآباد بر مسند اقبال متمکن گشته بعد از فراغ انتظام ولایت گجرات و ضبط ملک آن
روز سی ویکم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی الاول رایات فتح و نصرت بمستقر خلافت
برافراشته و منزل اول در معموره محمودآباد اتفاق افتاد و روز دوم قصبه دولقه مضرب خیام
سرادق احتشام گشت و در آنجا یک روز مقام فرموده خان اعظم میرزا کوکلتاش را به انواع نوازش
و اقسام عواطف شرف اختصاص بخشیده گوش هوش او را بدرر نصایح گرانبار عزت ساخته
رخصت انعطاف ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را که بخشی رکاب خاصه بود بخطاب
آصف خانی بلند مرتبه گردانیده بخدمت بخشی گری صوبه گجرات تعیین فرمودند که باستصواب میرزا
کوکه پیشنهاد مهمات آن صوبه می نموده باشد روز دیگر بتایید دولت و اقبال متوجه دار الخلافه گردیدند
و چون سیت پور مخیم اقبال گردید بعرض رسید که راجه بهگونت داس که بجانب ایدر رخصت یافته بود چون
بقصبه بذنگر رسید راو لیا غلام شیرخان فولادی که در هنگام عبور موکب کیهان شکوه گری را استحکام
داده بود بهمان دستور بذنگر را مضبوط ساخته است لاجرم روز دیگر بجهت مراعات حزم و احتیاط در
سیت پور مقام واقع شد که اگر احتیاج بکومک باشد فوج دیگر بمدد فرستاده شود درین اثنا اخبار فتح
رسید که قلعه مفتوح گردید و راو لیا بلباس جوگیان برآمده راه ادبار پیش گرفت و بهادران لشکر
منصور بحسب وجوی او شتافته دستگیر ساختند بالجمله از آنجا بسروهی تشریف برده صادق خان را با
با فوجی بجهت تنبیه و تادیب متمردان آن سرزمین در سروهی گذاشته رایات عزیمت بدار البرکه اجمیر بر
افراشتند و چون باجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد بروضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره انور
تشریف برده لوازم زیارت و مراسم داد و دهش بتقدیم رسانیده نقدهای وافر در دامن محتاجان
عرصه خاک ریختند و از آنجا موکب اقبال برسم یلغار متوجه دار الخلافت گردید و در قصبه ملهر راجه
تودرمل که عازم ملازمت بود سعادت زمین بوس دریافت و حکم شد که راجه بگجرات شتافته بتحقیق
جمع و تنقیح مهمات آن ملک نموده بمقتضای عدالت پادشاهانه اعراض نفسانی جمع نسخه نسخ منبع درگاه
خواقین پناه آورد و چون قصبه ب[illegible] مضرب خیام سرادق احتشام گشت خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان
که از دار الخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت آستان بوس سربلندی یافتند و بعد از ورود بقصبه
بجونه حکم فرمودند که جمعی از بهادران نصرت قرین که درین ایلغار ملازم رکاب ظفر نگار بودند نیزه
یا برچه بدست گرفته همراه باشند و شهنشاه گردون غلام در کمال شوکت و احتشام روز دوشنبه
بیست و دوم مهرماه الهی موافق هشتم جمادی الآخر بدار الاقبال فتحپور نزول دولت در دار زمود

سعادت

حضرات عالیات شاهزادهای رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آنحضرت معزز و مفتخر گردیده لوازم
نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و بتایید ایزد سبحانه در عرض چهل روز جهان نوردی و جهان بخشی
و جهان آرای بظهور آمد و یکماه بعد از رسیدن موکب اقبال راجه بهگونت داس که بجانب ایدر رفته
بود خدمات شایسته کرده بسعادت آستانبوس اختصاص یافت و امرا پسر رشید رانا را که الکای رانا
ست همراه بملازمت آورده در سلک فدائیان درگاه سلیمان جاه منتظم ساخته و راولیای غلام
نرخان را که در تسخیر قلعه بدنگر دستگیر شده بود نیز بدرگاه معلی حاضر گردانیده مشمول انواع مراحم
خسروانه گشت و شرح این ماجرا بطریق اجمال آنکه بتایید اقبال روز افزون راجه بهگونت داس
قلعه بدنگر را فتح نموده راولیای مذکور را دستگیر ساخته متوجه ایدر شد و نرائن داس زمیندار
ایدر برهنمونی سعادت باستقبال شتافته پیشکش لایق بخدمت درگاه معلی سرانجام داد و چون حوالی
گوگنده مضرب خیام گردون قباب گردید رانا کیکا از تقصیرات گذشته اظهار ندامت و معذرت
نموده راجه بهگونت داس را آمده دید و بعد از آن راجه را بخانه خود برده لوازم ضیافت و شرایط
خدمت بجای آورد و پسر رشید جانشین خود را با پیشکش همراه ساخت و چنان نمود که درین مدت
از ناساعدی بخت و وحشت طبیعت که لازمه زمینداریست از سعادت آستانبوس محروم
مانده ام اکنون پسر خود را بدرگاه میفرستم که باستشفاع شمار قلم عفو اجراید بتقصیرات من کشیده
شود و چون بعنایت خسروانه و مراحم بادشاهانه مستمال و امیدوار گردم خود نیز بدولت
بساط بوس خلعت افتخار خواهم پوشید و مقارن این حال راجه تودرمل نیز از گجرات آمده بسعادت
آستانبوس دریافت و دفتر منقح از جمع ولایت گجرات بدفترخانه عالی سپرد و در اثنای راه
رانا با راجه تودرمل نیز ملاقات نموده چاپلوسی و فروتنی بیش از پیش ظاهر ساخت و از سوانح
رسیدن مظفرخان است بدرگاه خواقین پناه و بمنصب جلیل القدر وزارت سرافراز شدن در
هنگامی که رایات جلال از گجرات عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشت بمظفرخان فرمان
رفته بود که بهر جا رسیده باشد عطف عنان نموده متوجه دار الخلافه شود مظفرخان و خالدین خان
و میرک خان کولابی و شاه قلی میمندی و خواجه شمس الدین خوافی گفت که دو سیوره که از دقایق
نجوم مهارت وافی دارند چنان مینمایند که ازین سفر زودی مراجعت خواهند نمود مظفرخان
لکن امتحان اینها را مقید ساخته و چون به قصبه دهوت که بر سرحد میان مالوه و گجرات رسیده
فرمان قضا امضا عز ورود یافت که بیامن تاییدات ایزد سبحانه فتح گجرات بر وفق مراد دولت

خواتمین قرین روزگار خجسته آثار گردید و از بابت بغی و عناد بسزای کردار ناهنجار خویش رسید

باید که امرای عظام بهر جا رسیده باشند عطف عنان نموده متوجه دار الخلافه شوند که عنقریب

در پایه سریر سلطانی بسعادت زمین بوس کامیاب دولت جاودانی خواهند شد و ظهور این

عطیه غیبی بر صدق قول آن دو اخترشناس شهادت داد در همین ولا که مسند خلافت بفر قدوم این

لزوم خاقان ممالک ستان رونق آسمانی داشت مظفر خان سعادت آستانبوس دریافته

بعالی منصب وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن در اندک فرصتی حوصله اش تنگی کرد و از نهج

اعتدال قدم بیرون نهاده بر خلاف مرضیات آنحضرت سلوک پیش گرفت و در روزی چند از فراز

پایه اعتبار افتاد ارتفاع رایات همت به تسخیر بنگ و بهار و اعلام لوای این کار چون همگی همت جهانگشا و توجه

صواب انتما مصروف و معطوف بر آنست که چار چمن هندوستان بلکه معموره جهان را از خس و

خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته زیردستان ستم رسیده را از آسیب تعنف و تظلم بیدادپیشگان

قوی بازو در ظلال معدلت خویش آرامش بخشیده عالمیان را در مهد امن و امان آسوده و

مرفه الحال دارند در همین ولا که خاطر فیض مظاهر از تسخیر ولایت گجرات و انتظام آن حدود واپرداخت

فتح ممالک بنگ و بهار پیش نهاد همت گردون عیار گردید تا سلیمان کررانی حکومت آن ملک

داشت از کمال فهمیدگی در پایه شناسی سررشته خدمت و اطاعت ظاهری از دست نمیداد و

پیوسته به ارسال عرایض و پیشکش ملک خود را از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ میداشت

و چون نوبت سلطنت بداود پسر خورد سلیمان رسید و کار بجوانان تجربه نادیده افتاد سلسله

اطاعت و خدمتگاری و رابطه اخلاص و فرمان برداری از انتظام افکنده خودسری و بی باکی

پیش گرفت بالجمله چون موکب جهانگشا بمستقر خلافت نزول اقبال فرمودند لشکر خان میربخشی در

خویش راجه تودرمل که اهتمام توازه بعهده کاردانی او حواله بود بدالصوب تعین شد و

فرامین باسم منعم خان خانخانان و سایر امرا و جاگیرداران آن حدود شرف نفاذ یافت که

مرافقت و یکجهتی بکار برده بصوابدید منعم خان کاربند خدمت شوند و در خلال این حال لودی

خان که در تدبیر ملک داری دل قوی و همت کاربرد از داشت و مدار حل و عقد سلطنت

بود بجهت کشتن داود عم زاده خود را آزرده خاطر گردید و بنابر انحراف مزاج او از داود

فتح خان عمده بیگ قلم از لودی برگشتند و داود بسعی قتلو خان و گوجر خان و ششن خان

زی و اسمعیل سلاح دار گدهی را که بمنزل دروازه ولایت بنگاله است استحکام داده ابواب

فرزاین

خزاین سلیمان را مفتوح ساخت و بر زپاشی و درم ریزی خلقی انبوه بر گرد او فراهم امدند و لودی [?]
دربرابر پای همت استوار داشت و بقلعه رهتاس رفته متحصن شد و داود فوجی عظیم برابر او فرستاده بود
ناکام بدرگاه سلیمان جاه التجا اورده از منعم خان خانخانان استمداد کومک نمود و خانخانان هاشم خان
و تنکری قلی سلطان و یار حسین تواجی باشی و ملا محمود اخوند و جمعی را بمدد او تعیین فرمود و خود متعاقب
انها متوجه پتنه شد که شاید لودی امده به پیوندد و تسخیر ولایت بهار بسهولت میسر شود و چون دار
الخلافه اگره بورود موکب جهان ستانی رونق اسمانی یافت حقیقت ولایت بنگ و بهار و سوانح
ان دیار بمسامع اقبال رسید و راجه تودرمل و لشکرخان میربخشی بشرحی که نوشته شد بکومک
منعم خان تعیین شدند که سایر جاگیرداران انجا و نطاق خدمت و جانسپاری بر میان
جان بسته لوازم سعی و اهتمام و مراسم جد و جهد بانجام رسانند و راجه در کنار اب ترمهانی
که مجمع دریای گنگ و کودی است بمنعم خان ملحق گردید و در اندک فرصتی لشکر عظیم فراهم
امد و ترتیب افواج برین نسق قرار یافت قول بشهامت منعم خان خانخانان و جمعی از بهادران
نصرت قرین ارایش پذیرفت و در برانغار مجنون خان و بابا خان با سایر قاقشالان
و در جوانغار محمد قلی خان برلاس و قیا خان و اشرف خان و در هراول خان عالم و میرزا علی
و چندی از دلاوران عرصه نبردکار طلب گردیدند و راجه سان لشکر دیده لشکرخان و
بعضی از ملازمان خانخانان را از اب گذرانید و نظام که با فوجی از افغانان تیره رای قدم
جلادت پیش نهاده در برابر لشکر منصور قلوه ساخته بود تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و
در ان وقت تنکری قلی و چندی که نزد لودی رفته بودند امده نمودند که لودی بداود صلح
کرده ما را رخصت معاودت داد و جمیع افغانان سیاه بخت بلدل دیگر شده باستعداد
تمام روی ادبار بمقابل افواج فیروزی اثر نهاده اند و مجملی ازین تفصیل انکه داود
برهنمونی گوجر و قتلو مردم کاردان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که ترا بجای سلیمان میدانم
و اگر بجبت لی باکیها و لی اعتد الیها کاری ازمن بظهور امده خاطر خود را گران ساخته باشی
حق بجانب تست و من بتقصیر خود قایلم اما درچنین وقتی که افواج پادشاهی به تسخیر این ملک
هجوم اورده اند وظیفه نمک خوردگی و ادای حقوق انست که کمر همت بسته با فیلخانه
و توپخانه و خزانه سلیمان بمقابل عساکر گیهان شکوه متوجه شوی بالجمله لودی بتسویلات
و مزورات گوجر و قتلو از راه رفته صلح کرد و فوج انبوه با خود همراه گرفته در بروی
لشکر منصور امده قلوه ساخت اگرچه این خبر باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه اندیشان
شد اما امرای فیروزجنگ دل بتایید ایزد سبحانه بسته دل از باطن قدسی مواطن حضرت

خاقانی استعداد همت نموده متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و همواره بر کنار دریای
سون بهادران از جانبین برآمده کارزار میکردند و پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه
همت غالب می آمدند از آن جمله روزی لعل خان بدخشی با جمعی از آب گذشته بر قلعه مخالفان
تاخت و دست بردی شایسته نموده چهارده کشتی از اینها گرفت و بسیاری از اعدای دولت
بگرداب فنا فرو رفتند و پسر لعل خان در راه اخلاص جان نثار گردید و مقارن این حال خبر
کشته شدن لودی رسید برین نهج که چون لودی بمقابل عساکر کیهان شکوه صفوف جنگ آ
خود را اراست داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جلالخان کدهور فرود آم
وکس بطلب لودی فرستاد که با وکلای خود کالو و بهول بحضور آید که مصلحت های ملکی در میان
است بدانچه مقتضی صوابدید او باشد بعمل آید لودی بداود ملاقات نمود و بعد از تواضعات
رسمی و گفت و شنود داود بهانه برخاست و قتلو با جمعی آمده قصد گرفتن لودی کرد ملازم
لودی که شمشیر او را داشت بر آثار غدر آگاهی یافته شمشیر بقتلو انداخت و او را بهمانجا در
زیر تیغ هلاک ساختند و لودی را مقید گردانیدند و در افغانان شورشی غریب پدید
جمیع سرداران لشکر و قتلو در قتل لودی اتفاق نمودند داود از او پرسید که با توجه باید کرد
لودی جواب داد که مناسب وقت نبود که در عرض ناموس من دست بی اعتدالی دراز نمایی
اکنون که کار به اینجا رسید بهتر آنکه مسافر ملک نیستی شوم داود از کوتاه اندیشی و کم فرصتی
به اغوای افغانان او را با بهول روانه ملک عدم ساخت و بیمامن اقبال روز افزون چنین
سرداری که مدار لشکر افغانان بر وجود او بود بی زحمت سعی و تردد اولیای دولت از میان برخاست
و اسمعیل پسر لودی را که بغایت خورد سال بود جمعی از توابع و لواحق او همراه گرفته نزد
منعم خان آوردند و خان فیروز از آب سون گذشته متوجه پیش شد چون از کشتن لودی
لشکر افغانان شورشی راه یافته بود اگر عساکر فیروزی ماثر یلغار میراندند در کمال سهولت و
آسانی کار به انجام میرسید لیکن منعم خان مراعات حزم و احتیاط نموده مقرر ساخت که بعد از این
مردم جبه پوشیده سوار شوند و در هر منزل راجه و لشکرخان پیشتر شتافته جای لایق جهت ورود
عساکر اقبال مقرر سازند و اطراف اردو را به امرا قسمت نمایند که قلعه ساخته و خندق زده
فرود آیند و به همین ترتیب امرا کوچ بر کوچ متوجه شدند و داود با وجود فزونی لشکر و کثرت
آلات حرب و نهایت استعداد از غایت بیدلی و کم همتی بقلعه تینه تحصن جست و منعم خان با سایر
امرای فیروزی نشان قلعه را محاصره نموده تقسیم مرچلها فرمودند و عرضه داشتی مشتمل بر نتایج
سوانح اقبال و تاییدات حضرت ذوالجلال بدرگاه سپهر بارگاه ارسال داشتند کیفیت نشستن

شاهزاده

شاهزاده بلند اقبال وارث ملک و اقلیم سلطان سلیم چون عمر طبعی شاهزاده بلند اقبال بچهار سال
و چهار ماه و چهار روز رسید بقانون بزرگان دین و آیین صنادید سلف آن رموز دان کارخانهٔ
معنی و دقیقه شناس کمالات باطن را به تحصیل علوم ظاهری و اکتساب فضایل صوری مکتب
نشین ساختند و مولانا میر کلان هروی که بکمال دانش و سلامت نفس و تهذیب اخلاق و
عفت زبان آراستگی داشت بمعلمی آن سلالهٔ دودمان خلافت خلعت امتیاز پوشید و از سوانح
این ایام نقبن گوالیار و سرونج که بر سمت ولایت مالوه واقعست راه زنی و تمرد پیش گرفته
بتجار و سایر مترددین آسیب میرسانید بنا برین سید محمود خان با جمیع سادات بارهه و انبوه
دیگر بر او تعین شدند و سادات داد شجاعت و دلیری داده شمشیرهای نمایان زدند و بضرب
تیغ صاعقه بار بسیاری از کفار شقاوت آثار بقتل رسید و آن ولایت از قرار واقع بعمل در آمد
و بعد از آن زندگی پیمانهٔ عمر سید محمود خان بارهه برگشت و از وقایع این سال رسیدن میر محسن رضوی است
از دکن با عرضه داشت نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل این اجمال آنکه چون در اول یورش
گجرات محمد حسین میرزا خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بدکن رفت حکم شده بود که میر محسن رضوی
نزد نظام الملک شتافته بنصایح سعادت پیوند او را بشاهراه نیکو بندگی و اطاعت هدایت نماید تا آن بی
سعادت را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود متعلقهٔ خویش اخراج نماید نظام الملک اگرچه توفیق
نق اول نیافت اما در ملک خود راه نداد و عرضه داشتی مشتمل بر نهایت عجز و نیازمندی با پیشکشهای
لایق مصحوب معتمدان خود بدرگاه گیتی پناه مرسول داشت و میر مذکور درین ولا بسعادت زمین
بوس شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت دکن از آنچه دیده و فهمیده بود بمسامع اقبال رسانید
و صورت تسخیر آن ممالک در نظر دوربین خاقان سکندر آیین بسهولت و آسانی جلوه داد لیکن چون
چون درین ولا همگی همت جهانگشا متوجه تسخیر ولایت شرقیه بود و منعم خان خانخانان با دیگر امرای عظام
و عساکر فیروزی احتشام با داود افغان در آویخته قلعه پتنه را محاصره داشتند اهم رای جهانگشا
برین مهم مقدم دانسته فتح ولایت دکن بوقت دیگر حواله شد توجه آنحضرت قدس بزیارت روضه عتبه علیه
چون محاصره قلعه پتنه و تسخیر ولایت شرقیه به امتداد انجامید و بر پیشگاه خاطر قدسی مظاهر چنان پرتو
انداخت که افتتاح عقده این مراد بمساعی اولیای دولت صورت پذیر نیست ناگزیر برای ممالک گشی سو[illegible]
ممالک شرقیه تصمیم یافت و چون خاقان ستوده خصال در تحصیل این قسم مقاصد عالی نخست از باطن
قدسی مواطن بزرگان دین استمداد همت فرموده قدم در شاه راه مقصود می نهند لاجرم روز سه شنبه
غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی موافق شانزدهم شوال نهضت عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاد و در قصبه توده میرزا
کوکه برسم ایلغار از گجرات رسیده بسعادت آستانبوس مفتخر گردید و آنحضرت از کمال بنده نوازی

قدمی چند بجانب میرزا رفته باین مرحمت خاص پایهٔ عزت او را از همگنان برافراختند و بست
و ششم اسفندارمذ ماه الهی حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر از هفت کروهی آن
دار البرکه چنانچه رسم آیین آن شهسوار عرصهٔ صورت و معنیست قدم فلک سای را غبار آلوده نیاز
ساخته بزیارت روضهٔ منوره توجه فرمودند و آخرهای روز به آن بقعهٔ عالی رسیده لوازم زیارت
و مراسم نیازمندی بجای آوردند و ارباب احتیاج و سایر منسوبان و مجاوران آن سدره سدره
مقام را بترشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون راجه تودرمل بخدمت تسخیر قلعهٔ
تعین بود رای رامداس بکاردانی و سلامت نفس اتصاف داشت بمنصب دیوانی خلعت امتیاز
پوشید لیکن مقرر شد که بدستور سابق محرران راجه تودرمل سررشتهٔ جمع و خرج و طلب و تنخواه
را تا آمدن او مضبوط دارند **آغاز سال نوزدهم از ابتدای جلوس خاقان مالک‌ستانی** درین ایام سعادت فرجام که
موکب گردون شکوه در دار البرکهٔ اجمیر افاضهٔ انوار میفرمود و باطن قدسی مواطن پادشاه حقایق
آگاه نور افروز معرفت بود بهار جان نگار با شکوه مسیحای در رسید و پژمردگان عرصهٔ خاک را حیات
نو بخشید و ظاهر جهان چون باطن ارباب حال طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه
بخش عالم روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده نهصد و هشتاد و یک هجری پرتو حضور به بیت الشرف
حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بخرمی وقت طاآغاز
شد درین ولا که همای چتر گردون سای بر خطهٔ فیض اساس اجمیر سایهٔ وصول انداخت بخان
بمسامع جلال رسید که چندرسین پسر راجه مالدیو از کوتاه اندیشی و بیخردی سررشتهٔ اطاعت
و فرمانبرداری از دست داده راه مخالفت و ادباری سپرد و قلعهٔ سوانه که مستحکم ترین قلاع
صوبهٔ اجمیرست پناه روز بد اندیشیده به استحکام آن میکوشید بنابران شاه قلی خان محرم و راء
رایسنگ و شمال خان و سلطان راتهور و کیسوداس پسران جیمل میرته وال و حکمت رای
پسر دهرسنگه و جمعی دیگر از بهادران عرصهٔ فیروزی به تنبیه و تادیب او نامزد شدند و حکم قضا نفاذ
شرف نفاذ یافت که اگر آن سرگردان دشت ادبار از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده سر بر خط
فرمان نهد بنوازش خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورند والا در استیصال بنیان حیات
او کوشیده ملک او را پامال عساکر اقبال سازند بالجمله چون امرای عظام بحوالی شهر سوجت رسیدند
کله‌پیره رای مالدیو که در آنجا می‌بود تاب مقاومت نیاورده بقلعهٔ سرپاری که در شعب جبال
واقعست پناه برد و افواج قاهره تعاقب نموده آن قلعه را سوختند و کله از آنجا نیز برآمده بکوه
کورینه شتافت و بهادران نصرت قرین کمر همت بدستگیر ساختن او بسته تکامتی معتبر بلند نمودند
بیوت و کیسوداس برادر خود را با میس داس و بیرمتی راج همراه ساخته خود بجبت سامان

بعضی

بعضی ضروریات رخصت گرفته و از تفرقه کلا فتوری عظیم در جمعیت چندرسین راه یافت
و ارکان همت او بر تزلزل پذیرفت و امرای عظام روی توجه بشهر میوا نهادند و در آنجا راول میگراج
که از معتبران چندرسین بود پای نخوت افشرده خیرگی میکرد و رای رایسنگ فوجی از مردم
خود را به کردکی کوپال داس تعیین نمود و چندرسین سوجا و بیداس را با فوجی از مردم
خود بکومک راول فرستاد و در حینی که مردم رای رایسنگ حوالی و حواشی میوا را تاخته عنان
معاودت معطوف داشته بودند راول با جمعیت فراوان رسیده سر راه گرفت و جنگ عظیم
در پیوست و از طرفین مردم بسیار بقتل آمدند و سوجا و بیداس و مان برادر راول بر خاک
هلاک افتادند و منسوبان درگاه فیروزی بارگاه قرین فتح و نصرت شده بسیاری از خون گرفتها
را علف تیغ بیدریغ ساختند و چون خبر جنگ برای رایسنگ رسید بر جناح استعجال شتافت
ولیکن پیش از رسیدن او اقبال روزافزون کار خود کرده بود و بعد ازین شکست راول نیز بعلامات
دیگر پیش آمده پسر خود را همراه امرا ساخت و افواج بحر امواج متوجه تسخیر سوانه شدند و چندرسین
قلعه را به پیای را تهور و تپای تعال سپرده خود آواره دشت ناکامی گردید و امرای عظام محاصره
قلعه همت گماشته مرچلها تقسیم فرمودند و چون خاطر فیض مظاهر از انتظام این صوبه وا پرداخت
رایت مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و بیست و یکم فروردی ماه الهی موافق هفتم ذی
الحجه بدار السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال و انحال عرضه داشت منعم
خان خانخانان از ظاهر پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه سخت به امتداد انجامید
اگرچه بهادران لشکر منصور در لوازم خدمت و مراسم قلعه کشی نهایت جد و اهتمام بکار برده سر
مویی به تقصیر از خود راضی نمیشدند لیکن چون یکجانب قلعه دریاست بکشتی آذوقه فراوان بمخالفان
برسد و سرانجام قلعه داری از لشکر و توپخانه و فیلان نامی و خزینه وافر بر وجه اتم میسر است محاصره
دلخواه صورت نمی بندد و مع هذا موسم باران و طغیان انهار و جریان سیلابها موجب برنفی
لشکر فیروزی ماتر شده اگر رایات جهانگشا و لوای نصرت افزا سایه وصول برین حدود اندازد
هر آینه ابواب مراد بر روی روزگار دولتخواهان بزودی مفتوح خواهد گردید و مقارن اینحال
خبر شهادت کاکر علی خان و پسر او بمسامع عز و جلال رسید که روزی بر سر مخالفان تاخته کارنامهای شجاعت
و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران را بزخم تیغ جانستان بر خاک هلاک انداخت و خود
بزرگوارانه شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جان نثار شد و خان عالم نیز سحری بجانب بیچ بهار
تاخته ترددات نمایان نمود و چند زنجیر فیل با دیگر غنایم بدست آورده سالما و غانما عنان

مراجعت معطوف داشت و نیز بعرض رسید که خان بتنی که از بهادران لشکر مخالف بود در بهمای دولت
از غنیم جدا شده در زمره دولتخواهان منسلک گشته و منعم خان خانخانان او را استمال عواطف شاهنشاهی
ساخته سرکار سارن را بجاگیر او مقرر داشته و او در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه تدبیرات بکار می‌برد از
جمله خاطر نشان خانخانان نموده که بجهت تسخیر قلعه و استیصال مخالفان دو کار ناگزیر در پیش است اولاً
در پای پن پن را باید شکست که درین موسم سیلابهای گران آمده اطراف قلعه را فرو خواهد گرفت و در آن
صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران کارطلب به تسخیر حاجی پور تعین نمایند که
بیشتر آذوقه قلعه از آنجا میرسد منعم خان خانخانان بصواب دید او که هر آینه مطابق معقول بود خان
عالم را به تسخیر حاجی پور مقرر فرمود و دست رابیه در رفتن ها روشنا کرد که من از درگاه جم جاه همراهی
این لشکر سرافرازم شما دیگری را به آن خدمت فرستید و ازین گفت و شنود تسخیر حاجی پور روزی چند
در عقده تعویق افتاد اما مجنون خان با فوجی از دلیران خدمت دست بشکستن بند پن پن روی همت
نهاده و به اندک سعی و ترددی این خدمت حسن انجام پذیرفت و بابوی منکلی که از جانب غنیم محافظت
این بند مقرر بود دران شب از گران خواب ادبار غفلت ورزید و چنین عقده دشوار بسهولت منفتح
گشت و چون بر حقیقت حال آگاه شد از غایت خجلت نتوانست در میان مخالفان بود و راه ادبار
پیش گرفته بصوب گهوره گهات شتافت بالجمله درین هنگام که همگی توجه خاطر اشرف بیورش مبارک
شرقیه مقصور بود از عرایض خان خانان و شرح سوانحی که نوشته کلک بیان گردید آن عزیمت تصمیم یافت
و مقرر شد که بندگان اعلی حضرت با چندی از پرده گیان سرادق عفت و شاهزادهای عالی مرتبت با
مقربان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریا سیرکنان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با فیلان
و طوایل و سایر بیوتات عالی فوج فوج و جوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین
تاریخ شیخ ابو الفضل بسعادت زمین بوس سربلندی یافت او پسر شیخ مبارک است و شیخ مبارک
مردی بود درویش نهاد بفضایل صوری آراسته و در گوشه آگره به افاده و تدریس علوم ظاهری
مشغول اگرچه پیش ازین پسر کلان او شیخ ابو الفیض فیضی تخلص که از فرط اشتهار بتعریف و توصیف
محتاج نیست بسعادت آستانبوس رسیده بود و درین ایام توصیف فضایل و کمالات شیخ ابوالفضل
معروض بساط عزت گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول وحدت طبع و طلاقت لسان پایه
بلند و فطرت عالی دارد او نیز بحکم اشرف بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت و تفسیر
آیة الکرسی را بنام اقدس موشح گردانیده دست آویز نیاز ساخت لیکن بنابر عدم استعداد
سفر درین یورش از سعادت همراهی باز ماند و تا هنگام مراجعت موکب کیهان شکوه در گوشه آگره

گذران

نلت بدر خود روزکاری بعبرت و صعوبت میکذرانید و چون رایات اقبال بدار السلطنه فتحپور
نزول اجلال فرمود کوکب طالع او از حضیض مذلت و خواری به اوج عزت و کامکاری ترقی و تصاعد
نمود چنانچه مجملی از آن در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام شجاعت خان از پیش
خانخانان آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت او را بجهت زیاده سری و بی مرفه گوئی از
کرات مغضوب قاسم علی خان نزد خانخانان فرستاده بودند خانخانان شکر این عاطفت کبری ادا نموده او را معزز
و مکرم داشته به انواع خاطرجوئی پیش آمد و جاگیر لائق تجویز فرمود اما شجاعت خان از بلند فطرتی
بودن و گرفتن جاگیر راضی نشد ناگزیر خانخانان درخواست گناه او نموده بدرگاه معدلت بارگاه
فرستاد و مقارن اینحال زنجیر فیل از غنایم خان عالم بدرگاه رسید و از انجمله فیل یک رتن که بشکوه
ظاهری و باطنی آراستگی داشت داخل حلقه خاصه شد و در بنولا که موکب جهانگشا متوجه تسخیر ولایت
شرقیه بود بموقف عرض رسید که پسران اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند
اعظم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات بتنخواه او مقرر بود مشمول جلایل
تفقدات و تلطفات ساخته رخصت گجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال از راه دریا متوجه
تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ ببرگردگی مظفرخان از راه خشکی روانه
شود و آن گستاخ مزاج روستایی طبیعت با آنکه هنوز از حجاب تقصیر گذشته چنانچه باید برنیامده
بود قبول این خدمت ننمود و در برابر جوابهای دور از صواب معروض داشت و مجددا از نظر
مرحمت افتاد و خدمت مذکور بمیرزا یوسف خان تفویض یافت نهضت موکب جهانگشا بتسخیر شرقی شهر
پاره و فتح قلعه پتنه و صوبه بهار چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک محروسه و ترتیب عساکر فیروزی
پرداخت حراست دار الخلافه بشهاب الدین احمد خان مقرر فرموده روز شنبه بیستم تیرماه الهی موافق
... صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای والاگهر و مخدرات تتق عفت متوجه ولایت شرقیه
شدند و درین هنگام خدمت بخشیگری برای پرکهوتم و خدمت استیفا از تغیر رای بهگونداس
تفویض یافت و اسامی مقربان بساط عزت که درین یورش اقبال صفت قرین موکب دولت
بودند بدین تفصیل است راجه بهگوانداس راجه مانسنگ زین خان کوکه شهباز خان
صادق محمد خان قاسم خان میربحر راجه بیربر جلالی خان میرزاده علی خان سید عبدالله خان
دهوسکه نقیب خان قمرخان نیابت خان سید محمد خان موجی حکیم الملک بیشرو خان
از اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر قاضی یعقوب شیخ ابوالفیض فیضی و دو فیل خاصه که

در کلانی و تندخوی عدیل و نظیر خود نداشتند از فرط توجه کشتیهای عظیم بجهت اینها ترتیب فرموده همراه
گرفتند اول ما بسند رباد و ماده فیل در یک کشتی و دوم فیل سمن باد و ماده فیل بر کشتی دیگر و چون موسم
برشکال و هنگام طغیان اب و تلاطم دریا بود در حوالی قصبه اتاده چند منزل کشتی بگرداب فنا فرو شد
قریب به اله باس در موضع جکو رمعروض بارگاه معدلت گردید که زنارداری از نهایت بدذاتی دست
روی مغلوب نفس نیت شده با دختر خود ملاعبت زناشوهری میکند ان مردود ازل را بدرگاه ربار
عدالت مهر جا فرستاده بازپرس فرمودند و بعد از تحقیق و ثبوت بیاسا رسانیدند و چون موکب اقبال
از اله باس گذشت دریا در تلاطم امد از شدت باران و جوش و خروش آب و باد ده کشتی در ان
روز غرق شد و نقاره خانه خاصه نیز اسیبی رسید و در خلال این حال قاسم علی خان از پیش خانی
آمده حقیقت غلبه دولتخواهان و استیلای عساکر فیروزی ماثر معروض داشت و باعث انبساط و
انشراح خاطر اولیای دولت گردید و درین روز حضرت خاقانی حسین خان را یاد فرمودند که چرا
همراه نیست و چنان بمسامع جلال رسید که اثر سودای بر مزاج او مستولی گشته و در حدود جاگیر خود
تاخت و تاراج رعایا و زیردستان اوقات میگذراند چون وقت مقتضی ان نبود تنبیه و تادیب او
بزمان فرصت حواله شد و از حوالی نبارس اردوی بزرگ که بسرکردگی میرزا یوسف خان از راه خشکی
می آمد بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره انحضرت مجلسهای پادشاهانه اراسته با مقربان
بساط عزت صحبتهای خوش میداشتند و اکثر اوقات میر شریف برادر نقیب خان کتاب عتیقه را با واز
حزین دلنشین میخواند و سنشاه صورت و معنی رقتها فرموده چشم حقیقت بین را بتقاطر اشک
گوهربار میفرمودند و چون موضع یحیی پور از توابع جونپور مورد رایات منصور گردید عرضه داشت
خانخانان و دیگر امرای عظام رسید که هر چند زود سایه چتر جهان آرا بر فرق دولتخواهان افتد
بهتر خواهد بود و صورت تسخیر انملک بزودی جلوه مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک را با خلاص خان
وجمعی از معتمدان خاص در خدمت شاهزادهای والاشکوه بجونپور رخصت یافتند و استمداد از
جنود تاییدات غیبی جسته بر جناح استعجال رایات فتح و فیروزی بصوب پتنه برافراشتند و مقارن
این عزیمت مژده فتح ولایت بکر مسرت بخش خواطر اولیای دولت گردید و در معنی تفاءل فتوحات
بلاد شرقیه بود که منهیان عالم غیب بگوش ارباب بصیرت و هوش میرسانیدند و شرح این داستان
اقبال انکه در اوراق سابق ذکر یافت که محب علی خان و مجاهد خان نبیره او با سند عالی تا بعد
بیکم به تسخیر ته و بکر رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان بمنازعت و مخالفت پیش امد و قلعه
بکر را مضبوط ساخت تخت همت تسخیر بکر بسته بمحاصره ان برداختند و سلطان محمود نیز در لوازم

بوداري و شرايط استحكام آن سعي موفور بظهور اورد ليكن از اقبال روز افزون خاقان ربع مسكون
ان قلعه قحط عظيم بهم رسيد و سلطان محمود با وجود فراواني غله و فزوني از وقت مراعات حزم
نموده اول حبوبات بيست ساله و سي ساله كه در قلعه بمرور ايام فراهم آمده بود بمردم قسمت
خوردن ان ماده اوجاع و اورام گشت و علت وبا شيوع يافت و از غرايب وقايع انكه هر كس
درخت برس را جوشانيده خوردي از مردن جان بردي و رفته رفته پوست اندرخت بو
طلا شد و وسعت اباد جهان بر دل سلطان محمود تنگ تر از چشم مور نمود چه جاي قلعه بكر نا گزر
عرضداشت بدرگاه معلي فرستاد كه درين مدت همواره لوازم و مراسم بندگي بتقديم رسانيده ام
اقبال بر نهج راه اخلاص و فرمان برداري ثابت قدمم ليكن چون با محب علي خان و مجاهد خان
ستيزهاي روي داده و از جانبين غبار مخاصمت و مخالفت برخاسته باعث ان نمي توانم ساخت
ان اين نهيتم اما قلعه را پيشكش بندگان حضرت شاهزاده عالم و عالميان وارث ملك
اقليم سلطان سليم نموده باستشفاع ان برگزيده دين و دولت اميد وارم كه اگر از روي
مقصد تقصيري شده باشم رقم عفو بر جرايد جرايم اين بنده گناه كار كشيده در زمره دولت
منتظم سازند و يكي از معتمدان درگاه رخصت يابد كه قلعه را سپرده متوجه استان بوس شوم
گنورستان ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته مير كيسو را كه از قديمان درگاه بود بحراست
رخصت فرمودند اما بيشتر از رسيدن مير پيمانه هستي سلطان محمود لبريز شده بود و اهل قلعه انتظار
ميكشيدند چون مير بحوالي بهكر رسيد مجاهد خان قلعه گنجابه را محاصره داشت و سامه بيگم دختر محب علي خان
مجاهد خان ميشد در انجا بود از رسيدن مير اشفته و غراب چند اراسته بمدافعه و مقابله
اورد و از انجا كه مير نسبت به او كم جمعيت بود نتوانست دست و پاي زد بلكه رفته رفته كار برو تنگ
نزديك بان رسيد كه گرفتار گردد خواجه مقيم هروي پدر خواجه نظام الدين احمد بخشي كه از درگاه
بتحويل قلعه تعين بود محب علي خان را بمواعظ و نصايح در مقام قباحت فهمي اورده متوجه ساخت كه قلعه را
بمير قلعه را متصرف شد و ليكن محب علي خان و مجاهد خان از چنين ملك معمور دندان طمع نمي
كندند و بودن هم بحكم مشكل مينمود عاقبت مير كيسو بمقدمات معقول قرار داد كه مجاهد خان بجانب
و محب علي خان با اهل و عيال و توابع و لواحق در قصبه لوهري بسر برد و به اين تدبير خواست
فتنه در جمعيت انها انداخته مستقلا انملك را بحيطه تصرف اورد و بعد از انكه مجاهد خان
محب علي خان بموجب قرار داد عمل نمودند مير جمع كثير را بكشتيها نشانيده بر سر سامه بيگم فرستاد و ان
از غايت تهور حويلي خود را استحكام داده بمحاربه كثيري از كشتيها و مدافعه پيش امد يك شبانروز
دار خانه خود را نگاه داشت تا انكه مجاهد خان با لشكر خود را رسانيده مردم مير كيسو را شكست

داد وسه ماه دیگر انطرف اب او بود تا وقتی که بیکر به ترسون محمد خان مرحمت شد و برادران [illegible]
الحکم به انصوبه رفتند میر کیسو از کوتاه اندیشی و بیخردی خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون دانست
که کاری نمی تواند ساخت ازان اراده باطل ندامت زده قلعه را به برادران ترسون خان سپرد
کو تا اب و هوای انجا بانی خاصیت چنین است والا میر کیسو کجا و این قسم ارادها کی زبان قلم ازین [illegible]
کوتاه داشته سررشته سخن را بداستان سابق پیوند میدهد مجملا چون میرزا یوسف خان و [illegible]
بزرگ بموکب منصور پیوست حکم شد که هرجا کشتیهای پادشاهی لنگر اندازند سرزمینی که محاذی ان
باشد معسکر اقبال گردد و روز دیگر انحضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده از اب عبور فرموده [illegible]
گردکی انحضرت قریب بانصد زنجیر فیل که در اردوی معلی بود با وجود تندی اب و طغیان دریا [illegible]
گذشتند و از غرایب اتفاقات انکه در اثنای اب گذشتن ماهی جیته بر زانوی انحضرت ارام گرفت [illegible]
سکون گیران حقیقت شناس بر فتح و نصرت تفاول گرفتند و درین راه شهریار شیر شکار هر روز از
کشتی برامده بشکار جیته خوشوقت میشدند چنانچه روزی جیته را بر اهوی گذاشتند وان اهو [illegible]
جنگ جیته خلاص شده راه سلامت پیش گرفت و در نوبت جیته دیگر رسیده ان اهو را شکار کرد [illegible]
بر زبان الهام بیان گذشت که چون جیته را با اهو میکند استیتم بخاطر خبان بر تواند اخت که درین [illegible]
انچه از عالم غیب بجلوه گاه ظهور رسید صورت حال ازان قیاس فرماییم اکنون بخاطر میگذرد که [illegible]
درین مرتبه اسیر سرپنجه تقدیر نخواهد شد و بار دیگر بتقضای الهی شکار اقبال ماست و فقط [illegible]
بر زبان الهام بیان گذشته بود و مطابق ان از کمین بطون بعالم ظهور جلوه نمود و بتوفیق الهی [illegible]
خود نگاشته کلک وقایع نویس خواهد شد و هم درین ایام بسید میرکی پسر میر عبدالکریم جفری [illegible]
که پیش امدن حال بضابط جفر استخراج نماید و منهیان غیب این بیت بر زبان قلم دادند بیت
بزودی اکبر از بخت همایون ** برد ملک از کف داود بیرون ** و غریب ترانکه در هنگام نهفت والا [illegible]
دالا از دار الخلافه نیز استخراج نموده بود و این بیت برامده بیت گرچه باشد شرارت جرار [illegible]
لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار ** و چون گذر جوسا مخیم بارگاه گردید عرضه داشت منعم [illegible]
خانخانان که بشارت بخش فتح و فیروزی بود رسید مضمون انکه جمع کثیر از افغانان بسرکردگی عیسی خان
نیازی که در تهور و دلیری سرکرده لشکر مخالف بود بر معین قیاخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست
و از دیگر مرحلها عساکر اقبال جوق جوق مردم بکومک شتافتند و راجه تودرمل نیز خود را بانجا
رسانید و مقهوران تاب مقاومت نیاورده خاک هزیمت بر فرق ناموس خود بیختند و در جنگ مغلوب
عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکرخان کشته شد و خاقان گیتی ستان عرضه داشت [illegible]
بجنس نزد شهزادهای بلند اقبال ارسال فرمودند که بهجت افزای خاطر گرامی گردد و چون موضع

دوستی از اعمال بوجپور مضرب خیام گردون احتشام گشت عرضه داشت منعم خان رسید التماس
نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت باران اسلحه سپاه و آلات حرب اکثر ضایع و ابتر شده
اگر درینوقت از قورخانه خاصه امداد رسد بجا خواهد بود ملتمس او عز قبول یافت و حکم شد که اقسام
آلات حرب و انواع اسلحه بسرعت تمام بعسکر عالی رسانند و چون حوالی قصبه منیر مخیم بارگاه جهان
ستانی شد میر غیاث الدین علی نقیب خان حکم فرمودند که مبلغ وافر از خزانه عالی گرفته بنی سوبات
مزار منوره شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری معتکفان حواشی آن آستان و سایر محتاجان قسمت نماید.
شیخ یحیی پسر شیخ اسرائیل منیری است و از اعاظم اولیای هندوستان و به سلسله چشتیه و طایفه فر
وابسته بر سند گویند شیخ را از زوجی فرزند سرایمه داشت بملازمت شیخ شرف الدین پانی پت شتافت
آن دانای رموز آلهی نقش این خواهش از لوح خاطر شیخ خوانده مژده فرزند خوش وقت گردانید
و فرمود که چون بظهور این عطیه غیبی کامیاب گردد بهمنامی ما موسوم سازد و شیخ در تکمیل نفس
و تهذیب اخلاق پایه بلند دارد و با مطالب تصوفی را بعبارت منقح در سلک تحریر کشیده و کتاب
معدن المعانی و کنج لایخفی و شرح آداب المریدین از واردات خاطر فیض مظاهر ایشان است و سه مجموعه
مکتوبات که بعضی از طالبان و مریدان خویش نوشته اند یکی متضمن صد و پنجاه مکتوب و دیگری مشتمل بر صد
و دیگری محتوی بر بیست و پنج هدایت نامه و شیخ معاصر سلطان محمد تغلق بوده و در بدایت
حال پیوسته در کوه و صحرا بسر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ
نظام الحق والدین رسید و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته ارادت آورده
بلند عروج نمود بالجمله چون رایات گیتی کشا بموضع شیرپور ورود اقبال فرمود راجه تودرمل
سعادت آستانبوس دریافت و حقایق عساکر منصوره مشروحا معروض داشت و در باب آمدن منعم خان
استمزاج نمود حکم شد که زیاده از ده کروه باستقبال نیاید و دیگر امرا در مرحلهای خود بخدمت مرجوعه
قیام نمایند و همان شب راجه رخصت معاودت یافت دهم درین ایام عرب پسر هاشم خان که خانی
جوهر ذاتی و رشدی نبود و به نیابت پدر خود در درگاه خدمت مینمود عرایض پدر خود را که مشتمل
بر احوال و وقایع بنگاله بود میگذرانید بخطاب نیابت خانی سرافرازی یافت ورود موکب گیهان
بظاهر پتنه و فتح آن حصار بیمن اقبال خاقان نامدار خاقان کشورکشا بهمت
و طالع ارجمند همعنان دولت و اقبال روز چهارشنبه بیست و دوم امرداد ماه الهی مطابق
دهم ربیع الثانی رایات نصرت طراز بظاهر پتنه برافراشت و خانخانان گیتی را به اقسام
آتش بازی و برق انداز آراسته شکوه هرچه تمامتر شرف رکاب بوس دریافت و بجلادت

بتصدات خسروانه سربلند گردید و حکم شد که متصدیان توپخانه عالی توپها و بندوقها را آتش دادند
و غلغله عظیم زمین و زمان را فرو گرفت و از فرط دخان و وفور غبار عالم چون روز اعدای دولت
تیره و تاریک شد و صدای هولناک چند فرسنگ در چند فرسنگ پیچید و از دهشت آن لرزه در
ارکان همت مخالفان افتاد و آواز نقاره فتح و صفیر نفیر اقبال و صدای کرنا نفرت هوش
ربای افغانان سیاه بخت و همت بخش اولیای دولت گردید و شهریار بلند اقبال در ساعت
مسعود مختار بمنزل خانخانان ورود و شکوه در جلال فرمودان دولتمند تورده دان بایه
نفایس اجناس و نوادر امتعه برسم پیشکش و نثار موقف مجلس فردوس نگار گردانیدند و محمد قلی خان
برلاس و قیاخان و اشرف خان و مجنون خان عالم و سایر امرای عظام که درین لشکر فرد
چشم بد دام خدمت سعادت پذیر بودند دولت زمین بوس دریافتند همچنین دیگر امرا در دار
و یکجوانان فوج فوج جوق جوق سجدات عبودیت بتقدیم رسانیده مورد اقسام نوازش
تحسین شدند در روز دیگر خاقان کشورستان اطراف قلعه را بتعمق نظر سنجیده تخت تسخیر حاجی پور
که در فتح قلعه دخل عظیم داشت پیش نهاد همت عالی فرمود خان عالم و میرزا علی علم شاهی و سید محمد
بخاری و پسران راجه گجپتی را با فوجی از بهادران قلعه کشا حکم شد که بر کشتی نشسته و توپخانه شایسته
همراه گرفته متوجه تسخیر آن شوند حاجی پور در محاذی پتنه واقعست و دریای گنگ بعرض دو
کروه از میان آن دو شهر بهزار جوشش و خروش میگذرد و امداد از دق از آنجاست
دهم درین روز ایلچی داود بوسیله خانخانان سعادت کورنش یافت پیش از ورود رایات
اقبال خانخانان خالدین خان را نزد او فرستاده بپیغام گذارده بود که هنوز سر رشته صلاح از دست
نرفته فکری بحال خود باید کرد و تیشه بر پای دولت خویش نباید زد و باعث چندین هزار خون
ناحق نباید شد که این مستبعد را اجابه در پای است داود یکی از اعیان خود را مصحوب خالدین
خان بدرگاه فرستاده در لباس حیله و سالوسی معروض داشت که من از تقصیرات گذشته
دشنیانم و بودی که مرا به این روز نشانده بود بسزای خود رسید اکنون سر بر خط اطاعت و
فرمان نهاده امیدوارم که قدری از ین ملک بمن مرحمت شود که روزی چند در تلافی تقصیرات
سابق کوشیده بسعادت آستانبوس سرافراز گردم و چون مصدر جرایم عظیمه شده ام بالفعل
باحراز دولت ملازمت جرات نمی توانم نمود حضرت خاقانی در جواب فرمودند که اگر باطن او
فروغ صدق روشنی دارد در زبان او با دل موافقت بی شایبه توهم و مغالطه روی

...بد درگاه سلاطین پناه نهند کار آنچه در مخیلهٔ او نگذشته باشد بتفقدات و تلطفات شرف
اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب و دفع الوقت یکی ازین دو شق باید اختیار نماید تا جان
و ناموس چندین هزار کس عرضهٔ تلف نگردد اول آنکه با او تنها بعرصهٔ همت قدم نهاده یا یکدیگر
... نمایم تا بعنایت الهی و تایید آسمانی هر که نصرت یابد ملک ازان او باشد و اگر باین جرات
... اوباوری نکند یکی از مردم خود را که بمزید شجاعت و نیروی دل و قوت بازو از دیگران امتیاز
... اختیار نماید و ما نیز یکی از بهادران فدائی را در برابر او فرستیم تا ازین هر دو هر که ظفر یابد
... غالب باشد و اگر باین هم قرار نتواند داد یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب نماید تا از ینجانب
فیلی جنگ او مقرر سازیم و ازین فیلان هر کدام غالب آیند فیروزی از آنجانب باشد دا...
... بود بهیچ یک ازین شقوق راضی نشد و بی تکلف آن ذرهٔ حقیر را در جنب شکوه
... خاقانی چه وجود و کدام قدرت و مقارن این حال حاجی پور به نیروی همت بهادران فیروزی
... فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض رسید که عساکر نصرت مآثر کار بر حصاریان حاجی پور
... ساخته اند و عنقریب رایات فتح و فیروزی ارتفاع خواهد یافت خاقان گیتی ستان بر جلی...
... خان که از آنجا حاجی پور سری میشد برآمده بنظر دوربین تماشای جنگ میفرمودند اگرچه ترد...
... بهادران جان نثار و کاربرد از بهای دلاوران عرصهٔ کارزار چنانچه باید بتشخیص نمی یافت اما بهوا...
... اندک آتش قتال شعله افروز شده بازار زد و کرم است درینوقت جمعی از بهادران کار
... درکشتیها نشانیده بکومک تعین فرمودند و متحصنان نیز دست از جان شسته غراب چند
... راه آوردند و بهادران آتش خوی دریادل بامعضد اقبال روز افزون حمله های رستمانه
... غنیم را برداشتند و هنوز این مردم بکومک نرسیده بودند که حصار حاجی پور فتح شد
... خان پسر غازی مجلس که از سرداران عمده بود با گروه انبوه از مخالفان برگشته روزگار
... کارزار افتاد و بقیة السیف بصد جان کندن رخت حیات بساحل نجات رسانیدند
... او باش بی اجازت امرا شهر را آتش زدند و خان عالم دران بیه ترددات نمایان کرد
... با بهادران شمشیرباز و میرزا علی بیگ اکبرشاهی و سید همن بخاری با خان عالم همراه
... نمودند و اکثر از بهادران کارطلب را دست همت بکار رسید و این فتح که سرآغاز فتوحات
... بود جمال آرای شاهد مقصود گردید فتح قلعهٔ پتنه بکلید اقبال خاقان گیتی ستان و
... سپردن داود و بفرار آنحضرت متعاقب او جون ظلال فتح و اقبال بر مفارق بهادران قلعه
... افتاد و شعشعهٔ انوار عظمت و شکوه بران دیار تافت رونق دیگر در عساکر فیروزی مآثر
... دلاوران هژبر صولت نبلاش خدمت از یکدیگر گوی سبقت ربودند و متحصنان را

بای داده بر دریاس نشستند و ایام انهدام مبانی دولت افاغنه نزدیک رسید و مقارن این حال
که اعتقاد قوی اهل قلعه بود به تیغ همت اولیای دولت مفتوح شد مع هذا داود که بدبخت باده
و پندار بود اصلا قدم سعادت بشاهراه اطاعت و فرمان برداری نمی نهاد همان طور
ضلالت و جهالت استاده تدبیری بجهت نجات خود نمی اندیشید تا آنکه شب بیست و پنجم داد
که مست و بی شعور افتاده خبر از خود نداشت جمعی از خیر اندیشان او اتفاق نموده او را در کشتی انداخته
راه بنگاله پیش گرفتند و گوجر خان که عمده دولت او بود با مجموع فیلان و عموم سپاهیان از درو
ماهو خانه برآمده براه خشکی فرار نمود و غریب شورشی و وحشتی در قلعه پدید آمد افغانان
تدبیر و صلاح از دست داده نمی دانستند کجا باید رفت و چه باید کرد بعضی از اضطراب و هول
دران تاریکی دریا را از کشتی تمیز نکرده غریق بحر فنا گردیدند و بعضی که خود را بکشتی انداختند
بهجوم مردم با کشتی فرو رفتند و جمعی انبوه بجهت تلاش برآمدن پامال گشتند و از ازدحام گردیدند
که راه برون شد نمی یافتند خود را از برج و دیوار بخندق انداخته بکوی نیستی فرو رفتند و در
که صبح اقبال اولیای دولت بود از کثرت شور و شغب حقیقت حال از قرار واقع منکشف نمی گشت
صورت شبخون در آیینه توهم مشاهده می نمودند و بعضی نقش گریختن دادو و برهم خوردگی مخالفان
یقین می نگاشتند بعد از زمانی مشخص شد که حقیقت کار چیست و آن شهسوار عرصه اقبال بر فیل بالسندر
فیلان خاصه بمزید جرات و حسن صورت و تعظیم جثه و تندی رفتار امتیاز داشت سوار دولت شده
اول بشت عزیمت تعاقب او پیش نهاد همت عالی فرمودند و منعم خان فرق خدمت بر زمین ادب نهاده
معروض داشت که تا نورافروزی آفتاب عالمتاب توقف موکب جلال انسب تقاضا فرماید به عمل خوا
ملتمس خانخانان بعز قبول مقرون گردید و صبح آن روز برایات نصرت طراز ظل معدلت بر شهر
و غنایم موفور از فیلان نامی و اجناس نامحصور بتصرف اولیای دولت درآمد و بعد از انتظام
و استحکام قلعه بر اسب بوزینفا که سرآمد طوایل خاصه بود سوار شده با فوجی ازینها دران
گوجر که خلاصه فیلان را همراه گرفته بدر رفته بود ایلغار فرمودند و حکم شد که خانخانان اردوی
را سرکرده باهستگی می آورده باشند و چون ورود موکب نیز متعاقب آنحضرت بی تامل دو نف
راندند و با وجود جوش و خروش دریا و طغیان آب بهامن تایید غیبی دامن حیات
خیرفنا تر نشد و همه در سایه موکب عزت بسلامت گذشتند و قریب بعصه دریاپور که نخمامی
مسافت بوده باشد عنان باره جهان نورد بازکشیدند و چون شب پرده ظلمانی بر روی روزگا
دولت افگند مراعات خاطر ملتزمان رکاب اقبال فرموده در کنار آب دفع استراحت افگ
و مجنون خان و شهباز خان و جندی از امرای کار طلب بنگامشی هزیمتیان تعیین نمودند

درین الیغار گرفتار نشد و بصد جان کندن سری بسلامت بدر برد و دران سراسیمگی و اضطراب
باجی کنبد در دریای بی پایان غریق بحر فنا گردیدند و دویست و شصت و پنج زنجیر فیل بتصرف اولیای دولت
در امد و ازین فیلان اکثر و معظم فیلهای بحسن صورت و سیرت ارایستگی داشتند و دران شب که موکب دولت
درکنار دریای گنگ نزول اجلال داشت چند کشتی مملو از اسباب و اموال برهنمونی ناخدای
اقبال در حوالی معسکر اقبال پیوست و غنایم موفور بتصرف مجاهدان عرصه کارزار افتاد و از انجمله عموم
خلایق دارد و بازاری را و در سرراهها و گذرهای اب بدست امد زیاده از احصای شمار است بالجمله
چنین لشکر اراسته که کمیت مثل ان بعمرها و قرنها سامان نتوان نمود بتایید اقبال روز افزون بنوعی دراها
دابنه گردید که ما فوق ان متصور نباشد و حسین بسر عدلی که از زبونی طالع بغنیم پیوسته بود بدست افتاد
و بعد خانخانان ببیانا رسید و درینوقت از خانخانان و سایر امرا کنکش خواستند که هر کدام
در خور استعداد و دریافت خویش صلاح دولت و صوابدید وقت بموقف عرض رسانند جمعی چنان
لای دانستند که تا گذشتن موسم باران درین ملک توقف فرموده به انتظام و استحکام ولایت متوجه
باید پرداخت و این گلبن نوشکفته از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت و بعضی بران رفتند
کرای تامل و توقف متوجه تسخیر بنگاله باید شد تا غنیم را فرصت بخود پرداختن و جمع ساختن نشود حضرت
خاقانی از فروغ باطن و غیب دانی برگزارش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر بنگاله پیش نهاد همت
والای ساختند و منعم خان خانخانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلادت اثار و دیگر جوانان
جان نثار که شماران به بیست هزار سوار میکشید به تسخیر بنگاله رخصت یافت و جاگیر این مردم در صوبه
بهار مرحمت شد و راجه تودرمل را که مجدد امصدر خدمات پسندیده گشته بود بعلم و نقاره امتیاز
بخشیده همراه خانخانان تعین فرمودند و همچنین دیگر ملازمان عتبه اقبال که درین لشکر مقرر شدند
در خور استعداد و شایستگی خویش بمناصب بلند و مراتب ارجمند سرفراز دیاد یافتند
اسامی تعینات ان لشکر بدین تفصیل است محمد قلی خان برلاس مجنون خان قاقشال قیا خان
اشرف خان خان عالم شاهم خان باقی خان راجه تودرمل لشکر خان بابا خان
بهادر خان میرزا قلی خان لعل خان پاینده خان معین خان حاجی یوسف خان تنگ خان
...زخان میرزا علی علم شاهی صالح عاقل وزیر جمیل قتلق قدم خان خواجه عبدالله کک
خواجه نیابت خان سید عبدالله خان اعتماد خان بعد از ترتیب عساکر و انتظام مهام النصرة
رایات مراجعت بدار الخلافه ارتفاع یافت و حکم شد که میرزا یوسف خان بدستور سابق اردوی
بزرگ را از راه خشکی می اورده باشد و چون کنار هر بلده دریا بورمورد سرادقات اقبال
رای تسخیر قلعه رهتاس پیش نهاد همت عالی شد و ان قلعه ایست بغایت عظیم که در وسعت و

رفعت واستحکام عدیل ونظیر خود ندارد واز جمله چیذین قریه بر فرازان واقعست ورزاعت بسیار
میشود واصلا محتاج به ازدق بیرون نیست وچشمهای خوشگوار بسیار دارد وبه اندک حفری آب
نترین بر می اید وبر فراز کوهست که با کنگره بروج اسمانی دعوی همسری مینماید زاسب جنبر
فلک اندر فرازان بر کنگره خمید رود مرد پاسبان بالجمله وسعت ورفعت این قلعه بنهاب
ایست که محاصره ان ممکن نیست وبکثرت جمعیت وفزونی الات قلعه کیری تسخیر ان محال واین قلعه
را ببیت خان کررانی وبرش بهادرخان در تصرف داشتند وفرحت خان با فوج سابقه
به تسخیر ان رخصت یافت ومظفر خان که هنوز خجلت زده تقصیرات سابق بود بی انکه سعادت
کورنش دریابد بهمراهی او مقرر شد وحاجی خان سیستانی وفتح خان مسند عالی وخداداد برلاس
وخواجه شمس الدین خوافی وباقی خان کولابی وجمعی دیگر از بهادران عرصه کارزار برفاقت او
یقین فرمودند وچون همت جهانگشا از انتظام این لشکر فیروزی اثر وا پرداخت ازان
منزل کوچ فرموده در حدود شیرپور وصول موکب منصور اتفاق افتاد ودران روز از کشتی فرود
آمده منزل میرزا یوسف خانرا بمقدم گرامی رونق اسمانی بخشیدند روز دیگر صادق خان
نیز بحراست اردوی معلی رخصت یافت که در کوچ ومقام احتیاط تمام مرعی داشته تاکیدنماید
که زراعت پامال نشود ومردم اردو بی تقاضا دران نشایند وازین منزل موکب ظفر نگار بطریق
ایلغار متوجه پیش شد یکشنبا نزوز بسرعت هرچه تمام رانده روز دیگر بجونپور رسیدند وشاه
زادهای عالی مرتبت وبردکیان سرادق عفت که چشم انتظار بشاه راه دیدار داشتند
بسعادت ملازمت کامیاب گردیدند وسایر پرستاران عتبه خلافت بدولت کورنش و
زمین بوس عز اختصاص گرفتند واز کمال دوربینی ومراعات حزم واحتیاط روزی چند دربنا
مصر اقبال وتفرقات جلال صلاح حال دانسته به تنظیم وتنسیق ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا الکا
بهار وسایران دیار از غبار فتنه واشوب مصفی گردد وتسخیر ولایت بنگاله نیز بسهولت میسر شود
وقضارا درین چند روز بعرض اشرف رسید که قاسم خان مشهور بکاسود محمود با جمعی از اوباش
افاغنه بحدود بهار درامده اعلام فتنه واشوب مرتفع ساخته اند ان رموزدان کارخانه سلطنت
میرزاده علی خان وشاه غازی خان بسر میر علاء الدوله قزوینی را با فوجی از بهادران کار طلب
بدفع ارباب فساد رخصت فرمودند وحکم شد که باتفاق محسن خان وسایر جاگیرداران الغوز
باطفای نایره فتنه واشوب انها کمر همت بندند ونام بردها کاربند خدمت شده در اندک
فرصتی تمام ان مقهوران را اواره دشت نیستی گردانیدند وتیار کی چارچمن ملک بهار از
خس وخار اهل ادبار پاک گردید واز سوانح این ایام معاتب شدن صادق خان است وکرم

و از سعادت کورنش پیش ازین سمت ذکر یافت که او را با میرزا یوسف خان بحراست اردو و از وی
تعین نمودند که از راه خشکی سرکرده بدار الخلافه رسانند در حینی که فیلان خاصه را از آب جون سکیدام
فیل بال خان که از نوادر روزگار بود در جوش مستی تبلاطم امواج غریق بحر فنا گردید و چون اردوی
معلی بموکب والا ملحق شد و سنوح این واقعه معروض بساط جلال گشت صادق خان از معاتب و مخاطبات سخت
از نظر مرحمت انداختند و حکم شد که بی ادراک سعادت کورنش بولایت پتنه شتابد هر گاه فیلی کز ایشان بدل
توانند بهم رسانند متوجه ملازمت شود **معاودت موکب منصور بمستقر خلافت و رسیدن مژده فتح ولایت بنگاله**
چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک بهار وا پرداخت رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع
یافت و در ساعت سعادت قرین دوازدهم مهرماه الهی نهضت عالی از جونپور اتفاق افتاد لیکن از عساکر
گیهان شکوه که به تسخیر بنگاله تعین شده بودند قدری دل نگرانی بود که درینوقت مژده فتح بنگاله مسرت افزای
خاطر اقدس بی مانند گردید مجملی ازین تفصیل آنکه چون افواج قاهره نطاق خدمت به تسخیر آن ملک بستند تخت
کوه کده به تیغ همت اولیای دولت مفتوح گشت و افغانان مقهور تاب صدمت لشکر منصور نیاوردند
و تنگ راه فرار پیش گرفتند بعد از آن مملکت بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد راجه سنگرام زمین دار
کهرکپور که از زمین داران معتبران ملک است و پورنمل راجه گیدور با سایر زمین داران آمده خان
خانان را دیدند و لوازم اطاعت و بندگی بجای آورده در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند و همین طور
بورد کهل کانو بی جنگ بتصرف اولیای دولت در آمد و چون موضع کونه مورد عساکر ظفر قرین
گشت بتحقیق پیوست که اسمعیل سلحدار که داود داور انخطاب خانخانانی بدنام دارد لشکر بیشمار
کوهی را استحکام داده و صعبت تر آنکه ازینجا تا کدهی تمام زمین در زیر آبست و عبور لشکر منصور
بغایت تعذر و دشواری و این کدهی بمنزله دروازه ملک بنگاله است از یکطرف او کوه بیر تغلک
که صعود بران از محالات است و جانب دیگر بدریای گنگ اتصال دارد و میان آن قلعه مستحکم داوقعت
مجلس کنکاش آراسته در افتتاح این عقده دشوار تدبیرها بکار بردند و بعد از گفت و شنود بسیار
همگی زمین داران رای همه بران قرار گرفت که از میان ولایت تیلی راجه راهست نهانی دارد که
جاردا اهای بار بردار از آن گریوه مشکل است اما سواران جریده بهر حال می‌توانند گذشت
صلاح آنکه فوجی از بهادران تیزدست به آن راه شتابند و فوجی دیگر از همین راه راست متوجه
شوند بلکه پای همت مخالفان از جای رود لاجرم مجنون خان قاقشال را با بسیاری از بهادران
طلب را بصوب تعین کرپای همت مخالفان از جای رود لاجرم مجنون خان قاقشال نمودند و
ان با فوج شایسته بهمین راه راست شتافت و هنوز خانخانان با بقیه لشکر در جای خود بود که
فتح و فیروزی بر چهره مراد اولیای دولت خداداد گشاده شد ظاهرا جمعی از ملازمان

خانخانان تیز جلوی نموده بیشتر از افواج خود را بر سر پله رسانیده اند و متعارف ان نها قیاخان با فوج
اراسته میرسد و صیت امدن مجنون خان نیز با فوج دیگر از راه متعارف بلند اوازه میشود یکبارگی ارکان
همت مخالفان تزلزل پذیرفته سررشته تدبیر و ثبات از دست میدهند و سراسیمه راه فرار پیش میگیرند
روز دیگر خانخانان صفوف اراسته خود را برسانید مجنون خان نیز بعساکر اقبال ملحق شد و بی آزاد
و محنت چنین محکمه صعبی بمیامن اقبال روز افزون مفتوح گشت و چون مژده این فتح از عرایض منشیان
و دیگر دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید خاقان بلند اقبال سجدات شکر ایزد متعال بتقدیم رسانیده
فرمان استمالت با مر ارسال داشته به انواع نوازش و مراحم سرگرم فتوحات بی اندازه ساختند
و لاغازی خان بدخشی و جمعی دیگر از کابل بسعادت استانبوس رسیده مشمول عواطف بیکران گردید
او از علوم ظاهری و تهذیب اخلاق بهره تمام داشت و از مخصوصان و مصاحبان میرزا محمد حکیم
بود بر هنمونی سعادت ازلی و بدرقه همت عالی و همعنانی فطرت بلند نطاق خدمت بر میان جان بسته بدولت
ملازمت سربلندی یافت و چون نواحی قصبه مانکپور مخیم بارگاه کیوان شکوه گردید از عرضداشت منشیان
خانخانان بمسامع عز و جلال رسید که داود اواره دشت ادبار شد و بمیامن اقبال روز افزون
خاقان ربع مسکون افواج بحر امواج بدار الملک تانده که مرکز ولایت بنگاله و حاکم نشین است در امد
و تفصیل این مجمل انکه چون کدهی مفتوح گشت داود تاب صدمات عساکر نصرت لوا نیاورده براه
از راه دریا بجانب ساتگانو روی اوبار نهاد گشت و در حدود داود بیه خود را جمع ساخته و جمعی
از اوباش فراهم اورده غبار فتنه و اشوب مرتفع سازد خانخانان بشهر تانده در امده با انتظام
یساق کشیده و اصلاح پراکنده کمهار ممالک مفتوحه همت گماشت و چون حقیقت حال از عرضداشت
خانخانان بمسامع جلال رسید پادشاه حقایق اگاه زبان فیضان ترجمان بسپاس و ستایش این موهبت
بی قیاس کرد و بار فرموده فرمان تحسین و افرین بخانخانان و دیگر امرای جانفشان مرسل داشتند
و منزل بمنزل بنشاط شکار بر داخته متوجه دار الخلافه شدند و از سوانح این ایام رحلت خواجه
است از دار فانی بقدسی سرای جاودانی او بحکم اشرف در جونپور بود در روزی پیر نوشت اسمانی قبل
او دید خواجه سراسیمه روی بگریز نهاده و در اثنای دویدن نایش بطناب بحده افتاده سبب
به او رسید و در حوالی لکهنو سفر اخرت گزید و چون نواحی بتالی مورد رایات اقبال گشت حسین
که بنابر عارضه اثر سودا از سعادت ملازمت درین سفر محروم مانده بود دولت زمین بوس دریافت
و چون به منزلی دار الخلافه نزول موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد عزیمت طواف مزارات
مقدسه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر حق شناس گردید و از همان منزل اگره را دست چپ داشته متوجه
دار البرکه دهلی شدند و دران مصر سعادت لوازم زیارت و نیازمندی و شرایط تعظیم دقیق

مندی بتقدیم رسانیدند و مجاوران آن بقاع متبرکه و سایر محتاجان را بنذورات و تصدقات
بهره ور ساخته بسحاب مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و مساکین پاک و از راه نارنول بقصد زیارت
روضه منوره متوجه خطه فیض اساس اجمیر شدند و چون حوالی نارنول مضرب خیام سعادت احتشام گشت
خانخانان از لاهور رسیده در شکارگاه سعادت رکاب بوس دریافت و به اقسام عواطف و مراحم
شرف اختصاص گرفت و مقارن اینحال خان اعظم میرزا عزیز کوکه نیز از گجرات آمده بدولت استانبوس
سعادت جاوید اندوخت و بجلایل عنایات و نوازش چهره عزت برافروخت و موکب گردون سپهر مبارکی
روزی بدار البرکه اجمیر نزول اقبال فرمود و خاقان بجا آوردن مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیده
مجاوران و سایر محتاجان را به انعامات و ادرارات بهره ور گردانیدند درین ایام که خطه اجمیر بنور حضور
ان صورت و معنی رونق اسمانی داشت رای رایسنگ از قلعه سوانه جریده بدرگاه معلی امده عرض نمود
که چندرسین در حدود جیود بهور شورش انداخته و عساکر اقبال که به تسخیر سوانه اشتغال دارند چنانچه باید
دفع ان مقهور نمی توانند پرداخت اگر فوجی دیگر به تنبیه و تادیب او تعین شود مناسب دولت خواهد
بود رای رایسنگ رخصت معاودت یافت و حسب الالتماس او طیب خان و سید بیگ توقبای و سجا
بیگ و خرم خان و عظمت خان و سورداس با فوجی از غازیان عرصه همت باستیصال ان برگشته
حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر اقبال چندرسین تاب مقاومت نیاورده از حدود رام پور خود
بدامن جبال و کریوهای دشوار کشید و بهادران نصرت قرین نیز روی همت بکوهستان نهاده مقهوران
نفاق پیشه را بساز دند و بسیاری از کفار شقاوت اثار علف تیغ ابدار شده بقیة السیف بهمراهی
ان برگشته روزگار راه دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروزی نشان بهمین تسلی شده عنان
از تعاقب او باز داشتند و بی طلب بدرگاه معلی معاودت نمودند و ظهور این جرات برینگاه
بدولت ناپسندیده افتاده بجهت عبرت دیگران حکم شد که روزی چند در زندان ادب محبوس باشند
چون خاطر اقدس از انتظام این حدود وا پرداخت خان اعظم را بجلایل تفقدات شرف اختصاص
بخشیده بحکومت و حراست ممالک گجرات رخصت انعطاف ارزانی داشتند و موکب کیهان شکوه بصوب
دار الخلافه نهضت اقبال فرمود و حکم شد که از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت در هر کروه
چاهی پخته و مناری بجهت علامت کرده اساس نهند و سراپای منار را بشاخهای اهو که درین
ایام شکار شده زینت بخشند تا ره نوردان بادیه سعادت را اعتضادی و دلیلی بهم رسد و خاقان
ستوده خصال همعنان دولت و اقبال در ساعت سعادت لطور بدار الخلافه فتح پور نزول اجلال
نمود و از طرایف وقایع که درینولا سمت ظهور یافت اساس عبادتخانه است و ان خانه سعادت
بنیاد مشتمل بر چهار ایوان مرتب گردید بادشاه حقایق اگاه شبهای جمعه دران قدسی محفل بر مسند

داد و دهش جلوس میمنت مانوس طبقات انام از فضلای روزگار و مشایخ کبار و سایر محتاجان از خواص
و عوام در حواشی مجلس بهشت آیین فراهم آمده دامن دامن سیم و زر از گنجینه مرحمت می یافتند
و درین ضمن عیار حقیقت و معرفت گرفته میشد و اهل دانش از ترشح سحاب فیض فضل نامتناهی
سیراب امید میگردیدند و بحکم اشرف مقربان بساط عزت همواره در طلب اهل استحقاق بوده در لیالی
شب متبرکه هر کدام جمعی را بسعادت ادراک محفل سرافراز میساختند و ضابطه چنان قرار یافته بود
که در ایوان سمت مشرقی نوئینان عظام و امرای کرام بسعادت حضور اختصاص گیرند و در ایوان جانب
جنوب فضلا و حکما و ارباب دانش بشرف صحبت فیض منقبت مستفید گردند و در ایوان طرف
غروب سادات عالی درجات اهل نسبت منسوب باشند و در صفه شمالی صوفیان صافی باطن
و اصحاب حال بزم حقیقت گرم دارند و همواره ارباب ظاهر اشکال خود را در معرض بیان جلوه
داده از واردات طبع وقاد که مورد فتوحات غیبی است بجواب ساقی تسلی میشدند و اصحاب
باطن چراغ افسرده خود را بشعله شمع معرفت روشن میساختند و با نکات بلند و سخنان دقیق
از حقایق و معارف بر زبان معجز بیان که مترجم احکام ایزدی است میگذشت و هرکس در خور فوت
مدارکه خویش بهره ور میشد **شعر** سوختگان لب او چون شراب اندر دهند ٭ هوش گوید گوش را آن
ساغری کن ساغری ٭ و برین وظیفه شب زنده داشته مرده دلان روزگار را به نوش دارو
عاطفت حیات جاویدی میبخشیدند و از سوانح این ایام آمدن خواجه شاه منصور است از بنگاله
بدرگاه بوکالت منعم خان خانان قبل ازین جاگیر خانخانان در صوبه بهار بود و چون بمیامن
اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون ممالک بنگاله مفتوح شد خانخانان خواجه شاه منصور
شیرازی را که دیوان سرکار او بود بدرگاه معلی فرستاده التماس نمود که جاگیر من در آن صوبه تنخواه
شود و خاقان ممالک ستان ملک بخش ملتمس او را بجز قبول مقرون داشته جاگیر خاطرخواه
مرحمت فرمودند و خواجه شاه منصور درین ضمن جوهر فطرت و کاردانی خود را در نظر مشکل پسند
آنحضرت جلوه داده **رواج ضابطه داغ و تنقیح جمیع ممالک محروسه و تعیین عمال بخالصات که کتابت**
چون همگی نیت حق اساس خاقان حقیقت شناس مصروف و معطوف بر آنست که کافه بنی نوع انسان
در ظل معدلت آسوده بوده رعایا و زیردستان که ودایع بدایع آفریدگار عز و جل و علا مرتبه اند
و فارغ البال زندگانی نمایند و بمیامن آثار عدل و احسان ولایت معمور و سپاه موفور و منسوبان
دولت ابد مقرون کامیاب و مسرور بوده باشند و در قسمت مواجب ستم تنگی و تفاوت بلند
بلند مرعی نگذارند لهذا حکم عالی از کمال عدالت شرف ارتفاع یافت که در آغاز جلوس ارادت
رنگ خلافت متصدیان اشغال دیوانی جمع قصبات و قریات از قرار واقع موافق حاصل

بمنزله

نزکه بسیار دارد و جمعی از نویسندهای راست قلم اراضی تمام ممالک محروسه را بقید ضبط در
آورده جمع منقح قرار دهند و نسخه که اعتماد را شاید بدفترخانه عالی رسانند و در زمان سابق جریب
را از طناب می ساختند و در خشکی و تری تفاوت میکرد و دست آویز ارباب تغلب میشد بنا بر آن
حکم شد که جریب از نی ترتیب نمایند و بحلقهای آهنی اتصال دهند و از قدیم جریب پنجاه ذرع بود
درینولا بجهت رفاهیت رعایا شصت ذرع قرار یافت و عمال متدین بتحصیل خالصات تعین
نمودند و با آنکه ولایت گجرات و سورته و بهار و بنگاله داده دیه را بجهت سرحد ازین ضابطه
مستثنی داشته بودند و هنوز کابل و قندهار و غزنین و کشمیر و تته و سواد و بجور و تیراه و بنگش
و خاندیس و دکن داخل قلمرو پادشاهی نشده بود صد و هشتاد و دو عامل نامزد گردید و هر کدام
یک کرور تنکه حواله شد و ازین جهت بسمت کروری اشتهار یافتند و جمیع ملازمان عتبه خلافت را در
خور شایستگی مراتب و پایه خدمت و حوصله جمعیت داری و وقوف سرداری مناصب قرار داده حکم
علوفه نقدی شد که مواجب خود را فصل بفصل از خزانه عامره میگرفته باشند و چون بعضی امرا و منصب
داران در نگاه داشتن سپاهی داد ای حق شکری مداهنه بسیار میکردند و نوکران کهنه فعله
ای چاری نیز هر روز پیش آقایی و هر هفته جایی میرفتند بنا بر آن ضابطه داغ مقرر شد و منصب
از ده باشی تا پنج هزاری قرار یافت و هر کدام را علوفه تعین فرمودند و بر بست چنان مقرر شد
منصب داران اسپ و فیل خاصه خود را جدا بداغ رسانند و سپاهی اگر لایق سه اسپه باشد سه اسپ و اگر
لایق دو اسپه باشد یک اسپ بداغ رسانند و بهمین طور هر کدام را علوفه مقرر شد و اسپان را بپنج
مرتبه قرار دادند اول عراقی دوم ترکی سیوم یابو چهارم تازی پنجم جنگله و از ضابطهای پادشاهی
در این ایام رایت ظهور برافراشت تعین واقعه نویسان است هفت نفر از نویسندها راست قلم
آگاه فهم و شایستگی خدمت حضور آراستگی داشتند بخدمت واقعه نویسی خلعت امتیاز پوشیدند
حکم شد که هر کدام یکشبانروز از آنچه در مجلس بهشت آیین بگذرد در قید کتابت آورده جمیع احکام
را بصواب موفقت شخصی که میر عرض آن روز باشد استحکام بخشد و مدار سررشته احکام بر واقعه
نویس نهاده آمد که تا داخل واقعه نشود و یاد داشت بمهر ارباب دخل نرسد معتبر نباشد و از مخترعات
این ایام تعین چوکی نویسان است که جمیع منصب داران واحدی وغیره که سایش خود حاضر شوند
صحیح او رسند و قبوض علوفه که از خزانه عامره تنخواه یابند به تصدیق و مهر او معتبر باشد

ذکر اجمالی از سوانح بنگاله و مبارزت خانخانان برادر افغانان و شکست دادن او بتایید ملک نشان

چون بعنایت ایزد سبحانه ملک وسیع بنگاله بتسخیر اولیای دولت در آمد و داود بصوب تکام
داد و به روی ادبار نهاد و سلیمان و بابوی منکلی با دیگر افغانان بجانب گهوره گهات آواره

شدند خانخانان باتفاق راجه تودرمل تانده را در حیط تصرف آورده به انتظام ممالک مفتوحه همت گماشتن
و محمد قلیخان برلاس را با خواجه عبدالله و محمد قلی خان توقبای و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان
و طالب بیگ و ناصر بیگ و دیگر مبارزان عرصه فیروزی بتعاقب داود تعیین فرمودند و مجنون خان
و بابا خان و جباری و میرزا بیگ و خالدین و جمعی را بصوب گهوره گهات و مراد خان را با فوجی بطرف
فتح اباد و اعتماد خان را با جندی بجانب ساتگام رخصت نمودند که سرحدها را مضبوط ساخته رعایا
زیردستان را از آسیب ستمکاران محافظت نمایند درین وقت خبر رسید که جنید کررانی که از درگاه
معلی فرار نموده بود از راه گجرات و دکن بجد و جهارکند آمده در کمین فتنه است لاجرم راجه و قیاخان
و نظر بهادر و ابو القاسم تمکین با فوجی از بهادران بدفع او همت گماشتند و بتایید آسمانی مصدر خدمات
و فتوحات عظیمه شده مخالفان را آواره دشت ادبار گردانیدند و جنید بشعاب جبال رخت ناکامی کشید و
اولیای دولت بعنان نصرت و اقبال برودان معاودت نمودند و قتلوخان نیز در حدود گهوره گهات
تردوات نمایان ظاهر ساختند و سلیمان منکلی بتقضای لم یزلی مسافر ملک عدم شد و غنایم موفور
بتصرف اولیای دولت درآمد و اهل و اعیال مقهوران اسیر سرپنجه تقدیر گردید و مقارن این حال
محمود خان پسر سکندر و محمد خان موته و جنیدی از بخت برگشته در قصبه سلیم پور غبار شورش برانگیختند
راجه فوجی شایسته بدفع آنها نامزد فرمود و محمد خان در جنگ گاه بر خاک هلاک افتاد و پسر سکندر
قرار داده راه آوارگی پیش گرفت و چون این شورش تحت فرو نشست خبر رسید که جنید با
بهیان ولایت درآمده هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخته است ظاهرا او از جهارکند نزد داود رفته
بود که به آمداد یکدیگر کاری توانند ساخت از اتفاقات حسنه صحبت میان آنها خوب برنیامد
جنید بناکامی معاودت نمود راجه تودرمل از استماع این سانحه بعزم درست و دل قوی کمر همت
بدافعه او بست نظر بهادر ابو القاسم تمکین و محمد خان پسر سلطان آدم گکر و امام قلی چولک و بهار بهل
کهتری و جمعی را بطریق منقلا رخصت فرمود و نامبردها مسلک حزم و احتیاط از دست داده دراز
شتافتند و جنید بخبر بر سر آنها ریخت و محمد خان و بهار بهل و چند بهادری دیگر از دلاوران عرصه همت
جوهر تاخته جان نثار گردیدند ناگزیر راجه افواج ترتیب داده خود بکومک لشکر پیش شتافت و
جنید تاب مقاومت نیاورده باز خود را بولایت جهارکند انداخت و مجددا غبار شورش را که
فرو نشست و ابواب فتنه و فساد و گشت محمد قلی خان برلاس که با افواج فیروزی اساس
بتعاقب داود تعیین شده بود چون به بیت گردهی ساتگام رسید مخالفان بی دست و پا گشته بصوب
اودیسه شتافتند و اولیای دولت به بندر ساتگام درآمده به انتظام آن حدود همت گماشتند دراین
هنگام راجه نیز با فوج شایسته خود را ملحق ساخت و عزم تعاقب او و گیه و استیصال داود پیش

نهاد همت

نهاد همت گردانید و محمد قلیخان بسی راجه متوجه پیش شد و چون قصبه میدنیپور مورد افواج منصور گشت
بقضای آسمانی محمد قلی خان رخت هستی بعالم جاودانی کشید از غرایب آنکه در عین صحت و تندرستی که اصلا
عارضه ضعف و بیماری ظاهر نبود وقت افطار شیره پان خورد معا در رفت و هیچ گونه سببی و باعثی غیر از
رسیدن وقت معلوم نشد لیکن بعضی حمل بر بداندیشی یکی از خواجه سرایان او می نمودند والعلم عندالله
بالجمله بعد از وقوع این سانحه قدری پای انتظامی در اردوی ظفر قرین راه یافت و جمعی که از خانخانان
گرانی خاطر داشتند قیاخان را که خالی از استقلالی و دماغی نبود سرداری گزیده قرار دادند که از راه جهان
گند متوجه درگاه شوند و استیصال چندی که بر سر راه واقعست وسیله دریافت سعادت کورنش سازند و هرچند
راجه تودرمل خواست که بمقدمات بیم و امید ضبط مردم نماید نتیجه بران مترتب نشد ناگزیر سرعان نزد خان
خانان فرستاده از حقیقت حال آگاهی بخشید و صریح نوشت که چاره این کار منحصر در فرستادن خزانه حقیقت حال
یکی از عمده‌هاست با مبلغی گرامند که شاید بتطمیع قولی و فعلی این مردم را آرام توان داد چون عرضه داشت
راجه بمسامع جلال رسید مبلغی معتد به مصحوب لشکرخان ارسال داشته شاهم خان و خواجه عبدالله و جمعی
دیگر از بهادران بکومک تعین فرمودند و از آمدن لشکرخان با خزینه و چندی که نام برده شد بقدر تسکینی در
فتنه انها راه یافت و انتظامی در اردو بهم رسید و امرای عظام باستقبال داود همت بسته با کراه
و اجبار مردم را همراه گرفتند و داود که در اودیسه بحال تباه روزگار میگذرانید از اختلال لشکر منصور
و اختلاف رای سرداران قوی دل شده بیاوری جنید خان که از جانب او حکومت اودیسه داشت
بقصد جنگ معاودت نمود و عساکر ظفر قرین از راه بردوان و مداران کوچ بکوچ به چتوه رسید اما راجه از
بیوفائی بعضی مردم نقش ناراستی و عدم استقامت همت میخواند و از دوراندیشی و پیش بینی دغدغه
عظیم داشت که مبادا روزگار کج روی از انها بظهور رسد اگر درین حال خانخانان خود را بلشکر منصور
نمی‌سازد ممکن که مردم از اندیشه تباه بازایند و افواج را انتظام شایسته دست دهد لاجرم دریافت
باطن خود را بخانخانان نوشته استدعا آمدن او نمود لیکن خانخانان از فکرهای دور و اندیشه‌های باطل
روز میگذرانید و خاطرش برفتن مایل نبود که درین اثنا فرمان قضا ترجمان از درگاه سپهر استان رسید
که چون بتایید آسمانی آن قسم ولایت وسیع بتصرف اولیای دولت درآمده زنهار که همت در انجام
این کار مصروف دارد و غنیم را زبون تصور نکند تا یکبارگی فضای الملک از خس و خاشاک مخالف پاک شود
بالجمله خانخانان بامتثال حکم اشرف عزیمت الصوب را پیش نهاد همت ساخته با فوج شایسته و استعداد
لایق بعساکر منصوره پیوست و جمیع سران سپاه را حاضر ساخته بمقدمات بیم و امید و وجوه معقول دلدهی
مردم نمود و استیصال این گروه برگشته حال در نظرها بسهولت جلوه داد و بعد از گفت و شنود بسیار
قرار یافت که بیشتر شتافته جنگ اندازند و در مقام تکروهی تقابل فریقین اتفاق افتاد و این دو لشکر

کران با یکدکر در اویخته ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و از جانبین هنربران عرصه پیکار و شیران
بیشه کارزار دست بکار برده داد شجاعت و جان فشانی دادند تا انکه روز جمعه بیست و چهارم اسفندارمز
ماه الهی موافق سیم ذی قعده شکست بر مخالفان افتاد و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین
کردید و بشعشعه تیغ ظفر نگار زنگ وجود بسیاری از مقهوران سیاه روزکار زدوده شد و شرح
این داستان اقبال انکه چون عزیمت جنک تصمیم یافت ترتیب افواج برین نمط قرار کرفت قول از ذات
خانخانان رونق پذیرفت و شکر خان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری از مجاهدان عرصه همت بمرافقت
او ثبات قدم ورزیدند و در التمش شجاعت خان و سید عبد الله و میرزا علی اکبر شاهی و شاه طاهر
بدخشی و شاه خلیل و طالب بدخشی و بنابت خان و میرزا محمد جلابرد خان قلی دیوانه و حافظ کوه
و شجاعت بیک در هراول کار طلب کردیدند و برانغار بشهامت و شجاعت خان و شاهم خان جلایر
و محمد قلی خان توقبای و باینده محمد خان مغول و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سید بهمن بخاری انتظام
کرفت و جوانغار به نیروی اشرف خان و راجه تودرمل و مظفر مغول و یار محمد مغول و ابو القاسم نمکین
استحکام پذیرفت داود مردود نیز افواج نکبت ماثر خود را برین جمله قرار داده در برابر قلب
را بوجود نامره خود تیره و تاریک ساخت و بدست سکندر برادر خانجهان و بدست جب اسمعیل خان کرا
با بسیاری از مقهوران باز داشت و کوجر را با جمعی از مدبران هراول کردانید و تا سه روز افواج در
برابر یکدیگر نشسته هر روز از جانبین بهادران برامده نقد جرات بر عیار همت میزدند و کارنامهای عجب
بظهور میرسید و چون ستاره روبروی عالم کیهان پوی بود اولیای دولت بجنک مبارزت نمی نمودند
تا انکه غنیم خیرکی کرده قدم بیشتر نهاد و خانخانان نیز به اعتضاد و اقبال روز افزون صفوف
اراسته پیدا فواد همت کماشت خان عالم از مستی باده تهور و شهامت سر رشته تدبیر و حساب از دست
داده و تیز جلوی نموده دور بر شتافت و خانخانان از بی راهی بر اشفته جمعی را فرستاد
کر او را خواهی نخواهی بر کردانند لیکن بهادران انجا دست بکار برده و قدم همت افشرده
خوبها تیر اندازی کردند و هنوز فوج هراول خود را جمع نساخته بود که کوجر فیلان سبک پای نام
غیرت را در پیش رو داشته با بسیاری از افغانان فرو ریخت و چون قطاسهای سیاه و پوستهای
ببر بر سر و روی فیلان بسته بودند از رعب انها اسپان فوج هراول بیکبار رمیده روی با
بس کردند و هر چند بهادران عرصه همت کوشش نمودند مفید نیفتاد و رشته انتظام این فوج
از هم کسیخت معهذا خان عالم که بر اسب ازموده معرکه دیده سوار بود پای همت افشرده داد
دلاوری داد و بسیاری از افغانان را به تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت ناگاه اسب او از
زخم شمشیر چراغ پا شد از پشت زین بر روی زمین امد و باز کسی و جاکی خود را بر اسب رسانید

ترددات

ترددات نمایان ظاهر ساخت درینوقت فیلی رسیده او را زیر کرد و افغانان بهجوم آورده بزخم صمصام
انام شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و در معنی حیات جاوید یافت و از غرایب آنکه پیش از آن
جان خود میگفت که در خاطر جنابان پرتوی افگند که درین عرصه سکار جان نثار شوم و از دو دستان
فتم که در مجلس بهشت آیین مجرای ترددات و شرح جانفشانی مرا معروض داشته خرسندی و رضامندی
بدست آرند با جمله گوجر فوج هراول را پراگنده ساخته خود را به آتشش رسانید و بهمه درسیده
فوج را نیز برداشت و خان زاده محمد خان مردانه در راه اخلاص جان فشان شد و گوجر بکجو رانده
فوج قول زد و منعم خان با شکر خان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان و دیگر بهادران پای همت
همراهان بدلیری و جگر گشتی برگرم کاری ساخت اما بسیاری از مردم را همت یاوری نکرد و خاک بی
رزق ادبار کار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند و خانخانان بر سر و گردن و دوش زخمهای نمایان
و شکر خان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند و با این حال خانخانان جلو باز
با منعم خود بغمی در آمد تا آنکه بعضی از خدمتکاران نزدیک جرأت کرده عنان او را گرفته از معرکه برآوردند
بهمان دستور تا اردوی لشکر منصور رانده آمد و همراهان او بتاراج مشغول گردیدند و بعضی افغانان
که خانخانان بزخمهای عنیف برآمده رفته و افواج پراگنده و سرگشته هر کدام بجایی شتافته اند و
جهت مردم او در کمال بی باکی و جمعیت خاطر بی شایبه توهمی و ترددی بتاراج اموال مشغول شدند
رشته انتظام فوج مخالف از هم گسیخت درینوقت قیا خان و تردی خان برادر او و خواجه عبد الله
و سلیم خان و حاجی یوسف خان و سجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ کوسه قابو داشته
مخالفان برایشان حمله تاختند و آنها را فرصت دست جنبانیدن نشد و ناگاه تیری از شست
قضا بگوجر رسید و بهمان زخم بر خاک مذلت افتاد و دیگران سراسیمه روی بگریز نهادند و آب رفته
بجوی باز آمد و جمع کثیر به تیغ مکافات قالب تهی ساختند و خانخانان که سه کروه از جنگ گاه دور
شتافته بود از استماع این بشارت غیبی معاودت نموده بمیدان رزم آمد و درین وار دیگر نقش
نمایان نشست گرداد و در برابر فوج راجه تودرمل واقع شد و با آنکه خبر ویران شدن فوج خانخانان
راجه تودرمل رسیده بود آن اخلاص نهاد با دل قوی و عزم درست ثبات قدم ورزیده
همراهان همت کیشت که از رفتن و بودن خانخانان چه شد و چه کشاید سایه اقبال
بر سر دولتخواهان مخلد باد عنقریب بیامن دولت روزافزون اعادی مقهور و منکوب خواهند
بابای کولابی و مقصود علی و میر یوسف آب بارانی و حسین بیگ کور و چندی از بردلان
دوست خوبها تاختند و ترددات پسندیده ظاهر ساختند و اگرچه شاهم خان جلایر
دار فوج افغان بود از برهم خوردگی خانخانان قدری دل پای داد اما سید حسن بخاری

وجندي از بهادران جان نثار که رفیق او بودند قدم همت افشرده بر جرانغار مخالف حمله آوردند
و بتاييد آسماني غنيم را بر داشته بقول رسانيدند و در وقتي که ميان داود و راجه جنگ ترازو
بود فوج برانغار بهمعنان فتح و ظفر رسيد و مخالفان دست از کارزار باز ماندند و يکباره سر رشته انتظام
غنيم از هم گسيخت و داود در ششدر حيرت افتاد نه دل رفتن و نه پاي بودن داشت که ناگاه خبر
کشته شدن گوجر به او رسيد و ناگزير خاک ادبار بر فرق روزگار خود بيخته بسرعت هر چه تمام راه
پيش گرفت و بهادران لشکر منصور بتعاقب شتافته بسياري از هزيمتيان را علف تيغ انتقام ساختند
و غنايم موفور بتصرف اولياي دولت در آمد و بعنايت ايزد متعال بعد از چنان شکستي چنين فتحي رو
داد و خانخانان قريب بميدان فتح منزل گزيده در گرد آوري مقتولان و اسيران سعي بليغ نموده
و از وده هشت کله منار ترتيب فرموده از همان منزل عرضه داشت فتح مشتمل بر غرايب سوانح و قايع
بدرگاه سليمان جاه ارسال داشت و چون نويد اين فتح بزرگ بمسامع اقبال رسيد خاقان ستوده
خصال مراسم شکر و سپاس حضرت ذو الجلال بتقديم رسانيد و فرامين مرحمت آميز به امرا ارسال فرمود
و هر يک را در خور جان فشاني به ازدياد مناصب و مراتب سربلندي بخشيده بجلايل تفقدات و نوا
زشات مخصوص گردانيدند و از وقايع اين ايام فوت شدن لشکر خان است اگرچه از زخمي که روز جنگ
برداشته بود صحت يافت اما در ايام نقاهت محافظت احوال خود چنانچه بايد ننمود و بتقاضاي ايزدي
نقد هستي در باخت **آغاز سال سيم از جلوس ابد قرين خاقان سکندر آيين** درين هنگام که
باطن اولياي دولت از مژده فتح و نصرت شگفته تر از گلزار جنت بود بهار رحمان نگار ظاهر
جهان را همرنگ باطن ارباب اخلاص منبسط ساخت و روز بازار عشرت و خرمي گرمي پذيرفت نير
اعظم عطيه بخش عالم بعد از انقضاي هفت ساعت و سي و پنج دقيقه روز جمعه بيست و هفتم ذي
سال نهصد و هشتاد و دو هجري به بيت الشرف حمل پرتو سعادت و ميمنت افگند و سال سيم
از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکي و فرخي آغاز شد و از سوانح اقبال که در
مفتتح اين سال رايت ظهور بر افراشت ملاقات نمودن داود است با خانخانان و در سلک
ملازمان عتبه خلافت انتظام يافتن و شرح اين داستان برسم اجمال آنکه چون داود ز
بر فرار داده آواره دشت ادبار شد بصواب ديد خانخانان شاهم خان جلاير و راجه
تودرمل با قبول خان و محمد قلي خان توقباي و سفيد بدخشي و قمر خان و شاه طاهر بدخشي و
طالب بدخشي و بسياري از هژبران بيشه جلادت بتکامشي او شتافتند و در اثناي راه خبر
بداود پيوست و او را آن داشت که با بغل قلعه کتک را مضبوط ساخته سپاه پراگنده
را فراهم بايد آورد و اگر لشکر بادشاهي بانجا رسد و استعداد جنگ نمايند بمبارزت پيش آيد

والا بقلعه کتک درآمده در استحکام آن کوشیده شود و باندک فرصتی جمعی از اوباش افاغنه
برگرد او فراهم آمدند و کار ابتر شده او انتظام گونه یافت و از استماع این خبر در اردوی
ظفر اثر بازار یاوه‌درایان هرزه گوی گرمی پذیرفت و راجه تودرمل هرچند بمقدمات بیم و امید
در تسلی و تسکین انجماعه سعی نمود مفید نیفتاد لاجرم بخانخانان صریح نوشت که بمیامن اقبال روز
افزون استیصال غنیم نزدیک رسیده اگر بامید این مردم گذاشته شود و تحمل که کار بدشواری
کشد صلاح وقت درانست که بی شایبه توقف خود را بلشکر منصور ملحق سازد و در انجام مقصود همت
گمارد که بسیار گذشته و اندکی بمانده خانخانان با وجود زخمهای کاری که هنوز صحت کامل نیافته بود
بیکبان سوار روی عزیمت بدفع اعدای دولت نهاد داود از رسیدن خانخانان در حصار حیرت
افتاده نه سامان قلعه داری و نه قدرت جنگ و نه راه گریز از راه عجز درآمده قتلو و شیخ نظام را
نزد امرا فرستاده به تزویر و تطمیع ریش سفیدان اردو را بصلح راضی ساخت و وعدهای نیکو اتفاق
نموده خانخانان را در مقام صلح آوردند اما راجه تودرمل که اخلاص او بی شایبه غرض بود اصلا بصلح
راضی نشد لیکن چون اعیان اردو با یکجانب بودند سعی راجه نتیجه نداد و خانخانان هاشم خان و
قلس قدم خان را فرستاده ارکان مصالحه را بشرطی چند استحکام بخشید اول آنکه داود دیده تسلیم
وا کند و فیلان گزیده خود را با پیشکش لایق مصحوب یکی از خویشان روشناس خود روانه درگاه
سپهر اشتباه نماید و بعد از چندگاه که مصدر خدمات پسندیده شود بدرگاه معلی شتافته سعادت
آستانبوس دریابد و داود که کارش باضطرار کشیده بود بقبول این شروط دست منت برجان نهاده
سعادت پذیر شد و روز سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم نهصد و هشتاد و سه خانخانان
جشن عالی ترتیب داده اشرفی [illegible] حاجی خان سیستانی را بطلب او فرستاد و تخت در بیرون
اردو صفه عالی اساس نهاده مجلس بتکلف آراست و خود با اعیان دولت بدانجا رفته بر مسند
امرای نشست و فرستادها داود را بمجلس حاضر آوردند و خانخانان تا سر گلیم استقبال نموده
مردمیها ظاهر ساخت و داود شمشیر خود را گشوده پیش خانخانان گذاشت یعنی خود را از سر اینها
کار گذرانیدم و داخل دعاگویان درگاه شدم خانخانان شمشیر را بملازمان خود سپرده بعد از
لحظه از جانب حضرت خلیفتی خلعت فاخر و کمر شمشیر مرصع داد و در زمره ملازمان عتبه خلافت سرافراز گردانیدند
داود بسمت مستقر اورنگ سلطنت و مستقبل کعبه مقصود توجه نموده تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید
و شیخ محمد بایزید را که برادرزاده او بود با نفایس امتعه آن دیار و فیلان نامدار و نقود بیشمار
برسم پیشکش روانه درگاه معلی نمود و اکثر آن روز بخرمی و نشاط گذرانیده در وقت رخصت
بعضی از کمال ادویه بقبول او مقرر فرمودند و اکثر اعیان اردو خوشی ایشان ظاهر ساختند مگر

راجه که اصلا دران مجلس حاضر نشد و بکره قبول کونه کرد و متقارن انحال خبر شورش کوره کهات
رسید که جمعی از افغانان برکشته روزکار بر سر قاقشالان ریختند و آن بی غیرتان چند دل باخته
داده باندک جنکی راه فرار پیش کرفتند و افغانان کهوره کهات را متصرف شده تعاقب نموده
و امرای قاقشال تا حوالی تانده نکاه باز پس نکرده یک جلو راندند خانخانان از شنیدن
این خبر روی همت بدفع مخالفان نهاد تا حدود مالدیه شتافته از انجا مجنون خان قاقشال
را با فوجی شایسته بکهوره کهات فرستاد و غنیم را از عزیمت خانخانان و رسیدن مجنون خان پای
همت از جای رفت و بحال تباه هر کدام بکوشه بدر رفتند و مجددا آن ملک بحوزه تصرف اولیای
دولت درامد و خانخانان بهمعنان فتح و فیروزی معاودت نمود و هرکدام بجاکیر خود شتافته آرام
کرفتند و متقارن انحال جنید قابو دانسته اعلام فتنه و اشوب مرتفع ساخت و امراد ربلده پتنه فراهم
آمده از مظفرخان استمداد کومک نمودند داد بی کره خاطر و چین پیشانی باز متوجه آن صوب شد
چون صورت جانفشانی و اخلاص او بر مرات خاطر قدسی مظاهر پرتو افکنده بود در اثنای
راه یورو و فرمان عاطفت و نوازش مستظهر و قوی دل کردید و سرکار حاجی پور که سابق بنام
محمد قلی خان برلاس مقرر بود از دیوان اعلی به او عنایت شد و در غایت جلادت و استقلال
بلشکر بیش بیوت و فی الفور آب پن پن را پل بسته عبور نمود و درینوقت نوشتهای خانخانان
بی دربی رسید که عزیمت آن صوب تصمیم یافته و اینک با فوج شایسته بشما ملحق میشوم زنهار کنا
رسیدن من بجنک مبادرت ننمایند امرا فسخ عزیمت نموده عنان باز کشیدند و مظفرخان هر چند
بتمهدات بیم و امید ترغیب جنک نمود نتیجه نداد و متقارن انحال خبر امد که تاج خان پنوار و فتح
خان موسی زیی و شهبازخان غلزی و سلیمان پنوار و سیاه زرای با بسیاری از فتنه جویان بر سر
حاجی پور ریخته میر محمود دستکونی را که از جانب مظفرخان بشقداری انجا تعین بود کشته اند باد
جمعی کثیر بقتل رسیده مظفرخان دفع این فتنه را بر دیگر مطالب مقدم داشته با خدا داد برلاس
و عرب بهادر و خواجه شمس الدین خوافی و جمعی از ملازمان خاصه خود بصوب حاجی پور شتافت و با وجود
موسم باران و طغیان آب و کثرت مخالفان خواست که از دریای کندک کذشته حاجی پور را
مستخلص سازد لیکن چون جمعیت افغانان بسیار بود و دربرابر از آب کذشتن متعذر بلکه محال
مینمود درین وقت بتایید اقبال روز افزون اودی کرن زمیندار چیتارن در سلک دولت
خواهان سعادت پذیر شد و چنان ظاهر ساخت که بالا رویه دریا کذری است که جمعی از خویشان
من درانجا متوطن اند و کشتی بسیار بهم میرسد صلاح وقت انکه فوجی از مردم کار طلب تعین
شوند که شبانه بدانجا رسانند از آب بکذرانیم و چون ان مردم نزدیک رسند شما با این جماعه رودرو

غنیم

غنیم جنگ کنان عبور نماید بنا برین رای صواب نما سیصد جوان جریده بسرکردگی قاسم علی سیستانی
و عرب بهادر بدان جانب فرستادند و قاصدان نیز را تعیین شدند که بی خبر رسانند و بعد از طلوع نیر
اعظم بتحقیق پیوست که آن جماعه از آب گذشته بغنیم نزدیک رسیده اند مظفرخان خواجه شمس الدین
و خداداد برلاس را با جمعی که همراه داشت برگشته‌ها نشانده دربرابر غنیم روان ساخت و
مخالفان برگشته روزگار به تیر انداختن و بندوق زدن ایستادند درین حال آن فوج نمایان شد
و آواز کوس دکور که همت ربای ارباب خلاف گشت ناچار دل از دست داده راه فرار
پیش گرفتند و بهادران نصرت قرین از عقب درآمده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان بتصرف دلاوران فیروزی نشان درآمد و حاجی پور مستخلص گردید و از ظهور این
فتوحات پی درپی نام و آوازه مظفرخان در آنملک بلند شد و پایه قدر و منزلت او ارتفاع یافت
و بهر طرف که روی همت نهاد پیکر مراد باستقبال شتافت تا آنکه خبر رسید که در آنطرف آب بده
گندک جمعی از افغانان فتنه خوی مثل فتح خان موسی زی و جلالیان غلزی و سلیم خان ترینه
فراهم آمده اسباب شورش و آشوب سرانجام میدهند مظفرخان از دوربینی و کارطلبی بدفع
آنها همت گماشت و چون کنار دریای مذکور مورد عسکر منصور گردید خود با جندی از مخصوصان سوار
شد که تحقیق معبر و تشخیص گذر نماید درین حال قریب دویست نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجه
شمس الدین و عرب بهادر و جمعی از بهادران تیز جلو به اشارت مظفرخان اسپان را در آب زده
عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب اردو عنان تاب گشتند مظفرخان
نیز از کمال جلادت و تهور بارگی همت در آب زده بفوج پیش ملحق شد درینوقت کومک
افغانان رسید و همه بیکبار جلو گردانیده روی بجنگ آوردند و از هجوم مخالفان و بی توزکی مردم
که در وقت آب گذشتن ترتیب ساقط شده بود اکثر سپاهیان می زد و خورد روی ناموس باز
دادند و بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده غریق موج خیز فنا شدند نزدیک بود که
مظفرخان نیز به اضطراب خود را در آب اندازد خواجه شمس الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته
بجانب کوهستان روان شدند و یکی را به اردو فرستادند که جمعی را بکومک رسانند غنیم هجوم آورده
بتعاقب شتافت که دستگیر سازند و در هر مرتبه که نزدیک میرسیدند خواجه شمس الدین و حاجی
پهلوان و عرب و جندی از بهادران جان نثار به کمانداری ایستاده افغانان را آنقدر معطل می
ساختند که مظفرخان قدری راه طی میکرد تا آنکه روز به آخر آمد و کار بر دولتخواهان تنگ و تیره شد
درین حال اقبال بیزوال خاقان ستوده خصال بفریاد رسید و خداداد برلاس و مهر علی [illegible] با جمعی
از مجاهدان عرصه همت بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و شلاق جنه زبون

شده بود و قدرت محاربه و مقابله نداشت آن فوج تازه روز دررسید و بتایید غیبی نسیم صبح
و فیروزی بر اعلام اقبال وزید و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه گریز
ادبار پیش گرفتند و بعد از چنان شکستی چنین فتحی نصیب اولیای دولت شد و روز دیگر بر بنگاه
افغانان ریخته غارت عام فرمودند و غنیمت نامحصور بیحد و مر بهادران لشکر منصور افتاد و هزیمت
یافتگان بتاج پور پناه برده باصلاح احوال خود پرداختند و باز در اندک فرصتی هجوم آوردند
و مظفرخان مراعات حزم و احتیاط نموده بر جناح استعجال بدان فوج نشتافت و از آب
گنڈک گذشته در سطحی که یک طرف آن متصل به آب مذکور بود و جانب دیگر جهیل و خلاب عظیم داشت
فرود آمد و در جمع سپاهی و استعداد آلات قتال همت گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال مقرون
بکثرت ما ترتیب داده منزل گزید اما از استحکام جا قدرت آن نداشت که پای جرات در پیش
نهد و چون روزی چند برین وتیره گذشت اکثر زمین داران اطراف نطاق دولتخواهی بر میان
جان بسته بلشکر منصور پیوستند و جمعیت شایسته فراهم آمد و اولیای دولت پل مستحکم بر آب بسته
دادند و لیکن بنا بر احتیاط که مبادا در وقت عبور لشکر منصور انتظام ساقط شود و از پی نو
زکی افواج نقش برونق دلخواه بنشیند قرار یافت که شب جمعی از مردم بر آن طرف پل خندق
زده پناهی سازند که در حصار آن تسویه صفوف پرداخته با انتظام شایسته متوجه جنگ شوند
خواجه شمس الدین آن خدمت را بر ذمت همت خود لازم شمرده بزودی سرانجام نمود و مخالفان بسبب
باطن با یکدیگر قرار دادند که دایره را خالی ساخته در گوشه بر غنیمی شده بایستند و چون بهادران
عساکر اقبال غنیم را گریخته خیال کنند و بر اردو ریخته بتاخت و تاراج مشغول شوند در آن غفلت
دلی تورکی دست برد عظیم بنمایند مظفرخان شرایط حزم و احتیاط سلوک داشته جمعی کثیر از سپاه
داد و بازاری را تعین فرمود که در آن وقت بتاخت و تاراج شتابند و خود با مردم چیده آماده
باشد و در وقت ضرورت امداد مخالفان ازین تدبیر آگاهی یافته ترک آن حیله و حد بیت
نمودند و مظفرخان جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانید و مخالفان یکبار هجوم آوردند
پیادهای که در پیش بودند دل بای داده روگردان شدند و از برگشتن اینها اکثر مردم را همت
یاوری نکرد و از غایت سراسیمگی قریب سیصد سوار در موج خیز فنا فرو شدند اما خواجه شمس الدین
و خداداد برلاس تا چندی از مردم روشناس در آن محافظت پای همت قایم داشته بتیر اندازی
پرداختند و دو مرتبه غنیم را برداشتند و بار سیوم که کار بر دولتخواهان تنگ شده بود از غیب تیری
بر اسب حسن خان رسید و بر زمین آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان افتاد و بهادران عرصه فیروزی در
حصار حمایت ایزدی محفوظ و درین فرصت مظفرخان ترتیب جسری نموده با کمال تهور و جلادت از آب

گذشته

زنه دافاغنه برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند مظفرخان بادل قوی
و عزم درست بتعاقب شتافت و غنیم در نهایت غفلت بحفر خندق و استحکام حصار اشتغال داشت
که لشکر منصور نزدیک رسید و مظفرخان خداداد برلاس و جمعی را الجرات ارد وگذاشته بسرعت هرچه
تمامتر برانها تاخت و در غایت جلادت و جسارت خود را بمخالفان رسانیده رایت استیلا و
اقتدار برافراخت وان بیدولتان نراز باساخته راه هزیمت سپردند و بهادران عساکر اقبال
تیغ انتقام آخته بسیاری از خون گرفتاران بر خاک هلاک انداختند و دران زد و خورد حاجی پهلوان
مزاج خان بنوار را بریده آورد و جمال خان غلزی زنده بدست افتاد و اولیای دولت را فتح
عظیم روی داد اگرچه دران شب نابر تراکم اشجار و صعوبت راه مظفرخان و اعیان لشکر بر منازل
انها نتوانستند رفت اما جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را بان سرزمین رسانیدند و غنیمت فراوان
بدست اوردند و صاحب این مظفرخان بتعاقب شتافت و پیش از وصول جنود اقبال مخالفان برگشته حال
در کمال سراسیمگی و اختلال خود را بدریا زده بعضی غریق بحر فنا شدند و جمعی نیم جانی بساحل نجات
رسانیدند و مظفرخان با سایر دولتخواهان بهمعنان فتح و فیروزی معاودت نمود و مقارن
این حال خبر رسید که ستری و جهتری و دو برادر رفته بر ثبت با جمعی از افغانان سیاه بخت متفق گشته
ولایت نگره را بتصرف اورده اند وان ولایتیست معموری کرده در طول و بیست کرده در عرض
و همواری با منکیر واقعست و دریای گنگ از میان این دو معموره میگذرد و چون مظفرخان بر حقیقت
حال اگاهی یافت خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و میرزا جلال الدین و بنیاد خان و تنکری
قلی را با فوج شایسته همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر ذمت همت خویش لازم شمرد
مخالفان نیز صفوف اراسته قدم جرات و جسارت پیش نهادند و جنگی عظیم در پیوست و بهادران
نصرت قرین داد شجاعت و جانفشانی داده خوب تاختند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف
بود با جمع کثیر بقتل رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته اداده دست کم نامی
شدند وان ولایت نیز بتصرف اولیای دولت در آمد و چون قبل ازین بخانان حکم شده بود که بهرگاه
صلاح دانند مظفرخان را بدرگاه فرستند درین ولا که اوشمیرهای نمایان زده مصدر فتوحات عظیم شد
و دیار چمن ملک بهار از خس و خار ارباب خلاف خالی گردید و وقت ان در رسید که از محنت
و تردد براسوده نفسی راحت سازد و تمتعی ازان ملک معمور برگیرد خانخانان بنابر حسد و تنگدلی
خواست که پیش ازین در انجا بوده باشد و مکتوبی بتاکید نوشته رخصت درگاه فرمود و مظفرخان
در راه رفتن و نرودی بودن داشت که درین اثنا عاطفت شاهنشاهی دستگیری او فرموده فرمان

مرحمت امیز رسید که از گذر چوسا تا دربند گدهی بعهده ضبط او مقرر شد باید که بانتظام ان مهم
سرگرم خدمت بوده اگر خان خانان رخصت درگاه نماید تا فرمان طلب نرسد اراده دریافت استان
بوس بخاطر راه ندهد **شرح بعضی از سوانح و وقایع بر سبیل اجمال** درینولا که مستقر اورنگ خلافت
بوجود جهان افروز حضرت خاقانی ارتفاع اسمانی داشت صادق خان بسجده گریاس فلک اساس
ناصیه سعادت روشن ساخت و صد زنجیر فیل بغرامات فیل خاصه که در یورش بلاد شرقی بی
غما داده بود از نظر اشرف اقدس گذرانید و عاطفت بادشاهی غبار خجالت و ندامت
از جبین اخلاص او پاک ساخته به اقسام مرحمت و نوازش شرف اختصاص بخشید و از وقایع
این ایام تربیت فرمودن امرای گجراتست در عرض سوانح گجرات سمت ذکر یافته که بعد از فتح
اعیان انملک را بیکی قدر و منزلت مشمول عواطف خسروانه فرمودند و چون باطن نفاق اندود
انها با ظاهر عام فریب موافقت نداشت در اندک فرصت حقیقت بد اندیشی و نا راستی انها
بر پیشگاه سریر معدلت به ثبوت پیوست و تا حال به نتایج اعمال خود مبتلا بوده روزگاری بفلاکت
و نکبت میگذرانیدند درینولا خاقان ستوده خصال اثار ندامت و انفعال از ناصیه حال ان
طایفه دریافته بنظر مرحمت و نوازش مخصوص گردانیدند اعتماد خان که بعقل معاش و جوهر فهم و دو
کار امتیاز داشت بسربراهی مهمات دربار محل و نگارت خزانه جواهر و مرصع الات سرافراز شد
و الغخان حبشی بمنصب لایق و جاگیر موافق اختصاص یافت و ملک شرق بحکومت تهانیسر ممتاز گردید
وجیه الملک بضبط بعضی خالصات گجرات تعین گشت و از سوانح بهم خوردگی احوال حسین خان
و بجزای اعمال گرفتار شدن و از گرانی وجود سبکبار گردیدن در اوراق سابق نگاشته کلک
بیان گردید که حسین خان را سورش مزاجی بهم رسید و در یورش بلاد شرقی از سعادت ملازمت
تقاعد جست و جاگیر او از دیوان اعلی تغیر شد و چون موکب اقبال ازان سفر عنان معاودت
معطوف داشت در حوالی دهلی حقوق خدمت او را بیاد آورده بملازمت حاضر فرمودند بدستور
سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده دستوری دادند که بمحال جاگیر خود شتافته یکچندی در اصلاح احوال
کوشیده بملازمت اید و چون از بساط قرب جدائی گزید بتاخت و تاراج اطراف و نواحی دست
بی اعتدالی دراز ساخت و غارت کنان بصوب بسنت پور که از سرکار کمایون است شتافت و
در انجا جنگ بی توزک کرده شکست یافت و بتیر بندوق زخمی شد و چون سورش مزاج و درهمی
احوال او بمسامع جلال رسید صادق خان را با جمعی از سادات بارهه و انبرده به تعین فرمودند
ان بدمست باده جنون را بدرگاه معلی حاضر سازند از استماع صیت سطوت افواج قاهره یورش

وناموس شکست پذیرفت و از بدمستیهای نشئه ضبط بهوش آمد و جمعی از اوباش که برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بطرفی آواره شدند و بصلاح خیرخواهان خود چنین قرار داد که براه دریا خود را بمنعم خان رساند و اورا وسیله استشفاع جرایم سازد و درین وقت که از حدود کده تکیه کشتی سوار شده متوجه مقصد بود بندهای پادشاهی در قصبه مارهره به او رسیده همراه بدرگاه آوردند رب الملک در منازل آگره گذاشته متوجه عتبه قدسیه شدند و بعد از اندک وقتی بهمان زخم در گذشت رخت هستی بربست و درین سال حکیم ابو الفتح و حکیم همام حکیم نور الدین پسران مولانا عبد الرزاق گیلانی از عراق آمده بسعادت آستانبوس دولت جاودانی یافتند چون مولانا عبد الرزاق در زندان شاه طهماسب بشکنجه تعذیب نقد هستی در باخت فرزندان سعادت منداو متوجه درگاه خلایق پناه گردیدند به تربیت و نوازش خاقان گیتی ستان مخصوص گشته بکامیابی مرادات ظاهری و باطنی شدند اگرچه هرسه برادر بجودت طبع وحدت فهم و کمالات صوری و معنوی آراستگی داشتند اما حکیم ابو الفتح شایستگی دیگر داشت گویند که چون در مشهد مقدس بملازمت سلطان ابراهیم میرزا رسیده اند خواجه حسین ثنایی از میرزا پرسیده که پسران ملا عبد الرزاق را چون دریافتند میرزا فرموده اند که حکیم ابو الفتح شایستگی وزارت بادشاه عظیم الشان دارد و حکیم همام مصاحب نیکست و حکیم نور الدین جوان قابل است اما اثار خبط از ناصیه حال او هویداست و چنانچه انصاحب ادراک عالی در مجلس اول تفرس نموده بود عیار قابلیت این سه برادر در محک روزگار پدیدار آمد رتبه حکیم ابو الفتح در ملازمت حضرت خاقانی از پایه وزارت و وکالت درگذشت و حکیم همام از جمله مصاحبان و همزبانان بزم بهشت آیین شد و حکیم نور الدین بهمان حال بود تا ازین عالم انتقال نمود و تتمه احوال حکیم ابو الفتح برادرش بجای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد

ذکر رفتن بعضی از بیگمان بزیارت خانه مبارک

چون سواد اعظم هندوستان بنور اقبال خاقان ستوده خصال دار الامان گردید و معموره گجرات از تظلم اوباش آن دیار ارامش یافت و اکثر بنادر بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد جمعی از پرده نشینان بارگاه خلافت که همواره آرزوی زیارت اماکن متبرکه در خاطر داشتند و حصول این امنیت بحیث تابی راه در پیشگاه مراد جلوه نمیداد درینوقت عزیمت آن سفر میمنت اثر تصمیم یافت و حضرت عصمت قباب عفت نقاب صدرنشین صفه سلطنت و خلافت عمه خاقان سپهر حشمت گلبدن بیگم و نقاب آرای بارگاه عز و جلال سلیمه سلطان بیگم و گلنار آغا حرم حضرت فردوس مکانی و حرم بابر شاه و بی بی صفیه و بی بی سروسهی و شاه نیم آغا حرمهای حضرت جنت آشیانی و سلیمه خانم صبیه خضر خواجه خان بزاد و راحله توفیق محمل همت بستند و حکم شد که متصدیان اشغال

سلطنت سامان سفر بر وفق دلخواه نموده مبلغ وافر بجهت خیرات و نذورات همراه ساختند فرمان شد
که باقی محمد خان و رومی خان و عبد الرحمن بیگ بطریق بدرقه تا ساحل دریای شور در خدمت بیگم
و هم درین ایام حاجی حبیب الله کاشی را به بندر گوده رخصت فرمودند که نقود وافر با اقسام اجناس که
مردم آن دیار طلب کارند همراه برده نفایس و نوادر آن ملک بهم رسانند و از هنرمندان نادره کار
که مخصوص آن دیار اند دلاسا نموده بدرگاه والا آورد و از سوانح آمدن خان اعظم میرزا عزیز کوکه
از گجرات و برهم خوردن احوال او و درینولا که میرزا سلیمان از بدخشان روی امید بدرگاه گیتی
پناه نهاد حکم شد که خان اعظم نیز درین مجلس عالی حاضر شود و او بطریق داغ و یلغار بدریافت دولت
زمین بوس شتافته پیش از رسیدن میرزا دولت ملازمت دریافت و رای جهان آرا چنین تقاضا
نمود که چون ضابطه داغ قرار یافته نخست خان اعظم که سرکرده امرای عظام است به انقیاد حکم ازین
مبادرت نماید تا دیگران را مجال چون و چرا نباشد و سررشته داغ انتظام یابد و او از کمال بدخویی
و اعتماد بر نسبتهای خویش سر از فرمان پیچید و هرچند حضرت خاقانی از روی عاطفت و مهربانی بنصایح
ارجمند و دلایل خردپسند خواستند که او ازین خودرایی و جهالت باز آید نتیجه بران مترتب نشد
و پادشاه حقایق آگاه مصالح کار او را منحصر درین دانست که روزی چند از نظر مرحمت انداخته
تغافل فرمایند تا شورش دماغ او تسکین پذیرد و قدر عاطفت آنحضرت شناخته در مقام ندامت و
معذرت درآید و او نیز از غایت بی‌نیازی و استغنا ترک اسباب ریاست و لوازم امارت نموده
مجردانه در گوشه باغی که پیش ازین در آگره ساخته بود منزوی شد و مدتی درانجا بسر برد تا
آنکه بندگان حضرت نقوش ندامت و خجالت از صفحه پیشانی او خوانده مشمول عواطف بدایع
ساختند و مجدد اسباب امارت و حشمت ارزانی داشته صوبه بهار را به تیول او مرحمت فرمودند
و بدان صوب رخصت یافت چنانچه شرح آن در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد و جمعی دیگر
از امرا مثل شجاعت خان و میرزا عبد الله و میر معز الملک و قاسم خان کوه بر و دست محمد و بابا دوست
و محمد امین صاحب توجیه که در انقیاد حکم داغ تقلید خان اعظم نمودند از درگاه معلی رانده از
منعم خان فرستادند که هرجا و هرقدر او مناسب داند جاگیر تنخواه نماید التجا آوردن میرزا سلیمان
بدرگاه خاقان گیتی‌ستان ازان باز که حضرت علیین آشیانی فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله برهانه
ولایت بدخشان را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمودند همواره لوازم اطاعت و مراسم انقیاد
بجای آورده دران ملک مرفه الحال و فارغ البال روزگار بسر می‌برد تا آنکه در آغاز جلوس همایون
متوجه خاقان ربع مسکون حقوق تربیت را بعقوق مبدل ساخته باغوای حرم بیگم اراده تسخیر
کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناس گردانید و بکرات لشکر بدان صوب کشیده ناکام معاودت نمود

چنانچه شمه از آن در اوراق سابق سمت ذکر یافته بالجمله حرم بیگم در مزاج میرزا سلیمان تصرف
و تسلط عظیم پیدا کرده مدار حکومت و حل و عقد آن ولایت از پیش خود گرفته بود و نفس الامر آنکه سخت
عورت رشید بردل کاردان بود و حسب اتفاق چنان شد که محترمه خانم دختر شاه محمد سلطان کاشغری
که در حباله عقد میرزا کامران بود از کابل عزیمت کاشغر نمود و چون ببدخشان رسید میرزا سلیمان
را آرزوی ازدواج او بخاطر گذشت و در مقام خواستگاری شد حرم بیگم بعنوان استادی پیش دستی
نموده خانم را بمیرزا ابراهیم پسر خود عقد بست و ازین جهت میان خانم و بیگم نقار خاطری بهم رسید
و معهذا اعیان بدخشان از سیاست و تسلط بیگم زخمهای کاری در دل داشتند و انتظار فرصت
می جستند تا آنکه درین ولا دامن عفت بیگم را با حیدر علی بیگ که برادر دوستدار او بود غبار
آلود تهمت ساختند و میرزا ابراهیم بمقتضای صغر سن و بی باکی غوری درین معامله نکرده آن
بیگناه را از هم گذرانید و بچندین وجوه در ندامت ابدا افتاد و بیگم چنین زهرابه بلا را فرو خورده دندان
جگر نهاد و بعد از اندک فرصتی سانحه دلخراش میرزا ابراهیم روی داد چنانچه پیش ازین رقمزده
کلک بیان گشته و مصیبت میرزا بر خاطر بیگم سخت گرانی کرده تا بود از آن ماتم بر نیامد از میرزا ابراهیم پسری
ماند میرزا شاهرخ نام و بیگم پیوسته خانم را مطعون بشامت قدم میداشت و در خلا و ملا نیش
میزد و میخواست که خانم به تنگ آمده راه کاشغر پیش گیرد و میرزا شاهرخ را در دامن عزت خود تربیت
نماید و خانم ازین رهگذر بغایت مکدر و آزرده خاطر میزیست تا آنکه میرزا شاهرخ بحد بلوغ رسید
و اکثر اعیان بدخشان و ارکان دولت میرزا سلیمان از بدسلوکی و بدمعاشی بیگم بجان آمده بودند
از میرزا سلیمان روگردان شده میرزا شاهرخ را به بزرگی برداشتند و بعد از زد و بدل بسیار
قرار یافت که ولایتی که در تصرف میرزا ابراهیم بود از میرزا شاهرخ باشد و میرزا سلیمان
ناچار به این استحقاق رضا داد درینوقت حرم بیگم رخت هستی بربست و میرزا سلیمان از آنچه
بود زبون تر شد و بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارک پیش نهاد خاطر ساخته ولایت را
بمیرزا شاهرخ واگذاشت و همگی مقصد آنکه به کابل آمده به استعانت میرزا حکیم بدخشان
را از تصرف معاندان برآرد و چون کابل رسید میرزا حکیم چنانچه لایق حال جانبین باشد
پیش نیامد و از آن اراده مایوس گشته صلاح کار منحصر در آن دانست که روی امید بدرگاه سلاطین
پناه نهد و بنیروی اقبال و کومک خاقان ستوده خصال بر حصول مقاصد و مطالب دینی و
دنیوی کامیاب گردد لاجرم از میرزا محمد حکیم استدعای کومک نمود که او را از منازل مخوفه
گذرانیده به کنار آب سند رسانند میرزا در تحصیل این مطلب ضعیف نیز کوتاهی کرده و بلکه
مطایبه بخاطر آورده جمعی را همراه ساخت که از منزل اول باز گردیدند ناگزیر میرزا سلیمان

برادور احله توکل روی امید براه نهاده وناکنار اب سند چند جا با افغانان که سر راه گرفتند

مبارزتهای نمایان کرده زخم تیر برداشت وچون بساحل نیلاب رسید عرضه داشتی مشتمل بر

سوانح وحوادث روزگار بدرگاه معلی ارسال نمود مضمون عرضه داشت انکه نبیره ام شاهرخ

بمقتضای وضع روزگار درمقام عقوق وعصیان شده قصد حیات کرد بنابران بدبختان را

گذاشته بکابل امدم بگمان انکه شکست کار تدارک یابد وجراحتها التیام پذیرد محمد حکیم میرزا

درمقام قصد عرض شد التماس مدد نمودم که خود را از مهالک ومخاوف بگذرانم وبه امداد

کومک او بدرگاه جهان پناه رسم در انجاح این مختصر مدعا هم نظر افتخار پیش امده جمعی را همراه

ساخت که از منزل اول باز گردیدند چون امروز درگاه عالی جاه ملجا وامیدگاه سلاطین روی

زمین است ومرا بغیر ازین استان پناهی نیست بامید عنایت بادشاهانه امده ام وچون از تنم

پیشکش وهدایا بچیزی دیگر دست رس نبود دو راس اسب از خانه زادان فرستادم که عرضه

خشک وخالی نباشد فرستاده میرزا سلیمان سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران

گردید ودر انوقت خواجه اقاجان خزانچی را با مبلغ پنجاه هزار روپیه واقسام اجناس نفیسه

واسپان بسته دار از عراقی ودراهوار وخیمه وبارگاه وسایر اسباب حشمت وجاه رخصت

فرمودند وحکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه بهگونت داس با جمیع امرای صوبه

پنجاب باستقبال میرزا شتافته لوازم ضیافت ومراسم خدمت بجای اورند هنوز میرزا سلیمان

از اب سند عبور نفرموده بود که خواجه اقاجان با فرستادهای درگاه رسیده نوید عاطفت

ومرحمت بادشاهی رسانید وچون از اب گذشت راجه نیز بملازمت میرزا پیوست وخاطر

برهم خورده او را به انواع دلجوی وکرم خوئی منبسط ومطمئن گردانید واز انجا با عزاز واکرام

تمام بدار السلطنت لاهور اورده بر جناح استعجال متوجه درگاه سپهر بارگاه ساخت و

نواحی دار الخلافه فتح پور بهر منزل که میرسید امرای عظام وحکام بلاد به استقبال شتافته

ضیافتهای لایق وپیشکشهای درخور کرده از محال متعلقه خویش میگذرانیدند چون بمستقر

اورنگ خلافت نزدیک رسید حکم شد که شهر را ایین بندی نمایند وارکان دولت واعیان

سلطنت فوج فوج وجوق جوق درنهایت تجمل واراستگی بخدمت میرزا رخصت یافتند و

بعد از زمانی حضرت خاقانی باشکوه اسمانی واقبال صاحبقرانی برسمند دولت سوار شده

باشاهزادهای عالی مرتبت وامرای سلاطین حشمت ومقربان بساط عزت برسم استقبال

شتافتند وحکم شد که از دردولتخانه تا سه کروهی شهر دو طرفه فیلان نامی بسلاسل طلا ونقره

وقلادهای مرصع باز دارند وتواجیان بهرام نظام ویسادلان صاحب اهتمام از جانبین ابنبوه

نگذارد

گذارند که احدی قدم از فیل بیرون ننهد و ترتیب ساقط گردد بنام دستگاه دولت که شکوه رزم
و طمطراق بزم را در یک مجلس بر وجه کمال جلوه ظهور بخشید و بیننده را بیکبار استیلاء دهشت طپیدن دست
داد بی اغراق و مبالغه بزمی آراستگی یافت که چشم روزگار در آئینه خیال تمثال آن مشاهده
ننموده بود بالجمله چون نظر میرزا سلیمان بران مظهر انوار الهی افتاد از پرتو شکوه بادشاهی
خود را از اسب انداخته به ادای کورنش تسلیم پرداخت و آنحضرت بمبالغهای تمام منع فرموده
بسرفرازی او از اسب فرود آمدند و میرزا را در آغوش مرحمت گرفته بتفقدات گوناگون
از حضیض عجز و نیاز به اوج عزت و امتیاز رسانیدند آنگاه بر سمند اقبال جولان فرموده متوجه
دولتخانه شدند میرزا سلیمان بر یمین نصرت قرین آنحضرت عزت همعنانی گرفت و میرزا عبدالله
که از اهل توره بود در یسار ظفر نگار سعادت همراهی یافت و چون بدولتخانه نزول اجلال
اتفاق افتاد دست دریا نوال به انعام داد و رادی گهربار ساخته میرزا را با جمعی که همراه آمده
بودند بزر و اسب و خلعت پرآب امید ساختند و هم درین مجلس بنوید عنایت بدخشان
و وعده کومک و لشکر مستظهر و مستوثق گردانیده حکم فرمودند که خان جهان حاکم لاهور را با
لشکر پنجاب رخصت میفرمائیم که شما را ببدخشان رسانیده بحکومت آنجا متمکن ساخته معاودت
نماید میرزا ازین نوید عنایت کامیاب خواهش گشته تسلیمات بجای آورد و از سوانح آمدن
راجه تودرمل است از بنگاله چون ممالک شرقیه بیمامن اقبال روز افزون انتظام شایسته
یافت راجه حسب الحکم بدرگاه معلی شتافته پنجاه و چهار زنجیر فیل نامی که از فتوحات آن ملک
بدست آورده بود با دیگر نفایس و اجناس برسم پیشکش گذرانیده مشمول جلایل مراحم خسروانه
گردید و منصب اشراف دیوانی بعهده کاردانی او تفویض یافت و او از کمال وقوف
و بی غرضی و دولتخواهی در اندک زمانی بعالی مرتبه وزارت کل و وکالت مستقل تصاعد
نمود و هم درین ایام ولایت گده از تغیر رای سرجن بصادق خان مرحمت فرموده قلعه
چناره را با توابع برای سرجن عنایت نمودند و از وقایع آمدن معصوم خان کابلیست بدرگاه
سلیمان جاه او از سادات تربت خراسان است عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جنت
آشیانی بمنصب وزارت رسیده بود و خود با میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشی داشت و از فرط
شجاعت و کاردانی و عقل و تدبیر در ملازمت میرزا ترقی کرد و خواجه حسن نقشبندی که مدار العلیه
آن آن بود بنابر حسد و توهم دور از کار در مقام استیصال او شد معصوم خان بمقتضای وقت
و مراعات حزم و احتیاط دل از خدمت میرزا برگرفته روی امید بدرگاه معلی نهاد و به انواع

مراحم و نوازش سرافراز شده رخصت صوبه بهار یافت و درین ولا میر سید محمد میر عدل که از سادات
هندوستان در کمال فضیلت و شجاعت اختصاص داشت به ایالت بهکر خلعت امتیاز پوشیده از
سوانح سعادت یافتن جلالخان قورچیست او را بمرافقت شمال خان بکومک لشکر سوانه تعیین فرموده
بودند بحسب سرنوشت دیوداس که از عمدهای چندرسین بود منزل جلالخان را دیره شمال خان
تصور نموده بر سر او ریخت و جلال خان بی توبنه و ساز جنگ مردانه دست و بازو زده نقد
حیات سپرد و چون خبر شهادت او بسامع جلال رسید بر خاطر قدردان آنحضرت بسی گران
آمد و سید احمد خان و سید هاشم و جمعی از سادات بارهه باستیصال آن مقهوران برگشته
روزگار تعیین شدند و فرستاده ترددات پسندیده ظاهر ساخته بسیاری از کفار شقاوت
آثار را بزخم تیغ صاعقه بار بدار القرار فرستادند **تفویض حکومت بنگاله بخانجهان و ارتقای**
پایه او بمراحم بیکران درین ولا بموقف عرض رسید که منعم خان در بنگاله به اجل طبیعی ودیعت
حیات سپرد و داود نقض عهد نموده اعلام شورش ارتفاع و مرتفع ساخته و امرای آن صوبه چون
سردار معین مشخص نداشتند تزلزل تمام در ارکان همت ایشان راه یافته و هر کدام جای خود را
گذاشته بی جنگ ترک نام و ننگ نموده‌اند شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون داود
آمدن منعم خان را دید و فتنه گهوره گهات وغیره فرونشست خانخانان شهر گور را که در زمان
سابق حاکم نشین دار الملک بنگاله بود و بگهوره گهات نزدیکی داشت آبادان ساخته در تعمیر
قلعه و عمارات قدیم همت گماشت تا ابواب شورش و فساد یکبار فرونشیند و مقرر نمود که همه
امرا و سپاهی که در تانده وغیره می‌بودند آمده آنجا آبادان شوند و چون شهر گور که لکهنوتی
است سالهای سال ویران بوده و آب هوای آنجا خواص سمیت بهم رسانیده بود از فرط
عفونت بیماری عظیم در عموم خلایق شایع شد و هر روز جمعی کثیر رخت هستی بعالم بقا میکشیدند
چنانچه از مردم اعیان اشرف خان و حیدر خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و لعل خان
بدخشی و حاجی خان سیستانی و هاشم خان و محسن خان و حاجی یوسف خان و قندز خان
و میرزا قلی خان و ابو الحسن و شاه طاهر و شاه خلیل و بسیاری نقد حیات درباختند و مع هذا
منعم خان ترک آن عزیمت نمیکرد هر چند خیر اندیشان او بوجوه معقول خاطر نشان می‌نمودند سودمند
نمی‌افتاد اگرچه آن سال در تمام دیار شرقی تند باد فنا روی بانهدام ارکان وجود داشت
لیکن در شهر گور شدت طوفانی ظاهر میساخت و از غرایب آنکه با وجود این حال غبار آسیبی
بر دامن حیات منعم خان نمی‌نشست تا آنکه خبر فتنه انگیزی جنید در صوبه بهار رسید و بر ف
و منعم خان از دست آویز برآمدن بهم رسید و از آنجا بعزیمت بهار متوجه شد و چون تانده آمد

مزاج

185

مزاج او از مرکز اعتدال انحراف نموده ده روز بر بستر بیماری افتاد روز یازدهم ودیعت
جان بسپرد اگرچه اولیای دولت شاهم خان را بسرداری گزیدند و اعتماد خان خواجه سرا که بتعقل
وتدبیر امتیاز داشت سربراهی مهمات از پیش خود گرفت لیکن از اطراف گرد شورش برخاست
و بی اتفاقی اعیان لشکر مزید علت شد داود از شنیدن این قضایا نقض عهد نموده یکباره
پرده آزرم از پیش رو برگرفته نخست نظر بهادر را در قصبه بهدرک محاصره کرده و عهد و پیمان
در میان آورده او را از هم گذرانید و دیگر امرا تهانجات را گذاشته روی بتانده نهادند و درینوقت عینی
الدین دار برتر شاه بردی که داروغه توپخانه بود آمد اگرچه او پای همت افشرده علم نصرت بر
افراخت لیکن از فرط توهم نتوانست در آنجا بود داود نیز به امرا پیوست و چون مردم را از آب
و هوای آن ملک توحش و توهم عظیم دست داده بود و سرداری که انتظام لشکر تواند نمود
در میان نبود مردم اصلا دل نهاد آن ولایت نمیشدند و میخواستند بهر حال خود را تا بهار
رسانند درینوقت قتلق قدم شوم قدم کتابت جعلی ظاهر ساخته خبرهای ناخوش از جانب
حضرت خاقانی شهرت داد و این معنی بیشتر باعث تفرقه مردم شد و چون آن سوانح
بمسامع جلال رسید رای جهان آرا که انتظام بخش سلسله صوری و معنویست چنین تقاضا
نمود که ولایت بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت نمایند تا در آن ملک معمور تدارک ایام
ناکامی نموده سامان شایسته بهم رسانند و بعد از آن اگر آرزوی تسخیر بدخشان داشته
باشند به احسن وجهی صورت خواهد یافت میرزا سلیمان که همگی همت مصروف انتقام میرزا شاهرخ
داشت و علو مقصدش منحصر در حکومت کوهستان بدخشان بود از نوید این عطیه عظمی شگفته
خاطر نشد بلکه آثار ملالت و نارضای ظاهر ساخت و خاقان گیتی ستان پیری و خاطر
آزرده زیاده برین تکلیف ننمودند و از آنجا که بر ذمت فرمان روایان روزگار و
سلاطین ذوی الاقتدار واجب و متحتم است که اهم را بر مهم مقدم داشته در اطفای نایره فتنه
و آشوب و اصلاح پراکندگیهای مملکت که اهل تغافل جایز ندارند لهذا خانخانان را با لشکری که
همراه میرزا سلیمان نامزد شده بود بحکومت و حراست ولایت بنگاله تعین فرمودند و به انواع عنایات
و اقسام تلطفات شرف اختصاص بخشیده راجه تودرمل را که از مخلصان کاردان و فدائیان
جانفشان بود بهمراهی او رخصت کردند و حکومت ولایت پنجاب از تغیر او بشاه قلی خان محرم عنایت
شد و چون خانخانان بصوبه بهار رسید جمعی از بی همتان کم فرصت که بنگاله را گذاشته آمده بودند
در شهر سراسیمگی افتادند نه راه رفتن و نه روی بدرگاه آمدن و نه رای ماندن بهار داشتند
... نقاب آزرم از پیش رو برگرفته عذر ناسازگاری آب و هوای آن ملک و مردن مردم را

دست اویز ساخته قدم همت پیش نهادند و جمعی ناقص مذهب و افراط تعصب را بهانه یافته اظهار
نارضایی از سرداری خانخانان نمودند لیکن راجه تودرمل نبردی تدبیر و ترتیب مقدمات هم
و امید تسلی بخش بسیاری از هرزه درایان کوتاه اندیش شده بهمراهی راضی ساخت و اسمعیل
قلی خان را با فوجی شایسته منقلای لشکر فیروزی اثر گردانید و چون در دعا گر اقبال بمقام
گدهی اتفاق افتاد ایاز خاص خیل داود که بضبط انجا تعین شده بود در اثنای جنگ زنده بدست
افتاد و چنان عقده دشوار بسهولت فتح شد داود از صیت جنود اقبال و افتتاح عقده گدهی در
چاره کار خود فرو رفت و محکمه اک محل را که یکطرف ان دریا و جانب دیگر کوه عظیم و در پیش
خلاب و جهله بسیار داشت مضبوط ساخت و خانخانان بنیروی اقبال روز افزون در برابر او معسکر
اقبال ترتیب داد اگرچه بنابر قلبی جا جنگ سلطانی نمیشد اما همیشه از دلاوران رزم
جوی موکب نبرد آراسته ترددات شایسته ظاهر می ساختند و کلبن همت را از جویبار شمشیر آب
میگردانیدند و چون مدتی برین وطیره گذشت و موسم باران که دران ملک کار طوفان میکند
نزدیک رسید مظفرخان و سایر امرای صوبه بهار فرمان قضا مطاع شرف ارتفاع یافت که
بزودی خود را بکومک خانخانان رسانند و درین دلا و رعرضه داشت خانخانان معروض بساط
اقدس گردید که نرخ غله در اردوی ظفر قرین درجه اعلی دارد و سعه بذل خزانه که بجا علوفت
لشکر وفا کند همراه نیست اگر روزی چند دیگر حال برین منوال باشد و موسم باران در رسد کار
بدشواری و صعوبت خواهد انجامید بنابران حکم شد که مجموع کشتیهای که بر ساحل دریای اگره
موجودست از غله و سایر مطعومات اماده ساخته با پنج لک روپیه خزانه بسرعت تمام روان
سازند و نیز فرامین مطاعه باسم جاگیرداران و کروریان پرگناتی که بر ساحل دریای گنگ
و سرو و غیره واقعست شرف صدور یافت که از محال متعلقه خویش کشتیها ترتیب نموده غله
و آذوقه به اردوی خانخانان رسانند و سید عبدالله خان را به اسب داکچوکی نزد خانخانان
فرستادند که نوید بخش کمک و ارزاق گردد و دران زمان بر زبان الهام بیان که ترجمه
بر وان قضای ایزدیست گذشت که انشاء الله تعالی و تقدس فتح مهم بنگاله را تو خواهی اراد
و قضا را همچنان شد و در خلال این حال میر محمد خان کلان که حکومت بلده پتن گجرات داشت
ودیعت حیات سپرد و خاقان کثیر الاحسان بازماندهای او را به اقسام دلدهی خاطر
جوی تسلی بخشیده از کریم بسیار بخش اندک پذیر درخواست مغفرت ان قدیم الخدمت
نمودند و هم درین ایام میرزا سلیمان اراده زیارت خانه مبارک پیش نهاد همت ساخت
و خاقان والا مکرمت خاطرداری او فرموده مقتضی المرام روانه گردانیدند و شیخ [illegible]

اختصار انکه از تاریخی که میرزا بادراک ملازمت اشرف کامیاب شد همواره بجلایل مکارم در اعطاف
مراحم اختصاص داشت لیکن چون خار خار حکومت بدخشان و بناد افزاه کستاخیهای میرزا شاهرخ
در ریاض خاطرش بیخ در ریشه مضبوط ساخته بود اصلا منبسط نمی شد و پیوسته اثار ملالت
دلتنکی از ناصیه ضمیرش پرتو می افکند تا انکه درینوقت بضرورت خانجهان رخصت بنکاله
یافت و ازین جهت فرستادن لشکر بدخشان وتعیین کومک او روزی چند در عقده تعویق افتاد
میرزا شکسته خاطر و کسسته امید التماس سفر حجاز نمود که شاید ازان راه باز خود را تواند ببد
خشان رساند و انحضرت پاس خاطر او داشته رخصت فرمودند و علی الوقت پنجاه هزار
روپیه بجهت سامان سفر مرحمت شد و فرمان مطاع باسم متصدیان صوبه احمداباد شرف صدور
یافت که بیست هزار روپیه دیگر در انجا واصل وکلای میرزا نمایند قلیج خان را با روپسی را
جبوت و جمعی از معتمدان بطریق بدرقه تعیین فرمودند که تا بندر صورت در خدمت باشند و
جهازی که بملازمان و متعلقان میرزا وفا کند ترتیب نموده بمبارکی و خیریت روانه کردانیدند

توجه انحضرت بزیارت روضه معینیه چون قرار داده خاطر قدسی مظاهر و پیش نهاد
همت عالی ماثر جهانبانست که هرساله بزیارت مزار فایض الانوار خواجه معین الحق والدین
توجه فرموده از باطن قدسی مواطن ان برکزیده درکاه ایزدی استمداد همت نمایند و به این
وسیله مستحقان و محتاجان وکوشه نشینان ان بقعه شریف را بر شحات سحاب مکرمت سیراب
امید کردانیند لاجرم درین هنکام نهضت موکب عالی بدان صوب اتفاق افتاد و منزل بمنزل
نشاط کنان تشریف برده بضابطه معهود از یک منزلی پیاده روی نیاز بر ان استان ملایک
مطاف نهادند و بعد از فراغ زیارت همان روز مبلغ ده هزار روپیه بمجاوران و ملتزمان ان
بقعه متبرکه تقسیم فرمودند

اغاز سال بیست ویکم الهی از جلوس اشرف خاقانی کیتی ستان

درین هنکام که بادشاه ولایت پناه در خطه فیض اثار اجمیر استفاضه انوار می نمودند سلطان
بارباش کردون رایت نوروزی برافراخت و سایه سعادت برپایه برد ار اشرف حمل انداخت
و ظاهر جهان را بهرنک باطن ارباب اخلاص ساخت و عالمیان را نوید سال بیست و یکم از
جلوس ابد قرین خاقان سلیمان نکین مبتهج و مسرور کردانید و شب یکشنبه نهم ذی حجه نهصد و هشتاد و
سه هجری پس از کذشتن یک ساعت و نوزده دقیقه تحویل شد و در عنوان این سال همایون
میرزاخان خلف صدق بیرام خان به ایالت ولایت کجرات عز اختصاص یافت ازانجا
که خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش حرمان ملازمت اختیار نموده دماغ اکره کوشه انزوا کزید حضرت
خاقانی بجهت مراعات خاطر والده و پاس حقوق ان دیرینه خدمت مکرر بر سر التفات آمده

خواستند که ازین حجاب بر آورند لیکن طالع او مساعدت ننمود بنا بر فور نسبت و سبق خدمت
در مقام خودرای ایستاده جبین تسلیم بر خط فرمان ننهاد تا آنکه در هنولا باز پیغام فرمودند که
چون از ابتدای تسخیر ولایت گجرات الکای عظیم را که همواره جای سلاطین والاشکوه
بوده به او مرحمت شده اگر از سلوک ناملایم خود ندامت گزیده باشد باز بجاگیر او عنایت فرمایم
فرمایم با وجود این خان اعظم استغنا ظاهر ساخته معروض داشت که خود را از سپاهی گری
گذرانیده ام و میخواهم که بعد ازین در سلک شکر دعا منتظم باشم و هر چند والده ماجده او
بتهدید تخویف سرزنش مینمود اصلا متنبه نمی شد چون حراست ملک و تعیین حاکم عادل
و محافظت رعایا و زیردستان و استیصال ظالمان بر ذمت پادشاهان دادگر
جب و لازم است میرزا خان را که بخطاب خانخانان بلند مرتبه خواهد شد بحکومت
و ایالت گجرات شرف اختصاص بخشیده وزیرخان و میر علاء الدوله قزوینی و سید مظفر
و بیاکداس را برافقت او رخصت فرمودند و حکم که عنفوان شباب و اول خدمت اوست
در جمیع امور بصلاح و صواب دید وزیرخان که از بندهای قدیم این دودمان عالیشان است
مبادرت نماید و امینی آن صوبه بمیر علاء الدوله تفویض یافت و منصب جلیل القدر دیوانی
به بیاکداس که از نویسندهای کاردان بود مقرر شد و سید مظفر بخدمت بخشی گری خلعت
امتیاز پوشید و از سوانح اقبال فرستادن جنود فیروزی است به تنبیه و تادیب رانا چون
درین مدت آن وحشی طبیعت به اعتضاد کریوهای دشوار و اعتماد محکمهای صعب روزگار
بسر میبرد و هرگاه افواج قاهره بدان صوب رخصت می یافت سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخته
از آسیب صدمات افواج قاهره روزی محفوظ می ماند درینولا کنور مانسنگ که از تربیت
کردها و برگزیدهای این دولت بوفور اخلاص و فرط شجاعت اختصاص داشت و پیوسته در مقام
بخطاب والای فرزندی عز امتیاز می یافت از خطه فیض اساس اجمیر بتادیب او رخصت
شد و غازی بدخشی و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه
و جگنناته و سید راجه و مهترخان و مادهوسنگ و مجاهد بیگ و کنگار و لون کرن و بسیاری
از غازیان عرصه همت بهمراهی او تعیین گردیدند و همگی مقصد آنحضرت آنکه چون کنور مانسنگ
از صنف اوست بلکه پیش از جلوس اشرف آبا و اجداد او در زمره تابعان و فرمانبران
رانا انتظام داشته اند شاید از آشوب غیرت و حفظ ناموس درین مرتبه بجنگ مبادرت
نماید و زنگ وجود او بصیقل تیغ مجاهدان عرصه کارزار از مرآت روزگار زدوده گردد
و همدرین ولا میرزا یوسف خان و مسند عالی فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و شیخ

قاسم

قاسم بارهه بجاگیرات ولایت پنجاب رخصت شدند و از سوانح دولت افزا فتح قلعه سوانه است در اوراق
سابق سمت ذکر یافت که چون شاه قلی خان محرم و رای سنگ به تسخیر قلعه سوانه که از قلاع حصین متین
صوبه اجمیر است شتافتند پتای راتهور از جانب چندرسین بحراست آن قلعه پرداخت و عساکر
منصوره بمحاصره آن همت گماشتند لیکن چنانچه باید کار از پیش نرفت و ایام محاصره به امتداد انجامید
و بنابرین سید هاشم و سید قاسم بارهه و جلال خان با فوج تازه زور تعین شدند و حکم اشرف عز صدور
یافت که چون فرستادها بمحاصره قلعه پردازند ملازمان قدیم متوجه درگاه شوند از نام بردها بعضی رسیده
و چندی هنوز در جاگیر خود بودند که قضیه جلال خان روی داد و متمردان آن نواحی هنگامه فتنه و آشوب
گرم ساختند علی الخصوص کله بسر رای نام نبیره رای مالدیو جمع کثیر فراهم آورده قلعه دنگور را
مستحکم گردانید و سادات بارهه نخست همت به تسخیر آن گماشتند و چون حقیقت حال معروض بارگاه
جلال گردید شهباز خان به تسخیر قلاع مذکوره و استیصال ارباب زوال رخصت یافت و او خود
را زودی بر سر کار رسانیده به نیروی اقبال روزافزون قلعه دنگور را مفتوح ساخت و بسیاری
از کفار شقاوت آثار به تیغ غازیان عرصه همت آواره صحرای عدم گردیدند و جمعی از سادات
بارهه را بمحافظت آنجا گذاشته روی همت به تسخیر قلعه سوانه نهاد و در اثنای راه عبورش بقلعه
تاره افتاد و آن قلعه بود بسنگ ساخته در غایت استحکام و گروهی از جهونان قوم راتهور در آنجا
فراهم آمده شهباز خان هر چند آن بیدولتان را براه اطاعت هدایت نمود سودمند
نیفتاد لاجرم ساباط ترتیب داده در اندک فرصتی آن قلعه را نیز بتصرف در آورده جمع کثیر
بقتل رسیدند و از آنجا متوجه سوانه شد و از باطن بادشاه ملک صورت و معنی استمداد همت
نموده بلوازم محاصره پرداخت و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد زبان عجز بزینهار گشوده قلعه را
به بندهای درگاه سپردند و شهباز خان جمعی را بمحافظت آن گذاشته متوجه دریافت سعادت
آستانبوس گردید و در خطه اجمیر جبین اخلاص بسجده درگاه نورانی ساخت و چون خاطر ملکوت
ناظر از انتظام اجمیر وا پرداخت رایت مراجعت بصوب مستقر خلافت ارتفاع یافت
و بعد از ورود بمدار الخلافه خدمات عمده بتقدیم رسانیدی خصوص در فتح بنگاله لیکن از فتنه
جوئی و داعیه طلبی که مجبول طینت زمین داران است درین هنگام که افغانان بنگاله اعلام شورش
و دمدمه مرتفع ساختند او نیز خیالات فاسد بخاطر راه داد و چون خانخانان از حوالی آن
سرزمین گذشت خود را بکوه کشیده از سعادت خدمت و همراهی تقاعد جست و بعد از آنکه بتین
افواج قاهره سرراه بر متمردین گرفته رهزنی و ضعیف آزاری پیشه گرفت در اندک فرصتی

جمیع کنیز محفوظ مانده از ان واقعه طلب بر کرداد فراهم آمدند و دست تطاول بنهب و غارت بلاد و
امصار دراز ساخته اسباب زوال خود سرانجام داد و غایبانه باداود اظهار اخلاص و یکجهتی
نموده پیوند دوستی مستحکم گردانید و تعهد کرد که شداد طرق بمن رسید و درین وقت بنفس خان را
که حسب الحکم از راه در بازو خانجهان میرفت بدست آورده مقید ساخت و بر سر قصه اره که در وجه جاگیر
فرحت خان خاصه خیل مقرر بود تاخت برد و فرحت خان صلاح در جنگ صف ندیده متحصن شد و فرهنگ
خان پسر او خبر بد بر خود شنیده از جاگیر خود متوجه انصوب گردید و قراطاق نیز همراهی او نمود تا بت
در نزدیکی ان حصار با نواره مخالفان جنگ کرده شکست دادند با کمال تهور و جلادت از آب سون
عبور نموده خود را بان مقهور رسانیدند و زخم عظیم در بیوت و فرهنگ خان دو مرتبه تیغ تیز
یکجهتی رسانید اما درینوقت یکی از شمشیربازان اسب او را پی کرد با وجود پیادگی نهایت مردانگی
ظاهر ساخت شربت خوشگوار شهادت چشید و قراطاق نیز خونبها تاخته در راه اخلاص جان نثار
شد و فرحت خان که خبر فرزند شنید بی محابا از قلعه برآمده پروانه صفت بر چراغ امید خویش جان
فشانی نموده چون صورت این ماجرا بمسامع جلال رسید شاه باز خان به تنبیه و تادیب ان
برگشته روزگار رخصت یافت و حکم شد که سعید خان و مخصوص خان و سایر جاگیرداران ان
نواحی با او همراهی نموده سزای لایق دهند و چون شاه باز خان بمقصد پیوست و امرای ان نقو
امتثال فرمان بادشاهی نموده ملحق شدند و کجپتی بسیاری از قربات و پرگنات را متصرف
آورده میخواست که بجانب غازی پور که بنه و بار خانجهان انجاست برود درینوقت افواج قاهره
رسید و از کمال غرور بجنگ پیش امد و بمیامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون فتح و
فیروزی قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال گردید و تفصیل ان در موقع خود نگاشته کلک بیان
خواهد شد و هم درینولا شهاب الدین احمد خان را بمنصب پنج هزاری عز امتیاز بخشیده بر
ایالت مالوه فرق عزت برافراختند مبارزت راجه مانسنگ برانا پرتاب و انهزام یافتن ان گمراه
چون کنور مانسنگ با فوجی از بندهای درگاه بقصبه ماندل گره رسید بجهت فراهم آمدن لشکر
منصوره روزی چند در انجا توقف گزید درانا از غایت غرور و استکبار کنور مانسنگ را بنظر
شکوه در نیاورده ورا از زمین دران زیر دست خود تصور فرموده خواست که بماندل گره
شتافته جنگ اندازد ولیکن وکلای او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جواب و جسارت
مانع آمدند و کنور مانسنگ افواج ترتیب داده با دل قوی و عزم درست متوجه کوکنده که مسکن ان
مقهور بود شد قول را به استقامت همت خویش آراستگی بخشید و در برانغار سادات بارهه
و درجوانغار

و در جوانغار غازی خان بدخشی و رای لونکرن مقرر شدند و هراول بشجاعت جگناته و خواجه غیاث
الدین علی آصف خان استحکام پذیرفت و التمش بسور و جرات مادهوسنگه و جندی از جوانان
کارطلب انتظام گرفت و مقرر فرمود که مهتر خان با جمعی از منصب داران چنداول باشد اگرچه رانا از
غایت نکبه به ترتیب صفوف نمی پرداخت اما هواخواهان او بمبالغه قرار دادند که آن سیاه باطن
در قلب باشد و رام ساه راجه گوالیار بطرف دست راست و بیداه مانا که از عمدهای او بودند
بجانب دست چپ و رامداس پسر جیمل مقدمه لشکر ادبار اثر در بن و طره در موضع کهمنور از اعمال
گوگنده که متصل دره هردی واقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران جانبین بهم آویخته
تلاشهای نمایان کردند بحسب فوج دست راست غنیم بر دلاوران جوانغار لشکر منصور حمله آورده
برداشتند و هراول مخالف نیز آثار جلادت و قدرت ظاهر ساخت و اکثری را روی همت برگشت
اما جگناته پای ناموس قایم داشته مانند اسکندر استاد درین وقت بهادران فوج التمش خود را
بکومک رسانیدند و کنور مانسنگ نیز جمعی بمدد فرستاده آن فوج را قوی پشت گردانید و جوانغار
غنیم نیز برانغار جنود فیروزی را قدری بیجا ساخت و سید هاشم از اسپ جدا شد و سید راجو همت
داده او را سوار گردانید و غازی خان بدخشی از کارطلبی خود را بفوج هراول رسانید و رزم
عظیم در پیوست و اکثری از بهادران ناموس دوست داد مردی و مردانگی داده خونها ریختند
و از فوج غنیم یونا نام فیلی بر عساکر اقبال حمله آورد و جمال خان فوجدار بادشاهی فیلی در برابر
او داشت و بعد از حملهای جانبین فیل لشکر منصور زخمی روی گردان شد قضارا درین حال بندوقی
بفیلبان مخالف رسید و دست او از کار باز ماند و مقارن آن بر تاب خویش رانا فیلی رام
پرساد را که سرآمد فیلان غنیم بود در میان فوج رانده بسیاری از جوانان را در هم نورد
دید و کمال خان فوجدار فیل گجراج را بتقابل آورد و پنجوی فوجدار نیز فیل خود را در
برابر داشت و میان آن دو فیل جنگ به امتداد کشید و نزدیک بود که فیل بادشاهی
را پای همت از جای رود که به نیروی اقبال روز افزون تیری بر مقتل فیلبان رام پرساد
رسید و آن فیل که بارها حسن صورت و سیرت او مذکور محفل عالی شده بود از غنایم گردید
و رامداس پسر جیمل که از یکه جوانان بود بضرب دست جگناته او را ره دست عدم گردید و راجه
رام ساه با پسر خود لوازم شجاعت و جانفشانی ظاهر ساخته بخراب آباد نیستی شتافت
و هراول غنیم رایت استیلا برافراخته در عرصه مبارزت اظهار قدرت و نخوت مینمود که درین هنگام
فوج چنداول بشوکت تمام در رسید و از تاییدات غیبی خبر آن شهرت یافت که قاآن گیتی

ستان برسم ایلغار سایه فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصه کارزار انداخت و مخالفان از صدمت سطوت
اقبال دست و دل از کار باز ماندند و نسیم فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم اعلام اسلام
وزید و کفار شقاوت آثار راه ادبار پیش گرفته قرار بر فرار دادند و چون غازیان فیروز
نشان تا دو پهر تردد کرده بودند و هوا در غایت حدت و حرارت بود نتوانستند تعاقب
نمود اگرچه پنجاه کس از بهادران لشکر منصور بعالی مرتبه شهادت رسیده بودند اما قریب بانصد
نفر از جانب مخالفان کشته شد و کنور مان سنگ بکوکنده که محل اقامت بود رفته عرضه داشتی
مشتمل بر سوانح اقبال و مجاری ترددات بندهای جانسپار و غنایم این فتح خصوص قبل رام
پرسا در مصحوب مولانا عبد القادر بدوانی که از اهل سعادت به نیت غزا آمده بود بدرگاه
سپهر بارگاه ارسال داشت نهضت موکب کیهان شکوه بصوب بنگاله و فتح آن عزمت از تختگاه
و معاودت مسعود باورنگ خلافت چون استیصال مقهوران ولایت بنگاله و اطفای نایره فتنه و آشوب آن ملک
بامتداد انجامید و از فحوای تقریر معتمدان صحیح القول که سوانح عساکر منصور بدرگاه معلی
میرسانیدند بوضوح پیوست که بی ورود موکب اقبال طلوع کوکب فتح و فیروزی اولیای
دولت خالی از تعذر و اشکال نیست لهذا باوجود موسم باران و طغیان انهار و جریان
سیلابها عزیمت آن صوب بزومت همت عالی تصمیم یافت و بقاسم خان میر بحر حکم شد که بدار الخلافه
آگره شتافته کشتیهای لایق سرانجام نماید و در اندک فرصتی نشیمنهای دلکشا و منازل روح
افزا بر کشتیها ترتیب یافت و روز یکشنبه دهم امرداد موافق بیست و پنجم ربیع الآخر از دار السلطنه
فتحپور نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز بمیزبان رکاب اقبال خطاب فرمودند که عنقریب
نوید فتح و فیروزی اولیای دولت مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص خواهد شد از غرایب
اتفاقات آنکه چون ببارگاه سپهر اشتباه ورود سعادت فرمودند سید عبد الله خان از بنگاله در
عرض یازده روز رسیده و درآمد بدرگاه مژده فتح و نصرت بلند آوازه ساخت و غریب تر آنکه در
وقت رخصت سید عبد الله خان بر زبان الهام بیان گذشته بود که انشاء الله تعالی و تقدس فتح نامه
بنگاله را تو خواهی آورد مجملا چون در حدود اک محل تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بنابر قلبی جا جنگ
صف صورت نمی بست و معهذا موسم برشکال و طغیان انهار در میان آمد و سپاهی از تردد سواری
باز ماند و بجهت شدت باران رسد غله به اردوی ظفر قرین نمی رسید و از تسعیر نرخ اسباب فتور عظیم
در استقامت مردم راه یافت و یکبار به وضع هرزه گوی پیش گرفتند و خانخانان و راجه تودرمل کوچ
بحرف آنها نکرده در دلدهی و همت بخشی سعی مینمودند و سرعان بطلب مظفر خان و لشکر بهار در تمام
ثبات قدم ورزیدند و چون مظفر خان با شجاعت خان و محب علی خان و معصوم خان کابلی و میر

معز الملک

مرزا الملک و سماجی خان و میرزاده علیخان و ترخان دیوانه و سایر اعیان آن صوبه لشکر شایسته
سرانجام نموده بحدود و بساکل بور رسید رای ایشان بران قرار گرفت که درین شدت باران به آن ملک
در آمدن و لشکر و یران ساختن ولی نیل مقصود باز گردیدن از آیین احتیاط دور است مناسب
آنکه روزی چند درین حدود بسر برده شود و خانجهان نیز با آن مردم معاودت نماید و در عنفوان
طلوع سهیل که باران تخفیف یابد و هوا با اعتدال بهم رساند با لشکر تازه زور متوجه تسخیر بنگاله
و استیصال مخالفان شویم این رای پسند خاطر محب علی خان نیفتاد و از روی بر آشفتگی
گفت که هرگاه فرمان تاکید از درگاه رسیده باشد و با چنین فوج آراسته خود را باینجا
رسانیده باشیم عنان عزیمت بازکشیدن از شرایط همت و صدق اخلاص بعید مینماید لایق
آنکه فیروزی در عزیمت راه نداده یکدل و یکجهت بمدافعه اعدای دولت همت گماریم امید که بیمن
اقبال روزافزون فتوحات بی اندازه چهره گشای مراد گردد بعد از گفت و شنود بسیار قرار
یافت که پیش از رسیدن خانجهان اعلام باید نمود که اگر بمجرد پیوستن این فوج بجنگ پرداخته
معامله را انگرد خواهد ساخت بهر حال درین وقت خود را برسانیم و اگر با وجود رسیدن کومک
انتظار موکب جهانگشا خواهد داشت چرا لشکر را درچنین موسم باران ویران سازیم بنابران
امیر مرزا الملک دو روز رحیل را فرستاده قرار داده بودند. بیست و نهم تیرماه الهی عساکر بهار و بنگاله
بهم پیوستند و خانجهان لوازم استقبال بتقدیم رسانیده مظفرخان را با سایر امرا بمنزل خویش
برده مراسم ضیافت و مهمانداری بجای آورد و روز دیگر خود بخانه مظفرخان رفت و در آنجا
مجلس کنکاش ترتیب داده بعد از گفت و شنید بسیار قرار بجنگ یافت و تسویه صفوف برین
نهج آراستگی پذیرفت قول بسرداری خانجهان آراسته شد و برانغار بشهامت مظفرخان و
لشکر بهار استحکام گرفت و در جوانغار راجه تودرمل و جباری و بابا خان قاقشال و
اعتماد خان خواجه سرا و راجه گوپالداس جادون و غیره مقرر گشتند و در هراول شاهم خان
دم اد خان و محمد خان بهسودی و اسمعیل خان اوزبک و جمعی از بهادران کارطلب
قدم همت افشردند و در التمش اسمعیل قلی خان و قیا خان و جنیدی از مبارزان عرصه فیروزی
رزم آرا گردیدند و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب قرار داد در قول خود استاده و بجانب
دست راست کالاپهار و بطرف دست چپ جنید و در هراول قتلو و خانجهان حاکم اودیسه و
روز پنجشنبه سی و یکم تیره الهی موافق پانزدهم ربیع الثانی تلاقی فریقین اتفاق افتاد اگر چه
نامردی عرصه را آب گرفته بود اما بعد از تفحص برهنمونی اقبال جاده بهم رسید که عساکر منصور
بفراغ خاطر گذشتند و چون قدری راه طی شد سیاه آبی عمیق پیش آمد و از آنجا نیز بسبب

توفیق بایاب عبور فرمودند و بهادران فوج هراول را دست بکار رسید و کالا پهار که عمده فوج
مخالف بود شرایط مردی بجای آورده پای همت قایم داشت و جنگ عظیم در پیوست اگرچه
بابا خان قاقشال عنان تهور معطوف گردانید لیکن جباری از جوانان کارطلب خود را
بوقت رسانیده او را بازداشتند و مقارن این حال راجه تودرمل قدم جرات پیش نهاده
بهادران فوج منقلا را قوی پشت ساخت و ازجانبین جلادتهای نمایان بظهور پیوست و در وقتی
که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالا پهار رسید و بحال تباه روی در گریز نهاد و از ظهور
این لطیفه غیبی پای ثبات مخالفان ازجای رفت و بیکبار عنان تاب گردیدند لیکن
بهادران نصرت قرین از کثرت لای و گل نتوانستند بتعاقب شتافت و از افواج دیگر
نیز در برابر معسکر ایستادند و از تاییدات غیبی آنکه درهمین شب که آبستن صبح اقبال بود
نوبی از لشکر منصور سر دادند و بر پلنگی که جنید خوابگاه کرده بود رسیده ران او را خرد
شکست و از حادثه جنید که سردار فوج برانغار بود و در شجاعت و تدبیر و آداب رزم
آرای عدیل و نظیر خود نداشت ارکان همت مخالفان انهدام پذیرفت و بهادران هراول
از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدای دولت حمله آوردند و چون ازانجانب گریخته
بودند خواستند که دست بروی نموده برگردند که درین زمان جمعی از فوج التمش خود را بکومک
رسانیده پای همت افشردند و از همه جانب آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد
و بعد از زد و خورد بسیار نیر اقبال طلوع کرد و خانجهان که سرخیل مخالفان بود بزخم جانستان
برخاک هلاک افتاد و غنیم را پای همت ازجای رفت و بیکبار عنان تماسک از دست داده
راه فرار پیش گرفتند و بهادران تیزجلو بتعاقب گریختگان شتافته بسیاری را آواره صحرای عدم
گردانیدند و خانجهان رخش مراد در عرصه اقبال بجولان در آورده شادیانه فتح بلند آوازه
ساخت و درین بزم کامرانی حسن بیگ گرد و مراد سیستانی داود را گرفته بحضور آوردند و دهانه
اسب او در جهلهای بند شده طالب بدخشی تیر خواجه ابراهیم که از معتمدان میرزا هندال بود
او را شناخته و اسب خود را داده میخواست که ازان مهلکه برآورد قضا را شخصی حسن بیگ گرد
و مراد سیستانی را از حقیقت حال آگاهی بخشید و نام بردها خود را رسانیده او را مقید گردانیدند
و طالب بدخشی خواست که به بیحیایی و مکابره ستم شریکی نماید و چون بحضور خانجهان آوردند خانجهان
از داود پرسید که عهد و پیمان شکستن و بقول و سوگند وفا نکردن آیین کیست او در جواب نمود
که آن قرار داد با خانخانان بود اکنون زمانی فرود آیید تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنیم خانجهان
بجواب او را بزبان تیغ حواله فرمود در ساعت سرانش تخته دماغ را مضروب سید عبدالله خان

روانه درگاه

…ز درگاه سپهر بارگاه نمود غرابت درنیست که باوجود آنکه اسیر سرپنجه تقدیر شده و بقبضه قدرت
…اولیای دولت گرفتار گردیده هنوز متوقع آن بوده که او را بعهد و قول نگذارند بلکه در اظهار آن
…دن بدمنشی هم بر خانخانان داشته خواهد بود و بالجمله چون سید عبدالله خان سردار دریا بار فتح
…بدرگاه آورد مبلغهای کلی از نقد و جنس بجلدوی این خدمت بسید عبدالله خان مرحمت فرمود
…فتحنامه ها را باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند و از همان منزل رایت معاودت بدار
…فتح بور ارتفاع یافت و هم درین ایام قطب الدین خان بعالی مرتبه پنجهزاری مرتقی گشت چون
…سرای برجن حاکم قلعه رنتهنبور را از درگاه معلی قرار نموده بتمام بوندی که وطن او بود دست یافته
…ن تطاول برعایا و زیردستان آن نواحی ازبهادران عرصه جلادت مثل صفدر خان و بهادر خان
…محمد حسین شیخ و کهاندی رای جادون وغیره به تنبیه و تادیب او تعیین شدند که آن بی
…سعادت را سزای لایق داده دستگیر سازند یا زهر گیاه وجود او را از گلزار روزگار بر کنند
…د آنحضرت بدار البرکه اجمیر
درین هنگام که نوید فتوحات عظیم از اطراف ممالک بسامع
…و جلال رسید خاطر قدسی مظاهر از ضبط ولایت بنگ و بهار وا پرداخت بجهت ادای شکر
…اس این موهبت بی قیاس نهضت عالی بزیارت روضه قدسیه خواجه معین الحق والدین قدس
…العزیز اتفاق افتاد و در منزل اول میرزا خان خلف صدق بیرام خان بحکم اشرف از گجرات
…سعادت استانبوس دریافت چون دار البرکه اجمیر مورد رایات اقبال گردید کنور مانسنگ
…با امرا که به استیصال رانای مغرور تعیین شده بودند جبین سعادت بسجده کریاس گردون
…اس نورانی ساختند اگرچه بعضی از اهل غرض در خلا و ملا برمز و ایما معروض داشتند که امرا
…بعد از فتح چنانچه باید سعی و اهتمام در جست و جوی آواره صحرای ادبار بکار نبرده اند و نزدیک
…ان شد که در پیشگاه بارگاه معدلت معاتب و مخاطب گردند لیکن بعد از تمیز و تشخیص
…تحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد و بنابر خصومت و غرض است لهذا کنور مانسنگ و سایر
…بندهای جانفشان که مصدر خدمات شایسته شده بودند مشمول انواع مراحم و عواطف
…خسروانه گردیده به ازدیاد مراتب و مناصب سربلندی یافتند و درین تاریخ پیشرو خان بدرگاه
…سپهر اشتباه رسیده مژده فتح و فیروزی اولیای دولت و استیصال گجتی بی سعادت معروض
…ت در اوراق سابق سمت ذکر یافت که گجتی از بدذاتی و سیاه بختی راه بیدولتی سپرده پیشرو
…را که از درگاه بتحقیق سوانح ممالک شرقیه میرفت در اثنای راه دستگیر ساخته محبوس گردانید
…شهباز خان با جنود اقبال به استیصال او تعیین شد و چون افواج قاهره به آن سرزمین اعلام
…فیروزی برافراشتند راه گریز پیش گرفته از آب گنگ عبور نمود و دولتخواهان نیز بتعاقب

او کشتیها ترتیب داده از اب گذشتند وان مقهور تاب مقاومت نیاورده روی بوادی فرار نهاده
کشتیهای او با چند توپ و دیگر اشیا بدست آمد و در اثنای تعاقب گذار لشکر منصور بقلعه
افتاد وسنگرام حاکم قلعه بقدم عجز پیش امده شهباز خان را دید و قلعه را بملازمان عتبه خلافت
در سلک دولتخواهان منتظم گردید و بمرافقت شهباز خان روی همت بتعاقب گجپتی نهاده
ان برگشته روزگار بجنگل بوجپور و مکمنهای دشوار رخت ادبار کشید بها دران لشکر منصور
رشته احتیاط از دست نداده عنان باز کشیدند و روز دیگران فتنه سرشت در کنار ...
گرفته بجنگ پیش امد و تمام ان روز اتش قتال اشتغال داشت و بنا بر سنگینیهای زمین
و جرهای عظیم روبروی غنیم عبور لشکر منصور از احتیاط دور بود اخر بصلاح سنگرام جمعی
بر بنگاه او تاخته غارت کردند و چون شب شد ان سیاه باطن شبخون آورد و بنابر
بی زوال کار نساخته خایب و خاسر بجگدیس پور که محکم ترین جاهای اوست شتافت
قاهره جنگل حوالی و خورشی انرا بریده قلعه را مسخر گردانیدند و زن و فرزند او و همراهان او
اسیر و دستگیر شدند و بدبختی خود بحال تباه بکوهستان رهتاس رفته در گوشه خمول ...
خرید و ماجرای بیشرو خان و سبب نجات او که از جبان مهلکه بسلامت برامد از غرایب ...
در حال این تفصیل انکه چون عساکر اقبال قلعه اینک محاصره نمودند و نزدیک به ان شد که
گرد گجپتی از همه در نا امید شده قرار بر قرار داد و جمعی که در قید او بودند همه را
شهادت چشانیده بیشرو خان را نیز بیکی از ملازمان خود حواله نمود که بقتل رساند بیشرو خان
بعجز پیش آمد که لحظه مهلت بخش که غسل کرده خود را از لوث ظاهری پاک سازم ان شخص
از بیم جان و ترس گرفتاری خود و هم از ملاحظه انکه در چنین وقت مخمصه زن و فرزند
رسانیدن گذشتن او را بوقت دیگر حواله نمود و مقارن اینحال گجپتی رسیده بیشرو خان را
پیر دکه بر فیل انداخته از قلعه براورد و بخاطر جمع در صحرا کار او را بساز دان شخص بیشرو خان را
بر فیل نشانیده روان شد چون فیل بغایت درشت میرفت ان موکل خود را از پشت
فیل بایاق انداخت و در وقت افتادن فیل لگدی بر وزد که بیهوش افتاد و فیل نیز از
اواز سهمناک کرده روی بگریز نهاد و فیلان دیگر از ان فریاد مهیب هرگدام براهی گریختند
شورشی پدید آمد بیشرو خان دران حال دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت
شاید گلوی او را افشرده خود را اخلاص سازد فیلبان از ترس جان خود را بزیر انداخت
و مقارن ان بیشرو خان نیز افتاده زمانی ممتد از خود رفت و چون بهوش امد سواری دید فریاد
برآورده او را نزدیک خود طلبید ان شخص یکی از ملازمان بیشرو خان بوده که در جست و جوی او

میگردید

بکار برد، فی الفور شهبازخان را بر اسب خود سوار ساخته روی براه نهاد و بعد از لحظه او از نقاره شنیدن چون به
الشوب شتافت عرب بهادر را دید که در تفحص حال او تردد داشت برادفعت عرب بهادر خود را شهبازخان
رسانید و به این وطیره از زیر تیغ خلاص یافت و بیشتر روی موسته در محافل نشاط و بساط بیان این
ماجرا مینمود که از زمانی که مرا بجلاد اول سپرد تا وقتی که از بیم جان نجات یافتیم بظاهر و باطن متوجه
انحضرت بوده استمداد همت از باطن قدسی مواطن داشتم و بخصوص توجه اشرف اقدس اشرف
اقدس از چنان ورطه خلاص شدم اری ظهور این قسم کرامات از خاصان برگزیده درگاه ایزدی
دستبود الجمله چون گجپتی راه فرار پیش گرفته خود را بشعاب جبال قلعه روهتاس انداخت بیرسال ارد
او با بسیاری از اهل ان دیار درخت زار بر نشیب و فراز را پناه خود ساخته مجدد اسباب شورش
را انجام داده فوجی از بهادران عرصه جلادت بجز بر سر او ریخته او را با جمعی انبوه بخراب اباد نیستی
فرستادند و غنیمت فراوان بتصرف دولت خواهان افتاد و یکبارگی خار بن فتنه و اشوب از این
گلستان برکنده شد و چون گجپتی اوره دشت ادبار کم زوال حوادث و ناکامی گشت بیرسرام
پسر او قلعه شیرگره را که شیرشاه اساس نهاده بود استحکام داده اسباب زوال نکال سرانجام نمود
شهبازخان باعتضاد اقبال روز افزون کمر و کیر المحاصره ان برداخته شروع در ساختن سا
باط و غیره فرمود و اکثر زمینداران ان نواحی نجات خود را منحصر در اطاعت دانسته شهبازخان را
اده دیدند و درین حال مظفرخان نیز با افواج صوبه بهار روی همت به تسخیر قلعه رهتاس نهاد
و سید محمد که از جانب جنید افغان بحراست قلعه تعین بود اضطرارا مردم نزد شهبازخان فرستاده
امان طلبید او چنانچه باید تسلی سید محمد نموده با جمعی از مردم گزیده بقلعه در امد و چون مظفرخان
خبر گرفتن و در امدن شهبازخان شنید ناکام بصوبه بهار مراجعت نمود و بیرسرام که به اعتماد
قلعه رهتاس در شیرگره پای نخوت و استکبار افشرده بود ناچار امده شهبازخان را دید و
بیمامن تاییدات غیبی چنین قلعه که در تمام بلاد روی زمین عدیل و سهیم خود ندارد به اسهل وجهی
مفتوح گردید و ان قلعه ایست در کمال ارتفاع و وسعت چنانچه چارده کروه که پنج فرسخ باشد دوره
ان را نموده اند و بالای قلعه چند قریه ابادان است که اقسام زراعت میشود و باغات و کشت
و چشمهای گوارا و کولابهای وسیع بسیار دارد و بمرور ایام اقسام حیوانات از سباع و غیره بر فراز ان
فراهم امده مشتمل بر چهار کوتل کلان و هشتاد و چهار کوتل خورد است اما از دو کوتل امد و
رفت چاروا میسر است و از کوتلهای دیگر پیاده بتعذر تواند شتافت و اقسام میوه از خربزه
دانه و انگور و نیشکر فراوان میشود گرفتن ان قلعه بزور و تدبیر از محالات است و هم درین ایام
بمسامع همایون رسید که تاج خان زمیندار رجاپور و سلطان دیوره زمیندار سروهی از شرایط
بندگی و مراسم رعیتی تخلف ورزیدند و سر از ربقه اطاعت و انقیاد پیچیده چنانچه باید و شاید پاس

احکام بادشاهی نمیداشتند لاجرم ترسون خان و رای رایسنگه و سید هاشم بارهه با فوج شایسته
تعین شدند که اگر اینها ازین سلوک نامستحسن ندامت گزیده فرق خدمت بشاهراه اطاعت نهند
از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ خواهند بود و اگر قدم ضلالت برجا دارند ملک اینها را پایمال
عساکر اقبال سازند که باعث عبرت سایر زمینداران زیاده سر گردد چون افواج قاهره به سروهی
انجا رسید زمینداران مذکور شارع اطاعت استقبال نموده متوجه دریافت سعادت آستان
گردیدند و بحکم اشرف ترسون خان بحکومت پتن گجرات شتافت و سید هاشم و رای رایسنگه در قصبه نا
دوت توقف نموده متمردان انجا را بقید ضبط در آوردند و درین هنگام که موکب نصرت اعتصام دار
خط فیض اساس اجمیر نزول سعادت داشت بمسامع جلال رسید که رانای مغرور در شعاب جبال علم
ادبار برافراشته هنگامه شورش گرم ساخته است و زمینداران سر در حدود متعلقه خود
خودسری پیش گرفته است لاجرم عزیمت بران قرار گرفت که تا گوشمال برسم شکار تشریف باید فرمود هم صید
مراد بدام افتد و هم شکار دولت انتظام پذیرد بنابرین عزیمت صایب بیست و نهم مهرماه الهی نهضت
موکب شاهنشاهی بدان صوب تصمیم یافت و حکم شد که امرای عظام و سایر ملازمان درگاه سپهر
احتشام ایجین گشته فوج فوج و جوق جوق مسلح و مکمل بنظر درآیند و آن شاهسوار عرصه فتح و
فیروزی مغفر اقبال بر سر و درع حراست ایزدی در بر خورشید صفت بر فراز فیل بالسند رجلوه
جهان افروز فرموده افواج قاهره را بنظر رحمت در آورده تا آنکه پیشتر حکم اجتماع سپاه نشده
بود و کیف متفق عرض دیده شد از مقربان و ملتزمان رکاب دولت لشکری آراستگی یافت که عرصه
زمین از کثرت آن تنگی میکرد و چون رایات منصور پرتو حصول بران حدود افگند رانا از سطوت
شکوه اقبال بشعاب جبال رخت زوال کشید و قطب الدین محمد خان و راجه بهگونت داس و کنور
مانسنگه با فوجی از غازیان عرصه جلادت بتعاقب او تعین شدند که بکوهستان درآمده دست
ازو باز نگذارد و قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی و نقیب خان و تیمور بدخشی و میر ابو الغیث
و نور قلیج با فوج شایسته بصوب ایدر رخصت یافتند که زمیندار انجا را تنبیه بر اصل نموده
ولایت او را بقید ضبط در آوردند اختصاص یافتن سلطان خواجه بوالا منصب میر حاجی و فرستادن
تحف و هدایا بشرفا و تبرعات و انعامات سایر متوطنان الخ و شرح دیگر سوانح و وقایع
در بیتولا بخاطر ملکوت ناظر که از مرات ملهمات غیبی است پرتو افکند که چون ادای فرض حج باد شاهان
والاشکوه را متعذر بل محال در رفتن بچنین سفر و در دست موجب اختلال حال بلاد و عباد لهذا
نتیجه الاولیا سلطان خواجه نقشبند را که در زمره اهل سعادت بصلاح ظاهری و عصمت باطنی
آراستگی داشت بعالی منصب میر حاجی شرف اختصاص بخشیده بگذاردن حج و طواف بیت
الحرام و زیارت روضه نبویه علیه الصلوت و السلام نایب خود ساختند و مجلس عالی ترتیب فرمودند

علمای عظام و مشایخ کرام و سایر ارباب احترام حکم اشرف عز نفاذ یافت و دران بزم بهشت آیین
بادشاه صورت و معنی بلباس حاجیان سر و پا برهنه احرام بسته دو دست سلطان خواجه را
گرفته صیغهٔ توکیل گفتند و مردم از مشاهدهٔ آن حال یکبار دست دعا برداشته بجهة استدامت
عمر و دولت خاقان بحر مکرمت روی نیاز بدرگاه بی نیاز نهادند و از کثرت خلایق و غلغلهٔ دعا
نشان روز نمونه بود از مجمع عرفات بالجمله روز پنجشنبه دوم شعبان نهصد و هشتاد و چهار هجری سلطان
خواجه را باعزاز و احترام تمام رخصت فرمودند و مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت از
انعام اقدس مرحمت شد که بشرفا و سایر ارباب استحقاق قسمت نماید و از بندهای درگاه سعادت
بارگاه شاه خواجه و ملا عبد الرحمن واعظ و ملا عبد الله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی
زغاری و مولانا فضلی نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ التماس دریافت سعادت حج نموده
ره نورد بادیهٔ توفیق گردیدند و حکم اشرف عز نفاذ یافت که قطب الدین خان و راجه بهگونت داس
و دیگر امرا که به استیصال رانای مقهور تعیین شده اند بدرقهٔ قافلهٔ حجاز بوده از میان ولایت
رانا از سطوت غازیان عساکر اسلام ناکام راه فرار پیش گرفته بحال تباه در کوهستان پی سپرد
بنابه جهت و این قافله توفیق بمرافقت فوجی که بصوب ایدر رخصت یافته بودند از کوکنده گذشته
بآن سرزمین رسیدند و غازیان عرصهٔ شهامت با کفار شقاوت آثار مبارزتهای نمایان
نموده بسیاری را علف تیغ بیدریغ گردانیدند و درین غزا از لشکر اسلام عمر خان افغان و
حسن بهادر شربت خوشگوار شهادت چشیدند و بلده ایدر با محال متعلقه بتصرف اولیای
دولت در آمد و تیمور بدخشی با جمعی از اعیان بدرقهٔ قافلهٔ حجاز شده تا احمد آباد رسانیدند و
چون موسم گذشته بود ناگزیر در انجا توقف افتاد و از سوانح ترتیب فرمودن خواجه شاه منصور
بعالی منصب وزارت کل بلند مرتبه ساختن خواجه از اعیان شیراز است و در فن سیاق و حدت فهم
و جوهر رشد و قوت متخیله آراستگی تمام داشت و در بدایت حال بخدمت اشرف خوشبوی خانهٔ سرکار
عالی امتیاز یافته در اندک فرصتی بدوام خدمت و دولتخواهی و جوهر وقوف و کارآگاهی بادشاه
شناس شد و چون مظفر خان در ان ایام دیوان مطلق العنان بود و آثار رشد و مخایل بلند
از شمایل احوال خواجه ادراک مینمود از روی حسد و ناتوان بینی که مجبول و مفطور ابنای روزگار
است با او سوء مزاجی بهم رسانید و در مقام ناسازکاری و بهانه جویی شده پیوسته او را شکسته
دل و آزرده خاطر میداشت و از جایی رسید که صریح بر سر دیوان گفت که اگر شاه منصور دست
از کار داشته باشد من از اشغال دیوانی درین خدمت می چینم و چون بندگان حضرت مراعات
خاطر جانب او بسیار میفرمودند بحال خواجه نپرداختند و مع هذا خواجه با ناسازکاری روزگار

در ساخته بناکامی بسر می برد آخر مصلحت کار دران دانست که روزی چند از دریافت سعادت تخت
حرمان اختیار کرده منتظر طلوع کوکب مراد باشد و بنابرین بجونپور رفته ملازم منعم خان شد و چندی
بمهم دیوانی سرکار او اشتغال داشت و در خلال این حال نوبتی خان خانان خواجه را بجهت عرض بعضی
مطالب و مهم سازیها بدرگاه معلی فرستاد و او مجال سخن یافته مجددا در ضمن عرض مدعیات خانخانان اظهار
وقوف و کاردانی خود نمود و حسب المدعا مهم سازی کرده باز بر مرات خاطر قدسی مظاهر پرتو افکنده
بود فرمان طلب او شرف ارتفاع پذیرفت و درین ایام که هوای فیض بخش اجمیر از غبار موکب عالی
عطرافزا بود خواجه بسجده متکا پاس فلک اساس روشن جبین گردید و مشمول عواطف خسروانه
گشته بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافرازی یافت و در کمتر زمانی با صابت رای آفتاب
واضاءت فهم ثاقب بمراتب بلند و مدارج ارجمند ترقی و تصاعد نمود و چون رایات اقبال از
اجمیر بصوب کوهستان رانای مقهور نهضت جلال فرمود روزی چند در قصبه موهی که از محال متعلقه
اوست وقوع اقامت اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و شاه فخرالدین مشهدی داماد
میرزا کامران و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او با سایر امرای صوبه مالوه سعادت زمین بوس
دریافتند و رای چاند را بضبط الکه دود توجه فرموده غازی خان بدخشی و شریف خان اتکه و میرزا مقیم نقشبندی
و سبحان قلی ترک را با فوجی از دلاوران در قصبه موهی تهانه مقرر نمودند و عبد الرحمن موید بیگ و
جلال الدین بیگ را با جمعی از غازیان در تهانه مدارنه تعیین فرمودند و همچنین دیگر بهادران کار طلب
تهانجات قرار گرفتند که هرگاه آن سرگشته وادی ضلالت از شعاب جبال برآید اسیر کمند اقبال گردد
و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام اینحدود واپرداخت نهضت موکب کیهان شکوه از راه بانسواره
بصوب ولایت مالوه اتفاق افتاد که سایه معدلت بر موطنان آنملک افکنده منزل بمنزل متوجه
دار الخلافه گردند و درینولا بعرض اشرف رسید که قافله حجاز از رهگذر توهم حکام بنادر فرنگ حال
بر جا بازداشته اند بنابران حکم شد که قلیج خان حاکم بندر صورت بطریق داکچوکی و یلغار بدانصوب
شتافته قافله را روان سازد او بزودی خود را رسانیده پرده نشینان سرادق عفت را
که پیشتر روانه شده بودند در جهاز سلیمی و سلطان خواجه را با سایر اعیان قافله در جهاز
الهی روان گردانید و حکام بنادر فرنگ خدمت منتسبان این آستان را سعادت جاودان
دانسته مردمیها ظاهر ساختند و چون موکب ظفر بو الحوالی بانسواله نزول دولت فرمود راول
پرتاب زمیندار آنجا تبارک ادب شتافته سعادت زمین بوس دریافت و راول اسکرن
زمیندار دونگرپور نیز بدولت ملازمت سرافراز شد و همدرین ایام میرزاده علیخان از
بنگاله آمده بعز بساط بوس مفتخر گردد و شصت و پنج زنجیر فیل از نظر اشرف گذرانیده بعنایت

فرزندانه شرف اختصاص یافت و چون در این ولا بمسامع جلال رسید که رانای مقهور باز در کوهای
دشوار پای نخوت و استکبار افشرده اسباب شورش و فساد سرانجام میدهد راجه بهگونت داس
و کنور مانسنگه و میرزا خان خلف بیرام خان میر بحر با افواج قاهره بکومک لشکر پیشتر تعین شدند
و هم درین هنگام راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله آمده بسعادت آستانبوس عز افتخار
گرفتند و از جلایل غنایم آن دیار سیصد و چهار زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانیدند و در حدود دیپالپور
رحمان قلی قوش بیگی از مکه معظمه آمده جبین اخلاص بسجده درگاه نورانی ساخت و بنابر نامه شرفا
با ظرایف اعیان آن ملک فرو پیشگاه حضور گذرانید مشمول عاطفت بیکران گردید از وقایع رسیدن
مژده فتح سروهی و تسخیر قلعه ابوگره بمسامع همایون در این اوراق نگاشته کلک بیان گردید که سلطان
دیوره از ورود عساکر کیهان شکوه تاب مقاومت نیاورده ترسون خان در رای رایسنگه را آمده
دید و چون ترسون خان بجاگیرداری پتن گجرات رخصت یافت آن وحشی طبیعت بی جهت و سببی فرار
نموده بوطن خود شتافت و در استحکام قلعه ابوگره که از قلاع حصین رفیع است کوشید و بحکم اشرف
رای رایسنگ و سید هاشم با فوجی از بهادران قلعه کشا بتسخیر آن همت گماشتند و چون کار بر متحصنان
تنگ شد سلطان دیوره بیرون قلعه را وسیله نجات خود یافته روی امید بدرگاه جم جاه نهاد
و رای رایسنگه قلعه بمعتمدان خود حواله نموده با سلطان دیوره باستیلام عتبه اقبال متوجه شد
آن قلعه ایست در غایت ارتفاع و وسعت و نهایت استحکام و متانت و در اقصای صوبه
اجمیر بسمت گجرات واقع است ارتفاع آن هفت کروه و راه برآمد در کمال صعوبت و دشواری
و بر فراز آن چشمهای گوارا و چاههای شیرین بسیار و اراضی قابل زراعت آنقدر که تحصن گزینان
را کفاف باشد و از اقسام گل و ریاحین بیشمار و هوایش بغایت روح افزا و تن پرور
و عمارات عالی و معابد عظیم درون قلعه اساس یافته و هم درین هنگام شاه باز خان قلعه رهتاس
را بمحب علی خان سپرده بدرگاه والا رسید و سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید
از سوانح فرستادن جنود اقبال بصوب خاندیس چون راجه علی خان حاکم آنجا به اعتضاد قلعه اسیر
که با فلک اثیر دعوی همسری مینماید و وفور لوازم قلعه داری و استظهار حکام دکن در مراسم
خدمتگاری پیشکش تعلل مینمود بنابر آن شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان و
شجاعت خان و باقی خان و تورنگ خان و میرزا نجات خان و علی دوست خان و بسیاری از
بهادران فیروزی نشان بآنصوب رخصت یافتند و شاه باز سطوت عساکر اقبال بقلعه در آمده
رسل و رسایل و فنون ریو و رنگ اظهار عجز و ملایمت و تعلل پیشکش لایق نموده و بجهت باری
ولنبدی عساکر منصوره نیز از نقد و جنس نزد امرا ارسال داشته هر کدام را بروشنی تسلی ساخت

وشهاب الدین احمد خان به اعتماد مراحم بیکران خاقان سپهر استان عرضه داشت
بپایه سریر معلی فرستاده استشفاع جرایم او نموده دراج علی خان پیشکشهای گرامی از
اجناس نفیس و فیلان نامی و نقودی که به القاب شاهی مسکوک ساخته بود مصحوب معتمدان
خود بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت و امرا عنان مراجعت معطوف داشته بولایت ها
امدند چنانچه تفصیل این مجمل عنقریب درجای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی
وتقدس چون درین ولا بمسامع همایون رسید که ملک گجرات ادلی تدبیری وزیر خان غبار
الود نا ایمنی است بنابران موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال
شتافته در ضبط و نسق ان ملک جوهر کاردانی بظهور رساند و کافه برایا را که ودایع ایزد
جل و علا از اسیب تظلم و تعدی ارباب بغی و عناد محافظت نماید و درین سال اقبال طراز ولایت
ایدر به تیغ همت اولیای دولت فتح شد و تفصیل این اجمال انکه چون قلیچ رخصت گجرات یافت
رای ایدر که از سطوت افواج قاهره رخت زوال بسحاب جبال کشیده بود از رفتن او
باراول آسا وجمعی از راجپوتان خون گرفته بعزم رزم قدم جرات و تهور پیش نهاد و غازیان
نصرت قرین با عتضاد اقبال روز افزون افواج ترتیب داده یکدل و یکجهت بمقابله و مقاتله
او شتافتند خواجه غیاث الدین علی اصفهانی و نقیب خان با جمعی از بهادران در قول پای
همت افشردند و تیمور بدخشی با طایفه از دلاوران در برانغار صف ارا گردید و میر ابوالغیث
بخاری با فوجی از سادات در جوانغار رزم طلب گشتند و میرزا مقیم نقشبندی و نور قلیچ و
هیره زبان و میر عنایت الله بنی عم نقیب خان که بکمال یمن تربیت حضرت خلیفه الزمانی
بخطاب ساداتخانی شرف امتیاز دارد پیش قدمان فوج هراول شدند و شمال خان
و کدا علی خان را با فوجی از مردم گزیده طرح دادند و مخالفان تمام مردم خود را که قریب
هفت هزار نفر از سوار و پیاده بودند دو فوج ترتیب داده بر آمدند نخست بهادران فوج
هراول تیزدستی نموده خوبها تاختند نور قلیچ خود را بر تیپ غنیم زده یکی از جوانان
نامی را بزخم نیزه انداخت و میر عنایت الله با وجود صغر سن خود را بکومک نور قلیچ رسانیده
شمشیر نمایان زد و با انکه زخم کاری ببازوی نور قلیچ رسیده بود دست از کار باز نداشت و
مظفر برادر خان عالم خود را بر قول مخالف زده ترددات پسندیده ظاهر ساخت در
اثنای زد و خورد بزمین امد و بیاوری تیز دستان عرصه جلادت باز سوار شد و هیره
زبان نیز خوبها تاخت درینوقت که اکثر جوانان کار طلب عنان ثبات از دست داده
متفرق شده بودند با میرزا مقیم معدودی از نوکران خاصه او مانده بود و راجپوتان بر سر

وادر دندو ازاد مرد و دو کس از مخالفان را بزخم تیغ از هم گذرانیدند ناکاه شمشیری بر ترات
جون دیکر بفرق برجه از پشت زین بر زمین انداخت و بر زخمهای کاری در راه اخلاص خان
ند و قطب خان نام وکیل او از حلال نمکی جندان تلاش کرد که سر در راه وفا نهاد و دو هیره تریان
بهادران فوج هراول بود با جندی از ملازمان خود ترددات پسندیده ظاهر ساخته سه جیاری از
ران را بر خاک هلاک انداخت و درین حال که فوج هراول ویران شد و سردار بقتل رسید کفار
دا سنکبار تمام روی بقول نصرت فرجام نهادند و غازیان عرصه شهامت پای همت قایم داشته
و مقاتل پیش امدند و دیکر افواج جلوریز بکومک شتافتند خصوص تیمور بدخشی که بوقت خود دا
بند مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه کریز پیش کرفتند و اولیای دولت اعلام فتح
وزی برافراشته بتعاقب هزیمت یافتها همت کماشتند و بسیاری از بخت برکشتان را بضرب
سنان بدرک الاسفل فرستادند و راجه نرابند اس تا بقیة السیف کریخته بشعاب جبال درامد
مژده فتح و نصرت از عرضه داشت دولتخواهان بمسامع همایون رسید سرداری ان لشکر
غیاث الدین علی اصف خان مرحمت فرموده نقیب خان را بدرکاه معلی طلب داشتند و
بندهای جانفشان که دران لشکر مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده کردیده
انعام و مراحم و انواع نوازش شرف اختصاص یافتند **وقایع سال بیست و دوم الهی**
هنگام که موکب نصرت اعتصام در حوالی دیبالپور رایت ظهور بر افراشت نقاش بهار جشن ارای
کار کردید و جلوه ریاحین عرصه زمین را محسود نگارخانه جین ساخت و نیر اعظم ز دیق
عالم اب دوشنبه بیستم ذی حجه نهصد و هشتاد و جهار هجری بعد از انقضای هفت ساعت و دوازده
نور سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال بیست و دوم از جلوس اقدس پادشاه
این بمبارکی و خوری اغاز شد و در عنفوان این سال همایون قلعه بوندی بتصرف اولیای
دولت در امد و مجملی ازین تفصیل انکه دودای پسر رای سرجن با انکه پدرش و بهوج برادرش بسعادت
سرافرازی داشتند ان قلعه را استحکام داده نخوت ارای شد و زین خان کوکلتاش از
بسر انجا رخصت یافت و رای سرجن و بهوج و رامچند ولد کرمستی همراهی کوکلتاش تعین شدند
ک زمنی بمیامن اقبال روز افزون قلعه بوندی مفتوح کشت و ان مقهور بشعاب جبال رخت
کشیده اواره دشت ادبار کردید و زین خان بموجب حکم اشرف بهوج را بحراست انجا کذاشته
بدرکاه معلی کردید و جون موکب جهانکشا بدار الخلافه فتحپور ورود اقبال فرمود سعادت
زمین بوس دریافته بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافت و از سوانح رسیدن عرایض و
تحفهای نظام الملک حاکم دکن است بدرکاه سلاطین پناه پیش خسروانه شرف اختصاص یافت

و از سوانح رسیدن عرایض و پیشکشهای نظام الملک حاکم دکن است بدرگاه سلاطین پناه
تانی خان با فرمان مرحمت امیز نزد او شتافته بود در ینولا نظام الملک وفاخان را که از عمدهای او
بود بمرافقت تانی خان روانه درگاه معلی گردانید فیلان نامی و اقسام اجناس ان دیار
پیشکش ارسال داشت
رزم راجه تودرمل و وزیرخان با مظفرحسین میرزا و انهزام دادن او
در داستان فتح ولایت گجرات سمت عرض یافت که چون دست قضا و قدر در هنگام میرزایان
حق ناشناس سنگ تفرقه انگند در روزگار هرکدام را بطرز خاص سزا داده بپاداش
کردار گرفتار ساخته اواره دشت ادبار گردانید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران که در حبالهٔ
ابراهیم حسین میرزا بود مظفرحسین میرزا پسر خود را همراه گرفته بدستیاری تهور در ان
خود را بولایت دکن رسانید و چندی دران ناحیت سرگردانی کشیده در ینولا بر هموائی
از اوباش واقعه طلب که سرحلقه ان بیدولتان مهرعلی نام داشت روی بغی و ادبار
گجرات نهاده اعلام فتنه و اشوب مرتفع گردانید و از تا بیدات بادی انکه خاقان گیتی ستان
پیش از ظهور این سانحه راجه تودرمل را از روی غیب دانی بجهت تنقیح جمع گجرات
صوبت فرستاده بودند القصه چون وزیرخان جمعیت خوب نداشت و مع هذا در میان
او مردم واقعه طلب دارباب فساد بسیار بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط نموده
در تحصن دید و دروازهای قلعه احمداباد را استحکام داده سرعی نزد راجه تودرمل که
اردوی او احمداباد روانه بتن شده بود که جمع انجا را مشخص ساخته متوجه درگاه شود
از حقیقت حال اطلاع بخشید و مفسدان چون بنواحی سلطان پور و نذربار رسیدند بعضی از
عارف و زاهد میران شریف خان داغ بیوفای بر جبین حمیت خود نهاده بمخالفان پیوستند
رسیدن برود داروغه ان بلده بی جنگ راه فرار پیش گرفت و چنان شهری بزرگ بی سعی
بدست مفسدان در امد و مقارن اینحال وزیرخان بازبهادر را با بیک کداس دیوان گجرات
جمعی از سپاهیان بتقابل و تدافع مخالفان فرستاد و در برگنه سرنال تلاقی فریقین اتفاق افتاد
و بازبهادر شکست خورد و ظهور این قضایا باعث مزید جرات و جسارت ارباب بغی
گردید و چون نوشته وزیرخان براجه رسید عطف عنان نمودند بسرعت هرچه تمام تر
بظاهر احمداباد رسانید و وزیرخان را از قلعه براورده به نیروی اقبال روز افزون
مبارکت گردید و چون لشکر فیروزی اثر بجانب کردهی برود رسید مفسدان را پای همت از
رفتن در روی او نمارکاب گنایت نهادند و اولیای دولت متعاقب بهمت گماشتند و در
کنبایت رسید تا شتم غافل خالسات جبقلشهای نمایان نمودند زخمهای عنیف برداشت و از

قلعه بکمات در آمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک
محاصره نموده بصوب جوناکر شتافتند و دولتخواهان تیزجلوی بکار برده در حدود دو لقه باهل فساد رسیدند و ایشان
عنان باز کشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شیرزن اکثر عورات را بلباس مردان مخلع ساخته به تیرانداز
مبارز نمود و اولیای دولت افواج قاهره ترتیب داده استمداد همت از باطن قدسی مواطن بادشاه
ظفر اقبال نمودند و رزمی بغایت عظیم روی داد و از جانبین ترددات شایسته و جبلتهای نمایان
بظهور پیوست و آخر ارباب بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و خون بسیاری از
اهل فتنه در خاک هلاک افتاد و جمعی دستگیر گردیدند و کثیر از آن عورات که کمانداری میکردند در سلک
اسیران منتظم گشتند و راجه تودرمل مجموع گرفتاران را با غنایم این فتح از فیلان و غیره مصحوب دهاروی پسر خود
روانه درگاه ساخت ذکر سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزا ست بدرگاه سلاطین پناه.
از وقایع که میرزا سلیمان بملازمت آمده اظهار شکایات و نارضای از جانب شاهرخ میرزا نمود
بسته میرزا و خانم والده او متوهم و متوزع می بودند تا آنکه درین ولا اصلاح حال و بهبود کار
از فضل رضا و خرسندی آنحضرت دانسته وظایف بندگی و نیازمندی با نفایس آن دیار از اسپان
و تحفی راهوار و نعلهای ابدار مصحوب عبدالرحمن بیگ و میر عاشق بدرگاه معلی ارسال داشتند
خاقان ممالک ستان معذرت میرزا را بذیرفته به جلایل عواطف و شرایف مراحم متمال و
امیدوار ساخته فرستادها را کامیاب رخصت انصراف ارزانی فرمود و بهمدرین ولا حکیم عین
الملک که از درگاه بجهت نوازش و سرافرازی عادلخان حاکم دکن رخصت یافته بود با رشید الملک
ایلچی عادل خان بسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافت و پیشکشهای او را از فیلان
نامی و اقسام اجناس نفیس بنظر گرامی در آورده سعادت جاویدانه دوخت و مقارن این ایام رسیدن
ایلچی عبدالله خان فرمانروای توران است بدرگاه سلاطین پناه با مکتوب مصادقت و موافقت
علاوه مضمون آنکه عزیمت تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی ستان با افواج
هندستان از آنصوب در حرکت آید همانا به بیامن یکرنگی و یکجهتی فتح بلاد عراق و خراسان و
فارس و آذربیجان با سهل وجهی میسر گردد حضرت خاقان بمقتضای مروت و قدردانی در جواب قلمی
نمودند که سلسله علیه صفویه را از قدیم به این دودمان عالیشان رابطه وداد و حقوق امداد ثابت
علاوه هذا انتساب خاندان نبوی علیه التحیه والسلام مزید بر آنست و اختلاف مذهب و تعصب ادیان
حامل موجب تزلزل خاشاک موجب تزلزل ارکان دوستی و یکجهتی گردد اگر آن سلطنت پناه
بزرگ این عزیمت نموده اراده منازعت و مخاصمت بخاطر راه ندهد همانا بصلاح و صواب
اقرب تر خواهد بود نهضت موکب خاقان فلک سریر بزیارت روضه علیه اجمیر درین هنگام که دار السرور

فتح پور را انوار شکوه خاقان سکندر آیین محمود بلاد روی زمین بود شوق زیارت روضهٔ معینیه از
مشرق خاطر خورشید مآثر سر بر زد در روز باد بیست و دویم شهریور ماه الهی نهضت عالی از مستقر
اورنگ خلافت بصوب دار البرکه اجمیر اتفاق افتاد و چون قصبه‌ب در مضرب خیام سپهر احتشام
گردید راجه تودرمل از گجرات رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و به انواع مراحم خسروانه
شرف اختصاص پذیرفت و بمزید اعتلای منصب وزارت کل بلند مرتبه گشت و براستی و دولتخواهی
در انتظام مهام سلطنت کار بند خدمت شد ذکر شورش ملک گجرات و محاصره نمودن مظفر حسین میرزا احمد آباد
را و خجلت زده ادبار شدن با قبال خاقان ستوده خصال چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس شد
بار دیگر جمعی از اوباشان واقعه طلب بر گرد میرزا فراهم آمده دست بغا و تطاول بر بلده کنبایت
که اکثر تجار مشمول صاحب ثروت در آنجا متوطن اند گشوده مال و اسباب فراوان بتصرف آوردند
وزیرخان از احمد آباد بر آمده عزیمت آن صوب نمود و در اثنای راه خبر کثرت مخالفان شنیده
و از صفحهٔ پیشانی ملازمان خود نقوش بیوفایی و دو رنگی خوانده عنان منازعت بازکشید و ناگزیر
به احمد آباد در آمده متحصن گردید و بسیاری از مردم او راه بی حقیقتی سپرده بمخالفان پیوستند و میرزا
بشوکت هر چه تمام آمده بمحاصرهٔ احمد آباد پرداختند وزیرخان جمعی از ملازمان خود را که از ایشان
ایمن بود مسلسل و مقید گردانید و معتمدان قدیمی خود را به انواع دلجوئی استمالت ساخته در
لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کومک ظاهری گسسته امید و منقطع الطمع بود دل در
توجهات باطنی و تائیدات غیبی بسته انتظار ظهور نیرنگی اقبال داشت و مع هذا از مردم درون
قلعه در هراس عظیم بوده هر روز مرحلها را تغیر میداد و پیوسته خود بر دور قلعه میگشت و در شکنجهٔ
حیرت گرفتار بود که با مآل حال یکی انجامد درین وقت غنیم با جمعی از اهل قلعه همداستان شده
نردبانها گذاشتند و یکبار از اطراف رو آورده در رسید و بر آمدن شدند که ناگاه از شست قضا
بندوقی بمهر علی که سرگروه مقهوران و مصدر این فتنه بود رسیده و در ساعت جان بمالکان جهنم
سپرد و با آنکه بعضی از مخالفان بر افراز قلعه بر آمده خود را بپای کار رسانیده بودند از مشاهدهٔ
این حال دل بای داده و دست از کار باز داشته بهزار سراسیمگی روی بوادی فرار نهادند و
بس که اهل قلعه متوهم بودند بگمان قریب سر رشتهٔ احتیاط مستحکم داشته قدم بیرون ننهادند
و چون بتحقیق پیوست که این کارنامهٔ فتح از بدایع اقبال حضرت ظل الهی است وزیرخان و
سایر فدائیان بسجود و شکر این مواهب عظمی بجای آورده اسباب نشاط ترتیب دادند و
چون درینولا که موکب جهانگشا متوجه اجمیر بود مظفر خان بموجب حکم اشرف از ولایت بنگ
و بهار رسیده در مقام هنس محل بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافت و بسیاری از فتنها

ان دیار

ان دیار برسم پیشکش گذرانید و چهار لک روپیه نقد بصیغهٔ نثار حاضر ساخت و چون در الکه مصدر
خدمات شایسته و ترددات پسندیده گردیده بود بمراحم بیدریغ خلعت امتیاز پوشید و حکم شد
که راجه تودرمل و خواجه شاه منصور باستصواب و صلاح دید او سرانجام مهام سلطنت و بست
احکام خلافت نمایند و چون موکب گردون مسیر بدار الخیر اجمیر ورود سعادت فرمود بدستور
معهود از یک منزل پیاده شده روی نیاز بزیارت آوردند و دست در پای نوال به ادرارات
و نذورات و تصدقات برگشوده معتکفان آن بقعه و متوطنان آن بلده را سیراب امید گردانیدند
و هم درین ایام محب علی خان میر خلیفه که درین دودمان والا بقدم نسبت و سبقت خدمت امتیاز
داشت بمنصب میر عرضی اهل حاجت شرف اختصاص پذیرفت و از وقایع این ایام فرستادن
میر ابوتراب است بخانه مبارک میر از سادات سلامی شیرازست و جدش میر غیاث الدین هبت الله
که بسید شاه میر اشتهار داشت در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمداباد بنام
او اساس یافته از شیراز بگجرات آمده باز بوطن مراجعت نمود نوبت دیگر در شورش شاه اسمعیل
صفوی با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین به احمداباد رسیده رحل اقامت افگندند و درآن
زمان سلطان محمود بیکره حکومت گجرات داشت و به اعزاز و احترام تمام با میر سلوک مینمود و میر ابوتراب
خلف میر کمال الدین نیز در ایام حکومت گجراتیان معزز و مکرم میزیست و چون آن ملک بحوزه تصرف
اولیای دولت درآمد در خدمت حضرت خاقانی نیز کمال عزت و قرب منزلت یافت و چون هر سال
قافله بزرگ از عباد دیار کشور هندوستان و سایر بلاد عالم از دار الخلافه آگره بحجاز میفرستادند
و احتیاج تمام قافله از دیوان اعلی سرانجام میفرمودند و یکی از بزرگان عصر بمنصب میر حاج شرف استسعاد
می یافت درین سال که هنگام فرستادن قافله قریب رسید میر مشار الیه را به این منصب والا عز امتیاز
بخشیدند و مبلغ پنج لکه روپیه نقد و دوازده هزار خلعت از اقسام اقمشه مصحوب میر بجهت فقرا و مساکین و
ارباب احتیاج فرستادند و سوای آن یک لکه روپیه نقد با شرایف اجناس در وجه تشریف شرفای
حرمین شریفین مقرر شد و اعتماد خان گجراتی که پیوسته اظهار آرزوی حج میکرد همراه میر رخصت
یافت و جمع کثیر درین قافله رهنورد بادیه توفیق گردیدند و از وقایع سربلندی یافتن شهاب الدین
احمد خان است به ایالت و حراست گجرات چون ضبط آن ملک از وزیر خان چنانچه باید صورت نپذیرفت
حکم جهانمطاع شرف ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات متوجه
شود و قاسم خان و طاهر خان سیف الملک و میر غیاث الدین علی نقیب خان و فرخ خان و غازیخان بنی
و نیب خان و فیروزه کابلی و شیخ معظم و شیخ جنید و دیگر امرا از درگاه معلی بکومک او رخصت یافتند

و مقرر شد که وزیر خان به ایدر امده ضبط انحدود نماید و از سوانح این سال تعیین نمودن
افواج منصوره است بر سر رانای مقهور چون ان بی سعادت وحشی طبیعت همواره از صدمات
عساکر اقبال بشعاب جبال پناه برده بیکجا قرار نمیگرفت و هرگاه افواج قاهره تکاپوی دامی
بتنگ امده دست از ومید اشتند فرصت یافته بجای مقام خود معاودت می نمود درینولا باز راجه
بهلونت داس و کنور مانسنکه و پاینده خان مغل و سید قاسم باره و سید هاشم و سید راجو
میرزا ملک داد ترکمان و جمعی از مجاهدان عرصه همت بمالش او نامزد شدند و حکم شد که شهباز
باز خان میر بخشی صاحب اهتمام و کار فرمای این لشکر باشد اگرچه بظاهر راجه بهگونداس سمت سرداری
داشت لیکن در معنی سردار لشکر شهباز خان بود او در انحدود خدمت و ترددی شایسته ظاهر ساخت
چنانچه بموقع خویش گذارش خواهد یافت و چون موضع امری از اعمال میرته مخیم بارگاه اقبال
گردید بسامع جلال رسید که درین حدود کولاب عظیمت که بمرور ایام خراب شده و خرابی ان باعث
ویرانی این ملک گشته در ساعت به امرای عظام و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام حکم خراج
شرف نفاذ یافت و ارکان دولت درخور منصب و جمعیت بوید الها تقسیم فرمودند و در عرض یکروز
حسن انجام پذیرفت و ازین فیض عام عالمی بکام دل رسیدند و ازین منزل شیخ ابراهیم فتحپوری
بکومکت شهباز خان رخصت یافت و تهانه او در حدود بود الاهی مقرر شد و چون نواحی اجمیر مورد
بارگاه فلک اشتباه گردید ایلچیان قطب الملک دکنی حاکم گلکنده سعادت استانبوس دریافته
عرضداشت او را با پیشکشهای لایق از نفایس ان دیار و فیلان نامی بنظر اشرف گذرانیدند از ان
جمله فیلان پیشکش او فیل مبارک نام قبلی داخل حلقه خاصه شد و از سوانح عظیمه ظهور ستاره ذوذنب
است درین باب حکما و اختر شناسان دلایل و تا سرآب بسیار نوشته اند و هفت قسم شمرده اما ذ
و ذنب و دود ذبابه را از همه نحس تر دانند اگرچه از اثر نحوست این در ممالک عراق و خراسان
شورش عظیم بهم رسید و در ان ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی رخش حیات بفسحت
سرای جاوید تاخت و شاه اسماعیل مسموم از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلق
انبوه بپنهان خانه عدم شتافتند اما بیامن ذات سعادت قرین خاقان عدالت ایین وسعت اباد
هندوستان از اسیب نحوست ان محفوظ و مصون ماند و غبار فتنه و اشوب بر دامن عافیت متوطنان
این دیار ننشست و چون ظاهر قصبه نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گردید بادشاه حقایق اگاه
بمنزل شیخ نظام که از مشایخ کبار و مرتاضان روزگار بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند و
ملازمان حواشی ان بقعه را از زلال مکرمت سیراب امید گردانیدند هم درین روز شجاعت خان و میر

ام الملک

مر الملک ادر صوبه بهار جاگیر مرحمت فرموده به حکومت و حراست ان سرکار رخصت نمودند و جون دار الملک
زادر صوبهٔ بهار دهلی بورود موکب جهانگشا رونق دیبا یافت بطواف روضه علیین جنت
اشیانی انار الله برهانه تشریف برده بعد از مراسم زیارت و اداب نیازمندی مبلغ وافر بفقرا و مساکین
تقسیم فرموده ازانجا بزیارت اولیای عظام و مشایخ کرام که دران مصر سعادت اسوده اند متوجه شده
بمجاوران و معتکفان هر بقعه مبلغهای معتد به برسم نذورات و خیرات مرحمت نمودند و بعد از فراغ زیارات
بالتماس سیادت مآب شیخ فرید بخشی الملک که درینولا بمیامن تربیت و جوهر شناسی حضرت شهنشاهی بخطاب
مرتضی خانی شرف اختصاص دارد منازل او را که برکنار جون واقعست ولی تکلف غریب نشیمنهای پر روح
اساس یافته بنور قدوم سعادت لزوم منور گردانیدند و در اوراق سابق سمت ذکر یافت که حاجی حبیب الله
کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفایس دیار فرنگ و ارباب صنایع و اهل حرفه به بندر گوده فرستاده
بودند درینولا با نفایس ان دیار و جمع کثیر از هنرمندان نادره کار لباس نصاری پوشیده و نقاره
و سرنا بروش اهل فرنگ نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و انچه از نوادر
و غرایب انملک اورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد انواع تحسین و افرین گردید و ازان جمله
ساز ارغنون بود که چشم و گوش را حیرت و راحت می افزود و درین هنگام خواجه غیاث الدین
علی اصفهانی از ایدر امده بسجده درگاه ابروی جاوید یافت و جعفر بیگ برادرزاده خود را که
از عراق رسیده بود بسعادت زمین بوس سرافراز گردانید فیروزی یافتن عساکر اقبال و انهزام
راجه مهکر بتایید ایزد متعال جون بمسامع جلال رسید که مهکر زمیندار سر از ربقه اطاعت و
فرمان برداری پیچیده براهزنی و مردم ازاری روزگار بسر میبرد و اسیب او بمتردوین بسیار
برسد حکم قضا مثال از قهرمان جلال لمعه ظهور یافت که صادق خان و موته راجه و راجه اسکرن
و قایم علی خان و الغ خان حبشی و ابو المعالی با افواج فیروزی طراز و فیلان صف شکن بتادیب
و استیصال او اعلام همت برافرازند اگر ان برگشته روزگار از گران خواب غفلت دیدار بیدار
شده بشاهراه اطاعت و بندگی شتابد همراه بدرگاه اورند و الا سزای کردار ناهنجار
در دامن روزگار او نهند که باعث عبرت دیگر فتنه جویان مفسد گردد القصه جون عساکر اقبال
بسرحد رسید بتحقیق پیوست که ان بی سعادت به اعتضاد جنگل و کریوهای دشوار مغرور گشته از
دایره نخوت و استکبار قدم بیرون نمی نهد ناگزیر سران لشکر الات جنگ بر پی مهیا ساخته به اوند
جه که مسکن و ماوای ان خودرای بود شتافتند و جون عبور لشکر فیروزی اثر بنواحی که بهره اتفاق
افتاد بیرمانند بنوار که از همراهان و معاونان ان سیاه روزگار بود تحصن گزید و افواج قاهره لوازم
قلعه گیری سرانجام نموده بمحاصره ان پرداختند و در اندک فرصتی متحصنان زبان بعجز و زنهار گشوده

امان خواستند و امرا خاطر از آن مطمئن ساخته متوجه پیش شدند و منزل بمنزل جنگل بریده تا کنار آب
داماره بر سمت شمال اوندچه واقعست شتافتند و دیگر نیز ترتیب افواج نموده با مردم بسیار از پیاده
و سوار در برابر عساکر ظفر نگار علم نخوت داد بار برافراشت و بهادران جانبین هر روزه بوجه نمایان
قدم همت نهاده جنگهای نمایان میکردند و چون ایام تقابل به امتداد انجامید سران لشکر قرار
دادند که از آب گذشته جنگ اندازند و به این عزیمت ترتیب افواج فرموده بدفع اعدا متوجه
شدند لیکن از تنگی راه و دشواری معبر سررشته انتظام و تزک عساکر ساقط گردید صادق خان
با فوجی براهی شتافت و قاسم علی خان و الغ خان حبشی و شیخ فیروز و جمعی بطرف دیگر افتادند
فوج هراول از زور آتشبازی غنیم نتوانست قدم پیش نهاد در آن حال بجال خان و محمود خان
فوجداران بادشاهی فیلان مست صف شکن را به آب زده بی محابا گذشتند و به نیروی فیلان
مست صادق خان با فوجی از بهادران کارطلب عبور نمود و مقارن اینحال از اطراف دلاوران
عرصه همت بیکبار فرو ریختند و رزمی بغایت عظیم روی داد و هنگامه جان ستانی و جانفشانی گرمی
پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنامه شجاعت ظاهر ساخته مخالفان سیاه بخت را
آواره دشت هزیمت گردانیدند و رخت حیات بسیاری از مقهوران بموج خیز فنا رفت لیکن
از انبوهی جنگل و کثرت درخت زار حقیقت حال مخالفان چنانچه باید معلوم نشد بعضی را گمان
آن بود که در کمین گاه فرصت انتظار قابو دارند و جمعی بر آن رفتند که خود را برابر دو بر تال رسانیده
دست تطاول و تاراج دراز خواهند ساخت آخر رای صادق بشق دوم قرار گرفت و فوج هراول
را چنداول ساخته عنان معاودت بصوب معسکر اقبال تافت درین وقت آن مقهور از عقب
بر آمده غبار شور و شر برانگیخت و اکثری مردم را پای همت از جای رفت الغ خان با جمعی ثبات
قدم ورزیده هنگامه کارزار گرم ساخت و صادق خان و ابو المعالی نیز خود را بکومک رسانیده
او را قوی پشت گردانیدند و درینجا جنگی سخت روی نمود و الغ خان و ابو المعالی و میرزا محمد سلدوز
جنگهای نمایان کرده آبروی جاوید بدست آوردند و هورمل پسر بزرگ او درین زد و خورد بر خاک
هلاک افتاد و خانجهان برادر او با یکی از فیلان مست در آویخته بر زمین افتاد و بچستی و چابکی جد
هر خود را بر آورده بفیل زد و باوجود زخم کاری مردانه بدر رفت و رام ساه پسر او نیز ترددات
نمایان کرده راه سلامت پیش گرفت و از صدمه اینحال آن مقهور خاک ادبار بر فرق روزگار
خود بیخته راه فرار پیش گرفت و زیب دولت راجپوت از مردم نامی او بقتل رسیدند و بهمین
اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون چنین فتحی بعد از شکست جبهه کشایی مراد گردید ذکر بعضی
از وقایع بنگاله و لشکر کشیدن خانجهان است بصوب ستگانو و بدست آوردن مادر داود افغان مغلعان زاد

چون قابو

چون خانجهان بحدود تانده رسید والده داود با منتسبان خود روی عجز و نیاز بدرگاه پادشاه آو
اولاد نهاده نزد خانجهان شتافت و به این وسیله از آسیب حوادث نجات یافت و درینولا که موکب
فیروزی لوا متوجه پنجاب بود مولانا محمد تردی از عراق آمده بسجده کریاس فلک اساس فرق عزت
برافراخت او از بزرگ زادهای یزد است و کسب فضایل و تحصیل علوم در خدمت علامه زمان مولانا
میرزاجان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و بضاعه کافی داشته حدت فهم و عذوبت بیان و
طلاقت زبانش بمرتبه عالی بود و در اندک فرصتی بجلایل عواطف و ترایف مراحم اختصاص گرفته از
جمله مصاحبان و مخصوصان مجلس بهشت آیین شد لیکن چون در اصل فطرت کم ظرف واقع شده بود
خود را زود ضایع ساخت و خاتمت حال او در جای خود مرقوم کلک صداقت رقم خواهد شد
و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزاست چون بمیامن اقبال روز افزون در ولایت
گجرات غبار شورش و فساد او فرو نشست میرزا ایجال تباه متوجه دکن شد و در برار جمعی از اوباش
بر او فراهم آمده اسباب فتنه و آشوب سرانجام دادند و چون از قبله و کعبه خود روی امید تافته
بود با حاکم آنجا جنگ کرده شکست یافت و ناکام عنان مراجعت بولایت خاندیس معطوف داشت
راجه علی خان فاروقی او را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و مجرای دولتخواهی خود نمود
مقصود و بنده با فرمان گیتی مطاع از درگاه فلک ارتفاع دستوری یافت که او را بملازمت
آورد و چون موکب گیهان شکوه از دریای ستلج بل بسته عبور دولت فرمود شاه قلیخان محرم
بحکومت لاهور بعهده کاردانی او بود بسعادت استقبال شتافته عز باطوس دریافت
و چون بلوچان راه قندهار به اهل قوافل و مترددین دشت تطاول و تعدی دراز می ساختند
او را با میرزا یوسف خان و سید حامد بخاری و محمد زمان و فوجی از بهادران عرصه شهامت
بتادیب طایفه بلوچان و ضبط آنحدود تعیین فرمودند و رایات اقبال بعزم زیارت روضه
مطهره شیخ فرید الدین شکرگنج برافراشتند و دوازدهم اسفندارمذ ماه الهی ظاهر قصبه پتن
مضرب خیام سپهر احتشام گردید و بزیارت مزار فیض آثار آن بزرگوار تشریف برده آداب
طواف و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و برشحات سحاب مکرمت غبار احتیاج از چهره حال
مجاوران و ملازمان حواشی آن بقعه متبرکه پاک شستند و درین مجلس بهشت آیین صوفی
... از بلخ و مولانا شفیعی از بخارا آمده سعادت ملازمت دریافتند آغاز سال بیست و سوم الهی
از جلوس ابد قرین درین هنگام که حوالی لاهور از ورود موکب اقبال آراستگی داشت
سلطان بهار انجمن آرای بزم روزگار گردید و روز سه شنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و شش
هجری بعد از گذشتن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم روشنائی بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل

نمود و سال بیست و سیوم از مبداء جلوس خاقان ممالک ستان بمبارکی و خورمی اغاز شد در
عنوان این سال شیخ ابراهیم به ایالت صوبه دار الخلافت فتحپور که وطن مالوف او بود عز تخصص
یافت و هم درین ولا شجاعت خان را بحکومت و حراست ولایت مالوه بلند مرتبه گردانیدند و
حکم شد که شاه بداغ خان و مطلب خان بسر او و تولک خان و سایر جاگیرداران انملک از
صلاح و صواب دید او تخلف نورزند و همگی همت به استقبال مواسس و کراس معروف دارند و
سوانح اقبال طراز فتح قلعه کوملمیر است به تیغ همت شهباز خان و ان قلعه ایست بغایت رفیع الاساس
و تعریف استحکام ان برتر از اندیشه و قیاس و در سوالف ایام کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین
عظام بر شرفات کنگره ان نرسیده درین ولا که شهباز خان بشوق خدمت و کار طلبی متوجه
انصوب شد راجه بهکونت داس و کنور مانسنگه را بدرگاه معلی فرستاد که مبادا به نسبت زمین
داری و رابطه قدیم در انجاح این مقصد تساهل و خودداری بکار برند بلکه مصدر دیگر فسادها
ها شوند و خود با میرزا خان خلف بیرام خان و شریف خان و غازیخان و دیگر مجاهدان عرصه جانسپاری
نطاق همت بتسخیر قلعه کوملمیر بست و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روز افزون اثار تسلط و
اقتدار ظاهر گردانیدند و از تاییدات غیبی انکه درین وقت که مبارزان قلعه گیر محاصره را تنگ
ساخته بودند توپ بزرگی که اهل قلعه داشتند سر دادند و ان توپ شکسته جمع کثیر را طعمه
بلا سوخت و ازین حادثه یکبارگی پای همت مقهوران از جای رفت و حاکم انجا بهزار جان کندن
برامده خود را بشعاب جبال انداخت اما بسیاری از راجپوتان نامی در پیش دروازه قلعه
و بر گرد بتخانها پای جهالت و ضلالت افشرده جانفشانیها کردند و چون قلعه که بجبال وهم دخل
برفراز ان نتوان رسید مفتوح شد و چون شنیده میشد که رانا بکوهستان بانسواله رفته است شهباز خان
قلعه را بغازیخان بدخشی سپرده احمال و اثقال را درانجا گذاشته و خود جریده با فوج مستعد خوش
دو اسپه بتعاقب او شتافت و روز دیگر بحصار گوکنده رسیده در سر سواری فتح انجا را کرد و
دیگر قلعه اودیپور را بنطرف در اورد و غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد و بشارت
این فتوحات اقبال در نواحی لاهور بمسامع جلال رسید و چون موکب عالی بگذر جنوت رسید
از شدت باران و تلاطم دریا حکم شد که پل بسته اردو را بگذرانند و تا گذشتن عساکر فیروزی
ماثر خود بدولت و اقبال در کنار اب توقف فرمودند و درین موج خیز طوفانی پوندرنگ نام فیلی
خاصه در شناوری بسیل فنا رفت و چند روز متصل واحد بارانهای عظیم شد از جمله روزی در
شکارگاه غریب تگرگی بارید که کلانی انها مقدار جوزی بود و از میمنت ذات قدسی صفات خاقان
ستوده خصال هیچ کس اسیبی نرسید و هم درین ولا عرایض میرزا یوسف خان و شاه قلیخان

هم مشتمل بر استشفاع گناه طایفه بلوچان معروض بارگاه جلال گردید و از انجا که جرم‌بخشی و خطاپوشی
شیمه کریمه ذات قدسی صفات است ملتمس ایشان بر فراز قبول جای گرفت و حاجی خان بلوچ و جنت‌خان
و سایر عیان و سران بلوچستان بتقبیل خدمت شتافته روی شرمساری بر خاک عجز و زاری نهادند

زینت شکار قمرغه در حوالی بهیره و بدام افتادن صید مقصود و حکم اطلاق جمیع حیوانات

درین هنگام سعادت فرجام خاطر ملکوت ناظر به شکار قمرغه توجه فرمود و حکم عالم مطیع گردون مطاع شرف
که در حوالی بهیره جرگه ترتیب داده شکاری جمع سازند و امرای والامرتبت و تواجیان بهرام صولت
کاربند خدمت شده از موضع گرجاک تا بهیره که بیست و پنج کروه مسافت است نخجیر راندند و چون قمرغه
سرهم اورد خاقان شیر شکار بر توسن مراد سوار شده عرصه شکارگاه را بجولان نشاط آراستگی
بخشید و از غرایب اتفاقات انکه درین وقت ان منظر شهود را غریب حالتی دست داد و مدتی ممتد
مستغرق بحر مراقبه گشته یکبار حکم اطلاق جمیع حیوانات فرمودند سزاواران بقدم سرعت شتافته
نقدیان ان خدمت را از صدور حکم اگاه گردانیدند و صحرا جانور بزبان بی‌زبانی دعاگویان
ثناخوانان روی بوادی نجات نهادند و در همان محل زمین بادشاه حقیقت‌گزین از اسپ فرود
آمده موی سر قصر فرمود و حاضران عرصه قرب محو این رموز آلهی گشته باری گویایی نداشتند
و هرکدام بقدر معرفت و دریافت خویش دلایل ترتیب داده سرگردان وادی تحقیق بودند و لیکن
عقده این راز بناخن اندیشه هیچکس گشوده نشد و همان روز موکب عالی از دریای بهت عبور
فرمود و راجه بهگونتداس و کنور مانسنگه از اجمیر آمده بسعادت استانبوس شرف اختصاص
یافتند و درین ایام که ساحل دریای بهت مخیم بارگاه اقبال بود هودج عزت حضرت مریم مکانی
از مستقر اورنگ خلافت رسید و شهریار پایه‌شناس در لوازم تعظیم و مراسم تکریم کوشیده تخت
شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم را باستقبال فرستادند بعد از ایشان خود
قدم بشاه راه ادب نهاده متوجه دریافت دولت ملازمت انحضرت شدند و در بنولا عرضه
داشت خانجهان از بنگاله با پنجاه و چهار زنجیر فیل و دیگر نفایس انملک معروض بارگاه قبول گردید و بوسیله
اودکلای راجه بال‌گسائین زمیندار ولایت کوچ با تنسوقات ان دیار که برسم پیشکش و ادای
خراج فرستاده بود رخصت زمین‌بوس یافتند و از سوانح فرستادن سکینه بانو بیگم بنصیحت و رهنمونی
میرزا محمد حکیم بکابل چون میرزا بجهت صغر سن و عدم تجربه و فراهم امدن خوش‌امدگویان خانه‌برانداز رو
اطوار نامستحسن و سلوک نامرضی پیش نهاد خود ساخت و حفظ مراتب تسلیم و رضاجوی و اداب
اطاعت و فرمان‌پذیری با ولی نعمت و قبله خویش چنانچه باید بتقدیم نرسانید رای جهان ارای جهان

تقاضا فرمود که نهضت رایات ممالک ستان بصوب زابلستان اتفاق افتد و در ملازمت میرزا جمعی از
معتمدان کاردان گذاشته و ضبط الحدود فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند لیکن
بگمان آنکه مبادا از قرب رایات منصوره متوهم خاطر گردد و روی بوادی غربت نهاده پناه به ادبارگان
قدرناشناس برد فسخ آن عزیمت نموده از کمال عاطفت و مهربانی سکینه بانو بیگم را که همشیره اعیانی
میرزا است برهنمونی سعادت رخصت فرمودند و در آن وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگرچه از
خورد بمنزله فرزندی باشد اما بزعم ما عزیزتر از فرزند است چه وجود فرزند قریب الاحتمال و بهم رسیدن
برادر محال و نیز قرار یافت که اگر میرزا بنصیحت بیگم سر بخط فرمان نهد و از افعال ناپسندیده دامن
گزیده پاس احکام پادشاهی که ترجمان اوامر الهی است نماید به انواع مکارم و مراحم متمایل
گردانیده بنوید دامادی شاهزاده ولیعهد شاه سلیم خوشوقت سازد و میر ابو اسحاق صفوی
را در ملازمت آن پرده نشین هودج عزت شرف رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاهرخ
میرزا نیز رخصت انعطاف یافتند و عبد الله خان و عابدی خواجه را بجهت سرافرازی والده
بدخشیان همراه ساخته انعامات وافر از نقد و جنس بمیرزا و خانم والده او مرحمت فرمودند و
چون در هنگام نهضت موکب منصور از دار الخلافه فتحپور حکم شده بود که در دولتخانه خاص حوضی
بطول و عمق دو قامت از سنگ سرخ اساس نهاده بنقود گوناگون لبالب سازند تا انعامات دادگاه
از آن گنج لبریزی شده باشد و جهانیان از سرچشمه فیض نامتناهی سیراب امید گردند درینولا
راجه تودرمل معروض اشرف رسانید که تا حال هفده کرور جا شده و هنوز گنجایش دارد حکم عالی
شرف نفاذ یافت که تا رسیدن رایات همایون باید که لبالب گردد و چون حدود قصبه تهاره معسکر
اقبال شد شاه یار خان بسجده درگاه معلی ناصیه دولت نورانی ساخت و دودای پسر رای رنجی
را بسعادت آستانبوس بلند مرتبه گردانید در اوراق پیش سمت ذکر یافت که شهباز خان بحدود
متعلقه رانای سیاه بخت در آمده ترددات پسندیده ظاهر ساخت و قلاع حصین و محکمهای متین او را
به تیغ همت مفتوح گردانید و در تاخت و تاراج و کشتن و بستن نهایت جد و اهتمام بکار برد و چون
آن سرگشته بادیه ضلالت و جهالت در گریوه گمنامی و کنج خمول خاک نشین مذلت و خواری شد
دودا که سپهسالار او بود آمده شهباز خان را دید او را همراه گرفته روی امید بدرگاه خواقین
پناه نهاد و از آنجا که شهباز خان مصدر خدمات شایسته شده بود استشفاع او در باره دودا بآ
قبول یافت لیکن بر زبان معجز بیان گذشت که از خطوط پیشانی او نقوش راستی فهمیده نمی شود
و این آمدن اضطراریست نه اختیاری بالجمله او را در حدود پنجاب گذاشته متوجه دار الخلافه شدند

دان

وان سپاه باطن بعد از اندک فرصتی روی بوادی فرار نهاد وچنانچه بر زبان قضا ترجمان گذشته بود بسمت
ظهور یافت وچون دار الاقبال کلانور مورد بارگاه جلال گردید در باغی که جلوس اشرف شده بود جشن عالی
ترتیب داده نقود دیگران بفقرا و درویشان نثار فرمودند و ازین منزل ملا عشقی غزنوی و قاضی صدر الدین
لاهوری برسالت نزد علی رای حاکم کشمیر رخصت یافتند که آن وحشی طبیعت را بشاهراه فرمان برداری
ثابت قدم سازند وهم درینولا سعید خان را بایالت ولایت پنجاب بلند مرتبه گردانیده بدانصوب
رخصت فرمودند ومبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت درویشان وگوشه نشینان لاهور روانه ساختند
وچون بعرض رسیده بود که بسیاری از طوایف افاغنه در قصبات وقریات پنجاب توطن گزیده
بظاهر جمعی بوضع سوداگری وطایفه بکشت وکار روزگار میگذرانند ورعایا وزیردستان همواره
از آسیب وتظلم وتعدی ایشان در محنت وآزارند وهنگام فرصت وقابو اقسام فتنه وشورش از ایشان قریب
الوقوع لاجرم رای ممالک آرای که انتظام بخش سلسله ظاهری وباطنی است چنین تقاضا فرمود که آن گروه را
متفرق ساخته به اطراف ممالک محروسه فرستند که اجتماع ایشان منشأ رفع وکلیت وبراجه تودرمل حکم شد
که بموجب عمل نماید وچون حکومت ولایت پنجاب براجه بهگونداس تفویض یافته راجه تودرمل روز سعی
چند در حدود پنجاب توقف نموده راجه بهگونداس ودیگر منصب داران الوس گواهه را در آن صوبه
ما بز نخواهد داد اگر زمینداران کوهستان شمالی برهنمونی سعادت حلقه بندگی واطاعت در گوش جان افکند
وزن خدمت نشانید فهو المطلوب والا استیصال آن طایفه پیش نهاد همت ساخته محال متعلقه ایشان
را به تیول بندهای درگاه مقرر دارد وبیمامن اقبال خاقان ستوده خصال وحسن سلوک او در اندک فرصتی
بسیاری از راجها ورایان غاشیه خدمت بر دوش اخلاص گرفته قدم بشاهراه اطاعت نهادند
وبعد از ورود رایات منصور بدار الخلافه فتحپور راجه سعادت زمین بوس دریافت از سوانح
گذشته شدن اعتماد خان خواجه سرا و فرستادن فتح خان مسند عالی به ایالت بهکر چون سید محمد میر
عدل از روزگار بسر آمد اعتماد خان خواجه سرا به ایالت بهکر تعین شد واو جمعیت نیک فراهم آورده
لشکر بسیوان کشید واز زودی اقتدار وشوکت صلح خاطرخواه نموده بازگردید لیکن از وفور جمعیت
رسامان سررشته احتیاط ومسلک مدارا از دست داده ورعایت غرور وپندار روزگار بسری برد
وچون موکب اقبال ظلال معدلت بر ولایت پنجاب افکند خواست که سپاه خود را بجهت داغ روانه درگاه
سازد هر چند مردم او اظهار طلب مدد خرج ومساعدت نمودند نتیجه نداد وبدرستی وبی زردی
پیش آمد درینوقت مقصود علی نام ملازم او با جمعی از اوباش طبقات مدفری اتفاق نموده
هنگام فرصت کار او ساختند وچون صورت واقعه بعرض اشرف رسید فتح خان مسند عالی بحکومت و
ایالت آنجا خلعت امتیاز پوشید وحکم شد که آن خون گرفتها را بدست آورده بقصاص رسانند

ایلغار فرمودن شاهسوار عرصه همت بصوب اجمیر چون از مبادی حال هر سال بزیارت روضه
معینیه تشریف می بردند و درین مرتبه بجهت یورش پنجاب در زیارت مزار متبرکه شیخ فریدالدین شکر
گنج آن امنیت از خبر فوت بنغل نبایده بود رای صواب نما چنان تقاضا فرمود که از دار السعادت
دهلی بطریق یلغار بدان مزار فایض الانوار شتافته عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف
گردانند لاجرم موکب عالی از دار البرکت دهلی در عرض چهار روز بخطه فیض اساس اجمیر نزول سعادت
بمرکز خلافت منعطف فرموده بعد از فراغ زیارت و مراسم داد و دهش برکاب اقبال سوار شده
بطریق یلغار در عرض دو روز از اجمیر بدار السلطنه فتحپور تشریف بردند و درین یلغار همگی کسان از
مقربان بساط عزت برفاقت گوی سبقت از دیگران ربودند نورنگ خان و شیرویه خان و حسین خان و
مقبول خان و فتح شربتدار و عبدالله بلوچ و هلال افتابچی و ساگر خان امدار و محمود خان خواجه
و مقارن اینحال عرضه داشت امرای گجرات مخبر بر نوید قدوم حضرات عالیات از خانه مبارکه
بارگاه عز و جلال گردید و بشهاب الدین احمد خان فرمان شد که بزودی سرانجام نموده روانه دار الخلافه
سازد و در ینولا که مستقر اورنگ خلافت بورود موکب اقبال رونق تازه یافت بدستور معهود هر شب
جمعه بعبادتخانه تشریف آورده مجلس بادشاهانه میداشتند و دانشوران جمیع ادیان دران بزم
معنی فراهم آمده نقد حقیقت بر محک تمیز میرسانیدند و آن مجموعه فیوضات الهی بر مسند صلح کل نشسته
داد معرفت میداد و مقربان بساط عزت بحکم عالی ارباب استحقاق را بحضور آورده از فیض سحاب
مکرمت آنحضرت بهره ور میگردانیدند و چون کاربردازان بیوتات عالی بموقف عرض رسانیدند که بحسب
الحکم انوب طلا و نقره و گوناگون لب ریز شده دریای مکرمت خاقان سکندر حشمت بجوش آمده دست
دریا نوال برگشوده آغاز انعام و بخشش فرمودند نخست به امرای والا شوکت و مقربان بارگاه
حشمت درخور منصب و رتبه دامن دامن زر و سیم مرحمت شد آنگاه بفقرا و مساکین و سایر الناس
هر روزه مبلغهای بقیاس عنایت میفرمودند بیت ز موج طبع تو سیراب شد جهان کرم ؛ نهاد دست تو بنیاد
بر اساس کرم ؛ الغرض بیمامن ذات فایض البرکات خاقان ملک صفات تهی دستان آرزومند بکام دل
رسیدند و نام احتیاج از صفحه روزگار حک شد و از واردات اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی خان
جهان است و شکست یافتن عیسی و سایر زمینداران بهاتی در ینولا از عرضه داشت خانجهان بوضوح
پیوست که چون ابراهیم ترک کبداد و موسی زی در حدود بهاتی درگیر شورش و تشویر بوده اسباب
منازعت و مجادلت سرانجام مینمودند و عیسی نیز بعد از زمینداران روزگار میگذرانید و
شاه بردی صاحب اهتمام نواره نیز دم از مخالفت و استکبار میزد لاجرم سپاه و نواره زینت داده
عزیمت الصوب پیش نهاد همت ساخت و در نواحی قصبه کواس توتکا ما در داود با محمود خان حاجی

خل کرمستی اشتهار داشت و بسیاری از افغانان ناچار امده دیدند و غنیمت فراوان از نقد و جنس
بتصرف اولیای دولت درامد و شاه بردی نیز برهنمونی سعادت در زمره دولت خواهان منتظم
گردید و چون قصبه بهوال مورد عساکر اقبال شد ابراهیم ترل و کرمداد و دیگر سران افغانان
حرف مصالحت درمیان اوردند لیکن عیسی بر جاده مخالفت و خودرای ثبات قدم ورزیده معامله
و مجادله قرار داد و خانخانان لشکری اراسته بسرکردگی شاه بردی و محمد قلی روانه ساخت و در
کنل جنک عظیم روی نمود و عیسی شکست یافته راه گریز پیش گرفت و غنایم نامحصور بدست مجاهد
ان عرصه اقبال درامد و درین وقت بیخبر مجلس برتاب که از زمینداران نامی انجا بود دند
بانواره بسیار از کندلان برامده اتش قتال افروخته شد و افواج منصوره تاب مقاومت نیاورده
روی گردان شدند و محمد قلی از کمال تهور و جلادت خود را در کشتی مخالف انداخته چند انکه نمود
دود دست و پا زده اسیر گردید و از بدایع تاییدات اقبال انکه در حینی که سررشته انتظام افواج ساقط
شده و اکثری را پای همت از جای رفته بود تبه غازی نام زمینداری که در سلک دولتخواهان انتظام
داشت با جمعی رسیده کارنامه شجاعت و جرات ظاهر ساخت و بعد از خیان شکست ابواب فتح و
ظفر بر چهره حال اولیای دولت ابدی اتصال مفتوح گردید و مخالفان سیاه بخت خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته بهزار جان کندن رخت حیات بساحل نجات کشیدند دولت خواهان با غنیمت فراوان
در عرصه اقبال جولان مراد نمودند و از ظهور این سانحه اقبال ابراهیم ترل پسر خود را با پیشکش
لایق نزد خانخانان فرستاده بندگی اختیار کرد و اولیای دولت بهمعنان فتح و نصرت معاودت
نموده بصحت پور که در حوالی تانده اساس یافته بود امدند و از وقایع این ایام امدن مدهکر است بدرگاه
معلی چون صادق خان اورا اواره دشت هزیمت گردانیده اهل اقامت دران حدود انداخت
مدتی با اختلال احوال در شعاب جبال بسر برد تا انکه روزگار بر وی تنگی کرد و از همه روی ناامیدی
دست داد ناگزیر از راه عجز و تضرع درامده بوسیله صادق خان برادرزاده خود را با پیشکش روانه
درگاه معلی ساخت که اگر نوید بخشش رسد خود نیز روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهد از انجا
که عذرپذیری و جرم بخشی شیمه کریمه خاقان ستوده خصال است به استشفاع صادق خان رقم عفو
بر جرایم تقصیرات او کشیده امد و ان باطل ستیز بمرافقت صادق خان و دیگر سران لشکر روی عجز و زاری
بر خاک استان ملایک اشیان نهاده نجات نامه ابد یافت و از سوانح طلوع کوکب اقبال خان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش از هبوط خسران و اختلال در بنولا خاقان قدرشناس از وفور عاطفت
و بنده نوازی آن گوشه نشین ناکامی را از حجاب براورده بمراحم بیکران اختصاص بخشید و
او نیز لطایف اطاعت و رضاجوی بر میان جان بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد همت

ساخته سرگرم خدمت شد و هم درین تاریخ محمد خان حاکم خاندیس بحکم اشرف مظفر حسین میرزا را
مصحوب مقصود دبنه بدرگاه خواقین پناه فرستاد و مقارن این ایام قطب الدین محمد خان از گجرات
آمده بسجده سده اورنگ خلافت فرق اخلاص نورانی ساخت و چون بمسامع جلال رسید که رانا
مقهور باز عرصه را خالی یافته از تنگناهای کوه بجد و دمتعلقه خویش شتافته بنابران شهباز خان و
غازی خان بدخشی و محمد حسین شیخ و تیمور و میرزاده علی خان با فوجی از غازیان جلادت نشان
بدان صوب رخصت یافتند و شهباز خان ترددات پسندیده ظاهر ساخته مجدداً آن بخت برگشته
را آواره دشت گم نامی گردانید و از سوانح شگرف مزدن خانخانان به نزهت سرای جاودان چون
از ولایت بهاتی مراجعت نموده بصحت پور آمد بیمار شد و مزاج او از مرکز اعتدال انحراف
ورزید و رفته رفته مرض به اشتداد انجامید و اطبای هندی هر چند در معالجت کوشیدند
سودمند نیفتاد و ناگزیر رخت حیات به تندباد فنا داد و ازین خبر خاطر قدسی مظاهر خاقان فرو
دان سخت گرانی کشید و تاسفها خورده آمرزش او را از درگاه ایزد تعالی و تقدس استدعا فرمودند
و درین سال مبارک سلطان خواجه از سفر حجاز مراجعت نموده بزیارت کعبه مقصود مستسعد گشت و از
اسپان عربی و اقسام نفایس آن دیار بنظر اشرف در آورده مورد نوازش و مراحم بیکران گردید و چون
خدمتهای او بپایه قبول یافته بمنصب صدارت و عزت ترخانی شرف اختصاص پذیرفت و لیکن
چون بمسامع جلال رسید که از حیث مکرمت خاقان سکندر حشمت هر ساله گروه انبوه از فقرا و مساکین
هر دیار خصوصاً اقصای ولایت روم و شام در گرد خانه مبارک فراهم آمده مستفید و بهره ور
میگردند بنابران حکم قضا ترجمان از مکمن عاطفت و مرحمت شرف نفاذ یافت که درین مرتبه خواجه
محمد یحیی تعالی منصب میر حاج اختصاص گرفته مضاعف آنچه سلطان خواجه برده بود از نقد و جنس همراه
ببرد خواجه نبیره قدوة الاولیا ناصر الدین خواجه احرار اند به یک واسطه و خواجه کلان خواجه بر سند با
نجابت ذاتی و حذاقت باطنی از طب نیز وقوف تمام داشتند و هم درین ولا قلیج خان بصوبه گجرات
رخصت یافت و حکم شد که شاه فخر الدین از اجین به حکومت پتن شتافته ترسون خان را بدرگاه
فرستد و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت گجرات اختصاص گرفت لیکن دناءت طبع و شناعت
ذاتی خود را ظاهر ساخته در اندک فرصتی بپاداش اعمال گرفتار آمد چنانچه در جای خود نگاشته
کلک بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصف خان ببخشی گری گجرات خلعت امتیاز پوشید
حکم شد که اول سپاه مالوه را موافق ضابطه پادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات رود و با
تفاق شهاب الدین احمد خان و قلیج خان لشکر گجرات را نیز بداغ رساند آغاز سال بیست و چهارم از جلوس همایون
بتاریخ دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هفت هجری پس از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت

دقیقه

دفعهٔ روشنی افزای عالم بر تو رف ببرج حمل انداخت و سال بیست و چهارم از مبدا جلوس خاقان
ممالک ستان بمبارکی و اقبال آغاز شد امید که امتداد این دولت ابد قرین از تعداد شهور و سنین مستغنی
باد در عنوان این سال فرخنده مظفرخان به ایالت ولایت بنگاله بلند مرتبه گردید و رضوی خان بمنصب
بخشی گری اختصاص گرفت و میرادهم و رای پترداس بخدمت دیوانی امتیاز یافتند و حکیم ابو الفتح بصدارت
دامنی تعین شد و میر جمال الدین حسین انجو و میرزا نجات خان و بسیاری از امرا بکومک مظفرخان مقرر
داشته بدان صوب رخصت فرمودند و حکم شد که چون مظفرخان برسد اسمعیل قلی خان برادر خانجهان روانه
درگاه شود **آغاز سال بیست و پنجم الهی از مبدا جلوس حضرت خاقانی** بعد از انقضای سی و هفت دقیقه شب جمعه
بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و هشت هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال بیست
و پنجم الهی از مبدا جلوس حضرت خلافت پناهی بمبارکی و فرخی آغاز شد و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب
الملک حاکم گلکنده است بسجده گریاس گردون اساس با عرایض و پیشکشهای او از فیلان نامی و شرایف
اجناس و در خلال این حال خبر کشته شدن عادلخان حاکم بیجاپور معروض بارگاه جلال گردید و تفصیل این
اجمال آنکه او از بی باکی طبیعت همواره دامن عصمت خود را بنجاست و معانقت شواهد و امارد آلوده
ساختی و درین فعل قبیح سخت غلو داشتی و هر جا صفت ساده روی شنیدی با نابسودی تا بدست نیاوردی
و ملک ظاهر الملک برید حاکم بیدر دو خواجه سرا داشت بقبول ظاهری و باطنی آراسته و عادلخان را آن
در باز هوای آنها در سر بود و میسر نمیشد درینولا بتقریبی چنان اتفاق افتاد که خواجه سرا مذکور را نزد عادل
خان فرستاده آن نامقید بیباک فی الفور بخلوتخانه درآمده دست تصرف بیکی از آنها که مقبول تر بود
دراز ساخت و او از کمال غیرت و حمیت خنجری پنهان با خود داشت درینوقت جانشی ناموس را
بر ذوق حیات ترجیح داده بضرب دست کار او به انجام رسانید بعد از زمانی مردم خبردار شده خواجه
سرا را بقصاص رسانیدند و روز دیگر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی باتفاق اعیان الملک ابراهیم
برادرزاده او را جانشین ساخت و از سوانح رسیدن خراج بنگاله است بدرگاه سلیمان جاه چون مظفرخان
بآنجا رسید خزینه خانجهان را از بیشمار و نفایس روزگار و صد و هفتاد زنجیر فیل که از زمین داران برسم
پیشکش گرفته بود مصحوب شیخ چند مسکل روانه درگاه معلی ساخت و درین تاریخ بنظر اشرف گذشت
در عنوان این حال میرزا علی علم شاهی و جمعی از خون گرفتهای سیاه بخت مثل میرکی و عبدی کور و سهراب
ترخنی و کوچک یساول باهم قرار دادند که در وقت فرصت قصد پادشاه نموده خود را بیاغیان صوبه
بنگاله رسانند لیکن از آنجا که حمایت و حراست ایزد تعالی و تقدس در هر حال حافظ و معین خاقان عدالت
آیین است پیش از آنکه عزیمت باطل حق ناشناسان از خیر قوت بفعل آید حقیقت حال بمسامع جلال
رسید و در ساعت جمعی از فدائیان فرستاده آن خون گرفتهارا مقید ساختند و میرکی که سر حلقه بدبختان

بود و از همه بیشتر سعی نمود و بیاسا رسید و دیگران بزندان ادب گرفتار شدند دهم درین تاریخ مولانا عشقی

و قاضی صدرالدین از کشمیر آمده سعادت بساط بوس دریافتند پیش ازین نوشته شد که بادشاه ملایک

پناه بجهت سرافرازی یا علی خان والی کشمیر نام برده را با فرمان مرحمت و اسب و خلعت فرستاده بود درینولا

مراجعت نموده عرضه داشت او را با نفایس آن دیار معروض بارگاه جلال گردانیدند و چون از

راه اخلاص و صدق عقیدت بود بشرف قبول پیوست و از وقایع این ایام محروم شدن خان

اعظم مرتبه دیگر از سعادت کورنش و در گوشه انزوا پای صبر در دامن ناکامی کشیدن و اجمال

این تفصیل آنکه خان اعظم در ایام حکومت گجرات میر علاء الدین یزدی را که دیوان سرکار او بود

بگمان تغلب و تصرف بطالب نام غلام کبرانده او بجهت تحصیل آن مبلغ میرزا او بخته چندان چوبکاری

فرمود که از هم گذشت و تخیل که سهوا اثر ضرب بیکی از اعضای رئیسه رسیده باشد و اگرچه خان

اعظم آن غلام را بقصاص رسانیده بود لیکن درینولا پدر میر علاء الدین یزدی استغاثه

بدرگاه معدلت بارگاه نهاده و دادخواهی کرد بادشاه عدالت آیین تمیز و تشخیص این قضیه را به حکیم

جلال و قاضی عسکر رجوع فرمودند که بمقتضای شرع شریف بتفصیل رسانند و چون خان اعظم آن غلام

را بقصاص رسانیده بود تکرار این قصه و بدار العدالت رفتن از آثار بی التفاتی حضرت دانسته

بمبلغ گرامند پدر میرزا ادلاس نموده و مرتبه دیگر بباغ اگره رفته گوشه انزوا اختیار کرد ذکر شورش

بنگاله و بغی ورزیدن جمعی از حق ناشناسان مخذول العاقبت و کشته شدن مظفر خان

چون مظفر خان بدار الملک بنگاله شتافت هرکس جاگیر معمور خاطرخواه داشت از و تغیر داده بحاصل

خود ضبط نمود و مهمات را سخت تنگ گرفته سرداری را با عملداری ضم ساخت و زاید بی حساب از

جاگیر مردم برآورده بتحصیل دار حواله فرمود و امرای بزرگ و قدیمان این دولت را بجزویات از

خاطر کردانید از جمله خالدین خان را بمیرزا نجات خان داماد خود گیرانیده نهایت خواری داد و بی‌رعایتی

لاجرم دلهای از و متنفر شد و خاطرها برمید و بابا خان قاقشال که سرگروه آن طایفه بود در راه مخالفت برآمد

غبار فتنه و تشویر مرتفع کردانید و در خلال این حال معصوم خان کابلی که مجملی از احوال او در اوراق

سابق مذکور شده جاگیردار بهار بود روزی میان او و ملا طیب دیوان و پرکهوتم بخشی صوبه مذکور

برسر حرف داغ رفته سخن بدرشتی کشید درستی بدشنام انجامید و منازعت بجایی رسید که معصوم

دست بشمشیر نهاده در نهایت تیرگی و آشوب طبعت از مجلس برآمد و یک راست برسر خانه طیب

کهوتم رفته منازل ایشان را غارت کرد و پرکهوتم سایر جاگیرداران آن صوبه را فراهم آورده

بعزم رزم معصوم شتافت و از جانبین جنگ عظیم شد و پرکهوتم بقتل رسید و ازینها تردد معصوم

صرح ورزیده اسباب شورش و آشوب سرانجام داد و مکتوبات یکجهتی و یکرنگی به بابا خان قاقشال

و دیگر یاغیان بنگاله نوشته ترغیب و تحریص نمود و خود را با انها متفق ظاهر ساخت و از اطراف
و اقطار الملک اتش فتنه و اشوب زبانه کشید و مظفرخان در اطفای نایره بلا هرچند تدبیرات
بکار می برد چون سررشته انتظام از دست رفته و دلها از و رمیده بود نتیجه نمیداد و مهمات
نسق شایسته نمی یافت درینوقت فرمان بنام مظفرخان شرف صدور یافت که قاقشالان از
ذنبیان این دودمان عالی اند از سلوک نا ملایم که با انها نموده ندامت گزیده خاطرجوئی نماید
بعنایات پادشاهی مشمول و امیدوار گردانیده محال جاگیر قدیم انها را بحال خود دارد و بنام
باباخان و سایر قاقشالان نیز فرمان مرحمت صادر شد و ارباب عصیان حسب ظاهر در
مقام اطاعت درامده بمظفرخان پیغام فرستادند که خاطر ما از رهگذر مرحمت انحضرت اطمینان
یافته اکنون شما رضوی خان و تیرداس را فرستید که پیمان دوستی و اخلاص را بعهد و سوگند
موکد سازند و خاطر ما از جانب شما جمع شود مظفرخان رضوی خان و امیر اسحق پسر میر رفیع و تیرداس
را فرستاد و چون انها بمخالفان پیوستند روزی چند بترتیب مقدمات گذشت اخر ان حرام نمکان
بر ضلالت و بغی ثبات قدم ورزیده هر سه را مقید و محبوس گردانیدند و پرده ازرم از میان بر
گرفته اسباب بغی و شورش سرانجام نمودند و با جمعیت انبوه بر کنار دریای گنگ هجوم اوردند
و مظفرخان با جمعی از دولتخواهان در برابر صف اراست و بتاییدات اسمانی با وجود کثرت
مقهوران غالب امد و ان بیدولتان میرزا بیک قاقشال همزبان را با فوجی در ترادآب
گذرانیده بجانب تانده فرستادند که باین تدبیر دولتخواهان را دو دله سازند مظفرخان
خواجه شمس الدین و میر رفیع نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیک گرد را با جمعی از بهادران
بدفع انها تعین نمود و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و بمیامن اقبال بیزوال بداندیشان
سیاه باطن اواره وادی هزیمت گردیدند و بسیاری را خاک نیستی بر فرق حیات ریخته امد
و اساس همت ارباب بغی و عناد از پای افتاد و بعجز و زاری درامده زنهار خواستند لیکن از
کمال غرور و پندار مظفرخان کثرت تضرع و زاری انها موجب ازدیاد نخوت و استکبار شد و
انگه شورش بهار شنیده بود ازان حساب برنگرفته در خودرای و غرور افزود و مقارن انحال معصوم
ببهار رفته جوبان صوبه بهار امده بمقهوران بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال انکه چون خبر
رسیدن افواج قاهره بصوب بهار بلند اوازه شد حرام نمکان حق ناشناس بجانب بنگاله قصد شتافتند
که باتفاق عنان ان ناحیت کاری از پیش برند درینوقت مظفرخان نمرخان و خواجه شمس الدین
و جعفربیک را با فوجی از بهادران جانفشان تعین نمود که بتغافل انها شتافته گریبی را که بمنزله

دروازه الملک است استحکام بخشند لیکن پیش از رسیدن دولتخواهان یک روز مقهوران آمده آنجا
را مضبوط ساخته بودند بمجرد رسیدن جنگ عظیم شد اگرچه تمرخان با اکثری از همراهان راه بیدولتی برداشت
خواجه شمس الدین ترددات پسندیده ظاهر ساخته زخمهای برداشت و بابا خان قاقشال از شنیدن
این خبر با جمع کثیر از دریای گنگ گذشته بیاغیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب ارباب زوال
گرمی پذیرفت مظفرخان حسین بیگ عشراعلی را با جندی فرستاد که سرگذرهای گنگ را گرفته نگذارند
که مخالفان عبور نمایند اتفاقا شبی که شدت باران و طوفان باد بود بداندیشان فرصت یافته از آن
آب گذشتند و محتمل غفلتی هم از اهل مورچل شده باشد و دیگر مقهوران که در برابر مظفرخان بودند
نیز با آنها پیوستند لاجرم اولیای دولت مورچلها آنطرف را برهم زده به اینجانب آمدند دیگر
دلیران ناموس دوست عرصه مبارزت آراسته داد شجاعت و مردانگی میدادند و آتش قتال و جدال
التهاب و اشتعال داشت روزی که مخالفان از آب گذشت یغتراعلی آثار غلبه ظاهر ساختند خواجه
شمس الدین خود را بکومک رسانیده خوب ساخت و ترددات شایسته ظاهر ساخت اگرچه در
آن روز حسین بیگ شربت خوشگوار شهادت چشید و اکثر به نیروی اقبال روز افزون غنیم را غبار
آلوده هزیمت گردانید و بدین دستور تا نوزده روز از طرفین مبارزتهای عظیم میشد و اکثر شکست بر
باطل ستیزان حق ناشناس می افتاد درینوقت آوازه رسیدن کومک از درگاه اعلی شیوع یافت
و ارکان همت ارباب طغیان تزلزل پذیرفت و قرار دادند که بصوبه اوده بشتافته رخت
حیات بساحل نجات کشند و اگر قابو بدست افتد یکی از مورچلها دستبردی نمایند و به این عزیمت
شب هیتم روانه شدند قاسم علی سیستانی و جمعی که در آخرین مورچل بودند پای همت استوار داشته
کشتی چند از غنیم جدا کردند مظفرخان بر حقیقت حال اطلاع یافته کوس نشاط بلند آوازه ساخت و مراعات
حزم و احتیاط نموده بترتیب صفوف پرداخت که مبادا درین ضمن فریبی محتوی باشد القصه چون
قاقشالان کشتیها را گیرانیده روانه پیش شدند دولتخواهان پرده غفلت در پیش چشم کرده
سررشته انتظام و احتیاط از دست دادند و مقارن آنحال معصوم خان به آنجا رسید در اردوی داد
و عموم سپاهی آن مورچل را قدم همت بلغزش درآمد و بی آنکه مجادلتی واقع شود خاک هزیمت بر فرق
عزت خود بیختند زلف علی بدخشی و کوچک قندوزی که از اعیان لشکر منصور بودند با بسیاری راه
بحقیقت سپرده بمخالف پیوستند و هنگامه حق ناشناسان گرمی پذیرفت و بازی که حریف پای داده
بود بیک بد نشستن نقش از دست رفت و مظفرخان از شیوع این سرنوشت غیبی در شکنجه حیرت افتاد
و همتش برجای نماند در چنین وقتی که بیشتر از بیشتر سعی بایست نمود و قوی دل باید بود سررشته تدبیر

انتظام

انتظام فروگذاشت هرچند صاحب همتان روشن رای مبالغه نمودند که از ویرانی این فوج دل بای دادن نه
این سرداری و کارگذاریست همراهان را پریشان خاطر نباید ساخت و به اعتضاد اقبال بی زوال قدم
ثبات و تهور پیش باید نهاد چون قلم تقدیر به امر دیگر رفته بود از توهم بتوقع ضبط احوال نیارست کرد و آخر
بابوه بسیار خواجه شمس الدین را با جمعی پیش فرستاد که اگر قابو داند کارزار نماید درین وقت اکثری از اهل
اهل و عیال و بعد لی سردار برده از رزم ازپیش رو برگرفته راه تحقیق سپردند خواجه شمس الدین ملکیت اندک
راهی رفته بودم دیدم مردم از اطراف جدا شده بغنیم درمی آیند چنانچه در کم فرصتی غیر از مطلب خیالی
که با من رابطه محبت قومی داشت کس همراه نماند یافتم که غیرت الهی کار خود کرد و سعی نتیجه ندارد مع هذا
دست از جان شسته با آن شیر مرد روی بکارزار نهادم و او تا رمقی داشت همعنانی نموده تردد ات
ثابتانه ظاهر ساخت تا آنکه بزخمهای کاری ساغر حیات او لب ریز شد درین حال محمد علی ارلات
که از قدیم با او حقوق دوستی بود در رسیده آمد پنداشتم که بمعاونت من می آید آن بی مروت حق
ناشناس نیزه حواله من کرد و از صدمه او برزمین آمدم و نزدیک بود که قالب تهی کنم قضا را میرزا محمد
که ثبات هراس ازو داشتم پیدا شد و برخلاف او مرا بمهربانی برگرفته نزد معصوم برد و او دلدهی نموده
بنامی زاده سپرد و مرا بر فیلی انداختند و من بچشم عبرت تماشای نیرنگی تقدیر میکردم با آنکه آناً فآناً
جمعیت مخالفان زیاده میشد و جنگی درمیان نبود از سایه خود توهم و هراس داشتند ناگاه فوجی عظیم
نمودار گشت نزدیک بود که ترتیب افواج متهوران ساقط شود و خود بخود دو بران کردند بعد از تحقیق
و تفحص معلوم شد که وزیر جمیل خاک بیحقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته و جمیع کثیر را سلطان صفت
قرار برده بزم دوستی می آید ازین روز کافر نعمتان را تقویت دیگر بهم رسید و کار آنها رونق
تمام یافت و مظفر خان چندان تامل در عزیمت کرد که غیر از میر جمال الدین حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفر
بیک و باقر انصاری و شیردی بیک بکه او بزدعی ترکان و معدودی از ملازمان و مخصوصان او
کسی بر گرد و پیش او نماند مع هذا دو سه روزه حیات مجهول الکمیت را بنیکنامی ازل و ابد
نخرید و در قلعه مانده متحصن شد و دست بخزاین و دفاین زده از پاشی شروع کرد تا زر دادن
این وقت بعینه ما صدق آن مثل است که نوشدارو که پس از مرگ سهراب و هذا القصه متهوران
نام شناخته بمحاصره پرداختند و بمظفر خان پیغام فرستادند که اگر بر جان خود بخشوده نزد ما آید بدانچه
مراد او خواهد رعایت نمایم والا راه امید هم که بجانب مکه معظمه برود چون همت یاوری و توفیق
همراهی نکرد که مردانه در راه اخلاص جانبازی نماید بشق اخیر راضی شد و جواب داد که حرام نمکی
و بی حقیقتی از من نمی آید کر دست تصرف بعرض ناموس دراز نشد متوجه زیارت خانه مبارک

شوم بداندیشان سیاه بخت قرار دادند که سوم حصه از اموال خود بر گرفته روانه شود اما چون اعتماد
بر قول انها نداشت و محافظت قلعه از حیز قدرت خویش بیرون می یافت نهانی نجیت هزار اشرفی
نزد معصوم فرستاده در رابطه قدیم و دستگیریهای گذشته را بیاد داده درخواست نمود که حفظ جان
و ناموس مرا بر ذمه مروت خود لازم سازد و او نیز دست قبول بر سینه نهاد اما هرگاه سرنوشت طور
دیگر باشد این دست و پا زدنها چه نتیجه دارد همان شب میرزا شرف الدین حسین از قلعه گریخته خود را
بمنزل معصوم رسانید و اضطرار اهل قلعه و بی دلی مظفرخان خاطرنشان ارباب بغی ساخت و شرح
ماجرای میرزا شرف الدین حسین اتکه خاقان کثیر الاحسان او را با چندی جرم و تقصیر که هر یک
مستوجب کشتن و سوختن بود نزد مظفرخان فرستاد که اگر آثار ندامت از ناصیه احوال او در یابد
همانجا جاگیر نماید والا روانه سفر حجاز سازد چون سرشت او بی باکی و کفران نعمت مجبول بود و اصلا
پشیمانی و خجالت از اطوار ناهنجار او ظاهر نشد مظفرخان آن بدسگال را مقید گردانیده انتظام موقوف
می برد و درینوقت با مخالفان ساخته از قلعه بر آمد و جمعی آگاه شده تیر انداختند و او زخمی خود
را بباغیان رسانیده بران عزیمت باطل دلیرتر گردانید و در هنگام طلوع صبح نحست قاقشالان قدم
جرات پیش نهاده از اطراف بر افراز قلعه بر آمدند دست تصرف و تاراج دراز ساخته غبار
شورش و فساد بر انگیختند معصوم خان پاس عهد و قول داشته حوالی منزل مظفرخان را از آسیب
دست اندازان او باش محافظت نمود که گزندی بعرض و ناموس او نرسد و مطلب اصلی آنکه اموال
و اشیای او بتصرف غیری در نیاید مظفرخان با چندی از غلامان و ملازمان خود سلاح پوشیده
روی بستیز و نه راه گریز داشت درین حال معصوم با یکدو کس نزد او رفته بملایمت و مهربانی
پیش آمد اما مظفرخان را کو آن حوصله و دل قوی که چنین قابوی را غنیمت شمرده داد خود بستاند
و معصوم همان دم ازین خطا و غفلت آگاه شده خود را بدر انداخت و تا بود همواره ازین جرات
و تهور خود را نکوهش و سرزنش میکرد الجمله درین طوفان بلا نقود بیشمار و اجناس بسیار بتصرف
اهل او باش افتاد و معده حرص گرسنه چشمان تنگ مکس ممتلی شد میرزا شرف الدین حسین
نسبت بدیگران بیشتر یافت ظاهرا مظفرخان درین شورش هشت لک روپیه درون تال ابی گور
کرده بود و میرزا ازان خبر داشت خود را بوقت رسانیده زرها را بتصرف آورده سنگ بجای
روپیه در صندوقها نهاده بجا گذاشت القصه مظفرخان را در همان منزل مقید ساخته جمعی را موکل
گماشتند بعضی که از بیدلی و بد ذاتی بمخالفان در آمدند از آسیب قتل و حبس نجات یافتند و
چندی دیگر محبوس شدند و حکیم ابو الفتح و رای پتر داس برهمونی تدبیر و قوت دل ازان آشوب

بکا

بگاه خود را بدر انداختند و خواجه شمس الدین به آشنایی سعید بیک نقد جان بدر برد اما بتحصیل زر در شکنجه
تعذیب گرفتار گردید و جعفر بیک نیز بفرته گوی و مراعات وقت جان بسلامت برد و چون حضرت خاقانی
ادرا از بی التفاتی بدان صوب فرستاده بودند این نیرنگی از اسباب نجات او شد و ارباب عصیان
مظفرخان را در آن نزدیکی بشهادت رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا
حکیم کردند تخت بارگاه خانجهانرا که بجهت پیشکش ترتیب داده بود برافراخته و اطراف آنرا باسباب
تکلف زینت بخشیده و فرشهای نفیس گسترده مجلس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار داده بر
کام روای نشستند معصوم بر مسند وکالت تکیه زده بخطاب خان دورانی بدنام ازل و ابد شد بابا خان
قاقشال ایالت بنگاله جباری خانجهان و سردار ده هزار کس و وزیر جمیل خازن زمان و میر تورک
الدین اعظم خان جان محمد بهسودی خان عالم عبد الباقی خداوندخان میرزا بیک بهادرخان عرب
بهادر غایبانه بتشریعت خانی اختصاص گرفت سعید توقبای را خان ساخته هزار و پانصدی کردند
و هر کدام علم و نقاره و جاگیرهای معمور قسمت شد میرزا حاجی لنگ و فرخ ارغلیق و فریدون حسین تیمور
تاس عزیز داستم بیگ محمد توقبای محمد قلی ترکمان و خمره بیگ ترکمان و عبد الله بیک بدخشی قاسم
علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد توبکچی و مراد قاقشال تاس بیک زلف علی
لنگ خدا بردی عضنفر بیگ یوزورنک را بمنصب هزاری و لقب خانی و علم و نقاره مردود و منکوب
گردانیدند میر کلان لنگ وفا بیگ میرزا کیچک بار بیگ دبیگ محمد شرم بهادر لطفی حسین ایلچی
بهادر دولت مهر علی بیگ قربان بیگ بمنصب پانصدی و خانی و علم خاک ادبار بر فرق روزگار خود
کردند و دیگر اوباشان سیاه بخت بخطاب سلطانی و جاگیرهای معمور اسباب زوال و نکال خود
سرانجام دادند خواجه شمس الدین را بلشکرخانی و جعفر بیگ را به آصف خانی تکلیف نمودند و این دو کس
بر جمیل آن روز را گذرانیده بوقت دیگر انداختند و بعد از ترتیب مراتب و مناصب و تقسیم محال
و اقطاع خواستند که خطبه بنام میرزا خوانده بفراغ خاطر فرو کش کنند قضا را در همین وقت اقبال جلیل خاقان
لامال آثار جلالیت ظاهر ساخته طوفان بلا در جوش و خروش درآمد ابر و باد و صاعقه بر فرق
باغیان ناحق ستیز آتش ابر شد و غریب شورشی بدید آمد تار و پود آن بارگاه و بساط میانها
از هم گسیخته گردید و فلک مشعبد باز در طرفة العین بساط نشاط ارباب خلاف در اجتماع
بر هم نوردید که اثری از آن طمطراق نماند و بصد جا نکندن هر کدام بگوشه خزیده عبرت ارکان
بدر گرفتند و اراده باطل اهل زوال از حیز قوت بفعل نیامد و مقارن این حال صیت قرب وصول
رایات اقبال بلند آوازه شد و متهوران از کمال مستی و نخوت بتغافل شتافتند اگرچه بظاهر
میرزا شرف الدین حسین سمت سرداری داشت لیکن در معنی معصوم و بابای قاقشال اسباب

ادبار سرانجام منمودند چون سخن به اینجا رسید مجملی از دیگر سوانح نگاشته کلک وقایع نویس میگردد در
خلال این حال بهادر پسر سفید بدخشی قابو داشته در صوبه بهار هنگامه فتنه و اشوب گرم ساخت سفید
بدخشی عامل سرکار رهتاس بود چون معصوم با دیگر مقهوران غبار تشویر مرتفع گردانیدند سفید سیاه بخت
فرزند خود را در تربت گذاشته در زمره باغیان در امد دان خرکره هیچو صله دست تصرف باموال
خالصه دراز کرده جمع کثیر از اوباش فراهم اورده باسم بی مسمای سلطنت خود را منسوب ساخته آواز
زوال و نکال بر روی روزگار خود گشود معصوم سفید را برهنمونی ان سیاه رو فرستاد که به نصیحت ره
رهنمای اسباب موافقت و یکجهتی سرانجام نماید او از جهالت و ضلالت پدر را بزندان سپرده بخود
رای نشست و خطبه و سکه بنام خود کرد خری و حماقت ان سیاه رو از هیچ نکنی که بجهت خود قرار داده
بود احتیاج تبکرار بیان نیست بهادر الذی سلطان بن سلطان پدر سلطان رهی سلطان
بن سلطان بالجمله چون معصوم به بنگاله شتافت عرب را در بهار گذاشت که اگر تواند دست
بردی نماید درینوقت شاهم خان از سعادت ذاتی و نمک حلالی علم دولتخواهی برافراشته
بحاجی پور رفت و از انجا فوجی بر سر بهادر فرستاد اما مردم شاهم خان از شکست خورده
باز گردیدند و ظهور این معنی موجب ازدیاد نخوت و استکبار ان برگشته روزگار شد مرتبه
دیگر خود جمعیت کرده بدفع او شتافت و درین دفعه ظفر یافت و سفید سیاه بخت را بقتل رسانید
و مقارن این حال محب علی خان بنیروی اقبال روزافزون متوجه اطفای نایره فتنه عرب شد
و انیز از پتنه برامده عرصه پیکار اراست و محب علی خان بتایید غیبی ان باطل ستیز را شکست داد
او گریخته به پتنه رفت از اتفاقات حسنه انکه سعادت علی خان که سرکرده ارباب فساد بود
و عرب شهر پتنه را بامید او گذاشته بود برهنمونی طالع از مخالفت درزید و عرب بر سر خانه
او رفت و جنگ کرده زخمی راه گریز پیش گرفت و محب علی خان شهر پتنه را بتصرف در اورده
روزی چند تا رسیدن افواج ممالک کشا بامان لشکر و اسباب سفر پرداخت و در حدود
جونپور ترسون خان و صادق خان و غازیخان و الغ خان با بسیاری از امرای [illegible]
ماثر که بسرکردگی راجه تودرمل از درگاه تعین شده بود پیوستند و چون بغازی پور ورود اردوی
کیهان شکوه اتفاق افتاد معصوم خان فرنخودی ملحق شد و از انجا که خاطر اولیای دولت
از بی اعتدالیها و ناهنجاریهای او بغدر و تردد داشت و او را مصدر فساد میدانستند از
یافت که برسم هراولی یکروزه منزل پیشتر میرفته باشد تا بعد از گزند و برخاش او محفوظ
بوده رفته رفته بر منویات باطن او اگاه شوند و چون کنار دریای گنگ مخیم اردوی ظفر
قرین گردید خبر کشته شدن مظفرخان رسید و عجیب شورشی در عموم پدید امد لیکن نوی

همان

207

206

...نان جانفشان دل به اعتضاد تاییدات غیبی بسته برسوخ عزم و ثبات قدم گرم ترشتافتند
...دم در بنولا محب علی خان و شاهم خان جلایر و سانجی خان و باقی کولابی بجنود اقبال پیوستند و
...رحدود شهر بنه امرا مجلس کنکاش اراسته پیمان یکجهتی و موافقت بستند و ترتیب افواج برین نهج
...زبانت در قول ترسون خان و راجه تودرمل و رای سرجن و راجه اسکرن و مهترخان و جمعی دیگر
...بازان عرصه همت مقرر شدند و در برانغار محب علی خان و شاهم خان و میر ابوالمظفر و جندی از
...بهادران جانفشان نامزد گردیدند و در جوانغار صادق خان و واقع خان و نقیب خان و قمرخان و
...ابی ازاد مردان قوی همت قرار گرفتند و در هراول معصوم خان فرنخودی و شیخ فرید بخاری
...سید ابوالقاسم سید ابوالمعالی سید عبد الواحد سید عبد الهادی و گروهی از بهادران کارطلب
...ی همت افشردند و چون بعضی از باغیان اوباش طبعت در اطراف و جوانب اردو برسم
...قزاقی تردد میکردند قرار یافت که ازین منزل بهادران سلاح پوشیده بتورک و ترتیب میرفته
...باشند بدین جهة که دراندود غبار فتنه و اشوب برانگیخته بودند از وصول عساکر اقبال براه
...ادبار پیش گرفته خود را بگوشه گمنامی کشیدند و چون افواج کیهان شکوه نیکرد رود نصرت و فیروزی
...رود معصوم خان فرنخودی که همواره در اندیشه فساد و کافر نعمتی بود بخاطر اورد که راجه تودرمل را
...اصحاب انتظام لشکر و مدار العلیه دولتخواهان است از هم گذرانیده اینده اعلام بغی و عناد مرتفع
...سازد به این اندیشه باطل خواست که جمعی از ابطال رجال فراهم اورده بطریق سان اراسته
...سلاح و کمل بنظر راجه بگذراند و دران غوغا و هجوم کاری از پیش برد راجه اندیشه ناصواب او را
...دریافته بلطایف حیل عذرها برانگیخت تا پرده ازرم او دریده نشود و مقارن این حال
...سپاهیان بنگاله امده گرهی را مضبوط ساختند جلال الدین مسعود و جمعی تواجی باشی و جندی
...ابراهیم فرادلی می شتافتند با پیش قدمان ارباب خلاف مبارزت نموده غالب امدند و راجه
...تودرمل و سران لشکر با هم نشسته در هر باب کنکاش دیدند جمعی از دلاوران رزم جوی صلاح
...دان دانستند که بی تامل و توقف بجنگ مبادرت باید نمود و بعضی از کاردیدهای معامله فهم مراعات
...ازم احتیاط فرموده مناسب حال و مطابق وقت دران یافتند که چون تندباد حوادث از
...ران مرتفع شده و تمیز دوست و دشمن چنانچه باید نمیشود و از معصوم خان فرنخودی
...بر عمده این لشکر است خاطر اطمینان ندارد بهتر انکه در همین منزل توقف گزیده حصار مستحکم
...ردازد باید ساخت که درین صورت جمعی که بنابر ضرورت در زمره باغیان درامده اند
...دولتخواهان ملحق خواهند شد و برکمیت و کیفیت مخالف نیز چنانچه باید وقوف خواهیم یافت راجه از
...کمال حزم و احتیاط رای اخرین پسندیده چون در قلعه منگیر گنجایش عساکر کیهان شکوه نبود مقرر فرمود که
...سرداران حصاری عریض و وسیع اساس نهند امرا هر کدام در بدال خود جای گرفته مرحل ها را

استحکام شایسته و به اندک فرصتی این عزیمت صورت انجام پذیرفت و قلعه منکبر بمنزله ارک دار الملک
ارباب بطلان قدم جرات و تهور پیش نهاده غبار شورش و اشوب برانگیختند و از جانبین توپ و
تفنگ آتش قتال اشتعال پذیرفت و همواره جوانان جانکدست از طرفین برامده نقد حال بر محک امتحان
میزدند درین اثنا جمعی از بی سعادتان برگشته روزگار مثل ترخان دیوانه و همایون قلی و شاه
محمد دیوانه و غیره خاک ادبار فرق روزگار خود بیخته به باغیان در آمدند اما بتائید غیبی در اندک
زمان آن قضیه منفصل شد و جوق جوق مردم از باغیان جدائی گزیده برهنمونی سعادت خود را
بمعسکر اقبال رسانیدند و هنگامه اولیای دولت رونق دیگر یافت و در خلال اینحال عرضداشت
اولیای دولت مشتمل بر کثرت ارباب خلاف و التماس کومک بدرگاه معلی رسید و میرزا کوکه
بتدارک تقصیرات گذشته استدعای خدمت نمود خاقان کثیر الاحسان او را از پرده حجاب
برآورده بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانید و سید عبد الله خان و قاسم
علی خان و میرزاده علی خان و عشق خان و مختار بیگ و نوسان بیگ و سکندر چکنی و حیدر دوست
و تادر علی و استاد زکریا و قنبر حصاری و دیگر بهادران جان نثار بکومک خان اعظم مقرر ساخته
و هر کدام را در خور شایستگی به اسپ و خلعت ممتاز ساخته شرف رخصت ارزانی داشتند
و حکم شد که چون کوکلتاش بجنود فیروزی اعتصام ملحق شود امرای والاشکوه و دیگر
مبارزان عرصه همت قدم از رضاجوئی او بیرون ننهاده در لوازم خدمت و جان فشانی
بصلاح و صواب دید او عمل نمایند و مقارن اینحال حکیم ابو الفتح از بنگاله آمده سعادت
زمین بوس دریافت و هرج و مرج آن دیار و شورش اهل ادبار بعبارت منقح ادا نمود و منهیان
آستان های پایه سریر سلیمان گردانیدند و چنان نمود که در جونپور میر معز الملک ارادهای باطل
پیش نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخته در فراهم آوردن اوباشان واقعه طلب همت گماشته
و آثار ضلالت و کفران نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا محمد یزدی در هر ره درای او
همسکالی با او همداستان است لاجرم باشد خان ترکمان فرمان واجب الامتثال از قهرمان جلال
عز نفاذ یافت که از مالکپور شتافته میر معز الملک و مولانا محمد یزدی را مسلسل و مقید بدرگاه عدالت
بارگاه آورد و او بموجب حکم اشرف کرم دیگر شتافته از جونپور آن بداندیشان را برگشتی نشانده
متوجه درگاه شد و از غرایب آنکه پیش از رسیدن بعد آنکاه تمیز روزگار کینه گذار بیزاد و
کنار اتاوا نهاد و در حد و قصبه اتاوه کشتی حق ناشناسان بموج خیز فنا رفت و جهان بزاریده خون
در چشم پر آشوب کشیده اند و همدرین ایام شهباز خان که به استیصال رانای مقهور تعیین
شده بود سعادت آستانبوس دریافت و از صدق اخلاص و کارطلبی در آن خدمت ارادت
شایسته بتقدیم رسانیده رانا پرتاب را آواره دشت ادبار گردانیده بر دژ ناکامی گماشت

ساخت

ساخت و بسیاری از اعوان و انصار او را منقل اورد و فضای وسعت اباد جهان را در چشم او
تنگ تر از دیده مور ساخت و ان برگشته روزگار رمیده بخت با معدودی از مردم ناگزیر خود
مثل سایر حیوانات در تنگناهای کوه و کریوها ستوه گریخته میگشت و شهباز خان با جوانان
چالاک دست بر در دنبال او داشت و هر جا جزا دمی سنید مانند شاه بازی بقصد شکار او خود
را برسانید درینوقت خاقان ممالک ستان اهم را بر مهم مقدم داشته ان شایسته خدمت را
بدرگاه طلب فرمود و بکومک لشکر بنگاله تعین شد و بابوی منکلی و سلیم خان سرمور و میر قاسم بدخشی
و شیخ ادم و نقیب ترکمان و شیخ کبیر و حکیم مظفر و عبد القدوس و بهادر علی و بسیاری از جوانان
کار طلب برافقت او رخصت یافتند و مفارق اینحال بشارت رسید که اولیای دولت نواره باغیان
را به نیروی همت انتزاع نمودند و شرح این اجمال انکه از کثرت مخالف و هجوم اوباش و نفاق جمعی
از بد ادامان که بظاهر در زمره دولتخواهان انتظام داشتند و بباطن سررشته دوستی و یکرنگی به ارباب
بغی استحکام میدادند راجه تودرمل بصواب دید اولیای دولت حصاری شد و اهل ادبار سر نخوت
استکبار بر افراشته از اطراف و جوانب هنگامه شورش و فساد گرم ساختند و بجهت سد ابواب
ازدن میرزا شرف الدین حسین و معصوم خان سر راه بتبرزا گرفتند که از طرف خشکی غله به اردوی
کیهان پوی نرسد و نواره خود را با جمع کثیر و اتش بازی بسیار استحکام دادند که از راه دریا
ازان نیاید درینوقت خبر رسید که کشتیهای مخالف هشت نه کروه پیشتر امده اند و قابوی دست
برداشت لاجرم صادق خان و رانع خان و نقیب خان و باقر سفرچی از بهادران کار طلب راه
خشکی شتافتند و رای تبرداس با جمعی از راه دریا روان شد و مهتر خان را با نطرف اب گذرانیدند
داران راه خود را برسانید و به نیروی تایید اسمانی مبارزان عرصه جانفشانی گرم و حسبان
شتافته قریب سیصد کشتی پر از توپ و تفنگ و الات جنگ بدست اورده همعنان فتح و نصرت
بسالار غانما مراجعت نمودند و از ظهور این لطیفه غیبی هنگامه ارباب بطلان شکست عظیم یافت
همدرین ولا خواجه شمس الدین از قید باغیان سیاه بخت نجات یافته بشاه راه سعادت شتاب
آورد چون ارباب عصیان مظفر خان را شربت خوشگوار شهادت چشانیدند معصوم خان خواجه
را گمان زرداری در حمایت خود گرفته و یکچندی بملایمت و مدارا گذرانید اخر پرده آزرم
از میان برگرفته مبلغی معین و شکنجه زر طلب کرد و نزدیک شد که خواجه نقد حیات در بازد درینوقت عرب
بهادر رسیده خواجه را پیش خود اورد و حقوق دوستی و اشنای قدیم مرعی داشته بند از پا
برداشت و خواجه در کمین فرصت نشست و چون قابو یافت با چندی از اهل سعادت راه فرار
پیش گرفت و در قصبه کهرک پور براجه سنگرام پیوست و نبا بر سد ابواب مداخل و مخارج یکچند

همانجا بسر برده جمعی از مردم پریشان با خود جمع ساخت و در اندک فرصتی حسن علی عرب دباغی دیوانه
و میرزا حسین نیشابوری و علی قلی و عزیز بیک سیستانی و بسیاری از ننگ سرانجام که از اضطرار بهم
ملحق شده بودند بر گرد او فراهم آمدند و قریب هزار و دویست سوار بهم رسانیدند و همواره قزاقی کرده اکثر
اردوی مخالفان را تاختی و دواب آنها که بجهت چرا بر آمدی بدست آوردی و ازین رهگذر تزلزل
عظیم در جمعیت آباد مخالفان راه یافت و روز بازار ارباب فساد از رونق افتاد و از
وقایع کشته شدن شجاعت خان است بر تیغ بی باکی قلقچیان حق ناشناس او در سارنگپور صوبه مالوه
اقطاع داشت درینولا حکم طلب او شد که بدرگاه آمده متوجه شرقی و بار گردد چون عزیمت در باب
استانبوس نمود سپاهیان او پرده آزرم از پیش رو بر گرفته زبان خواهش بطلب علوفه و مدد
خرج دراز ساختند و او از بدخوی و آشوب طبیعت بدرشتی و دشنام فحش جواب ناملایم
گفت بسیاری از قلقچیان اوباش نهاد مثل حاجی شهاب و عوض بیک برلاس و محمد قاسم
و هزاره بیک و خرد و خدا قلی وغیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت فرصت کار او ساخته
دست تطاول و تاراج به اموال و اسبابی او رسانیده بدر روند و به اندیشه غدر در کمین
قابو نشسته انتظار فرصت می جستند تا آنکه او از سارنگپور دیره بیرون زد و آخرهای شب
از آنجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود در وقتی که مردم به استعداد سواری و بار کردن
بر مال اشتغال داشتند کافر نعمتان باطل سیرت تیغها کشیده از کمین بر آمدند و شورش عجیب
در اردو افتاد قویم خان سر او از بی تحقیق و تفتیش بر آمد و در کثرت مغلوبه بزخم کاری نقد
حیات سپرد شجاعت خان سراسیمه از خیمه بر آمد که سبب آشوب معلوم نماید و چون خود را در
معرض خطر یافت مضطربانه برگشت و جمعی از ابطال رجال متعاقب و شتافته در درون خیمه
زخمهای عمیق رسانیدند لیکن هنوز رمقی داشت که خدمتگاران حق گذار و ملازمان جان
نثار او را در عماری انداخته روانه سارنگپور شدند و چنان ظاهر ساختند که گزندی بجان
نرسیده و ازین رهگذر بسیاری همراهی اختیار کردند و چون بحصار سارنگپور در آمدند
کوس شادمانی نواختند و ارباب فساد خانزا زنده تصور کرده از هول جان و سراسیمگی
بی آنکه دست تصرف و تاراج به اموال و اشیا دراز سازند راه ادبار پیش گرفتند
و در اندک فرصتی اکثر گرفتار شده بقهرمان معدلت رسیدند و چون حقیقت حال معروض
ایستادهای بارگاه جلال گردید شریف خانرا بران ناحیت رخصت فرمودند که اصلاح
گذشته نماید و حکم شد که باز بهادر نیز او از گجرات آمده در امور کلی ممد و معاون بوده باشد
و دیگر اقطاع داران آنصوبه از صلاح و صواب دید او بیرون نروند از سوانح محبوس شدن خواجه

شاه و

ناه مغرور او از اظهار کفایت نامستحسن و کرفت و کیرایی موقع کار بربند ها و خدا سخت تنگ
یافت و از اطوار ناهنجار او سپاه بستوه امده و در چنین وقتی که کافر نعمتان بنگاله مغی ورزیدند
و در ممالک محروسه غبار فتنه و اشوب ارتفاع گرفت بصید دلها و خاطرجویی مردم نپرداخت و
این سعادت را کفایت نام نهاده در امور مالی و ملکی دقیقهای بیجا و شد شهای ناپسندیده
ظاهر کرد و خلق خدا از سلوک ناملایم او بجان امده لب ریز شکوه شدند و خاقان والا احسان
از عموم عاطفت و رافت دلجویی بندهای خدا و ترفیه حال عباد بر ذمت مروت خویش لازم
شمرده دست تصرف او را از مهم وزارت کوتاه ساخت و عالی منصب وزارت بحسن سلوک و
کاردانی وزیرخان تفویض یافت و ان کم فرصت را مقید فرموده بشاه قلی خان محرم سپردند
و بعد ازین ملا حکیم الملک بزیارت خانه مبارک رخصت یافت و از وقایع انتها اوردن یوسف
شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه و طلوع اختر اقبال او بمیامن تاییدات خاقان سپهر بارگاه
چون کشمیریان منافق که سرشت انها بفتنه و اشوب مجبول و مفطور است با یوسف خان والی انجا
راه بی حقیقتی سپرده اعلام بغی و شورش مرتفع ساختند یوسف خان دست از حکومت باز داشته
اقبال پناه روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و ان بدسرشتان جند سید مبارک را جانشین
او ساختند و بعد از دو ماه او را نیز از فراز مسند حکومت بحضیض خواری و ناکامی نشانیده لو
جک عم زاده یوسف خان را بحکومت برداشتند و چون یوسف خان بتقبیل بساط بوس شرف اختصاص
یافت خاقانی قدردان نخل امیدان شکسته خاطر فلک زده را برشحاب سحاب مکرمت برومند
ساختند حکم فرمودند که امرای پنجاب بکومک او بشتابند چون یوسف خان بلاهور رسید از بیم سطوت
افواج قاهره امرای کشمیر تعهدات نموده او را اتینا طلب داشتند و او بکومک مقید باشد
عزیمت برداشت و در بیرم کله جمعی از مردم اعیان امده پیوستند و لوهر جک اگاهی یافته
شمس جک و حیدر جک و بسیاری از ابطال رجال بتقابل او تعیین فرمود و یوسف تاب مقاومت
نیاورده ازان راه عنان باز کشیده از کریوه سوی پور متوجه کشمیر شد و لوهر جک با بقیه مردم
خود در برابر امد چون خلاصه لشکریان راه رفته بود و یوسف قابو داشته دلیر از اب بهت گذشت
فوج غنیم بی جنگ متفرق شد و لوهر جنگ دستگیر گردید و یوسف از بینش بینی میل در چشم او کشید و
بفیروزی اقبال روزافزون بار دیگر بحکومت کشمیر سربلندی یافت و از سوانح دولت شکست
حسن جند رسین بسر رای مالدیوست ذر در داستانهای گذشته نگاشته کلک وقایع نویس گشته
که او از ربقه اطاعت بر تافته به اعتضاد محکمهای سخت و کریوهای دشوار راه بیدولتی سپرد
به عساکر اقبال مبارزت تنها نموده اداره دشت ادبار گردید درینولا باز از کمین زوال .

برامده کرد فتنه برانگیخت و بربعضی از محال صوبه اجمیر دست بی باکی دراز ساخت چون صورت حال
بسامع جلال رسید حکم شد که باینده خان مغل و سید قاسم و سایر جاگیرداران انجا دو به تنبیه
او کمر همت بسته سزای شایسته در کنار روزگار او نهند و نام بردها کاربند خدمت شده با دل قوی
و عزمی درست متوجه عرصه کارزار گردیدند و ان مقهور برگشته بخت در برابر امده جنگ سخت کرد
بجان کندن بسیار شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهاد از بدایع امور که درینوقت بظهور
پیوست انکه شخصی را بحضور اشرف آوردند نه گوش داشت و نه سوراخ گوش هرچه میگفتند می
می شنید عزیمت یافتن باغیان صوبه بنگاله چون ایام محاصره به امتداد انجامید نیرنگی
اسمانی روز بروز حال اهل زوال تباه تر شد و اولیای دولت با دل قوی و عزم درست ثبات
قدم ورزیده انتظام بطبقه غیبی داشتند درینوقت صیت رسیدن خان اعظم و شهباز خان و دیگر
عساکر اقبال ظلمت زدای همت ارباب خلاف شد و باغیان حق ناشناس از غایت بیم و هراس
تاب مقاومت نیاورده بی جنگ صف خود بخود ویران کردند معهذا راجه تودرمل و ترسون خان و دیگر
سران لشکر مراعات حزم و احتیاط نموده پای جرات از حصار بیرون ننهادند که مبادا درین حرکت
فریبی محتوی باشد و از تیر طلوعی خطای واقع شود و چون متیقن گشت که کافر نعمتان باطل ستیز
فرار بر قرار داده راه ادبار سپرده اند جمعی از بهادران کارطلب بکامیابی تعیین شدند و محب
علی خان و مهر علی خان سلدوز همراه ولی ان فوج قرار یافتند و درینوقت خواجه شمس الدین که همراه
درکمین فرصت بوده با هزار و دویست سوار خود را بدولتخواهان رسانید و نگونساری ارباب
عصیان خاطرنشان نمود و قوت دیگر در دلها پدید امد خاقان گیتی ستان از استماع مژده فرا
سجدات شکر این موهبت بتقدیم رسانیده فرامین استمالت و دلدهی به امرا ارسال فرمود که
قدم ازشاه راه سعی و اجتهاد بیرون ننهاده بیشتر از پیشتر در استیصال اهل زوال همت گمارند
و تا چارچمن انملک از خار بن ارباب عصیان پاک نشود ارام نگیرند اکنون بجهت انتظام داستان
مجملی از سوانح بنگاله که در غیب عساکر اقبال سمت ظهور یافته نگاشته کلک بیان میگردد چون
حق ناشناسان باطل ستیز خاک بغی بر فرق اخلاص خود بیختند و بعد از قتال و جدال بسیار
انملک بتصرف کافر نعمتان برگشته روزگار درامد جنیدی همانجا توقف نمودند داگرزی
روی ادبار بعرصه بیکار نهادند چنانچه در عنوان این داستان بیان داکرچه از بندهای
بادشاهی قیا خان در اودیسه و مراد خان در فتح اباد و میرزا نجات خان در ساتگانو
قرار گرفته بظاهر دم از دولتخواهی میزدند اما گفتار یکدگر را اشنای نداشت و درینوقت مراد خان
به اجل طبعی درگذشت و کمند زمین داربران اورا بمهمانی طلبیده کارها تمام ساخت و محال متعلقه

او بزر

متعلقه او بتصرف خود در آورد و قیا خان نیز مسموم از عالم رفت و قتلو که از افغانان صاحب الوس و
ن الملک بود قابو یافته بر سر میرزا نجات خان لشکر کشید و او در حدود سلیم اباد جنگ بی ترفقه
کرده شکست یافته تیاب فرنگی پناه برد و در روزگار کینه گذار بی سعی و تردد اولیای دولت کار ا
ن و ساخت بابا خان قاقشال با وجود بیماری صعب همزبان با فوجی بر سر میرزا نجات خان
فرستاد و در اثنای راه ماجرای میرزا نجات خان شنیده بعزم رزم قتلو شتافت و در حوالی منگل کوت
جنگ کرده شکست یافت و بابا خان قاقشال به انتقام و کینه جوی متوجه رزم قتلو شد و او از راه
ابت در امده با فسون و افسانه ابواب صلح مفتوح گردانید لیکن بیماری بابای قاقشال که سرباغیان
باغیان و سرخیل اهل عصیان بود باستداد انجامید و جراحت خوره بهم رسانید چنانچه هر روز
و بر گوشت دران ریش می نهادند و پیوسته میگفت که انچه میکشم از نتایج حرام نمکی و حق ناشناسی
ن و چون سرحلقه اهل فساد او بعد از ین تفرقه عظیم در جمعیت باغیان افتاد میرزا شرف
الدین حسین و جباری و جندی روی شقاوت بصوب بنگاله نهادند و معصوم کابلی که بر زبان
زبان حضرت خاقانی عاصی کابلی گذشته بعد ازین بهمین نام مذکور خواهد شد با جمعی از
مردودان بجانب بهار شتافته بزمین دار گید هنوز تو حسن جت عزت بهادر و نوترم بسر
زخان و بعضی دیگر قزاقی اختیار کرده ره نورد بادیه ضلالت شدند و مقارن این حال گشته
کل که از جراحیان معتمد بادشاهی بود و مبلغ معتدبه بجهت مدد خرج لشکر از درگاه می برد عرب
زانه بقصد تاراج شتافت و او بتردستی نموده کام سرعت برداشت و خزانه را بحصار رهتاس
در آورده قلعه را استحکام داد امرای عظام که بتعاقب عاصی میرفتند ازین خبر عنان مراجعت بصوب
نه منعطف گردانیده معصوم خان فرنخودی را بطریق ایلغار پیشتر فرستادند و محبت علی خان
مر علی خان را با فوج دیگر متعاقب او روان ساختند و در وقتی که کار بر متحصنان تنگ شده بود
معصوم خان فرنخودی رسیده رزم شایسته نمود و مخالفان باطل ستیز کجا نهاده راه گریز پیش
گرفتند و اصلا آسیبی بقلعه و خزانه نرسید اگرچه معصوم چنین خدمت شایسته بجای اورد لیکن
از فرط بداندیشی و فتنه جوی به امدن راجه و دیگر دولتخواهان مقید باشده روانه جونپور گردید
و در اثنای راه حاجی پور را نیز از تصرف مردم بهادر معتور براورد و ماجرای او بنوعیست که در اوراق
سابق سمت ذکر یافته القصه درین مدت که افواج قاهره با مخالفان کارزار می نمود او فرصت
انسته بعضی از محال صوبه بهار را بتصرف در آورده و اسم بی مسمای سلطنت برخود بسته روزی
چند ببطالت و ضلالت گذرانید تا انکه روزگار خاک ادبار بر فرق طالع او بیخته موی کشان
بجایگاه مکافات کشید چنانچه بتفصیل نوشته خواهد شد ذکر بعضی از سوانح صوبه بهار و شبخون

آوردن ارباب بغی بر دولتخواهان و عرض دیگر وقایع بر ملا جاه چون در ولایت بهار تند باد فتنه و آشوب
هنوز فرو ننشسته بود اولیای دولت صلاح وقت دران دیدند که نخست با نتظام الملک همت گماشته
و عقب خود را استحکام داده متوجه پیش باید شد و عاصی کابلی از عزیمت افواج منصوره آگاهی یافته
بدامنه کوه شمالی بهار شتافت و امرای عظام بنابر شدت باران و طغیان انهار روزی چند در کنار
دریای پن پن توقف گزیدند چون هوا اندک قدری اعتدال یافت ازان مقام کوچ فرموده بقصبه
گیا نزول فیروزی اتفاق افتاد و آن گمراه در شهر بهره درود ادبار داشت و مسافت مابین
بغایت قریب بود روز دیگر عساکر اقبال ازانجا کوچ کرده چهار گروه پیشتر منزل گزیدند و از افزونی
انهار و افراط لای و گل سلسله توزک لشکر و ترتیب فرود آمدن ساقط شد و مع هذا بوفور خود
و زبونی غنیم مغرور گشته اصلا بر وا نگردند و با آنکه اهل فساد در دو فرسخی پای نخوت و استکبار
قایم داشتند دولتخواهان کار دیده سعی در نسق اردو و انتظام افواج ننمودند نتیجه بران مترتب
نشد لیکن راجه تودرمل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته آماده کار بودند و آن شب
نوبت قراولی و طلایه داری الغ خان حبشی بود او خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکران را بکشک
فرستاد و آن سیاه بخت که طاقت مقاومت روز نداشت قابو یافته بعزم شبخون شتافت و پاسی
از شب گذشته بود که شورش غریب در اردو افتاد و جمعی را که در بیرون اردو پاس لشکر میداشتند
بر یکدیگر انداخته بسر منزل صادق خان هجوم آوردند و او با مردم خود مردانه استاده شد و داد
شایسته ظاهر ساخت و درینوقت که جنگ ترازو شده و کار بجای نازک رسیده بود اقبال
بی زوال بجلوه درآمد و کمال خان فوجدار پادشاهی با دو فیل مست صف شکن از پهلوی غنیم
برآمده مخالفان باطل ستیز را درهم نوردید و هرچند آنها تیر میزدند شدت قهر فیلان بیشتر
میشد چون سلسله انتظام آن گروه بدسرانجام بحمله فیلان کوه پیکر از یکدیگر گسیخت راه فرار پیش
گرفته بحال تباه شتافتند و چنین فتحی بمحض تائیدات آسمانی روی داد و اصلا چشم زخمی
باعیان لشکر نرسید اگر بهادران لشکر منصور بتعاقب می شتافتند محتمل که آن سیاه بخت اسیر پنجه
اقبال میشد لیکن چون راهها پر لای و گل بود و بارگی عزیمت ها سست قدم تا راهها موافقت
پذیرد و مردم استعداد سواری نمایند وقت گذشته و فرصت از دست رفته بود روز دوم
اعظم میرزا کوکه بعسکر اقبال پیوست و هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و دیر برآمدن خان اعظم
ازان شد که چون بولایت دلبت او جنبه رسید نخست همت بپاک ساختن آن حدود گماشت
و دران چند روز شهباز خان نیز ملحق گشت و باتفاق متوجه تادیب او شدند و جگدیس

اوربهار

به بنگاه او در آتاخت و تاراج نمودند و آن برگشته بخت بجنگل محکمهای سخت پناه برد و درین اثنا از
هرزه درای و فتنه انگیزی اهل نفاق میان خان اعظم و شهباز خان نقار خاطری بهم رسید و خان
اعظم دست ازان کار باز داشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت گردانید و در خلال این حال عرب
بهادر با فوجی از اوباشان باطل ستیز خود را به پتنه رسانید و غبار فتنه و شورش مرتفع
ساخت شهباز خان سعادت علی خان و فرخ خان و پاینده خان و سید حسن و رستم و جمعی از همراهان
و بعد همت را بمقابل ارباب فساد تعین نمود و از رسیدن امرا اندک توقف در جمعیت فتنه جویان
افتاد شهباز خان در انملک تهانها ترتیب داده قلعه گیت را که از مضافات رهتاس است بسعادت
علی خان مردانه در راه وفا جانفشان شد و داغ سیاهی که در مبادی حال از بغی و کافر نعمتی بر جبهه
حال او افتاده بود بخون خویش پاک گردانید و عرب از سپاه باطنی و کینه جوی قدری خون او بهانه ساخته
دامنگیر ازان ترک دره به پیشانی خود نهاد و داغ لعنت ابد ساخت بالجمله چون خان اعظم به بکر دولت
خواهان ملحق شد لخت همت بضبط ولایت بهار و انتظام آن سرکار گماشت و محب علی خان را با سید
مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعین نمود و در همان چند روز دوست محمد بادوست که بهتر
و کیل منعم خان بود و در پنولا از بخت برگشتگی در سلک باغیان انتظام داشت بر هنمونی سعادت بدامت
زیده بادوست که بهتر و کیل سوار امده خان اعظم را دید مقارن اینحال خبر رسید که عرب بهادر از
شهباز خان شکست خورده بجانب ولایت سارنگ پسی میرود خان اعظم شاهم خان را با فوجی از
حدود تعین نمود و غازی خان بدخشی را با جمعی در شهر بهار گذاشت و صادق خان و شیخ فرید بخاری
و داغ خان حبشی و طیب خان را بصوب مونگیر فرستاد که ضبط آن حدود نمایند و خود با راجه تودرمل
و دیگر منصب داران بجانب حاجی پور و پتنه روان شد و چون معصوم فرنخودی در جونپور اعلام بغی
و شورش بر افراشته بود ترسون خان را بجونپور فرستاد لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شهباز خان
به پتنه آمده خود را صاحب صوبه تراشیده بود و مردم بهادر لیس سفید بدخشی را که بعد از گذشتن معصوم
فرنخودی بار آمده حاجی پور را منصرف شده بودند از حاجی پور بر آورده بخود درای نشست و چون خان
اعظم و راجه تودرمل به اخذ و دو پیوستند با انکه حاجی پور از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکابره
و بهانهای خواست که مدخل نه بد راجه بمقدمات معقول او را ازان اراده مجهول باز داشت و خان
اعظم و راجه در حاجی پور اقامت گزیدند و شهباز خان پرده از رزم و قباحت فهمی از پیش رو برداشته
این شیوه را رشد نام نهاده حل و عقد جمیع مهمات از پیش خود گرفت و به اضافه منصب و تفخیم
اکثر مردم را بجانب خود کشید خان اعظم و راجه مهمات را بطرح انداخته بجانب ترهت روان
شدند اگرچه بظاهر عزیمت استیصال بهادر پیش نهاد خاطر فرمودند اما مقصد اصلی دوری از شهباز خان

بوده غازي خان از شتر از خود تعین نمودند ان سیاه بخت جنگ صف نموده شکست یافت و بنه و بار او
بدست مجاهدان عرصه شهامت افتاد و شهباز خان نیز بصوب جونپور شتافت که معصوم فرنخودی را از
درگاه سازد و همدرین ایام خبر فوت شرف الدین حسین میرزا رسید و مجملا ازین ماجرا انکه چون مساعی
کلی شکست خورده بصوب بنگاله شتافت میان وی و دو فتنه سرشت صحبت درست نیامد و بازار نفاق
گرم شد عاصی کابلی که در سالوسی و حیله بازی عدیل خود نداشت سرپنجه نفاق تاب داده غالب آمد
و میرزا محمود نام هندی بسری را که شرف الدین حسین میرزا را با او علاقه محبت مفرط و دل بستگی
عظیم بود بر زبسیار فریب داد که میرزا را مسموم سازد و ان بسر زهر در کو کنار انداخته بخورد میرزا
داد و عالمی از شرارت ذات او خلاصی یافت بپاداش کردار خود گرفتار شد و هم درینولا بمسامع جلال
رسید که میر علی اکبر برادر خورد میر معز الملک با خان اعظم سلوک نا ملایم بیش گرفته همواره مکاتبات و
مراسلات به ارباب بغی نوشته سرخار فتنه را تیزی سازد و شورش سرانجام مینماید لاجرم بخان اعظم
فرمان شد که او را مسلسل روانه درگاه معلی سازد و کوکلتاش او را مصحوب رام چند و چند ری دست
بملازمت فرستاد و با انکه سزاوار انواع سیاست و تعذیب بود جانبخشی فرموده بزندان مکافات
محبوس گردانیدند و از سوانح شهادت یافتن رستم خان است و تفصیل این اجمال انکه خاقان ممالک
ستان اقطاع او را صوبه اجمیر مقرر فرموده بضبط انجا رخصت نموده بود درینولا اعلام
بلند رو موهن داس و سور داس و تلوکی برادرزادهای راجه بارهمل بی تخصیص حکم از درگاه معلی
صوب شتافته در قصبه لونی که وطن انها بود غبار شورش مرتفع ساختند رستم خان پاس خاطر
سران الوس کچهواه داشته تخت بنصیحت و مدارا پیش امد چون دولت از انها روی برتافته بود
سودمند نیفتاد مقارن این حال ادم باج بند فرمان برستم خان رسانید که اگر ان بی سعادت
چند ندامت گزیده روی عجز و انکسار بدرگاه گیتی مدار ننهند مزاحم احوال انها نشود و الا گرد
تیغ ابدار مغز بندار از دماغ روزگار انها براورد و رستم خان باجتماع لشکر و کومک التفات
ننموده بر جناح استعجال متوجه انجا گشت و در موضع بهوری با غنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد
و موهن داس و تلوکی و سور داس دست جلادت گشاده هراول او را که بسر کردگی مسکین علی بود
برداشتند و او از پشت زین بزمین امد باز خود را بر اسپ گرفته مردانه تاخت رستم خان از
مشاهده اینحال جمعی که همراه داشت بکومک او فرستاد و به تیغ همت بهادران جانفشان موهن داس
و سور داس و تلوکی بقتل رسیدند اجاکه سردار سیدو لشان بود در پناه جواری زار بانتظار فرصت بود
داشت از افتادن برادران و خویشان بی اختیار برامده رستم گویان تاخت و رستم خان از
کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او همت گماشت و چون با هم در اویختند ان باطل ستیز پیش دستی

نموده زخمی

نموده زخم بر جبه بدستم خان رسانید و دستم خان با چنان زخمی دل قوی داشته بضرب تیغ او را
بر خاک هلاک انداخت و خود هم غش کرده بر زمین افتاد درین حال جمعی از دلاوران عرصه همت
خود را بکومک رسانیده سوار گردانیدند و آن شیر مرد باز بهوش آمده همراهان را دل داده بجنگ
ترغیب نمود و غازیان جانفشان سر در راه اخلاص نهاده بمدافعه و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته
بسیاری را بدرک الاسفل فرستادند و بقیة السیف بهزار جانکندن راه فرار پیش گرفته غبار آلود
ادبار گردیدند و بیامن تاییدات اقبال روز افزون فتحی عظیم روی داد و دستم خان بعد از
ارتفاع اعلام ظفر و نصرت در همان صحرای دلکشا منزل گزیده بمداوای خود پرداخت لیکن چون
زخم کاری داشت روز دوم در قصبه شیرپور جان بحق تسلیم کرد و بعالی مرتبه شهادت رسید و
چون صورت واقعه بعرض خاقان ممالک ستان رسید میرزا خان خانخانان را بضبط آن ناحیت
تعیین فرمودند و هم درینولا پرتو خاطر خورشید مظاهر بر دخیات احوال خواجه شاه منصور
دیوان داور انداخته از زندان ادب بر آورده مجددا مشمول عواطف خسروانه گردانیدند و وزیر خان
را بامارت و حکومت صوبه اوده اختصاص بخشیده بدان حدود رخصت فرمودند و از وقایع
یاغی شدن نیابت خان و سزا یافتن اوست این بی سعادت پسر میرهاشم نیشابوری است نامش
عرب بوده از صغر سن در سلک بندهای درگاه انتظام داشته در مبادی حال عامل خالصات شد
رفته رفته بیمن تربیت و نوازش خاقان کثیر الاحسان بمناصب بلند و مراتب والا تصاعد
ترقی نمود عاقبت از کم حوصلگی و تنگ ظرفی اندازه مراحم پادشاهی و پایه قدر خویش نشناخته
سر برداشت و پرده آزرم از پیش رو برگرفته قصبه کره را محاصره نمود الیاس خان لنگاه و جمعی
از ملازمان اسمعیل قلی خان بمدافعه و مقاتله او همت گماشتند الیاس خان ترددات شایسته کرده
جان نثار شد و این معنی موجب ازدیاد نخوت و استکبار او گشت و بسیاری از محال الصوبه بتصرف
او در آمد چون عرضه این سانحه بسمع اشرف رسید اسماعیل قلی خان و عبد المطلب خان و شیخ جمال
بختیار و دیگر بهادران جانفشان با فوج شایسته به استیصال آن برگشته حال نامزد شدند و حکم اقدس
نفاذ یافت که وزیر خان با سایر جاگیرداران آن حدود ملحق گشته قدم همت در شاهراه خدمت
نهند چون عساکر منصوره قریب بمقصد رسید آن باطل ستیز چندی از قلاع را که متصرف شده بود
استحکام داده خود بجانب ارل شتافت و وزیر خان همت بگرفتن اله باس بست و اسماعیل قلی خان با
دیگر امرا بتعاقب او متوجه شد و قریب آب گنگ مطلب خان و شیخ جمال به آن مقهور رسیدند و معرکه
کارزار بشعله تیغ آبدار آتش افروز گردید بعد از مجادله و مقاتله بسیار ارکان همت اولیای دولت
قاهره را تزلزل پذیرفت و نزدیک شد که چشم زخمی به افواج قاهره رسد درین حال اسمعیل قلی خان

تلبخان با جمعی از دلاوران رزم جوی در رسیدا ب رفته بجوی باز امد و کار ارباب اخلاص
رونق دیگر یافت و نیروی اقبال بی زوال همت بدفع معاندان بسته یکدل و یک
رو تاختند و اهل ادبار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از ان
خون گرفتها بظلمت سرای نیستی شتافتند و خوف هزار جا نکندن ابله پای وادی ناکامی
گردید و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت محالی که بتغلب
متصرف شده بود مفتوح گردید و از بدایع وقایع ظهور قدرت و نیروی همت ان جهان پهلوان
عرصه کشورستانیست روزی در پیشگاه مسند خلافت جک سویها و هست نام دو پهلوان نامی
کر نالت خود در ان جز د زمان نداشتند با هم کشتی میگرفتند و هست در عین تلاش راه
کشتی گذاشته بزور دست و قوت پنجه انگشتان حریف را از هم دریدن مسندنشین بارگاه
عدالت از ظهور این بیراهی بر اشفته روز بازوی بداتی منشی حواله ان عفریت بکر
فرمود که مغز سرش از فرق دماغ فرو ریخته بحال تباه بیهوش افتاد بیغی ورزیدن معصوم خان
فرنخودی و افتادن از اوج عزت و اعتبار بحضیض ادبار در وقایع گذشته سمت ذکر یافت
که معصوم فرنخودی از جنود اقبال روی تافته بجو نپور معاودت نمود و ان محال را از دگال
ترسون خان انتزاع نموده بتهیه اسباب بغی و فساد پرداخت و خاقان کثیر الاحسان نسبت
تربیت خویش و حقوق خدمت پدرش منظور داشته روزی چند به تغافل و اغماض نظر کرده
چوب رااب فرمی نبردوانی جست ؛ ترمش ابد ز فرو بردن بر ورده خویش ؛ و فرمان عاطفت
شرف نفاذ یافت که خود را بعاکر اقبال رسانیده مصدر خدمات شایسته گردد بار دیگر
امید بدرگاه والا نهد و اگر یک چندی بجبت سامان ساه توقف او ضرور باشد از جونپور
به اوده شتابد که ان محال را بجاگیر او مرحمت فرمودیم ان بی سعادت واقع طلب نتایج ان
را بنقد موجب نجات خود داشته بصوب اوده شتافت که بظاهر انقیاد حکم بجای اورده
باشد و هم درین لباس اسباب فتنه و فساد سرانجام نماید و بعد از روزی چند شکوفه
فرادل از درگاه رخصت یافت که او را نصیحت نموده بملازمت اورد ان بد اندیش عذرها
دور از کار پیش اورد که اگر یکی از معتمدان حکم شود که دست مرا گرفته بدرگاه رساند هر اینه موجب
اطمینان خاطر رمیده من خواهد بود بادشاه جرم بخش عذر بذیر صلاح وقت منظور داشته
شاه قلی خان محرم و راجه بیربر را بدین خدمت تعین فرمود و نام بردها پیش از ملاقات
مکتوبی نوشته استمزاج صلاح وقت و حال او نمودند و ان بد نهاد چون دانست که دیگر جای
عذر نماند و پیش ازین حیله و دفع الوقت از پیش نمی رود برده از زدم از میان برگرفته
ارادهای باطل ظاهر ساخت و دولتخواهان اشفتگی دماغ او را بتفرس دریافته دگار

از خوا

از صلاح بیرون دانسته عنان عزیمت منعطف گردانیدند و مقارن سانحه داد و عرب گریخته
نزد معصوم خان رفت معصوم و نیابت و عرب هر سه یکجا شده اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند و
شهباز خان مکتوبی بمعصوم خان نوشت که عرب و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا از پیش
خود آواره سازد و الا منتظر باشد که عنقریب رسیده سزای کردارهای ناهنجار در کنار روزگار او
نهاده خواهد شد او جوابهای هرزه در برابر مرقوم نمود و بنه و بار خود را از آب سروه گذرانیده
بمکهای صیب فرستاد و خود با جمعی از اوباش آماده پرخاش گردید شهباز خان نیز بترتیب
صفوف و لوازم کارزار پرداخته قدم همت پیش نهاد در قول خود با جمعی از مجاهدان رزم
جوی قرار گرفت و در برانغار ترسون خان را با فوجی تعین فرمود و در جوانغار مهتر خان و
شهباز خان رشید عبد الله خان و قمر خان را با جمعی مقرر ساخت و در هراول مهتر علی خان سلدوز
و جنون خان کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالی کارطلب گردیدند و مفاخر محمد را با فوجی از مردم
بنده طرح ساخت و آن مغرور برگشته بخت نیز صفوف ادبار خود را بدین نهج ترتیب داد و
قلب بوجود ناسره کردی نامی غبار آلود شد و یمین نکبت قرین بداه عرب تیرگی پذیرفت
و یسار او با اثار بعابدی نخوت گرفت و میرزا قلی توقبای را مقدم برای خود ساخت
انابت خانزاد در التمش جا داد و خود طرح بید و لتی افکند و قریب سلطان پور بلهدی که در ست
پنج کروهی اوده واقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد هراول نصرت قرین قدم تهور و جلادت
پیش نهاده رزم شایسته کرد و التمش نیز از بردی همپای یافت و غنیم خود را برداشته خوبها
راندند میرزا قلی خاک فنا بر فرق حیات خود بیخت و بهادران برانغار تیز بوقت تاخته
فوج برابر خود را شکستند چون معصوم سررشتهٔ افواج گسیخته یافت از کمین برآمده
خود را بر قول زد شهباز خان بی آنکه تلاشی کند دل بپای داده راه گریز پیش گرفت
و فوج برانغار و هراول نیز از عطف عنان شهباز خان روی همت گردانیدند و
معصوم بتعاقب شتافت درینوقت بیمامن اقبال لایزال خبر کشته شدن معصوم خان
در میان لغان افتاد و دلهای سیاه اهل گناه پریشان شده فوجی براهی رفت چون
معصوم قدری مسافت طی نموده برزمگاه بازگشت اثری از مردم خود نیافت جلو
گشته بنیه حیرت فرو رفت بعد از لحظه فوجی نمایان شد مردم خود پنداشته با بستمان
شتافت چون ظاهر گشت که فوج جوانغار لشکر منصور است سراسیمه گشت این فوج خود
را بدای جنگ غنیم خود را برداشته تا خیمه گاه اشرار رانده دست تطاول و تاراج به بنگاه
ناگزوده با غنایم نامحصوره بمیدان ذعا ستافته بودند هرچند همراهانش سعی نمودند

که زمانی توقف باید کرد که اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود بخود دوران خواهند شد
چون وقت زوالش نزدیک رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور برای فوج تاخت و به
نیروی اقبال روزافزون شکست خورده زخمین راه فرار پیش گرفت و چون بمنزلگاه خود
رسید اثری از خیمه و پرتال نیافت و با دل صدچاک خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته متوجه
اوده شد بهادران فوج جوانغار از بیدلی شهباز خان واقف گردیده در اکبرپور که تا اوده
ده دوازده کروه هست توقف نمودند و مردمی نزد شهباز خان فرستاده مژده فتح رسانیدند
آن بی همت سبک دل از کثرت واهمه تا جونپور که سی کروه مسافت است عنان باز نکشیده بود در
فوج برانغار و هراول تا سرهرپور که دوازده کروه هست رانده بودند از استماع این عطیه غیبی
عطف عنان نموده شباشب خود را بدان عرصه فیروزی ملحق ساخت و چون نوید این فتح
آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید جمعی که پای همت قایم داشته متعهد ترددات شایسته
شده بودند مورد انواع نوازش گردیده به اضافه منصب و جاگیر سربلندی یافتند و هم درینولا
خبر کشته شدن بهادر مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید او باتفاق خان محمد بهسودی در
اقصای صوبه بهار بفتنه و فساد روزگار بسر می برد چون صادق خان در حدود منگیر فرود کشتی راد
و ارغون خان حبشی و بابوی منکلی و ابابکر و بابا قراقشاری در بهاگلپور رخت اقامت انداخته آن
سرگشته بادیه ضلالت دور و دور در کمین فرصت بیکت درین وقت قابو یافته بر تهانه بهاگلپور
تاخت برد و نام بردها تاب مقاومت نیاورده تا منگیر عنان سرعت باز کشیدند صادق خان سر
زنش بسیار نموده جمعی از مردم خود را بکومک اینها مقرر ساخته باز گردانید بهادران
جانفشان با عضد اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون ترددات شایسته ظاهر ساخته
اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و بهادر با چندی از اهل فساد بزخم صمصام خون آشام بر خاک
هلاک افتاد و بقیه السیف آواره دشت هزیمت گردیدند و مجدداً جبار چمن گلزار بهار از
خس و خاشاک ارباب فتنه و آشوب رفت و روب یافت ذکر آمدن میرزا محمد حکیم بصوب پنجاب
و از طنطنه نهضت موکب جهانگشای عنان عزیمت معطوف داشتن و آنکه همواره از بی اعتدا
و بدسگالی میرزا محمد حکیم بمسامع جلال میرسید خاقان ستوده خصال از وفور حق اندیشی و قدر
دانی به تغافل و اغماض میگذرانیدند و بر زبان فیض ترجمان میگذشت که یادگار حضرت جنت
آشیانیست فرزند بهم توان رسانید برادر کی توان یافت لیکن از شرب مدام و قرب خوشامدگویان
آمدگویان بدسرانجام رفته رفته شورش مزاج او به افراط انجامید تا آنکه درینولا که باغیان
صوبه بنگاله ابواب شورش و فساد مفتوح گردانیدند و از اطراف و از ممالک غبار فتنه دامن

افغا

ارتفاع گرفت و مفسدان بنگاله بجهت اجتماع او با ایشان و سرگرمی مفسدان و انتظام اسباب فساد
خود را از منسوبان میرزا انتراشیده لوازم بغی دیدند ولی سرانجام ننمودند کوتاه فکر کم فرصت براز
کابل دهرزه درای عاصی و دیگر باغیان بنگاله غره شده با جمعی از اوباش رخت منازعت و همت
صوب پنجاب کشید و از پیش بینی و غیب دانی حضرت خاقانی آنکه هرچند اولیای دولت درین
باب معروض داشتند که بی نهضت موکب جهانگشا اطفای نایره فتنه و آشوب شرقی دیار ممکن
نیست خاقانی گیتی ستان صورت حال در آینه خیال مشاهده فرمود عزیمت آن صوب در عقده توقف
و تعطیل می انداخت و بر زبان الهام بیان میگذشت که عنقریب میرزا باغوای اهل بغی قدم جرات
بظهور بحدود پنجاب خواهد نهاد و بعد مسافت موجب فساد کلی خواهد شد صلاح کار و صواب وقت
آنکه خاطر از یجانب وا پرداخته بی توزع باطن و دل نگرانی متوجه آن صوب شوم مجملا میرزای
حق ناشناس پیش از خود جمعی را با سلیقی حاجی نورالدین نامی روانه ساخت و او لب آب
از آب سند عبور نمود و میرزا یوسف خان که جاگیردار آنحدود بود حسین بیگ را با فوجی بکومک مقرر
نمود اما چون حسین بیگ بسرعت شتافت و اکثر مردم کومکی نیارستند رسید خواست که روزی دو
جنگ به تعویق افتد دران حال کوکب اقبال طالع شد دار عقب منسوبه نشست و بتایید افواج آسمانی
غنیم آواره دشت هزیمت گردید و مجملی ازین ماجرا آنکه در وقت فرود آمدن لشکر فیروزی اثر گله آهو
نمایان شد و حسین بیگ بشوق شکار تاخته یکی را به تیر انداخت و با چندی از مخصوصان خود
قرار دنبال دیگران نهاد قضا را حاجی نورالدین با جمعی بعزم سیر و تماشا برآمده بود در اثنای
شکار بیکدیگر تلاقی شده باهم در آویختند و از جانبین ترددات نمایان بظهور پیوست و بعد از
داروگیر فراوان زخم کاری بحاجی نورالدین رسید و بهمان زخم راه گریز پیش گرفت و از هزیمت
او رشته انتظام لشکر مخالف از هم گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نموده جمعی را بقتل
رسانیدند و چندی را دستگیر ساختند و بسیاری سراسیمه خود را به دریا زده در موج خیز فنا افتادند
حاجی نورالدین در راه رسید و جان داد و چنین فتحی غریب نصیب دولتخواهان شد و چون
حقیقت حال بعرض اشرف رسید سجدات شکر این موهبت غیبی بتقدیم رسانیده کنور مانسنگ را اجرا
نمود تعیین فرمودند او روزی چند در سالکوت بجهت انتظام لشکر و سامان سفر توقف نموده
زین الدین علی را با فوجی از مردم تنک پیشتر روانه ساخت و مقارن اینحال میرزا حکیم شادمان
را با جمعی کثیر از مردم گزیده خود بدان صوب فرستاد و زین الدین علی آگاهی یافته در استحکام قلعه
بلا ذهبت گماشت و شادمان از آب گذشته بمحاصره آن پرداخت متعاقب کنور مانسنگه خود را
برنگ رسانیده عرصه مبارزت آراست و غنیم نیز از گرد قلعه برخاسته رزم طلب گشت و از جانبین

جنگ عظیم در پیوست و بهادران طرفین با یکدیگر در آویخته کارنامهٔ شجاعت ظاهر ساختند و در آن
روز سورج سنگه برادر کنور مانسنگه چپقلشهای نمایان کرده بدشمنان زخم کاری رسانید و آن
سیاه بخت بر خاک هلاک افتاد از مهب عنایت حضرت ذو الجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم اقبال وزیده مخالفان برگشته روزگار آوارهٔ دشت ادبار گردیدند و او پسر سلیمان بیگ از
جانب جد او تغان بیگ از معتمدان حضرت فردوس مکانی بوده و مادر او بخدمت کهورهٔ میرزا
امتیاز داشت و شادمان از طفولیت در ملازمت میرزا نشو و نما یافته بجوهر رشد و شجاعت از
همگنان سبقت گرفته بود حضرت خاقانی از استماع نوید فتح و ظفر سپاس این موهبت بتقدیس نما
ساخته بمرزبان و منظوران بارگاه اطاعت فرمودند که میرزا از شنودن واقعهٔ شادمان خان بی تا
بانه متوجه پنجاب خواهد شد و نهضت موکب اقبال بدان صوب از لوازم امور جهانداریست باید که را[...]
این یورش توجه دلخواه نموده منتظر باشند و از کمال حزم و احتیاط رای رایسنگه و جگناته و را[...]
جادوان و دیگر بهادران تیغ زن با بسیاری از فیلان مست صف شکن بیشتر رخصت یافتند و کو[...]
مانسنگه و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزا ارادهٔ گذشتن از آب سند نماید زنهار که سر راه بگیرند
و بجنگ نپردازند که درین زودی رایات اقبال ظلال شوکت و اجلال بران حدود خواهد افگند
و مقارن اینحال خبر رسید که میرزا ارادهٔ پنجاب آمد و حکم شد که اختیار ساعت نموده پیشخانهٔ اقبال
بجانب لاهور برآورند چون خاطر انتظام بخش از ولایت شرقی قدری نگرانی داشت رای جهان
آرا چنان تقاضا فرمود که شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم مسند آرای خلافت بوده
باشد و شاهزاده از سعادت منشی و بلند همتی حضرت مریم مکانی را وسیله ساخته التماس همراهی نمود
و خاقان ممالک ستان خاطرجوی ایشان فرموده شاهزاده دانیال را گذاشتند و سلطان خواجه و
قلیج خان محرم و شیخ ابراهیم با بسیاری از بندهای درگاه در ملازمت ایشان قرار گرفتند و در روز دوشنبه
دوم محرم نهصد و هشتاد و نه در ساعت سعادت مقرون نهضت موکب همایون اتفاق افتاد و در
جوکی شنبه و پنجشنبه و جمعه در ظلال رایات اقبال صف آرای قول شدند و امیران چارشنبه در جوکی
برانغار قرار یافتند و بهادران جوکی دوشنبه و سه شنبه در جوانغار مقرر گشتند و مجاهدان جوکی یکشنبه
در هراول رزم طلب گردیدند **مبارزت نمودن شهبازخان بار دیگر معصوم فرنخودی و انهزام یافتن او**
چون آن مردود ازل و ابد ناکام از عرصهٔ مبارزت راه فرار پیش گرفته به اوده شتافت شهبازخان
بتدارک تعقیب گذشته و حفظ عرض و ناموس در ترتیب افواج و تهیهٔ اسباب کارزار اهتمام شایسته
بکار برد و در اندک فرصتی خود را جمع ساخته بمبارزت همت گماشت و آن بی سعادت نیز اسباب
از اوباشان فراهم آورده آمادهٔ جنگ و پرخاش گشت و چون روز ادبارش نزدیک رسیده بود ا[...]

اهل جلال

عیال و اجمال و انتقال خود را که در جاهای قلب و محکمهای صعب فرستاده بود طلب داشت و همگی مقصد آن
کوتاه اندیش آنکه همراهان او بر سر عرض و ناموس خود بیشتر تلاش خواهند کرد بالجمله شهباز خان افواج آراسته
قدم همت پیش نهاد و در هفت کروهی اوده تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران هراول تیز دستی نموده
نزد دات پسندیده ظاهر ساختند و مقدمه لشکر غنیم را برداشته خوبها راندند و برانغار مخالف بر جو
انغار فیروزی آثار حمله آورده و بهادران نصرت قرین پای همت افشرده شمشیرهای نمایان زدند و نزدیک
شد که باطل ستیزان آواره بادیه هزیمت گردند ناگاه معصوم بکومک شتافته مردم خود را قوی پشت
ساخت و کار بر اولیای دولت بصعوبت کشید درین وقت فوج هراول و التمش غنیم خود را منهزم
ساخته معاضدت نمودند و برانغار لشکر منصور تیز بر جوانغار اهل ادبار غالب آمده رایات فتح و فیروزی
برافراشتند و غنیم از همه جانب ناامید شده قرار بر فرار داد و از تاییدات غیبی آنکه چند زنجیر فیل که غنیم
در جنگ اول بدست آورده بود درین وقت وبال جان اهل زوال شده فوج آنها را ویران ساختند و به
نیروی اقبال روزافزون فتح عظیم قرین حال دولتخواهان گشت و مقهوران برگشته روزگار سراسیمه
در قصبه اوده شتافتند و غنیمت فراوان از اسباب حشمت و نقود بی پایان بتصرف لشکر منصور
افتاد و شهباز خان بهمین قدر تسلی شده قدم تهور پیشتر ننهاد و آن شوربخت بقصبه اوده در آمده
هر چند خواست که باز خود را جمع سازد همتش یاوری نکرد و بسیاری از همراهان او راه سعادت
سپرده بشهباز خان پیوستند درین هنگام جز ناخوشی از شهباز خان شیوع یافت و فی الجمله موجب
اطمینان خاطر او شد همانا جمعی از بهادران تیز جلو گرم شتافته یکبار شهر را تاراج نموده بودند
او از کمین بر آمده می تازد و درین جا چندی بقتل میرسند و در افواه شهرت می یابد که شهباز خان
بوده لیکن در اندک فرصتی جز مشخص یافته شمشیر ریخ دباره و استحکام حصار کوشیدند قضا را توپی
بر دروازه بر آورده آتش دادند و بمجرد گشتن نام دروازه را در هم شکست و آثار ادبار و نحوست
از تنگی خاطر آن دد رو نزدیک شد و آن بی سعادت در سیاه چاه حیرت فرو رفته سر رشته تدبیر از
دست داده نه یارای بودن و سامان کارزار نمودن و نه قدرت بر آمدن و دل از تعلقات بر گرفتن در نهایت
درماندگی و اضطرار رعب و نیابت و شاه دانه که عمده ارباب خلاف بودند ترک مرافقت او نموده راه
جدایی سپردند و آن بیدولت ناکام دل از اهل عیال و سایر تعلقات برگرفته قرار بر فرار داد و با هفت
کس از ملازمان خود جار ضرب زده قلندر وار نزد زمین دار کواریج شتافت و او بطمع زر نجانه
خود برده آنچه از نقد و جنس همراه داشت برگرفت و بعد از دو سه روز قراقی داده کسیل کرد و آن
برگشته روزگار گاهی خود سوار شده و گاهی بر خود را سوار ساخته بحال خراب طی مسافت مینمود
تا آب سرد گذشته براجه مان زمین دار پناه برد و راجه آن پاس حقوق سابق داشته در مقام

بتمار احوال او در آمد شهباز خان خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد که با در اگرفته روانه حضور پادشاه
یا بهمانجا کار بس بانجام رساند و او بظاهر انکار نموده پنهانی از پیش خود برادر زاده جون کان جواهری با او داشت
چندی را بدرقه گویان همراه ساخت که هنگام فرصت کارش به آخر رسانند معصوم ازین غدر آگاهی یافته
همراهان را بزر فریفته از سر خود وا کرد و روز دوم شهباز خان بقصبه او در آمده تمامی اهل و عیال و اموال
و اسباب او را متصرف شد از انجمله یکصد و پنجاه فیل بقید ضبط در آمد و هنوز موکب جلال در نواحی دار الخلافت
در و د اقبال داشت که نوید این فتح مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید و از آن اسکون فتوحات
دیگر دانسته رایات نصرت و فیروزی بصوب پنجاب بر افراشتند و شهباز خان فرمان شد که زنهار پیرامون
عرض و ناموس او نگردد که آن بیچاره را گناهی نیست و هم درین ولا خبر فوت قیا خان گنگ رسید
تفصیل این اجمال آنکه چون در ولایت بنگاله غبار شورش ارتفاع گرفت او با جمعی در صوبه اودیسه
روزگار بسر می برد اگرچه توفیق ترددات شایسته نیافت لیکن الحدود و از آسیب مخالفان ضبط
نمود و چون دار الملک بنگاله بتصرف اهل بغی در آمد قتلو بعزم رزم او شتافت و قیا خان نیز فوجی
ترتیب داده بمقابله و مقاتله او همت گماشت و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان آثار غلبه و قدرت
ظاهر ساختند داد یکچندی حصاری شد و از امتداد محاصره و جدای همراهان و انقطاع مدد
کومک با جمعی از یکجهتان بعرصه مبارزت شتافته مردانه فرو شد و بنقد حیات نیکنامی ابد را خرید
کرد و بالجمله چون ظاهر قصبه تهانیسر مخیم بارگاه اقبال گردید بادشاه حقایق آگاه بزاویه شیخ جلال
تهانیسری تشریف بردند و آن دو بزرگوار صورت و معنی با هم نشسته مجلس عالی داشتند و به سخنان
حقایق و معارف از جانبین مذکور شد و در آخر صحبت شیخ ابو الفضل باشاره آنحضرت بر سبیل
کجاره درد طلب چیست و راه نزدیک بسر منزل مطلوب کدام شیخ بگریه در آمد و هنوز مژه تر
این نکته دقیق بر صفحه چهره نقش بست و بعد از آن این بیت خواند شعر اه زاستغنای دلبر
اه اه گر تعظیم بت بر کونین راه شیخ مرد معمر روزگار دیده بود و صحبت بسیاری از
ارباب کشف و یقین رسیده و بقبول نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و مجاهدت
بیش از پیش کشیده شریعت با طریقت مطابق ساخته همواره مرجع اهل ظاهر و باطن بوده
و از اعاظم توفیقات که شیخ را دست داده بود آنکه در مدت هشتاد سال هر روز یک ختم
قران مینمود و درین مدت هرگز بخانه اهل دنیا نرفت بلکه قدم همت از زاویه نامرادی بیرون
ننهاد و از سوانح سیاست فرمودن خواجه شاه منصور دیوانست در داستانها گذشته مجملی از بد
سلوکی و مردم آزاری او نگاشته کلک بیان گشته که از وقت های بیجا و گرفت و گیرای موقع
باطن مردم از و نفرت گزیده بلکه دخل و تصرف او عمده اسباب شورش بنگاله و بغی امرا

خاقان ستوده خصال نظر بصلاح حال انداخته یکچندی آن تنک حوصله را از منصب دیوانی معزول
ساخته بزندان ادب محبوس گردانیدند و چون در حساب دانی و کارگذاری فطرت بلند و پایه
عالی داشت باز او را از حضیض ادبار به اوج اعتبار رسانیده بود و لا منصب دیوانی اختصاص بخشیدند
لیکن از آنجا که خاطر اولیای دولت از بدمعاشی و خود رایهای او آزردگی تمام داشت همواره در فکر
تنک کار و اندیشه برهم زدن اعتبار و ترتیب اسباب خرابی او انتظار فرصت می جستند تا آنکه درینولا
راجه مانسنکه چند پروانجه بخط منشی میرزا حکیم در بر تال شدمان یافته بدرگاه معلی فرستاد از آن
جمله یکی بنام خواجه شاه منصور بود خلاصه مضمون آنکه عرایض یک جهتی و نیک اندیشی او بتواتر رسید و
موجب ازدیاد توجه گردید درین زودی به نتایج آن اختصاص خواهد یافت شهریار دانا دل از وفور
آگاهی و فراخی حوصله حمل بر تدبیر ارباب خلاف فرموده آن نوشته را اصلا ظاهر نساخت و متقارن این
حال ملک ثانی که از قدیمیان و معتمدان میرزا بود با توابع و لواحق بدرگاه آمده اظهار رنجش و آزردگی
نمود و در افواه اشتهار یافت که او را درین لباس فرستاده اند که جاسوس باشد و هر کس را تواند
بجانب خود کشد حضرت خاقانی بمقتضای حزم و احتیاط حکم بحبس او فرمودند و در این روزها از خواجه حرفهای
بیباکانه بسیار سر زد و ظهور این معنی باعث آن شد که در خلوت طلبیده پروانه میرزا را به او نمودند
چون کوکب طالع او در هبوط داشت جوابی که خاطر تسلی شود نیارست گفت بلکه از حرفهای سست
بیشتر سوء ظن شد و آنحضرت صلاح وقت و شیوه حزم مرعی داشته حکم فرمودند که بعد ازین او را انکوتر نقش
نگذارند و از اختلاط مردم محافظت نمایند درین حال ملک علی کوتوال اردو نوشته چندین بحضور آورد
مضمون آنکه مردم خواجه از فیروزپور صوبه لاهور که در اقطاع اوست با میرزا ابواب یک جهتی
و موافقت مفتوح ساخته آزاد ده نموده اند که بملازمت میرزا رسانند ازین خبر آتش قهرمان جلال اشتعال
یافت و حکم شد که اگر خواجه ضامن معتبر بدهد که مردم خود را بدرگاه حاضر سازد در روزی چند تا آمدن ایشان
محبوس باشد و الا در لحظه بقصاص رسانند تا عبرت سایر حق ناشناسان گردد او در برابر مقدمات
او را از کار گفت در انجام ضامن نتوانست نمود حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی فرمودند که
اگر خواجه سلیمان که نسبت برادری و پیوند قریب با او دارد تعهد ضامنیت نماید نیز قبول است آن تنگ
حوصله نیز از توهم غلط سر باز زد و این معنی بیشتر باعث تصدیق حرف معاندان شد چون وقت نازک
بود و اسباب فراهم آمده و هنگام ناگزیر در رسیده حکم سیاست فرمودند و کاربندان خدمت متصل سرای
آن گروه او را بدرختی از حلق بر کشیدند و از بدسلوکی و خودرایی به این حال گرفتار آمد اما روز دیگر
از میرزا حکیم تحقیق پیوست و بی گناهی او بر خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت و خواجه سلیمان
... مطعون زبانها گشت و حکم شد که آن بی مروت حق ناشناس را بعد ازین بکورنش نگذارند

بالجمله مهم وزارت به قلیچ خان تفویض یافت و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح بر
دیوان نشسته هر سه باتفاق تمشیت امور سلطنت نمایند اکنون مجملی از آمدن میرزا و برگشتن او رقم
کلک صداقت رقم میگردد چون فوج کابلیان شکست یافت و شادمان بقتل رسید میرزا بتحریک جمعی
از مفسدان خانه برانداز بعزیمت ناصواب متوجه پنجاب شد و از آب سند عبور نموده مرحله پیمای
وادی ضلالت گردید امرای آن نواحی انقیاد حکم پادشاهی نموده در لاهور فراهم
آمدند و باستحکام قلعه و لوازم آن همت گماشتند میرزا یوسف خان بحصانت قلعه رهتاس ثبات
قدم ورزید اگرچه از راه دادن و کناره کردن امرا دلیرتر پیشرفت اما از آنکه بخلاف چشم داشت
هیچکس از نوکر و غیر نوکر بوی نه پیوست آیت یاس از صفحه احوال فرو میخواند و از شکوه سطوت افواج
منصوره و بخبر موکب اقبال از مستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود میرزا بظاهر لاهور غبار شورش
برانگیخته بود درین راه هرچند مردم یافه درای فتنهای پریشان مذکور میساختند غبار تفرقه بر دامن
عزیمت خاقانی والاشکوه نمی نشست و بر زبان قضا ترجمان میگذشت که این همه جرات و شتاب
قدم میرزا ازین جهت است که صیت نهضت رایات جلال متیقن خاطر او نشده اغلب ظن آنکه در حوالی
سرهند خبر فرار آن برگشته روزگار بمسامع جلال رسد و همچنانکه بر زبان معجز بیان رفته بود در حوالی
سرهند مژده ویران شدن او مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید میرزا آمد و مدت هفت
روز در باغ مهدی قاسم خان وقفه ادبار داشت و سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه
و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر بندهای جان نثار و بهادران عرصه کارزار در قلعه لاهور
شیرصفت بزنجیر حکم مقید بوده استحکام قلعه می نمودند هرکدام در مرحل خود لوازم احتیاط و آگاهی
بجا آورده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی داشتند و پیوسته از بهادران فوج غنیم مثل [illegible]
و نادعلی میدانی و قربان علی زرجه و میر سکندر بر دروازه می تاختند و شیران زنجیر گسل در همت
گشوده بضرب دست و قوت بازو غنیم را میدان میدان میراندند و میرزا از هیچ رو فتح الباب
مقصود نمی یافت ناگاه صیت رایات اقبال برهم زن هنگامه اهل زوال شد و میرزای کم فکر کوتاه
اندیش با دل صد ریش از آب راوی عبور نموده راه آوارگی پیش گرفت و بقدم سرعت شتافته
در حدود جلال پور از آب جناب گذشت و بسیاری از سراسیمگی غریق بحر ضلالت گردیدند و
به بهیره رسیده آن بلده معمور را بتاراج داده از آب بهت عبور نمود و در انجا نیز جمعی بموج خیز بلا
افتادند و براه [illegible] از دریای سند عبور فرمود و چون منهیان اقبال خبر فرار میرزا بمسامع جلال رسانیدند
به امرای پنجاب فرمان شد که زنهار بتعاقب نشتابند که مبادا در سراسیمگی آبروی او ریخته
شود هرچند او راه بی ادبی سپرده خود را سبک ساخت اما برادر بغایت عزیز است و از او

او در [illegible]

و در بعضی ازار ماست و چون حوالی ما چواره مخیم بارگاه اقبال گشت دریای ستلج را جسر بسته عبور
فرمودند و در همینجا امرای پنجاب بسعادت رکاب بوس شرف اختصاص یافتند و هر کدام در خور پایه
و مرتبهٔ خویش پیشکشهای لایق گذرانیده مشمول عنایات خسروانه گردیدند وقایع سال بیست و ششم از
جلوس ابد قرین شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و هشتاد و نه هلالی بعد از انقضای شش ساعت و بیست
و دو دقیقه نور افزای عالم ببرج حمل پرتو سعادت انداخت و سال بیست و ششم از سلطنت روز افزون
بهارگی آغاز شد و در مبادی این سال رایات اقبال سایهٔ معدلت بر متوطنان پنجاب افکنده بصوب
دریای سند نهضت موکب کیهان سکون اتفاق افتاد که هم بر ساحل نیلاب قلعهٔ متین اساس یابد و هم
جندی از نبض شناسان روزگار نزد میرزا فرستاده آن بیمار خرد را بمداوای نصایح سعادت پذیر گردانند
و چون قصبهٔ دیوه مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه بیربر که پرگنهٔ مذکور در تیول او بود بلوازم نثار و پیشکش
پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا بسیر باغ کلانور که تختگاه جلوس اشرف است و بی اغراق
در نزاهت و لطافت قطعه ایست از بهشت تشریف برده بزم بادشاهانه آراستند و در حدود کلانور از آب
راوی عبور موکب عالی اتفاق افتاد و منزل بمنزل طی مسافت فرموده از آب چناب و بهت جسر بسته گذشتند
و در آن طرف بهت روزی چند بشکار خوشوقت گردیدند و چون دامن کوه که جای نندنه سرزمین مروج
انگن و چشمهٔ خوشگوار روح افزا در رشک گلبن خاطر همیشه بهار طرح باغی نقش بست و باندک فرصت
گذاری در غایت نزاهت و لطافت ترتیب یافت و چون رهتاس بجاگیر میرزا یوسف خان مقرر بود بوسیله
قربان بساط عزت التماس ضیافت نمود و بادشاه بنده نواز آن شایستهٔ خدمت را کامیاب خواهش
ساخته بمنزل او تشریف بردند و بقبول نثار و پیشکش سربلندی یافت و همدرین ولا خبر ویران شدن
عرب بهادر را بهزام او از صدمات افواج قاهره بعرض همایون رسید و شرح این اجمال آنکه چون عرب
در بابات دشاه دانه از معصوم جدای گزیده رخت ادبار بولایت سنبل کشیده در انجا و غبار فتنه
و آشوب مرتفع گردانیدند و جمعی از اوباش فراهم آورده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند
و اهالی مقصد باطل ستیز آن آنکه در نیوقت خود را بمیرزا حکیم ملحق سازند حکیم عین الملک فوجدار آن نواحی
از حقیقت حال آگاهی یافته باستحکام قلعهٔ بریلی و اجتماع سپاه همت گماشت تخت آن بید دولتان بحکم
بجام [illegible] ترتیب مقدمات بیم و امید نمودند گشت یند او را از ره برده با خود متفق گردانید حکیم ارشادات
[illegible] جواب استنکفت روز دیگر مفسدان برگشته روزگار در اطراف و نواحی بتاخت پرداخته خرابی
ملک را از زبردستان پیش نهاد همت کوتاه ساختند راجه کاون و رام شاه و مکت سین و
راجه کرن و اکثر زمین داران آنجا و به ارباب خلاف پیوسته اعلام شورش برافراختند و حکیم عین الملک
از حکمت و استعداد غالب یافته بلوازم تدبیر و کاردانی بر هم زن هنگامهٔ مفسدان گشت و استمالت

نامها نزد زمینداران فرستاده بحرب زمانی شنک نوقه دران فرقه باغیه انداخت ورام ساه دکت
سین وراجه کرن از مخالفان جدای گزیده بشاهراه سعادت شتافتند و بتوسط اینها نیابت خان
نیز در زمره دولتخواهان منتظم شد و بتاییدات اسمانی فوج عظیم ترتیب یافت و بعزم رزم قدم همت پیش
نهاده در حدود داکلی عرصه مبارزت اراستند و چون از نیابت و زمینداران مطمین خاطر نبود اینها
را همراه بختیار بیک هراول گردانیدند باطل ستیزان برگشته روزگار بمیدان کارزار شتافته جنگ
سخت کردند و چون اقبال روزافزون قرین حال دولتخواهان بود از اطراف زد و خورد غنیم را منهزم
ساختند و سید میان و سید مصطفی از اعیان فوج مقهوران با جمع کثیر بقتل رسیدند و بقیة السیف خاک
ادبار بر فرق روزگار خود ریخته پراکنده گشتند و مژده این فتح در نواحی کلانور بمسامع اقبال رسید

ورود موکب نصرت طراز بساحل دریای سند

چون موکب کیهان شکوه سایه معدلت بر ساحل
دریای نیلاب افگند افغانان ان نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته سعادت استانبوس دریافتند
و بخاطر فیض ماثر جهانبان پرتو افگند که منشور عنایت و موعظت بمیرزا ارسال داشته شاهراه سعادت
هدایت فرمایند اگر قدری از گران خواب غفلت و پندار بیدار شده ندامت و خجالت را شفیع جرایم
سازد به تیمار حال او پرداخته شود خلاصه مضمون فرمان انکه بعنایت سبحانه و تایید اسمانی وسعت اباد هندو
ستان که جای چندین سلاطین صاحب خطبه و سکه بود امروز یکسر بتصرف اولیای دولت ابد پیوند
ماست و عروس چنین ملکی بی زحمت رقیب دیگرانی خاطر در اغوش اقبال بی زوال ما در امده و زبده
ابنای روزگار و سران هر دیار روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب خواهش میگردند و امرای این
دولت بیمامن تربیت و نوازش ما بجای سلاطین دیشکوه نشسته بکامروای میگذرانند ان برادر
که به نسبت فرزندی مخصوص است چرا ازچنین دولت عظمی بی نصیب باشد و از اثر مصاحبان بداندیش
و همنشینان هرزه سگال خود را سراسیمه و پریشان حال دارد اگر بمحاسبه کار و متابعت کردار خویش آزرده بود
راه ندامت پیش گیرد یکی ازین سه شق قرار دهد هر اینه موجب صلاح دین و دنیا و بهبود او خواهد بود
و الا از انچه هست پریشان تر خواهد شد اول الا انکه بعزم درست و خاطر مطمین و اخلاص بی غش و اعتقاد
راست روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده جبین اخلاص بسجود استان نورانی سازد تا او را
در اغوش عاطفت جا داده کامیاب خواهش گردانیم و خانه دین و دنیای او معمور شود و شق دوم
انکه اگر از فرط واهمه و بد اموزی ارباب فساد قرار امدن بخود نتوانند داد یکی از فرزندان را مصحوب
عفت قباب بخت النسا بیگم روانه حضور سازد و شق ثالث انکه خواجه حسن نقشبندی را بملازمت
فرستاده اساس اخلاص و فرمان پذیری بعهد و سوگند استحکام بخشد تا از تقصیرات سابق و لاحق
او گذشته عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانیم میرزا از فرزندی و اهم جرات امدن ننمود

فرستادن

ورا الصغر سن معذرت خواست و چون از کم خردی و بی دانشی بی رخصت آنحضرت همشیره خود را بخواجه
حسن نقشبندی نسبت کرده بود و یقین میدانست که منشی خاطر اشرف نبخشاده [?] و مصدر این همه فساد اورا
دانسته اند بر فرستادن خواجه حسن تیز دلیری نکرده و او را با فرزندان بجانب بدخشان گسیل نموده خاقان
گیتی ستان نوس [?] بی اقبال از ناصیه احوال میرزا دریافته تخت [?] حکم فرمودند که راجه مانسنگه با فوجی شایسته
از آب سند گذشته به بنش [?] برسانند و متعاقب آن شاهزاده والا نژاد سلطان مراد با بسیاری از امرا
دستوری یافت که از آب عبور نموده قدم همت بشاهراه خدمت نهند و ترتیب افواج قاهره برین نسق
قرار یافته قول بموکب اقبال شاهزاده والاشکوه رونق گرفت و میرزا یوسف خان و رای رایسنگه
و رای درگا و کوجر خان و راجه سورج سنگه و رای مندن جوهان و شیخ عبد الرحیم بجوری لکنوی و
بالکادر الجند [?] و تهاکری و سلیم خان و کاکر علی خان و سید محمد موجی و کرم الله کنبو و بیربتی راج و
راماس دستهره داس و کله کجبواه و اسکرن و شیخ دلی و میر محسن بکبری و بجهره و هزاره بیک
و جمعی کثیر از جوانان کار طلب و بهادران جان نثار دیگهای [?] پادشاهی در ملازمت ایشان مقرر گشتند
و در جوانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی و میر ابو القاسم نمکین و سید حسین و حسن قلی بیک
و عبد الله بلوچ و فوجی از مبارزان عرصه همت تعیین شدند و در برانغار قلیج خان و جلال خان و شیخ جمال
بخاری و نورم قلیج و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ کبکه و ملک درویش جانوه و عالم نوحانی و مولانا
الله داد ابنرده [?] و شهباز خان لودی و جوقی از مجاهدان صف شکن قرار یافتند و در هراول راجه مانسنگه
و دوزنک خان و شیردیه خان و بادهو سنگه و محمد بیک تکلو و مانسنگه درباری و جگمال پنوار و سلهدی
و بهادر خان قوردار و سرجن و پهلوان علی و سلت سنگه و جگت رای درامخد [?] و بهگوانداس و شیخ کبیر و
جبار قلی و نصیب دیوانه و دیگر دلاوران رزم جوی قدم همت پیش نهادند و باز از کمال تعلق خاطر و صله
رحم بملاحظه آنکه مبادا از بیم شکوه افواج منصوره آواره دشت غربت گردد و ناکام به اذربکان [?] توسل
جسته آبرو ریزد حاجی حبیب الله کاشی را با منشور موعظت و نصیحت نزد میرزا فرستادند که درین کوهستان
تنگ میدان عساکری با پایان بصعوبت و دشواری میگذرند و موسم تردد بی ق [?] نزدیک است که با ج [?]
رسد اگر یکی از آن شقوق قرار دهد دست از دباز [?] داشته عنان معاودت بمستقر سریر خلافت منعطف
سازیم والا خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب شده کار او به انجام خواهیم رسانید و مقارن اینحال
رسید که تواجیان بهرام صولت و کاربردازان شایسته خدمت جسری در غایت استحکام نمایند و
از قضایای که در سنولاردی [?] داد گشته شدن فتح دوست پسر علی دوست خان بار بیگی است و تفصیل این
اجمال آنکه او با حسن بیگ طبقچی که از جلیها و خانه زادان درگاه بود و بحسن صورت و قبول ظاهری
آراستگی داشت نسبت تعشق و علاقه خاطر ظاهری ساخت و پیوسته با یکدیگر بزم شراب گرم داشته

بمستلذات نفسانی می پرداختند روزی در گوشه حلقه با هم نشسته پیاله میکشیدند ناگاه دو تن
چند رسیده به تیغ رشک آن نامقید بی باک را از هم گذرانیدند و چون صورت حال بمسامع جلال
رسید حکم شد که حسن بیگ را در پیشگاه اورنگ معدلت حاضر سازند و تواجیان او را در حوالی خانه مطلب
خان یافته بحضور اشرف آوردند و ازین جهت بیشتر سوء ظن شد و چون وقت مقتضی مکافات
این قضیه نبود دیگچندی مطلب خان را معاتب و مخاطب داشته تشخیص این ماده را بر آمدن بدرا موقوف
فرمودند و حسن بیگ را اسلاق بست در ساز ده محبوس گردانیدند و چون علی دوست بدرگاه دولت
بارگاه رسید از کمال مردمی و آگاه دلی معروض داشت که درین واقعه سراسر تقصیر از فرزند نفرات
و نسبت مطلب خان با من بیش از فرزند صلبی است اگر در مقام شدت و حق طلبی میشوم بجنبه بر دیگران
می افتد و قصاص او بر ذمه عدالت آنحضرت لازم و متحتم میگردد و از ضایع ساختن او فایده بمن
نمیرسد و چنین بنده در یکی از معرکهای نامی بکار حضرت خواهد آمد بهتر آنکه این را از سر بسته ماند خاطر آن
با طاعت بر مردی و مروت آن پیر جوان همت آفرین نمودند و ملتمس او بپایه قبول یافت و همدرین
تاریخ قلعه اتک را اساس نهاده سربراهی از آنجا بعهده اهتمام خواجه شمس الدین خوافی تفویض فرمودند

نهضت موکب منصور خاقان گیتی ستان بصوب کابل چون مدت ممتد ساحل دریای سند مخیم بارگاه اقبال
شد و میرزا بر ره نمونی اقبال قدم اخلاص در شاه راه سعادت ننهاد عزیمت رای جهان آرا به تسخیر
ابستان و گلگشت آن بوستان تصمیم یافت اگرچه اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت
چشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده و مقاصد خویش مطمح نظر داشته مقدمات مخل بر طبق
عرض می نهادند اما آنحضرت بالهام ربانی و احکام آسمانی پای همت در رکاب توسن عزیمت نهاده
همعنان دولت و اقبال از آب سند عبور فرمودند و اجمال و اثقال اردو در اتک گذاشته
حراست آنجا را بقاسم خان میر بحر مقرر داشتند درین وقت حاجی حبیب الله از پیش میرزا
مراجعت نموده سعادت رکاب بوس دریافت اگرچه عرضه داشت میرزا مشتمل بر اظهار
ندامت و خجالت و موکد بسوگندان غلاظ شداد بود که بعد ازین قدم جرات و گستاخی از
اندازه خود بیرون ننهد لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند مقبول نیفتاد و حکم شد
که لشکر منغلا در ظل رایت شاهزاده والا نژاد سلطان مراد از کمرام متوجه پیش شود و خود
بتایید دولت و اقبال ازین منزل کوچ فرموده در کنار دریای کابل فرود آمدند و مجدد از کمال
عاطفت و مهربانی خواجه محمد علی خزانچی را نزد میرزا فرستادند که اگر ممکن یکی از آن احکام مطاع
نماید دست از دعا باز داشته عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف گردانیم و روز دیگر در مقام
دولتاباد مخیم بارگاه اقبال شد درین روز میر غیاث الدین علی قزوینی را که مجملی از فضایل

دکاران

وکمالات او در داستانهای گذشته سمت ذکر یافته و بی اغراق با نجابت ذاتی و اخلاق پسندیده
در فن تاریخ عدیل و نظیر او نبوده و نیست بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص بخشیده خلعت فاخر
دراپ خاصه و هزار روپیه مرحمت فرمودند و درین روز شاه میرزا با عرضه داشت رسید اگرچه
اظهار ندامت و خجالت نموده بسان اخلاص و بندگی به اقسام قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان
رموزدان از اشراق باطن و تفرس عالی دریافت که مقدمات مکتوب اصلی ندارد و زبان او را
با دل آشنای نیست و آنچه نوشته اضطراریست نه اختیاری مع هذا الحکم فرمودند که مجلس کنکاش آراسته
امرای عظام در آنچه صلاح دولت و بایست وقت باشد بعرض رسانند و مقرر شد که شیخ ابو الفضل ممیز
بوده خلاصه کنکاش را بعبارت منقح در جریده عرض ثبت نماید اعاظم دولت در استعفای جرایم
برادر و انعطاف موکب والا متفق اللفظ ترتیب دلایل و براهین نمودند لیکن چون یورش کابل
بر خاطر قدسی مظاهر تصمیم یافته بود ازین حرف قدری بر آشفته فرمودند که همانا امرا از شدت
سرمای کابل متوهم شده اند مقتضی همت آنست که همه را درین حدود گذاشته با شاگرد پیشه متوجه
آن صوب شویم باین عزمت قدم همت در شاهراه اقبال نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شدند
چون ولایت پشاور مورد عساکر کیهان شکوه گردید حکومت آنجا بیار علی ناظر بیوتات تفویض
یافت

ایلغار موکب همایون کابل

چون همواره پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر آن بود که
میرزای حق ناشناس برهنمونی سعادت قدم بشاه راه اطاعت نهاده از خود رای باز آید و اگر
از بخت نشود مدارای بسیار برده در هر منزل چندی مقام می فرمودند و فرمان بشاهزاده و امرای
عظام شرف صدور یافته بود که زنهار بسرعت نشتابند که میرزا بحال خود پرداخته از گران
خواب غفلت چشم باز کند آن مست باده پندار از حرف خوش آمد گویان خانه برانداز اصلا
در ملازمت بخود نداد و خواجه حسن نقشبندی را بصوب بدخشان روان ساخت و احمال و
اثقال خود را بآنجا فرستاده بقزاقی قرار داد و چون معلوم او شد که خاقان گیتی ستان در حدود
پشاور نزول اقبال فرموده و شاهزاده با عساکر منصوره بطریق منقلا می آید برهنمونی ادبار
تن داماده کارزار گردید و حضرت خاقان از استماع جرات مسلک حزم و احتیاط مرعی داشته
بر ایلغار نهضت فرمودند و شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم را بسرداری اردوی
بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونت داس را با فوجی از معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر
نموده حکم شد که اردوی کیهان پوی منزل بمنزل در موکب اقبال طی مسافت نماید روز
سیوم موضع جلال آباد بورود رایات جلال آراستگی یافت و بجهت محافظت راه در قفا همت
ل نزدین جان درویش خان و شمس الدین گردیزی را در آنجا گذاشته متوجه پیش شدند

وصباح آن روز نزهت آباد باغ صفا بود و موکب اقبال رونق و صفا یافت تا حال هر روزه خبر از ایشان
میرسید اما امروز هیچکس نیامد و قراولان پادشاهی نیز برگشتند که افغانان برگشته بخت سر کوتل
را مضبوط ساخته اند روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده در حدود دکه یک منزل گزید فردای
روز حاجی محمد احدی که بزبان گیری شتافته بود از نیمه راه برگشته آمد و حرفهای ناخوش مذکور ساخت
که مکرر گزندی به لشکر فیروزی اثر رسیده بر زبان معجز بیان که مترجم ملهمات غیبی است گذشت که این سخن
اصلی ندارد اگر خدا نخواسته باشد چنین بودی تا حال چندین کس پی هم میرسیدند معهذا از امرا
کنکاش خواستند جمعی بعرض رسانیدند که درینجا توقف باید نمود تا شاهزاده کلان با لشکر عقب
همراه شوند و بعضی کوتاه همت معروض داشتند که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن اینجا
نیز صلاح وقت نیست عطف عنان نموده به اردوی بزرگ ملحق باید شد و از آنجا خود را جمع ساخته
بعزم کارزار باید شتافت و چندی از دلاوران مزاج فهم عرض کردند که هرچند جمعیت کم است
اما همه مردم چیده کارطلبند و سایه اقبال آنحضرت بر سر دارند لائق آنست که بر حال میرزا بخشوده
ابواب صلح مفتوح گردانند و از حرف نهاد نارسیدن دیگر اخبار ظاهر شد که سخن حاجی محمد اصلی ندارد
و در آن روز منزل سرخاب مخیم بارگاه اقبال گردید و درین جا ترتیب افواج برین نمط قرار گرفت
قول بموکب منصور آراستگی یافت فوج برانغار بسرداری زین خان کوکه مقرر شد و جوانغار بسرکردگی
مطلب خان رونق پذیرفت و جمعی از احدیان و یکهای پادشاهی در هراول کارطلب گردیدند
درین وقت مبشران عالم غیب و منهیان نهان خانه تقدیر نوید فتح و فیروزی بمسامع عز و جلال رسانیدند
لیکن چون یکی از افغانان مجهول عرضه داشت کرم الله کنبو آورده بود چنانچه باید تسلی خاطر نشد
که مبادا درین ضمن ارباب فساد حیله بخاطر رسانیده باشند والا بایستی عرضه داشت شاهزاده
بلند اقبال میرسید روز دیگر در میان سرخاب و جگدلک عرضه داشت شاهزاده مراد بشارت بخش
آمد و آنحضرت سجدات شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسانیده بزم نشاط گرم ساختند **رزم شاهزاده**
مراد با میرزا محمد حکیم و نصرت یافتن آن نور حدقه خلافت بتایید کردگار کریم چون میرزا سررشته صلاح و
صواب از دست داده به بدسگالی ارباب فساد هیچ یک از آن شقوق که موجب نجات او بود جرات ننمود
و عساکر اقبال در ظل رایت شاهزاده مراد به آن صوب نهضت فرمود بعضی از اهل زوال جهان
کنکاش دادند که کوه خیبر را استحکام داده مجادله و مقاتله باید استاد و جمعی از بداندیشان
نمودند که از راه بنگش ولایت هندوستان درآمده غبار شورش باید انگیخت و چندی از کوتاه
نظران صلاح در آن دیدند که حصار کابل را استحکام داده خود روزی چند در کوه‌های صعب باید بسر
برد و چون افواج منصوره بسرعت هرچه تمام در رسید میرزا هیچ یک ازین امور تیر انداخته دل از کابل

برکند

برکنده و بنه و بار خود را با حکمهای دو دست فرستاده بجانب قرابلغ رفت که اگر کار بر دشمن تنگ شود خود را
بولایت بدخشان و ما ورا النهر اندازد و چون بکنار آب غوربند رسید جمعی از فتنه جویان خرسنگ راه او شده
خاطرنشان نمودند که موکب منصور از پشت در پی شتر نخواهد آمد و فوجی که برسم منقلا تعین شده غالب آنکه
با ندک زد و خوردی قدم جرات پیش ننهند ولی جنگ نیز راه ادارگی سپردن از این جهت و غیرت دور است
بر حال بگذشتن قدم همت افشرده دست بردی باید نمود شاید کاری از پیش رود والا خود را بگوشه خواهم
کشید و میرزا با این عزیمت باطل فریدون را پیشتر به اق سرای فرستاد که در فراهم آوردن مردم سعی نماید
و خود هم متعاقب با دیبوت و حیدر علی را با جمعی روانه کابل ساخت که محافظت شهر نموده خود را بر سر
پل رسانند بالجمله در وقتی که فوج منقلای لشکر منصور بمقام بینی بدراو که میانه دو آب و بنجاک است رسید
... گراز بارنک آب کوچ کرده فریدون در موضع چهار نو برعقبی شده انتهاز فرصت داشت چون افواج
منصوره از کمین گاه گذشت سید حامد بخاری و مخصوص خان و جمعی از بهادران که چنداول بودند سر رشته
قدم احتیاط از دست داده پیشتر شتافتند و غیر از سید بهاء الدین و چندی دیگر عقب نماندند بداندیشان
فرصت قابو یافته به بر تال مردم دراز دستی نمودند و اسباب بسیار بتاراج رفت و درین حال سرداران
چنداول خبر یافته بدافعه و مقاتله اینها عنان همت تافتند و بمجرد رسیدن بهادران رزم جوی مخالفان
راه بازنشناخته راه گریز پیش گرفتند فریدون بطرف بادام چشمه شتافت و دیگر بیدولتان بجانب
دره‌های داغ نور رفتند و هم دران روز شیخ جمال بختیار از کمال جرات و تهور خواست که با جمعی از
راه چهار تو خود را پیشتر بکابل رساند بحسب اتفاق میرزا نیز درین روز بچهار تو آمده متفحص حال
زیدون بود ناگاه فوجی از دور سیاهی کرد میرزا بعضی از مردم خود را بسرکردگی علی محمد استقبال
فرستاد و از بهادران جانبین چپقلشهای نمایان بظهور پیوست درینحال فریدون از عقب فوج دو نیمهٔ اینها
رسید و مخالفان از آنکه لشکر منصور دانسته عنان باز کشیده دورتر استادند و بهادران جانفشان
بران فوج حمله آوردند و جنگ صعبی روی داد و شیخ دولت و ستهره داس خوبها تاخته کارنامه دلاوری
ظاهر ساختند و از مخالفان تخته بیگ و عبور بیگ و شادمان اورغلیق و ملا عیوری ترددات شایسته
کردند و کمار شریف نام جوانی خویش میر خلیفه که از نوکران شیخ جمال بود از اسب جدا شده بدست
غنیم افتاد و با آنکه مخالفان از پس و پیش هجوم آورده بودند بهادران رزم دوست جنگ کنان خود
را بعسکر اقبال رسانیدند و هم درین روز شکونه قراول که بجهت تحقیق احوال رفته بود به احمد بیگ
و تخته بیگ و زاهد و جمعی از مخالفان دوچار شده مردانه جان فشانی نمود و میر عباد الله نیز درین
روز بدست غنیم افتاد مصحوب او مبلغی بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثر فرستاده بودند در راه شیرخواجه
ولایت بیگ و جمعی از کمین برآمده او را دستگیر میسازند و زرها بتاراج میرود و خبر ناشخص که

در راه وحشت افزای خاطر اشرف شد گویا از ظهور وقایع این روز بوده با جمله میرزا حکیم
با مردم خود بر بلندی که قریب بعسکر اقبال بود فرود آمد و با آنکه این تاراج دوست برد موجب
از دیاد نخوت و تهور ارباب خلاف شد میرزا با خود قرار جنگ صف و مبارزت روز نهاده
و بدین جهت یکشبانه روز به بهانه فراهم آوردن سپاهی در رعیت دفع الوقت نمود و
بضابط کهنه سپاهیان حیله ساز تدبیری اندیشیده نوشته چند مصحوب یکی از خون گرفتها بنام
قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مراد و چندی از فداییان جانفشان فرستاده
اظهار موافقت و ترتیب مقدمات بوج نمود و میرزا یوسف خان از غایت اشفتگی نوشته را در آن
مجلس پاره ساخت و علی مراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون ازین مکر و خدیعت کام
دل برنگرفتند و جنگ راست براست از حوصله کار خویش برون می یافتند قرار به شبخون
داده شب بر فراز کوه آتشها برافروختند قراق و امیرخان اسلام آبادی و افضل تولکچی جمعی
را بجانب دست راست فرستادند و نور محمد خواجه خضری و بسیاری از پیادها را بطرف دست
و بسیاری از پیادها را بطرف دست چپ روانه گردانیدند و یکبار از اطراف و جوانب غبار
شورش برانگیختند که شاید درین لباس چشم زخمی بعسکر اقبال رسد لیکن بمیامن تاییدات
غیبی و نیروی دولت روز افزون امرای عظام و بهادران قوی دل پای همت افشرده مانند
سد اسکندر بر جای خود استادند و ازین فریب و تشویر اصلا غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان
ننشست صباح آن شب که روز چهارشنبه ششم امرداد ماه موافق غره رجب باشد میرزا با لشکر
نکبت اثر خود از تنگنای کوه برآمده رزم طلب گردید و امرای عظام در ملازمت شاهزاده
والابخت ترتیب افواج نموده بدافعه کابلیان همت گماشتند و هنوز نوبت جنگ بدیگر افواج
نرسیده بود که بصدمه بهادران فوج هراول شکست در جمعیت غنیم افتاد و میرزا عنان عزیمت
معطوف گردانید و بمیامن اقبال بیزوال ابواب فتح و فیروزی بر چهره همت دولتخواهان
مفتوح گشت صباح آن روز فریدون با فوجی قدم جرات پیش نهاده جنگ عظیم کرد نورنگ
خان و جمعی که از فوج هراول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند اما کابلیان زور
آورده هراول را قدری بیجا گردانیدند و میرزا را از ظهور این جرات دل رفته بجای باز
آمد و خود را بعرصه کارزار رسانیده حرکت المذبوحی ظاهر ساخت بهادران فوج هراول
شاه بیک کولابی در دفع رستاقی جوبها تاختند و فتح مبارک در راه اخلاص جان نثار شد و
نزدیک آن رسید که کابلیان آثار تسلط و غلبه ظاهر سازند درینوقت راجه مانسنگه سورس
درآمده مادهوسنگه برادر خود را با صورت سنگه و دیگر بهادران قوی دل و شیران زنجیر

كل توپ توپ و فوج فوج بكومك فرستاد و چندي از فيلان صف شكن همراه ساخت ابراهيم خان
فوجدار بر فيل ان موهن و جهار خان بر فيل جكت راى و محمود خان بر فيل كج منكل و چاند خان بر فيل
لكهي سندر و حسين خان بر فيل نكمت كج نام سواره برهم زن هنكامه مخالفان شدند اكرچه فيل لكهي سندر
داخل فيلان خاصه نبود اما چون درين روز خوب جنكيد داخل فيلان خاصه شد و نوبهاره كه بر فيلان حلقه
نهاده بودند فرمود كه اتش در دادند و ازين شورش اساس همت كابليان انهزام پذيرفت علي محمد است
كه در خدمت ميرزا نسبت اتاليقي داشت با ديكر هوا خواهان جلو ميرزا را كرفته و علم خوابانيده راه هزيمت
سپردند ديكباس و كسري از روز در كذشته بود كه نسيم فتح و فيروزي بر پرچم رايات اقبال وزيد و فتحي كه
طغراي فتوحات روزتو اند شد از مكمن عنايت ايزدي چهره مراد نمود و كابليان خاك مذلت بر فرق
ناموس خويش بيخته اواره دشت ناكامي كرديدند اكرچه بنا بر پاس حزم و احتياط چنانچه بايد تعاقب نشد
اما رخت حيات بسياري از اهل ادبار به اتش تيغ ابدار بسوخت و راجپوتان شمشيرهاي نمايان
زدند و جمعي از دلاوران تيز جلو تا نمود قريب بكوتل پاي منارك سه كروه ازان جانب كابل است
تو درا ميرزا رسانيدند و ميرزا بزور بخت اقبال و خيزان جاني بسلامت برد و در قراباغ
نشست ساخته به استرغج شتافت و در انجا ميرزا كيقباد پسر كلان او با چندي از مخصوصان
ميرزا ملحق شدند و از استرغج بغوربند رفت و در روز بيست يكم شاهزاده والانژاد با امراي
عظام در جلكه سياه سنك مجلس عالي ترتيب داده ارباب كابل و اعيان شهر را بنويد معدلت خاقان
كيهانستان مستمال خاطر كردانيدند و از متوطنان انجا كروه كروه امده بكورنش شاهزاده سربلندي
يافتند و در حيني كه موكب كيهان شكوه ما بين سرخاب و جكدلك رسيد مژده فتح و نصرت بلند اوازه
شد و پادشاه سپهر باركاه از پشت زين بر روي زمين قدم نهاده سجدات شكر و سپاس اين موهبت
والا بجاي آوردند و فرمان نوازش بنام شاهزاده جوان بخت و امراي عظام ارسال داشتند
در بيست و نهم حوالي تنكاك مخيم باركاه اقبال شد و از سپاهي و رعيت كابل فوج فوج و جوق جوق
سجود استان سرافرازي يافتند و كنور مانسنكه با ديكر اعيان لشكر زمين بوس شرف اختصاص
كرفتند روز ديكر كوچ فرموده در جلكه سياه سنك باركاه جلال برافراشتند و در اثناي راه شاه
زاده با ديكر امرا بسعادت ركاب بوس مفتخر كرديدند و درين سر منزل روزي چند مقام فرموده
بر باغ شهرارا و ديكر منازل دلكش خوشوقت شدند و چون قرار داد خاطر اشرف چنان بود كه بكشمير
بهشت اباد كل بل سير مستوفي فرمايند حكم شد كه سيد حامد بخاري و سيد بهاء الدين فيلان را همراه كرفته
جلال اباد رسانند و هم درين ايام شكر خان فيلباني را كه سرامد ارباب فن بود و مسلسل بدركاه اورده بودند
بپايه رسيد در روز بيست و نهم منازل ارك كابل بجلوس اشرف رونق اسماني يافت در پولا كه كلستان

که گلستان همیشه بهار کابل بود و موکب جهانگشا محمود بهشت برین و غیرت افزای بلاد روی زمین
گردید و میرزای برگشته روزگار با دل پرخون برگشته کوه و هامون گشت نه روی آمدن بعتبه اقبال
نه راه شتافتن سیج محال و نه یارای مقاومت با شکوه جلال فتنه جویان کم فرصت راه گریختگی
سپرده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و نزدیک بان رسید که سراسیمه بجانب ولایت توران
شتافته به اوزبکیه توسل جوید خاقان ممالک ستان با وجود چندین جرایم عظیمه صله رحم منظور داشته
در مراعات حفظ ناموس و سمت برادری نموده لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف را با منشور مرحمت نوید بخشش
و بخشایش نزد میرزا فرستادند و آن گسسته امید از استماع این بشارت غیبی جان تازه و حیات مجدد
یافته سجدات شکر بتقدیم رسانید و عرضه داشت معذرت آمیز بدرگاه معلی ارسال داشت که مناسب
حال و شایسته وقت آن بود که بیشتر ازین سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف خسروانه
گردم اکنون که از کم دانشی و نا تجربه کاری و بد آموزی ارباب فساد معتذر تقصیرات و جرایم
شده ام بکدام رو دست آویز با دراک دولت ملازمت جرات نمایم امید از مکرمت آنحضرت
چنان است که درین مرتبه جان بخشی فرموده از آمدن معاف دارند با بقول فرزند خود را نبلای
میفرستم هرگاه واهمه خاطر و هراس باطن من کمتر شود خود نیز عازم آستان بوس خواهم شد
و چون لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف بدرگاه آمده ملتمس او را معروض داشتند آتش قهر آن
جلال انتساب و استعمال یافت و حکم شد که فوجی از بهادران عرصه شهامت نیز جلوی نموده
قدم از تعاقب او باز نگیرند تا بدست نیارند و درین حال علی محمد اسپ از نزد میرزا آمده شطری
از پریشانی احوال او بعبارت دل نشین معروض داشت و چون از قدیمیان این دودمان رفیع
ایشان بود ملتمسات او پایه قبول یافت و خاقان وافر الاحسان از کمال عاطفت و مهربانی
باز ولایت کابل را بمیرزا مرحمت فرموده رایات معاودت بمستقر اورنگ خلافت بر افراشته
دوم شهریور ماه آلهی بگذرگاه تشریف برده از روضه مقدسه حضرت فردوس مکانی استمداد همت
فرمودند و آخرهای روز برسم ایلغار متوجه جلال آباد شده مخصوص خان و شیخ جمال بختیار و شیخ
ابو الفضل را بسعادت همرای اختصاص بخشیدند و حکم شد که دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مراد
متعاقب منزل بمنزل می آمده باشند و چون ساحت فیض مساحت جلال آباد مورد رایات جهانگشا
گردید شاهزاده بلند اقبال وارث ملک هفت اقلیم سلیم که اردوی کیهان پوی در ظل حمایت
ایشان بود بعز بساط بوس دولت جاوید اندوخت و روز دیگر شاهزاده مراد با سایر بندهای
اخلاص نهاد بموکب اقبال پیوست و درین روز بخشی الملکی شیخ فرید بخاری از ولایت بهار آمده
سعادت رکاب بوس دریافت و حقیقت صاف شدن شرقی دیار و استقلال دولتخواهان

فرزند

دت گذار در زوال اهل ادبار مشروحا معروض داشت و هم درین ولا عرضه داشت خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاس مشتمل بر استشفاعی جرایم معصوم خان فرنخودی معروض بارگاه اقبال گردید و پادشاه بسیار
بخش اندک پذیر ملتمس خان اعظم بعز قبول مقرون داشته رقم عفو بر جرایم عظیمه او در کشید و مجملی ازین
ماجرا آنکه چون او در جنگ شهباز خان هزیمت یافت یکچندی در پناه زمینداران بحال تباه روزگار
گذرانید تا آنکه مقصود نامی از ملازمان او خود را باو رسانیده و سامانی که هم از دولت او بدست آورده
بود در طبق اخلاص نهاد و بمعاونت او باز جمعی از اوباشان واقعه طلب بر گرد او فراهم آمدند و
بقصبه بهرایج تاخته دست تاراج دراز ساخت وزیر خان و مهتر خان بدفع او کمر همت بسته در کنار
دریای سرو بار رسیدند اگرچه بی محابا از آب نتوانستند گذشت بتوپ و تفنگ برهم زن هنگامه ارباب
فساد گردیدند و آن بی سعادت از توهم همراهان خود شبی با چندی از اردو برآمده راه ادبار کی پیشگاه
لشکر و افواج منصوره تا کلبان پور تکامشی نموده عنان باز کشیدند و او بکلوباره رفته در الخدود
فتنه و آشوب سرانجام داد و قصبه محمود آباد در اوست فرسود تاراج کرده اینده خواست که بکوهستان را اعلام شورش
برتیغ سازد شاهم خان از ... و ... خان از غازی پور و قاسم خان از چاند پور روی همت
بدفع او نهادند و کثرت دولتخواهان باعث تفرقه ارباب فساد گشت و چون از اطراف هجوم بهادران
جانثار شد آن بیدولت بنه و بار خود را گذاشته با معدودی از سرو عبور نموده دانست که روز
ادبارش باخر رسیده و امروز و فردا اسیر سرپنجه تقدیر خواهد گشت ناگزیر کتابتی بخان اعظم نوشته
التماس دستگیری کرد آن خیر اندیش مراعات حقوق آشنایی و سبقت جهت نموده بنقد و جنس و جاگیر
اعانت و معاونت فرمود و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده استشفاع جرایم او نموده به التماس خان
اعظم گناه او بخشیده شد القصه چون موکب اقبال از دریای سند عبور فرمود راجه تودرمل از بهار
آمده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و بعالی منصب وزارت کل من حیث الاستقلال فرق
عزت برافراخت و دران حواشی روزی چند بشکار قمرغه خوشوقت گردیده حکومت و حراست
آن حدود بکنور مانسنگه تفویض فرمودند و موکب جهانگشا صیدکنان و شکار افگنان تا سواد دار السلطنه
لاهور نهضت اقبال فرمود و بشهر داخل ناشده رایات عزیمت مستقر خلافت برافراشتند و چون
بلده سرهند مضرب خیام گردون احتشام گردید راجه بهگونت داس و رای رایسنگه و سید حامد بخاری
و ... خان و سایر جاگیرداران صوبه پنجاب برخصت انعطاف سرافرازی یافتند و دریا خان بن ... شهباز خان
از ... پور آمده بسعادت زمین بوس مفتخر گردید و چون بدار البرکه دهلی مورد رایات جهانگشا گردید الطاف
اثنا در زیارت روضه علیه حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف برده مراسم نیازمندی
بجای آوردند و آخرهای آن روز بشرف ملاقات حضرت مریم مکانی که از آگره باستقبال تشریف برده

مراسم نیازمندی بجای آوردند و اخرهای آن روز بشرف ملاقات حضرت بودند خوشوقت گردیدند
شاهزاده دانیال و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و دیگر بندها بدولت آستان بوس
اختصاص یافتند و موکب اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی بمستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود
و چون در نیمدت گشتاسب خان بحراست دار الخلافت اختصاص داشت بخدمتکاران حضرت مریم
مکانی بی ادبانه سلوک نموده بود و از گستاخیهای او خاطر قدسیه آنحضرت گرانی داشت از جانب
او شکایت پیش از پیش ظاهر ساختند و خاقان ستوده خصال بجهت مراعات خاطر و حفظ مراتب
آن زیاده سرمایه ناشناس را بزندان خانه مکافات محبوس فرمود و از سوانح این ایام بپایه
رسیدن بهادر پسر سفید بدخشی است در جای خود رقم زده کلک بیان گردیده که آن بی سعادت آشفته
سر در هنگام شورش بنگاله فرصت یافته در صوبه بهار علم بغی و فساد برافراشت و درین مدت کوهستان
ترهت را پناه خود ساخته روزگار بسر می برد تا آنکه ولایت ترهت بجاگیر غازی خان بدخشی مقرر شد
و او بیاوری خان اعظم لشکر کشیده بهادر نامزد را شکست داده اهل و عیال و اسباب و اموال
او را بتصرف در آورده و بهادر از روی اضطرار آمده غازی خان را دید و غازی خان او را مقید
و مسلسل نزد خان اعظم فرستاد و او بدرگاه سلیمان جاه روان ساخت و چون بعتبه خلافت رسید
از گرانباری جرایم سبک سر گردید و هم درین ولا حیدر پسر یوسف چک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسیده
مشمول عواطف خسروانه گشت پیش ازین صالح عاقل برهنمونی و فرمان پذیری یوسف از بارگاه خلافت
رخصت شده بود او لوازم خدمت و مراسم اطاعت بتقدیم رسانیده پسر خود را با نفایس آن دیار
مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و سعادت آستان بوس عز اختصاص یافت و از
قضایای این سال رحلت فرمودن علیا مرتبت حاجی بیگم است بمقدس سرای جاوید ازانجا که
ایشان از سفر حجاز مراجعت فرمودند پیوسته در جوار مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی
انار الله برهانه روزگار فرخنده آثار بسر می بردند و فواید افضال و انعام بر جبهه حال خاص و عوام گذرانیده
طبقات انام را از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور میگردانیدند و تمامی همت علیا
نهمت بر رواج و رونق آن روضه قدسیه مصروف میداشتند درین ولا داعی حق را لبیک زبان اجابت
فرموده رخت هستی بخلوت سرای جاوید کشیدند و شیوع این واقعه دلخراش و حادثه جگر تراش بر خاطر
قدسی مظاهر خاقان ستوده مآثر سخت گرانباری کرد و جهانی ازین غم بسوگواری نشست و آنحضرت قاسم
علی خان را به پرسش و دلجویی بازماندهای ایشان بدار الملک دهلی رخصت فرموده مبلغ کلی بجهت
خیرات و مبرات از خزانه عامره ارسال داشتند و مقارن این حال معصوم خان فرنخودی روی اخلاص
بدرگاه سپهر مرتبت نهاد و چون دست اویز امید نداشت در بیرون شهر فتحپور منزل گزیده قدم …

بنش

بنه گذاشت و بعد از روزی چند خود را به آستان عزت مریم مکانی رسانیده روی خضوع و خشوع بر خاک
نهاده باستشفاع ایشان ذلات جرایم او بزلال عفو خاقان کثیر الاحسان شست و شو یافت و درین تاریخ
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از بهار آمده بسجود کریاس فلک اساس فرق سعادت بر افراخت و از
وقایع ارتفاع پایه قاضی عبد السمیع است بعالی منصب قضای معسکر پیشتر قاضی جلال ملتانی به این منصب گرامی
اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضایا سررشته دیانت و راستی از دست داده
باغراض نفسانی عمل مینماید رقم عزل بر صفحه اعتبار او کشیده حکم فرمودند که از راه دکن بزیارت
حرم مبارک شتابد شاید به این وسیله از گرانباری جرایم نجات یابد و قاضی عبد السمیع را که بتحصیل
علوم رسمیه و طلاقت بیان از مفردان روزگار بود بجای او نصب فرمودند وقایع سال بیست و هفتم
از جلوس همایون روز یکشنبه پانزدهم صفر نهصد و نود هجری بعد از انقضای چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه
از روز نیر از شبستان عالم بیت الشرف حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی بمبارکی و کامرانی
آغاز شد و جهان را آبروی دیگر پدید آمد و بوستان سرای این دولت ابد پیرا را گلهای اقبال تازه بتازه
شکفت اگرچه خاقان ستوده خصال همواره در جشن نوروزی بزمهای پادشاهانه آراستی و آن
روز را بغایت گرامی داشتی لیکن از ابتدای سال حال حکم جهان آرا باین بستن شرف
نفاذ یافت که بخشیان کرام دولتخانه خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان سنگین بود به امرای
عظام قسمت فرمودند و یک ضلع آن که حجره که بادشاهی و جای تخت اشرف بود بمتصدیان بیوتات
عالی مقرر شد که از سرکار خاصه آیین بندی نمایند و همچنین طور سیامندل را که دولتخانه خاص بود
به اقسام اقمشه نفیسه آیین بستند و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار تمثال آن در آیینه خیال ندیده
نبوده بود و مقرر شد که روز تحویل و روز شرف مجلس پادشاهی منعقد شود و دیگر ایام هر روز یکی از
امرای بزرگ ضیافت نمایند و نیز حکم شد که بعد ازین بخشیان عظام در ایام نوروز فهرست منصب داران
بعرض رسانند تا هرکدام در خورش پیشکشی به اضافه منصب سرافراز گردند فهرست اهل خدمت و ارباب
عمل نیز بعرض میرسیده باشد که اگر از روی اخلاص و راستی خدمت کرده باشد به نتایج آن اختصاص
یابند و الا بدیگری مقرر گردد و همدرین تاریخ نیابت بی سعادت که در زمره باغیان حق ناشناس انتظام
داشت راه ندامت سپرده روی امید بدرگاه قدسی بارگاه نهاد و چون چیچه او همخان در حباله عقد
او بود حضرت مریم مکانی بالتماس او نشان نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بودند حضرت خاقانی پاس
خاطر حکم ایشان داشته رقم عفو بر جرایم عظیمه او کشیدند و چون جشن نوروزی بمبارکی و فیروزی حسن
انجام گرفت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که ولایت بهار در تیول او مقرر بود با ترسون خان و شاه قلی خان
محرم و شیخ فرید بخاری و بسیاری از امرا باستیصال باغیان بنگاله رخصت یافت و بصادق خان

و محب علی خان و سایر جاگیرداران صوبه بهار فرمان شد که استعداد این یورش نموده آماده خدمت باشند
و از صلاح و صواب دید خان اعظم که بهر آینه مطابق احکام بادشاهی خواهد بود سرموی تخلف نورزند
مقارن اینحال خبر رسید که جباری و خبیطه و ترخان دیوانه و بسیاری از باغیان بنگاله روی ادبار
بولایت بهار نهاده اعلام شورش و فساد مرتفع ساخته اند و دست تعدی و ظلم بر رعایا و زیردستان
گشوده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخته اند اگرچه حضرت خاقانی پیش از استماع این خبر
بالهام آسمانی تعیین افواج قاهره فرموده بودند لیکن درینوقت باز نژادان مقرر شدند که نامبردارا
بزودی روانه امداد نمایند **آمدن محل عزت گلبدن بیگم و دیگر بیگمان از سفر حجاز** در اوراق سابق سمت
ذکر یافته که بلقیس الزمانی گلبدن بیگم و دیگر حضرات عالیات بزیارت خانه مبارک تشریف ارزانی فرموده
و شهریار ستوده آثار نقود بیشمار برسم خیرات و مبرات بدان مواقف عالی ارسال داشت درین تاریخ
عزت آن صدرنشین سرادق عفت قرین صحت و عافیت مراجعت نمود و از استماع این بشارت خاطر
قدسی مظاهر بهجت و سرور گردید و چون بحدود دار الخیر اجمیر رسیدند شاهزاده ولی عهد برسم
استقبال دستوری یافت و بعد از ورود بحدود خانوه موکب اقبال به استقبال شتافت و در اثنای
راه خواجه محمد یحیی بسعادت رکاب بوس عز اختصاص یافته مراسله شریف مکه و عرایض اعیان آن ملک
با فهرست تحف بنظر اشرف در آورد و حضرت خاقانی در موضع خانوه بسعادت ملاقات عمه بزرگوار شرف گشته
روز دیگر عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و از سوانح آمدن شیخ عبد النبی و مخدوم الملک
از سفر حجاز دران وقت که این هر دو بزیارت مبارک رخصت یافتند مقرر شده بود که بحکم اراده آمدن
هندوستان ننمایند چون از درگاه آزرده رفته بودند در مجالس و محافل نسبت به بندگان این آستان
حرفهای ناشایست و مقدمات لاطایل مذکور می سازند و از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا
محمد حکیم بلاهور و نهضت موکب اقبال بصوب کابل شماتت ها ظاهر ساخته بهرزه درایی اسباب زوال
و نکال خود سرانجام می نمایند و بخیالات فاسد متوجه هندوستان میشوند مجملا چون بگجرات رسیدند از
نگونساری ارباب فساد و روز افزونی دولت خداداد خجلت زده اندیشه ناصواب خود گشته دست
خضوع و خشوع بر محل شفاعت آن صدرنشین بارگاه عصمت زدند و خاقان عدالت نشان از استماع
این خبر جندی را رهنمائی فرمودند که بروشی که ایشان نفهمند آنها را مقید و مسلسل ساخته بزندان خانه
مکافات رسانند مخدوم الملک خود همانجا از دست غضب بادشاهی قالب تهی ساخت و شیخ عبد النبی را
بدرگاه آوردند و حضرت خاقانی بواسطه شیخ ابو الفضل از هرزه گوییها که در آنجا کرده بازپرس
فرمودند و چندان گناه بر وی ثابت شد که سر از باران نتوانست برداشت لاجرم به شیخ ابو الفضل حواله

فرمودند

نموده‌اند که محبوس دارد و چون او را با شیخ عبدالنبی عداوت قدیم بود و بعالم مزاج دانی دریافت
که قتل او باز پرس ندارد پنهانی خفه کرده چنان وانمود که باجل طبیعی درگذشت **رزم صادق خان**
با خبیط و کشته شدن آن باطل ستیز چون خان اعظم با جمعی از جاگیرداران
صوبه بهار بهیت فتح کل و جشن نوروزی متوجه درگاه شد خبیط که از عمدهای ارباب بغی بود با دیگر
مفسدان از فرط طلب از بنگاله ببهار آمده غبار شورش برانگیخت و حاجی پور را از مردم خان اعظم انتزاع
نموده بسیاری از پرگنات آن حدود بتصرف در آورد و صادق خان تپنه را استحکام داده باجتماع
جاگیرداران و دولتخواهان همت گماشت و بعد از فراهم آمدن بهادران جانفشان ترتیب افواج نموده
بدفع و مقاتله ارباب بغی و ف روی همت نهاد خود در فوج قول علم شهامت برافراخت و
محب علی خان را سردار برانغار ساخت و دانع خان حبشی در جوانغار پای همت افشرده بهادر خان
و ابوالمعالی و دیگر دلیران جان نثار در هراول رزم طلب گردیدند و محمد قلی ترکمان را بانتظام داده علم
اظهار در عرصه کارزار برافراشتند خبیط از خبط دماغ در قلب ایستاد و جباری بر دست راست
ایستاد و رستم خواهرزادهای خبیط بر دست چپ ترخان دیوانه و سعید بیگ دشاد دانه در مقدمه
قوم ضلالت پیش نهادند و چون غنیم تحت کمت فزونی داشت صادق خان بر کنار دریای گندک
سنگر ساخته قابو طلب گشت و هر روز جوانان کارطلب از جانبین برآمده جنگهای نمایان میکردند
و درین زد و خورد علی بیگ بنی عم صادق خان کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد و چون
... تقابل بطول روز کشید امرا بتکیه بر اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون نموده یکدل و یکرو از آب
گذشتند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و از طرفین جنگ ترازو شد دستم و رستم از هراول
گذشته خود را بر فوج برانغار رسانیدند محب علی خان مانند سد اسکندر بر جا ایستاده دامن همت را
از دست اضطراب نساخت و هراول مخالفان کارنامه جرات و جسارت ظاهر کرده آینده بجوانغار
اقبال شبیر رسانیدند حب علی پسر محب علی خان خوبها ایستاده داد شجاعت داد لیکن از هجوم ارباب فساد
نزدیک بود که در ارکان افواج منصوره تزلزل راه یابد درین وقت بهادران فوج هراول خود را بکومک
... بنده دولتخواهان زانوی پشت ساختند حمزه بیگ عنبر علی و حسن میانه نیز از قول آمده پیوستند
و خبیط خود با مردم چیده بصادق خان در افتاد و از همه جانب لمعات تیغ زنگ زدای دلها گشت
و ... بغایت صعب دست داد محمد قلی ترکمان و چند مرد خوبها تاختند و در قلب جبله باد دیگر برق اندازان
... ظاهر ساختند و با آنکه فوج برانغار منهزم شده بود دست و بازو اقبال خاقان گیتی ستان
بکار در آمد و از مهب عنایت ایزد سبحانه جل و علا نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولت وزید
و مخالفان باطل ستیز غبار ادبار را در دشت هزیمت گردیدند درین اثنا میرک حسین برادر عرب خانجهان

سر خبیط را بریده آورد و همانا توبی از لشکر منصور به ان زیاده سر اسفته دماغ رسیده بود و از ظهور این لطیفه
غیبی باغیان حق ناشناس بر هم خوردند و لاشه اورا گرفته روی در گریز نهادند و در اثنای راه از
اضطراب و اضطرار بر خاک مذلت انداخته راه ادبار پیش گرفتند و دران حال مبرک حسین رسیده
سر او را بریده نزد صادق خان اورد و با انکه اهل فساد زیاده از پنج هزار سوار بودند و دولتخواهان
از دو هزار کمتر چنین فتحی روی داد و خبیط از الوس مغول است و در تهور و جلادت از یکتایان روزگار
و سر حلقه اهل بغی وادبار لیکن از انجا که با ولی نعمت ستیزه کردن و با دولت خداداد در اوفتادن برنتابد
چندان دوید که بسر در آمد و دولتخواهان جانفشان سر او را بپایه سریر خلافت ارسال داشته حقیقت
جنگ و فتح عرضه داشت نمودند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلی خان محرم و شیخ
ابراهیم و شیخ فرید بخاری را که از مقربان بساط عزت بودند حکم شد که از همراهی خان اعظم معاودت
نمایند و دیگر کومکیان برافقت او بدان صوبه بشتابند و همدرین ولا حیدر پسر یوسف خان والی کشمیر
کامروا رخصت معاودت یافت و شیخ یعقوب کشمیری را که در امثال و اقران خود بمزید علم و عمل امتیاز
داشت و زبان دان انملک بود ایلچی ساخته بهمراهی او مقرر فرمودند و از وقایع این ایام بجزا
رسیدن معصوم خان فرنخودیست چون ان اسفته دماغ بدسرشت بخدمت مریم مکانی ملتجی شد با وجود
چندین جرایم عظیم که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود انحضرت جهت مراعات خاطر نگاهداشت
جانب ایشان درحکم بقتل او نمی توانستند فرمود و معه هذا اثار ندامت و انفعال از ناصیه احوال
او ظاهر نشود تا انکه درین ولا بسکندر تلماق که از چیلهای معتمد درگاه است حکم شد که بروشی که هیچکس نبرد
کار او را بانجام رساند او بفرمان بادشاهی در شبی که از دربار بسکیال نشسته بمنزل خود میرفت
با چندی بر سر او ریخته بقتل رسانید و مقارن این حال جلای جابکسوار نیز بقصاص کردار ناهنجار خود
رسید و تفصیل این اجمال انکه او بفنون جابک سواری از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده
از منظوران قدسی بارگاه شد و چون خالی از جوهر رشدی نبود به انواع مراحم و تربیت مخصوص
گردید لیکن از تنگ ظرفی و کم حوصلگی مصدر افعال ناشایسته گشته بخلاف قانون ادب دائم
سلوک مینمود تا انکه درین وقت بمسامع جلال رسید که او بزن یکی دست خیانت رسانیده و
شوهر او را کشته است خاقان عدالت پناه ازین جرات و بی باکی بازپرس فرمود و چون به
ثبوت پیوست حکم قصاص او شد و از وقایع این ایام اصدار فرمان استمالت است بطلب امیر
فتح الله شیرازی تعریف و توصیف فضایل و کمالات میر از شرح و بیان مستغنیست و اشتهار ان
محتاج به اظهار نی پیش ازین عادلخان حاکم بیجاپور مبلغ گرانمند بجهت خرج راه فرستاده میر را
از شیراز بدکن اورده بود و چون عادلخان را روزگار بسرامد و بودن میر با ان مردم ناجنس قدر

نزد

شناس دشوار نمود اراده دریافت سعادت استانبوس که مرجع مستعدان هفت اقلیم است پیش نهاد
همت ساخت لیکن از توهم بی اعتدالی آن جماعه به اظهار این خواهش جرات و جسارت نمی یارست
نمود و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید فرمان قضا رمضا بنام حکام دکن شرف نفاذ یافت که میرزا را
باعزاز و احترام تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح این ایام شکستن حوض انوپ تلاو است قریب
دروازه دولتخانه که بر سمت شمالی واقعست بحکم اشرف حوض کلانی از سنگ اساس یافته بود و پیوسته
از آب باران لب ریز میشد بتقدیر آسمانی ضلعی ازان حوض فرو ریخت و سیلی بصد شورش طوفان روان
شد و جمعی از مردم که در آنجانب بودند بموج خیز فنا رفتند و بنیاد بسیاری از خانها برافتاد و بندهٔ
...بان که خدمتگار روشناس بود دران حادثه رخت هستی بسیل بلا داد و از غرایب آنکه اکثری از
...مزبان با طاعت در کنار حوض بسعادت حضور سرافرازی داشتند و چون حوض شکست دامن عافیت
هیچ یک از منظوران بساط قرب نم ناک این حادثه نشد و حضرت خاقانی به ادای شکر و سپاس این عطیهٔ
ربانی نقود بیشمار برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک ساختند و ازین تاریخ مقرر شد که هر سال
دو مرتبه پیکر مقدس را بزر و سیم و اقسام اجناس برکشیده بفقرا و ارباب احتیاج قسمت نمایند یکدفعه
...ی بشهور قمری که روز ولادت اشرف نهم رجب است و نوبت دیگر بضابطه سنین شمسی که ماه امرداد است
دوازده جزو وزن شمسی قرار یافت یک دفعه بطلا دوم به ابریشم سیوم بسباب چهارم بخوشبوی پنجم بمس
ششم بحمد هفتم بمکیف هشتم بروغن زرد نهم به آهن دهم به شیر یازدهم به برنج و اقسام غله دوازدهم
...بعد از فراغ وزن مطابق عدد سال عمر گرامی از گوسفند و بز و مرغ و گنجشک بتصدق فرق مبارک
...ازاد ساخته شود و نیز بجهت ازدیاد عمر و دولت روز افزون با خدای خود عهد فرمودند که در هر ماه شمسی دو روز
...از مرتکب غذای حیوانی نشوند و هر سال بعد از وزن انقدر روز که موافق عدد سنین عمر اشرف است گوشت
تناول نفرمایند و دران ایام در کل ممالک محروسه جانداری را نیازارند و در وزن قمری آن که انبار رود است
...هشت جزو وزن کنند نقره و پارچه و سرب و قلعی و میوه و شیرینی و رستنی و روغن کنجد و دران ماه نیز
ترک غذای گوشت فرمودند و شاهزاده بلند اقبال فرازنده تخت و دیهیم شاهزاده سلطان سلیم
...ا بر فرزندان را یکمرتبه روز تولدایشان به اقسام اجناس وزن فرمایند و به این وسیله چندین
از بینوا و ارباب احتیاج بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شد و در بنولا بخاطر قدسی مظاهر
...زبان پرتو افکند که اطفال را بعد از تولد در جایی نگاه دارند که اصلا آواز مردم بگوش ایشان نرسد و ملاحظه
...ایند که آیا در وقت گویایی هیچ حرفی از خود بر زبان ایشان خواهد گذشت یا گنگ مطلق خواهند بود و
بنابرین در صحرایی که از معموره دور بود منزلی ساخته طفلی چند را در آنجا بازداشتند و جمعی از معتمدان
را موکل فرمودند که دایه ها را بوقت شیر دادن در آنجا برده از گفت و شنود محافظت نمایند تا حقیقت

حال ظاهر شود و در السنه عوام ان منزل بکنک محل اشتهار یافت و چون بجهار سالکی رسیدند دهنکام کویای
شد حضرت خاقانی بتماشای ان پرورش یافتهای وادی بی زبانی تشریف بردند و اصلا سخنی و حرفی ازانها
ظاهر نشد و مثل کنکان باواز نامشخص بی ارتباط حرف بر زبان می راندند سربلندی یافتن میرزا خان

خانخانان خلف بیرام خان باتالیقی وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم

قبل ازین قطب الدین خان بخدمت اتالیقی شاهزاده ولی عهد شرف اختصاص داشت چون او را بکجرات
سرحد تعین فرمودند خاقان حقیقت شناس میرزا خان خانخانان خلف بیرامخان را شایسته این منصب عالی
دانسته عز افتخار بخشید اگرچه شاهزاده جوان بخت بجوهر دانش و عقل کامل و فطرت بلند و تدبیر
صایب مصلحت اموز جهان دیدهای دقیقه سنج است و انوار جهانگیری و جهان داری از دریچه ازل ازجبا
خاطرش پرتو افکنده و ان مسندنشین صدر دانایی را اکتساب فنون سلطنت به الهام غیبی نصیب گشته
لیکن خاقان سپهر استان بجهت انتظام سرکار ایشان و افتخار بخشیدن خانخانان را به این منصب الا ارجمند
گردانیدند و ان شایسته خدمت جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم اشرف نمود و به این سعادت
کله گوشه عزت بر اسمان سود و مراسم پا انداز و پیشکش بتقدیم رسانیده سجدات شکر این موهبت
عظمی بجای اورد و از قضایای این ایام انحراف مزاج اعتدال سرشت انحضرت است از جاده صحت و
شفا یافتن بفیض فضل حکیم علی الاطلاق نخست فی الجمله درد شکم بهم رسید در رفته رفته به استداد و امتداد
انجامید حکمای فرس برین بودند که تلیین باید کرد و الا در اندک روز اثر خون ظاهر خواهد شد و هنوز به
ان راضی نمی شدند و اختلاف این دو طایفه موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و تامل در ارتکاب
دوا شد تا انکه اثری از خون بدید امد و تشخیص اهل فرس صواب نمود و رخصت معالجه یافتند و بعنایت
ایزد سبحانه روز اول اثار صحت از وخبات احوال ظاهر گردید و در کمتر ایامی مزاج قدسی بمرکز اصلی
گرایید خاطرهای پژمرده ارباب اخلاص طراوت یافت و چارچمن دولت را غنچهای مراد شگفت
و نقود نامحصور برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک گردید و عالم برهم خورده انتظام پذیرفت
سلامت همه افاق در سلامت اوست و مقارن اینحال جشن وزن شمسی ارایشگی یافت و ان
گرانبار دولت را بطلا و دیگر اجناس سنجیده بفقرا و مساکین قسمت فرمودند و درچنین ایام گره
از کارها گشوده میشد و دریای عاطفت و مرحمت جوش و خروش داشت گناه شهباز خان را
بخشیده حکم اطلاق فرمودند و موکلان زنجیر از پای او برداشته بسعادت زمین بوس رسانیدند
و درین هنگام راجه بیربر التماس ضیافت نمود شهریار کام بخش بنده نواز بقبول این ملتمس پایه
عزت او را برافراختند و ان پسندیده خدمت پاره از دادهای انحضرت برسم نثار و پیشکش
گذرانیده سر خجالت در پیش انداخت بیربر از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس

قدسی بود در

قدس بود در شعر بندي و نزاکت فهمي و حدت طبع و فطرت بلند و مزاج داني و تيز زباني عديل و نظ
زات حضرت خاقاني او را از حضيض حست به اوج عزت رسانيده در سلک امرا و مصاحبان
خاص انتظام بخشيده بودند ذات او برهمن است و در مبادي حال بنامرادي و عسرت
روزگار ميگذرانيد و بعنوان شاعري و سخن سنجي در مجلس بهشت آيين راه يافت و چون جوهر رشد و
ن بستگي خدمت داشت بقبول نظر کيميا اثر مخصوص گرديد و رفته رفته کارش بجدي ترقي نمود که
ادني بخشش او پانصد مهر و هزار مهر بود و هم درين ايام حکومت و حراست صوبه پنجاب بعهده اهتمام
راجه بهگونت داس مقرر شد و سعيد خان را از آن خدمت معزول ساخته در حدود سنبل جاگير فرمودند

وقايع سال بيست و هشتم از جلوس اشرف روز دوشنبه بيست و ششم صفر نهصد و نود و
يک نيّر عالم افروز به برج شرف حمل تحويل فرمود و سال بيست و هشتم از جلوس ابد قرين خاقان
سکندر آيين بمبارکي و خرمي آغاز شد و دولتخانه را به آيين اکبري زينت و فر بخشيده تا روز شرف
هر روزه بزمي بطرز خاص در کمال آراستگي ترتيب يافت امراي عظام بقدر مرتبت و شايستگي
ذاتيش به اضافه منصب و التفات جاگير سرافراز گرديدند و از عاظم وقايع که در عنوان اين سال
پرتو اقبال انداخت فتح ولايت بنگاله است بار سوم و اجمال اين داستان آنکه چون خان
اعظم ميرزا عزيز کوکلتاش بتاديب باغيان بنگاله و تسخير آن ملک از درگاه معلي رخصت شد پيش از
رسيدن او جمعي از ارباب فساد که در ولايت بهار شورش انداخته بودند به تيغ همت بهادران
نصرت قرين بباد افراه رسيدند چنانچه مجملي در اوان سابق سمت ذکر يافت و صادق خان برسم
ايلغار خود در انسجام داستان سربلند ساخت و شاد قلي خان و شيخ ابراهيم و شيخ فريد بخاري
بکومک خان اعظم تعين شدند و سزاولان بادشاهي اکثري از جاگيرداران صوبه اله باس
و جونپور دواده را به بهار رسانيدند و در اندک فرصتي لشکري عظيم در حاجي پور فراهم آمد
خان اعظم خود با بسياري از مبارزان جان نثار قدم همت پيش نهاده براه گرهي شتافت
ترسون خان و شيخ ابراهيم و ميرزاده علي خان و سيد عبد الله خان و کچک خواجه و سبحان قلي
ترک را از آب گذرانيده براه ديگر فرستاد و چون در آن راه جنگل بسيار و معابر دشوار بود
ن کر منصوره بصعوبت طي مسافت مينمود و در منکير لشکرها يکجا شد و از حدود کهل کانو ترسون خان
و شاه قليخان محرم و ميرزاده علي خان و شيخ ابراهيم و شيخ فريد بخاري بکومک خان اعظم تعين
شدند و راي پتر داس را بطريق منقلا تعين فرمودند که يکدو منزل پيش ميرفته باشد اگرچه ترک
الدين حسين ميرزا و بابا خان قاقشال قبل ازين راه فنا پيش گرفته بودند اما عاصي کابلي با ديگر
بدسگالان در ترتيب اسباب زوال دقيقه نامرعي نميگذاشت از صيت سطوت عساکر اقبال تخت

با قتلوی افغان که ولایت اودیسه را بتصرف داشت و بحسب جمعیت و استعداد سرخیل ارباب بغی
بود عهد و پیمان استوار کرده قرار داد که چون افواج منصوره نزدیک شد خود را ملحق سازد بعد از ان
بکوره کهات رفته جباری و میرزا بیک و دیگر قاقشالان را مطمئن خاطر کردانیده همراه کرفت و بجهة
تسلی انها اهل و عیال خود را در انجا کذاشت و باغیان تیره رای بکالی کنک امدند و بهادران نصرت
قرین به کرهی رسیده ان محکمه را که بمنزله دروازه بنکاله است بسهولت مفتوح ساختند و به نیروی اقبال
روز افزون ترتیب افواج نموده در برابر غنیم صف ارای کردند و بر کنار کالی کنک مرحله تقسیم نمودند
مستعد قتال و جدال کشتند و چون از طرف قتلو دل نکرانی بود وزیر خان را با سید عبد الله خان
و میرزاده علی خان و شیخ محمد غزنوی و خواجه عبد الهی و دیگر کومکیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملکنه
فرستادند و نام بردها در دوازده کروهی معسکر اقبال تهانه ساخته فرو کش نمودند و همواره از جانبین
تیر و تفنگ مجادله و مقاتله میشد و چون روزی چند برین وطیره کذشت عیان لشکر را قدری تذبذب
خاطر کشته از کثرت غنیم والتماس کومک عرضه داشت نمودند و شیر بیک تواجی که بطریق داکچوکی رفته
بود بدرکاه امده حقیقت را معروض داشت میرزا جان خانخانان و زین خان کوکلتاش و اسماعیل قلی
خان و مخصوص خان و مطلب خان و رای رجب و شیخ جمال بختیار و شیرویه و خضر بیک و میر ابو المظفر
و میر معصوم بکری و دیگر بهادران کار طلب بکومک تعین شدند و هر کدام را به اسب و خلعت سرافرازی
بخشیده بسرعت تمام رخصت فرمودند و هنوز امرا از دار الخلافت بر نیامده بودند که مژده فتح و ظفر در رسید
مسرت افزای خواطر ارباب اخلاص کردید و شرح این بر سبیل اجمال انکه چون ایام تقابل فریقین به امتداد
انجامید و همواره از جانب مخالفان اثار غلبه و قدرت بظهور میرسید اولیای دولت روز افزون
بباطن قدسی مواطن انحضرت متوجه شده انتظار لطیفه غیبی داشتند درین حال قاضی زاده که از عمدهای
ارباب بغی بود باکشتهای پر توپ و تفنگ از فتح اباد امده اعلام نخوت و استکبار بر افراشت قضا را توپی
از کمین کاه اقبال به ان سیاه بخت رسید درخت حیات بسیلاب فنا داد و عاصی کابلی کالاپهار را بجای
او نصب فرمود و در اندک روزی بتوپ دیکر خرمن حیات او نیز بسوخت و میان معصوم و قاقشالان
و خالدین نیز غبار نفاق مرتفع شد و اولیای دولت فرصت یافته بصید قلوب و خاطر جوی الزام
پرداخته بسیاری از وحشت کزینان رمیده خاطر را دلاسا نموده در زمره دولتخواهان منسلک ساختند
از جمله خالدین بعهد و سوکند امده دید و میرزا محمد قاقشال و جباری و دیگران غایبانه قول نامه کرفته ازا
دادند که با نقل ترک همراهی باغیان نموده خود را با اهل عیال رسانند و از انها خاطر وا پرداخته
بعسکر اقبال شتابند عاصی کابلی و سایر باغیان برکشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سر رشته تدبیر
از دست داده بهزار سراسیمکی روی بوادی فرار نهاده اداره دشت ادبار کردیدند و مجددا حشمت

انکه از اشوب ارباب خلاف ارامش یافت خان اعظم سجدات شکر این موهبت عظمی بجای آورد حقیقت
کارنامه اقبال سده سریر خلافت عرضه داشت نمود مجملا چون عاصی کابلی فرار داده راه هزیمت پیش گرفت
بربت هرچه تمام خود را به بنگاه قاقشالان رسانید که هم حراست اهل و عیال نماید و هم انتقام خود از خان عالم
لان بکند میرزا محمد قاقشال خود از راه دوستی زه زاد او را پیشتر با من رسانیده بود از انجا
خاطر مطمین ساخته بمقاتله دیگر قاقشالان شتافت و انها در نواحی کهوره کهات اماده کار
زار گردیدند و عاصی کابلی کهوره کهات را تاراج نموده بدافعه انها همت گماشت خان اعظم محب
علی خان و شیخ ابراهیم و بابوی منکلی و سکندر چکینی تخمینا چهار هزار سوار را بسرکردگی ترسون خان
بکومک قاقشالان تعیین فرمود در وقتی که کار بر انها تنگ شده بود افواج منصوره رسید و باغیان
برگشته بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادران نصرت قرین بکهوره
کهات نزول فیروزی فرمودند میرزا بیگ و خالدین دو وزیر جلیل بموجب قرار داد امده پیوستند و استیصال
عاصی و سایر اهل فساد بر خود گرفته بکامشی شتافتند و چون خان اعظم ساحت انملک را از خس و خاشاک
ارباب بغی و فساد پاک ساخت و عاصی کابلی اواره بادیه عصیان گردید عرضه داشت بدرگاه سلیمان جاه
فرستاده التماس نمود که اب و هوای ان ملک بر مزاج من سخت گرانی میکند و اصلا بطبیعت من راست
نمی اید اگر یکچندی درینجا بسر برم بتحقیق که تزلزل تمام در ارکان حیات من راه یابد خاقان مهربان دل از
عنایت عاطفت حکم فرمود که اگر یکی از امیران لشکر ضبط انملک بر ذمت همت خویش لازم شناسد او را
گذاشته خود بولایت بهار دراید و الا روزی چند توقف نماید که شهباز خان را بحکومت ان دیار تعیین فرموده ایم
تا نایب برسد و شهباز خان به انواع مراحم و نوازش سرافراز شده با جمعی از مردم نیک بدانصوب رخصت
یافت و مقارن این ایام امیر فتح الله شیرازی بسعادت ملازمت خاقان سکندر حشمت فرق عزت برافراخت
تعریف و توصیف ان علامه الزمانی برتر از پایه سخن دانیست علامی شیخ ابوالفضل که در تمیز و تشخیص
جوهر دانش یگانه روزگار بود در اکبرنامه نوشته که اگر کهن نامهای دانش بنیستی سرا در شود امیر فتح الله
از نو انداز اساس نو بر نهد و بدان رفتار آرزو نبرد و لله الحمد که بیامن تربیت و نوازش خاقان قدر
شناس بمراتب عالی و مدارج والا ترقی وقت عد نمود و ظاهر او از باطن او معمورتر شد از وقایع این
سال تعیین فرمودن اعتماد خان بحکومت ولایت گجرات چون امری در ازل رقم زده کلک تقدیر شده
باشد ناگزیر نقش از نهانخانه بطون بعالم ظهور جلوه کند و پیش از وقوع ان اسباب فراهم اید چنانچه
فرستادن اعتماد خان به ایالت گجرات عمده اسباب شورش ان دیار شد مجملا خاقان ستوده خصال در
هنگام فتح گجرات او را بنوید حکومت ان دیار امیدوار ساخته بود درینولا که شهاب الدین احمد خان
بکومک انملک عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایت امیز بعرض مقربان بارگاه عزت رسانید.

اظهار دولتخواهی و تعهد فزونی جمع و تکثیر معموری نمود آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت او را بحکومت و
حراست آن ملک بلند مرتبه گردانیدند و بعد از آن هرچند دولتخواهان بعرض رسانیدند که ضبط ولایت گجرات
از اندازه حوصله او بیرونست چون بر زبان الهام بیان گذشته بود التفات بحرف ایشان نفرموده به ایالت
گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر ابو تراب به امینی عز امتیاز یافت و خواجه نظام الدین احمد را
بخشی و خواجه ابو القاسم را دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیگ محمد توقبائی و میر محب
الله و میر شرف الدین و میر صالح و شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال
بهکری و سید ابو اسحاق و قنبر ایشک آقا و پهلوان علی سیستانی همراهی او مقرر شدند و نامبردها را
بخلعت و اسپ سرافراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم علی پسر میر رمضان داروغه خوشبو
خانه که از خانه زادان معتمد مزاج فهم است به آوردن شهاب الدین احمد خان تعیین شد که چون اعتماد
خان به احمد آباد رسد او را بدرگاه معلی آورد و هم درین ایام میر شریف کیلانی از جانب نظام الملک
با دیگر ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده سعادت آستان بوس دریافت ذکر عذر

افغانان سیاه بخت با شیخ فرید بخاری و عرض دیگر سوانح و وقایع صوبه بنگاله

چون خان اعظم با دیگر دولتخواهان باغیان تیره بخت را شکست داده بدار الملک بنگاله در آمد و معصوم کابلی
آواره دشت هزیمت شد روی همت باستیصال قتلو نهادند و او از راه گریز در آمده بر سلسله
سلسله جنبان آشتی گردیده عرضه داشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده بوسیله مقربان بساط عزت التماس
استعفای جرایم نمود و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که اگر اولیای دولت قول او را بافعل موافق
و گفتار را با کردار مطابق دانند در سلک بندهای منتظم ساخته اودیسه را بتیول او مقرر دارند درین وقت
خان اعظم بموجب حکم خواست که عنان معاودت بدار الملک بهار منعطف گرداند و صادق خان را
بسرداری آن لشکر بازگذارد او از پرکاری بعضی مقدمات علمدارانه در میان آورد و ارادهای دور از
کار پیش نهاد خاطر ساخت لاجرم وزیر خان را بسرداری مقرر فرموده خود بحاجی پور مراجعت نمود و از
رفتن او قتلو خام طمع شده باز بر سر کار خود رفت و صلحی که به هزار ملایمت و زاری میگرفت طلبید
دور از معامله و خود شیشه بازی حباب وا نمود امرا نیز آستین رد افشانده سر از صلح باز زدند
و از تیر پور بعزم رزم شتافته در نواحی بردوان ترتیب صفوف برداختند و آن روباه بازحیله ساز
درشتی گروهی معسکر اقبال عنان باز کشیده مجددا مقدمات صلح در میان آورد و امرا غافل از رنگ
ورنگ او پرگنه داران و مندی پور و دیگر محال را بر اودیسه افزوده مقرر ساختند که در زمره دولت
خواهان منتظم بوده قدم از اطاعت و فرمان پذیری بیرون ننهد و برادرزاده خود را با پیشکش
لایق بدرگاه معلی فرستد و قتلو بعد از عهد و قول چنان وا نمود که اگر صادق خان با چندی از

برامد دمن نیز با دو سه کس در برابر شتابم و از جانبین اطمینان پذیرد و سه خود را با فیلان مست
ی و خلاصه اجناس روانه درگاه می سازم صادق که در مصالح دنیوی و تدبیرات ملکی تمام عیار
و پاس حزم و احتیاط داشته باین معنی راضی نشد و قرار داد که چون الخلعه را نسبت ارادت
ذات بکاری است شیخ فرید بخشی که از اعاظم این دولت بانجا رفته ارکان صلح را بعهد و پیمان
استحکام بخشد شیخ نیز از اخلاص که بصاحب خود داشت قدم جرات پیش نهاد و حسن خان و سید ابوالقاسم
سید عبد الهادی و محمود خان خواص با او مرافقت نمودند و چون بجای معهود رسیدند اثری از
قرار داد ظاهر نشد جمعی که از جانب قتلو آمده بودند بملایمت در یورتنگ شیخ را تا دیره بردند و ان
بیاد باطن بظاهر گرم خویی و تواضع مفرط نمود و همگی مقصد انکه چون مجلس باخر رسد و شیخ بخیمه خود
و جمعی از اوباش افاغنه از کمین برآمده کارش به انجام رسانند اما شیخ از صفحه پیشانی ارباب
نقش باطن انها فرو خوانده بعالم تفرس دریافت که آمدن غلط محض بوده و در رفته رفته
در روش مکالمه دیگر افغانان اثار شدت و شورش بیشتر ظاهر شد چون روز باخر رسید شیخ بر
فیل برخاسته متوجه جلوخانه گردید افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ عذر برافراختند و چندی
از همراهان شیخ دران مغلوبه بقتل رسیدند اگرچه پیشتر تمام اسباب را بتاراج برده بودند اما فیل
سواری شیخ در گوشه استاده بود شیخ خود را بفیل رسانیده بسرعت متوجه دیره شد
فیل بند بر فیل از غوغاء مردم و هجوم عام رم خورده بیراه شتافت و چون تاریک شده بود مخالفان
غلط کردند و این از اسباب نجات شد درینوقت چندی از ارباب عذر خود را بفیل رسانیده
تیر اندازی مقید شدند شیخ خود را از بالای فیل انداخته دران شب تار پیاده سر در کم قدم
راه نهاد و مخالفان بگمان انکه شیخ در انبار است بگرفتن فیل هجوم آوردند و دران [illegible] یکی از ملازمان
شیخ دوچار شد اسب خود را کشید و شیخ ببدرقه توفیق ایزدی سلامت به اردو پیوست و دیگر رفقا
زخمی شدند و بجان تباه ازان ورطه هلاکت نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و امرا بر حقیقت
ازان باطل ستیزان آگاهی یافته بتهیه آلات قتال و ترتیب افواج پرداخته ازان منزل کوچ کردند
و در دگر دهی غنیم عرصه مبارزت آراسته قتلو خود یکجا قلعه ساخته قدم ضلالت افشرده بود و
پای دیگر بهادر کوره حصار مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت نخست صادق خان و شاه قلی خان
و دیگر بهادران جانفشان بعزم رزم بهادر شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و به نیروی
اقبال روزافزون ان حصار را گرفتند و بهادر گریخته خود را بقتلو رسانید و روز دیگر امرای
عظام بمحاصره قلعه که قتلو درانجا بود پرداختند اگرچه مخالفان توپ بسیار بر فراز حصار برده اسباب قتال
و جدال مهیا داشتند و جنگ عظیم در پیوست اما باقبال روزافزون و دولت خداداد دستبرد کردن

تا چند اخر بهزار جان کندن راه هزیمت پیش گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته و چون برهان
را ترددی بسیار روی داده بود داستان جفا کشید بتعاقب نتوانستند شتافت و از همان منزل
عرضه داشت مشتمل بر کیفیت احوال و ظهور لمعات اقبال بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند
و از سوانح این ایام رسیدن برهان الملک است بدرگاه سلاطین پناه او پسر خورد حسین
نظام الملک است چون حسین از دار فنا بسرای بقا رحلت نمود مرتضی پسر کلان او بخطاب
نظام الملک و جانشینی پدر کله گوشه عزت برافراخت اما چون مادرش مدار حل و عقد سلطنت
از پیش خود گرفته و برهان الملک را سخت گرامی و عزیز میداشت بعد از یکچندی بتحریک ارباب
فساد و خوش امدگویان بدنهاد مادر و برادر را اسیر ساخته هر کدام را در قلعه محبوس ساخته و چون
مدتی برین گذشت ماخولیا بر مزاج او غالب امد و خلوت دوست شد و رفته رفته در اختلاط بر روی
مردم بست و حسین نامی را که در مبادی عمر حریف بازی او بود و از خوردی با او کلان شده
بخطاب مصاحب خانی اختصاص بخشیده و مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرد
و ان تنگ حوصله کم فرصت در نهایت استکبار و نخوت روزگار بسر برده غیر از خودی موجود نمی شمرد
چنانچه بعضی را گمان ان بکه مرتضی رضا بقضای حق داده باشد تا انکه حسین بجنگ برید متوجه شد
و نظام الملک نیز متعاقب او از خلوت برامده به امداد او شتافت درین وقت محافظان برهان
فرصت یافته او را از قلعه برآورده فرار داد و صلاح وقت بنظر در نیاورده بی اعتدالی پیش گرفت
و از تنگ چشمی نظر بر مال مردم دوخت و در سلکی که بایستی دلها را بجانب خود کشد خاطرها را از
وحشت گزینده و نظام الملک ازین شورش اگاهی یافته بقدم استعجال معاودت نمود همانروز که برهان
میخواست منبهر در اید خود در رسانیده و سنگ و تفرقه در جمعیت برهان افتاد نظام الملک بحسب اتفاق
ضمیر فهمی با مردم خود گفت که مدتیست که ارزوی ان دارم که دل از تعلقات ظاهری پرداخته گوشه
عزلت اختیار کنم چون برادر من ذوق حکومت و ارزوی این کار دارد چه بهتر که شما دست از من بازداشته
او را بسرداری برگزینید اعیان دولت او در جواب گفتند که بالفعل مناسب دولت و صلاح وقت
در انست که هنگامه فتنه جویان داد و باشان شکسته شود بعد ازان هرچه لایق باشد بعمل خواهد امد
نظام الملک از قرار داد مردم مطمئن خاطر شده روی همت بمدافعه و مقاتله برهان و همراهان
او نهاد و چون دلها از اطوار ناصواب برهان رمیده بود کار بجنگ نرسیده اکثری قول گرفته نزد
نظام الملک امدند و او ناکام فرار بر قرار داده راه هزیمت پیش گرفت چندی در پناه راجه بگلانه
بسر برد و از انجا نزد شتافت و چون در انجا نیز کاری نتوانست ساخت بلباس جوکیان باز باحمدنگر
آمده در گوشه پنهان شده خواست که بزیب و فسون جمعی را بخود یاور ساخته منصوبه بنشاند در

امدل

ازل روزی برده از کار او برداشته شد و بهزاران سعی و دشواری خود را بولایت بهرجی راجه بکلانه
رسانید و از انجا بندر بارپیش قطب الدین خان رفت و به اعانت و بدرقه قطب الدین خان روی
امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد و درین تاریخ بسعادت استانبوس عز افتخار یافته از حوادث روزگار
مصون و محفوظ گردید و خاقان کثیر الاحسان به انواع نوازش و مراحم دلجوئی فرموده و از انچه
در نجیه او گذشته بود بمنصب و جاگیر سرافرازی یافت و از غرایب انکه پیش ازین بدو سال شخصی
بدرگاه معلی امده خود را برهان وانموده بود و میر جمال الدین حسین انجو که همشیره برهان در خانه او
بعد از اثبات و علامات و براهین تصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و تواضعات بجای
اورده درینوقت که برهان الملک حقیقی بدرگاه آمد هر دو را مواجهه ساخته تحقیق فرمودند اگرچه
ان کذاب ادل خیره چشمی و بی حیائی بسیار ظاهر ساخت که کم بخیرگی و دراز نفسی کاری از پیش
برد لکن از انجا که دروغ را فروغی نیست خصوص در مجلس چنین بادشاه عالیشان و مع هذا که خود
بدولت متوجه تمیز و تشخیص باشند ناگزیر سر بر خط راستی نهاده اقرار اورد که من پسر فلانی دکنی ام
و خطاب حکیم الملکی داشت و مادر برهان مرا بفرزندی برگزیده بود و چون مجلس باخر رسید از فرط تو
و همراهی که بر دستولی شده بود راه گریز پیش گرفت متفحصان او را از راه دار الخلافه اگره گرفته
بحضور اوردند و محبوس زندان مکافات گردید و از وقایع سزایافتن عرب بهادر است به تیغ همت
بازان عرصه جلادت در اوراق سابق مجمل از احوال او نگاشته کلک وقایع نویس شده
چنانچه چون ان حرام نمک در حدود سنبل شکست خورده بصوبه بهار شتافت یکچندی در حدود
پتنه و حاجی پور شورش و جبارزن نباخت و تاراج رعایا و زیردستان روزگار گذرانید و چون خان اعظم
از بنگاله بهار امد سبحان قلی ترک را فوجی بمالش او تعین فرمود و متعاقب خود نیز بدان جانب
روی همت نهاد ان باطل ستیز با فوج منقلا جنگ کرده شکست خورده و راه ادارکی گرفته
خود را بحدود جونپور رسانید و چون صورت حال مسامع جلال رسید راجه تودرمل بفرمان
بادشاهی بسر خود را به تنبیه و تادیب او فرستادان سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده بسعاب
جبال و کوههای دشوار پناه برد تتمه احوال او در جای خود نوشته خواهد شد و از سوانح این ایام
محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سرهندی است در قلعه رنتهنبور او قدری از علوم ظاهری بهره ور
بود در بدایت حال به تیز زبانی و خیره چشمی در زمره مقربان بساط عزت راه یافت و چون
بصدارت ولایت گجرات رخصت شد از نفس پروری و هوا پرستی دراز اندیها کوشید و گروه
گروه مردم از و بفریاد امدند و بادشاه عدالت بارگاه رقم عزل بر صفحه حال او کشیده بدرگاه طلب
نمودند و بعد از ثبوت جرایم در قلعه رنتهنبور محبوس شد و هم درانجا مدت عمرش بسر در آمد

چون اعتماد خان بحکومت

و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علی بطلب شهاب الدین احمد خان تعیین شد
جمعی از قلیجیان واقعه طلب که قبل ازین در سلک ملازمان میرزایان انتظام داشتند و بعد از استیصال
انهاهای خباری شده در شهر احمداباد فرو کش کرده بودند هر کس بحکومت آن ملک میرسید نوکر او شده روزگار
بسر می بردند و پیوسته اشرار فرصت جسته هلاک فتنه و فساد بودند چنانچه یکدفعه در ایام حکومت وزیر خان
ابواب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیدن آتش
فسادی که مشتعل شده بود به آبیاری تدبیر فرو نشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت
حال بمسامع جلال رسید حکم شد که زنهار امثال این مردم را در آن ملک نگذارد که هیچ در رشته مضبوط
سازند و از نوکری خود اخراج نموده عوض اینها از مردم معتمد دیگر نگاه دارد و در خلال این
حال موکب جلال به تسخیر کابل نهضت فرموده شهاب خان صلاح وقت در اخراج اینها نیافت بلکه بر منصب
و جاگیر اینجماعه افزوده اقسام دلاسا فرمود درینوقت که اعتماد خان بحکومت آن ملک اختصاص یافت
مجدداً درباب اخراج اینها تاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده بود و اندیشه
کار خود داشتند و میر عابد که سر حلقه اهل ضلالت بود با یوسف محمد بلخی و خلیل بیگ بدخشی و یرم
بیگ و میرک بوجوق قرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شهاب خان را به انجام
باید رسانید و مظفر را بسرداری گزیده احمداباد در امتصرف باید شد قضا را جهانگیر نام معتمد
که داخل اینجماعه بود شهاب خان را از عزیمت باطل اینها آگاه ساخت و چون شهاب خان دل
از حکومت آنجا بر کنده بود چنانچه باید در مقام بازپرس و تحقیق این معامله نشد اما بخلیل بیگ و
محمد یوسف پیغام گذارد که شما از شهر برآیید و در اینجا نباشید و اینها این معنی را از مقویات کار خود
دانسته بپرگنه ماترک سابقاً بجاگیر اینها بود در رفته بترتیب اسباب فتنه پرداختند و مکاتبات بمظفر و
اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقه بددولتان بود بظاهر در خدمت شهاب
خان چنان منمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در باطن در انحراف قلوب را
ساختن مردم سعی داشت چنانچه مغول بیگ وفادار و تیمور حسین و تیمک را که از عمدها بود متفق ساخت
و درینوقت اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابو القاسم دیوان به پتن رسیدند و
کرم علی که بمنزاولی شهاب خان آمده بود با قابل وکیل اعتماد خان به احمداباد پیوست و شهاب خان
باستقبال فرمان عالی دواب و خلعت شتافته باتفاق کرم علی باز بشهر درآمد و چون بر مضمون حکم
اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازه های حصار را بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود
را از تهانجات طلب فرمود و آغاز خلل از برهم خوردن تهانجات که شهاب خان قریب هشتاد

قلوراز

قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود شد همین که مردم او برآمدند کولی و کراس
از قلاع راه بران ساخته سر بشورش و فساد برداشتند و شهاب خان از احمدآباد برآمده
در عثمانپور نشست و مقارن این اعتماد خان و شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر در
آمدند و میر عابد با دیگر مفسدان که نام برده شد قریب پانصد سوار فراهم آورده بر سر تال بتوه منزل
کرده به اعتماد خان پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب خان بدرگاه نمی توانیم رفت اگر
بدستور سابق جاگیرهای که شهاب خان با داده بود مسلم میداری بخدمت آمده لوازم نوکری بجای می
آریم والا سر بصحرای آوارگی بنهیم اعتماد خان در جواب نمود که من بحکم آن جاگیرها بشما تنخواه نمی
توانم کرد اما از جانب خود بدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشتها از جواب اعتماد خان
مایوس مطلق شده در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه ارباب فساد گرمی در رفت
چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه تعین شده بودند هنوز نرسیده بودند اعتماد خان صلاح وقت
در آن دید که شهاب خان را برگردانیده روزی چند نگاه دارد و به امداد و اعانت او در استیصال
معاندان دولت همت گمارد و به این قرارداد شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی نزد
او رفته استشاره نمودند شهاب خان در جواب گفت که حراست ملک بی جمعیت نیک صورت پذیر نیست
این مفسدان بهمان جاگیرهای قدیم ایشان را بدستور سابق بحال خود دارید تا آتش فتنه فرو نشیند و
از حکم جاگیر نمی توانید تنخواه نمود در این وقت که هنوز سردار معتبر در میان ایشان هم نرسیده و خود را خوب
… خته اند و کثرت عام نشده فوجی از مردم ما او خود را بر سر ایشان فرستاده سنگ تفرقه در
جمع ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت که با تغافل شما بشهر معاودت نمایند بعد از آن بهر چه صلاح باشد
… خواهد بود شهاب خان عذرها پیش آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر نموده ام و
مردم من در نهایت پریشانی کوچ و بار … از شهر برآمده اند چگونه توان بازگردید اعتماد خان
تعهد نمود که از فوطه خانه خالصات امداد خواهم کرد چون زر نقدی در میان نبود روزی چند
در آن صورت و تشخیص مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب خان از صفحه احوال خان خواند که
اعتماد خان میخواهد که به تعلل روزی چند او را نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد از آن
… هیچ نخواهد داد والا بایستی روز اول مهمسازی خاطر خواه نموده برات بر فوطه خانه نویسد القصه
شهاب خان از ظاهر احمدآباد کوچ کرده بکری رفت و جمعی از اوباش که در پرگنه ماتر فراهم آمده
بودند فرصت مغتنم شمرده بکاتیواره شتافتند که مظفر را همراه آورده کاری از پیش برند و چون
بمظفر ملحق شدند عروس مملکت گجرات را بخوبتر صورتی و آسانتر وجهی در نظر او جلوه داده
… در راه گفتند و بنه سرداران کاتیان را به تطمیع و تحریص تاخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار

باحمداباد نهادند و قریب یکهزار و پانصد سوار از کاتیان فراهم آورده تا پرگنهٔ دولقه عنان مسارعت
بازکشیدند و در قصبهٔ دولقه لاشهٔ تدبیر اهل تشویر بخلاب اندیشه و تذبذب فرو رفت بعضی مصلحت
دران دیدند که از دزدی شهاب خان شبیخون باید برد و نتو خود برین که بطرف بندر کنبایت رفته
ان بلدهٔ معموره را یغمای سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان بدولقه شنیدند دل از دست
داده و دست از پا نشناخته خود بکری شتافت که شهاب خان را برگردانیده به احمداباد آورد
و از غایت اضطراب و سراسیمگی چنین خطای عظیم و تدبیر غلط کرد که دفع غنیم را در دوازده کروهی
احمداباد گذاشتن و هزده کروه راه بطلب کومک شتافتن بکدام عقل و تمیز راست اید و معه هذا از آن
که شهر را به اعتماد او توان گذاشت نباشد هرچند صلاح اندیشان راست تدبیر بوی گفتند
که این رای خطاست بسمع رضا اصغا ننمود و شیر خان نام پسر خود را بمحافظت احمداباد گذاشته میر
معصوم بکری و قیتر ایشک اقا و زین الدین کنبو را بحراست دروازها تعین نمود و مجاهد خان گجراتی
را بر دروازه راکه گذاشت و خود با نظام الدین احمد بخشی از شهر برامده راه کری پیش گرفت
و بمجرد برامدن او جمعی از واقعه طلبان گجرات که با ارباب فساد زبان یکی داشتند سرمان
فرستاده برامدن اعتماد خان را بعنوان گریختن وا نمودند و در وقتی که اهل ادبار حیرت زده
کار خود بودند و نمی دانستند که کجا باید رفت و چه باید ساخت این قسم مژده رسید و در ساعت
بسرعت هرچه تمام روی شقاوت و ضلالت بر احمداباد نهادند و تا رسیدن بشهر آناً فاناً جمعیت ایشان
می افزود و چون بظاهر احمداباد رسیدند از دروازه را که بعهدهٔ مجاهد خان گجراتی بود بهجوم آورده از ان
بضرب راست بشهر درامدند و پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر بقتل رسید و اتش فتنه و اشوب
کشید شیرخان پسر اعتماد خان و میر معصوم بکری و زین الدین کنبو وغیره بهزار جان کندن خود را از ان
مهلکه بدر انداخته راه هزیمت پیش گرفتند و ارباب فساد دست یغما گشوده بغارت و تاراج پرداختند
و نتو که چنین روزی را شبها بدعا میخواست بدولتخانهای سلاطین گجرات درامده کامیاب رسیدن
مراد نشست و در لمحة البصر خانهای معموری که مملو از زر و جواهر و اقمشهٔ نفیس بود بتاراج هلاک
رفت و چون اعتماد خان بکری رسید بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهاب خان را برگردانید
و شهاب خان که اعتماد بر بعضی از ملازمان خود نداشت انها را بحضور طلب داشته سوگند مغلظ
داد و سر حلقهٔ انجماعه شیک حرام نمک بود که پیشتر از همه سوگند خورد و اول کسی که بمخالفان در امده
بود بالجمله چون بهشت کروهی احمداباد رسیدند میر معصوم بکری و زین الدین کنبو که از شهر برامده
شده خبر وحشت اثر احمداباد را اظهار ساختند شهاب خان از استماع این سانحه سر بجیب اندیشه
فرو برد و از دیگر دولتخواهان کنگاش خواست هر کس در خورد دانش سخن کرد اخر اسباب بعین قرار

از

ان کریک جلو بنا احمدآباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار برآمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب
شد بظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کومکیان
اعتمادخان نیز از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیای دولت خواهد شد اما غلطی که واقع شد
این بود که اهل و عیال مردم را همراه نبایستی برد و در جای مضبوط ساخته خاطر از آن پرداخته
قدم پیش نهاد مجملا وقت صبح بود که اولیای دولت بعثمان پور که در ظاهر شهر واقعست رسیدند و اهل
اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن [illegible] آگاهی یافته
بترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح مکمل از شهر برآمدند و اگر از مردم یکبارت بشهر میرفتند
ظن غالب آنکه مخالفان سراسیمه از راه دیگر روی بوادی فراری نهادند القصه درین فرصت که مردم شهاب
خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان وخیم العاقبت بخاطر جمع جبه پوشیده بقصد جنگ
برآمدند و معهذا اکثر از مردم شهابخان هنوز نرسیده در راه بمحافظت اهل و عیال و کشیدن احمال و
اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب خان آمده بودند وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار
سوار از شهر برآمده بر کنار دریا صف آراسته اند مظفر خود در قول و یمین و یسار او بسته کاتی ایستادند
محمد یوسف بدخشی و خلیل بیک و تیمور حسین و وفادار بیک و مغول بیک بوجاق و دیگر حرامخواران
بطرف هراول قدم ادبار پیش نهادند شهاب خان از ظهور این سانحهٔ غیبی سوار شده بترتیب
صفوف و تزوک افواج پرداخت اعتمادخان بهانه آنکه گذر عثمان پور را مضبوط سازم تا مخالفان
از آب نتوانند گذشت با میر ابوتراب و جمعی از گجراتیان سوار و پیاده خود را بگوشه کشیده راه
گریز میدید شهاب خان با هفتصد هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته روزگار
آیین مردی اختیار کرده پای همت افشرد و ازین جمله دویست کس در قول با خود داشته
باقی مردم را مثل تیمک حرام نمک و بابنده بیگ کس و صالح قندوزی و دیگر حرام نمکان از آب
گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران
کوشش ساخته دو دفعه پیش قدمان فوج غنیم را روی گردان ساختند مغول بیک و وفادار بیک زخم
بر رسید اما تیمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیز باز میداشت و لحظه لحظه
کسان خود نزد عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ مینمود بدر بیک ترکمان از نوکران شهاب
خان در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته مردانه جان نثار شد درینوقت تیمک و شده ماند
بیگ کس و صالح قندوزی وغیره قریب پانصد سوار راه بی حقیقتی سپرده بغنیم درآمدند و مخالفان
ازالدهی تیمک پای جرات و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند و با آنکه همراه شهاب خان دو
کس بیش نبود قدم همت برجا داشته رفیقان را بمدافعه و مقاتله باطل ستیزان ترغیب و تحریض

بنمود تا آنکه زخم تیری به اسب او رسید و برگردید پیش او معدودی از خویشان و برادران مانند
و مخالفان هجوم آوردند ناگزیر برچندی از خیراندیشان او جلو گرفته از معرکه برآوردند و در این
حال عبد الرحمن نام مجهول از ملازمان شهاب خان که در زمره باغیان درآمده بود از عقب رسیده
شمشیری بجان رسانید لیکن زخم کاری نیفتاد و جان بسلامت برد و از کاتبان و رذاله شهر که بقصد
غارت و تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما برگشودند و زن و
دختر ارباب صلاح و ناموس را که هرگز قدم از خانهای خود بیرون ننهاده بودند اسیر دستگیر
ساخته انواع تعذیب و تشویش رسانیدند و از نقد و جنس و اسب و فیل و یراق چندان بتاراج
رفت که مستوفی خیال از عهده ضبط آن بعجز اعتراف مینماید و بهمین دست برد هنگامه مخالفان
رونق دیگر یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان معاودت به احمداباد معطوف داشته
در غایت غرور و پندار به ارک شهر نزول ادبار فرمود و تکیه بر جای بزرگان زده بحکومت
گجرات کلاه گوشه شقاوت کج نهاد و در همین روز نیمک حرام نمک و اکثری از ملازمان [illegible]
شهاب خان بخدمت او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوتاه اندیش بتعیین مناصب و خطابات
و تقسیم جاگیر و ملاطفات پرداخت و روز دیگر آن سبک سر کم فرصت با جمعی از ارباب ضلالت
بمسجد جامع رفته خطبه را بنام خود خواند و در همین روز مسرعان بطلب شیرخان فولادی که
در ولایت جوناگره روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد و با دویست تا [illegible] سوار
مفلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین محمد خان متوزع بود میر عابد را در
احمداباد گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیرخان را با جمعی از اوباشان بتقابل شهاب خان
بجانب پتن فرستاد و هر جا از مغاریک گجرات و کهنه سپاهیان آنملک و ماوراء النهریان انقلاب طلب
بودند تا تو هاجت سواری بهم رسانیده ملازم نمود و شیرخان فولادی شدند و در عرض دو
و هفته چهارده پانزده هزار سوار برگرد اهل ادبار فراهم آمد و مقارن اینحال لشکری که از درگاه
بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر
پسر اشرف خان میرمنشی و دیگر سپاهیان تا دو هزار سوار در پتن بشهاب خان پیوستند
و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام داده عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح بپایه سریر
سلیمان ارسال داشتند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید همگی توجه خاطر قدسی مظاهر
بر اصلاح شکستگیهای آنملک با نهدام ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرموده میرزا خان
خلف صدق بیرم خان را که از صغر سن در ظل عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود بحکومت درات
ولایت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم باره و سید هاشم باره و شیرویه خان

درای

ورای درکا دون کرن و مبدلی رای و درویش خان و محمد رفیع و سرمدی و شیخ کبیر که امروز
بیامن تربیت و نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب شجاعت خانی سرافراز است و نصیب خانان
زکان و بسیاری از مبارزان جان نثار و مجاهدان عرصه کارزار بهمراهی میرزا خان تعیین شوند که از
راه راست متوجه گجرات و شوند و قلیج خان و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته و امرای الصوبه
را همراه گرفته خود را بر سر پله رسانند و بقطب الدین خان فرمان شد که اگرچه مطمح نظران بود که استیصال
ارباب زوال بی رسیدن کومک و امداد برابر ساز و اید لیکن بسلک حزم و احتیاط می داشته میرزا
خان را با افواج قاهره تعیین فرمودیم که به آب یاری تیغ همت جارچمن آن ملک را از خس و خاشاک ارباب
بغی و زوال پاک سازد و اگر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرو نشسته باشد فهو
المطلوب و الا بیاوری میرزا خان کمر اخلاص و خدمت بر میان جان بسته در اطفای نایره فتنه
و آشوب و استیصال ارباب زوال دقیقه فروگذاشت ننماید و از سوانح این ایام وفات محب علی
خان بدار الملک دهلی محب علی خان پسر میر خلیفه است که بدار العلیه دولت حضرت فردوس
مکانی بود چون محب علی خان را پیری و کبر سن دریافت خاقان کثیر الاحسان آن قدیم الخدمت را
از دو سه باهکری و یساق و خدمت معاف داشته بحکومت دار الملک دهلی پایه عزتش افزوده بودند
و مدتها در آنجا بفراغت و آسودگی گذرانیده سفر ملک بقا گشت **نهضت موکب منصور بر سمت ولایت**
پتنه و سرانجام بنگاله بتاریخ پنجم ماه آبان الهی از دار الخلافه فتحپور نهضت موکب منصور بر سمت ولایت
پتنه اتفاق افتاد و از آگره با جمعی از بندهای با اخلاص و مقربان بزم خاص بر کشتی نشسته
بر گنگ و شکار افگنان متوجه شدند سیصد منزل کشتی بجهت نشیمن خاص و خادمان محل و کارخانجات
فروری در رعایت تکلف آراستگی یافته بود و امرا هرکدام در خور حالت خویش کشتیهای ترتیب نموده
بودند و حکم شد که اردوی کیهان پوی و اغرق همایون براه خشکی طی مسافت نمایند و چون برگنه
اتاده که بجاگیر زین خان کوکلتاش مقرر بود مضرب خیام گردون احتشام شد مشار الیه بلوازم ضیافت
و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و در کالپی عبد المطلب خان بزم پادشاهانه
آراسته پیشکش کشید و همچنین در اکبرپور راجه بیربر بمراسم ضیافت فرق عزت برافراخت و در
پرگنه پیاک که دریای گنگ و جون بهم پیوسته و از جاهای پر فیض قابل تربیت است بحکمت مصلحت
ولایت بنگاله توقف فرموده شهری عالی که خال رخسار بلاد روی زمین تواند بود اساس یافت
و ازف برابر در موضعی که هر دو دریا بهم آورده قلعه از سنگ سرخ بطرز قلعه آگره طرح افگنده
الله آباد نام فرمودند **ذکر ظفر یافتن شهباز خان و شکست عاصی کابل و دیگر سوانح اقبال**
در اوراق گذشته هزیمت یافتن ارباب فساد و رفتن عساکر اقبال بجانب اودیه نگاشته کلک

وقایع رقم گشته چون دولتخواهان بر کنار دریای ومو در معسکر استند و فوجی بکوره اکهات بقصد خلاصی
تانک لان شتافتند عاصی کابلی از ملک بهاتی برامده در حدود تاج پور بربینه که بجاگیر ترسون خان مقرر
تاخت و تاراج قصبات و قریات برداخت و ترسون خان در خود طاقت مجادله و مقاتله نیافته
متحصن گشت و مخالفان تا هفت کرهی تانده دست تصرف و تسلط دراز ساختند شهباز خان
از شنیدن این خبر تکیه بر اقبال روز افزون نموده باطفای نایره فتنه و اشوب کمر همت بست و
در اندک فرصت بدولتخواهان پیوسته تسکین این شورش نمود معصوم خان در جایی که بود عنان
ادبار باز کشید و چون فتلو زبون شده بود جمعی از امرای اوده را مثل شاه قلیخان محرم
و صادق خان و محب علی خان و راجه کوپال جادون و کنکار و میر ابو القاسم میران سید محمد مرعلو
و چندی دیگر نزد خود طلب داشت درینوقت خبر رسید که بابای بهکری با فوجی از مخالفان بقصبه بتیگی
رفته و نوکران ترسون خان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرده اند شهباز خان پیشتر از خود محب
علی خان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را تعین نموده متعاقب خود نیز بدفع اهل ادبار
شتافت و مخالفان با فوج منقلا جنگ کرده راه فرار پیش گرفتند و غنیمت بسیار بتصرف مجاهدان
عرصه فیروزی درامد و ازانجا بر سر معصوم خان یلغز کرده بر ساحل دریای جون معسکر اقبال اراست
وان سیاه بخت در برابر لشکر فیروزی اثر پای ادبار افشرده اماده جنگ شد روزی چند برسل
و رسایل در رهنمونی شاه راه سعادت گذشت و چون سرشت زشت او بفتنه و فساد (?) مجبول و مخمر بود
نصیحت سودمند نیفتاد و اخر بضلالت و ادبار قرار داده هنگامه نبرد اراست و جمعی از بهادران
آتش خو در بارش تیر و تفنگ نهنگ اسا بر دریا زده کارزار کردند و باطل سران تاب مقاومت
نیاورده راه هزیمت پیش گرفتند و مقارن اینحال جمعی از دولتخواهان بکشتی گذشته بتعاقب
شتافتند محب علی خان و سلیم خان سرمور و چندی از تیز دستان عرصه فیروزی خود را بمخالفان
رسانیده داد شجاعت و مردی دادند میرزا محمد دوسم و چندی از ارباب خلافت برگشته کار
زار کردند درینوقت شهباز خان رسیده دولتخواهان را قوی پشت ساخت و بسیاری از
اهل ادبار بقتل رسیدند و فراوانی گرفتار گردید و بقیه السیف بصد جان کندن اواره دشت
ناکامی شدند و فیل برساد با دیگر فیلان و فراوان اسباب بدست مجاهدان عرصه اقبال افتاد
و امرای عظام بکوره اکهات شتافتند عاصی کابلی با چندی بولایت بهاتی پناه برده جباری
با جمعی بجانب کوچ کوچ کرد و همچنین هر کدامی بگوشه خزیدند و در اله باس نوید این فتح نشاط
افزای خواطر اولیای دولت گشت روزی که شاه قلی خان و صادق خان و دیگر امرا از
اوده آمده در سر سواری شهباز خان ملاقات نمودند قضارا فیل صادق خان از جوش

مستی

ستی و خود سری بجانب شهباز خان دوید و نزدیک بود که آسیب بوی رسد درین شورش دستار
از شهباز خان جدا شد و از ظهور این معنی را بر اشارت صادق خان کرده کینه در دل گرفت و
بعد از آنکه مخالفان شکست خوردند و کارها بر وفق خواهش اولیای دولت شد شهباز خان با صادق
خان در مقام رنجانش و ناسازگاری در آمد صادق خان تاب همراهی نیاورده از لشکر فیروزی اثر جدا شده
روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد از سوانح هزیمت یافتن شیرخان فولادی چون مظفر احمد آباد را متصرف
شد و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و سایر بندها در پتن فراهم آمدند را و لیه علام شیرخان فولادی در
نه جونهانه غبار شورش بر انگیخت و بیگ محمد توقبائی که دران نزدیکی بود جنگ مردانه کرد او را شکست داد
شیرخان از شنیدن این خبر حسین داماد خود را با فوجی بر سر او فرستاد اولیای دولت محمد حسین شیخ
و خواجه نظام الدین احمد بخشی و میر ابو المظفر و سید محب الله را با جمعی از سپاه دران اخلاص نهاد بکومک
او تعین فرمودند غنیم تاب مقاومت نیاورده باز گرده بیگ محمد توقبائی نیز دستی نموده خود را بمخالفان
رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست درینوقت نظام الدین احمد با دیگر بندها رسیده غنیم را منهزم
ساختند و از سنوح این واقعه شیرخان با فوج آراسته خود متوجه عرصه نبرد شد اعتماد خان با سپاهیان
در پتن توقف گزیده شیرخان بر اعتماد خان و دیگر بندهای جان نثار را بمدافعه غنیم نامزد فرمودند
فرستادها در هژده کروهی پتن بمخالفان رسیده عرصه کارزار را بفروغ تیغ آتش بار روشنی
بخشیدند و از جانبین کوششهای مردانه بظهور پیوست و بیمن اقبال خاقان گیتی ستان حسین خان
داماد شیرخان جان نثار شد و شکست بر مخالفان افتاد و اولیای دولت کوس فتح و نصرت بلند
آوازه ساختند و مژده این فتح نیز در اله باس بمسامع جلال رسید از سوانح فرستادن زین خان کوکلتاش
و راجه بیربر به آوردن راجه رامچند او از زمین داران عمده هندوستانست پیش ازین بیر بهدر
نام پسر کلان خود را بخدمت درگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری مینمود لیکن از فرط تو
هم و بدگمانی خود قرار آمدن نمی یارست داد چون اله باس مخیم اردوی گیهان پوی گردید فوجی بپاسش
نامزد شد پسر او بوسیله مقربان درگاه بعرض رسانید که از بندهای روشناس به آوردن او تعین
نموده آید بجمعیت خاطر متوجه آستانبوس خواهد شد لاجرم به التماس او زین خان و راجه بیربر به استمالت
او دستوری یافتند و هم درینولا بعرض همایون رسید که جباری از ولایت کوچ به گورگهات آمده جمعی
از شیدان واقعه طلب فراهم آورده تاج پور پرنیه را متصرف شد و از آنجا بدار الملک تانده شتافت
نصرا شیخ فرید بخاری در رسید و آن فتنه سرشت تاب مقاومت نیاورده خود را بگوشه کشید و شیخ
تاج پور پرنیه رفته آن حدود را از آسیب مخالفان محافظت نمود از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه
بدرگاه والا از آن تاریخ که خان اعظم از بنگاله عنان معاودت معطوف داشت در حاجی پور

بهری برود چون موکب اقبال به اله باس پیوست روی امید بقدسی استان نهاده سعادت زمین
بوس دریافت و مقارن این حال سعید خان از سنبل امده بسجده اخلاص جبین سعادت روشن
ساخت چون در ایام برسات دریای گنگ طغیان مینمود و از سنبل ان بمتوطنین اله باس آب
میرسید حکم شد که بندی در پیش آن اساس نهند که در طول یک کروه و در عرض چهل ذرع و ارتفاع
ان چهارده ذرع بوده باشد و در اندک فرصت بحکم اشرف صورت انجام یافت **نهضت موکب
منصور بدار الخلافه فتحپور** چون خبر شورش گجرات بمسامع جلال رسید و خاطر از انتظام ولایت
بنگاله کوی اطمینان یافته بود رای جهان ارا بران قرار گرفت که بدار الخلافه رسیده متوجه یورش
گجرات باید شد درینوقت خبر کشته شدن قطب الدین محمد خان شورش افزای خواطر ارباب اخلاص
گشت و تفصیل این اجمال انکه هرچند در انملک غبار فتنه و اشوب مرتفع گشت قطب الدین محمد خان از
خواب غفلت بیدار نشده و مکرر دولتخواهان از پتن به او نوشتند که وقت تردد و جانفشانیست و با این سعادت
و سامان که بیمن تربیت انحضرت شمارا میسر شده اگر بدفع اعدای دولت بردارند خود را بننگ نام زلل
وا بد سازند قابوت چون وقتش باخر رسیده بود بکوابها دور از کار تقدیم فرصت از دست دادن و چون
از پیشگاه خلافت فرمان عتاب امیز رسید از گران خواب غفلت بیدار شده وقتی که کار از دست رفته
بود بچاره کار بر دوخت معهذا اول از زر و خزینه نگذشت و قلعچیان زرسنده را تسلی نیارست نمود و بیگانگی
قلعه بهروج را استحکام داده فوجی پریشان تر از حال خود ترتیب نموده بتقابل غنیم شتافت درینوقت
چرکس خان و میرک افضل و بسیاری از فوج او بغنیم در امدند قطب الدین خان از خاص خیل خود را با برادر
بند قصبه برود در کشیده مفسدان بی عاقبت قدم جرات پیش نهاده بمحاصره در شدند قطب الدین خان را
همت یاوری نکرد و از غایت تعلق و دلبستگی که بجان و مال داشت در راه اخلاص خود را فدا نساخت
وکسان فرستاده پیغام گذارد که اگر مرا بجان و مال امان دهید بزیارت خانه مبارک متوجه میشوم بعد از
ملایمت بسیار قول گرفته برامد و بجهت این دو روزه حیات مستعار و دل نگرانی اموال و اسباب عاریتی
حقیقی ننگ بی حمیتی برخود پسندید و ابرو در اگر قطره ازان بعالمی ارزد بر خاک مذلت ریخته بملاقات
مظفر شتافت انکم فرصت فی الفور او را گرفته با جلال الدین مسعود خواهرزاده او مسافر ملک نیستی
گردانیدند و خزینه و سامان فراوان از نقد و جنس بتصرف او در آمد بعد ازان کس نزد منکوحه قطب الدین خان
فرستاده صبیه او را خواستگاری نمود ان عفت سرشت دختر را زهر داده عزت خود را نگاه داشت
چه مردی بود که زنی کم بود ازانجا بمحاصره قلعه بهروج پرداخت خواجه عماد الدین حسین در قلعه بود درا
او را دیده کوتوال قلعه کلید را سپرده راه سلامت پیش گرفت و بهروج را متصرف شده بکنبایت
شتافت و ان معموره را تاخت و تاراج نموده رعیت ازاری و خواجه گیری پیش نهاد خود ساخت

چون فرض

جون عرض این سوانح از عرایض دولتخواهان بمسامع جلال رسید یورش گجرات را پیش نهاد همت فرموده
از الاباس کوچ نمودند و خان اعظم دستوری یافت که بزودی سامان نموده خود را بدرگاه رساند
و جاگیر او در ولایت کره و رای سین تنخواه شد و سعید خان را بمنصب سه هزاری سرافراز ساخته حاجی
پور پتنه وان نواحی بجاگیر مرحمت فرمودند **از رزم آرایی میرزا خان با سلطان مظفر گجراتی و ارتفاع رایات فتح و ظفر بوده**
جون بسیاری از اوباشان و اقوه طلب و بدسگالان فتنه دوست بر گرد نموده فراهم آمدند و اموال قطب الدین
محمد خان دماغ او را تباه ساخت در احمدآباد بخودکامی نشست و امرای که در پتن بودند خبر نزدیک رسیدن
میرزا خان را با فوجی از دلیران عرصه کارزار رسیده خواجگی طاهر پسر خواجه عماد الدین حسین را پیشتر
فرستاده بر حقیقت کار اطلاع بخشیدند و او در میرته بخدمت میرزا خان پیوسته آنچه گذشته بود معروض
داشت میرزا خان از فرط دانایی حادثه قطب الدین خان را بر همگنان ظاهر نساخت همراهان سپاه را
دل افزوده کنکاش طلبید هر کس در خور همت خویش سخنی گفت آخر رایها برین قرار گرفت که باقتضای اقبال
روز افزون گرم و جسپان شتافته بجنگ مبادرت باید نمود و به این عزیمت ترتیب افواج نموده
قدم همت پیش نهادند در غول میرزا خان جان در ویش خان سلطان را تهور میر ابو المظفر میر معصوم
بکری بیگ محمد توقبای میر حسب الله میر شرف الدین هانی بلوچ و دیگر خوانان رونق پذیرفت
بیان بهادر را درنگ با جمعی بقراولی تعین شدند و فوجها را بغیلان مست جنگ جوی آراستگی بخشیده
روی همت بعرصه کارزار نهادند مظفر با لشکر بسیار صفوف ادبار آثار ترتیب داده در برابر
ادبار با دیگر آلات آتش بازی پیش بر چیده در عثمان پور که متصل شهر احمدآباد است رزم
طلب گشت میرزا خان از روی تدبیر فرمانی ظاهر ساخت که در فلان تاریخ بذات اقدس متوجه
استیصال اعدای دولت شده ایم زنهار در مبادرت تعجیل ننمایند ازین نوید دولتخواهان را قوت
دیگر شد و در ارکان همت مخالفان تزلزل تمام راه یافت و جون سزاولان از درگاه تعین
شده بودند که لشکر مالوه را بکومک رسانند میرزا خان جنگ را روزی جند در عقده توقف
انداخته بجانب سرکیج عزیمت نمود و بتاریخ هشتم به این سرزمین رسیده در محل مناسب جای جنگ
اختیار فرموده یک طرف شهر و محلات واقع شد و طرف دیگر را بشاخ بند استوار گردانید نخست جمعی
باراده شبخون آمده ناکام باز گردیدند و جون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر مالوه
گرم بود مظفر فرصت را غنیمت شمرده بجنگ پیش دستی نمود ناگزیر فوج هراول و التمش ترتیب یافته
لشکر بهادران لشکر منصور با مخالفان در آویخته داد دلیری و جانفشانی دادند سید هاشم باره
بنقد جان حیات جاوید خرید پیش ازین در خواب دیده بود که هژده نشتر بمن زدند و خون بسیار
گشایش کرد در ینوقت جون نیک ملاحظه نمودند هژده زخم او رسیده بود مقارن این حال خبر

اقا نیز جان نثار شد واز بهادران فوج التمش و هراول هر کس بطرفی افتاده با غنیم در اویختند

بغایت جنگ سخت در پیوست میرزا خان با سیصد جوان و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره

نیرنکی اقبال مینمود و مظفر با پنج شش هزار سوار در عرصه غرور و پندار در برابر استاده بود چون از

افواج غنیم اثار غلبه و تسلط ظاهر شدن کرفت بعضی از هوا خواهان خواستند که بر جلو میرزا خان دست

زده از عرصه نبرد بر ارند او این معنی را از ناصیه حال کوتاه همتان ظاهر پرست دریافته باعتضاد اقبال

بیزوال خاقان کیتی ستان عنان مدار از دست داده توسن همت برانکیخت و فیلان مست صف

شکن که در پیش فوج داشته بود افواج را درهم شکسته هر کدام چون کرد بادی بعرصه کارزار درامد

مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه هزیمت پیش کرفت جمعی همرافقت او از راه محمود اباد

بصوب دریای مهندری شتافتند و هر کروهی بطرفی اواره دشت ادبار شدند و بسیاری به

تیغ بیدریغ بر خاک هلاکت افتادند چون روز به اخر رسیده بود تعاقب کریختگان نیارستند

کرد و در حدود کوره و کمایتم پور بشارت این فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد قرین کشت و قان

ستوده خصال سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده بندهای جان فشان که درین فتح

مصدر خدمات شایسته شده بودند به انواع نوازش و اقسام مراحم سرافراز و ممتاز ساختند و زین

زین خان سعادت زمین بوس دریافته امدن راجه رامچند را بعرض استادهای پایه سریر سلطان رسانید

و حکم شد که در اناوه بوده همرافقت او متوجه درکاه والا شود و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی

دار الخلافه فتحپور بورود موکب منصور محسود بلاد روی زمین کشت و مقارن انحال راجه رامچند بتقبیل

استان رسیده سعادت زمین بوس دریافت و از پیشکشها را به او بخشیدند و در همان چند روز صد

و کمراس اسب به انعام او مرحمت شد از سوانح کشته شدن محمد زمان پسر عم میرزا یوسف خان و تفصیل

این اجمال انکه محمد زمان بر سر راجه جابتا که از زمینداران عمده صوبه مالوه است لشکر کشیده بود او

پیشکشها از نقد و جنس فرستاده بندکی و دولتخواهی قبول نمود دفعه دوم باز فوج اراسته بر سر

او رفت و بناخت و تاراج قصبات و قریات برداخته از راه نا متعارف عنان معاودت معطوف

داشت راجه قابو یافته سر کوتل را امده کرفت چون او را امکان این نبود در غایت بی بردای مبرت

خود را جمع نتوانست ساخت و به اندک زد و خوردی بر خاک هلاک افتاد هزیمت یافتن سلطان مظفر

چون اولیای دولت رایات فتح و نصرت بر افراشتند و مظفر شکسته بال و پر اواره دشت هزیمت

شد روز دوم قلیچ خان و شریف خان و نورنک خان و تولک خان و دیکر سپاه صوبه مالوه

فیروزی اثر هوسند مظفر به کنبایت رفته از سوداکران و متوطنین ان مصر جابجا زرها کرفت

زرها کرفت و برز پاشی بسیاری از داقو طلبان فتنه دوست بر کرد او فراهم امده رعایا نیز

ادراك جب

زاده موردی دانسته وفاداری پیش گرفتند و مجددا هجوم عام شد و چون این خبر بمیرزا خان و سران
دیگر رسید رایها برین قرار گرفت که قلیج خان و نورنگ خان با فوج تازه روزی که از مالوه آمده بدفع
اعدای دولت همت گمارند میرزا خان از فرط کارطلبی ببودن شهر راضی نشده و سید قاسم را که زخمی
بود با چندی از منصبداران بحراست شهر احمدآباد گذاشته عزیمت دفع ارباب فساد پیش نهاد همت
ساخت مظفر سید دولت را با جمعی بصوب دولقه فرستاده برهان اختیار الملک و مصطفی شروانی را بجانب
محمودآباد روان ساخت و چون عساکر اقبال بده کروهی رسید آن بخت برگشته بصوب قصبه کربگاه
اجل بربار زمین دار است شتافت میرزا خان از قصبه برودره تولک خان را جدا ساخته بر سر سید دولت
فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از جانبین کشش
و کوشش بسیار شد چون اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون همه جا و همه وقت قرین حال دولت
خواهان است نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم مخلصان دولتکیش وزید و مفسدان برگشته روزگار روی بوادی
فرار نهادند و تولک خان نیز فتح کرده به لشکر منصور پیوست و مظفر از آب نربده گذشته بمحکمه کوه جهانیه
که از احمدآباد دو شصت کروه است عنان مسارعت باز کشید و امرای عظام در قصبه نادوت معسکر اقبال
را ساخته عزیمت استیصال او پیش نهاد همت ساختند و از منزل مذکور ترتیب افواج نموده با دل
قوی و خاطر خرسند بدفع اعدای دولت پرداختند و آن برگشته بخت درین عرصه مردی نیز خجلت زده
فرار شد و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و دلاوری داده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه گردانیدند
و درین جنگ قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام شد و پانصد کس اسیر سرپنجه تقدیر گشته مسافر راه
عدم گردیدند و چون این نوید تازه بمسامع جلال خاقان ستوده خصال رسید میرزا خان را بخطاب والای
خانخانانی و منصب پنجهزاری پایه عزت افزودند و دیگر بندها نیز در خور شایستگی خدمت به نتایج نیک سرافرازی
یافتند **اغاز سال بست و نهم از جلوس اقدس قرین** شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و نود و دو هلالی
بعد از انقضای چهار دقیقه از شب مذکور آفتاب عالم افروز بشرف خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود
و سال بست و نهم از مبدا جلوس خاقان والا فر الاحسان بمبارکی و فرخی آغاز شد درین روز مسعود
و زمان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجی پور رسیده دولت آستانبوسی دریافت و در عنوان
این سال فرخنده فال ضابط تاریخ الهی را رواج افزوده در رونق ترتیب فرمودند از سوانح آمدن میرزا بیگ
قاقشال و دیگر ملازمت پیشگان بنگاله چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان متوجه درگاه شد
میرزا بیگ و وزیر جمیل و خالدین و فرخ یورغلیق که از تقصیرات گذشته ندامت گزیده بدولتخواهان
پیوسته بودند برافقت صادق خان روانه درگاه گردیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکم شد
که موهنداس بداگوی شتافته صادق خان را بحکم آمده برگردانند و نام برده را بنوازش خسروانه

امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیارد و موهن داس کرم و حسیان رفته در تانده بصادق پیوست صادق
خان بموجب حکم عمل نموده زاهد پسر کلان خود را بجهت دلاسا و تسلی اینها بدرگاه فرستاد و درین تاریخ
بسجود قدسی آستان غبار خجلت از ناصیه اینها زدوده آمد از سوانح جان نثار شدن ترسون خان در
بنگاله چون شهباز خان معصوم خان را شکست داده از بی ادبی ملک بهاتی شتافت عیسی زمیندار آنجا
با لشکر بسیار بکومک ادبای ضلالت افشرده و ترسون خان حسب الصلاح شهباز خان با فوجی از راه دیگر
روی همت بعرصه کارزار نهاد و معصوم خان او را کم جمعیت یافته بر سر او روز آورده با آنکه همراهان
توفیق همراهی نیافتند و همگی پانزده کس با ترسون خان مانده بود مردانه استاد فریدون حسین دیار
علی که نسبت خویشی با او داشتند جان نثار شدند ترسون خان کوششهای مردانه کرده زخمی بدست
غنیم افتاد معصوم خان هر چند از راه ملایمت خواست او را بموافقت خود راضی سازد چون اخلاص درست
به این درگاه داشت با سفید مویی بسیاه رویی راضی نشد و در برابر جوابهای درشت گفت آن بد انجام
کارش به انجام رسانید و در ویرانه سرانجام ازل و ابد شد از سوانح اعاظم این ایام شورش بدخشان
است و تفصیل این اجمال آنکه از بدخشان نفاق سرشت میان میرزا سلیمان و نبیره او میرزا شاهرخ
غبار فتنه وخلاف برانگیختند و عبدالله خان اوزبک قابو یافته عزیمت تسخیر بدخشان پیش نهاد همت
ساخت و چون میان اینها صفایی نبود و بدرگ نفاق و حسد ابتلا داشتند ملک بدخشان بی محنت و تعب
بلکه مفت و رایگان بتصرف اوزبک در آمد و میرزایان سر بصحرای ناکامی و بینوایی نهادند و میرزا محمد
حکیم از همسایگی اوزبک و قرب جوار با مثل عبدالله خان پادشاهی مضطرب و متلاشی شده صورت
حال را بپایه سریر سلیمانی عرضه داشت نمود فرمان شد که چون میرزایان سر رشته اخلاص و نیکوبندگی
از دست داده بودند نتایج کردار ناهنجار بر روزگار ایشان عاید شد هرگاه آن فرزند ظاهر و باطن خود را
بفروغ اخلاص آراستگی بخشد و ظهور این معنی بدور و نزدیک پرتو افکند هر آینه ملک او از آسیب حادثات
محفوظ و مصون خواهد ماند بلکه دیگران از و در حساب خواهد بود و اگر اراده باطل پیرامون خاطر اینها گردد
یکی از فرزندان جوانبخت را با لشکران و فیلان مست صف شکن و خزینه وافر و توپخانه فراوان
بکومک او نامزد خواهیم فرمود و مقارن این حال عرض داشت دیگر رسید که میرزایان بحال تباه پناه به این
درگاه آوردند حکم شد که میرزایان را بنوازش خسروانه مشمول و امیدوار ساخته روانه حضور سازند و خود
آسوده حال بوده غبار تفرقه و اندیشه پیرامون خاطر راه ندهد از سوانح در آمدن قتلوی کررانی در ملک
و دولتخواهان و مجملی ازین مقدمه آنکه چون شاهباز خان با جنود ظفر قرین بصوب ملک بهاتی شتافت
بگجپتی با وزیر خان و دیگر دولتخواهان در حدود بردوان بچاره کار قتلو پرداخت در همین وقت صادق
خان با لشکر منصور پیوست و کارها را از نوعی دیگر پیش گرفت قتلو تاب مقاومت نیاورده بجانب اودیسه

ستان

سناف و امرا بتعاقب همت گماشتند و او جنگل دهرم پور را پناه ساخته از راه عجز و زاری در امده دو
کلای خود را نزد امرا فرستاده التماس نمود که اگر ملک او ویه را بمن باز گذارند در سلک دولت خواهان
در امده برادرزاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم چون از امتداد یورش و کثرت قطره دشواری
محن و تعب بحال سپاه راه یافته بود و ملتمس او نیز صورت معقولی داشت سران سپاه قبول ان معنی
نمودند و او برادرزاده خود را با شصت زنجیر فیل و دیگر نفایس برسم پیشکش ارسال داشت و امرا برادر
زاده او را با پیشکش مصحوب شیخ ابراهیم فتحپوری روانه درگاه سپهر بارگاه نموده هر کدام بجاگیر خود شتافتند
از بدایع وقایع انکه روزی انحضرت در میدان چوگان تماشای جنگ فیلان خوشوقت بودند ناگاه
فیل دل اجاجر که در تندی و بدخوی و ادم کشی نظیر خود نداشت بقصد پیاده میدود و در اثنای تک و دو
پیاده را که استه راجه بیربر را ایشی می انداز و نزدیک بان میرسد که راجه را بخرطوم درکشد ان شیر
بیشه شجاعت و دلیری از وجه عاطفت و بنده پروری توسن سبک جرام را از جا برانگیختند میان راجه
و ان عزیمت سبک در می امد و باین تدبیر راجه از اسیب او جان می برد و فیل قدمی چند در پی انحضرت
دویده باز می ایستد اینها توکلی و از نوادر در این ایام غازی خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی
که بیامن تربیت و جوهرشناسی انحضرت بمرتبه امارت ترقی و تصاعد نموده بودند به اجل طبیعی در
گذشتند و ظهور این واقعه بر خاطر قدسی مظاهر گرانباری کرد و مقارن این ایام باقی خان برادر ادهم
خان نیز ودیعت حیات سپرد و از ایزد جرم بخش عذر پذیر امرزش رفتها درخواسته
بجوارش و دلجوی بازماندها پرداختند از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه چون
بصوبه بنگ و بهار امده در اله باس بدولت زمین بوس سرافراز گشت سرکار راسین و گزه کیری
در مقرر شده بود درین تاریخ بدان صوب رخصت یافت از سوانح ملک گجرات انکه چون خانخانان
باحمدآباد امده همت بمعموری ملک و دلاسای زیردستان گماشت مظفر شکسته بال ویران از
تنگنای کوه براج سیله بر امده بصوب پتن روانه شد و همچنین عابد و میرکی و یوسف و میرک افضل و
عبدالله و میر حسین نزد قصبه مونده غبار شورش انگیختند خانخانان فوجی بسرکردگی شادمان بیگ
و مقصود اقا بر سر مظفر فرستاد و او تاب مقاومت نیاورده بجانب ابدرستافت و از انجا بکاتهواره
و از کاتهواره به بندر کونه رفته اواره دشت ناکامی گردید و فوج دیگر بسرداری خواجه نظام الدین احمد
بر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان که اسامی انها مرقوم گشت نامزد فرمود و چون این فوج بدولقه
رسید هنگامه مخالفان پراکنده شد و هر کدام بحال تباه بطرفی اواره گردیدند و شیرخان فولادی زمین
دار گلانه پناه برد و راجه بگلانه خواست او را مقید سازد این معنی را دریافته الجه با خود داشت تمام
واگذاشته خود را بملک دیگر انداخت و چون قلیچ خان و نورنگ خان دکن و شریف خان با سایر

لشکر مالوه قلعه بروج را محاصره داشتند و از هیچ راه فتح البابی نشد خانی نان شهاب الدین احمد خان را
با فوجی از مردم تازه زور بدان صوب فرستاده سرکار بروج را جاگیر مشار الیه مقرر فرمود درینوقت یکی از
بندوقچیان از قلعه برآمده شهاب خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال
بطرف دروازه روی همت نهند برادران و همجهتان من دروازه را میکشایند و این عقده بسهولت گشوده
میشود چون از سخن او بوی صدق و راستی می آمد فی الفور جمعی بطرف دروازه شتافتند و بهمان دستور
فتح قلعه بسهولت و آسانی میسر شد نصیر بهزار جا کندن خود را بدر انداخت و جرکس با بسیاری از اهل
ضلالت علف تیغ خون آشام گردید چون راجه بیربر در دار الخلافه فتحپور عمارتی بتکلف ساخته التماس
ضیافت نمود آنحضرت سرافرازی بنده خود منظور داشته باین نوازش خاص مایه قدر او را از
همگنان افزودند و راجه بیربر جشن عالی ترتیب داده بلوازم نثار و پیشکش پرداخت از سوانح بنگاله
آنکه چون شهباز خان بملک بهاتی شتافت نخست بعیسی زمیندار پیغام گذارد که اگر گوشه عافیت
را طلبکاری باید حرام خواران را از حدود متعلقه خویش اخراج نمای او از راه ملایمت در آمده یک
چندی بحرف و حکایت روز گذرانید و چون معلوم شد که زبان با دل او آشنای ندارد کار بجدال
و مقاتله افتاد و هفت ماه پیوسته جنگ میشد و همواره فتح و فیروزی قرین حال دولتخواهی بود
با آنکه موسم برشکال بمیان آمد و تمام روی زمین را آب فرو گرفت غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان
بنشست شهباز خان از غایت غرور و خودرای با امرا سلوک ناملایم پیش گرفت و سر رشته
مدارا از دست داده مدار بهرزه درای و یاوه گوی نهاد درینوقت سید حسن تهانه دار داکه بجهت
بی حرفه کرده بدست مخالفان افتاد و عیسی بمیانجی او طرح آشتی افگند و چنین قرار یافت که نام نامی
سر رشته خدمتگاری و نیکو بندگی را از دست ندهد و در بندهای بادشاهی بر رسم داروغه باشند
و معصوم را روانه مکه معظمه سازد و از نفایس آن دیار بر سبیل پیشکش روانه درگاه سازد و عساکر
اقبال عنان معاودت معطوف داشته دست تصرف از ملک او کوتاه دارند امرا که از تیغ زبان
شهباز خان زخمهای کاری داشته بهرزه نویسی و فتنه انگیزی او را از اندیشه صلح نادم و پشیمان
ساختند شهباز خان چون دید که اثری از آن قرارداد بظهور نمیرسد تشویش و آشوب در آمده
قرار جنگ داد و امرا از خبث باطن آتش فتنه مشتعل ساخته بیگانه وار بر گوشه کارزار ایستاده
شکست شهباز خان را درستی کار خود انگاشتند اول محب علی خان بی جنگ برخاسته روان
شد و همچنین دیگران هم شاه قلی محرم تا مقدور بود پای همت بر جا داشته شهباز خان از رد
سلوک ناملایم خود ندامت گزیده بگرداوری ولها برداخت لیکن پشیمانی بی موقع چه نتیجه دارد نا
گزیر بصوب دار الملک تانده روان شد خزینه و اسباب او تمام بتاراج رفت پسران سید محمد

میرعدل

بر بدل و چندی دیگر دستگیر شدند شیخ محمد غزنوی و بعضی رخت حیات بسیل فنا دادند لشکر را بی
استقامت از جای رفت و بعد از پنج شش روز در شیرپور مرجه بیکدیگر پیوستند شهباز خان بخواست
از همای عنان معطوف داشته شکست خود را درست سازد چون مردم با او اتفاق نداشتند هر یکی
راه پیش گرفتند و بعد از انکه بدار الملک تانده رسیدند وزیر خان و دولتخواهی صاحب اطلاع نظر
دانسته با شهباز خان موافقت و معاونت نمود لیکن سر رشته تدبیر از دست رفته بود چون صورت واقع
بسامع جلال رسید خواجگی فتح الله و بشرو خان در اماس گواهیه و مجاهد کنبو از درگاه برای تعیین شدند
وزیر خان و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و بنگاله لشکر پیش ملحق ساخته بدفع اعدای دولت یکدل و یکرنگ
گردانند و فرامین عتاب امیز باسم شهباز خان و دیگر امرا صادر شد که از بد سلوکی و ناهنجاری
الحال ندامت گزیده بعد ازین اعراض نفسانی را در خدمت صاحب راه ندهند و رخ زرد خود را
بالگلگونه فتح رنگین سازند یا بدم تیغ ابدار تا بخجلت و شرمساری انگشت نمای روزگار نشوند
درین تاریخ راجه تودرمل التماس ضیافت نموده جشن عالی ترتیب داد خاقان کثیر الاحسان سرافرازی
و کام بخشی ان بنده شایسته خدمت را منظور داشته بمنزل او تشریف ارزانی فرمود بتاریخ بیست و
چهارم اذر ماه جگنات کچواهه بمالش رانا دستوری یافت و جعفر بیگ بخدمت بخشی گری لشکر مقرر شد
و لشکر منصور بملک او درامده بتاخت و تاراج پرداختند و او با معدودی از زن و فرزند بمحکمهای
صعب درکوههای دشوار پناه برده هر روز در بیغوله و هر شب بر فراز کوتلی میگذراند درین تاریخ
مریم بانو بیگم بعدم وجود امد امید که قدمش برین دولت فرخنده و میمون باد

ذکر امدن شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه

در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گشته که میرزایان با هم در اویخته خانه برانداز
ذات خود شدند بالجمله چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل باز گردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت
میرزا سلیمان شتافته پیمان یک جهتی تازه سازد و میرزا سلیمان از فرط واهمه به این معنی راضی نمی
شد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که اوزبک سلطان حکیم حصار که پیوند خویشی و دوستی به این
سلسله دارد جمعی را بکومک میرزا فرستد و درمیان اب آمویه از یک جانب میرزا سلیمان و از طرف
دیگر میرزا شاهرخ امده بیکدیگر ملاقات نمایند و نفاق را بوفاق مبدل ساخته صلح و صلاح درمیان
ارند چون میرزا سلیمان بکنار اب رسید از غایت بیم تا جای که قرار یافته قدم جرات پیش ننهاد و
اوزبک بود گرفته انگیزان واقعه طلب سنگ راه عزیمت میرزا شاهرخ شوند میرزا از سعادت منشی و
فرخندگی قدم جرات پیش گذاشته جد بزرگوار خود را ملازمت نمود و تا منزل میرزا سلیمان شتافته
پیمان دوستی و اخلاص را بعهد و پیمان استحکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفته عنان معاودت
معطوف داشت و میرزا سلیمان بکولاب روانه شد و جمعی از مفسدان خانه برانداز در کمتر زمانی

میرزا را منقلب ساخته ارادهای دور از کار پیش نهاد خاطر ساختند و مجددا گرد شورش و آشوب مرتفع
گردانیدند و میرزا سلیمان پیغام گذارد که مهرعلی و جوجک و میرعماد را بسپارد یا از پیش خود آواره سازد
میرزا شاهرخ بشق آخر راضی شده نام بردها را رخصت نمود و اینها بکابل شتافتند و میرعماد در گوشه
ناکامی نشست درینوقت محمدقلی شغالی که مدار العلیه اتکه بود از پیش میرزا شاهرخ بخدمت میرزا
سلیمان پیوست و بعد از چندی مهرعلی از کابل بملازمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد
اگر رضامندی ما را طلبکارست مهرعلی را روانه حضور سازد میرزا شاهرخ او را بهمراهی حاجی تمن بخدمت
میرزا فرستاد میرزا حاجی تمن را نوکر خود ساخت و مهرعلی را محبوس گردانید شیخ بابای والی را که در
لباس درویشی همه کاره بود نزد میرزا شاهرخ فرستاده پیغام گذارد که در وقت آستی قسمت ملک
محمدقلی و حاجی تمن و مهرعلی نزد او بودند اکنون لایق و مناسب آنست که پاره از ولایت را در حصه من
بیفزاید تا خرج این مردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب گفت که مروت و مهربانی مقتضی این از
دور از حساب نیست مناسب آنکه این مردم را که از پیش من رفته اند باز نزد من فرستند تا سد این را
شود میرزا سلیمان ازین سخن بر آشفته بعزم جنگ شتافت و میرزا شاهرخ نیز از شورش جوانی آغاز
آلات قتال نموده در برابر آمد و از حدود درستاق عرضه داشت مشتمل بر عجز و ملایمت ارسال داشت که تا
کار بجنگ نرسد و داغ نعت بر جبین حال او نماند نزدیک بود که میرزا سلیمان نیز متبع این کار دار گیر
عنان معاودت معطوف دارد لیکن ارباب فساد مقدمات باطله پیش نهاد خاطر او ساخته آتش از
فتنه شد بند و بی اختیار قرار بجنگ یافت و ازانجا که عهد شکنی یمنی ندارد میرزا سلیمان خجلت زده هزیمت
گشته بحصار پناه برد و میرزا شاهرخ از تعاقب عنان باز کشیده بضبط ملک و تنسیق ولایت پرداخت
کولاب را بمجدزمان پسر کلان خود داده مهرعلی را اتالیق گردانید و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از
ازبک خان حاکم حصار کومک گرفته ببدخشان شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب نبرد نموده
نخست فوجی را بسرکردگی قنقربای پیشتر روانه گردانید و پیادری لشکر کولاب با میرزا سلیمان جنگ
کرده شکست دادند میرزا باز بهزار ناکامی به حصار مراجعت نمود درین مرتبه حصاریان کومک نکردند
و از اینها ناامید شده خواست که در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام داد و مجملا با چندی از
بیگان بحوالی بدخشان آمده حرف آستی در میان آورده میرزا شاهرخ باین معنی راضی شد و قرار یافت
که در همانجای اول باهم ملاقات نموده روابط اخلاص و دوستی را بعهد و سوگند استحکام دهند میرزا
شاهرخ ازین ادا بوی عذری یافته عنان باز کشید درینوقت والده میرزا شاهرخ نقاب گرین چهره
که هنستی شد و از رفتن آن عاقله میرزا را خودرایی افتاد و بدلاسای سپاهی و ضبط ملک کمتر پرداخت
میرزا سلیمان نزد عبدالله خان فرمانروای توران رفت دران زمان عبدالله خان به تسخیر تاشکند

ان کشیده بود میرزا اسکندرخان پدر او ملاقات نمود و صحبت خوب بر امد عبد الله خان از استماع این خبر
جی تعین فرمود که میرزا را تا امدن او نظربند دارند میرزا ازین حال اگاهی یافته بسرعت هرچه تمام خود را بحصار
رسانید و چون عبد الله خان از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپهسالار او بود نزد اوزبک
فرستاد که میرزا سلیمان را مقید ساخته به او سپارد اوزبک خان پاس مروت و محبت داشته پیشتر از رسیدن
قل بابا اورا بصوب بدخشان گسیل کرد و میرزا سلیمان از راه قراتگین بکولاب رسید و با انکه بهمان نمط
تسلیم ولایت بفرمود و میرزا سلیمان قبول نکرد و کشم را برسم سیورغال گرفت و میرزا شاهرخ بخودکامی پرداخته
فرزندیان کار دیده را ازرده خاطر گردانید و بحرف نو دولتان که خیمه بوزا طناب نومی باید گوش نهاده
انعام را افراختن و تربیت کردهای خود شد میرکلان و خوجکی بیگ را مدار العلیه سرکار خود ساخت و بار بیگ
ملکی و امثال اینها نیز بایکدیگر درافتاده ابواب اخذ و جر مفتوح گردانیدند کولات اتفاد رقلی کوکه و قندوز را باقور
بیگ و طالقان بعبد الرحمن و غوری بمیر نظام و کهمرد و بخنجر علی و اندراب بلطفی کوکه و درستان بهمت علی
ایلمان تنزل مقرر فرمود و چون برهم خوردگی الکه و شورش میرزایان خاطرنشان عبد الله خان شد اردوی
ن بتسخیر بدخشان نهاده تخت پیام فرستاد که غوری و کهمرد را بجا واگذارید و ایماقات ماوراء النهر که بدان
رفته بودند گردانیده بدین سو فرستید میرزا شاهرخ نه تنها بیره بملایمت این بلا را از خود دور نتوانست
نموده نه بضبط ملک و دفع اعدا پرداخت اوزبکان بقدرت هرچه تمام قدم همت پیش نهادند قورچی بیگ
بردانی و کافرنعمتی بمغانان درامد و قندوز که دروازه الکه است بسهولت مفتوح گشت و همچنین
قول جمعی از اعیان بدخشان راه بحقیقی پرده بغنیم پیوستند و میرزایان راه ناکامی پیش گرفته
کوهستان بدخشان در کریوهای دشوار پناه جستند و چنان ملکی بی محنت و تعب بتصرف عبد الله خان
درامد اما کولابیان در خدمت میرزا محمد زمان پای همت افشرده بجان فشانی قرار دادند و میرزایان
الکه بدخشان برامده خود را به بهارک که محکم است سخت دشوار رسانیدند که شاید جمعی از پروردهای
این دولت مجتمع شوند و کاری از پیش رود و چون دانستند که روزگار برگردیده و بخت پشت داده
هیچ بندارد در انجا نیز خود را جمع نتوانستند ساخت و جد و د بیخبر که از مضافات کابلست امده دم
اب کشیدند همگی مقصد انکه شاید بکومک و امداد میرزا حکیم فتح البالی نصیب شود و الا روی امید
بدرگاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت بدخشان بکابلیان سلوک ناملایم
کرده بود میخواست که با میرزا حکیم ملاقات ننموده از راه کوهستان متوجه هندوستان شود و میرزا
سلیمان برعکس ان درینحال میرزا سلیمان را نزد خود طلب داشته به اعزاز و احترام تمام پیش
امد چندی از مواضع لمغانات را بجهت مدد خرج ایشان مقرر فرموده بدان صوب روانه ساخت
میرزا شاهرخ را بدست اورده بشادمان هزاره سپرد که نظربند داشته نگذارد که بهندوستان

شتافته و میرزا با پسر خود حسن حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده بودند و بدیع الزمان و دو الاغ
ایشان و معدودی از ملازمان دران تنگنای کوهستان بحال تباه بسر می بردند و شاه محمد میرزا بر
میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان بود درینوقت از اراجیف استماع افتاد که کوکه لابابان عبد الله خان
را شکست دادند و الملک بتسخیر محمد زمان در آمد شادمان بهزاره را بیش اندیشی بخاطر رسید بزرا
را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه آنکه مبادا او پشیمان شده بتعاقب شتافت شتا
راه را چپ زده از معبرهای دشوار و گریوهای صعب خود را بکمرد رسانید و درانجا بسیاری از صحرا
نشینان برگرد میرزا فراهم آمدند و مقارن این حال خبر مشخص رسید که حرف اول دروغ بود و کلا
بیان در همان تنگناهای کوه متحصن اند چون میرزا جمعی فراهم آورده بود قصد تاخت تالقان نمود
درین حال خبر آمد که اوزبکان کولاب را گرفتند و فوجی بجهت گردانیدن ایماقات تعین کردند از
ازین خبر همراهان میرزا متفرق شدند و روز بروز بیش آمد نه رای بودن و نه روی رفتن از
بود که دستگیر شود به هزاران تعب و دشواری خود را بجانب کابل انداخت و در سالی اولنگ با
میرزا سلیمان ملاقات واقع شد از همان خبر که میرزا شاهرخ سرگردانی کشیده بود میرزا حکیم
میرزا سلیمان را بتسخیر بدخشان روانه ساخته بود و در سالی اولنگ انتظار کومک داشتند
ناگاه فوجی از اوزبکان در رسیدند و در چنان وقتی میرزا شاهرخ را پسری بعالم وجود آمده
از ابن صحرانشینی سپرده بجانب کابل گام سرعت برگرفتند و مهرعلی وفادار و تردی و جهانگیر داغ
بیک و چندی دیگر از عقب می آمدند هنگام صبحی جمعی از اوزبکان خود را رسانیدند و از جنس تنگی
بتاراج اسباب و بیرتال پرداختند و این از اسباب خلاصی میرزایان شد قضارا درین هول اسپ
پای اسپ میرزا سلیمان معیوب شده از کار افتاد و میرزا شاهرخ مروت و ادب بجای آورده اسپ
خود را بمیرزا کشید و پیاده گردید چون وقت تنگ و اضطراب غالب و نگاه برپس سر بود اسپ از دست
میرزا شاهرخ برآمده راه صحرا پیش گرفت یکی از همراهان را توفیق مردمی و مروت نصیب شده
خود پیاده گشته میرزا سلیمان را سوار ساخت میرزا شاهرخ نیز بچستی و چالاکی اسپ خود را گرفته
سوار شد و دران سرعت و هول جان میان میرزایان جدایی افتاد و غنیم بتعاقب میرزا شاهرخ
شتافت چون حیات باقی بود دریای پیش آمد میرزا از پل گذشته پل را درهم شکست و غنیم بکنار آب
رسیده لاعلاج عنان بازکشید لیکن حسن پسر خورد میرزا درین تک و دو از پدر جدا شد و روزگار داغی
تازه بر دل آن آواره دشت ناکامی نهاد و باز میرزایان بیکدیگر رسیده بدلنوازی و غمخواری هم پرداختند
درینوقت سوندک خان از پیش میرزا حکیم آمده مقدمات دوستی و دلجویی و کرم خویی ظاهر ساخت چون
میرزایان را اعتمادی بر قول و فعل او نبود گریز از خاطر نگشود ناگزیر چندی از معتمدان خود را با برادر فرستاد

اوزن

ورزد میرزا حکیم فرستادند که از ما فی الضمیر میرزا خبر گرفته بعهد و سوگند اطمینان خاطر بهم رساند درین
حال قاصد راجه مانسنگه رسیده بنوید اقسام نوازش و انواع مراحم حضرت خاقانی مستمال و امیدوار ساخت
میرزا سلیمان که از طرز سلوک سابق خجلت زده بود و از میرزا حکیم متوقع امداد و توقف خود را در کابل برعزیمت
درگاه مرجح داشته بناکامی نشست و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده چه الده حسن
زمین را با یک پسر دیگر و چندی از معتمدان در حدود جاریکاران بتفحص ان پسر که جدا افتاده بود گذاشت
بود و از راه دامنه کوه بدکه رسید و در انجا قافله بزرگی از بیم افغانان فراهم امده قدم جرات پیش نمی
نهادند قضارا خانزاده خانم عمه میرزا شاه محمد میرزا که برخصت میرزا حکیم متوجه هندوستان
بودند درین کاروان دوچار شدند شاطی افغان که از تربیت کردهای میرزا حکیم بود و بظاهر خود را
دولتخواه مینمود و بباطن با افغانان زبان یکی داشت گذشتن کریوه خیبر را در چشم میرزا بسهولت جلوه
داد و چون براه درامدند در هر قدم دیوار بستی پیش آمد که افغانان دربها و تنگنا را بسنگ مضبوط ساخته
هجوم اورده بودند شاطی از بدذاتی و حیله سازی قنبر بای و جهانگیر و خنجر علی دیاربیگ و ابدال را
که بهادر ستم روزگار بودند ببهانه صلح و پیغام نزد افغانان تاریکی درون برده کار همه را ساخت و
میرزای بال و پر ریخته از علی مسجد برگردید و افغانان تاریکی دست بتاراج مال و اسباب مردم گشوده
غبار شورش برانگیختند و بسیاری از سوداگران را جان و مال دست فرسود حادثات شد میرزا جنگ
کنان برفت همین که افغانان هجوم آورده نزدیک میرسیدند برگشته می تاخت قضارا از اسپ جدا شده
با وجود دوره شکم و گرانی ترکیب بچستی و چالاکی خود را بر پشت زین گرفت و مقارن ان بدیع الزمان
میرزا نیز از اسپ افتاد و بدستیاری جام علی سوار گشت با این حال میرزا خود را بدکه رسانیده نفس راست
ساخت و چون ازین راه نا امید بود خواست که باز بکوهستان بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که
میرزا سلیمان درین نزدیکیهاست و میرزا شاهرخ بخدمت جد خود شتافته روزی چند بغم گساری
پرداختند تا انکه میرزا حکیم جمعی را فرستاده میرزا سلیمان را بدستور معهود روانه لمغانات
نمود و میرزا شاهرخ را بدرقه داده از کریوه خیبر گذرانید و چون میرزا از خیبر گذشته بولایت بادیه
پیمایی زمین است رسید دم عافیت و اسایش برگرفت و امرای انحدود بلوازم مهمانداری و
خدمت پرداخته براجه مانسنگه رسانیدند و راجه مهمانی لایق و پیشکش شایسته بجای اورده بنوید
مراحم حضرت خاقانی زنگ زدای خاطر میرزا شد و در هر منزل نشاطی تازه و دولت نو باستقبال
می امد و هم درین ایام خبر یافتن پسر گم شده تسکین بخش دل نگرانی میرزا شد ظاهرا در ان تنگ
تردد و هول جان او زنگی او را یافته و در گوشه نشینیده بتاراج اسباب و بزنال شتافته بود در ان
زمان علامی از کمین برامده او را بر درشته بالی اولنگ میرسانند و کدخدایان ان سرزمین او را بخدمت

میرزا حکیم می برند و میرزا ابوالقاسم که از مفارقت جگرگوشه خون میگریست می سپارد و میرزا شاهرخ
ازین خبر بهجت اثر تفاؤل بر حصول مرادات گرفته خوشوقت گردید و چون بمصر جامع لاهور رسید
بهگونت داس حاکم آنجا مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بجای آورد و خود نیز مرافقت میرزا متوجه درگاه
معلی شد و در یک منزلی دارالخلافه فتحپور شاهزاده سلطان دانیال با اکثری از امرای عظام
برسم استقبال شتافته ملاقات فرمودند و چون بسعادت زمین بوس عزت جاوید یافت خاقان ستوده
خصال آن شکسته پر و بال را به انواع نوازش و دلجویی مطمئن خاطر گردانیده از گرانبار روزگار
سبکبار ساخت و ستاره اقبالش از هبوط مذلت و خواری به اوج عزت و کامگاری ترقی بر تصاعد
نمود از سوانح شکست یافتن عاصی کابلی چون از خودرای و ناهنجاری شهبازخان و بدمعاشی او
یا امرا عیسی زمیندار در عرصه بنگاله غالب آمد و ملک بهاتی بدست مخالفان افتاد و معصوم بنزد او
مورچه آمد و دیگر باغیان حق ناشناس قدم جرأت و جسارت پیش نهاده تا دوازده کروهی تیزپور
آوردند و وزیرخان اگرچه قدرت جنگ در خود نیافت اما سردارانه قدم همت برجا داشته تانده را
که دارالملک بنگاله است با دیگر بلاد از آسیب تصرف غنیم محافظت نمود درینوقت شهبازخان را
که عزیمت درگاه والا پیش نهاد خود ساخته بود سزاولان بادشاهی باز گردانیدند و جاگیرداران صوبه
بهار را بر یکرنگی و یکجهتی او راسخ دم و ثابت قدم و ثابت قدم ساخته بدافع غنیم روی همت نهادند از
صولت و سطوت عساکر جهانگشا مخالفان تیره رای مانند بنات النعش از هم پاشیده هر یک برای
و هر کدام بجایی آواره دشت گمنامی گشتند اما عاصی کابلی در شیرپور قدم ضلالت و جهالت افشرده
رسیدن افواج منصور بچشم کژبین در نمی آورد شهبازخان خواست از آب چون عبور نموده دست برد
نماید اما دیگر سران لشکر کوتاه همتی می نمودند رامداس و خواجگی فتح الله که از درگاه بسزاولی و اهتمام
تعین شده بودند بترتیب مقدمات همم و امید کام و ناکام لشکر را از آب گذرانیدند و چون
عساکر اقبال به آن برگشته حال نزدیک رسید باب مقاومت نیافته در ره فرار پیش گرفت و بهادران
تیز جلو به بنگاه او ریخته غنیمت فراوان بدست آوردند و چندی از پس ماندگان را دستگیر ساخته
عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه بصلاح دولتخواهان شهبازخان و شاه قلی خان محرم با جمعی از بهادران
عرصه فیروزی در آنجا توقف نمودند و سعیدخان و وزیرخان و صادق خان و محب علی خان و سید عبدالله
خان با فوج شایسته بتعاقب هزیمت یافتها مقرر گردیدند و رامداس و خواجگی فتح الله بسزاولی و اهتمام
لشکر شتافتند و چون غنیم قدم ادبار از حدود ولایت بادشاهی بیرون نهاد و ملکی که از تصرف
دولتخواهان برآمده بود بعنایت ایزد عز اسمه باز بدست در آمد امرا بشیرپور عطف عنان نموده
مظفر و منصور نشستند و در خلال این احوال دستم قاقشال که عمده ارباب زوال در حلقه

اهل

اهل بغی و دبال بود در دوازده کروهی معسکر اقبال غبار آشوب و تسویر مرتفع ساخت و بصلاح دولتخواهان
شاه قلیخان محرم و محب علی خان و راجه گوپالداس و میرزاده علی خان و بابا قرالقاری با فوجی از
بهادران رزم دوست بمدافعه و مقاتله آن باطل ستیزان شتافتند و خواجه مقیم که امروز بمیامن تربیت
ذره پروری حضرت شاهنشاهی بخطاب وزیرخانی و منصب ده هزاری سرافراز است از درگاه بواقعه
نویسی آن لشکر تعیین شده بود بطریق امینی همراه رفت و بعنایت الهی هنوز اولیای دولت بغنیم نرسیده
بودند که آن کم فرصت خود بخود ویران شده قرار برقرار داد و امرا تا شاهزاده پور تعاقب نموده عنان
بازکشیدند و چون ساحت آن ملک قدری از خس و خاشاک مخالف پاک شد اولیای دولت یکجا فراهم شده
بضبط ولایت پرداختند لیکن از آنجا که شهبازخان سخت تندخو و سبک زبان بود و صادق خان در گزیدت
هنگامه آرای استاد فن صحبت میان انها راست نمی آمد و اکثری از سران سپاه باتش افروزی صادق
خان از شهبازخان گرانی خاطر داشتند درینوقت آوازه شد که عاصی کابلی و دیگر باغیان حق ناشناس
دو فوج شده اراده شورش دف دارند بنابرین رای دولتخواهان برین قرار گرفت که چون غنیم دو
فوج شده ما نیز دو فوج قرار داده بمدافعه انها همت گماریم و به این عزیمت وزیرخان و شاه قلیخان
محرم و صادق خان و محب علی خان و راجه گوپالداس و کک خواجه با خواجه با فوجی از بهادران
کارطلب استیصال عاصی کابلی بر خود گرفته از شهبازخان جدا شدند و سعیدخان و شهبازخان و بهادر خان
و سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و بابوی منکلی و ترید بدخشی و شاه قاسم بدخشی و جندی دیگر
درهمانجا توقف نمودند و عاصی کابلی صلاح در جنگ ندانسته در مقام ترمهانی که دریای کنگ و جون
رسانیده سرهم می آوردند قلعه مستحکم اساس نهاده و لوازم قلعه داری سامان نموده الغ بیگ
و جندی از باغیان را با سایر زمین داران دران حصار گذاشت و خود نیز بطرف دیگر جای مضبوط
اختیار کرد و پای صلابت افشرده پیش آمد و عیسی نزد امرا کسان فرستاده بلابه گری و در باب بازی
گلا لازم زمین داریست سلسله جنبان آشتی شد دولتخواهان چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند
و معهذا اثر ضعف از جبهات احوال غنیم ظاهر بود و التفات بمقدمات او ننموده نطاق همت
بتسخیر قلعه بستند و در اندک فرصتی قلعه مفتوح شد و از انجا بمدافعه عاصی روی عزیمت نهادند و آن
باطل ستیز تاب مقاومت نیاورده از راه دریا بهزیمت رفت و درین اضطراب و سراسیمگی کشتی
او غرق شد و بدستیاری ملاحان نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و بمیامن اقبال روزافزون
شکست عظیم بر مخالفان افتاد و اولیای دولت سجدات شکر این موهبت بجای آورده عرضه داشت
مشتمل بر بشارت فتوحات و سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال رسیدن یعقوب پسر یوسف
شاه حاکم کشمیر است بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان این دولت ابد پیوند میدانست

و همواره به ارسال عرایض و پیشکش سلسله جنبان اخلاص و عقیدت بود درینولا یعقوب بر
کلان خود را با نفایس آن دیار روانه درگاه سپهر اعتبار ساخت که پیوسته در خدمت حضور بوده سعادت
مندی صوری و معنوی کرده **جشن کدخدائی شاهزاده عالم و عالمیان وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم**
چون سنین عمر ابد قرین حضرت شاهنشاهی ظل الهی به نوزده رسید ملهم غیبی در خاطر قدسی مظاهر خاقان
پرتو افکند که آن نونهال چمن برای اقبال را گلهای مراد در دامن امید ریزند راجه بهگونت داس را که از
اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت
به این رتبت پایه عزت از همگنان گذراینده صبیه پاکیزه سرشت او را که بحسن سیرت و صورت یگانه روزگار
بود بساعت مسعود و زمان محمود در عقد ازدواج گوهر یکتای خلافت و سلطنت مسند آرای اقبال و دولت
در آورده صدر نشین محفل عزت ساختند و بحکم اشرف دولتخانه خاص را آیین بسته جشن پادشاهانه
زیب فرمودند و حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی بجهت مزید عزت و سرافرازی بمنزل
راجه تشریف قدوم ارزانی داشته آن نوعروس حجله نشاط را بدولت سرای جاوید آوردند و راجه
لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برده جشنها در خور آن طوی ترتیب داد و جمیع شاهزادهای عالی
قدر و حضرات عالیات و امرای عظام فردا فردا ضیافتهای لایق فرستاد و حتی احدی و سپاهی و کار
پیشه را نام نویس کرده سروپاها ارسال داشت و به این سعادت افتخار جاوید یافت **شکست سلطان
مظفر گجراتی بار سوم** چون سلطان مظفر ویران شده بجانب جوناگره شتافت و اولیای
دولت خاطر از مهم او واپرداخته به احمدآباد مراجعت نمودند و اکثر امرای کومکی بمنزل خود باز
گردیدند قضا را دران سال از شورش ارباب فساد و تفرقه مردم قلیلی از حاصل جاگیر بتصرف
سرداران درآمد و ازین رهگذر احوال سپاه روی بخرابی نهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت
بود جمعی از اوباشان بی سروپا فراهم آورده مجددا اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید خانخانان
خبر یافته قلیچ خان را بحراست احمدآباد گذاشت و سید قاسم را با سادات باره در پتن باز داشت
و در میان ولایت هرجا مناسب دانست تهانجات مقرر فرموده و خود با نورنگ خان و خواجه نظام الدین
احمد و فوجی از مبارزان عرصه کارزار به استیصال آن برگشته روزگار روی همت نهاد او بمورب
آمده راه دهن پور را تاخت و از هرجا هرچه بدست می افتاد متصرف میگرفت و انتظار کومک زمین
داران داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بجانب کاتهی واره شتافت خانخانان از
دور گذاشته بتعاقب او گام سرعت برگرفت و او خود را ادراک و نیز جمع نتوانست کرد در حف
او بار بکوهستان برده کشید زمینداران وکلا فرستاده در دولتخواهی زدند و از آنکه پیشتر نا
سلطان مظفر همپای کرده بودند وسیله نجات خود منحصر در اظهار دولتخواهان یافته از راه عجز

و زاری

وزاری درآمدند امین خان غوری حاکم جوناگر پسر خود را اقرار داد که بخدمت میفرستم خانخانان میرابوتراب
را فرستاده او را اورد و راجه جام باظهار دولتخواهی نشان داد که مظفر در فلان جاست اگر جمعی از
دلیران جمعی از خویش اسپهای تیزجلو بر جناح استعجال خود را رسانند بمکن که بدست افتد خانخانان خود بسرعت
شتافت و چون او پیشتر بکوهستان درامده بود اثری ظاهر نشد و غالب ظن انکه جام بازبدی بخاطر آورده
او را نگاه داشته باشد مجملا خانخانان چهار فوج ترتیب داد یکی بسرداری نورنگخان و دیگری بکارفرمایی
خواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگر با سلیمی و دولتخان لودی و هر فوجی ترتیب داد یکی بسرداری
نورنگخان و دیگری بکارفرمایی خواجه نظام الدین احمد را بصوبی تعین فرموده که دران ملک معمور
درامده از تاخت و تاراج و سکستن و بستن دست باز ندارند و با انکه مذکور میشد که مظفر پسر خود را
نزد جام گذاشته خود بجانب احمداباد رفته است خانخانان خواهشی خاطر اغبار الود تفرقه نخسته
الش جام پیش نهاد همت کرده انید و بسیاری از راجپوتان علف تیغ انتقام شدند و غنیمت فراوان
بتصرف اولیای دولت درامد و چون بجبارگردهی توانگر که بنگاه جام است عسکر اقبال گردید او از راه
عجز و زاری پیش آمده رای درگاه وکلیان رای را درمیان انداخت و پسر خود را با فیل شرزه دیگر
روانه ساخت خانخانان بایست وقت منظور داشته ازانجا علف عنان نمود و مظفر که روی تهور
بجانب احمداباد نهاده بود چون به تهانه برانتی نزدیک میرسد افواج تهانه بدا له دبرانتی یکجا شده
برانو او همت میگمارند و بیاوران لشکر منصور داد شجاعت و جانفشانی داده بسیاری از مخالفان سیاه
بخت را بقتل میرسانند خواجم بردی با جمعی از جوانان قوی دل بوقت تاختن غنیم را بر میدارد و مظفر
منهزم شده راه اوبارش میگیرد اگرچه درین جنگ بجوانان کاری زخمهای نمایان رسید اما اکثری از
جوانان لشکر مخالف بخاک نیستی درغلطیدند و بشارت این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید و سجدات
شکر این موهبت تازه بجای اورده صورت حال به استان اقبال عرضه داشت نمود اغاز سال سی ام
الهی از جلوس خاقان ممالک ستان درین هنگام دولت فرجام که ازجشن طوی شاهنشاهی جهان بازار و زبازار
شادی و نشاط بود و بهار جان نگار نظاهر جشن سرای دولت را چون باطن اهل طرب نگارین ساخت و
بر نظم عطیه بخش عالم شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و سه هجری بشرف سرای حمل تحویل
نمود و در سراغاز این سال همایون که برادلیای دولت ابد مقرون مبارک و میمون باد امرای ولایت
برار از بهر داستان کردن عیار جبین سعادت نورانی ساختند برار مملکت از مضافات دکن جایی است
پر از سوار داخل حدود متعلقه نظام الملک بسرداری میر مرتضی سبزواری میرمرتضی خداوندخان و نشترخان
و دیگر امرا در انجا می بودند چون نظام الملک از فرط سودا و شورش دماغ دل از کار و بار سلطنت د
انزوا گوشه عزلت دانزد اختیار نمود و صلابت خان جرکس وکیل مستقل و مدار المعلیه ان دولت

شد میر مرتضی را که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و فزونی استعداد در انملک عدیل و نظیر نبود و پیوسته از
جانب او توزع خاطر و دل نگرانی داشت خواست که از پا در انداخته ولایت برار را به تصرف در
آورده و منسبان خود سپارد و میر مرتضی ازین معنی اکاهی یافته اراده پیش دستی نمود و با نام برده
عزیمت به احمدنگر نهاد و صلابتخان پسر نظام الملک را همراه گرفته و جمشید خان حاکم جالنا پور را که از
سرداران عمده نظام الملک بود با خود متفق ساخته بمقابل او شتافت و بعد از ملاقی فریقین بشکست
برامری برار افتاد و دیگر در انملک نتوانستند بود و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده استدعای
امدن خود ظاهر ساختند و چون فرمان استمالت رسید روی امید بعتبه خلافت نهاده در جشن
نوروز بسعادت استانبوس شرف اختصاص یافتند و همدرین ایام جندی از امرای عظام که از
دیاد مناصب و ارتفاع مراتب ترقی و تصاعد نمودند نگاشته کلک وقایع رقم میگردد راجه بهگوان داس
پنج هزاری راجه تودرمل جهار هزاری زین خان کوکلتاش دو هزار و پانصدی میرزا یوسف خان
دو هزار و پانصدی عبد المطلب خان هزار و پانصدی و شیخ ابو الفضل هزاری راجه اسکرن هزاری حکیم
ابو الفتح هشتصدی شیخ فرید بخشی هفتصدی میر جمال الدین حسین ششصدی برهان الملک پسر نظام
الملک دکنی پانصدی شهاب الدین احمد خان به ایالت ولایت مالوه سربلندی یافت و عضد الدوله
امیر فتح الله شیرازی بخدمت امین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که راجه تودرمل مشرف دیوان مهمات
مالی و ملکی مصلاح و صواب دید ایشان بتفصیل رسانند از سوانح کشته شدن حسن علی پسر محب علی خان
در صوبه بهار چون امرای اتکه دو به استیصال باغیان ولایت بنگاله شتافتند یوسف نام افغانی جمعی از
اوباش واقعه طلب فراهم اورده بتاخت و تاراج قصبات و دیهات پرداخت حسن علی از فرط شجاعت
و سورش جوانی باجتماع لشکر و سامان الات نبرد مقید ناشده بدافعه او همت گماشت و جنگ ساخته
صرفه کرده خود را ضایع ساخت اگرچه محب علی خان از استماع این خبر موحش اضطراب بسیار نمود و خواست
که به اتکه دو رفته انتقام خود از و بستاند لیکن امرا راضی نشدند و شاه قلی خان محرم را که عازم
زمین بوس بود بتادیب او مقرر فرمودند که حواشی الملک را از خس و خاشاک ارباب فساد پاک
ساخته متوجه درگاه گردد به نیروی شجاعت در خلاص او این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون
امرای بنگاله بتخصیص صادق خان و شهباز خان با یکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه
سلیمان از درگاه سپهر بارگاه رخصت یافت که نزد امرا رفته بنصایح سعادت پیوند غبار کلفت
از میان برگیرد اگر زنگ نفاق بصیقل صلاح او مرتفع نشود هرکدام که تعهد ضبط الملک بر ذمه همت
خویش لازم شناسد در انجا گذاشته دیگری را بجرات بهار حکم رسانند چون خواجه سلیمان بملک
اقبال پیوست صادق خان باتفاق جمعی از امرا تعهد ان خدمت نمود و شهباز خان و سعید خان

و جند

وجندی دیگر به بهار آمدند و از انکه امداد کرده شد عیسی زمین دار بقرار داد خود نه استاد
وصلحی که بهزار ملایمت درمیان نهاده بود به استغنا و بی نیازی قبول کرد اما فیل و توپ و اسبابی
که دران جنگ بدست اورده بود باز گردانیده فرستاد و امر اصلاح وقت مرعی داشته بهمین قدر
تسلی شدند و چون شهباز خان بنواحی بهار پیوست نخست باستیصال راجه سنگرام کمر بست و او به
تنگناهای کوه و کریوهای دشوار پناه برده بمدافعه و مقاتله قرار داد و سعید خان که از امتداد
یورشهای لشکر بجان آمده بود از وجدا شده به بهار آمد و شهباز خان پورنمل زمین دار
کیدهور را که با او خصومت هم جنسی داشت برخ او کشید و تقویت او را از اسباب شکست
سنگرام اندیشید قضارا راجپوتی که پیشتر ازین با پورنمل می بود و درین نزدیکی از و آزرده
شده ملازم سنگرام شده بود از سنگرام داد طلبیده بقصد شهباز خان آمد و در جایی که او با
پورنمل تنها نشسته صحبت میداشت خود را رسانیده شمشیری حواله شهباز خان نمود و پورنمل
بپای مردی همت و تیزدستی جرات نموده او را گرفته از هم گذرانیده و معهذا شهباز خان تتوهم
در ارکار پورنمل را محبوس گردانید و چون خواجه سلیمان بدرگاه معلی آمده حقیقت را معروض
داشت خود را بهای شهباز خان و آمدن او به بهار و بی سبب ماجنان دولتخواهی در راو دیگر متحمس
بنیاد حکم شد که یکدفعه دیگر خواجه سلیمان با ناظر دولت بدانصوب رفته شهباز خان را سرزنش
و نکوهش نماید و بر حقیقت بنگاله و بهار و کیفیت عسکر فیروزی اثر وقوف یافته عنان معاودت
معطوف دارد و درین هنگام اولیای کررانی و سلیمان سرنی در حدود و دیه غبار فتنه برانگیختند
و بسیاری از قصبات و قریات را دست فرسود تاراج گردانیدند و در حوالی بردوان باد زنجان
را او گشتند و تاب مقاومت نیاورده در حصار بردوان تحصن جست و امرا از سنوح این واقعه
اوجی بطریق منقلا فرستاده خود نیز ازپی شتافتند و چون افواج گیهان شکوه نشیب گروهی عنیم
رسید مخالفان دست از محاصره باز داشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور
درکنار دریای منگل کوت صفوف اقبال برآراستند و مقارن اینحال امرا از عقب رسیدند و هنگامه
اولیای دولت رونق دیگر یافت درین وقت ناظر دولت و خواجه سلیمان از درگاه آمده بود
فروزی بلند آوازه ساختند و موجب تقویت ظاهری و باطنی دولتخواهان گردیدند و بدستیاری
همت در قلعه کلین درانطرف دریا اساس نهاده از آب عبور نمودند و چون دران شب باران
عظیم بارید بسیاری از پیاده را رخت حیات بسیلاب فنا رفت و صبح آن صادقخان در برابر
عظیم صفها آراسته خود بقلعه درآمده و شهزادلان تعین نمود که سررشته انتظام افواج از هم نگسلد

جون روز بوسط حقیقی رسید مخالفان بکمان انکه امروز جنک نخواهد شد به دایره خود باز کردیدند در وقت
صادق خان قابو یافته بعزم رزم شتافت و بوزیرخان و دیکر امرا بیغام فرستاد که منصوبه نیک نشسته زنهار
بتقصیر از خود راضی نشوند از مخالفان دو فوج شده یکی با صادق خان و دیکری با وزیرخان در اویختند
و جنکی سخت در بیوست و از جانبین تلاشهای خوب شد و بتایید ایزد سبحانه صادق خان غنیم خود را بر
داشت لیکن از فوج وزیرخان خبر رسید که مخالفان زور اورده اند نزدیک است که ارکان همت اولیای
دولت تزلزل بذیرد محب علی خان و میرزاده علی خان و کجک خواجه ازین فوج جدا شده تیغ همت بر
افراختند و افغانان تاب مقاومت نیاورده روی بوادی فرار نهادند و در عرصه جنک سیصد افغان
بر خاک هلاک افتادند و از کریختکان تا هزار کس علف تیغ انتقام شدند و از لشکر منصور قریب صد کس
ابروی جانفشانی یافتند و بیمامن اقبال یزدال فتح عظیم قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال کردید
و در خلال این ایام دوستم قاقشال قلعه کهوره کات را محاصره نمود و طاهر سیف الملکوک و خواجه مقیم قدم
همت برجا داشته لوازم قلعه داری برداختند درین اثنا بابوی منکلی از شیربور مرجه خود را بکومک رسانید
و غنیم ترک محاصره نموده از کرد قلعه برخاست و دولتخواهان صف اراسته بمجادله و مقاتله ارباب فساد
روی همت نهادند و بین الفریقین جنک صعب در بیوست و مخالفان خجلت زده هزیمت کردیدند و دوستم
قاقشال در عرصه مبارزت بقتل رسید و فیل سون کده با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور
افتاد و خوس خال مبردوستم دستکیر شد و همدرین تاریخ شاه قلیخان محرم امده بسعادت استانبوس
جبین اخلاص نورانی ساخت و متعاقب صادق خان نیز بیلغار رسید و جون بحکم امده بود رخصت بار
نیافت و همدرین ولا خانخانان از ضبط ولایت کجرات خاطر وا برداخته بسجود درکاه فلک اساس
فرق عزت برافراخت و خاقان ممالک ستان ان شایسته خدمت را بانواع تربیت و نوازش مخصوص
کردانیده بایه اعتبارش از همکنان برافراخت و از سوانح تعین افواج قاهره بتسخیر دکن جون همکی
همت جهانکشا مصروف و معطوف بر انست که سواد اعظم هندوستان بی مشارکت غیر بتصرف اولیای
دولت قاهره درایدو جارجمن ان بوستان به اب یاری معدلت کلزار بی خس و خار شود درینولا
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که قامت قابلیتش بطراز خلعت تربیت اراستکی داشت و در زمره
امرای عالیقدر بخطاب مستطاب فرزندی فرق عزت و امتیاز می افراخت بتسخیر ملک دکن اشارت
شد و بسیاری از امرای عظام مثل عبد المطلب خان و راجه اسکران و شیرخان و میرجمال الدین
حسین انجو و برهان الملک برادر نظام الملک دکنی و عبد الرحمن ولد مویدبیک و حاجی عبد الله کاشی و دیجال
قلی ترک و علی مراد و شیر محمد و دیکر بهادران کارطلب بهمراهی او رخصت شدند و ملک کده در ایتنا

برنول

بتول خان اعظم مقرر شد و شهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سمانجی خان
و حکیم عین الملک و باز بهادر و شیخ عبد الله خان پسر شیخ محمد غوث و راجه مدهکر و راجه جگمن و سایر جاگیر
داران ولایت مالوه را حکم شد که بکومک خان اعظم شتابند و به اصفخان فرمان رفت که لشکر صوبه
احمدآباد همراه گرفته خود را بخان اعظم رساند و خواجگی فتح الله بمنصب بخشیگری و مختار بیگ بخدمت دیوانی
آن لشکر اختصاص یافتند و چون راجه علی خان حاکم خاندیس پیوسته دم از دولتخواهی میزد عضد الدوله امیر
فتح الله شیرازی را پیشتر رخصت فرمودند که نزد او شتافته بنصایح سعادت افزا بر جاده اخلاص و نیکو
خدمتی ثابت قدم و راسخ دم گرداند و چون بمسامع جلال رسید که شهباز خان در بهار قدم بی ازرمی فشرده بر رفتن
بنگاله جبل بنیاد کرم الله برادر او را حکم شد که بسرعت شتافته روانه بنگاله سازد و فرمان گیتی مطاع نفاذ
یافت که میرزا یوسف خان را داده بهار رفته حراست آنملک نماید نهضت رایات منصوره بصوب پنجاب
چون میرزا محمد حکیم از آشوب نشأ جوانی دگرگون صحبت همنشینان خوش آمدگوی به باده پیمای افتاد و از افراط
شرب دی کسری به بیماری بیماری مزمن مبتلا گردید و از آنکه مغلوب طبیعت شده بود بضبط احوال
خود نتوانست پرداخت و در اندک فرصتی ساغر حیاتش لبریز شد   مبادا خردمند غرق شراب
که از سیل شد مصر دانش خراب   و چون منتسبان دولت میرزا روی آمدن بدرگاه گیتی پناه نداشتند
بخاطر آوردند که فرزندان میرزا را که هنوز بحد بلوغ و سن تمیز نرسیده اند نزد عبد الله خان فرمانروای
توران برده در پناه او روزگار ادبار آثار بسر برند و چون حقیقت حال بعرض خاقان ستوده خصال
رسید باندیشه آنکه مبادا اغبار این خفت و بی عزتی بر دامن ناموس بازماندهای میرزا که فی الحقیقه
جلال الحضرت اند نشیند از کمال عاطفت و صدرحم پرورش زادبستان بر ذمت مروت خویش لازم
شمرده تخت ولی بیگ ذو القدر و فتح الله کابلی را با فرمان استمالت دستوری شد که بر جناح استعجال
شتافته فرزندان میرزا را به انواع دلجوئی و پرسش مستمال و امیدوار گردانند و گرد توهمی که بر
خاطر کابلیان نشسته به آب یاری نصایح فرونشانند و چون فریدون خال میرزا عمده ارباب فساد
بود همواره برهنمونی و بدآموزی او میرزا مصدر بی اعتدالیها و گستاخیها میشد و امروز مدار
اختیار بمقتضای اقتدار او دست مبادا از فرط توهم یا از آشوب طبیعت که بدان مجبول است اراده بعید
کفران نعمت بخاطر حق ناشناس خود رساند و فرزندان میرزا را بما وراءالنهر گریزاند بنابرین عبد الله
برادر او نیز همراه ساختند که پدرش را مطمئن خاطر گردانیده از ارادهای باطل بازدارد و حکم شد
که کنور مانسنگه از حدود بهاب متوجه کابل شود و متوطنان آن مرز و بوم را بنوید مراحم خسروانه مطمئن
خاطر گردانیده از آسیب تظلم ارباب فساد محافظت نمایند و تا رسیدن موکب کیهان شکوه کمکی
بازماندهای میرزا بر ذمت اخلاص خویش لازم شمرده سپاهی و ارباب دخل و شکر دیشه و شایر

مردم را که در گرد خدمت میرزا می بوده اند بدلجوئی و کرم خوئی مرهم نه جراحت های درونی شود و نهالها
یازدهم شهریور ماه الهی سنه ۳۰ نهضت موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و از منزل اول شیخ ابراهیم
فتحپوری را بحراست دار الخلافه تعین فرمودند و روز دوم در سرای باد بر کنار تال ای که اساس نهادهٔ
راجه تودرمل است منزل شد و راجه بلوازم پیشکش و نثار برداخته سعادت جاوید اندوخت و ازین
منزل خانخانان بحکومت گجرات رخصت یافت و چون دار الملک دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا
یوسف خان که بحکومت بهار نامزد شده بود وکلای خود را به انجا فرستاده خود بطریق یلغار به احراز سعادت
ملازمت شتافت و درین تاریخ بدولت زمین بوس مستسعد گشته عنان معاودت بمقصد معطوف داشت
و بادشاه حقایق اگاه بزیارت مزار متبرک اولیای کرام که در حضرت دهلی اسوده اند تشریف برده
از باطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بمنزل شیخ فرید
بخشی بیگی که بر لب اب جون واقعست و بی تکلف سر منزلیست فرح بخش تشریف ارزانی داشته پایه عزت
او را از همگنان بر افراختند و چون قصبه تهانیسر مورد بارگاه جلال گردید میران صدر جهان مفتی مما
لک بدولت بادشاه جوانبخت جهانگیر بمنت خدمت در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد ها
بند علی میدانی بجهت مزید تاکید روانه کابل فرمودند و درین راه یعقوب پسر یوسف خان حاکم کشمیر بجهت
وسببی فرار نموده بکشمیر رفت و چون یوسف پیوسته مراسم اطاعت بجا اوردی و به ارسال عرایض
و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت ایین ساختی حکیم علی و بهاء الدین کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت
یافتند که اگر خود تواند بملازمت شتابد و الا یعقوب را روانه ملازمت گرداند و هم درین ایام شیخ جمال
بختیار که از مصاحبان مجلس قدس و مقربان بزم انس بود رخصت حیات بخلوت سرای جاوید کشید
او از طایفه بختیار است که در زمره الوس افغانان بسمت سنخی موسوم اند و همشیره او در زمره صدر
نشینان حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بنجابت جوان وجیه و شجاع بود و بیمامن تربیت
و جوهر شناسی خاقان وافر الاحسان بدرجه امارت رسید لیکن از نشاء جوانی و بی باکی طبیعت به
باده پیمای افتاد و از افراط شرب بفالج و رعشه مبتلا شد و چون درین راه نقل و حرکت متعذر بود
بحکم اشرف در موضع لودیانه ماند و هم در انجا پیمانه حیاتش لب ریز گشت و هم درین راه سودای برمزاج
شیخ عبد الرحیم لکنوی غالب امد و در منزل حکیم ابو الفتح از اشوب جنون جمدهر را از کمر حکیم کشیده
بر شکم خود زد و بحکم اشرف جراحان حاذق زخم او را دوختند و بعد از دو ماه و چهار روز جراحت
او اندمال یافت و هم در ایام شورش دماغ او تسکین پذیرفت و مزاج او به اعتدال اصلی باز امد
بالجمله موکب جهانگشت بشهر لاهور داخل نشده از راه کلانور بسیالکوت نزول اقبال اتفاق افتاد و
بگذر رسول پور از دریای بهت عبور فرموده روزی چند در ان حواشی بشکار قمرغه خوشوقت شدند

و چون

وچون ظاهر رهتاس مضرب خیام سپهر احتشام قاسم خان میر بحر دستوری یافت که از همانجا تا دریای
سند نشیب و فراز راه را هموار سازد و هرگاه موکب منصور بساحل دریای سند رسد او پیشتر رفته
کتل خیبر و سنگ لاخ که در راه کابل واقعست بنوعی هموار سازد که ارابه بسهولت تواند گذشت و مقارن
آن حال ولی بیگ ذو القدر و فتح الله کابلی آمده معروض داشتند که شورش خاطر کابلیان بنوید مراحم
نوازش آنحضرت فرو نشست و همه یکدل و یکجهت نطاق خدمت و بندگی بر میان جان بسته منتظر حکم
اند که آنچه اشارت فرمایند بعمل آوردند و درین منزل محمل عزت حضرت مریم مکانی از دار الخلافه رسید
و خاقان ستوده خصال باستقبال شتافته سعادت جاوید اندوخت و روز دیگر رایات همایون
بصوب دریای سند ارتفاع یافت **آمدن فرزندان میرزا حکیم و اعیان دولت او بدرگاه والا** چون میرزا بجوار
رحمت ایزدی پیوست فریدون خال میرزا که درین مدت مصدر تقصیرات عظیمه شده بود و میرزا برهنمونی
او و آموزی او از راه سعادت ملازمت تقاعد جسته ببطالت و ضلالت روزگار بسر می برد و کابلیان
را از عزیمت استانبوس مانع می آمد و بحرفهای پریشان غول راه ایشان شده میخواست که فرزندان
میرزا را بماوراء النهر برد و بکومک اوزبکیه کابل را استحکام دهد درینوقت فرستادهای درگاه متعاقب
یکدیگر رسیدند و از استمالت نامهای خاقان گیتی ستان شورش خاطرها تسکین یافت و طنطنه نهضت
موکب جهانگشا برهم زن هنگامه ارباب فساد گردید و مقارن آنحال راجه مانسنگه رسید و کابلیان جوق
جوق آمده او را دیدند پیشتر ازین میرزا بخت النساء بیگم همشیره خود را با افراسیاب برخود و حسن و حسین
فرزندان میرزا شاهرخ روانه درگاه معلی ساخته عذر تقصیرات خواسته بود چون بیگم بجلال آباد میرسد
برسید میرزا اشتعال میشوند و فریدون میرزا افراسیاب را بازگردانیده بشهر می برد و بیگم در جلال آباد
توقف داشتند که عساکر کیهان شکوه ورود اقبال فرمود و چون راجه مانسنگه بموضع تنگی که در کریوهی
شهر واقعست رسید کابلیان میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب را نزد راجه آوردند و در آن وقت میرزا
کیقباد دوازده ساله و میرزا افراسیاب چهار ساله بود و راجه مردم را بنوید عواطف خسروانه مستمال ساخت
و هر یک را بزبانی دلنوازی فرمود و جگت سنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین بحراست کابل گذاشته
خود با فرزندان میرزا و اعیان کابل روی مراد بدرگاه قدسی بارگاه نهاد و در قصبه راول پندی
سعادت کورنش سربلندی یافت نخست میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب و میرزاده ای پسر بخت النسا بیگم
بدولت ملازمت سرافراز شدند بعد از آن فریدون خان و علی محمد اسپ و شاه بیگ و کدا بیگ و کدا
بیگ و کدا بیگ و تاش بیگ و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفر کوکه و جانش بهادر و بابا بیگ و عیور بیگ
بیگ و نور محمد خواجه خضری و دوست محمد ترنابی و خاکی کله بان و اتالیق و قاسم کوکه و یاقوت
و برادرانم بهادر و خوشم بهادر و حیدر علی عرب و قاضی عزت الله و فرخ بیگ مصور که امروز در

صفحهٔ روزگار عدیل و نظیر خود ندارد و دیگر خوانان بکه و عمله بیوتات بسجود کریاس فلک اساس فرق عزت
برافراختند و در خور مرتبه و شایستگی خویش بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و بمیامن تربیت
و نوازش آنحضرت رفته رفته اکثری از ینها بمراتب بلند و مناصب عالی ترقی و تصاعد نمودند و
چندی به پایه پنجهزاری رسیده در زمره اعاظم امرا منتظم گردیدند و امروز اقطاع اینها کمتر از محال متعلقه
میرزا محمد حکیم نیست مثلا شاه بیگ مدتی حکومت قندهار داشت و الحال بخطاب تاج خانی و حکومت کابل [...]
بمجملا اکثری از ملازمان میرزا تربیت های نیک یافتند و چون طینت فریدون بحق ناشناسی و بد اندیشی
مجبول بود و امکان نداشت که در ترک فتنه و فساد و ضبط احوال خود تواند نمود بزین خان کوکلتاش حواله
فرمودند که مسلسل و محبوس دارد و بعد از فراغ تنظیم و تنسیق ممالک کابل رایات معاودت بمستقر خلافت
برافراشتند و مقارن آن حکیم علی و بهاء الدین کنبو از کشمیر آمده عرضه داشت و پیشکش یوسف خان بنظر
اشرف گذرانیدند و عذرهای زمین دارانه که بجهت نیامدن خود و نفرستادن پسر معروض داشته بود
مستحسن نیفتاد و عزیمت تسخیر کشمیر و تعین افواج قاهره بدان صوب تصمیم یافت چون از سالهای دراز
و مدتهای متمادی هوای هم آغوشی عروس ملک کشمیر در حواشی خاطر خاقان گیتی ستان جلوه گر بود
و بنابر تسخیر دیگر بلاد هندوستان و پاک ساختن خار و خس از آن بوستان شاهد این مراد در نقاب
تعویق انتظار فرصت داشت درینولا که حکیم علی از کشمیر معاودت نمود و ظاهر شد که یوسف خان باستحکام [...]
دشوار و صعوبت راه مغرور شده چنانچه باید بلوازم اطاعت و بندگی بتقدیم نمیرسانند لاجرم تسخیر آن ملک
دلپذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و متحتم فرموده میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان
محرم و مادهو سنگه و مبارک خان گکر و جلالی آن و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر چک و بسیاری از بهادران
رزم جوی بافتتاح این عقده دستوری یافتند و فوجی از احدیان بسرکردگی میرزا علی اکبر شاهی [...]
نامزد شدند و خواجه امین الدین فروینی بخدمت بخشی گری لشکر اختصاص گرفت و مقارن آن ایام
زین خان کوکلتاش باستیصال افغانان یوسف زئی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعین شد و حسن خان
پتنی و راجه جگت مل و جانش بهادر و راجه اسکرن و بجاین و دهیراپهان و رامچند و شیخ کبیر [...]
و محمد علی سلدوز و کاته کسودیه و سنیار چند و خان محمد و شیخ معروف و خانزاده محمد و بادشاه قلی
و دولت بلوچ و محمد سعید و عجایب و یار محمد باول و کتار بدکوجر و میر طوفان و رحمت الله و نام [...]
یادگار و ملا شیری و حسن بیگ نور الله بخش مرل و شاه محمد و بسیاری از مجاهدان عرصه همت [...]
زینخان رخصت یافتند و عرب خانجهان را بخشی لشکر ساختند فریدون خان را از زین خان گرفته
حواله شیخ ابو الفضل فرمودند و هم درین ایام اسماعیل قلی خان و رای رایسنگه و ابو القاسم نمکین
تنبیه و تادیب بلوچان تعین شدند و راجه مانسنگه بایالت کابل خلعت امتیاز پوشید و سید حامد

بخاري

کاري و بختیاري بیک ترکمان و محمد قلي بیک افشار و حمزه بیک عرب و علي بهراهي او شتافتند و حکم شد
که چون بکوتل جیز رسید بضبط افغانان سرتارکي همت گماشته و خاطر از ایمني راه وا پرداخته متوجه پیش
شوند چون عساکر اقبال اثر به اتک نزول اجلال فرمود بعضي از اعیان میرزا که عقب مانده بودند مثل
حاجي سوندک و احمد بیک و علي محمد الف و احمد قاسم و کوکک علي قاقشال و ناد علي بیک و خرم باي و
برباقي و پیر محمد جلال و درویش علي قوش بیکي و الغمش بهادر و کفشي بهادر و مشتاق بیک و لاله بیک
که بیامن تربیت حضرت شاهنشاهي بمنصب پنجهزاري و ایالت بنگاله رسیده از کابل امده سعادت آستان بوسي
دریافتند و درخور شایستگي خویش بنوازش خسروانه سرافراز شدند چون زین خان کوکلتاش
بضبط افغانان نپرداخته بکوهستان در امد حکم شد که سیادتمآب شیخ فرید بخشي با فوجي از بهادران
نصرت قرین تاخت انجا متوجه شوند عرض ان دشت پانزده کروه و طول دشت ان سي کروه مسافت
از دو جانب دریاي سند دو طرف دیگر دریاي کابل محیط است و بغایت جلگهاي مروج و چمنهاي
دلکش و اقسام گل و ریاحین دارد و نرگس فراوان میشود بالجمله شیخ فرید قبایل افغانان ان دشت
را تاخته باز گردید و بعرض رسانید که بجهت ضبط دشت فوجي دیگر باید فرستاد که یک چندي تاخت
و تاراج کرده و برداخته بنیه را از اصل نماید و از راه دیگر بکوهستان در امده بفوج زین خان ملحق شوند
لاجرم سعید خان و شیر خواجه و علي محمد الف و شیخ فیضي و قاضي علي و صالح دیوانه و فتح الله شربت دار
و تربت دار و ایوب بیک و یبوت علي بیک و شیخ ابو البرکات و سیصد سوار دیگر از کسان شیخ ابو الفضل
بآنحضرت تعین شدند و درین تاریخ قاسم بیک تبریزي بمنصب میرعدلي اردو و میر شریف بمنصب
صدارت و امیني کابل خلعت امتیاز پوشیدند و مقارن ان حال بعرض همایون رسید که افواجي
که بشتر به استیصال افغانان یوسف زیي تعین شده اند چنانچه استحقاق الخدمت است از عهده
بیشتر ان کار بیرون نمي توانند آمد اگر فوج دیگر تعین شود سزاوار وقت شیخ ابو الفضل التماس نمود
راجه بیربر نیز اظهار خواهش کرد خاقان غیب دان بنام این دو کس قرعه انداخت قضا را
از بنام راجه بیربر افتاد و قاسم خواجه و کدا بیک و احمد بیک و حاجي سوندک و تاش بیک و خواجه
نظام الدین بهراهي او رخصت یافتند و نخست افواج قاهره بدشت در امده تاخت و تاراج
قبایل افغانان فرمودند انگاه بکوهستان شتافته بسیاري از کوه هاي سپر عساکر اقبال شد
چون بمنزل ددک پیوستند افغانان سر تنگیها گرفته هجوم اوردند و جنگي بغایت صعب دست
داد اگرچه بسیاري از افغانان بقتل رسیدند اما بنده هاي درگاه نیز شلاق ضرب خوردند و شیر خواجه
و احمد بیک و علي محمد الف و ضیاء الدین و بیرام بیک کارنامهاي جلادت ظاهر ساختند و از انکه
روز باخر رسیده بود و بان راه درامدن صعوبت تمام داشت برگشته بمنزلگاه امدند و شب

دران‌جا بسر برده روز دیگر بدنت معاودت نمودند درینولا حکیم ابوالفتح نیز بکومک زین خان رخصت یافت
و حسن بیگ شیخ عمری و احمد قاسم و طوفان بیگ و ملا غیوری و موهنداس با جمع شمشیربازان همراه
او تعین شدند و حکم فرمودند که حکیم بدنت درامده افواج انجا را از گریوه ملکند که نزدیک ترین راهها است
بزینخان رساند و درینوقت بعرض همایون رسید که ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمان روای توران
با نظر بی حاکم بلخ که عبدالله خان او را اخراج نموده نزدیک بگریوه خیبر رسیده اند و کاروان عظیم
با ایشان همراه است و از بیم رهزنی تاریکیان جرات برامدن نمی توانند نمود بنابرین شیخ فرید
بخشی بیکی با مبارک خان نوحانی و غازی خان و جندی از بهادران عرصه جلادت به اوردن انها
رخصت یافتند و از سوانح رسیدن یوسف خان والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون عساکر
اقبال به تسخیر کشمیر تعین شدند خواستند که از راه کوتل بهنبر که بهترین راهها است به انملک درایند لیکن
از فزونی برف و شدت سرما عار رسیدند گذشت ناگزیر از راه بکلی که نسبت به ان راه برف کمتر داشت
شتافتند نخست یوسف خان به اعتضاد گریوه‌های دشوار و شدت سرما و کثرت برف و باران مغرور
شده بگران خواب غفلت افتاد و چون مجاهدان عرصه فیروزی بجدود بکلی رسیدند سراسیمه شده جمعی
کثیر فرستاد که کوتلها و تنگنها را استحکام بخشیده بمجادله و مقاتله پیش ایند و تا کشمیریان بخود جنبند
جنود نصرت اعتصام بمقام بولیاس رایات فتح و فیروزی برافراشتند یوسف خان یارای ملک
داری و مقاومت با لشکر منصور از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج جنود
صاحب اقبالی قدم ضلالت و جهالت افشردن تیشه بر پای خود زدن است لیکن از بیم کشمیریان
اظهار ان اراده نمی یارست نمود بنهانی کسان فرستاده راز دل خود درمیان نهاد و از یکی
خاطر مطمین ساخته ببهانه دیدن جای جنگ از لشکر خود جدا شده با چندی از یکجهتان بعسکر
منصوره پیوست و امرا به اعزاز و احترام دریافته حقیقت حال بپایه سریر سپهر مثال عرضه داشت
نمودند و چون سپاهی از صعوبت راه و سختی کوتلها بجان آمده بودند بهمین تسلی شده عنان عزیمت
باز کشیدند و کشمیریان در ساعت حسین چک را بحکومت برگرفته قرار بجنگ دادند درین وقت
یعقوب پسر یوسف خود را رسانید و کشمیریان دست از حسین چک باز داشته او را بجای پدر نشاندند
و سر گریوه را استحکام داده بدافعه و مقاتله پیش امدند و اتش جدال و قتال اشتعال پذیرفت مقارن
اینحال فرمان رسید که امدن یوسف خان مستحسن افتاد اما زنهار که کشمیر مسخر نشود قدم همت باز نگیرید ازدحام
ما دهو سنگه و امین الدین و جمعی از بهادران رزم جوی که هراول بودند تردداتی شایسته ظاهر
ساخته ازان تنگی گذشتند و حسن بیگ احدی و چندی از راجپوتان جان نثار شدند و قریب چهل
کس از کشمیریان بقتل رسید درین هنگام شیخ یعقوب زمین داران کرما در اوردلاسا نموده بعید

ذول

ول اورده قرار یافت که اینها با مردم خود از راه دیگر گشته در آیند بنابرین کشمیریان دل بای
اده حرف صلح درمیان آوردند و به امرا پیغام فرستادند که سکه و خطبه را بنام نامی و القاب
ی خاقان گیتی ستان آراستگی می بخشیم و زعفران زار و ابریشم و جانوران شکاری که
صه محصول کشمیر است بملازمان درگاه پیشکش میکنیم هر کدام داروغه مقرر فرموده دست از ما باز دارند
چون سپاهی از سلاق راه و شدت برف و باران به تنگ آمده بودند امرا قبول نمودند داروغکی زعفران
ابریشم بقلندر بیگ و دار الضرب بخواجه میرکی و جانوران بملا مظهری مقرر شد و افواج منصوره هم عنان
فیروزی مراجعت نمودند و تتمه احوال کشمیر و تسخیر آنملک دلپذیر عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان
واهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس اکنون ما بقی واقعات یوسف زیی و از انچه عجب سرنوشت
روی داد نوشته میشود چون زینخان به آنملک در آمد نخست بضبط بجور همت بست و قبایل افغانان را
وبمال اخت و جمع کثیر مثل غازیخان و میرزا علی و طاوس خان و دیگر کلانتران بجور طناب در گردن
فکنده رعیتی اختیار کردند و از انجا بعزم استیصال مفسدان سواد روی همت نهاد و انها بر سر کریوه هجوم
آوردند جنگ عظیم در پیوست و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف کوهستان فرو ریختند و ژاله صفت
ز سنگ باریدن گرفت و مردم هراول هر چند تلاش کردند نیارستند گذشت بهادران التمش تکیه
بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نموده سپرها بر رو کشیده بزور بازوی همت و پای مردی جلادت
ان تنگی گذشتند و تهور انها عبرت افزای دیگر جوانان کار طلب شده بتلاش یکدگر قدم پیش نهادند و افغانان
سر کریوه پراگنده گشته بر فراز کوه بر امدند و زینخان در چکدره که میان ولایت بود قلعه ساخته باستیصال
ارجمندان برداخت و در اندک مدتی بغیر از کریوه کراکر ولایت هر دیگر همه بقید ضبط در امد مقارن
حال راجه بیربر و حکیم ابو الفتح بشرحی که نوشته شد رسیدند میان این سه عزیز صحبت بنفاق کشید
هیچکدام یکدیگر را قبول نداشتند خصوص میان زینخان و راجه همین طور میان راجه و حکیم صفای نبود
و اغراض نفسانی سر رشته دولتخواهی و صلاح کار از دست داده بروز ناکامی نشستند و رفته رفته نفاق
بعلی بخصومت ظاهری کشید زینخان هر چند مدارا بکار برد سودمند نیفتاد و نزاع راجه و حکیم صریح شد
ابوند فوجی که در دست بود امده پیوست زینخان صلاح در ان دید که جمعی از مردم تازه زور که بکومک
امده اند در قلعه چکدره قرار گیرند و من با فوجی متوجه ارباب فساد شوم یا بر عکس این راجه و حکیم
هیچکدام ازین شق راضی نشدند و در جواب نمودند که حکم بتاخت این ملک است نه بمحافظت و
نگاهداشت ما همه یک فوج شده به تنبیه و تادیب مخالفان می شتابیم و از همان راه زده و کوفته
خود را بدرگاه میرسانیم زینخان بازگفت که ملکی را که به این همه محنت و تعب بدست اورده باشیم حیف
باشد که چنین مفت و رایگان واگذاریم و اگر بهیچ وجه راضی نمیشوید باری از همان راه که امدیم

مراجعت نمایم راجه از جهالت و خودرای بصلاح دید زینخان راضی نشد در روز دیگر کوچ کرده بهمان

راه شتافت ناگزیر زینخان و دیگر سران لشکر ترتیب افواج نموده متعاقب او روان گردیدند دان روز

پنج کروه رفته منزل گزیدند در روز دوم قرار یافت که چون کوتل صعب در پیش است و راه سخت تنگ نیم کروه

طی نموده فرود باید آمد و به این قرارداد کوچ واقع شد و چون بهادران هراول بر فراز کوتل بر آمدند

افغانان از اطراف هجوم آوردند و آتش قتال اشتعال یافت و بعد از دار و گیر بسیار مفسدان را

از پیش رانده گذشتند و بر این خبر در جای معهود فرود نیامده بیشتر شتافت و دیگر مردم که از بودن

کوهستان و جنگ شبارروزی بجان آمده بودند متعاقب او روان شدند و چون زینخان بمنزل رسید

سررشته ترتیب افواج ساقط یافت لاعلاج خود هم قدم براه نهاد و جمعی که پیشتر فرود آمده بودند خیمها

برداشته سراسیمه از پی افتادند افغانان قابو دانسته از پیش و پس هجوم آوردند و دست بغارت گشاده

بزدن و بستن و کشتن برداختند و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجای بد کشید زینخان

خوبها استاده ترددات شایسته ظاهر ساخت اما جمع کثیر ضایع شده آنچه بار شتر و گاو بود تمام بتاراج رفت

و همین طور جنگ کنان شش کروه مسافت طی نمودند در روز دیگر زین خان بمنزل راجه بیربر رفته گفت که

خواست اکثری برفتن رضا دادند و او گفت که گریوهای پیشتر بصد دشواری عقب است و مردم دل باخته

داده اند و افغانان دلیر شده اطراف کوهها را فرو گرفته اند و آب و علف و آذوقه فراوان هم بر سر

روزی چند مقام کرده خود را جمع سازیم و بهمت تلافی و تدارک بسته تنبیه بر اصل نمائیم واگر صلاح

درین نباشد فرزندان و خویشان و مال و مواشی آنها در تصرف ماست استمالت نامها فرستاده به

اطاعت و فرمان پذیری خواهیم طلبید و بندها را به آنها داده خاطر ازین کار پرداخته متوجه درگاه

خواهیم شد و اگر به اینهم راضی نباشند باری آنقدر توقف باید کرد که حقیقت حال بپایه سریر سلیمانی

عرضه داشت نوشته التماس کومک نمایم فوجی از آن راه آمده سر گریوها را نگاهدارد و ما ازینجانب

متوجه شویم که مبادا چشم زخمی رسد چون قلم تقدیر نقش دیگر نگاشته بود هیچ یک ازین شقوق قرار

ندادند روز دیگر بصد سراسیمگی بیشتر روی براه نهادند زینخان خود چنداول شد و از آغاز منزل

جنگ در پیوست و افغانان از اطراف و جوانب و فراز و نشیب هجوم آوردند زینخان جنگ

کنان می آمد و هرگاه افغانان کثرت میکردند برگشته خود را اسیر بلا می ساخت تا مردم بسهولت

بگذرند و چون روز به آخر رسید مفسدان بیکبار فرو ریختند و غریب شورشی پدید آمد راه بنوعی تنگ

بود که دو سوار از پهلوی هم نمی توانست هم گذشت و از پیش و پس و اطراف و جوانب افغانان

بر کوهها برآمده به تیر و سنگ کار بر دازی کردند و فیل و اسب و آدم بر یکدیگر افتاد و حادثه روی

داد که گویی نمونه ایست از رستخیز در آن روز کس بسیار ضایع شد زینخان از فرط غیرت خواست

که جان

کهان در راه اخلاص نثار ساز د جانش بپاد رجلواور اکرفته ازان انوب کاه بر اورد و دران تنکی چندان
اب و فیل بر ردی هم افتاده بود که راه عبور سوار نبود نا کزیر پیاده شده براه بشتافت و بهزار
دشواری افغان خزان خود را بمنزل رسانید و جمعی از سراسیمکی براههای دیکر افتادند بعضی بسلامت پیوستند
و بعضی اسیر و دستکیر کردیدند حکیم ابو الفتح نیز بهزار جانکندن امده پیوست اما از راجه بیربر اثری ظاهر
نشد و افغانان را چندان غنیمت و اد ظه بدست افتاد که مستوفیان روزکار از محاسبه ان عاجز اید
و درین حادثه از دو سه هزار کس بیشتر نقد هستی در باختند لیکن از مردم پادشاه شناس راجه بیربر
و حسن خان بتنی و کدا بیک و راجه دهرمنک و سنکرام خان و مولانا شیری و مولانا عیوزی و سه چهار دیکر واز
شنیدن این خبر خصوص کشته شدن راجه بیربر که از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس بود بر خاطر قدسی
مظاهر سخت کرانباری کرده توان کفت که از اغاز جلوس ابد قرین الی یومنا هذا چنین غبار کلفتی بر حواشی
خاطر اشرف نشسته باشد چنانچه تا دو شبا روز بارتکاب بکیف معتاد و غذای لابدی توجه نفرمودند
و روز سوم شاهزاده مراد با راجه تودرمل و بسیاری از غازیان عرصه اقبال بدان صوب رخصت یافتند
و چون ان خدمت در خور شان شاهزاده نبود در همان دو روز حکم مراجعت شد و راجه مانسنکه که بجهت
تنبیه و تادیب افغانان تاریکی بکریوه خیبر آمده بود به این خدمت دستوری یافت و مقرر شد که باتفاق
راجه تودرمل کاربند خدمت شود و مقارن اینحال زین خان و حکیم ابو الفتح و قاضی علی بکمال تباه بدرکاه
رسیدند در روزی چند از سعادت کورنش محروم ماندند و هم درین ایام ایلچی عبد الله خان بدرکاه سلاطین
پناه رسید و چون کلفت واقعه راجه بیربر بر خاطر قدسی مظاهر لختی کرانی داشت روزی دو سه رخصت بار
نیافت و بعد از سعادت ملازمت فرق عزت و نفایس ان دیار که عبد الله خان برسم سوغات فرستاده
بود از نظر اشرف کذرانیدند و نظری با فرزندان قنبر بی و سلوی و باقی ببیجو دکرباس فلک اساس جبین
بخت نورانی ساختند اغاز سال سی و یکم الهی از مبدا جلوس اشرف شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول نهصد و نود و چهار نیر اعظم
انوار افروز عالم به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال سی و یکم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر
شان بمبارکی و خورمی اغاز شد و روز نوزدهم که عید شرف بود میرزا شاهرخ و راجه بهکونت داس
و شاه قلیخان محرم یوسف خان والی کشمیر را بدرکاه معلی اورده سعادت سجود دریافتند و هم درین روز
امرای که بضبط بلوچستان شتافته بودند غازی خان و بهار خان و نصر خان و ابراهیم خان و دیکر
سران بلوچ را بقدسی استان رسانیدند و خاقان کثیر الاحسان نام بردها را به اسب و خلعت سرافراز
ساخته بدستور سابق الملک را بدیشان ارزانی داشت و درین وقت راجه تودرمل بفرمان عالی از
کوهستان یوسف زهی مراجعت نموده بدولت کورنش سربلند کردید و استیصال ان کروه تنها براجه
مانسنکه قرار کرفت و راجه بهکونت داس عموی راجه مانسنکه که حکومت پنجاب داشت بجراست کابل

رخصت یافت واز سوانح ورامدن عساکر فیروزی ماثر بولایت برار وتاختن ایلچ پور چون خان
اعظم بولایت مالوه پیوست وامرای کومکی نزد او فراهم امدند دراندک فرصتی از سامان تجمل
وافراط توهم دید خوبیهای او سران لشکر بود بی اجازت بتیول خود شتافت تولک خان قوچی را
که در شجاعت وسرداری همپای خود نداشت تهمت وسبب غافل گرفته محبوس ساخت وامیر فتح
الله شیرازی که برهمونی راجه علی خان حاکم خاندیس شتافته بود ازانجا مراجعت نموده نزد خان زمان
بگجرات امد غنیم اسپنکی خان اعظم ورنجه شدن مردم از تاییدات غیبی دانسته قدم جرات
وتهور پیش نهاد راجه علی حاکم خاندیس فرهاد خان وجمشید خان وازدر خان ومیر تقی وتمامی لشکر
احمد انگر وبرار اتفاق نموده بعزم رزم شتافتند وچون از رفیقان ناامین بود بجنگ صف
قرار نتوانست داد واحمال واثقال را بامنی فرستاد وبقزاقی ایلچ پور روان شد ودرین راه
بتیاره نام زمین داری را که سرراه میکرد بگمان انکه با غنیم زبان یکی دارد از هم گذرانید
بملک برار درامده قصبه ایلچ پور را که حاکم نشین الملک است تاخت وغنیمت فراوان از نقد وجنس
بدست مردم در امد بعضی صلاح دران دیدند که بهمین دستور تا احمد انگر که دار الملک دکن است
عنان همت باز نگیرند وجمعی کنکاس چنان دانستند که این ملک را بقید ضبط در اورده قدم پیش
باید کرد چون در رایها انقلاب فتاد وسردار اعتماد برامرا نداشت هیچ یک ازین شقوق قرار نیافت
وبراه گجرات عطف عنان نمودند غنیم دلیر شده جریده سر در دنبال نهاد درین راه فیلان گران
بار که از ارد وعقب می ماندند همه رابی میکردند که زنده بدست غنیم نیفتد غنیم بتدارک تاخت ایلچ
پور هندیه را تاخته اتش درزد وپیوسته میان جنداول لشکر منصور وهراول مخالف جنگ میشد
وغنیم شلاقها میخورد ودر حوالی قصبه جاندور بازمین داران انجا جنگ درگرفت اگرچه غنیمت
وافر بدست مردم افتاد لیکن حاجی عبد الله وسلطان کاشغری بدرجه شهادت رسیدند وچون کنار دریای
نربدا که سرحد ملکت اتفاق افتاد اولیای دولت عنان باز کشیدند ومخالفان قدم از اندازه
خود پیش ننهادند خان اعظم افواج را در نیجد ودگذاشته جریده متوجه احمد اباد شد که خان
خانان را با لشکر گجرات بکومک خود اورده کاری از پیش برد خانخانان باستقبال شتافته
مقدم اورا گرامی شمرد اگرچه اول درمقام تهیه کومک فرستادن لشکر درامد اما باز بحرف اهل
نفاق وهرزه گوی مردم ازان عزیمت دل برگرفت وخان اعظم بی حصول مقصد مراجعت نموده
بولایت مالوه که در تیول او بود آمد معاودت موکب کیهان شکوه بدار الخلافة لاهور
جون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل وضبط افغانان یوسف زی واپرداخت رایات
اقبال بدار الخلافة لاهور ارتفاع یافت ومنزل بمنزل بنشاط شکار خوشوقت شده بمستقر خلافت

[illegible]

نهضت فرمودند مقارن این حال بمسامع جلال رسید که راجه بهگونت داس که بحکومت کابل رخصت شده بود
در اثنای راه شورش دماغی بهم رسیده سودائی بر مزاجش غالب آمده ناگزیر او را از ایالت کابل
معزول ساخته بدرگاه معلی طلب فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه مانسنگه بحراست
کابل متوجه شود و اسماعیل قلی خان بضبط سواد و بجور و افغانان یوسف زئی بشتابد و چون راجه بهگونت داس
مراجعت نموده به اتک بنارس رسید سامانام طبیب هندوی که معالجه میکرد نزد او نشسته بود در آن
آشوب نشاء جنون جمدر او را کشیده بر خود زد و خاقان وافر الاحسان مهادیو طبیب را بعلاج
او تعین فرمود و بعد از مدتی صحت یافت از سوانح بقصاص رسیدن عرب بهادر او در حدود کوهستان
برای قلعه ساخته به امداد زمینداران آن حدود همواره بتاخت و تاراج قصبات و قریات روزگار
بسر میبرد در پنولاگهر رای زمیندار برادر دوله رای پسر خود را با جمعی از تابینان حکیم ابوالفتح
بسر قلعه او فرستاد و قضا را عرب بتاخت رفته بود چون دوله رای بظاهر آن قلعه رسید متعلقان
او نوع عرب خیال کرده راه دادند و آنچه در مدت تاخت و تاراج فراهم آورده بود بدست دولت
خواهان افتاد و عرب ازین واقعه آگاهی یافته بسرعت تمام ترشتافت در وقتی که دوله رای
عطف عنان نموده بود در اثنای راه دوچار شد بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و بعد از
داروگیر بسیار عرب مانند واه عربی روی بوادی فرار نهاد و بسیاری از اوباش اسیر و قتیل گردید
دوله رای بتعاقب او کمر همت بست و خود را به آن خون گرفته رسانیده به تیغ مکافات از هم گذرانید
بالجمله چون موکب منصور بدار السلطنه لاهور ورود اقبال ارزانی داشت رای جیان را اجنان
فرمود که یکچندی در حدود پنجاب توقف دولت اتفاق افتد که هم خطه دلپذیر کشمیر و تته
و قندهار در حیطه تسخیر اولیای دولت در آید و هم خاربن افغانان یوسف زئی و تاریکی و سایر مفسدان
آن حدود از بیخ و ریشه برکنده شود و هم ولایت مفتوحه کابل بیمن معدلت و رافت آنحضرت دار الامن
گردد از وقایع این ایام جشن طوی شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم شاه سلیم است
چون رای رایسنگه که از راجهای معتبر هندوستان و امرای عظیم الشان این دودمان والاست
التماس نمود که صبیه او بخدمت پرستاران حرم سرای شاهزاده بلند اقبال شرف اختصاص یابد خاقان ستوده
خصال بقبول این ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته با شاهزاده بلند اقبال شرف عالی قدر و
حضرات عالیات بمنزل او تشریف ارزانی فرمودند و جشن بادشاهانه آراسته پایه عزت او را
ازین نسبت به اوج رفعت رسانیدند و در همان چندروز سعید خان گکر نیز به این نسبت سرافرازی
یافت صبیه او در سلک حرمان شاهزاده عالمیان فرق عزت برافراخت و چون درین ایام سعادت
انجام از اثر خیر اندیشی خاقان کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ غله بنهایت کم شد و ارزانی بمثابه

رسید که وجه محصول به ادای رسوم دیوانی وفا نمیکرد خصوص در صوبه اله باس و اوده و دهلی لاجرم فرمان گیتی
مطاع از کمین عاطفت شرف ارتفاع یافت که متصدیان خالصه شریفه و جاگیرداران در کل ممالک ششم حصه
از ضابطه مرسوم بر رعایا تحقیق نمایند و به این حساب مبلغ چهار کرور و پنج لک شصت هزار دام که ده لک
و چهار ده هزار روپیه میشود ششم حصه خالصجات شد که برعایا مرحمت فرمودند و حصه جاگیرداران ازین قیاس
باید نمود که چه مبلغ خطیر خواهد بود از سوانح محاصره نمودن صادق خان قلعه سیوان و تاختن محال متعلقه
میرزا جانی حاکم تته چون سرکار ملتان بتیول مشار الیه مقرر شد داد بداد و بهوست فوجی از مردم خود بتاخت
ولایت سیهوان فرستاد و میرزا جانی پیر سق و کوچک ارغون و میرزا بیگ و رستم ترخان را با جمعی بتقابل
تعین نمود و بین الفریقین جنگ عظیم شد به نیروی اقبال روز افزون میرزا بیگ بقتل رسید و رستم زنده بدست
افتاد و فوج پادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصره قلعه سهوان پرداختند اگرچه پاره از دیوار قلعه بنقب
فرو ریخت لیکن چون خاک انداز او سخت بلند بود بنا رسیدند در آمد و متحصنان گرم دگیرا و دیوار بر آوردند
و بنا بر آن لشکر منصور دست از محاصره باز داشته بتاخت قصبات و قریات همت گماشتند و تا بصیر پور رسیده
اقبال تاخته با غنایم نامحصور عنان معاودت معطوف داشتند و در خلال این احوال در الوس یوسف
زی قحط و وبای عظیم افتاد و بسیاری از افغانان بوباد گرسنگی هلاک شدند و کار بر آن خون گرفتها بجای
کشید و سران قوم یوسف زی فوط در گردن افکنده نزد اسماعیل قلیخان بزاری و زنهار آمدند و الحاح
دولت را بسی بسیار مسیر شدی سپهر کهنه گذار بی زحمت تردد و تشایبه انتظار بر صفحه روزگار نقش بست

ورود موکب منصور بدار الخلافة لاهور

چون دار السلطنة لاهور بورود رایات منصور حضرت
افزای بهشت برین و محسود بلاد ربع زمین گردید عزیمت تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدس مظاهر بود
تصمیم یافت و مقارن این حال بمسامع جلال رسید که یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر اعلام فتنه و آشوب
مرتفع ساخته و متوطنین آنملک از آسیب تظلم و بیداد بجان آمده اند و عهد و پیمانی که سابق به بندهای
درگاه بسته بود چنانچه باید پاس آن نمی دارد لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و
متحتم داشته قاسم خان را که از امرای عظیم الشان و مخلصان کاردان بود به این خدمت عز اختصاص
بخشیدند و قلیچ خان و مسند علی و کوجر خان و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ دولت و ختنری و شیخ سکندر
و میر عبد الرزاق معموری و رفیق خاصه خیل و شاه محمد و یادگار حسین و لعل دیو و سنبار چند و خواجه
ظهیر و مبارک خان ککر و جلالخان ککر و بسیاری از منصب داران و احدیان بهمراهی او رخصت یافتند
و شریف سرمدی بخدمت بخشی گری آن لشکر فرق عزت برافراخت و میدان عرصه همت قدم جلادت
و تهور پیش نهاده با عزم درست و دل کار طلب کوچ بر کوچ متوجه آنحدود شدند و از سوانح تعین فرمودن
حکیم همام به ایلچی گری نزد عبد الله خان برانفت میر قریش ایلچی او چون عبد الله خان سلسله جنبان

دوستی

دوستی و اخلاص کشته میر قریش را با مکتوب محبت و نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده و ابلاغ رسالت
نموده بلندی در ملازمت بسر برد این مروت و کامروای و قانون سلطنت و فرمان روای مقتضی آن
نیز یکی از بندهای اخلاص نشان و معتمدان کاردان با شرایف اجناس و نفایس امتعه که مخصوص
بلاد هندوستان است بمرافقت ایلچی او فرستاده شود و قرعه این خدمت بنام حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح
که از منزبان بارگاه خلافت و مجلسیان انجمن سلطنت بود افتاد و خواجه محمد علی فراخی بتحویل داری بارخانه
سوغات مقرر شد و میر صدر جهان مفتی را که از اجله سادات هندوستان به اکتساب فضایل و کمالات
ظاهری و باطنی آراستگی داشت بجهت پرسش واقعه ناگزیر سکندرخان همراه ساختند و سواد مکتوب خاقان
گیتی ستان که از نتایج طبع وقاد علامی شیخ ابوالفضل است بجنس درین اقبال نامه جهانگیری ثبت نموده
استشمام گلدسته بهارستان یکدلی و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان دوربینی و فرزانگی
گلدسته گل بندان بوستان سرای آشنای و نگارسته نقش پیوندان نگارخانه دل افروزی و دل
گشای والا دودمان خجسته خاندان گوهر افزای افسر و اورنگ پرده گشای چهره دانش و فرهنگ
صدرنشین ایوان شهریاری چابک خرام پیشگاه سپهداری سپه سالار نبردگاه دلاوری و دلیری
شهسوار جولانگاه شیرمردی و شیری خدیو کامگار کشورگشا دادگستری نوین نامدار جهان دانش پروری
فروزنده چراغ خانی فرازنده چتر کیانی بود در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی او از جهان افروزی
در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان جارباش ایام
و فرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است سایه فرخی و فرخندگی بر تارک خرد و کل انداخته بود و باد
بهاری روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل دمیده و ابر آزادی پای نورسیدگان
گلزار بهار را از گرد راه شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه دلگشای و شادمانی شد
بنیاد دوستی از سربلندی گرفت و این یکتا دلی تازه ارجمندی یافت سخنان دل آویز دوستی و
خوبی و یگانگی و نیک اندیشی که بخامه عنبرین نگارش یافته بود و بکلک گوهرین گذارش پذیرفته
بر دل دانش پسند و دیده آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آینه چهره هوشمندیست پوشیده نخواهد
بود که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سی سال که از نبردی آسمانی بتخت کامرانی رسیده همیشه منش
بر دانش و بینش آن داشت که این همه جهانگیری و فرمان روای و تیغ گذاری و کشورگشای برای
بجا آوردن کیرد داد رشبانی و سر کردن کاروبار پاسبانیست نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آراستن
اندوختن (?) و یابجل ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبان آرزوهای ناستوده
بلکه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیز دیگر ننموده و همواره در آسودگی
... از خورد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش مینموده خدا آگاه است

کر پاک ساختن چهار دانگ اقلیم هندوستان وخس وخاشاک رفتن ازین بستان که ازره پهلو بدر باب
شور پیوسته است ازسر خودخواهی وخودکامی بیهوده وبدنهاد ارزو وجز نوازش باخاک ساران
وکدازش ستمکاران نشده وازین است که بهرسو که رو اورده کارهای دشوار باسانی کشایش یافته
وچهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده ما با دیگر بندگان خدا چنین باشد
ان والادودمان که ازبزرگ باریافتگان درگاه خداوندی اند باین معنی پیوند دوستی قدیم و
خویشی نزدیک درمیان بر هوشمندان خرده بین هویداست که یکی ازینها در یک جهتی بسنده است
هرگاه این همه یکجا شده باشد پیداست که جز یگانگی درمیان نخواهد بود واین یکدلی سرمایه ابادانی
جهان وپیوند جهانیان خواهد شد ودر بیابای که در وادی موانع ارسال رسل ورسایل مرقوم شده بود
هرچند در نظر عقل دران باب سخن ناکردن ترجیح برکردن داشت اغماض ازان وادی در رنگ
تطویل کلام دران مقام ناملایم پنداشته باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد
قیل ان الاله ذو ولد   قیل ان الرسول قد کهنا   ما نجا الله والرسول معا   من لسان
الوری فکیف انا   الحمد لله که ازبدو انکشاف صبح ایجاد وتکوین ظهور شعشعه نیر سلطنت دولت
قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت ودین ومسلک مستقیم حق ویقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین
توامان ارتقای مدارج سلطنت همایون واعتلای اعلام دولت روزافزون کمال دینداری
ما را دلیلی قاطع وحجتی ساطع است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود راسخ دم وثابت قدم
داراد وچون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدرنشینان ارایک اعتلا اند انست که
کافه خلایق وجمهور برایا که ودایع بدایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن وامان بوده در لوازم
عبادت الهی ومراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین درین مدت در نسق وانتظام این
ممالک وسیعه فسیحه که مقر چندین سلاطین عالی قدر وحکام والااقتدار بود سعی میمون وعنایات یزدانی
که شامل حال این نیازمند درگاه الهی است ازسرانجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد ابکنه مجال
که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام جوافر خیول سلاطین کشورکشا ولمعات سیوف خواقین زمان
رد ا پیرامون ان نگردیده بود مساکن ومواطن اهل ایمان شد وکنایس ومعابد اهل کفر وخذلان
مساجد طاعت ومشاعر عبادت ارباب انقیاد گردانید المنة لله تعالی وتقدس الحال که دل مهمات
انتظام والتیام یافت وحسب المدعا سامان وسرانجام پذیرفت جمیع سرداران وگردنکشان از
جنود هنود وغیرهم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند وطوایف انام
را باهم ارتباط وانضباط تمام دست داد وما نیز بمصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید
قواعد رافت وتاسیس مبانی نصفت واشاعت انوار عاطفت مبذول داشته حد این انا

ان ن را از رشحات سحاب مکرمت واحسان وقطرات مطرات فضل وامتنان تازه وسرسبز
بداریم وپیش نهاد خاطر فیاض ان بوده است که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود بمدد رفعت عنایات
الهی وهدایت ازلی کفار فرنگ که در جزایر دریای شور درامده سر بشورانگیزی براورده اند ودست
تعدی بر زایران حرمین شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده وجمعی انبوه گشته سنگ راه زایر وتا
رنده اند وخود بتوفیق ایزدی متوجه شده ان راه را از خار وخس پاک سازد لیکن چون
شنیده میشود که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروه وثقای
حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بوده عدول نموده بعضی بی اندامیها کرده
اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار را که بارقه سعادت از ناصیه
حال ایشان روشن ولایح است ورشد از زانجه طالع اقبال ایشان هویدا او میر همت بدانجانب
تعین فرمائیم وتا خاطر از معاضدت انها جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم
عهود ومواثیق جد وپدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدانجا
افواج فرستاده قطع نظر از انکه از شاه راه سنت وجماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب
بدودمان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف اسلاف منظور باشد
علی الخصوص درینوقت که مسموع میشود که فرمان روای ایران کاردانان انملک را با تحف وهدایا
بالتماس کمک ومدد روانه کرده است بر همت عالی نهمت ما واجب ولازم است که عنان عزیمت
بصوب عراق وخراسان منعطف شود وبخاطر چنان میرسد که چون رابطه محبت ونسبت قرابت
ان سلطنت دستگاه از قدیم الایام است وبتجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب
سیادت پناه میر قریش ضوابط وداد وقواعد اتحاد استحکام گرفته است دران زمان که حدود
ان مخیم سرادقات اقبال ومضرب خیام عز وجلال شود ان سلطنت پناه نیز از ولایت خود
متوجه شده بانجا تشریف ارزانی دارند تا ان سرزمین مجمع البحرین عز وعلا ومطلع السعدین مجد
وبها گردد تا بمشافهه بی وساطت قاصد وپیغام اساس محبت ویگانگی مستحکم تر ساخته بعضی سخنان
والا وبرخی اسرار حقیقت امیز که مخزون ومکنون خاطر است وشرح خداشناسی وحق پرستی که بقدر
استعداد با فاضت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور مجلس انس سازد واز نفایس حقایق
ولطایف دقایق اگاهی که بر خاطر ان ابهت دستگاه بر تو انداخته باشد نیز استماع نماید
وخلاصه زندگانی وزبده کامرانی صحبت اشباح انسانی وموانست اجسام روحانیت تکلیف که
باین معنی در میان دو برگزیده خدا ودو منظور درگاه بارگاه کبریا متحقق شود هر اینه این معنی
بایست مشمول فیض وعموم فضل خواهد بود در انزمان که بعنایت الهی این ارزو بوقوع اید

چون همت منظوران الهی و سرافرازکردگان خدای بر تحصیل رضای حق تعالی است نه استیصال نام
و تسلط بر افراد انام بنابران مرکوز خاطر حق جو انست و امید که مطلب و مقصد ایشان نیز ان باشد
که در یکی که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد ان دیگر استرضای خاطر او را لازم داند و در مقام کمال
یکجهتی بوده از صلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و اشکار شده
در باره امداد و کومک حاکم عراق و خراسان انچه صلاح دید باد شما خواهد بود اریکمین بطول بعالم ظهور
خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه فرزندش شاهرخ میرزا رقم زده قلم محبت نگار شده بود مستحسن خاطر
انصاف گزین افتاد و الحق که مشار الیه بواسطه خردسالی و خودپسندی از بد مصاحبی منشا چنین
امور نالایق گردید که هرکدام از انها بانفراد مستدعی ان بود که کار او باین حد برسد چه اولا بواسطه
اغوای بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت باسیاری تساهل نمود ثانیا با ان
عظمت دستگاه چنانچه باید اشنایی نکرد ثالثا بجد بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه
او داشت انچنان سلوک نمود که هر نهجی که نسبت باو واقع شد از قسم القای ربانی و الهام یزدانی
بود و الحال چون از خواب غفلت بیدار شده التجا بمروت و تفضل عاطفت ما نموده غیر از انکه
بمعتقدات عز امتیاز بخشیم امری دیگر مخطور نمیگردد و مامول از مراسم مودت ان عظمت دستگاه نیز
انست که از زلات اقدام او اغماض نمایند و بجهت تشیید مبانی و استحکام قواعد مودت افاضت
و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کاراگاه حکیم همام که مخلص راست گفتار و مرید درست
کردار است و از ابتدای سلطنت ملازم بساط قرب بوده و دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم
برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را ان نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطه
بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان نیز همین اسلوب مرعی باشد گویا فیمابین مکالمه
بی واسطه خواهد بود و بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندرخان سیادت ماب
نقابت نصاب صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجله اتقیای این دیار است مقرر کرده
بودیم و بواسطه بعضی امور در چیز تراخی افتاد در ینولا برفاقت مشار الیه فرستادیم و انموذجی
از تحف و هدایا بتحویل عمده الخواص محمد علی بموجب تفصیل علی حده ارسال یافت باید که بمقتضای
فحوای تهادوا تحابوا عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد
و از فرغانه طلب داشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز چون عقاب از طایر ذی بال شوق
در انتعاش و اهتزاز امده و استشمام شمایم یکجهتی و وداد نمود اگرچه توجه باین مشتی پرنده ها در نظر
اولی از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر ثانی چرخ و بازی باد از نسبت شوق و مناسبت ذوق
ارباب وجد میدهد و موجب توجه بمبدا میشود و اگرنه حضرت واجب تعالی بر سرایر ضمایر اگاه است

کہ اشتغال صوری احیانا بامثال این امور بر جمال توجه بمبداء اجلبانی بیش نیست و بر مجرد بال و بر ظاهری
اکتفای خاطر حق اندیش نه امید که همواره بارسال شرایف صحایف صحایف محبت و جلایل رسایل مودت
تحریک سلاسل اخلاص و تاسیس مبانی اختصاص نمایند نامه بر حرف اختصاص تمام کرده شد والسلام
والاکرام **تعیین نمودن افواج قاهره به تسخیر ملک کشمیر** جون یوسف خان والی کشمیر برهنمونی
کوکب اقبال روی خدمت بدرگاه سپهر مثال نهاد و یعقوب بجای پدر بر مسند حکومت نشست و ارکان
عهد و پیمان که بچندین شروط استحکام یافته بود در هم شکست و بخودرایی و بی اعتدالی روزگار بسر
برده ابواب تظلم و بیداد بر چهره حال رعایا و زیردستان کشوده و خود را بشاه اسماعیل مخاطب
ساخته بترویج مذهب اثنا عشر و تصنیع اهل سنت و جماعت همت بست اگرچه سپاهی آنملک اکثر
شیعه اند اما سوداگران و رعیت و اهل حرفه تمام از اهل سنت و جماعت اند و پیوسته این فرقه
باهم منازعت و مخاصمت دارند و نهایت تعصب و خشونت بایکدیگر ظاهر می سازند جون یعقوب
علانیه بآن جانب گردید و جمعی از سراسان فراهم آورده در آزار این طایفه کوشید رعایا و زیر
دستان روی دل ازو گردانیدند و خاطرها متغیر جست و شورش غریب در آنملک افتاد و شمس چک
هوای سلطنت ازو جدا شده اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و جمعی بر گرد او فراهم آمدند
و از جانبین افواج آراسته روی بعرصه مبارزت نهادند درین وقت صیت عساکر اقبال بلندی گرفت
و یعقوب صلاح وقت در آشتی دانسته صوبه کامراج را بشمس چک واگذاشت و بعد از اندک
مدتی او را غافل یافته لشکر بر سر او کشید و بحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید و جون عساکر اقبال
از آب چناب عبور فرمود نوشتهای اعیان کشمیر متواتر رسید و اولیای دولت افواج ترتیب
داده با عزم درست و همت عقده کشا کوچ متوجه مقصد شدند و جون بکرپوه بهنبر رسیدند سلیم رینه
دار آنجا ارسید ولیتی خود را بکناری کشید قاسم خان ابهول برادرزاده او را بجای او نصب کرد
بعد از روزی چند سلیم نیز آمده دید و بهرام نایک و اسماعیل نایک راهبانان کشمیر که از قدیم بندو
بست راه بعهده آنها متعلق است خود را بقاسم خان رسانیده نوید فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند
و منیف کشمیر خیان وانمودند که یعقوب از کشمیر برآمده بشعاب جبال و مغولهای دشوار پناه برده اعیان
کشمیر منتظر وصول عساکر اقبال اند و از بیجاراه دو میشود یکی کنزل و دیگری سرنجال اگرچه این نزدیک
تر است اما وسعت کنزل بیشتر است و محافظ هر دو راه مایم هر طرف که صلاح باشد راه بری کنیم بعد از آن
آن دشنود راه کنزل قرار یافت و جون از صعوبت راه و دشواری گریوها لشکر فیروزی
از سرعت قطع مسافت نمی یارست نمود شیخ یعقوب و جمعی تواجی باشی و سلیم را با جمعی از بنده
جهان بیشتر فرستادند که نوید معدلت خاقان ممالک ستان بگوش منتظران رسانیده شهر را از سیب

تظلم و بیداد او باشان محافظت نمایند چون عساکر منصوره بکریوه کنز بل بر آمد برف و باران
و تکرک فرو ریخت و عزیب شورشی برخاست در اینجا کوه لابیست که تال ریان نامند و نزدیک بان
سه دیوار واقعست بعرض چهار ذرع و ارتفاع ده ذرع و حکمای سابق طلسمی ساخته اند که هرگاه
لشکر بدانجا رسد از کوس و کرنا و غوغای مردم برف و باران عظیم فرو بارد و مجملا مردم از شدت
سرما و صعوبت راه محنت بسیار کشیدند و جاندار بسیار ضایع شدند درینوقت جمعی از بندوقچیان
که با جمعی تواجی پیشتر شتافته بودند زخمی برگشتند و چنان نمودند که محمد لوند و دلاور خان و بهادر خان
و بهادر خان با جمعی از کشمیریان سر راه دولتخواهان گرفته بجنگ پیش آمدند و شیخ یعقوب دو زخم
کاری رسید و بخشی و دوازده زخم و چند دیگر کشته شدند و از شورش برف و باران سنگ تفرقه
در جمعیت دولتخواهان افتاد و شیخ یعقوب را یکی از آشنایان او دستگیری نموده برداشت و
جمعی تواجی را کشمیریان گرفته نزد شمس چک بردند و او مردمی بجا آورده بشهر فرستاد که محافظت
احوال او نمایند و مجملی ازین ماجرا آنکه چون یعقوب را از گرفتن شمس چک نخوت و استکبار افزود
و ترک مدارا و حسن معاش نموده بخودرایی و تباه کاری افتاد ابابی برادر شمس چک و نور
نکخان و ظفر خان و فتح خان و حسین خان بهادر خان و دلاور خان که از تربیت کردهای او بودند
با جمع کثیر پیشتر بر سر راه فرستاد که کریوه را استحکام بخشند و خود در شهر بفراهم آوردن سپاهی
و سامان اسباب نبرد پرداخت و نام بردها پیش آمده راه مداخل و مخارج را مضبوط ساختند
درینوقت حسن پسر حیدر چک که به آرزوی حکومت کشمیر در سلک دولتخواهان انتظام داشت
خبر آمدن پدر خود شنیده بر سر راه انتظار نشسته بود اکثری از آن مردم را بفریب و فسون با خویشتن
متفق ساخت و قرار دادند که اگر حیدر چک با ما عهد کند او را بسرداری برداشته همه یکدل و
یکجهت همراهی اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت خاقانی خوانده و عساکر منصوره را بملازمت و پیشکش
برگردانیم چون یعقوب چک از شهر بر آمده بهیره پور رسید از خبر شورش کشمیریان و قرار داد ایشان
سراسیمه و متلاشی گردید و بودن خود را در آن میان صلاح ندیده چاره کار منحصر در آن دانست که شمس
چک را که مدعی سلطنت است با محمد بهت از قید بر آورده مطلق العنان سازد تا اینها با یکدیگر در افتند
و خود بجلب کشتوار رفته روزی چند از آسیب حوادث سلامت ماند و به این عزیمت راه کشتوار
پیش گرفت و در اثنای راه اظهار اخلاص ساخت و چون نوشته حسن چک و کشمیریان بحیدر چک
رسید در جواب نوشت که امرای پادشاهی مرا چشم بند نگاه میدارند و آمدن من از محالات است
کشمیریان از جانب او ناامید شده حسن پسر او را به ایالت برگرفتند و در هیره پور بجمع سپاه و ترتیب
لوازم جنگ پرداختند درین اثنا شمس چک از قید یعقوب نجات یافته به آنجماعه پیوست و کشمیریان

دت از حسن جک باز داشته شمس جک را بحکومت برداشتند و بیشتر از خود فوجی را بتقابل عساکر اقبال روان
ساخته و اینها با شیخ یعقوب و جمعی جنگ کرده غالب امدند بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی سخن چون
گروه اکرم بال عسکر اقبال گردید جز حادثه جی و شیخ یعقوب رسید بعضی از کوته همتان بران شدند که عطفه
عنان باید نمود و جمعی صلاح دران دیدند که همین جا توقف فرموده حرف صلح درمیان اورند قاسم خان
با جندی از قوی همتان ناموس دوست عزیمت رفتن پیش نهاد غیرت ساخته بدلدهی مردم برداخت
مقارن اینحال وکلای شمس جک امده در عجز و ملایمت زدند که بدستور سابق ارکان صلح استحکام یابد
و قاسم خان راضی نشد و از افسون کشمیریان دامن عزیمت غبار الود تفرقه نساخت و انهارا
ناکام باز گردانیده بعزمی درست و همت عقده کشا افواج ترتیب داده از کریوه هستی ونج گذشت
و کشمیریان نیز عساکر نکبت ماثر اراسته دربرابر امدند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان
از فراز کوهها هجوم اورده بتیر و سنگ و بندوق جمع کثیر را ضایع ساختند و از شدت غنیم و تنگی
جا بهادران فوج هراول عنان تافته بجوانغار پیوستند و قاسم خان از مشاهده این حال بر اشفته خود
قدم همت پیش نهاد و میر عبد الرزاق معموری و شریف سرمدی و جلال الدین مسعود و خنجری و حاجی
محمد ترشیزی و میر شاه محمد را ابشتر فرستاد و محمد جک که از دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و دلا
کمام راجپوتی بمدافعه او شتافت و هردو با هم در اویخته از بالای کوتل بزیر افتادند و غریو از
کارکنان برامد درینوقت ظفر خان که عمده لشکر مخالف و سردار فوج برانغار بود به تیر بندوق بر
خاک افتاد و ان فوج ویران شده روی بازپس کرد و هنوز کار بدیگر افواج نرسیده بود که اقبال
روزافزون بجلوه گری درامد و سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخت و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم
اولیای دولت وزید و کشمیریان خاک هزیمت برفرق همت خود بیخته سراسیمه روی بوادی فرار
نهادند و بهادران فوج هراول نگاهمشتی نموده بران طرف کوتل منزل گزیدند و قاسم خان خود بجهت
احتیاط بر فراز کوتل توقف فرمود روز دیگر یادگار حسین و حاجی محمد ترشیزی و سلیم را با جندی
بتسخیر نگر که دار الملک کشمیر است فرستاد که خطبه را بنام نامی و القاب گرامی خاقان
گیتی ستان رونق بخشیده اهل شهر را از اسیب دست انداز اوباشان محافظت نمایند
و بیست سیوم ابان ماه الهی قاسم خان با دیگر امرا بشهر درامده ابواب معدلت بر روی متوطنان
ان دیار مفتوح ساخت و اکنون مجملی از ماجرای یعقوب و شبخون اوردن او نگاشته کلک
بیان میگردد چون عساکر منصوره بدار الملک کشمیر درامد بسیاری از اوباشان که روی بودن
نداشتند نزد یعقوب رفته او را از کشتوار براوردند و در حیدرکوت که هفت کروهی
شهر است هجوم مفسدان شد و قاسم خان فوجی بسرداری شیخ دولت بتقابل او فرستاد

دان بدسرشت قدرت جنگ صف در خود نیافته بقصد شبخون پرداخت بعضی از ارباب فساد
اورا ابران راه داشتند که جمعی از پیادها را در برابر این فوج گذاشته خود با خلاصه مردم برسر قاسم خان
و دیگر امرا که در شهر غافل نشسته اند شبخون باید برد و به این عزیمت باطل در دل شب که سیاه تر از
باطن مخالفان بود بشهر پیوست و غریب شورشی بدید امده قاسم خان با دیگر بهادران رزم جوی قدم همت
برجا داشته کارنامه شجاعت و تهور ظاهر ساخت و چون کشمیریان از اطراف هجوم اورده هر کس
هرجا بود بدافعه غنیم خود برداخت میر عبد الرزاق معموری و جمعی از یکجانب در زد و خورد بودند
و میرزا علی اکبرشاهی با جندی جای دیگر پای تهور افشرده ترددات شایسته نمود ایوب
بیک و صالح بیک و مومن بیک با دیگر احدیان خوبها استاده بسیاری از ارباب ف درا تیغ
بیدریغ برخاک هلاک انداختند صالح بیک که از یکهای بادشاهی جوان نامی بود دران اشوبگاه
شربت خوشگوار شهادت جشید چون درینوقت محمد خان بسر فتح خان با جمعی و مامه نواخته از
انطرف اب امد و از طرف دیگر خنجری و سادات اسکو نقاره زده رسیدند و کشمیریان در
شهر اتش انداخته بودند در پرتو شعاع ان بسیاری از غنیم هدف تیر بلا گردیدند و اخرهای
شب بفروغ اقبال خاقان ستوده خصال کوکب فتح و فیروزی طلوع کرد و مخالفان سیاه باطن
با ذل ریش روی ادبار بوادی فرار نهادند و در اغاز دمیدن صبح میرزا علی اکبرشاهی و کوجر خان
و محمد خان با جمعی بتعاقب شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند وان بدسرشت
بحال زشت نیم جانی بدر برد و بعد از مدتی کشمیریان که سرشت انها بفتنه و فساد مجبول است از
از شعاب جبال بعید و بیان طلب داشته غبار شورش بر انگیختند قاسم خان خواست که خود در
شهر بوده جمعی را بدافعه او تعین نماید چون مردم از محنت دایمی و افراط سرمایه تنگ آمده بودند
هیچکس گشاده پیشانی تعهد این خدمت ننمود لاجرم فتح خانرا با جمعی بمحافظت شهر گذاشته خود متوجه
استیصال او شد و در راه شنید که یعقوب بقصد شبخون روانه شده است ناگزیر بر جناح استعجال
عطف عنان نمود و میرزا علی بیک را با فوجی بدانجانب فرستاد و در بیخ کردهی شهر خبر تحقیق
رسید که او در کوه الرکه جهار کروه مسافت بکمین فتنه نشسته روز دیگر بدانصوب شتافته
و قراولان بایکدیگر در اویخته غالب امدند وان بخت برگشته یارای جنگ صف در خود نیافته
شبخون اورد و بتایید اسمانی در بنگاه کشمیریان اتش افتاد و اقجیان لشکر منصور انهارا
نشانه تیر بلا ساختند و به این شکست ننگ تفرقه در هنگامه باطل ستیزان افتاد و یوسف کشمیری
که خطاب خانخانانی داشت و محمد بیت با اکثری از اعیان جدا شدند و یعقوب با معدودی بجانب
کشتوار رخت ادبار کشید و نام بردها بوساطت میرزا علی و خنجری امده قاسم خانرا دیدند

و برفاقت

در رفاقت خنجر روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهادند و بنوازش بیکران سرافرازی یافته از حوادث
روزگار مصون و محفوظ گردیدند **ذکر بعضی از سوانح بطریق اجمال** درین هنگام که نوید فتح کشمیر مسرت افزای
خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم تته سید جلال را که از اعیان آن ملک بود برسم رسالت بدرگاه
سپهر اشتباه فرستاده بوسیلهٔ عرض اخلاص و پیشکشهای لایق خود را اندکور مجلس بهشت آیین گردانید
نیازمندی او بپایهٔ قبول یافت و هم درین تاریخ راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان
پنجاب است بوساطت راجه تودرمل سعادت آستانبوس دریافت پیش ازین همواره لوازم
اطاعت و فرمان پذیری بجای آوردی و چون رایات اقبال سایهٔ معدلت بحدود پنجاب افکند از
کوتاه اندیشی و توهمات بیجا در مقام ضلالت و جهالت استاده سررشتهٔ خدمت از دست داد
لاجرم حسن بیگ شیخ عمری و حاجی سوندک و قنبری اوزبک و قرابیگ ترکمان و ناظر دولت بتنبیه و تادیب
او رخصت یافتند و راجه تودرمل مکتوبی به او نوشت که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره متوجه درگاه
گردد هر آینه استشفاع جرایم او نموده خواهد شد و چون جنود قیروزی به قصبهٔ پتهان رسید با
سواد کوهستان بر آمده متوجه درگاه شد و برافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از
سوانح تعیین فرمودن زین خان کوکلتاش به تنبیه و تادیب افغانان تاریکی چون بعرض مقدس رسید
که احشام مهمند و غوریه خیل که قریب ده هزار خانه در پشاور توطن دارند بجلاله تکی از ملاحظه
که زبردست است گردیده اند و آن مفسد را پیر و مرشد خود دانسته ابواب فتنه و فساد مفتوح
و راه مداخل و مخارج مسدود ساخته اند و سید حامد بخاری که جاگیردار پرشاور بود با اندک مایه
مردم بدفع ایشان شتافته و بی تورک جنگ کرده خود با جمعی کس از خویش و پیوند بقتل رسید لاجرم
بنی الملکی شیخ فرید بخاری و شاه قلی خان محرم و تاش بیگ خان و دیگر منصب داران بسرداری
زین خان تعین شدند فرمان مطلع شرف ارتفاع یافت که مادهو سنگه با مردم راجه بهگونت داس خود را
بانکه رسانند و اگر حاجت افتد راجه مانسنگه نیز با مردم کابل بکومک شتابد و در خلال این حال میرزا
سلیمان از بدخشان بکابل آمد و راجه مانسنگه خواجه شمس الدین خوافی را بحراست کابل گذاشته خود بدرقه
بر آمده شد و چون به پیش بلاغ رسید تماری صعب او را دست داد و در انکه توقف نمود و افغانان
از کشتن سید حامد و توقف راجه مانسنگه مغرور گشته سر بشورش و فساد برداشتند و از پرشاور به تیراه
رفته کوتل خیبر را بسنگ چین ساختند و راه آمد شد مسدود گردید و مدت یکماه و نیم راجه در بستر ضعف افتاده
بود و چون صحت کامل یافت استیصال آن گروه انبوه پیش نهاد همت ساخته شریف اتکه و جانش
بهادر و اتالیق و خواجگی محمد حسین و غازیخان قزوینی و همت سنگه پسر خود را در خدمت میرزا گذاشت و
تخته بیگ و محمد قلی و مبارک خان لوحانی و نورم کوکه و ولی بیگ ذوالقدر و جگت سنگه پسر کلان خود را

همراه گرفته از راه نازدان متوجه تیراه شد درینوقت سکت سنگه برادر راجه مانسنگه و مانسنگه درباری و
زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند به بگرام رسیده بودند و مادهوسنگه با مردم راجه بهگونت داس
تا اتک آمده بود و راجه از پیش بلاغ سبکبر کرده صبحدم بکوتل جهار جوبیوست و جون دران کوه
برف بسیار بود در راجه صعوبت تمام داشت بسختی و دشواری گذشتند و روز دیگر محمد قلی با جمعی از
جوانان کارطلب الوس فریدی را تاخت و غنیمت فراوان بدست افتاد و ازانجا بر سر طایفه غوریه خیل
رفتند و آنها بعجز و زاری پیش آمده از آسیب تاخت و تاراج محفوظ ماندند و جون لشکر به تنگناهای کوه
جلاله باگرده انبوه از عفت به احمال و اثقال دست انداز نمود و تخته بیگ که جنداول بود تردد و اثبات
ظاهر ساخت و راجه خبر یافته عنان باز کشید و جکت سنگه را بکومک فوج جنداول فرستاده راه علی
مسجد پیش گرفت و افغانان باز از اطراف هجوم آوردند و جنگ سخت در پیوست و راه بحدی تنگ بود
که دو سوار از پهلوی هم نتوانستند گذشت و افغانان بر فراز کوه برآمده به تیر و تفنگ رستخیز میکردند و بسیار
از پس رانده می آمدند و بهادران جان فشان از همه جانب در زد و خورد بودند درینوقت اندک
میدانی پیش آمد و راجه جلو کشیده محمد قلی و نورم کوکه را با جمعی از جوانان جیده بکومک فرستاد و مهابان
عرصه فیروزی کارنامه شجاعت و جلادت ظاهر ساخته افغانان را منهزم گردانیدند و بسیاری از مخذولان
علف تیغ خون آشام گشتند و عسکر فیروزی مآثر در آغاز شب بعلی مسجد رسیده منزل گزیدند و جلاله باقی
از شب گذشته دران نزدیکی فرود آمد و روز دیگر مادهوسنگه با سپاه تازه زور پیوست و متعاقب او زین
خان کوکلتاش با افواج منصوره و رزانیجکت سنگه و محمد قلی بیگ و مانسنگه درباری و هلال افغان همراه
شده بدرگاه سلاطین پناه رسانیدند **آمدن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان کثیر الاحسان** جون اوزبکان
ببدخشان تسلط یافتند و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه والا نهاد میرزا سلیمان روزی جند در
لمغانات کابل بسر برده باز از میرزا حکیم کومک گرفته بکوهستان بدخشان در آمد و یکجند دران کوهها با
تهور افشرده جمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد جنگ برآمد و با اوزبکیان رزمهای نمایان کرده
غنیم را زبون ساخت و عبدالمومن سلطان خبر یافته از بلخ ببدخشان شتافت صف در پیوست
و میرزا سلیمان دو بار غنیم خود را برداشت و نزدیک بود که فتح کند درجنین وقتی قورجی بیگ حق
نشناس که به اوزبکان در آمده بود جمعی را از راه دیگر سر کرده آورد و میرزا را پای همت از جا رفت
و نام بجانب کابل روی هزیمت نهاد و در آب باران به بختیار بیگ پیوست و ازانجا بکابل آمد و راجه
مانسنگه لوازم مردی و مهمانداری بجای آورده روانه درگاه ساخت و جون بحوالی دار السلطنت
لاهور رسید خاقان قدردان شاهزاده مراد را باستقبال فرستاد و راجه تودرمل و شاهم خان جلایر
و حکیم ابو الفتح و شیخ ابو الفیض و شیخ ابو الفضل آصف خان و خداوند خان را همراهی شاهزاده رخصت

فرمود

نموده‌اند و میرزا به اعزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت پاس قدر و منزلت میرزا داشته رسوم
مردمی و مهمان‌نوازی بجای آوردند **آغاز سال سی و دوم الهی از مبداء جلوس اشرف**
روز شنبه یازدهم ربیع الثانی نهصد و نود و پنج هلالی سریرآرای افلاک به بیت الشرف حمل پرتو سعادت
افکند و سال سی و دوم از مبداء جلوس خاقان ممالک‌ستان بفرخی و نشاط آغاز شد و تا روز شرف
هر روز یکی از امرای عظام بزم خسروانه آراسته از نفایس روزگار و نوادر هر دیار برسم نثار و پیشکش
گذرانیدند و خاقان وافر الاحسان در ازدیاد مناصب مخلصان شایسته خدمت توجه فرموده درین
جشن عالی خانخانان سپه‌سالار و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی از گجرات آمده سجود کرپاس حک
اساس جبین اخلاص نورانی ساختند و میرزا یوسف خان نیز از بهار آمده سعادت زمین‌بوس دریافت
و در خلال این حال زین خان کوکلتاش بایالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد که او از تیراه
بکابل شتابد و راجه مانسنگه از کابل به تیراه رفته ضبط آنحدود نماید و در عنفوان این سال همایون
شاهزاده مراد را بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج بستند و بجهت سرافرازی خان
اعظم و بزرگ داشت این نسبت در دولتخانه حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد شد و خاقان ستوده
خصال به آن مشکوی دولت و اقبال تشریف برده داد نشاط‌بخشی دادند چون درینولا معروض بارگاه
معدلت گردید که افغانان قطاع الطریق بقوافل و مترددین راه کابل آسیب و مزاحمت میرسانند
بناران حکم شد که از حدود کابل تا ساحل نیلاب قلعها اساس نهاده تهانجات مقرر دارند و در هر
تهانه یکی از سرداران با جمعیت نیک تعین نمایند که قافله را از حدود متعلقه خویش بدرقه شده بگذرانند
به این ضابطه ابواب امنیت و رفاهیت بیمن معدلت خاقان والاحشمت گشاده خار ظلم و بیداد
از آن راه برکنده شد و از سوانح اقبال فرستادن عساکر منصوره به استیصال جلاله و افغانان تاریکی
چون بسامع جلال رسید که راجه مانسنگه در جمرود توقف نموده تا حال بکوهستان در نیامده و سپاهی
که همراه است به این دو کار عظیم که هم محافظت ولایت کابل نماید و هم بکوهستان درآمده بضبط
افغانان تاریکی همت گمارد وفا نمیکند لاجرم عبد المطلب خان با جنود فیروزی بدان صوب رخصت یافت
و بیک نورس و شیرویه خان و سلیم خان و محمد حسین شیخ و علی محمد الف و احمد بیک کابلی و تاش بیک
خان و محمد قلی بیک افشار و منظور کوکه و شادی بی اوزبک پسر بطری حاکم بلخ و بخشی بهادر و حسن علی
عرب و بسیاری از بهادران عرصه شهامت بکومک او نامزد شدند و چون بساحل دریای نیلاب
پیوستند زنگی خان و دیگر افغانان الوس نیاز به اولیای دولت درآمدند و آب سند را در گذر چوپاره
الکته بورت عیسی خیل شتافتند و کلانتران آن گروه آمده دیدند و در همان چند روز جمال خان تاریکی
از فرزندان جدا شده در زمره دولتخواهان گشت و از راه دره سند لشکر را سرکرده به تیراه درآورده

مراتب

و محصولات افغانان که بدر و نزدیک رسیده بود علف ستوران شد چون از دره سند گذشته
در وقت نصف النهار که اثر دو منزل فرود می آمد جلاله از کمین بر آمده تاخت و شیرویه خان و بیک
نورین خان و سلیم خان که چنداول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند و محمد قلی بیگ افشار و حسن
علی عرب خود را بکومک رسانیده غنیم را منهزم گردانیدند و افغان ملاعنه سراسیمه رو بگریز نهادند و از راه
دیگر باز خود را براردو در زدند و علی محمد الف و احمد بیگ و شادی بی و موهنداس و دیگر بهادران رزم
دوست بدافعه غنیم پای همت افشرده بسیاری از مخالفان را علف تیغ بیدریغ ساختند و بقیة
السیف بهزار جانکندن خود را بشعاب جبال افگندند دعاگر اقبال بتعاقب اهل زوال شتافته
بنگاه جلاله را تاختند و خانمان او را آتش زدند و اکثری از ملکان افریدی و اورکزی که بمخالفان
پیوسته بودند طناب در گردن انداخته آمده دیدند و لشکر فیروزی اثر سالما و غانما بدینکش مراجعت
نمودند و قضارا در آن ایام سودای بر دماغ مطلب خان غالب آمد و مزاجش از منهج استقامت
انحراف نمود و اعیان لشکر او را بدرگاه خلایق پناه فرستادند و هم درین ایام میرزا یوسف خان بایالت کشمیر
فرق عزت برافراخت و چون هوا روی باعتدال آورد یعقوب شوره بخت به اغوای کشمیریان فتنه
سرشت از کوهستان بر آمده در حوالی شهر اعلام شورش و شور مرتفع ساخت و هر چند قاسم خان
فوجها بدافعه او فرستاد کاری از پیش نرفت ناگزیر خود روی همت بدان صوب نهاد و چون
آن سیاه بخت شهر را از حاکم دید از راههای نامتعارف و پیغولهای سخت بجانب شهر شتافت و اوام
نیز خبر یافته بسرعت هر چه تمام خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کومک کشمیریان نتوانستند دست
تطاول بر شهر دراز ساخت لیکن در سه کروهی شهر بکمین فرصت نشستند و پیوسته بین الفریقین
زد و خورد میشد و اکثر بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه یکدفعه سید عبد الله خان چپی
را سر کرده تاخت و حسب تقدیر چشم زخم غریب رسید و میرزاده علی خان در راه اخلاص جان نثار
شد و سری رنگ خویش رای را اینکه باجل جوان از راجپوتان جنگ جو مردانه پای همت
افشرده و شمشیرهای نمایان زده خود با اکثری از همراهان نقد حیات سپرد روز دیگر قاسم خان
بشورش در آمده خود بعرصه مبارزت شتافت و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه
انهزام پیش گرفتند و یعقوب خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بجانب کمراج رفت و بعد از
چند روز یعقوب و شمس چک با هم عهد و پیمان موکد ساخته هنگامه شورش و فساد گرم ساختند و در
اندک فرصتی باز دوستیها را بر طاق نسیان نهاده با هم در آویختند یعقوب بکوه سلیمان رخت
ادبار کشید و شمس چک به اندرکول قرار گرفت قاسم خان بمدافعه یعقوب کمر همت بست
فوجی بر سر او فرستاد و چون دانست که بی او چنانچه باید کار از پیش نمیرود خود نیز از عقب

شتافت

یافت و مخالفان جنگ سخت کردند و فتح علی که عمده لشکر غنیم بود بقتل رسید و به نیروی اقبال روز
افزون فتح شد و یعقوب گریخته باز نزد شمس چک رفت و بایکدیگر اتفاق نموده بحوالی شهر آمدند و در
جای خود را مضبوط ساخته همواره بطریق قزاقی فوجی را تاخت و تاراج میفرستادند برین وتیره یک
چندی گذرانیدند قاسم خان بدرگاه معلی عرضه داشت نوشته استمداد کومک ظاهری و باطنی نمود و خاقان
روشن ضمیر میرزا یوسف خان را به ایالت کشمیر بلند مرتبه گردانیده باجگناته و حسن بیگ شیخ عمری و
زابیگ و محمد بیگ و بابا خلیل و ملا طالب و بسیاری از جوانان کارطلب بدان صوب رخصت فرموده حکم
شد که چون خار بن فتنه کشمیر برکنده شود و میرزا یوسف خان خود را جمع سازد قاسم خانرا بدرگاه والا
فرستند کشمیریان از صیت سطوت افواج قاهره بی دست و دل شده راه فرار پیش گرفتند یعقوب بجانب
کشتوار آواره گردید و شمس چک بکوهستان کمراج و میرزا یوسف خان بدار الملک کشمیر درآمده
قاسم خانرا روانه درگاه ساخت و بعد از چندی مبارک خان و جلال خان و سید دولت را با فوجی
بر سر شمس چک فرستاد و آن سیاه بخت ستیزه آورد و غنیمت فراوان بدست اولیای افتاد و هنگام سپیده صبح
بهادران لشکر منصور تکامشی نموده خود را باو رسانیدند و سلاحی بکار بردند که دیگر کمر نیست و بتوسط
سید بهاء الدین قول گرفته میرزا یوسف خان را آمده دید و میرزا یوسف خان او را مصحوب سید
بهاء الدین بدرگاه خلایق پناه فرستاده استشفاع جرایم او نمود و درین تاریخ مسعود و زمان محمود حق
و علا شاهزاده ولی عهد فرزند تخت و دیهیم شاه سلیم را از صبیه راجه بهگونت داس گرامی
فرزندی کرامت فرمود و خاقان والا گهر نام آن خجسته اختر سلطان خسرو نهاد امید که قدم مبارکش بر
بزرگوار و جد جهاندار فرخنده و میمون باد **برافراختن پایه سعید خان بحکومت بنگاله و دیگر سوانح اقبال**
بعرض همایون رسید که وزیر خان حاکم بنگاله بمرض طبیعی رحلت نمود سعید خان که حکومت بهار
... به ایالت بنگاله اختصاص یافت و راجه مانسنگه را از بنگرام طلب فرموده بحراست بهار سرافراز ساختند
... زنده خان مغول در صوبه بهار بود بجاگیرداری گهوره گهات خلعت امتیاز پوشید و یوسف خان و ...
... از حسن برادر ده در بهار جاگیر مرحمت فرمودند و حکم شد که میر مراد سزاولی نموده راجه مانسنگه
را ببهار رساند و سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر خان را با حشم و خیل و خدم بدرگاه آورد
پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از سبک ظرفی بجمعیت پدر مغرور شده اراده بی وفا و بجا خاطر
... ناشناس رسانیده بود لیکن چون میر مراد باخبر و بیوست نتوانست اراده باطل خود را ظاهر ساخت
... بهادر وزیر خان را با اسباب حشمت و امارت همراه گرفته کام و ناکام بمرافقت میر متوجه درگاه شد
... نقدش آنکه درین راه هرجا و هرگاه قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد میر نقش این
... از خطوط پیشانی او خوانده بهر قصبه و بلده که میرسید جاگیرداران جا را از حقیقت کار آگاه ساخت

بمعاونت او میگذرانید چون بکوه نور رسید دهار و بیربراجه تودرمل همراهی ننمود میر از بیم بد اندیشی او دا
دردور میگشت خواجه خلیل که وکیل وزیرخان بود از جدا شده با جمعی بمیر پیوست وان بدسرشت در خرج
کردن خزینه بدرو و فراهم اوردن سپاهی پرداخت و تولجی بسیار نوکر ساخت و در موضع فتحپور هنود
با فوجی از اوباش برسر دایره میر شتافت میر پیشتر خبر یافته قلعه فتح پور را استحکام داد او بگرد قلعه امده
محاصره نمود و در اطهار اسید و دست اخته ان قصبه را تاراج فرمود نزدیک به ان شد که قلعه را مفتوح
سازد قضا را جاگیرداران اخبر و اطلاع یافته روی همت بدافعه او نهادند و بیربراجه نیز از جونپور
روانه شد و در اندک فرصتی بسیاری از جاگیرداران اطراف و نواحی فراهم امدند و مردم
که برگرد او بودند متفرق شده راه سلامت پیش گرفتند و دولتخواهان بهجوم اورده او را مقید ساخته
بمیرمراد سپردند میر او را بدرگاه اورده بزندان مکافات محبوس گردانید درین ولا شادمان هزاره
که مابین قندهار و کابل یورت داشت بسجود قدسی استان چهره سعادت نورانی ساخت و خاقان دریا
الاحسان پایه قدر او را بالحکومت غزنین برافراخت از سوانح تعین فرمودن زین خان کوکلتاش بضبط
سواد بجور چون کار بر جلاله تنگ شد از تیراه خود را بکوهستان یوسف زیی انداخت فرمان مطاع شرف
ارتفاع یافت که خواجه شمس الدین را بحراست کابل گذاشته خود با امرای انصوب متوجه سواد و بجور
شود و درین ضمن مطمح نظر خاقان ستوده خصال انکه بمیامن اقبال روز افزون شاهباز
خجالت گذشته برآید و صادق خان از درگاه رخصت یافت که در دشت سواد تهانه سازد
و اسماعیل قلی خان را حکم شد که در استنغر تهانه کند و جگناته را نیز بکومک ان لشکر تعین فرمودند
زین خان روی همت بان خدمت نهاده نخست برسر راه بجور و استنغر و تیراه قلعه ساخته غله فراوان
فراهم اورد و خاطر از ان کار پرداخت بکوهستان شتافت و افغانان کریوه را استحکام داده بجنگ
پیش امدند و بهادران نصرت قرین کارنامه شجاعت ظاهر ساخته بسیاری را به تیغ همت از هم
گذرانیدند و جمعی امده دیدند و نزدیک بان رسید که جلاله دستگیر گردد درین وقت اسماعیل قلی خان
که سردار لشکر دشت بود از امدن صادق خان ازرده شده تهانه استنغر برفت و بیحکم متوجه درگاه
شد و جلاله فرصت یافته از ان راه خود را به تیراه انداخت و اسماعیل قلی خان ازین جهت مورد
عتاب و خطاب گردید و اصفخان بجای او رخصت یافت و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن
میرزا فولاد برلاس است بتیغ معدلت خاقان والاحشمت و تفصیل این اجمال انکه ملا احمد تتوی که
بتحصیل علوم رسمیه و عقاید مذهب امامیه از مفردان روزگار بود سخت متعصب میزیست و بخلاف
مجتهدان شیعه اصلا تقیه نمیکرد و در مجالس و محافل نهایت دریده دهن و درشت گو بود و میرزا فولاد
برلاس از میرزادهای جغتای بحسن صورت و سیرت اراستگی داشت و از خانه زادان خوب این

دودمان

...دان والا بود و هرگاه در محلی اتفاق صحبت دست میداد و از ملا احمد سخنان بی حرفه سر میزد میرزا
فولاد میگفت که آخر من این رافضی را خواهم کشت تا آنکه روزی در منزل حکیم ابو الفتح میان این
دو عزیز سخن بجاهای نازک رسید و رفته رفته بدرشتی کشید میرزا فولاد که از تیغ زبان او زخمهای ناسور
در دل داشت شب پیاده را در لباس چوبداران بادشاهی بمنزل او فرستاد که بندگان حضرت
ترا طلب فرموده اند و خود با یکنفر در پس کوچه بکمین نشست و چون ملا احمد به آنجا رسید بیک شمشیر گرفتند
دستش از میان ساعد قلم شد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد و میرزا فولاد بگمان آنکه کار
ساخته است راه خانه را پیش گرفت و ملا احمد دست خود را برداشته بخانه حکیم حسن که در آن نزدیکی
بود رفت و ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه شده بتفحص و تجسس شتافت و از قراین دریافت
که این بی اعتدالی از میرزا فولاد بظهور رسیده و روز دیگر که صورت حال بمسامع جلال رسید میرزا
فولاد را در پایه سریر معدلت حاضر ساخته بازپرس فرمودند او در ابتدا انکار نمود و چون مولانا احمد
هنوز بقدر شعوری داشت قاتل خود را نشان داد و بتحقیق پیوست که این جرات و بی باکی از میرزا
فولاد بفعل آمده لاجرم حکم شد که آن بی اعتدال را با رفیقش بپای فیل بسته در دور شهر بگردانند
که باعث عبرت دیگر مردم گردد هر چند مادر برادر او خضوع و خشوع نمود و حضرات عالیات بجهت خاطر آن
بیچاره در خلاصی او هجوم آوردند فایده نکرد و بقصاص رسید و ملا احمد نیز در همان دو سه روز نقد
جان بسپرد **آغاز سال سی و سوم الهی از مبداء جلوس** روز یکشنبه بیست دوم ربیع الآخر نهصد و
نود و شش آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال سی و سوم از جلوس خاقان
ستوده خصال بدولت و اقبال آغاز شد و در عنوان این سال همایون شاهزاده دانیال را
به سلطان خواجه عقد ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن عروسی آراستگی یافت
حضرت خاقانی خود به آنجا تشریف برده بزم نشاط ترتیب فرمودند و مقارن این حال شاهزاده شاه
مراد را از صبیه خان اعظم فرزندی قدم بعالم وجود نهاد و خاقان والاحشمت آن قرة العین دولت را
سلطان رستم نام فرمودند صادق خان بضبط تیراه چون زین خان متعهد خدمت سواد و بجور نمود
حکم شد که صادق خان بتیراه رفته ضبط آن حدود نماید و شاهم خان جلایر و برهان الملک دکنی و خواجه
نفی و حاجی محمد اردستانی و فرخ و سیف الله و میرکلان بدخشی و احمد قاسم و دیگر بهادران کارطلب
از درگاه بکومک صادق خان رخصت یافتند و هم درین ایام شهباز خان بحکم از بنگاله بدرگاه
آمده بود رخصت کورنش نیافت و بعد از چندی بالتماس مقربان بساط عزت جبین اخلاص بسجود قدسی
آستان نورانی ساخت و اسماعیل قلی خان که سر تقصیر در زیر بار خجالت داشت قدم خدمت و
[illegible] او را یاد فرمود از حجاب برآوردند و گجرات در جاگیر او مرحمت نموده بدان صوب

فرستادند و حکم شد که چون او بگجرات رسد قلیچ خان متوجه درگاه گردد از سوانح استیصال افغانان
تاریکی و اواره شدن جلاله بتوران زمین چون صادق خان بدان حدود پیوست تهانجات مقرر فرمود
راه مداخل و مخارج اهل فساد را استحکام داد و زراعت انجا که بدرو رسیده بود علف خوار ستوران
عساکر اقبال ساخت و نگذاشت که تخم حریف بر زمین افتد و هر قبیله که اطاعت و خدمت قبول نموده
امده دید بانواع دلجوئی و مکرمت مستمال گردانید و جلاله را بهمراهان خود اعتماد نماند و ملا ابراهیم برادر او
دستگیر شد و کار بران سیاه بخت بدسرانجام بدشواری کشید چون دانست که عنقریب گرفتار خواهد شد
بحال تباه اواره دشت ناکامی گردیده بولایت توران شتافت و طایفه افریدی و ارکزهی بر تمامی منت
داده تعهد کوتل خیبر نمودند و بهادران نصرت قرین خاطر از ضبط ان کوهستان واپرداخته روی جهد
بدرگاه معلی نهادند و در خلال این حال زین خان کوکه نیز ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخت و افغانان
بسیار علف تیغ انتقام گردیدند و بقیة السیف بندگی اختیار نموده از بیم جان رستگاری یافتند و چون در
ان حدود چندان کار نماند اصفخان را بدرگاه طلب فرمودند و او بطریق یلغار متوجه استان بوس
گشته بسعادت کورنش سربلندی یافت و از وقایع این سال امدن راجه رودر زمیندار کماون
بدرگاه گیتی پناه او از راجهای معتبر کوهستان است اگرچه همواره به ارسال عرایض و پیشکش
خود را مذکور بارگاه خلافت میگردانید لیکن از وفور جمعیت و اعتضاد گریوهای دشوار بدولت
استان بوس نمی شتافت در پنولا که منزل داس سکل عامل پرگنه بریلی شد و او را براجه رودر
قرب جوار بهم رسید بمقدمات بیم و امید سرگرم این ارزو ساخت اما او التماس نمود که اگر
راجه تودرمل دست مرا گرفته به این سعادت سربلندی بخشد هر اینه بخاطر جمع متوجه درگاه
میشوم و نیز در امثال و اقران موجب سرافرازی من خواهد بود راجه کلیانداس پسر خود را
بجهت دلاسا و مراعات خاطر او فرستاد و راجه رودر همرافقت او روی امید بدرگاه والا نهاده
سعادت زمین بوس دریافت و چون بعرض رسید که زینخان کوکلتاش سواد و بجور را چنانچه باید
بحیطه در اورده او را بدرگاه طلب فرمودند و صادق خان بجرات انکه رخصت یافت و
درین تاریخ شیخ ابو الفیض فیضی تخلص بخطاب ملک الشعرای فرق عزت برافراخت اغاز

ابو الفیض

سال سی و چهارم الهی از مبدا جلوس شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی نهصد و نود و هفت هجری افتاب
عالم افروز به خلوت سرای حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و بدستور هر سال دولتخانه را ایین بسته
بزم نشاط اراستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام مجلس عالی ترتیب فرموده بلوازم
نثار و پیشکش سعادت جاوید اندوختی و در اغاز این سال همایون محب علیخان از رهتاس
امده بسجود درگاه فلک اساس چهره اخلاص نورانی ساخت و رهتاس را براجه بهگونتداس

رحمت فرموده ملتمس را بقبول او مقرر داشتند و درین تاریخ میان تانسین رخت حیات به نزهت
سرای جاوید کشید مجملی از حسن صفات او در اوراق سابق نگاشته شده بی اغراق سخن در
فن موسیقی و نغمه هندی از اول افرینش تا حال مثل او دی نگذشته و امروز چندین هزار نقش
از بر صفحه روزگار یادگار است **نهضت موکب اقبال بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر** چون تعریف و توصیف
کشمیر از فرط اشتهار محتاج به اظهار نیست همواره خاطر قدسی مظاهر که اینه غیب نماست بسیر ان
بهشت روی زمین توجه داشتی و پیوسته همت جهانگشا به تسخیر ان ملک دلپذیر مصروف و معطوف
بودی درینولا که بتایید ایزد متعال شاهد این مراد از نهانخانه تقدیر جلوه گر گردیده ذوق تماشای
ان گلشن بهشت بهار از مشرق خاطر فیض اثار سر بر زد و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت موکب
اقبال بدان صوب اتفاق افتاد و قاسم خان رخصت یافت که با جمعی از سنگ تراشان بیشتر رفته
راهها را هموار سازد و راجه بهگوانداس و راجه تودرمل و قلیج خان را بحراست لاهور گذاشتند
چون از اب چناب عبور فرمودند رعایای پرگنه سیالکوت از تظلم بیداد الله بردی گماشته صادق
خان که شقدار انجا بود بفریاد امدند و تمیز این قضیه بعضد الدوله امیر فتح الله شیرازی و شیخ ابوالفضل
و حکیم ابوالفتح و حکیم ننه و میر شریف املی و قاضی حسن و نور قلیج در امدس کجهوا به حواله شد
از بهنبر تا راجوری دو منزل شد و از انجا شاهزاده ولی عهد را بجهة اوردن سلطان خسرو و بعضی
از پردگیان سرادق عفت به اردوی کلان فرستادند و چون میرزا قباد پسر میرزا حکیم را اندک تکسری
روی داد در همین منزل گذاشته شیخ فیضی را به تیمارداری او مقرر فرمودند و در کوتل تته محمد بهت
و جمعی از اعیان کشمیر بسعادت کورنش سرافرازی یافتند و از کوتل رتن پنجال که با افلاک دعوی
همسری میکند گذشته در برم گله فرود امدند اگرچه تمام راه کشمیر سبزه زاری و عجیب سرمنزلهای دلگشا
و جاهای گوارا دارد اما درین برم گله اب شار بحث که چشم روزگار مانند ان ندیده از سبزه و سنبل و
گلهای الوان چه نویسد میرزا یوسف خان از کشمیر امده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید و چون بکوتل پیر پنجال
نزدیک رسیدند برف بارید و اهل هند قدری مضطرب و سراسیمه گردیدند و بدل گرمی خاقان وافر
الاحسان سبک و اسان گذشتند و روز دیگر از گریوه ناری براری که صعب ترین منازل بود عبور فرمودند
برف باران و تگرگ بارید و چندی از پیاده ها را گزند رسید و ازینجا به هیره پور که انتهای کوهستان
است در زمین مسطح واقعست ورود موکب کیهان پوی اتفاق افتاد میرزا یوسف خان در انجا
مجلس پادشاهانه ترتیب داده بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخت و به این خدمت فرق عزت
برافراخت و اهل شهر از وضیع و شریف بسعادت استقبال شتافته بسجود بندگی بجای اوردند و خاقان
ستوده خصال هر طایفه را بزبان خاص دلجویی و غریب نوازی فرموده از هیره پور شب درمیان

بشهر در آمدند در سه کروهی شهر درخت کلانی بنظر در آمد بهل تل نام که با وجود ضخامت تنه و انبوهی
شاخ هر گاه برگی از ان بجنبانیدی تمام شاخ و برگ درخت بحرکت در آمدی اگرچه ازین جنس
درخت بسیار است اما این جنبش مخصوص همین درخت است از لاهور تا دار الملک کشمیر نود و هفت
کروه است اگرچه از نشیب و فراز راه و گریوهای دشوار عبور پیاده بصعوبت میسر است چه جای سوار
و چاروا های باردار اما از بهتر تا شهر پور فی الحقیقت یک باغیست به اقسام ریاحین و گلهای رنگین
و گلهای رنگارنگ و چشمهای آراسته مدار عمارت انملک بر چوب است و منازل از دو و از سه اشیانه تا
پنج اشیانه میسازند و از ان به اصطلاح کشمیریان اهی می نامند و مقرر است که بر پشت جمع بامها
شهر لاله چوغاسن میکارند و هر سال در وقت بهار پشت بامها لاله زار میشود اگرچه کوچه و بازارش
خالی از حرکت نیست و مردمش نیز سخت بدلباس و متعفن لیکن صحرا و کوه و دشت نمونه از بهشت برین
است شهریار کامکار در ساعت مسعود و مختار به ان گلستان همیشه بهار ورود سعادت فرموده
بحکم اشرف جار زدند که سپاهی در خانه رعیت فرود نیاید و دران روز درویشی را بحضور اشرف
آوردند از طایفه ریشی که شکمش دریده بود و روده اش گسیخته و سران روده را در حقه چوبین
نهاده و حقه را بر شکم بسته و چنان گویند که پیش ازین بسی سال غازیخان والی کشمیر مرشد او
به تهمتی کشت و این درویش از غم پیر خود کارد بر شکم زد مرتبه اول کارگر نیفتاد بار دوم شکاف را کشاده
تر ساخت روده را از میان برید و معهذا آسیبی به او نرسید و رفته رفته سر روده خشک شد
و مقدار یک دست در بیرون ماند که هر گاه غرایط رفتی ازان راه بیرون می آیدی و انرا در حقه
نهاده و حقه را بر شکم بسته است اگرچه ظهور این واقعه از غرایب روزگار است اما از قدرت ایزد تعالی
و تقدس چه مستبعد و همدرین روز شهباز خانرا از اردوی کلان طلب فرموده بحکومت سواد و بجور فرستادند
و میر مراد اسفراینی بنظر اولی مقرر شد که او را بسواد رساند صادق خانرا بدرگاه آورد و بعد از
روزی چند بسیر شهاب الدین پور توجه فرمودند این سرمنزلیست بغایت دلکش بر ساحل دریای
بهت که از میان کشمیر میگذرد و عجیب درختهای چنار سال خورده دارد چلکه داس تمام سبز که
در نهایت طراوت و خرمی و متقارن ان حال اردوی کیهان پوی از عقب رسید شاهزاده مراد
و خانخانان و قاسم خان و دیگر بندها بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند درین ایام
خاطر قدسی مظاهر را بدریافت ملاقات حضرت مریم مکانی شوق افزود بدیهه این بیت را گفته عنوان
مکتوب اشتیاق ساختند حاجی بسوی کعبه رود از برای حج یا رب بود که کعبه بیاید بسوی ما در بین
مدت که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال داشت همواره بسیر و شکار خوشوقت میشدند و هر جا سرمنزلی
و سبزه گاهی بمسامع علیه میرسید بتماشای ان توجه میفرمودند و فقرا و مساکین و سایر متوطنان

دیار

دیار از رشحات سحاب مکرمت خاقان والاحشمت سیراب امید میشدند و از سوانح رحلت
نمودن میرزا سلیمان است چون موکب اقبال بکشمیر توجه فرمود بجهت کبرسن و تصدیع
سفر میرزا را در لاهور گذاشته بودند درین وقت خبر آمد که بجوار رحمت ایزدی پیوست خاقان
ستوده خصال مغفرتش او را از درگاه ایزد متعال مسالت نموده بدلجوی بازماندها پرداخته
و چون همواره حکام تبت بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آیین میکردانیدند بجهت
سرافرازی ایشان میرزا بیک فرمان استمالت نزد علی رای حاکم تبت خورد رخصت یافت و ملا
طالب اصفهانی و مهتر یاری نزد حاکم تبت کلان و درین چند روز مزاج اعتدال سرشت قدسی
از مرکز صحت انحراف نمود و بعد از دو فاقه آثار بهبودی ظاهر شد و حق جل و علا صحت عاجل
کرامت فرمود **مراجعت موکب خاقان گیتی ستان بصوب هندوستان** چون خاطر قدسی
مظاهر از گلگشت همیشه بهار کشمیر واپرداخت رایات معاودت بمستقر اورنگ خلافت برافراخته
از راه پکلی توجه فرمودند و در منزل اول ایبای کشمیری بدولت کورنش سربلندی یافت و
یعقوب که در شعاب جبال مخفی بود و روزگار بعقوبت میگذرانید قول طلبیده خواست که ردیف
مجالت بقدسی آستان شود باز از کوته اندیشی جرات ننموده برادر خود را فرستاد که چون
از عواطف خسروانه مستمال گردد خود نیز بسعادت زمین بوس شتابد که در خلال انحال بعرض
همایون رسید که محب علی خان بیماری صعب دارد و روز حیاتش به آخر رسیده و قطع امید کرده
خاقان قدردان به پرسش آن دیرینه خدمت توجه فرموده و از آنجا بعیادت عضد الدوله امیر
فتح الله شیرازی تشریف برده پایه عزت او را برافراختند میرزا ابتدای درآمدن کشمیر بستر
رنجوری افتاده در رفته رفته بیماری او به امتداد کشید و انجامید روز دیگر محب علی خان
بقدسی سرای جاوید انتقال نمود و بر خاطر قدرشناس آنحضرت سخت گران آمد و چون موضع شهاب
الدین پور معسکر اقبال گردید قریش سلطان بن عبد الرشید خان کاشغری بسعادت کورنش
سرافراز شد و بعواطف بیکران اختصاص یافت او از سلاطین زادهای کاشغر است
و بخاقان بزرگ میرسد درینولا میان خدابنده سلطان پسر قریش سلطان محمد خان عمش
که حکومت آنملک داشت آزردگی بهم رسید و نتوانست دران دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت
خانه مبارک متوجه هندوستان شد و با فرزندان بسجود کعبه مقصود فرق عزت برافراخت و
متدارک انحال گناه یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر باستشفاع میرزا یوسف خان بخشیده
شد و به التماس او پای افزار خاصه را مرحمت فرمودند که دست آویز نجات خود ساخته
روی امید بدرگاه والا نهند و آن سرگشته وادی ضلالت پای افزار خاصه را بر سر بسته

جبین عبودیت بسجود کریاس فلک اساس روشن گردانید و ذلات جرایم او بزلال مکرمت
خاقان گردون مرتبت شست و شو یافت و چون عزیمت سیر کابل پیش نهاد خاطر خورشید
مظاهر بود ارباب سموله زینخان کوکلتاس را پیشتر فرستادند که دریای نیلاب را پل بندد بار
سموله بمنزله دروازه کشمیر است بیکجانب کوه سر بفلک کشیده و طرف دیگر دریای بهت است
و درمیان راهیست بغایت تنگ که حکام کشمیر در انجا دری نشانیده اند و همواره جمعی محافظت
ان مقرری باشند از سوانح امدن شاه عارف اردبیلی بقدسی استان میر خود را از بنی اعمام
میشمرد خالی از حدت فهم و علو فطرت نبود بریافت شاقه روزگار بسر بردی و امور غریبه بسیار
ازو سر زدی جمعی از حسن ظن حمل بر خوارق عادت مینمودند و برخی به تسخیر حسن میدانستند
پیش ازین از اکابر لاهور ازرده خاطر گشته بکشمیر رفته بود علی خان حاکم انجا مقدم میرا گرامی
انگاشته به اعزاز و احترام پیش امد و صبیه خود را بمیر نسبت کرد مدتی در کشمیر بسر می برد تا انکه بعضی از
معاندان حسد پیشه میرزا به اندیشه حکومت متهم ساختند و بعلیخان رسانیدند که جمعی کثیر بمیر گرد امده
اند و نسبت بشما عذری در خاطر اورده میر ازین شورش نتوانست در کشمیر بود و سر بصحرای اوارگی
نهاده به تبت شتافت و علی رای حاکم انجا همشیره خود را بمیر داد و در هنگامی که ایلچیان بادشاهی
به تبت میرفتند حکم شده بود که میرزا بدرگاه اورند چون نوید مراحم خاقان روشن ضمیر بمیر رسید
ببال و پر شوق پرواز کنان روی خدمت بقدسی استان نهاد و مشمول انواع عاطفت و دلجویی
گردید از سوانح رحلت فرمودن عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی در کشمیر چون بیماری میر به
اشتداد انجامید و ایام ضعف به امتداد کشید ناگزیر در کشمیر گذاشتند و حکیم حسن را بمداوا
او معالجه گماشتند و او هر چند تدبیرات بکار برد سودمند نیفتاد و ازانکه مدت عمر به اخر رسیده
بود دوا بر خلاف مدعا اثر میداد ~ از قضا سرکه انگبین صفرا فزود ∴ روغن بادام خشکی
مینمود ∴ تا انکه بسبب سرنوشت اسمانی مسافر ملک جاودانی شد و رحلت ان چراغ افروز دودمان
حکمت بر خاطر حقیقت شناس بندگان حضرت سخت گرانی کرد و بحکم اشرف بر فراز کوه سلیمان
که سر منزلیست روح افزا مدفون گشت از علمای متاخرین مثل میر فتح الله و ملا میرزا جان قدم
بعالم وجود ننهاده و معهذا حدت فهم و قوت دراک میر بر ملا زیادتی داشت در نواحی بولیا
میر ابو القاسم تمکین از سواد امده جبین اخلاص بر زمین عبودیت سود و کالوخان افغان را
همراه اورده شیخ اسماعیل که مرشد الوس یوسف زی است بدرگاه امده درخواست گناه
ان طایفه نمود و درین راه حکیم ابو الفتح بمرض اسهال بر بستر رنجوری افتاد و خاقان گیتی

الاحسان

احسان دو سه دفعه به پرسش ان یکتای روزکار تشریف برده دلجوئی فرمودند و جون نواحی بکلی مخیم
بارکاه اقبال کردید سلطان حسین خان زمین دار بکلی التماس ضیافت نمود و حضرت خاقانی منزل او را
به اسمانی بخشیدند و روز دیکر بجهت استداد ضعف حکیم همام واقع شد و ان نبض شناس روزکار در ان
منزل نقد حیات سپرد اکرجه باتم میرفتح الله هنوز تازه بود اما مصیبت حکیم ان جراحت تازه ترساخت و چه
بلکه این غم بران زیادتی میکند حکیم از مصاحبان معنوی حضرت خاقانی بود و بجوهر فهم و علو فطرت و
همت بلند و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت و از همین جا میرزا یوسف خان را به ایالت کشمیر
رخصت فرمودند و جون ساحل دریای سند مورد عساکر کیهان شکوه کردید صادق خان از
سواد امده سعادت زمین بوس دریافت توجه موکب اقبال بسیر کابل جون ساحل دریای
سند مضرب خیام سپهر احتشام کردید اردوی بزرک را در اتک کذاشته رایات منصور بکلک
ان همیشه بهار کابل برافراشتند و در انروز شهباز خان بسواد رخصت یافت و سلطان
حسین بکلی دال بتوهم و دراز کار فرار نموده بمحال متعلقه خویش شتافت و خاقان کیتی
ستان ولایت بکلی را اجاکیر حسن بیک شیخ عمری مرحمت فرموده بدانصوب فرستادند که سزای
کردار ناهنجار در دامن روزکار او نهند و جون بکرام معسکر اقبال کردید شاه بیکخان از
سواد امده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت کرم الله کنبو از مالوه
رسیده بدولت زمین بوس اختصاص کرفت و جون موسم خزان کابل میکذشت از سفید سنک
بر ایلغار متوجه شدند و شاهزاده مراد را با اردو کذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت
نموده متعاقب می امده باشد و در راه حکیم همام از توران امده سجود اخلاص بجای اورد و خاقان
حقیقت شناس پرسش و دلنوازی بسیار فرمودند و برزبان قضا ترجمان کذشت که از تو یک
برادر رفته و از ماده بیت از حساب دو جشم یکتن کم :: و از شمار خرد هزاران بیش از جانب
عبد الله خان احمد علی اتالیق با نفایس ان دیار رخصت شده بود جون بسرحد کابل بمقدم
خاقان سکندر حشم رونق اسمانی یافت میران صدرجهان نیز بشرف بساط بوس فرموق
عزت برافراخت و حضرت خاقانی به ارک کابل تشریف برده منازل و باغهای بالای ار
را تماشا فرمودند و شاهزاده مراد بار دو از عقب امده ملازمت نمود و در جلکه سیاه سنک
که دولتخانه برافراشته بودند نزول سعادت اتفاق افتاد و دران منزل جشن عالی ترتیب فرموده
احمد علی اتالیق ایلجی عبد الله خان اوزبک را کورنش دادند و او مراسله خان را باشرایف
اجناس از نظر اقدس کذرانیدند و بانواع مراحم خسروانه سرافرازی یافت و درین مدت

رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر امده میران
صدرجهان با احمد علی اتالیق بانفایس ان دیار مصاحب
ی امدند و جون دار السلطنت کابل

که عشرت اباد کابل بوجود فایض الجود محسود بلاد روی زمین بود همواره بگلگشت باغات و منازل
دلکشا تشریف برده فقرا و مساکین و سایر متوطنین ان دیار را ابر سحاب سحاب مکرمت سیراب
امید میگردانیدند روزی بتماشای اتاق هزارهای صحرانشین تشریف برده دامن دامن
زر و سیم قسمت فرمودند و بعورات انها از این مرحمت شد و میرزا سنجر و میر رابالشی و میرزا
شادمان هزاره روی امید باستان ملایک مطاف نهاده سعادت زمین بوس دریافتند
و روز دیگر از منزل سیاه سنگ کوچ فرموده بجانهای خواجه حسن نقشبندی که بهترین منازل آن زمین
نزول سعادت اتفاق افتاد و از انجا بگذرگاه که فردوس مکانی بابر بادشاه و میرزا هندال
و میرزا حکیم اسوده اند تشریف برده امرزش خواستند و بقاسم خان حکم شد که دران گذرگاه
باغی که درخور مزار سلاطین باشد اساس نهند مقارن انحال هودج عزت مریم مکانی و دیگر
بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان پایه شناس اول شاهزاده دانیال انگاه شاهزاده مراد
بعد ازان شاهزاده ولی عهد مسند ارای هفت اقلیم شاه زاده سلطان سلیم و از پی ایشان
خود باستقبال شتافته شاهد دولت و بزرگی را بحسن ادب و فزونی زیب و زینت بخشیدند
و درین ایام فرخنده میمون که روز بازار نشاط و کامروائی بود حق جل و علا شاهزاده
ولی عهد را از صبیه خواجه حسن عم زینخان فرزندی خجسته اختر کرامت فرمود و هنگامه نشاط
رونق دیگر یافت و ان نونهال گلشن خلافت را بسلطان پرویز نامور گردانیدند امید
که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی بمنتهای عمر طبیعی و دولت جاوید برسد و با طالب و مهر
باری که نزد علی رای حاکم تبت شتافته بودند ایلچی او را با عرضه داشت و پیشکش همراه آورده
بدولت استان بوس سرافرازی یافتند **ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان**
جون خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده خصال از گلگشت کابل وا برداخت و جمیع باغات
و عمارات را که در صفوبین در خاطر داشتند بیرستو فی فرمودند و متوطنان ان دیار را از رشحات سحاب
مکرمت سیراب گردانیدند رایت مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قاسم خان بحکومت
کابل خلعت امتیاز پوشید دران روز شخصی بفریاد امد که یکی از اهل اردو بتعدی دستم صید مرا
بی ابرو ساخته و شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم باعث جرات و بی باکی بوده بعد از
تحقیق ان خون گرفته بقصاص رسید و شریف را تلافی مرکبی زده محبوس فرمودند
از لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل امد و خاطر حقیقت ماثر از گذشتن ان شایسته خدمت
سخت گرانی کشید و تاسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف جای ان بود مقارن انحال

خبر فوت

فرزند راجه بهگوان‌داس نیز رسید و خلف او کنور مان‌سنگه را بخطاب راجگی و منصب
پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خانخانان که بحکم اشرف واقعات بابری
را بی شائبه تکلف و مشاطگی لفظ از ترکی بفارسی ترجمه نموده تمام ساخته بنظر اقدس
گذرانید مورد تحسین و آفرین گردید و چون موکب جهانگشا بموضع گندیک نزول اقبال
نمود در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افگنده نخجیر بسیار گرد آوردند و شهریار شیرشکار بدرون
نرغه درآمده صحرا صحرا از غوچ کوهی و آهوی سفید به تیر و بندوق انداختند و در خلال آن حال خواجه
شمس‌الدین محمد خافی بمنصب دیوانی عز اختصاص یافت و درین ایام نعمت خان بگادل
که از معتمدان خدمت گذار بود جان بجان آفرین سپرد از سوانح آمدن عرایض محمد زمان
از بدخشان و تفصیل این اجمال آنکه چون عبدالله خان بر ملک بدخشان استیلا یافت محمد
زمان پسر کلان میرزا شاهرخ امیر سرپنجه تقدیر گردیده از قید حیات نجات یافت و درین ولا یکی
از ابطال رجال در قرانکین خود را بمحمد زمان موسوم ساخته چنان وانمود که در هنگامی که عبدالله
خان بقتل من رخصت داد خواجه کلان خواجه بطفیل نسبت این دودمان والا بر حال من بخشوده
خود سالی دیگری را بجای من کشت و بدخشیان که هلاک چنین اوزی بودند از صمیم قلب تصدیق
نموده او را بسلطنت برگرفتند و بسیاری از اوباش برگرد او فراهم آمدند و در کوهستان
بدخشان غبار شورش برانگیخته کولاب را بتصرف آوردند و سلطان محمود قوچی از سمرقند بدفعه
او شتافت در خمی راه فرار پیش گرفت و الله داد بی و نورم بی بقتل رسیدند و ازین
جنگ کار او رونق دیگر یافت و در چشم و دل وقع بهم رسانیدند و عرضه داشت بپایه سریر سلیمانی
با سنه سرهای اوزبکان را بدرگاه فرستاده و نوشته بود که چون بطفیل خواجه کلان خواجه از
بهم جان رهائی یافتم بهندوستان آمدم و در لباس اهل تجرد بسجود قدسی آستان ناصیه سعادت
برافروختم و از آنکه بخواجه کلان خواجه عهد کرده بودم که تا او در قید حیات باشد راز خود را
آشکارا نسازم بعرض حال جرأت ننمودم و بزیارت خانه مبارک رفته از آن راه ببدخشان
آمدم و اکنون بیامن اقبال جهانگشا کمر همت به تسخیر ممالک موروثی بسته بر اوزبکان استیلا یافته‌ام
و چون از منتسبان آن آستانم امید که بتوجهات ظاهری و باطنی قوی پشت گردم با آنکه بطلان
این دعوا محتاج بشاهد و برهان نبود خاقان وافر الاحسان آمدها را استمالت داده امیدوار ساخته
مبلغی از نقد و جنس مرحمت فرمودند و فرمان شد که چون با عبدالله خان فرمان روای توران
عهد و پیمان استحکام یافته کومک فرستاده نشد زنهار که ترک آن اراده نموده متوجه درگاه

شود که درخور شایستگی و استحقاق بحال او پرداخته خواهد شد درین راه قاضی علی را که متهم بمهمی
بود حکم نجات شد اگرچه خالی از راستی درشدی نبود اما از درشت گوئی و شرارت همواره با راجه تودر
حریف بخت شده خود را در شکنجه و محنت در دستی و اخر کار از کمال استقلال درمانده اقبال راجه تودر
شد و تا راجه در قید حیات بود خلاصی او امکان نداشت و مراعات خاطر او بسیار میفرمودند
و چون راجه را عمر بسر امد حکم بر خلاصی او شد و او از شامت بدنفسی و اظهار کفایت بهموضع نقد حیات
باخت مصرع هم در سران روی که در سرداری ؛؛ از وقایع بلند مرتبه ساختن خانخانان بمنصب
وکالت چون راجه رخت حیات بربست خاقان روشن ضمیر خانخانان را که از خردی
در سایه عاطفت انحضرت تربیت یافته بود و نقوش سعادتمندی و کار اگهی از ناصیه احوالش بر تو
می افکند به این منصب عالی عز اختصاص بخشیدند و خان اعظم بایالت گجرات فرق عزت
برافراخت و شهاب الدین احمد خان از تغیر او بحکومت مالوه سرافراز شد چون مقام دکه مورد
عساکر منصور گردید انحضرت بشکار خوشوقت بودند قضارا گشاری نموداری شد و بقصد او توسن
جهان نورد برانگیختند و از بس که زمین سنگ لاخ و بر نشیب و فراز بود اسب سکندری خورد
بسر در امد و ان سایه رحمت ایزد سبحانه از پشت زین بر روی زمین افتاد و رخساره مبارک
خراشیده و مجروح شد و ازین حادثه بر دلهای مخلصان فدای زخمهای کاری رسید و حکیم
اشرف حکیم علی متصدی علاج شد و در اندک فرصتی ان ریشها التیام پذیرفت و جان تازه در
قالب روزگار امد و ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی تخلص این چند بیت دران سال گفته قطعه
دوشش از اسمان ضمیر مرا ؛؛ گره عقد بر جبین افتاد ؛؛ حالتی رفت کز تصور ان ؛؛ لرزه در چرخ
هفتمین افتاد ؛؛ خاکم اندر دهن بگو از رخش ؛؛ شاه والاجلال الدین افتاد ؛؛ بخود افتادم از
افتادن او ؛؛ در جهان غلغل سهمگین افتاد ؛؛ اسمان بانگ زد که غصه مخور ؛؛ نور خورشید بر زمین افتاد
چه زیان نور را از افتادن ؛؛ نور را چو بر انچنین افتاد ؛؛ گفت احسنت نکته گفتی که دولت
نکته افرین افتاد ؛؛ عالم افروز باد ان جوهر ؛؛ که بخورشید همنشین افتاد ؛؛ مدت شش روز صاحب
فراش بودند و روز هفتم بدیوان خانه برامده کورنش دادند و غریو مبارک باد از شش جهت
برخاست و عالمی از تصدقات انحضرت کام بر گرفتند و دران روز قاسم خان بحکومت کابل رخصت
یافت و مقارن الحال عرضه داشت شهباز خان از سواد رسید که جنگ عظیم با افغانان یوسف
زی کرده میرزا که محکم انها بود و درین مدت بتصرف اولیای دولت در نیامده بود مفتوح ساخته
و بسیاری از مفسدان بقتل رسید و علی محمد الف در راه اخلاص جان نثار شد و چون از

دریای سند عبود موکب اقبال اتفاق افتاد حسن بیک شیخ عمری از بنکش امده سعادت کورنش
دریافت و پیشکش که از زمین داران بنکش گرفته بود بنظر اشرف دراورد و در حوالی سرای زین الدین
علی دو روز بنشاط شکار خوشوقت گردیدند و از مقام باباحسن ابدال خواجکی محمد حسین برادر
قاسم خان بکابل رخصت شد و درین حوالی خبر فوت راجه کوپال جادون که بحراست صوبه
اجمیر تعین بود رسید و فتح خان مسند عالی دراورده نقد حیات سپرد او از طایفه فیلبانان بود
در ضمن سعادت خدمت خاقان والاحشمت سرافرازی یافت و چون اثار نیک ذاتی
و راستی از ناصیه احوالش ظاهر بود از صدق اخلاص و دوام خدمت بمرتبه امارت و خطاب
مسند عالی فرق عزت برافراخت و از جوهر شناسی خاقان روشن ضمیر مصدر خدمات شایسته
گردید و چون حدود رهتاس مخیم بارگاه جلال شد بشکار قمرغه توجه فرمودند از سوانح دلخراش
که درین ایام روی داد افتادن ان سایه الهی است از فراز فیل روزی نوبت سواری فیل
اول رای بود در جوش و خروش مستی اراده سواری فرمودند و بر پشت ماده فیل بر امده خواستند
برگردن او نشینند هنوز پای مبارک در کلاده مضبوط نساخته بودند که ان فیل بقصد ماده
دوید و شهسوار عرصه همت بر روی زمین افتاد و زمانی دراز از هوش رفت و بجراحت ایزدی
بهانه که همه وقت حافظ و ناصر برگزیده دین و دولتست اسیبی از فیل نرسید و بعد از مدت
بخود امدند غریب اشوبی در مردم افتاد اگرچه در پای تخت شورش کمتر بود لیکن در ممالک
دور دست اخبار موحش انتشار یافت و در سیالکوت نشسته بمنزل تشریف بردند و بعلاج و صواب
دید حکما رگ دست گشودند و از برآوردن خونهای فاسد اثار صحت از وجنات احوال فرخنده
مال ظاهر شد معهذا موج خیز فتنه بتلاطم درآمد و رعایا دست از ادای خراج بازداشتند و
اهل تمرد بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون بزودی صحت کامل نصیب شد
ان شورش فرونشست و خاک در کاسه واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای
چناب عبور موکب گردون شتاب اتفاق افتاد فیل سواره به اردو تشریف بردند و امرایی
که در لاهور بودند بسعادت استقبال شتافته نثارها اوردند قلیچ خان و راجه بهوسنکه
و راجه اس دولت زمین بوس دریافتند سوانح سال سی و نهم از مبداء جلوس اشرف
شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول نهصد و نود و هشت هجری افتاب جهانتاب به برج حمل
پرتو تربیت افکند و سال سی و نهم از جلوس اشرف بمبارکی و فرخندگی اغاز شد و چون ساعت
درامدن شهر نزدیک نبود دارالخلافه بزودی شکوه مقدم گرامی رونق اسمانی گرفت و دولتخانه را
ائین بندی فرمودند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم

نثار و پیشکش پرداختند و میرزا یوسف خان از کشمیر آمده سعادت سجود ناصیه اخلاص نورانی ساخت
درین تاریخ خبر رسید که عبد المومن سلطان خلف عبد الله خان فرمان روای توران بقصد محمد زمان
متوجه بدخشان شد و عباس سلطان و رستم بی و جمعی را بطریق منقلا از آب آمویه گذرانیده
پیشتر فرستاده و محمد زمان که خود را بفرزندی شاهرخ میرزا اشتهار داده و بسیاری از بدخشان
برگرد او فراهم آمده بودند پای همت مستحکم داشته با فوج منقلا جنگ صعب نموده انهارا در
هم شکسته خود را بعبد المومن رسانید و نزدیک بود که دستگیر سازد بهزار تردد دست و پا زده
خود را بدر انداخت و درین تاریخ عرضه داشت راجه مانسنگه با پیشکش بدرگاه رسید و مجرا
خدمات او شد و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بحکومت بهار سربلندی یافت نخست همت
بضبط زمین داران سرکش و انتظام سرحدها مصروف داشته اول راجه سنگرام و پورنمل گیدهوری
و اننت چیروه پیشکشهای لایق از زر و نقره و فیلان نامی گرفت و دختران انهارا بفرزندان
و برادران خود نسبت کرده خاطر را ابر درخت مقارن آنحال سلطان قلی قلماق و کچنه بها درین
از باغیان بنگاله که در پناه زمین داران بسر می بردند از کمین بر آمده تاراج پور دیرینه را تاختند
و ازانجا بدربهنگه روی ادبار نهادند و فرخ پسر خان کلان که جاگیردار دربهنگه بود تاب مقاومت
نیاورده بپتنه آمد و جگت سنگه خلف راجه مانسنگه جمعیت نیک فراهم آورده بمدافعه غنیم شتافت
و پیش از تلاقی فریقین مخالفان پای همت از جای رفته و سراسیمه روی بوادی
فرار نهادند و جگت سنگه تعاقب نموده غنیمت فراوان بتصرف آورد و راجه مانسنگه خلاصه غنایم
را با پنجاه و چهار زنجیر فیل که از زمین داران گرفته بود روانه درگاه سپهر اشتباه نمود و مورد
نوازش و تحسین گردید و درین ولا بعرض مقدس رسید که هندال زمین دار بگلی از بندرانی
و شوره پشته جمع از ابطال و رجال فراهم آورده و خود را سلطان نصیر مخاطب ساخته
بگلی را از مردم حسن بیگ شیخ عمری بزور گرفته است لاجرم حسن بیگ را با بسیاری از ایماقات بدخشان
به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودند و دولتخواهان کرم و کبر استافته سلاق بست درسازدند
و در وقتی که سایه رحمت الهی از فراز فیل بر زمین افتاد با آنکه سران طبقه راجپوت بسعادت
خدمت حضور سرافرازی داشتند جمعی از اوباشان واقعه طلب قصبه میرات را که کان مس در آنجاست
غارت کردند و گروهی ریواری را تاختند و دنباله خویش ناظر دولت در حوالی میرته بتاراج برداختند
مجملا در صوبه میوات جابجا غبار فتنه و آشوب مرتفع شد و چون صورت حال بمسامع جلال رسید
شاه قلیخان محرم بضبط آنحدود رخصت یافت و در اندک فرصت بسیاری از اشرار بسزای
کردار ناهنجار خود رسیدند و بیمن معدلت خاقان والاحشمت غبار فتنه و آشوب فرونشست و

سوانح

سوانح تربیت فرمودن غزنین خان جالوری درین زمان که خانخانان از حدود جالور میگذشت او را
توفیق همراهی نشد و از کم خردی و خودرایی بضلالت وجهالت قرار داد تا آنکه خانخانان فوجی بر سر
او فرستاد و چون دانست که ستیزه از پیش نمیرود و بجز خانه خرابی نتیجه بران مترتب نمیشود دررسی
عجز و خجالت بقدسی آستان نهاد و مدتی بخدمت حضور سعادت اندوخت درینولا خاقان دا قرالا احسان
نظر رحمت بر حال او افگنده جالور را که وطن مالوف او بود بتیول او مقرر فرمود و چون آثار رشد
و جوهر شجاعت از ناصیه احوال او بظهور داشت به انواع نوازش و اقسام تربیت مخصوص
گردید و از وقایع این ایام ارتفاع پایه زینخان کوکلتاش به اتالیقی شاهزاده سلطان پرویز
چون والده شاهزاده به آن رکن السلطنة خویشی قریب داشت حضرت خاقانی به این
مناسبت او را به اتالیقی قرة العین خلافت سربلندی بخشید و شاهزاده را بمنزل او فرستادند
که در دامن عزت والده زینخان که انگه آنحضرت است بتمنا دبستر کار تربیت یابد و از سوانح غرق
شدن ایلچی عبد المومن سلطان پسر عبد الله خان فرمان روای توران بدریای بهت چون
ایماقات بدخشان از تظلم و بیداد او بستوه آمده با خانه کوچ روی امید بدرگاه خلایق پناه
نهادند آن جوان آشفته سر گستاخانه مکتوبی نوشته ارسال داشت که آنها را باز گردانند و دیگر
مقدمات لاطایل که نوشتن آن طولی دارد فصلدر زمانی که فرستاده از آب بهت عبور می نمود
کشتی او بموج خیز فنا رفت و بر زبانها چنان افتاد که کم با بشارت آنحضرت باشد و در نیت
گزند اران بود و هم درین ایام جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان و لوهر چک و حسین اتو
اراده فتنه و فساد که جبلت کشمیریان به آن مخمور است از درگاه والا گریخته بکوهستان کشمیر
پناه بردند و یمن اقبال بیزوال پیش از آنکه قدم ضلالت از کمین فتنه بیرون نهند دستگیر
شده بپاسا رسیدند و درین قاضی علی بمنصب ناظری بیوتات خلعت امتیاز پوشید اگرچه
صادق خان میر سامان بود و خواجه غیاث بیگ دیوان بیوتات لیکن از کثرت اشغال توجه
دولت او را نیز درین امر خطیر دخل دادند او از قاضی زادها مشهد است خالی از فضیلت
نبود و از نویسندگی و کاردانی نصیبه وافی داشت سخت زبان آور و قوی نفس بود در مبادی
حال بکمندی حبشی شد و مدتی با راجه بر سر دیوان می نشست و آخر با راجه در افتاد و از بی وقعی
گوی محبوس گشت و تا راجه در قید حیات بود از حبس بر نیامد و چون راجه را روزگار بسر آمد
کوکب طالعش از هبوط سر بر کرد و بخدمت ناظری بیوتات سربلندی یافت و از سوانح رفتن
راجه مانسنگه بصوب اودیسه چون راجه مانسنگه از ضبط بهار و انتظام آن سرکار خاطر وا پرداخت

تسخیر اودیسه که در اقتضاء بلاد بنگاله واقعست پیش نهاد همت ساخت و از راه بردوان روانه
شد و بهادرخان و بابوی منکلی و رای تبرداس با توپخانه پیوستند و از آنکه موسم باران و طغیان
آبها و جریان سیلابها بمیان آمد در جهان آباد توقف گزیدند که بعد از برشکال سعید خان حاکم بنگاله
و مخصوص خان برادر او را با دیگر کومکیان و زمین داران الحد د همراه گرفته روی بمقصد
آورد و قتلوی افغان که اودیسه را بتصرف داشت به بیست و پنج کروهی معسکر اقبال آمده
رزم طلب گشت و بهادر کورده را بجانب ای بور فرستاد و راجه جگت سنگه پسر کلان خود را
بدافعه او تعیین فرمود اگرچه از بی‌جلوی و بی تورکی لشکر چشم زخمی بفوج جگت سنگه رسید اکثر
اعیان لشکر مخالف مثل عمر خان و میران همایون قلی بر خاک هلاک افتادند و مع هذا راجه
جبین عزیمت غبار آلود تفرقه ساخت و بیشتر بدلدهی مردم و اظهار قدرت بر درخت در همین وقت
بیامن اقبال بی‌زوال قتلو بمرض طبعی درگذشت و شورش عظیم در افغانان افتاد خواجه عیسی
و دیگر سران افغان نصیر خان پسر قتلو را بحکومت برداشته حرف صلح در میان آوردند و قرار
یافت که خطبه و سکه را بنام حضرت خاقانی آراستگی بخشد و جگناته با توابع داخل ممالک گردد
گردد و لوازم خدمت و دولتخواهی بجای آورده همواره پیشکش لائق بدرگاه میفرستاده باشد
به این شروط خط سپردند و خواجه عیسی پسر قتلو را نزد راجه آورده صد و پنجاه فیل و دیگر نفایس
امتعه برسم پیشکش سپرد که روانه درگاه سازند و درین تاریخ میرزا یوسف خان رخصت کشمیر یافت
و زینخان بضبط راجهای کوهستان که در شمال رویه پنجاب واقع است تعیین شد و رای رایسنگه را
به بیکانیر که وطن مالوف اوست دستوری دادند و در روز وزن مبارک که جشن پادشاهانه
ترتیب یافته بود میر صدر جهان مفتی که از اجله سادات هند است و میر عبد الحی میر عدل که از جانب
سادات است و از طرف والده بسلسله علیه خواجها منسوب است بی تکلیف و مبالغه پیاله خوردند
و دران وقت این بیت بر زبان الهام بیان گذشت ب در دور پادشاه خطابخش جرم
پوش :: حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش   از سوانح کشته شدن عارف پسر شریف خان
او سخت بدخوی ظالم طبیعت بود و کنیزان خود را بتعذیب تمام نگاه میداشت و به اندک تو
همی آزار بسیار میرسانید و چندی از کنیزان تنبل او بهمداستان شده در وقتی که مست افتاده
بود بزخم کارد و خنجر کارش ساختند و کوتوال آنها را بقصاص رسانید و از قضایایی که درین
ایام روی داد آنکه شهریار معدلت شعار بر حال یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر نظر مرحمت انداخته
او را با ایما مصحوب حسن بیک کرده نزد راجه مانسنگه به بنگاله فرستادند که در خور شایستگی آنها بعد

جاگیر مقرر دارد

جاگیر مقرر دارد وچون بقصبه بابر پور رسیدند شب در اثنای راه غوغا شد که دزدان به اسباب و دیگر مال دست تاراج دراز ساخته اند درینوقت یعقوب که قدری تکسر داشت بر سکاسن میرفت و ابا حسن بیگ همعنان بود ان اسفته سرنخت مشعلی را بشمیر زد و بعد ازان بحسن بیگ زخم انداخت و ملازمان حسن بیگ نزد نمک حلالی بجای آورده ابیار را در زیر تیغ گرفتند و جمعی که محافظت یعقوب مقرر نموده بود او را مقید ساختند اگرچه ازان زخم حسن بیگ بر زمین افتاد اما جان بسلامت برد و یعقوب اسلسل و محبوس براجه رسانید و از بدایع وقایع که درینولا سمت ظهور یافت انکه در موضع بکر مقدمی بود رادت بیگا نام یکی از دشمنان او زخمی بر پشت و زخم دیگر بر بناگوش او زد و بهمان دو زخم جان داد و بعد از چندی رادت اس خویش او را پسری شد که بر پشت و بناگوش نشان زخم داشت و شهرت چنان کرد که رادت بیگا باز بترکیب عنصری قدم بعالم وجود نهاده و ان پسر خود میگوید که من فلانیم و نشان نها مید بد چون این واقعه بمسامع علیه رسید بحکم اشرف در پایه سریر خلافت حاضر آوردند و بعد از تحقیق ظاهر شد که محض افترا و دروغ است اما خالی از استبعاد نبود و دران وقت حضرت خاقانی فرمودند که در زمانی که در بطن مادر بودم روزی مریم مکانی خالی چند بسوزن در پای خود نقش میفرمودند حضرت جنت اشیانی برسیده باشند که باعث چیست ایشان بعرض رسانیده اند که از ردی خاطر انست که چون فرزندی قدم بعالم وجود نهد این نشان خال در پای او ظاهر شود و بعد از تولد که ملاحظه فرمودند بحسب تقدیر نقش ان خواهش بر صفحه وجود جلوه گر بود و جمعی از مقربان بساط عزت که بسعادت خطاب سرافرازی داشتند پای مبارک خود را نمودند که هنوز نشان ان خالها برجاست و درین سال فرخنده زینخان کوکلتاش بضبط راجهای کوهستان پنجاب دستوری یافت و ان شایسته خدمت بمقصد پیوسته جمیع راجها و رایان راجه باسهالت و استعانت وجه بهند بد و ضرب شمشیر مطیع و منقاد ساخته همراه بدرگاه اورد و اسامی اینها برین تفصیل است راجه بدیچند زمیندار نگرکوت که یکی از معابد بزرگ کفار است و هرساله جمع انبوه از اطراف و اکناف هندوستان روی نیاز بدان مطاف می نهند و شهرت کاذب شده که سر بریده و زبان بریده درست میشود و نابینا چشم می یابد دیگر پرمام راجه کوه جمو و راجه باسو زمیندار مو که الحال بهمین تربیت حضرت شاهنشاهی بوالا مرتبه امارت مرتقی گشته و راجه نروه جیس دال و راجه سکه کالوری و راجه جکدیس چند گوالیاری و راجه سنبار چند و دو دال و رای پرتاب و رای بهور و رای بلبهدر و رای دولت و رای کرشن و رای نراین و رای اودیه اگرچه سوار اینها بهفت هشت هزار میکشد اما پیاده از یک لک کم نیست و نام برده‌ها

پانزده فیل و صد و پانزده اسب و دویست و پنج جانور شکاری از باز و جره و شاهین و دیگر
اجناس که دران کوهستان بهم میرسد از قطاس و مشک و غیره که برسم پیشکش آورده بودند سعادت
آستانبوس دریافتند و بالتماس زینخان مشمول عواطف خسروانه گردیدند و از سوانح اقبال
آمدن ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای توران بدرگاه خاقان ممالک ستان چون
چون پیش ازین عبدالمومن سلطان از آشوب جوانی و بی باکی طبیعت گستاخانه مکتوبی نوشته
بود چنانچه گذارش یافت درینولا آن برگزیده درگاه ایزدی از پایه شناسی و توره دانی
معذرت نامه مصحوب مولانا حسین جراحی بقدسی آستان ارسال داشته اظهار نارضای
و شکایت از فرزند خود نموده خوش قبول مقرون گردید درینولا خبر فوت شهاب الدین احمد خان
بمسامع جلال رسید که در اجین به اجل طبیعی درگذشت و بر خاطر قدسی مظاهر سخت گران آمد او
از عاظم امرا بود و فنون سرداری و حکومت نیک میدانست و بغایت کدخدا و مردم شناس
پرور بود و پهلوی چرب داشت و در هندوستان آثار خیر ازو بسیار مانده حق جل و علا
بیامرزاد و مقارن آن حال شهباز خان بی تحصیل حکم از سواد آمده مورد عتاب و خطاب گردید
و از هرزه گوی و خودنمائی و جوشها در برابر زندان ادب محبوس گشت و از معظم وقایع فرستادن
خانخانان سپه سالار تسخیر قندهار چون بعرض مقدس رسید که مظفر حسین میرزا و برادران سلطان
حسین میرزا با فرمانروای ایران راه مخالفت پیموده اند و با یکدیگر درافتاده به انهدام اساس
دولت خود سعی دارند و اوزبکان در کمین فتنه و آشوب چشم براه فرصت نشسته اند و ممکن که در
زودی دست بران ملک یابند لاجرم رای مرآت نما که عکس پذیر ملهمات غیبی است چنان تقاضا
فرمود که سپهسالار با فوجی شایسته متوجه آنحدود شود اگر میرزایان قندهار را به اولیای دولت
واگذارند بعواطف خسروانه ممتاز ساخته همراه بدرگاه آورد والا بکلید تیغ همت مفتوح سازد
و اسامی جمعی از اعیان که بهمراهی خانخانان سپهسالار مقرر شدند بدین تفصیل است
شاه بیگ خان، سید بهاء الدین، بختیار بیگ ترکمان، راول بهیم، دلپت پسر رای رایسنگ،
جانش بهادر، بلبهدر راتهور، قرابیگ ترکمان، میرزا فریدون برلاس، شریف سرمدی،
میر معصوم بکهری، سید درویش، قاسم کوکه، خواجه حسام الدین، حاکی گله بان، نور محمد
خواجه خضری، عبدالغنی، دلاغ بیگ، سال النگی، حاکی بیگ، سید میرزا بیگ،
سالا قلی، میرزا احمد، سید بند علی، ابراهیم بیگ، مرشد قلی چولک، شمشیر عرب، محمد زمان

باقی جاردا اکی ⁂ عبد اللطیف ⁂ بهادر بیگ ⁂ غیب علی کابلی ⁂ الهوردی ⁂ الیاس تولکی ⁂ محمد قلی
تکری بردی ⁂ فرخ بیگ ⁂ قل محمد ⁂ و دیگر بهادران رزم ساز و خواجه مقیم بخدمت بخشی گری این لشکر
سرافرازی یافت و حکم شد که چون سپه سالار ببلوجستان رسد اگر کلانتران آن سرزمین
لوازم اطاعت و خدمت بجای آورند همراه گیرد و الا سزای شایسته دهد و از راه سخن
دانی نزد حاکم تته کس فرستاده او را نیز طلب نماید اگر خود همراه شود با فوجی بکومک مقرر دارد
موجب نجات او خواهد بود و اگر بعذر هاى ناستحسن دفع الوقت کند در حین مراجعت به تنبیه
تادیب او همت گمارد شهریار بنده نواز در اول منزل بدایره خانخانان تشریف برده بدر نصایح
گوش هوش او را گرانبار سعادت ساخت و فرق عزت او را به این نوازش از همگنان برافراخت
درخلال اینحال اسماعیل قلی خان از گجرات آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی
کرد **وقایع سال سی و ششم از مبدا جلوس اشرف** روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد
و نود و نه هجری نوربخش جهان صورت و معنی به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال سی و ششم
از مبدا جلوس اقدس بمبارکی و میمنت آغاز شد و به آیین اکبری دولت خانه آیین بستند و تا روز
شرف هر روز یکی از امرای عظام مراسم ضیافت و لوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت و بعد از
انجام جشن نوروزی بباغ میرزا کامران تشریف برده سیر مستوفی فرمودند و درین ایام پیشکش خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از فیلان نامی و نفایس امتعه گجرات بنظر همایون درآمد و بنوازش پایه
قبول یافت و زین خان کوکلتاش را بمنصب چهار هزاری و نقاره پایه عزت برافراختند و روز شرف
ایلچیان حاکم تته با عرضه داشت و پیشکش دولت بار یافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف
تقصیر نموده بود به قبول مقرون گشت و از سوانح این سال طلوع اختر طلوع برهان الملک از مشرق
ملک دکن و استیلای او بر ولایت احمد نگر و رسیدن بحکومت موروثی به نیروی اقبال خاقان
ستوده خصال چون نقش بند قضا جلوه هر مرادی بزمانی مخصوص وابسته است سعی بی هنگام نتیجه
نابخشد و پیش از آن دست و پا زدن سود ندارد لاجرم برهان الملک بحصول مقصود مراجعت نمود
و آن حال در ولایت مالوه بتیول خود روزگار بسر میبرد درینولا باز براجه علی خان حاکم خاندیس فرمان
شد که بمعاونت او کمر بسته لوازم مهربانی و همراهی بجای آورد و او نیز باستقلال و اقبال روز افزون قدم
در پیش نهاد و بعادل خان حاکم بیجاپور قرار داد که چون او و برهان الملک بولایت احمدنگر درآید
عادل خان فوجی از آن طرف فرستد القصه چون برهان الملک براجه علی خان پیوست لوازم مردمی
مروت بجای آورده تا سرحد خود همراهی نمود از موافقت او کار برهان الملک رونق دیگر یافت
و جمال خان پیش از آنکه لشکرها به آنملک بولا درآید اسماعیل پسر او را بحکومت برداشته تخت تحکم گرفت

بیجاپور شتافته و انها را شکست داد و چون برهان الملک بولایت برار رسید امجد الملک و عظمة الملک
و شجاعت خان و صدر خان و اکثری از امرای برار امده او را دیدند و بی جنگ و پرخاش برار ملک
استیلا یافت و جمال خان بعد از شکست بیجاپور در کمال نخوت و غرور کوچ بر کوچ نجابت برهان الملک
امده از کوتل فردا پور گذشته جنگ انداخت راجه علی خان برهان الملک را با امرای برار در ترددات شایسته
خود بدافعه غنیم قدم همت پیش نهاد و از جانبین زدوخوردهای نمایان بظهور پیوست قضا را در اثنای
جنگ بندوق بجمال خان رسید و خرمن حیات او به اتش فنا سوخت و دکنیان از ظهور این سانحه
غیبی سراسیمه راه گریز پیش گرفتند و زمانی نگذشته بود که اسماعیل را دستگیر ساخته اوردند و نقاره
فتح بلند اوازه شد و چون کار دیگر در پیش نبود راجه علی خان جمعی از مردم خود را به برهان الملک
همراه نمود و از انجا برگردید و او بهمعنان فتح و فیروزی به احمد نگر درامده ابواب نشاط و کامرانی
بر روی روزگار خود گشود از وقایع این ایام رسیدن ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران بدرگاه
خاقان سپهر استان است با نفایس امتعه و اسپان عراقی برسم ارمغان چون نوبت سلطنت به شاه
عباس رسید و یادگار سلطان شاملو را که از ریش سفیدان و قدیمیان ان دودمان والا بود
برسم رسالت بدرگاه سلاطین پناه فرستاده سلسله جنبان اخلاص و دوستی موروثی شد و قبل از ان
اینحال مظفر حسین میرزای قندهاری عرضه داشتی مصحوب مهتر ابراهیم بدرگاه سلیمان جاه فرستاده
اظهار اطاعت و بندگی نمود و خاقان مورد الاحسان فرستاده به انواع نوازش مطمئن خاطر ساخته
فرمان استمالت بمیرزا ارسال فرمود **فیروزی یافتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و شکست سلطان مظفر گجراتی**
چون خان اعظم بایالت ولایت گجرات فرق عزت برافراخت جام که عمده زمینداران ان دیار
است و پیوسته در کمین فتنه و پرخاش انتظار فرصت داشت درینوقت باز سلطان مظفر را از کنج خمول
و گمنامی براورده در فراهم اوردن جمعی از اوباش ان واقعه طلب و تیمار احوال او همت بست و دولت
خان پسر امین خان غوری حاکم ملک سورته و راجه کنگار زمیندار کچ نیز با او موافقت نمودند
و خان اعظم دست امید بحبل المتین اقبال روزافزون زده به اطفای نایره این فتنه و استیصال
اهل زوال نفاق همت بست و با انکه برادران قلیج خان که در بندر صورت جاگیردار شده بودند
فرزندان اسماعیل قلی خان که از اعاظم تیول داران انصوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه غنیم متوجه
شد و چون به بیرم کانو رسید فتح خان پسر امین خان مذکور و چندرسین زمیندار ملوه و کرن
بربال زمیندار موربی خان اعظم را امده دیدند و ان رکن السلطنه نورنگ خان و سید قاسم
و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی برسم منقلا فرستاد و این فوج در موربی که بیست و پنج کروهی

غنیم

غنیم بود عنان باز کشیده حرف صلح درمیان آوردند و این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب
خلاف شد و قرار بجنگ داده روی ادبار بعرصه کارزار نهادند خان اعظم ازین ادای ناپسند بر
برآشفت و با آنکه بیش از ده هزار سوار همراه نداشت و مخالفان از سی هزار سوار و در برانغار
متجاوز بودند کثرت غنیم منظور همت درنیاورده بترتیب افواج پرداخت در قول خرم پسر خود را با دو
هزار سوار و در برانغار نورنگخان را با هزار و پانصد سوار و در جوانغار خواجه رفیع با هزار و هشتصد سوار
و در هراول سید قاسم باربهه را با هزار و چهارصد سوار مقرر فرموده و در التمش انور پسر خود را با ششصد سوار
و خود با جمعی از جوانان چیده قریب چهارصد سوار طرح شده و کوجر خان را با پانصد سوار طرح فوج
برانغار و خوجم بردی را با صد سوار طرح جوانغار قرار داد سلطان مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار مآثر
خود فرموده با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتان قدم جرادت و جسارت پیش نهاد و درینوقت باران
عظیم فرو ریخت و دو شبانه روز متصل واحدی باریدن غنیم در فضای مرتفع منزل داشت و معسکر
اقبال در زمین نشیب بود از شدت باران رسد غله به اردوی کیهان پوی کمتر میرسید سپاهی
از عسرت آذوقه و افراط باران تنگ آمدند خان اعظم صلاح در جنگ صف ندیده بجانب نوانگر
که اوطان جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه رسد و هم سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان افتد در چهار
کروهی موضعی بود معمور در آنجا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حیوانات و غیره بدست سپاهی
درآمد و غنیم را پای استقامت از جای رفت و بسیاری بر سر خانه و کوچ رفتند مظفر در میان دو لشکر
رود خانه بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها آراسته روی بعرصه وغا نهادند بهادران جوانغار
از هراول گذشته بمخالفان درآویختند محمد حسین شیخ خوبها تاختند خواجه رفیع نیک همپای نموده اورا
جلوگیر کرده به آب تیغ شربت شهادت چشانیدند و پانزده نفر از برادران و خویشان او در راه وفا جان
نثار شدند شیخ کبیر پسر نکمل خان نیز مردانه نقد هستی بسپرد و جوانان فوج طرح را همت یاوری نکرده گریز
طرح داده تا پس قول آمدند محمد حسین شیخ که زخم کاری داشت در شاهراه اخلاص تسلیم شد غنیم
از کمال غرور و پندار تعاقب نموده بتاراج بنگاه پرداختند جوانان التمش بدو تیغان درآویختند و مردانه
کارزار کردند و پیش قدمان هراول با مقدمه مخالفان رزمهای شایسته ظاهر ساختند و افواج
طرفین با یکدیگر دست و گریبان شده داد شجاعت و جانفشانی دادند راجپوتان از اسب فرود آمده
دو طهارا با هم بسته مانند سد اسکندر استادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسید درین
وقت بهادران التمش فوج برانغار مخالف را برداشت جلوریز رسیده غنیم را برداشت هراول
با برادر و دو پسر و جا با پانصد راجپوت یکجا افتادند مظفر و جام در غایت سراسیمگی و ناامیدی

راه گریز پیش گرفتند و دولتخان زخمی بگور گرشتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد اگرچه از
سرداران لشکر منصور ترددات شایسته بظهور پیوست و بهادران دیگر افواج کارنامهای شجاعت
و جانفشانی ظاهر ساختند اما فتح خان اعظم بود و فتح شدن همان از جانب مخالف دو هزار
کس بر خاک هلاک افتاد و از اولیای دولت صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر
زخم برداشتند و هفتصد اسب افتاد اما غنیمت نامحصور از نقد و جنس از توپخانه و فیلان و سایر اسباب
حشمت بتصرف دولتخواهان در آمد خان اعظم جشن عالی ترتیب داده در خور ترددات مردم
به انعام فیل و اسب و خلعت و ازدیاد علوفه و استمداد خرج و مراسم بزرگی و حقوق سرداری ادا
فرموده عرضه داشت مشتمل بر عرض لشکر و نوید فتح و ظفر و مجرای خدمت همراهان بدرگاه عرش
اشتباه ارسال داشت و خاقان پایه شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بیقیاس بتقدیم
رسانیده در ازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای شایسته خدمت توجه گماشت و خان
اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی بجونگر شتافت و غنیمت فراوان بدست آورد و سلطان
مظفر و جام بشعاب جبال پناه بردند خان اعظم خود در انجا توقف نموده نورنگ خان
و سید قاسم را با فوجی به تسخیر جونه گده فرستاد درینوقت دولتخان پسر امین خان که زخمی از
معرکه برامده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول و امان طلبیدند که برایند مقارن انحال مظفر خود را
به انجا رسانید و متحصنان بخیال دیگر افتادند و خان اعظم از انجا خاطر واپرداخته خود به تسخیر
قلعه متوجه شد و مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده برامد و شهرت چنان داد که بجانب احمدآباد
شتافته خان اعظم خرم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعیین فرمود و خود بمحاصره قلعه پرداخت درین
جا خبر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته بوطن خود میرود خان اعظم بقصد او یلغار کرد از سوانح
فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسف خان حاکم کشمیر بندوی داشت طوطا نام که از
العلیه سرکار او بود جمعی از معاندان ابواب تقریر بر نوشتند و میرزا یوسف خان او را اشکنجه
و تعذیب کشید و چون او فرصت یافت فرار نموده بدرگاه معدلت بارگاه پناه آورده بوسیله
بعضی از راه یافتگان بساط قرب معروض داشت که در جمع کشمیر توفیر بسیار است و از انچه میرزا
یوسف خان از دیوان اعلی تنخواه شده ده پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد اگر امینی از درگاه
مقرر گردد بر من که مواجه سازم لاجرم قاضی علی که با نویسندگی و کاردانی از راستی و بی غرضی
بهره دانی داشت به تنقیح جمع کشمیر رخصت یافت و درین سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات
درباخت اگرچه در نخلبندی نظم و نثر لفظ آرای و معنی آفرین بود و سخنش رونق تمام داشت اما نخوت

منکر وجود

شکر و خود ستامیزیست و خلاصه عمر گرانمایه بلعبات نفسانی و نرد و شراب صرف مینموده چنانچه در
حالت نزع که نفس بشماره افتاده بود سش و پنج و شش چهار میگفت تا جان داد خاقان معجز بیان
از چهره برداز حقایق ایزدیست درین مقام فرمودند که کاش سش و یک و پنج و یک و چهار و یک میگفت
در این وسیله نقط یک که اسم وحدتست بر زبان میراند و هم درینولا شیخ ابراهیم که حراست دار الخلافه
اگره بعهده او مقرر بود ودیعت حیات سپرد و شاه قلیخان محرم بحکومت دار الخلافه اختصاص یافت
دار وقایع این سال مظاهر خاقان ستوده ماثر بابالت احمد نگر و حکومت ملک مور و تی مرتقی
گردید سزاوار آن بود که پیشتر از زمان حضور بلوازم اطاعت و فرمان برداری و مراسم اخلاص
خدمتگاری برداز دلیکن از باده هوش ربای دولت بستی و خود رای افتاد و سر رشته خدمت
دبازگشت از دست فروهشت و حقوق نوازش و مراحم خاقان کثیر الاحسان بر طاق نسیان
نهاد لاجرم رای ممالک آرا چنان تقاضا فرمود که چندی از مخلصان کاروان نزد او و دیگر حکام
دکن فرستاده بشاهراه اخلاص و نیکو بندگی هدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت وادیار
بیدار شده اظهار ندامت و خجالت نماید هر آینه بعرض قبول مقرون گردد و الا یکی از شاهزاده
بلند اقبال را با فوج قاهره به تسخیر ممالک دکن رخصت فرمایم شیخ ابو الفیض فیضی برادر شیخ
ابو الفضل نزد راجه علیخان حاکم خاندیس که برهان الملک و میر محمد امین رضوی قافله باشی
نزد عادلخان و میر میر نزد قطب الملک دستوری یافتند و در آخر بالتماس شیخ ابو الفضل حکم شد
که شیخ فیضی براجه علی خان احکام رسانیده از انجا باتفاق امین الدین نزد برهان الملک شتابد

فرستادن شاهزاده سلطان مراد بحکومت ولایت مالوه

چون تسخیر ولایت دکن همواره بر مرات خاطر
اقدس که نفس پذیر ملهمات غیبی است بر تو می افکند و از سنوح دیگر مقاصد عالی در حصول این مطلب
که موقوف باد نی توجهی بود تعویق راه می یافت درینولا که برهان الملک بحکم اشرف مسند نشین
ملک موروثی شد و بخلاف چشم داشت سلوک پیش گرفت چنانچه در داستان پیش نگارش
یافت رای جهان آرا که عقده کشای مقاصد و آمالست چنین تقاضا فرمود که یکی از شاهزادهای
بلند اقبال را بدان صوب رخصت فرمایند که یکچندی در ولایت مالوه و گجرات بجمع سپاه
و تهیه اسباب فتح و فیروزی پرداخته هرگاه اشارت شود رایات منصوره به تسخیر الملک معمور
برافرازد لاجرم شاهزاده شاه مراد را که واسطه عقد خلافت بود و فروغ شجاعت و رضا
جوی از ناصیه دولتش بر تو می افکند بمنصب هشت هزاری و علم و نقاره و چتر و توغ و تمن توغ
اختصاص بخشیده در ساعت مسعود مختار شرف رخصت ارزانی داشتند و گوش هوش آن قره

العین خلافت را بدر رنصایح که حرز بازوی دولت وبختیاریست گرانبار رد انش ساختند واسمعیل
قلیجان بوالامنصب اتالیقی عز امتیاز یافت وجگناتهه ورای درکا وشیخ عبد الله خان وحاجی
سوندک ومیرزاخان وغیره مجموع پنجاه ودو منصب دار در خدمت شاهزاده مقرر شدند ومحمد
بیک بخدمت بخشی گری وخواجه ویسی بدیوانی خلعت امتیاز پوشیدند وقاسم بیک تبریزی
راکه مدتها میرعدل عسکر اقبال بود میرعدل شاهزاده فرمودند وحکم شد که جاگیرداران
صوبه مالوه نیز از کومکیان ان قرة العین خلافت باشند وبعد از فراغ رخصت شاهزاده
موکب گردون شتاب شکارکنان تا دریای چناب توجه فرموده ویکچندی دران حدود به
نشاط شکار خوشوقت گردیدند روزی در اثنای شکار اهو بره نمودار شد وسگ تازی قصد
او کرد اسپ مادر او خود را در میان انداخته لنگ وانمود وسگ اورا سهلتر دانسته بگرفتن
او دوید وانقدر فرصت شد که بره جان بسلامت برد وچون سگ بماده اهو نزدیک رسید
او نیز به تیزپای بدر رفت درین ایام خبر بغی نظربی ودیران شدن او بعرض رسید وتفصیل
این اجمال انکه اورا با پسران در هندیه جاگیر مرحمت فرموده بودند روزی چند بنظم وبهبود
در انجا ودو بسر بردند وچون سرشت انها به فتنه وکافرنعمتی مجبول ومجبور بود قمربی وشادبیک
بی پسران او بحکم پدر نزد برهان الملک شتافتند او گجرات را خالی دانسته خود بدانصوب رفت
کرشاید شورشی تواند انداخت واز احتیاط وضبط خان اعظم ناکام بازگشته نزد راجه
علی خان بخاندیس شتافت واو نیز بلطایف الحیل از پیش خود راند ودر اثنای راه
با کوالیان جنگ کرده برخاک هلاک افتاد متعارن انحال پسرانش نیز از پیش برهان الملک
ناکام بازگردیده بمالوه غبار فتنه برانگختند ومیر جمال الدین حسین وخواجه محب علی ودیگر
جاگیرداران مالوه جمعیت نموده بدافعه انها همت گماشتند وانها شکست خورده بجانب
بجاگره اواره شدند قنبری که زخم کاری داشت در راه افتاد وشادیبی به نظر بارگرد
جاگیر قلیج خان بود رفت ووکلای قلیج خان اورا مقید ساخته بدرگاه فرستادند وباوجود
این همه تقصیر خاقان کثیر الاحسان برحال او بخشوده در ولایت بنگاله جاگیر مرحمت فرمودند
ودرین سال میر شریف املی بمنصب صدارت وامینی صوبه بهار فرق عزت براحت دمیر لطیف
سرمدی را بخشی بنگاله ساختند
چون خانخانان سپه سالار
با عساکر بیشمار به تسخیر قندهار دستوری یافت روزی چند در ولایت ملتان وبهکر که در اقطاع
او بود به اجتماع سپاه وتهیه راه بسر برد ودرینولا فرمان شد که نخست ولایت تته را فتح نموده

خاط

خاطر از ان کار وا پرداخته تسخیر قندهار ستابد لاجرم یورش ولایت ته پیش نهاد همت کردانیدند
وجون بحوالی قلعه سهوان رسید قضارا اتش در قلعه افتاد و ازوقه که به امتداد ایام فراهم اورده
بودند پاک بسوخت وعساکر منصور بمحاصره ان پرداختند و از سنوح این واقعه میرزا جانی با جمعیت
بیک بمقابل لشکر فیروزی اثر شتاب اورده در نصیر پور که از یکجانب دریا و دیگر اطراف رود
خانها دارد حصاری اساس نهاده بکشتیهای جنکی و توپخانه استحکام داد وسپه سالار دست
از محاصره قلعه باز داشته متوجه پیش شد و مقصود اقای ترکمان را با جمعی در پا ترک گذاشت
که اهل قلعه دست و پا خطا نکنند و هم ازوقه از عقب میرسیده باشد و جون بشش کروهی
غنیم رسیدند بجهت احتیاط حصار ساخته و بر دوران خندق زده نشستند درینوقت
راول بهیم زمیندار جیسلمیر دولت بسر رای راسنکه از راه امرکوت امده پیوستند خسروخان
نام غلام جرکس که مدار علیه میرزا جانی بود با کشتیهای جنکی رزم طلب کردید وجون مذکور
بشد که میرزا جانی خود از راه خشکی می اید میرزا فریدون برلاس و سید بهاء الدین و سکندر
بیک و ذرابیک و بهادرخان قوربیکی را شبا شب از اب کذرانیدند و صبح ان بین الفریقین جنگ
جنک در پیوست و بتوپ و تفنگ اتش قتال اشتعال پذیرفت و جنک از تیر و تفنگ کذشته
به برچه و جمدهر رسید و به نیروی اقبال روزافزون ابروی غنیم ریخته شد و فتح عظیم نصیب
اولیای دولت ابد قرین کردید پیروانه نام که از عمدای لشکر مخالف بود غریق بحر فنا شد
و میرزا قلی زخمی بدست افتاد و جهار غراب با کس بسیار و غنیمت بیشمار بتصرف بهادران عرصه
کارزار درآمد از انجمله یکی طیغور بهرمز بود و این طیغور کماشته حاکم هرمز است که از جانب
او در بندر ته می باشد میرزا جانی جمعی از نوکران خود را بلباس زنکیان مخلع ساخته همراه
داده بود و این بر و مبارک نیفتاد خسروخان که سردار لشکر مخالف بود درجمی بدر رفت درینوقت
بایستی بهادران عساکر منصوره بی توقف و تامل خود را بمیرزا جانی رسانیده کار را تمام میساختند
لیکن بهرزه سکالی جمعی فتور دران عزیمت راه یافت و غنیم که بی باشنده بود ازین توقف بی موقع
باز خود را جمع ساخت و سپه سالار بعد ازان فتح با عزمی درست و همت قوی بمحاصره قلعه پرداخت
و پیوسته از جانبین مردان کارزار و دلیران عرصه پیکار با یکدیگر در اویخته کارنامه جلادت
ظاهر میساختند روزی سکندر بیک که از اعیان لشکر منصور بود خوبها تاخت و بزخم تیری که بر ان
او رسید جان نثار شد جون مدت محاصره به امتداد انجامید و علت تبعیر اعلی رسید در ارکان
همت عوام الناس تزلزل تمام راه یافت خانخانان عرصه داشتی مشتمل بر سوانح حالات بدرکاه کیوان

کیهو استیاه مرسول داشته استمداد ظاهری و باطنی نمود خاقان ممالکستان رای رایسنگه بهوربه
و خاکی کله بان و جمعی از بهادران فیروزی نشان بکومک تعین فرمودند و کشتی بسیار مملو از ذخیره
توپ و تفنگ و دیگر الات جنگ همراه گردانیدند بالجمله چون ایام محاصره بامتداد انجامید و از کمک
مخالفان سد ابواب مداخل و مخارج نموده بودند ازدوی بعسکر اقبال غیر سد سپه سالار دست از
محاصره باز داشته سید بهاوالدین و بختیار بیک و قرا بیک را بسهوان فرستاد و تمامی احمال و اثقال را
در کشتیها انداخته همراه ساخت و فوجی از بهادران لشکر منصور بتاخت و تاراج تته که خانه و بنگاه
اکثری از مخالفان در انجاست تعین فرمود که هم سپاهی بهاساید و هم شورشی در مخالفان افتد
و خود در قصبه جون که میان ولایت واقعست معسکر ساخت و شاه بیگ خان و محمد خان نیازی و
قاسم کوکه و مرتضی قلی و دولت و ده بیک را با فوجی به اکهم فرستاد که ان معموره را بدست اورده
خود را راست سازند و دو هزار و بیر راجه تودرمل که جوان شجاع بود و بهادر خان قور دار و جمعی را
بجانب بدین رخصت نمود و بهمین دستور فوج فوج جوق جوق مردم بهر ناحیه نامزد فرمود و مخالفان
از تقسیم افواج قاهره و اسیب تاخت و تاراج سراسیمه شدند زمین داران از بیم سطوت بهادران
لشکر منصور اکثری امده دیدند میرزا جانی خود از قلعه بر امده بتعاقب کشتیهای که بجانب سهوان
فرستاده بودند شتافت که شاید دست بردی تواند نمود خانخانان خبر یافته خواجه مقیم بخشی و دهار
و بهادر خان و محمد خان نیازی و دولت خان لودی و سید خان کررانی را با فوج شایسته از
او فرستاد و خود نیز متعاقب روان شد و در وقتی که کار بر دولتخواهان بدشواری کشیده بود کمک
رسید و بهادران صف شکن با دل قوی و عزم درست بترتیب افواج برداخته قدم همت پیش
نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش فتح و فیروزی بود انکه درین دو سه روز باد رو
بروی لشکر منصور می وزید در روزی که جنگ شد برخلاف ان خاک بر چشم مخالفان می
انداخت بالجمله خسرو که مقدمه لشکر غنیم بود بشورش هرچه تمام تر قدم تهور و بی باکی پیش
نهاده هراول و برانغار را درهم نوردید و شیر عرب ترددات نمایان ظاهر ساخت
و برخمهای نمایان ابرو یافت و دهار دخو بهادر شجاعت و جانفشانی داده بزخم تیر
که در پیشانی او رسید از اسپ جدا شده جان نثار گردید برانغار غنیم نیز فوج برابر خود را
برداشته راند اما از اشوب باد و خاک مجال چشم گشودن نمیشد و سررشته انتظام فوج
از هم گسیخته بود بهادران فوج قول برابر انغار غنیم تاخته درهم شکستند دولت خان لودی و
بهادر خان با اندک مایه مردم برجای خود استاده ماندند درینوقت محمد خان نیازی و سید

بهاوالدین

بهاء الدین و میر معصوم بهکری و خواجه مقیم بخشی نیز آمده پیوستند و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از
تفحص معلوم شد که میرزا جانی با چهارصد یا پانصد سوار در جانی خود استاده نام بردها تکیه بر اقبال بیزوال
خاقان ستوده خصال نموده بجانب مخالف تاختند میرزا سر رشته ثبات از دست داده جلو بر ان
مقارن ان حال فیلی از جانب غنیم بدخوی در آمده فوج خود را در هم نوردیده و به اندک زد و خورد
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزید و میرزا قرار بر فرار داده راه هزیمت سپرد و قریب سیصد کس از
ارباب خلاف بر خاک هلاک افتادند و از لشکر منصور تا صد کس حیات جاودان یافتند اگرچه میرزا
بذات خود چند دفعه برگشته تاخت اما در وقتی که جلو بیرون شده باشد ستیزه چه نتیجه دارد با انکه درین
جنگ دولت جمعیت نیک همراه داشت لیکن توفیق مبارزت نیافت و از کم همتی و بیدلی از دور تماشای
بود پیش از رسیدن سپه سالار بعساکر فیروزی مآثر شاهد این فتح از پرده قضا چهره گشا گردید و چون
مژده فیروزی بخانخانان رسید بر قلعه که میرزا جانی اساس نهاده بود تاخته منهدم ساخت میرزا جانی
میخواست که باز بهمان قلعه پناه برده باصلاح شکستگیها پردازد چون شنید که خانخانان آنجا را معسکر اقبال
ساخته ناکام عطف عنان نموده بر ساحل دریای سند قلعه دیگر اساس نهاده خندقی عریض و عمیق
حفر نموده بترتیب اسباب نبرد کمر سعی بست خانخانان با همت قوی و بخت جوان قدم تهور پیش نهاده
بمحاصره آن بر درخت و پیوسته جوانان کارطلب از قلعه بر آمده آثار جرات و جسارت ظاهر میساختند
و از لشکر منصور بهادران قلعه کشا بر در قلعه تاخته داد جانفشانی و جانستانی میدادند در خلال انحال
زنا کوت که حصن حصین ان دیار است مفتوح شد و ازین سبب مخالفان را پای همت از جای رفت
جمعی عرب و کرد که دران حصار می بودند با هم اتفاق نموده قاسم علی را که حراست قلعه به او مفوض
بود سر بریده و این خدمت را دست اویز مجرای خود ساخته در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند
سپه سالار بلوازم قلعه گیری همت مصروف داشته بروش اهل روم دیگ ریخته از توده های
ریگ پناه ساخته مرحل پیش برد لیکن از تسعیر غلات و نارسیدن آذوق مردم بفغان آمد و مع هذا
بیماری گرانباری کرد و طرفه تر انکه اکثر مردم آنملک بیمار شدند دران حال بعضی از درونیان
بخواب دیدند که میهمان عالم غیب سکه و خطبه این دیار را بنام نامی و القاب گرامی خاقان
گیتی ستان آراستگی بخشیده اند و این محنت و با که بمیان آمده باد افراه سرمالی مردم این ملک
است اگر ازین گستاخی ندامت گزیده سر بر خط فرمان نهند هر اینه موجب نجات خواهد بود چون این
بشارت درمیان مخالفان شیوع یافت هرکس باندازه دستگاه خود تدبیری بربست و به اندک
فرصت رجعت تمام بهم رسید و چون صورت حال معروض بارگاه اقبال گردید بر زبان الهام بیان گذشت
که در زمانی که عساکر ان بزرگ چنگیز خان قلعه گرگستان را محاصره نمود و بای عظیم در مردم افتاد

روز اول تب میکردند و روز دوم دندانهای جنبیدند و روز سیوم تسلیم میشدند پیرزالی دختری داشت
و در آرزوی عروسی او روزکار بسر می برد و درینوقت بیمار شد و از اضطراب آنکه مبادا این
از روز انجاک برم روز دوم که نوبت جنبیدن دندانهای او بود بحنا بستن جگرگوشه خود پرداخت
و برسم زنان هر لحظه انگشت بر زبان زدی و حنابستی آن شب را بدرد و حسرت و داغ
جدای بروز آورد صباح که نوبت جان دادن بود جنبش دندان برطرف شد و آثار صحت از در
جناب حال ظهور یافت همسایها متعجب ماندند و چون به حقیقت کار وا رسیدند معلوم شد که از
اثر آب حنا است و هر بیماری که آب حنا خورد جان برد و در اندک زمان حنا نرخ یاقوت شد
هرگاه حق جل و علا پیرزالی را سبب حیات خلق تواند ساخت اگر این نیازمند را وسیله جان
بخشی جمعی فرماید چه جای استبعاد است بالجمله حکم شد که خزینه وافر دار وق بسیار برکشتیها
انداخته بعسکر اقبال رسانیدند و از بخشش منزل و قزاق بهادر به این خدمت رخصت یافتند
و در محنت تنگدستی و تنقیص غله فرستادها رسیدند و باعث حیات خلقی شد سپه سالار بدلدهی
مردم پرداخت و در پیش بردن مرچال اهتمام بیشتر بکار برد و محاصره تنگ تر شد و اهل قلعه
نجات خود را منحصر در سراندازی دانسته در صلح زدند چون اهل اردو از گرانی غله و تنگی معیشت
بجان آمده بودند خانخانان نیز صلاح وقت منظور داشته به این معنی رضا داد و مقرر شد
که ولایت سوستان را با قلعه سهوان و بیست غراب پیشکش نماید و صبیه خود را به ایرج پسر خان
خانان نسبت کند و بعد از تحقیق یاران روی خجالت بعتبه آستان نهاده سعادت زمین
بوس دریابد و به این قرارداد مورچلها از گرد قلعه برخاست و سپه سالار و میرزا جانی با
یکدیگر ملاقات نموده بزم خواستگاری و جشن طوی آراستند و حاکم تته در سلک بندهای
درگاه انتظام یافت **ذکر بعضی از سوانح و وقایع** درین سال همایون آصف خان بضبط زمین
داران حوالی جناب تعین شد که جابجا فوجداران مقرر نموده سرکشان آنحدود را بادب
رساند و هم درین ولا علی رای حاکم تبت دختر خود را با نفایس آن دیار بدرگاه فرستاده
اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود تولد شاه جهان بادشاه و در ماه ربیع الثانی سنه
هزار حق جل و علا شاهزاده ولی عهد فرازنده تخت و دیهیم سلطان سلیم را از صبیه موته راجه
فرزندی کرامت فرمود و خاقان ستوده خصال آن قرة العین را سلطان خرم نام نهاد امید
که حق تعالی آن نوباوه سلطنت را در ظل تربیت آنحضرت بکمال منتهای عمر و دولت برساناد از
وقایع یورش شاهزاده مراد بتاخت ولایت راجه مدهکر چون شاهزاده جوان بخت
بحدود ولایت مالوه رسید اکثری زمینداران تا رسم ادب شتافته سعادت خدمت

دریافت

دریافتند بغیر از مدهکر که از غایت نخوت و استکبار قدم از جادهٔ ادبار بیرون ننهاد و هرچند
ارکان دولت بمناشیر نصیحت او را رهنمونی فرمودند از گران خواب غفلت بیدار نشد
شاهزاده برآشفته بدان صوب نهضت فرمود و چون بجبار کروهی متوطن او نزول عساکر
منصور اتفاق افتاد آن وحشی طبیعت التماس نمود که اسماعیل قلی خان و جگنّاته دست
او گرفته بملازمت سرافراز سازند اگرچه ملتمس او بپایهٔ قبول یافت لیکن از افراط واهمهٔ بخت
ثبات قدم ورزیده درخت ادبار بشعاب جبال و کریوهائی دشوار کشید و پسران خود را
ساه و غیره بملازمت فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار نمود و چون بحوالی قلعه کرهره و
رودعکر اقبال اتفاق افتاد پسر جهم سین سر بر خط فرمان نهاده ناصیهٔ بخت مندی
روشن ساخت و امرا آمدن او را هیچ نشمرده بمحاصرهٔ قلعه پرداختند و آن بی‌سعادت متوهم شده
فرار دو گریخت و بهادران لشکر منصور قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهارصد راجپوت
علف تیغ بیدریغ گردیدند رام ساه پسر مدهکر از مشاهدهٔ اینحال سررشتهٔ شکیبائی از دست داده
راه فرار پیش گرفت و جگنّاته که محافظ او بود بخجالت جاوید افتاد شاهزاده بتاخت و تاراج
الک رخصت داد و در اندک فرصت حدود و متعلقهٔ او دست فرسود یغما شد و چون صورت واقعه
بعرض همایون رسید رفتن شاهزاده مستحسن و مقبول نیفتاد و فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت
که اگر تاحال آن برگشته بادیهٔ ضلالت بملازمت شاهزاده آمده باشد فبها والا شاهزاده متوجه
ملوه شود که از درگاه فوجی دیگر باستیصال آن برگشته حال تعین خواهد شد و اسماعیل قلی خان را
که بسعادت اتالیقی شاهزاده اختصاص داشت معاتب و مخاطب ساخته از آن منصب عالی معزول
نمودند و صادق خان بوالا پایهٔ اتالیقی خلعت امتیاز پوشید و چون بحوالی ولایت مدهکر رسید آن
دنی طبیعت بملایمت و زاری پیش آمد و صادق خان یار پسر خود را فرستاد که قول داده او را
بملازمت شاهزاده رساند و از سوانح کشته شدن بلرام برادرزادهٔ راجه بهکونت داس او
در حسن صورت و سیرت یگانهٔ عصر بود و پیوسته در خدمت حضرت شاهنشاهی روزگار بسر می‌برد
و آنحضرت توجه مفرط به او داشتند و بی‌تکلف شایستهٔ این بود جمعی از هرزه درایان بد اندیش
نسبت التفات آنحضرت را به او حسد بردند و سخنان تعرض بعرض خاقان ممالک ستان رسانیدند
حکم شد که تنبول او را در ولایت بهار مقرر دارند که یا راجه مانسنگه می‌بوده باشد قضا را چون
به بنارس رسید در نشاء مستی بر فیل سوار بود و مصری نام پوربی که به اصطلاح اهل هند کلاونت
گویند بجای فیلبان نشسته بود با او شایبهٔ مداقی داشته و تخیل که آن کم ذات کینه هم در دل

داشته باشد در بیوقت از افراط مستی و بیخودی دشنام چند به او میدهد و ان کم فرصت بزخم
چند کارش بانجام میرساند **آغاز سال سی و هفتم الهی از جلوس ابد قرین** روز جمعه نهم
جمادی الاخر هزار هجری آفتاب جهانتاب را به برج حمل شرف تحویل اتفاق افتاد و سال سی و
هفتم الهی بمبارکی و نشاط آغاز شد امید که این دولت جاوید طراز هزاران دور
و قرن برساد از روز تحویل تا شرف جشنی عالی آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند
و خاقان کثیر الاحسان به ازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای جان سپار
و مخلصان خدمت گذار توجه داشت و در عنوان این سال حکم شد که قاسم خان با لشکر
کابل به استیصال الوس افغانان افریدی و ارکزی همت گمارد که دران ایام مذکور میشد
که تاریکی سیاه بخت را در میان خود جای داده اند آصف خان و سعید خان ککر از درگاه
والا بکومک او رخصت یافتند و در اندک فرصتی بهادران عرصه کارزار به ان کهسار در آمده
بتاخت و تاراج پرداختند چون افغانان نمودند که تا حال او را در میان خود جا نداده ایم
و نخواهیم داد قاسم خان حقیقت را بدرگاه معلی عرضه داشت نموده بصوب کابل باز گردید اما
آصف خان و سعید خان بی تحصیل حکم نتوانستند بدرگاه آمد و این بی تابی و اضطراب قاسم خان
مستحسن نیفتاد فرمان شد که عطف عنان نموده باز به ان کوهستان در آمده تا ان سیاه
بخت را بدست نیارد یا آواره نسازد از پای ننشیند **فتح ولایت اودیسه** اودیسه
ملکیست وسیع در اقصای بلاد بنگاله پیش ازین راجه پرتاب دیو حکومت انجا داشت در
سنکدیو پسر او از بد ذاتی پدر را مسموم گردانیده مردود ازل و ابد شد و مکند دیو که از عمدهای
پدر او بود کمر همت به انتقام او بست و به این بهانه که زن او بدیدن راجه میرود دولی چند
را پر از سلاح ساخت و بدست جمعی پیشکش‌ها داده همراه دولیها نمود و به این تدبیر قریب دویست
جوان شجاع بدرون قلعه فرستاد و از انکه گفته اند پدرکش پادشاهی را نشاید بمجرد در آمدن
خود را مسلح ساخته و شعار اخته کارش به انجام رسانیدند و مکند دیو جانشین شد و هفتاد
گنجینه را که راجهای سابق بریکدیگر افزوده بودند بکلید همت گشوده صرف مستلذات نفسانی
نمود و اکثری بغیر مصرف تلف کرد دران ایام سلیمان کرانی حکومت بنگاله داشت بایزید پسر
خود را با سکندر خان اوزبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود بتسخیر آن ملک فرستاد و راجه
نیز دو کس از عمدهای خود را یکی جنت رای دوم درگه بهنج بتقابل انها تعیین نمود و این حق
ناشناسان با افغانان طرح دوستی افگنده بایزید را برز فریفتند و خود بطمع حکومت انملک

بنگا

بجنگ صاحب و خداوند کار خود باز گردیدند راجه که بدفع افغانان عاجز بود دشمن خانگی را قوت
زبانه ازروی اضطرار از مجادله و مقاتله انها شتافت و چون دانست که جمعیت او بدفع اعدا
وفا نمیکند ناچار بیار بد التجا برده کام خود از مدد دشمن جست و بیاوری او با امرای خود جنگ
عظیم کرد و بحبت سرنوشت هم راجه و هم جینت رای از چشمه تیغ سیراب زندگی گردیدند و حکومت
به درکه تیج قرار یافت و سلیمان به افسون و افسانه اورا نزد خود طلبیده بقتل رسانید و ان
ملک مدت در ایکان بدست سلیمان افتاد و بعد از و قتلو داشت و چون روز کار قتلو بسر امد راجه
مانسنگه از بهار تسخیر ان دیار شتافت و با افغانان مبارزتهای نمایان کرده در اخر نظر
بصلاح وقت صلح نموده باز گردید چنانچه در اوراق پیش سمت ذکر یافته القصه تا خواجه عیسی
وکیل قتلو در قید حیات بود سر رشته عهد و پیمان از دست نمیداد و قدم از حد گلیم خود بیرون
نمی نهاد و بعد از وی که نوبت بجوانان کار نادیده افتاد نخست میدجگناتهه را متصرف شدند
و بر ولایت حمیر که در زمره دولتخواهان خراج گذار انتظام داشت دست تطاول دراز
ساختند راجه مانسنگه که مشتاق برهم زدن صلح و شکستن عهد بود ظهور این واقعه را
نور عظیم شمرده با لشکر نیک و سپاه بد القصوب شتافت خود از راه دریا و تولک خان و فرخ
خان و غازیخان و میدنی رای و میر قاسم بدخشی و سنگرام و سکر و جترسین و مهوبت سنگه
و برخوردار و دیگر مبارزان عرصه کارزار از راه خشکی و یوسف خان حاکم کشمیر را با فوجی
از راجپوتان براه جهارکند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم انجا بیماری صعب
داشت راجه به او مقید نا شده قدم بسمت پیش نهاد و بعد از روزی چند که سعید خان صحت
یافت با مخصوص خان و بهادر خان و طاهر خان و بابوی منکلی و خواجه باقر انصاری و
مخدوم زاده و پسران ترسون خان و دیگر جاگیرداران که مجموع شش هزار و پانصد سوار
بوده خود را براجه رسانیده و بهادران کار طلب بملک غنیم در امده اعلام فتح و فیروزی
برافراشتند افغانان هرچند در صلح زدند راجه راضی نشد و بترتیب شایسته صفوف اراسته
روی همت بعرصه فتح و نصرت نهاد قول راجه مانسنگه و برانغار راجه بهوج و راجه سنگرام
و با فرخان و جوانغار تولک خان و فرخ خان هراول درجن سنگه و سبل سنگه و نوام کوکه و
میر قاسم بدخشی و برخوردار و شهاب الدین کور و پسران الغ خان حبشی و مظفر حسین و خواجگی
عنایت الله سعید خان با امرای بنگاله جدا فرودمی امد مخصوص خان و بهار خان و طاهر خان و بابوی
منکلی هراول این فوج بود و افغانان نیز افواج ترتیب داده در برابر امدند قلب نصیب خان

وجمال خان ولودي خان بسران قتلو ودلاور خان والهداد خان وحبیب خان دست راست جلال
خان خاصه خیل وتاتار خان وغازیخان ومبارک خان وخواجه ویس دست چپ بهادر کورد
شیر خان نوحانی حبیب خان هراول خواجه سلیمان وخواجه عثمان عیسی خان اولیای سپی سلطان
سور وهمواره جوانان کارطلب ازجانبین بر امده جنقلشهای نمایان میکردند روزی هراول
لشکر منصور بر سر نال آبی که در تصرف مخالفان بود با غنیم در اویخت ورفته رفته بجنگ سلطانی
کشید نخست توپخانه را اتش زدند ومیان گهری که سرامد فیلان غنیم بود بضرب توپ افتاد
وافغانان فیل مست دیگر را پیش رو داشته رانده امدند میر جمشید بدخشی با ان فیل
در اویخته جان نثار شد بهادران انجی از اطراف هجوم اورده فیل را تیر دوز نمودند
وفیلبان از بالا افتاد وجمعی پیاده شده فیل را پی کردند درینوقت بهادر کورده بر فرخ
خان تاخته او را بر داشت وراجه سنگرام وراجه بهوج کومک نموده برانغار مخالف با جلال خان
ودیگر امرای بنگاله در اویخت بابوی منکلی تاب حمله غنیم نیاورده بجا شد بهار خان خود را بکو
اورساینده خوبها تاخت دوبار از اسپ افتاد باز سوار شد دفعه دوم جوانی اسپ خود را
بکشید بهار خان گفت که تو هنوز از نخل عمر بری نچیده ومرا افتاب بر سر دیوار رسیده لغمان
نباشد که ترا پیاده گذاشته خود سوار شوم وسخن تمام نکرده بود که اسپش رسید ودر خور نبت
خوش یافت مقارن ان حال مخصوص با مردم خود پیوست ودرینجا جنگ سخت شد خواجه
حلیم نیز با جمعی از پی رسید ومخالفان تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند واز مشاهده
اینحال دیگر افواج خود بخود پریشان شدند خواجه ویس که از اعیان افغان بود بقتل رسید و
سلطان سور زنده بدست امد وزیاده از سیصد افغان بر خاک هلاک افتاد ودرین جنگ
راجه مانسنگه چنانچه باید لوازم سرداری بجای آورد وبه نیروی اقبال جهانگشا فتح عظیم رو
داد واولیای دولت روز دیگر بجلیسر که از شهرهای معمور انملک است در امده خطبه وسکه را بنام
نامی والقاب گرامی خاقان گیتی ستان ارایش دادند وافغانان بگوشها خزیده ادبار زده
ناکامی گردیدند سعید خان که دل نهاد بنگاله بود با مردم خود جدا شده عطف عنان نمود ودر ان
هرچند خواست بملایمت نگاه دارد نتیجه بران مرتب نشد اما بهار خان وبابوی منکلی وبازخان
وشاه غازیخان قزوینی وباقر انصاری را بمقدمات بیم وامید از همراهی او باز داشت
ودر اندک مدتی اکثر زمین داران امده دیدند وان ملک بعمل در امد مقارن انحال خبر رسید
که خواجه سلیمان ودلاور خان وجلال خان بسران قتلو وبهادر کورده ودیگر سران افغان با جمعیت

فیل در تلو

نیز در قلعه کنک فراهم آمدند و از رام چند راجه اودیسه سارنک کده را که قلعه ایست در نهایت استحکام
بخواهند بگیرند لاجرم راجه مانسنگه سجان سنگه را با جمعی در شهر گذاشته خود بدانصوب شتافت و افغانان
جنگلی که متصل دریای شور است پناه بردند ولی تردد و جنگ آن حصار بدست آمد و عادل خان خاصه خیل
از نلو قول گرفته قلعه ال را اسیر دو سه راجه کلکل کهانی نیز حلقه بندگی در گوش افکند و راجه رامچند
حاکم اودیسه افغانان را سارنک کده جا داد و راجه مانسنگه یوسف خان والی کشمیر را با فوجی در انجا
واگذاشته خود بزیارت بتخانه جکناته شتافت و از زیارت نمود در بیلی معسکر ساخت و راجه رامچند
پسر خود را با پیشکش نزد راجه فرستاد و راجه بکتک مراجعت نموده بمحاصره قلعه سارنک کده
همت بست درینوقت خبر آمد که جیب خان و دریا خان و دیگر افغانان بر جلیسر ریختند و بابوی منکلی
تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرد لاجرم راجه بهار خان را با فوجی بدانجانب تعیین فرمود بمیامن
اقبال یزدال غنیم را پای همت از جای رفت و بجنگ و تردد باز جلیسر بدست آمد و چون کار بر متحصنان
قلعه سارنک کده بدشواری کشید قول گرفته راجه را دیدند و هر کدام در خورشایستگی خویش بنوازش
بادشاهی امیدوار شدند و راجه جابجا تهانجات مقرر نموده خاطر از ضبط انملک واپرداخت فرو
نشستن شورش کشمیر و آوردن مرزا یادگار زیاده سر بدرگاه والا درین هنگام خجسته فرجام هوای گلگشت
کشمیر از مشرق خاطر فیاض سر بر زد و به الهام غیبی عزیمت آنصوب صواب تصمیم یافت و در ساعت
مسعود و زمان محمود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون حوالی دریای جناب معسکر اقبال گردید خبر
شورش کشمیر و بغی یادگار بنی عم میرزا یوسف خان بمسامع جلال رسید در حین عزیمت از مستقر
خلافت اصلا خبری و اثری ازین واقعه نبود قضارا همان روز که در کشمیر آتش فتنه زبانه کشیده بود
حضرت خاقانی به الهام آسمانی از لاهور کوچ فرموده بودند و غریب تر آنکه در زمانی که از آب لاهور عبور
نمودند بزبان قضا ترجمان که نقش بند از رموز غیبی است گذشت که آیا قایل این بیت کیست و در
چه فن گفته بیت کلاه خسروی و تاج شاهی ؛ بهر کل کی رسد حاشا وکلا ؛ و نزاکت در نیست
که یادگار کل بوده آری از برگزیدهای درگاه ایزدی ظهور امثال این امور چه مستبعد اکنون مجملی
از فتنه کشمیر و سبب بغی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد چون قاضی نور الله و قاضی علی بجهت
نسق جمع کشمیر از درگاه دستوری یافتند کشمیریان واقعه طلب که سرشت زشت آنها بفتنه و بدامنی
مجبول و مخمور است از بیم آنکه بعد از تمیز و تشخیص مبلغهای کلی توفیر ظاهر خواهد شد در مقام شورش
و ناسازگاری در آمدند قاضی نور الله بدرگاه آمده معروض داشت که تمشیت این حکم بی سعی حاکم
مستقل و جمعیت نیک صورت پذیر نیست و چون وکلای میرزا یوسف خان خود صاحب تقید نبودند چنانچه
باید نمی کوشیدند لاجرم حسن بیک شیخ عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند و تمام محال کشمیر را انجا بعض

ضبط نمود که علوفهٔ سپاهی را نقد خواهم داد ازین رهگذر مردم به تنگ آمدند و خواستند گرفته قایم
شود و تخته بر روی کار نشیند کشمیریان که با لطبع هلاک چنین روزی بودند با مردم میرزا یوسف خان
همداستان شدند و درویش علی و عادل بیگ و یعقوب بیگ ترکمان و امام قلی جولاق و قپان بیگ
و دیگر اوباشان واقعه طلب با هم اتفاق نموده نخست نزد میر کمال الدین حسین اسکو که در سلک ملازمان
میرزا یوسف خان انتظام داشت رفتند که چون نسبت سیادت دارد او را بحکومت برگیرند میر که هم از
سعادت بهره مند بود و هم سر دیرک این آشوب و غوغا نداشت قبول ننمود ناگزیر یادگار را از راه
برده آن بی دولت خون گرفته را سلطنت برداشتند و میرزا یوسف خان قریب پنج شش هزار پیاده و اله
زاک ملازم داشت و زن یکی را نوکر حسن بیگ شیخ عمری بنجابه برده بود اول اشرار اسور انیدند بهجوم
بر خانهٔ حسن بیگ هجوم آوردند و با آنکه مردم او متفرق بودند قدم همت افشرده بمدافعه و مقاتله برداخت
آن روز قاضی علی و شیخ بابای داللی در میان آمده آتش این فتنه را فرونشانیدند و روز دیگر
بر کوه باران هجوم شد و حسن بیگ نیز جمعیت کرده بر سر اینها رفت و بعد از اندک جنگی بار آشتی
نمودند حسن بیگ جندی را بعهد و پیمان نزد خود طلب داشته بقتل رسانید و با قاضی علی از شهر
آمده دایره بیرون زد و در همین روز آن رازدان کارخانهٔ هستی بتعلیم غیبی از دار الخلافه لاهور
بعزیمت سیر کشمیر رایات منصور بر افراشته بود و حسن بیگ که بیرون شهر منزل گزید بغفلت و بی آرامی
افتاد و بعد از روزی چند جمع باطل ستیز بهانه پیر فالیز یکجا شده پیمان ضلالت با هم بستند و جند
راجیت سد مسالک و مطارق کاشتند و نام بردها را همت یاوری ننمود که در اطفای این
فتنه تدبیرات شایسته بکار برند مجملا چون یادگار از شهر برآمده بکام مراج شتافت و هنگامه ارباب
فسادگری بدیرفت و حسن بیگ از دیدن این خواب پریشان سراسیمه بیدار شده متعاقب رفتن
یادگار ناساخته عطف عنان نمود و آن کل آشفته دماغ از برگشتن او دلیر گشته بشهر آمد و حسن بیگ
در باغ الهی حرکت اندبوحی کرده راه هندوستان پیش گرفت و چون بهیره پور رسید یکی از نادانان
و نامه زد و راه داران خبردار شده بلغار اشکشند ناگزیر سراسیمه خود را به آب در زد و نقد
جمعی را رخت حیات بموج خیز فنا رفت و جندی دستگیر گردیدند حسن بیگ و قاضی علی بسلامت
برآمده تیز برشتافتند و از آنکه راه پیرپنجال را مخالفان استحکام داده بودند براه هستی در
ترکام سرعت برگرفتند و حسن بیگ تا جندی از بدخشیان بزور تیراندازی بدر رفت و قاضی
علی هر چند دست و بازو همای نیابت نمود و کشمیریان او را دستگیر ساخته از هم گذرانیدند
و چون صورت واقعه بمسامع علیه رسید خاقان ممالک ستان بکوچ متواتر نهضت فرمود و در آن
ساعت این بیت بر زبان گوهربار گذشت   ولدالزناست حاسد منم آنکه طالع من   ولدالزنا کش

آدم

امد چون ستاره یمانی و دنبال بر دل دارا از تا انکه ما در یادکار دختر نام لولی بود هر روز بخانه ده هر شب بجای
بری بردی بر زبان الهام بیان خاقان غیب دان چنین کذشت که فرو شدن ان اشفته سر و طلوع
سنبل مقارن یکدیگر باشد و حکم شد که زینخان کوکلتاش از راه سواد و بجور متوجه کشمیر شود و صادق خان
را با فوجی از بهادران رزم جوی براه بونج رخصت فرمودند و شیخ فرید بخشی بیکی با بسیاری
از بهادران عرصه شهامت بطریق منقلا دستوری یافت و مقرر شد میر عبد الحی خواجکی بیکی شیخ الله
شیخ عبد الرحیم رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله سید کمال نقیب ترکمان شیخ ولی شیخ کبیر خواجه
ابو الفرج توا جی سید قلی ابو الفتح دوست محمد هردی شیخ ابو زید شیخ مودود هزاره بیک کلب
علی سید عبد الهادی شیخ ابو الخیر تاج خواص ملک زر بخش جنو به دولت بلوج اماق بدخشان و بسیاری
از بهادران فیروزی نشان بهمراهی ان سیادت ماب رخصت یافتند و درین روز میرزا یوسف خان را
از روی احتیاط به شیخ ابو الفضل سپردند و چون فرزندان او از جنک یادکار نجات یافته بدرکاه
امدند حکم اطلاق او شد شیخ ابو الفضل در اکبرنامه نوشته که من دران وقت بدیوان لسان الغیب
تفاول جستم این غزل نوید بخش فتح و فیروزی امد ان خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد تا جان
فشانمش چو زر و سیم در قدم . چون سیادت پناه شیخ فرید بخشی بیکی کرالی بمیامن تربیت حضرت
شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی عز اختصاص دارد با عساکر منصوره رخصت یافت بعزم درست و همت
قوی قدم اخلاص و کار طلبی پیش نهاده کوچ بر کوچ متوجه شد و در خلال ایحال صادق خان را نیز با فوج
تعین فرمودند که از راه دیکر به انکک در اید داود سه منزل شتافته واجب العرض نوشت دارا
رای دور از کار که در خور وقت نبود پیش نهاد خود ساخت و بر خاطر قدسی مظاهر کران امد و از میانه
راه حکم برکشتن شد و چون موکب اقبال بکریوه بهنه نزول فیروزی فرمود عرضه داشت خان اعظم میرزا
عزیز کوکلتاش مشتمل بر خبر فتح جوناکره و ولایت سورته از کجرات رسید و تفصیل ان بعد از ماجرای شکست
یادکار و فتح کشمیر نکاشته کلک وقایع نکار خواهد شد بالجمله چون یادکار بکشمیر در امد و فرزندان میرزا یوسف
خان را بجانب هندوستان کسیل کرد و خزینه و زرینه و اسباب و فیل و توپخانه و حشم او را تمام متصرف شد
با عدم استحقاق از خیره چشمی ولی ارزی خود را باسم بی مسمای سلطنت بدنام ازل و ابد ساخته خطبه
و سکه را بنام زشت خویش ارایش بخشید و از بدایع اقبال بی زوال انکه در انوقت ادراتب
ازه در کرفت و مهرکنی که خاتم ختم عمرش میکند ریزه فولادی برجسته در حدقه چشمش نشست و حرام
نمکی بعضی وکافر نعمتی را بچشم خود دیدند و هر قلتبی دار رد و بازاری را بخطابها عالی مضحکه روزکار ساخت
برام نایک را خانخانان درویش علی خانجهان عادل بیکی عادل خان مقصود علی احدی مخصوص خان

خواجه محمد مومن اصف خان موسي ميرزا خان دردیش مسکین بابا خان جمن بسراد مصاحب خان نهاد
علي بیک ترکان شاهباز خان شاه منصور بهادر خان میر صالح نقیب خان داد و جکنی کلی خان قیاء
وهمچنین جمیع فتنه جویان دافعه طلب را به تیتال و هرزه کوي بجانب خود کشید وچنان نمود که از فزونی
برف راه امد وشد قاصد و بیغام مسدود دست واکر احیانا این خبر بطریق اراجیف وافواه بر
باور نخواهند فرمود دمونذا اکر بتحقیق و تواتر رسد درین موسم باران و طغیان ابها و جریان
سیلابها اجتماع سپاه وانتهاض عساکر فردري دستگاه از محالات مینماید وجون مدتي
برین وطیره بکذرد و جمعیت نیک فراهم اید دراه مداخل ومخارج استحکام یابد برین ملک دست
یافتن بغایت دشوار خواهد بود وغافل ازین که خاقان غیب دان به الهام اسمانی از اغاز این
فتنه اکاهي یافته وعساکر منصوره از کوهای سخت عبور فرموده بمقصد نزدیک رسیده القصه روزي
جند ببطالت وغفلت کذرانید جمعي از معتمدان که بر کرد وپیش او بودند برزبا رسیدن ترغیب مینمودند
واو از تنگ جشمي وکم همتي انجه از میرزا یوسف خان بدست اورده بود بر دل وجان خود مستحکم بسته
خاطر ازان برنمي داشت واین رزالت ودنائت نیز از اسباب زوال وکال او شد درینوقت جنبش
موکب همایون زمین و زمان را فرو کرفت وان کوتاه اندیش را دل صدر نشین در قلق واضطراب افتاد
نخست درویش علي که سرحلقه ارباب ف دبود با فوجي بر سر کوتل رسیده درانجا قلعه ساخت واحمال
واثقال از دور وادران حصار کذاشته بترتیب افواج برداخت درویش علي بالای کوتل دو دیوار
اساس نهاده قرار بجنگ داد وبهادران فوج هراول قدم همت بر فراز کوه نهاده بی محابا بیش رفتند
وفوج جوانغار وبرانغار نیز از دو طرف ببالای کریوه برامدند وبه اندک زد وخوردي غنیم را پای
ثبات ازجاي رفت بسیاري از مخالفان باطل ستیز علف تیغ خونریز کردیدند وبقیة السیف بکمال تباهي
راه کریز سپردند وجهار کس از لشکر منصور جان نثار شدند در روز دیگر غنیم دیوار بست ها را کذاشته
بس رفت هراول وجوانغار بپاي مردي همت تا کریوه کنزبل ستافته اکرچه از باران وتنکي ضرر
تنلاق خوردند اما بغیر از یک سپاهي که در اب او ضایع شد دیکر اسیبی بکس نرسید وشب خبر رسید که
غنیم درعقب این کوه هجوم اورده درکمین فتنه است وهنکام طلوع صبح توب توب کشمیر از اطراف
بر فراز کوها برامدند ودر اندک زماني ظاهر کشت که خود بخود ویران شدند اخرهاي روز رکن السلطنة
شیخ فرید بفوج هراول بیوست وجون لشکر هنوز نرسیده بود در فرود امدن تامل داشت درینوقت
محمد کاشي از غنیم جدا شده امد وچنان نمود که ان کل زیاده سرتاب مقاومت نیاورده ادراه
وادي هزیمت کردید ومعتمدان سیاه بخت که بر کرد او فراهم امده بودند هر کدام بکوشه رخت ادبار
کشیدند شیخ ازین بشارت کوس فتح وفیروزي بلند اوازه ساخت وسنجهاي راه ببال دبر

ابن

بنوی در نور دیده هنگام طلوع صبح که شام عمر دولت بدخواه بود بهیره نور منزل گزید و دران سرزمین
لاشه بی سر بنظر در آمد و بعضی را گمان آن شد که آن فتنه سرشت آن گل سوز نیشت از گرانی بر سبکبار گردیده
در زمانی نگذشته بود که سر او را در دفد وانچه بتنز پس یافته بودند بیقین پیوست چون خبر رسیدن عساکر منصوره
بالای کوتل به او رسید عادل بیگی را با جمعی در شهر گذاشته خود بهیره بور آمد در روز دیگر زرها بمردم داده پیشتر
فرستاده خود همانجا توقف نمود شهباز خان نیازی و ابراهیم خان کاکر و ابراهیم خان میانه و شاد
بیگ شاملو و حسین بیگ مسعود یار بیگ اوزبک و ملک محمد خجندی از نوکران میرزا یوسف خان
باهم سوگند خورده در کمین فرصت نشسته بودند چون نیمی از شب گذشت شور الله اکبر انداخته بر دایره
او هجوم آوردند او با یوسف نام خواص خود از زیر سراپرده بدر رفته در پس سنگی پنهان شده یوسف
را به آوردن اسب فرستاد نام برده ها هر چند تفحص و تجسس او نمودند اثری ظاهر نشد ناگاه چشم
یار بیگ بر یوسف افتاد او را بعین و شکنجه اقرار فرمود در جای که یادگار بود به او نمود یار بیگ
بمنوات که زنده بدرگاه آورد شهباز خان بسبکه دستی تن او را از بار سر آزاد ساخت و در وقتی
که موکب منصور بکوتل بهنبر رسیده بود سر ده داس سر او را در پیش سم ستوران عساکر اقبال انداخت و آنکه
بر زبان قضا ترجمان گذشته بود که هبوط کوکب طالع این ولد الزنا و طلوع ستاره سیل مقارن یکدیگر
باشد مطابق افتاد و بمجرد بر آمدن ستاره یمانی آن بداختر فرو شد و غیب دانی حضرت خاقانی مظهر فیوضات
ربانی بر دور و نزدیک پرتو افکند بالجمله چون در بهنبر مژده فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده دانیال
را با سراردو و اغرق گذاشته جریده عزیمت سیر کشمیر فرمودند و بر زبان گوهر بار گذشت که مرتبه اول
تماشای بهار کرده بودیم اکنون سیر خواهیم فرمود و روز دیگر از کوتل بهنبر گذشته فرود آمدند اگرچه راه ابر
برف نشان میدادند غباری بر دامن عزیمت آنحضرت ننشست و با جندی از مخصوصان با ط
رت کوچ بر کوچ متوجه شدند و چون کریوه پیشانه معبر رایات منصور گردید پای اسب آن شاهسوار
عرصه جهانستانی از جای رفت و بجستی و چابکی خود را بر زمین گرفتند و روز دیگر از کوتل پیرپنجال عبور
نمودند و در ساعت مسعود و زمان محمود بدار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد و در میان راه
شیخ فرید و دیگر بندهای جان نثار بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و به انواع نوازش و اقسام
مرحمت سربلندی یافتند در اثنای راه درخت چناری بنظر در آمد که تنه او به امتداد شهور و سنین کاواک
شده بود بحکم اشرف سی و چهار کس درون آن جای گرفتند و محتمل که دو سه سوار هم توانند در آمد بالجمله چون
موکب گیهان شکوه در عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت فرمود اکثری از مفسدان خون گرفته اسیر کمند
مکافات گردیده بیاسا رسیدند بعضی از عادل بیگی که در لباس قلندران چار ضرب زده خود را بجانب
دکن انداخت و جمعی که از دوربینی و خیراندیشی از صحبت ارباب فساد کناره گرفته بودند بنوازش

خسروانه فرق عزت بر افراختند اگرچه اکثری از رعایا و اهل کشمیر بوفور دهم و هراس وطن مالوف خود را گذاشته

بشعاب جبال و زوایای مختفی پناه برده بودند لیکن جون جرم بخشی و عذر پذیری آنحضرت بلند آوازه شد بتوبه

توبه جوق جوق سر خجالت و روی شرمساری پیش افکنده فرق سجود بعتبه استان نهادند و خاقان دریا

الاحسان زلات جرایم ایشانرا بزلال عفو شست و شو بخشیدند و درین مدت که گلشن همیشه بهار کشمیر بظلال

رایات جلال محسود بهشت برین بود همواره بشکار مرغابی و اقسام شکار کشمیر مخصوص ان دیارست توجه

میفرمودند و مقارن ان حال جشن وزن مبارک انعقاد یافت و عالمی از رشحات سحاب مکرمت بر اب

امید گردیدند و بعد از فراغ جشن وزن بسیر زعفران زار بزم نشاط ارا شدند اصل گل زعفران بنفش رنگ

و از میان ان دو سه شاخ زعفران سر کشیده اگرچه برگ و بته از دور مرئی نمیشود اما از نزدیک نهایت

خوش اینده است و از بدایع فلکیه انکه بان بور نام موضعیست در کشمیر که زعفران زار مخصوص انجاست و

در زمین دیگر جا بجا باید نمیشود و هم درین ایام حکم چراغان شد و کشتیهارا با نوعها و چراغها اراسته

بر روی آب روان ساختند و دران شب حسنی اراستگی یافت که روز از رشک ارایش ان سوخت

پیش ازین خواجه شمس الدین دیوان را بجهت ضبط کشمیر و تعین خالصات از لاهور طلب فرموده

بودند درین تاریخ سعادت زمین بوس مفتخر گشت و در حین عزیمت کشمیر زینخان کوکلتاش بصوب افغان

ستان دستوری یافته بود که اگر احتیاج افتد از ان راه با سپاه شایسته خود را بملازمت رساند قضارا

پیش از رسیدن او اوازه فتح کشمیر زمین و زمانرا فرو گرفت و ان رکن السلطنة باستیصال مفسدان

تاریکی که مجدد اغبار سورش بر انگیخته بودند کمر همت بست و در اندک فرصت ولایت سواد بجور در

کمینگاه تاریکیان را پایمال افواج قاهره ساخته بسیاری از ارباب فساد را قتیل و اسیر گردانید

معاودت موکب اقبال از کشمیر بصوب لاهور جون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق کشمیر دلپذیر

و شکاران عرصه دلپذیر و اپرداخت بالتماس شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم ولایت

کشمیر را بدستور سابق بمیرزا یوسف خان مرحمت فرمودند و مقرر شد که خود بدولت و اقبال با چندی از

مخصوصان و منظوران بساط قرب سرزمین لنکا فرموده از راه بارهموله عنان معاودت معطوف

دارند و سپاه ظفر پناه فوج فوج از راههای دیگر شتابند و زین لنکا عمارتیست در میان کول الر که سلطان

زین العابدین اساس نهاده و عرض و طول ان صد و نوزده ذرع مربع و ارتفاع ان هشتاد و دو

ذرع برفراز ان قصرهای دلنشین ساخته و این عمارات تمام از سنگ در نهایت استحکام اساس

یافته و دریای بهت از میان ان بصد جوش خروش میگذرد و توسعه ان بحدیست که اطرافش مرئی و

محسوس نمیگردد و از شورش باد و تلاطم آب و ارتفاع موج عبور کشتی بصعوبت میسرست و از غرایب

انکه روزی که حضرت خاقانی بتماشای آن توجه فرمودند برخلاف معهود اب در نهایت ارامید

دلبکن

نکبن بود و روز دیگر بار بهوله منزل شد و از انجا کوچ بر کوچ تا رهتاس تشریف بردند درین راه از استمداد
برف و باران برسات های هندی حال بسختی گذشت لیکن جون روی بهندوستان داشتند و بر جناح استعجال
طی مسافت می شد دل بای ننهادند

فتح قلعه جوناکده و سومنات و گرفتار شدن مظفر گجراتی تیغ ستم قصه خود کردند

جون خان اعظم دران یورش بتسخیر قلعه جوناکده نتوانست برداخت و بجهت امتداد سفر و صعوبت لشکر به
احمداباد مراجعت نمود و امرا یکجندی در تیول خویش براسودند مرتبه دیگر افواج ترتیب داده روی
همت به انجام الخدمت نهاد و بسر جام و جلال خان و غازی خان و ملک حسن امده دیدند و بندر گوگه و منگلور
سومنات و غیره با شانزده بندر بی جنگ بدست افتاد و از انجا بتسخیر قلعه جوناکده که تبا تر امین خان غوری
داشتند شتافت و اطراف انرا بمورجلها استحکام داده بای عزیمت افشرده نورنکهان را بر سر طایفه
کاتهی که از ذوق قلعه به امداد انها میرسید تعین فرمود و قضارا اتش در قلعه افتاد و بسیاری از اسباب
قلعه داری و اذوقه بسوخت و مع هذا هر روز توپ یک منی سر میدادند و اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک
قلعه واقعست سرکوب ساخته توپ فرازان بردند و درون قلعه را مجرا گرفته شورش عظیم در
مخالفان انداختند و جون کار بر متحصنان تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر ان امین خان
و پسران دولتخان و جان محمد که وکیل ان سلسله بود و ریحان حبشی و ملک دمن و توبه کاتهی
و برک محمد افضل و غیره تا بنجاه کس عمده نزد خان اعظم امده ملازمت نمودند و ان رکن السلطنه هر کدام
را در خور شایستگی به اسب و خلعت و منصب و جاگیر خوشوقت ساخت و مجدد املکی که جای یکی از سلاطین
بود مفتوح شد و جون قلعه جوناکده بحیطه تسخیر درامد زمینداران انملک غاشیه اطاعت بردوش
کشیدند خان اعظم همگی همت تحت وجوی مظفر و بدست اوردن او گماشت درینوقت خبر رسید که ان
ستاره سوخته بزمیندار ولایت هارکه بتخانه دوارکا انجاست بناه برده لاجرم نورنکهان و کوجر خان
و نظام الدین احمد ولد شاه محمد خان اتکه و نور پسر خود را با فوجی شایسته بدانصوب فرستاد و مبارزان
عرصه فیروزی بدوارکا رسیده ان بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفارست بجنگ و ستیز دار الاسلام
ساختند و جمعی را در انجا گذاشته بیشتر شتافتند انگاه از ین یورش اگاهی یافته مظفر را با اهل
و عیال او در کشتی نشانیده بجزیره که نهایت استحکام داشت فرستاده بود جون جنگ سخت کردند
از بی او شتافت بهادران نیز جلوگرم و حسبان به او رسیدند و ان خون گرفته برگشته استاد و جون
زمین شکست و ریخت بسیار داشت و سواره تاختن متعذر بود بیاده شده با غنیم در اویختند و تا
وقت شام اتش قتال زبانه میکشید و بهادران جانفشانی داد کارزار میدادند ناگاه تیری از شست
تقدیر بر مقتل ان باطل بذیر رسید و جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری از ان سیاه بختان بر خاک هلاک
افتادند و مظفر بحال تباه از بیغولهای نامتعارف خود را بولایت کچه رسانیده در بناه بهارا زمیندار

انجا خزید خان اعظم در جونه کده ازین خبر اگاهی یافته عبد الله پسر خود را با فوجی بدانجانب تعیین فرمود
جام از غایت احتیاط و خود داری با فرزندان و اقربا در میان راه بعبد الله امده پیوست و نظر
دولتخواهی ارکان عهد و پیمان را استحکام بخشید زمین دار کجه نیز وکلا فرستاده بمجرد ملایمت پیش او
و قرار داد که پسر خود را بخدمت فرستد خان اعظم بحرف او التفات نفرموده در جواب نمود که اگر از
دولتخواهی و نیکو بندگی ثابت قدمی مظفر را به اولیای دولت بسپاران کوتاه اندیش خواست که کجلیها
زمین دارانه روزی چند بگذراند خان اعظم بر بنا امد که محال متعلقه او را انجام داده فوجی بکومک او
مقرر دارد و ازین تدبیر اساس همت او انهدام پذیرفت و از روی اضطرار پیغام فرستاد که اگر
پرگنه موربی را که از قدیم داخل ملک من بوده بجلدوی این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم خان
اعظم بطلب خاطر راضی شد و جمعی را از فوج منقلا بجهت گرفتن و اوردن مظفر نزد او فرستاد او
این مردم را بجایی که مظفر بود رهنمونی فرمود و چنان وانمود که بچاره پدیدن تو می اید مظفر نیز بیسبیل
بر امد و چون نزدیک رسید مجاهدان عرصه اقبال از اطراف هجوم اورده او را مقید ساختند و بنابر
عطف عنان نموده برجناح استعجال شتافتند وقت بامداد بیهانه وضو ساختن فرود امده در پناه درختی
رفت که دست به اب رساند و استره که در درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود راند تا واقف شدن
محافظان تسلیم شد و خان اعظم برادر را مصحوب نظام الدین احمد پسر شاه محمد خان اتکه بدرگاه سپهر اساس
ارسال داشت و در پنولا خاقان ممالک ستان خواجه شمس الدین را بجراست گذرانک مقرر داشته
عنان توسن اقبال بدار السلطنه لاهور معطوف فرمود و در ساعت مسعود و زمان محمود شهر جامع
لاهور پرنور و موکب کیهان شکوه رونق اسمانی یافت ذکر بعضی از سوانح بر سبیل اجمال چون
بعرض رسید که راجه رامچند حاکم بته نقد هستی سپرده و بیر بهدر پسر او را که بسعادت خدمت حضور اختصاص
داشت بخطاب راجگی و حکومت ان ملک سرافراز ساخته رخصت فرمودند و مقارن ان حال
خواجه سلیمان بخشی گجرات با پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاس بدرگاه والا رسیده دولت
استان بوس دریافت و چون درین ایام راجهای کوهستان شمالی سرکشی پیش گرفته از رسوم
خراج و پیشکش دست کشیده بودند به التماس قلیچ خان سیف الله پسر او با قاضی حسن بدانصوب
تعیین شدند و بغیر از لال دیو و رامچند راجه جمو جمیع زمین داران امده دیدند داد باستشفاع زین
خان کوکلتاس روی نیاز بقدسی استان نهاده از گران بار تقصیر نجات یافت و از سوانح فرستادن
راجه مانسنگه لشکر فیروزی اثر بتادیب رامچند زمین دار اودیسه چون ولایت اودیسه در قلم
رو خاقان ممالک ستان افزود راجه رامچند که از زمین داران معتبران دیار است پسر خود
نزد راجه مانسنگه فرستاد راجه به امدن پسر او خرسند نشد و پیغام گذارد که امدن پسر محسوب نیست

از جاده اطاعت و فرمان پذیری راسخ است خود بحضور رسد و با انکه در یورش اددیه خدمات
پسندیده ازو بظهور رسیده بود جرات بر امدن ننمود و راجه نیز حقوق خدمات اورا بر طاق
نسیان گذاشته جکت سنکه پسر خود را با جمعی از منصب داران بادشاهی بر سر او فرستاد و ان چند
بنده خورده تحصن جسته و عساکر منصوره بتاخت و تاراج محال متعلقه او پرداخته بسیاری از قصبات
و قریات معموره او را دست فرسود یغما ساختند و چندین قلعه را مفتوح گردانیدند و چون صورت
واقعه از عرایض دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید ظهور این معنی بر خاطر حقیقت شناس انحضرت
محسن نیفتاد و براجه فرمان اعتراض امیز شرف صدور یافت و راجه بحکم عالی جکت سنکه را باز گردانید
و رام چند ازین عاطفت کبریا سر خجالت و ندامت پیش افکند نزد راجه امد و مقارن ان حال خواجه
سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان نقض عهد و پیمان نموده اعلام فتنه و اشوب مرتفع گردانیدند
تفصیل این اجمال انکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان بعهد و قول امده راجه
را دیدند راجه خلیفه اباد را اجاگیر انها مقرر فرموده بهمراهی طاهر خان و خواجه با قرانصار(ی) رخصت
کرده نمود و باز از توهمی که بخاطر رسانیدند ترک ان قرار داد فرموده افغانان را نزد خود طلب داشت
و انها از این طلب بیجا و تلون مزاج بیم و هراس افزوده در میان راه بیخبر بر سر خواجه با قر انصاری
که باکبر خود میرفت ریخته اموال و اسباب و فیلی چند که همراه داشت تاراج کرده بجانب بندر رسانیدند
و از زخمی شده و راجه از ظهور این سانحه همت سنکه پسر خود را با فوجی بتعاقب فرستاد و چون انها بتعاقبت
راه نوردیدند نتوانستند رسید و افغانان به سه رفتند و جاندرای پسر راجه بسته برهنمونی بدر
و انتقام گرفتن انها شد و بحسب سرنوشت خود اسیر دست فنا گردید و شرح این ماجرا انکه جاندرای افغانان
را بمهمانی طلبید دلاور و سلیمان بخانه او رفتند قضارا بجهت ضرورتی دلاور از مجلس برخاست بمجرد
برخاستن کافران بهجوم اورده او را دستگیر کردند و چون سلیمان ازین غدر وقوف یافت شمشیر
کشیده از مجلس بر امده بهر طرف روی می نهاد مردم کوچه میدادند سه کس را در انجا کشت و همین
طور زده و کوفته خود را بدروازه قلعه رسانیده از قلعه بر امد چندی از همراهان او اسب رسانیده
سوار ساختند جاندرای بتعاقب او شتافت و عثمان ازین غدر خبر یافته از برابر امد سلیمان گرفتن
دلاور و بر امدن خود را به او گفت از همانجا شمشیر ها کشیده بقصد جاندرای متوجه شدند جنگ سخت
شد چون اکثر نوکران ان زمیندار از طایفه افغانان بودند جلو ریز بجانب عثمان و سلیمان امدند
جاندرای درانجا بقتل رسید و افغانان غنیمت وافر بدست اورده روی بقلعه نهادند اهل قلعه انها
را مردم خود تصور کرده راه دادند و بعد از در امدن افغانان چاره نماندو به این روش اثار غلبه
و تسلط ظاهر ساختند و یک چندی در انجا بسر بردند تا انکه عیسی خان زمیندار بسالی به افسون

وافسانه اشعار را نزد خود طلب داشت و چون ازین جانب با راجه مانسنگه نقض عهد و پیمان نموده طریق
سپرده بودند چاره بجز رفتن نبود ناگزیر بعیسی خان زمیندار پناه بردند و روزی چند از آسیب
افواج قاهره محفوظ ماندند و از اعاظم وقایع جشن طوی شاهزاده ولی عهد وارث
شاهزاده سلطان سلیم است با دختر ابراهیم حسین میرزا که والده ماجده اش دختر میرزا کامران
خاقان ممالک ستان آن مهین بانوی اقبال را شایسته این نسبت داشته در ساعت مسعود
محمود جشن عالی ترتیب داده با شاهزاده ولی عهد از دواج بستند آغاز سال سی و هشتم از مبداء
شب یکشنبه هفدهم جمادی الآخر هزار و یک هجری بعد از انقضای سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه نور
افروز جهان صورت و معنی یعنی آفتاب عالم تاب به برج حمل تحویل فرمود سال سی و هشتم از جلوس
قرین خاقان سکندر آیین بدولت و اقبال آغاز شد و در ایام جشن نوروزی خانخانان سپه سالار
میرزا جانی حاکم تته را بدرگاه سپهر غبار آورده سعادت آستانبوس دریافت و خاقان
بر فراز مسند اقبال تکیه زده میرزا جانی را رخصت بار فرموده آن سعادتمند بلوازم کورنش و تسلیم
و مراسم زمین بوس و تعظیم مبادرت جسته مشمول مراحم بیکران گردید از سر پوشیده محمد بن میرزا باقی بن
عیسی است که بجند پشت بسکل بیگ ترخان میرسد چون در ماوراء النهر شورش پدید آمد ابو ... ارغون
خود را گذاشته بخراسان آمدند میر ذوالنون بیگ ارغون در خدمت سلطان حسین میرزا
معزز و محترم بود قندهار و سیستان و زمین داور به بتول او مقرر بود در زمانی که بدیع الزمان میرزا
از پدر عاق بقندهار روی سعادت بر تافت میر ذوالنون با او موافقت نموده دختر خود را در حباله
او در آورد و بعد از ستغفار شدن سلطان حسین میرزا که نقد حیات سپرد شاه بیگ پسر
را استحکام داد حضرت فردوس مکانی از کابل بقندهار شتافتند او جنگ کرده منهزم شد و قندهار
مفتوح گردید آنحضرت ناصر میرزا را در قندهار گذاشته بکابل معاودت نمودند مقیم برادر شاه بیگ
نزد شیبک خان رفته بقندهار در آمد چون شیبک خان در جنگ شاه اسماعیل بقتل رسید شاه بیگ
بطلب شاه اسمعیل بهری رفت و شاه او را محبوس فرمود و سنبل نام غلام شاه بیگ از فرط
و حلال نمکی با جیل جوان ارغون عهد و پیمان بسته بقصد خلاص ساختن او بهری شتافت و در
خود را سوداگر وانموده دوکانی چند ترتیب داد و شبها بهانه خود را بزندان رسانیده از خبر
شاه بیگ جمعی از زندانیان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت نشست و سنبل چند اسب
کرده و نعل واژگون بسته مهیا کرد تا آنکه شبی محافظان زندان را داروی بیهوشی داد و شاه بیگ
را برآورده بقندهار رسانید و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی به تسخیر قندهار متوجه شد
و او قدرت جنگ صف در خود نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره به امتداد انجامید بعد

دقول

دنول برامده بجانب سال رفت و از انجا بسوان امده انملک را از جام گرفت و بعد از فوت شدن
جام در زمان پسر او جام فیروز تمام ولایت سند را بجبر تسخیر و ضبط تصرف در اورد و بعد ازان ملتان را
از طایفه لنگاه گرفت و چون شاه بیگ ودیعت حیات سپرد میرزا شاه حسین پسر او جانشین
شد حضرت جنت اشیانی در ایام غربت و ناکامی بسر وقت او رسیدند و ان کم فرصت حق ناشناس
سخن بدپیش امد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافته و ذکر مجلا در اواخر حال از بد سلوکی و خودرای
او ارغونیان رنجه شدند و در وقتی که میرزا شاه حسین بجانب بهکری امد ارغونیان میرزا عیسی را
که در سوایف ایام سری او بس اجداد او داستند بحکومت برداشته تته را مضبوط ساختند و میرزا شاه
حسین از ظهور این واقعه بهکر نارسیده عنان معاودت معطوف داشت و با سلطان محمود خان
کوکلتاش او بود و حکومت بهکر داشت بجانب تته شتافت و مدت شش ماه از جانبین جنگ و
ستیز بود اخر بهکر و تند دیو سلطان محمود حرف اشتی درمیان اورد و ملک به پنج حصه قرار یافت سه
بخش از میرزا عیسی و دو از میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد تمامی انملک
بتصرف میرزا عیسی در آمد و بعد از فوت میرزا عیسی میرزا باقی بر مسند حکومت نشست قضا
را سودای بر مزاج او استیلا یافت و شبی قبضه شمشیر را بگوشه دیواری گذاشته و شمشیر را بر شکم
خود نهاد تا جان داد انگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده نیز خالی از جنون
و مالیخولیای نبود خود در گوشه بسری برد و حل و عقد امور مملکت بقبضه اختیار میرزا جانی بود و بعد
از این دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله
چون میرزا جانی بسعادت زمین بوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایه او را
بمنصب سه هزاری برافراخت و ولایت تته به تیول او مرحمت شد و بندر را بخالصه ضبط فرمودند
و به انواع مراحم و عواطف که در مخیله او نگذشته بود کام دل برگرفت و از اعاظم وقایع رفتن خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است بزیارت خانه مبارک و تفصیل این اجمال انکه باوجود حقوق تربیت
و نوازش خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرافراز ساخته از جمیع امرای
عالی مرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی ترمیدیدند و پیوسته بتوهمات دور از کار خود را ازرده
میداشت و برخلاف توقع و خواهش سلوک مینمود و مع ذلک انحضرت از بردباری و وسعت حوصله
رعایت حقوق والده ماجده اش فرموده بر وظایف الطاف و اعطاف می افزودند و میرزا
را کجهت تعصب مذهب و ملت با شیخ ابو الفضل خصومت غلیظ داشت اگر احیانا امری خلاف مقصد او
بظهور میرسید از سوایب بداندیشی و بدگوی شیخ دانسته اظهار اشفتگی و ازردگی می نمود در سنه
الف جونا گره گرده و منظفر را اوره دشت نیستی کردانیدند تا کنار دریای شور به تیغ همت او

شد فرمان عاطفت آمیز طلب دیگر صدور یافت واو با وجود چنین فتحی از فرط دا همه قرار انرا
بخود نتوانست داد و عزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته نخست نورنگخان و کوجرخان و خواجه
اشرف و جمعی از امرای پادشاهی را که همراه او بودند رخصت جاگیر فرموده آنگاه بحکام نهاد در پیشها
فرستاد که سوداگران از آمد و شد بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده
قول بگیرد و بجام و بهاره که دو زمین دار معتبر آنملک اند جنان وانمود که اراده دارم که از راه
سند بدرگاه شتابم و چون به تین سومنات رسید میر عبد الرزاق بخشی و سید بایزید را مجبور
ساخت که مبادا از اینها فتنه سر بر زند و با سیاهیان عهد و قول نمود که او را از رفتن باز ندارند
درینوقت قول نامه فرنگیان رسید و از بندر بلاد بر جهاز الهی که ساخته او بود سوار شد و بران
خود را خرم و انور و عبد الرسول و عبد اللطیف و مرتضی قلی و عبد القوی و دو دختر اینها با مادران
اینها و سایر اهل حرم و خدم بکشتی در آورد و از بلاد زمان صد کس متجاوز همراه گرفت و از
نقد و جنس آنچه قابل برداشتن بود بجهاز برد و بجلالان عالی فطرت بلند همت پشت پا بر اسباب
ریاست زده ترک لوازم دولت و امارت نموده مجردانه قدم در شاهراه توفیق نهاد و در روزی
که بکشتی می نشست در کنار آب تمام لشکر و حشم فوج بسته استاده بودند نقارها می نواختند و آن شیر
مرد دل از همه وا پرداخته بچشم عبرت می نگریست و چنین عزیمت را که آلود تفرقه نمی ساخت دهم ازو
ازو زیر عبد الرزاق معموری را از قید بر آورده عذر خواست و چون این خبر بعرض اشرف رسید
بر خاطر حقیقت شناس سخت گران آمد بر زبان الهام بیان گذشت که با عزیز اینجا یی دوست می داشتم
که اگر او قصد ما کردی اینقدر ضبط خود میفرمودیم که اول او زخم انداز و بعد از ان ما دست بکار بریم
افسوس که آن کم فرصت قدر عاطفت ما نشناخته روی بوادی غربت نهاد امید که بر مهتدای مقاصد
خود کامروا شده بخیر و خوبی مراجعت نماید والده ماجده خان اعظم از غم مفارقت فرزندیکان
پیوند نزدیک بود که بقالب تهی کند خاقان ستوده خصال باز ماندهای او را بعواطف خسروانه نوازش
فرموده شمس الدین حسین پسر کلان او را که از مبادی عمر در خدمت آنحضرت تربیت یافته بود بمنصب
هزاری سرافراز ساختند و شادمان پسر دیگر را بمنصب پانصدی و ملک گجرات به تیول شاهزاده
مراد مرحمت شد که از مالوه به احمدآباد شتابد و درین تاریخ شیخ فیضی که نزد برهان الملک دکنی
رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمد و سعادت استاموس دریافت و هم درین ایام زینخان کوکلتاش
باستیصال افغانان پر تاریکی روی همت نهاد و قاسم خان را در جلال آباد با فوجی گذاشته خود
با آصف خان و تخته بیک و خواجه شمس الدین و سعید خان گکهر بکوهستان در آمد و مجاهدان از هر
فیروزی یاوری دولت شایسته ظاهر ساخته افغانان سیاه بخت را گشته دسته تا سرحد کافران

که منقل

که متصل بولایت کاشغر است راندند و وحدت علی خویش جلاله که سرکرده تاریکیان بود قلعه کتل را مستحکم ساخت
بهادران جانفشان از اطراف هجوم آورده به نیروی همت آن قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهار صد کس
از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ گردیدند و تخمینا هفت هزار کس اسیر گشته نقد برشدند و از غازیان لشکر اسلام
معدودی شربت خوشگوار شهادت چشیدند و تا سرحد کاشغر پایمال ستوران عساکر اقبال گشت و وحدت
را چاره بجز آمدن دیدن نماند و دیگر سران یوسف زئی طناب در گردن انداخته زنهار خواستند و زینخان
کوکلتاش خاطر از ضبط الحدود برداخته روی امید بقدسی آستان نهاد و آصف خان و خواجه شمس الدین
برافقت او سعادت زمین بوس دریافتند و به انواع نوازش و مراحم فرق عزت برافراختند و مقارن آن
حال صد و بیست و هفت فیل که راجه مانسنگه از غنایم فتح اودیسه مصحوب شیربیک تواجی بدرگاه والا فرستاده
بود بنظر اشرف گذشت و هم درین ولا میر میرزا که نزد قطب الملک حاکم گلکنده فرستاده بودند با ایلچی او آمده
دولت کورنش دریافت و عرضه داشت او را با پیشکشها که بدرگاه ارسال داشته بود بنظر همایون در آورد
و درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده های عالیقدر انعقاد یافت و شاهزاده خانم را که نخستین
صبیه آنحضرت است بمظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا نسبت فرمودند و شاهزاده شکر النسا بیگم را
بمیرزا شاهرخ نامزد فرمودند و در خلال اینحال دختر راجه علیخان را که بدرگاه فرستاده بود بحرم سرای
شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم در آوردند و بعد از فراغ این
جشنهای عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنجهزاری سرافراز ساختند بحکومت مالوه رخصت فرمودند و
شهباز خان را باتالیقی میرزا اختصاص بخشیدند **آمدن رستم میرزا بدرگاه خلایق پناه** چون سلطان حسین
میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه طهماسب رخش حیات بنزهت سرای ملک
بقا تاخت از چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا که فرزند کلان بود قندهار را متصرف شد و رستم میرزا با دو
برادر زمین داور و آنحدود را بقید ضبط در آورد و میان برادران کار بمنازعت و مخاصمت کشید
در عرصه مبارزت رستم میرزا غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده در قندهار تحصن جست و
از صواب دید ارباب صلاح بایکدیگر آشتی کردند و بعد از یک چندی باز ارباب فساد از طرفین غبار
فتنه برانگیختند و مظفر حسین میرزا بر سر رستم میرزا لشکر کشیده و جنگ سخت در پیوست و دفعه دیگر
مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده بقندهار عطف عنان نمود و پیوسته برادران با
یکدیگر داوری کینه روزگار بناایمنی میگذرانیدند تا آنکه مظفر حسین میرزا اعلام شوکت و اقتدار برافراشت
زمین داور را از رستم میرزا گرفت و رستم میرزا برهنمونی سعادت و استبشار اقبال عریضه اخلاص
بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستانبوس نمود و خاقان وافر الاحسان فرمان
استمالت مصحوب میرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران راه قندهار حکم فرمودند که مقدم میرزا

را گرامی شمرده در لوازم خدمتگاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانند و چون خبر آمدن میرزا
بقلمرو پادشاهی رسید قرابیگ و حکیم عین الملک و بختیار بیگ پیشتر رخصت یافتند و از پی ایشان
شریف خان و شاه بیگ خان و اصفهان را اشارت شد و روزی که بدار الخلافه لاهور داخل میشد
خانخانان و زینخان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافته و آن سلاله دودمان سیادت و ثمره شجره
سلطنت را به اعزاز و احترام تمام بسعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند و سنجر میرزا برادر خورد
او و چهار پسرش مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن میرزا و ابراهیم میرزا بسجود قدسی آستان فرق عزت
برافراختند و به انواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سربلندی یافتند و میرزا بمنصب پنجهزاری
خلعت امتیاز پوشید و سرکار ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت قندهار محصول داشت بتیول میرزا
مقرر شد و از غرایب وقایع که درینولا سمت ظهور یافت آنست هنگام شام که تشخیص چهره آشنا از
بیگانه کمتر شدی دیوانه سری از استیلای مستی و نشه جنون خود را سراسیمه بدرون حرم سرای اقبال انداخت
و دوران نزدیکی شاهزاده دانیال حاضر بود و از مشاهده اینحال بحیرت در شد و بپای مردی همت
او را جست در بر گرفته بر زمین زد و شورش عجیب در شبستان دولت افتاد و از کنیزان ترک
و حبشی و هندی هجوم آوردند و چون تاریک بود شاهزاده را نشناخت بیاد چوب و خشت
گرفتند درینوقت حضرت خاقانی شمشیر کشیده در رسیدند و غافل ازینکه شاهزاده او را از بر کرده
بقصد زخم تیغ برافراختند شاهزاده فریاد برآورد که من او را در زیر گرفته ام مبادا زخم بمن
رسد و به این وسیله از ضرب تیغ محفوظ ماند و همدرین ایام شاهزاده دانیال را بصبیه قلیچ خان
عقد ازدواج بستند و بغایت جشن عالی ترتیب یافت و آن رکن السلطنه جهت پادشاهزاده
سامان نمود و به این نسبت فرق عزت برافراخت و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپه
سالار است بتسخیر دکن و تفصیل این اجمال آنکه چون حکم شده بود که شاهزاده مراد از راه گجرات
متوجه تسخیر ولایت دکن شود بخاطر قدسی مظاهر خبان پرتو افگند که شاهزاده دانیال از راه
مالوه به آن ملک در آید و بنابرین شاهزاده والاگهر به این خدمت دستوری یافت و خانخانان
و رای رایسنگه و بسیاری از امرای عظام در خدمت شاهزاده رخصت شدند و شاهرخ
میرزا و شهبازخان و سایر جاگیرداران ولایت مالوه فرمان شد که چون شاهزاده به آنجا
رسد نطاق خدمت در میان جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد ازان که شاهزاده را رخصت
فرمودند بخاطر الهام مآثر خبان صواب نمود که هرگاه شاهزاده والانژاد شاه مراد پیشتر به آن خدمت
دستوری یافته مبادا فرستادن شاهزاده دانیال باعث آزردگی خاطر او شود و چنانچه
شرط موافقت است باید که سلوک نکنند و فیمابین غبار نفاق و کلفت مرتفع گردد و مقصدی

که پیش

کاینش نهاد همت جهانگشا شده روزی چند در عقده تعویق افتد لاجرم قلیج خان حکم شد که شاهزاده
را باز گرداینده بملازمت اورد و خانخانان را بعواطف گوناگون سرافراز ساخته رخصت فرمودند
مرادبابه سریر سلیمانی رسید که چنان استماع یافت که شاهزاده دانیال به این خدمت دستوری یافته
و باعث این اتفاقی ظاهر نیست اما از بنده چه کوتاهی واقع شده که اورا به این خدمت تعین می
نمایند در جواب عرضه داشت او فرمان شد که بجهت مراعات خاطر او فسخ ان عزیمت نموده خانخانان
خانان را با دیگر امرا بکومک او فرستادیم باید که تا رسیدن سپه سالار لشکرها فراهم اورده اماده
و مهیا باشد که چون او به الحد و دپیوند و بی شایبه توقف و انتظار متوجه مقصد گردد و هم درین ایام
میرزا یوسف خان بکشمیر رخصت یافت و رای پتر داس را تسخیر قلعه باندهو که از اعاظم قلاع
هندوستان است تعین فرمودند و آوازه نیروی تدبیر و شجاعت در اندک فرصتی ان قلعه را مفتوح
گردانید چنانچه تفصیل ان در جای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و درینولا ابوسعید میرزا
برادر رستم میرزا که در قندهار مانده بود روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده سعادت زمین
زمین بوس دریافت و بتفقدات گوناگون فرق عزت برافراخت و از سوانح امدن راجه مانسنگه
از بنگاله چون ان رکن السلطنة از تسخیر اودیسه و ضبط ولایت بنگاله خاطر بپرداخت بحکم اشرف
متوجه درگاه شد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیه دولت نورانی ساخت و جمعی
از زمینداران ملک اودیسه و افغانان عمده را که همراه اورده بود بسعادت کورنش سرافراز
نمود مقارن الحال اسماعیل قلی خان از گجرات امده دولت باریافت و میرزا یوسف خان
بکشمیر رفته بود خاطر از انتظام مهام انجای مطمین ساخته بتقدیس آستان بازگردید وقایع سال
سی و نهم الهی از جلوس اقدس شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخر هزار و دو هجری افتاب جهانتاب
برج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال سی و نهم از مبداء جلوس ابد قرین بمبارکی اغاز شد و
بدستور معهود دولتخانه را ایین بندی کرده تا روز شرف هر روز جشنی تازه ترتیب یافت
و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد عشرت و نشاط دادند و هر کدام درخور شایستگی
خویش به اضافه منصب و جاگیر کام دل بر گرفتند و درین جشن نوروزی بشاهزاده ولی عهد
ده هزار سوار مرحمت شد پنجهزار از الوس راجپوت وغیره که در صوبه بنگاله جاگیر داشتند
و چهار هزار از امرای حضور و هزار احدی و سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده عالمیان که
از همشیره راجه مانسنگه بوجود امده بود با وجود خردسالی بمنصب پنجهزاری سرافراز ساخته ولایت
اودیسه را به تیول ایشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان را بداخلی مقرر داشته راجه
مانسنگه را باتالیقی و تمشیت مهمات سرکاران نوباوه گلشن خلافت غرا اختصاص بخشیدند و هم درین

تاریخ ولایت بهار بسعید خان مکرمت شد میرزا رستم بعلم و نقاره سربلندی یافت و از سوانح آمدن
آمدن بهرام میرزا میر مظفر حسین میرزا بقدسی آستان است چون رستم میرزا بعواطف بیکران فرق عزت
برافراخت و آنچه در مخیله او خطور نکرده بود از منصب جاگیر و سایر اسباب سلطنت مرحمت شد
مظفر حسین میرزا که پیوسته از او تکیه و همسایگی آن طایفه بی باک در مشهد در اضطراب بود از آنجا
آوردن رستم میرزا بدرگاه سلاطین پناه و تربیت یافتن او بیشتر مضطرب و متوهم گردید و چاره
کار منحصر درین دانست که روی امید به این آستان که مرجع سلاطین جهان است آورده از آسیب
روزگار فارغ بال زندگانی نماید لاجرم والده ماجده خود را با بهرام میرزا پسر کلان خود بدرگاه سلیمان
جاه فرستاده التماس فرمان طلب استمالت نمود و خاقان ستوده خصال مراحم بیکران شامل حال
میرزا فرموده قرابیگ کرد قدیم که آن سلسله رابطه خدمت داشت با میرزا بیگ قدیمی رخصت
نمودند که میرزا را بنوید عواطف پادشاهانه مستظهر سازند و میرزا فرمان طلب احرز بازوی
دولت ساخته روی دولت امید بقدسی آستان نهاد و بحکم اشرف شاه بیگخان بحراست قندهار خلعت
امتیاز پوشید و روز جشن شرف ناظر دولت بخطاب خانی شرف اختصاص یافت و همدرین
روز میر حیدر معمایی که از اجله سادات عراق بفضایل و کمالات صوری و معنوی امتیاز داشت
بسعادت زمین بوس ناصیه خدمت نورانی ساخت میر در صنایع و بدایع شعری خصوص معمارت
او درین فن بجدی رسیده بود که در محاورت هرچه بر زبانش میگذشت چون حساب میکردند تاریخ
سال حال میشد از نتایج طبع او قصیده بر صفحه روزگار یادگار است که هر بیت معامبت باسم
ممدوح و هر مصراع تاریخ سال اظهار مضمر و موشح و غریب تر آنکه شیخ ابوالفیض فیضی تفسیری نوشته
بی نقط و میر حیدر سوره قل هو الله احد را تاریخ آن تصنیف یافته و همدرین ایام حکیم علی حوضی ساخت
و در زیر آن حوض خانه و از یک کنج آن حوض راهی به آن خانه و حوض را از آب لبالب ساخته
بود که یکقطره از آن آب بدرون خانه در نیامدی و هوا مانع دخول آب شدی و هر کس خواستی
که به آن خانه در آید سر به آب فرو بردی و از آن در بدرون خانه در آمدی و خانه دیدی فرشها
انداخته و کتابها نهاده بالجمله بعد از اتمام حضرت خاقانی بتماشای آن تشریف بردند
نخست چندی از مقربان بساط عزت را حکم شد که به آن حوض در آیند آنگاه خود بسعادت توجه
فرمودند و زمانی ممتد بتماشای آن خوشوقت شدند ولی اغراق از بدایع روزگار بود
همدرین سال نورنگخان که از اعاظم امرا بود در گجرات رخت هستی بربست و قاسم خان میر بحر
بحکومت کابل دستوری یافت و اسماعیل قلی خان بگالی که در وجه تیول او مقرر بود رخصت
شد و راجه مانسنگه را امجد ایالت بنگاله بلند مرتبه ساخته بدان صوب فرستادند و شهباز

بسر شهباز کی

بهر شیر افکن بخطاب خانی سرافرازی یافت و از سوانح شورش محمد زمان میرزا در کابل و کشته شدن
هاشم خان و بقتل رسیدن او از آن باز که میرزا شاهرخ از بدخشان برآمد همواره بدخشیان فتنه
سرشت پسری را بفرزندی میرزا شاهرخ شهرت داده دستمایه شورش می ساختند تا آنکه محمد زمان
نامی را برگزیدند و گروه انبوه برگرد او فراهم آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند اگرچه بکرات
در ایام اوزبکیه مصافها دست داد و بدخشیان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند لیکن در آخر شکست
فاحش بر بدخشیان افتاده در آنملک نتوانست بود و تا کابل شتافت و خواست که بهزاره توسل
جسته بکومک ایشان در کابل شورش اندازد و بظاهر چنان مینمود که عزیمت درگاه دارم و به اینجا
دولت ابد طراز پناه آورده ام هاشم پسر قاسم خان که در کابل بود ازین معنی وقوف یافته
[illegible] کشمیری سلیم بیگ واله دوست را با پانصد سوار پیشتر فرستاد که بدرقه شده او را بکابل
درآورند و خود نیز از پی شتافت در وقتی که محمد زمان از کوتل پنجشیر گذشته بجانب الوس
هزاره جات متوجه شد لشکر کابل رسیده بین الفریقین جنگ در پیوست اگرچه قرا بیگ بهادر
و جهانگیر بیگ و چندی از بهادران سپاه منصور بر خاک هلاک افتادند اما بتایید اقبال بیزوال محمد
زمان دستگیر شد و او را مسلسل بکابل آوردند و مقارن این حال قاسم خان که از درگاه دستوری
یافته بود بکابل رسید و بعنایت نیک دریافت و از فرط مردمی نزدیک بخود جای بودن او قرار داده
از بندگان داشت و چنانچه باید در محافظت شرایط احتیاط بکار نبرد و جمعی از بدخشیان که همراه
او آمده بودند همه را ملازم خود ساخته به تیمار حال ایشان پرداخت درینوقت فرمان طلب او از
درگاه رسید و مقرر ساخت که هاشم بدرقه شده او را بسعادت آستانبوس مفتخر گرداند غافل ازینکه
آن بدنهاد با پانصد بدخشی فتنه سرشت همه داستان شده در کمین شورش و آشوب است و قرار داده اند
قاسم خان را با هاشم پسرش بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسم خان
در مدت پنجاه سال فراهم آورده متصرف شوند بالجمله در روز معهود محمد زمان کس نزد هاشم فرستاده
[illegible] بعد از فراغ شیلان از سر دیوان برخاسته بدرون حرم سرا تشریف برده اند که استراحت
فرمایند و ما تنها ایم اگر لحظه متوجه شوید که ببازی نرد و دیگر ملعبات مشغول شویم دور نیست هاشم در جواب
نمود که بتهیه رفتن و بسیج سفر گرفتارم و نمیتوانم آمد دران بدسرشت جمعی را بر سر خانه هاشم تعین فرمود که همان
کارش بانجام رسانند و خود با چندی بقصد قاسم خان شتافت و سر زده بدرون خانه درآمد آن
[illegible] را از جستن سار تیغ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و سر او را بر نیزه کرده خواجه عوض ارباب
[illegible] و خاصه خیل را که دران گرد و پیش بودند نیز بقتل رسانیدند و شورش عجیب در قلعه افتاد و هاشم

ازین غوغا سراسیمه متفحص بر امد و پیش ازانکه بر حقیقت حال اطلاع یابد کسان را فرستاده که دروازهای
قلعه را مضبوط بستند و چون ازین عذر وقوف یافت در ساعت سوار شده بجانب ارک شتافت
و چندی از خویش و اقربا و اهل خدمت که درون قلعه منزل داشتند با او پیوستند و جمعی از بد بختان
که بکشتن هاشم می امدند چون بر در قلعه رسیدند راه مداخل مسدود یافتند و هر چند سر بر سنگ زدند
نتیجه بران مترتب نشد و بستن دروازهای قلعه از تاییدات غیبی بود و الا کار بدشواری می کشید
بالجمله هاشم در ارک شکسته بدرون در امد و اهل فساد بر بامهای خانه بر امده بسنگ و خشت و تیر
و تفنگ کارزار کردند و چندی از همراهان هاشم بقتل رسیدند و بسیاری بدیوارها بر شده خود را
بدرون حویلی انداختند و جمعی از خون گرفتها که قدم جرات پیش نهادند بر خاک هلاک افتادند
و بقیة السیف بخانه در امده در از درون مستحکم بستند و هاشم فرمود که بام را شگافته آتش در زدند
و ان بخت برگشتها که نفسی چند از حیات شان باقی بود سراسیمه خود را بدرون حمام انگندند
و در انجا نیز چندی بقتل رسیدند و از نیم روز تا وقت بامداد در زد و خورد گذشت در دم
صبح هشتاد کس یکجا از حمام بر امده تا نفس اخر کارزار کردند و مجموع اشان به تیغ مکافات بر خاک
هلاک افتادند و ان سر خلفه ارباب فساد نیز دران معرکه بقتل رسید و جهانی از اشوب و
فتنه سرشت او پاک شد وقت شام هیچ کس ازانها که درون حمام پنهان مانده بودند بر امدند که خود را
بگوشه سلامت رسانند مردم هاشم واقف شده انها را نیز کشتند و روز دیگر هر جا نشان بد بختی
یافت علف تیغ انتقام ساخت و بلی اوراق هاشم درین واقعه خوب جنبید و خود را چنانچه بود ظاهر
ساخت بعد از کشته شدن چنان پدری با چنین غنیمی که بد خواهان او را بفرزندی میرزا شاهرخ
می پرستیده باشند و چندین مصاف با او زنکیه کرده و در اکثری غالب امده باشد و با علم
اعوان و انصار پای همت بر جا دارد و با معدودی از سپاهی و پیاده یک شبانروز متصل جنگ
زد و خورد نماید و کشنده پدر خود را بقتل رساند و مثل کابل ملکی را در چنین فتنه و حادثه نگاه دارد
اندک کاری نیست و بهمین خدمت امروز در جرگه امرای عظام انتظام دارد بالجمله هاشم سران فتنه
و باغی را مصحوب حاجی محمد مشهدی و یوسف کشمیری بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگرچه کشته
شدن قاسم خان که یکی از معتمدان قدیم الخدمت و امرای صاحب شوکت بود بر خاطر حقیقت شناس
خاقان گیتی ستان گرانباری نمود اما ازانکه در راه اخلاص جان نثار شده فرزندش مصدر
خدمتی گردید و سزک احدی را با فرمان استمالت و خلعت و کمر شمشیر مرصع رخصت فرمودند که هاشم
را به اقسام عواطف و نوازش دلجوئی نماید و چون قلیج خان بحکومت کابل دستوری یافته بدرگاه

او رسید متوجه درگاه گردد و از تیول قلیچ خان بود بمیرزا یوسف خان مرحمت نموده کشمیر را به احمد بیگ کابلی
و محمد قلی بیگ افشار و حسن بیگ گرد و حمزه بیگ عنبرا علی و حسن علی عرب و جمیل بیگ علی دانشمندی
و جمعی از اماقات جاگیر فرمودند و حکم شد که آصف خان بکشمیر رفته از قرار حاصل نام برده ها علی
السویه تقسیم نماید و زعفران زار و جانور شکاری را بخالصه شریفه ضبط کند و شریف خان از حکومت
غزنین که وطن مالوف او بود و عمرها درین آرزو بسر می برد کامیاب ساختند و در خلال اینحال خبر رسید
که خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از سفر حجاز بسلامت مراجعت نموده بگجرات آمده متوجه درگاه است
و درین سال بخشی الملکی شیخ فرید بخاری به تنبیه و تادیب راجهای کوهستان پنجاب که بر سمت شمالی
واقعست دستوری یافت و حسن بیگ شیخ عمری و علی محمد اسپ و بهادر خان قوربیگی و بسیاری از
امرای کومک مقرر شدند و به تیغ همت آن رکن السلطنه فتوحات روی داد و چون آن مهم سرانجام
نیک یافت و شیخ را بحضور طلب فرمود و سرداری لشکر بحسن بیگ شیخ عمری باز گردید و هم درین ایام موکب
اقبال بعزم شکار از دریای راوی عبور فرموده روزی چند در حوالی لاهور بنشاط شکار خوشوقت شده
عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و درین شکار خواجه نظام الدین بخشی باجل طبیعی در
گذشت او خالی از رشد و کاردانی نبود و در بدایت حال مدتها بخدمت بخشی گری گجرات اختصاص
داشت و از وقوف و کارگذاری بسعادت خدمت حضور و منصب بخشی گری کل مرتضی گردیده به اندک
زمانی در کار خود نیک استقلال یافت و اگر بگجندی روزگار امان دادی یکن که در اندک فرصت بوزارت
رسیدی و از سوانح رسیدن خان اعظم است بقدسی استان چون آن رکن السلطنه بگجرات پیوست
عبد الله پسر خود را همراه گرفت جریده بادیه پیمای شوق گردید و خرم را با دیگر فرزندان گذاشت که منزل
بمنزل از پی می آمده باشند و درین تاریخ بشرف طوبوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و حضرت خاقانی
از کمال تفقد و مهربانی سر او را از زمین ادب برداشته تنگ در آغوش عاطفت کشیدند آنگاه [illegible]
را بحضور طلب داشته بدیدار فرزند بجان پیوند که رشته حیاتش از غم او نزدیک بگسیختن رسیده بود
بخشی فرمودند و از اثر سوز و گداز آن سعادت سرشت قطرات چند اشک از چشم جهان بین آنحضرت
بیرون تراوید و درین مرتبه پایه قدر و منزلت خان اعظم از آنچه بود افزایش گرفت و منصب خاصه
او پنجهزاری و شمس الدین حسین پسر کلان هزاری و خرم هشتصدی و انور ششصدی و شادمان پانصدی
و عبد الله چهارصدی و عبد اللطیف دوصدی و مرتضی قلی صد و پنجاهی و عبد الغوی صد و پنجاهی
قرار یافت که مجموع نه هزاری باشد و صوبه بهار به تیول او و فرزندان او مرحمت شد و در ساعت
مسعود تعالی منصب وکالت فرق عزت برافراخت و مهر اشرف اوزک به او حواله فرمودند و حل
و عقد مهام سلطنت بقبضه اختیار او سپردند و مقرر شد که در هفته دو روز بر سر دیوان نشیند و دیوان

و بخشی و میر سامان و مستوفی و سایر ارباب دخل بصلاح و صواب دید او کار کنند و در خلال این حال
یادگار سلطان ایلچی شاه عباس فرمان روای ایران رخصت معاودت یافت و اختیار الملک را
با نفایس و نوادر هندوستان برسم رسالت همراه ساختند و ابو ناصر بتحویلداری مقرر شد و مکتوبی
مبنی بر نصایح و مواعظ و اظهار عواطف و مهربانی نگاشته کلک صداقت رقم فرمودند و درین
تاریخ آصف خان بطریق واکجوکی سه روز از کشمیر آمد و جمع آنرا باسترضای رعیت قسمی و یک لک خروار
قرار داده به بندهای درگاه قسمت نموده بود و درین ایام عماد الملک شاهین توییغون بدرگاه والا
ارسال داشت و باعث ابتهاج خاطر فیاض گردید و شیخ ابو الفیض فیضی کتاب نل دمن را که در اصل لیلی
و مجنون بحکم اشرف در نظم کشیده بود بنظر قدسی اشرف در آورد و عرصه سخن وری را بگونه تحسین
انباشته یافت پیش تر در زمین مخزن اسرار مرکز ادوار گفته بود و در وزن خسرو شیرین سلیمان
بلقیس همچنین در برابر هفت پیکر هفت کشور و در تقابل سکندرنامه اکبرنامه پیش نهاد خاطر نکته
سنج داشت ولی اعراق در مرکز ادوار و نل دمن که توفیق اتمام یافته خوب سخن کرده و ابکار معنی
را باشاطکی الفاظ جلوه داده و اگر یک چندی عمر فرصت بخشیدی هر پنج کتاب را شیرازه تمام
یافته خوب سخن کرده و ابکار معنی را آرایشی و درین ولا عرضه داشت خان احمد حاکم گیلان بدرگاه
سلاطین پناه رسید چون از شاه عباس شکست خورده بولایت روم شتافت حکام آنجا بسبکی
پیش آمدند بعد از زیارت خانه مبارک و سایر اماکن قدسیه در بغداد رحل اقامت افکند
نه راه آمدن و نه روی بودن داشت ناگزیر عریضه مشتمل بر اظهار حوادث و ناکامیهای روزگار
و آرزوی سجود درگاه سپهر عیار بقدسی آستان فرستاد و حامل عریضه بنوازشات گوناگون سرافراز
یافت و مقرر شد که مبلغها از نقد و جنس سامان نموده بجهت او ارسال دارند که اگر اراده آمدن داشته
باشد و تواند آمد از بابت سفر و اخراجات راه محنت نکشد و در اواخر این سال قلعه سیوی که در حدود
قندهار واقعست و طایفه افغانان نیازی متصرف بودند به تیغ همت سید بهاء الدین بخاری و بختیار
بیگ ترکمان و میر ابو القاسم تمکین مفتوح گردید وقایع سال چهلم الهی از مبداء جلوس اقدس نهم رجب هزار
و سه هجری اطلاع آفتاب جهانتاب بمحل حمل تحویل ارزانی فرمود و سال چهلم از سلطنت روز افزون
بمبارکی و میمنت آغاز شد امید که چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع صبح نشور جهان افروز
باد و در مبادی این سال حسن بیگ شیخ عمری و جندی از امرا که بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری
یافته بودند و راجه باسو را با سایر زمین داران بدرگاه والا آورده بسعادت زمین بوس ناصیه
خدمت نورانی ساختند و از سوانح ارتحال برهان نظام الملک بقدسی سرای جاوید و تفصیل این اجمال
آنکه چون بیامن توجه حضرت خاقانی بحکومت موروثی رسید حقوق نوازش و تربیت آنحضرت را

برطاق

برهان نسیان گذاشته عمر گرانمایه را بجور و رای و بی باکی مصروف داشت و افواج قاهره بانهدام
اساس عمر و دولت او دستوری یافت چنانچه در اوراق سابق ذکر نموده آمد قضا را درین ایام
او را با بزن فرهاد خان که از اعاظم دولت او بود تعلق خاطری بهم رسید و اسد خان و فرهاد خان را
با فوجی تسخیر بندر ریکدنده که در تصرف فرنگیان بود فرستاد که روزی چند در غیبت او کام دل
برگیرد فرهاد خان که از حقیقت حال آگاهی یافت از فرط غیرت و حمیت بفرنگان در مساحت و شکست
عظیم بر فرنگیان افتاد و اسد خان دستگیر شد و گروه انبوه بقتل رسید و آن مغلوب نفس فرصت غنیمت
شمرده بکام دل نشست و از افراط میل و خواهش ادویه حاره بجهت تقویت باه بکار برد و گویند
که شخصی سیاب کشته که بحد کمال رسیده بود بخوردن او داد سخت رنجور شد و هر چند اطبا بمعالجه
پرداختند اثر صحت نیافت و استداد مرض روی در تضاعف نهاد و چون از همه دواها نا امیدی
دست داد ابراهیم پسر بزرگ خود را جانشین گردانید و اخلاص خان حبشی به این معنی راضی نشد
و با جمعی از حبشی و دکنی اتفاق نموده اسمعیل پسر دوم او را که پیش ازین بحکومت برداشته بودند
از زندان بر آورده هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخت درینوقت بیماری او قدری تسکین یافته
بود خود در سکپال نشسته بدافعه و مقاتله او شتافت و در سه کروهی احمدنگر جنگ کرده غالب آمد
و بسیاری از ارباب فساد بقتل رسیدند و برهان الملک مظفر و منصور به احمدنگر معاودت نمود لیکن
بعد از روزی چند باز بیماری او اشتداد یافت و چون وقت ناگزیر در رسیده بود رخت حیات
بفسحت سرای جهان باقی کشید و چاند بی بی خواهرش باتفاق دیگر سران آنملک ابراهیم را جانشین
ساختند و برادرش را میل کشیدند و بعد از اندک مدتی لشکری از عادل خان بجنگ او آمد و در
چهل کروهی احمدنگر پیش راه بر آنها گرفته جنگ کرد و قضا را تیری بر او رسید و نقد هستی سپرد و احمد
نامی را بجای او نشاندند **آمدن مظفر حسین میرزا بدرگاه سلاطین پناه** چون شاه بیگخان بقندهار پیوست
مظفر حسین میرزا فرمان قضا مثال را حرز بازوی سعادت ساخته با اهل و عیال و بنه و با یازده
سوار قزلباش روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و شاه بیگخان خطبه و سکه را بنام نامی و القاب
گرامی خاقان گیتی ستان زینت افزوده حکام بضبط ولایت و سرحدها تعین نمود و از تاییدات
اقبال روز افزون آنکه زمین داور و ملک گرمسیر را که اوزبکان از میرزایان بزور گرفته بودند و رعایا
از ظلم و بیداد آنها محنت عظیم داشتند چون صیت وصول عساکر کیهان شکوه بدور و نزدیک
رسید کلانتران آن سرزمین هجوم آورده اوزبکان را خواجه دار بر آوردند و درینولا سلطان محمد او
غلان و تنگربردی اوزبک که از میران آن سرحد بودند جمعیت نموده بر سرزمین داور آمدند و میرزا
عوض اوزبک قلعه تیری را بزور گرفت و جمعی را بتاخت و تاراج مضافات قندهار گسیل کردند و چون

شاه بیک خان ازین شورش وقوف یافت تخت بقلعه تبری مفتوح گردید آنگاه از آب هلمند گذشته
بزمین داور اعلام فیروزی برافراشت وغنیم تاب مقاومت نیاورده بی جنگ از گرد حصار برخاسته
و بقلعه غور رفت و بهادران لشکر منصور بگاشتی همت کماشتند و در آنجا نیز نتوانست پا قایم کرد و در [illegible]
بجانب خراسان راه سپرد و ملک گرم سیر و زمین داور که مدتها در تصرف اوزبکیه بود به نیروی اقبال روز
افزون مفتوح گردید و شاه بیگخان بقندهار معاودت نمود و چون مظفر حسین میرزا به منزلی دار القرار
رسید میرزا جانی بیک حاکم تته و شیخ فرید بخشی و حسن بیگ شیخ عمری برسم استقبال شتافتند و از آنجا
که بشهر داخل میشد خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و زینخان کوکه تا سه کروه پیشتر رفتند و همان روز
میرزا به این لایق سعادت زمین بوس دریافت و صد اسب عراقی با دیگر نفایس برسم نیاز گذرانید
و از جمله پیشکشهای او زهرمهره بود به تجربه پیوست هرگاه در ظرفی آب لیمو اندازند حرکت نماید و بجهت
مارگزیده سخت نافع و بیخطاست و خاقان ستوده خصال میرزا را به انواع تفقدات و اقسام ملاطفات
و دلجوی فرموده بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیدند و سرکار سنبل در وجه تیول او مرحمت شد و درین
ایام موته راجه دلدر رای مالدیو که از اعاظم راجها و رایان هندوستان و امرای معتبر این آستان
بود نقد هستی سپرد و چهار زن با او در آتش وفا سوختند و هم درین ولا سعید خان از بهادران ده
بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و صد زنجیر فیل با دیگر نفایس آن دیار
برسم پیشکش گذرانید و پیشکش عیسی خان زمیندار بهاتی که در اقصای بلاد بنگاله واقعست توسط
سعید خان از نظر اشرف گذشت و به التماس او پایه قبول یافت و درین تاریخ ملک الشعرا شیخ فیضی
به تنگی نفس درگذشت چون از مداحان و دعاگویان قدیم این دولت بود و نسبت معلمی شاهزادهای والا
عهد داشت و دو روز پیش ازین واقعه حضرت خاقانی سایه عاطفت بر سر او افگندند و به این
سعادت از گرانبار جرایم نجات یافت اگرچه از علوم رسمیه بهره وافی و نصیبه کافی داشت لیکن طبع
او بر دیگر حیثیات فزونی دارد و از غایت اشتهار محتاج بتعریف نیست و این رباعی در ایام بیماری
گفته رباعی دیدی که فلک چو زهره نیرنگی کرد ٭ مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد ٭ آن سینه که عالمی در او
میگنجید تا نیم نفس بر آوردم تنگی کرد ٭ و مقارن این ایام حکیم همام که از مجلسیان انجمن قدس و محرمان
بزم انس بود بضعف معده رحلت نمود و رفتن چنین مخلصان مزاجدان بر خاطر حق شناس گران
باری کرد و چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد با لشکر گجرات متوجه تسخیر دکن شده و آن
ملک از حاکم مستقل خالیست لاجرم سورج سنگه را بحراست احمداباد و حکومت گجرات بلند مرتبه ساخته
بدان صوب رخصت فرمودند درآمدن راجه علی خان در زمره دولتخواهان و شرح دیگر سوانح و وقایع
چون شاهزاده مراد از گجرات بعزم تسخیر دکن متوجه شد و میرزا شاهرخ با خانخانان و شهباز خان

ادیا

دیگر امراکه بکومک نامزد بودند از راه مالوه شتافت و راجه علی خان درین مرتبه قرار بندگی
نموده داده درسی کروهی برهانپور بعساکر اقبال پیوست شاهزاده یکچندی در بروج بانتظار فراهم
امدن لشکر و رسیدن خانخانان نشست و چون ظاهر شد که راجه علی خان با خانخانان ملاقات
نموده و از ان راه اراده در امدن دارند سخت بر آشفت و بکوچ متواتر متوجه احمدنگر گردید و ازینجا
خانی وارز دکی برخاست و چون صورت ماجرا بعرض همایون رسید را مجند کجا هر راکه از خدمت
گذاران نزدیک بود رخصت فرمودند که سران لشکر را بمقدمات بیم و امید بر یکجهتی و نیکو بندگی ثابت
قدم سازد و یک لک مهر که بجهت مدد خرج سپاه تنخواه شده بمعسکر اقبال رسانند و از قضایای نا
ملایم که وحشت افزای خواطر گردید رسیدن چشم زخم است بوجود جهان افروز خاقان ستوده
خصال در شب ماهتاب تماشای اهو میفرمودند قضارا اهو شاخی بمیان دو ران انحضرت زود
از بیجا زخم رسید اگرچه روز اول چندان اسیبی ظاهر نشد و بغایت سهل و اسان نمود اما رفته
رفته اماس کرد و درد وجع استداد یافت و اختلاف رای اطبا در معالجه و عدم تعرف جرات باعث
امتداد شد و روزی چند عجیب شورشی در اورد و بد بد امد و اخر بحکیم علی و حکیم مصری اشارت رفت
که باتفاق انچه صواب دانند بعمل اورند و شیخ ابوالفضل که از معتمدان خاص بود بنظارت این خدمت
عزت برافراخت و شیخ بنیای جراح و شیخ حسو خلف او که امروز بیمامن تربیت حضرت شهنشاهی
بخطاب مقرب خانی سرافرازست در بستن و کشادن مرهم ساعت برساعت افزودند اگرچه امتداد
و چون بعنایت الهی بیماری یک ماه و هفت روز کشید لیکن بجهت ارامش خلق و تسکین قلوب هر روز
بار عام میدادند و چون بعنایت ایزد سبحانه صحت کامل قرین روزگار فرخنده اثار گردید بزم بادشاهانه
ترتیب داده حکیم علی و حکیم مصری و جمعی دیگر که درین خدمت شرف استعداد داشتند به اضافه مناصب
و ارتفاع مراتب و جاگیرهای انعقد و انعامهای وافر کامیاب فرمودند و حکم اطلاق زندانیان شد
و الی اغراق عالمی را روح تازه در قالب بیجان در امد و همدرین ایام فتح الله شربت دار
و الفقد احدی بلشکر دکن دستوری یافت و میرزا یوسف خان از جونپور امده بسعادت
استان بوس منتخر گردید و در خلال ان حال میرزا رستم و اصف خان و هاشم بیگ قاسم خان بضبط زمین
داران کوهستان پنجاب تعین شدند و درین سال از اثار ادوار فلکی امساک باران شد
و قحط عظیم در ممالک محروسه بدید امد و با انکه خاقان بحر مکرمت چندین جا بلغورخانها مقرر فرموده
بهای موفور بخرات و تصدقات انعام نمود و خلق انبوه بمرض جوع تسلیم شد و اشتداد این
شش ماه کشید و درین ایام میرزا یوسف خان را در گجرات جاگیر مرحمت فرموده بکومک لشکر
دکن فرستادند و از عرض واقعات بنگاله بوضوح پیوست که چون موسم برشکال در میان امد و راجه

مانسنگه در کهور کهات بنگاه ساخت در انجا سخت رنجور شد و رسته او بیماری بشاه رسید که معانی
دست از تصرف بازکشیدند و کار از مداوا گذشت عیسی خان زمین دار با عاصی کابلی و دیگر ارباب فساد
فرصت غنیمت شمرده اعلام شورش برافراخت و در دوازده کروهی معسکر اقبال اماده رزم و پیکار گردید
اولیای دولت نیز به اعتضاد حبل المتین توکل بای همت قایم داشتند و از بیماری سردار غبار
سراسیمگی بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست درینوقت باران روی یکمی نهاد و مخالفان که بوفور
کشتی و کثرت توپخانه نخوت ارا بودند خود بخود ویران شده راه سلامت پیش گرفتند و مقارن این حال
راجه قدری صحت یافت و همت سنگه پسر خود را با لشکری قوی بتعاقب انها تعیین فرمود غنیم از میان
ولایت برامده در کنار رباره سند و رعنان بازکشید و چون عساکر اقبال به انجد و پیوست تاب مقاومت
نیاورده بیشتر شتافتند و در سراسیمگی و اضطرار زورق حیات بسیاری از اهل ادبار بموج خیز فنا
رفت و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان درامد و از انجا سلامت و غانما مراجعت نموده براجه پیوسته
رستند **درامدن لشکر منصور بولایت دکن و محاصره نمودن قلعهٔ احمدنگر** چون بخانخانان خبر رسید که شهبازخان
خاطر از وگران ساخته بر جناح استعجال متوجه احمدنگر شد راجه علی خان را همراه گرفته با میرزا شاهرخ
و شاهرخ و شهبازخان از پی شتافت و شاهزاده از امدن خانخانان وقوف یافته متوجه پیش
گردید و خانخانان ازین اگهی میرزا شاهرخ را با سپاه و اغرق گذاشته خود با راجه علی خان یلغار کرده
در سی کروهی احمدنگر بخدمت شاهزاده پیوست و از فتنه انگیزی و سخن سازی منافقان بهنگام برد
از که بپیر و مرشد انها صادق خان بود روز اول رخصت بار نیافت و روز دیگر بهزار گرانی و چین ابرو
کورنش دادند و ارباب غرض مقدمات ترتیب داده خاطر شاهزاده را بالکل از و منحرف ساختند و
خود بهر کار و از رسیده چنین مخلص را بهیچ از دست دادند و خانخانان از غایت ازرگی کار بطرح دل
گذاشت و در خلال اینحال صادق خان که با شهبازخان عداوت قدیمی داشت منویات باطن خود را
ظاهر ساخت و میان این دو عزیز منازعت و مخاصمت بهیچ پیوست و شهبازخان ترک رفتن
دربار نمود و چون بظاهر احمدنگر رسیدند جاندبی بی همشیره برهان الملک بلوازم قلعه داری پرداخت
اگرچه امرا مرحلها تقسیم نموده قلعه را گرد گرفتند لیکن چون سران لشکر با یکدیگر ریخته شده بودند
این کار بفعل نمی آمد درینوقت اخلاص خان حبشی با بسیاری از دکنیان بعزم رزم امد و به اقبال
ظفرقرین شکست خورده بجانب پتن شتافت و منجو که از عمدهای قلعه بود احمد را با خلاصه خزینه از
قلعه براورده بجانب بیجاپور رفت و امرا از فرط مداهنه و مساهله در گرفتن او کوشش ننمودند والا بهون
دستگیر شدی و قلعه روز اول بایستی فتح میشد از نفاق امرا امید سکندر برابر گردید و جاندبی بی
در شرایط قلعه داری و استحکام ان مساعی جمیله ظاهر ساخت شبی شاه علی و اهنگ خان با

از ابطال

از ابطال رجال خانخانان شبخون آوردند و جنگ عظیم در پیوست و به نیروی اقبال بی زوال چشم
زخمی به سپاه ظفر پناه نرسید و غنیم بحال تباه خود را بدرون قلعه انداخت و چون سران لشکر با یکدیگر
در مقام مطایبه و نفاق بودند مدت محاصره به امتداد انجامید و دکنیان ابواب بداخل و مخارج را
استحکام دادند و از تنقیض غله و کمی آذوقه کار بدشواری کشید سید راجو با جمعی بجهت آوردن
آذوقه برآمد و با دکنیان جنگ کرده کشته شد و قافله که از گجرات به اردوی کیهان پوی می آمد سعادت
خان دکنی تاراج کرد و سید عالم در انجا بکار آمد صادق خان راجعلی خان را همراه گرفته بر سر او رفت
و کار ناساخته برگردید بلکه همگی مقصد او خفت راجعلی خان بود و در ایام محاصره شیر خواجه و شیخ
دولت با فوجی بصوب بتن شتافتند و با اخلاص خان جنگ نمایان کرده شکست دادند و غنیمت
زادان بتصرف دولتخواهان درآمد درینوقت پاره از دیوار قلعه باتش نقب افتاد و سران سپاه چشم
براه یکدیگر داشته مردم خود را از درآمدن منع نمودند و بشوی نفاق و کینه چندان درنگ افتاد
که متحصنان رخنه را بخشت و سنگ برآوردند اگرچه شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان میکوشید و درین
کار سخت اهتمام داشت لیکن از نفاق صادق خان و خانخانان چنانچه باید کار از پیش نمیرفت و صادق
خان خاطرنشان شاهزاده چنان کرده بود که من پیر غلام باخلاص شمایم و همگی همت من مصروف آنست
که این فتح بنام شما شود و خانخانان میخواهد که خود براسه سردار باشد و این خدمت بنام او شود مزاج
شاهزاده را از خانخانان منحرف ساخته بود و چون آن مقدمات بخانخانان میرسید از غایت
آزردگی کار بطرح وامی گذاشت مع هذا چاند بی بی حرف صلح درمیان آورده التماس نمود که
بهادر نبیره برهان را ملازم درگاه سازند و احمدنگر را بجاگیر او مقرر دارند و ملک برار را باخلاص
فیلان و جواهر و دیگر نفایس پیشکش کنم اولیای دولت نیز به این قرار داد راضی شدند مقارن
این حال بر زبانها افتاد که لشکر عظیم از طرف بیجاپور و گولکنده بکمک چاند بی بی می آید دعاگر اقبال
از گرد قلعه برخاسته بمدافعه و مقاتله آنها شتافتند و چون منزلی چند قطع شد این خبر را حیف
نمود ناگزیر بجانب برار عنان معاودت معطوف داشتند و غنیم خیره خیره از عقب درآمد
و هرجا قابو یافت به پرتال دست اندازی کرد و چون مردم از امتداد محاصره و تسعیر غله بی سامانی
بسیار کشیده بودند و چاروا ها از قوت مانده و مع هذا سران لشکر از سعادت اتفاق بی نصیب
هیچ یک بمدافعه غنیم نپرداختند تا آنکه بقصبه مهکر که از اعمال برار بود رسیدند **وقایع سال چهل و یکم**
از مبداء جلوس ابد قرین ... روز چهارشنبه بستم رجب هزار و چهار هجری نیر اعظم
نظر بخش عالم به بیت اشرف حمل تحویل فرموده و سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی

ستان بدولت واقبال اغاز شد و در مبادي جشن نوروزي زينخان كوكه و صادق خان را
بوالايايه پنجهزاري بر افراختند و شاه قلي خان محرم بمنصب جهار هزاري سرافرازي يافت
وازبدايع روزكار كه درين ايام مشاهده افتاد نابيناي بيايه سرير خلافت مصير حاضر شد
كه دست در زير بغل نهاده سخن ميكرد و هرجه ديكران بزبان كويند او با واز بغل بيان مي نمود
وشعرها ميخواند بعضي تسخير جن محمول ميداشتند و جمعي بجشم بندي قرار ميدادند اما او از
ورزش كار بانجا رسانيده بود راقم حروف او را اكر بجشم خود ديده است از سوانح
در امدن قليج خان به تيراه و سزا يافتن افغانان تيرهاريكي جون قاسم خان بشهادت رسيد
و هاشم بحكم اشرف متوجه دركاه شد تاريكيان و فرصت يافته ابواب شورش و فساد مفتوح
ساختند و راه امد و شد قوافل مسدود كرديد لاجرم قليج خان بحكومت كابل دستوري يافت
و مقرر شد كه نخست بضبط افغانستان همت كماشته و از كوتل خسرو و ديكر معابر خاطر را بر داخته
متوجه كابل شود و مبارك خان ككر و جلال خان و شير خان و نظر خان و مير عبد الرزاق معموري
و ديكر منصب داران بكومت او تعيين فرمودند و جون افواج قاهره به الحدود بيوست جند جا
با افغانان مبارزتها نموده شكست داد و در خرمانه قلعه اساس نهاده مبارك خان و شاه محمد
و ميرزا علي اسلام ابادي را در انجا كذاشت و بر بهنموني زمين داران از بيغولهاي نا متعارف
و كريوهاي دشوار خود با جمعي بر سر جلاله تاخت برد و ليكن تا رسيدن بهادران ظفر قرين آن
كافر ضلالت آيين اكاه شده از راه ديكر بدر رفت و قليج خان در آهن بوش كه صعب ترين
محكمهاي تيراه است معسكر اقبال ساخت جون از نارسيدن ازوق در سد غله عسرت تمام
در اردو بديد امد جابجا تهانجات كذاشته خود بكابل شتافت **ذكر در تسخير ولايت برار و نزول شاه
زاده شاه مراد در بالابور و تعيين افواج ممالك محروسه** جون از بي اتفاقي امرا تسخير احمد انكر روزي جند بتعويق
افتاد شاهزاده والا نژاد سلطان مراد در ولايت برار قرار كرفت و نزديك بالابور
سرزمين خوشي اختيار فرموده بنكاه ساخت و انجا را شاه بور نام نهاده بتعمير منازل و حصار
همت كماشت و در اندك مدت شهر عظيم اباداني شد و معموري ملك و دلاساي رعايا بميرزا
مرتضي دكني كه مدتها حكومت برار داشت و مردم ان ديار بقول او اعتماد مينمودند باز كرديد
و او را به ايلجپور فرستادند و محافظت سرحد بعهده اهتمام صادق خان مقرر شد و ميرزا علي
اكبرشاهي و شيخ دولت بختيار و مير مظفر و محمد خان نيازي و شيخ سكندر بكومك او نامزد
فرمودند و ضبط ميان ولايت بخانخانان و ميرزا شاهرخ و راجه علي خان و شهباز خان و

ملتانه ورای درگا فرار گرفت و معاودان انحال اژدرخان و عین خان و حبیب خان و جمعی از امرای
دکن غبار شورش و اشوب برانگیختند و میرزا علی اکبرشاهی بدافعه اینها همت گماشت و بعین اتوی
جنگ در پیوست دکنیان ، اتش ستیز افروختند و بسیار بقتل رسیدند و عین خان با معدودی بدر رفت
و غنیمت فراوان از فیلان مست و دیگر اجناس حتی کنیزان سازنده و گوینده بدست افتاد و از
سوانح این ایام کشته شدن سهره داس تور سکی است چون بی اتفاقی امرا بعرض همایون رسید
سهره داس را که از منظوران بساط قرب بود با فرامین عتاب امیز بدان صوب رخصت فرمودند
و نصایح هدایت بخش بتقریر او حواله شد و قرار یافت که جریده باسب دوقچی خود را برساند
و چون بهلکاپور پیوست جمعی از اوباش دکن سر راه اخلاص و وفا جان نثار گردید و چون شاهزاده
در شاه پور معسکر اقبال ساخت جمعی از امرای عظام الملک که در ولایت برار جاگیر داشتند
فلان دولتخواهی بر میان جان بسته بخدمت شاهزاده پیوستند مثل وفادار خان لودی و اعتبار خان
و بهادر الملک و بهادر خان گیلانی و راجه هربنس و امدن اینها دران وقت دخل عظیم داشت فیروزی
یافتن صادق خان بمیامن اقبال روز افزون شهنشاهی جون صادق خان درمیان ولایت برار
و احمدانگر تهانه ساخت و میرزا علی اکبرشاهی در جنگ عین خان و جمال خان فیروزی یافت
خداوند خان و عبد الفلاح و اژدر خان و جمال خان و دستور خان و دیگر سرداران نظام
الملکیه تا ده هزار سوار و هشتاد فیل بجنگ صادق خان شتافتند و با انکه اولیای دولت
از نه هزار سوار بیشتر نبودند استمداد همت از باطن قدسی مواطن خاقان ممالک ستان
بسته به ترتیب افواج برداختند در قول صادق خان و ساتولداس و محمد خان بیگ و ملا
محمودی و جندی از بهادران نصرت قرین قرار گرفتند و در برانغار میرزا خان و سید بایزید
و اغزبن خان و ملک راد هن و عبد الرحمن و قبول خان و شاه قلی و طاهر اورگنجی و در جوانغار
اعتبار خان و وفادار خان و در هراول میرزا علی بیگ دوست برادر صادق خان و سید لاد و
صالح بیروز بر خان و محمد حسین و شیر افکن و محمد امین مودودی و میر طوفان و دیگر فدائیان
جان نثار پای همت پیش نهادند و میرحی بهادر و میر هزار و قایل یورغلیق و انم بهادر با دقچی
برای هراول مقرر شدند و برکنار دریای گنگ صفوف اراسته شد نخست خداوند خان با
هزار سوار و چهل فیل نامی به هراول در اویخت و میرزا علی اکبرشاهی داد شجاعت داده غنیم
را منهزم ساخت و دوست برادر صادق خان و سید لاد و احسن زخم کاری برداشتند و برانغار
مخالف بی جنگ عطف عنان نمود و صادق خان برکنار دریا پای همت افشرده و بنوبت تیره
تفنگ بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک افگند و بهادران لشکر منصور از اطراف حمله اورده

غنیم را بر داشتند و فتح عظیم روي داد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست افتاد و چهل
زنجیر فیل که هر یک فوجي را کفایت کند از ضمایم غنایم شد و دکني بسیار علف تیغ بیدریغ
گردید و درین سال لجمی نراین زمین دار کوچ که در سرحد بنگاله ملک وسیع دارد برهنموني سعادت
خود را در سلک بندهاي دولتخواه منتظم ساخت و راجه مانسنگه را آمده دید و پیشکش و خراج گذاري
قبول نمود و طول ملک او دویست کروه و عرض از چهل تا صد کروه و عرض باشد همواره چهار هزار
سوار و دو لک پیاده و هفتصد فیل و هزار کشتي جنگي میدارد و زمین داران آنحدود از اطاعت
او بیچاره اند و از سوانح فرستادن خواجه اشرف نقشبندي است به ایلچی گري نزد عبد الله خان
فرمان رواي توران چون از مبادي طلوع کوکب اقبال خاقان ممالک ستان الي یومنا هذا همه سنه
از جانبین بارسال رسل ابواب محبت و اخلاص مفتوح بوند و از تاریخي که حکیم همام با ایلچیان خان
عالیشان بدرگاه سلیمان جاه رسید و دیگري تعین نشده بود درینولا خواجه اشرف نقشبندي با
نفایس هندوستان برسم رسالت دستوري یافت شیخ حسین را بتحویل داري احمدآباد
مقرر فرمودند و درین ایام عشرت انجام جشن طوي شاهزاده ولي عهد سلطان سلیم بصبیه قدسیه
زینخان کوکلتاش العقاد یافت و آن رکن السلطنت به این دولت عظمی فرق عزت برافراخت
و حضرت خاقاني بعشرت و کامراني بدولت سراي او تشریف ارزاني فرموده آن خلوت نشین
سرادق عفت را بشاهزاده عالمیان عقد ازدواج بستند و در خلال انحال سعید خان بجراست
صوبه بهار دستوري یافت و چون بعرض رسید که شهباز خان انفار خاطري که درمیان او و دولت
خان هم رسیده بود بیحکم از لشکر دکن بولایت مالوه که در تیول اوست آمده فرمان تغیر جاگیر او از
دیوان اعلی مشرف صدور یافت و میرزا شاهرخ را بمنصب پنجهزاري بلند مرتبه ساخته مالوه را
بجاگیر او مرحمت فرمودند و درین سال پیمانه حیات راجه کلیان بریز شد و در افواه چنان اشتهار یافت
که پسر کلان او امراکه الحال جانشین است زهر در کار او کرد والعلم عند الله **فیروزي یافتن سپاه**
منصور و شکست دکنیان مخذول العاقبت چون شاهزاده والا نژاد سلطان مراد در شاه پور معسکر اقبال آراست و
امراي عظام در سرحدها تهانجات استحکام داده پاي عزیمت افشردند و ملک برار بقید ضبط درآمد
حکام دکن با هم اتفاق نموده لشکري بیرون از حساب و شمار و توپخانه زیاده از اندازه و مقدار
و فیل مست بسیار سامان کردند و سرداري لشکر سهیل خواجه سرا که در پیش عادلخان از عمده تر کسي
نبود قرار یافت و جمیع سرداران و سران دکن از صمیم قلب باطاعت او راضي شدند و آن بیدادگر
ظاهر سیاه باطن افواج ترتیب داده روي ادبار بجانب لشکر فیروزي آثار نهاد و شاهزاده والا گهر
میرزا شاهرخ را با خانخانان سپهسالار بدافع و مقاتله آن مقهور برگشته روزگار رخصت فرمود

سپه سالار بترتیب صفوف پرداخته خود با میرزا شاهرخ در قول جای گرفت و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ دولت بختیار و اعتبار خان دکنی و وفادار خان دکنی و افضل توبکچی و شیرافکن و میرزا یف کولالی و محمد خان و علی خان و میر نظام و قادر قلی کوکه و علیقلی و سعید کوالیاری و موسی ترکمان و فرخ علی و نادعلی و عبد القدوس و چند دیگر از بندهای جان سپار بهمراهی خویش مقرر فرمود و سید قاسم و جمیع سادات باره و ابو الفتح و تو بنان بیک و میرزا محمد و حسن خان بلوچ و ملک محمد و شیخ مکن و شیخ مصطفی و عالم خان و کیسو داس و شیخ صالح و شیخ عثمان و سید جلال و شاه علی و دیگر مجاهدان عرصه کارزار در فوج برانغار تعیین شدند و راج علی خان حاکم خاندیس را در جوانغار مقرر فرمود و جکناتهه و رای درکا و راج سنکه و کیسو داس و سانولداس و رای مل کبو داس پیم و نزاینداس منوهر پسران کنکار و برتهی راج و زهرداس و لکوال و کله و سکت سنک و سلطان سانی و تهاکرسی و بهوج راج و برسرام و شیخ جمال و دیگر بهادران عرصه کارزار و شیران بیشه شکار در هراول کار طلب کردیدند و علی مردان بهادر و کامران بیک و منظفر و سبحان قلی و شکری و عسکری پسران خانجهان و مرتضی قلی و حیدر قلی و دوست محمد و حافظ میرزا در التمش استادند عزیز خان و شیخ حسو و حسن خان و شیخ ولی و فتح خان و شیخ کرم الله و دولتخان لودی و خواجکی ابو القاسم طرح دست راست شدند و حسن علی بیک و شاه نظر بیک و جمعی از تراکمه طرح دست چپ شدند و شیر خواجه و یعقوب بیک و کوجک علی و میر حاج و ابراهیم بیک میر هزار و سیف الله و خواجه باقی جان خویش شیر خواجه و علی قلی و حیدر دوست داشتم بهادر و اتم بهادر و میر حاج و ابراهیم بیک و میر یحیی و امیر بار و جان قلی عرب و جمعی از احدیان تلمغه برانغار و میر ابو المظفر و بهادر خان و قابل یورعلیق و صفدر و عبد الرحمن و علی قلی و بادشاه قلی و بهادر بیک و محمد مغول و ولی بیک و محمد هاشم و میر شجاع و ابراهیم بیک تست و دد محمد اوزبک و خانزاده و امین علی و جان بیک بلغمه جوانغار و ملک رستم مرل و غازیجان و علی خان و علی خان و شمس خان توحانی و داود جک و چند اول ساختند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر امد لشکر نظام الملک در میان و فوج عادل خان دست راست و سپاه قطب الملک دست چپ و بهادران عرصه کارزار با عزم درست و همت کار طلب بتقابل مخالفان شتافته دو از ده کروهی با بهتری از دریای کنگ کذشته و غنیم نیز با نخوت و جبروت هرچه تمام تر قدم جرات پیش نهاد و با سی از روز کذشته اغاز نبرد شد و نخست جنک بشیر خواجه که در دست راست بود افتاد و اتحیان موشکاف کارنامه جلادت ظاهر ساختند و رفته رفته بهمرا افواج کار رسید مخالفان بزدن اتش بازی غریو از نهاد مردم براوردند و در ارکان همت بسیاری خلل راه یافت

وتا اخر روز اتش قتال در اشتغال بود درینوقت علی بیک رومی داروغه توپخانه غنیم بود بر هنمونی
سعادت از فوج مخالفان برامده جلو زیر خود را بسپه سالار رسانید وگفت که تمام آتشبازی از توپخانه
در برابر شما چیده اند وانیک اتش میدهند اگر بدست راست میل فرمایند بهتر خواهند بود چون حرف
او از فروغ صدق تصبیه داشت خانخانان میل بدست راست کرد وکس نزد راج علی خان فرستاد
که شما هم بانجانب میل فرمایید که از اسیب توپخانه محفوظ باشیم قضارا در وقتی که راج علی خان بجای
خانخانان رسیده بود که توپهار اتش در زدند ومدت ممتد از کثرت دود دخان ظاهر عرصه کارزار
مانند باطن اهل ادبار تیره وتاریک بود مخالفان بعد از سرداون توپخانه فوج راج علی خان را قول
تصور فرموده حمله اوردند وجنگ سخت در پیوست وراج علی خان در راه اخلاص جان نثار شد در
گرد وپیش او جمع کثیر از عدهای او برخاک هلاک افتادند وسپه سالار بر فوج مقابل خود تاخته
منهزم گردانید وچون شب شده بود غنیم را گمان انکه فوج قول را درهم نوردیده ایم وسپه سالار
بقتل رسیده در میدان جلو کشیده استاد وسپه سالار نیز فتح اولیای دولت تصور فرموده همانجا
توقف کرد وافواج طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح خود تمام شب بر پشت اسب گذرانیدند و هیچ
کدام از هم خبر نداشتند وچون از کشته شدن راج علی خان اطلاع نمود بعضی را گمان انکه بلشکر غنیم
پیوسته وجمعی خیال مینمودند که راه هزیمت سپرده بنابرین بنگاه او بتاراج رفت وبعد از طلوع صبح اقبال
ظاهر شد که غنیم بر جای خود استاده وچون در عرض هشت پهر اب به اسپان نرسیده بود وسپاهیان
بکنار دریا رفته بودند تا فراهم امدن مردم مخالفان قابو دانسته تاختند وباندک زد وخوردی تاب
مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند وبسیاری از امرای نظام الملک وعمدهای عادلخان ومیرزا
قطب الملک برخاک هلاک افتادند واز اعیان لشکر منصور دوارکاداس وسید جلال جان نثار شدند
ورام چند کچواهه که از درگاه فرمان برده بود دران روز به بیست زخم بر زمین افتاد وبعد از چند روز
بعد بهشتی سپرد وباانکه بهادران جنود فیروزی از پانزده هزار سوار بیشتر نبودند ومخالفان قریب سی
هزار سوار داشتند بیامن اقبال روز افزون جبین صبحی که طراز فتوحات روزگار شد چهره گشای
مراد گردید وچهل زنجیر فیلها وتوپخانه فراوان بدست افتاد وبعد از ارتفاع لوای فتح وفیروزی
راج علی خان را درمیان کشتها شناخته برداشتند اگرچه خانخانان را ازین واقعه دل سخت بدرد امد
اما از انکه در راه اخلاص ووفا خود را نثار ساخت ونیکنام ازل وابد شد شکرها بجای آورد وبشارت
این فتح عظمی بدرگاه معلی عرضه داشت نمود وخاقان ستوده خصال ازین نوید تازه شکر وسپاس
ایزد متعال بتقدیم رسانید درینولا چون بعرض همایون رسید که قلیج خان در ضبط ولایت کابل چنانچه شرط
شرط خدمت وسرداریست اهتمام شایسته بکار نبرده لاجرم زینخان کوکلتاش بجراست انملک دستوری

باقی

یافت و قلیچ خانرا بدرگاه والا طلب فرمودند **وقایع سال چهل و دوم از جلوس ابدقرین** شب جمعه دوم شعبان
هزار و پنج هجری آفتاب جهانتاب بیت الشرف حمل را آراستگی بخشید و بهار جان نگار چار چمن ملک
را طراوت و نزاهت افزود و آغاز سال چهل و دوم از جلوس ابدقرین بمبارکی و فیروزی شد و
در ایام جشن نوروزی که دولتخانه را بتکلفات گوناگون آیین بسته بودند قضارا آتش درگرفت و بارگاه
جهان آرا که بی اغراق پانزده هزار کس در سایه او توانند ایستاد بیک طرفة العین سوخت و همچنین
تا سه روز بساط این جشن عالی و بعضی از عمارات حرم سرای مقدس میسوخت و اندازه مبلغ که تو اند
دریافت و چون آتش این سپهر عین الکمال فرونشست حکم شد که بجهت بزم شرف از نو مجلس عالی ترتیب
نمودند و بعد از فراغ جشن نوروزی بعزم سیر کشمیر نهضت موکب جهانگشا اتفاق افتاد و مقرر شد که
تا هنگام معاودت عمارات عالی بجهت دولتخانه و حرم سرا اساس نهند و از غرایب اتفاقات آنکه
خان این ایام در دکن هم دولت سرای شاهزاده مراد نیز آتش درگرفت و درین نوروز قلیچ خان
بچهار هزار و پانصدی و اسماعیل قلیخان بچهار هزاری و میرزا جانی بیگ و شاه‌بیگ خان بسه هزاری
ز منصب عزت برافراختند و هم درین ولا صادق خان در شاه پور به اجل طبیعی رخت هستی بربست از
قدیمیان این دولت بود و در سرداری و کارگذاری دست قوی داشت و درین دولت ابدطراز
مصدر خدمات شایسته و فتوحات پسندیده شده بود و لیکن در نفاق و کریزت عدیل و نظیر خود
داشت **توجه موکب اقبال بار سیوم بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر** بیست و دویم فروردین از آب لاهور
گذشته در باغ دلامیر منزل فرمودند و دران شب شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را بمنصب ذات
و سوار هفت هزاری بلندمرتبه ساخته بحکومت صوبه اله‌آباس رخصت فرمودند و قلیچ خان بمنصب
اتالیقی این گوهر اکلیل خلافت اختصاص یافت و اسماعیل قلی خان و میر شریف آملی و بسیاری از
امرا در خدمت شاهزاده مقرر شدند و گوش هوش شاهزاده را بدرر نصایح گرانبار سعادت فرمودند
گران بندهای هوش افزا بتفصیل نگاشته آید بطول می انجامد و سررشته سخن از دست میرود و
از بدایع اقبال روزافزون که درین یورش سمت ظهور یافت آنکه در کشمیر جوانکی از مردم عوام
نور اعمر شیخ پسر میرزا سلیمان وانمود و گروهی از ایماقات بدخشان و جمعی از کشمیریان واقعه
طلب برگرد او فراهم آمده دست آویز فتنه ساختند و چون صیت نهضت موکب جهانگشا بلند آوازه شد
جندی از همان مردم او را گرفته نزد محمد قلی بیگ حاکم کشمیر آوردند و محمد قلی بیگ او را بدرگاه فرستاد و
در منزل امن آباد از نظر اشرف گذشت بسیاست رسید نیازم نیرنگی اقبال را که دران دفعه که خاطر فیض
مظاهر بسیر کشمیر رغبت فرمود اصلا از شورش یادگار در میان نبود و درین مرتبه نیز چنین شد و چون
کنار دریای چناب مورد عساکر کیهان شکوه گردید جگت سنگه پسر راجه مانسنگه بضبط کوهستان

نمایی دستوری یافت و مرزا رستم و اصف خان را بدرگاه طلب فرمودند و همدرین ایام میرزا یوسف خان
به اتالیقی شاهزاده مراد فرق عزت برافراخت و چون توسعه ملک کشمیر به ازدحام عساکر اقبال و قافلی
کند و از کثرت مردم قحط و گرانی بهم میرسد خاقان وافر الاحسان برحال رعایا و متوطنین انملک بخشوده
بخشیان عظام حکم فرمودند که فهرست بهنت جوکی بعرض اشرف رسانند و جمعی را که حکم شود همراه گیرند و انها
نیز مردم ضروری با خود بیاورند و خواجگی فتح الله بخشی را حکم شد که بر سر کوتل بهنبر باشند و بحکم هیچ متنفسی را
نگذارد که قدم جرات پیش نهد و چون مقام راجوری مخیم بارگاه عز و جلال گردید جشن وزن ان گرانبار دولت
و اقبال انعقاد یافت و به این وسیله خلقی بکام دل رسیدند و درین روز معروض بارگاه جلال گردید که خواجه
فتح الله در وقت اهتمام بابندگان حضرت جهانبانی کشورستانی شاهزاده ولی عهد سوء ادب از
دست داده و دران مغلوبه یکی از ملازمان ایشان بقتل رسیده لاجرم حکم شد که او را دست و گردن
بسته بخدمت شاهزاده برند وان سلاله دودمان خلافت پاس همواره مطمح نظر داشته رقم
عفو بر صحیفه جرایم او کشید و خلعت مرحمت فرموده باز بخدمت فرستاده و موکب کیهان قلعه شکوه
از کوتل پیر گذشته بکوه پیر پنجال رایات اقبال برافراشت و از کثرت برف که سر راه را گرفته
بود حکم شد که کوچه بریده اردو را بگذرانند حکم شد و چون موضع هیره پور که انتهای کوهستان است
مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که پیش خانه بجانب بیج براره برافرازند که ازان راه سیر کنان به
الملک کشمیر نزول موکب جهانگیر اتفاق افتد و درین منزل شاهزاده ولی عهد که از کثرت مردم و ضیق
راه متعاقب می امده بملازمت پدر عالیقدر پیوست و خاقان گیتی ستان سیر و شکار کنان نگری از
و مجی پور که از سیرگاههای مشهور کشمیر اند خوش وقت شده بکوه سلیمان رایات اقبال برافراشت
و روز دیگر بشهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل محمد قلی افشار که بر کنار کول دل اساس نهاده
بود مسند ارای اقبال شدند و درین وقت میرزا رستم صفوی که بضبط کوهستان جمو رفته بود
بزمان والاسعادت استانبوس دریافت و نیز بعرض رسید که عساکر کیهان شکوه که بسرداری
اصف خان درانجا مانده بود قلعه مو راجه را مفتوح ساختند و راجه با سوء اعمالش بسزا داده آواره
جبال گردانیدند و از سوانح شکست یافتن بهادر است در گجرات او پسر مظفر به تیغ همت اولیای
دولت مسافر ملک نیستی گردید دو پسر و دو دختر ازو ماند و در پناه لواری زمین دار بسر درش رفته
درینوقت که اکثر جاگیرداران گجرات بخدمت فتح دکن دستوری یافتند بهادر پسر کلان او از
کمین فرصت برامده اعلام شورش مرتفع گردانید و جمعی از اوباش گرد او فراهم امده بتاخت و تاراج
قصبات و قریات پرداختند و راجه سورج سنگ بقصد پیکار او از احمداباد شتافت و افواج طرفین
در برابر یکدیگر صفوف اراسته دست بکار بردند هنوز جنگ ترازو نشده بود که بیامن اقبال بهادر

مخلص خان

مخالفان راه هزیمت سپردند و بیادر باز خود را بزاویه کم نامی کشید و چون ظلال معدلت بر دار الملک
کشمیر افتاد و بعرض رسید که از بیداد و ستم جاگیرداران خرابی تمام بحال رعایا راه یافته و تسعیر غله
بدرجه اعلی رسیده و قحط عظیم شده لاجرم خاقان عدالت نشان از فرط مرحمت و رعیت
پروری علامی شیخ ابو الفضل حکم فرمودند که جمعی از نویسندهای راست قلم که بحسن وقوف و زیور
امانت آراستگی داشته باشند به ملوکات کشمیر تعین نمایند که او جمع رقمی چشم پوشیده از قرار
حال و حاصل جمع بندی کنند و در اصلاح شکستگیهای آن ملک و تیمار حال رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور
رسانید شیخ بفرمان قضا جریان همگی همت به انجام این مقصد مصروف داشته پرگنات کشمیر را
بچهارده بخش تقسیم فرموده بهر جا دو نفر از اهل قلم یکی از نویسندهای ایرانی و دیگری هندوستانی
فرستاد و بجهت گرانی غله خاطر مکاریان شهر را طلب داشته و ضوابط قرار داده و در اطراف
شهر دوازده جا بلغور خانه تعین فرمود که بفقرا و مساکین آش قسمت مینموده باشند و همچنین مبلغ معتد به
از خزانه عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روزهای یکشنبه نقد به ارباب حاجت رسانند
و هفتاد هزار کس کم و بیش بقلم در آمد که هر روز یکشنبه وظیفه می یافتند بتوجه شرف در اندک فرصتی
آنچنان قحطی که کشمیریان گوشت یکدیگر میخوردند بالکل رفع شد و از تخفیف جمع رعایا نیز جانی تازه
یافتند و نیز حکم اقدس شرف ارتفاع یافت که معماران سرکار اعلی بخته از سنگ بر دور شهر اساس
نهند و آن نیز باعث رزق خلقی شد و درین سال قلعه ماندهو بکلید همت رای تیرداس مفتوح
گردید و این قلعه ایست بغایت رفیع و متین و طایر فتح هیچ یک از سلاطین هندوستان بر فراز کنگره
آن بال مراد نگشوده سلطان علاء الدین با آن عظمت شکوه مدت ممتد تسخیر آن کمر همت بست و مبلغهای
وافر در سر این کار نهاد و کس بسیار بکشتن داد و عاقبت بی نیل مقصود دست از آن باز داشت و امروز
باندک توجه آنحضرت از کمترین بنده افتتاح این عقده دشوار جلوه ظهور یافت و تا عرصه دلپذیر کشمیر
بورود رایات جهانگیر محسود بلاد روی زمین بود همواره خاطر فیض مظاهر بسیر و شکار گلهای روح افزا
و چمنهای دلکش و سرچشمهای فیض بخش و کولابهای لطیف در خوش وقت میشد و گاه بسیر شهاب الدین
پور و گاه تماشای زین لنکا و گاه بشکار کول دل تشریف می بردند و عالمی از رشحات سحاب مکرمت
سیراب امید میشدند و چون علی رای حاکم تبت پیوسته به ارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور مجلس
بهشت آیین می ساخت بجهت سرافرازی او امید علی چولک و بابا طالب صفهانی با فرمان مرحمت
عنوان و اسب و خلعت دستوری یافتند که او را بنوید الطاف خسروانه سرافراز ساخته از حقیقت آن
ملک و کیفیت راه و روش و جمعیت مردم و کیفیت خزانه و سامان او وقوف حاصل نمایند تبت
دو بود یکی کلان و دیگری خورد و علی رای حاکم تبت خورد است که بکشمیر نزدیک تر است و درینولا

میان حاکم تبت کلان و امرای او منازعت بهم رسید علی رای قابو داشته با جمعیت نیک بر او

شتافت و از انجانب او نیز بدافعه و مقاتله پیش امد و بر بهنونی و بد اندیشی برادر او علی رای

غالب امد و حاکم تبت کلان دستگیر شد و علی رای به تبت کلان در امد خزاین و دفاین او که

اکثر طلا بود بتصرف آورد و یکی از وارثان آن ملک را بر مسند حکومت جا داده سالها دعا نامه

نمود و هم درینولا امیر ابراهیم اندجانی نزد محمد خان حاکم کاشغر دستوری یافت سلاطین کاشغر

را باین دودمان رفیع البنیان نسبت خویشی و اتحاد قدیم است و پیوسته بارسال رسل و رسایل

خود را بیاد میدهند و چون عبد الکریم خان سنقار شد و محمد خان جانشین گشت شاه محمد نام

را با نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده بود قضا را در راه اسباب را بتاراج داده

خود از خجالت و شرمندگی بزیارت خانه مبارک شتافت و درینولا مراجعت نموده سعادت

زمین بوس دریافت و ماجرای خود را بعرض اشرف رسانید لاجرم میر ابراهیم برسد رسالت

یافت و بسیار از نفایس هندوستان بتحویل قماچای شیرازی شد و هم درین تاریخ شهباز خان

از ولایت مالوه امده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت و اصفخان که بضبط کوهستان

جمو تعین بود بفرمان والا سعادت استانبوس دریافت و حکومت کشمیر برای زرین او تفویض

شد و درین ایام نشاط افزا که خاطر فیض مظاهر برکنار همیشه بهار کشمیر طرب افزا بود چون

دولتخانه گیتی مطاف بر کنار کول دل اساس یافته حکم اشرف بترتیب جشن چراغان لمعه ظهور

یافت کاربردازان بیوتات عالی قریب دو هزار کشتی فراهم آورده با نواع چراغان و اقسام آتش

بازی اراستند و در جنان کولابی که از کلانی و پهناوری دوره آن محسوس نمیشود کشتیها را بگردش

در آوردند و از پرتو التفات آن شمع افروز بزم تحقیق جشنی ترتیب یافت که چراغان فلک بی ربوان

بی نور نموده شمع نظر تمثال آن در انجمن روزگار ندیده بود و همچنان اهل شهر بر کنار دریای بهت که در

میان معموره میگذرد و عمارات بر ساحل آن واقع است هر دو طرف چراغان کردند و بعد از جشن چراغان

بسیر شهاب الدین پور تشریف بردند و از انجا برین لنکا توجه فرمودند و در حین مراجعت بسیر خزان دره

لار که از سیرگاهای مقرر است خوشوقت گشته بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد از سوانح مبارزت نمودن

درجن سنگه پسر راجه مانسنگه با عیسی خان زمیندار و عاصی کابلی و شکست فوج درجن سنگه و جان نثار

شدن او بقضای ایزدی چون لچهمی نراین زمیندار بحمایت راجه مانسنگه حدود متعلقه خویش را

از آسیب معاندان محافظت نموده استقلال تمام یافت عیسی خان جمعیت نیک فراهم آورده بعزیمت

بر تاب کنور که مدعی لچهمی نراین بود کمر همت بست راجه فوجی براه خشکی تعین فرمود و فوجی بسرداری

درجن سنگه براه دریا فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و چون عیسی خان نواره

فراوان

زادان همراه داشت آثار غلبه و قدرت ظاهر ساخت و راجپوت بسیار بقتل رسید و جمعی دستگیر
شدند در جنگ که از نشاء غیرت بهره وافی داشت تا دم واپسین دست از کار باز نگرفت و
مردانه در راه اخلاص جان نثار شد **مراجعت موکب منصور از کشمیر و رسیدن بلاهور** چون موسم باریدن برف
و فصل زمستان و انسداد مسالک مطارق کشمیر نزدیک رسید رایات مراجعت بمستقر اورنگ
خلافت ارتفاع یافت و نخست بعزم سیر زعفران زار بموضع پانپور تشریف برده هفت روز
دران گلزار نشاط بتماشای انبساط فرمودند روز هشتم کوس مراجعت بمستقر اورنگ خلافت
بلندآوازه شد تمام راه سیرکنان و شکارافگنان تا دار الخلافة لاهور تشریف بردند اگرچه
بر فراز کوتل پیرپنجال قدری برف بارید اما بکس آسیبی نرسید و درین ایام که مصر جامع لاهور بنور
ورود موکب کیهان شکوه محسود بلاد ربع مسکون بود سلطان رستم برادر شاهزاده مراد بجوار رحمت
ایزدی پیوست امید که حق جل و علی بر عمر دیگر شاهزادها بیفزاید و از عاظم وقایع این سال
شنقار شدن عبد الله خان فرمان روای توران است تعریف و توصیف آن بادشاه صاحب
اقبال با عدل و داد از فرط اشتهار محتاج به اظهار نیست مدت سلطنت او چهل سال کشید و به تیغ
همت ماوراء النهر و خراسان و دشت قبچاق و بدخشان مفتوح گردانید بهر طرف که رخش عزیمت تاخت
رایات اقتدار و استقلال برافراخت و بهر جانب که روی همت نهاد فتح و ظفر و اسپه باستقبال
شتافت و در جمیع معارک و مهالک بر اعدای خویش فایق و غالب آمد اگرچه خود بادشاه معدلت
آیین بود اما فرزندش عبد المومن سخت بی اعتدال و ستمگر و بیرحم و در انهدام اساس عنصری
بغایت دلیر و بی محابا بود و در تاراج حق رعیت و عرض و ناموس مردم دست تصرف دراز داشت
و به نصیحت پدر نگاه نمیکرد و همواره سر از حکم او می پیچید تا آنکه قصد پدر کرد و روزی که عبد الله خان
با چندی از مقربان و مخصوصان خویش بشکار خوشوقت بود آن بداندیش بقصد دستگیر ساختن
در یلغار کرد درین هنگام یکی از دولتخواهان بر (؟) استعجال خود را بخان رسانیده از عزیمت
باطل او آگاه گردانید و خان بسرعت هرچه تمامتر بصوب بخارا شتافت و از گزند او رهایی یافت
گویند درین یلغار وقت بکیف خوردن شد و بر سر پلی فرود آمد که کوکنار بخورد و هنوز کوکنار را
خوب دست نزده بودند که فوج عبد المومن سیاهی کرد و همانجا سوار شده بجانب بخارا یلغار
نمود و دران محنت مکرر فرزند را نفرین کرد و چون خان به بخارا درآمد عبد المومن پاشنه کوب
رسیده بر در شهر نشست و در اندک فرصت بسیاری از فدویان عبد الله خان فراهم آمدند
و آن بداندیش توفیق عزیمت باطل خویش نیافت و ناکام شرمنده و خجلت زده براهی که
آمده بود شتافت و خان با جمعیت نیک به تنبیه و تادیب او همت گماشت و تا کنار آب آمویه

عنان از تعاقب باز کشید و چون عبد المومن یارای مقاومت نداشت از آب گذشته کشتیها را شکست
درینوقت خبر رسید که توکل قزاق از دشت قبچاق تاخت سمرقند آمده ناگزیر خان عطف عنان
نموده و توکل از عزیمت خان آگاهی یافته باز گردید و چون خان بسمرقند در آمد بیمار شد و روزی
چند سخت رنجوری کشید محمد باقی که تمشیت وکالت داشت با دیگر امرا و اعیان لشکر کس بطلب عبد
المومن فرستادند او بسرعت هر چه تمامتر از بلخ متوجه سمرقند گردید درین وقت بحسب تقدیر خان
صحت یافت اثنا با رکس فرستادند که بهر جا رسیده باشد برگردد عبد المومن عنان مسارعت باز
کشید ولیکن آهسته آهسته می آمد محمد باقی روزی التماس ضیافت نمود خان بمنزل او رفت و
بعد از فراغ طعام و اتمام مجلس بتحقیق پیوست که محمد باقی به اشارت عبد المومن و هواخواهان او طعام
را مسموم ساخته بود حال او متغیر شد و هم در خانه محمد باقی رخش حیات بفسحت سرای جاوید راند
آغاز سال چهل و سیوم از جلوس اشرف همایون شب شنبه سیزدهم شعبان سال هزار و شش هجری
بعد از انقضای ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل
تحویل فرمود و بدستور هر سال دولتخانه را آیین بندی کردند و تا روز شرف هر روز بزمی از نو
جشن آراست و درهمین ماه سال باهن بند و قجی را که از مقربان و معتمدان درگاه بود بطلب
شاهزاده مراد بدکن فرستادند چون بعرض رسید که شاهزاده شراب بافراط میخورد و خاطر اقدس
از طرز سلوک او آزرده خاطر شده بجاگیر خود باز گردید لاجرم سالباهن بطلب شاهزاده
دستوری یافت و روپ خواص را نزد خانخانان فرستادند که بازید دستور سابق سردار
لشکر باشد و از سوانح آمدن خواجه اشرف نقشبندی ایلچی گری نزد عبد الله خان رخصت
شده بود و عبد الله خان در حیات خویش میر قریش را با تغایش آن دیار همراه ساخته
بود در اثنای راه خبر سنقار شدن او میرسد و میر قریش برمیگردد و نامبردها بر جناح استعجال خود
را بقندهار رسانیده از آسیب حوادث محفوظ می مانند و درین تاریخ رای تبرداس بسجود
قدسی آستان ناصیه خدمت نورانی ساخت از آن باز که فتح قلعه باندهو نمود بحکم اشرف بضبط
الملک اشتغال داشت چون ولایت باندهو تیول شاهزاده دانیال تنخواه شد قلعه را
بلازمان ایشان سپرده روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهاد و بعالی منصب دیوانی فرق عزت
برافراخت حکم شد که او باتفاق خواجه شمس الدین خوافی اصلاح مهمات نماید و اخراجات
صوبه پنجاب بخواجه تفویض یافت و دیگر ممالک محروسه بعهده کاردانی رای تبرداس حواله شد
و درینولا کلباد بهادر که از امرای قدیم عبد الله خان بود و بلخ بندی حکومت داشت از توران
روی امید بقدسی آستان نهاده سعادت زمین بوس دریافت و بخطاب بهادر خانی اشرف

اختصاص

اختصاص بدیر رفت مقارن این ایام حکت سنگه هاشم بیگ با دیگر امرا از کوهستان جمو آمده بدولت
کورنش سرافراز شدند و تلوک چند راجه نگرکوت را همراه آورده استشفاع جرایم او نمودند از سوانح کشته
شدن عبدالمومن سلطان است چون عبدالله خان رخش حیات بفسحت سرای جاوید تاخت اوزبک خان
برغم او سمرقند را محاصره نمود و محمد باقی متحصن شده لوازم قلعه داری و ثبات قدم بجای آورد و اوزبک خان
کار ناساخته برگردید و توکل نیز بقصد سمرقند آمد و چون عبدالمومن نزدیک رسیده بود متحصنان از قلعه برآمده
جنگ کردند و توکل زخمی بدر رفت و بهمان زخم تسلیم شد و بعد از ده روز عبدالمومن با لشکر فراوان در
رسید و در سمرقند بر تخت سلطنت جلوس کرده محمد باقی را بوکالت پایه برافراخت و قتل بابا کوکلتاش را که
وکیل و امیرالامرای عبدالله خان بود لی اعراق در اوزبکیه سخت غنیمت بود و چون با صاحب و قبله خویش
اخلاص درست داشت دیگر رنگ میربست عبدالمومن از و زخمهای ناسور در دل گرفته بود درینوقت
جمعی از نوکران بی حقیقت او را گرفته نزد عبدالمومن خان آوردند و آن سفاک بی باک جان خیراندیشی
را بهرزه ضایع ساخت و همچنین اکثری قدیمیان بدو را از پا در انداخت و از سمرقند بتاشکند شتافت
و رستم سلطان عمزاده خود را با دو پسر او که از دیر باز گوشه نشین بودند که آن فتنه و شورش از آنها
متصور نبود بی ضرر کشت و اوزبک سلطان را در قلعه رخسی محاصره نموده آن بیچاره از فرط واهمه
در بستر بیماری افتاد و روز سیوم جان بحق تسلیم کرد و عبدالمومن بجانب سمرقند و بخارا برگشت چون گرمی
هوا بود شب کوچ میفرمود و چون خلق از تظلم و بیداد او بجان آمده بودند چندی اتفاق نموده از کمین گاه تیر
دور کردند در ماوراءالنهر ملوک طوایف شد و درینولا آصف خان بفرمان والا از کشمیر آمده سعادت
زمین بوس دریافت و درین سال بتن دکن به تیغ همت میرزا علی اکبرشاهی مفتوح گردید و قلعه
و نارهر که از قلاع مشهور برار است تسخیر اولیای دولت در آمد و راجه سالباهن که بطلب شاهزاده
دستوری یافته بود عرض داشت امرا آورد و التماس نمودند که درینوقت صلاح در آمدن شاهزاده
نیست و مهمات این صوبه که قریب الاختتام است بتعویق می افتد اگر روزی چند موقوف فرمایند
بصواب قریب تر خواهد بود و درین ایام شاه قلی خان از دارالخلافه آمده بدولت کورنش
سرافرازی یافت و آصف خان باز بحکومت کشمیر فرق عزت برافراخت و در خلال این حال قلعه گاویل
که از قلاع عظیمه ولایت برار بغایت وسیع و رفیع است و سخت مستحکم و سامان از دقه بر وجه رتم داشت
متحصنان بلوازم قلعه گیری از محالات مینمود میر مرتضی دکنی ترتیب مقدمات بیم و امید بتصرف آورد
متحصنان کلید قلعه را بوی سپردند و در سلک دولتخواهان منتظم گشتند و چون خانخانان از سلوک
شاهزاده آزردگی تمام داشت و قرار ملازمت ایشان بخود نیارست داد ناگزیر روی امید
درگاه سپهر بارگاه نهاد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیه نورانی ساخت و در

چند مورد عتاب و خطاب شد و در برابر معذرتها گفت و از بی اتفاقی شاهزاده و نفاق
صادق خان و بی گناهی خود مقدمات بعرض رسانید چون آثار ندامت از ناصیه حال او ظاهر بود
خاقان کثیر الاحسان پاس تربیت و نوازش خویش در شته از پرده حجاب برآوردند و مقارن این
ایام قلیچ خان نیز از خدمت شاهزاده دانیال گران خاطر شده بدرگاه معدلت بارگاه رسید
رخصت بار یافت و از سوانح آمدن منوچهر بیک ایلچی شاه عباس بقدسی آستان چون ضیاء الملک
با مکتوب و نفایس هندوستان بخدمت شاه پیوست آن سلاله دودمان مجد و علا مراعات نسبت
پدر و فرزندی و پاس مرتبه خوردی و کلانی چنانچه باید فرموده به اعزاز و احترام تمام دریافت و منوچهر
بیک را که از معتمدان و مقربان او بود با صد و یک اسپ عراقی بد و سیصد پارچه قماش از زربفت و
ساده که اکثر کارنامهای خواجه غیاث نقش بند بود و قالیهای جوشقانی و نمکدانهای برجندی و دیگر
نفایس و نوادر عراق بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و درین تاریخ بسعادت زمین بوس فرق عزت
برافراخت و به انواع مراحم و نوازش خسروانه سربلندی یافت و از سوانح معاتب شدن شیخ ابو الفضل
و روزی چند از سعادت کورنش محروم بودن شیخ مبارک پدرش تفسیری کرده بود و بی آنکه بنام
نامی حضرت خاقانی آراستگی بخشد و بقبول نظر آنحضرت زینت افزاید به بیاض برده و بعد از
فوت او شیخ ابو الفضل نسخه بسیار خوب بسته بی اجازت بممالک ایران و توران و عربستان
و روم و شام و جمیع بلاد اسلام ارسال داشت درینولا بنفس صورت حال بمسامع جلال رسید
و بر خاطر قدسی مظاهر سخت گران آمد و چون بخدمت شاهزاده عالمیان تقصیر بسیار داشت و به
اعتماد نسبت خود مصدر گستاخیها شده بود و پیوسته برخلاف رضای ایشان سلوک مینمود و
مزاج شریف ایشان از و انحراف تمام داشت درینوقت فرصت یافته مقدمات ناملایم از طرز
سلوک و معاش او بعرض رسانیدند و بدلایل و براهین خاطر نشان نمودند که انچه درین مدت
از اخلاص و یکرنگی خود لاف میزد از فروغ صدق بهره نداشت و زبانش با دل آشنا نبود
درچنین وقتی که خاطر اشرف بقدر انحراف پذیرفته بود سخن شاهزاده در شکست کار او از اسباب
قوی شد و در ارکان نسبت او تزلزل تمام راه یافت و جمعی از مقربان بساط عزت که از
خود رایهای او زخمهای ناسور در دل داشتند و درین مدت دندان بر جگر افشرده انتظار
فرصت میکشیدند قابو یافته از گوشه و کنار یکبار به وضع مقدمات بعرض رسانیدند و شیخ
نیز از فرط خجالت و شرمندگی خانه نشین گردید و در آمد و شد بر روی خود بست و از سعادت
کورنش محرومی اختیار نمود این نیز بیشتر باعث خجالت شد و مدتی محجوب و منکوب مانده
آخر خاقان وافر الاحسان ترتیب کرده خویش را خوار نگذاشت و بدستیاری مرحمت از بار

بار خجالت و شرمساری برآورده و مجدداً بعواطف بیکران اختصاص یافت سو جوب رااب فرو می
برد و انی حبیت بشرش اید زفرو بردن پرورده خویش نهضت رایات اقبال بفتح دکن و رسیدن بدار الخلافه
جون شورش و هرج و مرج ولایت توران بمسامع جلال رسید و از عرایض متصدیان صوبه دکن و
آمدن خانخانان سپه سالار جنان بوضوح پیوست که شاهزاده مراد بارتکاب شرب و تن اسانی
زمت از دست میدهد و بلوازم ملک کبری و سپه داری جنانجه باید نمی پردازد و از بی پروای و
غفلت او تسخیر ملک دکن در عقده تعویق افتاده بلک از افراط شرب نزدیک بان شده که خود را
ضایع سازد لاجرم خاقان ممالک ستان از امرای عظام و وزرای کرام کنکاش خواست که در عزیمت
فتح ماوراء النهر یا تسخیر دکن انجه صلاح دولت ابد قرین دانند بعرض رسانند بعضی را رای بران قرار
رفت که نخست رخش همت به تسخیر ممالک توران جولا باید داد و جمعی کنکاش دران دیدند که جون
مهم دکن قریب الاختتام است و احوال شاهزاده طور دیگر نشان میدهد نهضت رایات اقبال بدان
صوب صواب ترخواهد بود و هرگاه خاطر از تسخیر دکن پرداخته شود عزمت فتح ماوراء النهر پیش نهاد
همت باید ساخت اخر رای بهمین شق قرار گرفت و بتاریخ شب پنجشنبه بیست و ششم ماه ابان مطابق
نهم ربیع الاخر سنه هزار و هفت هجری نهضت موکب جهان کشا بدار الخلافه اکره اتفاق افتاد و مریم مکانی
را با دیگر بیگمان و شاهزاده خرم در دار السلطنة لاهور به ایزد جان افرین سپردند و خواجه شمس الدین
خوافی بدیوانی صوبه پنجاب خلعت امتیاز پوشید و میر مراد دکنی بمنصب بخشی گری و خیر الله بخدمت کوتوالی
سرافراز شدند و درین روز میر ابو القاسم نمکین از کشمیر امده سعادت کورنش دریافت و جون موکب اقبال
بصوب هندوستان نهضت فرمود دیوانیان عظام بعرض اشرف رسانیدند که تا رایات جهانکشا
در صوبه پنجاب معدلت ارا بود بنابر تسعیر حبوبات ده دوازده بر جمع پرگنات اضافه شده بود اکنون
که بصوب هندوستان نهضت واقع شد نرخ غله بدان مرتبه نخواهد ماند و تفاوت فاحش خواهد شد
اگر ان اضافه را برعایا معاف فرمایند هر اینه باعث رفاهیت حال انها خواهد شد خاقان عدالت
نشان از کمال مرحمت و عاطفت برین موجب فرمان داد و رعایا که ودایع بدایع افرید کار ابد جل
بهانه ازین رحمت عام جان تازه یافتند و همدرین تاریخ خبر فتح قلعه نرناله که از قلاع عظیمه ملک برار است
نشاط افزای خاطر اولیای دولت گردید و جون شاه زاده مراد تماشای قلعه نرناله توفرموده
لشکر فیروزی اثر از پهلوی ان گذشت دو نگرخان کوند که از جانب دکنیان بمحافظت ان حصن حصین
تعین بود بسعی رای کوپال داس نطاق دولتخواهی برمیان جان بسته بملازمت شاهزاده شتافت
و قلعه را به اولیای دولت سپرد و متقارن ان ایام قلعه میل گده نیز مفتوح شد شاهزاده سندر داس
را با فوجی بمحاصره ان تعین فرموده بود متحصنان امان طلبیده قلعه را سپردند همچنین قلعه ماهور نیز بتصرف

اکبراباد

و دولتخواهان درامد و چون موکب اقبال از اب سلطانپور گذشت دبی سک پسر یابنده خان از بنگاله
امده سعادت رکاب بوس دریافت و چون ظاهر سرهند مخیم اردوی کیهان پوی گردید عماراتی که
ابوسعید عامل انجا بحکم اشرف اساس نهاده بود تشریف فرمودند و طرح ان پسند خاطر اقدس
نیفتاد و مع هذا بعرض رسید که در امتناع مصالح و ادای اجوره سررشته عدالت از دست
داده و دراز ازخاطرها کشیده لاجرم خاقان معدلت ایین رقم عزل بر صفحه عمل او کشیده ملک
احمد را بجای او نصب فرمودند و از غایت بر اشفتگی شب دران عمارات استراحه نفرموده بر از
دو تشریف بردند از سوانح امدن چلپی بیگ است از عراق او در کسب فضایل و مقدمات حکمی
پایه بلند داشت و در بدایت حال شاگردی خواجه افضل ترکه کرده بعد ازان بشیراز رفته
در حوضه درس مولانا میرزاجان درامد و از فیض نفس ان یگانه روزگار کارش بالا گرفت در حدت
فهم و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت و در انملک او را علامی میگفتند چون تعریف فضایل و
کمالات او مذکور مجلس بهشت ایین شد مبلغ معتد به ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند و درین
تاریخ بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت و به انواع نوازش سرافرازی یافت مقارن این
ایام میرزا مظفر حسین از قنوج امده دولت بازیافت و میر ابو القاسم نمکین را بجاگیرات قلعه بهکر و حکومت
انملک رخصت فرمودند و چون موکب اقبال بنواحی تهانیسر رسید خلق انبوه از بدی سلطان کروری
انجا داد خواه شدند و بعد از تحقیق بظهور پیوست که درین ملک نهایت تظلم و بیداد ازو بفعل امده حکم
شد که همانجا از حلق برکشند که عبرت دیگران شود و چون دار البرکه حضرت دهلی مورد رایات جهانکشا
گردید به التماس بخشی الملکی شیخ فرید بخاری بمنازلی که بر ساحل دریای جون اساس نهاده تشریف
فرمودند و پیشکشهای او بعز قبول مقرون شد و ازانجا کشتی سوار بزیارت روضه منوره حضرت جنت اشیانی
انار الله برهانه متوجه شدند و بعد از فراغ زیارت و نیازمندی بیارگاه اقبال که در بیرون شهر برافراخته
بودند تشریف بردند و شیخ عبد الوهاب پسر شیخ محمد بخاری را از لباس درویشی برآورده بمنصب بالفعل
و حکومت دهلی اختصاص بخشیدند و چون راه راست دهلی کم آب نشان میدادند از راه کنار
دریای جون متوجه شدند و درین راه گاه بر کشتی و گاه بر اسب سواری میفرمودند و در ساعت
مسعود ممتاز بدار الخلافه اگره نزول اجلال اتفاق افتاد و ازانجا که احوال شاهزاده مراد در ابدت ان
میدادند شیخ ابو الفضل دستوری یافت که بمجرد رسیدن او را بملازمت اورد اگرچه نسبت او را ازان
بابت نبود که یک نفس از ملازمت محروم گردد لیکن چون در ارکان نسبت فتور تمام راه یافته بود و
هنوز ازان حجاب خوب بر نیامده بود به این وسیله خواستند که او را از پرده خجالت و شرمساری برآورند
و در معنی کرامات انحضرت بود که اگر در قبضه شاهزاده او نرسیده بی سررشته انتظام ان لشکر سانحه

شده بود چنانچه عنقریب در جای خود نوشته خواهد شد و میرزا شاهزاده بعلم و نقاره امتیاز بخشید
بکمک شاه دکن رخصت فرمودند که روزی چند در ولایت مالوه که بجاگیر او مرحمت شده سامان
مردم خود نموده متوجه الصوب شود و چون شاهزاده بملازمت شتابد سرداری لشکر بمیرزا مقرر گردد
و میرزا رستم صفوی از ولایت راسین و الخد و دکه در وجه جاگیر او بود بدرگاه آمده سعادت کورنش
دریافت و شهباز خان را بحکومت صوبه اجمیر سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند و درین
ایام الچی محمد خان حاکم کاشغر سجود قدسی آستان ناصیه دولت نورانی ساخت و سعید خان از بهار
آمده زمین بوس نمود و از سوانح فتح قلعه ابوکده است و آن قلعه ایست از ملک برار بغایت رفیع
در نهایت استحکام میرزا علی اکبرشاهی مدت یکماه بمحاصره آن پرداخت و چون متحصنان از همه راه
ناامید شدند بیرون قلعه را باعث نجات خود دانسته از صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند و
بهادران قلعه کشا درون در آمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و درین ایام اقبال
طراز میرزا علی یوزباشی از خدمت شاه عباس فرمان روای ایران برسالت رسید چون فرمان
روای توران شنفار شد شاه جوانبخت بعزم تسخیر خراسان رخش همت جولان داد و فرهاد خان
راکه امیر الامرای او بود با فوجی بطریق منقلا تعیین فرمودند تم سلطان بمبارزت او قدم پیش نهاد
و بعد از تلاقی فریقین جنگ سخت در پیوست اگرچه سپاه اوزبک فرهاد خان را منهزم ساختند و قزلباش
تاب مقاومت نیاورده روی همت برتافتند لیکن چون خبر شکست فرهاد خان بشاه رسید بارگی
اقبال را تنگ عنان ساخته جلو ریز خود را رسانید و از طلوع رایات شاهی اوزبکیه سررشته
انتظام از دست داده راه فرار پیش گرفتند و تم خود در عرصه پیکار بر خاک هلاک افتاد و اوزبک
بسیار بقتل رسید و بانتظام از دست داده لا بعد از فتح خراسان میرزا علی را با بشارت نامه فتح
و اظهار اخلاص و یکجهتی روانه درگاه سلیمان جاه گردانید چند راس اسپ با دیگر نفایس ارسال داشتند

وقایع سال چهل و چهارم الهی از مبدا جلوس

روز یکشنبه بیست و سیوم شعبان هزار
و هشت هجری آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال چهل و چهارم از جلوس
ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد در روز جشن نوروز شاهزاده سلطان
دانیال از اله باس آمده سعادت آستانبوس جبین دولت نورانی ساخت و دو بیت راکه از
زمین داران معتبر هندوستان است همراه آورد و دو بیت و شش زنجیر فیل که در آنملک از زمینداران
دیگر بدست آورده بود برسم پیشکش گذرانیدند و پیش ازین لاله بیربر راجه بیربر را به بنگاله فرستاده
بودند که فیلهای لایق سرکار آنچه نزد امرا باشد بدرگاه بیارد او درین تاریخ شانزده فیل از پیش
کش امرا آورده گذرانید و راجه رام سنگه بیردیت که مدتها ممتد از سعادت خدمت محروم بود

بزوق ادب شتافته دولت آستانبوس دریافت و آصف خان بفرمان والا از کشمیر بهشت روز آمده
بسجود اخلاص فرق دولت نورانی ساخت و بی اغراق درین بلغار گوی سبقت از شمال و صبا ربود
و راجه راجسنگ نیز از دکن آمده بسعادت کورنش سرافراز شد و چون راجه که از زمین داران معتبر
ولایت مالوه بود درگذشت جتر بهوج پسر او در دی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و بخطاب راجگی
مفتخر و مباهی گردیده جانشین پدر شد و همدرین ولا خبر فتح قلعه کهرله و قلعه ناسک مسرت افزای
خاطر اولیای دولت گشت و مقارن این ایام عرضه داشت شیخ ابو الفضل بعرض ایستادهای پای
سریر سلطنت رسید نوشته بود که چون بجبار کروهی برهانپور اتفاق افتاد بهادر خان پسر راجه
علی خان از قلعه اسیر باستقبال فرمان و خلعت آمده سجدات عبودیت و فرمان برداری بتقدیم
رسانید اما هر چند نصیحت کردیم بهمراهی راضی نشد و کبیر خان پسر خود را با دو هزار سوار همراه ساخت
و نیز عرضه داشت نموده بود که بیماری شاهزاده را سخت گران نشان میدهند اگر حکیم حاذق
از درگاه مقرر شود بوقت است لاجرم آصف خان را با حکیم مصری تعیین فرمودند و در نخستین منزل
خبر جانکاه شنیده مراجعت نمودند **انتقال شاهزاده شاه مراد از جهان فانی بقدسی سرای جاودانی**
چون شاهزاده از گرد احمدنگر ناکام برخاست از فزونی غیرت به اندوه در شد و مرگ فرزند
غم بر دلش افزود و باده را غم زدای خاطر ساخت و از اثر همنشین بد عمکساری بزبان کاریها
کشید و از افراط باده پیمای بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته از عدالوقت بهم رسانید و در
تحلیل رفت با این حال از شاهپور بتماشای کاویل شتافت و از آنجا با ایلچپور متوجه شد
و در ایلچپور تب کرد و مرض استداد یافت ناگزیر بشاهپور باز آمد و اطبا بعلاج پرداختند
قدری صحت روی داد و درینوقت خبر آمدن شیخ ابو الفضل بطلب او رسید و چون از سرشاری
احمدنگر روی رفتن نداشت به اندوه در شد و چاره کار منحصر دران دانست که مجدد عزیمت
فتح احمدنگر پیش نهاد همت سازد و عذر نرفتن کند و به این عزیمت از شاهپور کوچ نموده در
ترنی جشن نوروز آراست و بعد از فراغ جشن متوجه پیش شد و چون منزل بموضع دیهاری
که در بیست کروهی دولت آباد واقع است اتفاق افتاد صرع بهم رسانید و حال دگرگون شد
اطبا دست از علاج باز گرفتند و ناامیدی شکست دلها روی نهاد میرزا یوسف خان که سمت
اتالیقی داشت قاصدان جلد بطلب شیخ فرستاد که وقت تنگ شده و شورش غریب در اردو
وا افتاده دست و دل از کار مانده هر چند زودتر خود را رسانید بهتر خواهد بود در سی کروهی
معسکر نوشته شیخ رسید و خود جریده بر جناح استعجال شتافت و از گرد راه بدیدن شاهزاده
رفت هر چند پرستاران از آمدن شیخ آگاه ساختند بخود نیامد و نشناخت و بعد از زمانی جان

بجان

بجان از ین سرد و در اردو آشوب عظیم افتاد و میرزا یوسف خان و دیگر سران لشکر صلاح در ان دانستند
که بشاه پور مراجعت باید نمود و ان مخلص کاردان بخلاف جمهور قدم عزیمت برجا داشت و بکرداوری
والاهمت کالبد تخت شاهزاده را در همان منزل بطریق امانت بخاک سپرد و اهل محل را با جمعی
روانه شاه پور گردانید درین اشوب گاه بسیاری از ما وراء النهریان زر بنده وقت یافته بیرون
اردو فراهم امده بودند شیخ چاره کار منحصر در صید خاطرها دانست و بداد و دهش دلهای رفته را بسوی
خود کشید نخست خزانه شاهزاده بکلید همت گشوده انچه از نقد و جنس یافت بمردم قسمت کرد و سوای
ان هرچه با خود داشت و متعرض توانست بهم رسانید نثار شاه راه اخلاص نمود و به این تدبیر خلق
انبوه فراهم اورده قریب سه هزار سوار از ملازمان خاصه او که در عقب گذاشته بود نیز بپیوستند انگاه
بعزم درست و همت کاربرد از ان منزل کوچ نموده متوجه پیش شد و به امرا استمالت نامها فرستاده
الهی فرمود و ممالک مفتوحه را نسق شایسته داده از تهور او برین دلیری غنیم را دل از دست رفت
در جای خود خشک ماند و بغیر از انکه بنابر مسافت دور و دیر رسیدن کومک از دست بر امد دیگر
همه جا استحکام یافت ملک بسیاری بر قلمرو افزوده از انجمله قلعه بعد ازین واقعه مفتوح شد ولی اغاز
رسیدن شیخ درچنین وقتی از تاییدات غیبی تردد گویا خاقان گیتی ستان ظهور این سانحه را
بعالم باطن دریافته او را پیشتر فرستاده بود که اگرنه او در انزد رسیدی کار بدشواری کشیدی
و اصلاح ان به امتداد ایام میسر شدی بالجمله چون این خبر بدار الخلافه رسید ارکان دولت و اعیان
سلطنت روزی دو سه پنهان داشتند و هیچ یک را یارای ان نبود که چنین حرفی بر زبان توانند
راند و ازین جهت عرایض شیخ را ظاهر نمی ساختند و از انجا که مصلحت ملک درنگ برنتابد
بیش ازین نهفتن ان نیز مناسب وقت نبود قضارا درین هنگام حضرت مریم مکانی با شاهزاده
خرم و دیگر بیگمان از لاهور تشریف اوردند و این را بعبارتی که مناسب دانستند گوشزد
نمودند و ان بادشاه ملک تحقیق درچنین مصیبتی که جگر کوه آب شدی رضا بقضای ایزد توانا
در داده دامن خاطر غبار الود تفرقه ساخت و زخم درونی را بمرهم خرسندی چاره فرمود
و امرزش ان سفر گزین عالم قدس از ایزد بسیار بخش اندک پذیر درخواست نمودند و همدرین
ایام خبر فوت عاصی کابلی از بنگاله رسید و چارچمن الملک از خار زین عصیان پاک شد

فرستادن شاهزاده دانیال بضبط ملک دکن

چون شاهزاده مراد رخش حیات بفسحت سرای
جاوید تاخت و بی وجود یکی از شاهزادهای عظام انتظام عسکر اقبال و سرانجام ممالک مفتوحه
و تسخیر دیگر بلاد دکن خاطر خواه صورت نمی بست لاجرم در ساعت مسعود و زمان محمود شاهزاده
والا اقبال سلطان دانیال بدان صوب دستوری یافت و به انواع نوازش و مراحم مخصوص

داشته از اسباب سلطنت انچه بایست دقت بود عنایت شد حتی سراچه سرخ که خاصه انحضرت

و شاهزاده ولی عهد بود و بمنزل اول بدولت و اقبال تشریف برده گوش هوش او را بدرر نصایح

گرانبار دانش فرمودند و مقارن ان ایام راجه مانسنگه از بنگاله امده بسجود استان ملایک مطاف

فرق عزت برافراخت از جمله پیشکش او دویست فیل و پنجاه الماس گران بها بود و امتعه دیگر از شمار

بیرون است و بجمیع بندهای درگاه حتی احدی و شاگرد پیشه فرادا فرادا سوغات فرستاده در

خلال این حال سید قاسم باربه در شکر دکن به اجل طبیعی درگذشت اگرچه نهایت تنها در و قوی هیکل

بود اما دلیس از و گران تر د فربه بود در هیچ معرکه پشت نداده و هر جا استاد مانند سد اسکندر برجا

بود و چون شاهزاده دانیال به تسخیر دکن دستوری یافت دیت اجینه را که به استنفاع ایشان لا دو

استان بوس دریافته بود رخصت فرمودند که بوطن خود برگردد درین هنگام برخوردار پسر عبد الرحمن

موید بیک بقصد انتقام پدرش که در جنگ دیت کشته شده بود با جمعی از پی شتافت که هر جا قابو یابد

کاش به انجام رساند لیکن از انجا که خورد سال و تجربه نادیده بود شرایط بکار نبرده مظفر با به بر

او تاخت و نتوانست کاری ساخت و ان خوک پیشه ضلالت از گزند جان نجات یافته سلامت

بدر رفت چون برخوردار بی تحصیل حکم قدم جرات پیش نهاده بود معهذا چنین خامی از و بظهور امد

او را معاتب و مخاطب ساخته بزندان ادب پروردند و از وقایع برافراختن پایه اصف خان بوزارت

کل چون بعرض رسید که رای رایان این خدمت را براستی و درستی بی شایبه غرض نمیکند دیگران

و متعلقان او دست طمع دراز دارند لاجرم اصف خانرا که با کمال وقوف و کاردانی نهایت راستی

و سرچشمی داشت و سان و شکوه این منصب عالی از ناصیه اخلاصش ظاهر بود بوالا پایه وزارت

کل برافراختند و او نیز چنانچه شرط این خدمت است دیگانه و دوست و دشمن را بیک نظر دیده قدم

از جاده عدالت و نفس الامر بیرون ننهاد و بنابرین درکار خود استقلال تمام یافت و از سوانح کشته شدن

ملک خیرالله کوتوال لاهور است و تفصیل این اجمال انکه روزی یکی از دزدان نامی را در خلوت طلبیده

تحقیق احوال مینمود او التماس نمود که چندی از برادران و اقوام من که در بیرون حاضرند اگر بحضور طلب

دارند باتفاق انها انچه گفتنی باشد بگویم چون انها بدرون امدند قدم جرات و شورش پیش نهاده کمند

که دستهایش بان بسته بودند چنان بر سر خیرالله زد که مغزهایش از سوراخ بینی برامد و تحمل که

دیگران نیز صدمه رساینده باشند و پسرش همدران شورش کشته شد از سوانح جنگ شیر خواجه

با دکنیان و متحصن شدن او در قلعه بیر پس از رحلت شاهزاده شیر خواجه با فوجی از بهادران

کارطلب بضبط ان سرحد تعین بود چون شاهزاده برحمت ایزدی پیوست و موسم باران در میان

امد عنبر و فرهاد با پانزده هزار جنگی دکنی و شصت فیل مست بعزم رزم شتافتند شیر خواجه

با آنکه زیاده از سه هزار سوار نداشت و بجهت شدت باران و طغیان آبها و جریان سیلابها و رسیدن
کومک متعذر بود شکوه غنیم بنظر همت در نیاورده بترتیب افواج پرداخت قضا را در روز جنگ
راههای پر نشست و فراز نشیب آمد و چند جا از آب گذشتند و ازین جهت سر رشته انتظام سپاه
نا مضبوط شد و هنوز خود را خوب جمع نساخته بود که غنیم با فوجهای آراسته در رسید
و جنگ سخت در پیوست اگرچه راجپوتان که هراول لشکر منصور بودند قدم همت بر جا داشته
داد شجاعت و جلادت دادند و جگردب بر جکناتهه و گوپالداس راتهور و سلطان بهانی محمد امین
جولی و بسیاری از بهادران رزم دوست در راه اخلاص جان نثار شدند اما مردم قول جوانغار
نونین کار نیافتند و بی جنگ و تردد عطف عنان نموده بجانب شهر شتافتند و شیر خواجه که خود
طرح شده بود خوب بتاخت و فوج مقابل خود را از میدان بر داشته راند درین وقت وفا
دار خان با جمعی از فوج برانغار جدا شده بخواجه پیوست و این فوج را بتردی دیگر هم رسید لیکن
چون کس بسیار کشته شده بود و خواجه خود زخمی بود ناگزیر بجانب شهر شتافت و چون بهادر الملک
ازین جنگ وقوف یافت با آنکه خبر شکست لشکر و کشته شدن شیر خواجه نیز شهرت داشت از کمال
تهور و دلیری یا مانه از ده کروه راه تاخته خود را رسانید و با غنیم جنگ کنان بشهر در آمد و از
رسیدن او هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و شهر را کوچه بند کرده بمدافعه و مقاتله همت گماشتند
اگرچه مخالفان از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند لیکن از آنجا که اقبال بی زوال
خاقان گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است کاری از پیش نرفت و چون
این خبر بشیخ ابوالفضل رسید خود با جمعیت نیک بکومک خواجه متوجه شد و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ
عبدالرحمن پسر خود را که با فوجی بدولتاباد فرستاده بود بحضور طلب داشت و دیگر بندهای بادشاهی
که در آن گرد و پیش بودند همه را نزد خود طلبیده و مبلغها برسم مساعدت و مدد خرج بسپاه قسمت
نموده به این تدبیر نیز جمعیت نیک بکومک خواجه متوجه شد و میرزا علی اکبرشاهی فراهم آورد و
میرزا علی را با فوجی شایسته بطریق منقلا روانه ساخت و چون افواج بحر امواج بکنار دریای گنگ
رسید به نیروی تاییدات ایزدی پایاب گشته و مخالفان را که در گمان نبود که چنین دریای درین
موسم پایاب شود و لشکر کومک تواند رسید از عبور لشکر منصور جگرها آب شد و مقارن این حال
شیخ نیز با مردم عقب پیوست و بی توقف از آب گذشت و فراوان غنیم که در آن حوالی بودند به اندک
جنگی راه هزیمت پیش گرفتند و مخالفان از صیت شکوه لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده سراسیمه بجانب
احمدنگر شتافتند و متحصنان از شهر بند بر آمده سجدات شکر ایزد متعال بتقدیم رسانیدند نفس الامر
اگر از بی آذوقی کار سخت بدشواری کشیده بود روزی چند بگوشت اسب گذرانیده کاه و دانه بجهت

جاروا بهم نمیرسید ناگزیر بر خود قرار دادند که بیرون برآمده جنگ کنند تا کشته شوند درینوقت خبر آمدن افواج
قاهره بلند آوازه شد و متحصنان از گزند جان رهایی یافتند شیخ میخواست که پسر خود را با فوجی از بهادران
جانفشان در آنجا بگذارد و شیر خواجه نشنود و خود متعهد بودن نمود و شیخ جمعی از مردم تازه روز بهمراه
او مقرر فرموده عنان معاودت معطوف نمود و در شاه گده نیز فوجی بکومک او گذاشت که اگر حاجت
افتد بزودی توانند رسید و خود بر ساحل دریای گنگ بنگاه ساخت و مقارن آنحال سه لک روپیه
خزانه از درگاه رسید و باعث تقویت سپاه شد **نهضت موکب کیهان شکوه بصوب ولایت مالوه** چون از اعراض
دولتخواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بی نهضت رایات جهانگشا صورت پذیر نیست و شاهزاده
دانیال که بدان خدمت دستوری یافته از غایت محبت که بشکار دارد هنوز از حدود دکن نگذشته لاجرم در مسعود
ترین ساعتی عزیمت تسخیر دکن پیش نهاد همت جهانگشا ساخته رخش اقبال بجولانگاه فتح و ظفر انگیختند
و صوبه اجمیر را ایمنا و تبرکا بتیول شاهزاده عالم و عالمیان مکرمت فرمودند در همان ساعت مبارک
بدان صوب صواب شرف رخصت ارزانی داشتند و غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال
بممالک دوردست نهضت فرموده هم مسند خلافت از شاهزاده ولی عهد خالی نباشد و هم حدود
متعلقه رانا پی سپر عساکر کیهان شکوه گردد و راجه مانسنگه و شاه قلی خان محرم و بسیاری از امرا
بخدمت شاهزاده استسعاد یافتند و حضرت مریم مکانی را با دیگر پردگیان سرادق عزت در دار الخلافه
به ایزد حقیقی سپردند و از منزل دوم خانخانان را پیشتر رخصت دکن فرمودند و بجهت سرافرازی آن
شایسته خدمت خود بمنزل او تشریف برده پایه عزتش را از همگنان گذرانیدند و حکم شد که
چون خانخانان به آنجا رسد شیخ ابو الفضل متوجه درگاه شود و در خلال آنحال خبر فوت عیسی خان زمین
دار بنگاله رسید اگرچه راجه مانسنگه بخدمت شاهزاده دستوری یافت اما به التماس او بنگاله را
بدستور سابق بتیول او مقرر داشتند و تعهد نمود که خود در ملازمت شاهزاده باشد و فرزندان
و وکلای او از عهده ضبط بنگاله برآیند و جگت سنگه پسر کلان خود را بحراست آنملک رخصت نمود و حسب
تقدیر در همان دو سه روز جگت سنگه به اجل طبیعی درگذشت و با آنکه راجه دیگر پسران قابل داشت
لیکن چون آیین راجها و رایان هندوستان چنانست که اگر پسر کلان بمیرد نبیره را جانشین
سازد و دیگر فرزندان برضا و رغبت در اطاعت و خدمت کاری او بکوشند بنا برین مهاسنگه
را جانشین خود ساخته بحکومت و حراست بنگاله فرستاد و درینولا قلعه بتیاله از ولایت راو بهوج
اولیای دولت درآمد و چون موکب منصور بدهلپور رسید زاهد خلف صادق خان در باغی که
پدر او اساس نهاده التماس ضیافت نمود و بلوازم نثار و پیشکش چنین خدمت نورانی ساخت
و درین راه میر عبد الحی میر عدل را با فرمان شفقت آمیز نزد شاهزاده عالیقدر فرستادند در [illegible]

بالنا

293

انکه سر دریا مرحمت نموده از تعزیت بسر برافرازند و هم درین ایام شهباز خان در اجمیر به اجل
طبیعی سفر ملک بقا گزید و چون موکب کیهان شکوه بولایت مالوه پیوست میرزا رستم از جاگیر
خود امده سعادت رکاب بوس دریافت از سوانح عزیمت شیخ ابو الفضل و دیگر امرا بمحاصره احمدنگر
تفصیل این اجمال انکه چاند بی بی همشیره برهان الملک بهادر نبیره او را بحکومت برداشته در درون
قلعه بسر میبرد و اهنگ خان حبشی خود را پیشوا تراشیده با بسیاری از حبشی و دکنی در بیرون کوس
استقلال میزد اگرچه چاند بی بی بظاهر مدارا با او میکرد لیکن در باطن با اولیای دولت نیز راه هم
شد مراسلات مفتوح میداشت درینولا از سلوک اهنگخان سخت گران خاطر گردید و غبار نفاق
از نو برمرتفع شد و مکتوبی بشیخ نوشت و عهدنامه با سوگندان مغلظ ارسال داشت که هرگاه عساکر
ظفر قرین اهنگخان را از پیش بردارد قلعه را باولیای دولت سپارم بشرطی که دولتاباد در امن
واگذارند که روزی چند در انجا ارام گرفته متوجه درگاه شوم شیخ عزیمت المصوب پیش نهاد همت
ساخت و اهنگخان از حقیقت حال اگاهی یافته شمشیر الملک پسر نبال خان را که حکومت برار از
قدیم بسلسله ایشان متعلق بود از بند براورده با جمعیت فراوان بجانب برار گسیل کرد که در انحدود
غبار شورش و فساد برانگیزد و غرض اصلی انکه چون اهل و عیال اکثر مردم در انجاست تفرقه خاطر
بهم رسد و بجانب احمدنگر نتوانند شتافت و میرزا یوسف خان بصواب دید اولیای دولت متوجه
برار شد که برفع شر ایشان نمایند و شیخ بعزم درست و همت کارطلب با دیگر امرای عالیشان و بهادران
جانفشان بمبارزت اهنگ خان و تسخیر احمدنگر شتافت و چون نهضت عساکر اقبال متیقن دکنیان
شد لشکر از اطراف نزد او فراهم امدند و شمشیر الملک دست از برار باز داشته بجانب احمدنگر متوجه
شد و میرزا یوسف خان با دیگر بهادران کارطلب بتعاقب او همت بست و میرزا خان دلشکری پسر
خود را با جمعی پیشتر فرستاد و نام برده شب از دور بر لشکر او تیراندازی کردند و غریب اشوبی برخاست
ناگاه در جنگ مغلوبه تیری بر مقتل شمشیر الملک رسید و بهمان زخم قالب تهی ساخت و مخالفان
راه هزیمت سپردند و چون عساکر اقبال بمونگی پتن پیوست نشان شاهزاده دانیال به
شیخ رسید که زینهار هر جا رسیده باشد عنان مسارعت بازکشد که اینک بر جناح استعجال میرسیم
و باتفاق متوجه تسخیر احمدنگر خواهیم شد ناگزیر مقام فرمود و چون شاهزاده به برهانپور رسید بهادر
پسر راجه علی خان از توهمات بیموقع قرار ملازمت نیارست داد و از فراز قلعه اسیر فرود نیامد ظهور
این بی باکی و خود رایی بر خاطر شاهزاده سخت گران آمد و نخست کمر همت بمحاصره اسیر و استیصال ان
گرد و خیم العاقبت بست و میرزا یوسف خان را نزد خود طلب داشت و از رفتن میرزا یوسف خان
از توقف شیخ در پتن دکنیان خیره و دلیر شدند و مکرر بر لشکر ظفر اثر شبخون اوردند دیگر [illegible]

وتقدس بی نیل مقصود بازگردیدند و چون موکب ظفر اثر به اجین پیوست پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر
چنان بود که روزی چند در ولایت مالوه توقف فرمایند درینوقت عرضه داشت شاهزاده رسید
مضمون آنکه بهادر به استحکام قلعه و سامان قلعه داری مغرور شده عذرهای نامسموع در باب
نیامدن ظاهر ساخت و هرچند بنصایح سعادت پیوند رهنمونی فرمودیم نتیجه بران مترتب نگشت اگر
همت تسخیر اسیر مصروف داشته بلوازم محاصره و ترتیب اسباب قلعه گیری پرداخت فرمان شد که
زنهار متوجه تسخیر احمدنگر شوند و بدیگر امور فرصت از دست ندهند که ما خود بدولت و اقبال عزیمت
آن صوب فرمودیم اگر آن وحشی طبیعت از گران خواب غفلت بیدار شده بسعادت خدمت شتابد
هرآینه محال متعلقه او را به او مرحمت فرموده مشمول عواطف بیدریغ خواهیم ساخت و اگر باعتماد
قلعه و اعتماد قلعه و اعتماد آزوقه سر از ربقه اطاعت و آستان بوسی باز کشد و بر جاده جهالت
و ضلالت ثابت قدم باشد افواج قاهره بمحاصره آن پرداخته سزای کردار در دامن روزگار
او خواهند نهاد و خواجه مودود را که از احدیان خاصه بود بنصیحت او رخصت فرمودند و از پی او
میران صدر جهان نیز دستوری یافت و متعاقب او بیشتر و خان را فرستادند و هرچند نامبرده
بدلاسای او کوشیدند و شاهزاده سعادت و نجات او هدایت نمودند سود نداد و از دریافت
ملازمت تقاعد جست و درین چند روز پیکر مقدس قدری گرانی پذیرفت و دردشکم بهم رسید و بعنایت
ایزد سبحانه بخیر گذشت **ارتفاع رایات منصور بفتح قلعه اسیر** چون بهادر به اعتضاد استحکام قلعه و فراوانی
آذوقه و لوازم قلعه داری در مقام جهالت و ضلالت قدم ادبار افشرده سیادت و نقابت پناه
بخشی الملکی شیخ فرید با فوجی از بهادران نامدار و مجاهدان عرصه کارزار بمحاصره قلعه اسیر دستوری
یافتند و اسامی آنها برین تفصیل است هاشم بیگ و قرابیگ ترکمان قاضی حسن میرزا یوسف بازبهادر
اوزبک مقیم خان بهادرخان افغان میرزا برخوردار رابع بیگ بدخشی رحیم بردی میرجلال قزل ابدال
علاء الدین حسین بکر راجپوت بهدوریه تکهین سین بهکن خان بلوچ و جمعی از سادات بارهه و دیگر
مبارزان رزم جوی و بعد از تعیین افواج موکب فیروزی انتهاج از دریای نربده عبور فرموده در
فضای ولایت بیجاگده بارگاه اقبال برافراشتند و دران سرزمین جشن نوروزی آراستگی یافت
وقایع سال پنجم از جلوس اشرف شب دوشنبه چهارم رمضان هزار و هشت هجری خورشید
جهان افروز به بیت الشرف حمل بهبهت تحویل ارزانی داشت جشن پنجم الهی بفرخندگی و جهان آرائی
آغاز شد و دران صحرای دلکشا چهار روز بخشش نوروزی پرداخته روز پنجم رایات اقبال بصوب
برهان پور برافراشتند درین منزل شیخ ابوالفضل بفرمان جهان مطاع از دکن آمده سعادت
رکاب بوس دریافت و این بیت بر زبان گوهربار گذشت **سو** فرخنده شبی باید و خوش مهتابی

تا با تو

294

تا با نو حکایت کنم از هر بابی در بیست و یکم فروردین ماه برهانپور بورود موکب منصور دار السرور گردید از اگره تا این شهر دویست و بیست و هفت کروه مسافت است اگرچه شیخ فرید پیشتر بمحاصره قلعه دستوری یافته بود لیکن از آن فوج بحسب کمیت و کیفیت محاصره دلخواه صورت نمی بست لاجرم خان اعظم و شیخ ابو الفضل و اصف خان تعین شدند که باتفاق شیخ فرید دور قلعه بنمعن نظر فهمیده و سنجیده مورچال به امرا قسمت نمایند و شیخ فرید را بسرداری انمردم گذاشته خود متوجه درگاه شوند و حراست ولایت برهانپور و ضبط و نسق ان بعهده کاردانی شیخ ابو الفضل حواله شد و حکم جهانمطاع شرف ارتفاع یافت که چون ملازمان موکب منصور بین ساقی کشیده اند جمیع قصبات و قریات ولایت برهانپور را از قرار حال و حاصل در وجه انعام بندهای درگاه بتفاوت مناصب و مراتب قسمت نمایند و تا رایات ظفر طراز درین حدود سایه گستر باشد محصول انرا به انعام خود متصرف گردند و چون بلده برهانپور بورود موکب منصور ارامستگی یافت و جمعی از سرداران خاندیس که خود را بسرحدها کشیده بودند از صیت معدلت و مرحمت خاقان ستوده خصال نطاق بندگی و اخلاص بر میان جان بسته روی امید بعتبه سی استان نهادند و از سوانح تعین فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر قلعه للنگ چون بعرض رسید که فولاد خان حبشی که از سرداران عمده بهادر بود در بی رای زمین دار انحدود که در ملک خاندیس بشجاعت و زور جمعیت عدیل و نظیر خود ندارد با ملک شیر و دیگر حبشی ی دران سرحد فراهم امده اند بنا بران میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله بخشی و رای منوهر و میرزا زاهد پسر صادق خان و میر گدای و میر عبد الحی و دیگر بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی اختیار نماید بپیوند خسروانه متمال ساخته همراه بدرگاه اورند و الا بمحاصره قلعه پرداخته مالش بسزا دهند و پیش از وصول عساکر اقبال فولاد خان حبشی از انها جدا شده روی اخلاص براه سعادت نهاد و در بی رای بمقابله او لشکر کشید درینوقت مسعود بیگ با صد زنجیر فیل که روانه گجرات بود بفولاد خان پیوست و دولتخواهان تکیه بر اقبال روز افزون نموده بتقابل او شتافتند و بهادران عرصه فیروزی از ذات شایسته ظاهر ساختند و در بی رای بزخم کاری راه هزیمت سپرد و غنیمت فراوان از فیلان و دیگر اجناس بتصرف دولتخواهان درامد و بهمان زخم جان ستان اواره دشت نیستی گردید و فولاد خان با غنایم این فتح متوجه درگاه شد و از دست اویز حسن خدمتی ابروی دیگر یافت بمنصب هزاری و جاگیر معمور کامروا گردید و چون میرزا مظفر حسین با خواجگی از هر جا مکالمه مینمود اندر رفته سخن بست و بلند شد و میرزا از مجلس اشفته برخاست و از تنگ ظرفی و تنگ حوصلگی با جمعی از مخصوصان خود راه وطن خود پیش گرفت و خواجه وسی بعد از سه روز بجست و جوی او کام

همت برداشت قضارا میرزا بقصد گجرات میرفت لیکن چون از قبیله و سرشتی خود روی سعادت نیافته بود
توفیق آن عزیمت نیافت و درین راه در پریشانی و بی سامانی افتاد و رفته رفته همراهان جدائی
گزیدند و غیر از چندی از خدمتگاران کس نماند ناگزیر در میان سورت و بگلانه لباس قلندری
پوشیده قدم در راه غریب نهاد و مقارن آن حال خواجه وسیی که بطلب او شتافته بود پی گرفته
و نشان بر سیده به او پیوسته و دستگیر ساخته بدرگاه آورد و بزندان مکافات محبوس شد
همدرین ایام راجه بهرجی زمیندار بگلانه بسعادت آستانبوسی سرافرازی یافت و خاقان وافر
الاحسان آن پسندیده خدمت را بنوازش علم و نقاره اختصاص بخشیده رخصت ارزانی داشت
وچون بهادر در قرار تحصن نمود و از رعایا و اهل حرفه و سایر سکنه بلده برهانپور و قصبات دیگر تا
هرکس خواست بدرون قلعه درآمد و لی اعراق از صد هزار نفس بیشتر بدرون رفته بودند چون
مدت محاصره به امتداد انجامید مردم دست از جان شسته خود را بی محابا بیرون انداختند اگرچه
بعضی از دولتخواهان کنکاش دران دیدند که چند کس را باید کشت تا راه برآمدن مسدود شود
واز کثرت هجوم خلق از ذوقه کمی کند و علت وبا بهم رسد لیکن وافرالاحسان از کمال مرحمت و خدا
پرستی بر حال آن گروه بیگناه بخشوده حکم اطلاق زندانیان فرمودند و هر روز خلق انبوه از درون
قلعه برآمده دعای ازدیاد دولت ابد قرین مینمودند اگرچه حبوبات ده ساله و بیست ساله در قلعه
بهم میرسید اما روغن بغایت عزیز بود و صابون بجهت شستن لباس مطلق یافت نمیشد و ازین جهت
تعفن بافراط کشید بهادر والده کلان خود را با پسر و شصت زنجیر فیل بدرگاه فرستاد و زبان
بخضوع و خشوع و اظهار ندامت کشود که از بخت برگشتگی مصدر چنین گستاخی و سوی ادبی شده ام
اکنون هراس بیقیاس در خاطر راه یافته روی آمدن ندارم و راه نجات گم کرده اگر رقم عفو بر صحیفه تقصیر
من کشیده یکچندی بخدمت غایبانه مقرر دارند شاید رفع واهمه من شود و دست آویز خدمتی بهم
رسانیده روی خجالت بر آستان سعادت نهم و از فیلان نامی و جواهر نفیس آنچه درخور پیشکش
آنحضرت باشد بدرگاه میفرستم و صبیه خود را بخدمت حرم سرای شاهزاده خسروی میسپارم
حکم شد که چون پدر او در خدمت ما جان خود را نثار شاه راه اخلاص ساخته بجز نوازش
و التفات نسبت به او در خاطر نیست و آمدن او رفع جمیع تقصیرات مینماید زنهار که باطن خود را
از توهم پرداخته دست امید بحبل المتین این دولت زند که بانواع مراحم و اقسام عواطف
اختصاص خواهد یافت و قلعه را با ملک موروثی به او ارزانی خواهیم داشت و الا عنقریب بکلید
همت اولیای دولت فتح قلعه اسیر پیشتر خواهد پذیرفت و او بندامت ابد مبتلا خواهد شد
چون والده و پسر او بازگشته بقلعه درآمدند و آنچه حکم شده بود به او رسید قرار آمدن نمود

نمارت

بمبارزت داده بهادران قلعه کشا محاصره را تنگ تر ساخته و در انجام آن مقصد عالی بیشتر از بیشتر
کوشیدند و درین هنگام بمسامع عز و جلال رسید که سید ابراهیم که از سرداران عمده خاندیس بود
قلعه ملی و دل را استحکام داده با بسیاری از ابطال رجال قدم در وادی نخوت و استکبار افشرده
به شیخ ابو الفضل حکم شد که فوجی بر سر او فرستد و اگر غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش سعادت
افگنده روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهد هر اینه بنوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت و اگر
سر از ربقه حکم بر تابد مالش بسزا دهند و شیخ سندرداس را با فوجی تعیین فرمود و آن خون گرفته
بمبارزت مبادرت نمود و بیامن اقبال بی زوال دولتخواهان اعلام فتح و فیروزی برافراشته
او را دستگیر ساختند لیکن سندرداس با بسیاری در عرصه کارزار جان نثار شد و بحکم اشرف
سر آن فتنه سرشت را نیز از گرانبار جرایم سبکدوش گردانیدند از سوانح شورش بنگاله و رسیدن
چشم زخم بعساکر فیروزی نشان و غلبه عثمان افغان چون راجه مانسنگه در خدمت شاهزاده
ولی عهد رخصت شده بصوب اجمیر شتافت و ضبط ولایت بنگاله را که خاکش به آب فتنه مخمرست
سهل نمود و این بار گران را سبک شمرده مهاسنگه نبیره خود را با وجود صغر سن بحکومت و حراست
آنجا مقرر فرمود و پرتاب سنگه برادر خود را با آنکه خالی از شورش دماغی نبود ممد و معاون او ساخت
و افغانان که عمرها در انتظار چنین قابو بودند و از روی اضطرار مدارای ظاهری با راجه مینمودند
فرصت یافته با لشکر گران بمبارزت شتافتند و مهاسنگه و پرتاب سنگه سر رشته حزم و احتیاط را
مسلوک نداشته و غنیم را سهل و سبک انگاشته بمدافعه و مقاتله همت گماشتند و در بهدرک عرصه
نبرد آراستگی یافت و جنگ سخت در پیوست بحسب تقدیر افغانان غالب آمدند و راجپوت بسیار
بقتل رسید و بعد ازین سانحه دولتخواهان نتوانستند خود را جمع ساخت و جای بسیار بتصرف
غنیم در آمد و درین تاریخ حیی انکه والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش به اجل طبیعی
رخت حیات بنهضت سرای جهان جاودانی کشید و این مصیبت بر خاطر قدسی مظاهر سخت گران
باری کرد و خاقان ستوده خصال نعش او را بر دوش عزت گرفته قدمی چند بردند و به آیین چنگیزی
چار ضرب زدند اگرچه به بندهای درگاه حکم شد که هیچکس درین کار موافقت و متابعت نماید اما [illegible]
بسیاری از مقربان درگاه موافقت نموده بودند و درین ایام شیخ ابو الفضل بمنصب چهار هزاری
شرف امتیاز یافت و صفدرخان نبیره راجه علی خان را که از همیشه در شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری
سرافرازی ساختند و شاهم خان جلایر بفرمان گیتی مطاع از جاگیر خود آمده بسعادت آستان
بوس فرق عزت برافراخت و درخلال این حال ولایت ناسک مفتوح گردید چون سعادت خان
بندگی اختیار نمود در آن جوبران ملک تسلط یافت و شاهزاده دانیال دولتخان را با راجه سورج

سنکه وسادات باربه وبسیاری از بهادران رزم دوست بدافعه او نامزد فرمود دان فتنه سرشت

بجنک مبادرت نمود ومجاهدان عرصه فیروزی داد شجاعت وجانفشانی داده اعلام فتح ونصرت

برافراشتند ودرین سال خواجه شمس الدین دیوان بنجاب به اجل طبیعی درکذشت از سوانح توجه شاهزادهٔ

شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب اله باس جون ان بلند اقبال به اجمیر

بیوت افواج به استیصال رانا تعین نموده بعد از کمجندی خود نیز برسم سیر وشکار زنان او بهور نهضت

فرموده وان اسفنه بیراه از کوهستان برامده جند موضعی را تاخت وجون بهادران لشکر نصرت

بقصد او شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت وحدود متعلقه او بی سپر عساکر

اقبال کردید وبسیاری از کفار شقاوت اثار به تیغ غازیان عرصه کارزار برخاک هلاک

افتادند زن وفرزند انها اسیر شد درینوقت خبر شورش بنکاله وشکست مهاسنکه بعرض رسید

وراجه مانسنکه که متصدی ضبط بنکاله بود از شاهزاده التماس نمود که اکر موکب ظفر طراز تا اله باس

نهضت فرماید اطفای نایره این فتنه بزودی تسکین خواهد یافت ناکزیر مصلحت ملکی منظور داشته

یورش ولایت شرقیه پیش نهاد همت جهانکشا فرمودند جون جاکیر ملازمان ایشان در حوالی

اکره بود انرا کذاشته برکنات صوبه اله باس والنجه وراکه بجاکیر اصف خان ودیکر بندها مقرر بود

بعوض متصرف شدند ومبلغ سی لکه روبیه خزانه از حاصل خالصات صوبه بهار که رای کهنور دیوان

انجا فراهم اورده بود از وکرفتند اکرجه بعضی از ارکان دولت خصوص جمعی از اهل غرض کردن

صوبه اله باس جاکیر داشتند این مقدمات را بلباس دیکر در نظر خاقان کیتی ستان جلوه دادند

لیکن خاقان ستوده خصال از کمال حوصله وبرد باری ونهایت محبت ووابستکی اصلا

بحرف ارباب غرض التفات نفرموده شریف بسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم را که از خدمتکاران

حضور ومحرمان بزم سرور بود وخود را از مخلصان فدایی می شمرد وبخدمت شاهزاده بلند اقبال

نیز نسبت قوی داشت با فرمان عاطفت امیز مبنی بر نصایح وهدایت برشاه راه سعادت

بملازمت شاهزاده فرستادند وبا مقدمات زبانی وسخنان سری بتقریب او حواله شد

ونفس الامر انکه اکر شاهزاده والا کهر با ان لشکر بخدمت بدر عالیقدر می شتافت درهمان سال

فتح ممالک دکن به اسهل وجهی صورت بذیر بود ابالی توجه ایشان تسکین شورش ولایت

شرقیه ودفع افغانان نیز امکان عقلی نداشت وجون شاه زاده دانیال تسخیر احمد نکر

همت کماشت از امتداد محاصره وناایمنی راهها نرخ غله بدرجه اعلی رسید وخاقان کیتی ستان

میرزا رستم را با فوجی بکومک شاهزاده دستوری داد ویک لکه مهر جهت حواله افتخار بیک شد

که بلشکر ظفر اثر رساند درینوقت خواجکی فتح الله ومیرزا بد فتح قلعه تلنک نموده با ملک

نبرد و دیگر سران خاندیس که دران قلعه متحصن بودند سعادت استان بوس دریافتند **فتح قلعهٔ احمدنگر**
بیمن اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سعی شاهزادهٔ دانیال چون شاهزاده دانیال با عساکر اقبال متوجه احمدنگر
شد اهنگ خان بسیاری از حبشی و دکنی فراهم اورده سر کوتل را مضبوط ساخت قضارا در میان
مخالفان چنان شهرت افتاد که اکثر سرداران از شاهزاده قول گرفته منتظر فرصت اند که بلشکر ظفر اثر
ملحق گردند اهنگ خان را ازین رهگذر بیم و هراس افزود و بنیروی تاییدات غیبی خود بخود ویران
شدند و اولیای دولت ابد قرین ازان گریوه گذشته بظاهر احمدنگر معسکر اقبال اراستند و روز دیگر
مرچلها تقسیم شد و چاند بی بی که از دانش بهره وافی و از سعادت نصیبهٔ کافی داشت خواست
که بعهد و پیمان قلعه را بسپارد و جیته خان خواجه سرا با چندی از بد اندیشان فتنه سرشت ازین عزیمت
اگاهی یافته قصد ولی نعمت خود نمود و ان عاقله را ضایع ساخت و باتفاق اعتبار خان و میر صفی و
میرزا تقی و دیگر متحصنان برج و باره قلعه را استحکام داده بمدافعه و مقاتله همت گماشت و بهادران
فلک شکوه از اطراف هجوم اورده محاصره را تنگ ساختند و بلوازم قلعه گیری از ساباط و نقب پرداخته
چند مرتبه نقب بپای قلعه رسانیدند و درونیان وقوف یافته بر گردیدند دفعهٔ اخر نقب را به
برج قلعه رسانیده یکصد و هشتاد من دارو بینباشتند و هنگام چاشت اتش در زدند و بعرض
سی ذرع دیوار پرید و خرمن حیات بسیاری از متحصنان باتش بلا سوخت و چون ان نقب
باهتمام میرزا یوسف خان ترتیب یافته بود نخست از مردان او جوانان قدم تهور پیش نهاده خود را
بدرون قلعه انداختند و قریب هزار و پانصد کس از متحصنان بر خاک هلاک غلطیدند و بهادر
نبیرهٔ برهان که بنظام الملکی خطاب داده بودند دستگیر شد و غنیمت فراوان از جواهر و مرصع
الات و طلا الات و کتاب خانه و غیره بتصرف اولیای دولت درامد و از وضیع و شریف
و سواره و پیاده حتی اردو بازاری هیچ کس نماند که بهره ازان بر نگرفت انگاه شاهزاده با خانخانان
و دیگر سران لشکر بدرون قلعه درامده کوس فتح و فیروزی بلند اوازه ساختند و مقارن ان ایام جمعی
از کشمیریان بد سرشت که طینت شان بفتنه و فساد مجبول است بر حسین خان چک را دست
اویز شورش ساخته دران ملک غبار اشوب برانگیختند و محمد قلی افشار از طرفی پسر خود را
باللب علی میرزا و شاه بیگ تکلدری و از جانب دیگر جمیل بیگ را با گروهی از ایماقات بمدافعه
امغانله تعیین نمود و بنیروی اقبال روزافزون شکست بر کشمیریان افتاد و بسیاری ازان خون گرفتگان
بقتل رسیدند و مجدداً چارچمن ان ملک از خس و خار اهل ادبار پاک شد و از سوانح گذشتن
جلالهٔ تاریکی ان بدگوهر با طایفهٔ از افغانان نوحانی در لباس بازرگانان بغزنین شتافت و شبی زد با

نهاده بدرون قلعه درامد و مردم بسیار بقتل رسانید و اسباب فراوان گرفته خواست که برگردد
تساوهان هزاره که از دولتخواهان قدیم این درگاه بود سرراه برو گرفته رزم شایسته نمود
و تاریکیان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپردند وان سرکرده ارباب ضلالت زخمی
بکوه رباط شتافت و دران سراسیمگی جندی از عقب خود را رسانیده کارش تمام ساختند
وجنین مفتی که سالها سال لشکرهای گران بجهت استیصال او در تردد و قطره بودند چه مایه
جوانان کار امدنی دران کوهستان ضایع شدند به این سهولت کشته گردید و عجب خارزی
ازان سرراه برکنده شد واز وقایع فرستادن بهادر سادات خان از قلعه بدرگاه و تفصیل این
اجمال انکه بهادر بسید محمد نسبت ارادت قوی داشت و همشیره خود را به پسر او نسبت کرده
او را به درویشی و فقر بمرتبه امارت و مصاحبت رسانیده بود و بر همنونی و بدآموزی این سید
زاده و کمان دعوت و کرامات بدرش خود را ابجین روزی بدنشانیده و جون از همه در ناامید
شد بهادر اتحان گفت که بکنکاش در اهمای تو متصدی این امر خطیر شده ام و کار بجای رسید
که امروز و فردا با اهل بیت اسیر و دستگیر خواهم شد و خون عالمی بر خاک هلاک خواهد ریخت اکنون
ترا باید بدرگاه رفت و جاره این کار باید کرد او این معنی را از تاییدات غیبی دانسته عزیمت
استانبوس نمود و بهادر او را با پسر محمد حسن که مرد درویش خیراندیش بود بخدمت فرستاد و ده
زنجیر فیل برسم پیشکش همراه ساخت و همان مطالب بوج که پیش ازین مکرر التماس نموده بود باز عرضه
داشت نمود و جون سادات خان کورنش دریافت بوسیله مقربان درگاه معروض داشت که غرض
ازین رسالت ادراک سعادت استانبوس بود اکنون که کوکب طالع من از حضیض مذلت و خوار
به اوج عزت و کامگاری مرتقی گشته حاشا که روی اقبال ازین دولت برتابم و باز خود را اسیر
خود تبقص بلا اندازم حکم شد که این درگاه درگه نومیدی نیست هرگاه او را این ارزو باشد
درخور عقیده خویش بنوازش بیش از پیش سرافراز خواهد شد و در همان دو سه روز بمنصب هزاری
فرق عزت برافراخت و شیخ پسر محمد حسن ادای رسالت نموده جواب برد که سخن نکهت و نجات
او منحصر در امدن و قلعه سپردن است او انجه بهبود خود شناسد بعمل اورد و درین هنگام اکبر ارج
را جبوت اهل بیت نظام الملک را از احمدنگر بدرگاه اورد و مقارن ان حال قلعه اسیر بتصرف
اولیای دولت ابد قرین درامد **فتح حصارهای کده بنیروی اقبال روزافزون شهنشاهی**
قلعه اسیر برافراز کوهی اساس یافته در غایت ارتفاع و بر کمران کوه دیوار دیگر کشیده اند در
نهایت استحکام که انرا کمرکده کویند و انترهائی نیز نامند و بر یک جانب قلعه و دامنه کوه واقع شده

وبر دور ان دیواری از سنگ اساس نهاده و انجا را مالی کده گویند و پایان مالی کده معموره ایست
موسوم تلهتی و بر هر طرف کوه سرکوب ندارد اما بجانب جنوب کوهچه ایست که انرا سابن گویند و این کوهچه
دراز و باریک واقع شده و منتهی میشود بقلعه مالی و بهلوی ان باندک فاصله کوهیست بلند که انرا
کوده بهاری نامند ارتفاع ان با دیوار قلعه دعوی همسری مینماید لیکن راه براوردن توپ و جای
ساختن ساباط ندارد و از هیچ جانب غبار اسیبی بر دامن استحکام قلعه نمی نشیند و شاهباز بلند
پرواز همت بر فراز کنگره ان بال بر اوردن نمیتواند کشود و باتفاق جمهور در جمیع بلاد معموره روی
زمین عدیل و نظیر خود ندارد و تسخیر ان بکمند سعی و اهتمام از محالات بود مگر از عالم غیب بلای نازل
شود و بکلید اقبال چنین پادشاهی افتتاح ان پذیرد مجملا چون بهادر هیچیک جمعی از مفسدان
خانه برانداز و توهمات بیجا به استحکام قلعه و فزونی اذوق و بسیاری توپ و لوازم قلعه داری مغرور شده
در دولت بر روی خود بسته و جمعی کثیر از حشرات الارض را بر فراز قلعه جای داده و هر چند خیر اندیشان
او نصیحت کردند که هجوم مردم باعث وبا و طاعون میشود در برابر میگفت که شاید حق تعالی بیمن قدم
یکی از بندهای خود نظر مرحمتی برین حصار اندازد مجملا چون مدت محاصره بامتداد انجامید و شیخ
ابوالفضل بسر انجام ان خدمت دستوری یافت یکی از مردم درون به شیخ امده گفت که من راهی میدانم
که از ان راه بر فراز قلعه مالی توان بر امد چون سخن او از فروغ صدق بهره داشت شیخ دل نهاد ان کار شد
و مردم را اگاه ساخت که هرگاه اواز نقاره و کرنا و کوس شما رسد از اطراف خود را بقلعه مالی رسانید
تا انکه در شب هژدهم ماه که ابر و باران و برق و صاعقه در غایت شدت و شورش بود جمعی از مردم خود
را بجانب کوه سابن روانه گردانید و نیم شب قرابیک ترکمان با جوقی از جوانان کار طلب از پی شتافت
از پای شب چندی از ان راه بحصار مالی درامده دروازه را شکستند و جمعی کثیر از راه دروازه بدرون
در شده کرنای فتح بلند اوازه ساختند و مردم قلعه از گران خواب ادبار بیدار گشته بدانسو مغالطه
قدم افشردند قریب بصبح شیخ ابوالفضل خود نیز طناب گرفته بدیوار حصار بر امد و از پی شیخ جمعی
کثیر خود را بدرون انداختند و مخالفان تاب مقاومت نیاورده شرمنده و سر افکنده بقلعه اسیر درامدند
و حصار مالی که در حقیقت کلید قلعه اسیر بود بیمن اقبال روز افزون و حسن سعی شیخ ابوالفضل مفتوح گشت
و دست امید متحصنان شکست درینولا میرمرتضی از احمدنگر امده دولت زمین بوس دریافت و بعنایت
علم و نقاره و جاگیر سرافراز شد و مقارن این حال خانخانان نیز از احمدنگر امده دولت زمین بوس دریافت
و بعنایات رسیده سجده اخلاص بتقدیم رسانید و بهادر پسر برهان را که دکنیان بنظام الملکی برداشته
بودند همراه آورد و چندی از سرداران خاندیس که همراه کبیرخان پسر بهادر در خدمت دکن بودند
دولت بار یافتند از سوانح بر امدن بهادر خان از قلعه چون حصار مالی کده مفتوح گشت متحصنان از خواب

غفلت بیدار گشته در تدبیر کار خود شدند و بهادرخان کس بدرگاه فرستاده اظهار عجز و زاری نمود و بخت
دلاسای او رامداس درباری تعین شده او رفته بمقدمات هم داستانی کاربرداری نمود و مقرب خان
حبشی را که مدار العلیه او بود همراه رامداس بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر قلعه و ملک به بندها مرحمت
شود و برادران و اعمام مرا که محبوس اند حکم نجات فرمایند بفرق سر شتافته بسجود قدسی آستان جبین
اخلاص نورانی میسازم و این ضابطه آن ملک است که هرگاه یکی بر مسند حکومت نشست دیگر برادران و خویشان را
محبوس میدارد و در همان بندخانه کدخدا میشوند و با زن و فرزند خود بسر میبرند بالجمله چون ملتمسات او را
مقرب خان معروض داشت در بارگاه جلال بعز قبول مقرون نگشت و حکم شد که اگر بدرگاه آید جان و
ناموس او از آسیب محفوظ خواهد بود مقرب خان میر فراز قلعه رفته آنچه حکم شده بیان نمود روز دیگر باز
آمده التماس کرد که امیدوار است اکنون که خان اعظم دست او را گرفته بدرگاه والا برد حضرت خاقانی
از روی مرحمت خان اعظم را به استمالت او فرستادند و بهادر از قلعه برآمده با خان اعظم ملاقات نمود
و برفاقت او بدرگاه سپهر بارگاه رسیده دولت زمین بوس دریافت و دو پسر او با افضل خان و خداوند خان
که متصدی مهمات سرکار او بودند همراه ملازمت نمودند و بشیخ فرید بخشی حکم شد که در خانه خود چشم بند نگاه
دارد و بتاریخ چهارم بهمن جشن وزن قمری انجمن افروز گشت فتح قلعه اسیر به تیغ همت خاقان گیهان حشمت
قلعه اسیر در رفعت و متانت و استحکام و فزونی آذوق و بسیاری توپ و کثرت آلات قتال
بی نظیر و بی مثال است و سامان آذوق بحدی شده بود که فرضا اگر مدت محاصره بدوازده سال کشد
بهیچ چیز حاجت نیفتد از انجمله دویست من بوزن پادشاهی افیون برآمده و با آنکه از اسباب قلعه گیری
و لوازم این کار اصلا در موکب اقبال نبود آنحضرت بهمت فتح چنین قلعه مصروف داشته عزیمت بازگشت
فرمودند و هر چند مردم حرفهای محل میگفتند ملتفت نمی شدند تا آنکه در قلعه بیماری وبا رسید و هر روز
مرغ روح جمعی از حصار بدن پرواز میکرد و کار بجای رسید که در هر خانه که ده کس بودند شش کس
ضایع شدند و واهمه عظیم در خاطرها راه یافت و بعد از فتح مالی و لهار از کار رفت و چشم قلعه هجوم آورد
که تا بدرگاه باید رفت و ملازمت نمود یمکن که آنحضرت نظر مرحمتی بر حال توانند رفته قلعه را عنایت نمایند
و بهادر از غایت بیم و هراس دل بنهاد این کار نمی شد تا آنکه روزی بر در خانه او هجوم آورده نگذاشتند
که آب را بدرون خانه او برند و او از روی اضطرار و بیچارگی بدرگاه شتافته سعادت آستانبوسی
دریافت چنانچه در داستان پیش مرقوم گشت بالجمله بعد از ملازمت چنان عرضه داشت که مردم و محافظان
قلعه از سخن من بیرون اند بلکه میخواهند که دیگری را از برادران و اعمام من بحکومت بردارند خاطر ازین
ازین حرف برآشفت و به شیخ ابوالفضل حکم شد که بگرد قلعه رفته نیک محاصره نماید و آنچه ممکن و مقدور
باشد در تسخیر آن بعمل آرد شیخ از روی اخلاص و نیکو بندگی خدمت شد و بعد از ضبط و نسق مورچلها

و اتمام

و اتمام و استحکام کارها نوشتهای پنهانی بمردم قلعه فرستاده هرکدام را بزبانی و هریک را بدستانی
دلجوئی خاطر نمود بعد از گفت و شنود بسیار پیغام گذاران که از بهادر نوشته چند در باب بیرون قلعه
بنام فلان و بهمان بگیرید تا مردم حمل بر بیوفائی و حرام نمکی نکنند و محرمان قضا مثال در باب جان و
ناموس و مال متحصنان قلعه مشتمل بر نوید امن از بارگاه جلال صادر شود تا از خط آزادی ساخته زندانیان
بلا بجهت خاطر و اطمینان قلب وی امید بدرگاه گیتی پناه نهند نخست بهادر در دادن نوشتها استادگی
کرد چون دید که نفعی بران مترتب نمیشود ناگزیر نوشتها بمهر خود سپرد بمضمونی که فرمان التماس نموده بود
بان نوشتها نزد شیخ ارسال داشتند و شیخ بر سر دروازه نشسته مردم را در زینهار خود گرفتند و در
عرض چهار روز چندین هزار کس با اهل و عیال و اسباب و مال از قلعه فرود آمده راه سلامت پیش
گرفتند روز پنجم اختیار خان حبشی و الغ خان و مرجان و غیره پسران یاقوت سلطانی فرود آمدند و او از
غلامان سلطان بهادر گجراتی بود و بعد از فوت سلطان بهادر به اینجا آمده و از آن تاریخ تا حال قلعه‌دار
او بود و چندین پسر جوان داشت و هر پسری یکی از لوازم قلعه‌داری منسوب و درین اخرها خود نابینا شده بود
همان روزی که خبر بیرون قلعه به او میرسد و دیعت حیات می سپارد و دختر او میگوید که هرگاه دولت بانی
سلطنت داد و در روزگار از ما برگشت دیگر زندگی کردن بیحساب است و فی الفور افیون خورده سر بجان
می نهد بعد از آن شیخ عبدالصمد پسر خود را با جمعی به درون قلعه میفرستد و متصدیان قلعه کلید را سپرده بزیر
آمدند از اعمام و برادران و فرزندان بهادر پنجاه و سه نفر محبوس بودند حسب الحکم ایشان را از حبس مخلد نجات
بخشیده روانه درگاه نمودند براقم اقبال نامه شریف حکم شد که ایشان را با جمیع عمدها و اعیان دولت بهادر
بنظر اشرف در آورد و به همه خلعتهای درخور عنایت فرموده هرکدام را بیکی از بندها سپردند که تیمار احوال او
نموده آسوده نگاه دارد تا منصب و جاگیر عنایت شود و غیاث بیگ عمله بیوتات دستوری یافت
که بر فراز قلعه شتافته ضبط خزاین و کارخانجات او نماید و بعد از فتح قلعه شریف سرهدی نزد عادلخان
و مسعود بهدانی مشرف گرگ یراق خانه نزد قطب الملک و مومن احدی را نزد ملک برید فرستاده حکم
نمودند که اگر دنیاداران دکن راه بندگی سپرده لوازم دولتخواهی و مراسم پیشکش بتقدیم میرسانند
باشند و متعلقه ایشان از بی سر عسکر اقبال و صدمات افواج جلال محفوظ خواهد بود والا ببینند آنچه
دیگران دیدند از سوانح لب ریز شدن ساغر حیات میرزا جانی بیگ حاکم ته ته او بغایت سلیم النفس و نیک
ذات و صاحب استعداد بود و شعر را بد نمی گفت و از موسیقی بهره تمام داشت نشست و برخاستش او
با این بزرگان بود طبیعتش بی کاری راغب گشت و رفته رفته شیفته شراب شد و از باده پرستی
بران خواب عدم افتاد خاقان وافر الاحسان ملک اورا غایبانه به پرسش میرزا غازی مرحمت فرموده فرمان
رحمت آمیز با خلعت خاصه ارسال داشته پرسش و دلجوئی بسیار نمود و هم درین تاریخ حکیم مصری

باجل طبیعی درگذشت چون راجو و دیگر فتنه جویان دکن برشاه علی عم میر مرتضی نظام الملک را دست آویز
سورش و فتنه ساخته از هر طرف غبار فتنه مرتفع ساخته بودند خانخانان بصوب احمدنگر دستوری
یافت و شیخ ابو الفضل را علم و نقاره و اسب و خلعت مرحمت نموده با فوجی بجانب ناسک رخصت
فرمودند رای رایسنگ و رای درگاه و رای بهوج و هاشم بیگ و بولک ولد تولک خان و مقیم خان و فولاد
خان حبشی و کامل الملک و جمعی از بندها بهمراهی شیخ تعین شدند و خاقان منصور تماشای قلعه اسیر
ساخته و بتفصیل سیر کرده عنان معاودت بصوب برهانپور معطوف داشت و از سوانح اقبال سزا یافتن
افغانان ملک بنگاله در داستان گذشته مرقوم گشته که جمعی از سورش طلبان ببر قتلو را دست آویز
فتنه ساخته فوج دولتخواهان را شکست دادند و میر عبد الرزاق معموری که بخشی آن لشکر بود بدست
مخالفان افتاد چون این اخبار موحش بعرض شاهزاده ولی عهد وارث ملک هفت اقلیم سلطان
سلیم رسید استیصال را نار ابوقت دیگر انداخته بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند و خود بسعادت
در اله باس توقف کزیده راجه مانسنگ را که صاحب صوبه بنگاله بود بدان صوب تعین فرمودند در
شیر پور عطای با مخالفان تقابل اتفاق افتاد و از جانبین قلعه ساخته در برابر یکدیگر معسکر آراستند
با آنکه بتاریخ غره اسفندارمذ ماه الهی آتش قتال اشتعال یافت و بمیامن اقبال روزافزون فیلی که در
پیش فوج غنیم بود و تیر دو زشده بفوج خود ردی ادبار یافت و باعث و پریشانی مخالفان شد و سنگ
توفقه در جمعیت مفسدان افتاد و بسیاری علف تیغ انتقام گردیدند در وقتی که افغانان بجنگ سوار
میشدند میر عبد الرزاق را بر فیلی انداخته یکی از افغانان را موکل داشته بودند که اگر نقش بر خلاف
مراد نشیند کار میرزا را بانجام رساند قضارا در اثنای زد و خورد بندوقی به آن افغان میرسد و آن
او سبب حیات میر میشود در وقتی که مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند مردم راجه میرزا
شناخته با طوق و زنجیر نزد راجه آوردند و در معنی زنده یافتن میر فتح دوم بود در بن تاریخ حسن
نام پسر میرزا شاهرخ از خدمت پدر فرار نموده راه اوارگی سپرد از سوانح آمدن شاهزاده دانیال
بدرگاه خاقان بلند اقبال چون قلعه احمدنگر مفتوح گشت فرمان مرحمت عنوان عز صدور یافت که آن
والا گوهر احمدنگر را بمیرزا شاهرخ و دیگر بندها سپرده متوجه درگاه والا شود در بنولا بدولت زمین
بوسی فرق سعادت نورانی ساخته بگوناگون نوازش سرافرازی یافت قلعه اسیر با خزانه روبه د
دام و فراوان اجناس به انعام شاهزاده مرحمت شد و ملک خاندیش را به آن نونهال چمن سعادت
عنایت عطا نموده و اندیشن نام فرمودند در بنولا خبر فوت دولت خان لودی رسید که در احمدنگر
فوت شده از شجاعت و سرداری و تدبیر بهره وافی و بصیره کافی داشت در اوایل حال با خانخانان
می بود و بهمراهی ایشان شمشیرهای نمایان زده و جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت چنانچه سپهسالار

ام

اسم او درین اقبال نامه مذکور شده درینولا شاهزاده دانیال ملازم خود ساخته بکومک احمدنگر گذاشته
بودند قضا را بدرد قولنج درگذشت و دو پسر از و ماند یکی محمد خان دوم پیر خان محمد خان زاد در همان
نزدیکی شورش جنونی بهم رسید و روزی از آشوب جنون سر بصحرای ادبارکی نهاده نادانسته بدست
گوبان مقتول گشت و پیر خان را شاهزاده در ظل تربیت خویش گرفت و از سوانح فرستادن
خواجگی فتح الله بخشی با فوجی بجانب صوبه ناسک و ضبط آنحدود درین روز خواجه ملک علی که از
خدمت کوتوالی اردو بنابر تقصیری معزول شده بود باز بهمان خدمت سرافرازی یافت و درین
تاریخ بهادر خانرا با اهل و عیال بقلعه گوالیار فرستادند که نظربند باشد از سوانح فرستادن
میر جمال الدین حسین انجو است نزد عادل خان چون او التماس نمود که صبیه خود را بخدمت شاهزاده
سلطان دانیال بسپارد میر مذکور بخدمت دستوری یافت آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس اشرف
تحویل نیر اعظم ببرج حمل شب شنبه پانزدهم رمضان المعظم هزار و نه هجری اتفاق افتاد و سال چهل
ششم از مبدا جلوس جهان افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد و به آیین هر سال دولتخانه را بنفایس
اقمشه و لطایف امتعه آیین بستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای والاشکوه بزم ضیافت آراسته
بلوازم نثار و پیشکش پرداختند بتاریخ هشتم فروردین رای تبرداس بمنصب سه هزاری سرافراز
یافت و در دهم تاتاربیک سفرچی به اتالیقی شاهزاده سلطان خرم خلعت امتیاز پوشید چون
میر خواجه و میرزا علی اکبرشاهی در صوبه دکن مصدر خدمات شایسته شده بودند بعنایت علم و نقاره
بلندمرتبه گردیدند درینولا میرزا یوسف خان حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافت اگرچه
کهواهه که از بندهای نزدیک بود رخت هستی بربست جگناتهه کهواهه بمنصب پنجهزاری فرق عزت
برافراخت میر خواجه پسر سلطان خواجه بمنصب پانصدی سرافراز شد از سوانح شکست یافتن بهادرخان
گیلانی بصواب دید خانخانان او در صوبه تلنگانه بود لیکن درخور کار کومک و جمعیت نداشت عنبر حبشی با
بسیاری از حبشی و دکنی بر سر او رفت چون بی استعداد و کم جمعیت بود به اندک جنگی راه هزیمت
برده آنچه با خود داشت از اسب و فیل و براق و سامان همه را گذرانید و شکست او باعث درستی
کار عنبر بداختر شد و از همین فتح رونقی در احوال او بدید آمد روز شرف شاهزاده دانیال جشن
پادشاهانه آراسته به نثار و پیشکش پرداخت از جواهر گرانبها که در فتح قلعه احمدنگر غنیمت اندوخته
بود بنظر همایون درآورد و به التماس آن گوهر درج خلافت میرزا مظفر حسین و میرزا افراسیاب از
زندان ادب نجات یافتند و هم درین ایام منوچهر و میرزا علی ایلچیان دارای ایران را حکم شد که
بلاهور شتافته منتظر باشند که چون ایلچی درگاه به ایشان ملحق شود باتفاق متوجه مقصد گردند
از سوانح بنگاله آنکه چون راجه مانسنگه بر اعدای دولت ظفر یافت تا میس بود نزدیک بسته و جنر

نگاهشتی نمود و افغانان تیره روزگار در محکم دشوار که اطراف آن خلاب و جنگل داشت در آمده روزگار
بناکامی میگذرانیدند راجه بدلاسای رعیت و آبادانی ملک همت گماشته در کمال استقلال فرد گشت گرد
شجاع پسر معصوم خان و سعید پسر لاحسن قاقشال و دیگر مردم از مخالفان جدای گزیده نزد راجه آمدند
فیلی چند با دیگر امتعه برسم پیشکش گذرانیدند و از پس اینها باز بهادر قلماق نیز قول گرفته نزد راجه آمد
و آن مرز و بوم از فتنه و آشوب پاک شد درین تاریخ جرجو دهن نبیره راجه رامچند را بخطاب راجگی
سرافراز ساخته بوطن او رخصت فرمودند و رای بهار تیجند را اتالیق او ساختند از سوانح قتل
علامی شیخ ابوالفضل بدفع فتنه پیر شاه علی در اوراق گذشته نگاشته شد که شیخ ابوالفضل را
از ضبط صوبه ناسک باز گردانیده بدفع فتنه پیر شاه علی تعین فرموده بودند چون دربرنگانو
بخانخانان پیوست ناگاه خبر رسید که دنگوی زمیندار با پنجهزار سوار و ده هزار پیاده در حوالی
جالنا پور آمده اگرچه بظاهر اراده بندگی دولتخواهی پیش نهاد خود ساخته لیکن خاطر از گربزی
و روباه بازی این مردم ایمن نیست خانخانان این منصوبه را دست آویز ساخته خود بقصد مالش
او بدانسو شتافت و شیخ را برسر پیر شاه علی روانه گردانید و درکنار آب گنگ میرزا رستم و میر
مرتضی و بهادر الملک و میرزا لشکری پسر میرزا یوسف خان با مردم او و شجاعت خان و دیگر بندها
که بخدمت نامزد بودند بشیخ ملحق شدند درین تاریخ قلعه کالنه مفتوح شد کالنه از اعاظم قلاع دکن
است و سعادت خان دکنی آنرا در دست داشت چون خواجگی فتح الله بدانسو پیوست او از سعادت
سرشتی و نیک اختری بندگی و دولتخواهی اختیار نموده قلعه را بخواجگی فتح الله سپرد و در بندولا خاقان
و افزالا خاقان و افزالاحسان مبلغ دو لکه مهر که بیست لکه روپیه باشد در وجه انعام شاهزاده
دانیال مرحمت فرمود از سوانح گرفتار شدن علی مردان بهادر است و شرح این ماجرا آنکه سردار
صوبه تلنگانه بنامبرالیه مقرر بود و چون شیر خواجه را بکومک حاجت افتاد او از تلنگانه به پاتهری آمد
و در پاتهری خبر شکست بهادر خان گیلانی شنوده بفراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب نبرد مقید
ناشده بی محابا برسر عنبر شتافت و چون جمعیت او بسیار بود و اکثری از همراهانرا توفیق جانفشانی
نصیب شد و به اندک زد و خوردی راه هزیمت سپردند آن شیره مرد پای همت قایم داشته داد
خود بخشید و او و هزاره بیگ دستگیر شدند از علی مردان مشهور است که در مجالس و محافل هرگاه
تقریب شدی میگفت که فتح خداداد است لیکن در هر صورت میدان از منست یعنی خواه فتح شود
و خواه نقش برخلاف مراد نشیند من میدان از نمیگذارم و تا بود چنین کرد و همچنین رفت القصه چون
علی مردان بهادر دستگیر شد و در صوبه ناسک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت شیخ ابوالفضل
خواست میرزا رستم را بدانصوب تعین نماید او راضی نشد ناگزیر عبدالرحمن پسر خود را با بهادر الملک

درستم عرب و سمرعزت و دیگر بندها بدانخدمت رخصت فرمود از سوانح کشته شدن دمنند اس پسر رامداس
کچهواهه در هنگامی که نهضت موکب اقبال بصوب دکن اتفاق افتاد بی رخصت پدر در محال جاگیر پدر
مانده به آزار رعایا و زیردستان پرداخت و از مال پدر و غیره هرچه در هرجا یافت متصرف شده
بطالت روزگار بسر بردی ناگزیر حسب الالتماس رامداس حکم شد که شاه قلیخان محرم او را روانه
درگاه سازد شاه قلیخان جمعی از مردم خود را بدانخدمت فرستاد و آن بی اعتدال بجنگ و درستی
پیش آمد چون وقت ناگزیر در رسیده بود به تیر قضا جان بجان آفرین سپرد رامداس از شنیدن این
خبر بیدلی و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخت خاقان مهربان دل بنده پروری نموده بیاتشی نامه او تشریف
ارزانی فرموده و مرهم التفات چاره گر آمد **ارتفاع رایات جهانگشا بدار الخلافه اگره آباد**
همگی همت جهانگشا معروف و معطوف بران بود که بعد از فتح قلعه آسیر و احمدنگر بقیه ولایت نظام الملک
از خس و خار ارباب عصیان پاک ساخته جمیع تهانجات و قلاع را به مردم کاری استحکام داده در
هر صوبه یکی از امرای عظام با فوج شایسته گذاشته بعد از آن اگر عادلخان و قطب الملک لوازم
اطاعت و فرمان برداری و مراسم دولتخواهی و خدمتگاری بتقدیم رسانیده احکام شاهنشاهی
را چنانچه شرط بندگیست پاس دارند ملک ایشان از پی سپر عساکر اقبال محفوظ مانند و الا نهضت آیات
جهانگشا بدانصوب اتفاق افتد درینوقت عرضه داشت دنیاداران دکن مشتمل بر عجز و زاری
ولایت پیش از پیش رسید و جمعی که در محفل همایون راه سخن داشتند رفتن آگره را بچندین وجه اهم
نمودند و بتاریخ پانزدهم اردی بهشت ماه کوچ شد روز دیگر میرزا شاهرخ حسب الحکم از احمدنگر آمده
دولت بار یافت خواجگی محمد حسین بکاول بیگی بمنصب هزاری سرافراز گشت او برادر خورد قاسم
خان میر بحر است در راستی و درستی عدیل و نظیر خویش ندارد و از غایت اعتماد به والا خدمت بکاولی
ممتاز گشته چون صوبه گجرات بخان اعظم مرحمت شده بود خرم پسر او را بحکومت ولایت جونه گده با
ذات افزوده رخصت فرمودند و حسن بیگ شیخ عمری که بضبط صوبه بنگش تعین است بمنصب
دو هزار و پانصدی سرافرازی یافت درین تاریخ بجهت شیخ ابو الفضل بیست زنجیر فیل با هشتاد
راس اسپ مرحمت فرمودند و از کنار آب نربده شاهزاده سلطان دانیال را مشمول انواع
نوازش و اقسام مراحم ساخته به برهانپور رخصت انعطاف ارزانی فرمودند میرزا شاهرخ
و میرزا رستم و میرزا یوسف خان و یوسف پسر حسین خان تکریه و برخوردار ولد عبد الرحمن بیگ
و مسعود خان حبشی و بسیاری از بندگان را با سه هزار سوار اتاق بدخشان در خدمت آن نونهال
گلشن خلافت مقرر نمودند درینوقت قلعه ترنبک که از قلاع حصین ولایت احمدنگر است و سرچشمه آب گنگ
در میان واقعست بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد از آنجا سعادت خان حبشی در تصرف داشت

جون بندکی اختیار نموده بدولتخواهان پیوست و قلعه کالنه را بسر وجمعی از بندهای درکاه را بر سر قلعه
ترنبک برده ان حصن حصین را نیز با نزده زنجیر فیل که بر فرازان داشت پیشکش نمود لیکن سران
سپاه باستحکام قلعه و سامان و لوازم ان جنانجه باید نپرداختند و راجو از بی امده قلعه را متصرف
شد از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبد الرحمن و دیکر بندهای جانفشان و تفصیل این اجمال انکه
جون شیخ ابو الفضل پسر خود شیخ عبد الرحمن را با شیر خواجه و دیکر دولتخواهان بصوبه تلنکانه فرستاد
پسر شاه علی فرهاد خان و دیکر غلامان حبشی را بجنک ایشان نامزد کرد و دولتخواهان افواج اراسته
قدم همت پیش نهادند شیخ عبد الرحمن با جمعی از بهادران در غول استاد شیر خواجه و باز بهادر
و یعقوب بیک و باقی جان خواجه و میر حاج و جندی در فوج هراول رزم طلب کشتند و همجنین جو
انغار و طرح ترتیب داده از دریای کنک عبور نمودند و از انطرف عنبر حسود فرهاد خان و منصور
و دیکر سیاه بخت جند عساکر ادبار ماثر ترتیب داده در برابر امدند روز یکشنبه ششم خورداد هنکام
زوال که در معنی زوال ارباب ضلال و نکال بود اغاز جنک شد و از جانبین ترددات بسندیده بظهور
رسید و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بیشمار نسیم فتح و فیروزی بر اعلام نصرت انجام
دولتخواهان وزید و مخالفان برکشته روزکار روی بوادی فرار نهادند و قریب جهارصد کس از
مخالفان بقتل رسید و انجه زخمی بدر رفت از حساب و شمار بیرون است فیلان فوج مخالف با غنیمت
فراوان بتصرف اولیای دولت درامد درین جنک اکرجه اکثر بندها توفیق ترددات شایسته
یافتند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان جوهر شمشیر خود را بیشتر ظاهر ساختند با انکه غنیم از
پنج هزار سوار افزون بود و بهادران لشکر منصور همکی سه هزار بیش نبودند بعنایت ایزد سبحانه که همه جا
و همه وقت قرین حال دولتخواهان است جنین فتحی نصیب شد از سوانح بدخشان انکه همایون نام
تنخصی خود را پسر میرزا سلیمان وانموده در کوهستان بدخشان روزکار بسر میبرد میرزا بدیع الزمان
همشیره زاده انحضرت پسر خواجه حسن نقشبندی با فوجی از حصار امده با او جنک کرد و جون خود را از
منتسبان این درکاه میکرفت اعلام فتح و فیروزی برافراشت و همایون بقتل رسید و میرزا بدیع الزمان
سکه و خطبه بنام نامی انحضرت کرده عرض داشت مشتمل بر عذر تقصیرات کذشته و کم خدمتی به پایه سریر
سلیمانی ارسال داشت و انحضرت فرستاده او را به انواع نوازش سرافراز ساخته رخصت
مراجعت فرمودند درینولا حسن بیک شکر اعلی خویش خانخانان به اجل طبیعی ودیعت حیات
سپرد در شانزدهم تیر ساحل دریای جنبل معسکر همایون کشت و جون ایام برسات و هنکام جوش
و خروش آب بود و کشتی نداشت روزی جند در کذشتن توقف واقع شد و بعد از انکه اب رو
بکمی نهاد و پایاب فیل شد بصوبت هرجه تمام تر عبور اتفاق افتاد سیوم امرداد ظاهر قلعه انتهور

بر

مکرر اقبال گشت و آنحضرت با جمعی از بندهای خاص بتماشای قلعه تشریف فرمودند و چگنا بهر که حسب الحکم
از دکن آمده بود بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و شب برافراز قلعه
بسر برده روز دیگر به اردو تشریف آوردند درین روز شاه قلی خان محرم و مهتر خان از آگره آمده دولت
زمین بوس دریافتند از سوانح فرو نشستن شورش راجو است و تفصیل این اجمال آنکه چون دو تن
از آن صوبه آمدان فتنه سرشت ابواب شورش مفتوح گردانیده ولایت ناسک را بتصرف آورد
و بسیاری از واقعه طلبان فتنه انگیز برگرد او فراهم آمدند و چون خواجگی فتح الله بدان سو پیوست
ناکرده کار برگردید آن بی دولت از راه دولتاباد در آمده تا جالنا پور متصرف شد شیخ ابوالفضل
از فرط اخلاص و کاردانی تکیه بر اقبال روز افزون نموده بمالش او همت گماشت و میر مرتضی
و وفادار خان و میر هزار و جمعی از بندها را ایلغار خود گذاشت و آن فتنه سرشت را از آمدن شیخ
پای ثبات از جای رفت و شیخ بدانحدود پیوسته در ضبط ملک و دلاسای رعیت و آبادانی ولایت
مساعی جمیله بتقدیم رسانید چون خبر رسید که راجو در حدود دولتاباد شتافته شیخ بنه و بار را در راهو بوره
گذاشته جریده بدان سو روی همت نهاد و آن شوریده بخت تاب مقاومت نیاورده خود را بفراز کوه کشید
و در آنجا نیز نتوانست پا قایم کرد و بجانب ناسک آورده شد درینولا ونکو از بیجانگر بحوالی احمدنگر
آمده با خانخانان ابواب آشنایی و رسل و رسایل مفتوح گردانید خانخانان خواست که بگرم خونی و چرب زبانی
او را بدست آورد و او از دوربینی تخت تا ناجی پسر کلان خود را با برادرش پرها را پیشتر فرستاد
تا از سواد پیشانی حقیقت باطن را دریافته آنگاه بملاقات شتابد خانخانان آنها را در قلعه احمدنگر محبوس
ساخته جمعی را بقصد گرفتن ونکو تعیین فرمود و خود نیز از پی روان شد و او از این معنی آگاه شده بجزیره
بدر رفت و نه زنجیر فیل با فراوان مال و اسباب غنیمت اندوختند و آن تباه سرشت نزد بیرشاه علی رفت
و او از کوتاه اندیشی ونکو را گرفته مقید ساخت چون موکب اقبال بظاهر بیانه نزول اجلال فرمود قلیچ خان
از دار الخلافه آگره رسیده سعادت زمین بوس دریافت **در آمدن رایات جلال بدار الخلافه آگره**
بتاریخ بیستم امرداد معموره دار السرور فتحپور ربود و موکب منصور رونق و بها پذیرفت چون ساعت
در آمدن دار الخلافه سی و یکم ماه مذکور اختیار شده بود ناگزیر روزی چند در عمارت فتحپور
توقف اتفاق افتاد و دویست و بیست و هشت و نیم کروه بچهل و هشت کوچ و شصت مقام طی
شد و بتاریخ سی و یکم امرداد بساعت مسعود مختار دار الخلافه آگره بقدوم اقبال لزوم رونق
جاوید یافت درین روز زین خان کوکلتاش در موضع مهندا کر بسجود اخلاص جبین سعادت
نورانی ساخت از افراط شراب بیمار بسیار مزمن کشیده ضعیف و نزار شده بود خاقان مهربان
دل به اقسام عاطفت و مرحمت پرسش و دلجوی فرموده نیرو بخش خاطر ناتوان او گردیدند و از

بشکستهای ان رکن السلطنة علی کرانبها مقبول افتاد درینولا عرایض منهیان دکن بمسامع جلال رسید
که راجو سیاه رو که بجانب ناسک رخت ادبار کشیده بود باز برگشته بتاخت و تاراج پرگنات
حوالی دولتاباد پرداخت و شیخ ابو الفضل که بر سر حوض قتلو فرود امده بود بقصد او روان شد
و در موضع حواره وقت فرود امدن اردو لشکر مخالف نمودار شد با انکه افواج ترتیب نیافته
بود شیخ بدفع اعدای دولت همت گماشت و به اندک زد و خوردی ان کم فرصت قرار بر فرار اختیار
نموده اواره دشت هزیمت گردید و بهمین دستور سه چهار نوبت ان بی سعادت جنگ در گریز کرده
هر بار جمعی را بکشتن داده خاک ادبار بر فرق روزگار ریخت و مخترع این قسم جنگ در گریز درانی
که الحال باصطلاح اهل دکن برگی گری گویند اوست از سوانح شورش تلنگانه است و شرح این ماجرا
انکه چون شیرخواجه و شیخ عبد الرحمن غنیم را شکست داده انملک را بتصرف آوردند بهادر الملک و
حمید خان و بازبهادر را با فوجی در انصوبه گذاشته مقرر داشتند عنبر جیو قابو دانسته با بسیاری
از حبشی و دکنی باز بر سر دولتخواهان شتافت و بندهای جان نثار از غایت شجاعت در قلت
کثرت مخالف را بنظر همت در نیاورده رزم طلب گشتند و بحسب سرنوشت اسمانی شکست بر بندهای
درگاه افتاد و بازبهادر و حمید خان دستگیر شدند و ملک تلنگانه بتصرف عنبر جیو در امد راجو باز
فوج اراسته بر سر اردوی شیخ امد ان شایسته خدمت نیز مردم خود را چند جوق ساخته بتقابل
غنیم فرستاد و جنگ عظیم در پیوست و نزدیک بود که ان بی سعادت دستگیر شود چون شب در رسید غنیم
را منهزم ساخته به اردو معاودت نمودند و غنیمت فراوان بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی افتاد و از
پانصد اسب از ضمایم غنایم شد و چون عنبر جیو ملک تلنگانه را متصرف شد میر شاه علی فرهاد خان را
با فوجی بر سر شیرخواجه نامزد کرد خانخانان از احمدنگر برامده کار صاحب امنظور داشته بدانسو شتافت
و میرزا علی بیگ اکبرشاهی و سادات بارهه و فرزندان حسن خان میانه و برادران جانش بهادر
و چندی دیگر از بندها را مقابل راجو گذاشت بتاریخ ششم مهرماه زینخان ودیعت حیات سپرد و
حضرت خاقانی بازماندهای او را بمراحم بیکران پرسش و دلجوئی فرمودند پسر کلان او را بمنصب
هفصدی سرافرازی بخشیدند و بتاریخ ششم ابان ماه جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و بدستور
معهود در منزل حضرت مریم مکانی ان گرانبار دولت را ابد دارده چیز وزن کردند و مستمندان بکام
دل رسیدند درینوقت راجه راجسنگ از گوالیار امده بسجود قدسی استان جبین سعادت نورانی
ساخت و شیخ حسین بتولیت مزار متبرکه خواجه معین الدین چشتی فرق عزت برافراخت او خود را
نواسه خواجه میگرد دران ایام که حضرت خاقانی هرسال یکمرتبه بزیارت ان روضه متبرکه تشریف
می بردند مکرر از سلوک ناملایم و ستم شریکی او فقرا و گوشه نشینان و مجاوران ان بقعه شریفه داد

خان راک

خان را بحکومت برداشته خطبه و سکه بنام او کردند بعد از ان خواست بر سر تاشکند لشکر کشد تکلند خان
والی تاشکند خود را مرد میدان او ندانسته از راه ملایمت پیش امده ملک خود را از صدمات افواج
او محارست نمود و باقی خان در نواحی سمرقند و بخارا فروکش کرده بدخشان را بولی محمد خان برادر خود را
ارزانی داشت و شاه عباس از خراسان بدار الملک اصفهان شتافته سال دیگر با لشکر بیشمار بقصد
تسخیر بلخ رایت شوکت و اقتدار برافراشت و با سپاه گران امده در برابر بلخ معسکر ساخت و چون
سلطنت باقی خان هنوز استقرار و استمرار شایسته نیافته بود علاج در جنگ صف ندیده و پشت بشهر بلخ
داده خندقی در پیش حفر نموده در برابر لشکر شاه خیمگاه ساخت اگر لشکر قزلباش بهمان چستی و چالاکی
دست بکار بردی ظن غالب انکه اوزبک تاب نیاورده راه هزیمت سپردی چون اردوی قزلباش سپاه
بغایت گران بود و مدت محاصره و تقابل بامتداد انجامید گرانی و عسرت در لشکر شاه بهم رسید و چارپای
بسیاری سقط شد و بصلاح دولتخواهان دست از ان کار باز داشته بصوب خراسان عطف عنان
نمود درین هنگام عرضه داشت شاهزاده سلطان دانیال رسید مبنی بر التماس رای رایان بجهت خدمات
دکن و تعیین فوجی بر سر کده و زمینداران انحدود فرمان شد که چون رای رایان جاگیردار [illegible]
ملک کده است رای جهان ارا جیان اقتضا فرموده که خدمت مذکور به ان عمده السلطنه تفویض
نمایم و بعد از انکه خاطر از ضبط انحدود وا پرداخته خود را بملازمت ان فرزند رساند و نیز حکم شد که
اگر صلاح و صواب دید ان فرزند مطابق حکم باشد فی الفور نشانی برای رایان فرستاده که بموجب
عمل نماید و اگر بالفعل او را بجهت خدمات صوبه دکن ضرور تر دانند قلمی نماید که بهیچ چیز مقید نا شده
بخدمت ان فرزند شتابد و بهمین مضمون فرمان جهان مطاع باسم رای رایان شرف صدور یافت و درین
نوروز شادمان و عبد الله پسران خان اعظم هر کدامی بمنصب هزاری سرافراز شدند و ده راس
اسب بخانخانان مرحمت فرموده حواله وکیل او کردند که بشار الیه رساند محمد قلی ترکمان حاکم کشمیر
بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار ممتاز گشت و بخمره بیگ منصب هفتصدی و سیصد و پنجاه
سوار مرحمت شد درین سال سرمای عظیم در کشمیر شد چنانچه جمیع کولهای کشمیر حتی کول الریخ بست
درین تاریخ عید ل برق انداز عرضه داشت شاهزاده ولی عهد را مشتمل بر مبارک باد نوروز
اورده دولت بار یافت مرقوم بود که این مرید باخلاص متوجه ملازمت که قبله حاجات و کعبه مرادات
شده اراده داشت که این راه بدل نزدیک را بپیاده بفرق سر بپیماید لیکن چون ساعت ملازمت
نزدیک بود ناگزیر بتوسن سبک خرام شوق سواره متوجه استانبوس گشت و این بیت در ان صحیفه
اخلاص مثبت بود   طی زمان کن ای فلک وعده وصل یار را   پاره از میان ببر این شب انتظار را
درین ولا جل اسب بشاهزاده دانیال مرحمت نموده مصحوب خواجه عبد اللطیف فرستادند و پسران

میرزا یوسف خان و رحیم قلی پسر خانخانان از جاگیرهای خود بسعادت استانبوس دریافتند میرزا انور پسر خان اعظم
بمنصب هزاری سرافراز شد با انکه انور از شادمان و عبد الله برادران کلانتر بود چون شراب بافراط
میخورد و مدمن شده بود و بخدمت کمتر میرسید و انحضرت او را از متروکات دانسته چنانچه باید توجه
احوال نمی شدند ازین جهت در ایام نوروز بر منصب برادران خرد او افزوده در باب او تغافل
فرمودند و ظهور این بی التفاتی سبب تنبیه و اگاهی او شد و لمحئی از خواب غفلت بیدار گشته بخدمت
پرداخت و انحضرت بر سر عنایت امده او را نیز بمنصب هزاری سرافرازی بخشیدند از سوانح
کشته شدن جمیل بیگ پسر تاج خان است و تفصیل این بر سبیل اجمال انکه چون تاج خان تنبیه دستاد
با سوی مقهور دستوری یافت بفراهم امدن کومک و جمعیت پرداخته از لاهور بکوچ متواتر
بسوی پرگنه پتهان شتافت و روز دیگر از پتهان متوجه پیش شده جای که بجهت تهانه قرار داده
بودند انجا رفت و در وقتی که مردم او در صدد فرود امدن و خیمه زدن بودند ان مقهور فوجها آراسته
نمودار شد جمیل بیگ از غایت جرات و جلادت تاب نیاورده با چندی از جوانان کار طلب
بر فوج مقابل خویش تاخت و ده تن از اعیان لشکر مخالف را بر خاک هلاک انداخت و بسیاری
از معاندان تیره بخت قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند درینوقت دو فوج دیگر از دو جانب
دیگر برو حمله اوردند و جنگ سخت در پیوست و جمیل بیگ کارنامهای شجاعت ظاهر ساخته بزخمهای
کاری جان نثار گشت و با پنجاه کس از ملازمان پدر خویش بعالی مرتبه شهادت رسید درینولا رضا
قلی پسر خانخانان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و اسلام قلی برادر شاه قلی خان محرم بمنصب پانصدی
و یکصد و پنجاه سوار سرافراز شدند و بمحمد قلی ترکمان فیلی مرحمت فرمودند تخته بیگ هژده راس اسپ
از پیشاور برسم پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد زاهد پسر صادق خان از دکن امده ملازمت نمود
و شیخ ابو الفضل بمنصب پنجهزاری بلند پایگی یافت درینوقت عرضه داشت شاهزاده سلطان
دانیال رسید که پسر شاه علی در حوالی احمدنگر بترتیب اسباب شورش وقت مشغول است و عنبر حبشی
دو سه ماه پیش گذشته بجانب ولایت بیدر رفته بود که از ملک برید حاکم انجا چیزی تواند بدست آورد
ملک برید ازین معنی براشفته فوجی بسرکردگی ابراهیم نامی بتقابل فرستاد و در نواحی بیدر جنگ عظیم
شد و ابراهیم بقتل رسید و چهارده زنجیر فیل با سایر اسباب حشمت بدست عنبر افتاد و سرمایه غرور
و نخوت او گشت و از انجا بلوبلاش شتافته با مردم قطب الملک جنگ نموده غالب امد و بیست
و نه زنجیر فیل غنیمت اندوخت و سامان شایسته بهم رسانیده بصوب تلنگانه عطف عنان نمود
و میر مرتضی تاب مقاومت نیاورده در قلعه باتهری تحصن جست و ان سیاه بخت بعضی از محال را متصرف
اورده فوجی از مردم خود بر سر دیگر پرگنات برافرستاد و ملک برید نیز صلاح وقت در موافقت او

دانسته

خواهي نمود چون تظلم و بيداد او معروض بارگاه عدالت شد خدمت توليت آن مزار فايض الانوار
به بكري مقرر داشته او را محبوس زندان ادب فرمودند درينولا مرحمت شاهنشاهي شامل احوال او گشت
و از قيد بر آورده باز بدستور قديم منصب توليت آن مزار متبرك بعهده او شد درين تاريخ راي سنگه
بهوربتيه حسب الحكم از دكن آمده دولت زمين بوس دريافت چون دلپت پسر او ملک پدر را متصرف
شده بخودسري دبي ارزي روزگار بسر مي برد او را از دكن طلب داشته بتنبيه و تاديب آن
بي سعادت رخصت فرمودند و از آمدن راي سنگه او نتوانست در آنجا بود و التماس رفتن درگاه
نموده بوسيله مقربان بساط عزت رقم عفو بر جرايد جرايم او كشيده فرمان طلب صادر شد و آن نمود
دولت راه نجات نامه خود داشته روي اميد بدرگاه والا نهاد درينولا قليچ خان بصاحب صوبگي
پنجاب سرافرازي يافت حكومت كابل و ضبط افغانستان سرتاريكي را ضميمه آن مرحمت فرمودند
بتاريخ هژدهم شاه قليخان محرم مسافر ملک بقا گشت در شجاعت و سرداري يگانه روزگار بود در
دولت ابدپيوند مصدر خدمات شايسته شده بوالا پايه امارت رسيده بود درين تاريخ قلوابنه جوگا
بطرف دولتخواهان در آمد و در بيست و ششم آبان ماه ميرزا يوسف خان بدرود نيل و وديعت حيات
بر در نهم دي جشن وزن قمري انجمن افروز گشت از سوانح صلح نمودن امرا با ببر شاه علي چون راجو
غبار فتنه و آشوب برانگيخت و در جنگ تلنگانه چندي از بندها اسير سرپنجه تقدير شدند ببر شاه علي
جمعي را در ميان انداخته در صلح زد و خانخانان صلاح وقت منظور داشته به اين معني راضي شد و مقرر گشت
كه باز بهادر و علي مردان بهادر و هزاره بيگ را كه در قيد غنيم بودند روانه سازد و بعد ازين سر از اطاعت
و فرمان پذيري برنتابد و بحدي كه قرار يافته خرسند بوده قدم جرات پيش ننهد ظاهرا شيخ ابو الفضل
به اين صلح راضي نبود و عبارت اكبرنامه كه درين مقام بقلم صدق رقم ادبرامده مشعر بر نيست و امروز كه
تاريخ شهريور ماه الهي سنه يازده جلوس جهانگيريست و از آن سانحه هژده سال گذشته حقيقت سخن شيخ
ظاهر ميشود بالجمله چون عهد و پيمان بميان آمد و بندهاي درگاه از قيد غنيم نجات يافته لشكر منصور
بوسعيد عنبر تحوي خاطر از صدمات افواج قاهره جمع ساخته بفراهم آوردن سپاه و معموري ملک
و ترتيب اسباب نبرد پرداخت و دولتخواهان مير مرتضي را با بهادر الملک و رستم عرب و شمشير عرب
و ديگر بندها بجاگيرداري تلنگانه و ضبط آنجا دستوري دادند و شيخ ابو الفضل ميرزا رستم و راجه
سورج سنگه و مقيم خان و راجه بكرماجيت و ميرزا علي بيگ و سادات باره و جمعي ديگر را همراه گرفته
دفع فتنه راجو و استيصال آن وخيم العاقبت پيش نهاد همت ساخت درينولا لاله پسر راجه بيربر از
ذكاي استغنا جسته بظاهر التماس گوشه نشيني و ترک تعلقات نمود و بتاريخ بيست و چهارم دي شاهزاده
سلطان دانيال را از صبيه خانخانان فرزندي بعالم وجود آمد و شيخ ابو الفضل برهانپور رسيد

شاهزاده را ملازمت نمود و مصطفی قلی از درگاه والا دو اسب یکی بجهت شیخ و دیگری با شیخ عبد الرحمن
اورده سرگرم مراحم بدیع ساخت و از پی ان بیست راس دیگر بجهت شیخ از درگاه رسید در همین ولا
محمد خان پسر دولتخان لودی از شورش جنون لباس حیات چاک زده سر بصحرای عدم نهاد و چون
شیخ ابو الفضل بخدمت شاهزاده پیوست از فسردگی خاطر و ازردگی که از طرز سلوک همگنان داشت
التماس رخصت بدرگاه سپهر اشتباه نمود شاهزاده در گرد اوری خاطر و دلجویی او توجه فرموده
بدفع شورش راجو دستوری دادند و چون از شهر بر امد خود بمنزل ان بنده شایسته خدمت تشریف
بردند و جیغه خاصه و فیل نامی مرحمت فرمودند **اغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس ابد پیوند**
شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان هزار و ده هجری بعد از انقضای بیست ساعت و چهل و دو دقیقه افتاب
جهانتاب دولت سرای حمل بفروغ خویش نور اگین ساخت و سال چهل و هفتم از سلطنت خاقان گیتی
ستان بمبارکی و خرمی اغاز شد و بدستور معهود دولتخانه را اذین بسته تا روز شرف هر روز جشنی
ارستگی یافت و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوختند از سوانح
تعین افواج قاهره به استیصال باسوی مقهور چون از عرایض منهیان صوبه پنجاب بوضوح پیوست
که باسو نواحی پرگنه پیتهان را تاخته بسیاری از رعایا و زیردستان را گوخاینده بموضع مو که جای
بودن ان مقهور است برد و زمیندار کوه جمو نیز سر بشورش و فساد بر داشته بعضی از مواضع پرگنه
ظفروال و پرگنه بهلول پور را که بجاگیر حسن بیگ شیخ عمری است تعرض رسانیده و حسن بیگ از رهتاس
بقصد تنبیه و تادیب او امده و تاج خان نیز بجانب پیتهان شتافته لاجرم خواجه سلیمان را بخدمت
بخشیگری صوبه پنجاب سرافراز ساخته فرمان باسم قلیج خان شرف صدور یافت که چین قلیج را با
جمعی از مردم خود بدفع باسوی مقهور تعین نماید و ده نفر احدی بهمراهی خواجه سلیمان مقرر شد که
سزاولی نموده حسن بیگ شیخ عمری و تاج خان و احمد بیگ خان و دیگر منصبداران پنجاب الفوج را
بکومک چین قلیج خاطر نشان سازند و درین تاریخ اسب خاصه شیخ ابو الفضل عنایت نموده حواله شیخ ابو الخیر
برادر او فرمودند که بشتاب رساند و از سوانح ولایت توران انکه چون عبد الله خان سنقار شد و
عبد المومن پسر او از بی باکی و ناهنجاری نقد حیات در باخت شاه عباس دارای ایران قابو
یافته بر سر خراسان لشکر کشید و تتم خان خواهرزاده عبد الله خان با دو برادر خود باقی خان
و پاینده محمد که در خراسان بودند با شاه جنگ سخت کرده بحسب سرنوشت تتم خان بقتل رسید و اوزبکان
شکست خوردند و شاه عباس ولایت خراسان را متصرف گشته هری را روزی چند مستقر دولت ساخت
و باقی خان بتوران عطف عنان نموده پاینده محمد بکرم سیر نواحی قندهار و زمین داور افتاده بدست
مردم شاه بیگخان گرفتار گشت و چون در اوزبکیه کسی که شایسته سلطنت باشد نبود ناگزیر باقی

دانسته مبلغی برسم مدد خرج نزد او ارسال داشته در صلح زده و اکنون نزدیکست که با عنبر شاه علی پیوسته
غبار فتنه و اشوب مرتفع گردانند بنابرین مقرر نمود که شیخ ابو الفضل با فوجی از بندهای درگاه بصوب
بالاپور و ان نواحی شتابد و این ملک را دو صوبه قرار داد ضبط ولایت برار و پاتهری و تلنگانه
و استیصال بیر شاه علی و عنبر جیو بعهده خانخانان مقرر داشت و خدمت احمدنگر و دفع راجوی مقهور
و دیگر مفسدان به شیخ ابو الفضل تفویض یافت و جمعی از منصبداران که در خدمت حضور بودند
باده زنجیر فیل بکومک خانخانان فرستاده شد **بازگشت رایات اقبال شاهزاده عالیمقدار بحکم پدر
بزرگوار از اتاوه به اله باس** روز چهارشنبه سی ام اسفندارمذ ماه الهی سنه چهل و هفت جلوس موکب اقبال شاهزاده
عالیمقدار با سی هزار سوار از اله باس متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و خاقان ستوده خصال از مژده
وصول فرزند بلند اقبال جوانی از سر گرفت و خاطر مسرت برای انحضرت از شوق دیدار میمنت اثار قرة
العین خلافت اسایش و ارامش پذیرفت و جمعی از فتنه سازان هنگامه پرداز که امدن شاهزاده را از
محالات می شمردند بروز ناکامی نشستند و چون موکب کیهان شکوه بقصبه اتاوه نزول سعادت ارزانی
نمود منافقان فتنه سرشت که پیش امدن شاهزاده را باعث پس رفتن کار خود میدانستند کثرت
سپاه و فزونی لشکر که در ظل رایات شاهزاده ولی عهد فراهم امده بود بکنایه و صریح معروض داشته
وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر شدند و غبار وسوسه و تفرقه بر حواشی ضمیر منیر نشست و فرمان عاطفت
بنیان شرف صدور یافت که امدن انفرزند به این روش پسندیده نیست و هرگز قاعده نبوده که
فرزند با لشکر و حشم و خیل و خدم بخانه پدر اید اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجرای
او شد باید که مردم خود را بمحال جاگیر انها رخصت فرموده جریده بخدمت شتابد و اگر هنوز شایبه
توهمی باقی است و از جانب ما مطمین خاطر نشده مناسب انکه عنان معاودت به اله باس معطوف
دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر ان فرزند زدوده شود بملازمت شتابد چون این
منشور سعادت بشاهزاده بلند اقبال رسید متحیر و اندیشه مند گشت نه رای پیش ازین بعالی مرتبه صدارت
خاقان گیتی ستان اختصاص داشت و در همین وقت حسب الحکم بملازمت شاهزاده والا رفته بود ارسال فرمود
مضمون انکه این مرید با خلاص با جان جهان اشتیاق و ارزومندی احرام کعبه مقصود بسته میخواست
ازین زودی سعادت استان بوس دریابد اتفاق در اتاوه فرمان رسید که قدم جرات پیش
نهاده باله باس معاودت نماید عجب که اخلاص این نیازمند در باطن انحضرت کارگر نشده و مستی
فتنه سرشت خدای مجازی را در حق بنده چنین بدگمان ساختند و روزی چند این مرید را از سعادت
خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در مرات خاطر قدسی مظاهر پرتو افگنند
الغرض از فرستادن میر صدر جهان که راستی و بیغرضی او خاطر نشین حضرت است انکه هرچه از جناب

احوال این مرید دریافته بی شایبه تکلف معروض داردد روزی چند در اتاوه توقف فرموده بتاریخ
سی ام ماه اردی بهشت عنان مراجعت بصوب اله باس معطوف داشتند مقارن ان فرمان صادر
شد که صوبه بنگاله و اوديسه به ان فرزند مرحمت فرموده ایم کسان خود فرستاده منصرف گردد و براجه
مانسنگ نیز فرمان شد که ان ولایت را بوکلای درة التاج خلافت و شهریاری سپرده خود متوجه درگاه
شود لیکن شاهزاده بلند اقبال صلاح دولت در فرستادن لشکر بدان صوب ندیده عذرهای قبول
معروض داشته در عقده توقف افگندند درین هنگام که موکب منصور شاهزاده والا قدر متوجه دار الخلافه
بود جمعی از منافقان هرزه درا که پیوسته حرفهای ناملایم از جانب ان قرة العین خلافت
بعرض میرسانیدند قالب تهی ساخته بودند از جمله جعفر بیگ که بخطاب اصفخان و منصب دیوانی
اختصاص داشت از بیم هرزه درایی دلی صرفه گوی زندگی بر و تلخی مینمود چون اتاوه بجاگیر
او تنخواه بود یکی از نوکران خود را با لعل گرانبها پوشیده و پنهان برسم پیشکش فرستاد و مع هذا
تا موکب اقبال شاهزاده عالمیان در اتاوه نزول سعادت داشت از فرط بیم و هراس
دو دیت متصل در یکمقام خواب نکرد چرا عاقل کند کاری باز ار دپشیمانی و بعد از انکه تخت سلطنت
و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز جهانگیری اراستگی یافت ان سبک خرام عرصه بیدانشی
کمان زندگی بجو وند اشت و شاهنشاه جرم بخش عذر پذیر گردهای او را بر روی نیاورده بدستور
عهد حضرت عرش اشیانی بمناصب عالی و مراتب ارجمند مخصوص گشت و از انچه در مخیله او نگنجد
بود مراحم و نوازش ظاهر ساخته تسلی بخش خاطر شوریده او شدند اینها تو کنی و از تو اید بالجمله
چون شاهزاده فلک کریاس در بلده فاخره اله باس نزول سعادت ارزانی فرمود جمعی از مفسدان
فتنه سرشت که در مجلس بهشت ایین راه سخن داشتند حرفهای ناملایم از جانب ان درة التاج خلافت
در خلا و ملا بکنایه و صریح معروض داشته اندکی را بسیار وا مینمودند گاه میگفتند که شاهزاده خود
را بادشاه گویانیده و گاه مینمودند که ملازمان خود خطاب خانی و سلطانی بخشیده و گاه بعرض
میرسانیدند که سکه بنام خود زده مجملا هر روز بتقیه وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میشدند
و انحضرت از فرط حوصله و گرانباری کمتر اظهار ازردگی و سورش میفرمودند الحق در میان این
دو بزرگ نسبت پدر و فرزندی نبود بلکه سلسله عشق و محبت در رابطه یعقوب و یوسف در میان
بود درین تاریخ فرمان بنام رای رایان صادر شد که مابین قلعه نرور و چندیری پنگاه
ساخته در ضبط اخذ و دا اهتمام شایسته بتقدیم رساند خان اعظم میرزا کوکه بمنصب هفت هزاری
ذات شش هزار سوار سرافراز گردید هاسم خان بمنصب هزاری و پانصدی اعتبار یافت
شیخ دولت بختیار را منصب دو هزاری عنایت شد در ینولا پیشکش شاه بیگخان حاکم قندهار

بنظر

بنظر اشرف کذشت و بجبت طوی شاهزاده سلطان خسرو حکم شد که سعید خان و شیخ عبد الله خان
و میر صدر جهان مبلغ یک لک روپیه ساچق بمنزل خان اعظم برند و ربیولا پنجاه هزار روپیه بانعام
شیخ ابو الفضل مرحمت شد پسران میرزا یوسف خان بسعادت زمین بوس اختصاص یافته درخور شایستگی
خویش بمنصبهای لایق سرافراز گشتند چون بعرض رسید که از بیداد حکام رعایای کابل پریشان احوال
و خراشیده خاطر شده اند خاقان دادگر شهریار رعیت پرور رعایا و مزارعان انملک را بنظر
مرحمت مخصوص داشته حاصل یکساله تمام ولایت کابل را بخشید و حکم شد که دیوانیان عظام هشت
سال هر سال هشت یک مال کابل را تخفیف داده بجاگیردار تنخواه نمایند منصب شمس الدین حسین
پسر خان اعظم که بحکومت ملک گجرات اختصاص داشت از اصل و اصل و اضافه دو هزاری مقرر شد
چون دربیولا خبر رسید که خداوند خان حبشی با فوجی از مقهوران در سرکار پاتهری و پایم غبار فتنه
برانگیخته سپاه سالار راجه سورج سنگه و غزنین خان جالوری را با جمعی از بندها بدفع انها نامزد
فرمود و مجاهدان عرصه اقبال گرم و جسپان شتافته فوج غنیم را شکستند و انجدود از اسیب رخنه
گران ملک بامنیت و ارامش گرایید و از سوانح ظفر یافتن میرزا ایرج و شکست عنبر مقهور چون
خبر رسید که عنبر سوخته اختر با بسیاری از باطل ستیزان سیاه بخت افواج اراسته بطرف تلنگانه شد
شتافت و میر مرتضی که در قصبه ناندیر بود تاب مقاومت نیاورده بموضع جبری رفت و شیر
خواجه خود را بدو رسانیده در جبری پا قایم کرده اند و مخالفان شوخی نموده تا حوالی جبری امده اند
دو نوشتهای شیر خواجه و میر مرتضی پی در پی رسید که اگر بکومک ما فوجی نرسد با این مردم تاب جنگ
نداریم خانخانان میرزا ایرج را با دیگر منصب داران بدفع ان سیاه بخت نامزد فرمود و میرزا
ایرج با سپاه منصور شیر خواجه و میر مرتضی پیوسته بدفع اعدای دولت همت گماشتند عنبر
ازین اگهی بجانب دنتور رفت و از انجا بطرف قندهار روانه شد درین اثنا فرهاد حبشی با ده
هزار سوار امده بعنبر ملحق گشت و مجاهدان عرصه فیروزی قدم همت پیش نهاده بعزم رزم مخالفان
شتافتند و در حوالی ناندیر خبر رسید که غنیم در استعداد جنگ است میرزا ایرج بترتیب افواج
پرداخته در قول خود با تابینان خانخانان و چندی از منصب داران قرار گرفت هراول
راجه سورج سنگه بهادر الملک شیخ ولی برت سین کتریه تمکندرای گردهر داس پسر رای ل
دربای رائکهو داس ولد کنگار درجن سال پسر نراین داس کنگار شیخ محمد رحیم لکنهوی شیخ
مودود زاهد پسر شجاعت خان قاسم حسین ابن حسین شیخ ابو الفتح پسر شیخ معروف شیخ مصطفی
فتح خان لودی اختیار خان محمود خان شیر خان و دیگر بندها برانغار میر مرتضی و جمعی جوانغار علی
مردان بهادر با گروهی مقرر شدند عنبر نیز افواج ادبار اثار ترتیب داده در برابر هراول غنیم
فیلان کجیم پوش درپیش رو داشته به هراول لشکر منصور درآویخت بان و بندوق و اتشباز

شد و از بسیاری گرد عرصه نبرد تیره و تاریک گردید و زمان ممتد چهره آدمی و اسب محسوس نمی شد
بهادران جانستان بضرب نیزه و برچه کارنامه شجاعت ظاهر ساختند و از جانبین با هم در آویخته داد
مردی دادند و چون اقبال بیزوال همواره قرین حال دولتخواهان جان نثار است هر چند غنیم تاب
ادبار افسرده اظهار تجلد نمود کاری نتوانست ساخت و بعد از زد و خورد بسیار نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم دولتخواهان وزید و مخالفان وخیم العاقبه ناکام روی ادبار بوادی هزیمت و فرار
نهادند و درین جنگ فتح از دلاوران فوج هراول شد و میرزا ایرج نیز بذات خویش تردد
شایسته ظاهر ساخته غنیم خود را بر خاک هلاک انداخت اگر فوج جوانغار و برانغار توفیق کارگری
یافتند بکمین که عنبر و فرهاد هر دو دستگیر میشدند بالجمله عظیم فتحی چهره افروز مراد گشت بیست زنجیر فیل
با حشم مخالفان بتصرف دولتخواهان در آمد و چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید جمعی از
بندهای درگاه که دران جنگ مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده شده بودند باضافه
مناصب فرق عزت برافراختند درینولا عرضه داشت شاهزاده دانیال رسید که اسب نمک را
با دیگر اسپان که مصحوب مصطفی قلی کنبو و میر عبد الله و عالم جیله باین بنده و میرزا شاهرخ و میرزا
رستم و شیخ ابو الفضل مرحمت شده بود باعث سرافرازی گشت و از جمله بیست زنجیر دیگر نزد خود
نگاه داشته که هرگاه سعادت استانبوس دریابد بنظر اشرف بگذراند از سوانح فتح قلعه جمود
تفصیل این اجمال آنکه چون حسین بیک شیخ عمری حسب الحکم بدانحدود پیوسته قلعه جمو را محاصره
نمود راجه نگرکوت و باسوی مقهور و سایر زمینداران و مردم کوهی و کواران پرگنه لکن پور
و خسروانه و مانکوت و غیره بکومک آن بی ایمان فراهم آمده هر روز دو نوبت کارزار میکردند
و با آنکه ده هزار پیاده جنگی و پانصد توپچی داشت بیامن اقبال روزافزون خاقان گیتی
ستان فتح و فیروزی نصیب اولیای دولت شده آن هزیمت خورده در دل شب با دل
پرخون و بخت وارون خود را بشعاب جبال کشید و رامگده و خسرونه و سانبه و جمود
مانکوت و کوست بتصرف دولتخواهان در آمد درین هنگام تصرف فرجام عرضه داشت منهیان
بنگاله مشعر بر اخبار خجسته آثار رسید مضمون آنکه چون راجه مانسنگه بولایت ڈهاکه پیوست کس
نزد کیدار رای که از زمینداران عمده صاحب جمعیت بود فرستاده شاهراه بندگی و فرمان بری
رهنمونی فرمود و او به بیداری بخت اختیار دولتخواهی نمود درین اثنا خبر شد که جلال کهکره با
بسیاری از ابطال رجال فراهم آورده قصبه اکره و مالدیه را تاخت و بسیاری از اموال سوداگران
و متوطنین آنجا تاراج حادثات گرفت راجه ازین آگهی خواجه باقر انصاری را بکهوره گهات نزد
مانسنگه فرستاد که برافتد او این شورش را فرونشانند مقارن این حال باز خبر رسید که قاضی
مومن در پرگنه او باش بسیار فراهم آورده غبار فتنه و آشوب برانگیخته تاخت و تاراج آغاز

پرداخته

پرداخته چون مهاسنگه بکمکره بپوست جلال برگشته حال دریای مهندری را پیش رو داشته با پنج هزار
پیاده جنگی و پانصد سوار نمودار شد مهاسنگه بمجرد رسیدن بهمی باتوپ عزیمت باب زد چون کناره
بلند در راه بر آمد سوار و سوار بود قریب صد کس غریق بحر فنا گشتند و دیگر بهادران کار طلب خود را
بفوج غنیم رسانیده بشعشعهٔ تیغ برق مثال آتش در خرمن حیات مخالفان تیره روزگار زدند و آن
برگشته بخت راه هزیمت سپرده آواره دشت ادبار گشت مهاسنگه خاطر از کار او وا پرداخته بدفع فتنه
مومن که همت بست و آن بیدولت در کنار آب کوی قلعه ساخته نشسته بود بمجرد آنکه لشکر منصور از این
طرف آب نمایان میشود از غایت بیم و هراس اساس همت آن ناسپاس از پا افتاده راه فرار پیش
میگیرد و عیال خود را در کشتی انداخته بطرفی دیگر آواره میسازد و مهاسنگه با پانصد سوار جرار خونخوار
از آب گذرانیده بتعاقب میفرستد او در جزیره که دورش از فزونی آب استحکام پذیرفته با اهل
و عیال خود در آمده بود چون فوج دولتخواهان میرسد از انبوهی جنگل و تراکم اشجار تمام فوج
آراسته بنظر او در نمی آید مومن خون گرفته لشکر منصور را من حیث الکمیت کم انگاشته دیوانه‌وار باندک
مایه خود را به آب میزند و فوجی را که در پیش بود پریشان و پراگنده میسازد مراد بیگ اوزبک
و نورالدین خویش محب علی خان که هر یک در مردی و شجاعت آیتی بودند باز جمعیت نموده بمدافعه
و مقابله همت می گمارند و از جانبین جلادتهای نمایان میشود و نورالدین در راه اخلاص جانسپاری
میکند در وقتی که کار تنگ شده بود آن برگشته بخت وخیم العاقبت از اسپ جدا شده بر خاک هلاک
می افتد و باقبال بی زوال فتح و فیروزی نصیب میشود مقارن این حال خبر رسید که عثمان افغان ستمکار
از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده از آب برهم‌پتر گذشت و بازسیاد و قلماق که تهانه داران نواحی بود
تهانت استاد برگشته در بهوال آمد راجه بمجرد شنیدن این خبر بیلغار شتافته شب در میان به بهوال رسید
روز دیگر که جهان برغرور یافت از سرچشمهٔ خورشید نور در کنار آب بازار آتش قتال
اشتعال پذیرفت و افواج دولتخواهان از آب گذشته غنیم را منهزم ساختند بسیاری از افغانان
سیاه بخت علف تیغ انتقام گردید و غنیمت فراوان از نواره و توپخانه بتصرف مجاهدان عرصهٔ فیروزی
در آمد و راجه تهانه را استحکام ساخته باز بدهاکه شتافت و چون حدود متعلقهٔ عیسی و کیدار و غیره زمین
داران بکرم پور و سری پور از دو روی رودخانه الجهامتی واقعست دولتخواهان میخواستند که از آن آب عبور
نمایند افغانان برگشته بخت و داود و ولد عیسی و سایر زمینداران گذرها را بنواره و توپخانه استحکام
داده بمجادله و مقاتله پرداختند چون مدت تقابل امتداد کشید راجه تکیه بر اقبال بی زوال خاقان
ستوده خصال نموده قصد گذشتن از آب مرکوز خاطر ساخت و خود از دهاکه کوچ کرده بشاه پور
پیوست و جمعی را پیشتر از خود بکنار آب فرستاد که اگر قابو دانند عبور نمایند و در هنگامی که نشان

بجر جلادت خواستند که از اب بگذرند مخالفان تیره روزگار بزخم بندوق اتش در خرمن حیات
بسیاری از جوانان تیز جلو زدند و سر گذرها را بنواره و توپخانه و مردم جنگی مستحکم ساخته دو لشکر
را مجال عبور نمی شد درین وقت راجه خود رسید و بی توقف و تامل بید رقه توفیق و یاوری تو
فیل سواره خود را باب زد و افواج بحر مواج باعتقاد همت او تمام از اب عبور نمودند و غنیم از
اظهار قدرت و شوکت او دل بای داده راه هزیمت سپرد و راجه شباشب در برابر بنوری و تیره شفتن
توقف کرده شیرخان که از زمین داران عمده ان مرز و بوم است آمده راجه را دید و از انجا بسیر پور رد
بکرم پور شتافت و افغانان تیره بخت و داود زمین دار رخت ادبار بجد و دستار کام کشیدند
و راجه از ان ناحیت خاطر و ابر داخت بدانکه امد در شولار ای سال در باری که از بندهای قدیم بمبحث
بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار سرافراز شد درای رای سنگه بهورتیه
که از بی دانشی و ناهنجاری مصدر خطاها شده بود حسب الحکم روزی چند از سعادت کورنش محروم
داشت چون اثار ندامت و خجالت از وجنات احوال او بظهور پیوست پادشاه جرم بخش عذر پذیر
بر ساده لوحی او بخشوده حکم کورنش فرمود و پرورده نعم خود را خوار نگذاشت و در باب دلپت
پسر او که همواره برخلاف رضا و خواهش پدر سلوک مینمود حکم شد که هرگاه پدر که خدای
مجازیست از و اظهار رضامندی کند بمراحم و نوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت از
عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهزاده سلطان دانیال محال جاگیر میرزا شاهرخ
را تغیر نموده و میرزا ازین رهگذر ازرده خاطر گشته عازم درگاه است حکم شد که فرمان بنام شاهزاده
قلمی نمایند که دست تصرف از جاگیر میرزا کوتاه داشته تغیر و تبدیل بخود اعدان راه ندهد و بمیرزا
نیز فرمان شد که حل و عقد مهمات صوبه مالوه برای رزین او تفویض یافته زنهار که بی حکم اراده امدن
نماید و بخدمات مرجوعه سرگرم بوده باشد و اسب توپچاق از طویله خاصه مصحوب صفی احدی
بمیرزا فرستادند و ایالت سرکار ملتان را بسعید خان مقرر داشته بدان صوب رخصت فرمودند
پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه از بنگاله امده دولت استان بوس دریافت و درین تاریخ خبر فتح
رسید که لشکر ظفر قرین که باستیصال باسو یا مغرور تعین شده بود قلعه کوالیار را فتح کرده بشهزاده
کوالیاری حواله نمودند از سوانح دکن انکه خانخانان از پتن کوچ فرموده دفع شورش راجو
تیره روزگار وجهه همت ساخت و چون یکی از فاروقیان جمعی از شوره پشتان و افغان طلب را
فراهم اورده در صدد و بال گردن و برانگیخته بود شاهزاده سلطان دانیال نزدی خانان
و خواجه ابوالحسن را با فوجی بدفع او نامزد نمودند او تاب مقاومت نیاورده بسوی دولتاباد
رخت ادبار کشید خواجه ناظر خواجه سرا از فرط جهالت و ضلالت پای تهور افشرده در قلعه

منحکم

متحصن گشت و دولت خواهان بلوازم محاصره پرداخته راه مداخل و مخارج قلعه را چنانچه باید استحکام
دادند چون کار بران بیدولت بصعوبت کشید ناگزیر قول گرفته بدولت خواهان پیوست و خار بن فتنه
ازان سرزمین برکنده شد از سوانح کشته شدن شیخ ابو الفضل است اگر دوره دولت بسر اید و کوکب طالع
بهبوط گراید دیده دانش بگران خواب غفلت افتد خرد را که میر سامان کارخانه هستی است معزول العمل
سازد پای ادب از اندازه خویش بیرون نهد سرمایه سعادت از دست دهد شرایط حزم و احتیاط را
که نظام کارها بدان منوط و مربوط است بواجبی رعایت نکند   کسی را که تیره شود روزگار   همان
کند کش نباید بکار   مصداق این کلام احوال خسران مال شیخ ابو الفضل است که از نشه باده دولت
و مستی تعزب اشفته دماغ و ایمه سر شده سررشته شناسای و تمیز از دست داد و بهیت خویش مغرور
گشته با خداوندزاده بحقیقت در مقام سرکشی و نقاضت در امده با وجود دعوی خرد و لاف اگاهی بر
خلاف قانون دانش زندگانی کردی و در خلا و ملا بکنایه و صریح خاطرنشان حضرت عرش اشیانی
نمودی که من بغیر از شما کسی دیگر را نمی شناسم و بادشاهزاده ولی عهد مدارا و ملایمت نمیکنم تا بدیگران
چه رسد و این مطلب را چنانچه باید دلنشین انحضرت نموده بود و در زمانی که حرف تغییر مصحف بمیان
امد روزی چند معاتب و مخاطب گشت اثر ازان بی التفاتی شاهزاده عالمیان داشته خار
نفاق و کینه در ساحت سینه نشانده همواره انتهاز فرصت میجست   مومیایی همه دانند که رانج
نبود هر کجا پشه بهلو زدن اید با فیل   درین وقت که شاهزاده بلند اقبال در اله باس تشریف داشتند
ارباب غرض هر روز نغمه و هر ساعت مقدمه گوش زد انحضرت نموده شورش افزای خاطر قدسی
مظاهر میشدند و احیانا اگر یکی از مقربان بساط عزت حرف مفسدان تنگ ظرف و فتنه سازان عاقبت
نیندیش را بکسوت معذرت و لباس اصلاح بپوشانیدی این معنی را بر بی اخلاصی و جانب داری
محمول داشتی و بر خلاف همه شیخ را با خود یکرنگ و با شاهزاده یکدل فهمیده بودند لاجرم فرمان
شد که شیخ بسر خود را لشکر و جمعیت خود در انصوبه گذاشته جریده متوجه ملازمت انحضرت شود چون
شیخ بخدمت انحضرت رسد بترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخته دل کل خاطر اشرف را ازما
منحرف خواهد ساخت و تا قدم او در میان کار باشد رفتن ما بدرگاه صورت نخواهد بست
و ناگزیر ازان سعادت محروم و ازان دولت بی نصیب خواهیم ماند درین صورت   علاج
واقعه پیش از وقوع باید کرد   و صلاح کار منحصر در استیصال او یافته راجه برسنگدیو سر راجه
دیگر را که بنگاه او در سر راه دکن واقع بود و مدتها براهزنی و قطاع الطریقی روزگار بسر
بردی و در سیولا که شاهزاده والاقدر باله باس تشریف ارزانی فرمودند ترک ان وضع نموده
در سلک بندهای درگاه منتظم گشته بود و اثار رشد و کارطلبی از ناصیه احوال او دریافته بنظر

تربیت در رعایت مخصوص داشتند بحضور طلب فرموده این راز را با او در میان نهادند که چون شیخ حسب الحکم
جریده متوجه درگاه هست اگر سر راه بر وگرفته کارش بانجام رساند هر اینه مشمول نوازش و مراحم بیدریغ خواه
گشت و او برضا و رغبت خاطر تعهد این خدمت نموده بدانصوب شتافت و شیخ بموجب حکم فرزند
خود را با لشکر و حشم خود در دکن گذاشته معدودی از مردم ناگزیر و اهل خدمت همراه گرفته متوجه
درگاه شد چون به اجین رسید بعضی از نزدیکان او گفتند که از افواه چنین حرفی بگوش میرسد و جمعیت
ما کمست مناسب انکه ازین راه عنان بازکشیده براه گهاتی چاندا باید رفت چون قضا در رسیده بود
بسخن انها التفات نفرموده بهرزه گوئی و ژاژخائی حمل نمود و از غایت غرور و خودرائی در جواب
گفت که دزدی راجه مجال انکه سر راه بر ما گیرد غافل از انکه روزگار کینه گذار اماده ملامت و تباهی
روز جمعه غره شهریور الهی مطابق غره ربیع الاول سنه ۱۰۱۱ مابین سرای برد قصبه انتری راجه نرسنگدیو با فوجی
از راجپوتان خونخوار شمشیرهای ابدار و برچهای خارا گذار علم کرده از کمینگاه انتظار بیرون تاخت
شیخ از مردم خود قدمی چند در پیش میرفت او را اگاه ساختند که فوجی نمایان شده بقصد تا زده
دکو فته میرسد شیخ عنان کشید گدای خان افغان که از قدیمان شیخ بود گفت وقت استادن نیست
دشمن سخت گران می اید و جمعیت با بغایت کم صلاح وقت در انست که شما باهستگی میرفته باشید
و من با چندی از برادران و همراهان قدم اخلاص افشرده جانفشانی کنم و دشمن را معطل سازم
و تا کشته شدن با هم فرصت باقیست و ازینجا تا قصبه انتری دو سه کروهی بیش نیست شما بفراغت
میرسید و رای رایان و راجه راجسنگه با دو سه هزار سوار در انتری فرود امده اند شیخ در جواب
گفت که عجب از مثل تو مردی که درینوقت بمن این رای بد بهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه این
فقیرزاده را بر فراز مسند دولت براورده باشد و امروز برخلاف شناسائی انحضرت خود را ظاهر
سازم و از پیش این دزد دیگر بکدام رو و چه عزت در امثال و اقران توانم نشست هرگاه مدت
عمر من باخر رسیده و تقدیر چنین شده باشد چه چاره این بگفت و اسپ برانگیخت گدای خان باز
پیش امده التماس نمود که سپاهیان را این قسم قضایا بسیار روی داده وقت استادن نیست خود را
به انتری رسانیدن و انمردم را همراه گرفته بر سر دشمن امدن و انتقام خود ازو گرفتن مناسب
مینماید شیخ بهیچوجه راضی نشد هنوز سخن درمیان بود که غنیم رسیده امد و فرصت دست جنبانیدن
نداد و زخم برچه بر سینه شیخ خورده از پشت زین بر روی زمین افتاد و چندی از افغانان که همراه
توفیق جانفشانی یافتند ولاله برسنگدیو متفحص احوال شیخ گشته کشته او را در دیگر مقتولان یافت
و فی الفور سرش را ازین جدا ساخته بدست مردی بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و این
اول کاری بود که از بندهای شاهزاده بظهور امد و غریب رعبی و هراسی در دلها جا کرد و چون ان

خبر ملال

خبر بمسامع جلال رسید خاطر اشرف سخت بر آشفت و مزاج اعتدال سرشت از ظهور این سانحه
بشورش در آمد راقم اقبال نامه مکرر بچشم خود دیده که آنحضرت را این قصه هرگاه بیاد آمدی آه بی
اختیار کشیده دست بر سینه مالیدی بالجمله برای رایان فرمان شد که در استیصال آن بدگوهر سعی موفور
بظهور رسانند و تا سر او را بدرگاه نفرستند دست ازین کار باز نگیرند و نیز حکم شد که راجه راجسنگه با راجه
رامچند بندیله و سایر زمینداران آن نواحی بکومک نامزد شده بودند رخصت نمودند از سوانح
آمدن ایلچی میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آنحضرت از بدخشان بدرگاه و تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد
حکیم همشیره خود بخواجه حسن نقشبندی نسبت نموده بود و از ایشان دو فرزند بعالم وجود آمده نخستین میرزا
بدیع الزمان و دوم میرزا والی و بعد از فوت میرزا محمد حکیم میرزا بدیع الزمان بطرف توران ستافت
و میرزا والی با والده خود بدرگاه پیوست میرزا بدیع الزمان مدتها در غربت روزگار بناکامی گذرانیده
توفیق آمدن بدرگاه نیافت درینولا جمعی از مردم واقعه طلب بدخشان که از بدسلوکی اوزبک بجان آمده
کاری در دل داشتند میرزا را از منسوبان این دودمان والا دانسته بحکومت برداشتند و باندک
زدی آنملک بتصرف میرزا در آمد درینولا ایلچی بدرگاه فرستاده صورت واقعه معروض داشت و
از ظاهر و باطن آنحضرت استمداد همت نموده التماس چند دست اسلحه و جیبه کرده بود ملک محمد بدخشی را
که از اعیان آنملک بود با ایلچی او رخصت فرموده بیست شتر بار اسلحه و دیگر اجناس تحویل او شد که بمیرزا
رساند و خدمت داروغگی کان لعل نیز بملک محمد مذکور تفویض یافت از سوانح کشته شدن خواجه سلیمان
بخشی لشکر کوهستان پنجاب ظاهرا جمعی از برق اندازان را بر سر موضعی فرستاده بود و چون از آنها که
خبر میرسد خود نیز بشتاب می شتابد و در عین جنگ و زد و خورد ملحق میشود و از آمدن او برق
اندازان را اینرو افزوده قدم همت پیش می نهند قضارا تیر بندوقی بر شقیقه خواجه سلیمان میرسد و
در راه اخلاص جان نثار میشود درین تاریخ بعرض رسید که شاهزاده دانیال با آنکه سوگند بفرق
مبارک خاقان گیتی ستان خورده بود که شراب نخورد از اثر صحبت همنشینان عاقبت نیندیش بکج
رای افتاده و شراب بافراط میخورد بنابرین فرمان عاطفت بنیان مصحوب پیرزاین شرف صدور یافت
که عجب ازان فرزند که با وجود ماجرای شاهزاده شاه مراد و تنبیهی که درین نزدیک ازان قضیه
بار رسیده و زخم مصیبت او هنوز بر دل ما تازه است هیچ رحم بر جوانی خود نمیکند و باتش می خرمن حیات
خویش را میسوزد و نونهال جوانی را که نعم البدل ندارد بتند باد فنا میدهد اگر سعادت خرسندی
دولت رضاجوی ما را طلبکار است زنهار که دست ازین کار باز دارد و خصومت با نفس خود نکند
و با حیات خویش نستیزد و درینولا از عرایض منهیان صوبه کابل بعرض رسید که احداد بدنهاد باز
ازنو گرد شورش برانگیخته و الوس افریدی و سی و اورکزی و سوری از بدذاتی با او همسو

توخته بیک که بجهة اصلاح فساد خصومت یوسف زیی دوله زاک که باهم داشتند در کنگرکوت بود از
شنیدن این خبر خود را به بث درساینده در موضع سرهند سکار است و معلوم شد که ان سرکشتهاي دره
ضلالت بکروز پیش ازین بهار راهن بوش و میدان بطرف چیز امده است بنابرین مجرد در رسیده
فوجی بجهت بدرقه راه خیبر گذاشته خود متوجه تیراه شد و الوس افریدي امده دیدند و احداد مقهور
از انجا به اهن بوش رفته جمعی از مفسدان را فرستاد که قلعه او جیل و دوبندی را ویران ساخته
درمیان علي زیي نشینند چون این خبر بتخته بیک رسید باز خود را سبکتر کرده خود را بانجا رسانید
و مفسد ان را امانش نیزاداده پیش انداخت و در دوبندي تهانه مقرر ساخت و کلانان الوس افریدي
امده دیدند و بسیاري از الوس اورک زیي نیز از سر نو عهد و قول گرفته باو پیوستند و چون احداد
مقهور یافت که کار بمراد از پیش نبرد ناکام بطرف خرمانه رخت او بار کشید درین ایام چون بعرض
رسید که چین قلیج پسر قلیج خان در کوهستان پنجاب ترددات پسندیده ظاهر ساخته و تلوکچند راجه
نگرکوت مرحمت شد از سوانح فرستادن مهد علیا سلیمه سلطان بیگم بتمالت و دلجوي شاهزاده
ولي عهد بالاباس چون ان گوهر اکلیل خلافت روزي چند از واقعه شیخ ابوالفضل محجوب بود درین
تاریخ حکم شد که بیگم نزد شاهزاده والا قدر شتافته ایشان را از ان حجاب برارند و بانواع عاطفت
و دلجوي تسلي بخشیده همراه بملازمت آورند و فیلی و خلعت و اسب خاصه با برم نرم
خاصه بقلیج خان و خلعت بچین قلیج برم نرم دیگر براجه نگرکوت مرحمت شد از سوانح فرستادن مهد
علیا سلیمه سلطان بیگم باستمالت و دلجوي شاهزاده ولی عهد بالاباس چون ان گوهر اکلیل
خلافت روزي چند از واقعه شیخ ابوالفضل محجوب بود درین تاریخ حکم شد که بیگم نزد شاهزاده
والا قدر شتافته ایشان را از ان حجاب برارند و بانواع عاطفت و دلجوي تسلي بخشیده همراه بملازمت
اورند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب خاصه با برم نرم مصحوب بیگم عنایت نموده فرستادند و خواجه
افتخار بیک بفوجداري سرکار میوات تعین شد در دوم ابان جشن وزن انجمن افروز گشت و ان
کرامند صورت و معنی را بدستور مقرر بدوازده چیز وزن کرده خیرات فرمودند و قاسم خواجه که از
ماوراءالنهر خواجه بردي نام ملازم خود را با بعضي از نفایس ان دیار برسم پیشکش ارسال داشته
بود بعرض قبول مقرون گشت و شاه بیگخان حاکم قندهار بمنصب پنجهزاري سرافراز گشت و غزنین را
از تغیر شریف خان بتیول الیه مرحمت فرمودند و حکم شد که راه قندهار و غزنین را مفتوح سازد که
بعد ازین قافله اسوده و مرفه الحال از ان راه تواند امد و رفت نمود و دست تصرف و تعدي
هزارجات از دامن احوال مترددین کوتاه باشد و مقرر شد که میرزا بیک توقبائي فرمان این خدمت
تازه باو رسانیده قافله را از قندهار و غزنین همراه بیارد و در یتولاب لباس نوکري بخطاب راجکي

افن

زن رت برافراخت او در شجاعت و جلادت و بندوق اندازی و جان بازی از پیش قدمان بود
و با جوهر دانی سرمایه اخلاص و دوام خدمت فراهم داشت و بیامن تربیت و قدرشناسی آنحضرت از
اعیان دولت شد احمد بیگ کابلی دو توراست اسپ اهوار پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون میرزا شاهرخ
عرضه داشت فرستاده اظهار ضعف و بیماری نموده بود حکیم مصری بحسب طلب دستوری یافت که رفته معالجه
پردازد درین تاریخ منوچهر ایلچی دارای ایران رخصت معاودت یافت و از نفایس امتعه هندوستان
برسم ارمغانی مرسول گشت و با آنکه مکرر انعامات فرموده بودند درینوقت باز چهار لکه دام مرحمت
شد و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که حکام بلاد و محافظان راه بلوازم ضیافت و مردمی
پرداخته از محال متعلقه خویش بسلامت گذرانند و از عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید
که سپهسالار خانخانان پسر خود میرزا ایرج را با فوجی بدفع شورش عنبر حبشی تعین نموده بود و بمیامن
اقبال روز افزون جنگ عظیم کرده رایت فتح و فیروزی برافراشت و مخالفان برگشته روزگار
آواره دشت هزیمت گردیدند و تمامی حشم و فیلان او بتصرف مجاهدان عرصه اقبال درآمد و میرزا
ایرج بجلدوی این خدمت بخطاب بهادری سرافراز شد و جادون داس برادرزاده رای بهار چند
دستوری یافت که فرمان نوازش شاهزاده سلطان دانیال و خانخانان و میرزا ایرج رسانیده
فیلانی که درین فتح غنیمت اندوخته اند همراه بدرگاه بیارد و خنجر مرصع مصحوب او بشاهزاده مرحمت شد
و نیز فرمان باسم شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل صادر گشت که چون رای رایان با افواج گران با
سنبهال برسنگه بو متهور نامزد شده باید که او نیز خود را بشان رایه ملحق ساخته درین خدمت شریک
باشد و در انتقام و کینه جوی خون پدر حلال زادگی خود را بر عالمیان ظاهر سازد و این معنی را سرمایه
سعادت جاوید شناسد و جاگیر او از صوبه مالوه عنایت شد و درینوقت مصحوب خواجه بیر
انلک خواص اسپ و خلعت بشاهزاده ولی عهد فرستاده نصایح بلند و پندهای دولت
پیوند بتقریر او حواله شد و مقارن این حال شاهزاده دانیال لعلی بوزن چهار مثقال و پنج
سرخ و الماسی بوزن بیست و هفت سرخ برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت و فرمان
باسم ابوالقاسم خان نمکین قلمی شد که میرزا غازی را با خسرو نام غلامی که مدار علیه او است روانه
درگاه معلی سازد درین روز هاشم خان و قاسم پروانه و حسین قلیج از محال جاگیر خود آمده دولت
بار یافتند و حکیم رکنا از عراق رسیده سعادت زمین بوس دریافت و حکیم صدرای پسر میرزا محمد
حکیم نیز برافقت او آمده ملازمت نمود حکیم رکنا بافضیلت و طبابت طبع نظم خوشی دارد و اشعار
او در مجموعه و سفاین مستعدان سخن سنج مرقوم و مسطور است و حکیم صدرا از فنون حکمت و متداولات

طبع نصیبه تمام دارد و از نظم و نثر بهره ور و با وجود فضایل و کمالات بصلاح و تقوی آراسته درین
تاریخ عرضه داشت شاهزاده بلند اقبال رسید مرقوم بود که دو منزل باستقبال مهد علیا سلیمه
سلطان بیگم برآمده سجدات مراحم بیدریغ بتقدیم رسانید و چون حکم بود که هرچه میخواسته باشند بجا
التماس نماید امیدوار است که اسپی که ایلچی دارای ایران از لاهور بدرگاه فرستاده باین مرید
مرحمت شود میرزا خرم پسر خان اعظم بیست راس اسپ کچهی از ولایت جوناگده برسم پیشکش ارسال
داشته بود بنظر گذشت درین تاریخ بعرض رسید که رای رایان مکرر ابرسنگه بوراشلاقها زده دا
بجنگل و کهکهای دشوار پناه جسته قزاقانه میگردد و هرجا که قابو یافته یکدست جنگ کرده بدر میرود
لشکر منصور نیز بدنبال او رو نهاده درینولا آن بی سعادت بقلعه بهاندیر درآمد و افواج قاهره
از پی رسیده قلعه را محاصره نمودند و آن برگشته روزگار از قلعه مذکور برآمده بقلعه ایرج تحصن
جست و بهادران فیروز جنگ که برسم منقلا تعین بودند بمحاصره قلعه ایرج پرداختند چون خبر برای
رایان رسید یلغار نموده خود را بلشکر پیش ملحق ساخت و او با مردم خود برآمده لب آب را گرفت
و از جانبین جنگ توپ و تفنگ گرمی پذیرفت رای رایان باعتضاد اقبال بیزوال توسن همت درآب
زد و چون راه برآمد مرتفع و دشوارگذار بود جنگ سخت در پیوست و اقبال روز افزون بجلوه گری
درآمده غنیم را منهزم ساخت و آن آواره دشت ادبار باز بقلعه در شد و رای رایان با افواج منصور
بمحاصره پرداخت چون کار بدشواری کشید شبی دیوار قلعه را شکافته از طرف مرجال راجه راجسنگه
بدر رفت و بهادران فیروز جنگ بتعاقب شتافته چهل کس از مردم آن مخذول را بدرک الاسفل فرستادند
و از بسیاری جنگل و اجمه تعاقب بر وفق دلخواه نشد و آن برگشته بادیه ضلالت بجان بسلامت
بر دو را در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نویس گشته که میرزا بدیع الزمان همشیره زاده حضرت
خاقانی بدخشان را بتصرف آورده عرضه داشت بدرگاه ارسال داشته بود و از درگاه گیتی پناه فرمان عاطفت
آمیز صدور یافته بالجمله حسب تقدیر پیش از ورود فرمان باقیخان والی توران با لشکر انبوه بدخشان
می آید و میرزا بجنب بر توسن درجنگ بدست می افتد و آن حق ناشناس میرزا را به تیغ بیدریغ شهید
میسازد درینولا پاینده محمد برادر باقی خان در حوالی قندهار بدست دولتخواهان گرفتار میگردد
دولتخواهان او را بدرگاه میفرستند خاقان عدالت آیین بحکم شریعت غرا او را بمیرزا دالی حواله
فرمودند که او را بقصاص برادر خود از هم گذرانید محل آرای بلقیس زمانی گلبدن بیگم سوی [illegible]
آن عفت سرشت صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه انار الله برهانه است هشتاد و دو
سال از عمر گرامی ایشان منقضی شده بود حضرت خاقانی در خدمت ایشان غایت شفقت و مهربانی
ظاهر میساختند و پیوسته ارباب نیاز و اهل حاجت از خوان نوال ایشان بهره ور میگشتند

درین

درین چند روز مزاج اعتدال سرشت آن صدرنشین محفل عفت از رهگذر تب بقدر گرانی بهم رسانیده و
هرچند اطبا معالجه بکار بردند موافق نیفتاد و بتاریخ روز دوشنبه ششم ذی حجه سنه بجوار مغفرت
ایزدی پیوستند و خاقان قدردان بمنزل ایشان تشریف برده محفه آن سفرگزین ملک بقا را بر دوش عزت
خود گرفته قدمی چند بردند و از غرایب اتفاقات آنکه در حالت نزع و بیخودی که حضرت مریم مکانی بربالین
ایشان حاضر آمدند و هرچند بیگم جیو گفتند بجواب التفات ننمودند چون از قدیم یکدیگر را مهرآمیز خطاب
مینمودند مرتبه دیگر مهرآمیز بر زبان گهربار ایشان گذشت فی الفور چشم گشوده این مصرع را خواندند
مصرع من زار بمردم تو باد ارزانی ۞ در سیوم اسفندارمذ عرضه داشت مهد علیا سلیم سلطان بیگم رسید
از حسن عقیده و اخلاص شاهزاده بلند اقبال پیش از بیش ظاهر ساخته مرقوم نموده بودند که بنوید
عواطف بیدریغ خاقانی متمال و امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر ایشان زدوده
آمد و ساعت بجهت روانه شدن اختیار فرموده اند و من میخواستم که پیش از آن فرزند متوجه درگاه
شوم لیکن چون ایشان خود آمده بمبالغه مرا نگاه داشتند و نوشته دادند که بیست و ششم عازم آستانبوس
شوند ناگزیر توقف اتفاق افتاد امید که عنقریب بمرافقت ایشان سعادت زمین بوس روزی
گردد خاقان گیتی ستان از نوید وصال فرزند بلند اقبال برخوردار گردیده سپاس ایزدی را بپای بر
نهادند **وقایع سال چهل و هشتم از مبداء جلوس اقدس** روز جمعه هشتم شوال هزار و یازده هجری
بعد از انقضای دو ساعت و چهل دقیقه آفتاب جهانتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و
سال چهل و هشتم الهی بمبارکی و فیروزی آغاز شد و بآیین هرسال دولتخواهان را درین جشن
بادشاهانه ارجمند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت
جاوید اندوخت در ششم ماه مذکور عرضه داشت مهد علیا سلیم سلطان بیگم مسرت افزای خاطر قدسی
مظاهر گشت مرقوم بود که بمرافقت فرزند اقبالمند شاه سلیم متوجه ملازمت عالی شد امید که شاهد
این مقصود چهره نمای مراد گردد مقارن اینحال عرضه داشت شاهزاده دانیال رسید نوشته بود که
از عرایض شیخ الهدیه ظاهر شد که او را بطلب این مرید فدائی میفرستند بخاطر رسید که خانخانان را تسلی
نموده بجای خود گذاشته متوجه ملازمت شود چون طلب او سرها هنوز مصلحت نبود خود جریده
بالضرور شتافت که بایست وقت و صلاح حال را خاطرنشان او نموده بعد از رسیدن شیخ
الهدیه عازم آستانبوس گردد لیکن عاقلان دانند که این رفتن شاهزاده بجهت ترتیب اسباب
بامدت آری تا دولت کرا خواهد و بخت در سر که باشد   هر فرق سزای تاج شاهی نبود
شاهزاده دانیال نه چنان شیفته شراب شده بود که قرار آمدن بخود تواند داد درینوقت فرمان
عاطفت بنیان مصحوب بهرهرای ببر راجه بیربر مرقوم گشت که چون بعرض رسیده که آن فرزند شیفته

شراب شده و بپوسته ارتکاب ان مینماید و از اثر همنشینان عاقبت بنیندیش و خوش آمد گویان خانه
بر انداز صلاح حال و تربیت احوال خود را نمی شناسد و انکه خواجه فراست خواص را بجهت بیماری
در انجا گذاشته امده بودیم مکرر فرمان بطلب او و فیلان که در جنگ عنبر و فرزندان حبشی غنیمت بدست
افتاده مرسول گشته و تا حال روانه نساخته دلیل بر بی شعوری اوست مکرر فرمان بطلب او صادر
شده و هر مرتبه عذری و بهانه پیش اورده دلیل دیگر بر عدم سعادتمندی و ابتلای شراب است
و خانخانان اینقسم بنده نیست که بی شما نتوانند در انصوبه بسر برد و محتاج بنصایح و راهنمونی شما
باشد یقین که بجانب او رفتن بهانه بود بجهت نیامدن مگر انکه خانخانان هم مثل شما مبتلای شراب
شده باشد بهر حال اگر بعد ازین انفرزند ترک شراب نکنند و بموجب حکم عمل ننمایند دانسته
باشند که هرگز باو چیزی نخواهم نوشت و صلاح و فساد او را بخاطر راه نخواهیم داد و نیز شنیده
شد که فیلانی که در جنگ بدست افتاده و هنوز از نظر اشرف نگذشته بجنگ انداخته است این
معنی از ادب دور نمود باید که تمام فیلان را با خواجه فراست روانه درگاه سازد و خانخانان
نیز بنجامسا فرمودند و فرمان نوازش با پرم نرم خاصه بمیرزا شاهرخ که در مالوه بود فرستادند
اسب و خلعت به امرای دکن مرحمت نمودند چون راجه سورجسنگ در انصوبه مصدر خدمات پسندیده
شده بود حسب الالتماس شاهزاده و خانخانان بعنایت نقاره سربلندی یافت درینولا عرضداشت
سلیمه سلطان بیگم رسید که پنج شش منزل بموافقت شاهزاده امده بسرعت روانه درگاه شد که بعضی مهمات
انفرزند پیشتر از رسیدن ایشان معروض دارد دوم ماه اردی بهشت پیشکش حسن بیگ بخشی گجرات بنظر گذشت
در دوازدهم بیجه جان انکه والده باجده زینخان کوکلتاش بجوار رحمت ایزدی پیوست و انحضرت
پاس حقوق منظور داشته بپرسش بازماندها قدم رنجه فرمودند درینوقت عرضداشت شاهزاده سلطان دانیال
رسید التماس نموده بودند که حضرت مریم مکانی که قبله و خدای مجازی اند دست این مرید را گرفته بشرف
پای بوس انحضرت سرافراز فرمایند فرمان شد که شما خود التماس این معنی از ایشان نمایند باز عرضداشت
رسید که چون انحضرت رقم عفو بر تقصیرات او را عفو فرموده ایم شما نیز عنایت خود را شامل حال او نموده
بملازمت ما و خود مشرف سازید تا رفع توهمات این مرید شود و دوست محمد را بملازمت فرستاده که اگر
ساعت استانبوس را منجمان بادشاهی نمایند و این بنده در هر قدم سجده شکر بجای آورده متوجه درگاه
است خاقان وافر الاحسان این رباعی را که از واردات طبع اصفیان است در منشور سعادت قلمی نموده
دوست محمد را رخصت معاودت فرمودند ای جسته زما برسم عادت ساعت ادراک وصال را چه
حاجت ساعت از وصل کند کسب سعادت ساعت ساعت چکنی بهانه ساعت ساعت درینولا عرضداشت
میرزا شاهرخ مشتمل بر اظهار شوق وارزوی سجده استان بوسی و التماس امدن بدرگاه معروض بساط

از

عزت گشت فرمان گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که چون حکم بطلب شاهزاده دانیال شده اگر او از سعادتمندی
متوجه درگاه شود همراهینه بودن او نزد ما پاس سلطنت است و اگر از بیدانشی و کوته اندیشی باغوا و اضلال
همنشینان عاقبت نیندیش متوجه درگاه نشود در آنصورت مردم معتمد کاردان او را در حدود متعلقه خویش
گذاشته خود جریده عازم زمین بوس گردد و نیز فرمان مطاع باسم رای رایان قلمی شد که چون لختی خاطر از آن
کار واپرداخته و معتمدان این سرزمین را او را ده دشت ادبار ساخته باید که با مردم کومکی خود متوجه درگاه
شود در نهم خرداد رای رایان و ضیاء الملک بخشی با دیگر بندها حسب الحکم رسیده بسجود قدسی آستان جبین
اخلاص نورانی ساختند شاهزاده دانیال دوازده زنجیر فیل از غنایم فتح عنبر و فرهاد حبشی مصحوب
جادوند اس ارسال داشته بود درین تاریخ بنظر گذشت از آنجمله فیل شاهرخ داخل حلقه خاصه شد
عرضه داشت سلطان شاهزاده بلند اقبال که از اتاوه گذشته نوشته بودند مسرت افزای خاطر اشرف گشت و از
عرضه داشت شاه بیگخان حاکم قندهار بوضوح پیوست که الموند سلطان برادر عنی فرهاد خان روی
امید بقدسی آستان نهاده در بیولا بقندهار رسیده است **آمدن شاهزاده ولی عهد برهنمونی سعادت**
بدرحضور خاقانی آنرا که حق جل سبحانه مستعد دولتهای بلند و آماده مدارج ارجمند سازد فرق عزتش بقبول
دولتش برافرازد و نهانخانه ضمیرش بفروغ شمع خرد و انوار دانش روشن دارد بی زحمت سعی و طلب نقدهای
مراد در دامن اقبالش نهد و زمام توسن ایام بدست او دهد و گردش افلاک را برخواهش او
گرداند مصداق این کلام صورت حال فرخنده مآل شاهزاده بلند اقبالست که هرچند همت فتنه سرشت
که لازم وقت اند و دیده خردشان قدمی چند پیش نه بیند و سود خود را بر زیان عالمی مقدم دارند
بیت گرمی هنگامه خویش صلاح دولت صاحب ولی النعم از دست دهند بترتیب اسباب شورش
پرداخته خاطر مبارک شاهزاده بمقدمات باطل متوهم و متردد میساختند لیکن آن برگزیده الهی
و دانای رموز آگاهی براهنمونی خرد و دانش سررشته اخلاص و سعادتمندی را از دست نداده
در استرضای خاطر پدر بزرگوار شرایط احتیاط مرعی میداشت بالجمله چون سلیمه سلطان بیگم آن درة
التاج خلافت را از حجاب برآورده متوجه ملازمت ساخته حسب الالتماس ایشان مقرر شد که حضرت
مریم مکانی استشفاع تقصیرات ایشان نموده در پای حضرت اندازند چون نواحی دار الخلافه بورود
موکب مسعود آراستگی یافت حضرت مریم مکانی یکمنزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود
آوردند و در دولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد شاهزاده سعادتمند فرق نیاز بپای
مبارک آنحضرت نهاده مدت ممتد استیفای ذوق وصال فرموده خاقان ستوده خصال دیده اشتیاق
بجمال جهان آرای فرزند اقبالمند نورانی ساخت و آن جگرگوشه دولت را در آغوش عزت گرفته
بدولتخانه آوردند و حکم شد که کوس شادیانه بلند آوازه سازند دوازده هزار مهر بصیغه نذر و نهصد

هفتاد و هفت زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند از انجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل از نظر ماده بذیرایی یافت
تتمه بایشان بخشیدند درین وقت فرمان بنام شاهزاده دانیال قلمی شد که چون راجه سورج سنگه
مدتهاست که از سعادت آستانبوسی محروم است و التماس دارد که یکمرتبه بوطن خود آمده روزی چند بانتظام
مهمات ضروری که لازمه زمینداریست بپردازد باید که آن فرزند گویند اس بهانی را که مدار علیه اوست
با جمعیت او در خدمت خود نگاه داشته راجه را جریده روانه درگاه سازد درین تاریخ بون نام فیل خاصه
از غنایم فتح دکن که در تندی و تیزروی برباد سبقت جستی و در حلقه خاصه بسکیایی و خوش فعلی عدیل و نظیر
نداشت حسب التماس شاهزاده بلند اقبال بایشان مرحمت شد و دستار خاصه از فرق مبارک خود
برگرفته بر سر شاهزاده نهادند و حقیقت این مرد نابان کاراگاه نیکو شناسند شیخ عبدالرحمن ولد
شیخ ابوالفضل و ابوالبرکات برادر او از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافتند و از پیشکشهای
انها سه زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید با دیگر مرصع آلات و امتعه دکن بمعرض قبول
رسید و پیرم نرم خاصه بشیخ عبدالرحمن عنایت شد مهرزای ببر راجه بیربر عرضه داشت شاهزاده
دانیال آورده و نوشته بود که ترک شراب کرده ام و شش ماهست که از انچشم ندیده ام و بجهت عذر
نیامدن خود ترتیب مقدمات نموده بود غافل از آنکه گوهر گرامی دولت نصیب کشی شد که سزای او
بود و حق بر گزخود را بازی دادن آب بباد دن کوفتن و باد بغربال پیمودن است درین تاریخ چهار لکه
دام بمیرزا علی اکبر شاهی انعام شد ابوالبی اوزبک از توران آمده ملازمت نمود او از امیران
عمده عبدالمومن خان بود و مدتها حکومت مشهد داشت بعد از کشته شدن عبدالمومن خان با قیچان هرچند
بدلاسای او پرداخت ببودن راضی نشد و عذر زیارت خانه مبارک دست آویز نجات خود ساخته
روی امید بکعبه مقصود نهاد و مشمول عواطف خسروانه گشت قلیچ خان که از بندهای قدیم الخدمت و عمدهای
این دولتست بمنصب والای پنجهزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت حسن بیگ شیخ عمر بصاحب
صوبگی کابل و ضبط ولایت بنگش دستوری یافت مادهو سنگه بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار
ممتاز گشت و ابوالبی منصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت شد از سوانح بنگاله آنکه راجه
بکه که از زمینداران عمده آن مرز و بومست به بند رستارگام آمده در برابر افواج منصور معسکر آراست
و به تسخیر قلعه ترهانی که سلطان قلی قلماق منظفرخانی با دیگر بندهای درانی بود هجوم آورد و بهادران
کارطلب کوششهای مردانه و ترددات پسندیده ظاهر ساختند و چون مخالفان محاصره را تنگ ساختند
سلطان قلی فیل سوار از قلعه برآمده با فوجی از مغل و راجپوت که همراه داشت بدفع اعدای دولت
همت گماشت و باقبال روزافزون غنیم را منهزم ساخته بسیاری را بقتل آورد و بقیة السیف ادبار زده
هزیمت گشتند و باز مخالفان جمعیت کرده بر سر قلعه که احمد خسروره یوسف کشمیری بود زور آوردند و جمعی از

گرفتند

کشمیریان بسعادت شهادت رسیدند و احمد خود سه زخم برداشت چون شب شد برگشته بدیره خود فرود آمدند
روز دیگر باز بر سر قلعه سلطان قلی هجوم آوردند راجه غنیم را لیوت یافته ابراهیم بیک اتکه در اکهوداس
داس کرن و دیت رای را با جمعی بکومک انها تعین نمود غنیم کار ناساخته برگشت و همین طور گاه بر بنگاه
نرداس و گاه بر بنگاه عجایب خواجه سرا که در سنار کام بود هجوم اورده زد و خورد میکردند و از طرفین مردم
بقتل میرسیدند و در اخر مقهوران از نواره بخشکی بر امده عرصه پیکار اراسته شد و ابراهیم بیک اتکه جمعی از مغل
و راجپوت همراه کرده بمدافعه غنیم همت گماشت و بسیاری از مقهوران از اب تیغ بیدریغ اواره صحرای عدم ساخت
انگاه راجه بکه خود با نواره و توپخانه و استعداد تمام در برابر امده لنگر انداخت و بتوپ و تفنگ کارستان
کردند ازینجانب دولتخواهان نیز بمدافعه و مقابله همت گماشته غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و چند
جلبه و غراب با توپ و تفنگ از غنیم غرق شد و مخالفان ناکام عطف عنان نموده در برابر عسکر اقبال
قلعها ساخته نشستند امید که اقبال بی زوال خاقان ستوده خصال کار خود بکند قبل ازین بمیرزا شاهرخ
فرمان شده بود که بر سر راول اد کرسین زمیندار بانسواله رفته ملک او را بتصرف در ارد میرزا
باوجود ضعف و بیماری نطاق خدمت بر میان جان بسته بدانسو شتافت و ان متمرد برگشته روزگار
در برابر جنگ کرد و بیمن اقبال روز افزون شکست بران برگشته بخت افتاد و بشعاب جبال و کریوهای
دشوار گذار پناه برد و قصبه بتصرف میرزا در امده مدت یکماه و نیم دران قلعه طرح اقامت افکنده بضبط ملک
او پرداخت غنیم چون در انجد و کاری نتوانست ساخت جمعی از مردم خود را همراه گرفته بتاخت و تاراج
ولایت مالوه شتافت میرزا ازین اگهی صلاح در بودن خود ندیده عنان عزیمت بصوب مالوه تافت تا ان
ملک را از دست انداز و اشوب غنیم محافظت و محارست نماید چون میرزا بمالوه در امد ان کم فرصت وقت
غنیمت شمرده باز بجد و متعلقه خویش برگشت و میرزا بجهت بارندگی روزی چند در مالوه توقف گزید
تا بعد از انقضای ایام برسکال باز باستیصال ان برگشته احوال همت مصروف دارد و در اوراق
سابق سمت ذکر یافته که میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ از سعادت خدمت بدر محرومی اختیار نموده اوره
دشت گمنامی گردید تا حال ظاهر نمیشد که بکدام جانب رفته و از کجا سر خواهد برکرد درینولا بعرض رسید
که نزد شاه عباس رفته بود و در هنگامی که شاه متوجه تسخیر الکه اذربایجان شده او را نزد حسین خان
حاکم هرات فرستاد و بعد از اندک فرصتی جمعی از اوزبکیه نواحی مرو جاق و مرغاب تاخته برادر یوسف خان
حاکم انجا را دستگیر کرده بردند حسین خان بشاه عرضه داشت نمود که بودن پسر میرزا شاهرخ درین حدود
صلاح دولت نیست اگر بصوب بدخشان گسیل کرده شود در روز بکبر ابا او سروکاری افتد و فرصت بر داختن
برین ملک نخواهد شد شاه تیز رای او را ممتحن داشته نشانی فرستاد که میرزا حسن را ببدخشان روان

ساز فند و او بسامان احشام نکدری هزاره در آمد و قریب بیست هزار سوار و پیاده از احشام نکدری هزاره
بر گرد او فراهم آمده آغاز فتنه و فساد کردند ولایت توبی که در میان کوهستان شمالی واقعست و بغایت
وسیع و فراخ افتاده تا پنجاه هزار خانه از نکدری هزاره در آنجا بنگاه دارند در هنگامی که میرزایان قندهار
را بشاه بیگخان سپرده روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهادند آن ملک بتصرف اوزبکیه بود اولیای
دولت بزور بازوی شجاعت و تایید دولت روز افزون از تصرف اوزبک بر آورده ضمیمه ممالک
پادشاهی گردانیدند میرزا احسن را هوای گرفتن این ملک در سر افتاده با جمع کثیر از احشام آنجا
بترتیب اسباب شورش پرداخت و فوجی که بحراست آنجا بود یقین بود تاب مقاومت نیاورده بشاه
بیگخان از شنیدن این خبر قندهار را بمردم معتمد کاردان سپرده متوجه دفع این فساد شد و ارباب
عصیان باندک زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده آواره دشت ادبار گشتند و افواج منصور
بهنگام شتافته بسیاری از آن خون گرفتهارا بقتل رسانیدند میرزا احسن خجلت زده ناکامی شده
بکوه هنجران پناه برد غره ماه مهر ضیاء الملک منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار سرافراز گشته
رای رایان حسب الحکم بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراخت یکصد و پنجاه مهر و دوازده هزار روپیه
نذر و دو قطعه لعل و بیست دانه مروارید پیشکش گذرانید کلیان اس ببر رای گوبال یک زنجیر
فیل پیشکش کرد میر طاهر موسوی سعادت ملازمت دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید دلاور
بالتماس شاهزاده بلند اقبال رقم عفو بر جرایم راجه باسو کشیده آمد تا تاریک سوجی بمنصب هفتصدی
ممتاز شد از سوانح دستوری یافتن شاهزاده بلند اقبال باستیصال رانای مقهور چون همگی همت
جهان کشای خاقان گیتی ستان مصروف و معطوف بر آن بود که ولایت توران که ملک موروثیست
بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و درین مدت بجهت صاف ساختن سواد اعظم هندوستان
و بر انداختن خار بن ارباب عصیان شاهد این مقصود چهره افروز مراد نمی شد چنانچه در هنگام نهضت
رایات منصور بصوب دکن شاهزاده ولی عهد را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند
و پیش از آنکه مهم رانا بانجام رسد شورش بنگاله واقع شد و به التماس راجه مانسنگه رایات
فیروزی بصوب اله باس در حرکت آمد چنانچه در سوانح گذشته نگاشته کلک وقایع رقم گشته درینولا
که فرصت دست داد و موانع از پیش برخاست رای صواب اندیش خاقان ممالک ستان چنان تقاضا
فرمود که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود و درین مدت بنابر بعضی موانع حسن انجام نیافته لایق
دولت آنکه به نیروی همت آن قرة العین خلافت صورت اتمام پذیرد و این غزات بنام نامی
آن فرزند در دیوان قضا رقمزده کلک تقدیر گردد لاجرم روز بیست و یکم ماه مهر الهی که جشن دسهره بود
آن گوهر اکلیل خلافت بموجب حکم پدر بزرگوار ببارکی و فیروزی رایات فتح و نصرت بدان صوب برافراخت

دجمعی

وجمعی از امرای که اسامی انها نوشته میشود بنوازش خسروانه سرافراز گشته در خدمت ان ذرة
التاج سلطنت دستوری یافتند و حکم شد که ان نوربرورد ایزدی هر روز یک جیزی از ما التماس
بنموده باشد اسامی امرای کومک جگنات رای راینسنگه مادهوسنگه رای درگاه
رای بهوج هاشم خان شیخ دولت قرابیگ زاهد ولد صادق خان افتخار بیگ بدریداس
جادون دلپت ولد رایسنگه خواجه کی فتح الله میرکدای راجه بکرماجیت رضاقلی سربیگ
باادل سکت سنگه ولد موته راجه اسلام قلی با برادران خواجه حصاری مصاحب خان سید
درویش صالح راجه سالباهن دلپت ولد موته راجه سیف الله شاهو موهنداس
جادون جاندسنگه بدیع الزمان ملک شاهو جنگ سنگ لشکری پسر میرزا یوسف خان
تاتش بیگ کلیانداس مهدی مصطفی کبنو امیربیگ ترکان سید جلال بارهه عادل بیگ ولد با فرخان
کمنداس جادون خواجه نورالدین نراینداس مانسنگه شاه قلی برادر اصفهان سالار بیگ
سورجمل دیالداس شیخ ادم انصاری بهوج راج کلاراتهور برسنگداس شیخ محمد مغل ابو[illegible]
مغل شاه بیگ کولابی میرزا علی دیوانه پهلوان بهاءالدین برق انداز با جماعه براق اندازان
نراینداس وکنگا دهر و جندی دیگر نهضت موکب شاهزاده ولی عهد بر سر رانای مقهور و توجه رایات
منصور از فتحپور بصوب اله باس . جون شاهزاده ولی عهد رایات اقبال بتسخیر ملک رانا برافراشت
روزی جند در فتحپور بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق افتاد بجهت خزانه معتدبه و لشکری که بان
کار وفا کند التماس نمودند و ارباب دخل در سرانجام ان استاد کیهای بموقع ظاهر ساختند و منافقان
فرصت طلب ملتمسات شاهزاده را بلباس دیگر وا نموده در نظر انحضرت بعذر نارفتن جلوه دادند
ناگزیر شاهزاده اگاه دل پیغام گذارید که این مرید احکام انحضرت را نمونه اوامر الهی دانسته
بشوق هرجه تمامتر متوجه خدمت ماموره شده بود لیکن ارباب دخل درخور کار سامان لوازم ان
نمی دارند و با این لشکر و جمعیت مهم از پیش نخواهد رفت و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات
ضایع کردن جه لایق است مگر معلوم انحضرت شده که رانا از کوهستان بر نمی اید و هر روز بمحکمه بناه
برده بکجا قرار نمیگیرد و تا ممکن باشد بجنگ نمی پردازد و تدبیر کار او منحصر در انست که افواج از هر سو
درامده کوهستان او را بطریق قرعه در میان گیرند و هر فوجی برابه انقدر باشد که بحسب اتفاق
بان مقهور دوجار شوند از عهده او بواجبی توانند برامد و اگر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند
جون مردم من بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این مرید جبین سعادت بسجود کریاس فلک اساس
روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و درخور این مهم سامان جراصل نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال
اگردد بعد از انکه عرضه داشت شاهزاده بلند اقبال بمسامع عز و جلال رسید شاهزاده شکرف بحکم را

بخدمت ان کوهر اکلیل خلافت فرستاده فرمودند که چون ان فرزند در ساعت مسعود رخصت شده ارباب
نجم بحبت قرانی که درین نزدیک میشود تجویز ملاقات نمی نمایند باید که بمبارکی و خیریت متوجه اله باس
شود هر کاه خواهد باز متوجه ملازمت کردد بنابرین بتاریخ ششم اذر ماه از فتحپور کوچ فرموده برکشتی
مره از آب جون عبور نموده متوجه اله باس شدند در دوازدهم ماه مذکور میرزا مظفر حسین بجوار
مغفرت ایزدی پیوست و بجبت پاس عزت ان دودمان عالی بیک محمد خوبانی را حکم شد که نعش او را
بدهلی رساند چون عادل خان در فرستادن و روانه ساختن میر جمال الدین حسین انجو سست
می جنبید خاطر قدسی مظاهر ازین رهکذر براشفت و مصحوب عنایت الله کتابدار فرمان مطاع شاهزاده
دانیال و خانخانان عز اصدار یافت که چون بعنایت ایزد سبحانه و رسید دکاری که موجب تکرار
خاطر باشد نمانده اکر صلاح دانند عرضه داشت نمایند که نهضت رایات اقبال برسم سیر و شکار بدانصوب
اتفاق افتد و خلعت خاصه بشاهزاده و خانخانان و میرزا رستم مرحمت شد و چون مشار الیه بخدمت
شاهزاده پیوست با وجود ضعف و بیماری باستقبال امده مراسم تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید
فرمان را ارایش فرق عزت خویش ساخت بعد از دو روز عنایت الله را نزد عادل خان فرستاده
نشان سعادت که مضمون آن مشتمل بر هدایت شاهزاده سعادت بود مصحوب او ارسال داشتند
مقارن این حال شریف کولابی بخدمت شاهزاده دانیال دستوری یافت و دستاری که بر فرق
مبارک بسته بودند با اسپ خاصه هر برسا (?) نام مصحوب او مرحمت نمودند از سوانح امدن خواجه عبد الله
خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی با برادران بدرکاه خاقان سهریارکاه خواجه عبد الله با دو برادر
خود خواجه یادکار و خواجه برخوردار از ولایت امده روزی چند با شیر خواجه در دکن بسر بردند
و هر جا که کاری و ترددی پیش امد در همکنان بجوهر شمشیر و رادمردی خود را نمایان ساختند چون
ستارهٔ بخت بلند پرواز بود از صحبت خواجه جدایی کزیده در لاهور بخدمت شاهزاده بلند اقبال پیوستند
و در مبادی حال در سلک احدیان منتظم کشتند و رفته رفته بجوهرشناسی و قدردانی ان چراغ افروز
دودمان خلافت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نمودند چنانچه خواجه عبد الله در اله باس بمنصب هزاری ذات و هزار سوار
و خطاب خانی بلند پایکی یافت و چون شریف خان وکیل السلطنه شد نقش خواجه با او خوب نشست
و پیوسته در خدمت انحضرت غمازی کردی ناکزیر خواجه عبد الله بدرکاه والا روی امید نهاد و حضرت
خاقانی جوهر اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته و شایسته ترتیب دانسته بمنصب هزاری
و خطاب صفدر خانی سرافرازی بخشیدند و برادرانش نیز بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند
درینولا بعرض رسید که چون علی رای زمیندار تبت بر سر زمیندار تبت کلان رفته او را از
پای در انداخت و طلای بسیار در تصرف اورد دند حوصله اش برداشت ان نکرد و از تنک ظرفی

انور

اشوب دماغ پا از حد گلیم او بیرون نهاده بحوالی کشمیر امده فرمان بنام قلیچ خان صادر شد که لشکر ساخته
سامان نموده بکومک محمد قلی حاکم کشمیر فرستد تا ان زیاده سر مالش بسزا یابد و در یازدهم ابان بندر
لاهری بشاهزاده کلان عنایت شد و نیز اسب خاصه شاه عنایت نام مصحوب دوست محمد بجهت ایشان
فرستادند و هر سالی یک لکه روپیه از حاصل بندر کنبایت در وجه انعام شاهزاده دانیال مقرر شد و حسب
التماس شاهزاده کلان خواجگی فتح الله بخشی را بمنصب هزاری سرافراز ساخته بملازمت ایشان
فرستادند محمد قلی دوازده راس اسب از خانه زادان کشمیر برسم پیشکش ارسال داشته بود در نظر اقدس
گذشت و از سوانح فیروزی یافتن سپاه بنگاله و دستگیر شدن کیدار زمین دار و شرح این بر سبیل اجمال
انکه راجه کیدار که از زمین داران عمده سرحد بنگاله است بیاوری و کومک راجه مکه قریب پانصد کشتی
از غراب و جلیه و کوسه فراهم اورده بر سر قلماق که در تهانه سری نگر بود امده جنگ انداخت قضا را اقبالی
شکست یافت و انحدود بتصرف کیدار درامد چون این خبر براجه مانسنگه رسید فوج پسندیده با نوار
و توپخانه سرانجام نموده بمالش او نامزد فرمود و در نواحی بکرم پور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ
عظیم در پیوست و باقبال روزافزون مخالفان شکست خوردند و بسیاری از فرنگی و بنگالی بقتل رسیدند
و دو زخم تفنگ و تیر کیدار خورده راه گریز پیش گرفت بهادران لشکر تکامشی نموده او را دستگیر ساختند
نیم جانی داشت که نزد راجه رسید و از فرو شدن او غبار فتنه و اشوب فرو نشست از سوانح انهزام
علی رای تبتی است و تفصیل این مجمل انکه چون فرمان به قلیچ خان رسید علی اسرع الحال سه هزار سوار
و پانصد برق انداز بیاشلیغ سیف الله پسر خود بکومک محمد قلی بیک حاکم کشمیر فرستاد از هیبت سطوت
افواج قاهره پای عزیمت علی رای از جای رفت و ارکان همتش تزلزل پذیرفت و با انکه میان
او و محمد قلی بیک پنج کروه مسافت فاصله بود از غایت رعب و هراس بی جنگ پریشان شده روی ادبار
بوادی فرار نهاد و متعاقب انحال سیف الله نیز بکومک رسید و افواج قاهره بتعاقب شتافته تا جایی
که گذار سوار میسر بود عنان باز نکشیدند و ان بخت برگشته سر از پا نشناخته خود را بشعاب جبال و کریوهای
دشوار انداخته جانی بسلامت برد از سوانح برگشتن راجه مکه و شرح این بر سبیل اختصار انکه از راجهای
عمده است از خزانه و لشکر و نواره و توپخانه و فیل هیچ کاسی ندارد اگرچه سوار در میان انها کمست ولیکن بهر
طرف که روی عزیمت نهد صد هزار و دویست هزار پیاده باندک توجهی سامان مینواند کرد و فیل سفید
در ملک او بهم میرسد و شنیده میشود که الحال دو فیل سفید یکی نر و یکی ماده دارد و مقرر است که راجه پا بر زمین نهند
و هرجا اراده رفتن کند بر تخت نشسته می برند و در ایین انها هیچ جانداری حرام نیست سگ و خوک و گربه
و زاغ و موش و هرچه بدست افتد میخورند جواهر نفیس خصوص یاقوت در خزانه او وافر است بالجمله درین ایام
ملک پگو که کان یاقوت دارد بتصرف او درامد و زر و جواهر وافر که پرورزگاران فراهم اورده بودند بدست

او افتاد باد نخوت و غرور در کاخ دماغش بیچید و اندیشهای تباه و فکرهای باطل در خاطرش جا کرد و منوال
ان حال راجه کیدار زمین دار بکرم پور که از راجه مانسنگه ماشها یافته بود بتحریک آمدن او به بنگاله نموده تسخیر
این ملک را در چشم خیالش سهولت و اسانی جلوه داد وان بدمست باده غرور و بپندار بر هنمونی راجه کیدار
متوجه بنگاله شده در سرحد خود قلعه طرح انداخته با لشکر و حشر فزون از قیاس فرو کش نمود درین وقت
راجه مانسنگه با افواج قاهره در بهوال بدفع فتنه عثمان افغان اشتغال داشت چون خبر راجه بکرماجیت
ناگزیر بدانسو شتافت و کرم و حبان از اب گذشته بتقابل او در سرحد ملک خویش معسکر آراست
و پیوسته بین الفریقین جنگ میشد و اولیای دولت اعلام فتح و نصرت بر افراشته مخذولان دحیم العاقبت
را شکست میدادند چنانچه در اوراق گذشته بتقریبات مذکور گشته تا انکه بهار دی بکمی نهاد و غنیم را پای
همت از جای رفت و خود را مرد این کار ندانسته رخت سلامت از ورطه هلاک بیرون انداخت و
از برگشتن او راجه باز بهوال آمده همت بدفع فتنه عثمان بست و او نیز از غایت رعب و هراس جنگ
ناکرده گریخت راجه خاطر از انتظام و استحکام پرداخته تهانجات مقرر ساخت و در هر تهانه یکی از ارباب
کاردانرا با فوجی درخور ان مقام گذاشته بهمعنان فتح و فیروزی مراجعت نمود درین تاریخ حکم شد که
دیوانیان عظام در جمیع بلاد و سراهای که در سر راه واقعست اش خانها و لنگرها ترتیب نمایند که فقرا و
مساکین از خوان نوال انحضرت فیض پذیر گردند میر گدای پسر میر ابو تراب بمنصب هفصدی ذات و
چهارصد سوار سرافراز شد و میر مرتضی بمنصب دو هزاری ذات و سوار فرق عزت بر افراخت چون
میرزا کیقباد پسر میرزا محمد حکیم از هنشین خانه بر انداز همه قسم کیفیات با فراط میخورد و بی اعتدالانه
روزگار بسری برد حواله راجه جگنانه شد که یکچندی در قلعه رنتهنبور بوده عبرت از کار خود برگیرد چون
الکه گجرات بتیول خان اعظم و اولاد او از دیوان اعلی تنخواه شده بود حسب الالتماس مشار الیه
شادمان بخدمت احمداباد و عبدالله بحراست جوناگده سرافرازی یافتند و منصب شادمان از اصل
و اضافه هزار و پانصدی ذات و سوار مرحمت شد و عبدالله بمنصب هزاری و پانصدی ذات
و هفصد سوار فرق عزت برافراخت از عرایض منهیان ولایت ایران بمسامع جلال رسید که در بیست
و هفتم اذر ماه سال حال میر معصوم بهکری که برسم رسالت نزد دارای ایران شتافته بود در هنگامی که
شاه عباس قلعه ایروان محاصره داشت رسید و شاه جمعی از اعیان دولت خود را برسم استقبال
فرستاده باعزاز و اکرام تمام داخل اردو ساختند و بعد از ملازمت نمودن نامه حضرت خاقانی
را گذرانیده و شاه بدست گرفته بر سر نهادند و نهایت تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیدند دیگر ر
پرسیدند که حضرت شاه بابام چون اند و چه حال دارند و روز دیگر باشارت شاه سوغات ها در صحن
پیش دولتخانه چیده بر دوران سراپرده کشیده و شاه امده فرد فرد را بنظر در اوردند و چند روز

آن اسباب بهمان دستور چیده بود و ایلچیان گرجستان و اوزبکستان و خوانین اوزبکیه و مردمی که از
اطراف و جوانب آمده بودند مکرر فرستاده تماشا فرمود و پیوسته میر معصوم را بحضور طلب داشته
التفات و عنایات ظاهری ساختند پیش ازین بچند روز اسب سور پرسا از طویله خاصه مصحوب
رد پ خواص شاهزاده بلند اقبال ارسال داشته بودند درینولا رد پ معاودت نموده سعادت
زمین بوس دریافت و از جانب شاهزاده تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید عرضه داشت ایشان را
گذرانید پوستین روباه سیاه از پیشکش زینخان التماس نموده بودند خاطر اشرف اقدس ازین کرم خویش
منبسط و مبتهج گشت درینولا عرضه داشت میرزا غازی پسر میرزا جانی ترخان از ته رسید در فلان تاریخ عام
استانبوسی شده ام امید که درین زودی سعادت ملازمت دریابد حسن بیک سبع عمری نه راس اسب
رهوار پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت آقا نور بخدمت کوتوالی ملتان سرافرازی یافت **وقایع سال**
چهل و نهم از مبداء جلوس اشرف ابد قرین روز شنبه هژدهم شوال هزار و دوازده هجری بعد از بیست ساعت
و بیست دقیقه آفتاب جهان افروز ببرج حمل شرف سعادت ارزانی فرمود و سال چهل و نهم از عهد
خلافت خاقان والا حشمت بفرخی و فیروزی آغاز شد و بآیین هرساله دولتخانه را آذین بسته
هر روز یکی از بندها جشن نشاط آراسته شد دربادی این سال حق تعالی شاهزاده سلطان دانیال
را از صبیه دولت اخینه فرزندی کرامت فرمود نام او هوشنگ حکم شد در بیست و نهم فروردی خواجه
برناب از خدمت شاهزاده ولیعهد آمده عرضه داشت مشتمل بر مبارکباد نوروز و نه زاده زنجیر فیل
برسم پیشکش گذرانید و چون حسب الالتماس ایشان پوستین روباه سیاه با یک پوستین روباه
سفید مصحوب رد پ خواص عنایت شده بود اظهار تسلیمات و سجدات نموده این بیت را مناسب
مقام قلمی نموده بودند گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد درین
ایام منصب چین قلیچ از اصل و اضافه بسه صدی ذات پانصد سوار حکم شد میرزا ابرام و میرزا الغ
و میرزا اسمعیل و میرزا حیدر اولاد میرزا مظفر صفوی بمناصب لایق سرافرازی یافتند درین تاریخ
از عرایض منهیان صوبه کابل بعرض رسید که تخته بیگی ان که بکومک لشکر بنگش تعین بود اوس علی ربی را
تاخته اسیر فراوان بدست آورده غلات و حبوبات انبار را آتش زده سالما و غانما مراجعت نمود اتفاقا
افغانان گرفتها باز در سر تنگی راه بر لشکر منصور گرفته بجنگ پیش می آیند و بهادران جان فشان داد
شجاعت و جلادت داده بسیاری را بقتل میرسانند و بقیه السیف شکسته و زخمی بدر میروند چون بعرض رسید که
شاهزاده دانیال دست از شراب باز نمیکرد و سفینه پیاله شده ضبط خود نمی تواند کرد لاجرم حکیم فتح الله
پسر حکیم ابوالفتح که از خانه زادان محرم مزاج دان بود زندان درت التاج سلطنت فرستاده پیغامهای
نصایح درشت که در معنی شیرین تر از آب حیات بود بغیر او حواله شد و بعد از روزی چند بی عباس نام ا

خاصه از پیشکشهای شاه عباس مصحوب خواجه عرب شاهزاده دانیال مرحمت فرمودند درینولا بعرض رسید
که خانخانان درمقام بیهول تنبیه شاهزاده پیوسته بود دخیل نمود بنابراین میرزا ایرج بهادر با پنجهزار سوار
بدینخدمت دستوری یافت ومقرر شد که چون بحضرت مراجعت نمایند وجشن طوی شاهزاده منعقد
گردد خاطر ازانجدو دپرداخته متوجه پایه سریر سلیمانی شوند از سوانح نقاب ارای والده سلطان
خسرو بنهانخانه عدم درین مرتبه که شاهزاده والا اقبال به اله باس تشریف بردند سوستی در دماغ ایشان
بهم رسید واسوب سودای برمزاج ایشان استیلا یافت روزی انحضرت بشکار تشریف فرموده بودند
بایکی ازهمراهان خود گفت وکوی کرده براشفت وبوسیده از پرستاران خود افیون خورده سر بابالین
فنا نهاد وبعد ازانکه افیون کار خود کرده بود خادمان محل وقوف یافته سرعی بملازمت انحضرت فرستاده
ازین حادثه اگاه ساختند وتا رسیدن ایشان جان بحق تسلیم کرده بود چون کلانترین اهل حرم و
والده نخستین فرزند بود والفت تمام با او داشتند خاطر قدسی منظاهر سخت براشفت واین مصیبت
بران حضرت گران گذشت درین تاریخ رایان بخطاب راجه بکرماجیت فرق عزت برافراخت
واو دربرابر انیموهبت تازه ده زنجیر فیل با دیگر نفایس امتعه برسم پیشکش معروض داشت کامگار
عزت الله ونادعلی بیک میدانی از کابل امده بسعادت سجود کریاس فلک اساس جبین عزت
نورانی ساختند وخواجه رحمت الله بخدمت بخشی گری کابل وملک احمد بشرفی عمارات ان خطه دلکشا
رخصت یافتند زاهد پسر صادق خان بخطاب صادق خانی سرافراز شد راجه بکرماجیت را منصب دو لک؟
پنجهزاری اختصاص بخشیده با شیخ عبد الرحمن بجهت استیصال برسنکدیو وسایر بندیلهای سیاه
بخت تعین فرمودند راجه رام سنگه ورای برای رد جمی از زمینداران ومنصبداران انحدود
بکومک لشکر فیروزی اثر نامزد گشتند رحمت خان فوجدار بمنصب پانصدی ومیرزا حسن ولد میرزا
شاهرخ وعنایت الله برادر خواجگی فتح الله هرکدام بمنصب سیصدی سرافراز شدند راجه راجسنگه را
بمنصب سه هزار وپانصدی وسه هزار سوار وجاگیر عنایت شد درین تاریخ بعرض اشرف رسید که
شاه عباس دارای ایران فتح هرموز نموده متوجه تسخیر قلعه اردان شد از سوانح انعقاد جشن
طوی شاهزاده دانیال با صبیه عادل خان مرزبان دکن دچون عادلخان مصحوب میر جمال الدین حسین
انجو ومصطفی خان وکیل خود بالکی را با پیشکشها روانه ساخت ومیرزا ایرج بهادر با جمعی از بندهای درگاه
باستقبال شتافت درکناره اب بهوره بمیر جمال الدین حسین ومصطفی خان ملاقات نموده اهدهار
باعزاز واحترام دریافت وازانجا میرزا مذکور پیشتر امده دربتن شاهزاده را بملازمت نمود والتماس
کرد که اگر بجهت سرافرازی عادل خان تا احمدنگر تشریف فرمایند واین انجمن نشاط درانجا منعقد گردد باعث
ازدیاد عزت وامیدواری عادل خان خواهد بود لاجرم خادمان حرم سرای دولت را با اردو

ظفرقرین در بتن گذاشته خود با خانخانان و پنج شش هزار سوار جریده همراه گرفته متوجه احمدنگر شدند و بتاریخ
نهم ماه تیر الهی در ساعت مسعود و زمان محمود جشن طوی آن ثمره شجره خلافت انعقاد یافت و بعد از فراغ
این کار روزی چند بجهة رخصت مصطفی خان و جمعی که همراه یالکی آمده بودند در احمدنگر توقف فرمودند و از
ضبط تهانجات و تعین افواج خاطر وا پرداخته بتاریخ دوازدهم ماه امرداد الهی بعزیمت درگاه متوجه
برهانپور شده صورت حال را بدرگاه عرضه داشت نمودند و چون بمسامع جلال رسیده که شاهزاده
شراب بافراط میخورد و با خود بس نمی آید و از گزند صحبت و آسیب مجالست همنشینان خانه برانداز و مصاحبان
دشمن اندیش دل از جان عزیزش در معرض خطر است و هرچند از درگاه تأکیدات و تنبیهات میشود دست
از آن شغل باز نمی دارد ناگزیر یکی از برگزیدگان حرم سرای خلافت را که شاهزاده در دامن عصمت و آغوش
شفقت او پرورش یافته رخصت فرمودند که گوش هوش آن جوان جان دشمن را به نصایح خرد آفرین
و اندرزهای دانش گزین که آبحیات کفایت از آنست بشاهراه سعادت و نیکبختی رهنمونی فرموده
متوجه درگاه والا سازد درینوقت عرضه داشت راجه مانسنگه بمسامع جلال رسید که چون موسم برشکال
نزدیک شد و طغیان آبها مانع تردد و سواری گشت بصلاح و صواب دید اولیای دولت جابجای تهانه
نشانها گذاشته خاطر از سرحد پرداخته بناطور که در وسط ملک واقع است بساط اقامت افکند
از سوانح شکست یافتن میرزا حسین ولد شاهرخ میرزا بار دوم در اوراق گذشته مجملی از سرگذشت
میرزا حسین و رفتن او بتوران و آمدن بکوهستان هری نگارش یافته بود بالجمله چون آن تنک ظرف
بسیاری از احشام هزاره و نکدری را فراهم آورده به ترتیب اسباب شورش پرداخت و خان دوران
فرصت نداده بدفع فتنه او همت گماشت و آن بی سعادت شکست خورده راه آوارگی سر داد خاندوران
نخواست که بتعاقب شتافته خاطر از آن مهم بواجبی پرداخته مراجعت نماید درین اثنا خبر رسید که
زمین داران ولایت که میر از فتنه دوستی با قزلباش اتفاق نموده قلعه بست را متصرف شده اند
و خان دوران تدبیر این کار را اهم دانسته روی همت بدانسو نهاد و میرزا حسین کم فرصت باز
باتفاق علی خان که از طرف دارای ایران حاکم نکدر و هزارجات بود با جمع کثیر از مردم غور و غیره
بر زمین داور آمد و شاه بیک خان بمجرد رسیدن آن خبر فوجی از مردم خوش اسپه با خود همراه گرفته
بدفع آنها همت گماشت و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و ترددات شایسته و حمله های
پسندیده از طرفین بوقوع آمد و باقبال خاقان گیتی ستان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولتخواهان
وزید و مخالفان برگشته بخت آواره دشت ادبار گردیدند و بسیاری بقتل رسیدند و شاه بیک
خان فوجی را بضبط آنجا گذاشته خود بدفع فتنه قزلباش ایلغار نمود و در اثنای راه تب محرق
گرد از سواری اسب عاجز آمده بر سکال نشست اسمعیل قلی خان حاکم فراه که همواره در انتظار

فرصت و انتظار قابو بود با پنج شش هزار سوار شبگیر کرده خود را رسانید و جنگ عظیم در پیوست
و جمعی از مردم شاه بیگخان بقتل رسیدند و دیگران خود را بقلعه قندهار انداختند شاه بیگخان
با وجود ضعف و بیماری سان لشکر دیده فوج آراسته همت بدفع شورش قزلباش مصروف
داشت درین تاریخ شیخ ابو الخیر بحسب مزید تاکید و اهتمام نزد شاهزاده دانیال دستوری یافت
با آنکه والده ایشان را بجهت آوردن فرستاده بودند چون بعرض رسید که آن ثمر شجره خلافت از
افراط شرب بغایت ضعیف و نزار شده و ازین خجالت روی آمدن ندارد شیخ ابو الخیر را حکم شد
که بسرعت هر چه تمامتر شتافته بهر حال ایشان را بدرگاه رساند **نهضت موکب منصور بصوب اله باس**
و از نخستین منزل عنان معاودت معطوف داشتن چون موکب منصور شاهزاده عالمیان از فتحپور بصوب اله آباد
نهضت فرمود هر چند بظاهر رخصت گونه شده بود لیک خاقان والا حشمت از صمیم دل و طیب خاطر
بجدای آن قرة العین خلافت راضی نبوده بلکه ازین خود رای نهایت آزردگی داشتند و مع
هذا جمعی از فتنه جویان واقعه طلب هر روز نغمه و هر ساعت مقدمه ترتیب داده وحشت افزای خاطر
قدسی مظاهر میگشتند از جمله پیاله خوردن شاهزاده را دستگاه سخن یافته بسیار وامی نمودند چنانچه
در هنگامی که موکب اقبال بحوالی آگره نزول اجلال فرمود یکی از واقعه نویسان شاهزاده بخانه
زادی که در سلک خواصان نزدیک انتظام داشت نسبت تعلق بهم رسانیده و آن بی ادب بسینه
خواص دیگر شده هر سه باتفاق گریختند و خواستند که از راه غیر متعارف خود را بدکن رسانیده در
حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فی الفور جمعی از
سواران هامون نورد بجهت گرفتاری آنها به اطراف مسالک تعین شدند قضارا در عین شدت
غضب و اشتعال آتش قهر هر سه را دست و گردن بسته بملازمت حاضر ساختند و حکم شد که واقعه
نویس را پوست کنند و یکی از خواصان را خواجه سرا کردند و دیگری را که نسبت خانه زادی به
این دودمان والا داشت و جد و پدرش در سلک خدمتکاران نزدیک روشناس منتظم بودند
در چنین وقتی پاس نسبت بندگی آنحضرت را در جب سپرده چوب کاری فرمودند و ازین سیاست
رعب و هراس عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن و رفتن مردم مسدود شد با لجمله چون صورت واقعه
بعرض خاقان ستوده خصال رسید خاطر مهربان آنحضرت سخت برآشفت و بر زبان الهام ترجمان
گذشت که ما تا امروز تجویز پوست کندن گوسفندی در حضور خود نفرموده ایم از فرزند ما عجب است که
آدمی را در پیش خود پوست کنده جمعی از هرزه دران فتنه انگیز که پیوسته در کمین فرصت
بوده دست آویز سخن میخواستند بعرض رسانیدند که کیفیت ایشان بالا رفته و نشه شراب
را با کیف افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبع بر داشت تواند کرد نوش جان میفرمایند

در هنگام طغیان کیفیت و استیلای آن شورش مزاج بهم میرسد و احکام ندامت انجام از ایشان
سر میزند و در خدمت ایشان هیچکس را حد و یارای چون و چرا نیست و در آغاز کیفیت و طغیان آن
انگشتی خود را انگوشته کشیده مختفی میسازند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش کلیم و صورت دیوار
دارند چون خاطر قدسی مظاهر پیوسته نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط به آن ذرة التاج خلافت
داشتند و از تاریخی که قلعه اله‌باس و عمارات آنجا حسب الحکم اساس یافته بنظر اشرف در نیامده بود
رای صواب‌نمای جهان تقاضا فرمود که برسم سیر و شکار تا اله‌باس تشریف برده روزی چند در آن
حدود به نشاط شکار بر درخته جگرگوشه خود را همراه بدار الخلافه بیاورند بنابرین اندیشه صائب
شب دوشنبه یازدهم شهریور ماه الهی در ساعت مسعود مختار رایات اقبال بصوب اله‌باس
ارتفاع یافت و چون پیشخانه در سه کروهی شهر بر لب آب جون ترتیب یافته بود خواستند که
بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه تشریف برند قضا را در اثنای راه کشتی بر زمین نشست و
هرچند ملاحان دست و پا زدند در آن دل شب نتوانستند کشتی را به آب انداخت ناگزیر تا سفیدهٔ
صبح در میان دریا توقف واقع شد و بعد طلوع صبح امرای عظام کشتیهای خود را پیش رانده سعادت
کورنش دریافتند از رموزستان عالم شهود دریافتند که ظهور این کریمه غیبی اشاری بود بر منع
سفر لیکن شکوه آنحضرت زبانها را لگام بسته بود مجملا از آنجا به پیشخانه اقبال سعادت نزول اتفاق
افتاد روز دیگر بارندگی بشدت شد و مقارن آن حال خبر ضعف و بیماری حضرت مریم مکانی رسید
چون ایشان به این یورش راضی نبودند حضرت خاقانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دو سه
روز باران مجال آن نداد که مردم خیمهای خود را بیرون توانند آورد و غیر از دولتخانه خاص و
پیشخانه چند از بندهای نزدیک دیگر خیمه و سراپرده بنظر در نمی آمد خبر بیماری حضرت مریم مکانی
متواتر رسید و ضعف ایشان آنافانا اشتداد می یافت با آنکه چندی از بندهای خاص را که
اعتماد تمام بر صحت قول آنها بود فرستاده متیقن خود ساختند در شب چهارشنبه خبر رسید که حال
ایشان دگرگون شده اطبا قطع امید نموده اند اگر درین وقت تشریف برند ممکن که سعادت دیدار
ایشان دریابند ناگزیر عنان معاودت معطوف داشتند و روز دیگر بعیادت قبله خویش که بهترین
عبادتهاست رفته و زاری که ناگزیر نشاه تعلق است بی اختیار واقع شد **نقاب آرای حضرت
مریم مکانی بخلوت سرای عدم** چون خاقان ستوده خصال بسجود قبله و کعبه خویش ناصیه
سعادت نورانی ساختند احوال ایشان را دگرگون یافتند و هرچند خواستند که از ایشان وصیتی
دسمنی واکشند زبان یارای گویای نداشت و ناامیدی در افزونی بود ناگزیر بقضای ایزدی رضا
داده از خدمت ایشان بی اختیار جدای اختیار کرده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند و شب دوشنبه

نهم شهریور ان مسند ارای بارگاه عصمت نقاب گزین خلوت سرای تقدس گشت واز این ماتم عالمی بهم در شوریده خاقان
قدردان برامین جدوا اموی سرو ریش را سترده لباس ماتم در پوشیدند و نعش مقدس ایشان را دوش
عزت گرفته قدمی چند بمتابعت سپردند وهمچنین امرا بنوبت برداشته سعادت جاوید اندوختند
انگاه نعش مقدس را روانه دهلی ساخته بادل زار و دیدهٔ خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند
چندین هزار کس از امرا ومنصب دارد از احدی دست گرد بیشه بموافقت انحضرت سعادت بهره
گشتند ودر وقت تسلیم جوگی بهمان وضع ولباس برامده لحظه استادند عالم در نظرها تیره و تار گشت
می نمود شیخ فرید بخشی بیگی را حکم شد که چون فردا عید دسهره است وجهت سکون تغیر لباس لازمست
بندهای درگاه از لباس ماتم برایند والحق تفاولا خوب نمود وروز دیگر در جهرو که خاص وعام نشسته
بندها را بسعادت کورنش سرافراز ساختند نخست بخان اعظم شال طلادوز خاصه عنایت شد وهم
چنین بدیگر امرا تا هزاری شال طلادوز واز هزاری تا پانصدی دو پته گجراتی واز پانصدی تا
صدی شال کلابتون دوز واز صدی تا پایان شال ساده مرحمت فرمودند واحدیان را دستار
رامندلی عنایت شد ونعش مقدس حضرت مریم مکانی را در عرض یازده پهر بدهلی رسانیده
در جوار مزار فایض الانوار حضرت جنت اشیانی انار الله برهانه به بهشت جاوید سپردند درین
تاریخ عرضه داشت شاهزاده دانیال رسید که حضرت واهب العطایا این مرید را از ولده
طهورت فرزندی کرامت فرمود حضرت خاقانی نام او را بایسنغر نهادند ومقارن این حال عرضه
داشت شیخ ابوالخیر مخبر بر توجه شاهزاده دانیال بدرگاه سپهر مثال وبرا ورده در سیوم ابان
جشن وزن شمسی نشاط افزای خاطرها گشت وان گرانبار دولت را بدوازده چیز وزن
فرموده در وجه ارباب استحقاق مقرر داشتند چون سنجر پسر میر حیدر معمای روزگار بسعادت
وبهره ورای میگذرانید خاقان ستوده خصال ان بی اعتدال را سزای این درگاه ندانسته
حکم باخراج فرمودند وحکم شد که راجه سورج سنگه او را مقید ساخته بمیر مرتضی حاکم بهکر
رساند ومشار الله یکی از بنادر فرستاده او را از راه دریا کسیل کند چون دوست محمد از
بندهای قدیم وتربیت یافتهای شاهزاده بزرگ در خدمت ایشان ضامن خواجه عبد الله بود وخواجه
عبد الله فرار نموده بدرگاه امد چنانچه مجملی از احوال او نگارش یافت دوست محمد نیز منوات
در انجه ود بود وطلب وتفحص او را بهانه ساخته خود را بقدسی استان رسانید درین لان کوکه
عابدی خواجه پسر خواجه کلان جویباری از توران امده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت
وخاقان دریا احسان ان بزرگ زاده را بخلعت فاخره عز اختصاص بخشیده عجالة الوقت
بیست هزار روپیه برسم مدد خرج انعام فرمودند چون باقی خان سلطنت ممالک توران کما ینبغی

حکومت

قوت و غرور کج نهاد از بی دانشی و تنک ظرفی سررشته مدارا و احتیاط از دست داده با اعیان
دولت و سران ملک سلوک نا ملایم پیش گرفته خاطرها را از خود نفور ساخت چندی از مردم عمده
ارکان عهد و پیمان را بسوکندان مغلظ استحکام بخشیده متوجه گردانیدند که باقی خان را از میان
برداشته عابدی خواجه را که باصالت نجابت نسبت دامادی نیز بجان دار و سلطنت بردارند
و همواره در انتظار فرصت می بودند و قابو بدست نمی افتاد تا انکه روزی بهبود نامی از پیش خدمتان
خان در اثنای راه فرصت یافته دو سه مرتبه مضطربانه دست به بغل می اندازد که کارد بر آورده
قصد خان کند یکی از رفقا بر اضطراب او وقوف یافته خان را از صورت حال اگاه می سازد خان
فی الفور او را گرفته در مقام تفحص میشوند و کارد از بغل او بر می اید و چون فرو میگیرند اقرار می نماید
که ایشم لبه رو بیران او با چندی دیگر قرار داده که خان را از میان برداشته عابدی خواجه را
جانشین سازند در ساعت خان مردم تعین نموده ایشم کبدر و فرزندان او را با عابدی خواجه
طلب می ارد سران ایشم را بقصاص میرساند و ایشم را با خواجه عابدی اخراج میفرماید خواجه
بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارک دست اویز ساخته روی امید بطواف کعبه مقصود نهاده درین
تاریخ دولت استان بوس دریافت چون تخته بیک کابلی مصدر خدمات پسندیده شده بود درینولا
بخطاب خانی سرافراز گشت راجه سیام سنکه و نورو راجه جکتمن چوهان هرکدام بمنصب هزاری
ذات عزت برافراختند پرکنه بهکا و بجاگیر راجه جکتمن عنایت شد آمدن شاه زاده عالمیان از الٰه باس
بخدمت بادشاه چون خبر نهضت موکب اقبال بصوب اله باس و عطف عنان نمودن بجهت عارضه حضرت مریم
مکانی و نواب ارای ان عصمت قباب بقدسی سرای جاودانی شاهزاده بلند اقبال رسید بی تحاشی و تامل
رایات عزیمت بدریافت ملازمت پدر والا قدر برافراشته هشتم ابان ماه الهی از اله باس متوجه دار الخلافه
شدند تا غبار وهمی که از هرزه درای و ژاژخای زشت فتنه سرشت بر مرات خاطر حقیقت نمای جا
گرفته زدوده اید و در مصیبت حضرت مریم مکانی یافته و کعبه خود شریک غم باشند و جمعی که از افراط
بغی و دوام شرب مقدمات موحش بعرض اشرف رسانیده اند صدق و کذب ان نیز ظاهر شود
و خاقان گیتی ستان از نوید قدوم فرزند سعادتمند باغ باغ شکفته پیرهن بر تن بر خود نبالید
و تاریخ روز پنجشنبه چهارم اذر ماه الهی ان قرة العین خلافت و درة التاج سلطنت بدریافت
دولت ملازمت پدر بزرگوار خویش سعادت جاوید اندوخت و بعد از ادای رسوم توره و اداب
ملازمت حضرت خاقانی شاهزاده را در اغوش عطوفت و مهربانی تنگ درکشیده غم زدای دل
اندوهگین شدند و بندهای اخلاص ایین بعیش و شادی قرین و منافقان و انجمعه طلب
خجلت زده و غمگین گشتند بازار رونق دیگر بدید امد روزکار که سرشوریدگی داشت ارام و تسکین

یافته فتنه که چشم گشوده انتظار فرصت میجست بازیگران خواب غفلت افتاد نقاره شادی دگرگون ط
بلندآوازه ساختند شاهزاده والاشکوه یک قطعه الماس گذرانیدند که یک لک روپیه قیمت آن
بود با دویست عدد مهر که هر یک صد توله وزن داشت و چهار مهر پنجاه توله و یک مهر بیست و پنج توله
و یک مهر بیست توله و سه مهر پنج توله بصیغه نذر و دویست و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند اکثر
امرای بادشاهی مثل بهادر خان مغول و مخصوص خان و خواجگی فتح الله و چندی دیگر که در جمع
آن مسندآرای خلافت سعادت پذیر بودند دولت کورنش و زمین بوس دریافته نذورات
گذرانیدند و بعد از فراغ این مجلس بدولت و سعادت از جهروکه خاص و عام برخاسته توجه
حرم سرای خلافت شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع شاهزاده قدری گرانی
داشت زبان معجز بیان که کلید گنجینه رازهای الهی است رخصت گویایی یافت و باطن نکات آگین
ذخیرهای کهن را بیرون فرستاد و حوصله لب ریز عتاب گشت شاهزاده عاقبت محمود از روی
ادب بعرض اقدس معروض داشتند که حضرت چرا خاطر خود را آشفته می سازند الحمد لله که ازین مرید
امری که باین اخلاص منافات داشته باشد تا حال عمداً بظهور نیامده اگر جمعی از ارباب غرض باعث
خوردن این نیازمند را بر ذهن پسندیده خاطرنشین نموده باشند حکم شود که بنده روزی چند
پیوسته در ملازمت بسر برده بمنزل خود نرود تا حقیقت حال چنانچه هست ظاهر گردد بنابرین جای اقامت
ایشان در عبادتخانه مقرر فرموده چندی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیده بانی گماشتند و پیوسته
همشیرهای آن قرة العین خلافت بخدمت حاضر آمده دلنوازی و خاطرجویی مینمودند تا ده روز
برین وتیره بسر برده اصلا بمرکب سوار نشدند و محنت خار کشیدند در روز یکشنبه یازدهم ماه مذکور
دستوری شد که بدولتخانه خویش تشریف برند و چندی از بندهای ایشان که از غضب بادشاهی
بیم و هراس بخاطر راه داده بگوشها خزیده بودند باز بدستور سابق رجوع آورده سرگرم خدمت
شدند راجه باسو که چندی از درگاه مدبری گشته در کوهستان وطن خود روزگار بسر می برد
مدت پیوسته با افواج قاهره زد و خورد داشت چنانچه بتقریبات از احوال او در داستانها
های پیش نگارش یافته درین مرتبه خواست باستشفاع آن قرة العین خلافت از زیر بار جرائم
و حجاب تقصیرات برآید و باین اراده در ظل حمایت شاهزاده والاشکوه بدرگاه آمده بود چون
شاهزاده از آب گذشته بملازمت پیوستند او از غایت حزم و احتیاط در آن طرف آب توقف
نمود تا بعد از التماس بخشایش و استماع نوید مرحمت روی امید بقدسی آستان بنهد قضارا
چون بشاهزاده مخاطبات واقع شد مادهو سنگه برادر راجه مانسنگه را بخلوت طلب داشته
فرمودند که گرم و چسبان از آب گذشته باسو را بدست آرد تا مادهو سنگه جمعی را بخود همراه

ساخته

ساخته از آب میگذشت او خبر یافته مثل برق لامع بدر رفت و مادهو سنگه دایره او را خالی یافته ناکام برگشت درین تاریخ آصف خان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره فرق عزت برافراخت و آن رکن السلطنة هزار مهر و پنج دانه مروارید گران بها و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید شیخ عبد الرحمن باتفاق راجه بکرماجیت باستیصال طایفه بوندیله دستوری یافت و شال خاصه بشار الیه عنایت نموده بدان صوب رخصت فرمودند میر ابو المظفر پسر اشرف خان بمنصب هزاری و پانصد سوار و خطاب اشرف خان شرف اختصاص یافته بفوجداری سرکار اوده تعیین شد چون شاهزاده والاشکوه شیخ بایزید را بحراست اله باس مقرر داشته بودند حکم شد که بخدمت مرجوعه قیام نماید و میر عبد الوهاب را که بحکم شاهزاده محبوس است روانه درگاه والا سازد و منصب شیخ بایزید هزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد و پاینده خان بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و یکهزار سوار سرافراز گشت مخصوص خان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار نوازش یافت بمیرزا شمس الدین ولد خان اعظم منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار عنایت شد امین الدین بجهت آوردن شاهزاده دانیال دستوری یافت چون اصفهان بصاحب صوبگی بهار فرق عزت برافراخت مقیم دیوان بیوتات را بوالا منصب دیوانی و خطاب وزیر خانی بلند مرتبه ساختند و خدمت دیوانی بیوتات از تغیر او بمعزا مرحمت شد کلیان داس پسر راجه تودرمل بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافرازی یافت و حراست قلعه کالنجر بعهده او مقرر شد افتخار بیگ بمنصب هزاری و میرزا والی بانصدی و شیخ کبیر نیز بانصدی تسلیم کردند و صادق خان بمنصب هزار و پانصدی نوازش یافت کابل را بخواجه عبد الله عنایت نموده بدان صوب رخصت فرمودند و سرکار بهرایچ بمیر شریف آملی عنایت شد قاضی عزت الله بمنصب هفتصدی سربلند گردید میر شریف کولابی بمنصب هزاری فرق عزت برافراخت حسن بیگ خاکی بدیوانی صوبه جونپور دستوری یافت عابدی خواجه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گشت راجه بکرماجیت بهدوریه و رای میکند عم او و میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصب هفتصدی ممتاز گشتند درین تاریخ به قلیچ خان فرمان قلمی شد که چون فرزند بلند اقبال سلطان سلیم بر همونی سعادت و فروغ بخت و دولت ملازمت دریافته و از هیچ رهگذر نگرانی خاطر نمانده و چارچمن ملک هندوستان گلزار بی خس و خار شده و هوای فتح ولایت توران که همواره در فضای خاطر جای داشت و درین مدت از موانع کلی شاهد این مقصود از نهانخانه ضمیر بعالم شهود جلوه گر نمیشد باز سراپای خاطر را فرو گرفته و این سفر عاقبت محمود پیش نهاد همت ساخته ایم و بعد الحمد که از خزانه و لشکر و یراق هیچ کمی نیست امید که بر وفق مراد و دلخواه این حسن انجام پذیرد دیگر بطلب فرزند دانیال احکام صادر شده و او نیز

کم فکری و بیخردی و افراط شراب عذرهای سقیم می نویسد و با دولت خود در ستیز است راجه مانسنگ
را جهت این کنکاش بدرگاه طلب شده و چون او از بندهای قدیم و اقتدار باخلاص است حکم شد
که او نیز متوجه درگاه شود و درین باب بسته سالار خانخانان نیز فرمان قلمی شده بیست و چهارم جشن
وزن شاهزاده سلطان خرم انجمن افروز گشت عرضه داشت خانخانان از برهانپور رسید نوشته
بود که فرمان جهانمطاع در ششم دی سایه مرحمت انداخت انکه حکم شده بود که فرزند اقبالمند
شاهزاده سلطان سلیم آمده ملازمت کردند و از شراب که باعث جمع ناخوشیهاست گذشتند و
پیوسته در ملازمت می باشند و شراب نخورده اند و آزار خمار کشیده اند قبله جهان پناه سلامت
توجه اشرف طبیب ظاهر و باطن عالم است بهرجه توجه فرمایند هزاران جزو خوبی باستقبال می آید
و انکه فتح ماوراءالنهر پیش نهاد همت جهانگشاست و زیارت مزار فایض الانوار حضرت صاحبقرانی
و تنبیه باغیان که مصدر خطاها گشته ضمیمه ان عزیمت شده الحمدلله که هیچ مانعی نیست الحال این غلام
زاده فهمیده و از مردم خداپرست خداشناس شنوده که جمیع کارها اول در علم الهی ساخته میشود
بعد ازان در خاطر ملکوت ناظر پرتو می افکند در صورت بهر طرف که عزیمت فرمایند فتح و ظفر همعنان
خواهد بود از سوانح سزا یافتن فتنه جویان ملک کشمیر است و تفصیل این اجمال انکه جمعی از طایفه
چک که خود را وارث ملک میگیرند هنگام زمستان در بارش برف و باران بجای در اده و مرده و غیره
رخت ادبار کشیده بعد از تخفیف سرما و برخاستن برف بکوه مراج امده غبار فتنه و فساد مرتفع
می ساختند از انجمله ابیه چک و حسین چک در پناه راجه کشتوار و حمایت او روزگار بسر می بردند
درینولا محمد قلی بصوابدید دیگر دولتخواهان صلاح وقت دران دانست که بخت زمیندار کشتوار را
که حامی و حارس ارباب فساد است گوشمال بسزا داده انگاه باستیصال باطل ستیزان باید پرداخت
بنابرین اندیشه صایب و رای ثاقب خمره بیگ و شاه بیگ بخشی را با حراست شهر گذاشته خود با جمیل بیگ
فارسی و دیگر کومکیان متوجه تنبیه و تادیب راجه کشتوار شد و چون بعقبه کوه کشتوار پیوست پسر خود را
با فوجی از مردم گزیده بطریق منقلا روانه ساخت و علیقلی از عقبه درسنگی پور که داخل ملک کشتوار
است معسکر است زمیندار کشتوار عاقبت اندیشی نموده چندی از مردم کاردان نزد علیقلی فرستاده
بعد از ملایمت پیش امد و نحوی خاطر خود را جمع ساخته خود با همه برادران و خویشان آمده علیقلی
را دیدند و چند دست جانور شکاری دست اویز نیاز ساخت و عهد و سوگند بمیان اورده قرار داد که بعد ازین
مفسدان را در ملک خود راه ندهد و هرگاه افواج به تنبیه و تادیب تعیین شود او نیز با جمعیت خود امده کومک
لشکر فیروزی اثر نماید و به این قرار داد دو نفر از برادران خود را با جانورانی که داشت نزد محمد قلی
فرستاد و چون خاطر از جانب کشتوار اطمینان یافت تنبیه و تادیب سرکشان کوه مرد را پیش نهاد

همت

همت ساخته بدانسو شتافت با آنکه نیر اعظم در برج میزان افاضه انوار مینمود از شدت برف و باران
راه بر آمد کریوها مسدود بود و محمد قلی پای همت استوار داشته جمیل بیک را با جمعی در زیر عقبه گذاشت
تا راه آمد و رفت مسدود نشود و از دقیقه مبر رسیده باشد و خود با جوانان کار طلب دامن همت بر
زده پیاده از کوه برآمد آیبه چک و حسین چک با بسیاری از پیاده های کوهی سر راه بر جوانان بهر
اول گرفته بسنگ و تیر کارزار کردند و بهادران جان نثار بیکبار شمشیرها علم کرده و سپرها بر او کشیده
در ریزش تیر و سنگ بی محابا خود را بغنیم رسانیدند و آن گروه باطل ستیز را پای همت از جای رفت
و بهزار جانکندن راه هزیمت سپردند و همان شب زیتر زمین دار مرو و آیبه چک بر محمد قلی بیگ شبخون
آوردند و تا هنگام طلوع صبح از جانبین مجادله و مقاتله میشد و چون نیر اعظم جهان را بفروغ خویش نورانی
ساخت آن گروه برگشته روزگار سرمنده خجلت زده برگشتند و محمد قلی بر دور لشکر خندق حفر نموده حصاری
در غایت استحکام مرتب گردانید و کس نزد آن حق ناشناسان فرستاده پیغام گذارد که تا بندگی و دولت
خواهی اختیار نکنید و آمده داخل دولتخواهان نشوید نجات ممکن نیست و دست از شما باز نمیداریم بسیاری
از آن مردم که باضطراب همراهی آنها اختیار نموده بودند ازین نوید جان تازه یافته نزد محمد قلی بیگ آمدند
و آیبه چک و حسین چک و قاسم چک و زیتر قرار بجنگ داده پای ادبار افشردند و محمد قلی بیگ با فوجی از
جوانان کار طلب تیز دستی نموده خود را بر لشکر مخالفان رسانیدند و غنیم باقتضاء کریوهای دشوار
سر راه بر دولتخواهان گرفته جنگ سخت کردند و به اقبال بی زوال زیان زده ادبار گشتند و بندهای کاه
سنگ انبار اشکسته و سوخته سالما و غانما بخانه خود مراجعت نمودند روز دیگر یابند رسک برادرزاده
برادرزاده محمد قلی با فوجی از مردم تازه زور بر سر مخالفان رفته کار بر آنها تنگ ساخت و زیتر مردی
عاجز شده آمده یابند رسک را دید و اختیار بندگی و دولتخواهی نموده پسر رشید خود را با برادرزاده
خود و چند دست جانور شکاری برسم پیشکش نزد محمد قلی فرستاد و قرارداد که بعد ازین حرامخواران را در
حدود متعلقه خویش راه ندهد و هر ساله از جانور و غیره برسم پیشکش میفرستاده باشد و بهمین دستور دیگر
زمینداران نیز بندگی و دولتخواهی اختیار نموده بار گذاری گردن نهادند و پسران خود را بطریق یرغمال
سپردند و محمد قلی بیگ خاطر از آنجا واپرداخته عنان معاودت بشهر معطوف داشت و درین تاریخ
میر جمال الدین حسین انجو از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت و میر معصوم بکری که برسم رسالت
نزد دارای ایران رفته بود جبین سعادت بسجده کرپاس فلک اساس نورانی ساخت و مکتوب
شاه را گذرانید و کتابتی که عمه شاه بحضرت مریم مکانی فرستاده بودند بخدمت ایشان رسانید.
و در همین لا پرگنه جوند بجهت سامان قلعه رهتاس به راجه مانسنگ عنایت شد

وقایع سال سیام از مبداء جلوس اقدس

روز شنبه بیست نهم شوال هزار و سیزده هجری آفتاب جهان افروز بشرف خانه حمل سعادت

تحویل اززانی فرمود و فسرده دلان خاک طراوت و نضارت افزوده کهن سالان چمن لباس
برنای در پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند و سال پنجاهم از مبداء جلوس خاقان گیتی
ستان بسعادت آغاز شد و بدستور هر سال دولتخانه را آیین بسته تا روز شرف هر روز یکی
از بندها جشن عالی آراسته بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت تردی خان را بمنصب دو هزاری
ذات و پانصد سوار بلند پایگی بخشیده موازی پنج لکه دام در وجه انعام او مرحمت شد رحمت خان
فوجدار بمنصب هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار و برتاب سنگه بهزاری و پانصد سوار و حکیم
علی بسه هزاری ذات و دویست سوار و سکت سنگ بهزاری و سیصد سوار و کنک بهادر بپانصدی
و دویست و پنجاه سوار سرافرازی یافتند درین نوروز شاهزاده بزرگ یک زنجیر فیل برسم پیشکش
گذرانیدند و شاهزاده دانیال نیز گج هستی نام فیل باد و ماده فیل پیشکش فرستاده بود بدرجه قبول
مقرون گشت درینولا عرضداشت شیخ عبد الرحمان و خواجه عبد الله رسید خبر فتح اوندچه و گنگ
بر سنگدیو و ترددات بندهای درگاه مرقوم بود محلا کار بر او تنگ شده با قلیلی از مردم سر بکوه
آوارگی نهاده و بهادران لشکر منصور سر در پی او دارند و هر جا نشان آن بد اختر می شنوند خود را
رسانیده از کشتن و بستن کوتاهی نمی نمایند امید هست که عنقریب بدست افتد یا ازین ملک آواره
شود عرضداشت امین الدین که بطلب شاهزاده رفته بود رسید نوشته بود که آمدن ایشان
از محالات است و غریب واهمه بخاطر خود راه داده اند و میفرمایند که تا شاهزاده بزرگ در ملازمت
اند جرات برفتن درگاه نمی توانم نمود درین تاریخ راجه راجسنگه بمنصب سه هزاری و خرم بیگ
بهزاری و میر عبد الرزاق بهشتصدی سرافرازی یافتند از مضمون عریضه راجه راجسنگ ظاهر
شد که بر سر بر سنگدیو تاخت برده بسیاری از همراهان او را بقتل رسانیده اند و زخمی به او هم رسید
نزدیک بود که دستگیر گردد بهزار دشواری نیم جانی از آن مهلکه بیرون برد بهادر سنگ بسر راجه باسنگه
بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گشت میرزا شاهرخ بوالا منصب هفت هزاری ذات
و پنج هزار و پانصد سوار فرق عزت بر افراخت پیشکش میر جمال الدین حسین از جواهر نفیس و امتعه
دکن بنظر اشرف گذشت و عرب برای یافت جین قلیچ بیت راست اسب پیشکش فرستاده بود مقبول
افتاد منصب رام داس کچواهه بدو هزاری ذات و هزار و دویست سوار حکم شد سلهدی کچهواهه بمنصب
بهفتصدی ذات و چهار صد سوار و سید احمد قادری چهار صدی و پنجاه سوار و امین الدین بپانصدی
و یکصد و پنجاه سوار و حکیم مظفر بهزاری و دویست سوار سرافراز شدند **سفر گزیدن شاهزاده
دانیال بندسی سرای جاودانی** شرح این داستان خونریز و بیان این قصه طاقت ستیز را دلی
باید از سنگ هم سخت تر از آنکه دیده جهان بین برحسن و جمال دیال و کوپال شاهزاده دانیال

افتاده

افتاده داند که روزگار مردم ازار چه برداخته و سپهر کینه گذار چه دغل باخته انچه این تهمتن با خود کرد
هزار دشمن قوی با یکتن نیارد کرد و با انکه درین زودی مهین برادرش نقد جوانی و دولت در سر شراب
کرده بود اصلا متنبه نشد و باندک مایه نشد و باندک مایه نشاط حیات در نوردید و چند
خاقان معجز بیان بنصایح و مواعظ جانبخش فرمودی و ازین شغل جان گزای مانع ابدی و بندهای گران
دان را ابی در پی فرستاده تنبیهات نمودی از باده سیفتکی اثر نکردی و با خود بس نیامدی و از بدمستی
باده دولت و گزند صحبت و مغلطهای جوانی و خوش امد دوستی سر رشته دانش و هوش از دست داد
و بارها که مکرر از افت باده پیمای مشرف بر هلاکت شده بود بمجرد انکه طبیعت قوت گرفتی و مزاج بحالت اصلی
رجوع کردی باز بر سر کار رفتی یکچند خاقان و خواجه ابوالحسن باس حکم اشرف داشته در خلا و ملا
دیده بانان گماشته شرایط احتیاط را بواجبی رعایت میکردند و شراب را نزدیک او نمی گذاشتند
ان صید باده تقربات انگیخته و شکار را بهانه ساخته بصحرا رفتی و در اوان عرق جانسوز در نال بندوق
انداخته به او میرسانیدند و به این تدبیر جان گرامی را نشان تیر بلامی ساخت و گاه در روده گوسفندی
شراب پر کرده در زیر دستار پنهان ساخته میرسانیدند رفته رفته زار و ضعیف گشت و اشتها از و
ضعیف تر بوی طعام از نیش عقرب گزنده تر نمودی هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند
نیفتاد و حواس ظاهری معزول العمل شدند و تا چهل روز بر بستر هلاکت افتاده شراب میگفت و جان
میداد و احیانا اگر پیاله سوربای یا شربت اناری به بهانه شراب میدادند از بوی ان نفرت کرده
اشفتگی ظاهری ساخت و بتاریخ روز دوشنبه بیست و هشتم شهر شوال هزار و سیزده هجری که عمر گرامی
بسی و سه سال و شش ماه رسیده بود روح پر فتوح او بنزهت سرای جاوید پیوست و از غرایب انکه
هر سال در ماه رمضان ترک شراب کردی و روزه داشتی و شبها نماز تراویح گذاردی و قران شنودی
درین سال خوی ستوده او برگشت و توفیق این سعادت نیافت و شبهای رمضان شراب خوردی و قران
نشنودی امید که غریق بحر رحمت ایزدی باد سه پسر و چهار دختر ازین شاهزاده یادگار ماند پسر نخستین
طهمورث دوم هوشنگ سوم بایسنغر سعادت بانو بیگم از صبیه سلطان خواجه بلاقی بیگم از
دختر قلیچ خان بای بیگم از والده هوشنگ بربان بیگی از مادر طهمورث صبیه خانخانان که در عقد ازدواج
شاهزاده بود و تعلق مفرط به او داشت بی تابی بسیار درین مصیبت ظاهر ساخته خواست که قصد خود کند
پس تمام محافظت احوال او نمودند و جمعی که محرک شراب خوردن بوده در لباس دوستی اسباب
دشمنی سرانجام میدادند خانخانان همه را محبوس ساخت و بعد از دو سه روز باشارت خاقان
عمل فرمود گرد بسته بضرب سنگ و چوب و مشت و لگد بخواری و رسوایی کشتند سر حلقه ارباب فساد
یکی برادر شمسی زاده خواجگی فتح الله دیگر مرشد قلی توپچی که در نال بندوق شراب میرسانید علی بیگ

ندیم مبارک کوکناری شجاع پسر غیور بیک کابلی با دو سه خواجه سرا و دو نفر حجام که بخدمت نزدیک
قیام داشتند بقصاص رسید ندچه خانخانان اگرچه تا امروز زنده است لیکن سراپای خود را بداغ
مهجوری سوخته و لباس کرباس می پوشد چون این خبر جانکاه بعرض خاقان حقیقت آگاه رسید اصلاً چین
ازردگی برجبین همت نیفکنده و درجبین مصیبتی که جگر کوه را تاب برداشت آن نیست جز نمودند و در روزگار
بزبان حال میگفت ❊ اگر نور دو عالم رفت بر باد ❊ گل صد برگ سوری را بقا باد ❊ لله الحمد که شاهزاده
ولی عهد نور حدقه خلافت فروغ دیده دولت سریرارای اقبال است درین تاریخ قطب الملک
سی زنجیر فیل با یراق طلا و نقره و پاره مرصع الات و نفایس امتعه برسم پیشکش فرستاده بود بنظر
گذشت و قلیج خان بیست راس اسپ از لاهور ارسال داشته بود مقبول افتاد و عرضه داشت
راجه مانسنگه رسید مشتمل برانکه حسب الحکم خاطر از مهمات صوبه بنگ برداخته متوجه درگاه شد و چون
به پتنه رسید خواست که از قلعه رهتاس خبر گرفته متوجه استان بوس شود امید که درین زودی بسعادت
سجود جبین اخلاص نورانی سازد هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد و بعابدی خواجه فیل مرحمت شد
عرضه داشت خواجه عبد الله رسید که بندهای درگاه قلعه اوندچه را استحکام داده نشسته بودند چون
آن بدذاتان فتنه سرشت چاهها و ابگیرها را مسموم ساخته اند در عرض چهارده روز یکهزار نفر از سوار
و پیاده بمجرد خوردن آن آب به تب محرق مبتلا گشتند ناگزیر قلعه و عمارات انرا از پا در انداخته جای
دیگر تهانه قرار یافت در بیست و نهم خورداد راجه مانسنگه از بنگاله رسیده بدولت استانبوسی فرق
عزت برافراخت هزار مهر و دوازده هزار روپیه بصیغه نذر معروض داشت نور قلیج و جمعی که همراه
راجه امده بودند سعادت باریافتند یوسف پسر حسین خان تکریه بمنصب دوهزاری ذات و سیصد
سوار سرافراز شد درین تاریخ خاقان ستوده خصال بی سابقه خبر بر کشتی نشسته با دو سه نفر از
خدمتکاران حضور بمنزل حضور بمنزل شاهزاده بلند اقبال تشریف فرمودند و ان سریرارای
خلافت فرق نیاز بر زمین ارادت نهاده جبین اخلاص بسجده بدر دولا که نورانی ساخت و ان بندگان
حضرت از روی عاطفت و مهربانی جگرگوشه خود را در اغوش عزت گرفته شفقت و مرحمت بیش
از پیش ظاهر فرمودند و قریب یک پاس در انجا بعیش و نشاط گذرانده بدولتخانه معاودت
نمودند راجه مانسنگه فیلان پیشکش خود را گذرانید شریف کولابی بمنصب هزاری ذات و پانصد
سوار سرافراز گشت نورم قلیج نوزده زنجیر فیل پیشکش کرد قلیج خان سعادت استانبوسی دریافت
و ایالت سرکار جونپور بعهده ان رکن السلطنة مقرر شد چون راجه راجسنگه در استیصال
طایفه بوندیله تردد ات پسندیده ظاهر ساخته بود بمنصب چهارهزاری بلند مرتبه گردید میرزا فریدون
برلاس بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز شد در پنجم شهریور ماه سکینه بانو بیگم همشیره

الحضرت

آنحضرت که از والده میرزا محمد حکیم بعالم وجود آمده بود ودیعت حیات سپرد و در شانزدهم حکم شد که دیوانیان
عظام صوبه بهار را در وجه جاگیر خان اعظم تنخواه نمایند و شاهزاده سلطان خسرو بوالا منصب ده هزاری
ذات امتیاز برافراخت و نقاره و تومان توغ ضمیمه مرحمت شد و راجه مانسنگه ماتالیقی شاهزاده
مذکور عز اختصاص پذیرفت و منصب راجه هفت هزاری ذات و شش هزار سوار مقرر گشت و مها سنگ
نبیره او بمنصب دو هزاری و سیصد سوار سرافرازی یافت و در سولا حکم شد که دیوانیان عظام
و بخشیان کرام و متصدیان سرکار مهمات مالی و ملکی را بعرض شاهزاده ولی عهد رسانیده بصواب
دید آن قرة العین خلافت حسن انجام بخشند و تصدیق منصب و جاگیر تا بمهر آن نرسد اعتبار ننمایند
در چهاردهم میر سعید خان و برادر ابو القاسم خان نمکین بسعادت زمین بوس سرافرازی یافتند میرزا غازی پسر
میرزا جانی ترخان که از تته آمده بود بدولت سجود قدسی آستان جبین سعادت نورانی ساخته مشمول
عواطف خسروانه گردید و پیشکشهای خود در انظار اشرف گذرانید و بتاریخ هژدهم بمیرزا غازی کمر مرصع
و بابو الی اوزبک نیز کمر مرصع و بعابدی خواجه جمدهر مرحمت شد داستان سفر رسیدن خاقان ممالک
ستان جلال الدنیا والدین محمد اکبر پادشاه غازی انار الله برهانه بیان این داستان صاعقه افروز ذکر این
سانحه طاقت سوز خرد دانش گزین و زبان سخن آفرین بر نتابد حوصله را عرصه خیال تنگ و اندیشه را
پای جولان لنگ دل سوخته و جگر گداخته را چه یارای این کار زبان نوحه پرداز را چه سامان این
گفتار از آنکه روزگار از پیشگاه دولت رانده و بتیره روز بینوای نشانده بخت از سر و مراد از بر رفته
کار و برگ سخن سرای و عبارت آرایی از زبان تنگ پرورد او مرثیه خوانی نیاید شاه بایستی تا
مدح خود از من شنود نه که من مرثیه اش گویم و دشمن شنود چون بیان وقایع و عرض سوانح ناگزیر تاریخ
گذاریست قطره چند خون سوخته از دیده را دست نوازش بر سر نهادم رفت آنکه چون او دیگری نیاید آمد
که جانشین او دیر سال از عمر و دولت برآساید بتاریخ دوازدهم ماه آبان سنه پنجاه الهی مزاج مقدس
قدری از مرکز اعتدال انحراف پذیرفت حکیم علی که سرآمد اطبای روزگار بود بحکم آنحضرت متصدی علاج
شد هشت روز دست تصرف کوتاه داشت و طبیعت را مجال خود گذاشت که شاید بقوت خویش دفع مرض
تواند نمود و چون بیماری باشتداد و امتداد انجامید روز نهم بدوا پرداخت و تا ده روز دیگر هر چند
تدبیرات و معالجات بکار برد سودمند نیفتاد و با سهال منجر شد و در این مدت آن شیردل قوی همت با وجود
کمال ضعف راتبه دیدار از منتظران پایه سریر خلافت باز نگرفت و پیوسته بجلوه جمال جهان آرای خویش
آرامبخش خاطرهای شوریده میشد و آناً فآناً ضعف قوی و مرض مستولی میگشت روز نوزدهم دست از
علاج باز داشت و از بیم آنکه مباد پرستاران حرم سرای خلافت در اشتعال آتش مصیبت عنان اختیار

از دست داده قصد حیات او کنند آنحضرت را بحالت نزع گذاشته در حمایت شیخ فرید گریخت و شب چهارشنبه
دوازدهم جمادی الاخر هزار و چهارده هجری مطابق چهارم آبان ماه الهی سنه که عمر گرامی بشصت
و چهار سال قمری رسیده بود که در شهر اگره آن روح مجسم بعالم علوم خرامید و آن صدرنشین مسند
خلافت سریر آرای ملک بقا گشت و سایه بذات پیوست و روز دیگر تجهیز و تکفین نموده وجود مطهر آن
نور پرورد الهی را در باغ سکندره بجوار رحمت ایزدی سپرده و ولادت گرامی در نهصد و چهل و نه
هجری و جلوس اشرف در نهصد و شصت و سه و سنقار شدن در یکهزار و چهارده اتفاق افتاد
و ازین سه تاریخ مستفاد میشود شب یکشنبه پنج رجب (ولادت ۹۴۹) نصرت اکبر (جلوس ۹۶۳) فوت اکبر شه و این تاریخ
از آصف خان است فوت اکبر شه از قضای اله گشت تاریخ فوت اکبر شاه ۱۰۱۴ جلد سیوم اقبالنامه
جهانگیری از ابتدای سلطنت شهنشاه عدالت دستگاه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه تا سنقار شدن آنشاه
شایسته سریر سلطنت و فرمان روایی و زیبنده افسر خلافت و کشورکشایی بلند اقبالی تواند بود که
نهال مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت بر بار
گشته شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور دارد لمعات تیغ همتش زنگ زدای
ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسرده گیاهای جهان بی آب رنگ را طراوت و نضارت بخشد
چشمه سار دین و دولت به آبیاری مرحمتش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد
از فیض معدلتش چارچمن ملک رنگ هشت بهشت شود و بدستیاری سیاستش خار بن فتنه و آشوب
از بیخ و بن برکنده آید نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی و رای صائب
او منوط و مربوط گردد چون استعداد استحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی
ظل الهی ودیعت نهاده دست قدرت بود بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار
و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان رصدبند بود در ارک دارالخلافه
اکبرآباد حرسها الله تعالی عن المکاره و الآفات تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز ارتفاع
آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامی و افروز
گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت
شاهنشاهی زبان را در بار گردانید خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند از زر
جیب نیاز را گوهر آمود ساختند زرهای مسکوک بتازه روی چهره مراد افروخت خطاب حضرت القاب
ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان
سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند و سران سپاه که در صوبه جات شرایط

خدمت

خدمت و جانفشانی بتقدیم میرسانیدند در خور شایستگی خویش بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت برافراختند
جبین اخلاص بندها بسجود و شکر این موهبت نورانی شد زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید تشریف
بخواجه عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی او را از برای بنور رجته نصایح در راهمونی
شاهراه مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوای ایشان
گشته و در حینی که آنحضرت بخدمت پدر بزرگوار خود می آمدند از توهم کردار ناپسندیده خویش بشعاب
جبال دهر بنه پناه برده بود در ینولا آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان نورانی ساخت و بخطاب امیر
الامرای و منصب جلیل القدر وکالت سر رفعت بفلک سوده مهر اشرف اوزک را الجواهر قیمتی آراسته
بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند و میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان
بود بخطاب وزیر الملک اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک ساختند و میرزا
غیاث بیگ بخطاب اعتماد الدوله سرافرازی یافت و شیخ فرید بخاری را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار
بلند مرتبه گردانیده بوالا پایه میربخشی سرافرازی بخشیدند شیخ از سادات موسویت و در صغر سن
بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته بمیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب
میربخشی فرق عزت برافراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشی بود و زیر نشان و چند سال دفتر
تن را که لازمه خدمت دیوانست از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را به ارباب
طلب تنخواه مینمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده بود و بزرگی و دولت از و قدر و شرف
داشت نه او از بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بروی
خلق باز کرده هرکه باو رسیدی چهره ناکامی در آینه خیال ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شد که
اساس این دولت بدان استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت راجه
مانسنگه را مراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف
نموده بصاحب صوبگی بنگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را بانواع عواطف و اقسام
نوازش سرافراز و ممتاز ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند و زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی بخطاب
مهابتخانی سرافرازی یافت و شیخ قطب الدین دخترزاده شیخ سلیم فتحپوری که کوکلتاش آنحضرت
بود بخطاب قطب الدین خانی ممتاز گشت و شیخ حسن پسر شیخ بینا بخطاب مقربخانی فرق عزت
برافراخت میرزا جعفر مخاطب باصفخان از صوبه بهار آمده دولت آستانبوس دریافت وی
پسر میرزا بدیع الزمان بن آقای ملای مشهورست در عنوان شباب از عراق بهندوستان
آمده بولایم عم خویش میرزا غیاث الدین علی آصفخان بسعادت زمین بوس حضرت عرش

حوش

استانی سرافرازی یافت و منصب قلیلی عنایت فرموده تعینات بنگاله نمودند و در شورش بنگاله
معصوم کابلی و قاقشالان باغی شده مظفرخانرا بقتل رسانیدند جعفر بیگ و خواجه شمس الدین
بقید مخالفان افتادند و انها هرچند خواستند که اینهارا با خود متفق سازند در عایت نمایند
راضی نشده بحیله خود را اخلاص ساخته بدرگاه عرش استباه امدند و حضرت عرش استانی
را این ادا خوش امده در مقام تربیت درامدند و در اندک مدت بخطاب اصفخانی و منصب
میربخشی ترقی و تصاعد نمود تا در اخر بوالا پایه دیوانی کل سرافرازی یافت بهمه نوع قابلیات
اراسته بود و شعر را خوب میگفت و نثر را بسندیده می نوشت این چند بیت از واردات او
شهر گنجایش غمهای دل ما چوند اشت ٭ سوا فریدند برای دل ما صحرا را ٭ رسید و مغطم کرد اتقدر
ننشست ٭ که اشنای دل خود کنم تسلی را ٭ جعفر ره کوی یار دانست ٭ مشکل که دگر زبان شنید زرا
سلاح جنگ در دستش جنان جست ٭ که گویی همچو تیر از نیمه اش رست ٭ ز نوشین لب ساقی درچشم
ساقی ٭ اثر ازی جو می در شیشه باقی ٭ ز شوق انچه انجا دید فرهاد ٭ مرا انیجا قلم از دست افتاد ٭
دو کس را در بیابان خطرناک ٭ ز بی ابی فتاد اندر جگر چاک ٭ جو دست سعی کوته شد ز چاره ٭
نفسها او فتاد اندر شماره ٭ بسیح بحر و مساح بیابان ٭ امانت دار گنج الحیوان ٭ لبالب کوزه
صافی زهر درد ٭ بنزدیک لب هر یک جو اورد ٭ سوی ان یار دیگر کرد اشارت ٭ چنین تا زندگی شان
شد بغارت ٭ ببالین گاه شان خضر استاده ٭ بهمدیگر انصاف داده ٭ بمرگ از زندگی صد
بار خوشتر ٭ خجل از کرده خود با سکندر ٭ نهاد اینه دل در برابر ٭ وز و نسخه گرفت از عکس دلبر.

ذکر فرستادن شاه زاده پرویز باستیصال رانای مقهور جون در عهد دولت و زمان سلطنت
حضرت عرش استانی با توجهی که انحضرت را باستیصال رانا مخذول بود بحسب تقدیر انمهم نسق
شایسته نیافت و در اواخر مدت سلطنت حضرت شاهنشاهی را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت
فرموده بودند و ایشان نیز دل نهاد ان نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب اله باس عطف
عنان نمودند و استیصال وخیم العاقبت در عقده توقف ماند اکنون که تخت خلافت بجلوس
جهان افروز ارایشگی یافت افتتاح این عقده دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده
پرویز را با لشکران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و اصفخان به اتالیقی شاهزاده
سربلندی یافت و محمد قلیج خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت برافراخت و دلاور خان
افغانرا بحکومت لاهور سرافراز ساخته بدانصوب رخصت فرمودند و وزیر خان بدیوانی ولایت
بنگاله و تنقیح جمع ان صوبه دستوری یافت ذکر سوانح سال اول جلوس ابد قرین یازدهم شهر

ذی

ذي قعده هزار و چارده هجري نير اعظم به بيت الشرف حمل سعادت تحويل ارزاني فرمود نخستين سال از
جلوس همايون ببهارگي و فرخي اغاز شد و ياران بعيش نشستند بساط سبزه لكدكوب شد به باي نشاط
زبسكه عارف و عامي برقص برجستند و باين حضرت عرش استاني دولتخانه را با قمشه گرانبها و انواع
طرايف و نفايس اذين بسته جشن بادشاهانه ترتيب يافت و نثار و زر شرف هر روز يكي از سران دولت
بزم نشاط اراسته بلوازم نثار و پيشكش برداختند از اعاظم سوانح كه در مبادي اين سال برتو ظهور
افكند گريختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر والا قدر و تفصيل اين اجمال انكه چون
داغش بماخولياي سلطنت موهوم و ژاژخاي خويش امد كومان خانه به انداز اشفته و سراسيمه گشت
و اين ماخوليا در مغز خاطرش جا گرفت هماره از خدمت رميده متوحش مي بود هرچند انحضرت
بنوش دارو ي شفقت و التفات بدرانه اولجوي ميفرمودند او بيشتر متوهم و مترددمي زيست تا انكه شب
يكشنبه هشتم ذي حجه بعد از انقضاي يك ساعت نجومي با معدودي كه محرم راز و محل اعتماد او بودند
از ارك دار الخلافه برامده راه ادبار پيش گرفت و بعد از نفسي امير الامرا خبر يافته بخدمت
حضرت شتافته اين خبر موحش را معروض داشت تخت راي جهان ارا چنين تقاضا فرمود كه بادشاه
زاده جوانبخت شاهزاده خرم را بتعاقب ان سرگشته باديه ضلالت رخصت فرمايند امير الامرا التماس
نمود كه صلاح دولت در نيست كه بنده باين خدمت دستوري يابد حكم شد كه چنين باشد در اخر
ملهم غيبي بخاطر قدسي مظاهر برتو افكند كه شاهزاده عالميان را بجاي خود سريراراي دولت فرموده
اعتماد الدوله را در خدمت ايشان باز دارند و موكب اقبال همعنان فتح و فيروزي بتعاقب او
شتابد و باين عزيمت صايب شيخ فريد بخشي را با اكثري از امرا و منصب داران كه بسعادت حضور
اختصاص داشتند بطريق منقلا رخصت فرمودند و باختيار ساعت معتقد نشده اخر ان شب رايت فتح
و فيروزي برافراشتند در سواد شهر ميرزا حسن بسر ميرزا شاهرخ را كه رفيق طريق بغي بود و در ظلمت
ادبار راه گم كرده سراسيمه ميگشت گرفته اوردند و شگون مبارك گرفته در زندان مكافات مقيد و
محبوس فرمودند اهتمام خان كوتوال بقراولي و خبرگيري مقرر گشت در نواحي متره حسن بيگ بدخشي
كه بحكم اشرف از كابل بدرگاه والا مي امد بخسرو دوچار ميشود و بغنون او از راه رفته اواره باديه
ضلالت ميگردد و در مخاطبات خان بابا گفته مدار اختيار خود را بقبضه اقتدار او حواله مينمايد و چون
حسن بيگ از جانب حضرت شاهنشاهي مطمين نبود و از بن طلب استشمام بي عنايتي مي نمود و در
اصل سرشت بدخشيان بفتنه و شورش مجبولست قرار همراهي او ميدهد و با سيصد جوان بدخشي عطف
عنان نموده طريق بغي و كفران نعمت بيش ميگيرد و در اثناي راه از سوداگر و غيره هر كس پيش
مي امد اموال او را غارت كرده و سر او را باتش بيداد سوخته و از دود دل مظلومان انديشه نكرده

طی راه ادبار می نمود خصوص اسپان سوداگری و طوایل پادشاهی هرجا بنظرش در می آمد
متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و پیادهها را سوار ساخته همراه میگرفت قضارا دلاورخان
که بحکومت لاهور سرافرازی یافته رخصت شده بود در مقام پانی پت خبر آمدن خسرو از عقب شنیده
فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر از او بحصار
لاهور درآمده باستحکام قلعه و برج و باره پردازد عبدالرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه
درگاه بود بدلاورخان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت لیکن توفیق نیافت که فرزندان
را از آب گذرانیده خود با دلاورخان مراجعت و موافقت نماید بالجمله دلاورخان بجانب لاهور
شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو او را ملک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد و برعت
هرچه تمامتر طی مسافت نموده بجانب لاهور شتافت و او رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در دنبال او
داشت و بتوزک میرفت و هرچند امیرالامرا و مهابتخان از خصومتی که با شیخ داشتند حرفهای
غیرمحل معروض میداشتند و او را بنا دولتخواهی متهم میساختند و عرض می نمودند که شیخ فرید دیده
و دانسته خسرو را پیش انداخته میرود و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را باو میرساند
و کارش را تمام سازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند
شیخ اصلا از جا در نیامده در خور اخلاص و قرارداد خود با شیخ گذارشند و دلاورخان بلاهور رسید
باتفاق میرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره برداخت و توپها را
بالا برآورده بشرایط تحصن همت گماشتند مقارن این حال خسرو بلاهور پیوست و چون در دولت
را بر روی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و
ادبار برداخت و از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز
خسرو قریب دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره
بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال خاقان گیتی ستان نیز لشکر منقلا را قوی پشت
دارد و درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال
شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهة نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات
نمود هرچند بنصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه
بران مترتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت انعطاف ارزانی داشته صبحگاه که
در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از پی شتافت قضارا درین شب باران عظیم شد و جمعی
از اوباش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بمواضع
اطراف و نواحی درآمده از تطاول و تعدی زن و دختر رعایا را بزور کشیده مطعون و مردود ازل

ازل وابد گردیدند وصبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقهٔ ارباب زوال ونکال رسانیدند آخرهای
روز شیخ فرید در کنار آب بیاه خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی وپل مقید نشده بارگی توکل باب راند
وتمام فوج او بیامن اقبال یزدال حضرت شاهنشاهی بایاب عبور نمود ودر آنطرف آب میر جمال الدین
حسین از پیش آمده جمعیت خسرو را بغایت گران ظاهر ساخت واظهار این مقدمه که موجب تردد خاطر
همراهان بود از میر ناپسندیده نمود وشیخ جواب ناملایم بمیر گفته رخصت داد وخود با جمعی که همراه داشت
جبه پوشیده مستعد کارزار گشت تعارض انجال فوج مخالف نمودار شد وبین الفریقین نایرهٔ قتال و
جدال اشتعال پذیرفت سادات باربه که هراول لشکر منصور بودند داد جرات وجلادت داده بسیاری
از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداخته خود زخمهای کاری برداشتند از جمله سید جلال وغیره قریب
نصف نفر از سادات بزخمهای جانستان سرخ روی دین ودولت شدند درینوقت سید کمال بخاری که
التمش بود با برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیت نمود وبهادران فوج بر
انغار نیز توسن شهامت برانگیخته بیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند واکثری از انها
دست بکار نبرده راه فرار پیش گرفتند وقریب چهارصد سوار از ایماق بدخشان علف تیغ انتقام شده در
زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ فرار نموده آوارهٔ بادیهٔ ناکامی
وزشت نامی گشت انتظام بخش سلسلهٔ خلافت شیخ فرید رایت فتح وفیروزی برافراشته کوس شادی
در عرصهٔ مبارزت بلند آوازه ساخت صندوقچه جواهر خسرو که همه جا وهمه وقت با خود میداشت با سکبال
سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد وشیخ از انجا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسال داشت
آخرهای همان روز بشارت فتح وفیروزی بمسامع جلال رسید وحضرت شاهنشاهی برجناح استعجال
توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصهٔ کارزار شدند وچون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار
نهاده راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت فرستادند که هرجا از ان
سرگشته بادیهٔ ضلالت آگاهی یابد گرم دگیرا شتافته او را بدست آرد وشیخ یک میدان راه پیش از
نادر دکاه فرود آمده بود ودو سه ساعت از شب گذشته موکب منصور بعسکر دولت پیوست شیخ از
خیمه خود برآمده مردمک دیده را بسم بادپای اقبال سود آنحضرت فرود آمده شیخ را در آغوش
ملاطفت گرفته عنایت ومرحمتی که هرگز در مخیلهٔ او نگذشته بود ظاهر ساختند وشب در خیمه شیخ گذرانیده روز
دیگر متوجه دار السلطنه لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از نادر دکاه برآمده سرگشتهٔ
بادیهٔ ادبار گشت از همراهان خود کنکاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی وضلالت بودند
گفتند که ولایت میان دوآب وپرگنات که دران سمت واقعست تاخت وتاراج کرده بجانب دار الخلافه
آگره باید شتافت اگر کاری از پیش رفت فبها ونعم والا بجد ولایت شرقیه باید رفت وممکن

است که از راجه مانسنکه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین سیر تردد دین بندکان حضرت را کی تاب انست که
که این همه محنت و تعب را متحمل کشته دست از شما باز ندارند حسن بیک کفت که این کنکاش غلط است شما را
بجانب کابل باید شتافت چه از اب ادم در انجا دیکی نیست و با نغل خزانه من در قلعه رهتاس موجود است
بمجرد رسیدن بجد و در رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل کار امدنی در خدمت شما فراهم می اید جنک اکر
بادشاه از پی شما بیاید جنک را اماده ایم و اکر اینجد و در رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل کار امدنی
در خدمت شما فراهم می اید اکر بادشاه از پی شما را سماوزانی دارند یکجندی بروزکار در ساخته
انتظار فرصت و فابو را طلبکار خواهیم بود تا انجه نصیب است از نهانخانه تقدیر جهره کشا کردد فردوس مکانی
بابر بادشاه و جنت اشیانی همایون بادشاه بیاوری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که
کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معه هذا ایشان خزانه نداشتند و من جهار لک روپیه
در رهتاس دارم و پیشکش میکنم جون عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار این بسیار برکشته روزکار برداده
بود کنکاش او را مرجح داشت و افغانان جدایی کزیده بجانب هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو
با حسن بیک خواست که از اب جناب عبور نموده خود را برهتاس رساند جون باطراف ممالک فرامین
رفته بود که کماشته جاکیرداران و کروریان و غیره از حدود متعلقه خویش خبردار بوده هرجا از و اثری ظاهر
شود سعی در کرفتن او نمایند لاجرم در کذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد نخست بکذر شاهپور رفته خواستند
که از ان کذر عبور نمایند هرچند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناکزیر بکذر سودهره رفتند جون شب بود مردم
او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بی ملاح بدست اوردند و کشتی دیکر بر بهیمه و کاه یافتند و ملاحان کشتی
همه را بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی سوار شده خواستند که از اب بکذرند ملاحان اتفاق
اینها را دریافته کشتی را درمیان دریا بجای بردند که بر ریک نشست و خود ها در اب جسته شناه
کذشتند این خبر بمردم سودهره کفتند و جوهری و مردم سودهره میر ابو القاسم نمکین را که در برکنه کجرات
بود خبردار ساختند و او با دیکر منصب داران خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسیدا
بعلامت و جابوسی در امده ایشان را در کجرات بمنزل خود برد جون با خسرو و حسن بیک بخشش کسی
پیش نبود ناعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه سلخ شهر محرم هزار و پانزده هجری خبر کرفتاری
او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو بر کشته
بخت و حسن بیک تیره روزکار و عبد الرحیم مردود را بدرکاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو
را دست بسته و زنجیر در پا بتوره جنکزخانی از طرف جپ به پیشکاه قهرمان جلال در اوردند حسن بیک
را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست جپ او استاده کردند خسرو درمیان هر دو ایستاده میلرزید
و میکریست حسن بیک بکمان نفع موهوم هرزه کویی و ژاژخایی در امده پریشان کفتن اغاز کرد جون

غرض

عرض اد برنیکاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نکذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و مجبوس
دارند و حسن بیک را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از کون بر دراز کوش نشانیده
بر دور شهر گردانیند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد حسن بیک بیش از چهار پهر زیاده
زنده نماند و بر پشت خر جان داد و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بر دور شهر میگردانیدند از غایت
بی آزرمی پوست سگ بر رو کشیده در کوچه و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش
می افتاد میخورد از روز تا شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند در یک شبانروز
کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد چون در پرگنه بهرون وال شیخ فتح کرده بود حسب
الالتماس شیخ در آن مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد موسوم فرموده بشیخ عنایت کردند و شیخ بخطاب
مرتضی خانی سربلندی یافت و جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت
بودند بجهت سیاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رسته دارها نصب کرده باقسام
عقوبت بر دار کشند در اوراق سابق سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه
شهامت به تسخیر ملک رانا تعیین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندها
را بر سر انهم کذاشته خود با اصفخان متوجه دار الخلافه اکبر آباد گردد درین وقت که بیامن
اقبال بزوال اطفای نایره خسرو شد حکم فرمودند که فسخ العزیمت نموده متوجه درگاه والا شود
روز چهارشنبه نهم صفر بساعت نیکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان
دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت برگیرد درین
هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شنقار شدن حضرت عرش آشیانی
شنیده با عتضاد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته
مردانه پای همت افشرده و بالای ارک جای بجهة نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را
نظاره نماید و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده همه روزه افواج ترتیب داده بمقاتله بیرون
میفرستد و آثار غلبه و تسلط ظاهری سازد چون این خبر در لاهور بمسامع جلال رسید فوج کلانی
برداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان ترتیب فرموده قراخان ترکمان و تخته بیک کابلی که
بخطاب سردار خانی اختصاص داشت با دیگر امرا و منصبداران بکومک تعیین نمودند و پیش از آنکه
افواج ظفر قرین بقندهار رسد لشکر قزلباش ترک محاصره نموده بمحال متعلقه خویش بازگشتند بنابر آنکه
فرمانروای ممالک ایران شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور
نشنیده رقمی بنام حسین خان بیگلربیگی خراسان و ملک سیستان و غیره مصحوب حسین بیک نامی
ارسال کرده دست ازان اراده باز داشته هرکدام بجا و مقام خود شتابند و لشکر را از گرد قلعه بر

و شورش خسرو شنیده حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر آراسته بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نمود

خیزانده خود بخدمت بندگان حضرت رفته مراسله که در عذر این جرات و گستاخی نوشته شده بگذرانید

درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا امده دولت زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان

بحکومت قندار فرق عزت برافراخت و شاه بیگ خان روانه درگاه والا شد و بعد از چند گاه

سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف نمودند و درین تاریخ شاهزاده پرویز

از مهم رانا باکو بکیان امده سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر

سرافراز گردید مقرب خان نیز که بجهت اوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود

پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت فرمود از شاهزاده مرحوم سه پسر و چهار دختر

مانده بود پسر کلان طهورث دوم بایسنغر سیوم هوشنگ درین تاریخ میر ابو البقا پسر دولت خان

لودی که نوکر عمده خانخانان عبد الرحیم بود و در اخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت

بسیار به سرش ظاهر میکردند و در محاورات بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف

بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه امده دولت زمین

بوس دریافت منصب سه هزاری و خطاب صلابت خانی عنایت نمودند و همدرین سال

مرتضی خان بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی

ولایت بنگاله از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسب تیچاق با زین مرصع عنایت

فرمودند و منصب او پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد و دو لک روپیه بصیغه مدد خرج بسرکار البه‌ داد

سه لک روپیه بکوکلتاش او مرحمت نمودند هم درین تاریخ صبیه شاهزاده شاه مراد برادر خود را با شاه

زاده پرویز نسبت فرموده یک لک سی هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچیق فرستادند و

بجهت سامان طوی یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرایب سوانح

ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که براجه علی خان نوشته و از جنت و غیبت

حضرت عرش استانی هیچ فرو گذاشت نکرده و انچه بر زبان قلمش امده بی محابا و ملاحظه روی

کاغذ بلکه روی دل را سیاه کرده و چنان صاحب قبله را ابزشت نامی متهم ساخته و بعیوبی منسوب

داشته که نسبت دادن این بهیچ احدی در خور نیست تا بصاحب چه رسد اتفاقا این نوشته

بعد از فتح قلعه اسیر در اموال راجه علی خان بر امد و بدست خواجه ابو الحسن افتاد و خواجه درین

ایام بنظر حضرت شاهنشاهی در اورد و انحضرت در میان مجلس او را پیش خوانده نوشته او را

بدست او دادند که بخواند داو هم چشم از قبح ان پوشیده بی ملاحظه تمام را فرو خواند استاده

پایه سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بد انچه سزاوار بود بزبان اوردند هر چند انحضرت

انواع واقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش استانی بفریاد ادرسید

و جاگیر

شاهزاده سلطان پرویز زنگ روار
دیار خاص و عام گشت و بعد از فراغ
جشن طوی م

و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند درین هنگام نشاط انجام جشن
طوی خاطر فیض ماثر به نشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرجاک نندنه که از شکارگاهای
مقرر صوبه پنجابست نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بنشاط
شکار پرداخته عنان معاودت بدار السلطنة لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جاندار
از قچقار کوهی و بز کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو شکار شد بز کوهی که از همه کلانتر بود وزن فرمودند
دو من و بیست و چهار سیر امد که بیست و یک من بوزن خراسان باشد و قچقار کوهی دو من و سه استار
بر امد که هفده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده استار که هفتاد و شش من خراسان باشد
نیله گاو چهارده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد درخلال این حال از عرایض واقعه نویسان
صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلی خان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملکست
مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر قلی خان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت و سنگرام
بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید **وقایع سال دوم از جلوس اقبال قرین** در چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی
قعده هزار و پانزده هجری نیر اعظم بخانه شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز جهان
افروز آراستگی یافت درین جشن عالی بادشاهزاده جهانیان سلطان خرم را منصب بیست
هزاری عنایت نموده علم و نقاره و تومان طوغ مرحمت شد هفتم شهر ذی حجه باعث مسعود و زمان
محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیج خان بحکومت و حراست لاهور سرافراز
گشت در کوه بیدولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمی روید ظاهرا ازین سبب
کوه بیدولت میگویند از وقایع آنکه چون امیر الامرا ابیماری صعب روی داده در رکاب ظفر
انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصف خان بوالا منصب وکالت فرق عزت برافراخت خلعت
خاصه و قلمدان مرصع لطف فرمودند و خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی سرافراز شد روز
پنجشنبه هژدهم صفر باغ شهرآرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از بلستان که در کنار
شهر واقعست تا باغ مذکور نثار کنان تشریف بردند و فقرا و محتاجان کام دل برگرفتند و در پهلوی باغ
شهرآرا باغی طرح افکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید درمیان
این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه داشت
بنهان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که بخطاب شیرافگن اختصاص داشت قطب
الدین خان را کشت و او را نیز بندهای بادشاهی که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند
و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه شاه طهماسپ صفوی
بود و بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه

فتح تته بود بپوست خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و دران یورش مصدر خدمات
پسندیده گردید و چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب
لایق سرافراز گردید و درهمان ایام صبیه میرزا غیاث بیگ را نامزد او گردند و چون موکب اقبال حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه از اکبراباد متوجه فتح دکن گشت و شاهزاده ولی عهد باستیصال
رانا دستوری یافت و علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر گشت و حضرت التفات خود را شامل حال
او فرموده بخطاب شیرافگن اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جهانگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده
بدانصوب فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش بفتنه خوی و شورش طلبی مجبول و مفطور است
در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت
قدم یابد بحال خود دارد و الا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند
اتفاقا قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بدمظنه گشته هر چند بحضور طلب نمود عذرهای
دور از کار پیش آورده اندیشهای فاسد بخاطر راه داد و قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه
والا عرضه داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل
ادراک نماید بنوعی که در هنگام رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند
قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی توقف و تامل جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان که بتیول
شیرافگن مقرر بود میشود و او از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار
تاخته میرسد در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرو میگیرند او میگوید که این چه روش
و ترک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن می پردازد شیرافگن
از چهره حال نقش غدری استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد گرم و کبرا شمشیر کشیده
بر شکم قطب الدین خان زخم کاری میزند چنانچه روده و احشای او بیرون می افتد و او بهر دو دست
شکم را گرفته به آواز بلند میگوید که حرام خور را نگذارید که بدر رود و آیبه خان کشمیری که از بندهای
عمده بود و از شجاعت و جلادت بهره تمام داشت اسب را برانگیخته زخم شمشیری بر فرق او میزند
و شیرافگن شمشیر سنگینی به آیبه خان زده کارش تمام میسازد درینوقت ملازمان قطب الدین خان
از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند و جهانگیر قلی خان صاحب صوبه
بهار بجای قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار
مقرر گشت و از غرایب آنکه در حوالی علی مسجد و غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت در آمد که بکلانی خرچنگی
بود و گلوی ماری که بدرازی دو ذرع شرعی باشد گرفته می فشرد لحظه توقف فرموده تماشا
میکردند تا مار جان داد و چون مکرر بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع

شده دران

مجهولی از مردم اوجه در لباس درویشان وزی ایشان ولایت اوجینه که در نواحی پتنه
واقعست میرسد و بآن مفسدان واقعه طلب رابطه آشنائی و جمعیتی بهم رسانده اظهار
مینماید که من خسروام و از قید و زندان گریخته باینجد و داده ام اگر با من همراهی کرده امداد
و اعانت نمایید بعد از آنکه کار من رونق بندیده یابد شما شریک دولت من خواهید بود آن
مفسدان ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه برده با خود متفق ساخت و متیقن آنها شد
که این خسرو است و جمع کثیر از سوار و پیاده بر گرد او فراهم آمد و بسرعت هرچه تمامتر خود را به پتنه
رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن
درنیارست پرداخت و مخذولان از دروازه قلعه بدرون درآمدند داد با غیاث بیگ از راه
دریچه که بطرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده نزد افضلخان روانه گردید و
مفسدان متعاقب بقلعه درآمده اموال و اسباب افضلخان و خزانه پادشاهی را متصرف گشته
براد دو بش برداختند و بسیاری از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت
اثر در کورکپور با فضلخان رسید و شیخ بنارسی و غیاث بیگ بخشی نیز خود را با فضلخان رسانیده
صورت واقعه را بیان نمودند و دلنشین او ساختند که این خسرو نیست و افضلخان باعتقاد
اقبال بیزوال متوجه استیصال آن گروه وخیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضلخان بو
رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده با جمعی از سوار و پیاده که بر گرد او فراهم آمده بودند
قدم ادبار پیش نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست و از آنجا که اقبال روز افزون
همه وقت قرین حال فدائیان جان سپار است باندک زد و خوردی سلک جمعیت مخالفان
از هم گسیخت و دیگر باره قدم ادبار بدرون قلعه نهاد و لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام
دروازه و برج باره پرداخت و افضل خان باشنه کوب بدرون قلعه درآمد و او سراسیمه
بدرون رفته در دستحکم بست و تا سه پهر دران خانه زد و خورد نموده بتنهائی کس را بزخم تیر
ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان قرار بر فرار داده
راه ادبار سپردند از آنخانه برآمده افضلخان را دید و بجهة تسکین این فتنه و اطفای نایره
ف دفی الفور افضلخان بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع عز و جلال
رسید و فرمان شد که شیخ بنارسی و غیاث بیگ و دیگر منصب داران را که در حراست شهر
و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و از گون بر خر نشانیده
روانه درگاه سازند و در شهرها و قصبهای که بر سر راه واقعست بگردانند تا موجب عبرت
و بیداری سایر نامردان کوتاه اندیش گردد اعتضاد الخلافة الکبری مرتضی خان

بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبه ملتان
بود بحکومت کابل سرافراز شد قبل ازین مهابتخان را بجبه اوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند
در بینولا او را بجوای دار الخلافه که گذشته خود پیشتر امده ملازمت نمود و بعد از چند روز خانخانان
نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده
بود و بعد از رسیدن ببرهانپور در هنگامی که نقل و حرکت لایق نبود و سواری و تردد منافی سپاهی
گری و کاردانی بود سلطان پرویز را با لشکران بالاگهات بر اورده و از بی اتفاقی سرداران
و نفاق امرا و اختلاف رایهای ناصواب سر رشته تدبیر از دست داده کار بجای کشید که
عسرت غله مردم را اشفته حال و اسپ گرسنه گردانید و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای اسمانی
باران بموقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و جانورهای نیم جان که از لاغری و
زبونی دم خیز شده حرکت نمی یارستند که در جا ماندند ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح گونه که لایق
سگان این درگاه بود کرده ببرهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر
بحال تباه ببرهانپور امده دولتخواهان حمل بر نفاق و بداندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا
معروض داشته پای خود را از میان کشیدند خصوص خانجهان نوشت که انچه شد از نفاق
خانخانان است یا این خدمت را مستقل بدو باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این خدمت
و بر داشته خود را بخدمت تسخیر دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود بکومک این فدوی
مقرر داشت تا بیمن اقبال روزافزون شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک بادشاهی
را که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعها را بدست اورده ضبط و نسق سرحدها نماید
بلکه ولایت بیجاپور را که در تصرف عادل خانست ضمیمه ممالک محروسه سازد و اگر این خدمت
را در مدت مذکور نسق ساخته نشد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بندهای
درگاه ننماید چون این عرضه داشت خانجهان بعرض همایون رسید سرداری ان لشکر بخانجهان
تفویض یافت و خانخانان را بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی شاهزاده
بلند اقبال سلطان خرم با صبیه مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزای صفوی ارایشگی
یافت و حضرت شاهنشاهی با جهانجهان نشاط و کامرانی بمنزل شاهزاده عالی مقدار تشریف
برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند و با کثیری از امرا خلعت عنایت شد چون
مهم دکن از بی اتفاقی امرا و نفاق خانخانان در عقده توقف افتاد دعاگو اقبال
بحال تباه ببرهانپور معاودت فرمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدان صوب رخصت
نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و علی خان نیازی

و بازبهادر قلماق

نند دران کوه بیچی ساخته اند و بدفن خواجه تابوت نام عزیز لیست و مدت هفتصد هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان
بدهد و اعضایش از هم نریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمیست بر گردنش که هرگاه
پنبه را از فراز زخم بر میگیرند خون ترشح می نماید و تا همان پنبه را بالای زخم نمی نهند خون نمی ایستد چون این خبر
غرابت نام داشت برقم اقبال نامه حکم اشرف شد که بدانجا رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس
نهایت تاکید بکار برده و حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم جراحی نیز
همراه کردند کمترین بشش منزل طی مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان
که جمعی از سادات سبزوار در انجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه تابوت
رفت و در دامن آن کوه ایوانی نموده رشد مقدار دو ذرع و نیم از زمین بلند تر یکی را بر فراز آن
برآوردم تا او دست دیگران گرفته بالا کشد و خود نیز بر آمدم در عقب ایوان خانه مربع چهار ذرع
در چهار ذرع صحن و سقف و دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و در میان خانه قبری کنده دو دری
کم لخت بران نهاده چون آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد و چون تخته از بالای تابوت
برگرفت میت را دید که بآیین اسلام رو بقبله خوابانیده اند دست چپ را بجهت ستر عورت
دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای ستر مانده اعضایش تمام درست پوستی بر استخوان
کشیده دو سه قبرغه طرف راست که بزمین چسپیده بوت ان رفته و نمایان بود اندک موی
بر یکجانب سر مانده و دو دندان بالا و دو دندان پایان از میان لب نمایان بود زخم و پنبه زخم غلط
بود انگشت و ناخنهای دست و پا درست و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در
میان آن درست بنشیند معلوم نشد که سبب این چیست ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر
از آنکه بعد از تفحص تحقیق پیری را از دیهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت ازو
پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگز خان و سلطان جلال الدین منکبرنی این
مرد شهید شده و العلم عند الله و در بنولا ارسلان نام اوزبکی حاکم کهمرد آمده سعادت زمین بوس دریافت
درکار سیوستانرا به تیول او مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال خبر رسید که میرزا
شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم و
جود نهاده اند بعد از ان میرزا سلطان که در خدمت شاهنشاهی تربیت یافته و پس ازو میرزا بدیع
الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند
روز جمعه هفتم جمادی الاول مبارکی از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن
شاه بیگخان بکابل تاش بیگخان از شهر و نواحی خبردار باشد و از سوانح بد اندیشی هواداران
خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت خویش و بقصاص رسیدن و تفصیل این مجمل آنکه در

ابتدا روزی چند خسرو را با میر الامرا و اصفهان حواله فرمودند و مقرر شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک
روز ملازمان اصفهان پاس دارند در روز نوبت اصفهان نور الدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران
او پاسبانی می نمودند و در جایی که خسرو می بود نور الدین تنها میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت
و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد بترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد
چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود و امیر الامرا بجهة بیماری در لاهور توقف گزید و اصفهان
را بمنصب وکالت بلند پایگی بخشیدند خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند نور الدین مذکور
فتح الله پسر حکیم ابو الفتح را که درین ایام بندگان حضرت با وی لطف بودند با خود درین مطلب
متفق ساخت و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان که
صاحب اهتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت با خود همراز کرده اند بد و مقرر نمودند که
هر کس را که درین بند ولی متفق سازند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی بجهة
او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود و مدت پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشتند
با آنکه قریب چهارصد کس در زمره فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی
نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آنحضرت
کرده خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از اینها بتقریبی از
رفقای خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان
خرم را ازین مقدمه آگاه می سازد و او در لمحه بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض اینها
ماجرای نماید و شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت بدر والا قدر رفته حقیقت را معروض میدارد
و متعاقب اینحال اصفهان نیز خبر یافته بمنزل صلابت خان میرود و آنچه شنیده بودند گوشزد سازد
بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید آنحضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیدند
و او بسرعت هر چه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده
بودند بیان فرمودند صلابت خان معروض داشت که لحظه پیش ازین اصفهان نیز بمنزل من آمده این
حرف اظهار ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمانروایی تمکن جسته حکم باحضار آن جوانان
گرفتها فرمودند یکی از اینها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین زودی از عراق آمده
نوکر شاهزاده پرویز شده بود و صلابت خان عرض کرد که تا یکی از اینها نبوید جان بخشی
مطمئن خاطر نشود ممکن نیست که حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد که میرزا
محمد را قول داده باز پرس نمایند و او بعد از اطمینان قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروض داشت
و بعد از ثبوت نور الدین ولد اصفهان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله و هندوی اعتبار خان

ابن

وبداغ ترکان بر(دار) کشیدند وصلابت خان معروض رسانید که اگر حضرت در مقام تفحص باز پرس در نیابند
کس بسیاری بقتل میرسد مناسب دولت انکه این نوشته هندوی اعتبار خان ناخوانده باتش اندازند
تا پرده ناموس بندگان دریده نگردد انحضرت این التماس ورا مبذول داشته موافق مدعای او حکم
فرمودند و در باب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خر واژگون سوار سازند و منزل بمنزل باین رسوائی
ی اورده باشند از غرایب انکه قاسم بیگ که بخطاب و بانتخاب سرافرازی داشت و با حکیم فتح الله نقار
خاطر ظاهر میکرد روزی او را ابنا دولتخواهی منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامی که خسرو راه سعادت
گم کرده اواره دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت درینست که ولایت پنجاب را باو داده
این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند و ده روز بانزده
نگذشته بود که ان بی سعادت بشامت کردار خویش گرفتار امد و سوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال
اباد محل نزول رایات جلال گشت غیرت خان حاکم انجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح
افگند و در یک روز سیصد جاندار از قوچ کوهی وغیره شکار فرمودند و شاه بیگ خان از قندهار امده
دولت زمین بوس دریافت از تربیت یافتهای حضرت عرش استانیست انار الله برهانه و درین
دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی و مراتب بلند ترقی و تصاعد
نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان
دوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرافراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه
مرحمت نموده از مقام باباحسن ابدال رخصت انصوب فرمودند پیر خان پسر دولتخان لودی را که بمنصب سه
هزاری و خطاب صلابت خان عز اختصاص داشت بخطاب والای خانجهان بلند مرتبه گردانیدند دوم
ماه شعبان بدار السلطنة لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد میرخلیل الله ولد میرمیران از اولاد امجاد
شاه نعمت الله ولی که سلسله ایشان از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان
بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق امده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات
دو صد سوار سرافرازی یافت و دوازده هزار روپیه مددخرج عنایت شد درینولا اصفخان التماس
ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند موازی ده لک روپیه
از جواهر نادره و اقمشه نفیس و چینیای فغفوری و خطایی برسم پیشکش معروض داشت انچه پسند
افتاده موازی ده لک روپیه از جواهر نادره و اقمشه نفیسه برگزیده تتمه باو بخشیدند مرتضی خان از
گجرات انگشتری لعل بدخشی که نگین و نگین خانه و حلقه ان از یک پارچه لعل تراشیده بودند بوزن یک
مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش اب برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل پسند
افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال

و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنجهزار روپیه شد مقارن اینحال فرستاده

شریف مکه با مکتوب محبت طراز و پرده درخانه مبارک رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف

فرموده بمتصدیان سوتات عالی حکم شد که موازی یک لک روپیه از هر جنس که یاب اینملک باشد بجهة

شریف روانه سازند روز یکشنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار الخلافه اکره بطرف افتاد

قلیج خان بحکومت دار السلطنه لاهور و میر قوام الدین خوافی بدیوانی صوبه مذکور مقرر گردیدند روز پنجشنبه

۱۲ ذی قعده دار الملک دهلی محل نزول رایات جلال گشت در منزل سلیم گره سلیم خان افغان در

ایام حکومت خود برلب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق سرمنزل بکیفیت و نشیمن بست

چون ساعت درآمدن بدار الخلافه نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقید گردیدند راجه مانسنگه

از قلعه رهتاس آمده دولت باریافت یکصد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید وقایع سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذی حجه هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی

فرمود در موضع انکته که در پنج کروهی دار الخلافه واقعست جشن نوروزی آراستگی یافت درین

جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار سرافراز شد خواجه جهان بخدمت

بخشیگری ممتاز گشت روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافه

شد راجه برسنگدیو نور توبغون پیشکش کرد در جمیع جاندار از انسان و حیوان توبغون میشود

لیکن در حیوانات خوش نماست و بر قدرش می افزاید و در انسان بخلاف آن زشت و مکروه می

باشد باز و جره و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنه و طاوس و آهو

جکاره توبغون دیده شد از غرایب وقایع آنکه جلال الدین مسعود بمرگ بیمرگ کیمو و دیعت حیات سپرد

مادرش از غایت تعلق و دلبستگی در حالت احتضار فرزند دلبند افیون خورده بعد از فوت

پسر یکدو ساعت رحلت نمود و مقارن اینحال لعل کلاونت از عالم گذشت و او را کنیزی بود

که توجه خاطر باو ظاهر میساخت و افیون خورده رفیق راه عدم شد در هندوستان رسمیست

مستمر که زنان بعد از مردن شوهر زنده باتش درآمده جان فدای محبت می سازند و بسیار

شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده باتش درآمده باستقلال تمام سوخته اند اما از

مادر نسبت بفرزند شنیده نشده درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانوی صبیه قایم خان بسر مقیم

خانرا در عقد ازدواج خود درآورده بپادشاه محل مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر

قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده جهاندار

کرده ایشان حکومت صوبه بهار و پتنه با فضل خان پسر شیخ ابو الفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان

لاله بیگ نام داشت از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت

...ستانی پیوست و آنحضرت بفرزند بلند اقبال خود حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی بود
...ی عمده از و متمشی میگشت در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت در بنولا مهابتخان باستیصال رانای
...دستوری یافت و دوازده هزار سوار موجود با سرداران کاردیده بکومک او مقرر گشتند با نصد
...ندی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجنال و غیره و شصت زنجیر فیل و بیست لک روپیه
...عنایت شد و منصب مهابتخان سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت خلعت اسب
...و کمر خنجر مرصع بنا الله عنایت نموده دیگر امرا که بکومک او تعین شده بودند هر کدام را در خور پایه و
...اسب و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده بمبارکی رخصت فرمودند میرخلیل الله پسر میرمیران یزد
...لی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد در چهارم ماه ربیع
...راقم اقبال نامه بخطاب معتمد خانی ممتاز گشت درین تاریخ خانخانان سپه سالار بحکم اشرف از دکن
...دولت زمین بوس دریافت و دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید قیمت
...ده لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفایس از هر جنس بنظر در آورد راجه مانسنگ دستوری یافت
...وطن خویش رفته سامان یورش دکن نموده بدان صوب شتابد چون خانخانان متعهد صاف ساختن
...بت نظام الملکیه که در سنه قرار شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود
...ود نوشته داد که در عرض دو سال این خدمت را بانصرام رساند مشروط بانکه سوای لشکری
...در آن صوبه تعین است دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام
...شد که زود سامان نموده روانه سازند در بنولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله
...برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان
...دولت و سایر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارات روضه
...مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهای کلی برسم خیرات
...اهل حاجت عنایت شد مبلغ پانزده لک روپیه خرج عمارت روضه متبرکه حضرت عرش آشیانی شده
...از غرایب آنکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته در غایت
...روشنی و در آن خانه تعبیه رختی و کتاب چندی نهاده و هوا نمیگذارد که یک قطره آب بخانه در آید و هر کس
...تماشای آن رغبت نماید در آن کنج سر را باب فرو می برد زینه چند پیش می آید و دو سه زینه بپایان رفته
...بدرون خانه در می آید و در آنجا لنگ تر خود را کشوده لنگ خشک می بندد و می برد زینه نشیند و در آن خا
...جای ده دوازده کس هست که باهم نشسته صحبت دارند جنت مکانی بقصد تماشای حوض مذکور بخانه
...حکیم رفته خود باب در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو هزاری سرافراز ساخته بدولتخانه
...معاودت فرمودند درین تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر شمشیر مرصع
...اسب و فیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات شاکی و مستغاثی بودند
...او را بدرگاه طلب فرموده ولایت گجرات را بقبول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد

که خود در ملازمت باشد و جهانگیرقلی خان پسر کلان او بنیابت پدر بحکومت و حراست الملک برداز

وقایع سال چهارم از جلوس اقبال طراز جهانگیری نیر اعظم عطیه بخش عالم شب شنبه چهاردهم ذی حجه

هزار و هفده هجری ببرج حمل تحویل فرمود میرزا برخوردار خلف میرزا عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم

فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسید

اجداد ایشان درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا

جد کلان ایشان میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحب قران گیتی ستان بود و تا بود بغیر از

خواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته کلک

نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخت و باین دو سه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از

مهابتخان متمشی نشد او را الخدمت بحضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سرداران لشکر فرمود درین

سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهة مدد خرچ لشکر

دکن همراه دادند اصفخان بوالا پایه اتالیقی شاهزاده ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران سپاه

بکومک شاهزاده مقرر شدند در پنولا قلندری شیری پیشکش کرد بغایت تناور و قوی جثه در خورد سال

بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام شده که ادم را از ان ضمیر سا

بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهة تماشا فراهم آمده بود و جمعی از جوگیان

نیز در یکجانب استاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دویده یکی از انها را که برهنه بود گرفت

و بطریق ملاعبت نه از روی غضب چنانچه با ماده خود جفت میشود بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت

اصلا آزاری از ناخن و دندان او نرسیده بود و حکم فرمودند که از قید و زنجیر برآورده بگذارند که

در فضای چهره که طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه چهار شیربان کلته چوبها در دست همراه باشند

و این ادا مکرر از و بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاهداشتن آن توجه فرموده شیر بسیار

برسم پیشکش آوردند و در فضای طرف دریا زنجیر و قلاده میگشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بوده طعمه

طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان نر و ماده بهم رسید یکی مردانه نام داشت و دیگی فیل جنگ و یکی از دل

کمر اینها را باهم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیست در مستی و زور جوانی چند کس را ضایع هم

ساختند ماده شیری با یکی از انها جفت شده بچه آورده و شیر میداد تا بطعمه خوردن رسیدند و کلان

شدند و این از غرایب امور است که در عهد دولت جهانگیر بادشاه بظهور آمده و در هیچ عهد

و عصری نبوده که شیری بند و زنجیر در میان مردم بگردد و چارده پانزده شیر نفر دیده که در فضای چهره که

طرف دریا میگشتند و شیربانان همراه بوده محافظت می نمودند درین سال همایون فال صبیه مظفر حسین

میرزای پسر سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای ابن شاه اسمعیل صفوی را بجهة شاهزاده

عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس برسم ساچق

ارسال نمود

ارسال داشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلام
خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن
بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعین یافته متمشی نمیشود و دنیاداران دکن لشکرها فراهم آورده تا
عنبر بداختر پای ضلالت وادبار افشرده قدم جرات و بی باکی پیش نهاده دم از استقلال و استکبار
میزنند خانخانان را با ده دوازده هزار سوار دیگر بکومک و مدد شاهزاده تعین فرمودند و برقم اقبال
نامه حکم شد که نزد عبد الله خان شتافته از جمله دوازده هزار سوار که باستیصال رانای مقهور ما
مورند چهار هزار سوار ازو گرفته در نواحی اجین و مندو بخانخانان رساند سعادت نماید و نیز حکم
شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد برد برسم مساعدت بدهد بالجمله خلعت خاصه زردوزی
دگر شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان طوغ بخانخانان عنایت شد و از بندهای
که در موکب منصور سعادت پذیر بودند مثل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب
برادر زاده مبارک عرب که ولایت حویزه و دستول در تصرف دارد بکومک خانخانان دستوری
یافتند سلام الله نزد شاه عباسی بغایت عزیز و گرامی بود و در شجاعت منفرد بسبب نقد پرستان شاه
توهمی بخاطر آورده باین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب درینجا هم کاری ساخته لباس
زندگی را باتش خمر سوخت درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پرگنه باری نهضت
فرمود **وقایع سال پنجم از جلوس ابد قرین** روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذی حجه هزار
و نوزده هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود جشن نوروز در شکارگاه پرگنه
باری آراستگی یافت چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان سعادت بمستقر خلافت معطوف داشتند
درین سال از عرایض صاحب صوبه و واقعه نویس کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران
بخدمت شاه عباس فرمانروای ایران التجا برده و تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تخت دولت
میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده بداد و دهش
و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بدفرجامی و نحوست ازلی که در طینتش
ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سیرت نیک خویش برگشت و ستمگاری
و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سر از امرای اوزبکیه را که عمدهای دولت او بودند مثل
وردی رستم ارغون و حاجی بی توشچی و علی سید بی منغت دیوان بیگی و شاه کوچک بی دیوان بیگی که خود
تربیت نموده بمرتبه امارت رسانیده بود بگمان آنکه این جماعه برادرزادهای او امام قلی خان و
نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده
او گرد از تباهی راه نفرت گزید در خلال اینحال امام قلی خان و نذر محمد سلطان بتحریک جندی از امرای
اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک بتصرف در آوردند ولی خان هرچند دست و پا زد کاری

رسید اقبال روی برتافت و دولت پشت داد هر چه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه برعکس
میداد چون دانست که روزگار برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت
برکنده بخدمت دارای ایران پناه برد که مگر امداد و کومک شاه سلاطین پناه کاری از پیش برد
شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از گرم خوئی و دلجوئی بافراط که درین طور
اوقات بغایت پسندیده و خوش نماست دقیقه فرو گذاشت ننموده مجلسهای عالی ترتیب فرموده
خوش وقت میداشت بالجمله پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانید چون ازبکان پی در پی نوشتجات
فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مخل میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده
عطف عنان نمود چون بسر حد خود رسید بقیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بر
تخت ملک درآمد و با امام قلی خان در نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر سرپنجه تقدیر گشته
بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال کشید از غرایب اتفاقات که در مجلس بهشت آیین بظهور
آمده واقعه فوت ملا علی احمد مهرکن است او در صنعت مهرکنی از یکتایان روزگار بود و آنچه او بر فولاد
میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بوده و نقشی تخلص میکرد و مرد
درویش نهاد و مبارک نفس بود در مکتب خانه آنحضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد
باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار
آنکه شبی جمعی از قوالان سرود میگفتند و سیادی برسم اهل تقلید سماع میکرد و این بیت میر خسرو
که هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی میان خانه
سرود بود حضرت بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او
پیش آمده معروض داشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام
الدین کلاهی بر گوشه سر کج نهاده در لب آب جون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هنود
و عبادت آنها میکردند درینوقت میر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب میر متوجه شده میفرمایند
که طریق عبادت این جماعت را می بینی و این مصرع را میخوانند که هر قوم راست راهی
دینی و قبله گاهی میر بی تامل روی توجه بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ملا علی احمد مصرع ثانی را تمام ناکرده بیخودانه افتاد و
تمام شد از غرایب اموری که درینولا سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلیست در پتنه و شرح
این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب گورکهپور که مجدداً بجاگیر او
عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافت است متوجه میگردد و در پتنه شیخ حسام بخاری
و غیاث بیگ را که دیوان آن صوبه بود با جمعی از منصبداران میگذارد اتفاقاً قطب نام

مجهولی

و بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکومک او مقرر گشت
و سوای این دو هزار احدی که مجموع دوازده هزار سوار باشد بهمراهی او تعین شد
و سی لک روپیه خزانه با چند حلقه فیل همراه ساختند خلعت فاخر با کمر شمشیر مرصع و اسپ
و فیل خاصه و پنج لک روپیه بصیغه مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم سازی
خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقا روزی
در اثنای شکار انوب رای که از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی میرسد که زغن چند بران نشسته
بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن انها میکند قضارا در حوالی درخت کاوی نیم خورده بنظرش
در می اید و مقارن اینحال شیری در غایت کلانی و تناوری غضب الود از میان بته چند که در ان
حوالی بود برخاسته روانه میشود و با انکه دو گهری روز بیش نمانده بود چون ذوق انحضرت را بشکار
شیر میدانست که در چه مرتبه است خود با چندی که همراه داشت شیر را قبل کرده کس بجهت خبر کردن
میفرستد و چون این خبر بعرض بادشاه فیلبند شیر شکار میرسد جلو ریز متوجه انصوب میگردند
در انوقت شاهزاده والاقدر و رامداس و اعتماد رای و حیات خان و دو سه کس دیگر در موکب
اقبال سعادت پذیر بودند با بجمله شیر در سایه درختی نشسته بنظر در می اید اراده کردند
که برپشت اسب بندوق اندازند چون اسب شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده
شده تفنگ را سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نی تیر دوم انداختند
شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میرشکاری را که شاهین بدست در برابر او ایستاده بود
زخم زده بجای خود رفت و نشست و باز بندوق را بر کرده بر سه پایه نهادند و انوب رای
سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود و شمشیری در کمر و کلته چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان
سلطان خرم بجانب چپ انحضرت که جای دست باندک فاصله ایستاده بودند و رامداس و دیگر
بندها در عقب انحضرت شیر غضب الود برخاست و حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر کردند
و تیر تفنگ از محاذی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ اتش افروز صولت و غضب او
شد و جمعی که نزدیک ایستاده بودند تاب حمله او نیاورده برهم خوردند و انحضرت از صدمه
پشت و پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دو سه کس از انها پا بر سینه
من نهاده گذشتند و بمدد اعتماد رای و کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درینوقت
شیر بمردمی که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوب رای سه پایه را گذاشته بشیر متوجه گشت
و شیر نیز بجانب او برگشت و انوب رای چوبی که در دست داشت دو بار و دو دسته بر سر شیر زد
کوفت و شیر او را بر زمین انداخته هر دو دستش بدهن گرفته شروع در خائیدن کرد لیکن ان

جوب دانکشتر چند که در دست داشت نکذاشت که دستهاي او از کار برود انوب راي درميان
هر دو دست شیر به پشت افتاده بود و یکدست بالاي بالش حایل کرده درینوقت شاهزاده شیر
دل شیر شکار شمشیر از غلاف براورده خواست که بر کمر شیر فرود اورد قضارا دست انوب
راي بنظر مبارک ایشان درمي ايد واحتیاط بکار برده شمشیر را دو رتر از دست مي اندازند
رام داس هم زخمي میرساند و حیات خان نیز چند جوبي بر سر او میزند انوب راي بهلوي غلطیده
بزور زانو راست مي ایستد و سینه انوب راي نیز باسبب ناخن شیر مجروح شده بود بعد از انکه
از زیر شیر بر امد و شیر او را اکذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او فرود آورد
جون روي بکردانید تیغي دیکر بر صورت او انداخت جنانچه هر دو چشم شیر بریده شد و پوست ابرو
او که بزخم شمشیر جدا شده بود بر بالاي جشمهاي او افتاد درینوقت صالح نام جراغجي مضطربانه
امد جون تاریک شده بود کورکي بشیر برخورد شیر بیک طبانچه او را انداخت افتادن و جان دادن
یکی بود دیکر مردم از اطراف رسیده کارش تمام ساختند انوب راي بخطاب اني راي سنکدلن
واضافه منصب سرافرازي یافت مقارن این حال یکی از شیران خانه زاد که در شکارها همراه مي
دارند مست و قوي هیکل بنظر اشرف در امد حکم فرمودند که جهار زنجیر کاو را بر دوش جبل و دو من
بوزن هندوستان بود بر داشته روانه شد فرمودند که یک زنجیر کاو دیکر بالاي ان جهار ببندند
نتوانست بر داشت بعد از ان حکم کردند که جون راست بایستد بر بالاي انها بکذرند بالجمله هر پنج
را کرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فرون تر بود که با نصد من بوزن خراسان باشد وقایع
سال ششم از جلوس جاوید طراز در ششم ماه محرم هزار و بیست هجري جشن نوروز جهان افروز
اراستکي یافت در جشن شرف یادکار سلطان ایلچي داراي ایران که به پرسش تعزیت حضرت
عرش استاني و رسانیدن تهنیت جلوس امده بود بسعادت ملازمت اختصاص کرفت و سوغاتي
که شاه عباس فرستاده بود از اسپان تپجاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف کذرانید
خلعت لایق و سي هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد بایلچي مذکور لطف فرمودند سواد
مکتوب شاه درین اقبالي نامه مرقوم میکردد سواد مکتوب شاه تا رشحات سحاب فیض رباني در قطرات
غمام فضل سبحاني طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه کلشن سلطنت و جهانباني و
جمن زار ابهت و کامراني اعلي حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه کیوان وقار سپهر اقتدار
نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانکیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا و امسند نشین بارکاه عظمت
و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامراني جمن اراي کلشن
صاحب قران جهره کشاي جمال جهانباني مبین رموز اسماني زیور جهره دانش و بینش فهرست

کنار

کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای
طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار رجم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقران
خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت
قدس ساحتش از آسیب خشکسال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت
تحریرپذیر نیست قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید باز اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع
دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی و قرب باطنی است لله الحمد که
بحب جذب ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن منهال سلسال ابهت و اجلال این معنی
بتحقیق پیوسته که بعد مکانی و دوری صوری حائل مانع قرب جنانی و وصال روحانی نگشته رو
در یکجهتی است و ازین جهة گرد ملال بر آینه خاطر خورشید مثال ننشسته عکس پذیر جمال آن مظهر
کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته
بموانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوستست همنشینیم بخیال تو
و آسوده دلم کین وصالیست که در پی غم هجرانش نیست المنة لله تعالی و تقدس که نهال
آرزوی دوستان حقیقی ثمره مراد بار ورشنده شاهد مقصود که سالها در پرده خفا مستور
بود و بتضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسالت میشد با حسن وجهی از
حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مال منتظران انداخته بر فراز تخت همایون
و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای بادشاهی و زینت افزای سریر شهنشاهی
گردیده لوای جهانگشای خلافت و شهریاری چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت
بخش افسر و اورنگ و عقده گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان
انداخت امید که مقدم مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فرزند
تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب
سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف دارا داین وداد و در وس
اتحاد که بین الآبا و الاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آیین
استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث افسر
صاحبقرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حریم عزت بر سبیل تعجیل تعین شده بمراسم تهنیت اقدام
نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان در میان بود و تا خاطر مهر آگین از مهمات
ولایت مذکور جمع نشد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تقصیر واقع

شد هرچند رسوم و آداب ظاهري نزد ارباب دانش و بينش چندان اعتباري ندارد
اما طي آن بالكليه بحسب ظاهر در نظر قواصر كه مطمح نظر ايشان جز امور ظاهري نيست طي مراتب
دوستي است لاجرم درين ايام خجسته فرجام بيمن توجه خدام ملايك احترام مهمات ولايت از
دست رفته برحسب مدعاي احبا صورت يافت و بالكليه از آنطرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه
اصفهان كه مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار كامل الاخلاص راسخ الاعتقاد
كمال الدين يادگار علي را كه اباعن جد از زمره بندگان يكجهت و صوفيان صافي طويت اين
دودمانست روانه درگاه معلي نمود كه بعد از دريافت سعادت كورنش و تسليم و ادراك شرف
تقبيل و تلثيم بساط عزت و اداي لوازم پرسش و تهنيت رخصت مراجعت يافته باخبار مسرت
آثار سلامتي ذات ملايك صفات و صحت ذات مزاج وهاج خورشيد ابتهاج بهجت فزاي خاطر
مخلص خيرخواه گردد مرجو آنكه پيوسته دوحه محبت و وداد موروثي و مكتسبي و حديقه خلت دائمي
صوري و معنوي را كه بار رواي انهار موالات و اجراي جداول مصافات غايت نضرت
و خضرت پذيرفته از نشو و نما بنداخته بارسال رسايل كه مجالست روحانيست محرك سلسله
يگانگي و رافع غايله بيگانگي بوده باشند و روابط معنوي را بايتلاف صوري متفق ساخته
بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه و تعالي آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه
دودمان ابهت و اقبال را بتاييدات غيب الغيب مويد داراد از وقايع ناملايم كه درين ولاها
گشت تاختن احداد بدنهاد است كابل را درين هنگام نافرجام كه خاندوران با سران سپاه در
تن نيكهار و حدود بنگش توقف داشت و معز الملك بخشي با ملازمان خود و معدودي از بندها
درگاه در كابل بود احداد بدسگال فرصت مغتنم شمرده با سوار و پياده بسيار خود را بحدود كابل
رسانيد و معز الملك باندازه قوت و قدرت خويش شهر را كوچه بند كرده بدفع شورش مخالفان
پرداخت و چون افغانان چند توپ شده از اطراف بكوچه و بازار در آمدند معز الملك تاب
مقاومت نياورده خود را اندرون حصار انداخت و كابليان پاي همت افشرده از پشت بام و سراي
خويش آن مخذولان تيره بخت را به تير و تفنگ گرفته جمع كثير را بقتل رسانيدند و افغانان دل از دست
داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند و بيمن اقبال بيزوال حضرت شاهنشاهي قريب
يكصد كس علف تيغ انتقام شده تا دويست اسب گرانيده از آن مهلكه جان تنگ با بيرون بردند تا
ميداني در اهو كرد بود چون اين خبر وحشت اثر بوي رسيد بسرعت هرچه تمام تر طي مسافت نموده از راه
بشهر پيوسته بتعاقب آن مخاذيل شتافت و چون فاصله بسيار شده بود كاري ساخته عطف عنان نمود

مقارن

336

335

مقارن اینحال قلیج خان از لاهور آمده سعادت زمین بوس دریافت او را بحکومت کابل و
استیصال احداد و ضبط افغانستان تعین فرموده صوبه پنجاب را بتیول مرتضی خان عنایت
نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی و غیره تنخواه شد و مقرر گشت که خود
بمحال جاگیر شتافته متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آنحدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و ریشه ایشانرا
بر اندازد **ذکر خواستگاری صبیه اعتماد الدوله** از وقایع که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افکند
خواستگاری نورجهان بیگم است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها باید پرداخت
ناگزیر مجمل از کارنامهای آسمانی و نیرنگهای فلکی بر صفحه روزگار یادگار میگذارد اول ایشانرا
در حباله نکاح علی قلی بیگ شیرافگن بودند چون موی الیه در بنگاله کشته گشت پسران و مردم قطب
الدین خان ایشانرا روانه درگاه معلی نمودند و حضرت شاهنشاهی از آزاری که از کشتن قطب الدین
خان داشتند بیگم را برفته سلطان بیگم کوچ حضرت عرش آشیانی سپردند که در دولتخانه ایشان می
بوده باشد چون قلم تقدیر برین رفته بود که ملکه جهان و بانوی زمان گردد روزی در جشن نوروز
منظور نظر کیمیا اثر شده در سلک حرم محترم داخل ساختند و تعلق تمام بهم رسیده روز بروز
پایه عزت ایشان ارتقا و اعتلا پذیرفت نخست بنور محل ملقب ساختند پس از چندی بخطاب
نورجهان بیگم مرحمت نمودند و اعتماد الدوله بمنصب وکالت و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب
اعتقاد خان و خدمت خان سامان سرافراز گشتند و رفته رفته ترقی بمرتبه رسید که مدار رتق و فتق
مهمات سلطنت باختیار ایشان شد و در اواخر خود در سکه هم نام ایشان داخل شد و بغیر از آنکه
در خطبه نام ایشان خوانده نشد دیگر آنچه لوازم سلطنت بود بفعل آمد و از آن ملکه نیکو صفات و از
سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید و خیر او غالب بر شر بود بلکه شر نبود درینولا عبد الله خان
بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهار لک روپیه بجهت سامان سپاه و
تنبه لشکری که بکومک او تعین شده عنایت نمودند و بجای او راجه باسو بسرداری لشکر رانا
سرافرازی یافت و درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همتا بود
کارنامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد که جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در
هیچ ازمنه مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن نزدیک بآن نشنیده بالجمله در پوست فندقی چهار مجلس
از عاج تراشیده و ترتیب داده اول مجلس از کشتی گیران است که دو کس با هم کشتی میکنند و یکی نیزه بدست
گرفته استاده و دیگری سنگ و رسنی که در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است
و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیانه ترتیب
داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یکپای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پس پشت او نمایان

پ

و پنج نفر از خدمتگاران در گرد پیش او استاده و شاخ درختی بران تخت سایه انداخته مجلس سوم
و هنگامه ریسمان بازیست چوبی استاده کرده و سه طناب برین چوب بسته در ریسمان بازی بر آن
ان پای راست خود را از پس سر بدست چپ گرفته و بر بازی استاده بزی را بر سر چوب کرده
و شخصی دهل در گردن انداخته می نوازد و دیگری استاده و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج
کس دیگر استاده تماشا می اند و از ان پنج کس یکی چوب در دست دارد مجلس چهارم درختی است
و در ته ان درخت صورت حضرت عیسی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی با
ایشان در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند و از وقایع تعین نمودن عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ است از گجرات براه ناسک ترنبک بولایت دکن لاجرم راه اسپ گواهه که از خدمت
گاران و معتمدان حضرت عرش آشیانی بود بکومک خان مذکور دستوری یافت که از تهور و جلادت
بیوقت خبردار باشد و بخطاب راجگی و عنایت نقاره بلند پایگی بخشیدند و زنهور که از اعاظم
قلاع هندوستان است بمشار الیه لطف نمودند و اسپ و فیل و خلعت داده رخصت فرمودند
و پنج لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که همراه عبد الله خان تعین شده مصحوب ردب خواص
و شیخ انبیا نزد خان مظفر بو امرسول گشت و درینولا در موضع سمونگر که از شکارگاههای خواص
اکبراباد است حکم قمرغه شد و فضای وسیعی را سراپرده ها کشیده آهو بار رانده بمیان ان در آوردند
و تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوشوقت بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد
ششصد و چهل و یک آهو زنده گرفتار شده بود از ین جمله چهار صد راس بفتحپور فرستادند
که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف اینها خبردار باشد و قریب یکصد آهو را حلقهای
نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند بامرا و سایر
بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که امرای سرحد بعضی امور که بایشان مناسبتی
ندارد بعمل می آرند فرمان شد که بعد ازین پیرامون اموری که مخصوص سلاطین است نگردند اول
آنکه در جهروکه ننشینند و فیل جنگ نبند ازند و در سیاست آدمی را کور نکنند و گوش و بینی نبرند
ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای بادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام بر آمدن
نقاره ننوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان بادشاهی و نوکران خود بدهند جلو و چنگک بر دوش
نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای بادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند و آنچه به اینها نویسند مهر بر
کاغذ نکنند وقایع سال هفتم از جلوس ابد قرین روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک
هجری تحویل حمل شد درین جشن خرم بی اوزبک که در اوزبکیه بجرأت و قرقچی اشتهار دارد و از
عمدهای آن دولت بود بقدسی آستان آمده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن اینحال

عرضه داشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن مرز و بوم از لوث افغان رسید اکنون
مجملی از خصوصیات بنگاله بجبهه شادابی سخن رقم زده کلک بیان ساخته بر سر مدعا میرود بنگاله ملکیست و
سیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا کدهی چهارصد و پنجاه کروه و عرض از کوهستان شمالی تا
سرکار مدارن دویست و بیست کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد
در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یکهزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نواره جنگی
و توپخانه و غیره داشته اند و از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آنملک در تصرف افغانان در آمده
بعد از سلیم خان سلیمان کررانی در تصرف داشت و چون تخت سلطنت جهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت
عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک تعین شد امرای اعظام مدتها تردد و تلاشی کرده
افغانان را مستاصل ساختند لیکن قلیلی از افغانان در سرحدهای آنملک مانده بودند و عمده آنها عثمان
بود و در عهد دولت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه اوراکمر با عساکر اقبال اتفاق افتاد خصوص در ایام
حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر نشد درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی
بنگاله سرافرازی یافت فوجی بسرداری شجاعت خان ترتیب داده بر سر عثمان تعین فرمود اکثر امرای
نامی مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهه و معتقد خان
و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها بکومک او مقرر گشتند و چون بحدود متعلقه او رسید
نخست رسول زبان دان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خردپسند رهنمونی فرمودند چون
باد نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود و اندیشه های ناصواب و افکار دور از حساب
پیش نهاد خاطر ساخته خویش را بیهوده رنجه میداشت بجواب التفات ننموده در کنار ناله
که جهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد آراست و دولتخواهان از استماع این
جرات و تهور جبهه بوسیده آماده قتال و جدال گشتند چون خبر بعثمان رسید که بهادران رزم
جوی پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز به ترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر
آمد و هر فوج با فوج مقابل خود گرم دار و گیر و مجادله و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی که اعتقاد
قوی خود میداشت پیش انداخته بر فوج هراول می تازد و سید آدم بارهه و شیخ اچهه بدافعه
ارباب ضلالت پای همت افشرده جان نثار میکردند و افتخار خان سردار فوج برانغار نیز د
داد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت میرسد و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار
میکردند همچنین کشور خان سردار فوج جوانغار نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایه شهادت فایز
میشود با آنکه بسیاری از مخالفان بدسرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک افتاده
بودند چون جنیدی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن منهور بی باک از

کننده های خود حساب بر گرفته بخته نام فیل مست را پیش رو داشته خود بر فوج هراول می تازد و
چون بسیار فربه و مبطن بود درین روز بر فیل انباری دار سوار بود پسران و برادران و
خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت افشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی
بسعادت شهادت رسیدند و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل مذکور
بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز برچه بر فیل زد بعد از ان دست بقبضه شمشیر برده
دو زخم پی در پی بر چهره فیل میزند آنگاه جمدهر کشیده دو جمدهر میرساند فیل از غایت مستی
و دلاوری غضب آلود قدم پیش نهاده شجاعت خانرا با اسپ زیر میکند و ان شیر دل
فیل افکن مانند برق لامع از اسپ جدا شده راست می ایستد درینوقت جلودار او شمشیر زده
بر دستهای فیل میزند و فیل از ضرب ان زخم بزانو در می آید و شجاعت خان بدستیاری
جلودار فیلبانرا از فراز فیل بزیر میکشد و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل میزند فیل ازین زخم
فریاد کنان بر میگردد و قدمی چند رفته می افتد و اسپ شجاعت خان پی اسیب و آزار
بر میخیزد و شجاعت خان سوار میشود مقارن اینحال مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان میدوانند
و علمدار را با اسپ زیر میکند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار میسازد و میگوید که مردانه
باش که من زنده ام جمعی که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری بفیل
میرسانند و علمدار را سوار میسازند درینوقت تنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شده
بقیة السیف بزخمهای منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند اقبال بادشاه و جوان
بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم
از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بر نیست مع هذا تا رمقی داشت لشکر را بجنگ
ترغیب و تحریض می نمود و چون آثار ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عنان ادبار
معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان
باز کشیدند و چون دو پهر از شب سپری شد عثمان درگذشت ولی برادر عثمان و ممریز پسر او خاک
ادبار بر فرق روزگار خود بیخته خیمه و بنگاه را برجا مانده در دل سیاه تر از شب چندان باطل
ستیز را بر داشته بمکمن خود شتافتند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت
خانرا مطلع ساختند و دولت خواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن بجهت تردد ماندگی و تجهیز و
تکفین مقتولان و تیمار مجروحان دران روز تعاقب در عقده توقف افتاد و از اتفاقات حسنه
معتقد خان که در آخر بخطاب لشکر خانی سرافراز گشته و عبد السلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد
سوار و چارصد توپچی تازه زور درینوقت رسیدند و شجاعت خان این مردم را همراه گرفته تعاقب

ان کرده

آن گروه ستافت جون ولي برادر عثمان از عزيمت شجاعت خان اگاهي يافت نجات خود را منحصر در
بازگشت يافته کس نزد دولتخواهان فرستاده پيغام گذارد که عثمان که باعث اينهمه شورش و آشوب
و فتنه و فساد بود از گراني وجود سبکبار گشت وحق تعالي شر او را از سر بندها کفايت کرد ما همه بنده
فرمان پذيريم اگر شجاعت خان قول بدهد علامي و بندگي درگاه را سرمايه سعادت جاودانی دانسته
روي اميد بقدسي استان نهاده فيلان عثمان را برسم پيشکش ميگذرانيم شجاعت خان و معتقد خان
و ديگر بندها دلاساي ايشان نموده قول دادند و روز ديگر ولي برادر عثمان و ممريز پسر او با ديگر برادران
و خويشان امده شجاعت خان را ديدند و جهل و نه زنجير فيل برسم پيشکش اوردند و شجاعت خان نام
بردها را همراه گرفته در جهانگيرنگر باسلام خان پيوست و جون در اکبراباد نويد اين فتح بمسامع اقبال رسيد
اسلامخانرا بمنصب ششهزاري ممتاز ساخته شجاعت خان و ساير بندها که در استيصال عثمان مصدر
ترددات پسنديده شده بودند باضافه منصب سرافراز گشتند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص
يافت و از سوانح رفتن عبد الله خان است از گجرات بدکن و ناکامي مراجعت نمودن و شرح اين مجمل
انکه راي جهانگشا جنين تقاضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و اميرالامرا و ميرزا رستم با لشکرها بنور
از راه برار بدکن در ايند و عبد الله خان عالم و عليمردان بهادر و سيف خان و راجه رامداس
با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک متوجه فتح دکن گردند و افواج از يکديگر خبر گرفته بتاريخ معين
از دو جانب غنيم را بميان گيرند و باين تدبير غالب ظن انکه غنيم مستاصل شود و عبد الله خان جون
از گريوه گذشته بملک غنيم در امد ده هزار سوار موجود مستعد خوش اسپه اراسته داشت از غايت
غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در نياورده اعتماد بر قوت و قدرت خويش کرده
گرم دليرانه باستيصال مخالفان شتافت و جون عنبر از جانب او توهم عظيم داشت تمام لشکر و مردم
کاري خود را با اتش بازي و بان بسيار بتقابل عبد الله خان فرستاد در روز برد در لشکر گشته برگيکي
گري ميکردند و شب تا وقت سحر بان ميزدند و هرچند اين لشکر بدولتاباد نزديک ترميشد جمعيت
غنيم بيشتر ميگشت و عنبر بي درپي کومک ميفرستاد و جون اثري از فوج دوم بديد نيامد و غنيم هر روز
نوي بر ميگشت دولتخواهان صلاح دران ديدند که عطف عنان نموده باحمداباد بايد رفت و
کار از نوع ديگر پيش گرفت و باين عزيمت از حوالي دولتاباد برگشتند و درين راه غنيم بحدي مي آمد
و هر فوج با فوج مقابل خود در زد و خورد بود و علي مردان بهادر قرار برگشتن بخود نداده با فوج مقابل
خويش مبارزت نموده داد مردي و دلاوري داد و بزخمهاي منکر بر زمين امده اسير غنيم گشت و برگيان
او را برداشته نزد عنبر بد اختر بردند و عنبر او را در قلعه دولتاباد محبوس داشت و جراح بجهت
علاج او گماشت بعد از جند روز بهمان زخمها وديعت حيات سپرد اينحرف از و مشهور است که شخصي

گفته که فتح اسمانیست بهادر جواب داد که الحق فتح اسمانیست اما میدان از ماست و ذو الفقار بیگ تیر بزبان
خورده جان نثار شد چون لشکر بولایت بگلانه در آمد مخالفان از سرحد خود عنان ادبار معطوف
داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و فوج دیگر که از راه برار می آمد این حرف موحش استماع نمود
اینها نیز برگشته در عادل اباد بخدمت شاهزاده پیوستند نفس الامر انکه اگر این دو فوج دانسته
و فهمیده قدم پیش می نهادند کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت می یافت هیچ شک نبود و چون این خبر
در اکبراباد بمسامع جلال رسید خاطر اشرف بشورش و اشوب گرائید و انتظام ان مهم منحصر در
فرستادن خانخانان دانسته او را با خواجه ابو الحسن مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت
اصفهان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران امد و راقم حروف تاریخ فوت او را صد حیف
ز اصفهان بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده افتاد و مقارن اینحال خبر فوت میرزا غازی
رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته است احوال حضرت عرش اشیانی مفصل مرقوم گشته و میرزا
غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا
عنایت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمامی انجا سوای جاگیر در انعام مرحمت شد و تا در قندهار
بود سلوک را با متردین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم ساخت جوان خنک نهاد قابل
مستعد بود و با اهل سخن و مردم صاحب طبع صحبت میداشت و خود نیز موزون بود و شعر میگفت و وقاری
تخلص میکرد لیکن شیفته شراب گشته جان خود بر سران باخت بعد از فوت او ابوالبی اوزبک کلان
بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت برافراخت در ینولا جشن طوی شاهزاده والا شکوه
سلطان خرم با صبیه قدسیه اعتقاد خان پسر اعتماد دوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس
بادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانیدند و بجهت بیگمان و بردگیان
سرادق عفت تورهای لایق چنانچه رسم است کشیده به امرای عظام خلعتهای فاخر لطف فرمودند
میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سربلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار
در انصوبه جاگیر تنخواه شد و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته را از قرار
هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بشکار
رغبت فرمود در ان حین خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از سنوح این واقعه
حین خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از سنوح این واقعه ملول و محزون گشت والده
ایشان گلرخ بیگم صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا نور الدین
محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم مجمع خوبیها که پیرایه عصمت زینداراستگی داشتند
صاحب طبع عالی بود گاهی مصرعی و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان

کاکلت را من رستی رشته جان گفته ام مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام واین ان از زوجات
حضرت عرش آشیانی بودند **وقایع سال هشتم از جلوس ابد قرین** شب پنجشنبه بیست وهشتم شهر محرم سال
هزار بیست ودو جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله آمده بدولت
زمین بوس سرافراز گردید وجمعی از مردم مگهه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید
ملک اینها پیکو درخنگ ست حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری وبحری هرچه بدست
افتد میخورند وهیچ جانداری از دست اینها خلاصی ندارد خواهر خودرا که از مادر دیگر باشد میگیرند
وتصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیکست بترکی نمی ماند
دین وآیین درستی ندارند واز غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده وبچه آوردن در مرور
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی ودولت بیوز وشکار آن توجه مفرط داشتند
وقریب بهزار یوز در سرکار آنحضرت فراهم آمده بود وبسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده
بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر وماده را قلاده برآورده در باغات گذاشتند
که بطور خود سیر وشکار کنند وجفت شوند صورت نه بست در عهد دولت حضرت شاهنشاهی یوز نری قلاده
گسیخته خودرا بیوز ماده رسانیده جفت شد وبعد از دو نیم ماه سه بچه زایید وکلان شدند در
اوراق سابق رقم زده کلک بیان گشته که درین دولت شیری بی قید وزنجیر گله گله درمیان مردم میگردد
ونه ضرر اینها بمردم میرسد ونه وحشت وغضب بر طبیعت اینها مستولیست بحسب اتفاق ماده شیری آبستن
شد وپس از سه ماه سه بچه آورد وهرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن باماده جفت شود چون
حکما نوشته اند که شیر شیر بجهة روشنایی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از پستان او
قطره شیری برآید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه از استیلای قهر وغضب
او باشد وهم درین ایام از سگ دیوانه غریب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه در جایی
که فیل خاصه پادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده فیل را میگزد او فریادهای غیر متعارف
میکند چند آنکه فیلبانان خبردار شده خودرا میرسانند وسگ گریخته بزقوم زاری که در آن حوالی
بوده پناه می برد وبعد از زمانی باز خودرا بفیل رسانیده دست اورا میگزد فیل اورا در زیر دست
وپا مالش داده میکشد چون مدت یکماه وپنج روز ازین واقعه میگذرد روزی در هوای ابر
وشورش رعد وبرق ماده فیل فریاد بی اختیار کرد وتمام اعضایش برعشه در آمده بر زمین افتاده
بهزار محنت برخاست وتا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت واز جا باز مانده بحال تباه
روزی بشب وشبی بروزی آورد روز هفتم افتاده جان داد وبعد از یکماه فیل کلان نیز در روزی
که ابر وباد ورعد وصاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاده وتمام اعضایش برعشه در آمده آب

از هانش میرفت تا جان داد حق تعالی همه دردها را دوا آفریده سوای کنجهٔ مار و سگ دیوانه که باز
هر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند افسونی و دوایی یافته نشد **نهضت موکب کیهان
شکوه از دار السلطنت اکبراباد بدار الاکبر اجمیر** چون همواره عساکر فیروزی ماثر بقصد استیصال
رانای مقهور از پیشگاه سرادقات جلال تعیین شده و ازانکه کارها درگرو وقت انتظام سابشته و نسق
بسندید پذیرفته بود رای جهان کشا چنین اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال آن
سیاه بخت وخیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب
بتاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور ماه سال هشتم از جلوس
اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و چون دار الاکبر اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت
بعد از فراغ زیارت روضه منیره در عماراتی که مجدد احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرمود
و در ساعت فیض اشاعت ششم دیماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب
جهانبانی کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته بهمعنان فتح و فیروزی
بدان صوب رخصت فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای طلادوز مکلل بگلهای مرصع که مروارید
بر دور گلها کشیده بودند و دستار زردوزی با طره مروارید و فوطه زربفت مسلسل مروارید و اسبهای
خاصه از عراقی و ترکی و فتح گج نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر مرصع که آنها عنایت شده و سوای
فوجی که سابق بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خویش اسپه که ازین
خود انتخاب فرموده بودند مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره
اسپان تپچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرق عزت برافراختند فدایی خان بخدمت
بخشیگری شرف اختصاص یافت درین ولا خبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان برادر
او بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید خواجه ابوالحسن بوالامنصب بخشیگری کل خلوت امتیاز پوشید
مقارن اینحال بمسامع جلال رسید که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده
والاقدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بعهده خود درانچه دارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او
فرستاده احکام مبنی بر بیم و امید بتقریر مشار الیه حواله شد خلاصه مقال آنکه وقتی که او در برهانپور
بود این خدمت را بآرزوها التماس کرد و پیوسته در مجالس و محافل میگفته که درین مبارزت
اگر کشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح این مهم در خواست
از کومک و مدد و توپخانه سرانجام یافت و بعد ازانکه بر سر کار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه
رایات جلال افتتاح این عقده دشوار متعذر مینماید و چون نزول موکب اقبال بدار الاکبر
اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدان صوب شرف رخصت

ارزانی

ارزانی داشتیم و مدار این مهم بعهده کاردانی آن رکن السلطنت حواله شد منظور نظر مبارک آنست که
یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام
دین و دنیا سازد و اگر بخلاف احکام مطاع عمل نماید زیان زده نیت خویش خواهد بود چون خواجه
ابراهیم حسین تبلیغ رسالت نمود از فرط خودرایی و زبان کاری خویش را آشنایی این سخن نساخت
و بنابر نسبتی که با خسرو داشت با شاهزاده در مقام نفاق درآمد بنابرین حکم شد که مهابتخان رفته
او را از او جدا نموده بدرگاه آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بند و بست ساخته فرزندان
و متعلقان او را با جمیع رساند درین وقت عرضه داشت بادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل
عالم گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست
بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز درین زودی گرفتار گردد **وقایع سال نهم از جلوس مبارک**

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد ابو الحسن پسر اعتماد الدوله
که بخطاب اعتقاد خانی سرافراز بود بخطاب آصف خانی فرق عزت برافراخت اعتماد الدوله بمنصب پنجهزاری
ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم خان را که هشتصدی و سیصد سوار بود بمنصب یکهزار و
پانصدی و ششصد سوار سرافراز ساخته بخدمت بخشی گری عز اختصاص بخشیدند این مناصب و مراحم
در جنب نسبت نورجهان بیگم چه نماید درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عبد الله پسر او را از اودی
پور بدرگاه آورد و حکم شد که حواله آصفخان نمایند که در قلعه گوالیار نظربند دارد یک چندی
پیش ازین شاهزاده خسرو را به الحاح و زاری والده و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش
می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر نبود باز حکم شد که بدستور سابق در
کلبه خمول و ناکامی روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد و از سوانح
آمدن میرزا رستم است از تته و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان ستوده
خصال آن عالی تبار را بوالا منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بلند پایگی بخشیده و دو لک روپیه
نقد بصیغه مدد خرج لطف نموده گوشش او را بنصایح خردپسند گرانبار دانشش ساخته بدانصوب رخصت
فرمودند و چشم داشت این بود که با رعایا و متوطنان آن ملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده
مردم را از حسن سلوک خویش راضی و خرسند دارد او خود طریقی پیش گرفت که خلاف آیین مروت
و مردی بود و مردم از ستم و تعدی او بستوه آمدند و زبان بشکوه او گویا شد و عزل او از حکومت
آن ملک بر ذمت عدالت آیین لازم آمد چون بدرگاه ثبوت خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد
خواه آمدند و بازخواست آن بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله انی رای سنگدلن
فرمودند و حکم شد که تا دلاسای مستغاثیان ننماید بدریافت سعادت ملازمت راه ندهند

درین سال نقیب خان بجوار رحمت ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علی ست پدرش میر
عبد اللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آستانی انار الله برهانه با اولاد و احفاد
بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت میر از اهل سعادت و ارباب عزت
بود و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و
میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خانی نگذشته و در خدمت عرش آستانی
انار الله برهانه نسبت قوی داشت بحکم اشرف متصل بگنبد خواجه معین الدین چشتی مدفون
آن عاقبت محمود مقرر گشت درینولا میرزا رستم را که حواله انی رای بود بحضور اشرف
طلب فرموده ازان حجاب برآورند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدائی
خان بخشی لشکر شاهزاده گیتی پناه فوت شد راقم اقبال نامه را بخدمت بخشی گری فرق عزت
برافراخته بدانصوب رخصت فرمودند از اعاظم سوانح انتظام یافتن رانا امرسنگه است در سلک
دولتخواهان درگاه سلاطین پناه چون شاهزاده بلند اقبال در اودیپور که حاکم نشین آن
ملک بود رایت اقبال برافراشته تهانجات مقرر فرمودند و هر جا که اثری و نشانی ازان ادبار زده
بادیه ادباری یافتند بلغز جد اساخته همگی توجه بر استیصال او مصروف میداشتند و با
آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم و ابهار جانگزا داشت و بسیاری از سپاه
تلف شد پای همت افشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند و رفته رفته کار بر دتنگ شد
و روزگار بعسرت و دشواری کشید و همراهان جدایی گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری
و ضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبهکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله
که نوکر عمده او بود نزد شاهزاده بلند اقبال فرستاده عجز و انکسار را شفیع ساخته بندگی و
فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام گوکنده با نیم جانی چند که همراه داشت دولت زمین بوس
دریافت لعل گرانبها که از قدیم در ان سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش کرد راقم اقبال نامه
بخدمت بخشی گری عز اختصاص داشت از جایی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم
تسلیمات و سجدات می نمود و چون بتخت دولت جبین سای اخلاص گشت شاهزاده والا
قدر بدو دست سراو را از زمین برگرفته بمحاذی سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع
پرسش و دلجویی راحت بخش خاطر رمیده و دل وحشت گزیده او شدند و بعد از تقدیم مراسم
تسلیمات و سجدات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد و بعد از زمانی خلعت
و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب تپچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و دوازده خنجر
مرصع با پنجاه راس اسب و یکصد دست سروپا بمردم عمده او مرحمت فرموده رخصت انعطاف

ارزانی داشتند و چون رانا مطمئن خاطر بمنزل رسید کرن نام پسر جانشین خود را بخدمت فرستاد
او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخته باقسام نوازش عز اختصاص یافت و مقرر شد
که بسیج سفر کرده در خدمت آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاریخی که سواد اعظم هندوستان
بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها بادشاه دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین
دهلی را نیز این اراده دور از کار پیرامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعین بودند هرچند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مترتب نمیگشت
و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر
نموده لشکرهای تازه زور پی در پی میفرستادند و چون افتتاح این عقده دشوار به تیغ جهانگشای
شاهزاده بلند اقبال رقم زده کلک تقدیر بود از کوششهای عبث و سعیهای بی سود هیچ نگشود و چون
هنگام جلوه شاهد مراد در رسید کریم کارساز خداوند بی نیاز بر وفق خواهش دولتخواهان این
دودمان رفیع ایشان تیسر پذیر گشت و شاهزاده والاقدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت
زمین بوس والد بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرای
ابد دولت استقبال سعادت پذیرفته هر کدام درخور خویش پیشکشها کشیدند در روز یکشنبه یازدهم
اسفندارمذ ماه سال نهم از جلوس مطابق شهر محرم سال هزار و بیست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه

1024

بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالیقدر
و سایر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند بعد از انقضای
دو پهر و دو گهری از روز مذکور شاهزاده بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والاقدر شرف اختصاص
پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آنحضرت
فرزند اقبالمند را در آغوش عزت گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند بعد از ادای مراسم
زمین بوس بخشیان عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده ناصیه اخلاص او را بفروغ سجود نورانی
ساختند آنگاه حکم شد که یساولان بارگاه عزت و تواجیان بهرام صولت او را بر جرگه دست چپ
مقدم استاده سازند بعد از آن بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع و تسبیح
مروارید گرانبها و اسب بنچاق با زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کرن
بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای پسندیده
خدمت هر یک درخور پایه خویش از مراحم و نوازش کام دل برگرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان
صحرانورد از لوازم فرمانروایی و مراسم جهانگشایی بود کرن را هر روز بعنایت تازه از اسپان عراقی
راهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرایف و لطایف از جواهر و مرصع آلات سرافراز

میفرمودند لی اغراق از نفایس و نوادر کم چیزی باشد که باو مرحمت نشده باشد وقایع سال
دهم از جلوس اشرف هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل نوروز عالم افروز شد
درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه
گردید و علم و نقاره نیز عنایت کردند و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره می نواخته باشد و این
عنایتی بود مخصوص ایشان روز دوم اصفهان پیشکش عالی کشید قریب بیک لک روپیه از نفایس
و نوادر انتخاب افتاد منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسر رانا امر سنگه بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته در سلک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین
سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده اند بلکه بقصد ملازمت مبادرت ننموده اند و خود کم
روزگار بسر برده مطیع فرمان پذیر نبوده اند ایزد جل سبحانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند
اقبال نمود و منشی دار الملک قضا طغرای غزای این فتح بنام نامی و القاب گرامی شاهزاده جوان
بخت بر صفحه جهانگیر رقم زد اینها تو کنی و از تو آید درین ایام از عرضه داشت منهیان صوبه کشمیر عجب
واقعه بمسامع جلال شاهنشاهی رسید و بنا بر شرایط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف صدور
یافت و بهمان دستور که در عرایض سابق مثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه حیرت
افزا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال معتکف
بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون
زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا مدفون سازید و اینها بطیب خاطر اجازت دادند
چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین
چند روز امانتی که نزد منست سپرده سبکبار متوجه سفر بازپسین میشوم آنگاه یکی از مخصوصان
و معتقدان خویش که از قاضی زادهای کشمیر است توجه فرموده میگوید که مصحف مرا بهفصد
تنکه هدیه نموده این جزو را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد و فردا که روز جمعه است چون بانگ
نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر چیزها که در بر داشت باشنایان قسمت نموده
آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل میکند روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه
در آمده متفحص احوال حافظ میگردد در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته می یابد کیفیت حال
از خادم استفسار می نماید میگوید که فرموده اند که تا در حجره خود بخود گشاده نگردد حقیقت و چگونگی
احوال من نگوئی قاضی زاده زمانی توقف می نماید تا در حجره وا میشود باتفاق خادم بدرون در
می آید می بیند که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده قالوا انا لله و انا الیه راجعون
دران روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه کس نماند که در پای

جنازه ان

چاره ان بزرگوار حاضر نشد و از غرایب اتفاقات که درینولا سانح گشت کشته شدن کشن سنگه
و گوبند داس است در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال انکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه بنبره
راو مالدیو مشهور است و راجه سورج سنگه وکیلی داشت گوبند داس نام بغایت معتبر و گوپال داس
برادرزاده راجه به تنازعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند سال گوبند داس بقتل رسانیده
بود و کشن سنگه توقع ان داشت که راجه سورج سنگه بانتقام برادرزاده خود گوبند داس را ازهم گذراند
ازینجا چون راجه با و عنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه بر و بود ازین بازخواست غافل
افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینه برادرزاده فضای سینه اش پیچ در ریشه فرو رفته
در انتهاز فرصت بود درینوقت که حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهکر تشریف برده شب در انجا توقف
فرمود بنقابو یافته با کرن نام برادرزاده خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبند داس
مطارحه نموده باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار میشود و در فضایی که راجه و ملازمان او
فرود آمده بودند میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبند داس که متصل
بمنزل راجه بود میفرستد و خود همچنین سواری ایستد جمعی که پیاده شده بوده اندرون خانه
گوبند داس در آمده چندی از راجپوتان را که برسم محافظت و محارست بر اطراف خانه گوبند داس
بیدار بودند در ته شمشیر میکشند درین زد و خورد و شور و شغب گوبند داس بیدار شده بی
سابقه خبر و اگاهی مضطربانه شمشیر خود برداشته ازیکطرف خانه بر می آید تا خود را بمردم پیش
رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب
او اسعنه میگشتند در آمده بقتل میرسد چون کشن سنگه از کشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب
و شدت و غضب خود از اسب پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبند داس در می اید هرچند مردم
از پیاده شدن مانع می ایند التفات بحرف انها نمی نماید درینوقت راجه نیز بیدار شده شمشیر در دست
از خانه برامده بر در حویلی می ایستد و مردم از اطراف و جوانب هجوم اورده خود را براجه میرسانند
و راجه همه را بدافع و مقاتله جمعی که پیاده شده بدرون حویلی در امده بودند میفرستد و چون مردم
راجه بحسب کمیت فزونی داشتند هریک از انها را ده کس و بیست کس در زیر تیغ میگیرند مجملا کشن سنگه و
کرن برادرزاده او در ان کثرت بقتل میرسند و کشن سنگه هفت زخم برمیدارد و بعد از کشته شدن گوبند داس
و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود را باسبان رسانیده سوار میشوند و همچنین جمعی از مردم راجه نیز
بقصد کشتن انها سوار میگردند و جنگ کنان تا پیش جهروکه بادشاهی میرسند و درین اشوبگاه فتنه
نصف و هشت راجپوت از طرفین بقتل میرسند سی و شش نفر از جانب کشن سنگه و از اعاظم وقایع که
درین سال پرتو ظهور افکند مقتول گشتن صفی میرزا است مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم بد

مـ

به بهبود

نا مهربان وبیان این سانحه برسم ایجاز واختصار انکه شاه مدیشا از جانشین خویش بدکمان وبدوهم بود در معموره رشت که از شهرهای مشهور کیلان است بهبوده نام غلام ترکی اشارت میکند که صفی میرزا را باید کشت وان سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار وبیست وچهار هجری وقتی که میرزا از حمام برامده متوجه خانه بود ببهبود بزخم سکی کارش بانجام میرساند وبسیار از روز جسدش درمیان اب وکل افتاده بود وهیچکس یارای ان نداشت که اجازت کرفته بتجهیز وتکفین برداز د تا انکه بشیخ بهاء الدین محمد که مقتدای ان دیار بود وشاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر میرسد وشیخ بحسن اداو لطف بیان اظهاری نماید که درین نزدیکی سیدزاده برلب جوی کشته افتاده اکر اشارت فرمایند تجهیز وتکفین نموده درجای مناسب مدفون سازند شاه رخصت میفرمایند وشیخ بعد از تجهیز وتکفین نعش اورا به اردبیل که مدفن اباواجداد ایشان هست میفرستند در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مژده فتح شاهنواز خان خلف خانخانان وشکست عنبر باختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان کردید وتفصیل این مجمل انکه جندی از سران سپاه دکن مثل ادم خان ویاقوت خان وبابوجیو کاتیه ودیکر برکیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاهنواز خان باقسام مردی ودلجوی اینها کرده بهریک درخور قدر ومنزلت او از نقد وجنس واسپ وفیل تکلفات نموده بصواب دید ایشان از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت وپیش از رسیدن بفیه محلدار خان ودلسجان ودلاور خان وجندی دیکر از سرداران عمده نظام الملک بتقابل امدند وبیمن اقبال روزافزون شاهنواز خان مخالفان را شکست داده کرم دیکر بار سر عنبر شتافت ونام بردها بحال تباه ورو زسیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند وان بداختر بکثرت لشکر وانتظام آلات نبرد وفزونی توپخانه وفیلان مست جنکی مغرور بوده بموافقت ومرافقت فوج عادل خانیه وقطب الملکیه رزم طلب کردید تا انکه مسافت پنج شش کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کاردیده رزم آزما بود وخانخانان جلو شاهنواز خان را بقبضه اختیار او سپرده بود نخست سوار شده میدان جنک درجای قرار داد که ناله ای در پیش داشت واطراف ناله از غدال بود وجمعی از جوانان تیرانداز موسکاف را مقرر داشت که برکنار ناله پای همت افشرده لشکر مخالف را بتیر جانستان آواره عدم سازند روز دیکر از طرفین ترتیب صفوف برداختند بعد از سه بهر روز فوجها نمایان کشت واز طرف غنیم اغاز بان کاری وتوپ اندازی شد وبعد از انکه روی هوا از دود وغبار روشنی پذیرفت علای که ترتیب کرده او بودند وجمعی که بانها اعتماد کلی داشت وانتخاب نموده هراول قرار داده بود جلو انداخشند وچون برکنار ناله رسیدند بجهة فرود امدن وعبور نمودن هجوم شد از

در بیان ... بود بعد وقوع امده
... شاهنواز خان در ...

از بر طرف جوانان

از ینطرف جوانان اقچی پیاده بتیر گرفتند و سوار بسیار بزخم تیر برخاک هلاک افتاد و هر تیری که باسپ
میرسید چون اکثر کچی و تازی بود چرغ باشده سوار خود را بر زمین می انداخت بالجمله از انطرف
هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازین طرف از تیرباران بلا برخاک فنا می غلطیدند و جمعی که در عقب
بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده بر جا ماندند مقارن این حال داراب خان با بهادران
فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سینه کشتگان اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران
بیشه همت و هنروران عرصه جلادت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراکنده
ساخته خود را بفوج قول رسانیدند چون عنبر خود در فوج قول پای ادبار افشرده بود زمان ممتد
آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست جلادتی کردند که دیدهٔ نظارگی
از مشاهده ان خیره ماند و از کشتها پشتها افتاد و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه
ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد ان تیره بختان ظلمانی نهاد نمیرسید یکی جان بر نبردی مع هذا نهنگان
دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان خواب ادبارشان بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گروهها
به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و چون در اسپ و آدم حرکت نماند و بقیة السیف باطراف
متفرق گشتند جلو کشیده بجا و مقام خویش معاودت نمودند توپخانهٔ عظیم با سیصد شتربان و فیلان
مست جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره
در امد جمع کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز
دیگر از منزل فتح کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن ان سیاه بخت بود شتافتند و اثری از ان
تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین
ان معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنابر حدوث بعضی امور که تفصیل ان
درین مقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از گریوه روهنکیره فرود امدند و بجلدوی
این فتح نمایان بر منصب شاهنواز خان و داراب خان و دیگر امرای رفیع الشان افزوده بانواع
مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند وقایع سال یازدهم از مبداء جلوس جهانگیری روز یکشنبه
مطابق غره ربیع الاول نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت
در ایام جشن نوروز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین
حسین انجو خنجر مرصعی که خود در بیجاپور بسرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد
بالای دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضهٔ مرغ
و دیگر تمام یاقوتهای فرنگ بسته و زمردهای کهنه خوش اب و رنگ بطرح و اندام مرصع ساخته
بود مقیمان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند اصفخان که منصب چهارهزاری ذات و دو هزار

سوار دواشت باضافه هزاري ذات و ده هزار سوار و عنايت علم و نقاره سر افتخار برافراخت
وهمچنين ديگر امرا درخور پايه خويش باضافهاي لايق اختصاص يافتند در روز جشن شرف بادشا[ه]
[زا]ده عالم و عالميان لعلي برسم پيشكش گذرانيدند در غايت صفا و لطافت مقيمان هشتاد هزار
روپيه قيمت كردند درين نوروز علم افروز منصب ايشان كه پانزده هزاري خاصه و هشت هزار
سوار بود بيست هزاري و ده هزار سوار مقرر گشت مير جمال الدين حسين انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازي
يافت در ماه ربيع الثاني هزار و بيست و پنج هجري خبر رسيد كه شيخ فريد بخاري المخاطب بمرتضي خان

1025

بجوار مغفرت ايزد متعال پيوست درين سال در بعضي از پرگنات هندوستان ابتدا وباي ظاهر شد
در رفته رفته شدت عظيم كرد اغاز اين بليه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرايت نمود و خلق
انبوه از مسلمان و هندو باين علت تلف شد انگاه به سرهند و ميان دواب تا دهلي و اطراف
ان رسيد و بسياري از قريات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشي ظاهر ميشد كه از
سوراخ برامده مدهوشانه خود را بر در و ديوار زده ميمرد اگر في الفور ازان خانه برامده بصحرا
و جنگل رفته جا ميگرفتند جان ميبردند والا در اندك فرصتي تمام مردم ان ديه رخت بصحراي
عدم ميكشيدند و سرايت اين بليه در هنود بيشتر بود در خانهاي لاهور بسيار بودي كه ده
كس و بيست كس بيمرد و از تعفن انها همسايها بستوه امده محله را ميگذاشتند و خانهاي پر از ميت
مقفل افتاده بود و از بيم جان هيچكس پيرامون ان نميگشت و در كشمير شدت عظيم ظاهر ساخت
و بجاي رسيد كه عزيزي فوت كرد و درويشي او را بر روي گاه غسل داد روز دوم ان درويش
نيز در گذشت و بر علفي كه او را شسته بودند گاوي ازان علف خورد و مرد و سگان كه از گوشت
ان گاو خوردند بر جا ماندند و در هندوستان هيچ ملك ازين بليه خالي نماند و هشت سال ممتد در ممالك
وسيع هندوستان ساير و داير بود درين ولا محمد رضا بيگ ايلچي كه از قديمان و محرمان شاه
عباس بود با مكتوب محبت طراز از جانب شاه بايلچي گري امده ملازمت نمود روزي بتقريبات
از و حرفهاي پرسيدند سلسله سخن باينجا كشيد كه سبب كشتن صفي ميرزا پسر كلان خود هيچ معلوم
نشد و مدتيست كه اين عقده در خاطر گره است محمد رضا عرض كرد كه چون بوجود دلنشين شاه
گشت كه از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد و بر طبق آن اثار و علامات ظاهر و
هويدا شد و زندگاني بصعوبت و تنگي كشيد چنانچه در شبي دو جا و سه جا تغيير خوابگاه ميكردند ناگزير
پيش دستي نموده حكم بقتل او فرمودند چون مهم دكن از شاهزاده پرويز متمشي نشد با وجود
امراي صاحب اقتدار و لشكر بسيار و خزانه بيشمار و وفور مصالح ملك گيري و امتداد فرصت
افتتاح اين عقده بكليد عزيمت او تيسر نپذيرفت ناگزير شاهزاده جوانبخت جهانگير را كه

مجدد

که در فتح رانا نموده انجنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در اورده بودند بفتح ملک دکن نامزد
فرمودند خطاب والای شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال هیچ شاهزاده
نیافته لطف فرموده بشاه خرم ممتاز ساختند و منصب انحضرت بیست هزاری و ده هزار سوار
دو اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سر استین مروارید کشیده دو اسپ خاصه
یکی عراقی با زین مرصع دوم راهوار باد رفتار و فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع با پردله
که اینها یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع الات که اینها
بنظر فرزند اقبالمند در اوردند و حکم کردند که هرچه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند بنابر استرضای
خاطر اشرف یک عقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی ان عقد دیگر که در روزهای جشن می
پوشیدند و لعلهای قیمتی و زمردهای نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت ان بود التفات فرموده
روز دوشنبه نوزدهم شوال مطابق نهم ابان ماه بمبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت
ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش
اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والاقدر تعین شدند و راقم اقبالنامه بخدمت بخشی
گری و منصب هزاری و خلعت و فیل سرافرازی یافت و حکم شد که مهابتخان سزاولی نموده شاه
زاده پرویز را از برهانپور روانه اله اباس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده پرویز را در
همان صوبه بتنخواه نمایند روز شنبه غره ذی قعده سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیست و یکم ابان
ماه سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد در روزی در این راه
غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان بادشاهی دو بچه سارس را از راه گرفته آورد
و سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلانتر و سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی
از شکارگاه معاودت نموده بمنزل تشریف اوردند دو سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوت
خانه بادشاهی بی دهشت و وحشت امده نشستند و متظلمانه فریاد و فغان اغاز نهادند بعد از
جست و جوی سبب ان خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر اوردند و از دیدن بچهای خویش
بابانه نزدیک رفته بگمان انکه شاید طعمه نیافته باشند چیزی از دهان خود براورده بدهان
بچگان نهادند و بچها را درمیان گرفته بال و پر شوق پرواز کنان متوجه اشیانه خود شدند
از موانست و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبانها جاریست از جمله قیام سر شاه
محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت شاهنشاهی است در خدمت انحضرت نقل کرد که روزی بشکار
رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش
نهادم باین قصد که چون استاده شود به بندوق بزنم اصلا از و حرکتی بدید نیامد هر چند بیشتر

1025

میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد از آن که بر سرش رسیدم با تشش را گرفته
استاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا یکمثقال گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لنگ
لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت دو سه
بتحلیل رفته بود و در جای گوشت استخوانی چند از سارس مرده یافتیم که در زیر بال و پر داشت
ظاهر شد که استخوانهای جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص
و عام است راقم اقبالنامه را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکنبهر
میرفتند روزی در حوالی تهانیسر یکی از خواجه سرایان حقیر بچه کنجشک صحرایی گرفته آورد مادرش زاری
کنان همراه آمد آن خواجه سرا که کنجشک را در پنجره نهاده پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش
هر دم بصحرا میرفت و دانه چند بدهان خود گرفته می آورد و بدهن بچه میخورانید و باز بصحرا میرفت
امروز چنین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش پروازکنان همراه آمد و بدستور روز در گذشتن
بچه خود را دانه میرسانید چون این خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیرد تا
بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد کنان آمده برگرد وپیش او پروازی چند کرد در آخر
بی تابانه بر سر دست آن خواجه سرا بپهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا چار منزل همراه
لشکری آمد تا بچه قوت گرفت و پروازکنان او را همراه برد چون عبور موکب اقبال نواب قدسی
القاب جهانبانی گیتی ستانی بادشاه زاده عالم و عالمیان شاه خرم که دو متعلقه را با الغ
افتاد در آنا بقدم اخلاص و سعادتمندی شتافته در منزل اوتوله باستلام عتبه خلافت مبادرت
نموده بتقدیم شرایط بندگی و مراسم زمین بوسی مستسعد گشته پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس
اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش معروض داشت سه اسب برگزیده تتمه را با او بخشیدند
انگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و اسب عراقی و ترکی و فیل سربلند ساخته رخصت انصراف
عطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را با عمده های او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره
او با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هژدهم محرم سال هزار و بیست
و شش موافق سال یازدهم جلوس جهانگیری عبور موکب اقبال از گهاتی چاند اتفاق افتاد

1026

ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت
گده تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است و کروه مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست
و عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه نذربار دویست و سی کروه شرقی ولایت باندهو که بادل
راجه رامچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ملک گجرات
است و مالوه مملکتیست بغایت خوش آب و هوا نهرها و جویهای جاری بسیار دارد هوایش

باعتدال

باعتدال نزدیک است در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول
کوهی از یک پارچه سنگ تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در
ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر میشود دویست و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایتست بادشاهان
مالوه تا بیست هزار سوار گماشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقت حال اینها از آثاری
که تا حال بر جاست ظاهر میشود دوم اسفندارمذ ماه بلده اجین محل نزول رایات جلال گشت چون متواتر
از صادر و وارد توصیف سنیاسی مرتاض بعرض رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش
اجدروپ اسم است نزدیک بمعموره اجین است در گوشه صحرای از آبادانی دور بسته واقع شده
دران بسته سوراخی کرده که مسکن و مامن اوست دهن سوراخ که راه در آمد اوست طول پنج و نیم گره
بیهوده شد اول دو دست خود را دراز ساخته بدرون در می آرد آنگاه سر بعد از ان بعینه مثل ماری
خود را بدرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور بالجمله حیرت افزای نظارگیان است
نه گاهی که قریب زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو بار بدریا در آمده غسل میکند و ظرفی از مس
بجهة آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد
درویشی و قناعت با اینها دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعموره اجین در آمده بی خبر یگانه سه نفر
از ان هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و اینها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجهة خوردن خود ترتیب
داده اند بر کف دست او می نهند و او بی خاییدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطی که دران خانه
طوی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حایض در آنجا نباشد و بصحبت مردم نیز چندان
راغب نیست علم بیدانت که مراد از علم تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرک عالی دارد
مراتب این دو سه بیت حکیم سنایی مطابق حال اوست شعر داشت لقمان یکی کریچی تنگ ٭ چون گلوگاه
نای و سینه چنگ ٭ بوالفضولی سوال کرد از وی ٭ چیست این خانه یک بدست و سه پی ٭ با دم سرد
و چشم گریان پیر ٭ گفت هذا لمن یموت کثیر ٭ راقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او در سلک
نظم کشیده شعر زاهدی دیدم از جهان رسته ٭ در بروی جهانیان بسته ٭ نه از و بر دل زمین باری ٭
نه دلش را ز دهر آزاری ٭ دارد از بهر این دو روزه درنگ ٭ خانه چون دوات تیره و تنگ ٭
درش از حلقه تنگ تر بینی ٭ وز درون عالمی دگر بینی ٭ عالمی آرمیده از شر و شور ٭ کرده جا در
درون دیده مور ٭ در بهار و تموز و صیف و شتا ٭ سر وی فارغ از کلاه و قبا ٭ پوششش زیر تو خورشیدی
پیرهن از حریر سایه بید ٭ نه بسند و درین جهان درم ٭ خرقه و لقمه بار پشت و شکم حضرت شاهنشاهی
بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند مصطلحات تصوف اهل اسلام
را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود صاحب این مقام را سرب تاسی نامند یعنی تارک

همه در بیست و سیوم اسفندار قلعه ماندو مورد اردوی کیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری بموجب
حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت و لحواه نموده مجدد نشیمنهای خوش و عمارات دل
کش از حجره که دهقلی تجار ترتیب داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب یک لک روپیه صرف شده
باشد قلعه مندو بر فراز کوهی واقع شده و دوران ده کروه بمساحت در امده در ایام برشکال خوش
هوا و روح افزا مقامیست در دوشت شهر و دیه از گل دریا چین مالامال خصوص گل جنابی منت
نشاط بهار دست و پای عروس ملک را رنگین دارد شبها در قلب الاسد مرتبه سرد میشود که بی لحاف
نمی توان گذرانید روزها احتیاج به بادزن نیست و اثار سلاطین ماضی در ماندو بسیار است
از جمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی و بادشاهانه عمارتیست دیگر مسجدیست
معظم و گنبدی که مدفن سلاطین خلجیه است و مناری از سنگ در غایت اندام و موزونی متصل گنبد
و خانجهان که وزیر هوشنگ بود که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد محمود نام پسری داشت
بغایت رشید و شجاع و متهور و بلند پرداز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را
که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته خود سریر آرای سلطنت گشته در
مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد و حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید در آورد یکمرتبه
لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراخت و کلبرگه منصرف گشته یکچند در انجا بسر برد و چون
محمود بیکره والی گجرات بکومک حاکم دکن امد پای ثبات محمود خلجی از جای رفت ناگزیر محافظت
ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته مستقر دولت خویش عنان دولت معاودت
معطوف داشت بعد از فوت محمود بیکره لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمدآباد بادم ذالی گجرات جنگ
کرده اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بمندو مراجعت فرمود
و بار دیگر لشکر بملتان کشیده آنملک را تاخت و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی
همت مصروف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان
محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جانشین گشت و بوزرا و امرای خود
ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم تردد و جانفشانی کوشیدم
اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت
بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده
مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و انچه بجهة نظام شهرها
درکار است از اناث مقرر نموده و هرجا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پای ننشستی
و فنون صنایع بکنیزان اموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتب علوم

ممتاز

ممتاز ساخته بود بشکار و سواری میل مفرط داشت و اهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری
در وجمع ساخته با زنان و اهل وحرم خویش پیوسته بسیر و شکار خویش خوشوقت می بود بالجمله در
مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس بر سر
ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد چون عمرش بهشتاد رسید
مشهور است که نصیر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد و او هر بار بزهر مهره که در بازو
داشت دفع ان نمود بار سوم کاسه شربتی بزهر امیخته خود بپدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او
درین کار دید نخست زهر مهره را از باز و کشوده پیش او انداخت انگاه جبین عجز و نیاز بخاک سود
بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسیده و درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و ارزوی در خاطر
گره نیست اکنون امید وارم که بغزا این گناه نگیری و در روز جزا باز خواست ان ننمایی انگاه
کاسه را از دست ان ناخلف وخیم العاقبت گرفته لاجرعه در کشیده جان بجان افرین سپرد در گنبد مذکور
قبر خلجیان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود و سلطان ناصر الدین پسر سلطان
غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است اصل قبر از سنگ مرمر است و روی انرا بسنگهای
الوان اسلیمی خطایی بریده نشانیده اند و بجدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمیشود حکم شد
که قبر نصیر الدین پدر کش را از انجا بر اورند و استخوانهای او را در دریای نربده بیندازند کف خاکی
با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور
فرمود امرای عظام و سایر منصب داران و بندهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستلام عتبه اقبال
مبادرت جسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و
شش هجری نزول موکب منصور در بلده طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن اینحال عرایض علامی
فهامی افضلخان و عمده الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت وکلای عادل خان نزد
او شتافته بودند رسید مشعر بر انکه عادلخان همت کرده باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان
عالیشان شاهی بر امده اداب تسلیم و زمین بوس بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری
نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده بود بتصرف بندهای درگاه
باز گذارد و پیشکش لایق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان نموده مصحوب نامبردها روانه درگاه
والا سازد و در همان دو سه روز مردم سخن دان نزد عنبر فرستاده انچه مناسب داشت اعلام نمود
درخلال اینحال کرشاهزاده جوانبخت بلند اقبال بلده طیبه برهانپور را به نزول موکب همایون رشک
نگارخانه چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامروا بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی
صبیه کریمه شاهنواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان را در عقد از دواج خویش در آورده

آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیدند و مجدداً ان عمده دودمان خلافت
جوانی دولت از سر گرفت وقایع سال دوازدهم از جلوس جهانگیری درین مدت که موکب منصور
حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه مندو نزول سعادت ارزانی داشت بپیوسته بسیر و شکار خوش وقت
بوده بسیاری از برهای قوی بازو که مفرت انها بمتوطنین مندو و مواضع اطراف میرسید شکار
فرمودند در بیست و نهم تیرماه سید عبد الله باره با عرضه داشت شاهزاده ظفر لوا مشتمل بر اخبار
فتح از برهانپور رسیده باستلام عتبه خلافت سربلندی یافت مضمون عرضه داشت انکه جمیع
دنیاداران دکن سر خدمت بر ربقه اطاعت و فرمان پذیری نهاده حدود متعلقه بادشاهی را
که عنبر بداختر متصرف شده بودند بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره بازگذاشتند
و مقالید قلعها خصوصاً بتخصیص قلعه احمدنگر حواله وکلای درگاه والا نمودند و چون این خبر بوسیله
نورجهان بیگم بمسامع جلال رسید پرگنه تودہ که دو لک روپیه حاصل داشت بجلدوی این مژده
به بیگم عنایت فرمودند و سید عبد الله را بخطاب سیف خانی عز اختصاص بخشیده خلعت
و اسب و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سابقا در سرپیچ خاصه بود تیمنا بشاهزاده گیتی
ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشتند و بالتماس ان برگزیده دین و دولت عادل
خان بخطاب مستطاب فرزندی کله گوشه فخر و مباهات بر فلک سود و حکم شد که بعد ازین
منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را پیرایه عزت و ابرودی او سازند و این
بیت را بدیهه گفته بقلم خاص در عنوان فرمان ثبت فرمودند شدی از التماس شاه
خرم بفرزندی ما مشهور عالم بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعادل خان رسید پنجاه زنجیر
فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسب عربی و عراقی و یک لک و پنجاه هزار هون نقد و دیگر جواهر
و مرصع الات و اقسام تحف و نفایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود
مصحوب افضلخان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه بافضلخان و دو لک
روپیه براجه بکرماجیت تکلف نمود و مقرر داشت که افضلخان با پیشکش از راه راست برهانپور شتابد
و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکور را با سایر پرگنات و الکات که از تصرف بندهای درگاه برآمده
متصرف گشته احمدنگر را بخنجر خان و جالنا پوری سپار خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم
اشرف تعین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق انحدود پرداخته متوجه قدسی آستان گردد
و چون راجه بکرماجیت شنیده بود که در بندر گوده لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری دو
لک روپیه قیمت ان مشخص شده مبلغی که عادل خان با و تکلف نموده بود فرستاده لعل
مذکور را بدست آورد و بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفایس و نوادر بشاه جوان بخت

۵

پیش کش کرد و همچنین میرکی و جادون داس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک رفته
بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان تبچاق که قیمت مجموع آن پانزده لک روپیه
باشد روانه درگاه جم جاه گردیدند و هر یک از نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتکاری نمود
و چون فرستادهای شاهزاده والاشکوه پیشکشهای بیجاپور و گلکنده را با رسولان عادل خان
و قطب الملک ببرهانپور رسانیدند و خاطر اشرف شاه والاقدر از ضبط و نسق صوبه دکن
فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر بسپهسالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان
برادر که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه بضبط ولایت مفتوحه
و محال بالاگهات مقرر داشته و هر محل را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری
که در موکب منصور سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبه دکن
گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال
سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شادیاباد مندو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک
سعادت قدم بوس بدر عالیقدر ببارکی و فیروزی نصیب و روزی شد و بعد از ادای مراسم
کورنش و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار
از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازین جانب در
ادب و فروتنی مبالغه شد از آن طرف باعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند
و چون فرصت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود درین روز یکهزار مهر و یکهزار روپیه بصیغه
نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق و صندوقچه مملو از جواهر نفیس عجالة الوقت معروض
داشته فیل سرناک را که سرحلقه فیلان پیشکش عادل خان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه
به بخشیان عظام اشارت شد که امرای که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیرند
بترتیب منصب ملازمت نمایند نخست خانجهان زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع
آلات بصیغه پیشکش معروض داشت پس عبدالله خان و بعد از آن مهابتخان بدولت آستانبوس
چهره سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از جمله
لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد و بعد از نام بردها داراب خان پسر خانخانان
و سردار خان و شجاعت خان عرب و مولف اقبالنامه و شهباز خان افغان و اودارام دکنی سعادت
زمین بوس دریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار
شاهزاده بلنداقبال مرحمت شده بود و چون تسخیر دکن رایت عزیمت برافراشتند خطاب
شاهی ضمیمه سایر مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست

1026

هزار سوار وخطاب شاه جهانی عنایت شد ومقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آیین بجهت نشستن
شاه والاقدر صندلی متصل بتخت می نهاده باشند واین عنایتی است مخصوص شاه فلک شکوه که از
زمان امیر صاحبقران تا حال درین سلسله علیه رسم نبوده وخلعت با چارقب زربفت ودر گریبان
وسر آستین وحاشیه دامن مروارید کشیده وشمشیر مرصع با پردله مرصع وخنجر مرصع عنایت شد
وخود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر وخوانی از زر بر فرق فرقدسای آن درة التاج خلافت
وجهانگیری نثار فرموده فزونی عمر وجاه آن برگزیده دین ودولت از درگاه حضرت رب العزت
مسالت نمودند وراجه بهرجی زمیندار ملک بگلانه بوسیله آنحضرت سعادت زمین بوس دریافت
ودر ایام توقف برهانپور فوجی بجهة تنبیه وتادیب زمینداران گوندوانه تعیین فرموده بودند
بهادران فیروزجنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه وتادیب بلیغ نموده شصت زنجیر فیل ودو لک روپیه
نقد از جانده وسی زنجیر فیل ویک لک روپیه نقد از جانبا که مجموع نود زنجیر فیل وسه لک روپیه باشد
برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور پیوستند وبعد از روزی چند که شاه جهان بخدمت
والاقدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گرانبها با نادری که تکمه های مرصع و
مرواریدهای نفیس آراسته بود وسرپیچ مرصع بجواهر نادر ودستار با طره مروارید ودو اسپ که یکی
زین مرصع داشت وفیل اول اول با دو ماده فیل بشاه جوانبخت گذرانید وهمچنین بشاهزادهای
والاشکوه واهل حرم خلعتها وتقوزهای اقمشه با اقسام زر این تکلف فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه
بقلم آمد وهم درین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن
هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده تانک باشد ودر گوده بدو لک روپیه ابتیاع شده دیگر نیلمی
بود که در آب ورنگ واندام نظیر او بنظر درنیامده ودو الماس یکی چهل هزار روپیه قیمت ودوم سی هزار
روپیه ودو مروارید یکی دو مثقال ودوازده سرخ ودیگری شانزده سرخ در غایت نفاست وآبداری
واگر بتفصیل فیلان ودیگر نفایس پرداخته آید بطول میکشد قیمت مجموع پیشکش بیست لک روپیه شد وسوای
این دو لک روپیه بنورجهان بیگم وشصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون خاطر قدسی
مظاهر بشکار فیل بسیار راغب ومایل بود وهرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند وتعریف ملک
گجرات وشهر احمدآباد نیز بتواتر استماع افتاده بود رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که سیر احمدآباد
وتماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود وموسم شکار فیل در رسید شکارکنان
متوجه دار الخلافت باید شد وباین عزیمت صاحب حضرت مریم الزمانی ودیگر بیگمها واهل حرم را روانه
اکبرآباد ساخته موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درین ولا از روزنامچه وقایع کشمیر
بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمد که پشت هر دو تا کمر بهم متصل بود.

اما در

اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده ماندند فوت شدند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس
اشرف ساحل دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد عامل کنبایت که در کنار دریا واقع است
دولتخانه ترتیب یافت متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آنحضرت خود
بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم مذکور
رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و پنجم تال کاکریه که در سواد شهر واقع است محل
نزول اردوی کیهان شکوه گردید چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود بدرون روضه در آمده فاتحه
خواندند یکصد و یک لک روپیه صرف عمارات این مزار فایض الانوار شده باشد سلسله ایشان بمخدوم
جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غرایب اعتقاد بحضرت شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای
اموات بظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش از تیمنی آگاهی یافته مانع آمده که تصرف در کارخانه الهی خلاف
ربط بندگیست سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روزگار است شاه عالم در هشتصد
و هشتاد از این جهان فانی بعالم بقا شتافته اند روز دوشنبه بیست و نهم مذکور بمبارکی و فیروزی داخل شهر
احمدآباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع
گرفته اند لیکن دکانها را در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها
بغایت باریک و زبون و سقفش سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزاده کشورستان
شاه جهان ارزانی داشته شد از ماندو تا کنبایت یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنبایت
تا احمدآباد بیست و یک کروه بانی شهر احمدآباد سلطان احمد نبیره ظفر خان است و مسجدی در میان بازار
اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش هر در بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق
واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین
نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه ذرع است و عرض هشتاد و نه ذرع
و بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار ذرع و سه پاو فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است
و ستونها از سنگ سرخ است و مقصوره مشتمل سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ستونها گنبد
زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج ذرع و عرض سی و هفت ذرع است و فرش مقصوره و محراب و منبر از
سنگ مرمر ترتیب یافته و بر دو بازوی پیش طاق مسجد دو منار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه
در غایت اندام نقاشی و نقاری کرده اند و بر یمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی
جدا کرده اند میان ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف بپنجره سنگ نشانیده اند
تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش بر آن بالا رفته ادای صلوات نماید و آنجا را باصطلاح
اهل گجرات ملوک خانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده

لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند شیخ از خلفای شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که شیخ
بخلافت او مباهات دارد و ارادت بشیخ وجیه الدین بر انبست ساطع و حجی محمد غوث گوالیاری امی
بوده اند یکی از فضلای وقت بشیخ وجیه الدین گفته که از شما مستبعد می نماید که مرشد امی
اختیار کرده اید در جواب فرموده اند که منت خدای را عز وجل که بر من نیز مثل پیغمبر من امی بوده
پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر بر مسند ارشاد
تمکن جسته بغایت درویش مرتاض بوده با کمال شکستگی نهایت درستی داشت بخدمت درد ایشان
وتیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ
اسد الله جانشین شده همدران زودی مسافر ملک بقا گشت و بعد از و برادرش شیخ حیدر
صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و اثر صلاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند
بزیارت روضه شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ از انجاست
در زمان سلطان احمد بانی احمد اباد بگجرات تشریف اوردند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت
و اعتقاد تمام بوده و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع
و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه
بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته دور ان از سنگ و اهک
براورده و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شده و مقبره سلاطین گجرات است
اسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامیست پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات
شده باشد و العلم عند الله روز دوشنبه غره اسفندارمذ ماه از احمداباد بجانب مالوه نهضت اتفاق
افتاد و درین راه پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه داهود تشریف فرمودند و در کنار
اب مهی زمین دار سورته جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان سعادت زمین بوس
دریافته پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش معروض داشت نام او جاست و جام لقب است هر کس
جانشین شود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستانست
ملکش بدریای شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار ده دوازده
هزار سوار سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ کچی در ملک گجرات
و کچه بدو هزار و سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار و دو صد
هون که چهار هزار روپیه و پنجهزار روپیه باشد بتلاشش میگیرند و درهمین تاریخ راجه لچهمی نراین
زمیدار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است باستلام عتبه خلافت جبین سعادت
افروخته پانصد مهر نذر گذرانید از غرایب انکه بهاء الدين برق انداز بچه لنگوری با بر

در کنار تال در طرف پائین شیخ و قصبه درون
گنبد سلطان محمود بیگره و سلطان مظفر و
محمود شهید که اخر سلاطین گجرات است

نظر

بنظر اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را بدست در سینه گرفته بر
فراز شاخ درختی نشسته بود یکی از توپچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق
بزند و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته بر شاخی میگذارد و خود بر زمین افتاده جان
میدهد متعاقب این حال من رسیدم و آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خورانیدن نزدیک
این بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرده با وجود
عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان
سازند بز از نادیدن او بی تابانه فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بیطاقتی نموده چندان نالید
و فریاد کرد که خاطر از این حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی
نماید مهر و دلبستگی بز با آن بچه غرابت تمام دارد وقایع سال سیزدهم از جلوس جهانگیری

1027

شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول هزار و بیست و هفت هجری تحویل حمل شد درین روز
سو در کن السلطنت اصفخان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت برافروخت
راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از طویله خاصه سرافرازی یافته
رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید
اکنون مجملی از احوال او رقم زده کلک وقایع نگار میگردد میرزا از اعیان سادات اصفهان است
نامش محمد امین بوده عم او میر رضی را شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیه خود
را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال از عراق آمده
نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مومن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک
او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله
فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکاردانی میر واگذاشته بدوام شرب و عیش
و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ میزیست و چون محمد قلی درگذشت و نوبت ریاست
بسلطان محمد برادرزاده او رسید نقش میر با او خوب ننشست و با بین مردمی میر را رخصت
فرموده دست طمع و تصرف از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گولکنده بخدمت
عادل خان پیوست و در آنجا نیز صحبت او درنگرفت ناگزیر از عادل خان اجازت حاصل
نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده بنسبت
میر رضی و عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها می باشد مشمول عواطف شاهی گردیده در
خدمت شاه پیشکشهای لایق بدفعات گذرانید و مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار

بسر برد میر را خواهش انکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر انکه بالتفات
زبانی سرگرم داشته تقاضی که درین مدت فراهم اورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار جیست
ناگزیر بلازمان عتبه خلافت التجا اورده مکرر عرایض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و ارزوی خدمت
ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه
گیتی پناه طلب فرمودند درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید دوازده
راس اسب و نه تقوز قماش و دو انگشتر یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی و دویست
سوار سرافراز گردید روز یکشنبه دوازدهم فروردین موضع سحار امضرب خیام فلک احتشام گردید
بعرض رسید که ازین منزل تا جراگاه فیل یک و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم
اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور بیک خیال مستعلا و متعسری نماید روز دوشنبه سیزدهم با معدودی
از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیادهای ان سرزمین جنگل را برسم
قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضای بر فراز درختی تختی از جوب بجهة نشستن
بادشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف ان نیز تالارها بجهة نشستن و
تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده
اماده داشته بر هر فیلی دو نفر فیلبان از قوم جبریه که شکار فیل مخصوص ان طایفه است نشسته
و مقرر شده بود که فیلان صحرای را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار
انها بر وجه دلخواه کرده شود قضارا در وقتی که مردم از مردم از اطراف بجنگل در امدند بنا بر
انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرا
را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار انها بر وجه دلخواه کرده شود قضارا
در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در امدند بنا بر انبوهی درخت و تراکم سراسیمه بهر طرف دویده
دوازده زنجیر فیل از نر و ماده در حضور اشرف شکار شد ازین جمله دو فیل بغایت خوش صورت
و اصیل و تمام عیار بدست امد درین ولا دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگ خان کابلی بحکومت کشمیر
سرافرازی یافت چون بعرض رسید که عبدالرحیم خانخانان غزل مولانا عبدالرحمان جامی را که این
مصرع از انست بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع
را بدیهه فرمودند ساغری بر روی گلزاری باید کشید ابر بسیار است می بسیار می باید کشید
چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن بدار الخلافه
اگره روزگار بصعوبت و دشواری بسر می شد رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات

روزگار

روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای
ایام برسات متوجه آگره باید شد و باین عزیمت صایب از مقام و هود عنان اقبال بصوب احمدآباد
معطوف گشت مقارن این حال از عرضه داشت منهیان دارالخلافت بمسامع جلال رسید که در مستقر
خلافت اثر وبای ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر
حقیقت مظاهر پرتو افگنده بود مصمم گردید و هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت
مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد و از شدت
گرما و عفونت هوا بیماری در احمدآباد شایع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحنت
تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت
نقد تمام داشت و لله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرسید قضا را حضرت شاهنشاهی
نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و اندک آزاری بوجود فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از
تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که در چنین سرزمین
بی فیض همچو شهر اساس نهاده و بعد از و دیگران را چه ملحوظ بوده که عمر گرانمایه را درین خاکدان
گذرانیده اند هوایش مسموم زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت
باد و جگر پشت دست محسوس نمیگردد آبش بغایت زبون و ناگوار و رودخانه که متصل شهر جاری است
غیر از ایام برسات پیوسته خشک می باشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است
بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر موثی و بضاعتی دارند در خانهای
خود برکها ساخته اند و در ایام بارندگی از آب باران مملو میسازند و تا سال دیگر از آن آب
میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا در و سرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهرست
بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا از زقوم زارست و نسیمی که از روی زقوم وزد فیضش
معلوم ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم   درینولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت
گجرات است دولت آستانبوس دریافته دو صد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم نثار
و یکصد اسب بطریق پیشکش معروض داشت در ملک گجرات کلانتر ازین زمینداری نیست ملکش
بدریای شور پیوسته است بهاره و جام از یک جدا اند ده پشت بالاتر بهم میرسد بحسب جمعیت
و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده و سلطان
محمود فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در
نمی آید و او خود میگوید که من نود سال دارم در حواس و قوی فتوری نرفته از مردم او [illegible]
بنظر در آمد که موی ریش و بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره

بخاطر دارد و در پیش او کلان شده ام چون یک چندی در خدمت بسر برد بعنایت اسب خاصه و فیل و خنجر
مرصع و شمشیر مرصع و چهار انگشتر از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرافرازی بخشیده رخصت
انعطاف ارزانی فرمودند درینولا بعرض رسید که قراولان بادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل
از نر و ماده در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده و قراولان شاهزاده
بلند اقبال شاه جهان بیست و شش زنجیر نر و هفت ماده گرفته درین تاریخ راجه نکرماجیت که از
عمدهای دولت شاهزاده جوانبخت شاه جهانست بیمامن تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند
ترقی و تصاعد نموده بالتماس شاهزاده گیتی ستان با فوجی از بندهای شاهی و جمعی از ملازمان
عتبهٔ سلطنت مثل شاهباز خان لودی و هردی نراین هاده و راجه پربهچند و غیره و دو دست
سوار برق انداز و پانصد نفر توپچی پیاده سوای جمعی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت تسخیر قلعهٔ
کانگره دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرافراز گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه
قیمت داشت پیشکش نمود روز مبارکشنبه بیست و یکم شهریور ماه آلهی سال سیزدهم از جلوس
جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری رایات اقبال بصوب دار
الخلافت اکره ارتفاع یافت مقرب خان را که از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت
پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او مشمول عواطف و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت
بهار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ شانزدهم دیماه پیش از طلوع صبح به کهری در کره هوا ماده بخاری
بشکل عمود نمودار شد و هر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه
پیدا کرد هر دو سر باریک و میان کنده خم دار مانند و هره پشت بجانب جنوب در وی بسوی شمال
منجمان و اخترشناسان قدر قامت او را باسطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجهٔ فلکی بر اختلاف
منظر ساترست و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود و چنانچه
اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان میرسید و حرکت عرضی
در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب
که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه
گز دمش درازی می نمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این انچه درد بخت
آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنهٔ ماضی نبوده
و نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این بیکسال اثر ظاهر شده
تا بیست سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاه جهان ابواب بیوفائی
و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال

1027

داشت

داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه داشت بهادرخان حاکم قندهار
بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات ان کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی
و سبز درختی اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا درآمده
همچنین از فالیز و باغات انگور اثر نگذاشتند و بعد از انکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور
اداره صحرای عدم شدند چون معموره اجین محل ورود موکب مسعود گردید شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان جشن ولادت فرزند اقبالمند خویش سلطان اورنگ زیب در بلده مذکور ترتیب فرموده
بورود قدوم میمنت لزوم والد بزرگوار خویش محسود خلد برین ساختند پنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش معروض
مجلس فردوس نظیر گردید از انجمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد و در کل انچه از پیشکشهای
ایشان مقبول افتاد دو لک روپیه بقیمت درامد چون بحوالی ملک رانا امر سنگه ورود موکب کیهان
شکوه اتفاق افتاد و کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمینبوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد
فتح دکن معروض داشت درخلال این حال خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال
رسید و تفصیل این اجمال انکه راجه باسو سه پسر داشت و سورجمل اگرچه بسال از همه کلانتر بود لیکن
از بدسگالی و اشوب طلبی پدر را ازرده خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او بود
پیوسته محبوس میداشت و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله
زمینداری و محافظت ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری سرافراز ساخته
محال زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین بی سعادت
ارزانی داشتند و همراه مرحومی مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون
کار بر متحصنان بدشواری کشید این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه مفتوح
خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی درامده پرده ازرم از میان برگرفته با مردم مشارالیه
کار بمنازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحه احوال ان برگشته روزگار خوانده
شکایت بسیار بدرگاه والا عرضه داشت نمود و صریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال
او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکران در ان کوهستان بود بترتیب اسباب
فتنه و اشوب نپرداخت ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه
جهان ملتجی گشته عرضه داشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده
درمقام خراب ساختن و برانداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث حیات
و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هرچند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود
لیکن از التماس طلب خود بدرگاه غبار شبهه بر حواشی خاطر دولتخواهان نشست که مبادا امزاج

مرتضی خان بتحریک ارباب فساد بشورش درامده وغور نا کرده اورا متهم میاخته باشد مجملا بالتماس شاه
زاده بلند اقبال شاه جهان رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند ومقارن این
حال مرتضی خان بجوار مغفرت آلهی پیوست وفتح قلعه کانکره روزی چند درعقده توقف افتاد وچون
این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال او افکنده هم در ان نزدیی مشمول عواطف ومراحم
بیدریغ ساخته درخدمت شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بمهم دکن رخصت فرمودند وبعد از انکه
ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین درامد وسایل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانکره شد هرچند
این بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از این حزم واحتیاط دور بود لیکن چون انفتاح
این عقده دشوار بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر به اراده واختیار ایشان باز
داشتند وان بلند اقبال فوج پسندیده از منصب داران وبرق اندازان ترتیب داده اورا با محمد
تقی بخشی خود تعیین فرمودند وچون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز اغاز خصومت وبهانه طلبی نموده
جوهر ذاتی خود را اظاهر ساخت وبکرر شکایت محمد تقی عرضه داشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من
با او راست نمی اید واین خدمت از من متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت
میسر میشود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان است
با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده
برین حیله وتزویر دیگر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از بندهای
درگاه را ببهانه انکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود رفته سامانی
خود درست کنند ومعدودی از مردم روشناس درانجا ماندند قابو دانسته اثار بغی وفساد ظاهر ساخت
سید صفی که در زمره سادات بارهه بمزید شجاعت وجلادت اختصاص داشت با چندی از برادران
وخویشان پای همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید وبعضی بزخمهای کاری که پیرایه شیرمردان
عرصه کارزار است ابرو ی جاوید یافتند وان بی سعادت انهار از میدان کارزار برگرفته بنگ
سرای خود برد وجمعی از جان دوستی تنک یا خود را بگوشه سلامت کشیدند وان فتنه سرشت دست تعدی
وتطاول دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاخته از نقد وجنس
هرچه یافت متصرف گشته بترتیب اسباب شورش پرداخت واز وقایع انکه درینولا عبد الرحیم خانخانان
سپهسالار باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت هزار مهر وهزار روپیه بصیغه نذر گذرانید
واز پیشکشهای او انچه پسند افتاد موازی یک لک وپنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از روی خدادانی
دیرین خدمت را که بیامن عواطف ومراحم روز افزون جوانی از سر گرفته بود مجددا بصاحب صوبگی
ملک خاندیس ودکن سربلندی بخشید خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع وفیل خاصه با ماده فیل مرحمت شد

تا آمدن راجه بکرماجیت
بسامان خود پردازند چون
بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت
دولتخواهان راه یافت
واکثر بمحال جاگیر

د منصب

و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار گشت و چون صحبت آن
رکن السلطنة با لشکرخان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی بخشیدند روز مبارک شنبه
بیستم دی ماه سنبار کول فتحپور در موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف در کول بیمود نه هفت کروه شد چون
بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون با فراط کشیده و کس بسیار دانه برآورده تلف میشوند بنابرین
بیست و هشتم مذکور معموره فتحپور نزول رایات جهانگشا آراستگی یافت روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت
روضه غفران دستگاه شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار فرمودند یکی
از اعاظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت حضرت عرش آستانی انار الله برهانه بظهور آمده
این مسجد است بالاعراق عمارتیست عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در
هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه
از خزانه عامره خرج شده تا باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر فراز کوه طرف
جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیشطاق این در دوازده ذرع عرض و شانزده
طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد و سی و دو زینه بالا باید رفت و در دیگر خردتر ازین رو بمشرق
واقعست طول مسجد از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوصد و دوازده ذرع است از الجمله مقصوره
بیست و پنج و نیم ذرع پانزده ذرع در پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده ذرع
طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیشطاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خردترست
ده ذرع تتمه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو ذرع در اطراف
نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان بعرض هفت و نیم
ذرع و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان یکصد و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و
و بالای ایوانهای دور و بالای مسجد گنبدهای خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک
شمع در میان نهاده دور آنها پارچه الوان میگیرند و از عالم فانوس می نماید و زیر صحن مسجد را
برکه ساخته اند که در ایام برسات باب باران مملو میسازند و چون فتحپور کم آب و دیر آبست با اهل
این سلسله و مجاوران و معتکفان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجدند تمام سال کفایت میکند
و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمالی مایل بمشرق روضه شیخ است قدس سره العزیز میان گنبد هفت
ذرع و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آن نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل
این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقعست که اولاد و عشایر شیخ در آنجا آسوده اند
از سوانح اقبال طراز فتح قلعه مو و دو مهربیت و شکست سورجمل مقهور و تفصیل این مجمل آنکه چون راجه
بکرماجیت بدانجا رسید و پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به تیتال و گریزت برآرد

مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشت بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد و آن
مخذول العاقبت سررشته تدبیر از دست داده بجنگ صف پای ادبار قایم داشته بلوازم قلعه
داری همت گماشت و باندک زد و خوردی کس بسیار بکشتن داده راه ادبار سپرد و قلعه مود و
مهری که اعتصاد قوی آن برگشته بخت بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عن جد
در تصرف داشت بی سعی عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بکوهای
دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بخت و راجه بکرماجیت ملک او را
پس پشت گذاشته بتعاقب او شتافت و چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این
خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و جگت سنگه پسر دیگر راجه باسو را که منصب قلیلی داده بتعینات
بنگاله نموده بودند بسرعت هر چه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات
و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار روپیه مدد خرج عنایت نموده خلعت با خنجر مرصع و اسب
و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند **وقایع سال چهاردهم از جلوس جهانگیری** روز مبارک
شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری تحویل حمل شد درین روز شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان که غره وجه مرادات و فروغ جبهه سعادت است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار
از نفایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانیدند از آنجمله یاقوتیست بیست و دو
سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلیست قطبی قیمت آن چهل
هزار روپیه دیگر شش دانه مروارید غلطان که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و وکلای
ایشان به بیست و پنجهزار روپیه در احمداباد ابتیاع نموده اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه دیگر
قطعه الماس که هژده هزار روپیه بها داشت و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در کارخانه ایشان
باتمام رسیده و اکثر جواهر از تراشیده بکار برده اند به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات
آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یک از پادشاهان نشده نقاره خانه ایست
از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته و تتمه کورگ و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه
نقاره خانه پادشاهان ذی شوکت تمام از نقره ترتیب داده در ساعت مسعود بنوازش در آورده اند
مجموع بشصت و پنجهزار روپیه برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند حوضه گویند از طلا
ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش فرستاده
بود فیل اول داد الهی نام داشت با ساز طلا فیل دوم با ساز نقره و از پارچهای نفیس گجرات که
کارگیراقان سرکار شاهی ترتیب فرموده بودند اگر بتفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه قیمت مجموع
پیشکش قریب پنج لک روپیه شد در روز یکشنبه غره اردی بهشت بساعت مسعود بمبارکی و فرخی

1027

بشهر اکراباد

بشهر اکبراباد در امدند و باین معمود رسم نثار و تقدیم یافت درین تاریخ خبر فوت شاه نوازش خان خلف
سپه سالار خانخانان رسید جوان وجیه رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفتهٔ شراب
گشت و از آفت مصاحبان خوش آمد پرداز خانه برانداز میگساری بافراط کشید و جان در سران در باخت
همتش بلند پرداز نگاهش و در سیر شجاعتش با تدبیر هم اغوش در ضبط ملک و انتظام سپاه و رزم
ارای و سرداری بی عدیل و نظیر با اینهمه خوبیها کرم نداشت چون خانخانان به برهانپور پیوست گرامی فرزند
را بغایت ضعیف و زبون یافته بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته
بربستر ناتوانی افتاد هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیامد و در عین دولت
و جوانی با جهان جهان حسرت و داغ گرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی نیز بتکده جاودانی
کشید و این واقعه برخاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت و ازانجا نزا بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار سرافرازی بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بنظم داری
صوبه برادر واحد نگر رخصت فرمودند درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس امده بسجود سدهٔ علا
جبین اخلاص نورانی ساخت و راجه کلیان زمیدار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت باریافت
هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروض داشت درخلال این حال شاه بیگخان که بخطاب
خاندوران ممتاز بود بنابر کبرسن و ضعف از سپاهی گری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن
دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته پرگنه خوشاب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و
پنجهزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را درخور استعداد هر یک
منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه نبیره راو مالدیو رسید که در دکن
باجل طبیعی رخت هستی بربست کج سنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب
راجگی فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از اگره تا لاهور بر سر هر کروه میلی بسازند که علامت
کروه باشد و در میل سیوم چاه ابی که مسافران از تابش افتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند
و مانند خیابان دو رسته درخت نشانند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه در ساعت مسعود
و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بحراست
دار الخلافه گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسب و فیل و نقاره مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم پرگنه
متهره مورد اردوی کیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی تماشای بندرابن و بتخانهای انجا تشریف
بردند در عهد سلطنت حضرت عرش اشیانی امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند
از بیرون بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان تیره و زشت تنگ خانه کرده که از تعفن انها
سر بدرون نمیتوان در اورد   از برون چون گور کافر پر حلل   واز درون قهر خدا عز و جل

وازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله‌باس و محال جاگیر خویش دستوری یافته عنان معاودت
معطوف داشت در اوراق سابق از کیفیت حال کب ابن اجدروپ که در اجین گوشه انزوا اختیار
کرده بود رقم گشته درینولا از اجین بمتره که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده برکنار
دریای جمنه به آیین دین خویش یزدان پرستی می‌نمود حضرت شاهنشاهی ظلمت کده او را بنور
قدوم سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت مستوفی داشتند چون مدت
حبس خسرو بطول کشیده بود و خان اعظم از جانب او بسیار بسیار نگرانی خاطر داشت بنفرس
دریافت که سخن اجدروپ در باطن اقدس اثر تمام می‌بخشید تنها از خویش و بیگانه نزد او رفته
در باب خلاصی خسرو بخضوع و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او تشریف فرمودند
بجهة خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروض داشت و دل آنحضرت را بر او مهربان ساخت و مجدداً لوث
جرایم آن بیدانش کوتاه اندیشه بزلال عفو شست و شو یافت و باب باری رحمت غبار خجالت
و ذلات از ناصیه احوال او زدوده از قید برآوردند و حکم شد که بکورنش می‌آمده باشد روز مبارک
شنبه بیست و نهم آبان ماه دارالسلطنة دهلی بورود موکب اقبال آراستگی یافت بیست و یکم آذر
ماه پرگنه کرانه که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی تکلف جاییست خوش آب و هوا از منشأ
بغایت قابل مقربخان باغ عالی ساخته آینه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هرجا تعریف آینه شنیده تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده
و بغایت خوب شده اطراف دیوار بخته بر دوران کشیده یکصد و چهل بیگه است خیابانهار از فرش بسته
و در میان باغ حوض ساخته طول دویست و بیست ذرع و عرض دویست ذرع و در میان حوض
صفه ماهتابی بیست و دو ذرع مربع ساخته از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثر درین باغ هست حتی
نهال پسته سبز شده سروهای بیشماری و دو ذرع مربع ساخته الاخوش قد با اندام دارد روز مبارک شنبه دوازدهم
دی ماه در سرهند منزل شد چون در مشکوی اقبال شاهزاده گیتی ستان شاه جهان گرامی فرزندی
قدم بر سریر وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده التماس ضیافت
حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات نموده حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند
و شاه جهان سعادت پذیرگشته پیشکش عالی کشیدند و از اقسام نفایس و نوادر آنچه پسند افتاد
یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه نوالدهای خود گذرانیدند و راجه بکرماجیت
که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهة عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت
برافراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت
از دست میرفت حضرت جهانبانی گیتی ستان را بدیدن عمارات لاهور رخصت فرموده و راجه بکرماجیت

بعنایت

بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصرهٔ قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت
دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب مسعود ارایش یافت درین گلزمین حضرت عرش آشیانی انار الله
برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم
که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت و معروض
داشت که زنبیل بیک ایلچی شاه با مراسله که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از
التفاتی که شاه بخان عالم داشت اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحه
هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود همواره در محاورات خان جان خطاب میفرمودند و زمانی
از خدمت خود جدا نمی داشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت در کلبهٔ خویش خواسی بسر برد
بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتری مینهادند نفس الامر که خانعالم این
خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید شاه
خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خانعالم آورده و بهترین تحفهای او توان گفت
مجلس تصویر جنگ صاحبقران گیتی ستان است با تقتمش خان و شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای
عظام که دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و در زیر هر صورت نوشته که شبیهٔ کیست
و این مجلس مشتملست بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاهرخی نوشته کارش بغایت
پخته و عالیست و بعلم استاد بهزاد مناسب و مشابهت تام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد
که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و
بروش او مشق کرده درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند
بیت از وست بیت ز غارت چمنت بر بهار منتهاست ؛ که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند ؛
لب از گفتن چنان بستم که گویی ؛ دهان بر چهره زخمی بود به شد ؛ دو لب دارم یکی در می پرستی
دگر در عذرخواهیهای مستی ؛ مقارن این حال حسینی بسلطان قوم رباعی گذرانید رباعی گردی که
ز طرف دامان ریزد ؛ آب از رخ سرمه سلیمان ریزد ؛ گر خاک درت بامتحان بفشارند ؛ از وی
عرق جبین شاهان ریزد ؛ درینوقت راقم اقبالنامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که از جنس
سخن بود معروض داشت بغایت خوش آمد و آنحضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند بیت
زهرم بمذاق خود چشانی که چه شد ؛ خون ریزی و آستین فشانی که چه شد ؛ ای غافل از آنکه تیغ
هجر توجه کرد خاکم بغبار تا بدانی که چه شد ؛ بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری
از صفاهان برامده بسیر و سیاحی گذارش بکشمیر افتاد و از نظافت جا و لطافت آب و هوا دل نهاد
آنملک شده توطن و تأهل اختیار نمود و بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله

صفاهانی

برهانه پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سن عمرش
از صد در گذشته بود در گذشت از غرایب آنکه در پرگنه دولتاباد دختر باغبانی بنظر در آمد با ریش
و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریشش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما
پستان ندارد و بچندی از عورات اشارت شد که در گوشه برده کشف سازند نموده حقیقت را معروض
دارند مبادا خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یکسر مو تفاوت ندارد غره اسفندارمذ ماه در
پرگنه کری بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند هفتاد و یک قوچ و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان
مدتها از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن کوهستان خاطر پرداخته
باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستلام عتبه خلافت فرق برافراخت خانعالم بمنصب
پنجهزاری و سه هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندار ماه ظاهر رهتاس مخیم اردوی گیهان پوی
گشت عرضه داشت دلاورخان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت
و خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم
ماه مذکور مقام باباحسن ابدال محل نزول رایات جلال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن
قمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سیوم از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین
راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود و یکدفعه عبور لشکر منصور متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی
و دیگر حضرات عالیات روزی چند توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله آصفخان
و صادقخان بخشی و ارادتخان میرسامان با عمده بیوتات و کارخانجات بر در عبور نمایند میرزا
رستم و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از
منظوران بساط قرب نهضت فرمود درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید و حکم شد که راجه کشنداس
فرمان مرحمت عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسب و فیل بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و
تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم مذکور در موضع پکلی نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان
را بعنایت خلعت و پوستین و اسب و فیل سرافراز ساخته بخدمت بنگش رخصت فرمودند درین
منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین برنگ گل انار و بعضی
برنگ گل شفتالو بلکه از آن سیرتر گویا چندین گل ختمی را تنگ بیکدیگر دسته بسته اند درختش
از درخت زردآلو کلانتر میشود و گلهایش سراپای درخت را فرو میگیرند برگ گلش اندک ترشی
دارد درین دامن کوه بنفشه خودرو بسیار است در غایت خوشبوئی رنگش از بنفشه باغی کمتر است
شب بیست و دویم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه ایچه بود و از باران لیزندگی
بهم رسانید چارپای لاغر هر جا افتاد بر نخاست بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد

ارام۱

از امرای پنجاب در بنا بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار
پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زردالو صحرا صحرا شکوفه کرده سرها گرفته
بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره میساخت ولایت پکلی سی و پنج کروه در طول است
و پنج در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و در سمت مغرب اتک بنارس و بر جانب شمال کوه
کتور و بطریق جنوب کوه بونج و مضافات کشمیر است در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان
نموده بدار الملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب
بودند درینجا بیورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند که ذات ما قارلغ است اما مشخص اند بزبان
جان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید کرد در زمان عرش آشیانی شاه رخ نامی زمیندار
دهمتور بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه با هم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه
زمینداریست پیوسته بر سر حد و حدود میدارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید
که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که به اردوی ظفر قرین کفایت کند سامان نمی شود حکم شد که پیشخانه
مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه کرده فیلان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آذوقه
برگیرند و خواجه ابوالحسن بخشی با سایر مردم چند منزل عقب می آمده باشند بیست و یکم از پل رود
خانه نین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه دارده که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع
است بر آمده درین منزل دو شاخ شده میرود متصدیان پیشخانه عالی بجهت عبور لشکر منصور دو پل ترتیب
ساخته بودند یکی در طول هژده ذرع و دوم چهارده و در عرض هر کدام پنج ذرع طریق ساختن پل
آنکه درختهای کلان از ناژ بر روی آب می اندازند و هر دو سر از آن بسنگ بست استحکام میدهند و تخته
چوبهای سطبر بر روی انداخته بمیخ و طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها برجاست فیلان را
با آب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بیست و سیوم بر کنار رودخانه
کشن گنگا منزل شد و روز قبل ازین حکم شده بود که زانقم اقبالنامه پیشتر شتافته سرزمینی که ارتفاعی و
امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در آن طرف رودخانه مذکور پشته واقع
بود مشرف بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی و پنجاه در پنجاه ذرع گویی کارفرمایان قضا و قدر بجهت
چنین روزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون خلعت
شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند تحسین و آفرین گشت

وقایع سال پانزدهم

1029

تحویل نیر اعظم بشرفخانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار بیست و نه هجری اتفاق افتاد
و سال پانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه
بکنار دریای بهت است و دو جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تندی بر جوش و

هیچ و خم دارد و بسیار میگذرد و هرچند فیل کلان باشد نمی تواند پای خود را قایم ساخت چون این کوتل از غایت
تنگی و تندی دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بکمترین
بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از اصفخان و چندی از خدمتکاران
ضروری هیچ متنفسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو و خانجهان و خان عالم
و دیگر بندها و اردو را یک منزل در قفای ما می آورده باشد قضا را خیمه و بنگاه این حقیر را پیش از
حکم روانه منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده شما هرجا که رسیده
باشید توقف نمایند مردم فقیر این خبر را در پای کوتل بهلباس شنیده همانجا دایره میسازند از تاییدات
طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب بمنزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد
و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و سایر بیگمان و خواصان در خدمت
آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری در آن نزدیکی بار نداشت از شدت برف
و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دایره
فقیر نمایان گشت بنابران در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ نشستند
و از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع این نوید جان بخش سر از پا ن
شناخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبه خلافت سربلند ساخت و به زبان حال این
بیت را میخوانده اند آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل :: خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه
در رسید آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق تفصیل داده برسم پیشکش و پا انداز
معروض داشت همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص
را بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاه
با اهل حرم خود یک شبانروز در خانه او بر داخت و آسودگی بسر برد و او را در امثال و اقران بلکه اهل
جهان چنین سرافرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فرش و جامه
خواب و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات ضروری تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان
سیلان کشید که بخادمان حرم سرای عزت و بندهای که در رکاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت
کرد روز سه شنبه پنجم در موضع کنهایی نزول موکب منصور اتفاق افتاد سروپایی که پوشیده بودند بکمترین
بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت و تفصیل این
اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشاء شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل
کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بحدی سرد بود که پا در او ردن تعذر تمام داشت

د آب گرم بجهت غسل مهیا بود هرچند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای سرد بی قرار
درچنین دریای ذخار خونخوار که فیل مست را می غلطانند در آمدن از آیین حزم و احتیاط دور است
بحرف ایشان مقید نمی شود از شوب مستی و غرور جوانی باعتماد شناوری خود با یک نفر خدمتیه
دیگر که ایشان نیز در فن آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که برلب آب بود بر آمده خود را
بمیان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت و شناوری
برداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا درداد
کشتی گیر هزار جا کندن کشتی وجود را بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و
عجیب محبتی باین پسر بود در راه بونج از استماع این خبر جانکاه دلخراش جامه شکیبایی چاک
زده بیتابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پای
برهنه متوجه ملازمت میگردد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد لیکن پیوند دل با این فرزند
داشت سنش بیست و پنج بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل را خوب
میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میشود که در پیش فیل خاصه سوار شود در سپاهیگری
بغایت حسبان بود چون از کوتل گذشته در موضع بیسیار منزل شد صحرا صحرا و چمن چمن
شکوفه انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای غریب که مخصوص این ملکست
بنظر در آمد درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد
و نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بنظر در آمده لیکن این آبشار ممتاز و مستثنی است
روز دیگر بباره موله منزل شد باره موله از قصبهای مقرر کشمیر است برلب آب بهت واقع
شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف برآب منازل و مساجد ساخته
آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند پیش از ورود موکب مسعود بجهت کشتی از بندها کشتیها
آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در
خدمت آنحضرت بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند و درین روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر از کشتواد
آمده باستلام عتبه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روزافزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش
ظل الهی عز اختصاص یافت الحق این خدمت را بسندیده بتقدیم رسانیده از شهر کشمیر تا معموره
کشتواد شصت کروه مسافت بیموده اند و تفصیل فتح کشتواد آنکه دهم شهریور ماه الهی سنه ۱۱ جلوس
دلاورخان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتواد پیش نهاد همت ساخت و حسن
نام پسر خود را با گرد علی میربحر بمحافظت شهر و حراست سرحدها مقرر داشت و چون توهرچک داعیه چک
بدعوی وراثت کشمیر در کشتواد در آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند بیت نام

یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دسو که متصل بکوتل پیر پنجال واقعست بجهة احتیاط گذاشت و از
منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پورستافت و جلال نام پسر رشید خود را با نظر الله
عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری براه اهن تعیین فرمود و جمال نام پسر کلان خود را
با گروهی از جوانان کارطلب هراولی فوج خود مقرر کرد و همچنین دو فوج دیگر بر دست راست و چپ
خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه برای اسپ نبود چند اسپ بجهة احتیاط همراه گرفته اسپان
سپاهی را در کل باز گردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر
فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا سرکوب که
یکی از محکمهای غنیم بود شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف تعیین شده بودند
باهم پیوستند و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران
جان نثار کوه و کتل دشوار و نشیب و فراز بسیار بپای مردی همت پیموده تا دریای مردستان رفتند
و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور
رسانیدند و ابیه چک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه
راجه بیدست و دل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که بر آنطرف آب
واقعست توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد
و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبانروز بندهای درگاه سعی
در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاورخان
از استحکام تهانجات و سرانجام آذوقه خاطر جمع نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله
سازی و روباه بازی وکلای خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نمود که برادر خود را
با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل
شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته آستانبوس می نمایم دلاورخان سخن فریب آمیز او گوش
نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن
آب اهتمام شایسته بکار برد و جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلادت بالای آب رفته
بشناه ازان دریای زخار خونخوار عبور نمودند و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بندهای جان
نثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون تاب مقاومت در خود
نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده
بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاورخان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای
جناب که اعتقاد قوی آن سیاه بختانست دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب جناب

کوهت

کوهیست رفیع و عبور ازان آب بدشواری میسر و جبه اند در رفت پیادها طنابهای سطبر تعبیه نموده در
میان دو طناب چوبهای مقدار یک بدست بهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قله کوه و سر دیگر را
بران طرف اب مضبوط می‌سازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلندتر تعبیه مینمایند که پیادهای خود را
بران چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از اب بگذرند و این
را یکی باصطلاح مردم کوهستان زمپه گویند و هر جا مظنه بستن زمپه داشتند به بندوقچی و تیرانداز
مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان
دلیر کارطلب بر جاله نشانده میخواست که از اب بگذراند چون آب بگذراند چون آب در غایت تندی
و شورش میکرد جاله بسیل فنا رفت و شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شده ابروی شهادت
یافتند و ده نفر بدستیاری شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب
افتاده در جنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلاورخان تا چهار ماه و ده روز در بندر گوت
پای همت افشرده سعی در گذشتن آب داشت و تیر تدبیر بهدف مراد نمیرسید تا انکه زمینداری
راهبری نموده از جایی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زمپه بسته در دل شب جلال ببر دلاورخان
با جندی از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام
سحر هجر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند جندی که برگرد پیش راجه بودند در میان
خواب و بیداری سراسیمه برامده اکثری علف تیغ خون اشام گشتند و بقیة السیف جان نیک با ازان
ورطه بلا برآوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواسته است که بزخم شمشیر کارش به
انجام رساند راجه فریاد برآورده که من راجه‌ام مرا زنده نزد دلاورخان برید مردم بر سر او هجوم
آورده دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هرکس هر جا بود خود را بگوشه
کشید دلاورخان از شنیدن مژده فتح و فیروزی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانید و با لشکر
منصور از اب عبور نموده بمندل که حاکم نشین آن ملک است در امد از کنار آب تا انجا سه کروه مسافت
بوده باشد پیش از انکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه چنیا و دیگر زمین
داران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته
متوجه استانه بوس گشت و نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست ان ملک گذاشت مجملی از
خصوصیات کشتوار انکه زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و جره
گرفته میشود تاریخ و نرنج و هندوانه فرد اعلی بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و
دیگر میوها از انگور و شفالو و زردالو و امرود ترش و زبون می‌باشد و اگر تربیت کنند ممکن که
خوب شود و بهمه جهت یک لک روپیه تخمینا حاصل آن ملک باشد و در وقت کارشتش هفت هزار

پیاده جمع میشود اسپ درمیان ایشان کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدهای او بوده باشد از روی
تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار بضابطهٔ جهانگیری بوده باشد روز دوشنبه یازدهم بعد از
دو پهر و چهار گهری بمبارکی و فرخی در عماراتی که مجددا بر کنار تال احداث یافته ورود موکب
منصور اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در غایت استحکام اساس یافته
غایتا هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده در اندک مدت باتمام میرسد روز سه شنبه دوازدهم
دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس فرمود خالی از وجاهت نیست
لباسش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران آن حدود
فی الجمله تهذیبی ظاهر شد حکم فرمودند که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد
از قید و حبس نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا
در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را [illegible]
می آرم و امیدوار مرحمت آنحضرت ام هر چه حکم شود اکنون مجملی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک
کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه از قدیم این ملک در
تصرف راجها بوده و مدت حکومت ایشان چهار هزار سالست و کیفیت احوال و اسامی ایشان در تاریخ
راج ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است
و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام
مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری
حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت
ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل بهولباس تا قنبر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض
از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابو الفضل در اکبرنامه تخمین و قیاس نوشته
که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بیست
و پنج زیاده حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودند که طول و عرض
از ده کم نیست [illegible] را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود چون قرار داد است که حد
هر ملکی تا جائیست که مردم بزبان آن ملک متکلم باشند بنابران از بهولباس که یازده کروه آن
آن طرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه بر آمد و در عرض
دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که درین دولت معمول است موافق بضابطه ایست
که حضرت عرش آشیانی بسته هر کروهی پنج هزار ذرعست و یک ذرع چهار یک حال دو ذراع
شرعی میشود هر جا کروه و یا گز مذکور میگردد مراد از آن کروه و گز معمول حالیست نام شهر سری نگرست

و دریای

دریای بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه ان از ویرناک نامند از شهر چهارده کروه بر سمت جنوب واقعست
و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سران چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در
غایت استحکام بسته شده که مردم از روی ان تردد مینمایند و پل را باصطلاح اینجا کدل گویند و در شهر
مسجدیست بغایت عالی از اثار سلطان سکندر در هشتصد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته
و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده و در نهصد و نه
ابراهیم ماکری وزیر سلطان محمد حسن انجام اراستگی بخشیده از ان تاریخ تا حال یکصد و بیست سالست
که برجاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض یکصد و چهل و چهار ذرعست مشتمل
بر چهار طاق و بر اطراف ایوان ستونهای عالی نقاشی و نجاری کرده الحق از احکام کشمیر اثری بهتر ازین
نمانده میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگارست و متصل شهر دو کول
بزرگیست که همه ساله پر اب می باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار امد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و
همه بر کشتی است در شهر و بر کنارات پنجهزار و هفتصد کشتی و هفت هزار و چهارصد ملاح بشمار امده ولایت
کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگنه است و انرا دو نصف اعتبار کرده اند بالا اب را مراج گویند
و پایان اب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از
سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت سیر بوزن حال کشمیریان
دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار
و چهارصد دام میشود و بضابطه حال جای هشت هزار و پانصد سوار است راه درامد کشمیر متعدد است
و بهترین راهها بهنبر و پکهلی است اگرچه راه بهنبر نزدیک ترست لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر ملاحظه
دریابد منحصر در راه پکهلیست و دیگر راهها درین موسم از برف مالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف
کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر بسبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و خصوصیات ان رقم
زده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست اهنین حصار پادشاهان را گلشنیست
عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و ابشارهای دلکش از شرح و
بیان افزون ابهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند
سبزه است و اب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خودرو و صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین
ازان بیشتر که بشمار در اید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن
و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز جلگهای سطح و سبزه گیاهای مروح راجه گوید نظم شده جلوه
گر نازنینان باغ : رخ اراسته هر یکی چون چراغ : بشد مشکبو غنچه در زیر پوست : چو تعویذ

شکین بباز وی دوست ؛ غزل خوانی بلبل صبح خیز ؛ تمنای میخوار کان کرده تیز ؛ بهر جنبه منقار
بط ابکیر ؛ چو مقراض زرین بقطع حریر ؛ بساط از گل و سبزه گلشن شده ؛ چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده ؛ گره در دل غنچه محکم زده ؛ بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست بیرون
کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندار ماه میشود در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر
در نهم و دهم مذکور و انجام شکوفه با اغاز یاسمن کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است
دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده بیار لاله چوغاسن می نشانند
و سال بسال در موسم بهاری شکفد و بغایت خوب شکفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست
و یاسمن سفید که اهل هند چنبلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دگر صندلی رنگست ان نیز در نهایت
خوشبوی و این مخصوص کشمیرست گل سرخ چند قسم بنظر در امد غایتا یکی بسیار خوشبوست دیگر گلیست صندلی
رنگ بویش در غایت لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم
می باشد انچه در باغاتست بسیار بالیده و سیر رنگ و قسم دیگر صحراییست اگرچه کم رنگ است غایتا خوشبوست
گل جعفری کلان و خوب میشود و بوته اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که بکمال
رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و برگلش برده از عالم عنکبوت می تند و ضایع میسازد و بته اش را خشک
میکند و امسال چنین شد و گلهای که در ییلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرونست انچه
نادر العصری استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوزست پیش از عهد دولت حضرت
عرش آشیانی شاه الو مطلقا نبود محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت
بیار امده زردالوی پیوندی نیز درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درین ملک سایر ساخت
و الحال فراوانست و ناشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند
است سیب کشمیر بخوبی مشهور است و امرود وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و زبون
انارش انقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم میرسد و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود
لیکن اکثر انست که چون بپختگی رسید کرمی در میانش بهم میرسد و ضایع میسازد و اگر احیانا از آسیب
کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود شاه توت نمی باشد و توت سایر صحراست و از پای هر درخت
توت تاک انگوری بالا رفته غایتا توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده
باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار میرود و تخم پیله از گلگت و تبت می اورند شراب و سرکه فراوان
میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد از انکه کاسها ازان در کشند
بقدر سرگرمی بهم رسد از سرکه اقسام اچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین اچارش
اچار سیر است از انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول میشود و سال دوم زبون

میشود و سال سوم بشک شته میگردد و برنج از همه بیشتر ممکن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد
مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند و میگذارند که سرد شود و بعد از آن
میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از ان بهته شب نگاه میدارند
و روز دیگر میخورند نمک از هندوستان می ارند و در بهته نمک انداختن قاعده نیست سبزی در اب
میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه در انجا می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند در ان سبزی اندک
روغن چارمغزی اندازند در روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم میشود بلکه روغن گاو نیز مگر انکه تازه بتازه
از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند اش اسد اباک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک است
بمجرد انکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد گاومیش نمی باشد گاو نیز خورد و زبون میشود گند
مش ریزه و کم مزه است نان خوردن رسم نیست گوسفندی و بزی می باشد از عالم گدی هندوستان انرا هند
میگویند گوشتش خالی از زناکت در است مزکی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه وغیره فراوان می باشد
ماهی همه قسم پولکدار و بی پولک میشود اما بغایت بیمزه ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد و زن کرته پشمین
می پوشند و انرا پتو گویند و فرضا اگر کرته پتو نباشد اعتقادشان انکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم
طعام بی این ممکن نیست شال کشمیری را حضرت عرش اشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار
حاجت تعریف نیست قسم دیگر نهرمه است از شال جسیم تر و موجدار و ملایم می باشد دیگر درمه است از عالم
خرسک بر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با انکه پشم شال را از تبت
می ارند در انجا بعمل نمی توانند اورد پشم شال از بزی بهم میرسد که در تبت و خراسان می باشد
و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند و دو شال را با هم رفو کرده از عالم سقرلاط می مالند بجهت لباس
بارانی بد نیست مردم کشمیر سر می تراشند و دستار گرد می بندند عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته
پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال چهار سال بکار میبرد و ناشسته از خانه بافنده اورده کرته میدوزند
و تا پاره شدن اب نمیرسد ایزار پوشیدن عیب کرته دراز فراخ تا سر پا افتاده می پوشند و کمر
نمی بندند با انکه اکثری خانه بر لب اب دارند یکقطره اب بتن انها نمیرسد مجملا ظاهر و باطن اهل کشمیر
خصوص از عوام الناس بغایت چرکین و بی صفات ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار بیش امده
موسیقی را رونق افزود کمانچه و غیره قانون و چنگ و دف و نی شایع شد در زمان سابق سازی از
عالم کمانچه میداشتند و نغمها بزبان کشمیر در مقامات هندی میخواندند و انهم منحصر در دو سه مقامی بوده
بلکه اکثر بیک اهنگ می سرایند الحق میرزا حیدر را در رونق افزای کشمیر در مقامات هندی میخوانند
حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش اشیانی مدار سواری مردم انجا بر گونت بود
اسب کلان نمیداشتند مگر از خارج اسب عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام اورندی و گونت عبارت

از ما بو بیست چار شانه بزمین نزدیک در سایر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد انچه در طرف بنگاله
میشود انرا تانکهن میگویند اکثری جنگره و شنگو میشود و بعد از انکه این گلشن خدا افرین بتایید دولت
و یمن تربیت خاقان سکندر این رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را درین صوبه جاگیر
مرحمت فرموده گلهای اسب از عراقی و ترکی حواله شد که بگیرند و سپاهیان از خود نیز تلخیها سامان
کردند و در اندک فرصت اسبان نیک بهم رسید چنانچه اسب کشمیری تا دویست و سیصد روپیه بسیار خرید
و فروخت شد و احیانا بهزار روپیه هم رسید مردم این ملک انچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی اند و
سپاهیان شیعه امامی و گروهی نوربخشی و طایفه از فقرا می باشند که ایشان را ریشی گویند اگرچه علمی
و طایفه از فقرا می باشند که ایشان را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر
ارایی میورزند و بهیچکس را بد نمیگویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمی خورند و زن
نمیکنند همیشه درخت میوه دار در صحرا می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان
تمتع برنگیرند و قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمعی برهمنان اند که از قدیم درین
ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمی توان کرد لیکن کتابها
بزبان سهس کرت دارند و میخوانند و انچه شرایط بت پرستیست بفعل می ارند و سهس کرت زبانیست
که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اثار بتخانهای عالی که پیش از
ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارات آن همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای
کلان سی منی چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که انرا کوه ماران گویند
و هری پربت نیز نامند و بسمت شرقی آن کول دل واقعست میرفت دورش ده شش و نیم کرده
کسری بوده شد حضرت عرش اشیانی انار الله برهانه حکم فرمودند که درین مقام قلعه از سنگ و اهک
در نهایت استحکام اساس نهند در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور
درمیان حصار واقعست و دیوار قلعه بر دوران گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه
باغچه واقعست با مختصر عمارتی که حضرت عرش اشیانی اکثر اوقات در انجا نشسته اند چون درینمرتبه
سخت بی اب و افسرده بنظر اشرف در امد براقم اقبالنامه حکم شد که در تربیت این باغچه و تعمیر منازل
آن نهایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافت
و درمیان باغچه صفه عالی سی ذرع در سی ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه اراسته شد و عمارات را از سر نو
تعمیر فرموده بتصویر استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت و این باغچه را
نورافزا نام فرمودند روز جمعه پانزدهم فروردین دو کاو قطاس از بتکس های زمیندار تبت
بنظر اشرف گذشت در صورت و ترکیب گاومیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد و اعضایش پرپشم

است این

است واین لازمه حیوانات سردسیر است چنانچه بر رنگ که از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر آورند بغایت خوش صورت و کم پشم می باشد و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بجهة شدت سرما و برف پرموی و بدهیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و همدرین ولا آهوی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامها از آن بخته سخت بیمزه و بدطعم ظاهر شد از حیوانات صحرائی گوشت هیچ یک بدبوئی و بدطعمی این نیست نافه در تازگی بوی ندارد و بعد از آنکه روزی چند ماند خشک شد خوشبو میشود و ماده نافه نمیدارد و مخصوص نر است درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه پهاک و شالامال محظوظ بودند پهاک نام پرگنه ایست که بر آنطرف کول دل واقعست و همچنین شالامال نیز متصل آن و جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان اطراف جوی را ببستند و آهنگ بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاههای معتبر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچه بود بجانب دریا پرده روی آن افگنده در وازه را بسته بود شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر می افتد قضا را بلاسی ته کرده در زیر دیوار نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته سر شاهزاده بپلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش خورده بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعست چون حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات میشود و العیاذ بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشید در آن وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای جهروکه استاده بود فی الفور دویده آن قرة العین خلافت را بر میدارد و در آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می پرسند که مرا کجا می بری او عرض میکند که بملازمت حضرت دیگر ضعف برایشان مستولی میشود و از حرف زدن میمانند درین وقت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش سراسیمه از جا جسته برون شتافتند و آن نور حدقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زمان ممتد بود این موهبت مجدد آلهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروهاگروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی توطن داشتند از تصدقات و خیرات کام دل بر گرفتند در واقع طفل چهار ساله از جای که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آسیبی بر اعضایش ننشیند جای حیرتست و از غرایب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این چار ماه برایشان گرانست و ممکن که از جای مرتفعی بزیر افتند و غبار آسیبی بر دامن حیات ایشان ننشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار یک چشم زدن از

ایشان غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت و محارست ایشان داشتند تا بکشمیر
نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انکها و دایه‌های ایشان در چنین وقتی غافل
میشوند و لله الحمد که بخیر گذشت چون از دلاورخان کارگزار خدمت شایسته بظهور رسیده بود بمنصب چهارهزاری
ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدند روز چهارشنبه
بقصد شکار کلنگ بموضع چار دره که وطن حیدر ملک ست سواری شد الحق سرزمین خوشی و سیرگاه دل
کشیست آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد در سر راه درختیست هل هل نام که چون یکی
از شاخهای آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت
مخصوص همایون درخت است اتفاقا در دیه مذکور درخت و در موضع رادل بوره از شهر دو و نیم
کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس در آن میان
راست استادند جانوران پرنده که در کشمیر نیست کلنگ سارس طاوس چرز لکهه
تغداغ کرد انگ زرد پلک نقره یا عزم بی بوزه لک لک خواصل کمه بقله قاز
کوبه دراج شارک نول سرخ موسیچه هریل دهنگ کویل شکرخواره مهوکه مهرات
دهنبس کلچری تیتری چون اسامی بعضی از اینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشند بهندی
نوشته شد و اسامی جانورانی که در کشمیر نمی باشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیر زرد یوز
گرگ گاومیش صحرائی آهوی سیاه چکاره گونه پاچه نیله گاو گورخر خرگوش سیاه گوش گربه
صحرائی موشک کربلائی سیماره خارپشت درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب
صوبگی تته و بمنصب دوهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه آن
مراحم گشت درینولا از عرایض سپه‌سالار خانخانان و منهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید
که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن
بداختر است بنیاد کرده و از آنکه موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت را
مغتنم شمرده عهدی و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بجدود و متعلقه بادشاهی
دراز ساخته است و چون سپه‌سالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دارالخلافت
اگره مبلغ بیست لک روپیه خزانه بلشکر ظفرقرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرا
تهانجات را گذاشته نزد دارابخان فراهم آمده اند و بر گیان دکن بر دور لشکر فوج فوج جوق جوق
میگردند قزاقی می نمایند و خنجرخان در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را
با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاده و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن
دادند در مرتبه آخر دارابخان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ

سخن

سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی بوادی فرار نهادند و بنگاه ایشان بتاراج رفت و لشکر
منصور سالما و غانما باردو مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود داشت و از نارسیدن
غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانی عظیم بهم رسیده و کار بصعوبت کشیده چاره و از بون شده
دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از گریوه رد هنگیره فرود آمده در پایان گهات توقف باید
نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت میرسیده باشد و سپاه محنت و تعب نکشد ناگزیر در بالاپور
معسکر آراستند مع هذا مقهوران شوخی و سلاینی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و
راجه برسنگدیو باقتضای اقبال بزوال بدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد
و منصور نام حبشی که سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بر فیل اندازند
پای جهالت افشرده راضی نشد راجه برسنگدیو اشارت کرد سرش را از تن جدا سازند
و از سوانح این ایام آنکه شهربانوی سرادق عفت پادشاه بانو حجله نشین ملک بقا گشت
هموم این واقعه دلهای اشرف بر خاطر حق پسندگران گذشت و از غرایب آنکه جوتکرای منجم دو ماه پیش
این راقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود روزی در مجلس بهشت آیین از احوال شاهزاده
مرحوم سلطان دانیال مذکور میشد سلسله سخن بفتح قلعه احمدنگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان
غریب نقل معروض داشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بنابر غرابت مرقوم میگردد روزی در
ایام محاصره توپ ملک میدان که از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی
شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند گلوله قریب بدولتخانه ایشان رسیده از آنجا باز گشته
بپهلوی خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی سه چهار گز دورتر آنجا
بسته بود بمجرد رسیدن گلوله بزمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده بیرون
افتاد گلوله آتش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد
و توپ مذکور بمثابه کلانست که شخصی مستوی الخلقه در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ
خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناک که سرچشمه دریای بهت است و از شهر تا آنجا همه راه سرگاه و
چشمهای جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرمود و کشتیها آراسته بسمت بالا
آب شتافتند روز سیوم مقام بیجباره بنزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیر
گاههای معتبر کشمیرست و جلگه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار عالی دارد
در وسط آبی بر دور آن گشته و این دیه جاگیر شاهزاده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتی
بموقع ساخته مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از سه پاره بموضع اچ تشریف فرمودند در دامن
کوه چشمه جاریست و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیرگاه است

عالی چون جاگیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند
و از چشمه نیم کروه پیشتر چشمه مچهی بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است درختهای کلان کهن
سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی در هم میجوشد که چشم
خیره میشود و صفای آب بمثابه که اگر نخودی در آب افتد محسوس میگردد در ته آبش ز
صفا ریگ خورد کور تواند بدل شب شمرد از مچهی بهون به اچهول منزل شد آب این چشمه از آن
فزونتر است آثار عالی دارد درختهای چنار و سفیدار و غیره سر بهم آورده نشیمنهای دل
کش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوی قطعه
ایست از بهشت عنبر سرشت روز دیگر از اچهول بسر چشمه ویرناگ بزم نشاط ترتیب یافت این
چشمه منبع دریای بهت است در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه در یا حسن
که بر کوه رسته زنگاری رنگ می نماید و ماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانها طاق زده و باغی
در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار گز در عرض و یکصد
هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفای جوی
و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی سبز تلخ و برخی پسته و سبکی و اقسام سبزه سر و بهم
سر در هم نمودار از جمله نیه بنظر در آمد بعینه مانند دم طاوس منقش و از موج آب متحرک و گلها جا بجا
شگفته نفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست چون ساعت کوچ قریب رسید
بود رایت معاودت بصوب شهر ارتفاع یافت در سر چشمه لوکا بهون محل نزول بارگاه اقبال گشت
این سرچشمه نیز سیرگاه خوشیست اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای
راه بر چشمه انده تاثیریست که ماهی را کور میسازد بنابر غرابت ثبت افتاد و بشرحی که رقم زده کلک
بیان گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان مامان بصاحب صوبگی کشمیر سرافرازی
یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت مذکور سعادت اندوخت در اقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت
عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده افتاد در جایی که از آب تا سینه
آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر میبرند بدستوری که یکسر با هم پیوسته و سر دیگر از هم دور بفاصله
چارده یا نزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می ایستند
تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر میرفته پاها را بزمین کوفته میروند و ماهی که بمیان هردو
کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد به پای ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را
بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را بالا

نیارد

بیارد و ماهی را گرفته بر می‌آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می‌آرند
از جمله بیر ملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می‌آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است
و جای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد درینولا
مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس
نموده حقیقت را با طبابی که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند
و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور
و دره لار که پایان آب کشمیر واقعست متوجه گردیدند در صفاپور کولاب خوشیست و بر سمت شمالی
آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار انواع
از چنار و زردآلو و غیران درمیان آب بغایت خوش مینمود بی اغراق خوبیهای خزان از خوبیهای
بهار هیچ کمی ندارد چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت
برافراختند و چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع پانپور شتافتند در تمام ملک کشمیر
زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمیشود و چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد شکفته بود و بته
اش بزمین پیوسته می‌باشد گلش چهار برگ میدارد بنفش رنگ و از میانش سه شاخ زعفران
رسته و در سال کامل چهارصد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن
خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری یده روپیه خرید و فروخت
میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و ایشان بخانه خود برده زعفران
را از میان گل چیده بر می‌آرند و موافق ابی که از قدیم بسته اند بمقصدیان این شغل میرسانند
و بهم وزن آن نمک در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمی‌باشد بحدی که در حسن اد هم نمک نیست
از هندوستان نمک میبرند دیگر از تحفهای کشمیر برکلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو
هزار و هفتصد بر بهم میرسد و از باز و جره تا دویست دست بدام می‌افتد آشیان باشه هم دارد
باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین کارخانه قالی بهم رسیده از پشم شال کشمیر بغایت
عالی سد قالیهای کرمان در برابر آن بپلاسی بیش نیست در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از
کارخانه قالی بهم رسیده از پشم شال کشمیر بغایت عالی بهزاد و لطافت شال کشمیر از آن فزونتر
است که محتاج بشرح و بیان باشد بعد از فراغ سیر زعفران زار از راه کتل پیر پنجال نهضت رایات
اقبال بصوب لاهور ارتفاع یافت بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف
و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زینل بیک ایلچی شاه عباس
بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده

خلعت با سی هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که ایجا او میر مذکور
تکلف نماید میر نیز موازی قیمت آن پانج هزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد در این
چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته چنانچه سم اسب
گیرایی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت می نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین سالار
راه عدم شد از خدمتکاران معتقد و بندهای قدیم بود افیون خاصه را او نگاه میداشت و ابدارخانه
نیز بعهده او بود خدمت افیون بخواصخان تفویض یافت و ابدارخانه بموسویخان مقرر شد چون
موضع تنه معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و درستنی و حیوانات تفاوت فاحش
ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندی و کشمیری هر دو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست و زبان
کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند مجملا ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیرست عورات لباس
پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود
گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمیندار این سرزمین را راجه میگفته اند سلطان
فیروز مسلمان کرده و بدعتهای ایام جهالت در میان اینها مستمرست چنانچه زنان هندو با شوهر خود
باتش در می آیند اینها نیز خود را زنده بگور در می آرند بعرض رسید که درین چند روز دختر ده
دوازده ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید
گلو خفه کرده میکشند و با هندو خویشی و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود
بد نیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس مرتکب
این بدعتها شود او را سیاست کنند در منزل بهرشکار قمرغه ترتیب یافته بود دیگر روز مقام
فرموده بنشاط شکار پرداختند و در مقام کرجاک و کمیال نیز شکار قمرغه کردند و ازانجا بده منزل شکار
گاه جهانگیراباد مخیم بارگاه جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت
بود و بنام مبارک خویش دیهی اباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر معی که از قراولان
بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته و جهانگیر
اباد موسوم فرموده بجاگیر موی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالاب
ای و مناری اساس نهند بعد از فوت سکندر معین بجاگیر ارادتخان عنایت نمودند و سربراهی عمارت
بمشار الیه بازگشت بهمه جهت یکلک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف
بادشاهانه شکارگاهیست روز دوشنبه نهم اذرماه مطابق پنجم شهر محرم هزار و سی در ساعت مسعود
و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنه لاهور که مجددا با تمام معمورخان میر عمارت حسن انجام پذیرفته
بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکش و نشیمنهای روح افزا در غایت

از بهشت

نزاهت همه مصور و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین
نظرفریب گشته زپای تا بسرش هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست از متصدیان
سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارات
شده درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی
بشکر این موهبت عظمی که از عنایات مجدده واهب العطایا بود سر نیاز بدرگاه کریم کارساز فرود آورده کوس
نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست قدیم بر سمت شمال لاهور در میان کوهستان واقع
شده باستحکام و دشوارکشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان
آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی بقوم دیگر
انتقال ننموده و بیگانه بر و دست تسلط نیافته و العلم عند الله بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام دوازده
دین متین محمدی بهندوستان رسیده هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان
فیروز شاه با آنهمه شوکت و استعداد خود بتسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست که
استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه بامتحصنان بوده باشد افتتاح آن بکلید
تدبیر از محالاتست کام و ناکام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خرسندی نموده دست ازان بازداشت
ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس در اندرون قلعه
برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرط
حزم و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را بتصرف در آورند چاره چیست راجه
بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانها برآمده سلطان را کورنش
کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم
خدمت پیش نهاده معروض داشت که ما را جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک
گذشته احتیاط و دوربینی را پاس میدارد سلطان آفرین گفت و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت
معاودت یافت بعد از آن هر که بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر کانگره فرستاده کاری از پیش
نرفت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری حسین قلی خان که بعد از خدمات
پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم
حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان
ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نایره شورش و آشوب او گشت و تسخیر قلعه در عقده تعویق
افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمیشد

جون تخت دولت بجلوس جهانگیری اراستگی یافت مرتضی خانرا که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی
ازبهادران رزم طلب بتسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز ان مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان
برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو تعهد خدمت مذکور نمود و اورا بسرداری لشکر سرافرازی
بخشیدند ان بدسرشت درمقام بغی وکافرنعمتی درامده عصیان ورزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت
و تسخیر قلعه درعقده توقف افتاد و بسی برنیامد که ان حق ناشناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت
چنانچه تفصیل ان درجای خود گذارش یافته بالجمله درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی ستان شاه جهان
عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان
بود با ستعداد تمام تعین فرمودند و بسیاری از امرای بادشاهی و بندهای شاهی بکومک مشار الیه
دستوری یافتند بتاریخ شانزدهم شوال هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت شد
و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظ نموده راه آمد و شد اذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته
کار بدشواری کشید و بعد ازانکه از قسم غله و انچه غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه دیگر علفهای خشک را
بنمک جوشانیده خوردند و چون کار بهلاکت رسید و از هیچ ممر راه امید و نجات نماند ناگزیر امان خواسته
قلعه را سپردند در روز پنجشنبه غره شهر محرم سال هزار و سی هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والاشکوه
را میسر نشده بود و در نظر کوته اندیشان ظاهربین دور مینمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت
فرمود جمعی از بندها که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند درخور استعداد و شایستگی
خویش باضافه مناصب و مراتب سرافرازی یافتند روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه شاهزاده
بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف درآوردند
انچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بایشان بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل کلان که ابنها با رخوت طلا داخل
حلقه خاصه شد درینولا زنبیل بیگ ایلچی بدولت استانبوس فرق عزت برافراخته رقیمه کریمه
شاه والاقدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس درآورد چهارده راس اسب با یراق و سه
دست باز تویغون و هیچ سراستر و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش [illegible]
داشت خلعت فاخر با جیغه و طره مرصع و خنجر مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمانروای
ایران که مصحوب زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درامد سه لک روپیه قیمت شد درین
تاریخ جیغه نور محل را که از علیقلی ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده یک
لک روپیه قیمت شد درین تاریخ جیغه نور محل را که از علیقلی ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار
از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند پنجاه هزار روپیه بانعام زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند درین

ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر خوشوقت بود عرایض مصوبان
ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات جهان کشا از مرکز خلافت دورتر شتافته دنیا
داران دکن از کوته اندیشی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بفتنه و فساد برداشته اند و پا از اندازه
خویش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمدنگر و برار را متصرف گشته اند و مدار شغل آن شوره
بختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است لاجرم مقرر شده
بود که شاهزاده گیتی ستان شاه جهان توجه بانتظام آن صوب مبذول فرمایند و چون بندهای
شاهی بمحاصره قلعه کانگره اشتغال داشتند نهضت موکب منصور روزی چند در عقده توقف افتاده
بود درینولا که قلعه کانگره بکلید همت شاه بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف از آن نگرانی وا پرداخت
بمجرد این عزیمت تصمیم یافت و روز جمعه چهارم دیماه آلهی شاهزاده گیتی ستان شاه جهان
باستیصال ارباب زوال رایات نصرت و اقبال برافراشتند خلعت با خنجر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل
خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش
متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار احدی و هزار سوار برق انداز رومی و پنجهزار
توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و فیلان کوه
شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بندهای که
بخدمت مذکور مقرر شدند هرکدام درخور پایه خویش باضافه منصب و انعام اسپ و فیل سرافرازی یافتند و خسرو را
که در زندان مکافات محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست آدمی نمودند حکم شد که همراه خود برده
بضابطه که خاطر انور مطمئن باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت
آگره ارتفاع یافت راقم اقبالنامه را بوالا منصب بخشی گری سربلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت
شاهزاده اقلیم کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان سرافراز ساخته بدان
صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر
ظاهر ساخته بهانه درد چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه نموده بود و معلوم شد که ببودن
آنجا راضی نیست حکومت و حراست قندهار بعبد العزیز خان مفوض داشته او را بدرگاه طلب فرمودند
و فرمان شد که بعد از رسیدن عبد العزیز خان بقندهار قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد
چون پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است از راه راست بر جانب دست چپ واقع بود
حسب الالتماس آن دیرین خدمت پرگنه مذکور مورد اردوی کیهان پوی گردید او سر مفاخرت
باوج عزت رسانیده یکقطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز
و صد نفر شتر بطریق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از

فراغ سیر باغ کیرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکارگاه خوش وقت گشتند انگاه از
میان معموره دهلی عبور فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند بیست و دو زنجیر فیل
پیشکش الهیار ولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر
فیل با جل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که دران ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته بود
مقبول افتاد درینولا آقا بیگ و محب علی فرستادهای فرمانروای ایران سعادت زمینبوس
دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر با کلکی برابلق بنظر اشرف درآوردند لعلی بوزن دوازده
مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ که بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه
منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ بهادر ابن میر تیمور
گورکان و در گوشه دیگر بفرموده شاه والا شکوه بخط نستعلیق کنده بنده شاه ولایت عباس
واین لعل را در بر خانه جیغه نشانیده بجهت مناسبت ارسال داشته بودند چون نام اجداد حضرت
شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمناً و تبرکاً بر خود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه
حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبرشاه و تاریخ حال رقم نماید چهاردهم اسفندارمذ ماه
بساعت مسعود در زمان محمود دولتخانه آگره بورود موکب کیهان شکوه محمود و بلاد رودی زمین گردید
لشکرخان حاکم شهر و خفرخان حاکم امیر و بهادر بنور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال شتافته
دولت آستانبوس دریافتند تاریخ سال شانزدهم از مبداء جلوس جهانگیری روز شنبه بیست و هفتم ربیع
الاخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چار بالش بشرفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود
درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت
و صوبه بهار از تغیر مقرب خان بتیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه بشاهزاده
ولی تعین شد که ایشان را از الهباس به پتنه راهی سازد و مکرم خان حاکم اودیسه سی و دو زنجیر
فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بپایه قبول یافت درینولا گوره خری از راه دریا آورده بودند
بغایت عجیب و غریب از سر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و سفید
مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده
وازبس که عجیب بود بعضی را گمان آن میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص
بتعین پیوست که خدا آفرین است شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد
گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع پرگنه جلندهر هنگام صبح از جانب
مشرق غوغای عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان
آن مرز و بوم قالب تهی کنند در اثنای این شورش و شغب روشنی برق آسا رو بانحطاط

نهاده

نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت دولتیاری
مشوش از اسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد تیز تک نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه
آگاه ساخت او در لحظه سوار شده بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد موازی ده دوازده ذرع
در طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت
فرمود که آنقدر جا را بکنند هر چند بیشتر کندند اثر حدت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسید که پارچه آهنی تفته
نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کوره آتش بر آورده اند و چون هوا رسید سرد گشت
دانرا برگرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی
استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و
خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاکولی
جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر باهم آمیخته
و قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد و از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورد
و بدستور شمشیر المانی و جنوبی خم شد و اثر خم نماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول برابر
آمد چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنایی بنور
جهان بیگم فرستاده از تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین از جانب نور جهان بیگم
مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود با اقسام نفایس
بطریق یادبود فرستادند در چهاردهم خورداد ماه افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاه
جهان عرضه داشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب آورده باستلام عتبه خلافت
جبین افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی اجین پیوست عرضه داشت
جمعی از بندها که در قلعه ماندو بودند رسید باین مضمون که فوجی از مقهوران قدم جرات
و بی باکی پیش نهاده از آب نربده گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت
و تاراج مشغولند لاجرم مدار الملکی خواجه ابو الحسن با پنجهزار سوار برسم منقلا تعیین شد که گرم و چسپان
شتافته سزای آن گروه باطل ستیز بدهد خواجه شبا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب رسید
و مخذولان آگاهی یافته لحظه پیشتر بآب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران
تیز جلو بتعاقب شتافته قریب چهار گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم

گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند و بخواجه ابوالحسن
فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور در آنطرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز با عساکر
اقبال بفتوح متقلا پیوسته کوچ بر کوچ تا برهانپور تشریف فرمودند و هنوز آن مخذولان بی عاقبت
در سواد شهر پای ادبار برقرار داشتند چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در
زد و خورد بوده انواع و اقسام رنج از بیجاگیری و عسرت غله کشیده بودند و از سواری دایمی
اسپان زبون شده بنابران مدت نه روز بسرانجام لشکر توقف اتفاق افتاد و درین نه روز
سی لک روپیه نقد و اسب و جنس بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از
شهر برآوردند و پیش از آنکه بهادران رزم دوست تیغ کین را بخون عدو رنگین سازند آن تیره
بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیزجلو از
عقب درآمده بسیاری را بتیغ انتقام برخاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده
زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود رانده بردند یک روز
پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و
احمال و اثقال برآورده بقلعه دولتآباد درآورد و خود پشت بر قلعه داده نشست و بیشتری
از مردم را باطراف ملک پراگنده ساخت و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز
در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند
که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی بازآید مجملا بعد از انهدام آن بناها رای همه بر
قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یکمرتبه بآنجا رفته ارباب
فساد را تنبیه بر اصل نموده و از سر نو سامان آذوقه کرده و کومک گذاشته عنان معاودت
معطوف باید داشت و باین عزیمت تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور رمز در حیله ساز زد وکلا
امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشته بندگی و دولتخواهی از دست نمیدهیم
و از حکم قدم بیرون نمی نهم و بدانچه فرمان شود از جرمیه و پیشکش منت داشته بسرکار میرسانم اتفاقا
اینچند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران
که قلعه احمدنگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور
قلعه برخاستند بنابرین فوجی بکومک خنجر خان فرستاده مبالغی برسم مدد خرج ارسال داشتند
و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز

وزاری

دزاری نمود که بعد ازین بسیار مؤثر گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بوده
موازی چهارده کرور دیگر از محالی که متصل بسرحدهای بادشاهست واگذارند و پنجاه لک روپیه
برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند بالجمله افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته جیغه
لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف ان در جای خود نگاشته کلک سوانح طراز گشته
مصحوب مشار الیه بجهه شاهزاده ارساله اشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد اغا
و محب علی بیگ [illegible] و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد سرافراز گردید
و همچنین بدیگران نیز درخور شایستگی انعامها فرمودند و یادبودی بجهه شاه مصحوب نام بردها
ارساله اشتند و مقارن این حال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافت
و مکتوبی مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر بیگ در اورد نظر بیگ اخته
بیگی شاهزاده بلند اقبال شاه جهان عرضه داشت ایشان را اورده گذرانید التماس اسپان
بخشش نموده بودند براجه کشنداس مشرف اصطبل حکم شد که هزار راس از طویله سرکار در عرض
پانزده روز سامان نموده روانه سازد و اسب رقم رتن نام که شاه والاجاه از غنایم فتح
ردم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارساله اشتند درین وقت بعرض
رسید که کلیان نام اهنگری بزنی هم از صنف خود عاشق زارست و پیوسته سر در پی او دارد
و اظهار گرفتاری و شیفتگی مینماید وان ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا باشنای او تن در
نمیدهد و محبت ان دل داده در باطنش سرایت نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته بازپرس
فرمودند و هر چند ان عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد اهنگر از غایت
تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت خواهند فرمود خود را از شاه برج
قلعه بزیر می اندازم انحضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام
این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق اسا
دویده خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان
داد بلایی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید در سوانح گذشته ایمایی بران رفته که حضرت شاهنشاهی
روز جشن دسهره در کشمیر از گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملا از کثرت باریدگی
و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باستداد
و امتداد انجامید از اطبایی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و

بکمچندی بدواهای گرم ملایم تدبیرات بکار برد بظاهر اندک خفتی شد چون از کوه بر آمدند باز شدت
ظاهر ساخت درینمرتبه روزی چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت و از هیچ کدام فایده مقصود
حاصل نشد مقارن این حال حکیم رکنا بخدمت پیوست و از روی جرات و اظهار قدرت مرتکب
علاج گردیده مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فایده مترتب نشد بلکه سبب
فزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت
چون در شب پیاله بنقد خفتی میشد احیانا روز هم بخلاف معتاد ارتکاب می نمود ورفته
رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا فتوران محسوس گشت بنابرین در نجام
کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند
و از غذاهای ناموافق احتراز کردند و در بیست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمسی
بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در سر آغاز این سال مسعود آثار صحت و بهبود بر وجنات
احوال پدید بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن عالی باشند
بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج
جدان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد
آنحضرت میگشتند بنوازشات از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر
سرافرازی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل
نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر درته
وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشها
که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد و از جواهر و مرصع آلات و قمشه و اقسام
نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن علی داننع مالی که
بیگم کرده بود بقلم آمد سوای آنچه برسم پیشکش گذرانیده درینولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب
الهداد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاه والاجاه شاه جهان مرسول گشت چون بموقف
اشرف رسید که عبدالله خان بی رخصت شاهزاده گیتی ستان شاه جهان از صوبه دکن بمحال
جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای بسزاولی
مقرر گشت که باز او را بخدمت شاهزاده رسانند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز
و زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند چون

هوای

هوای اکره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت امتزاج سازگار نبود در دوشنبه ۱۴ ابان
ماه الهی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیر و شکار گلزار جاذبه‌های
کشمیر اتفاق افتاد و مظفرخان بخشی بحراست دار الخلافه مقرر گشت شاهزاده پرویز که خبر ضعف انحضرت
را شنیده از صوبه خود امده بود در حوالی متهوره رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درین ولا
بعرض همایون رسید که جادو رای کاتیه که هراول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت جدای
گزیده بدرقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاه جهان دریافت درین
تاریخ بعرض رسید که راجه بهاو سنگه کچواهه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با انکه جگت سنگه
برادر کلان او و مها سنگه برادرزاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت ازان
برنگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان وجیه و کچهده و نیک ذات بود خواجه ابو الحسن از
دکن امده باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخت راقم اقبالنامه بمنصب دوهزاری ذات
و هشتصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه الهی موضع مهلون از مضافات سیبا محل
ورود اردوی گیهان پوی گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز
خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بندهای مخصوص و اهل
خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند چون اعتماد الدوله بیماری صعب داشت در اردو
گذاشته صادق خان میر بخشی را بجهة محافظت احوال مشار الیه و محارست اردو مقرر داشتند
روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ شده و علامت یاس از جبهه احوالش بر ظاهر است
بنا بر اضطراب نورجهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی نیز عطف عنان فرموده اخر
روز بدیدن او تشریف بردند وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت گاه بهوش می امد نورجهان
بیگم بجانب حضرت اشارت فرمودند که می شناسید در چنان وقتی این بیت انوری بر زبان راند
بیت انکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود ∴ در جبین عالم ارایش ببیند مهتری ∴ بعد از دو سه
ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس امرزش ان کهن خدمت را از درگاه الهی
مسالت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرموده روز دیگر بهمان عزیمت
متوجه تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل ساحل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت
درین منزل پیشکش راجه چنبا بنظر اقدس در امد ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دورتر است
درین کوهستان از و عمده تر زمینداری نیست عقبهای دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی
نکرده برادرش پیشکش اورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت بیست و چهارم مذکور

بر فراز قلعه برامده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام و شرایط دین متین محمدیت علیه
الصلوات والسلام در قلعه مذکور بعمل اورند بتوفیق ایزد جل سبحانه بانگ نماز و خواندن خطبه
و کشتن گاو وغیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد
و سجدات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید
و حکم شد که مسجد عالی درون قلعه اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام
و متانتش بحدیست که تا اذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست استیلا بدامن منیعش
نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر ان کوتاهست اگرچه بعضی جا سرکوبها دارد که توپ و تفنگ توان
رسانید لیکن حصار پایان ندارد و می توانند جای دیگر نقل مکان نموده از آسیب ان محفوظ
مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون ان یک کروه و پانزده طناب است
طول پانزده کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و ~~از پنج~~ کم نیست و ارتفاع
یکصد و چهارده ذرع و دو حوض کلان در درون قلعه واقعست بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای
بتخانه درگا که بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از
شقاوت آثار که بت پرستی آیین ایشانست گروه گروه از عوام اسلام مسافت بعید طی نموده
نذورات میبرند و به پرستش این سنگ سیاه تر از دل ایشانست تبرک میجویند نزدیک به بتخانه
مذکور در دامنه کوهی ظاهرا کان گوگرد است و از حرارت تابش ان پیوسته آتشی شعله ور
گشته و ارباب ضلالت ان را جالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند و عوام الناس
را بدان فریفته دارند هنود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت محبت
و تعلق که با او داشت لاش اورا بر دوش گرفته سر در جهان نهاده مدتها با خود میگردانید چون
یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در جایی
افتاده در خور شرافت و کرامت هر عضوی آن موضع را عزت و حرمت داشتند چون سینه که
نسبت بسایر اعضای شریفتر است درین مقام افتاده اینجا را نسبت بجاهای دیگر گرامی‌تر داشتند
و دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت
اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند خواجه ابو الحسن بجای منصب دیوانی کل سربلندی
یافت در خلال این حال از عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم
بهمن ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرد پیشتر ازین قراولان تعین شده بودند که در مقام
گرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه هم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکچند

ابرن

و بیست و یک راس از قمچاق گوسی و کته بار خورد جهکاره شکار فرمودند **وقایع سال هفدهم از جلوس اقدس**
شب دوشنبه هشتم جمادی الاول هزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت
تحویل ارزانی داشت هشتاد هزار درب بر سبیل بکیا ایلچی عنایت شد درخلال این حال استماع
افتاد که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت برافراشته هرچند این حرف نظر بر سوابق
سابق و لاحق بغایت مستبعد می نمود لیکن ازانجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری و لوازم
پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی ماثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم بر جناح
استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابتخان از کابل امده باستلام عتبه خلافت ناصیه
سعادت برافروخت حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت دریافته از روی قدرت و دیری
متصدی علاج ضعف انحضرت گشت و در همان چند روز مهابتخان را رخصت صوبه کابل فرمودند
اعتبارخان خواجه سرا بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون بسیار
بروشنی شده و از صغر سن بسعادت پرستاری انحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگی اکبراباد
و حراست قلعه و خزاین بعهده او درین خدمت موثر گشت مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان
از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و الات و ادوات قلعه گیری امده
بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز نقشبندی با سیصد جوان در قلعه متحصن گشته
تا بعد ازین چه روی دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده جوان بخت شتافته بود درین تاریخ
آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال شاهزاده والاشکوه از برهانپور بماندو پیوسته
چون موسم برشکال نزدیک رسیده ایام بارندگی را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه خواهند شد
میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم
مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان
معاودت معطوف داشته مولف اقبالنامه که بخشی ان لشکر بود روانه رکاب ظفر انتساب
گردد درین تاریخ باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید از غرایب انکه در حرم سرای دولت
دانه مرواریدی که چارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتکرای منجم معروض داشت که
درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال عرض کرد که درهمین دو روز از جایی بهم میرسد که بصفا و
راحت متصف باشد مثل عبادتخانه و جایی که مخصوص عبادت و نماز و تسبیح باشد و عورت رمالی
بعرض رسانید که درین دو سه روز بهم میرسد و عورت سفیدپوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست

مبارک خواهد داد قضارا روز رسیم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام
تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه یکی نشست در ین ولا شاهزاده بلند
اقبال پرگنه دهلپور را بجاگیر خود التماس نموده در پای افغانرا بحکومت و حراست انجا تعین
فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نور محل بجاگیر شهریار تنخواه
شده بود و شریف الملک ملازم شهریار قلعه دهلپور را در تصرف داشت مقارن این
حال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت
و تیری برحدقه چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش
و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیرمایه فتنه بدست افتاد در بیست و پنجم ماه مذکور نهضت
اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور ارتفاع یافت بفتنه پردازی نور محل و شورش طلبی او حدمت
قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند
و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر بلاهور شتافته بفراهم
آوردن سپاه همت مصروف دارد و در مقام هیره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر سرافراز
گشت و گورسنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده بعنایت کشتوار کامیاب مراد گردانیدند
و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری بخالصه ضبط شود چون از آب جناب عبور موکب
منصور اتفاق افتاد میرزا رستم از لاهور آمد باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی
ساخت درین تاریخ افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان عرضه داشت
ایشانرا آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه غبار
شورشی که مرتفع گشته تا بباری مدارا و ملایمت فرونشیند و پرده آزرم و ادب از میان برداشته
نشود و اراده فاسد بداندیشان واقعه طلب آنکه از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یافته
و دستگاهی بجهة تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصف خان را بجانب داری
شاه جهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از چنین برادری بجز فنای لغو و مقدمات دور از کار
منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصف خان سکوت را حصار عزت خود دانسته
زبانرا بگویائی آشنائی نمی ساخت و ارباب فساد میدانرا خالی یافته در آتش افروزی سعی
داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابتخان را که از قدیم با آصف خان
خصومت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا متصدی انتظام اسباب فتنه
و آشوب گردد و از غرایب آنکه هرچند فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب او صادر

بملک

میکشت نظر بر نسبتهای سابق ظهور این سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود نمی توانست ساخت و جرات
برامدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا عرضه داشت میکرد که تا اصفخان در درگاه باشد امدن من منظور
نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاه جهان را با خود مصمم ساخته اید اصفخان را بصوبه بنگاله
باید فرستاد و معتمد خان را که خلیفه بیعت شاه جهان است سیاست فرمود تا من جرات برامدن نموده متصدی
این شغل خطیر گردم امان الله پسر مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد سوار سرافرازی
یافت و فرمان شد که اودر را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد درینوقت که
ورود موکب منصور بدار السلطنت لاهور اتفاق افتاد عبدالله خان از محال جاگیر خود امده باستلام
عتبه اقبال حسن افزو گشت بمتصدیان دیوان اعلی حکم شد که محال متعلقه شاه جهان را که در سرکار
حصار و میان دواب وغیره واقعست بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض ان محال
از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد
سعی نمود نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود
بشاهزاده بلند اقبال شاه جهان فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بانفرزند عنایت شده
ازین محال هر جا خواهند محل اقامت قرار داده بضبط انحدود بپردازند و جمعی از بندها را که بجهة یورش
قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی
منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبود همه ساخته و پرداخته بیگم بود و غرض
اصلی انکه اگر شاه جهان بتغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی را فرو خورد
بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج ان فرازنده تخت و
تاج بشورش در امده با قبله حقیقی و خدای مجازی طریق گستاخی و سوی ادب پیش گیرند ناگزیر حضرت
شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بدانجانب نهضت فرمایند درین تاریخ خانجهان از ملتان رسیده
بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هژده اسب عراقی برسم
پیشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای شاه بسعادت استانبوس سرافراز گشته
مراسله محبت طراز بنظر اقدس در اوردند و بعد ازان زودی خلعت و خرجی داده رخصت انعطاف
ارزانی داشتند خانجهان را که بجهة بعضی مصلحتها طلب شده بودند اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت
نموده بطریق منقلای تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر
فرمان باشد و اصفخان را بدار الخلافه اگره فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه را که از اغاز
سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم امده بدرگاه آرد و ازین فرستادن
مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان التماس نموده و پیش ازین در جای خود اشارتی

بدان رفته وشريف وكيل شاه زاده پرويز دستوري يافت كه بسرعت هرچه تمامتر شتافته
ايشانرا با لشكر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمي نموده
تاكيد بسيار در امدن مرقوم شد درين ايام كه مزاج صحت امتزاج قدري از مركز اعتدال
انحراف داشت وامدن شاه بتسخير قندهار موجب توحش وتوزع خاطر قدسي مظاهر بود وپيوسته
حرفهاي ناملايم از طرف شاه جهان شورش افزاي طبع اشرف ميگشت وحدوث اين سانحه
برانحضرت سخت گران بود لاجرم موسوي خان راكه از بندهاي مزاج فهم سخن شناس بود نزدان
كوكب مراد فرستاده نصايح هوش افزا بتقرير او حواله فرمودند وحكم شد كه بر ارادهاي باطني
ومقاصد نهاني وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هرچه مقتضاي وقت باشد بعمل ايد
درين تاريخ مهابتخان از كابل رسيده بسعادت زمين بوس سرافرازي يافت ودر خلوت بعرض
اشرف رسانيد كه تا معتمدخان درميان كار است برهم زدن هنگامه شاه جهان از محالات
مينمايد اگر حضرت صريح بتبديل او راضي نباشند ببهانه خدمتي روانه كابل سازند تامن اورا
اواره راه عدم گردانم مقارن اين حال عرضه داشت اعتبارخان از اگره رسيد كه شاه
جهان با لشكر بسيار از ماندو متوجه اين صوب شده تا پيش نهاد خاطر چه باشد بنابرين راي
صوابنماي چنين اقتضا فرمود كه در لباس سير وشكار تا كنار آب سلطانپور نهضت اتفاق
افتد بعد ازان هرچه از پرده غيب چهره گشا گردد درخوران بعمل ايد وباين عزيمت رايت اقبال
بصوب دار الخلافه اگره ارتفاع يافت درخلال اين حال پيوسته عرايض اعتبارخان و
ديگر بندها از دار الخلافه اگره رسيد كه موكب منصور شاهزاده گيتي ستان شاه جهان
برجناح استعجال متوجه اينحدود است خانخانان وداراب خان پسر او را با ديگر امرا كه از
تعينات صوبه دكهن بودند همراه اورده اند وازين جهت براوردن خزانه وروانه ساختن
اصفخان صلاح دولت ندانسته بنابران احتياط باستحكام برج وباره وديگر لوازم ان
پرداختم وبرطبق اين عرضه داشت اصفخان نيز رسيد وامدن شاه جهان بتحقيق وتيقن
پيوست لاجرم نهضت موكب اقبال بصوب دار الخلافه اگره از اعاظم مصالح دولت دانسته
از اب سلطانپور عبور فرمودند بالجمله از فتنه سازي نورجهان بيگم كار باين حد رسيد
بشامت نسبت شهريار جهاني بشورش گرايد فرزندي راكه دستور العمل اخلاص ورضا
جوئي بود بزور وعنف بر سر ستيز ولجاج اوردند وچنين پادشاهي را در كبرسن با كمال
ضعف وبيماري درهوائي كه بمزاج اشرف نهايت ناسازگاري وتناقض دارد بجنگ
فرزند ترغيب وتحريص نمودند غافل ازانكه بهر جانب كه چشم زخم رسد زيان زدگي اينها

فرزند

دولیست دیگر ندامت نتیجه بران مترتب نخواهد شد بندهاي را که سالها تربیت فرموده بوالا پایه امارت
رسانیده اند و امروز بایستي در موکب شاهزاده والاقدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است گوي
مسارعت از یکدیگر ربایند در جنگ خانگي ضایع ساختند درینوقت جندي از ارباب فساد که محرک سلسله
عناد بودند بعرض رسانیدند که محرمخان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فداي خان میر توزک بخدمت
شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضي مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند
و بنابر عداوتي که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بي اخلاصي او سوگند خورد و نور الدین قلي نیز بر طبق
آن گواهي دروغ داد و همچنین ابوسعید از جانب محرمخان خواجه سرا خیانت کرده مقدمه چند که
بوي خون ازان نماید معروض داشت و در اشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو
بیچاره شد و مهابتخان که هلاک ان تهمت زدهاي مظلوم بود بي تامل و توقف به تیغ بیدریغ از هم
گذرانید و فداي خان را تیغ زبان بمیان جان در امد و از کشتن جان برد و مقارن اینحال عرضه داشت
اعتبار خان از دار الخلافت رسید که شاه جهان با عساکر گران بنواحي اکبراباد امده در فتحپور
توقف گزیده اند و موسویخان در فتحپور دولت ملازمت دریافته تبلیغ احکام بادشاهي نموده
و مقرر شد که قاضي عبد العزیز برفاقت مشار الیه متوجه درگاه گشته مطالب ایشان را بعرض
همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاري نساخت و هر چند باصلاح این فساد کوشش نمود
و نتیجه بران مترتب نگشت و ناگزیر مایوس بازگشت و بحکم منازعت و مخاصمت راه حرج ساخته محال
جاگیر شاه جهان را به بمکابره و ستیزه تغیر داده بشهریار تنخواه فرمود و حرفهاي نا ملایم و مقدمات
زشت از بي التفاتي حضرت شاهنشاهي و بداندیشي بیگم بشاه جوان بخت رسید و منتقش گشت
که هر چند مدارا و بردباري بکار رود حمل بر عجز و زبوني کرده بتعدي و تحکم خواهند افزود و
جمعي که بامید واریها فراهم امده اند ایة یاس از صفحه احوال خوانده راه بیوفایي خواهند
سپرد و کار بدشواري خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از
رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم امدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پدر
بزرگوار باید شتافت بحتمل که این حجاب از میان برگرفته اید و کار بجایي نرسد که طرفین را
ندامت حاصل شود بالجمله در کنار اب بود یانه موسویخان با قاضي عبد العزیز رسید و از
بس که مزاج اشرف بتحریک دو فور محل بشورش و اشوب گراییده بود قاضي را راه سخن
نداده حواله مهابتخان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا
و سایر بندهها از محال جاگیر خود امده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله راجه برسنگدیو
بندیله فوج اراسته عرض داد و اصفخان در کرنال بخدمت پیوست و نوازشخان پسر سعید خان

الملک

از گجرات آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گردید و تا رسیدن بدار الخلافت دهلی جمعیتیکه
در ظل رایت جلال فراهم آمد سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه گشنداس در دهلی ملازمت
نمودند باقر خان فوج آراسته بنظر در آورد و راجه گردهر ببر رائیسل درباری بسعادت زمین بوس
فرق عزت برافراخت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابتخان مفوض
بود و سرداری هراول بعبد الله خان مقرر داشته حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود
می آمده باشند و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد وقایع سال هژدهم
از مبداء جلوس میمنت مانوس خاقانی شب سه شنبه بیستم جمادی الاول هزار و سی و دو هجری فروغ بخش جهان
بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال هژدهم بمبارکی آغاز شد راجه جی سنگه نبیره راجه
مانسنگه از وطن خود آمده باستلام سده سینه ناصیه سعادت افروخت درینوقت خبر رسید
که شاهزاده والاشکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانست بخود قرار داد که با این لشکر
و جمعیت بتقابل شتابد مبادا کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافته
با خانخانان و بسیاری از بندها بپرگنه کوتله که از راه متعارف بیست کروه بجانب دست چپ بود
شتافتند و چون عبد الله خان قرار داده بود که هرگاه افواج با هم نزدیک رسد و قابو بدست
افتد خود را بخدمت میرسانم راجه بکرماجیت و داراب خان پسر خانخانان و بسیاری از بندها را در
برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دوربین آنکه اگر بهیچ یک حکم فوجی بمبارزت و مقابلت نامزد
فرمایند نامبردها روی انها را توانند نگاهداشت تا گرد و غبار این فساد که روزگار ناهنجار از فتنه
کاری برانگیخته بآبیاری مدارا فرو نشیند و صفا بآئین پسندیده قرار گیرد و بحکم بهیچ یک مهابتخان آصفخان
و خواجه ابو الحسن و عبد الله خان و لشکرخان و فدائی خان و نوازشخان وغیره را با موازی بیست
و پنج هزار سوار موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج ترتیب داده در
برابر آمدند عبد الله خان که در انتظار فرصت بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درینا
هرج و مرج زبردست خان و شیر حمله و نیز که پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و پسر اسدن [illegible]
از فوج عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله خان آگاهی داشت
نزد داراب خان شتافت که نوید آمدن او رساند قضا را درینوقت تیر تفنگ از شصت غیب بمقتل
راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او سررشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مثل عبد الله خان
سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت شاهزاده شتافته بود داراب خان و دیگران
لشکرها رسیده پای همت برجا داشت از آنطرف آمدن عبد الله خان افواج را از نسق انداخت
و ازینجانب از کشته شدن راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار ماند آخرها روز افواج

طرفین

طرفین هریک بجای مقام خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی اکبرآباد عبور
نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود و شاهجهان بجانب ماندو رایت دولت برافراشتند در کنار
کول فتحپور اعتبارخان خواجه سرا باستلام عتبهٔ سلطنت جبین سعادت نورانی ساخت چون در
محارست قلعهٔ اکره شرایط احتیاط و لوازم بندگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه
کامیاب مراد گردید منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار عنایت نموده خلعت با شمشیر مرصع
و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه
حوالی پرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی اردوی کیهان پوی رسیده
بود حکم شد که امرای عظام باستقبال شتابند یازدهم بعد از گذشتن نیمروز در ساعتی که مختار انجم
شناسان رسید بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت بشوق و شغف تمام
در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی بیش از بیش ظاهر ساختند صادقخان بخشی بحکومت
و حراست صوبه پنجاب سرافرازی یافت درخلال این حال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان
پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن گجرات جاگیر داشت برادران خورد او شبی بیخبر برسر او ریخته بقتل
رسانیدند و متعارف اینحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه
باید مدعی خون فرزند نشد و ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جویی و درشت خویی او بمرتبه
بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزلهٔ پدراست
چنین بی باکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد
بعمل آید چون بعرض رسید که شاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان از راه گهاتی چاندا عبور فرموده بماندو
شتافتند تاریخ بیست و پنجم مذکور شاهزاده پرویز را با عساکر کیهان شکوه که در ظل رایت جهان
کشا فراهم آمده بود بتعاقب ایشان رخصت فرموده عنان اختیار شاهزادهٔ کامگار و مدار انتظام
عساکر اقبال بصوابدید مهابتخان حواله شد اسامی امرای که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین
تفصیل است خانعالم راجه برسنگدیو بوندیله راجه گجسنگه سربلندرای لشکرخان منصورخان
راجه جیسنگه سورجسنگه فاضلخان رشیدخان راجه گردهر خواجه میرعزیز الله اسدخان
سید هزبرخان اکرامخان و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانهٔ عالی با بیست لک روپیه
خزانه همراه دادند و فاضلخان بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی لشکر منظور گشت غرهٔ خورداد شاهزاده
داوربخش پسر خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات
و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد بمدد خرج عنایت نمودند و خان اعظم را بمنصب اتالیقی اختصاص
بخشیده یک لک روپیه بصیغهٔ مساعدت مرحمت فرمودند آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله دادند

دستوری یافت یافت سی ام خورداد سنه هژده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و دو هجری
ورود موکب مسعود بداراابرکه اجمیر اتفاق افتاد در خلال احوال از اکره خبر رسید که مریم الزمانی
بخلوت سرای جاودانی انتقال فرمودند امید که حق تعالی غریق بحر رحمت خویش کرداناد جکت
سنکه بسر رانا کرن از موطن خود آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنک حاکم
بنکاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون درامد درینوقت عرضداشت
متصدیان مهمات صوبه کجرات مشتمل بر جنکی که میان عبد الله خان و ناهر خان و صفی پسر امانت
خان و دیگر بندها شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال انکه ولایت کجرات
بتیول شاه جهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبکی انملک اختصاص داشت در هنکامی
که موکب کیهان شکوه از ماندو نهضت فرمود راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس نام برادر خود
را در احمداباد کذاشته خود بخدمت آمده در حوالی دهلی جان نثار کشت چنانچه در جای خود کذارش
یافته و چون شاهزاده عنان معاودت معطوف داشته متوجه ماندو شدند کجرات را بتعویل
عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان الصوب و خزانه و تخت مرصعی که پنج
لک روپیه صرف آن شده و پردله شمشیر که بده لک روپیه برآمده و اینها را بجهة پیشکش
والد بزرکوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبد الله خان وفادار نام خواجه سرای
خود را بحکومت انملک فرستاده و او با معدودی بی سروپا باحمداباد درامده شهر را متصرف کشت
و صفی دولتخواهی درکاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نکاهداشتن سپاهی و فراهم آوردن
جمعیت همت کماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کاکریه منزل کزید
از انجا بمحموداباد شتافت و بظاهر چنان می نمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن با
ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در محل جاکیر خود توقف داشتند بمراسلات
ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح فوجدار سرکار پتلاد از فحوای
کار دریافت که صفی را اندیشه کار دیکر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم این معنی را تفرس
نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم اورده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت
نتوانستند باو دست زد صالح که سپاهی کاراکاه بود از توهم انکه مبادا صفی ترک مدارا و مماشات نموده
دست یغما بخزانه شاهی دراز سازد و دوربینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک
روپیه درماند و بخدمت شاه والاقدر رسانید و کنهرداس نیز پردله مرصع را کرفته از پی او درفت
شد اما تخت مرصع را بجهة کرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق
داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هرکدام از محال جاکیر خود با جمعیتی که دارند کرم دکبرا

شتافته

شتافته هنگام طلوع نیر اعظم از دروازه که بر سمت راه انهاست بشهر درایند و خود بابو خان افغان
از پرکنه کبر پنج یلغر کرده وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نمود تا خوب روشن
شود و دوست از دشمنی تمیز توان کرد و بعد از جبان افروزی صبح صادق جون دروازه شهر را کشاده
یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه سارنکپور بحصار احمداباد درامد و بمقارن اینحال ناهرخان
نیز رسیده از دروازه ایدر بشهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در
مخیله او نگذشته بود سراسیمه بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد و نام بردها باستحکام
برج و باره پرداخته جمعی را بر سرخانه محمد تقی دیوان و حسن بیک بخشی فرستاده انها را بدست
اورند و شیخ حیدر خود امده نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه منست فی الفور او را هم
دست و گردن بسته اوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمین ساخته بدلاسای لشکر فراهم اورده
بجمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست امد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند حتی تخت
مرصع که مثل ان باین صورت نه بندد در هم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر
را خود متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم امد جون این خبر باند و رسید عبد الله
خان از خدمت شاه والاقدر رخصت گرفته بکومک و مدد التفات نفرموده با چارصد یا پانصد سوار
بر جناح استعجال شتافت و در عرض بست روز از ماندو به برده بموت صفی و ناهرخان از شهر برامده
در کنار تال کاکریه معسکر اراستند جون عبد الله خان از کثرت غنیم وقوف یافت روزی جند در
برده توقف گزید کومک برسد بعد از جند روز کوج کرده بمحمود اباد لشکر اراست و مردم شهر از کنار
تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود امدند عبد الله خان از محمود
اباد بموضع بارکه امد صفی و ناهرخان در دیه بابود منزل کردند و بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز
دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قضارا در جای که عبد الله خان معسکر
اراسته بود زقوم زار انبوه و کوجهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود و بنابرین سلسله افواج
او انتظام شایسته نیافت نخست ناهرخان را که هراول لشکر بادشاهی بود با همت خان که از پیش
قدمان فوج عبد الله خان بود مبارزت اتفاق افتاد و از شست قضا تفنگی بر مقتل او رسیده
راه عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از اوازبان و تفنگ رو گردان شده بکوجه
تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت درامده بسیاری را پایمال راه عدم ساخت و از نیرنگی تقدیر
عبد الله خان راه هزیمت سپرده بپرکنه برده شتافت و از انجا بر دج رفت و سه روز در بر دج
گذرانیده روز چهارم به بندر سورت شتافت و دو ماه در بندر سورت بسر برده مردم پراکنده
خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم اورده در برهانپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید جون

این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چنین خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفصدی
و سیصد سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی و علم و نقاره فرق عزت
بر آسمان سودند و ناهر خان بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار اعزاز امتیاز یافت اکنون مجملی از
ماجرای موکب کیهان شکوه شاه جهان و لشکری که در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعین شده
بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب شاهزاده پرویز از گذر
چاندا عبور نموده بولایت مالوه درآمد شاه جهان با جمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از
قلعه ماندو فرود آمده پیش از خود رستم خان را با جمعی بمقابل فرستادند و بهاء الدین برق انداز که
در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان
قول گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بدسرشت بارگی فتنه
برانگیخته خود را بلشکر بادشاهی رسانید و رستم خان از راه کم گرشاه عالیقدر او را از منصب
سه صدی بوالا پایه پنجهزاری و خطاب رستم خانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و
نهایت اعتماد برو داشتند و درینوقت او را سردار لشکر قرار داده بمقابل شاهزاده پرویز تعین
فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را بعقوق مبدل ساخته و خاک بی‌حقیقتی بر فرق روزگار خود
ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشته انتظام از هم گسیخت و
اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بی‌حقیقتی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی‌حقیقتان
سپاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نربده عبور فرمودند و کشتیها
باتطرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور
شتافتند درینوقت محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت
شاه والاقدر آورد و در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود بیت صد کس بنظر نگاه میدارندم ؛ ورنه
بپریدمی زبی آرامی ؛ او را با داراب خان پسرش از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوی
نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد بغیر از آنکه سر خجالت و ندامت پیش افکند
چاره ندید بنابرین او را با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاه داشتند و آنچه خود فال زده
بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون موکب کیهان شکوه بپای قلعه اسیر پیوست
میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آنحضرت خود با اهل
حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند و حراست قلعه بگوپالداس راجپوت
که سپاهی کاردان بود تفویض یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بر وجه دلخواه
فرموده بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال را با اسباب زیادتی که همراه گردانیدن

نتوانستند

نفذ زد دشت در انجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن اینحال عبدالله خان از گجرات امده بمدد
پیوست مهابتخان با شاهزاده پرویز بکنار آب نربده رسیده هرچند سعی در گذشتن نمودند
چون بیرم بیگ کشتیها را بانطرف برده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد
از انجا که مهابتخان در گرفت دنیا دوست را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب
از راه برده خانخانان بخدمت آنحضرت معروض داشت که چون روزگار بناسازگاری پرداخته
اگر روزی چند بناکامی در ساخته طرح صلحی بمیان اندازند هراینه سبب امنیت عالم و رفاهیت
بندهای خدا خواهد بود شاه جهان که همواره باطفای نایره فتنه همت مصروف داشتی ترتیب این
مقدمه را فوز اعظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرای دولت برده بخت بسوگند خورد که هرگز
از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان
را رخصت فرموده دارابخان را از فرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند و قرار یافت که مشارالیه در
ینطرف آب توقف گزیده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان
به بندهای شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند
بطرافت اصلی نماندنی در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کارطلب بارگی همت باب در زده
مردانه عبور نمودند و در آن حال شب از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل
پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست بدافعه و مقاتله پرداخت و تا بر خود میجنبید کس بسیار از کثرت
و خانخانان طومار حقیقت و وفا را باب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خوردند
و از خدا و روز جزا بند شیده پرده آزرم از پیش رو برگرفته راه ادبار سپرده بمهابتخان پیوست و بیرم بیگ
خجلت زده و سر افکنده خود را بخدمت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بیحقیقتی خانخانان و عبور
لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نربده و آمدن بیرم بیگ بمسامع شاه جوانبخت رسید توقف در
برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای سی عبور فرمودند
درین هرج و مرج اکثری از بندهای شاهی راه بیوفائی سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل
و ابد شدند و شاهزاده پرویز برهانپور رسیده منزل چند از پی شتافت و چون موکب اقبال شاه
بلاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوب اودیسه و بنگاله نهضت فرمود شاهزاده مذکور
عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزید و حضرت شاهنشاهی بجهت گرمای هندوستان که بمزاج
اشرف ناسازگار بود رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند اصفخان را
که بصاحب صوبگی بنگاله تعین فرموده بودند چون نورجهان بیگم از جدائی برادر گرانی خاطر داشت
حکم شد که عنان معاودت معطوف دارد و جگت سنگه پسر رانا کرن بوطن خویش رخصت شد در

خلال این احوال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این
اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بگمان زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشار الیه
از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله
در سلک بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته
داخل خدمتگاران نزدیک شد و بمنصب نصدی و جاگیر معموره یافت لیکن از انجا که حوصله اش
تنگ بود با طالع نیک در ستیزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته
زبان را بشکوه خدا و خداوند از رده میداشت در ینولا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت در
حق او بیشتر میشود ان حق ناشناس در شکایت و ازردگی می افزاید معه ذلک نظر بر حمتهای که
در حق او بظهور می امد انحضرت قبول نمی فرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهای
بی ادبانه از و شنیده بودند بمسامع جلال رسید و بعد از ان ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز
پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم بسیاست او شد مصرع زبان سرخ سر سبز میدهد
بر باد در ینولا صادقخان بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافت سید بهوه بخاری بحکومت
و حراست دهلی فرق عزت برافراخت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت برهنمونی بدر بدرگاه امده سعادت
جاوید اندوخت پنجم ماه اسفندار باغ سرهند نیز نزول موکب منصور طراوت و نضارت پذیرفت در کنار
دریای بیاه صادقخان با کومکیان خود از انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر وا پرداخته سعادت
استانبوس دریافت و جگت سنگه را که روزی چند در شعاب جبال اتش فتنه و فساد مشتعل
ساخته بود بنوید مراحم بیکران مستمال ساخته همراه اورده و باستشفاع نورجهان بیگم رقم عفو
بر جراید جرایم او کشیده امد در ینولا از عرایض متصدیان و منهیان صوبه دکن بعرض همایون
رسید که شاه جهان از سرحد قطب الملک گذشت بجانب اودیسه و بنگاله شتافته و درین یورش
بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته هنگام فرصت راه
بیوفایی سپردند از جمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان با والده
و عیال خود قرار بر فرار داده جدای گزید در خلال اینحال افضلخان در بیجاپور بود چون خبر شاه
والاقدر رسید سید جعفر و جان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند
و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و اب او را زنده بیارند و اگر میسر نشود سرا
در ابیارند نام بردها بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده در اثنای راه بوی رسیدند و
او ازین حادثه اگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل گسیل کرد و خود با معدودی
پای همت و حمیت افشرده بکمانداری استاد ظاهرا جوی ابی و جهله در میان بود و سید جعفر

نزدیک

رزنگ امده هرچند بمقدمات بیم و امید دلدهی نمود کشاید بدست تواند اورد او تن در نداده و
کار بجنگ کشیده ترددنمایان کرده کشته گردید و سید جعفر نیز زخمها برداشت و خانقلی کشته گشت
سید جعفر سر او را بریده بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان اورده مورد افرین گردید
القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر مچهلی پتن بصوب اودیسه شتافت و قطب الملک
بمتصدیان محال متعلقه و مرزبانان سرحد خویش نوشتها فرستاده بود که غله فروشان و زمین
داران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را باردوی میرسانیده باشند و پیشکش
از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره مترادف میفرستاد و خدمت انحضرت را سرمایه سعادت
خویش میدانست **وقایع سال نوزدهم از جلوس همایون** روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار
و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی
نمود و چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب اودیسه و بنگاله متحقق گشت شاهزاده پرویز و مهابتخان
زمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن وا پرداخته متوجه صوبه اله باس و بهار شوند
که اگر صاحب صوبه بنگاله پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود انفرزند با عساکر گیهان
شکوه بمقابل شتابد و نیز بنابر حزم و احتیاط عمدة السلطنة خانجهان را بصوب دار الخلافه
رخصت فرمودند که در انحدود بوده گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد بشارت رود
بر حکم فرمان کار اگاه گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت شاه والاجاه برسالت
امده بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت
و از برهانپور برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیاداران دکن از صمیم قلب اختیار بندگی
و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علیشر نام معتمد خود را نزد مهابتخان فرستاده از عالم نوکران
عرضداشت نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت و قرار داد که در دیول گانو امده
مهابتخان فرستاده از عالم نوکران عرضه را به بیند و پسران خود را در سلک غلامان درگاه
منتظم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان نطاق خدمت و دولتخواهی بر میان جان
بسته قرار داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق العنان و نفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات
او را ملا بابا میگوید و می نویسد با پنجهزار سوار نزد سید که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب او را
رسیده دانند چون مکرر فرامین تاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست
عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد با وجود ایام برشگال و شدت باران و لای

وکل ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود در روزی
چند تا رسیدن ملا محمد لاری در شهر توقف نمود لشکرخان و جادو نرای و اودارام و دیگر
بندها را مقرر داشت که بالاگهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند جانسپار خان را بدستور سابق
رخصت سرکار بیر فرمود اسدخان معمور را بایلچپور بر قرار داشت و منوچهر نبیره شاه نواز خان را
بکالناپور تعیین نمود رضوی خان را بتهالنیر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین هر جا
را بیکی از بندهای کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر وا پرداخت درینولا عرضه داشت
ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود که موکب اقبال شاه ممالک ستان داخل ملک
اوریسه گردید احمد بیگخان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمیندار کرده رفته بود از شنوع این حادثه
غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشته ناگزیر دست ازان مهم باز داشته
بموضع پیپلی که حاکم نشین آن صوبه است آمد و زر شاهی خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پیپلی
دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در آنجا
نیز نتوانست پای همت افشرده ازانجا بردوان نزد صالح برادرزاده جعفربیگ رفته صورت
حال ظاهر ساخت صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصور نمی نمود درین وقت نوشته عبدالله
خان بجهة استمالت صالح رسید و او باین وعده همداستان نشده حصار بردوان را استحکام داده
در صلاح و صواب بر روی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده
کار خود گشت با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مگه و دیگر تهانجات متفرق بودند در اکبرنگر پای
همت افشرده باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسای لشکر و حشر و ترتیب اسباب
رزم و پیکار پرداخت درین وقت نشان شاهی رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت
آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خداداد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش
روزگار و سیر و دور لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در
نظر همت ما وسعت این ملک خوابگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون
این سرزمین در پیش پا افتاده سرسری نمی توان گذشت و گذاشت اگر او اراده رفتن درگاه
داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرماییم که بفراغ
خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار
نموده آسوده و مرفه الحال تعیش کند ابراهیم خان معروض داشت که بندگان حضرت این ملک را

بر غلام خود سپرده اند سرنشت واین ملک تا جان دارم میکوشم خونبهاي عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار محصول
الکمیت چه مانده بجز این آرزوي وارماني در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار
شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون موکب شاه گیتی ستان ببردوان نزول اقبال ارزانی
فرمود وصالح کوتاه اندیش حصار را استحکام داده باي ضلالت وجهالت افشرد عبد الله خان فرصت
نداده محاصره را برو تنگ ساخت وچون کار بدشواري کشید واز هیچ جانب امید کومک در راه نجات
ندید ناگزیر از قلعه برامده عبد الله خان را دید وخان نصرت قرین اورا فوطه در گردن افگنده بنظر اقدس
در آورد وچون این خرسنگ از سر راه برداشته امد رایت اقبال بسمت اکبرنگر ارتفاع یافت ابراهیم خان
نخست خواست که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرایط تحصن ولوازم قلعه داري پردازد چون حصار اکبرنگر
کلان بود وانقدر جمعیت باخود نداشت که همه جانب را چنانچه باید محافظت تواند نمود در مقبره
پسرش که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن جست درخلال این حال جمعی از بندها که در تهانجات متعین
بودند خود را باو رسانیدند وبندهاي شاهي بظاهر اکبرنگر امده حصار مقبره را محاصره نمودند
واز درون وبیرونش اتش قتال اشتعال پذیرفت درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرون
حصار در امد واز امدن او دلها را نیروي دیگر پدید امد چون اهل وعیال اکثري در انطرف
اب بود عبد الله خان ودریاي افغان را آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد چون مشار الیه
بدریا رسید در کنار اب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد وجمع کثیر از همراهان احمد بیگخان بقتل
رسیدند واو عطف عنان نموده با ابراهیم خان پیوست واز غلبه وتسلط غنیم اگاه ساخت ابراهیم خان
درساعت کس بطلب جمعي از جوانان کار طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک
ومدد است وگروهي از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال خود را با ابراهیم خان رسانیدند و
دریا خان اگاهي یافته چند کروه پس نشست وعبد الله خان بهادر فیروز جنگ گروهي چند بالاتر
شتافته برهنموني زمیندا ران از اب گذشته بدریا خان پیوست وباتفاق در زمیني که یک طرف
بدریا متصل وجانب دیگر جنگل انبوه داشت پاي همت افشرده عرصه کارزار اراستند وابراهیم
خان از اب عبور نموده متوجه عرصه نبردگشت خود با هزار سوار در غول استاد ونور الله نام
سید زاده را که از منصب داران تجویزي الصوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد واحمد
بیگخان را با هفتصد هشتصد سوار طرح ساخت وبعد از تلاقي فریقین جنگ عظیم در پیوست نور الله
تاب مقاومت نیاورده جاي خود را گذاشت جنگ باحمد بیگخان رسید موما الیه مردانه استاده
زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین تاختن
رشته انتظام افواج از هم گسیخت وچون قلم تقدیر بامر دیگر رفته بود اکثري از رفقاي او دست

بکار نبرده راه گریز سپرده ابراهیم خان با معدودی پای غیرت وجمیت برجا داشت هرچند مردم
جلو او را گرفته خواستند ازان مهلکه برارند راضی نشد گفت که وقت من مقتضی این کار نیست
چه دولت بهتر ازین که در خدمت صاحب جان نثار کردم هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف
هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از
شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل بای دادند درین هنگام نقبی را که بندهای شاهی بپای
حصار رسانیده بودند اتش دادند وجوانان کارطلب از اطراف دویده بدرون حصار
درامدند درین دویدن عابدخان دیوان وشیربهای بخشی ودیگر بندهای روشناس به تیر تفنگ
جان نثار شدند وحصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پای برهنه خود را بدر انداخته
وگروهی که گرفتاری عیال سلسله پای انها بود رفته ملازمت نمودند چون فرزندان و اموال
واشیای ابراهیم خان ورد ها که بود موکب اقبال از راه دریا بدانسو نهضت فرمود احمد بیگ خان
برادرزاده ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور خود را بدهاکه بود موکب منصور خود را بدهاکه رسانیده
بود چاره بجز بندگی و فرمانپذیری نیافت بوسیله مقربان درگاه ملازمت نمود و بحکم اشرف و
کلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان برداختند قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از
اقمشه و فیل واکر وغیره بقید ضبط درامد تا حال دارانجان را مقید داشتند درینوقت از قید براورده
سوگند داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند وزن او را با یک دختر و یک پسر شاهنواز خان
همراه گرفتند راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج ومرج از خدمت ایشان جدایی اختیار نکرده بود
با فوجی برسم منقلا پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانیدند وخود با عبدالله خان و دیگر بندها
از پی شتافتند صوبه پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود ومخلص خان دیوان خود را بحکومت
وحراست انملک مقرر داشته اله یار پسر افتخار خان وشیرخان افغان را بفوجداری گذاشته بودند
برسیدن راجه بهیم پای همت انها از جای رفت وتوفیق یاوری نکرد که حصار پتنه را استحکام
داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پتنه برامده بجانب اله باس شتافتند وچنان
ملکی را رایگان از دست داد سلامت پیش گرفتند وراجه بهیم بی منازعت ومجادلت بشهر درامده
صوبه بهار را متصرف گردید وبعد از روزی چند موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت
بر متوطنان ان مرز و بوم افگند وجاگیرداران انصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک
که حراست قلعه رهتاس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرده زمیندارا و چینه نیز سعادت زمین بوس
دریافت وبیشتر از نهضت موکب اقبال عبدالله خان را با فوجی بصوب اله باس و دریاخان
افغان را با جمعی بسمت اوده تعیین فرمودند وپس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت وحراست

صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال برافراشتند و پیش از آنکه عبدالله خان از گذر جوسا عبور
نماید جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد
برادر رستم بالهٰ باس رفت و عبدالله خان گرم دگیر آمده در قصبه جهوسی که برابر آن طرف آب گنگ در تقابل
الهٰ باس واقعست معسکر ساخت و موکب اقبال حضرت جهانبانی در جونپور نزول سعادت ارزانی
فرموده و چون نواره عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته
در معموره الهٰ باس لشکرگاه ساخت اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقا
ایرا دیافته که عنبر حبشی علیشیر نام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی
ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آن صوبه بعهده او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان
ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بامداد و اعانت بندهای درگاه آثار تسلط و ترفع بروز
ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهة دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آن صوبه بقبضه اقتدار
او حواله شود آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکار
روای عادلخان پرداخت و چون عنبر در سر راه بود ملا محمد وکیل عادلخان از جانب او نگرانی
خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور ببالاگهات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را ببرهانپور
رسانند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته با نظام الملک از قصبه کهرکی برآمده
بقندهار که در سرحد ولایت گولکنده واقعست شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز
قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که بسرحد قطب الملک میروم
و از مقرری خود را از و بازیافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست مهابتخان
تا شاه پور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از آنجا باتفاق متوجه ملازمت
شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند رای را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادو رای
و اود مقرر گشت که او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند رای تمشیت احکام و انتظام
مهام نماید و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده بشتابد و باین قرار داد
... را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و محمد امین داماد
او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد لاری عنایت کرده
همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده اسپ و دو زنجیر فیل یکی نر دیگری ماده و شصت
و هشت هزار روپیه نقد . یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد او تکلیف نمود نوزدهم خورداد
... خطه دلپذیر کشمیر پور و موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درین
... ترتیب داده بود در سبیل پیشکش معروض داشت بمسامع جلال رسید که بلنتوش از رنگ

سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که حوالی کابل و غزنین را تاخت زند و خان پسر مهابتخان با امرای که
بکومک او مقرر اند از شهر برامده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته بنابرین غازی بیگ که
از خدمتگاران نزدیک بود بدانجو که رخصت شد که از حقیقت کار وقوف یافته خبر مشخص سازد
در شهور الارام با توبیگم همشیره آنحضرت و ودیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه با بابا
صبیه خود عنایت بسیار داشتند در جبل سالگی چنانچه بدنبال امده بود در رفت غازی بیگ که بجهة خبر گیری
شتافته بود درین تاریخ بخدمت پیوسته معروض داشت که ینکتوش بجهة ضبط هزارجات که یورت
انها در حدود غزنین واقعست و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری می نمودند قلعه در موضع چیتور از
مضافات غزنین ساخته همشیره زاده خود را با فوجی باز داشته بود سران الوس نزد خانزاد خان
امده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شماایم اگر شر او را از ما کفایت کنید بدستور رعیت و فرمان
پذیریم والا ناگزیر با بنا ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نماییم خانزاد خان
فوجی بکومک هزاره میفرستد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پیش می ایند و در اثنای دار و گیر خواهر
زاده ینکتوش با جمعی از اوزبکان بقتل میرسد و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر
و منصور عنان معاودت معطوف میدارند ینکتوش از شنیدن این خبر خجلت زده گرد از خویش
گشته از نذر محمد خان التماس می نماید که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برارد در ابتدا
نذر محمد خان التماس می نماید و اتالیق وعده ها او تجویز این جرات و بی باکی ننمودند بعد از مبالغه
و اغراق بسیار رخصت گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و الامانی و از هر دست مردم
چندانکه توانست فراهم آورده روی ادبار بهند نهاد و خانزاد خان نیز امرای سرحد
و مردمی که در تهانجات تعین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای جان
سپار و بهادران عرصه کارزار همه یکدل و یکرو بجنگ قرار داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند
بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرکه در دو کروهی غزنین واقعست معسکر آراستند آرائی
افواج ترتیب داده و جبه پوشیده متوجه پیش گردیدند خانزاد خان با جمعی از منصبداران
و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و رانی رای سنگر لن و
سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند و همچنین فوج جوانغار و برانغار
و طرح و التمش باین شایسته ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته رزم طلب
گشتند چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهی غزنین لشکرگاه ساخته در دلخواهان
را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضا را سه کروه از موضع شیرکه گذشته
قراولان اوزبک نمایان میگردند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ

یلنکتوش

یلنکتوش

یلنکتوش

می اندازند

بلمنکوس

می اندازند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته وارسیده بان انداخته و توپ
زده شتافتند اتفاقا بلمنکوس شب آمده در پس پشته بر غنیمی شده استاده بود قصدش آنکه چون لشکر
منصور کوفته و مانده از راه برسند از کمین گاه بر آمده کارزار نماید مبارزخان که سردار فوج هر
اول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قراولان میفرستد و اینها نیز کس نزد بلمنکوس فرستاده از
رسیدن افواج قاهره آگاه میسازند یکگروه بلشکرگاه مانده سپاهی غنیم نمایان میشود آن مقهور
مردم خود را دو فوج ساخته بود یک فوج با هراول لشکر منصور مقابل میگردد و خود با فوج دیگر تا یک
تفنگ انداز رسیده عنان ادبار میکشد چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول
فزونی داشتند بهادران فوج غول گرم دیگر ابکومک هراول خود را رسانیده نخست بان هم
و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار سر میدهند و از پس آن فیلان جنگی را دوانیده زار مینمایند
و جنگ بامتداد داشته امتداد میکشد و در چنین وقتی بلمنکوس خود را بکومک میرساند و مع هذا
کاری نمی سازند و پای همت اینها از جای میرود و بهادران عرصه شهامت در کشتن و بستن
و تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جانسپاری بتقدیم میرسانند مخالفان تاب نیاورده جلو بر
میگردانند و بهزیران بیشه دغا مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جاد که شش کروه از میدان جنگ
دور بود زده و کشته بردند و قریب ششصد او زنگ علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس
اسپ و جیبه بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان
فتحنامهای باستانی زیبد تا بید ایزد جل سبحانه چهره گشای مراد گشت بندهای شایسته خدمت
که درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام در خور استعداد و حالت
خویش باضافه منصب و اقسام مراحم و نوازش سرافرازی یافتند مقارن این حال از عرضه داشت
فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت
از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک
بهار و بنگاله نهضت فرمودند و چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت
داراب پسر او در خدمت شاه والاشکوه بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاه داشتند
و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهة او استاده کنند و جانه بیگم صبیه او که در عقد از
دواج شاهزاده دانیال بوده و نشاکر درشید پدر خود است باید ریکجا بسر برد و جمعی از مردم معتمد
بر در خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان فهیم نام غلام او را که از عمدهای دولت او
بود و شجاعت را با کار آگهی جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد
و پای همت افشرده با پسر و چندی از نوکران جان فدای غیرت و رادمردی ساخت غره سنه نوزده الهی

در ویرناک که سرچشمه دریای بهت است و از سیرگاههای جانفزای نزهت سرای کشمیر است و در اوراق
گذشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته کلک بیان گشته عرضه داشت مهابتخان رسید نوشته بود که
چون سران لشکر شاه جهان گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده بودند
روزی چند عبور لشکر اقبال اثر در توقف افتاد بعد از آن زمینداران پیش از بخت یاوری و دولتخواهی
سی منزل کشتی بدست آورده چهل کروه بالای آب گذری بجهة عبور لشکر اختیار نموده راهبری کردند عساکر
منصوره در صیانت ایزدی از آب گذشتند و تاریخ پنجم شهریور ماه رایت اقبال بصوبه دار السلطنه
لاهور ارتفاع یافت درینوقت از عرضه داشت منهیان صوبه گجرات بسامع جلال رسید که خان اعظم
میرزا کوکه در احمداباد باجل طبیعی سفر دار الملک بقا گردید و داوربخش را بحضور طلب داشته خانجهان
را بصاحب صوبگی گجرات سرافراز ساخته حکم شد که از اکبراباد باحمداباد شتافته محافظت آن ملک
نماید و نیز خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت شاه جهان آمده بودند تمام نواره را
با لوازم آن از توپ و تفنگ وغیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاه جهان در جنگل گنت کو
اطرافش بارغدال و جرهای عظیم پیوسته حصاری از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده
نشسته اند اما رسد غلا آنجا کمتر میرسد و از ممر اذوقه در اردوی ایشان بقدر عسرت واقعست معارض
این حال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بدرگاه آمده معروض داشت که با شاه جهان
جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند تفصیل این جنگ آنکه چون
روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر بادشاهی قریب چهل هزار
سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار نمیکشید و اکثری از دولتخواهان
ایشان صلاح در جنگ صف نمیدیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا پای جهالت افشرده مبالغه
و اغراق را بحدی رسانید که بدون جنگ همراهی من مقصود نیست و این نیز دهو مهد بآئین راجپوتی
منافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونی
لشکر قرار بجنگ صف دادند و چون از طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار مبادرت نمودند نخست
ارابه توپخانه از حصار برآمده گرم و گیرا شتافت افواج بادشاهی مانند قوس هر طرف میدان از فرد
گرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طایفه راجپوتان
توسن همت برانگیخت و تا فوج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشمشیر آبدار کارزار نمود جنانجه جوت
نام فیلی که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا افتاده و آن شیر بیشه جرأت و جلادت با راجپوتان
جان نثار پای غیرت افشرده کارنامه مردی و شجاعت ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان
جنگ دیده که بر گرد پیش شاهزاده و مهابتخان استاده بودند از اطراف هجوم آورده

ان بکنای

ان یکتای عرصه همت را بتیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و او نیز رمقی داشت کارزار کرده
جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق کومک و مدد نیافتند مفسدان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی
نداشته پیشتر شتافته بودند توپها را بر جا مانده گریختند و توپخانه بدست مردم بادشاهی افتاد دریا خان
افغان و سایر افغانان که اختیار بندگی نموده بودند جنگ ناکرده راه هزیمت سپردند و کار بجایی
رسید که افواج بادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند و غیر از فیلان علم و طوغ و قورچیان خاصه که در پس
پشت شاه جوانبخت سواره بودند و عبد الله خان که جانب دست راست باندک فاصله استاده بود
شخصی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری باسب سواری ایشان رحم کاری داشت اسب سواری خود
را کشیده بالتماس بسیار سوار ساخت از رزمگاه تا قلعه رهتاس عنان عنان مسارعت باز نکشیدند
وچون دران چند روز شاهزاده مراد بخش قدم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بود و نقل و حرکت
متعذر می نمود ایشان را در کنف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت برست خان و کوتوال خان را
با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران
حرم سرای دولت در کمال سنجیدگی و وقار بجانب تتبه و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض
دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید اکنون مجملی از سوانح
ملک دکن رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الملک شتافت مبلغ
مقرری که هر سال بجهة خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز یافت نمود
بعد از عهد و سوگند خاطر از انجانب وا پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان
را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را
تاراج نموده از انجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت چون عادلخان اکثری
از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری برهانپور فرستاده بود و
جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود
دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب
ملا محمد لاری و لشکری که با امرای او در برهانپور بودند فرستاده بمتصدیان صوبه مذکور مکرر رسایل
و مبالغه نوشت که حقیقه اخلاص و دولت خواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و
خود را از منسوبان آن درگاه میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من جنگ گستاخانه پیش
آمده چشم آن دارم که جمیع دولت خواهان با سپاهی که درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه
گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او نهاده آید

در هنگامی که مهابتخان باشاهزاده پرویز متوجه اله باس گردید سربلند رای را بحکومت دکن و حراست
برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که موی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری
کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد و چون ملا محمد لاری بسیار بدنفس بود و
مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان انجا داد و
و نوشتهای عادلخان در باب طلب کومک بمهابتخان رسید او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان
دکن نوشت که بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان بشتابند ناگزیر سربلند رای
با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمدنگر و جان
سپارخان حاکم بیر و رضویخان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسدخان و عزیزالله
و جادونرای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از تعینات صوبه دکن بودند با ملا
محمد لاری و سرداران عادلخان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر ازین معنی وقوف
یافت نوشتها نزد بندهای درگاه فرستاد که من از غلامان درگاهم و نسبت بسکان ان
استان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال
من در امده اید و بتکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد لاری بر سر من می ایید میان من و عادل
خان بر سر ملکی که در زمان سابق بنظام الملک متعلق بود و الحال او متصرف گشته نزاعست اگر
او از بندهات من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارید تا هرچه در مشیت ایزدی است
بظهور اید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه انصوب گردیدند و هرچند عنبر بالحاح
و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک
خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز میگذرانید
و بدست راست و چپ بیرود در نموده سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای
بادشاهی سر در دنبال او نهاده فرصت نمیدادند هرچند او بیشتر بسراندازی و مدارا می نمود
ملا محمد حمل بر عجز و زبونی کرده در شدت می افزود چون کار بر دتنگ شد اضطرار دامنگیر
گشت ناگزیر در روزی که مردم بادشاهی غافل بودند و نمیدانستند که او جنگ نمیکند
نزدیک اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال برگی نموده برامدند و دست برد دیده
گریختند و بعد از ان در میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد
لاری که سردار لشکر عادلخان بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادلخان را رشته
انتظام گسیخته گشت جادونرای و اودارام دست بکار نبرده راه فرار سپردند و غیرت

الی کار

آنهی کار خود کرد و بشومی دکنیان وخیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان
وغیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادل خان که مدار دولت او بر اینها بود گرفتار شدند
و از آن گروه فرهاد خان را که تشنهٔ خون او بود از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس
گردانید و از امرای بادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدتخان گرفتار شدند و خنجرخان
کرم و کیرا خود را با احمدنگر رسانیده باستحکام قلعه پرداخت و جانسپارخان نیز به پرگنه
بیر که در تیول او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که از آن ورطه هلاک
برآمدند بعضی خود را با احمدنگر رسانیدند و گروهی ببرهانپور شتافتند و چون عنبر مراد خود
کامروا گردید و آنچه در مخیلهٔ او خطور نکرده بود بمنصهٔ ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجه
تقدیر را مسلسل و محبوس بدولتاباد فرستاد و خود به احمدنگر رفته بمحاصرهٔ قلعه پرداخت لیکن
هر چند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر در قلعه گذاشته خود بجانب
بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادل خان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک او را با حدود
متعلقهٔ بادشاهی که در بالاگهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعهٔ سولاپور را که
پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوت خان را با فوجی برسد
برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولتاباد آورده قلعهٔ سولاپور را بضرب دست و زور
بازوی قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی
باشوب گرایید و در خلال این حال بالتماس مهابتخان خانه‌زاد خان پسر او را با سپاه او از
کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبهٔ کابل بعهدهٔ خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن
الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعین فرمودند و حکم شد که پنجهزار سوار خواجه
را بضابطهٔ دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند احسن الله بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد
سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل
ضمیمهٔ مراحم بیکران گردید درینوقت عرضداشت مهابتخان رسید مرقوم بود که موکب اقبال
شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله درآمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره
بملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشتهٔ کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان داراب
پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست ملک بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن
او را با یک پسر و یک برادرزادهٔ او همراه گرفته بودند و بعد از جنگ تونس و انعطاف
عنان زن او را در قلعهٔ رهتاس گذاشته بداراب نوشته شد که در گدهی خود را بخدمت رساند
داراب از ناراستی و زشت خوی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت

نمود که زمین داران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره دارند و ازین جهت نمی توانم خود را بجد مت
رسانید چون شاه کردون رکاب از امدن داراب مایوس شدند در موکب مسعود جمعی که
مصدر کاری و تردّدی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از اشوب خاطر بر داراب را
بعبید الله خان حواله فرموده به اکبر نگر شتافتند و کارخانجات بیوتات را که در اکبر نگر گذاشته
بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن امده بودند رایت مراجعت برافراشتند چون داراب
جنین ادای ناپسندیده بظهور اورده خود را مطعون دهر دوازل و ابد ساخت عبد الله خان
پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر را الحق سبکبار کردانیدند و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله
را بجاکیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران
بنگاله که داراب را در قید داشتند صادر شد که دست تعرض از و کوتاه داشته روانه ملازمت
سازند دادامده مهابتخان را دید چون خبر امدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید
بمهابتخان فرمان شد که در زنده داشتن ان بی سعادت مصلحت بخاطر نیاورده باید که برسیدن
فرمان گیتی مطاع سران سرگشته بادیهٔ ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد
بالجمله مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد و چون در
صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته در قلعه دولتاباد
محبوس ماندند و موکب کیهان شکوه شاه جهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود
ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشانرا
با مرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درینولا قاسم خان از تغیر مقربخان بحکومت دحراست
دار الخلافه اکره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت اسد خان بخشی دکن از برهانپور
رسید نوشته بود که یاقوت حبشی با ده هزار سوار موجود بیلگاپور که از شهر بیست کروه مسافت
رسیده و سربلند رای از شهر برامده قصد ان دارد که جنگ اندازند فرمان تاکید تمام صادر شد
که زنهار تا رسیدن کومک ومدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکنند و باستحکام برج و باره پرداخته
در شهر تحصن گزینند هژدهم اسفندارمذ ماه الهی نهضت موکب مسعود بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر
اتفاق افتاد **وقایع سال بیستم از جلوس سعادت مانوس جهانگیری** روز مبارک شنبه دهم شهر جمید الثانی
افتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس همایون
بمبارکی و فرخی اغاز شد در دامن کوه بهنبر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سر فرموده بود ند
جون درین موسم کوتل پیرپنجال از برف مالامال می باشد و عبور سوار از فراز ان بغایت
دشوار بل محال لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونچ اتفاق افتاد بی تکلف درینا

کوهستان

تاریخ هم بهم میرسد دو سال و سه سال بر درخت می ماند از میر نصر الله عرب جاگیردار این سرزمین شنیده شد
که قریب بهزار تاریخ در یک درخت می باشد روز جمعه بیست و نهم در منزل نور اباد که بر ساحل دریای
بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از کتل بهنبر تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال منزل بمنزل خانهای
دلنشین ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست درین
چند منزل اردوی کیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از پلهای دشوار گذار بصعوبت
گذشت در اثنای راه ابشار خوش منظر در انداز اکثر ابشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش
پنجاه ذرع باشد و عرض اب ریز چهار ذرع متصدیان منازل صفه عالی در برابر ان بسته بودند
حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیاله چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای ان اب
داد دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار
یادگار ماند درین منزل لاله چوغاسن و زعفران و یاسمن کبود از کشمیر اوردند و بعرض رسید که
وقت سیر لاله گذشته و رو به تنزل نهاده معلوم نیست که تا ساعت داخل شدن شهر انقدر بماند که از
سیرش محظوظ توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبه های کلان کشمیر است
بورود موکب اقبال اراستگی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده
و گوینده و سایر اصناف جوق جوق گروه گروه بر سبیل استقبال امده دولت زمین بوس
دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد از باره موله بندگان حضرت و جمیع
امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز شنبه هردهم در ساعت سعادت قرین بعمارات
دلنشین کشمیر بهشت ایین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که در میان دولت
خانه واقع است اخرهای شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات
بیرون شهر اقسام شگوفه جهان افروزی مینمود بیت باز این چه جوانی و جمال است جهان را مصرع
زین حال که نوگشت زمین را و زمان را مصرع چون بتواتر پیوسته و در کتب طبی خصوص ذخیره خوارزم
شاهی ثبت افتاده که خوردن زعفران خنده می ارد و اگر بیشتر خورده شود انقدر خنده کند که
بهم هلاک باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور
خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیری در احوالش راه نیافت روز
دیگر دو بیست ان که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش بتبسم رنگین نگشت تا بخنده چه
رسد و مردن خود چه صورت دارد غره خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشی دکن بمسامع
جلال رسید که شاه جهان بدیولگام رسیدند و یاقوت حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره
دارد و سربلند رای پای غیرت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته

وپیوسته از بیرون جنگ می اندازند وکاری نمی سازند وبعد از چند روز خبر رسید که شاه
والاقدر که قریب لعل باغ منزل گزیده بودند وبعضی از جوانان کار طلب ایشان مکرر
بقلعه تاختند وکاری نساختند ودر خلال این حال بیماری صعب عارض مزاج وهاج
ایشان گشت وانه ظاهر برهانپور کوچ فرموده ببالاگهات رو هنگیره شتافتند ومردم
عنبر نیز ناکام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد عنبر رفتند وچون این خبر بعرض
حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف عواطف ومراحم سرافرازی بخشیده
منصب بهزاری ذات وسوار وخطاب راجه که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب
نمی باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهة آوردن سلطان هوشنگ
پسر شاهزاده دانیال وعبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده
دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهة ضروریات او در کار باشد
از سرکار خاصه شریفه بازیافت نماید وبنوعی سامان سرکار او کند که از هیچ رهگذر
نگرانی خاطر نداشته باشد ودر خلال این حال عبد الرحیم خانخانان بسعادت آستانبوس
جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت
دلنوازی وتسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا وقدر است نه
مختار ما وشما باچندین جرایم وعصیان که از وصادر شده بنابر بنیهات وتقدنیات که در برابر
آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی فرمودند که ما خود را شرمنده تر از وی می بینیم که کرم بین ولطف
خداوندگار گنه بنده کردست واو شرمسار بعد از تقدیم مراسم خدمت وزمین بوس اشارت
رفت که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب بازدارند قبل ازین فدائی خان را نزد
شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله
روانه سازد وخانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت برافرازد
درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته
ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابتخان وهمراهی خانجهان راضی نیستند
هرچند درین باب مبالغه وتاکید معروض داشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من در آن
لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان فرستاده ام
که بسرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضه داشت فدائی خان
بعرض همایون رسید باز فرمان بتاکید بنام شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر
راه ندهند واگر مهابتخان برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد وشما با سایر امرا

دربهابنور توقف نمایند بتاریخ نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنة
لاهور شد پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پرپنجال جانوری می باشد مشهور بهما
و مردم این سرزمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد
نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد
حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میفرمایم قضا را جلال خان
قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر
در آمد فرمودند که چینه دانه را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دانه را شگافتند از
حوصله اش استخوان ریزها بر آمد و مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار خورش بر استخوان
ریزهاست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی بنظرش در آید بنول
خود گرفته بلند میشود و از آنجا بر روی سنگی اندازد تا بشکند و ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد درین
صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانچه گفته اند مصرع همای بر سر مرغان از آن شرف دارد
که استخوان خورد و طایری نیازارد در جثه و ترکیب بعقاب مشابهت دارد و سر و نولش بکل مرغ
می ماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهای سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد
و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن در آمد شب مبارکشنبه سی ام آذر ماه الهی
در ساعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام فرمودند
درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس سربلندی یافت از عرضه داشت فدائی خان
معروض بارگاه اقبال گشت که مهابتخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت
از غرایب آنکه شاهزاده داوربخش شیر زرد پیشکش آورد که با بزی الفت گرفته در یک پنجره می باشند
و با آن بز نهایت محبت و لاله گری ظاهر میسازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بز را
در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند آن بز را از پیش او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب
بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب در آن قفس در آوردند اول
از او بوی کرد بعد از آن کمرش بدندان گرفته شکست فرمودند که میشی را بدرون پنجره او در آوردند
فی الفور از هم دریده خورد باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخته
خود بر پشت افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی
تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بوسه کند درینولا افضلخان را بخدمت دیوانی صوبه
دکن سرافراز ساخته منصب هزاری پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت
و اسپ و فیل بمشار الیه مرحمت نموده سی و دو نفر از امرای آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند

جون مهابتخان فیلان که در صوبه بنگاله وغیره بدست اورده تا حال بدرگاه نفرستاده بود ومبلغهاي
کلي از مطالبات سرکار نزد ادمي امد ونیز از محال جاکیر بندهاي درگاه در وقت تغیر وتبدیل مبلغها
متصرف کشته بود بنابرین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه شتافته فیلان که بیش از دراهم
امده بدرگاه بیارد ومطالبات حسابي نیز ازو باز یافت نموده بخدمت شتابد واکر او را جواب
حسابي خرد بسند باشد بدرگاه امده با دیوانیان عظام مفروغ سازد مقارن این حال عرضه داشت
فدایي خان رسید که خانجهان از کجرات امده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود وهم درینولا
عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده این قدوی
را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتي مبني بر اظهار ندامت وخجالت ارسال داشته به اعتماد کرم وبخشش
انحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امید وار از مراحم بیکران جهانست که رقم عفو بر جراید
جرایم او کشیده باین موهبت عظمي در امثال واقران سرافراز وممتاز کردد در جواب او فرمان
شد که این درگه ما درگه نومیدي نیست ملتمس او بعز قبول مقرون کشت درین تاریخ طهورس پسر کلان
شاه زاده دانیال از خدمت شاه جهان جدا شده بملازمت پیوست قبل ازین هوشنگ برادر
خرد او بدولت زمین بوس سعادت پذیرکشته بود درین ولا او نیز برهنموني بخت خود را بقدسي
استان رساینده وبانواع مراحم ونوازش مخصوص کردید وبجبهه سرافرازي انها تسلیم نسبت خویشي
که باصطلاح سلاطین جغتاي کورکان کویند فرموده خلعت مرحمت نمودند بهار بانو بیکم صبیه خود را بطهورس
وهوشمند بانو بیکم صبیه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبال نامه معتمد خان
بخدمت بخشي کري عز اختصاص یافت بتاریخ بیستم اسفندار ماه مطابق هشتم شهر جمید الثاني
بعزم سیر وشکار رنضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام فرمودند
روز جمعه بیست وسیوم مذکور کوچ فرمودند سردارخان پسر احمد بیک کابلي پیر احداد را از صوبه
بنکش اورده جبین اخلاص بر زمین سود وحضرت شاهنشاهي سر نیازمندي بدرگاه بي نیاز
فرود اورده سجدات شکر این موهبت عظمي که از مواهب مجددهٔ الهي بود بتقدیم رسانیده حکم
شادیانه نواختن فرمودند وفرمان شد که سران اشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده از دروازه
قلعه بیاویزند وتفصیل این مجمل انکه جون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که
ملینکتوس اوزبک بقصد شورش افزاي وفتنه انکیزي بنواحي غزني امده مشار الیه باتفاق
دیکر بندها که از تعینات انصوبه اند لشکرها فراهم اورده بر سر او روان میشود درین اثنا
احداد بدنهاد قابو یافته باغارت ان تباه اندیش تیراه در امده راهزني ودست انداز
کسیوه شنیعه ان مفسدان سیاه بخت پیش میکرد ملینکتوس ازان اراده باطل ندامت کزیده

یکی از خوبان

یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده بر میگردد اولیای
دولت خاطر از انجانب وا پرداخته دفع فساد احداد بدنهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان
استعداد و جمعیت از راه کرد بزیر سرا و روان شدند چون خبر برگشتن منکوس و امدن لشکر
ظفرقرین بان بدفرجام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواغر که محکم او بود میکشد
و این بیعاقبت ان کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره براورده بالات نبرد
استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری اماده و مهیا داشت اولیای دولت ابد قرین ا
استیصال او را وجهه همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور رسیدند
و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم اورده همت بتسخیر ان گماشتند و قریب پنج ماه زد و خورد
کرده محاصره را بر و تنگ ساختند تا انکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره فتح بلند اوازه ساخته
از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و جلادت دادند از هنگام صبح تا سه پهر روز اتش قتال و
جدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بمیامن عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد
دولتخواهان مفتوح گردید و ان محکم بتصرف بهادران لشکر منصور در امد درینوقت یکی از احدیان شمشیر
و انگشتر و کاردی که انجا یافته بود نزد ظفرخان برده مینماید و یقین میشود که اینها از ان عاصی است و
ظفرخان خود با احدی مذکور بر سر لاش او میرود و ظاهر میگردد که بندوقی از شصت غیب باو
رسیده و بجهنم واصل شده هر چند منادی کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو
رسید بالجمله سر ان مفسد زیاده سر را مصحوب سردارخان روانه درگاه والا نمود ظفرخان و دیگر
بندهای شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد خویش
باضافه منصب و اقسام نوازش مراحم اختصاص یافتند نهم اسفندارماه ساحل دریای چناب بورود
موکب مسعود اراستگی یافت وقایع سال بیست و یکم از جلوس اشرف اقدس شب شنبه بیست
و دوم شهر جمید الثانی سنه هزار و سی و پنج بعد از انقضای یک پهر تحویل نوروز جهان افروز اتفاق
افتاد و سال بیست و یکم از جلوس ابد قرین بمبارکی و فرخی اغاز شد اقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه
شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد
خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام
الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد
در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت اوردن فیلان رقم زده
کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا بحوالی اردو پیوست بالجمله طلب
او بتحریک و کارپردازی اصفخان شده بود و پس نهاد خاطر ایشان انکه او را خوار

و بغرت ساخته دست بعرض و ناموس و مال و جان او انداز ند و این مطلب گران را بنهایت
سبک دست پیش گرفته و ا و بر خلاف ایشان با چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یک رنگ یک
جهت امده و عیال اکثری را همراه آورده که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه
راه و از همه جهت مایوس و مضطر گردم بجهة پاس عزت و ناموس خود و ممکن باشد دست
و پا زده اهل و عیال جان نثار شوم ~~سو~~ وقت ضرورت جو نماند گریز ~~ا~~ دست بگیرد سر شمشیر تیز ~~ا~~
و با انکه از رد شدن مدن او در مردم حرفهای نا ملایم مذکور میشد نواب اصفجاهی در نهایت غفلت
و بی پروائی بسر میبردند چون خبر امدن او بعرض اقدس رسید نخست بپیغام شد که تا مطالبات سرکار
بادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی ننماید
راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی که در نیدت فراهم آورده بدرگاه والا
حاضر سازد و از انکه دختر خود را بیحکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده شوخی
بسیار ظاهر ساخته ان جوانک را بحضور طلب داشته بخواری و بیعزتی گره کاری فرمود
دست و گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که انچه مهابتخان بوی داده فدای
خان تحصیل نموده بخزانه عامره رساند نواب اصفجاهی با چنین خصم قوی بازو و دشمن از
سر و جان گذشته گریز باز نده محتاط در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را
در انطرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور
نموده چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لا علاج درینوقت که هیچکس
در گرد و پیش انحضرت نمانده بود با چهار پنجهزار راجپوت که با نها قول و عهد نموده بود از
منزل خود بر امده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار را در انجا میگذارد که پل را آتش
زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بدافعه و مقاتله قدم برجا دارند و خود متوجه دولت
خانه میگردد و چون راقم اقبالنامه خدمت بخشیگری و میر توزکی هر دو داشت از اینکه
شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هر جا
حرفی و سر گذشتی در میان داشت درینوقت اوازی بگوش رسید که مهابتخان می اید بخاطر
گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن این حال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه
نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس
احوال نمود چنانچه اواز او بگوشم رسید نا گزیر شمشیر بسته از خیمه بر امدم چون چشمش بر
من افتاد نامم بر زبان اورده کیفیت احوال حضرت شهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد
که قریب پانصد راجپوت پیاده برچه و سپر در دست اسب او را میان گرفته می ایندو

از کرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمیشد او بر سمت دروازه کلان شتافت و من از راه بیج
سراپرده بدولت خانه در امدم معدودی از اهل تپاق وغیره در فضای دولت خانه بنظر
در امدند و سه چهار خواجه سرا پیش در دارهٔ غسلخانه استاده و دیدم مهابت وخیم العاقبت
سعله تا در دولت خانه از اسب فرود امد و در انوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت
قریب بدویست راجپوت همراه داشت کمتر بن ازساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی
دلی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید
اصلا بجواب نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان
بجهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بر
کرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند
انحضرت از درون خرگاه براَمده بر پالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند
بالجمله مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید انگاه بر دور پالکی گشته معروض داشت که چون
یقین خود کردم که از اسیب عداوت و جان گزای اصفخان خلاصی و رهای ممکن نیست و با نواع
و اقسام خواری و رسوای کشته خواهم شد از روی اضطرار جرات و دلیری نموده خود را
در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیاست فرمایند
درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح امده دور سراپرده پادشاهی فرو گرفتند و در خدمت
انحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهرخان خواجه سرا
ناظر محل و فیروزخان و خدمتیان خواجه سرا و بلندخان و خدمت پرست و فصیح خان مجلسی و
سه چهاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون ان بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود و
مزاج اعتدال سرشت را غیرت در اشوب داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند
که جهان را از لوث وجود ان بی باک سازند هر بار میر منصور بدخشی بترکی عرض کرد که
وقت حوصله ازمایست صلاح حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدکوهر را
بایزد داد کر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولت خواهی
اراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او در درون و بیرون
دولت خانه فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر بنظر در نمی امد درینوقت ان سعادت
عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی
در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرات و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع امده و اسب
خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسب سوار شوند غیرت سلطنت رخصت

نداد که بر اسب او سواری فرمایند و حکم شد که اسب سواری خاصه را حاضر سازند و
بجهة لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند بدرون محل تشریف برند آن تیره
بخت ستیزه کار برفتن درون محل راضی نشد القصه انقدر توقف روی داد که اسب خاصه را
حاضر ساختند و انحضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از ان
فیل حوضه دار پیش اورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت
درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند انحضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان
فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس
حوضه نشانیده بود درین اثنا مقربخان خود را رسانیده با سترضای او درون حوضه نزدیک
بانحضرت رفته نشست ظاهرا درین اشوبگاه از بی تمیزی زخمی بمیان پیشانی او مانند شقشقه
رسیده خون بسیار بر روی سینه او ریخته بود خدمت پرست و بازخم مانع امده خواستند
که جای ندهند او کنار حوضه را مستحکم گرفته خود را انجا بداشت و چون در بیرون جای نشستن
سه کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانید قریب به نیم کروه مسافت طی شده گجپت خان
داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر اورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب
نشسته بود مهابتخان براجپوتان اشارت کرد که ان بیگناه را با پسرش شهید ساختند
بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و انحضرت بدرون خانه داد
درامده زمانی توقف فرمودند و فرزندان خود را بدور انحضرت گردانیدند چون از نور
جهان بیگم غافل افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه
برده ازانجانب نیز دل وا پرداز د باین قصد بار دیگر انحضرت را بدولتخانه اورد قضا را
درهنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده
با جواهرخان خواجه سرا از اب گذشته بمنزل برادر خود اصفخان رفته بود ان سعادت کم
خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده بود ندامت گزیده متردد خاطر گشت
انگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطاییست عظیم
لاجرم رای فاسد او برگشت و انحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد و انحضرت از
وسعت حوصله و گرانباری هر چه او میگفت میکردند درینوقت جهلو جهجوی یزده شبی عتیق خان
همراه شد چون بدرون خانه شهریار در امدند براجپوتان اشاره نمود که او را بقتل رسانند
بالجمله چون نورجهان بیگم از اب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلب داشته
مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و انچه در مخیله هیچکس

بکذشته بود بظهور امد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش کشیند اکنون تدارک ان
باید کوشید و در انچه صلاح دولت و بر امد کار باشد باتفاق معروض داشت همه بیکدل و یکزبان بعرض رسانیدند
که تدبیر درست و رای صایب انست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از اب کذشت ان مفسد را
مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندکان حضرت سرافراز شویم چون این کنکاش ناصواب
بمسامع جلال بندکان انحضرت رسید از ضابط معقول بیکانه نمود و همانشب مقربخان و صادق خان بخشی
و میر منصور و خدمتخان برابی دربی نزد اصفخان و عمدهای دولت فرستاده فرمودند که از اب کذشتن و
جنک انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسایی دانسته پیرامون
خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب نخواهد شد هرکاه من درینطرف باشم بکدام دلکرمی و چه
امید جنک میکنند و بجهة اعتماد احتیاط انکشتر مبارک خود را مصحوب میر منصور فرستادند اصفخان بکمان
انکه این حرفها زاده طبیعت مهابت بیعاقبت است و بتکلیف او حکم فرموده اند ممنوع نشده بهمان قرارداد
پای عزیمت افشرد درینوقت فدای خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده
بکنار اب امد و از انکه پل را اتش زده بودند و امکان عبور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم
فتنه با چندی از نوکران خویش فداییوار روبروی دولتخانه اسب بدریا در زده خواست به ستادی
عبور نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از تندی اب بپایان رود به افتاده
نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود با هفت سوار برامده چپقلش نمایان کرد و دست انکشتری از
رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمیرود و
غنیم زوراست و بملازمت اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنکی بدیوار آهنین خورده بازپس افتد
بهمان چستی و چالاکی عطف عنان نموده از اب کذشت و حضرت شاهنشاهی از روز آن شب در منزل
شهریار بسر بردند روز شنبه بیستم فرودین ماه الهی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی اصفخان باتفاق
خواجه ابوالحسن و دیکر عمدهای دولت قرار جنک داده در خدمت مهد علیا نورجهان بیکم از کذری که غازی
بیک مشرف نواره پایاب دیده بود قرار کذشتن دادند اتفاقا بدترین کذرها همین بوده سه چار جا از اب
عمیق عریض بایستی کذشت در وقت کذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوج بطرفی افتاد اصفخان و خواجه
ابوالحسن و ارادتخان با عماری بیکم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار اب را
مضبوط ساخته استاده بود درامدند فدای خان بفاصله یک تیرانداز پایانتر مقابل فوج دیکر از اب
کذشت ابوطالب پسر اصفخان و شیر خواجه و الهیار و بسیاری از مردم پایانتر از فدای خان عبور نمودند
با این حال اسپان شناه کرده یراقها تر شده جلو دیران کشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب
رسیده و نارسیده افواج غنیم فیلان از پیش رانده حمله اوردند هنوز اصفخان و خواجه ابوالحسن در میان

آب بودند که جلو مردم پیش برگشت دیگر کیت که کسی پردازد و سخن نشنود و باقی همت برجا دارد خواجه ابو الحسن
و این فقیر از یک آب گذشته بر لب آب دوم استاده تماشای معرکه تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده
و اسب و شتر و فیل و ارابه بمیان دریا درآمده بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درینوقت
ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده با هر دو ما مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل و
توقف پای همت پیش بنهند که بمجرد درآمدن شما غنیم منهزم شده راه ادبار پیش خواهد گرفت فقیر
و خواجه ابو الحسن بجواب نپرداخته اسپان به آب در زدیم فوج غنیم در راجپوتان مردم اینجانب را پیش
انداخته زده کشته می آمدند در عماری بیگم دختر شهریار با آنکه او و صبیه شاهنواز خان بودند و درچنین
وقت مخمصه تیری بر بازوی آنکه دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود برآورده بیرون انداخت و لباسها
بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرا ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل
جان نثار کردند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچه
بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها کشیده از پی هم میرسیدند و فیلبان سعی در راندن فیل
داشت تا بجایی کشید که آب عمیق پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر
عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشته بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمدند
خواجه ابو الحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشته گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار
از تابینان خود استاده ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند درینوقت
اصفهان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدنشینی نقش کلها آغاز کرده روانه
شدند هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند
خواجه ابو الحسن که از فقیر جدا شده گرم رانده و از هول و اضطراب اسب را بدریا زد چون آب
عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسب جدا شده اما قاش زین را بدو دست
مستحکم گرفته بود و اسب غوطه چند خورده نفس گیر میشود و خواجه لاش او را نمیگذارد درین حالت مخمصه
ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برمی آرد فدایی خان با جمعی از بندهای بادشاهی و چندی از
نوکران خود که حقیقت قدیم با وی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرده و غنیم
خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون
درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود بر سر در استاده تیراندازی پرداخت چنانچه تیرهای او
اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک بآنحضرت میرسید و مخلص خان در پیش تخت آنحضرت استاده خود را سپر
تیر قضا ساخته بود با لجمله فدایی خان زمان ممتد استاده تلاش کرد و از همراهان او سید مظفر که از
یکتا جوانان کاردیده کار طلب فدوی بود با تو زبر بیک میدانی و عطاء الله نام خویش او کشتات

شهادت حیات جاوید یافتند سید عبدالغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم برداشت و چهار
زخم باسپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید
عطف عنان نموده از میان اردو درآمده بطرف بالا آب شتافت روز دیگر از آب گذشته بر بتاس
نزد فرزندان خود رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته بگرجاک ننده رخت سلامت کشید و چون بزرگ بخش
جنوبه زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را در آنجا گذاشته و خاطر از آنجانب واپرداخته
جریده بجانب هندوستان شتافت نیز خواجه واله بردی قراول باشی و اله یار پسر افتخار خان
هرکدام بطرفی بدر رفتند اصفخان چون میدانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر
خود ابو طالب و دوست سیصد سوار مغلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول
او بود رفت چون بر بتاس رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاد و
بمبالغه بسیار نزد خود طلب داشت لیکن هرچند که بهمراهی راضی نشد اصفخان بقلعه اتک رفته
متحصن گشت و ارادت خان برگشته به اردو آمد بعد از آن خواجه ابو الحسن بعهد و سوگند اطمینان
خاطر بهم رسانیده مهابتخان را دید و نوشته بنام ارادتخان و فقیر مشتمل بر سوگندان غلاظ و شداد
بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت و ناموس نرسانند آنگاه ایشان را و فقیر را همراه برده
ملاقات داد درین روز عبد الصمد نواسه شیخ جاند منجم را که با اصفخان رابطه محبت قوی داشت
و الحق جوان مستعد بود بتهمت آشنایی او در حضور خود بقتل رسانید مقارن این حال شاد
خواجه نام ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و
تسلیم و آدابی که معمول این دولت خداداد است کتابت نذر محمد خان را گذرانیده اظهار اخلاص
و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود را بنظر درآورد سوغاتهای نذر محمد خان از اسب و بازتو
بنون و غلام ترک وغیره موازی پنجاه هزار روپیه قیمت شد پیش ازین نگاشته کلک وقایع نگار
گشته که چون اصفخان بهیچ وجه از مهابت عاقبت ایمن نبود بقلعه اتک که در تیول او بود رفته
تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراهی گزیدند مهابتخان بسیاری از
احدیان بادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را بسرکردگی بهره ور نام پسر خود و جمعی
راجپوت و شاه قلی فرستاد که گرم دگیر اشتافته بمحاصره قلعه پردازند نام بردها باسنه کوب رسیده
بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند و اصفخان بهمه سختی و بلای قرار داده عنان بقضا برد
و فرستادهای مهابتخان بخوی بعهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان
نوشتند و چون موکب کیهان شکوه از دریای اتک عبور فرمود مهابت وخیم العاقبت از حضرت
شهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفت و اصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد

میرمیران همراه بار دو اورده قلعه را بملازمان خود سپرد و درهمین روز عبدالخالق برادرزادهٔ
خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از مصاحبان ومخصوصان اصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان
که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود بتیغ بی باکی اواره صحرای عدم گردانید ونیز ملا محمد تتهی
را بسمت اخوندی اصفخان بی جرم وجنایت شهید ساخت از اسباب قتل او نخست سمت اخوندی
اصفخان بود دیگر انکه در وقتی که او را زنجیر میکردند حسب اتفاق زنجیر حلقه دار در پای
او کرده اند وچنانچه باید استحکام نداده اند وباندک حرکتی سست شده واز سرپای
او برآمده واین مقدمه را حمل بر سحر وافسون ودعا تکسیر میکند وچون ملا حافظ قران بود
پیوسته بتلاوت اشتغال داشت ولبهای او متحرک بود واز ین حرکت لب یقین خود کرد
که مرا دعای بد میکند واز غلبه وسواس وفرط توهم این مظلوم را بتیغ ستم شهید ساخت
ملا محمد با خصایل صوری وکسب کمالات بزیور صلاح وپرهیزکاری اراستگی داشت افسوس که این
سفاک بی باک قدر چنین مردی نشناخت وبیهوده ضایع ساخت چون بنواحی جلال اباد نزول
اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از کافران دره نور امده ملازمت نمودند اکنون محلی
از معتقدات ورسومی که درمیان ایشان شایع است بجهة غرابت مرقوم میگردد طریق ایشان
با این کافران تبت نزدیک است بتی بصورت ادمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش می نمایند اگر
خواهند که بخانه دوستی ویا خویشی بروند از بالای بام بیکدیگر تردد میکنند حصار شهر جز یک دری
دارد وغیر از خوک وماهی ومرغ دیگر همه گوشت را حلال میدانند ومیخورند ومیگویند که از قوم
ما هرکس ماهی خورد البته کور شده گوشت را یخنی کرده میخورند جانوران کلان را مثل گاو وگاومیش
بشمشیر گردن زده میخورند بز واز عالم بز دیگر حیوانات را گلو بریده میخورند لباس سرخ را دوست
میدارند جوانان مردانه زنگله بر کمر می بندند ومرده خود را لباس پوشانیده وسلاح ساخته با قرابه
وپیاله شراب در گور میگذارند سوگند ایشان انست که کله اهو یا بز را در اتش می نهند وباز از انجا
برداشته بر درخت زیتون میگذارند ومیگویند که هرکس از ما این سوگند را بدروغ خورده است
ببلای مبتلا شده دیگر انکه اگر پدر زن پسر خود را خوش کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه نمی نماید
حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما خواهد از ما التماس نمائید اسب وسر و زر نقد وبرد
های سرخ درخواستند وکامیاب خواهش خویش گردیدند روز یکشنبه بیست وهشتم اردی بهشت
مطابق بیست ودوم شهر شعبان بمبارکی وسعادت داخل شهر کابل شدند ودرین روز بر فیل
نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته بباغ شهر ارا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خورداد
بروضه منوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیدند

از باطن قدسی مواطن آنحضرت استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خویش
میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل سبحانه التماس آمرزش فرمودند از غرایب اتفاقات که
از نهانخانهٔ تقدیر بمنصهٔ ظهور پرتو افکند پاداش کردار زشت مهابت وخیم العاقبت است و تفصیل این
اجمال آنکه چون آن جرات و گستاخی در کنار آب بهت از و بفعل آمد و امرای بیحوصله تا سپاهی از
غفلت خویش خجلت زده جاوید گشتند و امری که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گردید
راجپوتان او از تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خود سر و مغرور گشته دست تعدی
و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه گذار
منصوبه برانگیخت و دست تعدی و تطاول فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از راجپوتان
بصورت چالاک که از شکارگاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدیی
که بجهة محافظت و محارست شکارگاه متعین بود در مقام منع میشود و گفت و شنید بجنگ و نزاع
میکشد و آن بی باکان احدی را شهید میسازند چندی از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته
استغاثه و دادخواهی نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او معروض دارید
تا بحضور اشرف طلب فرموده بازپرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بیاسا رسد احدیان باین حکم
تسلی نشده از ملازمت برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا در جایی که احدیان
منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار
شده همه یکجهة دیگر و بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون احدیان اکثر تیر
انداز و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی را که
مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا هفتصد هشتصد کس
بقتل رسیده باشد مهابت سعاقبت از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکومک نوکران
خود شتافت در اثنای راه نقش را طور دیگر دیده از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه
بقتل رسد برگشته خود را در پناه دولتخانه انداخت و بالتماس او جشنیان و کوتوال خان و جمال محمد
خواص و خان رانهور را حکم شد که جار زده این فتنه را فرونشانند روز دیگران مفسد بعرض
رسانید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر
اوست بحضور طلبیده بازپرس فرمودند جوابی که از و تسلی شود سامان نتوانستند کرد چون کسان
بسیار از و بقتل رسیده بود و هنوز وقت تصریح درده از میان برگرفتن نشده بود ناگزیر برعایت
خاطر او از لوازم وقت شمرده نامبرده را بوی گرایندند و آن بی آزرم در نهایت خواری و رسوایی
سر و پای برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود بتمام متصرف شد درینولا بعرض رسید.

که بتاریخ سی ویکم اردیبهشت ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت عنبر در فنون سپاهی
گری و سرداری وصواب تدبیر وکارگذاری عدیل و نظیر خود نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح
اهل دکن برگی گری گویند خوب دریافته بود و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده تا آخر عمر
پای عزیمتش از جای نرفت و روزگارش بعزت سرآمد در هیچ تاریخ نیامده که غلام حبشی باین مرتبه رسیده
باشد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی آنحضرت درین شغل بجایی رسیده که در
سفر و حضر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هر کس در فن شکار ذوقی و مهارتی دارد تعرفی
بخاطر آورده وسیله تقرب میسازد از جمله اله وردی خان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل
هند آنرا باور گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده بود مبلغ بیست و چهار هزار روپیه صرف شده
دور آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک پهر و نیم استاده میکنند و هشتاد شتر و استر
پیوسته در سفرها همراه میدارند و مدار شکار قمرغه بدین تور است از هر قسم جانور کلان و خورد
که داخل تور شود بدر رفتن محال است چون موضع ارغندی از شکارگاههای مقرر این ملک است
بمتصدیان شکار حکم شد که تور مذکور را بشکارگاه برده استاده سازند و شکاری را از هر جا
رانده بدرون تور در آورند بتاریخ شانزدهم بابرستانیان حرم سرای عزت بنشاط شکار
توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که در آن جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود و هزارها
او را بپیرزکی و مرشدی قبول داشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میر بابوس فرود
آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند
بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زراین و مرصع آلات و طلاآلات لطف نمودند و
از آنجا بنشاط شکار پرداخته قریب بسیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که بتور
در آمده بود شکار شد رنگی که از همه کلانتر بود وزن فرمودند سه من و سی آثار بوزن جهانگیری
برآمد درینولا از عرضه داشت منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاه جهان از حدود
متعلقه نظام الملک برآمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوسته اند و در آنجا نیز توقف
صلاح ندیده از راه جلسلمیر بصوب تته نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره
شهریور ماه الهی بساعت مسعود از کابل بصوب هندوستان رایت اقبال برافراشتند
درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید مرقوم بود که نخست درد قولنج قوی
بهم رسیده و ایشانرا زمان ممتد بیشعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی دست داد
مقارن این حال عرضه داشت خانخانان برسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفت
و درین مرتبه بیهوشی بامتداد انجامید چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی

بازن

باشد بیشعور بودند ناگزیر اطبا قرار بداغ دادند و پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند
مع هذا بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقه بهم رسید سخن کردند و باز از هوش رفتند
اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شراب است چنانچه عم ایشان شاهزاده
شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته جان در کار شراب کردند درینولا شاهزاده
والاگوهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار
آمده بدولت زمین بوس فرق مبارک نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر و مرصع آلات
قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد از عرضه داشت متصدیان دار الخلافه آگره
معروض گردید که قبل ازین عورتی سه دختر بیکبار زاییده بود الحال باز همان زن یک پسر و دو دختر
زاییده و همه در حیات اند درینولا از نوشته فاضلخان بعرض همایون رسید که بایسو پسر
شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امرکوت از شاه جهان جدایی گزیده بلک راجه گجسنگه خود
را رسانیده عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مقهوری و ادبار
مهابت وخیم العاقبت است و تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از بارها آن بد اندیش
گستاخی و سوء ادب شد حضرت شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او در رفته
بودند و بجدی عنایت و التفات ظاهر میساختند که از جانب آنحضرت اطمینان قلب بهم رسانیده
مس قلب خود را از زراندود اخلاص نموده بعیار کامل میفروخت و آنحضرت دانسته خریداری مینمودند
و جان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدایی او از خدمت حضور بنا بر عدم اختیار بوده و آنچه قلم
تقدیر نقش پذیر گشته بر وفق خواهش و طبق مراد ماست و هرچه نورجهان بیگم در خلوت میگفت بسمع
کم وکاست نزد او بیان میفرمودند چنانچه مکرر بزبان آورده اند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار
باش و چه شاهنوازخان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخان
است میگوید که هرگاه قابو بیابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن
خاطر میساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار و بیدار
می بود جمع کثیر از راجپوتان را با خود بدرباری آورد و بر گرد و پیش دولتخانه باز میداشت کمتر
شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و مع هذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند
و چشمش نرسیده دل بپای داد و برخلاف بود نورجهان بیگم پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر
نگاه میداشت و صید دلها مینمود و مردم را بزر و زبان دلاسا میکرد و مستمال و امیدوار
میساخت تا آنکه هشیارخان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در

لاهور نوکر ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم امده بود یک منزل
پیش از رهتاس دیدن محله سوار ازان تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جبه
پوشیده از دردولتخانه تا دور جاده دورویه یال بسته باستند انگاه بلندخان خواص را
حکم شد که از جانب حضرت نزد ان بیعاقبت رفته پیغام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر
اشرف میگذراند بهتر انست که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچیان باهم
گفت و گو هرزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد و از پس بلندخان خواجه ابوالحسن را فرستادند
که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلایل معقول
او را روانه ساخت و چون واهمه بر مزاجش استیلا یافته بود انهمه سپاهی و یونیوزی را
بیکبار وانهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین باشته کوب نهضت فرموده در منزل
پیش نیز نتوانست پا قایم کرد دو منزل را یکی کرده از اب رهتاس گذشته فرود آمد و دولتخانه
بادشاهی در منظر قاب ارastگی یافت و افضلخانرا نزد ان اشفته دماغ فرستاده جهار
حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست انکه چون شاه جهان بصوب تته رفته او نیز از پی شتافته ان
مهم را بانجام رساند دوم انکه اصفخانرا بملازمت فرستد سیوم انکه طهمورس و هوشنگ پسران
شاهزاده دانیال را که با او حواله فرموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر مخلص خان را که
ضامن است و تا حال بملازمت نیامده او را نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن اصفخان استادگی
کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعین خواهد شد افضلخان پسران شاهزاده دانیال را آورده
معروض داشت که در باب اصفخان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم ان دارم که
چون اصفخان را از دست دهم مبادا لشکر بر سر من تعین فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت
که تعین نمایند چون از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل نهاده اصفخان را روانه درگاه خواهم ساخت
چون افضلخان عذر نفرستادن اصفخان را معروض داشت بیگم از حرفهای لغو او بشورش درامد
افضل خان باز رفته انچه دیده و شنیده بود بوت کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن
اصفخان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت
بیعاقبت دل بای داده بود فی الفور اصفخان نزد خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر
وا پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را
بجهة مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاهداشت و بظاهر همت تته وا نموده کوچ
برکوچ روانه گشت بیست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از اب بهت واقع شد

آصفخان

ازغرایب

٣٩١

387

غرايب انكه شورش مهابتخان وهرج مرج او بر ساحل همين دريا اتفاق افتاده بود و باز الخطاط اختر
بخت وزمان ادبار او بر همان اب روي نمود نعوذ بالله اكر روزكار بر كردد دس از زرد زي چنند
ابو طالب پسر اصفخان و بديع الزمان داماد خواجه ابو الحسن وخواجه قاسم برادر او را نيز عذر
خواسته بدركاه فرستاد جون در شكاركاه جهانكيراباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش
پسر خسرو وخانخانان ومعتمدخان ومير جمله واعيان شهر لاهور بدولت زمين بوس جبين اخلاص
نوراني ساختند هفتم ابان ماه بساعت مسعود نزول موكب اقبال بدار السلطنت لاهور جبهه افروز
مراد كرديد درين روز اصفخان بصاحب صوبكي پنجاب اختصاص يافت ومنصب وكالت نيز ضميمه
مراحم كرديد وحكم شد كه بر سر ديوان نشسته از روي استقلال بتمشيت مهمات مالي وملكي پردازد
وخدمت ديواني بخواجه ابو الحسن ارزاني داشتند وافضلخان از تغير مير جمله بخدمت خانساماني
سرافرازي يافت ومير مذكور بخدمت بخشي كري سربلند كرديد سيد جلال ولد سيد محمد نبيره شاه
عالم بخاري را كه در كجرات اسوده اند واحوال ايشان بتقريبات درين اقبالنامه ثبت افتاده
رخصت وطن فرموده فيل بجهة سواري ايشان لطف نمودند درينولا بعرض رسيد كه مهابت بيسعادت
از سمت راه تته عنان تافته بجانب هندوستان روی ادبار نهاد و نيز بسامع جلال پيوست كه
دو لك روپيه نقد از ولايت بنكاله بجهة ادی اوردند و بحوالي دهلي رسيده بنابرين صفدرخان و
سپهدارخان وعليقلي درمن ونور الدين قلي داني راى سنكدلن با هزار احدي تعين شدند كه
بر جناح استعجال شتافته زرهاي اورا بدست اورند ونام برده كاربند خدمت شده در حوالي شاه
اباد بمردم او كه خزانه مي اوردند رسيدند وانها با ارابهاي زر در سرا متحصن شده تا ممكن منصور بود
بمدافعه ومقاتله پاي ضلالت افشردند بندهاي دركاه پس از زد وخورد بسيار در سرا را اتش زده
بدرون در امده زرها را بتصرف آوردند ومردم او قرار برفرار داده راه ادبار سپردند
مقارن اين حال خبر رسيد كه شاهزاده پرويز ششم ماه مذكور مطابق ششم شهر صفر سنه ١٠٣٥ بجوار مغفرت
ايزدي پيوست درانوقت فقير در خدمت حضرت شاهنشاهي استاده بود بديهه تاريخ فوتش دريافت
شاهزاده پرويز بر صفحه خاطر رقم زده ١٠٣٥ عمر او بسي وهشت سال شمسي رسيده بود بنجابتخان فرمان
شد كه فرزندان وبازماندهاي ايشانرا روانه دركاه والا سازد موسويخان از دكن مراجعت نموده
سعادت زمين بوس دريافت جون مهابت بركشته بخت سركشته باديه ضلالت وكمراهي كشت وخانخانان
ولد بيرم خان زخمهاي كاري از دورول داشت بالحاح ومبالغه بسيار التماس تنبيه واستيصال
او نمودند بنابرين اكثر از محال جاكيران بيسعادت بتيول خانخانان تنخواه فرموده خلعت وشمشير مرصع
داشت شحاق با زين مرصع وفيل لايق فوج بشاراليه عنايت نموده بصوبه اجمير رخصت فرمودند ميرزا

دمعقد وردد

رستم صفوی بصاحب صوبگی ولایت بهار و تتبه فرق عزت برافراخت درینولا از عرضه داشت
متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که یاقوت خان حبشی که در انملک بعد از عنبر سردار
عمده تر ازو نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او بود اختیار
بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سوار بحوالی جالناپور آمده
و بسربلند خان نوشته که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولت
خواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام برده ها نیز بر یکدیگر سبقت گزیده بی
خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سربلند خان بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی
مشتمل بر استمالت و دلجوئی بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و
بسربلند خان نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده بزودی
روانه برهانپور سازد در اوراق گذشته رقمزده کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی
از بندهای جانب تته نهضت فرمودند چون در ایام شاهزادگی با شاه والاجاه شاه عباس
طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند درین هرج و مرج نیز شاه
متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته با ایشان نزدیک
باید شد لیکن که بیاری مهربانی و اتفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند
یا بطریق دیگر مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک کور ظاهر و باطن
نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از احشام آنملک که فراهم آورده بود گستاخانه
قدم جرات پیش نهاد و با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای وفادار در ظل موکب منصور
سعادت پذیر بودند تاب صدمه آنها نیاورده برگشته بحصار شهر در آمد و چون پیشتر ازین مرمت
قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در آورده
بود متحصن گشته بمدافعه و مقاتله پای ضلالت و ادبار افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند
که بندهای جان نثار بر قلعه تاخت نزنند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این جمعی از
جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش بردند و از استحکام برج و باره و کثرت
توپخانه کاری نیارستند از پیش بردن ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند
باز بهادران شیردل و شیران زنجیر گسل باغیرت خود بس نیامده مانند برق لامع بقلعه تاختند
و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی
تواند شد نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضارا دران ضلع خندق عریض عمیق مملو
از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازان محال تر در میان میدان توکل را حصار خود

ساخته

ساخته نشد و هرچند شاه گیتی ستان کس فرستاده بتاکید نزد خود طلبید ندا اثری بران مترتب
نگشت تا انکه جندی از بندهای عمده ایشان مثل مان و تاکور و علی خان ترین و غیره بکار صاحب
امدند و درینوقت وجود مسعود شاهی انکسری بهم رسانید و بنابر بعضی موانع سوء عراق که نوشتن ان
طولی دارد در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که
ضعف او بغایت قوی است بنابران تسخیر ته پرداختن و اوقات گرامی باین مطلب است و اراد
زبون ضایع ساختن صلاح ندیده فتح این عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری صعب بالکی
سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز
رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی
از همین راه امده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهزاده ممالک ستان بملک
گجرات درامده از حوالی راج پیپلیه عبور فرموده بمقام ناسک ترنبک از مضافات دکن که
بنگاه خویش را درانجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند درین تاریخ اصفخان بمنصب
هفت هزاری ذات و سوار بضابطه دو اسپه سه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید مهابتخان
دا اسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش نامنتظم بود مراحم شاهنشاهی او را
دریافت و از نو مشمول عواطف روزافزون گردید از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن
بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت
یافتهای نو دولت را بجد و ملک بادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم
عمده السلطنة خانخانان بجهة محافظت و محارست ملک لشکرخان را که از بندهای کهن سال
کاردان است بحراست شهر برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهات شد
و تا کرکی که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید و نظام الملک از قلعه دولتاباد سر برون
نکشید و احوال نظام الملک بعد از فوت عنبر و قید کردن فتح خان پسر عنبر انکه حمید خان نام غلام حبشی
را پیشوا و مدار العلیه خود ساخت و حمید خان را زنی بود که دل محتاط می بایست که شاگردی او کند
بنابر غرابت احوال او مرقوم میگردد در ابتدا که نظام الملک مفتوح شراب و شیفته زنان شد
این زن که بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی که مردم برون را از ان اگاهی نباشد میرسانید
و زن و دختر مردم را بترغیب و فسون بدراه ساخته نزد او میبرد و بلباسهای مزین و زر اینها
مناسب اراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و معانقت پری پیکران سیمبر محظوظ و
مسرور میداشت رفته رفته مدار اختیار برون بقبضه اختیار شوهر او شد و از درون مدا

زند کانی نظام الملک بدست ان عورة درامد و هرکاه ان زنک سوار شدی سران سپاه و عمدهای
دولت پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خودی نمودند تا انکه عادلخان فوجی بسرحد نظام الملک
فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل تعین کردند و این زنک برغبت و خواهش تمام سرداری فوج
را از نظام الملک استدعا نمود و خاطرنشان ساخت که اگر من لشکر عادلخانرا شکستم یک زنی
مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه برعکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این کرینه
محتال نقاب افکنده بر اسب سوار میشد و همیشه و همیشه خنجرهای مرصع و حلقهای سردست که
باصطلاح هندوستان کره کویند و دیگر نفایس با خود میداشت و داد و دهش را بهانه
میجست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از انکه فوجها روبرو شد از فرطجرات و دلیری
لشکر عادلخانرا شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید و هر فیل که دران لشکر بود چه از
خاصه عادلخان و چه از سرداران او همه را دستکیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت
نمود درینوقت بعرض رسید که امام قلی خان والی توران سلسله جنبان محبت و دوستی کشته
عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان خواجه جویباری را که عبد الله خان مرید و مخلص ایشان
بود باین رسالت و ایلچی کری فرستاده اند و تا حال مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیامده
حضرت شاهنشاهی امدن خواجه را کرامی داشته در تعظیم و تبجیل افزوده امرا و عیان
دولت رای دربی باستقبال فرستادند نخست موسوی خان صدر را حکم شد که تا دریای جناب
رفته ضیافت کند و خلعت خاصه مصحوب او ارسال داشته شد و بعد از و بهادر خان اوزبک
که در زمان عبد المومن خان حاکم مشهد بود و درین درکاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال
شتافت و چون خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابو الحسن دیوان و اراد خان بخشی را حکم شد
که باستقبال رفته ایشانرا بحضور اورند و در وقت ملازمت توجه و التفات بسیار
ظاهر ساخته طرح پرسش و مهربانی انداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف خواجه بغایت نیک
ذات وارزنده اقسام توجهات و انواع تلطفات روز دیگر چارده قاب طعام الوش خاصه
با ظروف طلا و نقره بجهة خواجه فرستادند و تمام ظروف با لوازم ان با ایشان ارزانی داشتند معارن
این حال صاحب صوبکی بنکاله از تغیر خانه زاد خان بکرمخان ولد معظم خان مقرر کشت چون مکرمخان
بحکومت بنکاله کامیاب مراد کردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز اصدار یافت و او برکشتی نشسته
به استقبال فرمان شتافت قضارا غیر ازین دریای مقرر مشهور که در بنکاله است نالابی بود که کشتی
را ازان جوی بایست کذشت چون ستیته بکرمخان بدانجا میرسد ملاحان اشارت می نماید که

ستیه را زمانی درکنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان ستیه
را میخواهند بکنار رسانند بادی بهم رسید تا سر کشتی برگردانند طوفان دیگر تند میکرد و از
شورش و تلاطم حکم و حرکت بموقع کشتی غرق میشود دیگر مخان با هرکس که دران ستیه بود غریق بحر فنا
میگردد و یک متنفس سر از ان گرداب بلا برنمی آرد در خلال این حال خانخانان ولد بیرم خان در
سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد از اعاظم این دولت ابد قرین بود و
در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیم
گردید از انجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته
باز بتصرف اولیای دولت در آمد دوم فتح سهیل که لشکر بهر سه دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانه
عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار
بمقابل او شتافته دو روز و یک شب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی برافراشت سوم فتح تته
و ملک سند در زمان دولت جنت مکانی مصدر کار نمایانی نبارست شد لیکن پسر کلانش شهنواز خان
با اندک مایه مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بموقع خویش ثبت افتاده بی اغراق خانزادی رسیده بود
که اگر اجل امان دادی آثار نیک از و بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و استعداد
او تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی روشن داشت و بزبان فارسی
و هندی شعر نیکو گفتی واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف
شعرفهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی میگفت این چند بیت از دست نظم
شمار شوق ندانسته ام که تا چند است ∴ جز این قدر که دلم سخت آرزومند است ∴ میگویند
که این بیت از نظیریست نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم که پای تا بسرم هرچه هست دربند است
چون راجه امر سنگ زمیندار ملک باندهو نبیره راجه رامچند مشهور که در هنگام اعاظم راجها و
زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند
که در هنگامی که من فتح هندوستان کردم دو بادشاه و سه راجه کلان در هندوستان بودند
از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سیوم راجه رامچند را شمرده اند بندگی و دولتخواهی اختیار
نموده عرضداشت کرد که چون پدران من بسعادت آستانبوس مستسعد گشته اند من نیز امیدوارم
که باین شرف فرق عزت برافرازم بنابرین خان را اشور که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری
یافت که رهنمون سعادت گشته او را بقدسی آستان بیارد و بجهة سرافرازی او فرمان استمالت
با خلعت و اسپ مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی
ستان شاه جهان رفته علی رغم او خانجهان را بخطاب سپه سالار امتیاز بخشیدند اکنون

مجملی از ماجرای احوال مهابتخان بجهة شادابی سخن نگاشته کلک بیان میگردد چون او از راه تنه عطف
عنان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد فوجی را که بجهة گرفتن خزانه او تعین شده بود مقرر فرمودند
که بتعاقب شتافته بایدست آرند یا از قلمرو برارند آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه
رانا بحال تباه روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از بیش و عذر گناهان خویش
مصحوب وکلای زبان دان بخدمت شاه بسیاربخش اندک پذیر فرستاده آنحضرت فرمان استمالت
ارسال داشته بحضور طلب فرمودند و بعد از آنکه بخدمت پیوست بانواع و اقسام مراحم و نوازش
که در مخیله او راه نیافته بود فرق دولت برافراخت و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت
در هنگامی که بادراک این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت سکتهای چندین ساله نیکن
ادای درست شد در ینوقت رسیدن بقدسی آستان از اعاظم آثار اقبال او بود بتاریخ بیست و نهم
اسفندارمذ ماه الهی در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق
افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت ناسازگارست
لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه برابر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده
خود را بجلدی از همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانند و خوبیهای هوای کشمیر را دریافته و استیفای
لذات آن رشک بهشت فرموده باز در شتای هوای او عنان عزیمت بصوب هندوستان
معطوف میدارند بیش از این بچند روز بعبدالرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم مدد خرج لطف فرموده
بودند در ینوقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند وقایع سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری
شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد نور جهان
افروز برلب آب جناب آراستگی یافت بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز موکب مسعود را
سیرکنان و شکار افکنان طی عقبهای راه فرموده در ساعت فیض اشاعت بنزهت سرای کشمیر
نزول اقبال اتفاق افتاد چون بعرض رسیده بود که مکرمخان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه
در اوراق سابق ایمای بران رفته در ینولا فدای خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی یافت و مقرر
گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم
که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانه عامره واصل سازد و نیز ابوسعید نبیره اعتماد الدوله بحکومت
تته فرق عزت برافراخت درین مدت که آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند ناگاه مرض استیلا
پذیرفته قوت را از شهربند عنصری اخراج نموده در غایت ضعف و ناتوانی پیوسته بر پالکی نشسته
بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسب عاجز بودند روزی در دود چه بندن
کشیده و آثار یأس در آن حال بر وجنات احوال پرتو افکند و حرفهای که از آن بوی ناامیدی آید

اختیار بر زبان جاری میشد شورش عظیم در مردم افتاد و بیستانزاب طاقت را بغایت مضطرب
ساخت لیکن چون روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد از چند روز اشتها
مفقود گشت اصلا بغذا میل نمیشد و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از پیاله
چند شراب انگوری دیگر هیچ چیز توجه خاطر نمیشد درینوقت شهریار ناشدنی بمرض داء الثعلب [illegible]
خود ریخت موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بر آن
مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نمود که بیشتر بلاهور رفته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد
و بحکم اشرف روانه لاهور شده و او بخشش بسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری
حواله شود و بهمان دستور باراد تخان سپردند مقارن این حال رایات عزیمت بصوب دار السلطنة
لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق
گذشته نگاشته کلک بدایع رقم گشته که کوهیست بغایت و در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی
ترتیب یافته چون زمین داران آهو را رانده بر تیغه کوه بر آوردند و بنظر اشرف در آید بندوق را
سر راست ساخته می اندازند و همین که باهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی
زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیاده های آن
مرز و بوم آهو را رانده آورد آهو بر پارچه سنگی بصعوبت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس
نبشد پیاده خواست که بیشتر آمده آهو را از آن مکان نمایان سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد و پای خود را استوار
در جای مضبوط ساخت در پیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه داشت قضا را
بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباه بر زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان
تمام اعضایش از هم گسیخت از مشاهده این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرایید و خاطر قدسی
مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع بسیار
ظاهر ساخت و اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویی ملک الموت باین
صورت متخیل گشته بنظر آنحضرت در آمده بود از ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر
گشت از بیرم کله بهنبه بر ته براجور تشریف آوردند و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند
در اثنای راه پیاله خواستند همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال
برین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید هنگام صبح که زمان
باز پسین بود و استادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت
روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق با نزدهم ماه آبان سال بیست
و دویم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانه خاک بال افشانده سایه بر فرق
ساکنان خطه افلاک افکنده جان بجان آفرین پرداخت تا روز رستخیز نمود ارشد از درون

و بردن او از فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سنوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه
جگرتراش جهان بشورش و آشوب گرایید و جهانیان سررشته تدبیر از دست داده آسیمه سر شدند درین
وقت آصفخان که از قدیمان و اعیان دولت شاهی بود با اعظم خان همداستان شده داور
بخش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف
را باور نمیداشت و اعتماد نمیکرد تا آنکه سوگندان مغلظه تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه
آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته روانه منزل پیش گشتند نورجهان بیگم هرچند
کسان بطلب برادر فرستاد آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت
مکانی را پیش انداخته تا شاهزاده‌های عالیمقدار بر عماری فیل نشسته از پی شتافت یمین الدوله
آصفخان بنارسی نام هندوی که در تیزروی و دوالجوی یدطولی داشت بخدمت شاه بلنداقبال
فرستاده خبر شنقار شدن حضرت را بتقریر او حواله نمودند و چون وقت مقتضای عرضه داشت
نوشتن نبود انگشتر مهر خود را به او سپردند تا سجلی باشد بر اعتماد القصه آن شب در توبهره
توقف کردند روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش
آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بنده‌ها روانه لاهور ساختند و روز جمعه در اطراف
آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند با جمله امرای عظام و سایر
بنده‌ها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت
و استدامت دولت شاهجهان این تونیه برانگیخته داوربخش را سلطنت برداشته و در
حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته همه با آصفخان موافقت و متابعت نموده از آنچه میگفت و
میکرد تابع و رضاجوی بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داوربخش خوانده روانه لاهور شدند چون پیوسته
از صادقخان ابن عم یمین الدوله آصفخان اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهی ظاهر میشد
درین وقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته
در اصلاح این کار استعانت جست و شفیعی بجهت تقصیرات خویش درخواست آن مدار السلطنت شاه
زاده‌های عالی مقدار را که از نورمحل گرفته بود با او حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته
ادراک این دولت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج
صادقخان بود به پرستاری شاهزاده‌ها را سعادت جاوید داشته پروانه صفت برگرد فرق
مبارک ایشان میگشت و یمین الدوله چون از جانب همشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطر نبود
نظربند داشته احتیاط می‌نمودند که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت نماید و بیگم درین اندیشه
و تدبیر که شهریار سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار شدن
جنت مکانی شنیده بتحریک زن و فتنه پردازی آن کوتاه اندیشان خود را باسم بی مسمای

سلطنت

سلطنت بدنام ازل و ابد ساخته دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده
هرکس را هرچه خواست بوی داده بفراهم اوردن لشکر و جمعیت برداخت جمیع کارخانجات بیوتات
راکه از خزانه و فیلخانه و توپخانه و غیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یکهفته هفتاد لک
روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزاده
مرحوم سلطان دانیال را که بعد از گرفتار شدن انحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار امده
بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از اب گذرانید غافل ازانکه کارفرمایان قضا و قدر در
بیخ دولتی خدمت گذارند که سلاطین والاشکوه غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه
دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شعبده بازی بر سر دست دارد که با وجود او
صعوه و گنجشک را چه حد و یارای انکه در هوای همت او بال هوس توانند گشود و قطره را بدریا
نسبت دادن اب خود بردن است از انطرف اصفخان داوربخش را بر فیل سوار ساخته خود
نیز بر فیل دیگر نشسته روی بعرصه کارزار نهاده در قول جا گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله
بردی خان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در
التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری از امرا در برانغار بپای همت افشرد و صادق خان و شاه
نوازخان و راقم حروف و جمعی در جوانغار مقرر گشتند در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد
و در حمله اول انتظام افواج او از هم گسیخت نوکران زر بنده که بتازگی فراهم اورده در برابر امرای
موروثی این دولت ابد قرین فرستاده بود هرکدام براهی شتافتند درینوقت شهریار برگشته روزگار
با دو سه هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظام نیرنگی نقد بر داشت تا خود
فلک از برده چه ارد بیرون ناگاه غلام ترکی از جنگگاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب را بوی
میرساند و ان برگشته بخت وخیم العاقبت برامد کار خود را نسنجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنمونی
ادبار عطف عنان نموده بقلعه درامد روز دیگر امرا امده متصل بحصار شهر بسمت باغ مهدی قاسم خان
لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته اصفخان را دیدند و شب اعظم خان بدرون
قلعه درامده در صحن دولتخانه بادشاهی توقف گزید و صباح ان امرای عظام بدرون ارک شتافته
داوربخش را بسریر ارای ادبار ساختند و ان برگشته روزگار بحرم سرای حضرت شاهنشاهی رفته
درکنج خمول خزیده بود فیروزخان خواجه سرا که از محرمان و معتمدان حرم سرای اقبال بود او را
بیرون اورده بالهوردی خان سپرد داد فوطه کمرش گشوده هر دو دستش را بان بسته در پیش
داوربخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جای که قرار یافته بود محبوس
داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و
پس از روزی چند طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند

و یمین الدوله عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جوان بخت بلند اقبال
ارسال داشته التماس نمود که موکب کیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته غبار از آشوب
و اختلال بلال سازد و دیده منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد
سرمه بینش کشد اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی بدرگاه والا و نهضت رایات
جهانگشا بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک بیان میگردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز
از مقام جنگرهی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار
و سی و هفت هجری خود را بخیر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه
بمنزل مهابتخان که در ان چند روز بشرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورت
حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر در حرم سرای خلافت رسانیده خبر بدرون
فرستاد و اعلحضرت از محل برآمدند و بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر
یمین الدوله اصفهان را بنظر همایون درآورد حدوث این سانحه دلخراش بر خاطر حق شناس
گرانی ظاهر ساخته و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت
مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود و فرصت توقف بر نمی تافت ناگزیر بالتماس
مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بیست و سیوم ربیع الاول سال هزار و سی و هفت هجری
که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر
سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار
اقبال آثار و نهضت موکب سعادت بصوب دار الخلافه مصحوب امان الله و بایزید که از کرم
روان شاهراه خدمت بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود
با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در ان وقت صاحب
صوبه دکن بود فرستادند تا او را به نوید عواطف گوناگون شاد ساخته بر ذخایر ضمایر او
وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست
داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق مطلب
خویش عهود و مواثیق در میان آورده سوگندان مغلظ موکد گردانیده تمام ولایت
بالاگهات را بغنیم وا گذاشته برهانپور آمد و تمام جاگیرداران و سران سرحد بموجب
نوشته او محال متعلقه خویش را بغنیم وا گذاشته نزد او برهانپور آمد و تمام جاگیرداران
و سران سرحد آمدند مگر سپهدار خان که حراست قلعه احمدنگر بعهده او بود هر چند وکلای نظام
الملک نوشته خانجهان ره نموده تمهید مقدمات بهم امید خواستند که قلعه را متصرف گردند سپهدار
و در جواب گفت که بی فرمان بادشاهی من این قلعه را بشما نمی دهم از آذوقه خاطر پرداخته

منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن رسد تسلیم میکنم والا سر منست واین قلعه با خانخانان
انداز فساد درست واراده باطل با خود مخمر ساخته بود بخت جنین ملکی را مخت ور ارکان بالجمله جون
بغنیم واگذاشت که شاید در وقت بد بغزا داو برسد مقارن اینحال دریای روهله که بیش
ار ستغار شدن حضرت از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بی ند
ور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکامی روزگار بسر میبرد امده بخانجهان ملحق
گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و اقا افضل دیوان که برادرش دیوان شهریار بوده
واو نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی نداشت حرفهای بوج خانه بر انداز خان افغان برگشته
بخت خاطرنشان نموده جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او اورده
بود بی انکه عرضه داشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معاودت
فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر دوتانی وجمعی از افغانان که از صمیم قلب
با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم از
موافقت میزدند وخود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه گجسنگه وغیره امده اکثر محال ولایت
مالوه متصرف شد منویات باطن فتنه پرداز خود را بر عالمیان ظاهر ساخت دهم بزودی
برگشته ببرهانپور بیوست وجون موکب گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت
عرضه داشت ناهرخان که بخطاب شیرخان سرفرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص ودولت
خواهی خویش واراده های باطل سیف خان که در انوقت صاحب صوبه احمداباد بود رسید
وجون سیف خان در ایام حیات حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت
مصدر گستاخیها شده بود واز کردهای خویش خوف وهراس عظیم داشت رسیدن
عرضه داشت شیرخان موید ومصدق قول او گشت لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال و
امیدوار ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند وفرمان شد که شهر
احمداباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نموده سیف خان را نظربند بدرگاه والا حاضر
سازد درینوقت سیف خان بیماری صعب داشت جون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب ممتاز
الزمانی درحباله نکاح سیف خان بود وان ملکه جهان بهمشیره خویش نهایت محبت ودل نگرانی ظاهر
میساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت مروت شاه بلند اقبال لازم ومتحتم بود خدمت پرست
خان دستوری یافت که باحمداباد شتافته نگذارد که اسیب جانی بسیف خان رسد وموکب
نصرت طراز دریای نربده را از گذر بابا پیاره عبور فرموده در ظاهر قصبه ستور که بر کنار اب گور

واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و دران مقام دلکش جشن وزن قمری سال سی و هفتم
از عمر ابد پیوند از استکی یافت سید دلیرخان بارهه که از یکتا جوانان رزم ارای نبرد دوست
الت بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و منصب او چهار هزاری ذات و سه
هزار سوار مقرر گشت و درین جشن جهان افروز عرضه داشت شیرخان معروض بساط
اقبال گردید که از نوشته هندوان گجراتی که نزکار دکانهای انها در لاهور ند معلوم شد
که یمین الدوله اصفخان و دیگر دولت خواهان کر بولاقی را دست نشان ساخته و بمقابله
شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با فواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت
برافراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزندان مکافات گرفتار شد و خدمت
پرستخان که بجهت محافظت سیف خان و اوردن او شتافته بود چون بحوالی احمداباد پیوست
شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر امده جبین اخلاص را بسعادت
زمین بوس نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه سپهر
اشتباه شد و شهنشاه جرم بخش عذر پذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب جرایم و زلات
او بعفو مقرون داشته از حبس غمها و المها ازاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر
خاطر وا پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیر هم در محموداباد
بسعادت زمینبوس کامروای مراد خود گردیدند و چون تالاب کاکریه که در ظاهر شهر احمداباد
واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در انمقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق
ملک اقامت فرموده شیرخان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات
بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک
تته سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرستخان را
که از معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد یمین الدوله اصفخان بلاهور فرستادند و فرمان
عالیشان بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که اسمان اشوب طلب و زمین
فتنه خیز است اگر بولاقی پسر خسرو و برادر او ناشدنی و پسران شاهزاده دانیال را
اواره صحرای عدم ساختند دولتخواهان را از نوع خاطر و سورش دل فارغ سازند بصلاح
و صواب قریبتر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دویم شهر جمادی الاول سال هزار سی و
هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه الهی سال بیست و دویم از جلوس جهانگیری باتفاق دولت
خواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه
جوان بخت بلند اقبال مسند ارای تخت خلافت و اجلال رونق و بها پذیرفت و بولاقی
را

۱۱۱

را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش سلطنت برداشته بودند
دستگیر ساخته در گوشهٔ ادبار محبوس گردانیده بودند وشب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق
بیست وششم جمادی الاول اورا باگرشاسب برادر او شهریار وطهمورث وهوشنگ
پسران شاهزاده مرحوم سلطان دانیال بادیه پیمای راه فنا گردانیدند وگلشن هستی را
از خس وخاشاک وجود شان پرداختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست
ورانا کرن در مقام گوگنده که سابقا در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امر سنگ بادراک
سعادت آستانبوس مفتخر ومباهی گشته بود بتبارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس
دریافت وپیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت وشهنشاه دریا
نوال ان برگزیده خویش را بانواع واقسام مراحم ونوازش سرافرازی بخشیده خلعت
با دهکدکی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت وشمشیر مرصع وخنجر وفیل خاصه بایراق
نقره واسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند ومحال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند
وبرکنار کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی وهشتم از عمر ابد پیوند ارشنگی یافت
بتاریخ هفدهم شهر جمادالاول مطابق پنجم بهمن ماه ساخت ودارالبرکت اجمیر از عساکر
موکب منصور محسود بهشت برین گردید وبا بین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه
متبرکه معینیه شتافته سعادت جاوید ذخیره برگرفتند وبعد از مراسم زیارت وشرایط
نیازمندی معتکفان ومجاوران مزار فایض الانوار وسایر مستحقین ان دیار را از
فیض نذور وصدقات کامروای مراد ساختند ومسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگنده
بنایان چابک دست مقرر فرمودند که در اندک فرصتی بدستوری که طرح شده حسن انجام
بخشند وبخواهش سپه سالار مهابتخان صوبه اجمیر وبرکنات نواحی ان بجاگیر او مرحمت
شد درین چند روز خانعالم ومظفرخان معموری وبهادرخان اوزبک وراجه جی سنگه
دانیرای وراجه بهارت بوندیله وسید بهوه وبسیاری ازبندها بتبارک شوق شتافته
سعادت زمین بوس دریافتند وبتاریخ بیست وششم شهر جمید الاول سال هزار وسی وهفت
هجری موکب فلک شکوه بظاهر دارالخلافت در باغ نورمنزل نزول اقبال ارزانی
فرمود قاسم خان حاکم شهر در باغ مذکور سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت
وصباح روز مذکور همای چتر همایون شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیرایه بر فرق
متوطنان دارالخلافت ومنتظران صبح سعادت افگنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ
جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند واز باغ مذکور تا دولتخانه هر کجا بر تخت فیل
کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر سلوک بریمین ویسار نثار ریخته دامن اهل حاجت

را مالامال مراد ساختند و از مردم شهر و دیه که بهوای نظاره امده بودند از زمین کوچه
تا بشت بام خانهای و اشیانه و سر اشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشای
بودند تمام شد کتاب اقبال نامه جهانگیری بتاریخ ۲ شهر ذو الحجه سنة ۵۵

AQBÂL-NÂMÉH-
DJEHANGNIRY